زن در اسلام

و شبهاتی پیرامون آن

مـؤلف:
مصطفی عبدالحی

مترجم:
محمود ابراهیمی

بسم الله الرحمن الرحيم

نشر احسان

زن در اسلام
و شبهاتِ پیرامون آن

مؤلف : مصطفی ابوالغیظ عبدالحی

مترجم : محمود ابراهیمی

زن در اسلام
و شبهات پیرامون آن

مؤلف: مصطفی ابوالغیظ عبدالحی

مترجم : محمود ابراهیمی

ناشر : نشرَ احسان

چاپخانه : مهارت

نوبت چاپ : اول ـ ۱۳۹٤

تیراژ : ۲۰۰۰ جلد

قیمت : ۲۸۰۰۰ تومان

شابك : ٤-۹۹۱-۳٥٦-۹٦٤-۹۷۸

شبهات حول المراة فی الاسلام. فارسی

زن در اسلام و شبهات پیرامون آن .

مؤلف: مصطفی ابوالغیظ عبدالحی؛

مترجم: محمود ابراهیمی.

تهران: احسان: ۱۳۹٤

۸٤۸ص. ٤-۹۹۱-۳٥٦-۹٦٤-۹۷۸

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا

شناسه افزوده ابراهیمی، محمود، ۱۳۱۹-، مترجم

کتابنامه به صورت زیرنویس

حقوق زن -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام

شبهاتی درباره زنان-- حقوق زنان در اسلام

BP ۲۹۷ / ٤۸۳۱ ۲۰٤۱ش۱٦٦ع/۱۷۲/ ۲۳۰

کتابخانه ملی ایران ۳۲۲۸۹۳٦

نشر احسان

تهـران: خ انقـلاب. روبـروی دانشـگاه تهـران.
پاسـاژ فروزنـده . شـماره ۴۰۶ . تلفـن : ۶۶۹۵۴۴۰۴

تقدیم به تمام زنان و دختران جوانی که

خواهان عزت و آبروی دنیا و آخرتند.

ابراهیمی

فهرست

مقدمه مترجم

بی‌گمان در مورد مساله زن و حقوق‌شان در اسلام، از جهات مختلف، بحث و بررسی و نقد نشده و پیوسته بهانه‌ای شده است تا بدخواهان و فریب خوردگان تبلیغات و فرهنگ غیر اسلامی، چه در شرق و چه در غرب، به اسلام بتازند و برای فریب زنان و دختران مسلمان و حتی مردان ناآگاه مسلمان به گونه‌ای تبلیغ کنند تا چنان پندارند که زنان در قوانین و فرهنگ اسلامی، مورد تبعیض و ظلم قرار گرفته‌اند و دشمنان اسلام و فرهنگ اسلامی، از هر طبقه و نژاد و کشوری بیش از هر چیز به مسایل عقیدتی و اخلاقی و معنوی و فرهنگی اسلام تاخته‌اند، تا به مسلمانان ناآگاه و مردمان بی‌خبر از اسلام، در شرق و غرب، القا کنند که در اسلام مسائل بر مبنای خرافات و اوهام و باورهای عامیانه و غیر علمی، مطرح شده و مانع پیشرفت بشریت به ویژه زنان است و سعی می‌کنند با مطرح کردن مسایل مادّی صِرف و پیشرفت‌های روزافزون تکنولوژی دنیای مدرن و پیشرفت دانش و دستیابی به علم و رفاه و آسایش مادّی و بازار پر زرق و برق اقتصادی و برخورداری از لذت‌های شهوانی و جسمانی و دنیوی توجه مردم را از مسایل دینی و معنویات و اصول اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی صحیح و متعهدانه، منحرف نمایند و انسان‌ها را بیش‌تر تک بعدی و دنیوی بار آورند؛ در نتیجه بازار اقتصادی وضعیت و تکنیک خود را رونق بخشند و به بهانه آزادی و مساوات، همه مردم، به ویژه زنان را فریب داده و از آنان به منظور ارضای تمایلات بیش‌تر حیوانی و بی‌شرمانه جنسی و اقتصادی و رونق بازار مادّی صرف سوء استفاده کنند؛ در نتیجه بنای کرامت معنوی انسان به ویژه بنای خانواده اسلامی را از هم فرو ریزند و دیدگاه‌های دین اسلام را برای کسب سعادت دنیوی و اخروی انسان تخطئه نمایند. و القا کنند که هدف زندگی انسان در دنیا تنها رفاه مادّی و اقتصادی‌ست و پیشرفت‌های علم و تکنیک نیز بدین منظور است؛ در نتیجه ظواهر پر زرق و برق رفاهی و دنیایی و جنبه‌های فریبنده آن را برای مردم و به

ویژه زنان مهم و پر اهمیت جلوه داده و جنبه‌های عقلی و روحی و معنوی و اخروی را کم‌رنگ می‌سازند و اظهار می‌دارند، که این‌ها جنبه فردی و کم اهمیتی دارند.

با توجه به این‌که زنان بیش از مردان، طبع لطیف و نازک بین و خوش باور و عاطفی و ظاهر بین و تجمل گرایی دارند، لبه تیز تبلیغات و وسایل ارتباط جمعی و مطبوعاتی و فرهنگی خود را متوجه آنان می‌سازند و می‌کوشند آنان باور کنند، که در اسلام و آداب و رسوم و احکام اسلامی، از حقوق اساسی انسانی و مادّی محرومند و مظلوم واقع شده‌اند و از فعالیت‌های ثمربخش در میدان کار و عمل و پیشرفت علمی و صنعتی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی باز داشته شده‌اند و تنها راه نجات‌شان تقلید کوکورانه از فرهنگ غربی و زنان غربی‌ست. و چون می‌دانند که زنان نصف جامعه‌اند و نصف دیگر نیز (مردان) به عناوین مختلف تحت تأثیر و روابط تنگاتنگ با آنان‌ست، لذا اگر بتوانند بدین قشر مهم و حساس و عاطفی مورد توجه ویژه اسلام، نفوذ کنند و به نحوی فریب‌شان دهند و از فرهنگ اسلام دورشان سازند، سوء استفاده از آنان و از مردان‌شان هم ممکن می‌گردد و شاید موفق شوند و متاسفانه تا حدّی هم پیش رفته‌اند.

البته علما و دانشمندان و روشنفکران مسلمان نیز در ردّ شبهاتی که بر اسلام وارد کرده‌اند و خواسته‌اند که خواهران گرامی را از راه آن شبهات فریب دهند، کتاب‌های سودمندی نوشته‌اند و خوشبختانه به زبان‌های مختلف تألیف و ترجمه و انتشار یافته‌ست و چون بیش‌تر دلایل ردّ شبهات‌شان بر مبنای آیات قرآن کریم و سنت نبوی و فقه و سیره بزرگان اسلام است و درست و واقعی هستند، لیکن این دشمنان مغرض و فریب خوردگان‌شان، کتاب‌ها نوشته‌اند تا آن‌ها را غیر واقعی و غیر علمی و خرافی و مانع پیشرفت دنیوی و عامل محرومیت زنان جلوه دهند، خوشبختانه در سفری که اخیراً به تهران رفته بودم، در دفتر مرکزی نشر احسان ـ که در زمینه فرهنگ و معارف و مسایل مختلف اسلامی فعالیت‌های ثمربخشی دارند ـ کتابی را تحت عنوان شبهات حول المرأة فی الاسلام دیدم و با نگاهی گذرا دریافتم، که در این کتاب علاوه بر منابع بزرگ و راستین اسلامی، از منابع غیر اسلامی واقع بین و گفتار مردان و زنان غربی از هر طبقه از کارگر گرفته تا بالاترین سطح دانشگاهی و اجتماعی استفاده شده است و تقریبا ۹۰٪ آن گفته‌های زنان با تجربه در سطوح مختلف می‌باشد، که با شجاعت و با اعترافات درست خود این شبهات را ردّ می‌کنند و دام‌هایی را که برایشان نهاده شده، بر ملا می‌سازند و ظلم و ستمی که در زمینه‌های مختلف، فرهنگی، اقتصادی اجتماعی... را بر آنان می‌رود، افشا می‌کنند.

لذا در همان نگاه اول شیفته مطالب آن شده و تصمیم گرفتم که این تجربیات و حقایق را به زبان فارسی ترجمه نمایم تا خواهران و برادران مسلمانی که با عربی آشنایی ندارند، آن را بخوانند، به این امید که خداوند توفیق‌شان دهد و آن را در زندگی خود عملی نمایند.

بنابراین ترجمه آن را به مدیر محترم نشر احسان پیشنهاد نمودم که پس از تبادل نظر و مشورت با صاحب نظران با آن موافقت کرد که به محض اتمام ترجمه آن به فارسی آن را چاپ و نشر نماید. من نیز با جدّیت تمام وقت خود را صرف ترجمه آن نموده و خداوند متعال نیز توفیقم داد و آن را به پایان رساندم. امید دارم به لطف و فضل و کرم خود این عمل خالصانه را پذیرفته و پاداش آن را در آخرت به ما ارزانی دارد.

«انه خیر موفق و معین»

دکتر محمود ابراهیمی

ایران، سنندج

مقدمه مؤلف

ستایش خداوندی راست که شرافت پرستش یگانگی خویش را به ما ارزانی داشته و ما را بیهوده نیافریده و به حال خود رها نکرده است و پیامبر خویش حضرت محمدﷺ را برای هدایت ما ارسال داشته و راه رسیدن به سعادت را روشن نموده و راه استوار و مستقیم خدایی را برایمان بیان کرده است.

بدیهی‌ست که دشمنان بر اساس شرایط و اوضاع و احوال در هر دوره‌یی از روزگار، برای حمله به اسلام شیوه‌های تازه‌یی پیش گرفته‌اند، همان‌گونه که در تهاجمات فکری نیز بدین شیوه رفتار کرده‌اند. حقیقت این است که دنیای غرب، در پوشش جنگ‌های صلیبی، سخت‌ترین حملات و یورش‌های وحشیانه‌یی به سرزمین‌های اسلامی نموده و این حملات بی‌رحمانه با هدف‌های متعددی صورت گرفته است، که علاوه بر هدف‌های دینی و سیاسی و اقتصادی، انتقام از خود اسلام و تلاش برای منحرف کردن مسلمانان از دین‌شان، مهم‌ترین هدف بوده است.

لیکن خداوند متعال، در کمین‌شان بوده و تحت فرماندهی صلاح‌الدین ایوبی کسانی را برای امت اسلامی مهیا نمود که این حملات وحشیانه‌ی آنان را به خودشان برگردانده و آن‌ها را شکست دادند. سرانجام دشمنان صلیبی، بدین باور رسیدند که هر اندازه دولت و قدرت اسلام ضعیف و ناتوان گردد، بی‌گمان هرگز نخواهند توانست که آن را از میان بردارند؛ لذا نقشهَ جدیدی طرح کردند که به موجب آن، از طریق شرق‌شناسی و شرق‌شناسان و مسیحی کردن مسلمانان، به عقیده امت اسلامی و اندیشه و تفکر آن بپردازند و آن را مورد حمله و تهاجم خود قرار دهند و نقشه شرق‌شناسی، نخستین گامی بود که در تهاجم فکری مسلمانان برداشتند.

وظیفه و رسالت آن، این بود که با تعصب شدید و بدون امانت علمی، مصادر و منابع اسلامی را بررسی کنند و درباره آن بنویسند.

پس برای زشت نشان دادن چهره اسلام و مشوش کردن و پریشان جلوه دادن آن، در مصادر و منابع و تاریخ آن و در تمدن و میراثهای آن، حملات مغرضانه خویش را آغاز کردند و هدفشان این بود که اعتماد و باور مسلمانان را به دین‌شان متزلزل سازند و آنان را نسبت به اصالت مصادر و منابع دین اسلام و صحت و درستی آن‌ها دچار شک و تردید کنند، به گونه‌یی که بسیاری از آنان پیوند خویش را با دین‌شان بگسلانند؛ در نتیجه در زندگی‌شان احساس غربت و بیگانگی و خلأ ترسناکی بکنند و در جستجوی نجات دهنده‌یی باشند که آنان را از این بیگانگی و خلأ ترسناک برهاند. اما دومین گام دشمنان اسلام، بعد از پیروزی نقشه نخست‌شان ـ مسلمانان با اسلام احساس بیگانگی کنند و خلأ بی‌اعتقادی در آنان پدید آید ـ این بود که مسلمانان را به گونه‌یی "غربی" سازند که شیفته تمدن غربی شوند و آن را در همه حوزه‌ها و زمینه‌های آموزشی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اخلاقی بپذیرند و عاشقانه از آن پیروی کنند.

سپس دام‌های خود را برای شکار زن مسلمان گستردند و چنان وانمود کردند که زن مسلمان گمان کند که اسلام به وی ظلم نموده و به پندار دروغین آنان، اسلام برای زن فرصت‌های تعلیم و آموزش را فراهم نکرده است، لذا او را تشویق و دعوت کردند تا از راه اختلاط و آمیزش با مردان، علم و دانش فرا گیرد.

هم‌چنین این پندار را القا کردند، که از نظر اجتماعی نیز اسلام از طریق چند همسری و طلاق به زن ستم کرده است، نیز زن مسلمان را به بی‌حجابی و نشان دادن زینت و زیور و اندام‌نمایی و مشارکت با مرد در کار و عملش تشویق و ترغیب نمودند و در حوزه سیاست هم زن مسلمان را برانگیختند که در وظایف فرمانروایی و نمایندگی پارلمان و قضاوت و سایر مشاغل اختصاصی مردان، مساوات و مشارکت با مردان را مطالبه نماید.

از خداوند متعال استعانت و یاری خواستم تا بدین شبهات و بدگمانی‌ها پاسخ رد بدهم و باطل بودن آن‌ها را بیان کنم و آن‌ها را درهم شکنم و هدایت خویش را از گفتار پیشوایان دینی و دانشمندان بزرگوارمان بگیرم، زیرا آنان گمراهان را به سوی هدایت و راه راست خوانده‌اند و در برابر اذیت و آزار گمراهان شکیبا بوده و با نور حیات‌بخش قرآن کریم مردگان را زنده کرده و با پرتو نور خدا کوران را بینا نموده‌اند و بسیاری از کشتگان شیطان را زنده کرده و بسیاری از سرگشتگان وادی گمراهی را هدایت و راهنمایی نموده‌اند و چه زیباست، تأثیرشان بر مردم! تحریفات اغراق‌آمیز گمراهان را از کتاب

خداوند دور ساخته‌اند و جعل‌های باطل‌پیشه‌گان و تأویلات ناروای جاهلان پرچمدار بدعت و بدعت‌خواهان را برملا کرده‌اند و بند از پای فتنه گشوده‌اند. این فتنه‌گران در مورد کتاب خدا دچار اختلاف شده و با آن مخالفت ورزیده و در جدایی از کتاب خدا با هم اجماع کردند و بدون علم و دانش، بر خدا افترا بستند و به سخنان متشابه روی آورده و مردمان جاهل و نادان را فریب داده و حق را بر آنان مشتبه کردند. پس پناه بر خدا از فتنه‌های فتنه‌گران! از خداوند می‌خواهم که مرا در ردّ این شبه‌ها در این کتاب یاری رساند و آن را از من بپذیرد، بی‌گمان او شنوا و پذیرای دعاست.

مصطفی ابوالغیط عبدالحی عجیب
شبرا، قاهره، مصر

باب اول

بیرون رفتن زن از منزل

دشمنان اسلام می‌خواهند به زن القا کنند، که اسلام می‌خواهد او را زندانی کند و زندانبان خشن او مرد است، که کلید زندان را در دست دارد و هر گونه بخواهد بر وی تحکم می‌کند، اگر خواست به او اجازه استفاده از نور و هوا را می‌دهد و اگر نخواست اجازه نمی‌دهد. مبشران و دعوتگران مسیحی و مستشرقان و شاگردان فریب خورده آنان همواره مسایل حریم خانه و حرمسرا را بازگو می‌کنند.

اینک برای تفهیم این بند، فقره‌یی از گفتار مورخ مشهور پنتر [penter] را ذکر می‌کنم که در آن جایگاه زن در عصر فئودالی را به تصویر می‌کشد، سپس آن را با جایگاه زن مسلمان هم عصر او مقایسه می‌کند، او می‌گوید: جایگاه زن در جامعه‌ی فئودالی بسیار پیچیده و دشوار است او مدت‌های طولانی نمی‌توانست در جنگ شرکت نماید، زیرا زن در فرهنگ و عرف فئودالی ناتوان و عاجز به حساب می‌آمد و همواره تحت سرپرستی مرد قرار داشت، یعنی پیش از ازدواج تحت صیانت و سرپرستی پدرش، تحت سرپرستی اربابش یا بزرگ‌ترین فرزندان او قرار داشت. او در برابر شوهرش هیچ حقی نداشت، خود و داراییش در اختیار شوهرش بودند. کلیسا کوشش کرد که وحشی‌گری شوهران را نسبت به زنان‌شان محدود نماید ولی تنها توانست حجم عصایی که با آن زنان را می‌زدند، کم کند و این عمل ناچیز نیز وضع زنان را تغییر نداد، چون به گمان آنان زن سرچشمه‌ی همه بدی‌ها بود و علت اصلی بیرون راندن مرد از بهشت را خطا و گناه حوا می‌دانستند، از دید آنان وجود زن سرشار از شر و بدی بود؛ به علاوه در کل نیز اصرار داشتند، که باید زن تسلیم و فرمانبردار شوهرش باشد و نسبت زن به شوهر را مانند نسبت شوهر با خدا می‌دانستند. لیکن پیش از آن که برای جایگاه زن در آغاز دوره فئودالی افسوس بخوریم، سزاوار است که جایگاه وی را با جایگاه امثال او در جوامع هم‌عصرش مقایسه نماییم، می‌بینیم که زن مسلمان در حریم خانه زندانی‌ست و تحت مراقبت دائمی خدمتگذاران است. آری، "پنتیر" این گونه می‌پندارد که زن مسلمان در بین چهاردیواری خانه و تحت مراقبت دائمی شوهرش زندانی‌ست. ما بدین شکّ و شبهه و سفسطه، از چند وجه پاسخ ردّ می‌دهیم:

▣

زن در زمان پیامبرﷺ برای ادای نماز به مسجد می‌رفت و دلیل آن، احادیث و روایت‌های زیر است:

۱. از عبدالله‌بن عمر روایت شده، که گفت: پیامبرﷺ فرموده است:
«لا تَمنعوا إماءَاللهِ مساجِدَاللهِ»[۱] (کنیزان خدا را از مساجد خدا باز مدارید.)

۲. به روایت از عایشه(رضی‌الله‌عنها) آمده است که گفت: زنان مسلمان همراه پیامبرﷺ برای نماز صبح حاضر می‌شدند؛ در حالی که جامه بلند خود را به خود می‌پیچیدند و بعد از ادای نماز به خانه‌های خود بر می‌گشتند؛ در حالی که از تاریکی هوا کسی آنان را نمی‌شناخت که مردند یا زن و شبحی بیش نبودند.[۲]

۳. به روایت از عایشه(رضی‌الله‌عنها) آمده است که گفت: **«أَعتَمَ رسولُ الله بالعَتَمة حتّی نادَاهُ عُمَر: نامَ النّساءُ والّصبیانُ، فخرج النّبیﷺ فقال: ما ینتظرها أَحَدٌ غیرُ کَمْ مِنْ اَهل الاَرضِ»[۳] (پیامبرﷺ شبی نماز عشاء را به تأخیر انداخت تا این‌که عمربن خطاب پیامبرﷺ را صدا زد و گفت: زنان و کودکان حاضر در مسجد خوابیدند، پس پیامبرﷺ بیرون رفت و گفت: هیچ کس از اهل زمین غیر از شما انتظار نماز عشا را نمی‌کشد.)**

آن وقت تنها در مدینه نماز برگزار می‌شد و نماز عشا را در فاصله‌ی بین ناپدید شدن شفق (أَحْمَر) تا یک سوم اول شب می‌خواندند.

۴. از زینب همسر عبدالله روایت شده است که گفت: پیامبرﷺ به ما گفت: **«إذا شَهِدَتْ إحْداکُنَّ المَسجدَ فلاٰ تمَسَّ طیباً»[۴] (هرگاه یکی از شما در مسجد حاضر شد و به مسجد آمد، خود را خوشبوی نکند.)**

۵. از هند دختر حارث روایت شده، که ام‌سلمه همسر پیامبرﷺ به وی گفته است که در زمان پیامبرﷺ زنان پس از ادای نماز فریضه برمی‌خاستند و می‌رفتند، پیامبرﷺ و نمازگزاران مرد تا مدت‌ها در مسجد می‌ماندند و چون پیامبرﷺ برمی‌خاست آنان نیز برمی‌خاستند.[۵]

۶. از أنس بن مالک روایت شده است که پیامبرﷺ گفت: **«اِنّی لَاَدْخُلْ فی الصَّلاةِ و أَنَا أُریدُ اطالَتَها، فَأَسمَعُ بکاءَ الصبیِّ فأَتجوَّزُ فِی صَلاتی ممَّا أَعْلَمُ منْ شِدَّةِ وَجْدِ أُمِّهِ مِنْ بُکائِهِ»[۶]** (من داخل

۱. بخاری ۲/۴۴۴ شماره ۹۰۰ و مسلم ۱/۲۷ شماره ۴۴۲ [۱۳۶].
۲. بخاری ۱/۵۷۵ شماره ۳۷۲. ۲/۶۵ شماره ۵۷۸. ۲/۴۰۶ شماره ۸۶۷. ۲/۴۶۸ شماره ۸۷۲. مسلم ۴۴۶-۱/۴۴۵ شماره ۶۴۵.
۳. بخاری ۵۷-۲/۵۶، ۷۰۸ شماره ۵۶۶ ۲/۵۹، ۵۶۹ شماره ۲/۴۸۱ شماره ۸۶۲، ۲/۴۰۳ شماره ۸۶۴. مسلم ۴۴۲ ـ ۱/۴۴۱ شماره ۶۳۸ [۲۱۸].
۴. مسلم ۱/۳۲۸ شماره ۴۴۳[۱۴۲]
۵. بخاری ۲/۳۷۵ شماره ۸۳۷، ۲/۸۳۹ شماره ۸۴۹، ۲/۴۰۶ شماره ۸۴۶، ۲/۴۰۸ شماره ۸۷۰.
۶. بخاری ۲/۲۳۶ شماره ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰. و مسلم ۳۴۳-۱/۳۴۲ شماره ۴۷۰ [۱۹۲].

در نماز می‌شوم و می‌خواهم که آن را طولانی کنم، سپس صدای گریه کودک را می‌شنوم، پس نماز را تخفیف می‌دهم و کوتاه می‌خوانم، زیرا می‌دانم که مادر بسیار نگران و اندوهگین گریه‌ی بچه‌اش است.)

۷. به روایت از ابوقتاده انصاری آمده است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: **«إنّی لأقومُ إلَی الصَّلاة و أنَا اریدُ أنْ أطوِّلَ فیها فأسْمَعُ بکاءَ الصَّبیّ فَأتَجَوَّزُ فی صَلاتی کَراهِیَةَ أنْ أشقَّ علی اُمِّهِ»**[1]

(من برای نماز برمی‌خیزم و می‌خواهم آن را طولانی بخوانم، پس صدای گریه کودک را می‌شنوم، لذا نمازم را کوتاه می‌خوانم چون دوست ندارم مادرش را به مشقت اندازم.)

۸. از ابوهریره روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: **«خَیْرُ صفوفِ الرِّجالِ اَوَّلها و شرُّها آخِرها و خیرُ صفوف النِّساءِ آخرُها و شرُّها اوَّلُها»**[2] **(بهترین صف نماز برای مردان اولین صف است و بدترین صف نماز برای مردان آخرین صف است و بهترین صف در نماز برای زنان آخرین صف است و بدترین صف برای آن ها اولین صف است.)**

۹. از سهل بن سعد روایت شده است، که گفت: مردانی با پیامبر ﷺ نماز جماعت می‌خواندند؛ در حالی که روپوش خود را هم‌چون کودکان بر گردن انداخته بودند ـ این در اول اسلام بود که مردم تنگ دست بودند و جامه کامل نداشتند و روپوششان تنگ بود ـ پیامبر ﷺ به زنان نمازخوان گفت: سر از سجده بلند نکنید تا این‌که مردان سر از سجده بردارند و درست بنشینند ـ تا چشمان‌شان بر عورت مردان نیفتد ـ[3]

پس بی‌شک این روایات بر آن دلالت دارند، که پیامبر ﷺ به طور مطلق به زنان اجازه داده است که برای ادای نماز جماعت در مسجد از خانه بیرون روند و این‌که زنان برای ادای نماز جماعت در مسجد حاضر شوند بین زنان جوان و پیر فرقی موجود نبوده، چون کلمه «نساء» یعنی زنان، در این احادیث به صورت عام آمده است.

▣

در زمان پیامبر ﷺ زن برای نماز جمعه از خانه بیرون می‌رفت، چون عبدالله‌بن محمد بن مَعْن به روایت از دختری از حارثه‌بن نعمان گفته است: من سوره «ق» را تنها از زبان پیامبر ﷺ حفظ کرده‌ام که آن را در هر نماز جمعه‌یی به صورت خطابه ایراد می‌فرمود.[4]

پس این روایت دلالت دارد، بر این‌که زنان در زمان پیامبر ﷺ در نماز جمعه حاضر می‌شدند.

---

۱. بخاری ۲۳۶/۲ شماره ۷۰۷، ۴۸۶/۲ شماره ۸۶۸ ۲. مسلم ۳۲۶/۱ شماره ۴۴۰ [۱۳۱].
۳. بخاری ۵۶۳/۱ شماره ۳۶۲، ۳۴۸/۲ شماره ۸۱۴، ۱۰۳/۳ شماره ۱۲۱۵، و مسلم ۳۲۶/۱ شماره ۴۴۱ [۱۳۳].
۴. مسلم ۵۹۵/۲ شماره ۸۷۳ [۵۱].

■

زن در زمان پیامبر ﷺ برای خواندن نماز سنّت مانند تراویح و غیر آن، از خانه بیرون می‌آمد و به مسجد می‌رفت، به دلیل روایتی از أنس بن مالک که گفت: پیامبر ﷺ وارد مسجد شد و دید که میان دو ستون مسجد طنابی کشیده شده است، فرمود: آن طناب چیست؟ گفتند: طنابی‌ست از آنِ زینب، که هرگاه خسته شد بدان تکیه کند، پیامبر ﷺ فرمود: «**لا، حُلُّوهُ لِيُصَلِّ أحَدُكُم نشاطَهُ، فإذا فَتَرَ فلْيَقْعُدْ**» (**خیر، آن را باز کنید، هر یک از شما تا زمانی که سر حال است نماز خویش را ایستاده بخواند، پس هر گاه خسته شد، بنشیند.**)(۱)

■

در زمان پیامبر ﷺ زن برای خدمت در مسجد نیز از خانه بیرون می‌آمد، چون از ابوهریره روایت است که گفت: مرد سیاه‌چرده‌یی یا زن سیاه‌چرده، مسجد النبی را جارو و تمیز می‌نمود و در روایتی از بخاری آمده است که گفت: گمان می‌کنم زن سیاه‌چرده‌یی بود، آن فرد مُرد و پیامبر ﷺ از حال وی سؤال کرد و سراغ وی را گرفت، گفتند: مُرد، پیامبر ﷺ فرمود: «**أفَلا آذَنْتُمُونی بِهِ؟ دلُّونی علیٰ قبرِهِ**» یا گفت: «**علیٰ قَبْرِها**» (**چرا به من خبر ندادید؟ پس مرا به قبر وی راهنمایی کنید و قبر وی را به من نشان دهید.**) پس بر قبر وی حاضر شد و بر آن نماز خواند.(۲)

حافظ ابن حجر گفت: این روایت دلیل بر آن است که این زن عهد کرده است که به خدمت مسجد قیام نماید و این عهد صحیح و درست بوده، چون پیامبر ﷺ با این عمل وی مخالفتی نکرده و آن را پذیرفته است.

■

بر اساس روایت‌های زیر بیرون رفتن زن از خانه برای ادای نماز عیدین مستحب و پسندیده است:

۱. از حفصه بنت سیرین روایت شده است که گفت: ما کنیزان خود را منع می‌کردیم که روز عید بیرون بیایند، زنی آمد و در قصر بنی خلف فرود آمد، من نزد وی رفتم، او گفت که شوهر خواهرش در دوازده غزوه (جنگ) همراه پیامبر ﷺ بوده و خواهرش نیز در شش غزوه همراه شوهرش بوده است و خواهرش گفته: ما به مداوای بیماران و زخمیان می‌پرداختیم، گفت: گفتم: ای رسول خدا! آیا اشکالی هست اگر یکی از ما جامه و روپوش بلند نداشته باشد و بیرون نیاید؟ پیامبر ﷺ فرمود: «**لِتَلْبِسْها صَاحِبَتُها مِنْ جِلْبابِهَا فَلْيَشْهَدْنَ الْخَيْرَ وَ دَعْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ.**» (**بگذار خواهر مسلمانش جامه بلند و روپوش**

---

۱. بخاری ۴۳/۳ شماره ۱۱۵۱ و مسلم ۲/۵۴۱/۱-۵۴۲ شماره ۷۸۴ [۲۱۹].

۲. بخاری ۶۵۸/۱ شماره ۴۵۸، ۶۶۱/۱ شماره ۴۶۰، ۲۴۳/۳ شماره ۱۳۳۷ و مسلم ۶۵۹/۲ شماره ۹۵۶ [۷۱].

خود را به وی عاریه بدهد، بگذار در خیر و دعوت مؤمنان حاضر شوند.) حفصة گفت: هنگامی که امّ عطیّه باز آمد نزد او رفتم و از وی سؤال کردم، که آیا چنین و چنان شنیده است؟! او گفت: آری، شنیده‌ام جان پدرم فدای پیامبرﷺ باد! کم‌تر پیش می‌آمد که او نام پیامبر ﷺ را ذکر کند و نگوید: پدرم فدای او باد! پیامبر ﷺ گفتن: «**لِيَخْرُجْ الْعَوَاتِقُ ذَوَاتُ الْخُدُورِ وَ الْحُيَّضُ وَ يَعْتَزِلُ الْحُيَّضُ الْمُصَلَّىٰ وَ لْيَشْهَدْنَ الْخَيْرَ وَ دَعْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ**» **(بگذار دختران بالغ پرده نشین یا دختران بالغ و زن پرده نشین و زنان قاعده بیرون آیند و زنان در حال حیض از نماز خواندن در مصلی بر کنار بوده و برای شنیدن دعوت و دعای خیر مؤمنان حاضر باشند.)**

حفصه گوید: (به وی گفتم: زنان قاعده نیز حاضر شوند؟! گفت: آری! گفت: مگر زنان در حال حیض در موسم حج در عرفات و جاهای دیگر حاضر نمی‌شوند؟!)[1]

مضمون دلالتی این حدیث:

ابن رجب حنبلی گفته: در این حدیث به همه زنان چه جوانان و چه پرده‌نشینان دستور داده شده که از خانه خارج شوند[2] و خطابی گفته است: به همه زنان دستور داده شده است که در روز عید در "مصلّی" حاضر شوند، تا آنان که عذری ندارند، نماز بخوانند و برکت و میمنت دعا به کسانی برسد که عذری دارند.[3] عینی گفته است: در این روایت به بیرون رفتن همه زنان خواه آنان که پاک‌اند و خواه آنان که قاعده هستند، اشاره شده است.[4]

۲. از جابربن عبدالله روایت شده است، که گفت: پیامبرﷺ در روز عید فطر برخاست و نماز برپا کرد، نخست نماز را خواند سپس به ایراد خطبه پرداخت، چون از ایراد خطبه فارغ شد از منبر پایین آمد و به طرف زنان رفت و به وعظ و تذکیر آنان پرداخت؛ در حالی که بر دست بلال تکیه کرده بود و بلال جامه خود را گسترده بود و زنان وجوهات صدقه و خیریه‌ی خود را در آن می‌انداختند.[5]

۳. از عبدالرحمن بن عابس روایت شده است، که گفت: از ابن عباسؓ سؤال شد: آیا هنگام عید در حضور پیامبرﷺ بوده‌یی؟ گفت: آری و اگر کم سن و سال نبودم، آن جا حاضر نمی‌شدم، پیامبرﷺ آمد و بر تپه‌یی که نزدیک خانه کثیربنِ الصَّلت بود، اول نماز گزارد، سپس خطبه ایراد فرمود و پس از آن همراه بلال نزد زنان آمد و آنان را اندرز داد و متذکر شد و به آنان دستور داد تا صدقه و خیرات خود را بدهند، من آنان را دیدم که خم می‌شدند و زیورآلات دست خود را در جامه بلال می‌انداختند، سپس پیامبرﷺ و بلال به سوی خانه او روان شدند.[6]

---

۱. بخاری ۵۰۴/۱ شماره ۳۲۴، ۵۵۶/۱ شماره ۳۵۱، ۵۳۵/۲ شماره ۹۷۱، ۵۳۷/۲ شماره ۹۷۴، ۵۴۳/۲-۵۴۴ شماره ۹۸۰، ۵۸۹/۳ شماره ۱۶۵۲، و مسلم ۶۰۶/۲ شماره ۸۹۰ [۱۱،۱۲].

۲. فتح الباری از ابن رجب ۱۳۹/۶.

۳. عون المعبود ۴۸۸/۳.

۴. عمدةالقاری ۴۰۱/۵.

۵. بخاری ۵۲۳/۲ شماره ۹۵۸، ۵۴۰/۲ شماره ۹۷۸، و مسلم ۶۰۳/۲ شماره ۸۸۵ [۳].

۶. بخاری ۴۰۲/۲ شماره ۸۶۳، ۵۳۸/۲ شماره ۹۷۵، ۳۹۵/۲ شماره ۹۷۷، ۲۵۵/۹ شماره ۵۲۴۹، ۳۱۶/۱۳ شماره ۷۳۲۵.

وجه و مضمون دلالتی این دو روایت:

از این دو حدیث و روایت بر می‌آید که زنان در زمان پیامبرﷺ در نماز عید حاضر می‌شدند و پیامبرﷺ بعد از اندرز دادن مردان، آنان را نیز پند و اندرز می‌داد.

■

در زمان پیامبرﷺ زنان برای نماز خورشیدگرفتگی از خانه خارج می‌شدند، زیرا از أسماء دختر ابوبکرؓ روایت شده است که گفت: هنگام خورشیدگرفتگی نزد عایشه(رضی‌الله‌عنها) همسر پیامبرﷺ رفتم و دریافتم که مردم ایستاده‌اند و نماز می‌خوانند و دیدم که عایشه(رضی‌الله‌عنها) ایستاده و نماز می‌خواند، پس خطاب به عایشه(رضی‌الله‌عنها) گفتم: مردم را چه شده است؟! او با دست خود به آسمان اشاره کرد و گفت: سبحان الله، پس گفتم: آیتی‌ست؟ او به اشاره گفت: آری، پس من نیز برخاستم و ایستادم تا این‌که بر اثر طول توقف، بیماری شبیه به اغما بر من عارض شد، من نیز کمی آب بر سر و روی خود پاشیدم، پس چون پیامبرﷺ از نماز فارغ شد، حمد و ستایش خدا را به جای آورد و گفت: «مَا مِنْ شيىءٍ كُنتُ لمْ أرَهُ الاّ قدْ رأيْتُهُ فِي مقامِي هذا حتّى الجنّة و النّار وَ لَقدْ أوحِيَ الَيَّ أنّكُمْ تُفْتَنُونَ فی الْقبور مِثلَ أوْ قريبَ مِنْ فتْنة الدَّجَالَ لا أدْرِی اَیَّ ذَلِکَ؟» (تمام چیزهایی که نمی‌دیدم، در این جایگاهم دیدم، حتی بهشت و دوزخ را و به حقیقت به من وحی شد که شماها در گور امتحان می‌شوید مثل یا مانند امتحان به فتنه و امتحان به دجّال، نمی‌دانم کدام یک از آن دو را گفت؟.)

اسماء گفت: نزد یکی از شما می‌آیند و می‌پرسند تو درباره این مرد (حضرت محمدﷺ) چه می‌دانی؟ اگر مؤمن یا متقی باشی ـ نمی‌دانم کدام یک را گفت ـ اسماء گفت: جواب می‌دهی:او محمدﷺ رسول خداست، دلایل روشن و هدایت را برایمان آورد، من به وی پاسخ مثبت دادم و به او ایمان آوردم و از وی پیروی نمودم، به تو گفته می‌شود: آسوده بخواب، به حقیقت می‌دانستیم که بی‌گمان مؤمن بوده‌یی، اما منافق یا مُرتاب ـ نمی‌دانم کدام یک را گفت ـ اسماء گفت: او می‌گوید: من نمی‌دانم او کیست، از مردم شنیدم که چیزی می‌گفتند، من نیز آن را گفتم.(۱)

در روایتی آمده است: در زمان پیامبرﷺ خورشید گرفت و پیامبرﷺ از این واقعه ترسید و برای ادای نماز شتاب نمود و از شدت شتاب پیراهن یکی از زنان خود را پوشید و أنس عبایی را برایش برد. اسماء گفت: من نیز نیاز خود را برآوردم سپس آمدم و داخل مسجد شدم و دیدم که رسول خداﷺ برپای ایستاده، من هم با وی ایستادم، پیامبرﷺ ایستادن در نماز را بسیار طول داد، تا این‌که خود را دیدم که می‌خواهم بنشینم از فرط خستگی، سپس به زن ضعیف‌تر از خود نگریستم و

۱. بخاری ۲۱۹/۱ شماره ۸۶، ۳۴۶/۱ شماره ۱۸۴، ۲۷۰/۲ شماره ۷۴۵، ۶۳۱/۲ شماره ۱۰۵۳، ۱۲۹/۳ شماره ۱۲۳۵، ۵۰/۵ شماره ۲۳۶۴، ۲۶۴/۱۳ شماره ۷۲۸۷ و مسلم ۶۲۴/۲ شماره ۹۰۵ [۱۲،۱۱].

می‌گفتم: او از من ضعیف‌تر است پس من نیز بر پای می‌ایستم، پس پیامبرﷺ به رکوع رفت و رکوع را طولانی کرد، سپس از رکوع برخاست و قیام را طولانی نمود؛ به گونه‌یی که اگر مردی به تازگی وارد می‌شد چنان خیال می‌کرد که او به رکوع نرفته است.(۱)

◘

جایز است که زن برای نماز استسقاء (طلب باران) از خانه بیرون رود. از ابن عبدالبرّ نقل شده است که امام مالک گفت: زنان از رفتن به مساجد منع نمی‌شوند؛ پس هرگاه وقت نماز استسقاء و عید فرا رسد من در بیرون رفتن هر زنی برای نماز اشکالی نمی‌بینم و این روایت ابن القاسم از امام مالک است.(۲)

ابن المنذر گوید: امام شافعی می‌گفت: دوست دارم که برای نماز استسقاء کودکان و زنان بزرگ‌سال و زنانی که خود را نیاراسته‌اند، خود را پاکیزه سازند و از خانه خارج شوند و دوست ندارم که زنان آراسته و زیبا بیرون آیند.(۳)

◘

طبق روایت‌های زیر در زمان پیامبرﷺ زن برای اعتکاف در مسجد از خانه خارج می‌شد:

۱ـ به روایت از عایشه(رضی‌الله عنها) همسر پیامبرﷺ آمده است که پیامبرﷺ دهه آخر ماه رمضان برای اعتکاف در مسجد می‌ماند، تا این‌که رحلت فرمود، سپس همسران او بعد از رحلت ایشان در مسجد به اعتکاف می‌نشستند.(۴)

۲ـ روایت از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت شده است، که پیامبرﷺ یادآور شد، دهه آخر ماه رمضان را در مسجد به اعتکاف بنشیند، عایشه(رضی‌الله عنها) برای اعتکاف نشستن از او اجازه خواست که به وی اجازه داد و حفصه از عایشه خواست که برای او از پیامبرﷺ اجازه بگیرد و برایش اجازه گرفت، چون زینب بنت جحش همسر پیامبرﷺ چنین دید، دستور داد که برایش در مسجد جایی بسازند، پس برای او ساختند. عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: پیامبرﷺ هرگاه نماز می‌خواند به جای مخصوص خود در مسجد می‌رفت وقتی بناها و جاهای مخصوصی را مشاهده کرد، فرمود: این بناها چیست؟!

گفتند: بنای عایشه و حفصه و زینب می‌باشند، پیامبرﷺ فرمود: **«آلبِرَّ أَرَدْنَ بهذا؟!»** (آیا به قصد نیکی و اخلاص چنین کرده‌اند؟ یا به قصد رشک به هم و نزدیکی به من؟)

---

۱. مسلم ۶۲۶-۶۲۵/۲ شماره ۹۰۶ [۱۴،۱۵،۱۶].
۲. التمهید ۴۰۱/۲۳.
۳. الاوسط ۳۱۷/۴.
۴. بخاری ۳۱۸/۴ شماره ۲۰۲۶ ومسلم ۸۳۱/۲ شماره ۱۱۷۲ [۵].

پیامبرﷺ فرمود: «مَا أنا بِمُعْتَکِفٍ» (من به اعتکاف نمی‌نشینم) پس به خانه برگشت! سپس چون عید فطر رسید و رمضان تمام شد، به جای آن، ده روز در شوال به اعتکاف نشست.(۱)

از معنی این دو حدیث استنباط می‌شود، که زنان پیامبرﷺ در مسجد به اعتکاف می‌نشستند و پیامبرﷺ به آنان اجازه داده است که در مسجد به اعتکاف بنشینند، پس این مطلب دلالت می‌کند، که جایز است زن برای اعتکاف در مسجد، از خانه بیرون رود.

▣

بر اساس احادیث زیر مستحب است که زن برای زیارت قبور به گورستان برود:

۱. به روایت از بُرَیدة از پدرش آمده است که گفت: پیامبرﷺ گفت: «نهیتکُمْ عَنْ زیارَة القُبور فَزورُوها و نهیتُکُم عَنْ لُحوم الاَضاحِی فوق ثلاث فأمسِکوا مَا بَدالَکمْ، و نَهیتُکُمْ عَنِ النبیذِ الاُ فی سِقاءٍ فأشربُوا فِی الاَسقیةِ کُلِّها و لاُ تشرَبُوا مُسْکراً» (۲) **(شما را از زیارت قبور منع کرده بودم، اکنون به زیارت قبور بروید و شما را نهی کرده بودم که گوشت قربانی را بیش از سه روز نگه ندارید، اکنون هر اندازه که صلاح می‌دانید نگه دارید و شما را از نگهداری "نبیذ" (مشروب غیر الکلی) جز در مشک آب نهی کرده بودم، اکنون در هر مشکی و ظرفی باشد بنوشید و چیزی که مستی‌آور باشد منوشید.)**

۲. از ابوهریره روایت شد، است، که گفت: پیامبرﷺ قبر مادرش را زیارت کرد و گریست و اطرافیان خود را نیز به گریه انداخت و فرمود: «أستأذَنتُ ربّی فی أنْ أستغْفر لهَا فَلَمْیؤْذَنْ لی وَاستأذَنتهُ أنْ أزوْرَ قبرَها، فأَذِنَ لی، فزورُوا الْقبُور فِأنَّها تُذَکِّرُ بالْمَوتِ» (۳) **(از پروردگارم اجازه خواستم تا برای مادرم طلب آمرزش کنم به من اجازه داده نشد، از او اجازه گرفتم که گور مادرم را زیارت کنم، به من اجازه داد، پس شما از گورستان زیارت کنید که بی‌شک انسان را به یاد مرگ می‌اندازد.)**

شیخ ألبانی گفته است: "فزوروا القبور" عام است، شامل مردان و زنان هر دو می‌شود، زیرا پیامبرﷺ اول از زیارت قبور نهی فرمود، بی‌شک این نهی شامل مردان و زنان هر دو بود، پس وقتی که گفت: «کنْتُ نَهیتُکُم عَنْ زیارَة القُبور» مفهوم آن، این است که مقصودش هر دو جنس مذکر و مؤنث بوده، زیرا به آنان خبر می‌دهد، چیزی که در ابتدا، هر دو جنس را از آن نهی کرده بود، اکنون هر دو جنس می‌توانند بدان مبادرت کنند پس "فزوروا" شامل هر دو جنس می‌شود، به سبب این که خطاب در بقیه افعال مورد نظر - که مسلم در حدیث بُرَیدة آورده است - شامل هر دو جنس بوده است: «و نهیتُکم عَن لحوم الأضاحی... و لاتشربوا مسکراً» بی‌گمان خطاب در تمام این افعال متوجه هر دو

---

۱. بخاری ۳۲۳/۴ شماره ۲۰۳۴-۲۰۳۳، ۳۳۲/۴ شماره ۲۰۴۱، ۳۳۵/۲ شماره ۲۰۴۵ و مسلم ۲-۸۳۲-۸۳۱/۲ شماره ۱۱۷۳ [۶].
۲. مسلم ۶۷۲/۲ شماره ۹۷۷ [۱۰۶] ۱۵۶۳/۳-۱۵۶۴ شماره ۱۹۷۷ [۳۷] ۱۵۸۴/۳-۱۵۸۵ شماره ۹۷۷ [۶۵،۶۳].
۳. مسلم ۶۷۱/۲ شماره ۹۷۶ [۱۰۸،۱۰۵].

جنس مرد و زن بوده است، پس خطاب "فزوروا" نیز شامل هر دو جنس می‌شود و اگر آن، تنها متوجه مردان باشد نظام کلام فصیح پیامبرﷺ به هم می‌خورد و این شایسته کسی نیست که خداوند "جوامع کلم" را به وی داده و فصیح‌ترین کسانی‌ست که حرف "ض" را به درستی تلفظ می‌کنند، یعنی فصیح‌ترین عرب است؛ هم‌چنین زنان و مردان با هم در فلسفه زیارت قبور -که پیامبرﷺ بیان کرد - شریکند که رقت قلب و اشک چشم و یاد مرگ و آخرت است.(۱)

۳. از أنس بن مالک روایت شده است که گفت: پیامبرﷺ از کنار زنی گذشت که در کنار قبری می‌گریست، پیامبرﷺ به وی گفت: «اِتَّقِی اللهَ واصْبرِي» (**ای زن! تقوای خدا داشته باش و شکیبایی پیشه کن.**) آن زن گفت: برو از من دور شو، بی‌گمان تو به مصیبتی چون مصیبت من گرفتار نشده‌یی، آن زن پیامبرﷺ را نشناخت، بدان زن گفته شد که او پیامبرﷺ است، آن زن به در خانه پیامبرﷺ آمد و آن‌جا دربانی ندید و گفت: ای رسول خدا!ﷺ تو را نشناختم(۲) پیامبرﷺ فرمود: «**اِنَّما الصَّبر عِنْدَ الصَّدمةِ الأولىٰ**» (**صبر و شکیبایی آن است که هنگام نخستین مصیبت حاصل شود.**)(۳)

مفهوم دلالتی این حدیث:

حافظ در الفتح گفته است: پیامبرﷺ منکر کار آن زن نشد که بر کنار قبر نشسته بود و انکار نکردن پیامبرﷺ خود دلیل بر جواز آن است.(۴)

عینی در عمدة‌القاری گفته: این حدیث دلیل است بر جواز زیارت قبور به طور مطلق خواه زائر مرد باشد یا زن چون مطلق است و تفصیلی در آن نیامده است.(۵)

۴. از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت شده است، که گفت: آیا می‌خواهید از پیامبرﷺ و خودم برایتان سخنی بگویم؟ ما گفتیم: بله می‌خواهیم. راوی گوید: عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: هنگامی که نوبت شب من بود که پیامبرﷺ نزد من باشد، پیامبرﷺ به خانه من برگشت، سپس عبای خویش را در آورد و نعلین را از پای در آورد و آن‌ها را در کنار پاهایش گذاشت، سپس گوشه جامه‌اش را بر روی رخت‌خواب انداخت و روی آن پهلو زد و آن قدر که گمان می‌کرد من خوابم برده است، توقف نمود، سپس آهسته عبای خویش را برگرفت و نعلین به پا کرد و در را باز نمود و بیرون رفت و برای

---

۱. احکام الجنائز ص ۱۸۰.

۲. آن زن گمان می‌کرد که پیامبرﷺ مانند پادشاهان افراد بسیاری همراه دارد و چون دید که پیامبرﷺ در کمال سادگی از کنار او می‌گذشت، او را نشناخت و گفت: برو از من دور شو وقتی به وی گفتند: او پیامبرﷺ بود، آن زن ترسید و برای معذرت خواهی به درِ خانه پیامبرﷺ رفت وگمان می‌کرد که بر در او دربانان هستند و چون رفت دربانی ندید و گفت: ای رسول من تو را نشناختم مرا عفو کن.

۳. بخاری ۱۴۹/۳ شماره ۱۲۵۲، ۱۷۷/۳ شماره ۱۲۸۳، ۲۰۵/۳ شماره ۱۳۰۲، ۱۴۲/۱۳ شماره ۷۱۵۴ و مسلم۶۳۸-۶۳۷/۲ شماره ۹۲۶ [۱۵،۱۴].

۴. الفتح الباری ۱۷۸/۳.

۵. عمدةالقاری ۷۶/۳.

این‌که بیرون نروم و در سیاهی شب نترسم، آهسته در را برویم بست، سپس من جامه را بر سر کردم و روسری پوشیدم و با جامه زیرین روبند زدم، سپس دنبال او راه افتادم، تا این که به بقیع رفت و ایستاد و توقف نمود و بسیار ایستاد، سپس سه بار دستانش را بلند کرد و برگشت، من نیز برگشتم، او سرعت گرفت و من نیز سرعت گرفتم، سپس شتاب گرفت، من نیز شتاب گرفتم، سپس پیامبر سرعت خود راکم کرد و من نیز سرعتم راکم کردم، بعد از وی پیشی گرفتم و داخل خانه شدم، به محض این‌که من بر پهلو خوابیدم او داخل خانه شد و گفت: «مالکِ یا عائِش حشِیاً رابیَة» **(ای عایشه تو را چه شده است که تند تند نفس می‌کشی؟!)** گوید: گفتم: چیزی نیست، گفت: «لتخبرینی أوْ لیخبرَنّی اللّطیف الْخبیر» **(خودت به من خبر می‌دهی یا خداوند لطیف خبیر به من خبر دهد؟!.)** گوید: گفتم: پدر و مادرم فدایت باد! پس به وی خبر دادم که او را تعقیب کرده‌ام، گفت: «فأنتَ السَّوادُالّذی رَأَیت اَمامی؟!» **(این تو بودی، آن شبحی که در پیش خود می‌دیدم؟!)** گفتم: آری.

آنگاه پیامبرﷺ چنان بر سینه و شانه‌ام زد که دردم آمد، سپس گفت: «أظننْتِ أنْ یحیفَ الله عَلَیکِ و رسولُه» **(آیا گمان بردی که خدا و پیامبرش به تو ظلم کنند؟!)** گفتم: هر اندازه مردم چیزی را از هم نهان دارند، خداوند آن را می‌داند، آری چنین پنداشتم، گفت: «فإنَّ جبریلَ أتانِی حینَ رأیْتِ، فناداني، فأخْفاهُ مِنْکِ فأجبته فأَخْفیتُهُ منکِ، وَلَمْ یکنْ یدْخُلُ علیْکِ و قد وَضَعتِ ثیابَکِ، و ظَنَنْتُ أنْ قَدْ رَقَدتِ فکَرِهْت أنْ اوقظک، و خَشیتُ أنْ تسْتَوحشی، فقال: اِنَّ ربَّکَ یأمُرُکَ أنْ تأتِی أهْلَ البَقیع فتَسْتغْفِرَ لَهُمْ» **(همانا جبرییلعليه السلام آن وقت که تو دیدی نزد من آمد و نهان از تو مرا صدا زد، من نیز نهان از تو او را پاسخ گفتم و جبرییلعليه السلام در حالی که تو جامه خواب از تن بیرون آورده باشی، بر تو داخل نمی‌شود من پنداشتم که تو خوابیده‌یی، دوست نداشتم که تو را بیدار کنم و نگران بودم که وحشت کنی و بترسی، جبرییلعليه السلام گفت: پروردگارت به تو دستور می‌دهد که نزد اهل بقیع بروی و برایشان طلب آمرزش نمایی.)** گوید: گفتم: چگونه بدانان بگویم و بدانان چه بگویم ای رسول خدا؟ گفت: «قولی: أَلسَّلام عَلَی أهل الدِّیار من الْمؤمنین و الْمسلمینَ و یَرحم الله الْمُسْتَقدمین منّا و المستأخِرین و إنّا إنْ شاءَالله بِکُمْ لَلاُحقُونَ» **(بگو: سلام خدا بر شما ای اهل این گورستان از مؤمنان و مسلمانان! و خداوند رحم کند به پیشینیان ما و به آیندگان ما و ما نیز اگر خدا بخواهد به شما می‌پیوندیم.)**[۱]

مفهوم دلالتی حدیث این است که عایشه(رضی‌الله عنها) از پیامبرﷺ سؤال می‌کند که هرگاه به زیارت گورستان رفت چه بگوید؟ و پیامبرﷺ آن را انکار نکرد، بلکه به وی آموخت هنگام زیارت قبور چه بگوید، اگر زنان از زیارت قبور منع می‌شدند، پیامبرﷺ آن را بر عایشه(رضی‌الله عنها) انکار می‌کرد و به وی یاد نمی‌داد که هنگام زیارت گورستان چه بگوید، یا به صراحت او را از آن منع می‌فرمود، پس دلالت می‌کند بر این که زیارت گورستان برای زنان جایز است.

---

۱. مسلم ۶۷۱-۶۶۹/۲ شماره ۹۷۴ [۱۰۳].

۵.از عبدالله‌بن أبی مُلَیْکَة روایت شده است که گفت: روزی دیدم که عایشه(رضی‌الله عنها) از گورستان برمی‌گردد، پس به وی گفتم: ای مادر مؤمنان! از کجا برمی‌گردی؟ گفت: بر سر قبر عبدالرحمن بن ابی‌بکر بودم و از آن جا برمی‌گردم، گفتم: مکر پیامبرﷺ از زیارت گورستان نهی نکرده است؟! گفت: آری، نهی کرد، سپس دستور داد که به زیارت گورستان بروید.(۱)

مفهوم دلالتی این خبر آن است که عایشه(رضی‌الله عنها) به زیارت گور برادرش رفته بود، اگر زیارت گورستان برای زنان، مکروه یا حرام بود، بی‌گمان عایشه(رضی‌الله عنها) کسی نبود که کار مکروه یا حرام انجام دهد و حکم زیارت گورستان بر کسی مثل او مخفی نمی‌ماند، پس این عمل او بر این دلالت دارد که این کار مشروعی‌ست، نه حرام است و نه مکروه.

■

میان فقها در این مسأله اختلافی نیست، که زن می‌تواند برای ادای حج واجب یا حج نذری یا قضای حج واجب یا ادای حج سنت و ادای عمره هرگاه همراه محرم یا شوهرش باشد از خانه بیرون رود و قرآن کریم و سنّت نبوی و اجماع نیز بر این مطلب دلالت می‌کنند:

دلیل قرآنی: خداوند می‌فرماید:

﴿...وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلْبَيْتِ مَنِ ٱسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً﴾ (آل‌عمران: ۹۷)

«... و برای خدا بر مردم واجب است که آهنگ خانه او کنند، آن‌هایی که توانایی رفتن به سوی آن را دارند...»

﴿وَأَتِمُّوا۟ ٱلْحَجَّ وَٱلْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ (بقره: ۱۹۶)

«و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید...»

دلیل از سنت نبوی: از ابن عمر روایت شده است که پیامبرﷺ گفت: «بُنِيَ الاسْلام عَلٰی خَمْس: شهادةِ أنْ لا الهَ الاّ الله و أنْ محمَّداً رسولُ الله و أقامِ الصَّلاٰةِ و ایتاءِ الزَّکاةِ و الْحجِّ و صَوْم رمَضان»(۲)

(اسلام بر پنج رکن بنا نهاده شده است، شهادتین و نمازهای پنجگانه فرض، دادن زکات و ادای حج واجب و روزه ماه رمضان.)

دلیل از اجماع:

نووی در شرح مسلم گفته است: همه علما اجماع کرده‌اند بر این‌که اگر کسی استطاعت و توان شرعی پیدا

---

۱. ابن ماجه مختصر، ۵۰۰/۱ شماره ۱۵۷۰، حاکم در مستدرک ۳۷۶/۱، بیهقی فی الکبری ۷۸/۴. که از طریق بسطام بن مسلم، از ابی التیاح یزیدبن حمید، از عبدالله‌بن ابی حلیکة آورده‌اند.

۲. بخاری (۸) و مسلم ۴۵/۱ رقم ۱۶ [۲۲].

کرد ادای حج بر وی واجب است، در این موضوع به تفصیل سخن نمی‌گوییم زیرا برای همه مسلمین معلوم است.[۱]

بنابراین دلایل حج بر همه مکلفان خواه مرد و خواه زن واجب است.

▣

هرگاه زن شهادت و گواهی دادن را قبول کرد به دلایل زیر بر وی واجب است که برای ادای گواهی دادن از خانه خارج شود:

۱. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلاَ تَكْتُمُوْا ٱلشَّهَادَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾ (بقره: ۲۸۳)

«... و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند قلبش گناهکار است...»

۲.﴿يَاأَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾ (نساء: ۱۳۵)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید.»

۳.﴿وَأَقِيمُوا ٱلشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾ (طلاق: ۲)

«... و شهادت را برای خدا برپا دارید...»

۴.﴿وَلاَ يَأْبَ ٱلشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوْا﴾ (بقره: ۲۸۲)

«هنگامی که شهود را برای ادای شهادت دعوت می‌کنند نباید خودداری کنند.»

پس این آیات بر وجوب ادای شهادت دلالت می‌کنند و قیام بدان باید به عدالت باشد خواه از مردان یا از زنان.

از ابن عمر روایت شده است که پیامبرﷺ گفت: «**اِذا اِستأذَنَتِ الْمرأةُ أَحدَكمْ اِلی الْمسجدِ فلاٰ يمْنعهٰا**» **(هرگاه زن یکی از شما برای رفتن به مسجد اجازه خواست، او را باز ندارد.)**

عینی در عمدة‌القاری گوید: حق است به زنان اجازه داده شود از خانه خارج شوند برای انجام کاری که بیرون رفتن از خانه لازم و مطلوب است، اجازه دادن بدانان برای کاری که فرض یا سنت است به طریق اولی حق و سزاوار است مانند بیرون رفتن برای ادای شهادت.[۲]

▣

در زمان پیامبرﷺ زنان برای جهاد همراه پیامبرﷺ و یارانش، از خانه خارج می‌شدند و کارهایی را انجام می‌دادند که متناسب با سرشت آنان بود از قبیل:

---

۱. شرح مسلم، ۳۱۳/۳.

۲. عمدة‌القاری ۲۳۸/۵.

۱. آب دادن به تشنگان:

از أنس روایت شده است که گفت: هنگامی که در جنگ "أُحُد" مردم پیرامون پیامبرﷺ شکست خوردند و پراکنده شدند، عایشه دختر ابوبکر و امّسُلَیم را دیدم که دامن به کمر زده و به سرعت رفت و آمد می‌کردند و خلخال پاهایشان نمایان بود که مشک‌های آب را بر پشت‌شان حمل می‌کردند، سپس آن‌ها را به دهان جنگجویان می‌ریختند سپس برمی‌گشتند و آن‌ها را از نو پر می‌کردند و می‌آمدند و آن‌ها را در دهان سربازان خالی می‌کردند.(۱)

۲. مداوای زخمیان:

به روایت از أنس بن مالک آمده است که گفت: پیامبرﷺ هرگاه به جنگ می‌رفت، امّسُلَیم و زنانی از انصار را با خود به جنگ می‌برد، که به مجاهدان آب می‌دادند و زخمیان را مداوا می‌کردند.(۲)

از ابن عباس درباره این که پیامبرﷺ زنان را به جنگ می‌برد، روایت شده است که گفت: پیامبرﷺ زنان را به جنگ می‌برد که زخمیان را مداوا کنند و بدانان سهمی و قسمتی از غنیمت داده می‌شد.(۳)

۳. جمع‌آوری و برگرداندن کشتگان و زخمیان:

از رُبَیّع دختر مُعوذ روایت شده است که گفت: ما در جنگ همراه پیامبرﷺ بودیم، به مردم آب می‌دادیم و خدمت می‌کردیم و زخمیان را جمع‌آوری تخلیه می‌کردیم و زخمیان و کشتگان را به مدینه برمی‌گرداندیم.(۴)

۴. دوختن مشک‌های آب:

به روایت از ثعلبه بن ابی مالک آمده است که گفت: عمربن الخطابرضی الله عنه در میان بعضی زنان مدینه جامه‌های زنانه تقسیم می‌کرد، جامه‌یی نیکو مانده بود، که یکی از حاضران گفت: ای امیر مؤمنان! این جامه‌ی نیکو را به همسرت دختر پیامبرﷺ بده، یعنی به امّ‌کلثوم، عمررضی الله عنه گفت: امّسلیط بدان سزاوارتر است - امّ سلیط یکی از زنان انصار بود و از جمله زنانی بود که با پیامبرﷺ بیعت کرده بود - عمررضی الله عنه گفت: او در روز جنگ اُحُد برایمان مشک‌های آب را می‌دوخت.(۵)

---

۱. بخاری ۹۱/۶ شماره ۲۸۸۰، ۱۶۰/۷ شماره ۳۸۱۱، ۴۱۸/۷ شماره ۴۰۶۴ و مسلم ۱۴۴۳/۳ شماره ۱۸۱۱، [۱۳۶].

۲. مسلم ۱۴۴۳/۳ شماره ۱۸۱۰ [۱۳۵].

۳. مسلم ۱۴۴۴/۳ شماره ۱۸۱۲ [۱۳۷-۱۳۸].

۴. بخاری ۹۴/۶ شماره ۲۸۸۲، ۲۸۸۳، ۱۴۲/۱۰ شماره ۵۶۷۹.

۵. بخاری ۹۳-۹۲/۶ شماره ۲۸۸۱، ۴۲۴/۷ شماره ۴۰۷۱.

۵. پرستاری از بیماران:

از حفصه دختر سیرین، به نقل از زنی از انصار روایت شده است که گفت: شوهر خواهرش با پیامبرﷺ دوازده بار به جنگ رفته بود و خواهرش در شش جنگ همراه شوهرش بوده است، گفت: ما از بیماران پرستاری می‌کردیم.(۱)

۶. پختن غذا:

از امّ‌عطیّة روایت شده است که گفت: هفت بار همراه پیامبرﷺ به جنگ رفته‌ام، در میان بار و بنه می‌ماندم و برایشان غذا می‌پختم.(۲)

▣

جایز است که زن برای خرید و فروش از خانه بیرون رود و برای گرفتن حقّ خویش پیش قاضی برود و با طرف مخاصم خود در دادگاه حاضر شود و امثال این نیازمندی‌ها که بیرون رفتن از منزل معمول است، حتی اگر شوهرش به او اجازه ندهد زیرا به دلایل زیر شارع مقدس به وی اجازه داده است:

۱. از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت شده است که گفت: سَوْدَة بعد از این که حجاب پوشید، برای نیازی که داشت بیرون رفت، سودة زن تنومندی بود و بر زنان دیگر از لحاظ جسمی برتری داشت و بر کسانی که او را می‌شناختند در تاریکی شب نهان نمی‌ماند و معلوم بود. پس عمربن خطاب‌ؓ او را دید و گفت: ای سودة ـ همسر پیامبرﷺ ـ به خدا قسم! تو بر ما پنهان نمی‌مانی و تو را می‌شناسیم، دقت کن که چگونه بیرون می‌روی؟ او به سرعت برگشت، پیامبرﷺ در منزل من بود و شام می‌خورد و استخوان گوشت‌آلودی در دست داشت، سودة داخل شد و گفت: ای رسول خدا!ﷺ من برای نیازی که داشتم، بیرون رفتم و عمر به من چنین و چنان گفت، عایشه(رضی‌الله عنها) گوید: در همین زمان به پیامبرﷺ وحی شد، پس از اتمام وحی در حالی که آن استخوان هنوز در دستش بود و آن را ننهاده بود، گفت: بی‌گمان به شما اجازه داده شده است که برای انجام نیازمندی‌های خود از خانه بیرون روید.(۳)

۲. و در داستان افک، عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: هنگامی که از بیماری بهبود یافتم و نقاهت داشتم همراه امّ‌مسطح به طرف "مناصع" رفتم -که در خارج مدینه محل قضای حاجت ما بود و در شبانه روز هر شب یک بار بدان جا بیرون می‌رفتیم - و این پیش از آن بود که ما در نزدیک منزل خود محل قضای حاجت بسازیم، گفت: ما مانند عرب‌های اولیه بیابان‌نشین بودیم و از ساختن محل قضای

---

۱. قبلاً تخریج شده است. ۲. مسلم ۱۴۴۷/۳ شماره ۱۸۱۲ [۱].

۳. بخاری ۳۰۰-۲۹۹/۱ شماره ۱۴۶، ۱۴۷، ۳۸۸/۷ شماره ۴۷۵۹، ۲۴۹/۹ شماره ۵۲۳۷، ۲۴/۱۱ شماره ۶۲۴۰ و مسلم ۱۷۰۹/۴ شماره ۲۱۷۰ [۱۸].

حاجت ـ مستراح ـ در کنار خانه رنج می‌بردیم، گفت: من و امّ‌مسطَح راه افتادیم و بیرون رفتیم.(۱)

۳. از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: زبیر با من ازدواج کرد، او در دنیا هیچ مال و مملوکی غیر از یک شتر آبکش و یک اسب نداشت، من اسب او را علف می‌دادم و از چاه آب می‌کشیدم و دلوی چرمی او را می‌دوختم و آرد را خمیر می‌کردم، نمی‌دانستم که نیکو نان بپزم، زنان همسایه از انصار برایم نان می‌پختند، آنان زنان راست و درستی بودند، داشتم هسته‌های خرما را از زمین زبیر نقل می‌کردم، همان زمینی که پیامبر صلی الله علیه وسلم همراه من به او به اقطاع داده بود، آن زمین سه فرسخ از من دور بود، روزی از آن‌جا آمدم؛ در حالی که هسته‌ها را بر سر نهاده بودم، با پیامبر صلی الله علیه وسلم ملاقات کردم، همراه او مردانی از انصار بودند، پیامبر صلی الله علیه وسلم مرا خواند، سپس خواست شترش را بخواباند تا مرا بر ترک خویش سوار کند، من شرم داشتم از این که همراه مردان بروم و حیا کردم و زبیر و غیرت او یادم آمد - چون با غیرت‌ترین مرد بود - پیامبر صلی الله علیه وسلم دانست که من حیا می‌کنم و شرم دارم، پس رفت، نزدیک زبیر آمدم و گفتم: پیامبر صلی الله علیه وسلم به من رسید؛ در حالی که هسته‌ها را بر سر نهاده بودم و چند نفر از یارانش همراه او بودند شترش را خواباند، تا من سوار شوم، از او حیا کردم و شرمم آمد که سوار شوم، چون غیرت مردانه تو را می‌دانستم، زبیر گفت: به خدای سوگند! هسته کشیدن تو بر من سخت‌تر است از سوار شدن با ایشان، گفت: تا این که ابوبکر رضی الله عنه بعد از آن خادمی برایم فرستاد که به جای من از اسب نگهداری کند، گویی مرا از بردگی آزاد کرده است.(۲)

۴. از أنس روایت شده است که گفت: زنی بود که اندکی سبک عقل بود، گفت: ای رسول خدا! من به تو نیازی دارم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: **«یا أمَّ أنظُری ایَّ الّسککِ شئتِ حتّی أقْضِی لکِ حَاجتَکِ» (فلانی! بنگر هر راهی می‌خواهی با تو بیایم، تا این که نیاز خود را برآورده می‌کنی.)** پیامبر صلی الله علیه وسلم همراه وی رفت تا کار خود را انجام داد.(۳)

۵. از امّ‌هانیء دختر ابوطالب روایت شده است که گفت: در سال فتح مکّه خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتم، او را دیدم که غسل می‌کرد و دخترش فاطمه او را می‌پوشاند، امّ‌هانیء گوید: بر وی سلام دادم، او فرمود: کیستی؟ گفتم: من امّ‌هانیء دختر ابوطالب هستم، فرمود: «مرحباً بأمِّ هانیء» خوش آمدید ای امّ هانیء! گفت: چون پیامبر صلی الله علیه وسلم از غسل فارغ شد، بر پای ایستاد و هشت رکعت نماز خواند؛ در حالی که یک جامه به خود پیچیده بود، چون نماز تمام شد، گفتم: ای رسول خدا! پسر مادرم ـ برادرم ـ

---

۱. بخاری ۲۹۴/۵ شماره ۲۶۳۷، ۳۱۹/۵ شماره ۲۶۶۱، ۹۱/۶ شماره ۳۸۷۹، ۳۷۵/۷ شماره ۴۰۲۵، ۴۹۶/۷ شماره ۴۱۴۱، ۲۱۳/۸ شماره ۴۶۹۰، ۳۰۸/۸ـ۳۰۹ شماره ۴۷۵۰، ۵۵۵/۱۱ شماره ۶۶۶۲، ۵۷۳/۱۱ شماره ۶۶۷۹، ۳۵۱/۱۳ شماره ۷۳۶۶، ۴۷۳/۱۳ شماره ۷۵۰۰، ۵۲۷/۱۳ شماره ۷۵۴۵، مسلم ۲۱۳۷ ـ۲۱۲۹ شماره ۲۷۷۰ [۵۶،۵۷].

۲. بخاری ۲۹۰/۶ شماره ۳۱۵۱، ۲۳۰/۹ شماره ۵۲۲۴، و مسلم ۱۷۱۷-۱۷۱۶/۴، شماره ۲۱۸۲ [۳۴].

۳. بخاری ۳۷۸۶، ۵۲۳۴،۶۶۴۵. مسلم ۱۸۱۳-۱۸۱۲/۴ شماره ۲۳۲۶ [۷۶] ۱۹۴۸/۴ شماره ۲۵۰۹.

می‌گوید: مردی را که من پناه داده‌ام، می‌کشد، آن مرد ابن هُبَیرة است، پس پیامبرﷺ گفت: «قَدْ أجرنا مَنْ أجَرتِ یا امَّ هانیء». (به حقیقت ما پناه دادیم کسی را که تو ای امّ‌هانیء پناه داده‌یی.)

امّ‌هانیء گفت: این رویداد هنگام چاشت بود.(۱)

۶. از عبدالله‌بن هشام روایت شده است ـ او حضور پیامبرﷺ را دریافته بود و مادرش زینب دختر حُمَید او را به حضور پیامبرﷺ برده بود ـ گفت: ای رسول خدا! بیعت او را بپذیر، پیامبرﷺ گفت: «هو صغیر» (او کودک خردسال است) پس پیامبرﷺ دست بر سرش کشید و برای او دعا کرد و پیامبرﷺ یک گوسفند را برای همه اهل خود قربانی نمود. (۲)

۷. به روایت از عایشه(رضی‌الله عنها) آمده است که گفت: بَریرة آمد و گفت: با اهلم یعنی اربابانم، عقد به کتابت بسته‌ام بر نه أوْقیَة - هر اوقیه مصری ۳۷/۴۴ گرم است ـ که در هر سال یک أوقیه بدانان بدهم، مرا یاری کنید. عایشه(رضی‌الله عنها) گفت: به وی گفتم: اگر صاحبان تو دوست دارند که به یک باره تمام آن مبلغ را بدانان بدهم و تو را آزاد کنم، این کار را می‌کنم، به شرط این که "ولاء" تو از آن من باشد و من از تو ارث ببرم، پس او رفت پیش صاحبانش و بدانان گفت و آنان نپذیرفتند، او گفت: من آن پیشنهاد را به آنان دادم ولی امتناع ورزیدند مگر این که "ولاء" از آنِ آنان باشد، پیامبرﷺ آن را شنید و از من پرسید و من به وی خبر دادم، پیامبرﷺ گفت: «خُذیها فأعتقیها وَاشْترِطِی لهُمُ الْوَلاء، فأنَّما الْوَلاءُ لِمَن أعْتَقَ» (او را بگیر و بخر و آزاد کن و شرط ولاء آنان را بپذیر، چون بی‌شک ولاء از آنِ کسی‌ست که آزاد می‌کند.)

عایشه(رضی‌الله‌عنها) گوید: پس پیامبرﷺ در میان مردم برپای خاست و حمد و ثنای خدا را به جای آورد، سپس گفت: «امّا بعد: فما بال رِجالٍ مِنکم یشترطونَ شرُوطاً لیسَتْ فی کتابِ اللهِ. فَأیّما شرط لیسَ فی کتابِ اللهِ فهُوَ باطلٌ، و اِنْ کانَ مائةَ شرطٍ فقضاءُالله أحقُّ، و شرط اللهِ اَوثَقُ. مابال رجالٍ منکُمْ یقولُ أحدهم، اعتقْ یا فلان ولی الْوَلاءُ، انّما الْوَلاءُ لِمَن أعتَق»(۳)

(... مردان شما را چه شده است که شرایطی را به میان می‌آورند که در کتاب خدا نیست،بدانید هر شرطی که در کتاب خداوند نباشد باطل است حتی اگر صد شرط باشد پس حکم خدا حقّ‌تر است که از آن پیروی شود و شرط خدا بیش‌تر مورد اعتماد است، مردان شما را چه شده است که یکی از آنان می‌گوید: تو آزاد کن و حق ولاء او از آن من باشد، بی‌شک حقّ ولاء از آنِ کسی‌ست که آزاد می‌کند.)

۸. از معاویةبن الحکم روایت شده است که گفت: من کنیزی داشتم که گوسفندانم را در اطرف "اُحُد" و "جوانیه" می‌چراند، روزی از وی سرکشی کردم، ناگاه دیدم که گرگ، گوسفندی از گله او را ربود و من هم مثل هر انسان دیگری، خشمگین شدم، لیکن سیلی محکمی بر وی زدم، سپس به حضور پیامبرﷺ

---

۱. بخاری [۶۱۵۸،۳۱۷۱،۳۷۵،۲۸۰]، مسلم ۲۶۶-۱/۲۶۵ شماره ۳۳۶ [۷۲،۷۱،۷۰]، ۴۹۸/۱ شماره ۳۳۶ [۸۲-۸۳].
۲. بخاری (۷۲۱۰،۲۵۰۱).
۳. بخاری ۴۵۶ و مسلم ۱۱۴۲،۱۱۴۱/۲ شماره ۱۵۰۴ [۶-۷].

آمدم و گناه این کار را بر من سخت دشوار شمرد، من گفتم: ای رسول خدا! آیا آزادش نکنم؟ فرمود: او را پیش من بیاورید: أِئْتِنِي بها. گفت: او را آوردم، پیامبرﷺ فرمود:«أَيْنَ الله» خداوند کجاست؟ گفت: در آسمان است، پیامبرﷺ فرمود: «مَنْ أنا» من کیستم؟ گفت: تو رسول خدایی، پیامبرﷺ فرمود: **«أعْتقها فأنَّها مؤمِنَةٌ» (او را آزاد کنید، بی‌گمان او مؤمن است.)**(۱)

۹. از زیدبن أسْلَم، به نقل از پدرش آمده است که گفت: همراه عمربن خطاب‌﷛ به بازار رفته بودم، زن جوانی به عمربن خطاب‌﷛ ملحق شد، گفت: ای امیر مؤمنان! شوهرم مرده و کودکان خردسالی از خود به جای گذاشته است، به خدا سوگند! چیزی ندارند بخورند نه گوشتی و نه کشتی و نه شیری که بنوشند، نگرانم که بر اثر خشک‌سالی هلاک شوند و من دختر خُفاف بن ایماء غِفارَی هستم و پدرم در "حُدیبیّه" در حضور پیامبرﷺ حاضر بوده است، عمر همراه او ایستاد و حرکت نکرد، سپس گفت: خوش آمدی ای خویشاوند نزدیک قریش! سپس به سوی شتر تنومندی که برای نیاز آماده شده بود و در خانه آن را بسته بودند، رفت و دو گونی یا جُوال پر از مواد خوراکی بر آن حمل کرد و در لابه‌لای دو جُوال نفقه و هزینه و لباس گذاشت، سپس افسار آن را به دست آن زن داد و گفت: آن را به دنبال خود بکش، آن آذوقه تمام نمی‌شود تا این که خداوند خیر و خوبی را برایتان ارزانی می‌دارد. مردی در آن جا گفت: ای امیر مؤمنان! به وی زیاد دادی. عمر به وی گفت: مادرت به عزایت بنشیند، او را انکار کرد، گفت: به خدا سوگند! من پدر آن زن و برادرش را دیدم که یک وقت قلعه‌یی را محاصره کرده بودند و آن را گشودند، سپس ما سهم غنیمت آنان را بدانان برگرداندیم.(۲)

۱۰. از جابربن عبدالله روایت شده است که گفت: خاله‌ام طلاق داده شده بود، او می‌خواست که ثمر نخل خود را بچیند، پس مردی او را از بیرون رفتن بازداشت و خاله‌ام به حضور پیامبرﷺ رفت و پیامبرﷺ به وی گفت: **«بلى فَجُدِّي نخلكِ، فأنَّك عسىٰ أنْ تصدَّقِي أوْ تفْعلى مُعرُوفاً» (نخیر، تو برو ثمر نخل خویش را بچین، شاید تو صدقه بدهی یا کار خوبی انجام دهی.)**(۳)

نووی گفت: این حدیث دلیل است بر جواز بیرون رفتن زن برای نیازی که دارد، زنی که در عدّه طلاق بائن و قطعی‌ست.(۴)

▣

زن می‌تواند برای به جای آوردن صله رحم بیرون رود. بی‌گمان اسلام بر صله ارحام تشویق کرده است. زن برای دیدار با والدینش و برای عیادت از آنان در حال بیماری یا برای تعزیت و تسلیت مرگ خویشاوند به والدینش، هم‌چنین برای دیدار افراد محرمش باید از شوهر اجازه بگیرد.

---

۱. مسلم ۳۸۲ ـ ۳۸۱/۱ شماره ۵۳۷ [۳۳]. ۱۷۴۹-۱۷۴/۴.
۲. بخاری ۵۱۰/۷ شماره ۴۱۶۱ـ۴۱۶۰.
۳. مسلم ۱۱۲۱/۲ شماره ۱۴۸۳ [۵۵].
۴. شرح مسلم ۱۰۸/۱۰.

در داستان "أفک" حضرت عایشه از پیامبر اجازه خواست تا به دیدار والدینش برود، او در آن داستان می‌گوید: به پیامبر گفتم: آیا به من اجازه می‌دهی، نزد والدینم بروم؟ گوید: در آن وقت، می‌خواستم که خبر درستی آن داستان را از آنان بشنوم، پس پیامبر به من اجازه داد و من نزد والدینم رفتم... تا آخر ماجرا. حافظ عسقلانی گوید: از این حدیث برمی‌آید که بیرون رفتن زن باید با اجازه شوهر باشد، حتی اگر برای دیدار والدین هم باشد، پس هرگاه شوهر به وی اجازه داد، جایز است که از خانه بیرون رود، اما اگر شوهر اجازه نداد، فقها اختلاف دارند، گروهی گفته‌اند می‌تواند به دیدار والدین برود حتی اگر شوهر هم اجازه ندهد و گروهی آن را منع کرده‌اند. به نظر من ـ والله اعلم ـ این است که زن جایز است که به دیدار والدین و خویشاوندانش برود، اگر شوهرش هم اجازه ندهد، دلیل آن قرآن و سنّت نبوی‌ست.(۱)

دلیل قرآنی:

۱. خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ وَلاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِٱلْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً﴾ (نساء: ۳۶)

«و خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریک و همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید...»

۲. و خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَاحَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِٱلْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً﴾ (انعام: ۱۵۱)

«بگو: بیایید آن‌چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم، این که چیزی را همتای خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید...»

۳. خدا می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاَهُمَا فَلَا تَقُل لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَهُمَا قَوْلاً كَرِيماً ۞ وَٱخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحْمَةِ وَقُل رَبِّ ٱرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيراً﴾ (اسراء: ۲۴-۲۳)

«و پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هر دو، نزد تو به سن پیری رسند، کم‌ترین اهانتی به آنان روا مدار و بر آنان فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنان بگو و پر و بال تواضع خویش را از روی محبت و لطف در برابر آنان فرود آر و بگو پروردگارا! همان گونه که آنان مرا در کودکی تربیت کردند، مشمول رحمت‌شان قرار ده.»

۴. و می‌فرماید:

---

۱. فتح الباری ۳۳۸/۸.

﴿وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْناً وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (عنکبوت: ۸)

«و ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند و اگر آن دو (مشرک باشند و) تلاش کنند که برای من همتایی قایل شوی که از آن آگاهی نداری، از آنان پیروی مکن. بازگشت به سوی من است و شما را از آنچه انجام می‌دهید باخبر خواهم کرد.»

۵. می‌فرماید:

﴿وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ ٱشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ ٱلْمَصِيرُ﴾ (لقمان: ۱۴)

«و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با ناتوانی روزافزون حمل کرد و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد (آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر به جای آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است.»

۶. می‌فرماید:

﴿وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَاناً﴾ (احقاف: ۱۵)

«و ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند...»

وجه دلالتی آیات فوق این است که خداوند به نیکی و احسان نسبت به والدین امر کرده است و این که در دنیا به خوبی با آنان مصاحبت نمایید و از دیدار و زیارت‌شان و عیادت آنان در بیماری، امتناع نکنید و با آنان به خوبی و نیکی رفتار نمایید.

دلیل از سنّت نبوی:

۱. از عبدالله‌بن مسعود روایت شده است که گفت: از پیامبرﷺ پرسیدم که کدام کار و عمل نزد خداوند محبوب‌تر است؟ فرمود: «الصَّلاة لِوَقتها» (خواندن نماز در وقت آن.) گفتم: بعد از آن؟ فرمود: «بِرُّالْوالِدینِ» (نیکی به پدر و مادر.) گفتم: سپس؟ فرمود: «الجَهاد فِی سبیل اللهِ» (جهاد در راه خدا.)[1]

۲. به روایت از مُغیرة بن شُعْبة از پیامبرﷺ آمده است که فرمود: «انَّ الله حرَّمَ عَلَیکُم عُقوقَ الْأُمَّهاتِ و مَنعاً و هَاتِ وَ، وَ أْدَ الْبَنَاتِ و کَرِه لَکُم قیلَ و قَالَ، و کثرةَ السُّؤالِ و إِضاعةِ الْمالِ»[2]

(بی‌گمان خداوند بر شما حرام کرده است نافرمانی از مادران و منع کردن چیزی که به بخشش آن امر شده است و طلب چیزی که استحقاق گرفتن آن نیست و زنده به گور کردن دختران و نادیده گرفتن حقوق آنان و بگومگوی بی‌فایده و پرسش و سؤال فراوان و ضایع کردن مال در راه‌های نادرست.)

---

۱. بخاری ۵۲۷، ۲۷۸۲، ۵۹۷۰، ۷۵۳۴. و مسلم ۸۹/۱، ۹۰ شماره ۸۵.

۲. بخاری ۱۴۷۷، ۲۴۰۸، ۵۹۷۵، و مسلم ۱۳۴۱/۳ شماره ۵۹۳.

۳. از أبی بکرة روایت شده است که گفت: پیامبرﷺ فرموده است: «أَلا أُنَبِّئُکُمْ بِأَکْبَرِ الْکَبائر؟!» (آیا می‌خواهید به شما خبر دهم که بزرگ‌ترین گناه کبیره چیست؟!) سه بار آن را تکرار فرمودند. گفتند: آری می‌خواهیم ای رسول خدا! قال: «الا شراک بالله و عُقوقُ الْوالدینِ»(۱)

(شریک برای خداوند قرار دادن و نافرمانی از پدر و مادر.)

۴. از أنس بن مالک روایت شده است که گفت: پیامبرﷺ فرمود: «مَن أَحَبَّ أَنْ یُبسطَ لَه فی رزْقِهِ و یُنْسَألهُ فِی أثَرِهِ، فلْیَصِلْ رَحِمهُ» (۲)(۳)

(هر کس دوست دارد که روزیش زیاد شود و عمرش طولانی گردد و اجلش به تأخیر افتد، صله رحم خویشاوندان به جای آورد.)

۵. به روایت از جُبَیر بن مُطْعِم از پیامبرﷺ آمده است که فرمود:

«لا یَدْخلِ الجنَّة قاطِعٌ»(۴) (کسی که صِله رحم با خویشاوندان را قطع کند وارد بهشت نمی‌شود.)

مفهوم دلالتی این احادیث:

این حدیث‌های شریف بر نیکی به پدر و مادر و صِله رحم با آنان دلالت می‌کنند حتی اگر مشرک و غیر مسلمان هم باشند و بیان می‌کنند که بزرگ‌ترین گناه کبیره نزد خدا، نافرمانی از والدین است؛ هم‌چنین امتناع از دیدار آنان و خدمت نکردن و یا پرستاری نکردن از آنان هنگام نیازشان.

این احادیث بر صِله رَحِم تشویق کرده و بیان می‌کنند که هر کس قطع صِله رَحِم کند وارد بهشت نمی‌گردد و همه آن‌ها بر این دلالت دارند که بیرون رفتن زن از خانه برای صِله رَحِم والدین و خویشاوندان جایز است اگرچه شوهر اجازه ندهد.

۷. از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت شده، که گفت: سودة همسر پیامبرﷺ برای نیازی که داشت از خانه بیرون رفت و این بعد از واجب شدن حجاب بود، او زنی تنومند و از زنان دیگر بلندقدتر بود و بر کسی که او را می‌شناخت نهان نمی‌ماند، پس عمربن خطاب‌ﷺ او را دید و گفت: ای سودة به خدا سوگند! تو از دید ما پنهان نمی‌مانی، دقت کن که چگونه بیرون می‌روی؟! عایشه(رضی‌الله عنها) گوید: او به سرعت برگشت و پیامبرﷺ در منزل من بود و مشغول صرف شام و گوشت با استخوانی در دست داشت، پس سودة داخل شد و گفت: ای رسول خدا! من برای نیازی که داشتم بیرون رفته بودم و عمربن

---

۱. بخاری ۳۰۹/۵ شماره ۲۶۵۴، ۴۱۹/۱۰ شماره ۵۹۷۶، ۶۹/۱۱ شماره ۶۲۷۳، ۶۲۷۴، ۲۷۶//۱۳ شماره ۲۹۱۹، مسلم ۹۱/۱ شماره ۸۷ [۱۴۳].

۲. صله رحم با خویشاوندان نسبی خواه ارث ببرند یا نبرند خواه محرم باشند یا نباشند، الفتح ۴۲۸//۱۰.

۳. بخاری ۳۵۳/۴ شماره ۲۰۶۷، ۴۲۹/۱۰ شماره ۵۹۸۶، مسلم ۱۹۸۲/۴ شماره ۲۵۵۷ [۲۰].

۴. بخاری ۴۲۸/۱۰ شماره ۵۹۸۴، مسلم ۱۹۸۲-۱۹۸۱/۴ شماره ۲۵۵۶ [۱۸].

خطاب ﷺ چنین و چنان به من گفت، عایشه(رضی‌الله عنها) گوید: در همین زمان به پیامبر ﷺ وحی شد، سپس وحی تمام شد؛ در حالی که آن استخوان گوشتی هنوز در دست وی بود و آن را زمین نگذاشته بود، گفت: «انّه قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أنْ تَخْرُجْنَ لحاجَتِكُنَّ» **(بی‌گمان به شما زنانِ اجازه داده شده است که برای انجام نیاز خود از خانه بیرون روید.)**(۱)

نووی گفت: این حدیث بر جواز بیرون رفتن زن از خانه شوهرش برای انجام نیازهایش، دلالت دارد، زیرا انسان نیازمند بیرون رفتن به جاهای معمولی است بدون این که از شوهرش کسب اجازه نماید، زیرا شرع بدین‌گونه کارها اجازه داده است.

۸. در داستان "أفک" عایشه(رضی‌الله عنها) آمده است که او گفت: بعد از نقاهت از خانه بیرون رفتم به "مناصع" و أمّ مِسْطح نیز با من بیرون آمد و "مناصع" در بیرون شهر مدینه جایگاه قضای حاجت ما بود و ما تنها شب‌ها - هر شب یک بار - بدان جا بیرون می‌رفتیم و این پیش از آن بود که مستراحی در نزدیک خانه خود بسازیم و ما مانند عرب‌های اولیه بودیم که دوست نداشتیم و اذیت می‌شدیم که محل قضای حاجت نزدیک منزلمان باشد، این بود که من و امّ مسطح با هم بیرون رفتیم و راه افتادیم زیرا بعد از نزول آیه حجاب، خداوند به زنان اجازه داده است که برای قضای حاجت بیرون روند، پس به قیاس بر آن برای مصالح و نیازهای دیگر و صِله رَحِم خویشاوندان -که خداوند بر آنان فرض و واجب کرده است - از خانه خود خارج شوند.

هم‌چنین پیامبر ﷺ به زنان اجازه داده و امر کرده است که برای نماز عیدین بیرون روند.

۹. از ابن عمر روایت شده است که پیامبر ﷺ گفت: «اِذا اسْتأْذَنَتْ اِمْرأة أَحَدَكُمْ اِلى الْمسجدِ فلاَ يمْنعها» [قبلاً تخریج شده] **(هرگاه زن یکی از شما برای رفتن به مسجد اجازه خواست، او را از آن منع نکنید.)**

ابن عبدالبرّ در التمهید(۲) گفته است: مرد حق ندارد زنش را از رفتن به مسجد بازدارد، وقتی که از او کسب اجازه می‌کند، به طریق اولی و به تأکید بیش‌تر حق ندارد او را از بیرون رفتن برای صِله رَحِم والدین و خویشاوندان منع نماید و ابن بطال در شرح بخاری(۳) گوید که طبری گفته است:

این که پیامبر ﷺ به طور مطلق برای رفتن به مسجد به زنان اجازه‌ی خروج داده است و این خروج مباح است نه سنت و نه فرض، دلیل بر آن است که اجازه‌ی خروج به زنان برای این قبیل کارها به طور مطلق رواست، مانند: عیادت از بعضی از خویشاوندان و حاضر شدن در جشن‌های مسلمانان یا

---

۱. قبلاً این حدیث تخریج شده است. حافظ در الفتح ۳۳۷/۷ گفته است: به موجب این روایت زن برای قضای حاجت به تنهایی بیرون رفته است بدون این که اجازه مخصوص از شوهرش گرفته باشد. ابن بطال در شرح بخاری ۲۴۰/۱ گفته است: فایده این روایات این است که زنان برای تصرف در کارهای مورد نیازشان می‌توانند خود تصرف کنند.

۲. ۲۸۱/۲۴

۳. ۴۷۴/۲

زیارت قبر میت خویشاوندان‌شان. پس اگر شوهران حق دارند که برای این گونه کارهای مباح به طور مطلق اجازه خروج از خانه را بدهند، بنابراین برای خروج از خانه جهت کارهایی که بر آنان فرض یا سنت است به طریق اولی حق این اجازه را دارند، مانند: بیرون رفتن برای ادای شهادت لازم یا برای شناخت و آموزش اسباب دینی یا ادای فریضه حج و دیگر فرایض یا دیدار از مادران و پدران و خویشاوندان محرم. پس به مقتضای این دلایل، زن جایز است که برای صِله رَحِم بیرون رود و شوهر حق ندارد منعش کند.

شاید یکی بگوید: بی‌گمان اطاعت زن از شوهرش واجب است، پس چگونه زن بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون می‌رود؟ ما در پاسخ می‌گوییم: بی‌گمان این اطاعت در کارهای خیر و نیکوست و این درست نیست که شوهر همسرش را از زیارت و دیدار خویشاون منع نماید، زیرا اسلام صِله رَحِم را تشویق کرده است، همانگونه که قبلاً اشاره کردیم.

گاهی ممکن است که دیگری بر این مطلب اعتراض کند و بگوید: بی‌شک أنس روایت کرده است که مردی به جهاد در راه خدا رفت و به همسرش دستور داد که از خانه‌اش بیرون نرود، سپس پدرش بیمار شد و مُرد، آن زن درباره حاضر شدن بر جنازه پدرش کسی را نزد پیامبرﷺ فرستاد، تا از وی سؤال کند و کسب خبر نماید و دستور طلبد، پیامبرﷺ برای وی پاسخ فرستاد: «**اِتَّقی الله و أطیعی زَوجَکِ**» (**از خدای بترس و از شوهرت اطاعت کن.**) أنس گوید: پیامبرﷺ بر جنازه پدر وی حاضر شد، چون پدرش را دفن کرد، به سوی آن زن کسی را فرستاد و به وی سلام رساند و گفت: «**انَّ الله قَدْ غَفَرَ لأَبیکِ بطواعِیتکِ زَوجکِ**» (**بی‌گمان خداوند پدرت را آمرزید به سبب این که تو از شوهرت اطاعت کردی.**)

ما در جواب آن می‌گوییم: این حدیث از پیامبرﷺ اثبات نشده است و در تاریخ الکامل[1] آمده است که ابن عدی آن را از طریق یوسف بن عطیه، از ثابت، از أنس تخریج کرده است.

وجود یوسف بن عطیه در این طریق، آفت این روایت است که ابن حبان در کتاب المجروحین[2] گفته است که این شخص از جمله کسانی بوده است که اسناد را دگرگون می‌کرده و متون جعلی را به اسناد صحیح می‌چسبانده است و آن را روایت می‌کرده که احتجاج و حجت آوردن به روایت او جایز نیست. بنابراین زن می‌تواند برای دیدار از محرم و خویشاوندان از خانه خارج شود و شوهر حق ندارد که او را منع کند و این بدین معنی نیست که زن فراوان به دیدار خویشاوندان برود و کارهای خانه را رها کند، زیرا زن مسؤول امورات خانه خویش است، پس لازم است دیدار خویشاوندان برابر عرف و عادت معمول باشد.

---

۱. ۱۵۴-۱۵۳/۷

۲. ۱۳۴/۳

ابن رشد در البیان والتحصیل[1] گفته است: از امام مالک سؤال شد درباره زنی که شوهرش غایب است و برادر یا مادر یا خواهرش بیمار می‌شود و او می‌خواهد از آنان عیادت کند؛ در حالی که شوهرش هنگام رفتن، به او اجازه نداده است که از خانه خارج شود.

امام مالک گفت: اشکالی ندارد که به عیادت‌شان برود، حتی اگر شوهرش اجازه نداده باشد.

محمدبن رشد گفت: زیرا اگر شوهرش حاضر می‌بود و می‌خواست او را منع کند، این حق را نداشت، پس بر زن واجب است برای کاری که شوهر او را از آن منع کرده است، اجازه نگیرد.

▣

بنا بر روایت‌های زیر در زمان پیامبرﷺ زنان برای طلب دعا برای خود یا برای فرزندان‌شان به حضور او می‌رفتند:

۱. به روایت از عطاءبن ابی رَباح آمده است که گفت: ابن عباس به من گفت: آیا می‌خواهی زنی از اهل بهشت را به تو نشان دهم؟! گفتم: آری می‌خواهم، گفت: این زن سیاه‌چرده خدمت پیامبرﷺ آمد و گفت: من به بیماری صرع مبتلا هستم و کشف عورت می‌شوم، برای من از خداوند بخواه که شفایم دهد، پیامبرﷺ گفت: **«إِنْ شئْتِ صبَرْتِ و لکِ الْجَنَّة، و إِنْ شئْتِ دعوت الله أَنْ یُعافیکِ» (اگر می‌خواهی صبر و شکیبایی پیشه کنی در عوض به بهشت وارد می‌شوی و اگر می‌خواهی از خداوند می‌خواهم که به تو سلامتی عطا کند.)**

او گفت: صبر می‌کنم و برایم دعا کن که در آن حالت کشف عورت نشوم و پیامبرﷺ برایش دعا کرد.[2]

۲. از سائب بن یَزید روایت شده است که گفت: خاله‌ام مرا به حضور پیامبرﷺ برد و گفت: ای رسول خدا! این خواهرزاده من بیمار است، پیامبرﷺ دست بر سرم کشید و برایم دعای برکت کرد، سپس پیامبرﷺ وضو گرفت و من از آب وضوی او نوشیدم، سپس پشت او ایستادم و به مهر نبوت در میان دو شانه او نگریستم، که غدّه سرخی بود مانند تخم کبوتر.[3]

۳. از اسماء دختر ابوبکر(رضی‌الله عنها) روایت شده است که گفت: به عبدالله‌بن الزبیر حامله بودم، نزدیک زایمانم بود، که از خانه بیرون و به مدینه رفتم، در قباء فرود آمدم و در آن جا او را به دنیا آوردم، سپس او را به حضور پیامبرﷺ بردم و در دامن مبارک ایشان نهادم، او یک عدد خرما خواست و آن را جوید و آب دهن مبارک را در دهان او گذاشت و اولین چیزی که به معده او رفت آب مبارک دهن پیامبرﷺ بود، سپس با یک دانه خرما سق دهانش را مالید، بعد برای او دعا کرد و

---

۱. ۳۱۸/۴
۲. بخاری ۱۱۹/۱۰ شماره ۵۶۵۲، مسلم ۱۹۹۴/۴ شماره ۲۵۷۶ [۵۴].
۳. بخاری ۱۹۰، ۳۵۴۰، ۳۵۴۱، ۵۶۷۰، ۶۳۵۲، مسلم ۱۸۲۳/۴ شماره ۲۳۴۵ [۱۱۱].

برایش طلب برکت نمود و او را برکت داد، آری، عبدالله نخستین کودکی بود که در اسلام متولد شد.(۱)

۴. از امّ قیس دختر مِحْصن روایت شده است که او فرزند کوچک خود را که طعام نمی‌خورد به حضور پیامبرﷺ برد، پیامبرﷺ او را در دامان خود نشاند، که بر جامه پیامبرﷺ ادرار کرد، او آب خواست و بر آن پاشید و آن را نشست.(۲)

۵. از ابوهریره روایت شده است که گفت: زنی کودکی را به حضور پیامبرﷺ آورد و گفت: ای پیامبر خدا! برای من دعای خیر کن، تا به حال سه کودکم مرده و دفن‌شان کرده‌ام، پیامبرﷺ گفت: **«دَفِنتِ ثلاثة؟»** **(سه کودک را دفن کرده‌یی؟!)** او گفت: آری، پیامبرﷺ گفت: **«لَقَدْ اِحْتَظرْتِ بحظارٍ شدیدٍ مِنَ النّارِ»** (۳) **(به راستی به سختی خود را از آتش دوزخ حفظ نمودی!!)**

▣

براساس روایات زیر، زن می‌تواند برای دیدار زنان همسایه و دوستان از خانه خارج شود:

۱. به روایت از امّ سلمه آمده است که گفت: از پیامبرﷺ شنیدم که از دو رکعت بعد از نماز عصر نهی می‌کرد، سپس او را دیدم که بعد از نماز عصر دو رکعت را خواند، سپس پیامبرﷺ به منزل من وارد شد؛ در حالی که بعضی از قبیله بنی حرام از انصار نزد من بودند...(۴)

حافظ عسقلانی گفته است: به موجب این حدیث زنان می‌توانند به دیدار هم بروند، حتی اگر شوهرشان نیز در خانه باشد.

۲. از جابربن عبدالله روایت شده است که گفت: امّ مبَشِّر به من خبر داد که او از پیامبرﷺ شنیده است که نزد حفصه همسرش می‌گفت: **«لا یدخُلُ النَّار انْ شاءَ الله منْ أصحابِ الشَّجرةِ أحدٌ الذینَ بایَعوُا تحتَها»** **(اگر خدا بخواهد از کسانی که در حدیبیه در زیر درخت با من بیعت کردند، هیچ‌کس به دوزخ نمی‌رود.)**

حفصه گفت: چرا ای پیامبر خدا، داخل می‌شوند!! پیامبرﷺ او را سرزنش کرد، حفصه گفت: **«وإنْ منکُمْ الاّ واردها»** **(از شما کسی نیست که وارد دوزخ نشود، همه وارد آن می‌شوند.)** پیامبرﷺ گفت: بی‌گمان خداوند فرموده است:

﴿ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا وَنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا﴾

«سپس متقیان را از آن جا نجات می‌دهیم و ستمکاران را آن جا رها می‌کنیم که به زانو در آیند.»(۵)

---

۱. بخاری ۲۹۲/۷ شماره ۳۹۰۹، ۵۰۱/۹ شماره ۵۴۶۹، مسلم ۱۶۹۱/۳ شماره ۲۱۴۶، [۲۶].
۲. بخاری ۳۹۰/۱ شماره ۲۲۳، ۱۵۶/۱۰ شماره ۵۶۹۳، مسلم ۲۳۸/۱ شماره ۲۸۷ [۱۰۳،۱۰۴] ۱۷۳۴/۴، شماره ۲۸۷ [۸۶].
۳. بخاری در ادب المفرد ۱۴۴،۱۴۷، و مسلم ۲۰۳۰/۴ شماره ۲۶۳۶ [۱۵۵،۱۵۶].
۴. بخاری ۱۲۶/۴، شماره ۱۲۳۳، ۶۸۷/۷ شماره ۴۳۷۰، مسلم ۵۷۱/۱ـ۵۷۲ شماره ۸۳۴ [۲۹۷].
۵. مسلم ۱۹۴۲/۴ شماره ۲۴۹۶ [۱۶۳].

۳. به روایت از عایشه(رضی‌الله عنها) آمده است که پیامبرﷺ نزد وی آمد؛ در حالی که زنی پیش وی بود، پیامبرﷺ فرمود:«مَن هذهِ» (این کیست؟) عایشه گفت: فلانی‌ست که نماز خواندن فراوان خویش را در شب برایم می‌گوید، پیامبرﷺ خطاب به وی گفت: **«مَهْ، عَلَیکُم بمَا تطیقُونَ، فَوَاللهِ لا یمَلُّ اللهُ حتّٰی تملُّوا» (بس کن، تمام شب را نماز نخوان، بر شماست که به اندازه توان خویش رفتار کنید و چیزی بر شما واجب است که در توان دارید، به خدا سوگند! خداوند خسته نمی‌شود تا این که شما خسته شوید.)** شما نمی‌توانید ادعا کنید آن قدر اطاعت می‌کنید که خدا خسته شود، خدا خسته نمی‌شود و این شما هستید که خسته می‌شوید، پس لازم نیست که تمام شب را نماز بخوانید.(۱)

۴. از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت شده است که درباره داستان افک و تهمت زدن به وی گفت: به مدینه برگشتیم و یک ماه بیمار شدم و مردم به سخنان تُهمت‌زنان، شاخ و بال می‌دادند و گفت: روزی پدر و مادرم پیش من بودند و دو شب و یک روز پشت سر هم می‌گریستم و اشکم بند نمی‌آمد و خواب به چشمانم نمی‌رفت، تا این که گمان می‌کردم که گریه کبدم را می‌شکافد و جگرم را پاره می‌کند.

در همان حال که پدر و مادرم نزد من نشسته بودند و من داشتم می‌گریستم، زنی از انصار اجازه ورود خواست و من به وی اجازه دادم، او نیز نشست و با من گریست، که در این هنگام، پیامبرﷺ بر ما وارد شد و سلام کرد و نشست...

در روایتی از بخاری آمده است که پیامبرﷺ حمد و ثنای خدا را گفت، سپس فرمود: **«یاعائشة انْ کُنتِ قارَفْتِ سوءً اَوْ ظَلَمْتِ، فتُوبی اِلَی اللهِ، فاِنَ الله یقبَلُ التَّوْ بة مِنْ عبادِهِ» (ای عایشه! اگر کار بدی مرتکب شده‌یی یا به خود ظلم کرده‌یی به خدا برگرد و توبه کن، بی‌گمان خدا از بندگان خویش توبه را می‌پذیرد.)** عایشه (گفت: و زنی از انصار آمده بود و بر در نشسته بود، با خود گفتم، مگر شرم و حیا نمی‌کنی از این زن که چیزی بگوید!! [قبلاً تخریج شده است.]

۵. به روایت از ابوموسی اشعری آمده است که گفت: اسماء دختر عُمَیس ـ که با ما برگشته بود – به دیدار حفصه همسر پیامبرﷺ آمد، او با مهاجران به حبشه رفته بود و عمربن خطاب رضی الله عنه نزد حفصه دخترش آمد؛ در حالی که أسماء دختر عمیس آن جا بود، عمر رضی الله عنه وقتی أسماء را دید گفت: این کیست؟! حفصه گفت: اسماء بنت عمیس است، عمر رضی الله عنه گفت: همان زن که به حبشه رفته و از دریا گذشته بود؟! اسماء گفت: آری. (۲) پس این احادیث بر این دلالت دارند که در زمان پیامبرﷺ زن به دیدار زنان همسایه و دوستان‌اش می‌رفت و از خانه خارج می‌شد.

---

۱. بخاری ۱۲۴/۱ شماره ۴۳. مسلم ۵۴۲/۱ شماره ۷۸۵ [۲۲۱].
۲. بخاری ۲۷۳/۶ شماره ۳۱۳۶، ۲۲۷/۷ شماره ۳۸۷۹، ۵۵۳/۷ ـ ۵۵۴ شماره ۴۲۳۰، ۵۵۷/۷ شماره ۴۲۳۳ و مسلم ۱۹۴۶/۴-۱۹۴۷ شماره ۲۵۰۲ [۱۶۹].

■

برای زن جایز است که اگر از فتنه ایمن باشد برای عیادت مرد از خانه خارج شود، چون به روایت از عایشه(رضی‌الله عنها) آمده است که گفت: چون پیامبرﷺ به مدینه آمد، ابوبکر و بلال به بیماری تب مبتلا شدند، گوید: پیش آنان رفتم و گفتم: ای پدر چه طوری؟ و ای بلال چگونه‌یی؟ و گفت: هرگاه ابوبکر تب می‌کرد می‌گفت:

و کلُّ امْریء مصبَّحٌ فِـی أهْـلِهِ   والْمَوْتُ أدْنی مِنْ شِراکِ نـعْلِهِ

(هر کس که صبحگاهان در میان اهل خویش بیمار شود، مرگ از بند کفشش به وی نزدیک‌تر است.)

و بلال هرگاه تبش قطع می‌شد می‌گفت:

ألا لَیْتَ شعری هَـلْ أبـیتَنَّ لیْـلَة   بِـوادٍ وحَـوْلِیَ إذْخَـرٌ و جَـلیل

(ای کاش می‌دانستم که آیا پیش می‌آید که شبی در وادی مکه باشم و پیرامن من گیاه خوشبوی "إذخر" و "جلیل" باشد؟)

وَ هل أرِدَن یـوْماً مـیاهَ مـجنَّةٍ   و هَل یَبْدُونَ لِی شَامَةٌ و طفِیلُ

(و آیا می‌شود که وارد چشمه آب بازار مجنَّة شوم و آیا می‌شود که کوه‌های "شامه" و "طفیل" نزدیک مکه را ببینم؟!)

عایشه رضی الله عنها گوید: به حضور پیامبرﷺ رفتم و به وی خبر دادم، پیامبرﷺ گفت: **«اَللّٰهمَّ حبِّب ألَیناالْمدینةَ کَحُبِّنَا مکَّةَ أوْ أشَدُ، و صحِّحها، و بارکْ لنَا فی مدِّها و صَاعِها، وانْقل حمَّاها، فَاجْعَلْها بالْجحفَةِ»** (۱)

(پروردگارا! مدینه را در دل ما محبوب گردان، همانند محبّت مکه در دل ما یا بیش‌تر از آن و هوایش را موجب تندرستی گردان و برای ما در "مدّ" و "صاع" آن جا برکت قرار بده و در معاملات آن جا برایمان برکت قرار بده و بیماری تب را از آن دور کن و آن را در "جُحفه" قرار بده که آبش تب‌زاست.)

■

به دلایل زیر زن جایز است که برای عروسی از خانه بیرون آید:

۱. از انس بن مالک روایت شده است که پیامبرﷺ زنان و کودکانی را دید که از مراسم عروسی بر می‌گشتند، از خوشحالی به سرعت بر پای ایستاد و گفت: **«اللّٰهُمَّ أنْتُم مِنْ أحبِّ النَّاسِ اِلیَّ»** (۲) **(وای خدایا! شما که شادمانه از عروسی بر می‌گردید نزد من از همه مردم محبوب‌تر هستید.)**

۱. بخاری ۱۱۹/۴ شماره ۳۰۸/۷،۱۸۸۹ شماره ۱۳۸/۱۰،۳۹۲۶ شماره ۵۶۷۷، ۱۸۳/۱۱ شماره ۶۳۷۲، مسلم ۱۰۰۳/۲ شماره ۱۳۷۶.

۲. بخاری ۱۴۲/۷ شماره ۳۷۸۵، ۱۵۶/۹ شماره ۵۱۸۰، مسلم ۱۹۴۸/۳ شماره ۲۵۰۸ [۱۷۴].

۲. به روایت از عایشه(رضی‌الله عنها) آمده است که گفت: من شش ساله بودم که پیامبرﷺ مرا نکاح کرد، به مدینه آمدیم و در میان بنی الحارث بن خزرج فرود آمدیم، من به شدت به بیماری تب مبتلا شدم و مویم ریخت -که تا بناگوش آویزان بود - و مادرم امّرومان پیشم آمد و من در تاب‌بازی کودکانه بودم و رفیقانم با من بودند، مادرم بر من داد کشید و مرا خواند، من پیش او رفتم و نمی‌دانستم از من چه می‌خواهد، دست مرا گرفت تا این که بر در خانه مرا متوقف کرد و نفس نفس می‌زدم و خسته بودم کمی آرام شدم، سپس اندکی آب برداشت و سر و صورتم را شست و مرا به درون خانه برد، ناگاه دیدم که زنانی از انصار در خانه ما هستند و گفتند: **علي الخير و البركة** به خیر و برکت باد! مبارک است، خوش‌بخت باشد و مرا به دست آنان سپردو مرا اصلاح کردند و ناگاه هنگام چاشت جز پیامبرﷺ کسی پیش من نیامد، مرا به وی سپردند و من آن روز نه ساله بودم.(۱)

۳. به روایت از عایشه(رضی‌الله عنها) آمده است که او زنی را به عروسی به خانه مردی از انصار برد، و پیامبرﷺ گفت: «**يا عائشة مَا كانَ معَكُمْ لَهوٌ، فَإنَّ الانصارَ يُعْجِبُكُم اللَّهْو**»(۲) **(ای عایشه! چیزی برای سرگرمی و تفریح نداشتید بی‌گمان انصار از سرگرمی و تفریح خوش‌شان می‌آید.)**

مفهوم دلالتی این احادیث:

از این احادیث برمی‌آید که در زمان پیامبرﷺ زنان به تفریح و سرگرمی می‌رفتند و پیامبرﷺ آن‌ها را نهی نکرده است، پس این دلالت می‌کند بر این که زن جایز است برای مراسم عروسی از خانه خارج شود خواه عروسی خویشاوندان یا دیگران.

▣

زن می‌تواند شبانه اگر ایمن از فتنه باشد از خانه بیرون رود، به دلیل آن چه از علی‌بن‌الحسین نقل شده است که "صفیّه" همسر پیامبرﷺ نزد پیامبرﷺ آمد؛ در حالی که در مسجد به اعتکاف نشسته بود، چون صفیه به خانه برگشت، پیامبرﷺ او را همراهی کرد، و مردی از انصار پیامبرﷺ را دید، پیامبرﷺ چون او را دید، وی را صدا زد و گفت: «**تعال هِيَ صفيَّةُ**». **(بیا این زن صفیه همسرم می‌باشد.)** و چه بسا سفیان که یکی از راویان آن حدیث است گفت: «**هذِهِ صفيَّة، فأنَّ الشَّيطانَ يَجْرى منْ ابْنِ آدَمَ مجْرىٰ الدَّم**» **(این زن صفیه همسرم است، بدبین مباش، چون وسوسه شیطان هم‌چون خون در بدن انسان روان است.)**(۳)

به سفیان گفتم، شب بود که پیش وی آمد؟ گفت: آیا غیر شب می‌بود؟

---

۱. بخاری ۲۶۴/۷ شماره ۳۸۹۴، ۹۷-۶۹/۹ شماره ۵۱۳۴-۵۱۳۳، ۱۳۰/۹ ۵۱۵۶ ۱۳۲/۹ شماره ۵۱۶۰، مسلم ۱۰۳۸/۲ شماره ۱۴۲۲ [۶۹، ۷۰].

۲. بخاری ۱۳۳/۹ شماره ۵۱۶۲.

۳. بخاری ۲۰۳۵، ۲۰۳۸، ۲۰۳۹، ۳۱۰۲، ۳۲۸۱، ۶۲۱۹، ۷۱۷۱، و مسلم ۱۷۱۲ شماره ۲۱۷۵.

▣

در اسلام بر زن حرجی نیست که برای نیازی که دارد، از خانه بیرون رود، حتی اگر در حال قاعدگی یا بعد از زایمان باشد.

شیخ ابن باز در فتاوی العلماء للنساء[1] گفته است: زن نفساء بعد از زایمان حکم دیگر زنان را دارد، بر وی حرجی نیست که برای نیازی که دارد از خانه بیرون رود، و اگر نیازی نباشد، برای همه زنان بهتر است که ملازم خانه خود باشند، چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ﴾ (احزاب: ۳۳)

«و در خانه‌های خود بمانید و هم‌چون دوران جاهلیّت نخستین در میان مردم ظاهر نشوید...»

توفیق در دست خداست.

▣

در زمان پیامبرﷺ زن برای حضور در مجالس علمی از خانه بیرون می‌رفت، که در فصل آموزش و تعلیم زن، به تفصیل از آن سخن می‌رود.

آداب و رسومی که زن باید به هنگام بیرون رفتن از خانه بدان ملتزم باشد

بنابر آن چه گذشت، زن، در اسلام در بین چهاردیواری خانه، زندانی و محبوس نیست، آن گونه که افترا کنندگان بر اسلام، به دروغ ادّعا می‌کنند. زن برای نیازهایش از خانه‌اش بیرون می‌رود، جز آن که آداب و اخلاق و فرهنگی هست که بایستی زن هنگام بیرون رفتن آن‌ها را مراعات نماید، که به شرح زیر می‌باشد:

۱. باید به حجاب اسلامی ملتزم باشد:

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ ٱلْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَاَبِيبِهِنَّ ذٰلِكَ أَدْنَىٰ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ﴾ (احزاب: ۵۹)

«ای پیامبرﷺ به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: روسری‌های بلند خود را بر خویش فرو افکنند، این کار برای این که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، بهتر است...»

و خدای متعال می‌گوید:

---

۱. ص ۲۳

﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ (نور: ۳۱)

«... و روسری‌های خود را بر سینه افکنند تا گردن و سینه با آن پوشانده شود...»

پس بایستی بیرون رفتن برابر مقتضای شرعی اسلام و حفظ عفّت و پوششی باشد که با خودنمایی و تن‌نمایی و بی‌حجابی و بی‌پردگی منافات دارد.

۲. باید در بیرون رفتن و راه رفتن به حیا و آزرم ملتزم باشد:

خداوند می‌فرماید:

﴿فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ﴾ (قصص: ۲۵)

«یکی از دختران شعیب نزد موسی آمد که با شرم و حیا راه می‌رفت.»

۳. نباید مواد خوشبوی به خود بزنند:

زیرا از زینب همسر عبدالله آمده است که گفت: پیامبرﷺ به ما گفت: «**إذا شهِدَتْ إحداكنَّ الْمسجِدَ فلا تمسَّ طيباً**» (**هرگاه یکی از شما زنان به مسجد رفت، مواد خوشبوی استعمال نکند.**)

۲. از ابوهریره روایت شده است که پیامبرﷺ گفت: «**أيّما امْرَأةٍ أصابَتْ بخوراً فلا تشْهَدْ معَنا الْعشاءَ الآخِرَةَ**» [1] (**هر زنی که بخور کرده و مواد خوشبوی به خود زده باشد، در نماز عشا با ما در مسجد حاضر نشود.**) ابن حزم گفته است: برای زنان حلال نیست؛ در حالی که خود را خوشبو کرده‌اند، از خانه بیرون آیند و این زمانی حرام است که در سر راهش از کنار مردان بگذرد، اما اگر بیرون رفتنش برای حضور در یک محفل و جمع زنانه باشد و از کنار مردان نگذرد، جایز است که مواد خوشبوی و عطر به خود بزنند.[2]

شیخ ابن الباز نیز گفته است: استعمال مواد خوشبوی برای زن جایز است، اگر برای شرکت در یک جمع زنانه باشد و در راهش از کنار مردان نگذرد، اما رفتن به بازار که مردان در آن جا هستند با بوی خوش جایز نیست[3] زیرا پیامبرﷺ گفته است: «**أيّما امْرأةٍ أصابت بخوراً فلا تشهَدْنَ معَنا الْعشاءَ الآخِرَة.**» و احادیث دیگری نیز در این باره آمده است، زیرا بیرون رفتن وی با بوی خوش در راهی که مردان هستند و مجمع مردانه است مانند مساجد، سبب فتنه‌انگیزی می‌شود.

شیخ عُثیمین‌رحمه‌الله گفته است: بیرون رفتن زن با بوی خوش به بازار حرام است، چون سبب فتنه و آشوب می‌شود، اما اگر زن سوار ماشین می‌شود و بوی آن به نامحرم نمی‌رسد و زود پیاده می‌شود، بدون این که پیرامون او مردان باشند، این اشکالی ندارد، زیرا محذوری نیست و او در ماشین خود، مانند بودنش در خانه است.[4]

---

۱. مسلم ۳۲۸/۱ شماره ۴۴۴ [۱۴۳].

۲. المحلی ۱۲۹/۳.

۳. فتاوی العلماء للنساء ص ۴۹.

۴. فتاوی العلماء للنساء ص ۱۲۵-۱۲۴.

۴. باید از ازدحام مردان پرهیز کند:

به دلیل این که از هند دختر حارث روایت شده است که امّ سلمة همسر پیامبرﷺ به وی خبر داده است که در زمان پیامبرﷺ زنان در مسجد به محض این که از نمازهای فرضی سلام می‌دادند، بلند می‌شدند و می‌رفتند و پیامبرﷺ و مردانی که آن جا بودند، می‌ماندند تا وقتی که پیامبرﷺ برمی‌خاست آن‌گاه آنان برمی‌خاستند[قبلاً تخریج شده است].

از آن چه تا به حال ذکر شده است، معلوم می‌گردد که هر کس یک ذرّه انصاف داشته باشد می‌داند که زن در اسلام زندانی نبوده است، آن‌گونه که برخی می‌پندارند و ادّعا می‌کنند و کسی که چنین ادّعایی بکند، از دو حالت خارج نیست: یا نسبت به احکام اسلام جاهل و نادان است یا نسبت به اسلام کینه دارد. دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید: بعضی از دشمنان مغرض اسلام به نادانی بر اسلام حکم می‌کنند که زن در اسلام در درون خانه زندانی‌ست و تنها پس از مرگ برای گورستان از خانه خارج می‌شود!! آیا به راستی چنین حکمی از قرآن و حدیث نبوی سند صحیحی دارد؟![1]

هم‌چنین از تاریخ مسلّم سه قرن اولیه اسلامی -که بهترین دوره اسلامی‌ست - مستمسکی دارد؟!

نه هرگز! هرگز!! قرآن کریم برای تحمل بزرگ‌ترین مسؤولیت‌ها در زندگی اسلامی، زن و مرد را شریک هم قرار می‌دهد، مانند مسؤولیت بزرگ امر به معروف و نهی از منکر که در قرآن می‌فرماید:

﴿وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ ٱللهَ وَرَسُولَهُ﴾ (توبه: ۷۱)

«مردان و زنان با ایمان ولیّ و یار و یاور یک‌دیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و خدا و پیامبرش را اطاعت می‌کنند...»

در اجرای این اصل می‌بینیم که زنی در مسجد مدینه، پاسخ ردّ به امیر مؤمنان عمربن خطاب رضی الله عنه می‌دهد، که او در ملأعام بر منبر برای مردم از محدود کردن مهریه زن سخن می‌گوید و آن زن می‌گوید تو چنین حقّی نداری، خلیفه در برابر دلیل او تسلیم می‌شود و از رأی خود بر می‌گردد و به صراحت می‌گوید: این زن درست گفت و عمر اشتباه کرد!

پیامبرﷺ می‌فرماید: «**طَلَبُ الْعلمِ فریضةٌ علیٰ کلِّ مسلمٍ**» **(کسب دانش بر هر مسلمانی واجب است.)**

همه علمای اسلام اجماع دارند بر این که زن مسلمان نیز شامل مفهوم این حدیث است پس بر او نیز واجب است که برای فراگیری عقیده و باور درست و عبادت و فراگیری آداب و فرهنگ اسلامی، در خوراک و پوشاک و زینت و زیور و شناخت مرز حلال و حرام در اسلام و حقوق و واجبات کسب

---

۱. مرکز المرأة فی الحیاة الاسلامیة ص ۱۴۹-۱۴۲.

دانش کند. او امکان دارد که در فراگیری دانش تا درجه اجتهاد پیش رود و شوهر او حق ندارد که مانع طلب علم واجب بر او شود، اگر خودش قادر به تعلیم او نباشد یا در تعلیم او کوتاهی کند.

بی‌شک زنان یاران پیامبرﷺ به حضور پیامبرﷺ می‌رفتند و از او درباره مسائلی که برای آنان پیش می‌آمد، پرسش می‌نمودند و شرم و آزرم، مانع نمی‌شد که مسائل دینی خویش را یاد گیرند، اقامه نماز جماعت آن‌گونه که از مردان خواسته شده است از زنان خواسته نشده است، زیرا در برخی از شرایط و اوضاع و با توجه به مسؤولیت‌هایش، نماز خواندن او در خانه‌اش بهتر است.

لیکن اگر بخواهد نمازش را در مسجد بخواند، شوهرش حق ندارد او را منع کند، پیامبرﷺ گفته است: **«لاَ تمنَعوا اِماءَالله مساجِدَ اللهِ» (کنیزان خدا را از حضور در مساجد خدا منع نکنید.)**

زن می‌تواند برای نیازهای خود و شوهر و فرزندانش به مزرعه یا به بازار برود؛ همان‌گونه که اسماء دختر ابوبکر چنین می‌کرد که گفته است: من از مزرعه شوهرم زبیر که سه فرسخ از مدینه دور بود هسته‌های خرما را بر سر می‌نهادم و به شهر می‌آوردم.

هم‌چنین زن می‌تواند برای کارهای امدادی و پرستاری و خدمات متناسب با فطرت و توان او همراه لشکر به جنگ برود. امام احمد و بخاری از رُبیّع دختر مُعَوّذ انصاری نقل کرده‌اند که گفت: ما همراه پیامبرﷺ به جنگ می‌رفتیم و به مردان آب می‌دادیم و خدمات و برگرداندن کشتگان و زخمیان به مدینه را انجام می‌دادیم.

امام احمد و مسلم از ام‌عطیه نقل کرده‌اند که گفته است: همراه پیامبرﷺ در هفت غزوه شرکت کرده‌ام، در اردو می‌ماندم و برایشان می‌پختم و زخمیان را مداوا می‌کردم و افراد ناتوان را کمک و سرپرستی می‌نمودم.

این‌ها کارهایی هستند که متناسب با سرشت و وظیفه زن می‌باشند و اما حمل اسلحه و جنگیدن و فرماندهی گردان‌های لشکر متناسب با حال او نیست، مگر این که بدین کارها نیازی پیش آید، در آن هنگام، در حد توان در جهاد با دشمنان با مردان مشارکت می‌نماید، زیرا امّ سُلَیم در روز جنگ "حنین" خنجری به دست گرفت، هنگامی که شوهرش ابوطلحه از وی خواست تا از او دفاع نماید، گوید: هرگاه یکی از مشرکین به من نزدیک می‌شد، شکمش را می‌دریدم. بی‌گمان ام عمّاره انصاری در روز جنگ "اُحد" امتحان خوبی داد؛ تا جایی که پیامبرﷺ او را ثنا گفت و در جنگ‌های "رِدَّة" در پیکار شرکت داشت و حاضر بود، حتی هنگامی که مسیلمه کذّاب کشته شد، او ده زَخم برداشته بود. پس اگر در بعضی از دوران اسلامی، حبس زن و منع او از تحصیل علم و برکناری از فعالیت‌های اجتماعی و نگهداری او در خانه، شایع گردیده بود و شوهر خود به او تعلیم نداده و او را از تحصیل بازداشته، حتی بیرون رفتن به مسجد بر او حرام شده، بی‌شک این کارها ناشی از جهل و نادانی و غلوّ و انحراف از هدایت اسلام و پیروی از قشری‌گری و خشک‌اندیشی بوده است که خداوند بدان اجازه نداده است و اسلام مسؤول این

آداب و رسوم بدعت‌گری دیروزی نیست؛ همان‌طور که در قبال آداب و رسوم اسراف‌گری ـ که امروز پدید آورده‌اند ـ نیز مسؤول نمی‌باشد.

بی‌شک سرشت اسلام در تمام قوانین و احکام و آداب و شرایعی که بدان دعوت می‌نماید، توازن عادلانه است، چیزی نمی‌دهد تا دیگری را حرام نماید و یک جنبه را به حساب جنبه دیگری، بزرگ نمی‌سازد و در اعطای حقوق و وظایف و تکالیف نیز اسراف نمی‌کند، لذا مقصود اسلام این نیست که یکی را به خاطر دیگری مورد توجه قرار دهد، پس زن را نوازش نمی‌کند به خاطر و به حساب مرد و بر او نیز به خاطر مرد ظلم نمی‌کند و نمی‌خواهد هوس بازی‌های زن را به خاطر رسالت و وظیفه‌اش، ارضا نماید و به حساب کرامت زن نیز نمی‌خواهد مرد را ارضاء کند.

بی‌شک ما می‌بینیم که موضع‌گیری اسلام در برابر زن به شرح زیر متجلی می‌گردد:

۱. اسلام سرشت و طبیعت زنانگی و مؤنث بودن زن را حفظ می‌کند، همان طبیعتی که خداوند او را بر آن آفریده است و او را از چنگال درندگان ناپاک مصون و محفوظ می‌دارد که می‌خواهند او را به ناپاکی و حرامی و نامحرمی ببلعند و او را از طمع و آزمندی شهوت‌رانان و سوءاستفاده‌گران، به دور می‌دارد که می‌خواهند از مؤنث بودن و طبیعت زنانگی وی برای تجارت و سود حرام بهره‌برداری و سوءاستفاده کنند.

۲. اسلام وظیفه طبیعی بزرگی که فطرت زن را برای آن مهیا نموده و آفریدگار آن را برایش برگزیده است، محترم می‌دارد، آفریدگارش از جنبه دلسوزی و غمخوارگی و عطوفت و نازک‌دلی و احساس لطیف و سرعت تأثیرپذیری، سهم بیش‌تری از مردان به وی اختصاص داده است، تا بدین وسیله او را برای رسالت و وظیفه دلسوزی مادرانه آماده سازد، که این رسالت مادر بودن - که بر بزرگ‌ترین و باارزش‌ترین کار سازندگی امت و ملت اشراف دارد - عبارت است از ساختن نسل‌های فردا.

۳. اسلام خانه و خانواده را بزرگ‌ترین مملکت زن می‌داند، که به حقیقت او، مربی و مدیر و سنگ زیربنای خانه است، او همسر مرد و شریک زندگی و مونس تنهایی او و مادر فرزندانش می‌باشد. اسلام کار تدبیر منزل و مراعات وضعیت‌های همسر و نیکو تربیت کردن و پرورش دادن فرزندان را برای او عبادت و جهاد به حساب می‌آورد، لذا اسلام، در برابر هر مذهب و مکتب و نظامی که زن را از ایفای این رسالت و وظیفه بزرگ انسانی باز دارد، یا به حسن ادای آن زیان برساند، یا آشیانه خانوادگی او را خراب کند، به سختی مقاومت و ایستادگی می‌نماید.

بی‌شک هر مذهب و نظام و سیستمی که تلاش نماید که زن را از این کشور عظیم‌اش دور سازد و او را از آغوش شوهر برباید و او را به نام آزادی یا کار یا هنر یا غیر آن، از پاره‌های جگرش جدا کند، به حقیقت او دشمن واقعی زن است و می‌خواهد همه چیز را از او بگیرد و در برابر آن، چیزی به وی نمی‌دهد که ارزش آن را داشته باشد، پس جای تعجب نیست که اسلام آن را ردّ نماید.

۴. بی‌گمان اسلام می‌خواهد خانواده‌های خوش‌بخت بسازد، خانواده‌های خوش‌بختی که زیربنای جامعه خوش‌بخت است. خانواده‌های خوش‌بخت قطعاً برمبنای اعتماد و اطمینان و باور، ساخته می‌شوند، نه بر شک و تردید و دودلی، بی‌شک خانواده‌یی که پایه آن زن و شوهری‌ست که با هم مشورت نمی‌کنند و از هم می‌ترسند،، خانواده‌یی‌ست که بر لبه پرتگاه بنا نهاده شده است و زندگی در چنین خانواده‌یی، جهنمی‌ست طاقت‌فرسا.

۵. اسلام به زن اجازه می‌دهد که متناسب با حال خود در خارج از منزل کار کند، کارهایی که متناسب با سرشت و طبیعت و توان وی باشد و سرشت زنانگی وی را پایمال ننماید. کار زن در خارج منزل، مشروع است، لیکن محدود و مشروط می‌باشد، به ویژه هنگامی که خودش یا خانواده‌اش نیازمند کار او در خارج از منزل باشند، یا جامعه به کار ویژه و تخصصی او نیاز داشته باشد.

این نیازمندی، تنها منحصر به جنبه‌های مادّی نیست، گاهی ممکن است نیاز روحی باشد مانند نیاز روحی زن تحصیل کرده متخصص که ازدواج نکرده، یا ازدواج کرده و هنوز فرزندی به دنیا نیاورده است، که احساس بیکاری طولانی یا احساس خستگی کشنده دارد.

پس بی‌شک ادعای طرفداران کار زن در خارج از منزل بدون قید و شرط و ضابطه، صحیح و درست نیست.

باب دوم

تعلیم و تحصیل زن

بعضی از مغرضان و کج‌اندیشان، به غلط می‌گویند و می‌پندارند، که اسلام تعلیم و تحصیل زن را تشویق و ترغیب نمی‌نماید و اسلام ترجیح می‌دهد و بهتر می‌داند که زن جاهل یا نزدیک به جهل باقی بماند و این که پیامبر ﷺ اسلام فرموده است: «لا تعلِّمونَهُنَّ الْكتابَةَ» **(نوشتن و کتابت را به زنان نیاموزید.)** پاسخ‌های متعددی در مورد آن به شرح زیر می‌دهیم:

▣

بی‌گمان اولین چیزی که وحی آسمانی بدان آغاز گردیده است، سخن خداوند به پیامبر اسلام محمد ﷺ است که می‌فرماید:

﴿ٱقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ ٱلْأَنسَانَ مِنْ عَلَقٍ * ٱقْرَأْ وَرَبُّكَ ٱلْأَكْرَمُ * ٱلَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ ٱلْأَنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (علق: ۵-۱)

«بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید و انسان را از خون بسته‌یی خلق کرد، بخوان که پروردگارت از همه والاتر است، همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود و به انسان آن چه را نمی‌دانست آموخت...»

در حقیقت وحی با دستور به قرائت آغاز شد، زیرا قرائت مهم‌ترین وسیله تثبیت معرفت و دانش و پیگیری حلقه‌های آن است و بدیهی‌ست که قرائت بعد از کتابت و نوشتن است، لذا خداوند با تعلیم کتابت، بر بندگان خود منّت نهاد و به وسیله قلم به کل انسان، چه مذکر و چه مؤنث، آن چه را نمی‌دانست، تعلیم داد و این دعوت خداوند به سوی علم و معرفت، که از همان لحظات آغازین وحی، نزول و فرو فرستادن تعالیم اسلام را بدان آغاز کرد، خود بهترین دلیل و برهان است بر این که دعوت خداوند به سوی علم و معرفت، هر دو شقِ مذکر و مؤنث انسان را یکسان و برابر در بر می‌گیرد.

▣

بی‌گمان اسلام مصّرانه، می‌کوشد که به زن چیزی بیاموزد که به وسیله آن در جامعه اسلامی پیشرفته در راه کمال و قوت و نیرومندی و افتخار و امانت و استقرار و آرامش و خوشبختی، یک عنصر شایسته و اصلاحگر شود و برای تحقق این هدف برجسته، تأکید دارد که زن باید همیشه در جوامع بزرگ و کوچک اسلامی شرکت داشته باشد، لِذا به وی اجازه داده است که در نماز جماعت و جمعه و خطبه‌های آن حضور یابد و او را تشویق نموده است که در نماز عیدین و خطبه آن حضور داشته باشد حتی اگر عذر مانع از ادای نماز داشته باشد و او را به انجام حج و عمره دستور داده و او را بر حضور در مجالس و محافل علمی تشویق و ترغیب فرموده است و زنان را هم‌چون مردان مورد خطاب دینی قرار داده و آنان را در همه خطاب‌های مربوط به مردان در بیش‌تر موارد ذکر کرده است، برای این که اسلام بر تعلیم و تربیت و فراگیری مسائل دینی و مشارکت زنان در کارهای عمومی بسیار حریص و علاقمند است. پیامبرﷺ روزهای خاصّی به زنان اختصاص می‌داد که فراهم می‌آمدند و مسائل دینی را بدانان تعلیم می‌داد؛ علاوه بر روزهای دیگری که در محافل عمومی مردان حضور داشتند، تا از دانشی که بدانان اختصاص داشت و در مورد آنان بود و مسایلی که به مقتضای شرایط جسمی و روحی ویژه آنان بود، توشه‌یی بیندوزند.

▣

اسلام به طور کلی بر کسب علم، انسان را تشویق و ترغیب می‌نماید، خداوند می‌فرماید:

﴿يَرْفَعِ ٱللهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ (مجادله: ۱۱)

«خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده، درجات عظیمی می‌بخشد....»

و می‌فرماید:

﴿هَلْ يَسْتَوِي ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زمر: ۹)

«... بگو آیا کسانی که می‌دانند ـ علم و دانش دارند ـ با کسانی که نمی‌دانند ـ علم ندارند ـ یکسانند...؟!.»

و می‌فرماید:

﴿وَقُل رَبِّ زِدْنِي عِلْماً﴾ (طه: ۱۱۴) **«بگو! خدایا بر دانشم بیفزای...»**

می‌فرماید:

﴿وَمَن يُؤْتَ ٱلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً﴾ (بقره: ۲۶۹)

«... و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است...»

و می‌فرماید:

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلْعِلْمِ قَآئِمَۢا بِٱلْقِسْطِ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ﴾ (آل‌عمران: ۱۸)

«خداوند، با ایجاد نظام هماهنگ جهان هستی، گواهی می‌دهد که معبودی به حق جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش نیز بر این مطالب گواهی می‌دهند؛ در حالی که خداوند قیام به عدالت دارد معبودی جز او نیست اوست توانا و حکیم...»

و پیامبرﷺ فرمود: «مَنْ یُرِدِ الله بِهِ خیراً یُفَقِّهْهُ فی الدِّین»

(خداوند خیر و مصلحت هر کس را بخواهد او را دانش دین می‌آموزد.)

و فرموده است: «خیرُکُمْ مَنْ تعلَّمَ الْقُرآنَ و علَّمَه» **(بهترین شما کسی‌ست که خود قرآن را بیاموزد و آن را به دیگران تعلیم دهد.)** و پیامبرﷺ فرموده است: «نضَّرَالله امْرأً سمیعَ مقالَتی فوعاها ثمَّ أَدَّاها کما سمعَها» **(خداوند شادمان سازد کسی را که سخن مرا بشنود و آن را به خاطر بسپارد، سپس آن را به دیگران برساند آن گونه که شنیده است آن را.)**

تمام این متون قرآن و حدیث برای مردان و زنان یکسان است.

▣

بی‌گمان در زمان پیامبرﷺ زنان برای سؤال از وی درباره حکم حوادثی که برای آنان واقع می شد، از منزل خود بیرون می‌آمدند و این خود دلالت می‌کند بر این که بیرون آمدن برای طلب علم جایز است. اینک بعضی از احادیثی را که بر این مطلب دلالت می‌کنند، ذکر می‌کنیم:

۱. به روایت از ابوسعید خُدری آمده است: زنان به پیامبرﷺ گفتند: مردان بر ما غلبه کرده‌اند و تمام اوقات و مجلس تو را گرفته‌اند، پس یک روز از وقت خود را به ما اختصاص بده، پس روزی بدانان وعده داد، که در آن روز با او ملاقات می‌کردند و آنان را پند و اندرز می‌داد و اوامر خود را بدانان ابلاغ می‌فرمود، از چیزهایی که بدانان گفت این بود: «مَا منکُنَّ امْرأةٌ تُقدِّمُ ثلاثةً منْ وَلَدهَا الَّا کانَ لَها حجاباً منَ النَّار فقالَتْ اُمرأَةٌ: وَاثْنَتَیْنِ؟ فقال: وَاثْنَتَینِ»[۱]

(هر زنی از شما سه فرزند را تقدیم دارد ـ یعنی سه فرزندش پیش از او بمیرد ـ آنان برای او در برابر آتش دوزخ پرده و مانعی می‌شوند، زنی گفت: اگر دو تا هم باشند؟ فرمود: دو تا هم باشند.)

۱. بخاری ۲۳۷-۲۳۶/۱ شماره ۱۰۲-۱۰۱، ۱۴۲/۳ شماره ۱۲۴۹، ۳۰۶-۳۰۵/۳ شماره ۷۳۱۰، و مسلم ۲۰۲۹-۲۰۲۸/۴ شماره ۲۶۳۳، ۲۶۳۴، [۱۵۲-۱۵۳].

حافظ عسقلانی در الفتح[1] گفت: این حدیث اشتیاق زنان اصحاب را برای یادگیری امور دینی می‌رساند. شیخ مصطفی عدوی گفته است: من اشکالی نمی‌بینم در این که عالم دینی روزی را به زنان اختصاص بدهد تا امور دین را بدانان تعلیم دهد، مشروط به این که آن عالم متخلق به اخلاق شرعی و آداب نبوی باشد، مادام که بیم فتنه نرود و خلوت منتفی باشد و حجاب و پوشش اسلامی موجود باشد، و بهتر است که عالم در پشت پرده قرار گیرد، چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَسْئَلوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذٰلِكُمْ أَطْهَر لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾ (احزاب: ۵۳).

«... و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را از آنان می‌خواهید، از پشت پرده بخواهید، این کار برای پاکی دل‌های شما و آن‌ها بهتر است...»

۲. به روایت از امّ سلمه آمده است که أمّ سُلَیم به خدمت پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! برای پرسش از حق نباید حیا و آزرم مانع پرسش شود، آیا هرگاه زن احتلام شد و خواب جماع را دید، بر وی واجب است که غُسل کند؟ پیامبرﷺ فرمود: **«اِذا رأَتِ الْماءَ» (آری هرگاه بعد از بیداری آب منی را بر خود دید.)** سپس أمّ سلمه روی خود را پوشاند و گفت: ای رسول خدا! آیا زن نیز احتلام می‌شود و منی را می‌بیند؟! پیامبرﷺ فرمود: **«نَعَمْ، تربَتْ یمینکِ فبِمَ یُشْبِهُهَا وَلَدها»**[2] **(آری، ای زیان دیده! پس اگر زن مَنی نداشته باشد، پس چه چیز سبب می‌شود که بچه‌اش به وی شباهت داشته باشد؟!!.)**

۳. از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت شده است: زنی در مورد غُسل حیض از پیامبرﷺ سؤال نمود، پیامبرﷺ به وی امر کرد که چگونه غُسل کند و گفت: **«خُذی فِرْصَةً منْ مِسْكٍ فَتطهَّری بِها» (تکّه‌یی پنبه آغشته به مُشک بردار و شرمگاه خویش را بدان پاک و خوشبو کن.)** آن زن گفت: چگونه خود را بدان پاک کنم؟! پیامبرﷺ گفت: **«تطَهَّری بها!!» (خود را بدان پاک کن!)** باز هم گفت: چگونه؟! پیامبرﷺ گفت: **«یا سبحانَ الله تطهَّری!!» (ای شگفتا! خود را بدان پاکن)** عایشه گفت: او را به سوی خود کشیدم و به وی گفتم: با آن تکّه پنبه، شرمگاه خویش را پاک و خوشبوی کن و بر آن بِمال.[3]

۴. به روایت از اسماء دختر ابوبکرؓ که گفت: به حضور پیامبرﷺ رفتم و گفتم: ای رسول خدا! من چیزی ندارم، جز آن که زبیر به خانه می‌آورد، آیا گناه دارد که چیز اندکی از آن را ببخشم؟

---

۱. ۲۳۷/۱

۲. بخاری ۲۷۶/۱ شماره ۱۳۰، ۴۶۲/۱ شماره ۲۸۲، ۴۱۷/۶ شماره ۳۳۲۸، ۵۱۹/۱۰ شماره ۶۰۹۱، ۵۴۰/۱۰ شماره ۶۱۲۱، مسلم ۲۵۱/۱ شماره ۳۱۳ [۳۲].

۳. بخاری ۴۹۴/۱ شماره ۳۱۴، ۴۹۶/۱ شماره ۳۱۵، ۳۴۱/۱۳ شماره ۷۳۵۷، مسلم ۲۶۱-۲۶۰/۱ شماره ۳۳۲ [۶۰].

پیامبرﷺ فرمود: «اِرْضَخِي مَااسْتطَعْتِ و لاَ تُوعِي، فيوعِي الله عَلَيكِ»[1] **(هر وقت توانستی اندکی از آن را ببخش و خسّت و بخل به خرج مده، زیرا اگر خست و بخل به خرج دهی خدا بر تو تنگ می‌گیرد.)**

۵. از ابوسعید خُدری روایت شده است که: پیامبرﷺ برای نماز عید قربان یا عید فطر به «مصلّی» رفت، سپس برگشت و مردم را اندرز داد و به صدقه و احسان امر فرمود و گفت: «أيُّها النّاس تصدَّقوا» **(ای مردم! صدقه و احسان بدهید.)** و از کنار زنان گذشت و فرمود: «يا مَعْشَرَ النّساءِ تصَدَّقْنَ فأنِي رأَيْتُكُنَّ أكثَرَ أهْلَ النّارِ» **(ای گروه زنان! صدقه بدهید، زیرا شما را دیده‌ام که بیش‌ترین اهلِ دوزخ هستید!!)** گفتند: به سبب چه چیزی ما بیش‌ترین اهل دوزخیم؟! پیامبرﷺ گفت: «تكثِرْنَ اللّعن وتكْفُرنَ العَشيرَ، ما رأيتُ منْ ناقِصَات عقلٍ و دينٍ أذْهَبَ للبِ الرَّجلِ الْحازِم مِنْ أحداكُنَّ يَا معشَرَ النّساء» **(زیرا شما فراوان دیگران را دعای شر و نفرین می‌کنید و نسبت به شوهران خویش ناسپاس هستید، من هیچ ناقص‌العقل و ناقص دینی را ندیده‌ام که به اندازه یکی از شما خرد مرد دوراندیش و استوار رأی را برباید، [پس بسیار صدقه دهید تا جبران این کارها باشد]).**

سپس از آنان دور شد، چون به منزل رسید، زینب همسر ابن مسعود آمد و اجازه ورود خواست، گفتند: ای رسول خدا! این زینب است که اجازه می‌خواهد، فرمود: کدام زینب؟ گفتند: همسر ابن مسعود، فرمود: نعم إِئذنوا لَهَا، آری، به وی اجازه دهید، به وی اجازه داده شد و گفت: ای رسول خدا! همانا تو امروز دستور صدقه دادی، من زیورآلاتی دارم، می‌خواستم آن را صدقه بدهم، ابن مسعود می‌گوید که او و فرزندش، مستحق‌ترین کسی هستند که این صدقه را به آنان بدهم،! پیامبرﷺ گفت: «صدقَ ابن مسعُودٍ، زوْجَكِ و ولدكِ أحقّ مَنْ تصدَّقتِ بِهِ عليْهم» **(ابن مسعود راست گفته است شوهرت و فرزندت مستحق‌ترین کسی هستند که این صدقه را بدانان بدهی.)**[2]

۶. از اسماء دختر ابوبکرؓ روایت شده است که زنی به حضور پیامبرﷺ آمد و گفت: به من بگو: یکی از ما در جامه خویش قاعده شود، جامه را چه کار کند؟!

پیامبرﷺ فرمود: «تحتُهُ ثمَّ تقْرُصُهُ بالْماءِ ثمَّ تنضَحُهُ و تصلّي فيهِ»[3] **(سخت آن را بر هم بمالد و بر آن آب بریزد و با سر انگشتان و ناخنش آن را بمالد، سپس آن را بشوید و با آن نماز بخواند.)**

۷. از اسماء دختر ابوبکرؓ روایت شده است، که گفت: زنی به حضور پیامبرﷺ آمد و گفت: دخترم را به نکاح مردی در آورده‌ام، سپس به بیماری مبتلا شد و سرش شکافته شد و مویش ریخت،

---

۱. بخاری ۳۵۳/۳ شماره ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۲۵۷/۵ شماره ۲۵۹۱-۲۵۹۰ و مسلم ۷۱۴/۲ شماره ۱۰۲۹ [۸۹].
۲. بخاری ۴۸۳/۱ شماره ۳۰۴، ۳۸۱/۳ شماره ۱۴۶۲، ۲۲۵/۴ شماره ۱۹۵۱، ۳۱۵/۵ شماره ۲۶۵۸، و مسلم ۸۷/۱ شماره ۸۰.
۳. بخاری ۳۹۵/۱ شماره ۲۲۷، ۴۸۸/۱ شماره ۳۰۷ و مسلم ۲۴۰/۱ شماره ۲۹۱ [۱۱۰].

شوهرش مرا تشویق می‌کند که بر سرش موی بکارم، آیا این کار را بکنم؟ پیامبرﷺ نفرین کرد زنی را که موی می‌کارد و زنی راکه برایش موی می‌کارند.(۱)

۸. به روایت از اسماء آمده است: زنی به حضور پیامبر ﷺ آمد و گفت: من هوویی دارم، آیا مرتکب گناه می‌شوم اگر از مال شوهرم به چیزی خود را بیارایم که به من نداده است تا بیش‌تر جلب نظر شوهرم را بکنم؟! پیامبرﷺ فرمود: «**أَلْمُتشبِّعُ بِما لمْ يُعْطَ كلابِس ثوْبَی زورٍ**»(۲) (**کسی که خود را به چیزی بیاراید که به وی داده نشده است همانند کسی‌ست که دو جامه دروغ را بر خود بسته باشد.**)

۹. به روایت از ابوسلمةبن عبدالرحمن از فاطمه دختر قیس آمده است: ابوعمروبن حفص او را سه طلاقه کرده بود؛ در حالی که غایب بود، وکیل شوهرش مقداری جو برای فاطمه فرستاد، که او را خشمگین کرد، وکیل شوهرش گفت: به خدا تو چیزی بر ما نداری! فاطمه به حضور پیامبرﷺ رفت و ماجرا را برایش گفت، پیامبرﷺ گفت: «**لیْسَ لکِ علیهِ نفَقَةٌ**» (**تو بر شوهرت نفقه‌یی نداری**)، به وی دستور داد که در خانه امّ شریک به "عدّه" بنشیند، در آن جا باشد تا عدّه‌اش تمام می‌شود.

سپس فرمود: «**تلكِ امْرأةٌ يغشاهَا أصحابی، أعْتدِّی عندَ بن أمّ مكْتوم فأنَّهُ رجُلٌ أعْمیٰ تَضَعِينَ ثيابكِ، فأذا حَلَلْتِ فآذنینی**»

(**ام شریک زنی‌ست که یاران من به خانه او می‌روند، برو در نزد ابن امّ مکتوم مدت عدّه‌ات را بگذران، زیرا او مردی‌ست کور و شما لباس و جامه خویش را بیرون می‌آوری و او چشم ندارد که تو را ببیند، هرگاه عدّه‌ات منقضی گردید، مرا خبر کن.**) فاطمه گفت: هنگامی که عدّه‌ام منقضی گردید، به پیامبرﷺ عرض نمودم که معاویةبن ابی سفیان و ابوجهم از من خواستگاری کرده‌اند، پیامبرﷺ فرمود: «**امّا أبوجهم فلا یضَع عصاه عنْ عاتِقِهِ، أمّا معاويةُ فصعلُوک، لَامالَ لَهُ، انْكِحِی أُسامة بْنَ زیدٍ**» (**اما ابوجهم مردی است که عصا از دوش نمی‌نهد (زنان را زیاد کتک می‌زند) و اما معاویه بسیار درویش است و مالی ندارد، با أُسامَة بن زید ازدواج کن.**) گفت من از او خوشم نیامد، پیامبرﷺ فرمود:«**أنکِحِی أُسامة**» با اسامة ازدواج کن.

من با او ازدواج کردم و خداوند خیر فراوانی برایم در او قرار داد و به خود رشک می‌ورزیدم و غبطه می‌خوردم. (۳)

۱۰. از عُبیداللهِبن عبدالله بن عُتبة مسعود روایت شده است: که پدرش به عُمربن عبداللهبن الأرقم زُهری نوشت و به او دستور داد که پیش سُبیعة بنت الحارث أسلمی برود و داستان او و از آن چه

---

۱. بخاری ۳۸۷/۱۰ شماره ۵۹۳۵، و مسلم ۱۶۷۶/۳ شماره ۲۱۲۲ [۱۱۶].
۲. بخاری ۲۲۸/۹ شماره ۵۲۱۹، و مسلم ۱۶۸۱/۳ شماره ۲۱۳۰ [۱۲۷].
۳. مسلم ۱۱۱۶-۱۱۱۴/۲ شماره ۱۴۸۰ [۴۰-۳۶].

پیامبرﷺ هنگام طلب فتوی از وی به او گفته بود، از او سؤال کند، پس عمربن عبدالله به عبدالله‌بن عُتبة نوشت و به وی خبر داد که سُبیعة به وی خبر داده است: او همسر سعدبن خَوْلة از قبیله بنی عامربن لؤیٍّ بود و سعد از جمله حاضران در جنگ "بدر" بود و در سال حجة‌الوداع وفات یافت و سبیعه از او حامله بود و بعد از وفات شوهرش طولی نکشید که وضع حمل کرد، هنگامی که دوران بعد از زایمان و نفاس او به پایان رسید و خود را پاکیزه نمود، خود را برای خواستگاران آرایش و زینت داد. و أبوالسّنابِل بن بعْککْ -که مردی از بنی عبدالدّار بود - بر وی داخل شد و به وی گفت: ما را چه شده است که تو را آرایش کرده می‌بینیم؟! شاید امید نکاح و ازدواج داری؟ به خدا سوگند! تو نمی‌توانی ازدواج کنی تا این که چهار ماه و ده روز بر تو بگذرد، سُبَیعة گفت: چون به من چنین گفت، شباهنگام لباس کامل زنانه پوشیدم و به حضور پیامبرﷺ رفتم و در این باره از او سؤال نمودم، او فتوا داد که بی‌گمان من با وضع حمل، از عدّه شوهر مرده‌ام بیرون آمده‌ام و آزاد گشته‌ام و به من دستور داد که اگر می‌خواهی ازدواج کن.(۱)

۱۱. به روایت از اسماء دختر ابوبکرﷺ آمده است که گفت: در زمان پیامبرﷺ مادرم پیشم آمد؛ در حالی که هنوز مشرک بود، از پیامبرﷺ فتوی طلبیدم و گفتم: مادرم پیش من آمد و خواهان صِله رَحِم است، آیا می‌توانم با او صِلَه رَحِم به جای آورم؟! او فرمود:(۲) **«نَعم صِلِی أمَّکِ» (آری با مادرت صِله رَحِم به جای آر.)**

۱۲. از سعدبن وقّاص روایت شده است گفت: عمربن خطابﷺ از پیامبرﷺ اجازه ورود طلبید؛ در حالی که گروهی از زنان قریش در محضر پیامبرﷺ بودند و از او بسیار پرسش می‌کردند و صدایشان بلندتر از صدای پیامبرﷺ بود، هنگامی که عمر اجازه ورود خواست، زنان خود را جمع کردند و حجاب پوشیدند، پیامبرﷺ به عمر اجازه ورود داد و داخل شد، پیامبرﷺ می‌خندید!! عمر گفت: خداوند تو را خندان سازد، پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا!! پیامبرﷺ فرمود: **«عجِبتُ منْ هٰؤلاءِ اللّاتی کنَّ عندِی فلمَّا سمعْنَ صوْتَکَ تبادرن الحجاب!!»**

(از این زنان که پیش من هستند، شگفت‌زده شدم، هنگامی که صدای تو را شنیدند، به شتاب برای پوشیدن حجاب مبادرت کردند.) عمر گفت: تو سزاوارتری به این که از تو بترسند و هیبت نشان دهند، ای رسول خدا! سپس بدان زنان روی آورد و گفت: ای کسانی که دشمن نفس خویشید!! آیا از من اندیشناک و ترسان هستید و از پیامبرﷺ اندیشناک و ترسان نبودید؟! گفتند: تو خشن‌تر و درشت‌خوی‌تر از پیامبرﷺ هستی.

---

۱. مسلم ۱۱۲۲/۲ شماره ۱۴۸۴ [۵۶].

۲. بخاری ۱۷۵/۵ شماره ۲۶۲۰، ۳۲۴/۶ شماره ۳۱۸۳، ۴۲۷/۱۰ شماره ۵۹۷۸، ۴۲۷/۱۰ شماره ۵۹۷۹، الادب المفرد رقم ۲۵، مسلم ۶۹۶/۲ شماره ۱۰۰۳ [۴۹، ۵۰].

پیامبرﷺ فرمود: «أیْه، یاابْنَالْخطّابِ، والّذی نفْسی بیدِهِ ما لَقِیکَ الشّیطان سَالکاً فجّاً الاّ سلکَ فجّاً غیرَ فجِّکَ»[1]

(بسیار خوب، ای فرزند خطاب! سوگند بدان کس که جانم در دست اوست! هرگز شیطان تو را نمی‌بیند که راهی را در پیش گرفته‌یی، مگر این که راه غیر از راه تو را در پیش می‌گیرد.)

۱۳. از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت شده است: سَهْلَة دختر سُهیل نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! من در چهره ابوحذیفه چنانَ می‌فهمم که از آمدن سالم هم‌پیمانش به خانه ما ناخشنود است!! پیامبرﷺ فرمود: به وی شیر بده! سهله گفت: چگونه به وی شیر دهم در حالی که مرد بزرگی‌ست؟! پیامبرﷺ تبسّم نمود و گفت: «قدْ علمتُ أنّهُ رجُلٌ کبیر» **(بی‌شک می‌دانم که او مرد بزرگی‌ست.)**

در روایت دیگری آمده است که سالم مولای ابوحذیفه با ابوحذیفه و خانواده‌اش در منزل ابوحذیفه بودند، سهله دختر سهیل همسر ابوحذیفه به حضور پیامبرﷺ آمد و گفت: سالم مرد کاملی شده است و خردِ مردان دارد و پیش ما می‌آید و گمان کنم که خاطر ابوحذیفه از این بابت نگران است، پیامبرﷺ به سهلة گفت: «أرْضعیهِ تحرُمی عَلَیه، و یَذهب الّذی فی نفس أبِی حذیفة» **(به سالم شیر بده، بر او حرام می‌شوی و نگرانی روحی ابوحذیفه برطرف می‌گردد!)** گوید برگشتم و به سالم شیر دادم و نگرانی ابوحذیفه برطرف شد.[2]

۱۴. از عایشه(رضی‌الله عنها) روایت شده است که گفت: هند به حضور پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا به خدای قسم! بر روی زمین هیچ خانواده‌یی نبود که دوست داشته باشم، که خداوند خوارشان سازد به اندازه خانواده شما!! و امروز برعکس هیچ خانواده‌یی نیست که دوست داشته باشم، خداوند عزیزشان گرداند به اندازه خانواده شما!!

پیامبرﷺ گفت: «و أیضاً والّذی نفسُ محمَّد بیدِهِ» **(بدان کس که جان محمد در دست اوست! محبت شما سبب ایمان بیش‌تر خواهد شد از این که هست.)**

سپس هند گفت: بی‌گمان ابوسفیان مرد خسیس و بخیلی‌ست، آیا من گناهکار می‌شوم که بدون اجازه او از مال‌اش بر خانواده او هزینه و خرج کنم؟ پیامبرﷺ فرمود: «لا حَرج علیکِ أنْ تنفِقی علَیهم بالْمعروف».[3] **(بر شما تنگنا و حرجی نیست که به نیکی و برابر عرف و عادت برایشان هزینه کنی.)**

---

۱. بخاری ۳۹۰/۶ شماره ۳۲۹۴، ۵۰/۷ شماره ۳۶۸۳، ۵۱۸/۱۰ شماره ۶۰۸۵، مسلم ۱۸۶۴-۱۸۶۳/۴ شماهر ۲۳۹۶،[۲۲].

۲. مسلم ۱۰۷۷-۱۰۷۶/۲ شماره ۱۴۵۳ [۲۸-۲۶].

۳. بخاری ۴۷۳/۴، شماره ۱۱۲۲، ۴۱۸/۹ شماره ۵۳۶۴، ۴۲۴/۹ شماره ۵۳۷۰، ۱۸۳/۱۳ شماره ۷۱۸۰، مسلم ۱۳۳۸/۳ شماره ۱۷۱۴ [۷].

۱۵. از عایشه همسر پیامبرﷺ روایت شده است که همسر رِفاعة قُرَظی به حضور پیامبرﷺ آمد و من نشسته بودم و ابوبکر نیز در حضور وی بود، آن زن گفت: ای رسول خدا! من همسر رفاعة بودم، مرا طلاق داد و طلاقم قطعی شد، سپس من با عبدالرحمن بن زبیر ازدواج کردم، به خدا او چیزی ندارد مگر مانند این گوشه نبافته جامه که شول است، (وسیله‌ی تناسلی او نرم است و نمی‌تواند آمیزش کند)!! و او گوشه‌یی از ریشوله‌های جامه‌اش را نشان داد و خالدبن سعید که بر در بود و اجازه ورود نیافته بود، گفت: ای ابوبکر چرا این زن را باز نمی‌داری که در حضور پیامبرﷺ چنین چیزی را آشکارا می‌گوید؟!

عایشه گوید: به خدا قسم! پیامبرﷺ تنها به روی او تبسم نمود و گفت: «**لَعَلَّكِ تُرِيدِينَ أنْ تَرْجعي إلَى رِفاعة، لا حتّٰى يَذوقَ عُسَيْلَتَكِ و تَذُوقی عُسَيْلَتَه**» (**شاید می‌خواهید بدین بهانه نزد رفاعه برگردید؟ نخیر نمی‌توانی مگر بعد از این که او مزه مجامعت با تو را بچشد و تو نیز مزه مجامعت با او را بچشی.**) و این قاعده به صورت سنت در آمد. (۱)

۱۶. از ابن عباس روایت شده است: همسر ثابت بن قیس حضور پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! ثابت بن قیس را از لحاظ اخلاقی و دینی سرزنش نمی‌کنم و نمی‌خواهم بدان سبب از او جدا شوم، لیکن او را دوست ندارم و نمی‌خواهم بعد از اسلام به کفر برگردم و کراهت از وی مجبورم کند که کافر شوم، پیامبرﷺ به وی گفت: «**أتَرُدِّينَ عليه حديقَته؟**» (**آیا حاضری باغی را که مهریه‌ات کرده است به وی برگردانی؟**) او گفت: آری! پیامبرﷺ فرمود: «**أقْبلِ الْحديقةَ و طَلِّقْها تَطْلِيقَةً**» به شوهرش گفت: (**پس دادن باغ را از وی بپذیر و یک طلاقه‌اش کن**)(۲)

۱۷. از زینب دختر ابوسلمه روایت شده است: از امّ سلمه همسر پیامبرﷺ شنیده است که می‌گفت: زنی حضور پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! شوهر دخترم فوت کرده و دخترم در تعزیه اوست و چشم درد دارد، آیا می‌توانم سرمه به چشمش بکشم؟! پیامبرﷺ دو یا سه بار گفت: نخیر و تنها نخیر می‌گفت، سپس گفت: «**اِنَّما هِيَ أربعَة أشْهر و عشْرٌ و قَدْ كانَتْ إحداكُنَّ فِي الْجاهليةِ تَرْمي بالْبَعْرَةِ علٰی رأسِ الْحَولِ**». (۳)

(بی‌شک باید چهار ماه و ده روز صبر کنی و یکی از شما در زمان جاهلیت چون شوهرش می‌مرد، یک سال صبر می‌کرد و بعد از یک سال پشکلی بر سر می‌انداخت به نشان پایان عزاداری.)

---

۱. بخاری ۲۹۵/۵ شماره ۲۶۳۹، ۲۷۴/۹ شماره ۵۲۶۰، ۲۷۶/۱۰ شماره ۵۷۹۲، ۵۷۹۲/۱۰ شماره ۶۰۸۴، و مسلم ۱۰۵۵/۲-۱۰۵۷ شماره ۱۴۳۳ [۱۱۱-۱۱۳].
۲. بخاری ۳۱۶-۳۰۶/۹ شماره ۵۲۷۳، ۵۲۷۶.
۳. بخاری (۵۳۳۶،۵۳۳۸،۵۷۰۶). مسلم ۱۱۲۶-۱۱۲۴/۲ شماره ۱۴۸۸.

▣

فقهای مسلمین گفته‌اند که تعلیم و تحصیل زن واجب است، اینک بعضی از اقوال آنان را برای اثبات این مدّعا به شرح زیر بیان می‌کنیم:

ابن حزم: [۱] بر زنان واجب است که برای آموزش علوم دینی هم‌چون مردان تلاش و مبادرت نمایند و بر تمام زنان شناخت و دانستن احکام طهارت و نماز و روزه و شناخت حلال و حرام از خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها و پوشاک فرض است؛ همان‌گونه که بر مردان نیز فرض است و هیچ فرقی با هم ندارند.

ابن جوزی: [۲] زن مانند مرد مکلف است، پس بروی نیز واجب است که در طلب علم شناخت واجبات دینی باشد و به یقین آن‌ها را ادا نماید؛ بنابراین اگر پدر یا برادر یا همسر یا محرمی داشته باشد که فرایض دینی را به وی تعلیم دهد و به وی بیاموزد که چگونه واجبات را انجام دهد، او را کفایت می‌کند، اگر کسی را نداشته باشد باید بپرسد و یادگیرد و اگر امکان داشته باشد که از زنی یاد گیرد، باید این کار را بکند؛ در غیر این صورت باید از علما و شیوخ و بزرگ‌سالان بیاموزد، بدون این که با آنان خلوت کند و باید بر حدّ لازم اکتفا نماید و هرگاه مسأله‌ای دینی برایش پیش آید، بدون پروا و شرم و آزرم، درباره آن پرسش نماید، زیرا پرسش از حقّ، شرم و آزرم ندارد.

امام غزالی: [۳] اگر همسرش مردی باشد که زن را تعلیم دهد، آن زن حق ندارد برای پرسش از علما بیرون رود؛ اگرچه علم آن مرد اندک باشد، لیکن شوهرش می‌تواند به نیابت از وی، از علما سؤال کند و جواب مفتی را به وی بگوید و او نباید از خانه خارج شود. اگر شوهرش مردی نباشد که واجبات را به وی تعلیم دهد او می‌تواند بیرون رود، بلکه بر وی واجب است و اگر شوهرش او را مانع شود، مرتکب عصیان می‌گردد و هر اندازه فرایض را یادگیرد، حق ندارد در مجالس ذِکر حاضر شود و برای یادگیری علم بیش از واجبات، جز به رضای شوهرش نمی‌تواند بیرون رود.

▣

بی‌گمان تاریخ جایگاه زن مسلمان در سایه تمدن اسلامی در میدان علم و تعلم، تاریخ درخشانی‌ست و زن مسلمان در سایه تمدن اسلامی در بسیاری از میدان‌های علم و دانش ظاهر شده و تاریخ اسلامی سرشار از اخبار زنانی‌ست، که در علم و دانش به درجات رفیع و والایی رسیده‌اند.

---

۱. احکام الاحکام ۳۲۵/۱.
۲. احکام النساء ص ۳۸.
۳. احیاء ۴۴/۲.

روایت «لاٰ تُعَلِّمُونَهُنَّ الکتابة» یعنی به زنان نوشتن را یاد ندهید، ثابت نشده است که پیامبرﷺ گفته باشد؛ همانگونه که در آخر کتاب در فصل مربوط به احادیث ضعیفی که از شأن و مقام زن می‌کاهد، اشاره می‌کنیم که از پیامبرﷺ به اثبات نرسیده‌اند.

دکتر علی عبدالحلیم می‌گوید: در واقع آن چه تا به حال درباره تعلیم و تعلّم زن مسلمان گفته شده است تا وظیفه خود را در زندگی نسبت به الله انجام دهد، از جمله اصول ثابت می‌باشد و موضعگیری اسلام در برابر تحصیل زن آن است که گفته شد، پس این تهمت و افترا ازکجا آمده است که می‌پندارد، زن مسلمان غرق در جهل و عقب‌ماندگی‌ست؟!!

این افتراها و دروغ‌ها از کجا سرچشمه گرفته است، که می‌پندارد، اسلام تعلیم و تعلّم را بر زن مسلمان حرام کرده و او را از بیرون رفتن از منزل برای کسب علم و کارهای دیگر، منع نموده است؟!!

بی‌گمان این دروغ‌ها و بهتان‌ها را بعضی از دشمنان کینه‌توز اسلام، می‌سازند، مانند مستشرقان و مبشران و استعمارگران، به امید این که مسلمانان فریب این نیرنگ را بخورند زنان را از تحصیل محروم نمایند و زن مسلمان جاهل و تحصیل نکرده باقی بماند و خانواده مسلمان را از مادر تحصیل کرده و باهوش و آگاه و روشنفکر و دانشمند محروم سازند، مادری که فرزندان خود را نیکو تربیت کند و آنان را برمبنای ارزش‌های والا و اصول و مبانی برتر اسلامی پرورش دهد.

بی‌شک این دشمنان اسلام، در عصر و دوره‌یی از زن مسلمان ایرادگرفته‌اند، که جهان اسلام در آن دوره، در بدترین اوضاع و شرایط به سر می‌برد و مقهور و مغلوب دشمنانش گردیده و از تمدن درخشان خود برگشته و اخلاق دینی و آداب و سنت و فرهنگ اسلامی را رها کرده و از آن فاصله گرفته بود و محکوم و مجبور به راهی بود که دشمنانش بر آن تحمیل کرده بودند، پس می‌بایستی که زن مسلمان نیز از آن اوضاع آسیب دیده باشد و به سبب سیاست دشمنان اسلام و مسلمانان، بایستی او از تعلیم و تعلّم عقب بماند، چون این رویداد در پرتو سیاست آنان بود و خود سبب آن بوده‌اند، گفتند: زن مسلمان، جاهل و نادان و بی‌تمدن و بی‌فرهنگ است و به دروغ ادّعا کردند که این جهل و نادانی و عقب‌ماندگی از تمدن و پیشرفت، ناشی از اسباب دینی و از سنّت و عادات و آداب اسلامی‌ست!!!

در حقیقت این‌گونه مطالب و تبلیغات از بزرگ‌ترین دروغ‌هاست برای غلبه بر اسلام، زیرا اسلام دین علم و فرهنگ و معرفت است، دینی که نخستین چیزی که دستورالعمل آن بر پیامبرش نازل شده است این است:

﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ۞ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ﴾ (علق: ۵-۱)

«بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید و انسان را از خون بسته خلق کرد، بخوان که پروردگارت از همه والاتر است، همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود و به انسان آن چه را نمی‌دانست آموخت....»

کدام دینی به اندازه‌ی دین اسلام، قرائت و کتابت و تعلیم و تعلّم و فرهنگ را بزرگ داشته است؟!
کدام دینی قراءت و کتابت و تعلّم و تعلیم و فرهنگ را بر مرد و زن مسلمان فرض کرده است؟
هر چیزی هنگام تقارن با چیز دیگری ذکر می‌شود و هر چیزی هنگام خطور مقارن و همانندش، به ذهن خطور می‌کند؛ بنابراین ناچاریم که زن مسلمان را با زن اروپایی مقایسه کنیم و می‌گوییم:
بی‌گمان، این زن اروپایی‌ست که غرق در جهل و نادانی بوده است، نه تنها در قرون وسطای آنان، بلکه در یک قرن و نیم پیش از امروز ما نیز چنین بوده است!! و قرون وسطای آنان بنا به تعبیر خودشان، عصر تاریکی و عقب‌ماندگی آنان بوده است، که برای مسلمانان آن‌ها روزگار پیشرفت و ترقی علمی و هنری و برتری در میدان‌های مختلف تمدن انسانی بوده است!!.

در قرون وسطا، در تمدن اروپایی، زن کالایی به حساب می‌آمد که همیشه بازیچه و وسیله‌ی سرگرمی و هوسرانی مردان بود، بدون آن‌که قانونی با او ازدواج کنند و در بیش‌تر اوقات بدون این که حقوقی برایش قایل شوند.

بی‌شک زن اروپایی در سایه این تمدن، از بسیاری از حقوقش محروم بوده است، زیرا ارث نمی‌برد و مالک چیزی نمی‌شد و نام پدر و خانواده‌اش را حفظ نمی‌کرد، بلکه نام شوهرش را حمل می‌کرد و هنگام ازدواج مانند کنیز و برده بود؛ تا جایی که جز اطاعت از شوهر، مالک چیز دیگری نبود، حتی اگر این اطاعت در چیزهایی بود که فطرت و سرشت سالم و کامل، آن را نمی‌پذیرد و این جایگاه و منزلت زن نزد آنان، تنها در قرون وسطا نبود، بلکه هم‌چنان تا یک قرن و نیم پیش از امروز ما، در دهه آخر قرن بیستم ادامه داشت، برای نمونه:

انگلیسی‌ها در آن هنگام تعلیم و تحصیل زن را ننگ و رسوایی می‌دانستند که زنان، بیش از مردان، از آن چندش و نفرت داشتند.

هنگامی که "الیزابت بلاکویل" در سال ۱۸۴۹ میلادی در دانشگاه "ژنو" به کسب علم و تعلّم می‌پرداخت و او در جهان نخستین پزشک زن بود زنانی که با وی مقیم بودند، از وی می‌بریدند و از سخن گفتن با وی امتناع می‌کردند و برای تحقیر وی، دامن خود را از راه او بر می‌چیدند، گویی از آلودگی پرهیز می‌نمایند تا آلوده نشوند.

و امریکایی‌ها، هنگامی که برخی از آنان می‌کوشیدند که برای آموزش دانش پزشکی به زنان، در شهر "فیلادلفیای" امریکا آموزشگاهی برپا کنند، تا زنان در آن جا، دانش طبّ فرا گیرند، گروه و جمعیت پزشکی آن شهر، اعلام کردند، هر طبیبی را که در آن آموزشگاه درس بخواند یا درس بدهد و هر کس را که با آن پزشکان مشورت نماید جریمه می‌کنند و به آلمانی‌ها نسبت داده شده که گفته‌اند: بدون شک گنجینه لباس‌های زن همان کتابخانه اوست!

هم‌چنین تفکر اندیشمندان فرانسوی این بود که باید زن در چهاردیواری منزل حبس و زندانی باشد، اما تاریخ مقام و منزلت زن مسلمان در سایه تمدن اسلام و پیش از آن که جهان اسلامی در چنگال دشمنان شرق و غرب گرفتار شود، بی‌شک در علم و تعلّم و تعلیم، تاریخ درخشانی بوده است.

در حقیقت زن مسلمان در میدان‌های علم و دانش به ویژه در مجال علوم اسلامی، به خوبی ظاهر و برجسته شده است، تا جایی که برخی از آنان در این علوم گام‌های بلندی برداشته‌اند.

بی‌گمان اسلام، بدین اکتفا نکرده است که برای زن مسلمان جایز بداند که هر چه می‌خواهد از علوم دینی و دنیایی یاد بگیرد، بلکه آن را بر زن واجب کرده؛ همانگونه که بر مردان واجب نموده است و زنان در زمان پیامبرﷺ هم‌چون مردان می‌آموختند، حتی پیامبرﷺ برای زنان وقت مخصوصی را اختصاص داده و برای کسب علم و تعلّم در آن مجلس حاضر می‌شدند و این مطلب در سنّت نبوی و سیره و شرح حال ایشان به وضوح بیان گردیده است.

از برخی از همسران پیامبرﷺ مانند ام‌المؤمنین عایشه(**رضی‌الله عنها**) علم به احکام دینی کسب می‌شده است و بدین وسیله تعدادی از مردان حضور او می‌رفتند و از او می‌آموختند و درباره حال پیامبرﷺ و هدایت او و از ایشان پرسش می‌نمودند؛ همانگونه که تعداد بی‌شماری از زنان را نیز تعلیم می‌داد و بعضی از همسران پیامبرﷺ نسبت به بسیاری از قضایای تفسیر آیات قرآن کریم و مسایل فقهی، معرفت بسزایی داشتند و همانگونه که پیش‌تر گفتیم، اسلام زنان را بر طلب علم و تعلّم آن، تشویق و ترغیب نموده است و بعد از زمان پیامبرﷺ بعضی از زنان مسلمان در زمینه‌های علمی گام‌های راسخی برداشتند و در هر یک از قرون پیشین اسلامی ـ که در آن‌ها تمدن اسلامی شکوفا بوده ـ تعدادشان اندک نبوده است و دلیل این مدعا مطالب زیر است که ذکر می‌کنیم:

۱ـ مورخ مشهور، حافظ ابن عساکر (۵۷۱ـ۴۹۹ هـ) جهانگرد، تعدادی از شیوخ و استادان خود را از زنان برشمرده است که به هشتاد و اندی می‌رسند. آیا تنها این تعداد تحصیل‌کرده و دانش آموخته بوده؟! و فرهنگ‌نامه‌یی به نام: "معجم النّسوان" دارد که بیوگرافی زنان سرشناس است.

۲ـ مورخ و محدث محقق، حافظ الذهبی (۷۴۸ـ۶۷۳ هـ) تألیفات چندی درباره بیوگرافی راویان حدیث نبوی دارد، که درباره روایت حدیث از زنان، گفته است: «زنانی را سراغ ندارم که یکی از محدّثانی که از آنان، حدیث روایت کرده‌اند، آنان را در مظانّ اتهام یا روایت‌شان را مورد طعن و انتقاد قرار داده، یا به سبب فاقد بودن شرایط حمل حدیث و روایت آن، روایت‌شان را ترک کرده باشند.

هم‌چنین امام بخاری ـ پیشوای بزرگ راویان حدیث نبوی ـ در کتاب "صحیح" خود تعدادی از احادیث نبوی را از بعضی از زنان راوی حدیث روایت کرده است.

امام شافعیﷺ و ابن‌خلکان و ابوحیان حکایت کرده‌اندکه بعضی از استادان‌شان زن بوده‌اند و این بزرگان خود بدان اعتراف نموده‌اند.

ابن خلکان ذکر کرده است: استاد او، زنی بوده به نام "امّ المؤید، زینب بنت الشعری" او علم و دانش را در محضر علمای بزرگ فراگرفته و از آنان روایت نموده است و این بزرگان، اجازنامه علمی (دانشنامه) به وی بخشیده‌اند، سپس ابن خلکان می‌گوید که آن زن استادم، دانشنامه علمی به من داد و در سال (۶۱۰ هـ) آن را برایم نوشت.

در واقع برخی از زنان مسلمان به تدریس فقه اشتغال داشته‌اند و برخی دیگر در زمینه‌های علم طب و سیاست و جامعه‌شناسی فعالیت کرده‌اند، شغل و حرفه بسیاری از آنان تدریس بوده است و برخی از آنان به خاطر تدریس علوم دینی از همه چیز بریده‌اند و بسیاری از آنان در بیش‌تر زمینه‌های علمی مشهور شده‌اند، که باید در کتاب‌های "طبقات" نام‌شان را جستجو کرد، مانند: "طبقات المحدثین" و "طبقات الادباء" و "طبقات الأطبّاء" و غیره. همانگونه که در دایرةالمعارف‌ها نیز باید نام آنان را جستجو کرد، که در این جا مجال ذکر نام آنان نیست تا از مطلب کتاب خارج نشویم.

دکتر علی عبدالواحد وافی در کتاب المرأة فی الاسلام ص «۳۰ـ۲۴» می‌گوید: اسلام درباره حق تعلّم و ثقافت و فرهنگ، میان زن و مرد به مساوات حکم می‌کند و در این باره همان حقی را به زن می‌دهد که به مرد می‌دهد. پس برای زن مباح کرده است که هر دانشی راکه می‌خواهد تحصیل کند، خواه علم ادب و فرهنگ و تهذیب اخلاق باشد یا غیر آن، حتی تحصیل آن مقدار از علوم که برای وقوف بر امور دینی و حسن قیام به وظایف و رسالتش در زندگی لازم است بر وی واجب نموده و پیامبرﷺ زنان را به طلب علم تشویق کرد و تحصیل آن را بر آنان در همان چهارچوب که گفته شد، فرض کرده است که می‌فرماید:

«طلبُ الْعلم فریضةٌ علٰی کلِّ مسْلِم» (طلب علم و دانش بر هر فرد مسلمانی خواه زن یا مرد واجب است.) اسلام درباره حق تعلّم و فراگیری فرهنگ و ادب و اخلاق بین زن آزاده و زن کنیز فرقی قایل نشده است، بلکه بر این کار کنیزان را بیش از آزادگان ترغیب کرده است.

بخاری در صحیح، به روایت از ابوبرده از پدر پدرش آورده است که پیامبرﷺ فرموده است: **«أیُّما رجُلٍ کانت عنده وَلِیدَةٌ ـ جاریة ـ فعلَّمها فأحْسَن تَعْلِیمَها و ادَّبها فأحْسَن تَأْدِیبَها، ثمَّ أعتَقَها و تزوَّجَها فَلَهُ أجران» (هر مردی که کنیزی پیش او باشد، او را نیکو تعلیم دهد و به نیکی ادب و تربیت به وی یاد دهد و او را نیکو پرورش نماید، سپس او را از بندگی آزاد سازد و با او ازدواج نماید، او دو مزد و پاداش دارد.)**

برای اثبات این که پیامبر نسبت به حق تعلم و معرفت آموزی بین زن و مرد فرقی قایل نمی‌شد و از نظر ایشان هر دو برابر بودند، تلاشی که برای آموزش حفصه ام‌المؤمنین کرد بهترین مثال است که در کتب سنّت و تاریخ روایت کرده‌اند: شفاء عدوی زنی از قوم عمربن الخطاب، در عصر جاهلی کتابت و نوشتن را یادگرفته بود و دختران جوان را تعلیم می‌داد و حفصه همسر پیامبر ﷺ دختر عمربن خطاب، پیش از آن که با پیامبر ﷺ ازدواج نماید، خواندن و نوشتن را از آن زن آموخته بود، بعد از این که با پیامبر ﷺ ازدواج کرد، پیامبر ﷺ از شفاءعدوی خواست، که آموزش حفصه و نیکو نوشتن و زیبا نوشتن به وی را ادامه دهد؛ همانگونه که اصل نوشتن را یادش داده بود. مسلم و ابوداوود، از شفاء دختر عبدالله روایت کرده‌اند که گفت: من نزد حفصه بودم که پیامبر ﷺ وارد منزل شد و به من فرمود: «ألا تعلِّمينَ هذِهِ، رقيةَ النَّمْلةِ كما علَّمتيها الكتابة؟» (آیا بدین شخص، **حفصة، سحر و افسون مورچگان ـ خوش‌خطی و زیبانویسی ـ را نمی‌آموزی همان‌گونه که نوشتن خط را به وی یاد دادی؟!**) شواهد فراوانی هست که درهای تعلّم و فرهنگ‌آموزی فنون مختلف در عصر بنی‌امیه به روی زنان عربی باز بوده است و در سایه آن بسیاری از زنان عربی به نبوغ رسیده‌اند و در علوم قرآن و حدیث و فقه و زبان و انواع معارف و فنون درخشیده و مشهور شده‌اند، حتی معلمان زن دانشمندی بوده‌اند، که بسیاری از بزرگان توسط آنان فرهیخته شده‌اند.

ابن خلکان آورده است که "بانو نفیسة" دختر حسن انور پسرزید ابلج پسر حسن بن علی بن ابی‌طالب ـ که در مصر "مقام معروفی" دارد ـ مجالس و محافل علمی برپا می‌کرد و خود امام شافعی در آن جا حضور یافته و از وی حدیث نبوی استماع کرده است.

ابو حیّان در میان استادانش از سه زن نام برده است که عبارت‌اند از: مؤنسة ایوبی دختر ملک عادل برادر سلطان صلاح‌الدین ایوبی، شامیة التیمیّة و زینب دختر مورخ جهانگرد طبیب، عبداللطیف بغدادی صاحب کتاب "الإفادة و الاعتبار".

تاریخ اسلامی بیانگر این است که فرصت‌های تعلم و دانش‌آموزی، برای خود جاریه‌ها و کنیزان در عصرهای مختلف اسلامی، در چهارچوب گسترده‌یی، وجود داشته و از این فرصت‌ها نتایج نیکویی گرفته شده است. هزاران کنیز مشهور در علوم قرآن و حدیث و فقه و زبان و ادبیات و انواع علوم و فنون دیگر پدید آورده و تربیت نموده است.

کتاب‌های تاریخ و ادبیات عربی نه تنها سرشار از اخبار کنیزان دانشمند و گام‌های بلندی که در میدان‌های علوم و آداب برداشته‌اند و خدماتی که به نهضت فرهنگ عربی اسلامی کرده‌اند، بلکه آن آثار دلالت می‌کنند که از این کنیزان نابغه، معلمان دانشمندی برخاسته‌اند و بسیاری از علمای برجسته اسلامی توسط آنان فرهیخته شده‌اند.

از جمله مقرّی در کتاب نفح الطِّیب روایت کرده است که "ابن المطرف" ادیب و زبان‌شناس، کنیزی و جاریه‌یی داشت که علم نحو و لغت را از مولای خویش یاد گرفته بود، لیکن سرانجام بر استاد و مولای خویش تفوق یافت، به ویژه در علم "عروض" سرآمد بود که به نام "عروضیة" مشهور شد.

او دو کتاب مفصّل و دشوار الکامل مبرّد و الامالی ابوعلی قالی را از حفظ داشت و آن‌ها را تشریح می‌کرد.

بسیاری از علما این دو کتاب را از او آموختند و عروض را پیش او فراگرفتند و ابن خلکان یادآور می‌شود که شهدة نویسنده، در اصل کنیز بود و در علم و ادب و نگارش خط نیکو و زیبا، کسی به گردش نمی‌رسید و تعداد بسیاری از او دانش و خوشنویسی را آموختند.

علاّمه ابن حزم در حالی که از کنیزان قصر پدرش حرف می‌زد و پدرش وزیر و از خانواده ثروتمند و خانه‌اش یک قصر عظیم بود، گوید: من در آغوش آنان تربیت شدم و توسط آنان پرورش یافتم و آنان قرآن را به من آموختند و بسیاری از شعر شاعران را برایم روایت نمودند و مهارت در نگارش را به من یاد دادند.

بدیهی‌ست که اسلام برای زنان به طور عموم، فرصت‌های درخشانی برای نیل به تربیت پیشرفته، فراهم کرده بود که هر کس از آن استفاده نمود، به درجات عالیی رسید، که مردان بدان می‌رسیدند.

بنابراین، سبب‌ها و عوامل جهل و نادانی که در میان زنان مسلمان، در نسل گذشته شایع و گسترش داشت، به نظام‌های تربیتی در اسلام بر نمی‌گردد و اسلام عامل آن نبود، بلکه عوامل و سبب‌های آن، انحراف مسلمانان از سنت‌ها و روش‌های تربیت اسلامی بود و اگر امروز می‌بینیم که ملت‌های مسلمان به تعلیم و تربیت و دانش‌آموزی دختران روی آورده‌اند، این در تاریخ ملت‌های مسلمان امر تازه‌یی نیست بلکه با این کارشان، سنّت و راه و روش شایسته‌یی را زنده کرده‌اند، که پیامبر بزرگوارشان آن را پدید آورده بود و خلفا و امرای بعد از او نیز بدان عمل می‌کردند.

عظمت و برتری تعالیم اسلامی، از راه موازنه و مقایسه آن، با آن‌چه قوانین دیگران در این زمینه مقرر کرده بودند، آشکار می‌گردد. برای نمونه قوانین و آیینی که مورخان آن را دمکراتیک‌ترین قوانین دنیای قدیم می‌دانند، فرصت تعلیم و تعلّم و دانش‌اندوزی را، تنها به مردان آزاده یونانی نسبت می‌دهد؛ در حالی که درهای آن را به طور کلی بر روی زنان می‌بندد.

بی‌شک بزرگ‌ترین فیلسوف آنان "ارسطو" این دیدگاه آنان را به نیکوترین وجه و صادقانه‌ترین تعبیر، به صورت یک نظریه‌ی علمی بیان می‌کند، زیرا او در کتاب خود به نام السیاسة مقرر می‌دارد، که طبیعت، هیچ گونه استعداد عقلی معتبری به زنان نداده است، لذا باید در تربیت آنان به تربیت و آموزش کار تدبیر منزل و پرورش و تربیت کودکان و مادر بودن اکتفا نمود.

این دیدگاه ارسطو بیانگر رأی شخصی او نیست، بلکه چیزی را ثبت و ضبط می‌کند که در میان دولت "آتن" بدان عمل می‌شده است، همان دولت "آتن" که نظام آن را مترقی‌ترین نظام دمکراتیک جهان در میان ملت‌های پیش از اسلام، به حساب می‌آوردند. لذا هنگامی که "افلاطون" در مدینه خیالی و ایده‌آلی خویش الجمهوریه اصل مساوات بین مرد و زن درباره داشتن حق تعلّم و تعلیم و فرهنگ‌آموزی و مسؤولیت تحمل وظایف مختلف را مقرر داشت، این آرا و تفکرات او از طرف روشنفکران و اندیشمندان و فلاسفه و شاعران "آتن" مورد ریشخند و تمسخر قرار گرفت؛ تا جایی که "اَرِستوفان" پیشوا و رئیس شاعران کمدی آن زمان، دو نمایشنامه از نمایشنامه‌های کمدی خویش را وقف مسخره کردن و ریشخند بدین آرای افلاطون کرد، که عبارتند از نمایشنامه کمدی "پارلمان زنان" و "بلوتوس".

و هم‌چنان ملت‌های اروپایی تا قرن نوزدهم میلادی منکر حق تعلّم و فرهنگ‌آموزی زن بودند.

به راستی شاعر فرانسوی مولیر moliere (۱۶۷۳ـ۱۶۲۲) در نیمه دوم قرن هفدهم میلادی این مطلب را با صادقانه‌ترین تعبیر بیان کرده است، آن‌گاه که در نمایشنامه خویش به نام "زنان پرآوازه و پر طمطراق" Les Femmessavantes به زبان یکی از قهرمانان آن، می‌گوید: بنا به اعتبارات چند، برای زن شایسته نیست که وقت خویش را در تعلّم و فرهنگ‌آموزی ضایع نماید، وظایف اساسی و بنیادین او ـ که بایستی تمام تلاش خویش را بدان اختصاص دهد ـ و فلسفه وجودی او، از تربیت فرزندان و کار تدبیر منزل و مواظبت مستمر بر نیازهای خانواده و اقتصاد و میانه‌روی در هزینه‌های آن، تجاوز نمی‌کند و منحصر بدان است.

در اواخر قرن هفدهم میلادی، صداهای ضعیف و کم‌رنگی، برای تعلیم زن در چهارچوب تنگ و محدودی برخاست، از کسانی که چنین ندایی سر دادند، دانشمند فرانسوی فینلون Feneleom (۱۷۵۱ـ۱۶۵۱) در کتاب آموزش دختران Educationes Filles بود که در سال ۱۶۸۰ میلادی منتشر شد. لیکن این صداها با وجود محافظه‌کاری و تواضع در ادعای آن مطلب، از طرف بیش‌تر ملت‌های اروپایی در آن زمان، چندان مورد توجه واقع نشد و این امواج دشمنی با تعلیم زن، تا اواخر قرن نوزدهم هم‌چنان بر اروپای نو مسلط بود. برای نمونه پاد "بروسیا" بیسمارک Bismarck (۱۸۸۹ـ۱۸۱۵) سه مجال محدود برای تلاش و فعالیت زن آلمانی تعیین نمود که نباید از آن‌ها تجاوز نماید و بیرون رود! که عبارت بودند از:

تربیت فرزندان و کارهای آشپزخانه و انجام شعائر دینی در کلیسا، که آلمانی‌ها بدین وظایف سه گانه می‌گفتند: "**کاف‌های سه گانه**" زیرا هر یک از این سه وظیفه در زبان آلمانی با حرف "ک" شروع می‌شوند. Dreik: Kindet, Kuch, Kirch

استاد ابراهیم النعمة در مجله الوعی الاسلامی شماره (۲۱۱) ص ۸۳ می‌گوید:

اسلام به‌گونه‌یی نهال طلب علم را در دل زن مسلمان کاشت که برای او مباح نمود که در خطبه‌های نماز جمعه و عیدین حاضر شود و استماع این خطبه‌ها یکی از راه‌های تعلیم و تربیت و تهذیب نفس و اخلاق بود.

پیامبرﷺ دستور داد که دخترانِ بالغ یا دخترانی که در شرف قاعدگی هستند و آنان که در حال حیض و قاعدگی‌اند در مراسم عید فطر و قربان شرکت کنند و از خانه خارج شوند تا از تعالیم اسلام بهره‌مند گردند و این احادیث نبوی و غیر آن، درس‌های ارزشمندی بودند که پیامبرﷺ به کسانی القا و ایراد می‌فرمود که کارشان تحقیر زن بود و آن دروس حیات‌بخش، در آن هنگام، آن‌چنان نتایج ثمربخشی داد که زنان در صدر اسلام به روایت حدیث روی آوردند، تا بدان حدّ که ابن سعد در کتاب طبقات خود، در آن بخش که به روایت حدیث از زنان اختصاص داده، از هفتصد (۷۰۰) زن نام برده است، که از پیامبرﷺ یا یاران پیامبرﷺ حدیث روایت کرده‌اند.

ابن حجر نیز در کتاب خود به نام الأصابة فی تمییز الصَّحابة بیوگرافی یک هزار و پانصد و چهل و سه (۱۵۴۳) زن محدّث را نوشته و به علم و اعتماد، بر علم آنان گواهی داده است.

هم‌چنین بسیاری از علمای پیشین درباره‌ی مراکز علمی بعضی از زنان بزرگ نوشته‌اند، مانند: خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و نووی در تهذیب الاسماء و اللغات و سخاوی در الضوء اللامع و...

در تاریخ اسلامی زنان دانشمندی به نبوغ و تفوق رسیده‌اند که تاریخ ذکر نام آنان را جاویدان کرده است، بانوی بزرگ اسلام عایشه ام‌المؤمنین(رضی‌الله عنها) زن عالمی بوده که برای مردم حدیث روایت می‌نمود و احادیث را برای یاران پیامبرﷺ تصحیح می‌کرد و فتوی می‌داد حتی گاهی بر فتاوی و گفتار آنان استدراک می‌نمود، تا بدان حدّ که امام بدرالدین زرکشی کتابی به نام الإجابة لایراد ما استدرکته عایشة علی الصَّحابة تألیف نمود.

نام بانوی بزرگ فاطمه دختر شیخ علاءالدین سمرقندی، نمونه‌یی است از هزاران نمونه‌یی که تاریخ اسلامی ما، سرشار از آن است، او آن قدر علوم و فنون را تدریس نمود، که فتواهایی که از خانه پدرش بیرون می‌آمد؛ علاوه بر خط و امضای پدرش، خط و امضای او نیز روی آن‌ها بود و هنگامی که با شیخ علاءالدین کاشانی ازدواج نمود، فتواهایی که بیرون می‌آمد، خط و امضای او و خط و امضای پدرش و شوهرش بر آن نقش بسته بود. حتی اگر شوهرش به خطا می‌رفت او را به صواب بر می‌گرداند؛ در حالی که مقام علمی شوهرش مشهور خاص و عام بود و تحفه شیخ سمرقندی را شرح کرده بود، گفته‌اند که پس از آن شرح بود که سمرقندی فاطمه را به ازدواج او در آورد.

یکی دیگر از زنانی که تاریخ یادشان را جاویدان کرده، "امّ الواحد ستیتة بنت القاضی الحسین بن اسماعیل الضّبی المحاملی"ست که بیش از همه مردم، فقه امام شافعی را حفظ داشت، راوی حدیث بود و از او احادیث روایت می‌شد و با عالمان فتوی می‌داد و به سال (۳۷۷ هجری) وفات یافت.

و "امّ‌الفتح بنت القاضی ابوبکر احمد بن کامل بن خلف بن شجرة" از جمله عالم‌ترین زمان خویش بود و به تعالیم اسلام بسیار تمسک داشت.

او زن خردمند و فهمیده و دانشمندی بود، که تعداد بسیاری از علما، بسیاری از علوم را از او فرا گرفتند و به سال (۳۹۰ هجری) وفات یافت و "زینب بنت عبدالرحمن الشعری" عالم بزرگی بود و علمای بزرگی روایت و اجازه روایت را از او گرفته بودند.

او از جمله بزرگانی بود، که به "حافظ ابوالحسن الفارسی" و "ابوالقاسم الزمخشری" صاحب تفسیر "کشاف" اجازه داده بود؛ هم‌چنین او به ابن خلکان نیز اجازه داد؛ اگر چه کم سنّ و سال بود، تا تشویق و ترغیب گردد.

اما "کریمة بنت احمد المروزی" نیز از جمله عالمان بزرگ حدیث در مکه بود و خطیب بغدادی صحیح بخاری را بر وی قرائت کرد، نیز "عنیدة مادربزرگ ابوالخیر التینانی الاقطع" مجلس تدریس داشت و پانصد شاگرد از مرد و زن در محضر او می‌نشستند؛ هم‌چنین "شَهْدَة" ملقب به "فخرالنساء" و "نفیسه بنت الحسن بن زیدبن الحسین بن علی" و ...

لازم به یادآوری‌ست، که ابن عساکر از هشتاد و یک (۸۱) زن از استادانش که از آنان علم فراگرفته است نام می‌برد؛ همانگونه که یاقوت حموی نیز در «معجم الادباء» آن را گفته است.

عبدالواحد مراکشی گفته است: که در "ربض شرقی قرطبه" یکصد و هفتاد (۱۷۰) زن بودند که مصحف‌های قرآن را به خطّ کوفی می‌نوشتند و به قول مُقَّری در نفح الطیب شهر بزرگ قرطبه بیست و یک "رَبَض" داشت و بعضی از زنان شاعر در گسترش اسلام نقش برجسته‌یی داشتند، از جمله "لیلی الاخیلیه" و "حُمَیْدَة بنت النعمان" و "سکینة بنت الحسین رضی الله عنهما" که شعر و قصاید شاعران را نقد و داوری می‌کرد... و "بدانیة مولاة أبی المطرف عبدالرحمن بن غلبون" که الکامل مبرد و نوادر ابوعلی فارسی را از حفظ داشت و آن‌ها را شرح می‌کرد و "مریم بنت ابی یعقوب انصاری" که از جمله اشعار و ابیات او هنگام پیری این دو بیت است:

و مَا یُرْتَجَی مِنْ بِنْتِ سبْعِینَ حِجَّة وَ سبْعٍ، کَنَسْجِ الْعنکبُوت الْمُهَلْهِلِ
تَدُبُّ دَبیب الطِّفْل تسعیٰ الی الْعصیٰ و تَمْشِی بها مشْیَ الأسیر الْمُکَبَّلِ

(چه امید می‌رود از دختر هفتاد و هفت ساله‌یی که هم‌چون تار سست بافت عنکبوت است که آرام و بر دست و پا هم‌چون کودک به سوی عصا می‌خزد و با آن راه می‌رود هم‌چون اسیر در غلّ و زنجیر.)

هم‌چنین باید از زنانی چون: رابعه عدوی و زُبَیْدة ام‌جعفر همسر هارون‌الرشید و حفصه بنت الحاج الدکونی و تقیة ام علی بنت ابی الفرج و... یاد کرد. سیوطی کتابی درباره اشعار زنان تحت عنوان **نُزهَةُ الجُلَساء فی أشْعارِ النِّساء** تألیف کرده است.

نمونه‌هایی که ذکر شد کم‌ترین نمونه‌هایی هستند که بر جایگاه و منزلت علمی زن در عصر اسلامی و مشارکت آنان در میدان‌های مختلِف علوم و فنون دلالت می‌کنند... زنان فراوانی بوده‌اند که استاد مردان بوده و برایشان تدریس می‌کردند و اجازه علمی بدانان می‌دادند و در میان اجازه دهندگان علمی، استادان زنی را می‌یابیم که مردان را اجازه داده‌اند و اگر تاریخ، اخبار بسیاری از این زنان را نقل نکرده است، بی‌گمان ذکر آن تعداد که ذکر شد خودگواه آشکاری‌ست بر منزلت و مقام علمی بزرگی که زن مسلمان بدان رسیده است.

آن هم وقتی که زن در اروپا خرید و فروش می‌شد و او را آلوده و نجس می‌شمردند و از جمله کالاهای ساقط شده به حساب می‌آوردند و درباره او می‌گفتند: موجودی‌ست که روح ندارد، حتی همسران خود را می‌فروختند و تمام اموال آنان را تصرف می‌کردند. "سان بونافنتور" از مردان کلیسا به شاگردان خود می‌گفت: «هرگاه زنی را دیدید، گمان مبرید که شما یک موجود بشری می‌بینید!! بلکه حتی گمان نکنید که یک موجود وحشی می‌بینید!! بلکه، چیزی که می‌بینید، خود شیطان است و آن‌چه می‌شنوید صفیر اژدهاست.»

و "ترتولیان" از جمله اقطاب مسیحیت درباره زن می‌گوید: زن مدخل شیطان به روح انسان است و این زن بود که مرد را به خوردن از درخت ممنوعه وادار کرد و قانون خدا را نقض نمود و مرد را که صورت خداست، زشت گرداند.

البته تعداد بسیاری از مردان و زنان مستشرق با انصاف به مقام و منزلت عالی زن در اسلام اعتراف کرده‌اند.

بعضی از کسانی که تاریخ حکومت در دوره دوم اندلس را نوشته‌اند، می‌گویند: علم و ادب و معرفت در آن دوره در اندلس منزلت و جایگاه خاص و بزرگی داشته است و زنان این دوره در پشت پرده خانوادگی خویش، محبّ و دوستدار درس خواندن بوده‌اند و بسیاری از آنان با اخلاقی نرم و خوی خوب و معرفت‌شان، از دیگر زنان ممتاز بوده‌اند. در قصر خلیفه زنی مانند "لبنیٰ" وجود داشت، که عالم و آگاه به علم نحو و شعر و ریاضیات و دیگر علوم بود و نویسنده برجسته‌یی که خلیفه در نگارش نامه‌های ویژه‌اش، متکّی به او بود و در قصر کسی مانند او، با دقت اندیشه و روانی شعر و ادب وجود نداشت؛ هم‌چنین که قصر خلیفه زنی مانند فاطمه را در بر داشت با درستی متقن و کمیاب، کتابت

می‌کرد و کتاب‌ها را برای خلیفه استنساخ می‌نمود و همه علما را با نامه‌هایش شگفت‌زده می‌کرد و مجموعه‌ی گران‌بهایی از کتب هنر و علوم داشت.

زن مستشرق آلمانی "زیغریدهونکه" می‌گوید: کاروان تمدّن به پیش می‌تاخت و مردمان، شاهد زنانی بودند که قانون و شریعت را درس می‌دادند و در مساجد به ایراد سخنرانی و سمینارها می‌پرداختند و احکام دین را تفسیر می‌نمودند.

زن دروس خود را در محضر علمای بزرگ به پایان می‌برد، سپس از آنان اجازه می‌یافت، که خود دروسی راکه فراگرفته است، تدریس نماید و خود شیخ و استاد مدرس می‌شد و از میان آنان ادیبان و شاعران درخشیدند و مردم در آن هیچ‌گونه عیب و نقصی یا خروج از آداب و رسوم را نمی‌دیدند.

به علاوه هیچ‌کس نمی‌تواند یک نصّ واحدی در کتاب خدا یا در سنت نبوی یا در اقوال سلف صالح ما بیابد که تعلیم و خواندن دختران و زنان را حرام کرده باشد، بلکه برعکس، ما نصوص متعددی یافتیم که طلب علم را بر همه مردان و زنان تشویق و ترغیب می‌نماید.

ابن‌حزم در کتاب خود به نام الإحکام فی اصول الاحکام می‌گوید:

امام مسلمانان، همسران زنان و ارباب کنیزان را مجبور می‌سازد که احکام دینی را بدانان تعلیم دهند از قبیل: طهارت، نماز، روزه و حلال و حرام از خوراک و پوشاک و احکام مربوط به نکاح و خون‌ها و اقوال و اعمال، که یا خود بدانان تعلیم دهند یا اجازه بدهند که کسانی دیگر بدانان تعلیم دهند و بر امام مسلمین فرض است که مردم را بدین کار وادارد و برای تعلیم به نادانان، به تعلیم دهندگان حقوق و مواجب بدهد.

این است حداقل آن چه بایستی برای تعلیم فراهم گردد و مسؤول کفالت و سرپرستی تعلیم برای هر فرد جامعه، مرد باشد یا زن، آزاده باشد یا بنده و برده، بی‌گمان دولت است.

بی‌شک اسلام به زن این حق را داده است که برای طلب علمی که دانستنش برای او واجب است از منزل خارج شود، اگر جاهل باشد و شوهرش آن را به وی تعلیم ندهد و این بدان سبب است که اسلام زن را به بعضی از مسؤولیت‌هایش مکلّف کرده و در همان حال او را به طلب علم نیز دعوت نموده است، تا بتواند مسؤولیت‌های خود را به بهترین شیوه ممکن انجام دهد. اولین چیزی که اسلام زن را به معرفت آن فرا خوانده است شناخت حلال و حرام در تمام امورش می‌باشد؛ هم‌چنین معرفت عقاید و باورهای ایمانی و عبادات و اخلاق کریمانه و تهذیب نفس و خداوند به مردان و زنان مؤمن دستور داده است که روح و نفس خویش و اهل خود را از آتش دوزخ حفظ کنند:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً﴾ (تحریم: ۶)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخ نگه دارید...»

ممکن نیست که مرد یا زن این حفظ و نگهداری از آتش دوزخ را انجام دهند، مادام که هر دوی آنان تحصیل کرده نباشند و حکم مؤمنین در این آیه یکسان، مرد و زن را در بر می‌گیرد و پیامبر ﷺ فرموده است: «**والْمرأة راعيةٌ فی بيتِ زوْجها و مسْئولةٌ عنْ رَعِيتِّها**» (**زن مسؤول مراعات خانه شوهرش می‌باشد و مسؤول زیردستانش است.**) این حدیث متفق علیه است، پس چگونه زن می‌تواند کارهای منزل را اداره کند، اگر جاهل باشد؟!

چگونه می‌تواند کودک و فرزند خود را سالم و درست و هدفمند توجیه و راهنمایی نماید اگر به تعالیم اسلامی آگاهی نداشته باشد؟! آری، اسلام راه طلب علم را هموار کرده و هزینه تحصیل پسران و دختران را از جمله وظایف حکومت اسلامی قرار داده است!

اگر زندگی بر پدران تنگ شده و فقیر و تنگدست و ناتوان از پرداخت هزینه تحصیل و تعلیم فرزندان خود باشند، بی‌گمان اسلام زن را از تعلیم علوم و فنون مختلف منع نکرده و این علوم را بر او حرام ننموده است.

لیکن مصلحت و صلاح عمومی ملت و امت اقتضاء می‌کند، که زن بعضی از علوم را متصدی گردد نه همه علوم را، مانند تدریس و طبابت و پرستاری و امثال این گونه مشاغل که با فطرت وجودی او و مقتضیات وظیفه‌اش انسجام و هماهنگی دارند.

اسلام همواره مصلحت فرد و مصلحت جمع را مراعات می‌کند... و اگر زن را به طلب علم می‌خواند، بی‌گمان در همان حال به وی نیز دستور داده است، که لباس محترمانه و با شرم و وقار بپوشد. ولی متأسفانه مسلمانان در دنیای امروز، در حالی که از روح حقیقی اسلام فاصله گرفته و در قلب بسیاری از آنان نور ایمان خاموش شده است، به سبب نادانی و گمراهی عقیده دارند که تعلیم زن حرام است!! اگر این گونه اشخاص به سیره پیامبر ﷺ مراجعه نمایند، در می‌یابند که او ﷺ اولین کسی بود که زن را به طلب علم دعوت فرمود و دشمنان اسلام از این احساس و شعور نادرست در مورد تعلیم زن مسلمان، سوءاستفاده نموده‌اند، زیرا مجال در برابرشان گسترش یافته و شام و بام در آن به جولان پرداخته‌اند و بدان‌چه از شرق یا از غرب می‌آورند، افکار و اندیشه دختران و زنان ما را مسموم می‌سازند، تا این که ما امروز نتایج خبیث و آلوده آن را به عیان می‌بینیم. از خداوند می‌خواهیم که ما را به راه راست و هوشمندی و هوشیاری هدایت نماید و ما را توفیق فرمایدکه به رضای او نایل آییم.

زن مسلمان در پرتو فضل الهی، در سایه تمدن اسلامی همواره افتخارآفرین بوده است و احمد شوقی امیرالشعرای مصر این افتخار را توصیف می‌کند:

هــــذا رســـول الله لمْ　　یَنْقُصْ حقوقَ الْـمؤمنات
الْـــعِلم كـــانَ شـــریعةً　　لِـــــنسائِهِ الْـــمتفقّهات
رُضــنَ التِّـجارةَ والسِّـیا　　سَةَ والشُّئونَ الأخـریات
وَ لَــــقَد عـــلتْ بــــبناته　　لُـجَجُ الْـعلوم الزّاخـراتِ
كـانتْ سُـكـینة تـملأالدُّ　　نـــیا و تَـــهْزَأُ بـــالرُّوَاةِ
رَوَت الْحدیث و فَسَّـرَتْ　　آیَ الْكـــتابِ الْـــبیِّناتِ

(این رسول خداست که از حقوق زنان نکاست و علم و دانش برای زنان دانشمند و فقیه او شریعت شد.
زنان مسلمان کارهای تجارت و سیاست و مشاغل دیگر را تمرین و یادگرفتند.
امواج خروشان دانش سرشار، دختران اسلام را فراگرفت و بالا برد.
سُکینه (دختر حسین علیه السلام) دنیا را از دانش و ادب خود پر می‌کرد
و راویان و قصه‌سرایان را به مسخره می‌گرفت
و حدیث را روایت کرد و آیات روشن قرآن را تفسیر نمود.)

شخصیت زن مسلمان

برخی به اشتباه تصور کرده‌اند که زن در اسلام شخصیت مستقلی ندارد و ما بدین شبهه به شرح زیر جواب ردّ خواهیم داد:

بی‌گمان اسلام، حق کرامت انسانی را به زن داده و شخصیت و اراده او را به اثبات رسانده است، که با مثال‌های زیر این مطلب روشن خواهد شد:

مشارکت زن مسلمان با مردان در هجرت به حبشه:

به روایت ابوموسی اشعری آمده است که گفت: اسماء بنت عمیس همراه مهاجران دیگر به حبشه هجرت نمود.(۱)

مشارکت زن مسلمان با مردان در هجرت به مدینه:

از مروان و مسوربن مخرمة رضی الله عنه روایت شده است که گفتند: زنان مؤمن مهاجر به مدینه آمدند و ام‌کلثوم بنت عقبة بن ابی معیط از جمله زنانی بود، که در مدت متارکه صلح حدیبیة به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد، او آزاده بود، خانواده‌اش از پیامبر صلی الله علیه وسلم تقاضا کردند که او را به آنان برگرداند و پیامبر صلی الله علیه وسلم او را برنگرداند.(۲)

بیعت کردن زن مسلمان با پیامبر صلی الله علیه وسلم:

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ ٱلْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَن لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئاً وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا

---

۱. قبلاً تخریج شد.

۲. بعداً تخریج می‌شود.

يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَٱسْتَغْفِرْ لَهُنَّ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (ممتحنه: ۱۲)

«ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند که چیزی همتای خدا قرار ندهند و دزدی و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و تهمت و افترایی را که ساخته‌اند به کسی نسبت ندهند و در هیچ کار شایسته‌یی با فرمان تو مخالفت نکنند، با آن‌ها بیعت کن و برای آنان از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است.»

شرکت زن مسلمان در جهاد برای دفاع از اسلام:

به روایت از رُبیّع بنت معوِّذ آمده است که گفت: ما همراه پیامبرﷺ به جنگ می‌رفتیم و به مردمان آب می‌دادیم و خدمت‌شان می‌کردیم و زخمیان را مداوا می‌نمودیم و زخمیان و کشتگان را به مدینه بر می‌گرداندیم.

و از أنس بن مالک روایت شده است که پیامبرﷺ فرمود: **«ناسٌ منْ أمّتی عُرِضوا علَیَّ غَزاةً فی سبیل الله یرکبونَ ثَبَجَ هٰذا الْبحرِ ملوکاً علی الأسرَّةِ»**

(مردمانی از امّت من بر من عرضه شدند که جنگجویانی بودند و بر امواج این دریا سوار می‌شدند، تو گویی پادشاهند و بر تخت نشسته‌اند.) پس امّ حرام گفت: ای رسول خدا! از خدا بخواه که مرا از جمله آنان قرار دهد و پیامبرﷺ برایش دعا کرد...[1]

اظهار ولاء و دوستی زن نسبت به پیامبرﷺ در محضر ایشان:

به روایت از عایشه(رضی‌الله عنها) آمده است: هند بنت عُتبة آمد و گفت: ای رسول خدا! اهل هیچ خیمه بر پشت زمین نبود که دوست داشته باشم، خداوند خوارشان سازد، بیش از اهل خیمه شما و امروز بر پشت زمین اهل هیچ خیمه‌یی نیست که دوست داشته باشم، خداوند عزیزشان گرداند، بیش از اهل خیمه شما!!

عایشه گوید: پیامبرﷺ گفت: **«و ایْضاً، والَّذِی نفْسِی بیده» (به آن کس که جانم در دست اوست محبت شما به سبب ایمان بیش از این خواهد شد.)**[2]

پناه دادن به مرد توسط زن مسلمان و عدم مخالفت پیامبرﷺ با آن:

به روایت از امّ هانیء دختر ابوطالب آمده است که گفت: در سال فتح مکه به حضور پیامبرﷺ رفتم، دیدم که پیامبرﷺ غسل می‌کند و فاطمه دخترش او را می‌پوشاند و از دیدها نهان می‌کرد، من

---

۱. قبلاً تخریج شده است.

۲. قبلاً تخریج شده است.

بر او سلام دادم و او گفت: این کیست؟! گفتم: منم ام هانیء دختر ابوطالب، فرمود: **مرحباً بأمّ هانیء**، هنگامی که از غسل فارغ شد، برخاست و هشت رکعت نماز خواند؛ در حالی که یک جامه به خود پیچیده بود، پس چون سلام داد، گفتم: ای رسول خدا! برادرم ـ علی ـ می‌گوید: ابن هبیره را که پناه و امان داده‌ام، می‌کشد، پیامبرﷺ گفت: «**قدْ أجرنا مَنْ أجرْتِ یا امّ هانیءٍ**» (**به تحقیق ما پناه و امان دادیم، کسی را که تو پناه و امان داده‌یی.**)(۱)

مشارکت زن مسلمان در کارهای سیاسی:

زن مسلمان با اظهار رأی و مشورت و معارضه و بیان هوشیاری سیاسی با مردان مشارکت کرده است، نمونه‌های زیر این مطلب را روشن می‌کند:

پاسخ ام‌سلمه به ندای امام بر منبر:

به روایت از عبدالله‌بن رافع آمده است که امّ سلمة نقل می‌کرد که از پیامبرﷺ شنید که می‌گفت: «**أیُّهاالنّاس**»، گوید: من در آن وقت سرم را شانه می‌کردم و به مشاطه گفتم، دست نگه دار تا ندای پیامبرﷺ را جواب دهم و بروم و در روایت دیگری آمده است که به کنیزم گفتم: برو کنار، گفت: پیامبرﷺ مردان را ندا کرده نه زنان را، ام سلمه گفت: من نیز جزو "ناسم".(۲)

گوش دادن ام سلمه به خطبه امام در روز اعلام رفتن به جنگ بنی‌قریظه:

به روایت از اسامه بن زید آمده است که جبرییل نزد پیامبرﷺ آمد؛ در حالی که امّ سلمه نزد وی بود و جبرییل با پیامبرﷺ سخن گفت، سپس برخاست و رفت، پیامبرﷺ به امّ سلمه گفت: این شخص چه کسی بود؟! اسامه گوید: ام سلمه جواب داد که این شخص "دحیه" بود و ام سلمه گفت: به خدا سوگند! گمان نکردم که غیر از "دحیه" باشد، تا این که خطبه پیامبرﷺ را شنیدم که از جبرییل خبر می‌دهد.(۳)

شرکت فاطمه بنت قیس در یک اجتماع عمومی به امامتِ پیامبرﷺ:

به روایت از فاطمه بنت قیس آمده است که گفت: هنگامی که عدّه‌ام منقضی شد، شنیدم که منادی پیامبرﷺ ندا می‌کند: الصّلاة جامعة، فوراً به مسجد رفتم و با پیامبرﷺ نماز خواندم و در صف

---

۱. قبلاً تخریج شده است.
۲. مسلم ۴ شماره ۲۲۹۵ [۲۹].
۳. بخاری ۷۲۸/۶ شماره ۳۶۳۴، ۶۱۹/۸ شماره ۴۹۸۰، مسلم ۱۹۰۶/۴ شماره ۲۴۵۱ [۱۰۰].

زنان، پشت سر مردان بودم و در روایت دیگری آمده است که همراه مردم من نیز رفتم و در صفّ اول زنان بودم که پشت سر آخرین صفّ مردان بود. پس هنگامی که پیامبرﷺ نمازش را به پایان برد، بر منبر نشست و داشت می‌خندید، سپس فرمود: «لِيَلْزَمْ كلُّ انسانٍ مصلاَّه» **(کسی از جای نماز خواندن خود حرکت نکند.)** سپس گفت: «أتدْرُونَ لمَ جمعتُكُمْ؟!» **(آیا می‌دانید چرا شما را جمع کرده‌ام؟!)** گفتند: خدا و رسولش می‌دانند، فرمود: «انّي واللهِ مَا جمعْتُكُم لرَغْبَةٍ و لاَ لِرَهْبَةٍ» **(همانا به خدا سوگند! شما را برای امید به چیزی یا ترس از چیزی جمع نکردم.)**[۱]

نگرانی زینب دختر مهاجر نسبت به آینده امت مسلمان:

به روایت از قیس بن ابی حازم آمده است که گفت: ابوبکر نزد زنی از قوم أحْمَس رفت به نام "زینب" او را دید که حرف نمی‌زند، گفت: او را چه شده است که حرف نمی‌زند؟!

گفتند: او با حالت سکوت به حج رفته است، ابوبکر به وی گفت: حرف بزن، بی‌گمان این سکوت دایمی حلال نیست و این کاری که تو می‌کنی از اعمال دوره جاهلی‌ست.

آن زن به سخن آمد و گفت: تو کیستی؟! ابوبکر گفت: مردی از مهاجرانم، گفت: کدام مهاجرین؟ گفت: از قریشم، گفت: کدام طایفه از قریش؟! ابوبکر گفت: تو بسیار سؤال می‌کنی، من ابوبکر هستم، آن زن گفت: این وضعیت شایسته‌یی که خداوند بعد از جاهلیت آورده است، تا کی ادامه دارد؟!

ابوبکر گفت: تا زمانی که پیشوایان، شما را به راه راست نگه دارند، بر این حال شایسته باقی می‌مانید، آن زن گفت: پیشوایان کیستند؟! ابوبکر گفت: آیا قوم تو رؤسا و اشرافی ندارند که هرگاه به دیگران امر کنند، از آنان اطاعت نمایند؟! گفت: چرا! داریم، ابوبکر گفت: آنانند پیشوایان بر مردم.[۲]

سؤال عایشه(رضی‌الله عنها) در مورد یکی از امراء:

به روایت از عبدالرحمن بن شِماسه آمده است که گفت: به حضور عایشه آمدم تا چیزی از او بپرسم، گفت: از کدام قوم هستی؟ گفتم: مردی مصریم، گفت: رفتار فرمانده شما در این جنگ با شما چه طور است؟ گفتم: ما از او چیزی به دل نگرفته‌ایم و کینه‌یی از او نداریم، هرگاه شتر یکی از ما بمیرد، شتری را به جای آن به وی می‌دهد و اگر بنده‌یی هم از کسی بمیرد، بنده‌یی را به وی می‌دهد و اگر به نفقه و هزینه نیازمند باشد، هزینه‌اش را به وی می‌دهد.[۳]

---

۱. مسلم ۱۱۱۹-۱۱۱۷/۲ شماره ۱۴۸۰ [۴۶،۴۲]، ۲۲۶۵ - ۲۲۶۱/۴ شماره ۲۹۴۲ [۱۲۲-۱۱۹].

۲. بخاری ۱۸۲/۷ شماره ۳۸۳۴.

۳. مسلم ۱۴۵۹-۱۴۵۸/۳ شماره ۱۸۲۸ [۱۹].

مشورت پیامبر ﷺ با ام‌سلمه در روز حدیبیه و پیشنهاد ام‌سلمه به ایشان:

به روایت از مِسْوَربن مخْرمة و مروان آمده است ـ که هر کدام حرف و سخن دیگری را تصدیق می‌کرد ـ گفتند: پیامبر ﷺ به حدیبیّه رفت و سهیل‌بن عَمْرو آمد و گفت: بفرما، عهدنامه‌یی را بین ما و شما بنویس. پیامبر ﷺ کاتب را فراخواند، پیامبر ﷺ به کاتب گفت: بنویس **بسم الله الرَّحمن الرَّحیم**، سهیل گفت: به خدا من نمی‌دانم که «رحمن» چیست؟! لیکن بنویس: **باسمک اللّهم** همانگونه که قبلاً می‌نوشتی، مسلمانان گفتند: به خدا جز بسم الله الرحمن الرحیم چیز دیگری به جای آن نمی‌نویسیم، پیامبر ﷺ گفت: **اُکتُب باسْمکَ اللّهمَّ**...

پیامبر ﷺ به سهیل گفت: **«علٰی أنْ تُخلُّوا بینَنا و بیْنَ البَیتِ فنطوف به»** **(به شرط آن که میان ما و خانه کعبه را خالی کنند تا به دور آن طواف کنیم.)**

سهیل گفت: نه به خدا! مبادا عرب بگویند ما تحت فشار قرار گرفته‌ایم، لیکن طواف شما به دور کعبه سال آینده باشد، پس چنان نوشت.

سهیل گفت: بدین شرط که هر مردی از ما پیش تو بیاید باید به سوی ما برگردانی حتی اگر بر دین شما هم باشد!! مسلمانان گفتند: سبحان الله!! چگونه مردی مسلمان شود و به سوی ما بیاید و ما او را به سوی مشرکان برگردانیم؟!! عمربن خطّاب رضی الله عنه گفت: به حضور پیامبر ﷺ رفتم و گفتم: مگر نه این است که تو به حق پیامبر خدایی؟! پیامبر ﷺ گفت: چرا، هستم، گفتم: مگر نه این است که ما برحقّیم و دشمن ما بر باطل؟! گفت: چرا چنین است، گفتم: پس چرا ما در دین خویش پستی و فرومایگی را بدانان بدهیم؟!!

پیامبر ﷺ گفت: **«إنّی رسولُ الله و لسْتُ أعْصِیهِ و هُوَ ناصِرِی»** **(بی‌گمان من رسول خدایم و از او نافرمانی نمی‌کنم و او یار و یاور من است.)**

گفتم: مگر به ما نگفتی که قطعاً به خانه کعبه می‌رویم و آن را طواف می‌کنیم؟

پیامبر ﷺ گفت: **«بلی، فأَخبَرتُکَ أنّا نأتِیهِ الْعَامَ؟!»** **(بله، آیا به تو خبر دادم که ما امسال بدان جا می‌رویم؟!)** گفتم: خیر! گفت: **«فإنّکَ آتیهِ و مطوّفٌ به...»** **(بی‌گمان تو بدان جا می‌آیی و آن را طواف خواهید کرد...)**

پس هنگامی که از کار نوشتن پیمان‌نامه فراغت یافتند، پیامبر ﷺ به یاران خود گفت: **«قومُوا فانحرُوا ثمَّ احْلِقُوا» (برخیزید و حیوان هدْی خود را ذبح کنید، سپس موی سر خود را بتراشید.)**

گوید: به خدا سوگند! هیچ مردی از آنان برنخاست، تا این که پیامبر ﷺ سه بار این دستور را تکرار کرد!! پس چون کسی برنخاست پیامبر ﷺ نزد امّ سلمه رفت و ماجرا را برایش گفت، که از دست مردم چه دیده!! امّ سلمه گفت: ای پیامبر ﷺ خدا! آیا دوست داری که فرمان تو را اجرا کنند؟

خود بیرون رو، سپس با کسی یک کلمه سخن مگوی، تا این که خود، شتر خویش را ذبح و نحر می‌کنی و سرتراش خویش را می‌خوانی! و او سرت را می‌تراشد، پس پیامبرﷺ بیرون رفت و با کسی از آنان سخن نگفت، تا این که شتر خویش را نحر کرد و سرتراش را خواند، او سرش را حلق نمود و یاران دیدند که پیامبرﷺ چنین کرد، همگی "هَدْيِ" خود را نحر کردند و هر یک سر دیگری را حلق می‌کرد...(۱)

سفارش امّ سُلیْم در روز جنگ "حنین" به پیامبرﷺ:

به روایت از أنس آمده است که امّ سلیم در روز جنگ حنین چنین گفت: ای رسول خدا! طلقای بعد از ما را بکش، آنان موجب شکست تو شدند!! پیامبرﷺ گفت: **«یا أمّ سُلَیم انَّ الله کفَی و أحْسنَ» (ای ام سلیم! بی‌گمان خداوند کفایت کرد و نیکو یاری نمود.)**(۲)

پیشنهاد حفصه به برادرش عبدالله پس از ضربت خوردن عمربن‌خطابؓ:

به روایت از ابن عمر آمده است که گفت: حفصه بر من وارد شد و گفت: آیا می‌دانی که پدر برای خلافت بعد از خودش کسی را وصیت نکرده است؟!!

گفتم: او چنین کاری نخواهد کرد!! حفصه گفت: بی‌گمان چنین کرده است!! عبدالله گفت: به خدا قسم! در این باره با او سخن می‌گویم پس سکوت کردم و تا صبح با او سخن نگفتم! عبدالله گفت: به خاطر قسمی که خورده بودم، گویی کوهی بر دوشم سنگینی می‌کند!! تا این که برگشتم و بر او وارد شدم و او از حال مردم از من سؤال کرد و من به وی خبر می‌دادم، سپس به وی گفتم: من شنیدم که مردم سخن می‌گویند و قسم خوردم که آن را به تو بگویم، می‌پندارند که تو کسی را بر نمی‌گزینی و به خلافت کسی وصیت نمی‌نمایی!! بی‌گمان اگر تو چوپان شتران یا گوسفندان داشته باشی و او پیش تو آید و آن‌ها را به حال خود رها کند، به یقین او اهمال کرده است!! پس چوپانی مردم و رعایت آنان از این سخت‌تر است. عبدالله گفت: این سخن من به نظرش موافق آمد و ساعتی سر نهاد، سپس سر برداشت و به من رو کرد و گفت: بی‌گمان خداوند دین خود را حفظ می‌کند، اگر من کسی را به خلافت برنگزینم، پیامبرﷺ نیز کسی را به خلافت خویش برنگزید و اگر کسی را به خلافت خویش سفارش کنم، بی‌گمان ابوبکرؓ، کسی را به خلافت خویش سفارش نمود ـ در هر دو حال الگو دارم ـ عبدالله گفت: به خدا قسم! همین که از پیامبرﷺ و ابوبکرؓ یاد کرد، دانستم که او کسی را با پیامبرﷺ برابر و مساوی نمی‌داند و از او پیروی می‌کند و کس خاصی را به خلافت خود توصیه نمی‌کند.(۳)

---

۱. بخاری ۶۳۴/۳ شماره ۱۶۹۴، ۳۸۸/۵-۳۹۲ شماره ۲۷۳۱، ۵۰۹/۷ شماره ۴۱۵۷، ۵۱۹ ـ ۵۱۸/۷ شماره ۴۱۸۰-۴۱۷۸.

۲. مسلم ۱۴۴۳ ـ ۱۴۴۲/۳ شماره ۱۸۰۹ [۱۳۴].

۳. مسلم ۱۴۵۵/۳ شماره ۱۸۲۳ [۱۲].

سفارش حفصه همسر پیامبرﷺ به برادرش در روز تحکیم بین علی و معاویه:

به روایت از ابن عمر آمده است: بر حفصه خواهرم وارد شدم؛ در حالی که از گیسوانش آب می‌چکید، گفتم: می‌بینی که در میان مردم چه می‌گذرد؟! چیزی به من واگذار نشده است، حفصه گفت: برو به مردم ملحق شو، بی‌گمان انتظار تو را می‌کشند، می‌ترسم که در کناره‌گیری تو از آنان، جدایی پیش آید و او را به حال خود نگذاشت تا این که رفت.(۱)

هوشیاری سیاسی زن در میدان سیاست با پیروی از هدایت نبوی:

به روایت از ضَبَّةَ بن محقنٍ از أمّ سلمه همسر پیامبرﷺ از پیامبرﷺ آمده است:

«انَّهُ یُستعملُ علَیْکُم امْراء فتَعْرفُونَ و تُنکِرُونَ، فَمَنْ کَرِهَ فَقَدْ برِیء، و مَنْ انکرَ فقَدْ سَلِمَ و لکِنْ مَنْ رَضِیَ و تابَعَ قال یا رسول الله! أفلا تُقَاتِلُهُمْ؟ قال: لا، ما صلُّوا» (۲) **(بی‌گمان امیرانی بر شما گمارده می‌شوند که بعضی از افعال آنان را نیکو می‌دانید و بعضی از آن‌ها را زشت می‌شمارید، هر کس به دل از آن بدش آید، او برائت یافته است و هر کس آن را انکار کند او به سلامت رسته است، لیکن هر کس بدان رضایت دهد و از آن پیروی نماید او نه برائت یافته و نه به سلامت رسته است.)**

از یحیی‌بن‌حُصَین از مادربزرگش امّ الحُصین آمده است که گفت: از او شنیدم که می‌گفت: در حجةالوداع همراه پیامبرﷺ به حج رفتیم که پیامبرﷺ سخنان بسیاری فرمودند، سپس از وی شنیدم که می‌گفت: **«اِنْ أمِّر علیکُم عبدٌ مجَدَّعٌ یقودُکُم بکتابِ اللهِ فاسْتمعُوا لَهُ و أطیعُوا»**(۳) **(هرگاه بنده‌ی بینی بریده یا گوش بریده یا بنده‌ی سیاه‌چرده‌یی، بر شما به امارت گمارده شد و او شما را با کتاب خدا به راه می‌برد، از او بشنوید و از او اطاعت کنید.)**

به روایت از عبیدالله‌بن القِبْطیة آمده است که گفت: من همراه حارث بن ابی ربیعه و عبدالله‌بن صفوان بودم، که بر امّ سَلَمه همسر پیامبرﷺ وارد شدیم، پس آنان درباره سپاهی که زمین آنان را می‌بلعد، پرسش نمودند ـ و این در ایام ابن الزبیر بود ـ او گفت: پیامبرﷺ گفت: **«یَعوذُ عَائِذٌ بالْبیتِ فیُبْعَثُ الَیْهِ بعْثٌ، فأذا کانُوا ببیْداءَ منَ الأرضِ خُسِفَ بِهِم» (یکی به خانه خدا پناه می‌برد، پس گروهی دنبال او فرستاده می‌شوند، هرگاه به بیابانی رسیدند، زمین آن‌ها را می‌بلعد.)**

گفتم: ای رسول خدا! کسی که به دل از آن راضی نباشد چگونه است؟ گفت: **«یُخْسَفُ بِهِ مَعَهُم ولکنَه یبْعث یوم القیامةِ علی نیَّتِهِ»** (۴) **(او نیز با آنان در زمین فرو می‌رود، لیکن او در روز رستاخیز برحسب نیت و قصد دلش زنده می‌گردد.)**

---

۱. بخاری ۴۶۵/۷ شماره ۴۱۰۸.
۲. مسلم ۱۴۸۱-۱۴۸۰/۳ شماره ۱۸۵۴ [۶۴-۶۲].
۳. مسلم ۹۴۴/۲ شماره ۱۲۹۸، [۳۱۱] ۱۴۶۸/۳ شماره ۱۸۳۸ [۳۷].
۴. مسلم ۲۲۰۹ ـ ۲۲۰۸/۴ شماره ۲۸۸۲ [۴].

به روایت از عبدالرحمن بن شماسه آمده است که گفت: حضور عایشه(رضی‌الله عنها) آمدم تا چیزی از وی سؤال کنم، او گفت... چیزی را به تو خبر می‌دهم که در این منزل از ایشان شنیده‌ام: «**اللَّهُمَّ مَنْ وَلِيَ أمر أُمَّتی شیئاً فشقَّ علیْهم، فَاشْقُقْ علیهِ، وَ مَنْ ولیَ مِنْ أمْرِ أُمَّتی شیئاً، فرَفَقَ بِهِم، فَارْفَقْ بِهِ**»[۱] **(پروردگارا! هر کس به امری از امور امت من ولایت یافت و بر آنان سخت گرفت و ستم کرد، تو نیز بر وی سخت بگیر و سزایش را بده و هر کس بر امری از امور امّت من ولایت یافت و بر آنان آسان گرفت و مهربانی نمود، تو نیز بر وی آسان گیر و مهربانی کن.)**

معارضه زن مسلمان با حاکم:

به روایت از عبدالله‌بن زیاد اسدی آمده است که گفت: هنگامی که طلحة و زبیر و عایشه به بصره رفتند، علی بن ابیطالب، عمّاربن یاسر و حسن بن علیّ را نزد ما فرستاد که بر ما وارد شدند و به کوفه آمدند و بر منبر رفتند، که حسن بن علیّ بر بالای منبر قرار گرفت و عمّاربن یاسر، پایین‌تر از او ایستاد، ما نیز در پیش آنان جمع شدیم، من از عمّار شنیدم که می‌گفت: بی‌گمان عایشه به بصره رفته است، به خدا سوگند! او همسر پیامبرﷺ شماست در دنیا و آخرت، لیکن خداوند شما را امتحان کرد تا نشان دهد، آیا از او اطاعت می‌کنید یا از عایشه.[۲]

مواجه شدن اسماء با طغیان یکی از والیان:

از ابونوفل روایت شده است که گفت: من عبدالله‌بن الزبیر را بر گردنه مدخل مکّه دیدم که به دار آویخته شده بود، گوید: قریش و مردم از کنار او می‌گذشتند، تا این که عبدالله بن عمر بر وی گذشت و بر او ایستاد! و سه بار گفت: **السلام علیک أبا خُبَیب، السّلام علیک أبا خبیب، السّلام علیک یا أبا خبیب.**

هان!! به خدا سوگند! تو را از این حال برحذر داشته و نهی کرده بودم، دو بار آن را تکرار کرد. هان! به خدا سوگند!! تا آن جا که من شناخته‌ام، همواره روزه‌دار و شب‌زنده‌دار و به جا آورنده‌ی صله رَحِم بوده‌یی!! هان! به خدا قسم! أُمَّتی که تو بدترین آن باشی، آن امّت بهترین امّت است. یعنی اگر تو بدترین امت باشی، پس بهترین امت باید چگونه باشد تا از تو بهتر باشد؟

سپس عبدالله‌بن عمر برگشت و این موضعگیری عبدالله بن عمر از ابن الزبیر، به حجّاج‌بن‌یوسف رسید، پس دستور داد که او را از دار باز کنند و پایین بیاورند و جسد او را در گورستان یهودیان انداختند، سپس حجاج کسی را دنبال مادرش اسماء دختر ابوبکر فرستاد و او امتناع کرد که پیش این

۱. قبلاً تخریج شده است.

۲. بخاری ۵۸/۱۳ شماره ۷۱۰۰.

طغیانگر حاضر شود!! دوباره پیک را نزد وی اعاده داد و گفت: حتماً باید بیایی!! وگرنه کسی می‌فرستم تو را با گیسوانت بر زمین بکشد! گوید: اسماء امتناع ورزید و گفت: به خدا سوگند! هرگز پیش تو نمی‌آیم! تا تو کسی را می‌فرستی که مرا با گیسوانم بر روی زمین بکشد!! گوید: حجاج گفت: نعْلینم را بیاورید، پس آن طاغی نعلین خود را پوشید سپس با تبختر و تکبر به سرعت راه افتاد، تا این که بر اسماء داخل شد و گفت: چگونه دیدی که با دشمن خدا!! چه کردم؟!

اسماء گفت: تو را دیدم که دنیای او را تباه کردی!! و او آخرت را بر تو تباه کرد!! به من خبر رسیده است که تو - به توهین - به وی می‌گفتی: ای فرزند "ذات النطاقین" آری، به خدا سوگند!! من ذات النّطاقین هستم، که کمربند خود را به دو قسم تقسیم کردم که با یک قسمت خوراک پیامبرﷺ و ابوبکر را هنگام هجرت به مرکوب بستم و آن قسمت دیگر، کمربند زنی‌ست که از آن بی‌نیاز نیست!! امّا بدان که پیامبرﷺ به ما گفت: بی‌گمان در میان قوم ثقیف - قوم تو - دو نفر خواهند بود یکی کذّاب و دیگری مهلک و قاتل، که کذّاب را دیدیم - مقصود مختار ثقفی‌ست که ادّعای نبوت کرد و با او و پیروانش جنگ صورت گرفت و کشته شد - اما دوّمی که سفّاک و خونریز است، گمان نکنم که غیر تو باشد!!! گوید: حجاج از پیش وی برخاست و دیگر به وی مراجعه ننمود.(۱)

آری، این گونه یک زن مسلمان، در برابر یک حاکم سفّاک خونریز ظالم، موضعگیری و ایستادگی می‌کند!!! در حالی که آن ظالم در بحبوحه طغیان از کسی ترس و واهمه‌یی نداشت، ولی آن زن چنان او را با کلمات آتشین خود کوبید که تأثیر آن از تأثیر شلاق، سوزناک‌تر بود!!

ملاقات مردان با مادران مؤمنان برای آگاهی از سنّت پیامبرﷺ:

از أنس بن مالک روایت شده است که گفت: سه کس از یاران پیامبرﷺ به خانه زنان پیامبرﷺ آمدند که درباره عبادت پیامبرﷺ از آنان سؤال کنند.(۲)

به روایت از ثمامة ابن حزن قشیری آمده است که گفت: با عایشه ملاقات کردم و درباره حکم نبیذ از وی سؤال نمودم، عایشه جاریه‌یی حبشی را صدا زد و گفت: از این جاریه سؤال کن، او برای پیامبرﷺ نبیذ فراهم می‌کرد.(۳)

از عبدالله‌بن صفوان روایت شده است که گفت: حفصه به من خبر داد که او از پیامبرﷺ شنید که می‌گفت: «لَيَؤُمَّنَّ هذا الْبيتَ جيش يَغْزُونَهُ...» **(به تأکید لشکری قصد خانه کعبه را خواهند کرد و با آن می‌جنگند.)**(۴)

---

۱. مسلم ۱۹۷۲ - ۱۹۷۱/۴ شماره ۲۵۴۵ [۲۲۹].
۲. بخاری ۵/۹ شماره ۵۰۶۳.
۳. مسلم ۱۵۰۹/۳ شماره ۲۰۰۵ [۸۴].
۴. مسلم ۲۲۱۰ - ۲۲۰۹/۴ شماره ۲۸۸۳ [۲].

گفتگوی زنان مسلمان با مردان درباره علم:

به روایت از امّ الفضل بنت الحارث آمده است که کسانی نزد او، در روز عرفه درباره روزه پیامبرﷺ با هم اختلاف نمودند، برخی می‌گفتند: او روزه است و برخی می‌گفتند: او روزه نیست، پس من یک پیاله شیر برای پیامبرﷺ فرستادم و او ـ که بر شترش سوار بود ـ آن را نوشید. (۱)

حافظ بن حجر گفت: از این حدیث بر می‌آید که مناظره علمی میان مردان و زنان صورت می‌گرفته است.

اسماء بنت عُمَیس با عمربن خطابؓ سپس پیامبرﷺ گفتگو کرد، سپس داستان این محاوره را برای رفیقان هجرت خود روایت نمود. این رویداد بدون حضور همسرش بود و شاید تنها در مرحله اخیر همسرش همراه او بوده باشد. عمر به اسماء گفت: ما با هجرت از شما سبقت گرفتیم، پس ما در پیشگاه خدا از شما شایسته‌تریم! اسماء خشمگین شد و گفت: نه هرگز! به خدا سوگند! شما همراه پیامبرﷺ بودید که گرسنگانتان را طعام می‌داد و نادانتان را موعظه می‌کرد، ولی ما در حبشه در خانه بیگانگان دشمن بودیم و این در راه خدا و راه پیامبر خدا بود، به خدا سوگند! نه غذا می‌خورم و نه آب می‌نوشم، تا این که این سخن تو را برای پیامبرﷺ ذکر نکنم!!

پیامبرﷺ به وی گفت: «... **لیْسَ بأحقٍّ بی منْکُم، وَلَهُ و لِأصحابِهِ هجْرَةٌ واحدَةٌ و لَکُمْ أنْتُم أهْلَ السفینة هجرتان**» (**او بیش از شما نزد ما استحقاق و شایستگی ندارد، او و یارانش یک هجرت دارند و شما که بر کشتی نشستید و به حبشه رفتید دو هجرت دارید.**)

سپس اسماء گفت: ابوموسی اشعری و دیگر کشتی سوارشدگان را دیدم که دسته دسته پیش من می‌آمدند و در مورد این داستان از من سؤال می‌نمودند.(۲)

محاوره أُمّ یعقوب باعبدالله بن مسعود:

به روایت از عبداللهبن مسعود آمده است که گفت: «**لَعَنَ اللهُ الوَاشِمَاتِ وَالْمُوتَشِماتِ وَالْـمتِنَمِّصَاتِ وَالْمتفَلِّجَاتِ لِلْحسن، الْمغَیِّراتِ خلْقَ اللهِ، فَبَلغ ذَلِکَ امْرأةً مِنْ بَنی أسَدٍ یُقالُ لَهَا أمُّ یَعقُوبٍ**» (خداوند لعنت کرده است زنانی را که خالکوبی می‌کنند و زنانی را که قبول می‌کنند این خالکوبی را و زنانی را که موی صورت می‌کنند و زنانی را که برای زیبایی بین دندان‌های پیشین خود فاصله می‌اندازند، که صورت خلقت خدایی را دگرگون سازند، زنی از قبیله بنی‌اسد به نام امّ یعقوب این سخن را شنید). این زن قاری قرآن بود، نزد عبدالله آمد و گفت: به من گفته‌اند که چنین و چنان زنانی را لعنت کرده‌یی؟!! عبدالله

---

۱. قبلاً تخریج شده است.

۲. قبلاً تخریج شده است.

گفت: مرا چه شده است! که لعنت نکنم، کسی را که پیامبر ﷺ و قرآن لعنت کرده‌اند؟!! آن زن گفت: من مابین دو لوح ـ تمام مصحف ـ را خوانده‌ام، این سخن را که تو می‌گویی در آن نیافته‌ام!! عبدالله گفت: اگر آن را خوانده و قرائت کرده باشی، بی‌شک آن را یافته‌یی مگر این آیه را قرائت نکرده‌یی که می‌گوید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا﴾

«و هر چیزی را که پیامبر ﷺ به شما امر کرد از آن اطاعت کنید و هر چیزی را که از آن نهی کرد، از آن دوری کنید.»

آن زن گفت: چرا خوانده‌ام، عبدالله گفت: بی‌گمان پیامبر ﷺ از آن چیزها نهی کرده است، آن زن گفت: گمان می‌کنم اهل خانواده‌ات این کارها را می‌کنند، عبدالله گفت: برو و ببین، او رفت و چیزی را ندید که گمان کرده بود، عبدالله گفت: اگر همسرم چنان کرده بود دیگر با وی مصاحبت نمی‌کردم.[۱]

مطالبه زنان از پیامبر ﷺ برای فرصت تعلیم بیش‌تر:

از ابوسعید خُدرِی روایت شده است که گفت: زنان به پیامبر ﷺ گفتند: مردان بیش‌تر از ما در حضور شما هستند و فرصتی برای ما نیست، یک روز از وقت خود را به ما اختصاص بده، پس روزی را بدانان وعده داد که در آن روز با آنان ملاقات فرمود و اندرزشان داد و به صدقه و احسان امر کرد، از جمله بدانان گفت: «**مَا مِنْ امْرَأةٍ تُقَدِّمُ ثلاثةً مِنْ وَلَدِها الاّ كانَ لَها حِجاباً مِنَ النّارِ، فقالَتْ امرأةٌ: واثـنين؟ فقال: واثنين**»[۲] **(هر یک از شما سه فرزند را پیش از خودش تقدیم کرده باشد (سه فرزندش مرده باشند) در برابر خود حجاب و پرده‌یی از آتش دوزخ دارد، زنی گفت: دو تا هم؟ فرمود: دو تا هم.)**

به قول حافظ ابن حجر، این حدیث دلیل بر آن است که زنان صحابی، مشتاق یادگیری امور دینی خود بوده‌اند و به راستی زنان بر فراگیری امور دینی حریص بودند و به مشارکت با مردان در سماع حدیث در مسجد اکتفا نمی‌کردند و می‌خواستند که جلسات حدیث ویـژه خـود را داشـته بـاشند و پیامبر ﷺ به این اشتیاق حرص آنان پاسخ مثبت داد و کریمانه و به سرعت مطالبه آنان را برآورده کرد.

جستجوی یقینن سبیعة بنت الحارث:

به روایت از سبیعة بنت الحارث أسلمی آمده است که او، در نکاح سَعدبن خَوْلة بود در میان بنی عامربن لؤَیّ و سعد از جمله شرکت کنندگان در جنگ بدر بود و در سال حجةالوداع وفات یافت؛ در حالی که

---

۱. بخاری ۴۹۸/۸ شماره ۴۸۸۶، ۳۸۴/۱۰ شماره ۵۹۳۱، ۳۹۰/۱۰ شماره ۵۹۳۹، ۳۹۱/۱۰ شماره ۵۹۴۸، ۳۹۲/۱۰ شماره ۵۹۴۴، مسلم ۱۶۷۹ ـ ۱۶۷۸/۳ شماره ۲۱۲۵ [۱۲۰].

۲. قبلاً تخریج شده است.

سبیعه از او حامله بود و طولی نکشید که بعد از وفات او وضع حمل کرد، همین که از دوره نفاس فراغت یافت، خود را برای خواستگاران آراست و زیبا نمود و ابوالسنابل بن بَعکک ـ که مردی از بنی عبدالدّار بود ـ بر وی وارد شد و به وی گفت: چه شده است، می‌بینم خود را برای خواستگاران آراسته‌یی؟!! قصد نکاح داری؟! بی‌گمان تا چهار ماه و ده روز بر تو نگذرد، نمی‌توانی ازدواج کنی، سبیعة گوید: چون او به من چنین گفت، شباهنگام جامه بر خود پیچیدم و حضور پیامبرﷺ رفتم و این مطلب را از ایشان پرسیدم و او برایم فتوی داد که با وضع حملم، عدّه‌ی وفات شوهرم به پایان رسیده است، به من دستور داد که اگر مصلحت دیدم، ازدواج کنم.(۱)

حافظ ابن حجر می‌گوید: در داستان سبیعه دو مطلب مهم وجود دارد، اول آن که او زن باهوش و با شهامتی بود و در فتوای ابوالسّنابل تردید نمود و او را بر آن داشت که توضیح حکم را از شارع بخواهد؛ هم‌چنین لازم است، هر کس در فتوای مفتی یا حاکم در جایگاه اجتهاد شک کرد، از نصّی شرعی در این باره جستجو کند و مطلب دیگر این است که زن از چیزی که برایش پیش می‌آید سؤال کند، حتی اگر آن رویداد، چیزی باشد که زنان از پرسش آن شرمشان آید و حیا کنند...

پناه دادن به جنگجو توسط ام هانی و شکایت ام هانی از برادرش:

امّ هانیء دختر ابوطالب گفت: هنگام فتح مکه حضور پیامبرﷺ رفتم، بر وی سلام دادم، گفت: **مَرْحباً بأمِّ هانیء**... گفتم ای رسول خدا! برادرم علی بن ابیطالب می‌گوید: که ابن هبیرة را که من امان و پناه داده‌ام، می‌کشد! پیامبرﷺ گفت: «**قَدْ اجَرْنا مَنْ أجَرْتِ یا أمَّ هانیء**» (**همانا ما نیز امان و پناه دادیم کسی را که تو امان و پناه داده‌یی.**)(۲)

نارضایتی حفصه بنت عمر از رفتار برادرش عبدالله:

نافع گفت: در یکی از راه‌های مدینه ابن عمر به ابن صائد رسید و به وی سخنی گفت، که ابن صائد خشمگین شد و فریاد کشید به گونه‌یی که کوچه پر از فریاد او شد، ابن عمر پیش حفصه رفت و حفصه آن را شنیده بود به وی گفت: خدا تو را رحم کند، چه کار داری به ابن صائد! مگر نمی‌دانی که پیامبرﷺ گفت: «**انَّما یَخْرُجُ مِنْ غَضْبَةٍ یغْضَبُها**»(۳)

(بی‌گمان از خشم خشم می‌زاید چون تو او را خشمگین کردی او نیز خشمگین شد تقصیر از توست.)

---

۱. قبلاً تخریج شده است.
۲. قبلاً تخریج شده است.
۳. مسلم ۲۲۴۷ ـ ۲۲۴۶/۴ شماره ۲۹۳۲ [۹۹،۹۸].

اعتراض امّ الدّرداء به رفتار عبدالملک بن مروان:

به روایت از زیدبن أسلم آمده است که عبدالملک بن مروان، کمک‌هایی را برای ام الدرداء فرستاده بود، شبی عبدالملک برخاست، گمان می‌کرد که خادمش در فرستادن آن کمک‌ها تأخیر کرده است، او را لعنت و نفرین کرد، این خبر به ام‌الدرداء رسید، صبح ام‌الدرداء به عبدالملک گفت: شنیدم که دیشب هنگامی که خادمت را صدا زدی، او را لعنت و نفرین کردی! من از ابوالدرداء شنیدم که می‌گفت: پیامبرﷺ گفت: «لاٰ یکُونُ اللَّعّانُونَ شُفَعٰاءَ و لا شُهَداءَ یَوماالْقِیامةِ»(۱)

(نفرین‌کنندگان در روز قیامت شفیعان و شهیدان نخواهند شد.)

مراجعه مردان به نزد زنان برای داوری برخی مسائل:

از طاووس روایت شده است که همراه ابن عباس بودم که زیدبن ثابت به وی گفت: تو فتوی می‌دهی که زن حائض پیش از طواف الوداع به دور خانه کعبه، می‌تواند برگردد و آن را انجام ندهد؟! ابن عباس گفت: اگر نگفته باشم چه؟ تو برو از فلان زن انصاری سؤال کن، که آیا پیامبرﷺ به وی چنین دستوری داده است؟

زیدبن ثابت رفت و از او پرسید و برگشت به سوی ابن عباس، در حالی که می‌خندید و می‌گفت: تو را نمی‌بینم مگر این که راست می‌گوئی.(۲)

به روایت از ابی سلمه آمده است که مردی نزد ابن عباس آمد و ابوهریره نیز آن جا نشسته بود، آن مرد به ابن عباس گفت: فتوی بده درباره زنی که چهل روز بعد از فوت شوهرش بچه‌یی به دنیا آورده است ـ عدّه‌اش چیست؟ ـ ابن عباس گفت: آخرالأَجَلَیْنِ است (در بین وضع حمل و چهار ماه و ده روز هر کدام دورتر باشد) ابوسلمه گفت: خداوند می‌گوید:

﴿وَأُولَاتُ ٱلْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ **«عدّه زنان باردار وضع حمل آنان است.»**

ابوهریره گفت: من با ابوسلمه موافقم، پس ابن عباس کریب غلامش را نزد امّ سلمه همسر پیامبرﷺ فرستاد که از او سؤال کند، ام سلمه گفت: شوهر سبیعة أسلمی کشته شده بود؛ در حالی که سبیعه حامله بود و چهل روز بعد از فوت شوهرش وضع حمل کرد، پیامبرﷺ به وی اجازه ازدواج داد و ابوالسنابل یکی از خواستگارانش بود.(۳)

---

۱. بخاری در الادب المفرد ۳۱۶، مسلم ۲۰۰۶/۴ شماره ۲۵۹۸ [۸۵].
۲. مسلم ۹۶۴ ـ ۹۶۳/۲ شماره ۱۳۲۸ [۳۸۱].
۳. بخاری ۵۲۱/۸ شماره ۴۹۰۹.

پیشنهاد ازدواج زن به مرد:

به روایت از سهل بن سعد آمده است: زنی به حضور پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! آمده‌ام تا نفس خود را به تو هبه کنم، هنگامی که پاسخ مثبت از پیامبرﷺ نشنید، همان جا نشست... [۱] تا که پیامبرﷺ او را به شخص دیگری داد.

به روایت از ثابت بنانی آمده است که نزد أنس بن مالک نشسته بودم و دخترش نیز در کنار وی بود، أنس گفت: زنی به حضور پیامبرﷺ آمد و خویشتن را بر وی عرضه نمود و پیشنهاد داد که او را نکاح کند و گفت: ای رسول خدا! آیا به من نیاز داری؟ دختر أنس گفت: وای چه قدر بی‌آبرو بوده است!! واویلا واویلا!! أنس گفت: او از تو بهتر است، عاشق پیامبرﷺ شده و خویشتن را بر وی عرضه نموده است.[۲]

به صواب برگرداندن شوهر توسط زن:

به روایت از ابن عباس آمده است که عمربن خطابؓ گفت: در حالی که درباره چیزی فکر می‌کردم که چه کنم، زنم گفت: ای کاش چنین و چنان می‌کردی، من به وی گفتم: تو را با کارهای این‌جا چه کار؟! چه چیز تو را مکلف کرده است در کاری که من می‌خواهم انجام بدهم دخالت کنی؟ زنم گفت: شگفتا از کار تو ای ابن الخطاب! تو نمی‌خواهی کسی حرف تو را برگرداند و بر حرف تو حرف بزند!! در حالی که دختر تو بر حرف پیامبرﷺ حرف می‌زند و حرف او را بر می‌گرداند تا حدی که تمام آن روزش غضبناک می‌ماند!!

ابن عباس گفت: عمر فوراً برخاست و ردای خویش را برگرفت، تا این که بر حفصه وارد شد و به وی گفت: ای دخترکم! تو بر حرف پیامبرﷺ حرف می‌زنی تا که یک روز خشمناک می‌ماند؟! حفصه گفت: به خدا ما بر حرف پیامبرﷺ حرف می‌زنیم، گفتم: من تو را از عقوبت خدا و خشم پیامبرﷺ برحذر می‌دارم، دخترم، آن کس که به زیبایی خود و محبّت پیامبرﷺ می‌نازد (عایشه) شما را نفریبد.

عمر گوید: سپس از نزد حفصه بیرون رفتم تا این که بر امّ سلمه وارد شدم، چون با وی خویشاوندی داشتم، با او سخن گفتم، سپس ام سلمه گفت: از تو در شگفتم ای ابن الخطاب! در هر چیزی دخالت

---

۱. بخاری ۵۶۷/۴ شماره ۲۳۱۰، ۶۹۲/۸، ۶۹۶/۸ ۵۰۲۹ شماره ۵۰۳۰، ۳۴/۹ شماره ۵۰۷۸، ۸۰/۹ شماره ۵۱۲۱، ۸۶/۹ شماره ۵۱۲۶، ۹۵/۹ شماره ۵۱۳۲، ۹۷/۹ شماره ۵۱۳۵، ۱۰۵/۹ شماره ۵۱۴۱، ۱۱۲/۹ شماره ۵۱۴۹، مسلم ۱۰۴۱ - ۱۰۴۰/۲ شماره ۱۴۲۵ [۷۶-۷۷].

۲. همان منبع.

کرده‌یی، الان می‌خواهی در میان پیامبرﷺ و همسرانش نیز دخالت کنی؟!! به خدا! سخت مرا تحت تأثیر قرار داد تا آن‌که از آن‌چه در دل داشتم خود را سرشکسته یافتم و مرا خجالت داد.[۱]

در روایت مسلم آمده است که عمر گفت: بر عایشه وارد شدم و گفتم: ای دختر ابوبکر به من خبر رسیده است که تو پیامبرﷺ را می‌آزاری؟!

عایشه گفت: مرا با تو چه کار! ای فرزند خطاب! بر توست که مواظب عیب و نقص خود باشی!

دستور اسلام در نهی کردن اولیای زن از منع نکاح او:

به روایت از حسن آمده است که خواهر معقل بن یسار در نکاح مردی بود که او را طلاق داد، سپس او را به حال خود گذاشت تا مدت عدّه‌اش منقضی شد، بعد پشیمان شد و دوباره از وی خواستگاری کرد، معقل آن را کسر شأن خود دانست و گفت: برو او را به حال خود بگذار، او بر خواهرش تسلط داشت، دوباره شوهر قبلی به خواستگاری وی آمد و معقل مانع شد، در روایت دیگری آمده است که مرد بدی نبود و زنش می‌خواست که نزد وی برگردد، پس خداوند چنین نازل فرمود:

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُم بِٱلْمَعْرُوفِ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ مِنكُمْ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ﴾ (بقره: ۲۳۲)

«هرگاه زنان را طلاق دادید و مدت عدّه‌شان به سر آمد، اگر خواستند با شوهران قبلی خود مجدداً ازدواج کنند و رضایت طرفین به نیکی بود، مانع‌شان مشوید و این موجب پند و اندرز می‌شود برای کسانی از شما که به خدا و روز آخرت ایمان دارید.»

پیامبرﷺ معقل را خواند و این آیه را بر وی تلاوت کرد و او حمیّت و تعصب را رها نمود و در برابر امر خدا تسلیم شد.[۲]

تصرف زن مسلمان در مال خویش بدون اجازه شوهر:

میمونه جاریه خویش را آزاد کرد بدون علم و آگاهی شوهرش.

به روایت از کُرَیب مولای ابن عباس آمده است که میمونة بنت حارث به وی خبر داد، که او جاریه و کنیزی را آزاد کرد و از پیامبرﷺ اجازه نگرفت، پس هنگامی که نوبت‌اش رسید که به منزل وی رود، گفت: ای رسول خدا! آیا خبر یافتی که من کنیز خود را آزاد کردم؟ پیامبرﷺ فرمود: **أَوَ فَعَلْتِ؟**

---

۱. بخاری ۲۲۳/۱ شماره ۸۹، ۱۳۸ ـ ۱۳۷/۵ شماره ۲۴۶۸، ۵۲۷ ـ ۵۲۵/۸ شماره ۴۹۱۵ ـ ۴۹۱۳، ۱۸۹ ـ ۱۸۷/۹ شماره ۵۱۹۱، ۲۲۸/۹ شماره ۵۲۱۸، ۳۱۵-۳۱۴/۱۰ شماره ۵۸۴۳، ۲۴۵/۱۳ شماره ۷۲۵۶، ۲۵۳/۱۳ شماره ۷۲۶۳، مسلم ۱۱۱۳-۱۱۰۵/۲ شماره ۱۴۷۹ [۳۴-۳۰].

۲. بخاری ۵۱۳۱-۵۱۳۰.

آیا چنین کاری کردید؟! میمونه گفت: آری! پیامبرﷺ فرمود: **«أما اِنَّکِ لَوْ أعطَیتِها أخْوالَکِ کانَ أعْظَمَ لأجْرِکِ»** (هان! بی‌گمان اگر او را به دایی‌هایت داده بودی پاداش بزرگ‌تری می‌بردی.)(۱)

صدقه دادن پول بدون اجازه شوهر توسط اسماء دختر ابوبکر:

به روایت از اسماء آمده است که گفت: در خانه‌ام به زبیر خدمت می‌کردم و او اسبی داشت که من آن را اداره می‌کردم و خدمت آن اسب برایم از هر چیز سخت‌تر بود، آن را قشو می‌کردم و بدان می‌رسیدم. کنیزانی به حضور پیامبرﷺ آورده بودند، پیامبرﷺ خدمتگزاری به اسماء داد، اسماء گفت: خدمت به اسب را از دوش من انداخت و آن را اداره می‌کرد، روزی مردی نزد من آمد و گفت: ای امّ عبدالله! من مردی درویشم و می‌خواهم در سایه خانه‌ات بنشینم و معامله کنم، گفتم: اگر من به تو اجازه دهم، زبیر امتناع می‌ورزد، وقتی که زبیر به خانه برگشت، تو بیا و آن وقت، از من تقاضا کن؛ در حالی که زبیر حاضر باشد، آن وقت آن مرد آمد و گفت: ای امّ عبدالله! من فقیرم، می‌خواهم در سایه خانه‌ات خرید و فروش کنم من به وی گفتم: در مدینه خانه‌یی نیست جز خانه من؟! زبیر به من گفت: تو را چه شده است، که مانع مرد فقیری می‌شوی، که چیزهایی بفروشد؟! آن مرد آمد، در سایه خانه ما به خرید و فروش پرداخت، تا این که کسب و کارش خوب شد و من آن جاریه خدمتگزارم را به وی فروختم، سپس زبیر به خانه برگشت، بهای فروش آن کنیز پیشم بود، زبیر گفت: آن را به من هبه کن، من گفتم: آن را صدقه داده‌ام. (۲)

هدیه دادن به دیگران به نام خود زن نه به نام شوهر:

امّ سُلَیم بنت ملحان در روز عروسی خود، به نام خود نه به نام شوهرش هدیه‌یی را به حضور پیامبرﷺ فرستاد، امّ سلیم گفت: ای أنس! این هدیه را به حضور پیامبرﷺ ببر و بگو: مادرم این هدیه را به حضورت فرستاده و عرض سلام دارد و می‌گوید: این چیز اندکی‌ست از ما... (۳)

بر حق دانستن خود برای حضور در نماز جمعه:

از ابن عمر روایت شده که گفت: زن عمربن خطاب برای نماز جماعت صبح و عشاء در مسجد حاضر می‌شد، به وی گفته شد: چرا از خانه بیرون می‌آیی؛ در حالی که می‌دانی، عمر غیرتی‌ست و بدش

---

۱. بخاری ۲۵۷/۵ شماره ۲۵۹۲، مسلم ۶۹۴/۲ شماره ۹۹۹ [۴۴].

۲. قبلاً تخریج شده است.

۳. مسلم ۱۰۵۱/۲ شماره ۱۴۲۸ [۹۴-۹۵].

می‌آید؟!! گفت: چه چیز او را بر آن می‌دارد که مرا از این کار منع کند؟! قول پیامبرﷺ او را باز می‌دارد، که مرا نهی نماید: «لا تمْنَعوا إمٰاءَاللهِ مساجِدَاللهِ»(۱)

دفاع زن از حق خویش در جدا شدن از شوهر:

همسر ثابت بن قیس هنگامی که از شوهرش ناخشنود گردید، از حق خویش در جدایی از او دفاع می‌کند.

از ابن عباس روایت شده است که همسر ثابت بن قیس به حضور پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! من از جنبه دین و اخلاق از ثابت انتقادی ندارم، لیکن از این نگرانم که کراهت از وی مرا به کفر برگرداند، لذا می‌خواهم از وی جدا شوم، پیامبرﷺ فرمود:

«فَتَرُدِّینَ عَلَیهِ حدیقَتَهُ؟» **(باغی که آن را مهریه شما کرده است به وی برمی‌گردانی؟)** گفت: آری! آن زن باغ را به شوهرش برگرداند و پیامبرﷺ به وی امر کرد که از او جدا شود و طلاقش دهد. طلاقش داد.(۲)

---

۱. قبلاً تخریج شده است.

۲. قبلاً تخریج شده است.

مساوات بین مرد و زن در اسلام

▣ فصل اول:
اموری که در اسلام مرد و زن در آن‌ها مساویند:
مساوات بین مرد و زن

برخی به دروغ و افترا می‌گویند که اسلام میان مرد و زن مساوات قایل نیست، این سخن بطور کلّی مردود و خلاف واقع است.

بی‌گمان اسلام در امور بسیاری بین زن و مرد مساوات قایل است و در امور دیگری میان آن دو فرق قایل است، اینک در زیر به شرح اموری که اسلام هر دو را مساوی می‌داند، می‌پردازیم:

تساوی در اصل آفرینش:

قرآن مقرر می‌دارد که زن از همان نفسی آفریده شده، که مرد از آن آفریده شده است:

﴿يَاأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ (نساء: ١)

«ای مردم! از مخالفت پروردگارتان بپرهیزید، همان کسی که همه شما را از یک نفس آفرید و همسر او را نیز از جنس او خلق کرد...»

و فرمود:

﴿هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ (اعراف: ١٨٩)

«پروردگار شما همان است که همه شما را از یک نفس واحد آفرید و از همان نفس همسرش را آفرید.»

و باز هم در آیه «۶ سوره زمر» نیز همان مطلب را می‌فرماید.

بنابراین زن از چیزی مغایر با آن چیز که مرد از آن آفریده شده، خلق نگردیده است و با هم یکسان هستند.

هم‌چنین بین زن و مرد مساوات وجود دارد در آن که هر دو، از دو مخلوقی آفریده شده و تولد یافته‌اند که خداوند متعال خلق‌شان کرده است که آدم و همسرش هستند.

پس زن خواهر مرد است از نظر نسبی و هر دو یک پدر و مادر دارند، خداوند می‌فرماید:

﴿يَاأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ﴾

«ای مردم! ما همه شما را (مرد و زن) از یک مذکر و یک مؤنث آفریده‌ایم.»

و همه را با کلمه "ناس" یعنی مردم خطاب کرده و اعلام می‌کند که همه را از یک پدر و مادر آفریده است: ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ﴾.

و کلمه "ناس" در زبان عربی تمام افراد انسان، خواه مرد و خواه زن را در بر می‌گیرد، پس پیوند برادری و خواهری نسبی را در میان مرد و زن برقرار می‌سازد، چون هر دو را از یک مذکر و مؤنث آفریده است و هر یک شقیق دیگری‌ست و پیامبرﷺ نیز همین حقیقت را مقرر می‌دارد و می‌فرماید: **«انَّما النِّساءُ شقايقُ الرِّجال» (بی‌گمان زنان شقیق مردانند.)** و اخوت نسبی مقتضی مساوات در نسب است، چون هر یک از آن دو شقیق و توأم هستند و هیچ کدام نسبت به پدر و مادر، بهره‌ی بیش‌تری ندارد، پس در نسَب، زن مساوی با مرد است، از وی کاستی و افزایشی ندارد و همان مرد نیز انسان است و در انسانیت برابرند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَاأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيراً وَنِسَاءً وَٱتَّقُوا ٱللَّهَ ٱلَّذِى تَسَاءَلُونَ بِهِ وَٱلْأَرْحَامَ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً﴾ (نساء: ۱)

«ای مردم! از مخالفت با پروردگارتان بپرهیزید، همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید و همسر او را نیز از جنس او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان بسیاری در روی زمین منتشر کرد و از خدایی بپرهیزید که هرگاه چیزی از یک‌دیگر می‌خواهید نام او را می‌برید و نیز از قطع رابطه با خویشاوندان پرهیز کنید، زیرا خداوند مراقب شماست.»

این آیه به سه جمله تعلق دارد:

جمله اول: ﴿يَاأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا رَبَّكُمُ﴾ همه را با کلمه "ناس" ندا می‌دهد و از همه یکسان می‌خواهد که تقوای پروردگار خود را داشته باشند و بدانان خبر می‌دهد که همه را از یک مذکر و مؤنث آفریده است و تقوای خدا به ویژگیهای روحی در نفس تعلق دارد و هیچ پیوندی با روابط نسبی بین افراد و پیوند گوشت و خونی ندارد. پس وقتی که به "ناس" مورد ندا قرار گرفته‌اند که تقوای پروردگارشان را داشته باشند، ندا متوجه انسانیت آنان است و این ویژگی معتبر است، زیرا این خصوصیت و ویژگی، آنان را به صورت نوع خاصی، در میان انواع موجودات در روی کره زمین قرار می‌دهد و نظر به این که زن و مرد هر دو شامل کلمه "ناس" هستند، پس زن نیز همراه مرد مراد و مخاطب به تکلیف تقوی و پرهیزگاری‌ست، یعنی به اعتبار انسانیت، این خطاب متوجه او نیز هست، پس او نیز هم‌چون مرد، انسان است.

جمله دوم: آن‌چه مراد ما بدان تعلق دارد قول خداست: ﴿خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ بی‌گمان دلالت این قول بر نسبت روحی واضح‌تر و مؤکّدتر است، از دلالت بر نسبت جسمی که باید در بین دو نفس باشد، نه یک "نفس واحده" به ویژه که در زبان عربی نفس، بر روح و صفات معنوی انسان دلالت دارد و دلالت آن به شخص و جسم ظاهری و محسوس انسان منحصر نیست.

جمله سوم: سخن خداست: ﴿وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ بی‌گمان این جمله با دو جمله پیش در تأکید دلالت بر وحدت معنی انسانی بین هر دو جنس سهیم است، زیرا جمله سابق همه را به یک نفس که آدم است، بر می‌گرداند، اما این جمله جدا از آن است و نسبت همسر ـ که مادر همه است ـ حواست، مقرر می‌دارد که این نسبت به همان مصدر و سرچشمه روحی بر می‌گردد که پسرانش نیز به وی نسبت دارند، بنابراین پسران و مادرشان با آنان، مشمول همان ارزش انسانی هستند که از ویژگی‌های همان "نفس واحدة" استمداد می‌یابد.

ما بر این باوریم که هیچ نصّ قدیم یا جدیدی وجود ندارد که با آن ایجاز و اعجاز و با این عمق اصالت و با طرق مختلف در تقریر و تعبیر و بیان، به تثبیت انسانیت زن از جمیع جهات، پرداخته باشد، آن‌گونه که در این نظام قدسی کریم آمده است:

﴿يَاأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾

زیرا ارزش نهادن انسانی و اعطای مقام انسانی که به آدمعليه‌السلام داده شده است، یک معنی بلندمرتبگی از جانب خداوند است، یک ماده قابل تجزیه و تبعیض نیست، بی‌گمان استمداد انسانیت، همسر آدم و انسانیّت فرزندانش چه مرد و چه زن، به گونه‌یی‌ست که در معنی انسانیت، هیچ کدام امتیازی بر دیگری ندارد (همسر آدم و فرزندانش اعم از مرد و زن، به همان مقدار از معنی بلندمرتبه انسانیت برخوردارند که آدم از آن برخوردار است) و در برخورداری از معنی انسانیّت، مذکر بودن و مؤنث بودن معتبر نیست و زن و مرد در معنی انسان بودن به مقتضای این نصّ قرآن کریم با هم مساوات دارند؛ در حالی که در همان وقت که قرآن چنین فرمود، پیروان بعضی از ادیان، کنفرانس‌ها تشکیل می‌دادند و پژوهش می‌کردند که آیا زن هم مانند مرد انسان است یا انسان نیست؟!!!

با تقریر و تثبیت این دو عنصر و امتزاج‌شان با هم، وصفی عامی پدید می‌آید که هر یک از مرد و زن به طور مساوات کامل در آن مشترکند و یکی از دیگری جدا نیست...

و براساس این وصف عام که از امتزاج این دو جنس پدید می‌آید و همان مماثله و مساوات، اسلام همان اهلیت دینی و اقتصادی و اجتماعی را که برای مرد مقرر داشته، برای زن نیز مقرر می‌دارد.(۱)

---

۱. الاسلام و قضایا المرأة المعاصره ص ۲۱-۲۰.

تساوی در اجر و پاداش اخروی:

به حقیقت اسلام در اعطای پاداش اخروی به مرد و زن مساوات قایل است، مرد هرگاه کار شایسته‌یی در دنیا انجام دهد، بی‌گمان در آخرت به پاداش شایسته نایل می‌گردد، امّا هرگاه اعمال ناشایست انجام دهد سزای آن را هم می‌بیند و زن نیز در این باره با مرد برابر و مساوی‌ست و مسؤول اعمال خوب و بد خویش است بدون هیچ گونه فرق و تفاوتی، خداوند می‌فرماید:

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّیْ لاَ أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُم مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَیٰ بَعْضُكُم مِن بَعْضٍ فَالَّـذِینَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُوا مِن دِیَارِهِمْ وَأُوذُواْ فِیْ سَبِیلِیْ وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُم سَیِّآتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَاباً مِنْ عِندِ اللّهِ وَاللّهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾ (آل‌عمران: ۱۹۵)

«پروردگارشان، درخواست آن‌ها را پذیرفت و فرمود، من عمل هیچ کسی از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد، شما از جنس یک‌دیگرید و پیرو یک آیین، لذا کسانی که در راه خدا هجرت کردند و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می‌بخشم و آنان را در باغ‌های بهشتی که از پای درختانش نهرها جاری‌ست، وارد می‌کنم، این پاداش از طرف خداوند و بهترین پاداش‌ها نزد خداست.»

و می‌فرماید:

﴿وَمَن یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَیٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلٰئِكَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلاَ یُظْلَمُونَ نَقِیراً﴾ (نساء: ۱۲۴)

«و کسانی که کار شایسته‌یی انجام دهند، خواه مرد باشند یا زن، در حالی که ایمان داشته باشند، چنین کسانی داخل بهشت می‌شوند و کم‌ترین ستمی به آن‌ها نخواهد شد.»

و می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَمَسَاكِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّهِ أَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ﴾ (توبه: ۷۲)

«خداوند به مردان و زنان با ایمان، باغ‌های بهشتی وعده داده است که نهرها از پای درختانش جاری‌ست، جاودانه در آن خواهند ماند؛ هم‌چنین خانه‌ها و قصرهای پاکیزه در باغ‌های جاودان بهشتی به آن‌ها وعده داده و خشنودی خدا از همه این‌ها برتر است و این همان رستگاری و پیروزی بزرگ است.»

و می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَیٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیَاةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا یَعْمَلُونَ﴾ (نحل: ۹۷)

«هر کس کار شایسته‌یی انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به یقین او را حیات پاکیزه‌یی می‌بخشیم و پاداش آنان را مطابق بهترین چیزی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.»

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلْمُسْلِمِينَ وَٱلْمُسْلِمَاتِ وَٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَاتِ وَٱلْقَانِتِينَ وَٱلْقَانِتَاتِ وَٱلصَّادِقِينَ وَٱلصَّادِقَاتِ وَٱلصَّابِرِينَ وَٱلصَّابِرَاتِ وَٱلْخَاشِعِينَ وَٱلْخَاشِعَاتِ وَٱلْمُتَصَدِّقِينَ وَٱلْمُتَصَدِّقَاتِ وَٱلصَّائِمِينَ وَٱلصَّائِمَاتِ وَٱلْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَٱلْحَافِظَاتِ وَٱلذَّاكِرِينَ ٱللهَ كَثِيراً وَٱلذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ ٱللهُ لَهُم مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً﴾ (احزاب: ۳۵)

«به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو و مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق‌کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار به یاد خدا هستند، خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش عظیمی فراهم کرده است.»

می‌بینید که خداوند متعال بین همسر و شوهر و پسر و دختر و عبد و جاریه در این صفات نیکو، مساوات قایل شده است و سلف و پیشینیان ما بر همین شیوه و راه بوده‌اند، می‌بینید که فرزندان و همسران و کنیزان و بندگان‌شان در بیش‌تر کارهایشان در این فضایل با هم مشترک بوده‌اند، خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (غافر: ۴۰)

«هر کس بدی کند جز مانند آن کیفر داده نمی‌شود، ولی هر کس کار شایسته‌یی انجام دهد ـ خواه مرد یا زن ـ در حالی که مؤمن باشد، چنین کسانی وارد بهشت می‌شوند و در آن، روزی بی‌حسابی به آن‌ها داده خواهد شد.»

و می‌فرماید:

﴿لِيُدْخِلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَٰلِكَ عِندَ ٱللهِ فَوْزاً عَظِيماً﴾ (فتح: ۵)

«هدف (دیگر از آن پیروزی آشکار) این بود که مردان و زنان باایمان را (به سبب فداکاری‌هایشان) در باغ‌هایی از بهشت وارد کند که نهرها از پای درختانش جاری‌ست؛ در حالی که جاودانه در آن می‌مانند، تا گناهان‌شان را ببخشد و این نزد خدا پیروزی و رستگاری بزرگی‌ست.»

و می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَرَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم بُشْرَاكُمُ ٱلْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ﴾ (حدید: ۱۲)

«(این پاداش) در روزی‌ست که مردان و زنان باایمان را می‌بینی که نورشان پیش رو و در سمت راست‌شان به سرعت حرکت می‌کند و به آن‌ها می‌گویند: بشارت باد بر شما! امروز در باغ‌های بهشتی که نهرها از پای درختان آن جاری‌ست، جاودانه خواهید ماند و این همان رستگاری بزرگ است.»

این آیات کریمه بر این دلالت دارند، که پاداش اعمال مردم در کارهای شایسته از نظر کمیت و ارزش یکسان است، به گونه‌یی که مذکر بودن و مؤنث بودن در تفاوت مزد اعمال دخالت ندارد.

تساوی مرد و زن در تکالیف شرعی:

اسلام اصل مساوات میان مردان و زنان را در مورد تکالیف شرعی بدون هیچ فرقی مقرر می‌دارد و آیات قرآنی زیر بر این مطلب دلالت دارند:

۱. ﴿وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَولِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ ٱللهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ ٱللهُ إِنَّ ٱللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ **(توبه: ۷۱)**

«مردان و زنان باایمان ولیّ و یار و یاور یک‌دیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و خدا و پیامبرش را اطاعت می‌کنند، به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد، خداوند توانا و حکیم است.»

۲. ﴿قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ ٱللهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ ٱلتَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي ٱلْإِرْبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفْلِ ٱلَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ ٱلنِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى ٱللهِ جَمِيعاً أَيُّهَا ٱلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

(نور: ۳۱ـ۳۰)

«به مؤمنان بگو چشم‌های خود را از نگاه به نامحرمان فرو گیرند و دامان خود را از بی‌عفتی حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه‌تر است، خداوند به آن چه انجام می‌دهند آگاه است. به زنان باایمان بگو چشم‌های خود را از نگاه هوس‌آلود فرو گیرند و دامان خویش را از بی‌عفتی حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار از آن که نمایان است آشکار ننمایند و اطراف روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند تا گردن و سینه با آن پوشانده شود و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران‌شان، یا پدران شوهران‌شان یا پسران‌شان یا پسران همسران‌شان یا برادران‌شان، یا پسران برادران‌شان، یا پسران خواهران‌شان، یا زنان هم‌کیشان، یا بردگان‌شان و کنیزان‌شان، یا مردان وابسته بدان‌ها که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند و به زنان باایمان بگو، هنگام راه رفتن، پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانی‌شان دانسته شود و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد و ای مؤمنان! همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید.»

۳. ﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ ٱللهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ (نور: ۲)

«هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رأفت و محبّت کاذب نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید و گروهی از مؤمنان مجازات‌شان را مشاهده کنند.»

۴. ﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقْطَعُوا أَيْدِيهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ ٱللّهِ وَٱللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (مائده: ۳۸)

«دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده‌اند، به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید و خداوند توانا و حکیم است.»

۵. ﴿وَٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَداً وَأُولٰئِكَ هُمُ ٱلْفَاسِقُونَ﴾ (نور: ۴)

«و کسانی که زنان پاکدامن را به زنا متهم می‌کنند و چهار شاهد بر مدعای خود نمی‌آورند، آن‌ها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادت‌شان را هرگز نپذیرید و آن‌ها همان فاسقانند.»

اجماع بر این معتقد است که مردان و زنان در این حکم مساوی هستند، خواه قذف‌کنندگان و خواه قذف‌شدگان.

هم‌چنین شریعت اسلامی درباره خون و قتل نیز بین این دو جنس مساوات قایل شده و حکم کرده است که مرد را به قصاص زن برسانند و کشته شود.

۶. ﴿وَلَكُمْ فِيْ ٱلْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُوْلِيْ ٱلْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (بقره: ۱۷۹)

«و قصاص برای شما مایه حیات و امنیت است، ای صاحبان خرد! شاید پرهیزگاری پیشه کنید.»

۷. ﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِصَاصُ فِيْ ٱلْقَتْلَىٰ ٱلْحُرُّ بِٱلْحُرِّ وَٱلْعَبْدُ بِٱلْعَبْدِ وَٱلْأُنْثَىٰ بِٱلْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَٱتِّبَاعٌ بِٱلْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِن رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (بقره: ۱۷۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما مقرر شده است، آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده و زن در برابر زن، پس اگر کسی از سوی برادر دینی خود چیزی به او بخشیده شود، حکم قصاص تبدیل به خون‌بها گردد ولی مقتول باید از راه پسندیدهٔ پیروی کند و شرایط پرداخت‌کننده را در نظر بگیرد، او نیز به نیکی دیه را به ولیّ مقتول بپردازد و مسامحه نکند، این تخفیف و رحمتی‌ست از جانب پروردگار شما و کسی که بعد از آن، تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت.»

این آیه حکم نوع را بیان می‌کند، هرگاه نوع خود را بکشد و حکم نوعی که نوع دیگری را بکشد، بیان نکرده است، این آیه محکم و آیه حکم است و اجمال آن را در این آیه بیان می‌فرماید:

﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ وَٱلْأَنفَ بِٱلْأَنفِ وَٱلْأُذُنَ بِٱلْأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾

(مائده: ۴۵)

«و بر آنان مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان، قصاص می‌شود و جراحات نیز قصاص دارند و اگر کسی از قصاص در گذرد، کفّاره گناهان او محسوب می‌شود و هر کس به آن‌چه خدا نازل کرده، حکم نکند، ستمکار است.»

در این‌جا آن‌چه اهمیت دارد این است، که خداوند در هر امر و نهی که به آدم خطاب فرموده، حوّا را نیز با وی شریک قرار داده است و هنگامی که به آدم دستور داد که در بهشت سکونت نماید و او را از خوردن میوه آن درخت، نهی کرد، هر دو را مورد خطاب قرار داد:

﴿وَقُلْنَا يَاآدَمُ ٱسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ ٱلْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ﴾

(بقره: ۳۵)

«وگفتیم: ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن و از نعمت‌های آن، از هر جا می‌خواهید در کمال فراوانی بخورید ولی نزدیک این درخت نشوید، که از ستمکاران خواهید شد.»

و هنگامی که مخالفت با امر خویش را، مشاهده فرمود، هر دو را خطاب فرمود:

﴿أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا ٱلشَّجَرَةِ﴾

«مگر شما دو تا را از نزدیکی به این درخت نهی نکردم؟!!.»

تساوی بین زن و مرد در حقوق مادّی:

اسلام بر احترام شخصیت معنوی زن تأکید نموده است و در اهلیت و شایستگی وجوب و ادا، مرد و زن را مساوی می‌داند و حلال بودن تصرف و انجام مستقیم معاملات و عقود را برای او ثابت نموده است، مانند حق خرید و فروش، حق طلبکاری و حق بدهکاری، حق رهن دادن و رهن پذیرفتن و حق وکالت و اجاره دادن و اجاره کردن مال خصوصی و ویژه خود و امثال آن و تمام این حقوق مدنی، در حق زن واجب التنفیذ و واجب‌الاجراست، به طور مطلق اسلام آزادی تصرف در این امور را، به هر شکلی که بخواهد، به زن داده است، بدون هیچ قیدی که آزادی تصرّف وی را محدود نماید، مگر قیودی که مرد خود را بدان، مقید نماید، مانند قید این اصل عمومی، که نباید این آزادی تصرف، موجب برخورد با حق دیگران و حقّ مطلق و خیر کلّی گردد.[1]

---

۱. (عودةالحجاب ۲/۷۸).

زن از نظر اسلام از طریق اسباب ملکیت حق تملک مِلک و خانه و دیگر انواع اموال را دارد و می‌تواند مستقیماً به تجارت و دیگر تصرفات کسبی مباح بپردازد، می‌تواند ضامن دیگران شود و دیگران ضامن او شوند و هبه و بخشش کند و برای هر کس که بخواهد، از غیر وارثان خود، وصیت نماید و با غیر خود داوری را به دادگاه و نزد قضات ببرد، این کارها و امثال آن را خود انجام دهد یا به اختیار خود دیگری را وکیل و نایب خویش نماید. امام محمد عبده گفته است: این درجه و مقام بلندی که خداوند به زنان داده، نه تنها هیچ دینی پیش از اسلام و هیچ قوانینی زنان را بدان پایه و درجه بلند نرسانده، بلکه هیچ امتی قبل از اسلام و بعد از آن، بدان نرسیده است.

ملت‌های اروپایی که در تمدن، پیشرفت و ترقی کرده و در احترام و بزرگداشت و تکریم زنان مبالغه نموده و به تربیت و تعلیم علوم و فنون بدانان بسیار اهمیت داده‌اند، هنوز زنان آنان بدان جایگاه بلند و احترامی که اسلام به آنان داده است، نرسیده‌اند و هنوز قوانین بعضی از این ملت‌ها، زن را از حق تصرف در مال و دیگر حقوق انسانی‌شان محروم می‌کند. این در حالی است که شریعت اسلامی سیزده قرن و نیم پیش از این به زنان حقوق طبیعی و انسانی‌شان را عطا کرده بود.

و زنان در اروپا تا پنجاه سال پیش از هر نظر مانند بردگان بودند، درست همانند دوره جاهلی عرب‌ها، حتی بدتر از آن بودند و محمد عبده ادامه می‌دهد و می‌گوید: «به راستی این فرنگی‌هایی که در بزرگداشت زن و اعطای مقام بلندی به او، بر ما فخر می‌کنند، تمدن و مدنیت‌شان در این باره به پایه شریعت ما نرسیده است، ولی ما را در رفتار با زنان به جهل متهم می‌کنند و بی‌خردان می‌پندارند که این حال و اوضاع ما، ناشی از دین ماست.» (۱)

بدیهی‌ست که ملت‌های قدیم هیچ گونه حقی برای زن، قایل نمی‌شدند؛ بنابراین زن نزد آنان از هیچ حقوق مدنی برخوردار نبود و چون آن ملت‌ها مرد را مالک شخص و اندام زن می‌دانستند و به مرد حق می‌دادند که با زن هر طور بخواهد، رفتار کند، پس طبیعی‌ست که بر این باور باشند که عبد و بنده و هر چه دارد ملک ارباب او می‌باشد و زن نیز نسبت به شوهر چنین است.

بی‌گمان هند برهمایی و چین و ژرمن‌ها و بربرهای اروپا، به زن حق تملک و ارث بردن نمی‌دادند و یونان نیز بر همین منوال بود و به دختران ارث نمی‌داد مگر وقتی که فرزند پسر نداشت، اما قوانین رومانی در معامله و رفتار با زن، دچار جزر و مدّ بود.

آری، تا نزدیک به عصر جدید همین نگاه تحقیرآمیز به زن در بسیاری از تمدن‌های نو، باقیمانده بود. محمد جمیل بیهم در کتاب خود المرأة المسلمة فی الاسلام و الحضارة الغربیة می‌گوید:

---

۱. الاسلام و قضایا المرأة المعاصرة ص ۲۴.

«بی‌گمان تمدن نو تا مدت‌های طولانی، سنت و روش، تسلط مرد بر اموال و کسب همسر را حفظ کرده بود و او را از تصرفات مالی و عقود منع می‌کرد، جز به اجازه شوهرش. حتی زن بعد از ازدواج از دوره دوشیزگی محروم‌تر بود. قانونگذار فرانسوی ـ که مادر تمدن نو است ـ حکم کرده است، که مرد نه تنها می‌تواند بر تمام املاک مشترک بین زوجین مسلط گردد، بلکه حق ولایت بر املاک و ضیاع ویژه او را نیز دارد... و زن در غیاب همسرش حق ندارد چیزی از املاک مشترک با شوهرش را بفروشد، حتی حق تصرف در املاک ویژه خود را نیز بدون اجازه شوهرش ندارد.»

علاوه بر این، زن حق ندارد بدون اجازه شوهرش هدیه‌یی را نیز بپذیرد؛ در حالی که مرد حق دارد که از اثاث مشترک خانه هر چه بخواهد، ببخشد، چه رسد به اموال منقول ویژه همسرش.

خلاصه به موجب قانون فرانسه ـ که اکنون اجرا می‌شود ـ بر زن واجب است که از شوهرش اطاعت کند و در هر جا که شوهرش بخواهد، با وی سکونت نماید و در هر کاری باید از او اجازه بگیرد، حتی برای حضور در دادگاه نیز باید شوهرش او را همراهی کند، مگر این که زن متهم به جنایت یا مخالفت باشد؛ در آن صورت می‌تواند دعوت محکمه را بدون اجازه شوهرش پاسخ دهد؛ هم‌چنین زن حق نداشت که چیزی را ببخشد و بفروشد و بخرد و به رهن بگذارد و چیزی را بگیرد و هدیه را قبول کند، مگر این که این کارها با اجازه کتبی شوهرش باشد.

اما اسلام ـ که ادامه رسالت‌های آسمانی پیشین است ـ به تأکید، مستقل بودن زن از مرد را در تمام حقوق مدنی مختلف وی، اعلام داشت و اعلان نمود که زن در تصرفات مالی خویش بدون رضایت و قیمومت کسی بر وی، آزادی کامل دارد، مشروط بر این که بالغ و عاقل و به دور از عوامل حِجر و قیمومت باشد؛ هم‌چنین زن و مرد در برخورداری از تمامی حقوق مادی با هم برابرند، از قبیل اجاره و ضمانت و امثال آن. (۱)

تساوی در حق حیات و زندگی:

قرآن کریم مرد را در جاهلیت توصیف می‌کند هنگامی که همسرش دختر می‌زایید چه حالی داشت! که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ (نحل: ۵۸-۵۹)

«و هنگامی که به یکی از آن‌ها بشارت دهند، دختر نصیب تو شده است، صورتش از ناراحتی سیاه و به شدّت خشمگین می‌گردد، به سبب بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود، پنهان می‌شود و نمی‌داند آیا آن دختر را با قبول ننگ نگهدارد یا زنده در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید که بد حکم می‌کنند.»

---

۱. المرأة بین طغیان النظام الغربی و لطایف التشریع الربّانی ص ۵۰-۴۹.

بی‌گمان پیش از اسلام در شن‌های شبه جزیره عربی، دختران فراوانی زنده به گور شده‌اند که فقط خداوند شمار آن‌ها را می‌داند، پدر جاهل عرب، دیدگاهش این بود که دختر می‌خورد و از قبیله دفاع نمی‌کند و سرچشمه جلب عار و ننگ است. هنگامی که از طرف دشمن به اسارت گرفته شود، دشمن با خشونت و اقتدار یا با اطاعت و اختیار به او تجاوز می‌کند و پدر و قوم و قبیله‌اش متحمل ننگ و عار می‌گردند. هنگامی که اسلام آمد و قول خدای متعال نازل گردید، این عمل زشت و شنیع را سخت انکار نمود:

﴿وَإِذَا ٱلْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ﴾ (تکویر: ۹-۸)

«و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده، سؤال شود، به کدامین گناه کشته شدند؟!!»

کسانی که خداوند متعال آنان را به نور هدایت اسلام هدایت کرد، دریافتند که تا چه اندازه نسبت به دختران زنده به گور شده خویش، مرتکب ظلم و ستم گشته‌اند!!! قرآن کریم بـه سختی از کشتن فرزندان نهی فرمود که می‌گوید:

﴿وَلاَتَقْتُلُوا أَوْلاَدَكُم مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾ (انعام: ۱۵۱)

«... و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید و ما، شما و آن‌ها را روزی می‌دهیم...»

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئاً كَبِيراً﴾ (اسراء: ۳۱)

«و فرزندانتان را از ترس فقر، به قتل نرسانید، ما آنها و شما را روزی می‌دهیم، به یقین کشتن آن‌ها گناه بزرگی‌ست.»

ابن کثیر در تفسیر این آیات گفته است:[۱]

آنان فرزندان خود را می‌کشتند و شیطان آنان را وسوسه می‌کرد و فریب می‌داد، که دخترانشان را از ترس ننگ و عار زنده به گور کنند، چه‌بسا پسران را از ترس فقر می‌کشتند و لذا در "صحیحین"[۲] از حدیث عبدالله‌بن مسعود ﷺ آمده است: که گفتم: ای رسول خدا! کدام گناه بزرگ‌تر است؟ فرمود: «أَنْ تجعَلَ للهِ ندّاً و هوَ خَلَقَک» **(آن که برای خداوند شریک قرار دهی؛ در حالی که او تو را آفریده است!!)** گفتم: سپس چه؟ گفت: «أَنْ تقتُلَ وَلَدَک خَشْيَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَک» **(این که فرزندت را بکشی از ترس این که با تو غذا بخورد!!)**

گفتم: سپس چه؟ فرمود: «أَنْ تزنِيَ حليلَةَ جارِکَ» **(آن که با زن همسایه روابط نامشروعی داشته باشی!!)**

---

۱. ابن کثیر ۳۵۶/۳.
۲. بخاری ۴۴۷۷، ۴۷۶۱، ۷۵۲۰، ۷۵۳۲، ۶۰۰۱، ۶۸۱۱، و مسلم شماره ۸۶ [۱۴۲-۱۴۱].

و بدین گونه اسلام بین مذکر و مؤنث در حق حیات و زندگی مساوات قایل شده است و تجاوز بدین حق را حرام کرده و آن را از جمله بزرگ‌ترین گناهانی قرار داده است، که با کرامت انسانی ـ که خداوند عطا کرده ـ سازگار نیست.[۱]

دکتر البوطی می‌گوید [۲]: شریعت اسلامی، حق حیات هر یک از مرد و زن را از لحاظ اهمیت و مراعات آن، در دو کفّه هم وزن و برابر نهاده است؛ بنابراین قتل نفس بی‌گناه، به عمد، مستوجب قصاص است، خواه مقتول مرد باشد یا زن فرقی نمی‌کند و این حکم حالات مختلف و صور گوناگون را در بر می‌گیرد، از زنده به گور کردن دختر کوچک گرفته، تا دوشیزه جوان بالغ و تمام آن‌ها به اجماع مستوجب قصاص است.

تساوی در حریت و آزادی:

در چهارچوب حق حریت و آزادی در هیچ یک از جوانب مختلف این حق، اسلام، کوچک‌ترین فرقی میان مرد و زن ننهاده است، مانند آزادی سیاسی، فکری، دینی و آزادی عمل، بلکه هر حقی از این حقوق و امثال آن‌ها را برای هر دو جنس تضمین نموده است.

پس هر فرد عاقل، بالغ و هوشیار، مرد یا زن، حق دارد که در اداره کارهای دولت مشارکت داشته باشد و مراقب سیر کارهای آنان گردد و آن‌ها را مورد انتقاد و بررسی قرار دهد. فقهای اسلامی بیان کرده‌اند که مجلس شوری در نظام‌های حکومت اسلامی جایز است که زنان مسلمان را در بر گیرد و در عرصه مشورت و بیان مصالح سهیم باشند، بدون این که در آنان شرایطی بیش‌تر از شرایط عمومی اعضای آن، اعم از مردان و زنان مراعات گردد، مانند بصیرت کامل و خبرگی و دانش کافی و اخلاص نیّت برای ملت و امّت.

تساوی در اخوّت و برادری

شریعت خداوند متعال برای مؤمنان، قانون برادری را مقرر داشته است.

﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ (حجرات: ۱۰)

«بی‌گمان مؤمنان برابر و برادرند.»

پس فرقی میان مرد مسلمان و زن مسلمان نیست پس مسلمة و مسلم و مسلم و مسلمة یکی‌ست و پیامبر ﷺ نیز راه مساوات را بیان داشته است: **«الْمُسْلم أَخُوالْمُسلِمِ»**[۳] **(مسلمان با مسلمان برادر و برابر است.)**

---

۱. علی طریق العودة الی الاسلام ص ۱۷۲. ۲. همان منبع ص ۱۷۴.
۳. بخاری (۶۹۵۱،۲۴۴۲) و مسلم ۲۵۸۰ [۵۸].

اسلام عوامل تمایز و تبعیض بین زنان را از بین برده، همان گونه که در میان مردان نیز چنین کرده است؛ بنابراین تفاوت و فرقی بین زنی با زن دیگر نیست جز به خیر و تقدم در عمل صالح و شایسته، که یکی بر دیگری سبقت گیرد، امّا این که یکی به سبب ثروت بیش‌تر بر دیگری افتخار کند یا نازی بفروشد، این‌ها هیچ کس را به اندازه بند انگشتی، بر دیگری مقدم نمی‌دارد و در برابر خداوند او را از چیزی بی‌نیاز نمی‌نماید.

به روایت از ابوهریره آمده است: هنگامی که خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ﴾ (شعراء: ۲۱۴)

«و نخست خویشاوندان نزدیک‌تر را انذار کن.»

پیامبرﷺ برخاست و گفت: «**یا مَعْشر قُریش اِشْتَرُوا أنْفُسکن، لا أغْنی عنْکُم مِنَ اللهِ شیئاً، یا بَنی عَبْدِ مناف! لا أُغْنی عنْکُم مِنَ للهِ شیئاً، یا عبّاسُ بن عبدالمُطلِّب لا أُغنی عنک مِنَ الله شیئاً، و یا صفیَّة عمَّةَ رسول اللهِ لا أُغْنی عنْکِ مِنَ اللهِ شیئاً و یا فاطمَةُ بنت محمَّدٍ، سلینی مَا شئْتِ مِنْ مالِی، لاٰ أغْنِی عنْکِ مِنَ اللهِ شیئاً**»(۱)

(ای جماعت قریش! نفس خویش را نجات دهید، من در پیشگاه خداوند نمی‌توانم برای شما کاری کنم (با هر کس برابر عملش با وی رفتار می‌شود) ای بنی عبد مناف ای عباس پسر عبدالمطلب، ای صفیه عمه پیامبر خدا! من برای شما در برابر خدا نمی‌توانم کاری کنم، ای فاطمه دختر محمدﷺ از مال من هر چه می‌خواهی بخواه، ولی در پیشگاه خدا برای تو کاری از دستم بر نمی‌آید.)

بهترین دلیل بر آن چه می‌گوییم، حدیث فاطمه بنت الاسودالمخزومیه است، او یک زن صاحب شرف و حسب در قریش بود، از نظر روحی ضعیف شده و مرتکب دزدی شده بود و گواه علیه او اقامه شده و حدّ بر وی واجب گردیده بود و قریش از این کار بسیار اندوهگین بودند، گفتند: چه کسی می‌تواند در این باره با پیامبرﷺ سخن بگوید، جز أسامة بن زید دوست نزدیک پیامبرﷺ کسی جرأت این کار را ندارد، پس او با پیامبرﷺ در این باره شفاعت کرد و سخن گفت، چهره پیامبرﷺ از آن سخن برافروخت و گفت: «**أتشفَعُ فی حدٍّ منْ حدُودِاللهِ؟!**» (**آیا در باره حدّی از حدود الهی میانجیگری می‌کنی؟!**)

اسامه گفت: ای رسول خدا! برایم آمرزش بخواه و چون شب فرا رسید، پیامبرﷺ برخاست و خطابه‌یی ایراد فرمود و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: «**امَّا بعد: فأنَّما أهْلَکَ الَّذین منْ قبْلِکم أنَّهُم کانُوا إذا سَرَقَ فیهم الشَّریفُ تَرَکوهُ، و أذا سرق فیهم الضَّعیف أقامُوا علَیه الْحَدَّ، و أیمَ اللهِ لَوْ أنَّ فاطمة بنت محمدﷺ سرَقتْ لَقَطَعْتُ یَدَها**»(۲)

---

۱. بخاری (۲۷۵۳، ۴۷۷۱) مسلم ۲۰۶ [۳۵۱].
۲. بخاری (۳۴۷۵، ۳۷۳۲، ۴۳۰۴، ۶۷۸۷، ۶۷۸۸، ۶۸۰۰)، و مسلم ۱۶۸۸ [۸-۱۰].

(... بی‌گمان آن چه موجب هلاکت اقوام پیش از شما گردید، آن بود که هرگاه شخص شریف و قدرتمندی، دزدی می‌کرد، او را به حال خود می‌گذاشتند و هرگاه شخص ضعیف و عادی دزدی می‌کرد، حدّ شرعی را بر او اجرا می‌کردند، به خدا قسم! اگر فاطمه دختر محمدﷺ دزدی می‌کرد، دستش را می‌بریدم.)

سپس پیامبرﷺ دستور داد که دست آن زن را قطع کنند، عایشه(**رضی‌الله عنها**) گفت: آن زن نیکو توبه کرد، سپس ازدواج نمود و بعد از این نیز پیش من می‌آمد و من نیاز وی را به حضور پیامبرﷺ می‌رساندم.

هم‌چنین خداوند متعال زنان را از مسخره کردن یک‌دیگر نکوهش فرموده است و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِن نِسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ﴾[۱]

«ای کسانی که ایمان دارید! قومی از شما قوم دیگری را به مسخره نگیرد، شاید مسخره شده‌ها از مسخره‌کننده‌ها بهتر باشند؛ هم‌چنین زنانی، زنان دیگری را به مسخره و استهزا نگیرند، شاید مسخره شده‌ها بهتر از مسخره‌کننده‌ها باشند.»

تساوی در تعهد و ذمّه و پیمان و مسؤولیت:

زنان و مردان هر دو در قبول تعهد و مسؤولیت یکسان هستند، که به وسیله آن ذمّه می‌توانند هر کس را که بخواهند امان و پناه بدهند؛ بنابراین حلال نیست برای حاکم و فرمان‌روا و قاضی و هر کس دیگر از مردم، که حق جوار و امان دادن و پناه دادن زن را نادیده بگیرد و نقض کند و این حق جوار، زمانی ملغی می‌گردد، که حکم قضایی به گناهکار بودن آن کس صادر شود که زن پناه داده و در ذمّه اوست، آن‌گاه او تن می‌دهد به عقاب و مجازات شرعی متعلق به جرم آن مجرم. در اجرای این حکم بود که پیامبرﷺ به امّ هانیء ـ خواهر علی بن ابی طالب ـ که به شکایت از علی برادرش پیش پیامبرﷺ آمده بود و گفته بود که من یک نفر از مشرکان را هنگام فتح مکه پناه داده‌ام و برادرم می‌خواهد او را بکشد، گفت:

«قدْ أجَرْنا مَنْ أجَرْتِ يا أمّ هانيءٍ» (به حق ما پناه دادیم کسی را که تو ای امّ هانیء! پناه داده‌یی.)[۲]

در زمانی که اسلام این گونه به تعهدات زن احترام می‌گذارد، در مجامع نصاری این سؤال مطرح می‌شود: آیا زن روح یا جاودانگی دارد؟!!! آیا زن نیز بشر است؟!!! آیا عبادت زن صحیح است؟!! این کجا و آن چه هندوان می‌گفتند کجا؟!!: که زن هرگز مکلف به امری از امور دین نمی‌گردد و برای سعادت دنیا و آخرت زن کافی‌ست که از شوهرش اطاعت نماید و شوهرش را مانند خدا، تقدیس کند، حتی اگر شوهرش از هر فضیلتی عاری باشد و به غیر او نیز متمایل گردد!.

---

۱. عودة الحجاب ۸۵ـ۸۳/۲.

۲. قبلاً تخریج شده است.

همان‌طور که در کتاب الهندوس المقدس "منوسمیرتی" به صراحت آمده است و استاد «احسان حقی» آن را به عربی ترجمه کرده و آن را با کتاب‌های سه گانه ادیان آسمانی مقارنه و مقایسه کرده است و می‌گوید: حال زن در آن کتاب درست مانند حال زن نزد دو دیانت یهودی و نصرانیت است.[۱]

هرگاه حق مطابق با انسانیت زن، مقتضی اثبات این حقوق برای وی باشد، آیا حق و عدالت است که این اصل را به طور کلی در نظر گرفت، لیکن مؤنث بودن و سرشت وی را نادیده گرفت و از آن تجاهل نمود؟!

بی‌گمان تجاهل از فرق داشتن نوعی، ظلمی‌ست که به تفریط منتهی شده و آن ظلم سرانجام به خود زن بر می‌گردد و برای جامعه فساد به بار می‌آورد، اگر ما خواهان اصلاح و انصاف و عدالت باشیم باید این قضیه را جدّی بگیریم.

چیست آن مساواتی که مردان و زنان شیفته غرب در جستجوی آنند؟!

مقصود از مساوات نزد آنان، این است که مردان و زنان، هر دو یکسان، در قالب‌های اجتماعی واحدی ریخته شوند، هر دو با یک شیوه و ترتیب حرکت کنند و در یک زمان و بر یک سیستم واحدی آرام گیرند، اندام و اجسام و حجم‌شان، برابر و هم‌وزن باشد و همگی، واجبات و وظایف و مسؤولیت‌های معین و محدود واحدی داشته باشند، سپس در نعمتهای مکرری بلولند به سبب حقوقی که در آن هیچ تنوعی و تمایزی وجود نداشته باشد، به گونه‌یی که تمایزات و فرق‌ها و جدایی‌های ناشی از توان و امکانات، میان تمام افراد انسان، ساقط گردد!! و همگی، مانند سنگ‌های چیده شده در یک حجم و چهارخانه‌های یک شکل، به نظر آیند...!!

من می‌گویم: اگر آن مساوات مقصود و مطلوب آنان، همان مساوات ابزاری حرفی‌ست، پس می‌توانند آن را تنها در نتایج مخروط‌های ابزاری و آلتی بجویند و در جستجوی آن باشند.

اما در دنیای انسانی چنین چیزی امکان ندارد، حتی در میان مردان با هم و در میان زنان با هم و در میان طبقه واحدی از جامعه مردان و در میان طبقه واحدی از جامعه زنان چنین تساوی ابزاری محال و غیرممکن است، بی‌گمان تنوع و تمایز و فرق‌هایی وجود دارد، تنها و تنها از حیث صفت انسانیّت واحده، مردان و زنان با هم مساوی هستند و در اصل تحمل واجبات و مسؤولیت‌ها و اصل برخورداری از حقوق و ایفای آن‌ها. سپس باید اذعان نمود که در تمام این چیزها، برحسب تفاوت و تمایز و فرق در توان‌ها و استعدادها و ویژگی‌های فطری و اختصاصات و امکانات با هم تفاوت دارند و از هم متمایزند؛ بنابراین، تساوی اصلی و اساسی به جنبه وحدت انسانیّت در میان همه افراد انسان بر می‌گردد و همگی افراد مرد و زن در انسانیّت با هم مساوی و یکسان می‌باشند و تفاوت عملی و تطبیقی

---

۱. مکانةالمرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة ص ۸۶.

در میان آن‌ها به حکمت الهی مرتبط است که اقتضا دارد، در قدرت‌ها و توان‌ها متفاوت و در خصایص و ویژگی‌ها و استعدادها و ویژگی‌های فطری، متنوع و متمایز باشند.

پس هرگاه گفتیم: بی‌گمان زن شایستگی و صلاحیت و قابلیت پرداختن به تمام حقوق سیاسی را دارد، سپس دسته‌بندی کنیم زنان را میان آنان که قابلیت این حقوق را دارند و آنان که چنین نیستند و خود حقوق را نیز تقسیم کنیم به حقوقی که زن قدرت و تمکن پرداختن بدان را دارد و حقوقی که قدرت و تمکن پرداختن بدان را ندارد.

همان طور می‌گوییم: بی‌گمان مرد شایستگی و قابلیت پرداختن به انواع حقوق سیاسی را دارد، سپس مردان را نیز دسته‌بندی می‌کنیم به کسانی که صلاحیت پرداختن به این حقوق یا بعضی از آن‌ها را دارند و کسانی که چنین نیستند.

بی‌شک مرد و زن هر دو صلاحیت و قابلیت ادای شهادت را دارند ولی برای صحت ادای شهادت شروطی در نظر گرفته شده که این شروط، صلاحیت شهادت دادن زن و مرد را در برخی مسایل و داوری‌ها ساقط می‌کند. لازم به یادآوری‌ست که مذکر یا مؤنث بودن در سلب این صلاحیت دخالتی ندارد بلکه یگانه عامل مهم و مؤثر عواملی‌ست که برای مرد یا زن پیش می‌آید و موجب سلب آن صلاحیت می‌گردد.

اگر خدا بخواهد در فصل‌های آینده تمایزها و تفاوت‌های بین مرد و زن را ذکر خواهیم کرد و خواهیم فهمید که منشأ آن چیزی که سبب تفاضل و برتری بین مرد و زن خواهد شد، بی‌شک عوارض و عوامل خارجی عارضی‌ست، نه جوهر و عنصر مذکر و مؤنث بودن.

تبعیض و تمایز دینی بین مرد و زن در کتاب تورات:

بی‌شک هر کس تورات و تلمود را[۱] مطالعه نماید، در می‌یابد که آن دو کتاب میان مرد و زن، در امور عبادت فرق می‌گذارند، از جمله این تمایزها و تفاوت‌ها به شرح زیر است:

۱. نماز جماعت نزد یهود صحیح نیست جز با حضور حداقل ده مرد، یا ده نفر از فرزندانی که عمرشان از سیزده سال کم‌تر نباشد؛ در حالی که نماز جماعت زنان هر اندازه تعدادشان زیاد باشد صحیح نیست؛ هم‌چنین نماز جماعت با آنان نیز کامل نمی‌شود.[۲]

---

۱. تلمود کتاب مقدس دوم یهود بعد از تورات است و این کتاب شرح و توضیح تورات می‌باشد. لازم به ذکر است، که اگر ما با نصوص تورات و انجیل به شبهات مخالف پاسخ می‌دهیم، بدین معنی نیست که به صحت آن دو کتاب و خالی بودن آن‌ها از تحریف، عقیده داریم، بلکه این شیوه شناخته شده نزد ماست که در جواب مخالف، چیزی را می‌آوریم که مورد تصدیق وی می‌باشد، با قطع نظر از اعتقاد و تصدیق ما بدان.

۲. مرکز المرأة فی الشریعة الیهودیه ص ۹۷.

۲. جنس مذکر برتر است در این که جزئی از گوشت قربانی را به دست می‌آورد، به سبب این که شریعت قربانی کردن جزئی از گوشت‌های قربانی خوردنی را به جنس مذکر تخصیص می‌دهد نه به جنس مؤنث. اینک قسمتی از سفر لاویین ـ که بدان اشاره شد ـ از إصحاح شش را ذکر می‌کنم: «... و باقی آن را هارون و پسرانش بخورند، بی خمیرمایه در مکان مقدس خورده شود در صحن خیمه اجتماعی آن را بخورند، با خمیرمایه پخته نشود، آن را از هدایای آتشین برای قسمت ایشان داده‌ام این قدس اقدس است، مثل قربانی گناه و مثل قربانی جرم، جمیع ذکوران از پسران هارون آن را بخورند، این فریضه ابدی در نسل‌های شما از هدایای آتشین خداوند است.»(۱)

۳. موضع زن نسبت به نذر: زن یهودی در کفاره گناه و آزادی از آن، با مرد مساوی نیست. در سفر لاویین چنین آمده است: «... هرگاه مردی برای خدا نذری کرد که ملازم آن شود، قسم خود را نشکند و بر اساس آن چه بر زبان آورده، رفتار نماید.

اما هرگاه زن برای خدا نذری کرد و چیزی را در خانه پدرش در جوانی بر خویشتن ملتزم شد، اگر پدرش نذورات و التزاماتی را که بر خویش کرده است شنید و در برابر آن سکوت کرد، تمام نذرها و التزاماتش بر خویش، قبول است و ثابت می‌شود و اگر پدر آن را شنید و او را از آن نهی کرد، نذورات و التزاماتش ثابت نمی‌شود.

اگر نذر و التزاماتش برای شوهرش باشد یا نطق لبانش را ـ که چیزی را بر خویش الزام نموده ـ شوهرش شنید، اگر آن روز که آن را شنیده سکوت کرد، نذر و التزاماتش ثابت می‌شود و اگر مردش آن روز که شنید، او را از آن نهی کرد، نذر و التزاماتش فسخ می‌گردد و خداوند او را می‌بخشد.»(۲)

پس در شریعت یهود، زن در جوانی تحت نظر ولی امر و وصایت و سرپرستی پدرش و سرپرستی شوهرش بعد از او می‌باشد و هر یک از آنان می‌توانند مانع اجرای نذرها و الزامات وی شوند و ولی او و شوهرش بر وی اختیار کلّی دارند.

۴. مدت ناپاکی و نفاس زن هرگاه دختر به دنیا آورد، دو برابر مدت نفاس وی است، یعنی هشتاد روز و اگر پسر به دنیا آورد، مدت نفاس وی چهل روز است؛ همان‌گونه که در تورات آمده است: «خداوند با موسی سخن گفت: بگو به بنی‌اسراییل هرگاه زنی آبستن شد و پسری به دنیا آورد، هفت روز ناپاک است، همان‌طور که در دوران حیض هفت روز نجس و ناپاک می‌باشد و در روز هشتم ختنه می‌شود، سپس سی و سه روز در خون تطهیر می‌ماند و هیچ چیزِ مقدس را لمس نمی‌کند و به سوی مقدس نمی‌آید تا این که ایام تطهیرش را کامل می‌نماید و اگر فرزند مؤنثی را به دنیا آورد، دو هفته مانند حیضش ناپاک است سپس شصت و شش روز در خون تطهیر باقی می‌ماند.»(۳)

---

۱. مرکز المرأة فی الشریعة الیهودیة ص ۹۹، ترجمه فارسی سفر لاویان شش ص ۱۵۹.
۲. لاویان ۳۰، ۸-۲.
۳. مرکز المرأة فی الشریعة الیهودیة ص ۱۰۰.

۵. مرد حق دارد از همسرش ارث ببرد و زن حق ندارد از شوهرش ارث ببرد.
۶. قیمت و ارزش نذر دختر نصف قیمت و ارزش پسر است.
۷. به زن اجازه داده نمی‌شود که تورات را بخواند و دوری نمودن زن از تعلیم تورات رأی اغلب یهود است، "الیعازار" می‌گوید: «هر کس به دخترش تورات تعلیم دهد، بی‌گمان فسق و هرزگی و فحشا را به وی می‌آموزد، لیکن به اتفاق کلی بر این رأی هستند که زن به تعلّم تورات و تعلیم آن مجبور نمی‌گردد؛ در نتیجه تعداد اندکی از زنان تورات را آموخته‌اند.»

دایرةالمعارف یهودی درباره وضعیت شرعی زن و مشارکت دینی وی می‌گوید: «به اعتبار این که زن یک موجود انسانی‌ست و به انسان بودنش اعتراف شده و صاحب گاوی باشد، اگر حیوان او مردی یا زنی یا کودکی را کشت، همان غرامت را می‌پردازد و اهتمام خاصی داده شده به ضرری که زن حامله در اثنای مشاجره با مردان متحمل آن می‌شود و آن جا نیز به فرق و تفاوت بین مرد و زن، اعتراف شده و حج‌های سه گانه سالانه، تنها بر مردان فرض است، ولیکن غالباً مردان، زن خود را همراه خود می‌برند و احتفال و مراسم جشن اجتماع سال هفتم حضور زنان و اطفال را می‌طلبد، لیکن قدرت زن بر "ترتیل‌های" دینی مقید است و تنها زمانی قبول است و بدان اجازه داده می‌شود که پدر ضامن وی باشد و شوهر دخالت نکرده باشد.»

بنابراین مساوات بین مرد و زن از لحاظ دینی، مطلق یا عادلانه نبوده و زن ستمدیده بوده و حق وی نادیده گرفته شده است؛ تا جایی که بسیاری از علمای یهود زن را سرچشمه گمراهی و فریب و فتنه و سبب هر شرّی دانسته‌اند، تا بدان درجه که در کتاب صلوات رسمی آمده است: «خداوندا تو صاحب برکت و بزرگی هستی! ای کسی که مرا زن نیافریده‌یی!»(۱)

فرق‌ها و عدم مساوات دینی میان مرد و زن در انجیل:

در انجیل فرق‌های جوهری میان مرد و زن در عبادت وجود دارد از جمله:

الف: در نحوه‌ی نمازگزاردن:

نماز بر مرد و زن فرض است ولی تکریم در هیأت ادای آن برای مرد است!

«من می‌خواهم که مردان نماز بگزارند، در هر مکانی و دست‌های ظاهری خود را بدون خشم و جدال بلند کنند؛ همچنین زنان با لباس حشمت و آراسته، خود را بیارایند، همراه با ورع و پرهیزگاری و تعقل نه با گیسوان یا طلا.»(۲)

---

۱. المرأة فی الیهودیة و المسیحیة و الاسلام ص ۳۱۸-۳۱۷.
۲. تیموثاوس ۸-۲.

با وصف این، امتیاز تکریم را به مردان داده است از جمله:

«بی‌شک مرد نباید سر خویش را بپوشاند، چون مرد چهره و صورت خدا و مجد وی است...»

درباره زن "بولس" می‌گوید: «امّا هر زنی نماز بخواند یا غیب‌گویی نماید و سرش پوشیده نباشد، سر خود را زشت می‌گرداند.»

کورنثوس[۱] و این فقرات توضیح می‌دهند که مرد باید سرش پوشیده نباشد، زیرا از زن برتر است، چون چهره خدا و مجد و بزرگی اوست و پوشیدن سر زن دلیل بر حشمت و شکوه وی نیست، بلکه بدین سبب است که از مرد کم‌تر است.

ب: تعلیم و آموزش مردان

"بولس"[۲] می‌گوید: «من اجازه نمی‌دهم که زن تعلیم دهد و بر مرد مسلط گردد، بلکه بر وی واجب است که ملازم سکوت باشد، زیرا آدم هستی اول است، سپس حوّاء هستی یافته است. این آدم نبود که فریب "مکر شیطان" را خورد، بلکه این زن بود که فریب خورد و در معصیت افتاد.»[۳]

این‌جا بولس توضیح می‌دهد که بدین سبب به زن اجازه نمی‌دهد معلّم باشد، چون حوّاء تلاش کرد که به آدم تعلیم دهد، معلم خود گمراه شد و آدم را نیز گمراه کرد، برای زن جایز است که در خانه زنان را آموزش دهد.

"دسقولیه" امر به معروف و نهی از منکر برابر تعالیم پیامبران بیاموزد: «واجب است که زن داعی و مبلغ و مؤمن پاکی برای خدمت به زنان باشد، زیرا تو نمی‌توانی "شمّاسات" را به منازل زنان بفرستی، به سبب غیر مؤمنان و فکر مردمان شرور و بد.»

ج: زنان کشیش نمی‌شوند

قدّیس ابیفانیوس اسقف قبرص (۴۰۳-۳۱۵م.) گفته است: «تا به حال زنی به عنوان صاحب درجه در میان کشیش‌ها و اسقف‌ها برگزیده نشده، لیکن ممکن است یکی بگوید: چهار دختر باکره - دختران فیلیپس مبشر - ادعای پیامبری می‌کردند، این صحیح است، ولی به عمل کشیشی قیام نکردند و حقیقتاً در کلیسا درجه شمّاسات (کشیشان زن) وجود دارد، اما بدانان اجازه داده نمی‌شود که به عنوان کشیش کار کنند یا وظایف کشیشی را انجام دهند.»[۴]

---

۱. (۵،۷) ۲. ۱۲.

۳. تیموثاوس ۲:۱۴.

۴. المرأة، حقوقها و واجباتها ص ۷۲،۷۳. شمّاس: زن کشیش که درجه وی در کلیسا پایین‌تر از درجه کشیش مرد است.

هم‌چنین بر زن حرام است که در کلیسا سؤال دینی کند:

بولس در این باره[۱] می‌گوید: «اگر زنان می‌خواهند، چیزی بیاموزند، از شوهرانشان در خانه سؤال کنند، چون زشت است که زنان در کلیسا سخن بگویند.»[۲]

د: آداب و رسوم حضور در کلیسا

سخن گفتن زن در کلیسا ممنوع است[۳] «زنان شما باید در کلیسا سکوت کنند، زیرا بدانان اجازه داده نشده که سخن بگویند، بلکه همان‌طور که شریعت موسی می‌گوید، باید در حال خضوع و تسلیم باشند.»[۴]

طبیعی‌ست تا زمانی که در سکوت کامل باشند برای تعلیم و تعلّم باید در خانه خود از شوهرانشان سؤال و پرسش کنند، زیرا زشت است که زنان در کلیسا، سخن بگویند و مسیحیت صدای زن را عورت می‌داند و نباید زن در میان جمع سخن بگوید، حتی زنانی که غیب‌گویی و پیشگویی می‌کنند.

"اوریجانوس [۵]" می‌گوید: «بی‌گمان دختران فیلپس، ادعای نبوت و غیبگویی می‌کردند[۶] جز آن که در میان جماعت تکلم نمی‌کردند...»

"دبورة [۷]" نبی بود[۸] هم‌چنین مریم خواهر هارون، تسبیحات زنان را رهبری می‌کرد و دف می‌زد.[۹]

لیکن ما باور نداریم که "دبورة" با ملّت سخن گفته باشد، همان‌طور که اشعیاء و ارمیاء سخن می‌گفتند؟ «علی‌رغم این که زن و مرد در عبادت و جزای اعمال مساوی بودند، جایگاه و مقام زن پایین‌تر بود و اجازه نداشت که مرد را تعلیم دهد یا در داخل کلیسا بیاموزد یا به عنوان کشیش کار کند.»[۱۰]

از "باباشنودة" درباره کار زن در تبلیغ و دعوت یا در کلیسای مسیحی سؤال شد: س: شما بعضی از زنان را برای عضویت در مجلس کشیشان کلیسا تعیین کرده‌اید، تفسیرتان برای این کار چیست؟!! در حالی که خدمت کشیشی تنها منحصر به مردان است!!

---

۱. (۳۵)
۲. کورنثوس ۱۴:۳۵.
۳. (۳۴)
۴. کورنثوس ۱۴:۳۴.
۵. یک عالم بزرگ مسیحی بود.
۶. ۲۱۴۰۱: ۹.
۷. دبوره حکم می‌داد و خصومت‌ها را حلّ می‌کرد و در زیر درختی می‌نشست و با مردم سخن می‌گفت.
۸. القضاة ۴:۴.
۹. خروج ۱۵:۲۰-۲۱.
۱۰. المرأة فی الیهودیة و المسیحیة و الاسلام ص ۳۲۱-۳۱۹.

جواب: بی‌گمان تنها خدمت گشتارگاه و اسرار کلیسا منحصر به مردان است، ولی خدمت کشیشی زنان غیر از خدمت کشتارگاه می‌باشد و لقب شماسات (کشیشان زن) و عمل آنان در "دستولین" [۱] و قوانین رسولان و قوانین کلیسا و قوانین "آباء" و بزرگان بسیار آمده است.

و زنان کلیسای ما از انجام اعمال کهنوت[۲] به دورند، لیکن خدمت کلیسا یک عمل کهنوتی نیست، بلکه خدمات مالی و اداری‌ست، که زن می‌تواند آن‌ها را انجام دهد و "دستولین" خدمت کشیش زن را در باب چهارم ذکر کرده است و گفته: «شماسة و کشیش زن در نزد شما بزرگ باشد.»

بنابراین وظیفه زن در کلیسا ـ که بدان تصریح شده است ـ کارهای اداری و مالی و خدماتی است، نه اعمال روحی و روحانی و این بدین سبب است که واجب نیست زن در کلیسا صدای خویش را بلند نماید.[۳] «باید زنان در کلیساها سکوت کنند و آنان مجاز نیستند که آن جا سخن بگویند، بلکه باید خاضع و ساکت باشند و اگر خواهان آموختن هستند، باید در منزل خود از شوهر خویش سؤال کنند و بیاموزند، زیرا برای زن عار است که در میان جمع سخن بگوید؟»[۴]

هم‌چنین بر زن واجب نیست که مرد را تعلیم دهد: «اجازه نمی‌دهم به زن آموزش داده شود و نباید بر مرد مسلط گردد بلکه بر وی واجب است که سکوت نماید.»[۵]

لذا بسیاری از علمای مسیحی با مصوبات کنفرانس‌های زنان، که به مساوات مطلق بین زن و مرد حکم می‌دادند، به معارضه و مخالفت برخاستند.

مساوات زن با مرد در عبادت و پاداش اعمال در اسلام و تفوق و برتری اسلام در این باره بر ادیان دیگر:

بی‌گمان اسلام در امور عبادتی و پاداش اخروی بین زن و مرد مساوات قایل است؛ در حالی که یهودیت و نصرانیت مرد را بر زن امتیاز داده‌اند از جمله:

۱. در دیانت یهودی نماز جماعت تنها با زنان صحیح نیست و حدّ نصاب جماعت که ده نفر از مردان است، با زنان تکمیل نمی‌گردد. در حالی که چنین چیزی در اسلام وجود ندارد.

۲. اگر زن نذری برای خدا نماید، ضرورت دارد که با اذن و اجازه ولیّ او باشد و ارزش و پاداش نذر دوشیزه نصف ارزش نذر مرد است، در حالی‌که اسلام چنین نیست.

---

۱. دستولین: تعالیم و آموزه‌های پدران کلیسا و کشیشان بزرگ و علما و باباها.
۲. کهنوت: آداب و رسوم عبادت و شعایر دینی.
۳. (۳۴)
۴. کورنثوس ۱۴:۳۴، ۳۵.
۵. اتیموثارس ۲:۱۲.

۳. ناپاکی و مدت نفاس زن اگر پسر بزاید چهل روز است و اگر دختر بزاید ۸۰ روز و در اسلام چنین چیزی اصلاً نیست.

۴. درس خواندن تورات برای زن جایز نیست، اما در اسلام زن حق دارد که قرآن کریم را بخواند و آن را حفظ کند و تفسیر نماید و با تجوید بخواند.

۵. زن در مسیحیت حق ندارد که معلّم مرد گردد، امّا در اسلام جایز است، چه‌بسا پیشوایان دین که بر دست زنان آموزش یافته‌اند و قسمت بزرگی از احادیث نبوی به وسیله زنان روایت شده است.

۶. در مسیحیت زن حق ندارد در کلیسا سخن بگوید، حتی نمی‌تواند سؤال دینی را نیز مطرح کند، اما در اسلام زن می‌تواند در مسجد و غیر آن سخن بگوید، حتی زنی در مسجدالنبی ﷺ فتوای خلیفه دوم را تصحیح می‌کند که درباره مهریه زن بود و آن را ردّ کرد.

۷. در مسیحیت زن نمی‌تواند با امر به معروف و نهی از منکر، کسی را به دین دعوت نماید، امـا اسلام نه تنها از این کار نهی نمی‌کند، بلکه آن را تشویق می‌نماید؛ بنابراین می‌توانیم بگوییم که اسلام یگانه دینی‌ست که شأن و مقام دینی زن را بالا برده و از قدر و منزلت وی نکاسته است.

▣ فصل دوم:

اموری که در اسلام ویژه مردان است نه زنان:

اسلام اموری را به مردان اختصاص داده و در آن‌ها مردان را از زنان متمایز کرده است، مانند: قیمومت و سرپرستی، شهادت و گواهی، ریاست دولت و حکومت و میراث...

ممکن است که بعضی این سؤال را مطرح کنند که، اگر اسلام انسانیت زن را با انسانیت مرد مساوی می‌داند، پس چرا در بعضی موارد و شرایط مرد را بر زن برتری داده است، مانند: شهادت، میراث، دیه و خون‌بها، قیمومت منزل و ریاست دولت و حکومت و بعضی احکام جزیی دیگر؟!!

حقیقت این است که تمایز و جدایی مرد از زن در این احکام بدین سبب نیست که جنس مرد نزد خداوند از جنس زن گرامی‌تر و نزدیک‌تر به خداوند است، زیرا بی‌شک گرامی‌ترین مردم نزد خداوند، پرهیزگارترین آن‌هاست، خواه مرد باشد یا زن، همان‌طور که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَاللهِ أَتْقَيكُمْ﴾ (حجرات: ۱۳)

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست.»

لیکن امتیازاتی که به مرد داده شده، مقتضای وظیفه‌یی‌ست که فطرت سلیم به هر یک از مرد و زن داده است، که در زیر آن‌ها را توضیح خواهیم داد:

مبحث اول: قیمومت و سرپرستی

هیچ عاقلی در این شک ندارد که خانواده زندگی مشترکی است که در آن دو جنس مرد و زن با هم زندگی می‌کنند و با هم جمع می‌شوند و مقتضای زندگی اجتماعی آن است که هر جمعی باید رهبر و رئیسی از میان افراد خود داشته باشد تا زمام تصمیمات و اجرای آن‌ها و اشراف بر آن‌ها را داشته باشد.

در میان جمع هر اندازه شور و مشاوره با هم رعایت شود، باز از وجود رهبر و رییس بی‌نیاز نیست، که در میان مشورت‌ها و رأی مشاوران ـ که ارائه می‌شود ـ توازنی به وجود آورد و از میان آن آرا، تصمیم اجرایی را صادر نماید.

قطعاً شوری و دمکراتیک در بالاترین درجه تحققشان از وجود رهبر و پیشوا بی‌نیاز نیست. اسلام بسیار تأکید دارد بر این که همواره بر جامعه و تمام مؤسسات عام‌المنفعه و سازمانهای آن، در تمام شرایط و اوضاع و احوال، روح نظم و انسجام و هماهنگی حکمفرما باشد. بی‌شک نظم و سامان در جامعه، زمانی برقرار می‌گردد که ضوابط و قواعد و اصول مسؤولیت در آن، نظارت و مراقبت و استیلا داشته باشد، عملاً اجرای این مسؤولیت‌های فعلی، تحقق نمی‌یابد، جز به وجود امیری که مسؤولیت اداره و اشراف بر آن‌ها را بر عهده بگیرد، حال که در یک جامعه‌ی بزرگ چنین است، قطعاً در خانواده به عنوان یک جامعه‌ی کوچک و بسیار مهم وجود یک سرپرست و رهبر ضروری‌ست، که باید از میان مردان یا زنان باشد و خداوند خالق بشر به ما خبر می‌دهد که جنس مرد با توجه به صفات شایسته رهبری که در وی به ودیعت نهاده و با توجه به این که تمام مخارج زندگی و هزینه‌های مالی این جمع خانوادگی را برعهده و ذمّه او گذاشته است، او باید مهیّای پذیرش این رهبری و سرپرستی باشد و خداوند بهتر می‌داند که می‌فرماید:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى ٱلنِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ (نساء: ۳۴)

«مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به سبب برتری‌هایی که خداوند از نظر نظام اجتماعی برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به سبب هزینه‌هایی که از اموال‌شان برای زنان می‌کنند...»

حکمت واگذاری این مسؤولیت مهم؛ آن است که خداوند متعال، مرد را بر فطرت و طبیعتی آفریده، که به مقتضای آن، او برای رهبری خانواده مهیاست و متولّی و متصدّی تصرف در امور زندگی این جمع صمیمی‌ست، لذا خداوند تمام هزینه‌های مالی امور معاشی خانواده را بر وی واجب کرده است. اینک دلایل آن را به شرح زیر می‌آوریم:

۱. مردان بر اساس عقل عمل می‌کنند نه احساس:

واقعیت این است، که مرد به تحکیم عقل و قبول حکم عقل بیش‌تر از زنان اهمیت می‌دهد و واقعیت و شواهد زندگی بر این دلالت دارند، که مرد در امور و کارها بر اساس حکم عقل عمل می‌کند، نه عاطفه و احساس، اما زن به طور کلی در بیش‌تر حالات خود، بر اساس عاطفه و احساس و مقتضای آن عمل می‌کند؛

به علاوه حالات ویژه‌یی برای زن پیش می‌آید، مانند: حاملگی و قاعدگی، زایمان، سنّ یائسگی و امثال آن، که سبب دشواری‌های جسمی و روحی و روانی می‌گردند و موجب ناآرامی و عدم ثبات

مزاجی و روحی وی می‌شوند، که در این حالات تا حدّی از نگرش عقلی متوازن و آرام به امور، دور می‌گردد. حتی زن در غیر این حالات ویژه نیز بیش از مرد به حکم و احساس‌های عـاطفی اهـمیت می‌دهد و بر اساس آن عمل می‌کند.

با نگرشی اندیشمندانه به زندگی، به وضوح می‌توان دریافت، که ثقافت و معرفت و فرهنگ زن و رسیدن به مراتب تحصیلات عالی و ارائه دانشنامه‌های علمی در تفحّص‌های مختلف، این حقیقت را نقض و نفی نمی‌کند و طبیعت و سرشت زنانگی وی را نسخ نمی‌نماید. واقعیت این است که زن سرشت فطری زنانگی خویش را دارد، خواه پزشک متخصص، مهندس، دانشمند، فقیه، وکیل یا استاد دانشگاه باشد.(۱)

دکتر احمد شلبی(۲) می‌گوید: طبیعت زندگی، ثابت نموده است که وجود ریاست برای هر جامعه‌ی بزرگ یا کوچکی ضرورت دارد و در اختلافاتی که پیش می‌آید، باید کسی باشد که در این امور رأی قطعی بدهد و تصمیم بگیرد و خود مسؤول آن تصمیم و اجرای آن باشد. از این جاست که باید قوامة و قیمومت و سرپرستی باشد و طبیعی‌ست که بر عهده‌ی مرد باشد، به سبب مسؤلیت‌های مختلفی که در برابر خانواده دارد و در برابر تفوق‌های جسمانی و طبیعی که دارد... اما طبیعت زن سرشار از لطافت و نازکی عاطفه و احساس و سرعت انفعال و تأثیرپذیری و شدّت مهربانی و دلسوزی‌ست، بدیهی‌ست که این صفات در زن آفریده شده تا به وسیله آن‌ها بتواند، اصلی‌ترین و نخستین وظیفه خویش را که مادری و حضانت و تربیت است، به نحو احسن انجام دهد و هر اندازه این صفات در میدان و مجال مادری و تربیت و حضانت لازم و ضروری‌ست، گاهی در میدان و مجال رهبری و ریاست، زیانمند است.

اما غالباً عواطف و تمایلات درونی بر مرد غالب نیست، آن گونه که بر زن غالب است، بلکه بر مردان ادراک و فکر غالب می‌باشد که پـایه و بـنیاد مسؤولیت است، بـه هـمین دلیـل و بـه سـبب مسؤولیت‌های مالی و اخلاقی که بر ذمّه مرد است، قوامت و سرپرستی خانه بر عهده مردم می‌باشد.

قرآن کریم علت و سبب قوامت و قیمومت مرد را در آیه «۳۴» سوره‌ی نساء ذکر فرمود:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى ٱلنِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَٱلصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ ٱللَّهُ وَٱللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهْجُرُوهُنَّ فِي ٱلْمَضَاجِعِ وَٱضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيّاً كَبِيراً﴾(۳)

البته قیمومت مرد بر زن بایستی قیمومت رحیمانه و مهربانانه باشد که در آن با همسرش همکاری و نرم‌خویی و مدارات نماید و عادلانه و باانصاف باشد و او حق ندارد چیزی غیر عادلانه از همسرش بخواهد، خداوند می‌فرماید:

---

۱. مکانته المرأة دکتر البلتاجی ص ۱۰۰-۹۹.
۲. مقارنة الادیان ص ۲۱۴.
۳. ترجمه آن گذشت.

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ ٱلَّذِی عَلَیْهِنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾

«و زنان نیز بر مردان حقوقی دارند مانند همان حقوقی که مردان بر زنان دارند که باید به نیکی رفتار کنند، اما مردان بر زنان پایه و درجه‌یی دارند.»

اسلام به زن حق داده که در انتخاب شوهرش دخالت کند، بنابراین در انتخاب و اختیار قیّم خویش مشارکت دارد و او می‌تواند در آن قدرت و توانایی قیمومت هوشمندانه را ملاحظه کند.

همه می‌دانیم و در آن شک نداریم که افراد خانواده، هرگاه در تاریکی شب، احساس کنند که دزدی از دیوار خانه بالا می‌آید یا می‌خواهد قفل دروازه را بشکند، این شوهر و پدر خانواده است که برمی‌خیزد تا در برابر این خطر ناگهانی و غافلگیرانه بایستد و همسر و مادر خانواده در گوشه‌یی تاریک ایمن منزل چمباتمه زده و سر به گریبان فرو می‌برد؛ هم‌چنین است، هرگاه شب به قصد سوءنیت، کسی در بزند یا دشمنی حمله کند یا کسی به خونخواهی بیاید و ممکن است مورد کمیاب و نادری پیش آید که چنین نباشد، لیکن به نادر و کمیاب نمی‌توان حکم کرد. همه می‌دانند که این پسر جوان است که مسؤولیت تشکیل خانواده را به دوش می‌گیرد و تعهدات مالی و خسارات آن را می‌پردازد و هزینه‌های استمرار خانواده و پیشرفت آن را تقبل می‌نماید، از قبیل: مهریه و لوازم و تبعات آن هنگام ازدواج، تهیه منزل مسکونی و هزینه‌های همسر و فرزندان. این است واقعیت حاکم بر جوامع ما در همه سطوح و از طرف همه مردم، هر اندازه با هم اختلاف آرا و مذاهب داشته باشند. آیا قیمومت و سرپرستی ـ که شارع از آن خبر داده است ـ واقعیتی بیش‌تر از آن است که خداوند مرد را به عنوان تصمیم گیرنده و حکم قرار داده و جز این است که تمام مردم از روی رضا و خرسندی بدان تن دهند و آن را به انجام رسانند؟

اگر گفته شود: چه چیزی مانع می‌شود که ما این واقعیت را تغییر دهیم؟!!

می‌توان گفت: این واقعیت دو جزو دارد: یکی ویژگی‌های فطری هر یک از مرد و زن و مقتضیات آن و دومی تشکیل خانواده و استمرار آن و مسؤولیت‌های مادی و معنوی‌اش، اما جزو اول این واقعیت، چیزی‌ست که به دست هیچ یک از ما نیست، بلکه به دست کسی‌ست که صفات مردانگی و تمام ویژگی‌ها و مزایای آن را به مرد داده و صفات زنانگی و تمام ویژگی‌ها و مزایای آن را به زن داده است و خداوند در اعطای این ویژگی‌های فطری و مقتضیات آن، حکمت‌های درخشان دارد که بر هیچ عاقل و خردمندی، نهان نمی‌ماند، از هر مذهب و دین و مکتبی که باشد!!

اما جزو دوم این واقعیت، که مسؤولیت‌های بنای خانواده و استمرار و تکالیف مادی و معنوی آن به عهده مرد و شوهر است نه همسر، به قانونی بر می‌گردد که خداوند آن را مقرر داشته و ضمانات و تعهداتی‌ست که زنانگی زن و کرامت وی را تضمین و مراعات می‌نماید. اگر زن به مرد مهریه می‌داد یا قسمتی از آن را، مستلزم آن بود که زن از مرد خواستگاری نماید و این کار سبب خواری و مخدوش

شدن کرامت وی می‌شد و کسی جز ابله یا مغرور و متکبر آن را انکار نمی‌نماید، اگر زن مسؤول زندگی و تأمین هزینه خویشتن می‌بود ـ همان‌طور که در جوامع غربی معمول و متداول است ـ ضرورت او را وادار می‌کرد که خطر هر عملی که موجب رزق و روزی می‌گردد، به جان بپذیرد، بدون این که فرصت اختیار و انتخاب کار لایق‌تر و مناسب‌تر را داشته باشد، چه بسا ممکن است که گاهی این کارها، صفات زنانگی و لطافت ربّانی و خدادادی او را تغییر دهد و این شاخه‌ی سبز و نرم تحت امواج سخت و سرد زمستان به صورت شاخه خشک برهنه در آید.

این که ممکن است گاهی بخت یار باشد و شغل و کار سبک و مناسبی نصیبش شود، شایان توجه و مهم نیست، آن چه شایان توجه است، آن است که اکثر قریب به اتفاق آنان، مشغول کارهای سنگین و طاقت‌فرسا هستند و کار بیهوده‌یی‌ست اگر اکثر جمعیت زنانی که در زیر یوغ اعمال و کارهای طاقت‌فرسا هستند، فدای تعداد اندکی از زنانی نماییم که بخت یاریشان کرده و خوشبختانه کارهای سبک و مناسب یافته‌اند!!

با توجه بدین حقایق و واقعیت‌هاست که اسلام زن را از مسؤولیت کار کردن آزاد ساخته؛ در حالی که او را از پرداختن بدان منع نکرده است. او را از مسؤولیت کار آزاد کرده است، تا تحت ضرورت عملی قرار نگیرد که او را به بندگی بکشاند، لیکن او را از پرداختن بدان منع نکرده است، تا صاحب زندگی مرفه‌تری گردد، با این که قدرت انتخاب کار مناسب‌تر و شایسته‌تر را دارد، ولی چون دارای مالک انضباطی‌ست که اولویت‌ها آن را اقتضا می‌کنند، از قبیل اولویت دادن به کارهای مهم خانوادگی و مراعات آن، لذا این اولویت‌ها را بر تمایلات قبول کار بیرونی و قبول رنج و مشقت عمل برای کسب روزی در خارج از خانواده ترجیح می‌دهد؛ بنابراین سخن خداوند: ﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى ٱلنِّسَاءِ﴾ خبر دادن از واقعیتی‌ست که وجود دارد، بیش از آن که فرض کردن و تقریر یک حکم فرضی و واجبی باشد.

اما در جوامع غربی، مسؤولیت قبول مشقت و رنج کار برای افزایش روزی، بر زن تحمیل شده و کار و تلاش خسته کننده و طاقت‌فرسا او را به بندگی کشانده است. تازه بعد از این همه زحمت و باج‌های کمرشکن، هنوز به مرتبه قیمومت و سرپرستی که به دست مرد است، نرسیده و نتیجه‌ی زحماتش خانواده‌یی‌ست که بنیان و زیر بنایش از هم پاشیده و زندگی زوجین میدان مسابقه‌یی شده است برای کسب رزق و روزی بیش‌تر. با وجود این، هم‌چنان شوهر بر زن مسئول و مسلط است!

شگفت‌آور این که فریب خوردگان ساده‌لوحی را می‌بینی که کورکورانه شیفته این وضع‌اند و در رؤیای این هستند، که زنان ما، زیر یوغ این بردگی قرار گیرند و خواهان ضرورت کار و عمل گردند و مرد (شوهر) از مسؤولیت‌های هزینه زن و فرزندان و خانواده آزاد گردد، سپس خانواده بر باد رود. تمام این تلاش‌ها رؤیایی است که هرگز تحقق نمی‌یابد... زیرا واقعیت قیمومت و سرپرستی را، طبیعت و

سرشت هر یک از مرد و زن و مردانگی و زنانگی، تحمیل می‌کند؛ همان‌طور که توضیح دادیم و این طبیعت و سرشت هرگز قابل تحول و دگرگونی نیست، حتی اگر زن مالک میلیون‌ها میلیارد ثروت گردد و در مقابل، مرد فقیر و خاک‌نشین شود و حتی مالک یک لقمه نان نباشد، باز هم سرشت و طبیعت هیچ یک دگرگون نمی‌شود.

می‌خواهیم به محور سخن خویش برگردیم که بیان قیمومت و سرپرستی‌ست که خداوند از آن خبر داده و آن قیمومت، قیمومت و سرپرستی اداره و مراعات شئون خانوادگی‌ست، نه قیمومت تسلط و تحکّم و قلدری.

مصدر و سبب انتخاب مرد برای این قیمومت، یکی برتری و صلاحیت و شایستگی مرد برای آن است و دوم تحمّل وی برای مسؤولیت بار هزینه‌های مادی خانواده است. سیستم و نظام جهانی می‌گوید: «هر کس هزینه کند، او نیز نظارت و سرپرستی می‌نماید.»

اگر بخواهی به خیال خود، با آزاد کردن مرد از بار مسؤولیت هزینه زن، او را از قیمومت مرد نجات دهی و آزادش کنی، در حقیقت او را، در زنجیر بردگی ضرورت‌های کار و عمل طاقت‌فرسا و جانکاه زندانی می‌کنی و قداست خانواده و حفظ موجودیت آن را، در مسیر تندبادی قرار می‌دهی، که با گذشت زمان، چیزی از آن باقی نمی‌ماند، تازه با وجود همه این‌ها، خیال بلندپروازانه تحقق نمی‌یابد، که زن را از قیمومت مرد در اداره کارهای خانواده و رعایت آن، دور سازی!!!!

بلکه با این کار، زن غالباً از قیمومت یک اداره تعاونی ـ بین مرد و زن ـ به یک مسابقه در غلبه قهر و تسلط تحول می‌یابد، به سبب عوامل فریبنده‌یی که فریب خوردگان آن‌ها را وسیله‌یی برای نجات زن از قیمومت مرد می‌دانند که زن غربی از نزدیک با آن درگیر است.

به علاوه امنیت و آرامشی که زن در شوهر جستجو می‌کند، این است که در وجود او، حامی و پشتیبان و حافظ و راعی خود را بیابد، پیش از آن که او را شریک جنسی خویش بیابد، آیا قیمومتی که خداوند مقرر فرموده است جز همان است که زن خواب آن را می‌بینند؟!! (۱) (۲)

۲. قیمومت مرد بر زن در اسلام به معنی اهانت به زن نیست:

بی‌گمان قضیه و موضوع قیمومت مرد بر زن، اهانت نیست، آن گونه که برخی تصور می‌کنند، بلکه قضیّه‌ی تمیّز و جدایی و خصوصیتی‌ست که در حدّ ذات خود، نقص و کاستی نیست برای کسی که بدان

---

۱. المرأة بین طغیان النظام الغربی و لطایف التشریع الرّبانی ص ۱۰۶ـ۱۰۵.

۲. دکتر یوسف قرضاوی در کتاب "الاسلام و حضارة الغد" ص ۵۴ـ۴۸.

این مطلب را به تفصیل از زبان "مهاعبدالفتاح" نوشته، که طی نامه‌یی برای روزنامه اخبار الیوم فرستاده است و مراجعه بدان ضرورت دارد و آن را برای روزنامه اخبارالیوم در تاریخ ۱۹۹۴/۸/۶ میلادی فرستاده و دکتر قرضاوی آن را در آن کتاب نقل کرده است که این جا مجال آوردن آن نیست، علاقمندان بدان کتاب مراجعه کنند و در پاورقی کتاب حاضر نیز نقل شده است که از آوردن آن خودداری نمودم، چون بسیار مفصل است. مترجم،

متصف می‌گردد، برای مثال: مهندس در کار ساختمان تخصص دارد و طبیب، بیماران جسمی و روحی را معالجه می‌کند و مدرس، علم و دانش را آموزش می‌دهد و دَرِ خرد را بر علم و دانش می‌گشاید و جامعه به همه این‌ها نیاز مبرم دارد و از هیچ یک از آنان بی‌نیاز نیست و تخصص هر یک از آنان در موضوع تخصص خویش، موجب احتقار و تحقیر وی نیست، یا سبب چشم‌پوشی از وی نمی‌شود.

۳. در غرب هنوز رهبری سیاسی و خانوادگی غالباً از آنِ مرد است:

بی‌گمان اگر جایگاه زن را در غرب بررسی کنیم، خواهیم دید که (غالباً) رهبری سیاسی و اداری و خانوادگی، هم‌چنان از آنِ مرد است و تنها در بعضی از وظایف عمومی، به صورت نسبیت اندکی، زنان را با مردان سهیم نموده‌اند، لیکن هم‌چنان رهبری ملّت‌ها در سیاست و جنگ و دین و اقتصاد و هنر و فنّ و دانش، از آنِ مرد است و هنوز این مرد است که با اشراف بر بیش‌تر سالن‌های طرّاحی لباس، لباس و جامه‌ی زن را بر می‌گزیند و اشتراک زن در تمام مجال‌های زندگی نسبی و محدود و محکوم به رهبری عمومی مرد در آن‌هاست!!

از سیاستمداران گرفته، تا ادیبان یا رجال دینی، یا رجال فکر و اندیشه، یا طبیبان یا هنرمندان، یا دانشمندان مبرّز در تخصص‌های مختلف، چه می‌بینی؟!!

بی‌شک این مرد است که رهبری می‌کند و ابتکار به دست می‌گیرد، علی‌رغم این که، این جوامع مجال مساوات تمام با مردان، به زنان اعطا کرده و فرصت تعلیم و ثروت و مقام و... را از سال‌ها پیش بدانان بخشیده است، این بر چه چیز می‌تواند دلالت کند؟!!

به نظر ما، بر این دلالت می‌کند که طبیعت و سرشت مرد، بیش‌تر آمادگی و ویژگی فطری و استعداد، برای وظایف رهبری و فرماندهی و ابتکار دارد. (۱) (۲)

استاد دکتر محمد رشید العوید می‌گوید:(۳) هشتاد سال بر زن انگلیسی گذشته است تا توانست به اصطلاح، حقوق سیاسی را به دست آورد، در سال ۱۹۱۸ میلادی، زن انگلیسی بعد از پیکارهایی که همه‌ی وسایل در آن به کار رفت، از تظاهرات گرفته تا جنگ‌های تبلیغاتی و حتی عملیات نظامی، کاندیدا شدن برای انتخابات را به دست آورد!! آری، حتی عملیات نظامی!! در سال ۱۹۰۷ میلادی، در نهضت زنان تحولات جدی و ریشه‌یی به وجود آمد، حتی در چهارچوب آن یک سازمان عسکری نظامی رسمی پدید آمد Wamens Freedon Leegue، هم‌چنین برای این نهضت، روزنامه‌یی نیز

---

۱. هنوز زنان امریکایی از مشارکت در پیکارهای میدانی جنگی، دور نگه داشته می‌شوند، زیرا وزارت دفاع امریکا، اصرار دارد بر این که زنان از نیروی جسمانی مردان برخوردار نیستند و توان حمل ابزار آلات سنگین را ندارند، این شهادت و گواهی وزارت دفاع امریکا، بر اختلاف طبیعت و سرشت هر یک از مرد و زن است، با وجود این که امریکا بر تحقق مساوات کامل بین مرد و زن بسیار تأکید دارد. مؤلف.

۲. مکانة المرأة فی القرآن و السنته الصحیحة ص ۱۰۰.

۳. «و بضدّهنّ تتمیز المسلمات» ص ۱۶-۱۵.

منتشر شد، Vote For Women و این نهضت با نظام حکومتی به مبارزه پرداخت و برخورد و درگیری با پلیس به صورت یک کار عادی در آمد، بعد از آن، نهضت، شیوه تازه‌یی در مبارزه، پیش گرفت و به صورت تعرّض و آشوب و نزاع با مسؤولان امور و شکستن شیشه ساختمان‌های دولتی جلوه‌گر شد!!!

در برابر این خشونت و خشونت جدّی مضادّ با آن، زنان راه رفتن به سوی زندان را آغاز نمودند، به ویژه زندان "هولوای" و ستون منظم و صف بلند زنان به سوی زندان آغاز گردید، این رو در روی‌ها، به اعتصاب غذای زنان زندانی در زندان انجامید و حکومت ناچار گردید که شیوه اطعام اجباری و به زور شکستن اعتصاب غذا را به کار ببرد، با وجود این روز به روز وضعیت تندرستی بسیاری از آنان بدتر می‌شد، تا این که قانون معروف **«ألقطّة والْفأر»** ـ موش و گربه ـ صادر شد که به موجب آن حکومت اجازه می‌داد که زندانیان زندان "هولوای" به سبب اسباب تندرستی آزاد شوند، تا این که تندرستی خود را باز می‌یافتند و بار دوّم به زندان برگردانده می‌شدند!!!

شهر لندن در جهان اولین شهری بود که تظاهرات یک میلیون زن را به خود دید که حقوق‌شان را می‌طلبیدند و این در آغاز قرن بیستم بود و امروز بعد از گذشت هشتاد سال از این پیکار، جایگاه زن انگلیسی چگونه است؟!!

خانم "انجیلاایجل" عضو مجلس عوام بریتانیا از حزب کارگر می‌گوید: «بی‌گمان جامعه بریتانیایی ما، هنوز جامعه مردانه است وگرنه عدم مساوات مزد بین مرد و زن را چگونه تفسیر کنیم؟!! علی‌رغم وجود قانونی که بدان تصریح می‌کند؟!! و چگونه تفسیر کنیم، زنی که نسبت جمعیت‌اش بالای ۵۰٪ کشور است؛ در حالی که هنوز وظایف رهبری و قیادت او پایین‌تر از ۴٪ می‌باشد؟!!

مهم‌تر از آن، چگونه تفسیر کنیم، عدم تصویب قوانینی که تلاش می‌کند، حقوق مادر و کودک را تأمین نماید؟!!

اینک این بانو سبب نادیده گرفتن حقوق زن را ذکر می‌کند و می‌گوید: «سبب و علت، آن است که ۹۰٪ اعضای مجلس عوام بریتانیا را مردان تشکیل می‌دهند!!»

آری، حال و اوضاع این گونه خواهد بود، هنگامی که با زن به قانونی حکم شود که مردان آن را وضع می‌کنند و به شریعتی حکم نمی‌شود که وحی خدای سبحان است و به عمل بدان دستور فرموده است.

هرگز زن سعادتمند نمی‌شود و آرامش و امنیت نمی‌یابد و به حقوق واقعی خود نمی‌رسد، مگر این که به شریعت الله حکم شود.

۴. تساوی زن با مرد، در هر چیزی، او را سعادتمند نمی‌سازد:

به تحقیق شواهد و تجربیات زندگی بر این دلالت دارند، که با تساوی مرد با زن در هر چیزی، زن به سعادت حقیقی نمی‌رسد، بلکه من از روی تجربه و مشاهده می‌گویم: بی‌گمان سعادت حقیقی زن در آن

است که وجوه مختلف و تفاوت‌های فیزیولوژی و بیولوژی و سایکولوژی وی با مرد مراعات گردد و در نظر گرفته شود، قطعاً سعادت زن در این نیست که علیه این وجوه و تفاوت‌ها قیام نماید یا از آن‌ها تجاهل کند و آن‌ها را نادیده بگیرد. مشاهدات و تجربیات ثابت کرده‌اند، که بیماری افسردگی روانی و تمایل به خودکشی و بعضی اوقات اقدام بدان و احساس بدبختی کردن و شکست در زندگی خصوصی، بر بیش‌تر زنانی غلبه دارد که رهبر نهضت‌های مساوات کامل بین مرد و زن می‌باشند.

در برابر آن، سعادت حقیقی و ثمره آن، نصیب زنی می‌گردد که در زندگی با طبیعت زنانگی خود با تمام صفات آن ـ که بارزترین آن صفات، اختلاف ذاتی و روحی و عضوی بین مرد و زن است ـ توافق و هماهنگی دارد.(۱)

G A. Adfieid «ج» آ. آدفید» در کتاب خویش علم النفس و الاخلاق (روان‌شناسی و اخلاق) می‌گوید: غریزه خضوع و تسلیم، گاهی قوی و نیرومند می‌شود و الم و درد و زیر سلطه بودن را با خوشی تحمل می‌کند و این غریزه در میان زنان شایع است؛ اگرچه خود آن را نشناسند، ولی ناخودآگاه چنین است. لذا مشهور است که زنان بیش از مردان، قدرت و توان تحمّل الم و درد را دارند؛ بنابراین هر اندازه شوهر او را بزند و بر وی سخت‌گیر باشد، مسرور بودنش به وی بیش‌تر می‌شود. هیچ چیزی بعضی از زنان را بدین اندازه غمگین نمی‌کند، که ببینند شوهرشان بسیار نازک‌دل و نازنازی و ظریف است و علی‌رغم تحدّی و برابری‌طلبی آنان، هرگز نمی‌شورند.

بدبختی و شقاوت این نوع زندگی و شوق و اشتیاق به شوهری که می‌تواند در جای مناسب بشورد ولو یک بار در زندگی، تنها زنانی می‌شناسند که زندگی با شوهری از این قماش را تجربه کرده باشند.

رأی استاد محمد زکی عبدالقادر، قریب بدین است که گوید: زن، مرد سرکش را دوست دارد، دوست دارد که رأی او با رأی وی تضاد داشته باشد و نزاع و کشمکش برای پیروزی را دوست دارد و به ظاهر خشمگین می‌شود و دنیا را پر از فریاد و داد و هوار می‌کند، اما در ته قلبش از شیرینی ضعف در برابر قوت و نیروی شوهرش لذّت می‌برد.(۲)

دکتر "اوگت فوریل" تحت عنوان سیادت زن در زن‌سالاری می‌گوید:

احساس زن به این‌که به حمایت شوهر نیاز دارد، بر عواطف و عشق درخشان وی تأثیر بسیار بزرگی دارد. برای زن ممکن نیست که سعادت را بشناسد، مگر هنگامی که این احترام نسبت به شوهر خود را احساس کند، هنگامی که با احترام و شایستگی با وی رفتار نماید؛ هم‌چنین باید زن در شوهر خود، در وجوه مختلف، برتری و الگوی ایده‌آلی را ببیند، یا در نیروی جسمانی، یا در شجاعت و شهامت، یا در فداکاری و از خودگذشتگی، یا در تفوق ذهنی و هوشمندی، یا در هر صفت خوب و نیکوی دیگری.

---

۱. مکانته المرأة للبلتاجی ص ۳۵۰ـ۳۴۹.
۲. مقارنة الادیان دکتر احمد شلبی ص ۲۱۳.

در غیر این صورت، شوهر به سرعت تحت حکم و سیطره زن سقوط می‌کند، یا احساس نفرت و سردی و بی‌مبالاتی، بین آنان جدایی می‌اندازد و این هنگامی‌ست که شوهر به چیز بدی یا بیماریی مبتلا نشده باشد، که احساس و عاطفه وی را برانگیزد و او را به صورت پرستاری در آورد که از وی پرستاری کند و مورد عنایتش قرار دهد.

ممکن نیست که سیادت زن و زن‌سالاری به سعادت وی در خانواده منتهی گردد، زیرا، این کار مخالف با طبیعت و سرشت زنانگی وی می‌باشد، که مقتضی آن است که مرد با عقل و هوش و اراده‌اش بر زن، سالار باشد و زن با قلب و عواطفش بر مرد سالار گردد.(۱)

خانم "ماری کوریلی" نویسنده معروف انگلیسی می‌گوید: به راستی سبک‌خردی و کم‌عقلی‌ست اگر همسر بکوشد تا قیمومت و سرپرستی شوهر و سلطه طبیعی او را از خود سلب کند، زیرا زن از همان زمان که به دنیا آمده است، با طبیعت و سرشت خویش، به صورتی بوده که از شوهر خود اطاعت می‌کرده و تسلیم و خاضع او بوده است.

با وجود این که مردان رذل و فرومایه‌یی هستند که از این قیمومت بر زن، سوءاستفاده می‌کنند و آن را وسیله‌یی برای بدرفتاری با زن قرار می‌دهند، ولی در مقابل میلیون‌ها مرد هستند که با حفظ قیمومت و سلطه طبیعی خود بر زنان، بر حفظ حقوق و احترام و گرامی داشت آنان محافظت و مداومت می‌نمایند و آنان را در قلب خویش جای می‌دهند و اعتراف می‌کنند به این که زن نعمتی‌ست از آفریدگار جهان.

یک زن نویسنده امریکایی نوشته و می‌گوید:

هرگاه دختری داشته باشم به وی سفارش می‌کنم، که نباید خود را با شوهرش در مقام و منزلت مساوی بداند؛ اگرچه شوهرش او را بسیار دوست داشته باشد و او را گرامی و محترم دارد.

بی‌گمان زنانی هستند که در کارخانه‌ها و دوایر دولتی کار می‌کنند، چه‌بسا درآمدی معادل با درآمد شوهران‌شان به دست می‌آورند، با وجود این، بر آنان واجب است که برای محبت شوهران‌شان ارزش قائل شوند و نپندارند که آنان در مقام کاری، به مقام مساوی با شوهران‌شان رسیده‌اند. درست است که بعضی از زنان برجسته در پایه و منزلت علمی و فکری به پایه و منزلت مردان رسیده‌اند، با وصف این، ادّعای تساوی در مقام و مرتبه هرگز برای زنان جایز و روا نیست.

هنگامی که هیأتی از زنان به غرب رفته عربی، به سوریه آمدند، گفتگو و مصاحبه‌ی مطبوعاتی، میان یکی از روزنامه‌نگاران و یکی از این زنان به غرب رفته در دمشق، پیرامون وضع زن صورت گرفت، آن زن به غرب رفته درباره زندگی در غرب و درباره زن غربی ـ بعد از یک آه دردناک ـ گفت:

---

۱. به نقل از عودةالحجاب ۱۳۲/۲.

«ای کاش این سفر ما ادامه داشت و ای کاش ماندن در این جا نصیبمان می‌شد، سپس با دست خود اشاره‌یی به دور کرد و ادامه داد، مدت‌ها پیش جنبش و نهضت و داد و فریاد بود، مادّه بود و شتاب و سرعت و هم‌زیستی غیر انسانی، هر انسانی می‌خواهد دنیا را از روی کسب و کار بفهمد و برای کسب لذت، دنیا را برای خود برباید و برای نفوذ بر آن سیطره و سلطه یابد، وای!! چه قدر سخت است آن زندگی پرغوغا!! وای!! چه قدر شیرین است که انسان در چهارچوب انسانیت خود زندگی نماید!! و به چیزی بپردازد، که از صمیم قلب بدان نیازمند است!!

و به چیزی بپردازد که جامعه خواسته است و برای انجام کاری که نیکو نمی‌داند، شور و حماسه نشان ندهد، چون جامعه شور و شوق آن را دارد و در بسیاری از اوقات با ضمیر و وجدان درونی و اصول و مبادی خویش، به مخالفت بر می‌خیزد، زیرا شتاب و جنبش و نهضت، آن را بر وی تحمیل کرده و نمی‌تواند از این زنجیره و سلسله‌یی که او را احاطه کرده است، بگریزد یا رها شود.

سپس سخن خود را به زبان عربی نادرست لیکن مفهوم، ادامه داد و به سؤال‌های روزنامه‌نگار درباره زن جواب می‌داد، که از وی پرسید، آیا ازدواج کرده است؟! جواب داد که هنوز ازدواج نکرده‌ام، زیرا شوهری نیافته‌ام که زن را تقدیس کند و او را درک نماید و بر خویشتن مقدم دارد و مانند شوهر عربی قدر و منزلت و ارزش زن را بداند، در غرب شوهر با همسرش، درست همانند همسایه یا دوست و رفیقه، معامله و رفتار می‌نماید که در زندگیش جایز است از او بی‌نیاز شود و در نیکوترین حالات، جایز است که با وی مساوی شود.

اما این جا، همسر و به طور کلّی زن، ممتاز و نازپرورده و دارای منزلت و احترام است و شوهر تلاش می‌کند که پیش از سعادت خویش او را به سعادت برساند.

روزنامه‌نگار دمشقی، بدان زن به غرب رفته گفت: بی‌گمان زنان این جا از معامله و رفتاری که با آنان می‌شود، خشنود و خرسند نیستند و مساوات با مردان را مطالبه می‌کنند... آن زن، خنده تمسخرآمیزی کرد و گفت: اگر زنان این جا به امریکا بروند و این مطالبات خویش را در آن‌جا، آشکار سازند، تمام زنان امریکایی بدین مطالبات آنان می‌خندند، بی‌شک زن امریکایی به زن عربی رشک می‌ورزد و آرزوی زندگی زناشویی زن عربی را دارد.»(۱)

"فرانسوا زساغان" زن شرق‌شناس فرانسوی می‌گوید:

«ای زن شرقی! بی‌گمان آنان که به نام تو فریاد می‌کنند و برای مساوات تو با مرد، دعوت می‌نمایند، قطعاً به تو می‌خندند، همان‌طور که قبلاً پیش از تو، به ما خندیدند.»(۲)

در مجله "المنار"(۳) آمده است: چیزی که زن در مرد دوست دارد:

---

۱. "المرأة بین الفقه و القانون" ص ۱۸۲-۱۸۱.
۲. "الوعی لاسلامی" ص ۴۰۵.
۳. مجلة المنار ۱۴۹/۶.

این موضوع را با بسیاری از زنان نویسنده برجسته انگلیسی مطرح کردند "سارةیولی" نوشته و می‌گوید: «بی‌گمان زن شجاعت مرد و استقلال ذاتی وی را دوست دارد و می‌خواهد که شوهرش بر او تسلّط داشته باشد و از گذشته بسیار دور، این صفت و حالت زنان بوده اگرچه دنیای آباد امروز، بین زن و مرد تساوی حقوق برقرار کرده است، لیکن اشتیاق و علاقه زن به نیروی مرد هم‌چنان عادت همیشگی زن می‌باشد، لذا می‌بینی که زن شیفته سربازان است، چون در آنان نمونه قوت و نیروی جسمانی می‌بیند و شیفته خدمت به دین و رجال دین است، زیرا در آنان سلطه معنوی و اخلاقی و دینی می‌بیند.»

"الیاس داودسن" نوشته است: زن ضعیف است، پس شیفته و عاشق نیرو و قوت مرد است، خواه نیروی جسمانی یا عقلانی یا معنوی یا اخلاقی باشد و پیوسته در جستجوی مردی‌ست، که بر وی سالار و سیّد باشد و هرگاه او را یافت، تسلیم و رام وی می‌شود، در حقیقت این خوی و خصلت در فطرت و سرشت وی کاشته شده است، لذا زنان، مردان را به صفاتی توصیف می‌کنند که خود ندارند و تا حدّ پرستش بدان‌ها دل بسته‌اند و زنان به صورت و چهره زیبا اهمیت نمی‌دهند و اگر مرد، زیباروی نباشد از وی دوری نمی‌کنند، زیرا زنان به اندازه مردان، ذوق ویژه عشق به جمال و زیبایی را ندارند و سرشت و طبیعت، عشق به جمال و زیبایی اختصاص داده و زیبایی را به زنان داده، تا مردان را به سوی آنان بکشاند؛ هم‌چنین مردان به قوت و نیرو اختصاص یافته‌اند و قوت و نیرویشان زنان را به سوی آنان می‌کشاند، چون زنان شیفته و عاشق شجاعت و توانمندی و تحمل سختی‌ها و ناخوشی‌ها هستند، این گونه صفات، فضایل و برتری‌هایی می‌باشند که زن دوست دارد که شوهرش متصف بدان‌ها باشد و اگر شوهر فاقد این مزایا باشد، به دیده اغماض به وی می‌نگرد، لیکن زمانی با چنین شوهری مسامحه می‌کند که غیر از او را نیابد.

زنی به نام "أدلین سرجنت" نوشته است: «بی‌گمان قوت و نیروی جسمانی مرد، زن را جذب و جلب می‌کند و نیروی عقلی او را مسحور می‌سازد و نیروی روحی بر وی مسلّط می‌گردد و سبب و علت آن ضعیف بودن زن است، هیچ چیزی به اندازه باور زن به این که شوهرش دارای اراده قوی و بازوان قوی‌ست، بر قلب و دل او مستولی نمی‌گردد.»

زنی به نام "سارة دورنی" نوشته است: «بی‌شک زن شیفته قوت و نیروی مرد است و یک نگاه به مرد قوی و نیرومند، صد چهره زیبا و شیوا سخن را از یاد ما می‌برد، مگر این که چشمان بی‌بصیرت و نابینا داشته باشیم.

و به اختصار می‌گویم: بی‌گمان چیزی که بیش از هر چیز دیگر، زن شیفته آن می‌شود قوت و نیرومندی و عظمت مرد است با تمایل به شکیبایی.»

زن دیگری به نام "ماری کنورلیتن" نوشته است: «هرگاه مردی به مقتضای حال شجاع و با شهامت باشد، این بیش از هر چیز دیگری، زن را شیفته کرده و او را بر دیگران، تفضیل می‌دهد هیچ زنی نیست که شیفته مرد ترسو شود و او را دوست داشته باشد!! زیبایی ظاهری در چشمان زنان اهمیت چندانی ندارد!!»

هم‌چنین زنی به نام "مس الیزابت بنکس" نوشته است: «بی‌گمان شجاعت و حلم و بردباری، عالی‌ترین صفات مردان، در نظر زنان می‌باشند و هر زنی دوست دارد که شوهرش بر وی سالار و سرور باشد.»

دیگری به نام بانو "مید" نوشته است: «بی‌شک هرگاه شوهر قوی و نیرومند باشد، زن از وی پیروی می‌کند و هرگاه علاوه بر نیرومندی، اخلاق کریمانه داشته باشد، او را می‌پرستد.»

زنی دیگر به نام بانو "أثل هدل" نوشته است: «اخلاق کریمانه، از بهترین صفاتی‌ست که مرد بدان متصف می‌گردد.»

این پانزده نفر نویسنده از مشهورترین زنان نویسنده انگلیسی تقریباً اتفاق نظر دارند بر این که زن صفت شجاعت و شهامت را بر دیگر صفات مردان تفضیل می‌دهد و برتر می‌داند.

استاد دکتر "محمدرشید العوید"[۱] می‌گوید: «زن با فطرت طبیعی خود، مرد باشخصیت قوی و نیرومند را دوست دارد، مردی با شخصیت قوی که توان تحمل مسؤولیت تربیت و راهنمایی را داشته باشد، که امر و نهی کند! این مسأله داستان یک خانم فرانسوی به نام "مورین لاکی" را به یادم آورد که بعد از گذشت پانزده سال از ازدواجش با مردی، از وی تقاضای طلاق نمود و او در تقاضانامه خویش در پیشگاه قاضی ویژه نوشته بود که دیگر نمی‌تواند اعتماد شوهرش به وی را در هر چیزی تحمل کند (شوهری‌ست بی تصمیم و قوی نیست) گفت: هیچ وقت شوهرش هیچ نوع غذایی که پسند طبعش باشد از وی نخواسته و اختیار را به من داده است که چه غذایی تهیه کنم و چه لباسی برای او انتخاب نمایم و چه پیراهنی و کراواتی برایش بخرم. آن زن به قاضی گفت: شوهرم هیچ وقت مرا به یک مجلس شب‌نشینی یا شووی شبانه دعوت نکرده است، که خودش می‌خواهد، بلکه همواره از من خواسته است که کجا را دوست دارم، برویم و هرگاه خواسته که برنامه‌یی تلویزیونی نگاه کند از من پرسیده است که کدام برنامه را دوست داری؟

آن زن به قاضی گفت: به راستی من از این شیوه زندگی خسته شده‌ام و سالهاست آرزو می‌کنم که از شوهرم بشنوم که مردانه بگوید: چنین می‌خواهم، چنین قصدی دارم، یا تو باید چنین کنی یا چنین نکنی!!

قاضی از آن زن پرسید: آیا در رفتار شوهرت، چیزی نمی‌بینی که موجب تقویت و پشتیبانی از دعوت زنان به آزادی و مساوات باشد؟!!

آیا رفتار وی را دلیل بر قبول آزادی و مساوات زن با مرد نمی‌دانی؟!!

آن زن فریاد گریه سر داد و گفت: هرگز! هرگز!! من رقیب و مبارز نمی‌خواهم!! بلکه شوهری می‌خواهم که بر من حکم کند و دستور دهد و مرا رهبری نماید. آن شوهر در محضر قاضی بر موضع و

---

۱. مشکلات نسائیة ص ۱۵۰.

رفتار خویش اصرار نمود و گفت: بی‌شک بعد از گذشت سال‌ها نمی‌توانم طبع و مزاج خویش را تغییر دهم و تمایلی به آن نیز ندارم، لذا قاضی حکم طلاق را صادر کرد، لیکن برابر شرایطی که شوهر می‌خواست، زیرا این همسر بود که خواهان طلاق بود.»

دکتر عبدالله مبارک الخاطر می‌گوید:(۱) در مدت اقامتم در دیار غرب، دو نوع رفتار به غایت متناقض را از یک زن مشهور وکیل دادگستری دیدم، که هرگز فراموش نمی‌کنم:

نوع اول: در آن زن صفات زیر به وفور وجود داشت: نیرو و قوت جسمانی، فصاحت و شیوایی سخن، شوق و تعصب برای چیزی که بدان ایمان و عقیده داشت، نشاط و تحرک همیشگی و فعالیت دائم: گاهی مقالات او را در روزنامه‌ها می‌خواندی و گاهی او را در تلویزیون می‌دیدی که سخنرانی می‌کرد و حجت و دلایل مردان برجسته را با حجت و دلایل می‌کوبید و گاهی در محاکم دادگستری از قضایایی دفاع می‌کرد که خویشتن را فدای آن‌ها کرده بود. شاید خواننده گرامی گمان کند که او وکیل مدافع شرکتی یا مؤسسه‌یی بوده است.

خیر!! تنها کار وی دفاع از حقوق زن و مساوات با مرد بود، لذا نزد وی آمارهای عجیب و غریبی از وزارت‌خانه‌ها و مؤسسات و شرکت‌ها و از نسبت زنان و مردان در هر یک از آن‌ها وجود داشت... و چه‌قدر تلاش می‌کرد که این سازمان‌ها را به قبول زنان وا دارد و مردان اضافی را دور سازد... و چه قدر علیه شرکت‌هایی که عده‌یی از زنان را به سبب عدم نیاز بدانان، بیرون می‌کردند، قیام می‌کرد و از آن زنان دفاع می‌نمود. این زن بسیار مشهور بود و در جامعه غربی منزلت و مقام بزرگی داشت و نمونه برجسته‌یی بود برای زنان و مردانی که فریاد مساوات مطلق بین دو جنس را سر می‌دادند.

نوع دوم: همین زن بیمار شد و پزشک ویژه او، وی را به بخش اورژانس بیماران روانی حواله داد، که من در آن جا کار می‌کردم... به راستی من با چشمان خود، منظره‌یی از این زن در آن جا دیدم، که غیر از منظره‌یی بود که مردم او را در تلویزیون یا در سالن دادگاه می‌دیدند: او را به صورت زن ضعیف فرو ریخته‌یی دیدم که احساس می‌کرد، در این دنیای بزرگ تنها و تنها زندگی می‌کند!! نه فرزندی، نه شوهری، نه برادری، نه پدری دارد!!

زنان او را به صورت یک وکیل مدافع نیرومندی می‌شناختند، که از حقوق آنان دفاع می‌کرد؛ در حالی که اکنون به وی نیازی ندارند، هنگامی که بیماری‌ست در بیمارستان، یا زمین‌گیر است در منزلش، من مشکلش را پیش از آن که از وی بپرسم، می‌دانستم، با وصف آن، مشکلش را از وی سؤال کردم، از این نظر که باید از بیمار پرسید و به تمام آن چه می‌گوید، اهتمام داد، از وی پرسیدم: بیماریت چیست؟ چه احساس داری؟ او جواب داد: مردی را می‌خواهم که در زندگی با من سهیم باشد و با من مشارکت کند و به من بگوید: نه!! (امر و نهی کند) به راستی از این زندگی که کرده‌ام خسته شدم! و از این کاری که

---

۱. مجلة البیان شماره هفتم ذی الحجة سال ۱۴۰۷ هـ، ص ۵۹.

برگزیده‌ام!! آری، این است بیماری او که با امانت و دقت نقلش می‌کنم و به واقع وظیفه پزشکی خویش را نسبت به وی انجام دادم و معالجه لازم برای بیماران مبتلا به افسردگی را به جای آوردم.

لیکن من احساس می‌کنم که او از این بیماری شفا نمی‌یابد، زیرا او هرگز مرد عاقلی را نخواهد یافت که زندگی و عقل خویش را به خطر اندازد و به بازی بگیرد و با وی ازدواج کند و اگر مردی را بیابد، مرد واقعی نخواهد بود، بلکه شبیه مردان خواهد بود و هرگز به وی نمی‌گوید: نه!! و چنین مردی مشکل وی را حل نمی‌کند و اگر هم او از بیماریش شفا یابد و به کار سابقش برگردد، به همان خوی و رفتار پیش بر می‌گردد، زیرا چنین کسانی در پی شهرت‌اند و خلق و خوی آن‌ها حالت تکلفی به خود می‌گیرد و او می‌خواهد، مردم از او سخن بگویند، نتایج هر چه باشد مهم نیست!!

آیا آن زن را دیدید که با فطرت الهی خویش ـ که خداوند مردمان را بر آن آفریده است ـ برخورد می‌کند؟!!

خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ ٱللهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللهِ ذٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم: ۳۰)

«پس روی خود را متوجه آیین خالص و فطرت پروردگار کن، این سرشت الهی‌ست که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست، این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.»

مشکل این است که مردم این زن را در کمال قدرت و قوت و شیوازبانی دیده بودند، ولی او را بر بستر بیماری در حالی که از بیماری روانی افسردگی رنج می‌برد، ندیده بودند.

شیفتگی و اعجاب فریب‌دهندگان و فریب‌خوردگان به وی، سبب بیماری‌اش شد!! و سرچشمه بدبختی و شقاوت و بیچارگی و قهر وی بود!! نمونه‌های زیادی از این قبیل افراد وجود دارند و هر کس دلایل بیش‌تری می‌خواهد، می‌تواند درباره زنان مشهوری در غرب جستجو کند که از بیماری‌های روانی رنج می‌برند و بدان مبتلا می‌گردند، حتی در دیار ما نیز!!

بی‌گمان قیمومت مرد در خانواده، برای او و همسر و فرزندانش بهتر است و گذشت و تنازل از این قیمومت و واگذاری آن به زن، دوزخی‌ست طاقت‌فرسا برای زن و مساوات زن با مرد دروغی بیش نیست، که دشمنان زن از قبیل یهودیان و صلیبیان و کمونیست‌ها و علمای غیر روحانی ملحد آن را ساخته‌اند و آمارها و نظرخواهی‌های اخیر شکست این اسطوره‌ها و خیالبافی‌ها را تأیید می‌نماید.

خداوند می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نور: ۶۳)

«پس کسانی که با فرمان او مخالفت می‌کنند باید بترسند از این که فتنه‌یی دامن‌شان را بگیرد یا عذابی دردناک به آن‌ها برسد.»

استاد محمد رشیدالعوید[1] می‌گوید: هم‌چنان زن در جستجوی قوت و کفایت در مردی‌ست که ترجیح می‌دهد با وی زندگی کند. این چیزی‌ست که یکی از خبرگان با تجربه در نتیجه مجموعه‌یی از بررسی‌هایی که انجام داده و بر اثر تجربه‌یی که در طی سال‌های طولانی، در تحلیل و بررسی روانی به دست آورده است، بر آن تأکید می‌نماید.

این خبیر باتجربه دکتر "لارتون شیفتر" رییس پژوهشکده خانواده و پیوندهای عمل و کار، در کالیفرنیا و استاد بررسی‌های تحلیل روانی در دانشگاه آن جاست، او می‌گوید: «در خلال کارم در مطب با هزاران مرد و زن مشاوره کرده‌ام و دریافته‌ام که زن به قوت و اعتماد به نفس در شوهرش متمایل می‌باشد و بارها پیش آمده که از زن درباره احساس و عواطفش نسبت به مردی حساس و با عاطفه و گشاده‌روی سؤال کرده‌ام، که گفته‌اند این‌ها صفاتی‌ست که زنان در سال‌های اخیر بدان‌ها متمایل می‌باشند ولی برخلاف تصورم می‌بینیم که زن این گونه مردان را دوست ندارد، زیرا چنین مردانی به وی احساس راحتی نمی‌بخشند، بلکه زنان احساس می‌کنند که در این حالت، با "مرد حقیقی" نیستند!!

دکتر اضافه می‌کند: بی‌شک زن، در جستجوی مرد قوی و با کفایت و متکی به خویشتن و موفق می‌باشد و این‌ها صفات سنتی و قدیمی هستند که دائماً زن در جستجوی آن‌ها در مرد بوده است، لیکن اگر در کنار صفاتی که قبلاً گفته شد، نرم‌خویی و نرم‌دلی و حساسیت نیز داشته باشد، بهتر است.

"شیفتر" می‌گوید: «از زنان سؤال کرده‌ام، که آیا دوست دارند به جای کفایت و قدرت و نیرو در مرد، گشاده‌رو و خوش‌زبان و با احساس باشد؟ همگی به اتفاق گفتند: پیش از هر چیزی توانمندی و کفایت را می‌خواهیم!!» از جمله اسبابی که دکتر "شیفتر" در تفسیر این حقیقت ذکر می‌کند، این است که زن اگر با مردی ازدواج کرد و فرزندی به دنیا آورد و وقت خویش را تنها به عنایت و توجه به کودکش اختصاص داد، می‌خواهد اعتماد و اطمینان داشته باشد که آن مرد قادر به تأمین هزینه زندگی خانواده و عنایت و توجه بدان خواهد بود...

سبحان الله!! مگر نتیجه‌یی که این پزشک باتجربه سرانجام بدان رسیده، همان چیزی نیست که چهارده قرن پیش، اسلام آن را مقرر داشته است؟!!

آیا آن صفاتی که زن در مرد مطالبه می‌کند و در جستجوی آن است، درست همان "قیمومت" نیست که اسلام برای مرد قرار داده است؟!!

و ما می‌دانیم که "قیمومت" از مرد همان حمایت همسر و هزینه زندگی وی را می‌طلبد و به همان معنی‌ست...!!

---

۱. "رسالة الی حواء" ص ۴۴۲ـ۴۴۱.

۵. قیمومت مرد بر زن، بدان معنی نیست که ذات مرد از ذات زن بهتر است:

قضیه قیمومت مرد بر زن بدان معنی نیست که ذات مرد از ذات زن بهتر و برتر است، زیرا آن کس که به عنوان امیر یا رییس قوم برگزیده می‌شود، ضرورتاً بدان معنی نیست که او افضل و بهتر و بلندمرتبه‌تر نزد خداوند است.

شیخ ابن تیمیه می‌گوید:[1] تفضیل جنس، مستلزم تفضیل شخص نیست، چه‌بسا یک فرد از جنسی نزد خداوند، از جمهور قریش بهتر و برتر باشد، در جای دیگر می‌گوید:[2] پس این اصل موجب می‌گردد که جنس شهرنشین از جنس بیابان‌نشین بهتر باشد؛ اگرچه بعضی از اشخاص بیابان‌نشین از بیش‌تر اهل شهرنشین بهترند.»

پس قیمومت عنوانی نیست که بر افضلیت ذاتی نزد خداوند دلالت کند و امیر یا مدیر به سبب آن، از دیگران متمایز گردد، بلکه بایستی بر کفایتی دلالت کند، که هر کس از آن برخوردار باشد، بار سنگین مسؤولیت را بدوش بکشد...

بنابراین فهم افضلیت ذاتی مردان بر زنان از قیمومت، با بسیاری از نصوص صریح کتاب خدا، تناقض آشکاری دارد. خداوند متعال مقرر می‌دارد و تأکید می‌فرماید بر این که زنـان و مـردان در تـرازوی نزدیکی به خدا، مساوی هستند و آن چه موجب تفاوت درجات آنان در قرب و نزدیکی به خداوند می‌گردد، همانا تفاوت در اعمال شایسته‌ی‌ست که به خاطر رضای خـدا بـدان‌هـا قـیام مـی‌نمایند و می‌فرماید:

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّيْ لاَ أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُم مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُم مِن بَعْضٍ﴾ **(آل‌عمران: ۱۹۵)**

«پروردگارشان، درخواست آنان را پذیرفت و فرمود: من عمل هیچ کسی از شما را، زن بـاشد یـا مـرد ضایع نخواهم کرد، شما از جنس یک‌دیگرید...»

و می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ **(نحل: ۹۷)**

«هر کس کار شایسته‌یی انجام دهد خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به یقین او را حیات پاکیزه‌یی می‌بخشیم و پاداش آن‌ها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می‌دادند خواهیم داد.»

و می‌فرماید:

﴿وَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّالِحَاتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ وَلاَ يُظْلَمُونَ نَقِيراً﴾ **(نساء: ۱۲۴)**

---

۱. اقتضاء الصراط المستقیم ص ۱۶۵.
۲. همان مرجع ص ۱۴۶.

«و کسانی که کار شایسته‌یی انجام دهند، خواه مرد باشند یا زن، در حالی که ایمان داشته باشند، چنین کسانی داخل بهشت می‌شوند و کم‌ترین ستمی به آنان نخواهد شد.»

و با بیان و تفصیلی متقن می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلْمُسْلِمِينَ وَٱلْمُسْلِمَاتِ وَٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَاتِ وَٱلْقَانِتِينَ وَٱلْقَانِتَاتِ وَٱلصَّادِقِينَ وَٱلصَّادِقَاتِ وَٱلصَّابِرِينَ وَٱلصَّابِرَاتِ وَٱلْخَاشِعِينَ وَٱلْخَاشِعَاتِ وَٱلْمُتَصَدِّقِينَ وَٱلْمُتَصَدِّقَاتِ وَٱلصَّائِمِينَ وَٱلصَّائِمَاتِ وَٱلْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَٱلْحَافِظَاتِ وَٱلذَّاكِرِينَ ٱللهَ كَثِيراً وَٱلذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ ٱللهُ لَهُم مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً﴾ (احزاب: ۳۵)

«به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان باایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو و مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند، زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند، خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش عظیمی فراهم کرده است.»

سپس بیان الهی بر تأکید این حقیقت می‌افزاید، زیرا آن را در قالب معین و محدود قانونی ابراز می‌دارد که می‌فرماید:

﴿يَاأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ ٱللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات: ۱۳)

«ای مردم! ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، (این‌ها ملاک برتری نیست) گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست، به یقین خداوند دانا و آگاه است.»

به یقین فرمان الله فرق‌های مذکر و مؤنث بودن و اختلاف میان اقوام و قبایل و امتیاز میان ملل متنوع را در ترازوی قرب و بعد به الله، بی‌تأثیر کرده است و با عبارات معین و قطعی، این حقیقت را با اسباب متنوع و مختلف در آیاتی که ذکر شد، بیان کرده است، پس آیا ممکن است که آیه: ﴿بِما فَضَّلَ الله بعْضَهُمْ علی بعْضٍ﴾ (نساء: ۳۴)

را به افضلیت مرد از این لحاظ که مرد است، بر زن از این جهت که زن است، تفسیر کرد؟!

با اندکی تأمل می‌توان دریافت که این تفسیر با آیات قرآنی که ذکر شد، کاملاً متناقض است.[۱]

پس مصدر و سرچشمه قیمومت مرد بر زن، در افضلیت ذات مرد بر ذات زن در نزد خدا نیست، بلکه قطعاً مصدر و مبنای آن، افضلیت مصلحتی‌ست که با توانایی‌های مرد و وظیفه و مسؤولیت تأمین هزینه و انفاق وی سازگاری دارد و با توجه به این که خانواده، برای امرار معاش به او نیاز دارد؛

---

۱. المرأة بین طغیان النظام الغربی و لطایف التشریع الربانی، ص ۱۰۱-۱۰۰.

همان‌طور که وظیفه مهم تربیت کودک و حضانت و شیردهی و... بر عهده‌ی زن است و مبنای آن بر افضلیت ذات زن بر ذات مرد نیست، بلکه افضلیت مصلحت کودک است که با توانایی‌ها و وظایف زن تناسب و هماهنگی دارد.

در خانواده، مصلحت قیمومت مرد است و در حضانت و شیردهی و تربیت کودک، مصلحت قیمومت زن است پس مصلحت مراعات است، افضلیت ذات هیچ کدام بر دیگری نیست.

البته مردان زیادی هستند که وظایف این قیمومت را انجام نداده و جزو فاسق‌ترین مردانند و بیش از دیگر مردان از رضای خدا به دورند و زنان فراوانی هستند که در سایه این قیمومت زندگی می‌کنند و از شایسته‌ترین مردمند و جایگاه و منزلت‌شان نزد خدا بیش از دیگران است.

به راستی کسانی که معنی نظم و ارزش آن را در زندگی انسانی درک کرده‌اند و در سایه نظم و انسجام پرورش یافته‌اند، معنی این حقیقت را می‌دانند و با تأیید این حقیقت، در مسیر دگرگونی‌های زندگی تعامل و رفتار می‌کنند.[۱]

دکتر علی عبدالحلیم می‌گوید:[۲] به یقین دشمنان اسلام بیش از هر چیزی ضربه‌های کارساز خود را متوجه نظام ازدواج در پرتو شریعت اسلامی و نظام خانواده در سایه این ازدواج می‌کنند!!

به راستی آنان ضربه را متوجه نظام ازدواج می‌کنند، به این صورت که قیمومت مرد بر زن را انحراف و ستم می‌دانند و مساوات زن با مرد را در مسؤولیت خانواده مطالبه می‌کنند و از قیمومت زن بر مرد در خانواده ممانعت نمی‌کنند و دلیل‌شان ـ که مبلغان و بوق‌های تبلیغاتیشان آن را پشت سرشان تکرار می‌کنند ـ این است که زن مخلوقی‌ست نرم‌خوی و نازک‌دل، که تسلط و ستم و خشونت را بر نمی‌تابد، این پندار نزد بسیاری از زنان و نزد کسانی که از سنت‌های زندگی اجتماعی غافلند، شیرین جلوه می‌کند و مطبوع به نظر می‌آید.

ما به اختصار به آنان می‌گوییم: به یقین قیمومت و محافظت و نگهبانی مرد بر زن در سایه نظام ازدواج اسلامی، برمبنای تسلط و ظلم و ستم نیست، بلکه یک شیوه خردمندانه در اداره و نظارت و راهنمایی خانواده است و اگر شوهری در میان مردان از این شیوه تخطی و تجاوز نماید و سلطه‌گری کند و مرتکب ظلم شود، بی‌گمان این کار مخالف با دستور اسلام است و تجاوز بر حقوق همسر در پیشگاه خداوند عصیان می‌باشد، زیرا او حق ندارد که در این مورد مرتکب ظلم و جور شود، چون خداوند سبحان ظلم و جور را بر تمام مردم حرام کرده؛ همان‌طور که بر خود نیز حرام نموده است.

این خود پاسخ دندان‌شکنی‌ست، برای هر کس که بدین گفتار باور داشته باشد.

و پاسخ دیگر این است که خانواده سنگ زیربنای ساختمان جامعه از بیش از یک فرد تشکیل شده

---

۱. المرأة بین الطغیان الغربی و لطایف التشریع الربّانی ص ۱۸۵.
۲. المرأة المسلمة و فقه الدعوة الی الله ص ۳۸۵-۳۸۱.

است و عملی که خانواده در تقویت جامعه بدان قیام می‌نماید و رعایت ارزش و آداب آن به وسیله بیش از یک فرد صورت می‌گیرد، که زن و شوهر و فرزندان می‌باشند، پس باید این خانواده اداره شود و کلید آن در دست یکی از افراد آن، باشد نه در دست یکی خارج از این خانواده. پس این اداره و این قیمومت و محافظت، در دست چه کسی باشد؟!

آیا این کار بر عهده‌ی مرد باشد که خداوند او را مهیا کرده و به گونه‌یی آفریده است که بتواند بار سنگین این قیمومت و سرپرستی را به دوش بکشد؟

یا این که بر عهده‌ی زن باشد که برای این کار مهیا و آفریده نشده است؟!!

به یقین فرق‌های اساسی که در این زمینه بین مرد و زن وجود دارد، از قدر و منزلت زن نمی‌کاهد، بلکه قطعاً ناشی از حکمت خدا و حکمت بی نقص و رسای اوست؛ در غیر این صورت باید مهیا شدن و توانمندی زن برای تحمل مشقات بارداری و زایمان، از قدر و منزلت مرد بکاهد، چون از انجام آن عاجز است، ولی هیچ عاقلی چنین حرفی نزده است.

و مقیاس و معیار دقیق در این کار و علت و سبب مقبول برای این قیمومت و سرپرستی ـ که خداوند به مرد بخشیده است که بر زنش داشته باشد ـ همان چیزی‌ست که در قول خدای متعال آمده است:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾ (نساء: ۳۴)

«مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به سبب برتری‌هایی که خداوند از نظر نظام اجتماعی برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است...»

این تفضیل و برتری جزو قوانین فطرتی‌ست که خداوند مردم را بر آن آفریده، به یقین مردان و زنان را به گونه‌یی آفریده است که هر یک از این دو جنس، به جنس دیگر تمایل داشته باشد و این تمایل را ـ که سرانجام به ازدواج شرعی منتهی می‌گردد ـ وسیله و سبب عمران و آبادانی و ایجاد تمدّن و رشد و نموّ زندگی قرار داده است. بی‌گمان آغاز درست و صحیح آن، همان تکوین و تشکیل خانواده و مستلزمات آن است از قبیل وجود کودکان و فرزندان و عشق و دلسوزی و سرپرستی آنان. از جمله قوانین آفریدگار، برای این که حق هر طرف را حفظ کند و هر یک را به انجام وظیفه‌اش ملزم نماید، آن است که قیمومت و سرپرستی زن را به مرد داده و جسم و عقل و قدرت‌ها و توانمندی‌های وی را مهیا و آماده کرده است تا تحمل بار سنگین تأمین نیازمندی‌های زندگی خانواده‌اش را داشته باشد؛ در حالی که زن بر این مبنا خلق نشده است، بلکه او در هر ماه دچار بیماری می‌شود، که از سه روز تا پانزده روز به طول می‌انجامد، دانشمندان بیولوژی بر این رأی هستند که به سبب آن، دچار یک نوع سفاهت و کندحسّی و کسالت اندام‌ها و واپس‌گرایی نیروی تمرکز و کاستی هوش و ضعف اعصاب می‌گردد و اگر در مدت قاعدگی چنین باشد، پس در دوره بارداری و زایمان و شیردهی حال او چه می‌شود؟!!

آیا با این فطرت و حالت ممکن است که قیمومت و سرپرستی بر خانه و خانواده از آن زن باشد؟!!

پس این قانون فطرت است که قیمومت و سرپرستی را به مرد داده است، پیش از آن که در اسلام قانون ازدواج را به وی بدهد.

گروهی می‌پندارند که امور منزل باید میان شوهر و همسر به طور مساوی تقسیم شود، این پندار پوچ و باطل است و با قانون فطرت هم خوانی ندارد، فطرتی که خداوند با آن مردان را برتری بخشیده، به سبب این که آنان را مهیای تحمل بار سنگین قیمومت و سرپرستی کرده است. چه کسی می‌پندارد که اداره منزل در دست دو مدیر گذاشته شود؟!! یکی شایسته برای این کار و دیگری با شایستگی کم‌تر از آن؟!!

آری، اسلام موافق است که مرد، در کار منزل، با زنش تقسیم کار کند، به خاطر همکاری و یاری با اهل خانه‌اش و رعایت ادب و اخلاق اسلامی که پیامبر ﷺ و مقتدا و الگوی ما، در خدمت خانواده خویش بوده است.

مفهوم صحیح و درست قیمومت و سرپرستی این است که مرد بار سنگین خانواده را از نظر تلاش و کوشش در خارج منزل، به دوش بکشد و در کارهای سنگین خانه نیز با زنش همکاری نماید و هر نوع فهم غیر از این ـ که در بعضی از شوهران مشاهده می‌گردد ـ انحراف از راه درست اسلام و معصیت و نافرمانی از خدا و پیامبرش و شانه خالی کردن از وظیفه و یا استبداد و سلطه‌یی‌ست که ممکن است گاهی به مبغوض‌ترین حلال یعنی طلاق بیانجامد.

حقیقت این است که دشمنان اسلام به عمد، راه و منهج صحیح اسلام را با روش هایی که مردم آن را اجرا می‌کنند، به هم می‌آمیزند و خطاها و اشتباهات مردم را به حساب خود راه و منهج اسلام می‌گیرند و این قیاسی‌ست که هم مقدماتش و هم نتایجش هر دو فاسدند و مغلطه و گمراه‌سازی و سفسطه است.

به یقین کسانی که ندای گرفتن قیمومت و سرپرستی از مرد، سر می‌دهند، در حقیقت ندای تخریب و ویران‌سازی کامل جامعه را سر می‌دهند و به غلط و توهم آن‌گونه وانمود می‌کنند که آنان و غیر آنان از مردم، نسبت به زن، از خداوند آفریدگار زن، مهربان‌تر و عادل‌ترند که زن را بدین گونه آفریده است!!!

بی‌گمان تلاش برای تغییر نظام ازدواجی، که شریعت اسلام آورده، به نظام دیگر، چنان ظلم و ستمی‌ست به همسر و فرزندان و خود جامعه که غیر قابل تصور است، در واقع ویران کردن ارزش‌های والایی‌ست، که بایستی بر جامعه حکم‌فرما باشد و واجب است که مردم بر آن پرورش یابند و اگر بیم اطاله کلام نبود، از نتایج سوء آن مفصل‌تر سخن می‌گفتم.

بی‌شک این پندار که زن در غرب از نظام ازدواج بهتری برخوردار است و شایسته است که از آن نظام تقلید و پیروی شود، پندار باطلی‌ست، که خم شدن دروغین ظاهری در برابر زن و بوسه بر دستانش از طرف بیگانگان نامحرم، آن را رواج می‌دهد و بدان ترغیب می‌کند و موجب فریب زنان می‌گردد.

این، پوسته و پرده نازکی‌ست که در زیر آن، چنان اهانت و توهینی به زن نهان است که تنها کسانی آن را می‌شناسند که آن جا زندگی کرده‌اند و از نزدیک شاهد جدایی‌های زندگی زناشویی آنان بوده‌اند و آن چه را زیر این پرده، نهان است، شناخته‌اند!!

بی‌گمان خوار شمردن و اهانت به زن در آن جا، علی‌رغم این پوشش به ظاهر درخشان توخالی، به جایی رسیده است که زن یا باید در کارخانه‌ها و معادن و مؤسسات کار کند، یا باید از گرسنگی بمیرد!!

و بدان حدّ رسیده است که هزینه زن و فرزندان از شوهر مطالبه نمی‌گردد، بلکه هرگاه زوجین با هم در خارج از منزل غذا بخورند ـ که فراوان هم پیش می‌آید ـ هر یک از آنان، از حساب ویژه خویش، بهای صرف غذا را می‌پردازد!!

به یقین امروز بعضی از زنان غربی، در پی آنند، که از این امتیازاتی که زن به دست آورده است، صرف‌نظر کنند، تا به کاشانه و خانه خود برگردند و مردی را بیابند که قیمومت و سرپرستی زن و خانواده را به عهده بگیرد!!

تا فراغت یابند و فرزندان خود را تربیت کنند و بدانان اهتمام ورزند!!

وای! چه سخت است خواری و تباهی که زن غربی در سایه آن زندگی می‌کند!!

بی‌شک من مبالغه نمی‌کنم، لیکن چیزی را می‌گویم که شناخته و دانسته و خوانده‌ام و بعضی از مردان و زنان نویسنده‌شان نوشته‌اند:

آیا نمی‌دانی و نمی‌بینی: زنانی که با مردان بیگانه نامحرم، هم‌چون زن و شوهر زیر یک سقف با هم معاشرت و زندگی می‌کنند، بدون این که عقد و نکاحی، مهریه‌یی و گواهانی و اذن و اجازه ولیّی در میان باشد؟!!

به بهانه این که هر یک از آنان می‌خواهد طرف دیگر را تجربه کند، سپس اگر خواست زندگی با وی را ادامه می‌دهد، یا از او جدا می‌شود، با چشم‌پوشی کامل از این که این پیوندها چه نتایج و ثمرات ضد بشری پدید می‌آورد، که پیامد آن‌ها را در کودکستان‌ها و پرورشگاه‌هایی می‌یابیم که حکومت‌های غربی برای این سیاست (آزادی زن) مهیا کرده‌اند!! آیا می‌دانی! که آن زن چگونه با اضطراب زندگی می‌کند، از ترس و نگرانی این که عاشقش او را رها کند؟!!

آیا می‌دانی که چه قدر مردان معشوقه خویش را می‌ربایند تا بدون ازدواج با آنان بمانند؟!! آیا تصوّر می‌کنی که آن زن بیچاره چه بهایی باید بدهد، تا پیوند گناهکارانه او به ازدواج بیانجامد؟!!

آری، این است آن چه زن غربی در سایه آن زندگی می‌کند!! به من بگو چه طور است؟ ازدواجی که به عفت و پاکدامنی منتهی نمی‌گردد و به پاکی و نجابت و دوری از گناه نمی‌انجامد؟!!

به یقین ازدواج در غرب اگر به صورت شرعی و قانونی مورد قبول کلیسا هم واقع شود، بی‌شک هر یک از زن و شوهر را از این باز نمی‌دارد، که هر یک دوست و رفیقه خود را به خانه زناشویی ببرد، تا

این که در این زندگی زناشویی بین زوجین، سهیم و شریک باشد!! بی‌گمان هر کس این پیوند نامشروع را نپذیرد، در عرف آنان، عقب‌مانده و مرتجع و مخالف به دمکراتیک و آزادی و شخصیت مستقل است!!!

بی‌تردید آنان که فریب خورده آن چیزی هستند، که سرانجام همسر یا زن به طور کلی در غرب بدان منتهی شده است، نادانند، یا تجاهل می‌کنند، از حقیقت آن خواری و تباهی و فقدان حقیقی امنیت و آرامش که زن در آن جا بدان رسیده است!!

به یقین نظام ازدواج در غرب، تاریخی سرشار از خطاها و اشتباهات دارد که مدت زمان طولانی کلیسا بدان می‌پرداخت و لبریز است از خطاها و اشتباهاتی که برای آن قوانینی پدید آوردند، تا علیه نظام‌های کلیسا بشورند، یا در طلب نظام بهتری بودند!!

به راستی این جا مجال پرداختن بدین اشتباهات نیست، چون ما درصدد نوشتن تاریخ نظام ازدواج غربیان نیستیم، لیکن بدین اکتفا می‌کنیم که بگوییم، قطعاً نشانه‌های شکست نظام ازدواج در غرب موارد زیر است:

الف. شیوع و گسترش فحشا و قانونی شدن زنا، مادام که به رضایت طرفین باشد!!!

ب. فروپاشی پیوند زناشویی تا آن حدّ که جسم و اندام از آنِ شوهر و قلب و عشق قلبی از آنِ مرد دیگری باشد!! حتی جسم نیز از آنِ دو مرد یا بیش‌تر باشد!!!

ج. رهایی مرد از وظایف و تکالیف تحمل هزینه زن و خانواده.

د. هدر دادن حقوق مادی و معنوی همسر، همان‌طور که پیش از این توضیح دادیم.

ه. اضطراب و نابسامانی و پریشانی که فرزندان بدان مبتلا شده‌اند.

و. فروریزی اخلاقی خطرناکی که جامعه بدان دچار شده است.

ز. نتیجه‌ی تمام این موارد ازدواج نکردن اکثریت مردم است.

۶. به یقین همیشه مساوات، عدالت نیست:

شیخ محمد ابوزهره می‌گوید: «مساوات همیشه عدالت نیست، بلکه مساوات در بسیاری از اوقات، ظلم و ستم آشکار و ناله و فریاد است، مساوات هرگاه در آن، طبیعت هر کاری ملاحظه نشده باشد و این که چه کسی شایسته آن است و چه کسی شایسته آن نیست، ستم و نابه جا خواهد بود. آیا در میدان جهاد، درست است، بین کسی که قوی و سالم است با کسی که ضعیف و ناتوان است، مساوات باشد...»[1]

پس چگونه دعوت می‌کنند به مساوات، بدون این که میان نوعی با نوع دیگر، فرق قایل شوند؟! به یقین وظایف و مسؤولیت‌های اصلی و حقوق اصلی برای همه جامعه مساوی است و حق برخورداری از

---

۱. مجلة "لواءالاسلام" العددالاول غرّة رمضان سال ۱۳۶۷، ص ۸۶-۸۵.

آزادی در چهارچوب حق و وظایف و تکالیف، برای همه جامعه یکسان است، اما حقوق دیگری مانند حق وظیفه و امثال آن، گاهی مساوات در آن ظلم خواهد بود، به علت نادیده گرفتن کفایت و فطرت و سرشت طبیعی و نادیده گرفتن ساختمان هستی جسمی و نادیده گرفتن پیوستگی جامعه و همبستگی اجزای آن و فراهم شدن عناصر مجتمع به هم پیوسته و غیر متفرق و پشت به هم کرده، زیرا در هستی و تکوین یک جسم هندسی سالم باید بعضی از ابعاد آن از بعضی دیگر بلندتر باشد و باید عناصر و اجزای آن در هم داخل شوند؛ اگر چه از عنصری کم‌تر از عنصر دیگر استفاده شود و این صفت و حال هر چیزی‌ست که مرکب و به هم پیوسته باشد، تا آن مرکب و ممزوج سودمند بوده و دارای نیروی فعّال و قائم به ذات خود باشد.

جامعه‌یی که از یک مرد و یک زن تشکیل می‌گردد نیز چنین است، ممکن نیست که از آنان یک شکل هندسی و مخلوط فعّال پدید آید، اگر اضلاع آن متساوی و اندازه و مقدار عناصر آن مساوی باشد، هنگامی این ترکیب و ساخته، متشکل می‌گردد، که از هر یکی بدان اندازه گرفته شود، که نظم و ترتیب را کامل می‌کند و پیوند اجزا در آن با هم سازگار باشد، بگذار مثالی بیاوریم؛ اگرچه مردان و زنان منحرف را خشمگین می‌سازد و این مثال درباره تشکیل خانواده است که سنگ اول بنای ساختار انسانی‌ست:

آیا معقول است که مرد با زن در بارداری و شیردهی و انجام امور و شئون منزل از قبیل فرش کردن و جارو زدن و تهیه خوراک، با هم مساوی باشند؟!! به یقین فطرت در حقوق تعادل برقرار کرده و آن‌ها را متساوی قرار نداده است، پس سیاست و اداره منزل و مملکت پاک و مقدس خانه، وظیفه زن است و پیکار در زندگی برای استوار کردن پایه‌های آن زندگی و حمایت و حفظ و مراعات آن، وظیفه مرد است؛ همان‌طور که حضرت محمد ﷺ فرموده است:

«الرَّجُلُ راعٍ فی أهْلِهِ و مسْئولٌ عنْ رعیَّتِهِ و الْمرأةُ راعِیَةٌ فی بیت زوْجها و مسؤلَةٌ عنْ رعیَّتِها»

(مرد در میان اهل خویش به منزله چوپان است و مسؤول چراندن و مراعات آن است و زن نیز در خانه شوهرش به منزله چوپان است و مسؤول چراندن و رعایت و حفظ آن است.)[۱]

این نور فطرت و آفرینش است، به یقین مساواتی که باید در این عالم هستی مراعات گردد، مساوات میان حق و میان وظیفه و مسؤولیت و تکلیف است.

پس وظایف و مسؤولیت‌هایی که بر دوش زن است، مساوی‌ست با حقوقی که دارد و حقوق به مقتضای قانون اخلاق و تعالیم و اصول شریعت حکیمانه الهی ثابت نشده است، جز برای ادای واجبات و تکالیف و وظایف، بنابراین اگر وظیفه و مسؤولیت زن، مراعات و مراقبت از فرزندان است، حقوق او هم به همین مقدار و میزان، خواهد بود. وظیفه و رسالت واجب تربیت فرزندانشان، آن است که از

---

۱. بخاری (۸۹۳، ۲۴۰۹، ۲۵۵۸، ۲۷۵۱)، مسلم (۱۸۲۹).

زمانی که درگهواره‌اند تا زمانی که به عنفوان جوانی می‌رسند و رشد جسمانی و روحانی می‌یابند، در پرتو عاطفه مادر مهربان تآلف و همبستگی می‌یابند؛ بنابراین حضانت و سرپرستی فرزندان از آنِ مادر است اما حضانت با گذشتن از سن کودکی و طفولیت از مادر به پدر منتقل می‌شود یعنی وقتی که به رشد برسد، حمایت از اخلاق وی بر عهده پدر است و برای آن که توان ادای آن را پیدا کند، بدان مقدار نیز حق به وی داده شده که حق ولایت بر نفس است تا این که به بلوغ می‌رسد.

پس این پدر است که در پرتو این ولایت، از نفس و جسم وی حمایت می‌نماید، بی‌گمان کسانی که درکار و رهبری‌ها و غیر آن زن را با مرد مساوی می‌دانند، به مقدس‌ترین وظیفه و رسالت زن خلل می‌رسانند و خصوصی‌ترین حقوقی که استحقاق آن‌ها را دارد از وی می‌گیرند، آیا می‌خواهند که مادر را منع کنند از این که به فرزندش عشق و مهر بورزد و او را از عواطف سرشار خود سیراب نماید؛ همان‌طور که شیر پستان‌هایش را به وی می‌نوشاند، این‌ها فطرت را تباه کرده‌اند و اسلام دین فطرت است و حقوق و تکالیف و وظایف را برمبنای نظام اخلاقی و فطری بنا می‌نهد، لذا مساوات مطلق را بین مرد و زن قرار نداده است.

زیرا خداوند متعال در آفرینش هستی جسمانی و عاطفی و تمایلات و انگیزه‌های انسانی، آن دو جنس را مساوی نیافریده است، لیکن تنها در میان وظایف و واجبات و حقوقی که دارند و ادای واجبات را ممکن می‌سازد، میان آن دو جنس مساوات ایجاد کرده است، لذا می‌فرماید:

﴿و لَهُنَّ مثْلَ الَّذِی علیْهِنَّ بالْمعرُوفِ و لِلرِّجال علیْهِنَّ درجة...﴾

«و زنان بر مردان حقوقی دارند مانند همان حقوقی که مردان بر زنان دارند که باید به نیکی رفتار نمایند اما مردان بر زنان پایه و درجه‌یی دارند.»

بی‌گمان ما با تعلیم زن به طور مطلق و با کار کردن او نیز معارضه‌ای نداریم، لیکن بر این اساس که وظیفه اصلی زن در این هستی انسانی، آن نیست، بلکه آن یک امر عارضی‌ست که طبیعت زندگی اجتماعی امروز در عصر ما و سنت همکاری و تعاون بین مرد و زن مستوجب آن است، تا مرد بتواند وظیفه خویش را ادا نماید؛ بر این اساس که حقّی برگردن زن نیست، بلکه یک عمل دل‌بخواهی‌ست.

استاد دکتر محمدرشید العوید می‌گوید:[1] قانون ممنوعیت کار شبانه زنان ـ که مدتی از آن می‌گذشت ـ حکومت فرانسه مقرر داشت که بدان عمل نشود و اتحادیه‌های کارگری نیز با آن به مخالفت برخاست.

حکومت فرانسه به سبب التزام به درخواست‌های مجموعه اروپایی این قرار را صادر کرد، تا آخرین دولت اروپایی باشد که از این قیود شانه خالی می‌کند و عالی‌ترین دادگاه در آلمان از قوانین شبیه

---

۱. رسالة الی حوّاء ص ۴۷۵-۴۷۲.

بدان شانه خالی کرده بود که به عصر بیسمارک در ماه گذشته بر می‌گردد؛ همان طور که سویس هم در هفته گذشته این ممنوعیت را برداشته بود.

فرانسه این ممنوعیت را برداشت که به منظور حفظ و حمایت از زنان و منع تعرضات و تجاوزاتی که شبانه نسبت به زنان صورت می‌گرفت، برقرار شده بود و این کار فرانسه شانه خالی کردن از یک قرارداد بین‌المللی بود که در سال ۱۹۴۸ میلادی، کار شبانه زنان را در تأسیسات صنعتی ممنوع کرده بود. وزارت کار گفت: آن وزارت ملتزم است به قرار و تصمیم دادگاه عدل اروپایی در سال گذشته که گفته است این قوانین فرانسوی با توجیهات و رهنمودهای اتحادیه اروپا نسبت به مساوات تعامل با مردان و زنان، در تعارض است و بعضی از اتحادیه‌های کارگری به این قرار و تصمیم حکومت فرانسه اعتراض کردند.

اتحادیه کارگران مسیحی فرانسوی می‌گوید: بنابر تمایل شرکت‌های بزرگ و حکومت هم‌پیمان با آنان، مردان و زنان شبانه و روزانه کار خواهند کرد و این پرسش را مطرح می‌کند: اکنون چه کسی مواظبت و مراعات می‌کند، از آن زنانی که بخواهند یا نخواهند، باید دو وظیفه انجام دهند: وظیفه مادری در روز و وظیفه کارگری در کارگاه‌ها و کارخانه‌های معادن و مواد شیمیایی و منسوجات در شب؟!! (۱)

اولاً: رهنمودهای اتحادیه اروپا به مساوات در تعامل با مردان و زنان حکم می‌کند و این است آن چه در آن خبر آمده است: این مساوات همواره برای مصلحت آن دو دسته نیست که میان‌شان مساوات برقرار می‌کند، پس هرگاه آن‌جا بار سنگینی بر دوش گروهی‌ست، سپس همان بار سنگین را بر دوش گروه دیگر حمل می‌کنی، بی‌گمان تو با این مساواتت ظلم می‌کنی بر آن گروهی که از حمل این بار سنگین معاف است؛ بنابراین، این مساوات ظلم است بر آن گروه دیگر، پس این زنی که با منع از کار شبانه مورد حمایت قرار گرفته بود، با برداشتن این منع، آن حمایت نیز از بین می‌رود و شاید همین امر بود که بعضی از اتحادیه کارگران را بر آن داشت که بدان قرار و تصمیم حکومت فرانسه اعتراض کنند و بدان حمله نمایند.

ثانیاً: همان پرسش اتحادیه فرانسوی کارگران مسیحی رأی ما را تأکید می‌کند، که گفته بودند: اکنون چه کسی مواظبت و مراقبت می‌کند، از آن مادرانی که بخواهند یا نخواهند، باید دو وظیفه انجام دهند: وظیفه مادری در روز و وظیفه کارگری در کارخانه‌های معادن یا مواد شیمیایی و منسوجات و بافتنی‌ها در شب؟!!

آیا به راستی این به زنجیر کشیدن زن بیچاره نیست، وقتی که او را مجبور می‌کنیم و ناچار می‌سازیم که هم در خانه و هم در بیرون آن کار کند؟!!

---

۱. این خبر در روزنامه "صوت الکویت" در ۱۹۹۲/۲/۲۹ میلادی منتشر شده بود.

در حالی که مرد تنها در خارج خانه کار می‌کند!! آیا تحمیل دو کار بر زن خود نقض مساوات نیست؟!! به یقین مساوات حقیقی آن است که زن تنها در خانه کار کند؛ همان‌طور که مرد تنها در بیرون خانه کار می‌کند، بی‌گمان اختلاف طبیعت عمل و کار، مساوات را نفی نمی‌کند، بدان اندازه که تعدد کار از یک جانب (از آنِ زن) و عدم تعدد از جانب دیگر (از آنِ مرد) نفی مساوات می‌کند.

ثالثاً: امید داریم که زن مسلمان در این اخبار تأمل کند، تا بفهمد که اسلام چه اندازه به وی کرامت بخشیده و او را حفظ و حمایت می‌کند، وقتی که او را از کار در خارج از منزل معاف داشته است، زیرا اسلام مرد را (پدر یا شوهر یا برادر یا فرزند) ملزم نموده است که باید هزینه زن را بپردازد.

۷. مساواتی که غرب بدان دعوت می‌کند، مساوات دروغین است:

"بریژت اولف هامر" یک زن قاضی سوئدی‌ست که به پایتخت‌های خاورمیانه و روستاهای آن به عنوان مأمور از طرف سازمان ملل متحد سفر کرده و تلاش نموده که مشکلات طبیعی زن شرقی عربی را بررسی نماید.

این زن قاضی محقق بر این باور است که زنان شرقی در بسیاری از بخش‌های کشورهای عربی، بیش از زنان سوئدی از آزادی برخوردارند زیرا آزادی بنا به گفته "بریژت" آن است، که انسان دنیای مستقل ویژه خود را داشته باشد.

درست برعکس حال و وضع زن سوئدی که دنیای ویژه خود را ندارد که مرد در آن با وی شریک نباشد. "بریژت" می‌افزاید: بی‌شک، آزادی زن غربی یک آزادی وهمی و خیالی‌ست، زیرا در حقیقت آزادی واقعی در مساوات با مرد به وی داده نشده است، مگر این که وی را از صفات زنانگی و آزادی زنانگی و حقوق زنانگی برهنه ساخته‌اند، تا از وی چیزی شبیه به مرد بسازند، بی‌گمان این آزادی، یک نوع بی‌نیازی است که برای مساوات با فقیران می‌کوشد و آزادی سکونت در بهشتی‌ست که برای نزول به زمین تلاش می‌کند!!

آری، این چیزی بود که آن زن قاضی سوئدی گفته، پس از این که آزادی وهمی زن غربی را با آزادی حقیقی زن شرقی مقارنه و مقایسه کرده است، پس چگونه ممکن است بگوییم: به راستی زن غربی مالک آزادی‌ست؛ در حالی که اسیر یک لقمه زندگی‌ست، اسیر بدبختی، که مختص مردان است، یعنی اسیر کار می‌شود، همان بدبختی که صفات زنانگی و مؤنث بودن را از زن می‌رباید و او را به صورت یک موجود شبیه به مرد در می‌آورد.[1]

در مجله "الوعی الاسلامی" تحت عنوان: **نه مساواتی، نه عدالتی، نه برابری**، آمده است: این فریاد گریه‌ی زن در جوامع غربی‌ست و در تحقیقاتی آمده، که روزنامه "العرب قطری" به تاریخ ۱۱ ژوئن

---

۱. "رسالت إلی حوّاء" ص ۷۹.

۱۹۸۰ میلادی گفته است: در کنگره امریکا تنها ۱۷ زن و در مجلس شیوخ و پیران امریکا یک زن و در پارلمان فرانسه از مجموع ۴۹۱ نماینده ۱۸ نماینده زن وجود دارند و در سویس یک سوم از رأی دادن محرومند.(۱)

در امریکا: در ایالت متحده امریکا، زن از مساوات با مرد برخوردار نیست حتی از نظر شکل ظاهری ـ این حکم را کمیته امریکایی حقوق مدنی صادر کرده است ـ این کمیته تأکید می‌کند که در قوانین جاری در ایالت متحده امریکا، به زنان امریکایی ـ در خلال اعطای امتیازات به مرد ـ در بیش از ۸۰۰ فصل و ماده از این قوانین جاری ظلم و ستم می‌شود.

این بررسی و تحقیق می‌گوید: از نیم قرن پیش هنوز مصیر تعدیل بیست و هفتم قانون اساسی قطعی نشده است که به مساوات در برابر قانون با قطع نظر از جنسیت تصریح دارد، زیرا این تعدیل به موافقت ۳۸ ولایت از مجموع ۵۰ ایالت نیاز دارد و تاکنون جز ۳۵ ولایت بر آن تعدیل، موافقت نکرده است.

مزد زن در سال ۱۹۵۹ میلادی ۶۳/۹٪ از اصل مزد مردی بود که همان شرایط و صلاحیت زن را داشت و در سال ۱۹۷۸ میلادی به سطح ۵۸/۹٪ تنزل کرد. مجله "بنش" می‌گوید: بی‌گمان واقعیت زن امریکایی همان مزد پایین و شرایط سخت کار و تبعیض شغلی و کم بودن مؤسسات تربیت کودکان است.

در ایتالیا دستمزد زن ۳۰٪ از دستمزد مرد کم‌تر است.

در فرانسه این تفاوت تا ۳۳٪ می‌رسد و در ژاپن تا ۴۰٪ است.

در سویس نیز کمیته اتحادیه سویسی گزارشی پیرامون وضع زن انتشار داده و گفته است:

در سویس تاکنون هم بنابر علل مختلف، یک سوم زنان از حق رأی دادن در انتخابات هیأت اداره محلی محروم می‌باشند و قضیه مساوات زن با مرد در سویس هنوز حل نشده است.

در امریکا: زنان در وظایف تولیدی جز ۵٪ اشتغال ندارند به ویژه در جمعیت سلطه محلی که تعدادشان در حدود ۵۹/۳٪ ساکنان محلی‌ست و ۵۳/۲٪ از انتخاب‌کنندگانند و از اصل ۵۵۴۷ کرسی در پارلمان بازار مشترک نه‌گانه، ۳۵۷ نماینده زن وجود دارد یعنی کم‌تر از ۶٪ پارلمان‌شان، در حالی که تقریباً نسبت جمعیت زنان در این کشورها ۵۲٪ می‌باشد.

در پارلمان ژاپن ۳٪ اعضای پارلمان زن می‌باشند.

در امریکا برابر تحقیقی که شده است نسبت بی‌کاری در صفوف زنان بیش از ۱/۵ برابر بی‌کاری مردان است و زنانی که در زیر خط فقر متعارف در امریکا زندگی می‌کنند ۶۳٪ می‌باشند، در امریکا نسبت دختران جوان در خلال سال تحصیلی ۷۷/۷۶ از دانشجویان دانشگاه به نسبت زیر: از دانشجویان پزشکی ۲۵٪ و از هندسه و ریاضیات ۶٪ و از دانشجویان حقوق ۲۰٪ و از دانشجویان فیزیک ۱٪ و از زنان کارگر فنّی یا متخصص ۳٪ بوده است.

---

۱. "مجلة الوعی الاسلامی" شماره ۲۱۵ ذی‌القعدة ۱۴۰۲ هـ ص ۸۷ و بعد از آن.

مجله "بواس نیوزاندودولدر پیورت" می‌گوید: ۸۰٪ از زنان کارگر امریکایی حقوق و مزد کم‌تر به نسبت حقوق و مزد کارگران مرد تقاضا می‌کنند.

در فرانسه بسیاری از مدارس عالی و مدارس حرفه‌یی فرانسوی به روی دختران جوان بسته است، در مدارس بازرگانی و تجاری فرانسوی جز ۷۰ دختر از مجموع ۵۲۰۰ دانشجو، تحصیل نمی‌کنند و در مدارس عالی الکترونیکی و دستگاه‌های الکترونی از مجموع ۲۶۰۰ دانشجو ۶۲ دختر جوان درس می‌خوانند و نسبت مهندسان زن ۱/۸٪ و نسبت پزشکان زن ۶٪ و نسبت فنی از زنان ۱۱٪ است.

در ژاپن دخترانی که دوره دبیرستان را به پایان می‌رسانند به نسبت ۱۰٪ به مدارس عالی و تحصیلات عالی ملحق می‌شوند، اما فرصت‌های به دست آوردن کار بعد از پایان تحصیلات متوسطه بسیار اندک است. در سال ۱۹۷۹ میلادی، از فارغ‌التحصیلان مدارس عالی و دانشکده‌هایی که مدت تحصیل در آن‌ها دو سال بود، جز ۲۰٪ کار به دست نیاوردند و نسبت مدرسان و استادان مدارس عالی زنان ۸٪ و ۱۰٪ از پزشکان را تشکیل می‌دادند.

نسبت زنانی که از عضویت در سندیکاهای امریکایی برخوردارند، در تناقض مستمر است، که در سال ۱۹۵۰ میلادی ۱۷٪ و در سال ۱۹۷۸ میلادی ۱۲/۵٪ بوده است و زنان امریکایی که در سندیکاها نیستند، عملاً از حمایت و پشتیبانی قانونی و از حقوق بازنشستگی و مرخصی‌های سالیانه و مرخصی‌های استعلاجی با حقوق، محرومند و دستمزد این گروه از زنان به نسبت زنان عضو سندیکاها ۲۵٪ کم‌تر است و این مسائل بر رنج و زحمات زنان کارگر در جوامع غربی می‌افزاید و از جمله چیزهایی که بر رنج و آلام زنان می‌افزاید، عدم وجود مؤسساتی‌ست برای تربیت کودکان و پرورش مادری، یا ضمانات و تضمینات برای مرخصی مدت بارداری و زایمان با حقوق و حفظ دستمزد.

در این باره مجله "پویتکل افریزر" امریکایی ذکر کرده است:

مؤسسات سرپرستی و تربیت و پرورش کودکان در ایالات متحده امریکا گنجایش بیش از یک میلیون کودک را ندارد و این رقم بسیار اندکی‌ست.

دل‌مشغولی و غم و اندوه زن امریکایی:

روزنامه الاهرام در قاهره به تاریخ ۱۹۸۰/۷/۱۲ یک گزارش تحقیقی تحت عنوان: **«غم و اندوه و دل‌مشغولی زن امریکایی»** منتشر کرد، که در آن گفته بود: "گلوریا ستاتیم" زن سردبیر مجله "مز" می‌گوید: به یقین این قضیه اساسی و بنیادی‌ست، زیرا با آدمیت و انسانیت زن مرتبط است و بایستی که اندام و جسم زن آزاد گردد، به عنوان اساس و زیربنای آزادی سیاسی و این قضایا به شرح زیر است:

تجاوز و تعدّی به دختران جوان و زنان و کتک‌کاری و زدن همسران و فشار و ظلم و آزار به سبب

جنسیت و خشونت در داخل خانواده و سقط جنین، لیکن این بدین معنی نیست که زن امریکایی تحت فشار این قضایا، بقیه مسایل دیگر را و در مقدمه آن‌ها طلب مساوات در دستمزد را کنار نهاده است.

برحسب سرشماری‌ها و آمارهای دفتر کار، زنی که همان عمل و کار مساوی با کار مرد را انجام می‌دهد، دستمزد برابر با ۶۳٪ دستمزد مرد را به دست می‌آورد.

از جمله این قضایا فرصت‌های تدریب و تعلیم و پیشرفت شغلی و حرفه‌یی است.

هم‌چنین امنیت و اطمینان در وظیفه و شغل است، که زن با توجه به تازه کار بودنش، آخرین کسی‌ست که به کار گمارده می‌شود و اولین کسی‌ست که از کار برکنار می‌گردد و از جمله فشار و ظلم و آزار به سبب جنسیت است.

یکی دیگر از این قضایا پرورشگاه‌ها و مهد کودک‌هاست، که آمارهای سال ۱۹۷۸ می‌گوید: بی‌گمان ۵/۸٪ میلیون زن یعنی ۴۴٪ از مجموع نیروی کار زنانه، حداقل یک کودک، در سنّ پیش از مدرسه دارند و این در مقابل ۳۰٪ سال ۱۹۷۰ میلادی‌ست و این بدین معنی‌ست که باید حداقل جا برای ۵/۸٪ در پرورشگاه‌ها و مهدکودک‌ها باشد؛ در حالی که تنها جا برای یک میلیون کودک وجود دارد.

ارقام سخن می‌گویند:

ارقام و اعداد درباره زن چه می‌گویند؟! ارقام می‌گویند:

از میان ۴۴۱ شغل و حرفه و کار و وظیفه تنها در بیست نوع از آن‌ها زنان کار می‌کنند و زنانی که به پست‌ها و مراکز مطلوب و مفید رسیده‌اند، می‌توان گفت که نسبتشان بیش از ۲/۳٪ نیست و این جا هم معیار پُست عالی این است، که حقوق ماهیانه کم‌تر از ۱۵ هزار دلار نباشد، روی هم رفته زن دستمزد مساوی با مرد را ندارد، با وصف این که بار سنگین بیش از توانش را بر دوش دارد، زیرا کار منزل را انجام می‌دهد، به اضافه ۸ ساعت کار روزانه در جاهای دیگر و این گزارش تحقیقی ادامه می‌دهد و می‌گوید: مسائل مربوط به زدن و آزار و بدرفتاری با زن در صدر اول طلاق و بیانیه‌های پلیس قرار دارد؛ علاوه بر آن که زن اختیارات اقتصادی خود را از شوهرش کسب می‌کند، بدین معنی که به مجرد طلاق گرفتنش، حق خویش را از دست می‌دهد، در این که به وی اجازه داده شود از نظر اقتصادی، با تقسیط خرید نماید و این "یک قضیه و مسأله اساسی و بنیادی در امریکاست".

هم‌چنین کار همسر به ویژه در روستاها، یک کار تولیدی و اقتصادی برای خودش به حساب نمی‌آید، زیرا بهره او از میراث تابع مالیات بر ارث است، برعکس شوهرش که نقش تولیدی وی معتبر و قانونی‌ست، میراث شوهر تابع مالیات بر ارث نیست و زن امریکایی بعد از ازدواج مالیات بر درآمدی بیش‌تر از زنان ازدواج نکرده می‌پردازد، لذا بعضی از شوهران با طلاق از همسرانشان جدا می‌شوند!!

هنگامی که موعد تحویل برگه مالیات فرا می‌رسد، سپس بعد از تحویل برگه مالیات، از نو با هم ازدواج می‌کنند و این کار برای فرار از مالیات بیش‌تر است.

مساوات صوری و ظاهری چه نتیجه و فایده‌یی داشته است:

در گزارش تحقیقی اولین نهضت زنانه جدایی‌طلب زنان شوروی، از فروپاشی و خرابی اوضاع زن در سایه مساوات ظاهری و صوری پرده برداشته شد و این که چگونه جنس سومی بعد از آزادی زن روسی پدید آمد، که روزنامه الاهرام قاهره در تاریخ ۱۹۸۳/۱/۳ میلادی از روزنامه "اوبزرور" نقل کرده و در این بررسی آمده است:

اخیراً در میان گروه‌های جدایی‌طلب، در اتحاد شوروی، یک نهضت زنانه جدایی‌طلب، در شهر لنینگراد ظهور یافت و در تمام نواحی اتحاد جماهیر شوروی و گروه‌های حکومت کمونیستی منتشر گردید و منشورات و مطبوعات این جدایی‌طلبان شوروی ـ که به دولت‌های غربی می‌رسید ـ تا سال‌های اخیر به حقوق زن در حد ذات خودش، اشاره‌یی نمی‌کرد و تنها بر حقوق انسان به طور عام و کلی تمرکز داشت و یگانه استثناء از این قاعده، کتاب دانشمند مشهور سوفیتی "اندریه زاخاروف" به نام "خطر و امید" بود که نظرها را به سوی آثار و علایم خطرناکی جلب می‌کرد که از نظام کمونیستی فراگیر سوفیتی پدید می‌آمد و تندرستی بدنی و عقلی زنان و فروریزی میانگین زاد و ولد در اتحاد شوروی را به سبب این آثار و نتایج، تهدید می‌کند و در معرض خطر قرار می‌دهد.

در دهم دسامبر ۱۹۷۹ میلادی که روز جشن سال یاد اعلام حقوق انسان بود، نخستین نشریه در مورد شئون و کارهای زن تحت عنوان "تاریخ المرأةالروسية" منتشر شد و زنان جدایی‌طلب آن را نوشتند، که حاوی مقالات و پژوهش‌ها و اشعار و قضایای تاریخی، پیرامون مشکلات زن به ویژه و پرده برداشتن از فرق بین صورت و چهره زن در ایدئولوژی کمونیستی و بین واقعیت تلخی که به حقیقت زنان در داخل اتحاد شوروی در آن می‌زیستند، بود.

در این نشریه، زنان داستان‌های سقط جنین در بیمارستان‌های سقط جنین را ذکر کرده بودند که نام و صفت "مفارم اللحم" یا چرخ‌های گوشت بر آن گذاشته بودند، همان‌طور که داستان‌های غصب شوهران مست، برای زنان‌شان را ذکر کرده بودند که چگونه وحشیانه آن‌ها را غصب می‌کنند؛ هم‌چنین اردوگاه‌های زندان‌های کوچکی که کودکان در آن‌جا می‌زیستند، تحت نام اردوگاه‌های پیشاهنگان و زندان کردن به تهمت بی‌کاری و حالات طفیلی بودنی که زنان را در آن قرار می‌دادند و اخبار و رویدادهای دیگر نوشته بودند.

به راستی این نشریه زنانه نه تنها در شوروی تأثیر عمیق و طنین‌اندازی داشت، بلکه در خارج نیز سر و صدا برپا کرد، به ویژه در میان نهضت‌های زنانه در پاریس، که فوراً نسخه ترجمه آن، به زبان

فرانسوی منتشر گردید و روزنامه‌های زنان و غیر آن در فرانسه به زنان نویسنده این نشریه، بسیار اهتمام نمودند و مصاحبه‌های مطبوعاتی متعددی با آنان پیرامون اوضاع زنان در اتحاد شوروی به عمل آوردند؛ علی‌رغم مشابهت بعضی از مشکلات زن روسی با مشکلات زنان در دولت‌های غربی، بی‌گمان بیش‌تر مشکلاتی که آن نشریه ذکر کرده، مشکلاتی‌ست که صِرفاً از آنِ زن روسی‌ست و به روسیه اختصاص دارد و واضح است به نسبتِ آن چه نهضت و تحرک زن غربی بدان رسیده است، با زن غربی در همان آرزوهایی که گمان می‌کنند که در سایه انقلاب روسیه بدان رسیده‌اند با هم شریک و سهیم نیستند، زیرا اکنون زن در اتحاد شوروی فضانورد و کارگر کارخانجات شده است، بلکه برعکس، زیرا بیش‌تر مطالب زن روسی در خط معاکس سیر می‌کند و مساواتی که انقلاب روسیه به زنان وعده داده، به حقیقت شیوه زندگی زنانه سابق را ویران کرده است، بدون این که به هیچ وجه به خوشبختی زن روسی منتهی شده باشد.

همان‌طور که زن روزنامه‌نگار جدایی‌طلب "کبری سایکیر" ذکر کرده است:

به راستی مرد روسی از این که حامی و پشتیبان زن شود امتناع می‌ورزد و به صورت شریک وی در نیامده است که در هر چیزی با وی شریک و سهیم گردد.

این روزنامه‌نگار زن، بسیار جدّی زنان غربی را برحذر داشته است، از این که مبالغه و زیاده‌روی کنند، در ادعای آن مساواتی که ارزش‌های خانواده و مادری را از هم پاشیده و نقش زن را به عنوان سرچشمه و منبع عشق و آرامش از بین برده است!! و این نهضت اصل مساوات را ردّ نمی‌کند، لیکن مساوات صوری و ظاهری را ردّ می‌کند، که مرد و زن را با هم مساوی می‌داند، حتی در کارهایی که جهان می‌کوشد تا مردان را از آن‌ها نجات دهد!!!

مساوات دروغین:

امّا "تاناتیانا جوتشیفا" زن فیلسوفی که تحصیلات مارکسیستی دارد، در مقاله خویش تأکید کرده، تمام آن چه را رفیق و دوست او "کبری سایکیر" ذکر کرده است و اضافه می‌کند و می‌گوید: «بی‌شک نظام آموزشی سوفیتی، برپایه مساوات ایده‌آلی دروغین میان مرد و زن استوار است و در حقیقت متضمن تحقیر و خوار شمردن زنانگی و مؤنث بودن است و بی‌گمان این نظام به آزادی نیانجامیده است، بلکه به حقیقت به مؤنث کردن مردان منتهی شده، بعد از آن که آزادی و قدرت خویش را بر تحمل مسؤولیت از دست داده‌اند!»

در روزنامه یمامة شماره ۱۴۴۳ به تاریخ ۱۹۹۷/۲/۱۵ میلادی چنین آمده است: زنان فرانسوی اعتراف می‌کنند، می‌گویند:

ما بازیچه‌ی دست مردان شده‌ایم و با آنان مساوی نیستیم:

"میشال بیرو" اخیراً کتابی در پنج جلد تحت عنوان تاریخ زنان همراه با نویسنده جورج دیبیه نوشته است، که در آن تحولات عمل و کار انسانی، در فرانسه و در جهان را به طور کلی ارائه می‌نماید.

لذا بدین نتیجه می‌رسیم که ناراحتی‌ها و اندوه زن اروپایی از کار و استقلال مادّی گرفته تا آزادی شخصی، همان زنجیره‌یی از تلاش‌ها و زحمات روزانه است، که در میان همه زنان غرب وجه مشترک دارد. زن فرانسوی علی‌رغم گام بزرگی که در مجال و میدان آزادی و استقلال شخصی برداشته است، هنوز از این بحران رنج می‌برد که به عنوان یک زن کارگر در محلی و شوهرش در محلی دیگر، که با عدالت با وی تعامل و رفتار نمی‌گردد و فرزندانشان در محل سومی هستند، هیچ چیزی آنان را زیر سقف یک خانواده با هم جمع نمی‌کند، تعطیلات هفتگی آخر هفته، یا مناسبات اعیاد رسمی، به اضافه بیکاری و نسبت بالای طلاق، بسیاری از زنان فرانسوی اعتراف می‌کنند که محال و بسیار دشوار است که مادر بودن و داشتن کار با هم جمع شوند، مگر هنگامی که قوانینی وضع شود که کار زن مادر را به نصف روز محدود کند، زیرا اکنون می‌بینیم که به ندرت پیش می‌آید که یک زن فرانسوی، قبل از سی سال یا سی و پنج سالگی ازدواج کند، به ویژه که دَرِ روابط عاشقانه و رفیقه‌بازی و دوست‌گیری، به روی آنان باز است، حتی داشتن فرزند بدون ازدواج، یک امر طبیعی تلقی شده است.

لذا می‌بینیم که زن عربی (اسلامی) مساواتی را که در برابر زن غربی، انتظار دارد، به حقیقت بدان رسیده است، بلکه بهتر از آن، به اعتبار آن که زنی‌ست که به حقوق کامل خود نایل گردیده است و نمی‌داند که یک واقعیت مختلف و حق بزرگی دارد، که اسلام در میدان‌های زندگی، به وی بخشیده است به ویژه در میراث.

در روزنامه القبس شماره ۸۳۵۳ به تاریخ ۱۴۱۷/۵/۱۰ هجری چنین آمده است:

چه‌بسا در سوئد زن با مرد در سطح سیاسی مساوی باشد، لیکن هنوز نظافت منزل و تهیه غذا و مراقبت از کودکان، بیش‌تر از مردان، به عهده زن است؛ هم‌چنین که دایره نفوذ زن محدود و تنگ است یا اصلاً نفوذی در دنیای اقتصادی و مالی ندارد.

سازمان ملل متحد سوئد را می‌ستاید به عنوان دولتی که بیش از دیگر دولت‌ها به مساوات بین دو جنس در جهان تحقق می‌بخشد و پیشگام اعطای حقوق به زنان است، مانند حق سقط جنین و به دست آوردن مدت استراحت برای عنایت و توجه به کودک لیکن برابر آمارها و تحقیقات و بررسی‌های نو بایستی زن گام بلندتری بردارد، تا مساوات عملی و عینی را تحقق ببخشد.

خانم "کریستینا هالتبوم" که استاد اقتصاد در دانشگاه "اُبسالا" می‌باشد گفته است: مساوات بین دو جنس، در سوئد اسطوره و افسانه است و "هالتبوم" که پژوهشی درباره نسبت کار زنان در اداره کارها انجام می‌دهد، می‌گوید:

«زنان عملاً کار می‌کنند، لیکن وظایف و شغل آنان، اغلب اوقات در چهارچوب کار منشی‌گری و دفتری‌ست و دستمزدشان هنوز از دستمزد مردان کم‌تر است.»

امروز قسمت اعظم زنان سوئدی کار می‌کنند، لیکن هم‌چنان از سلطه و قدرت سیاسی و شغل‌های اجرایی که مردان اشغال کرده‌اند، به دورند و تنها یک زن در منصب عضو اداره نمایندگی وجود دارد از ۲۴۰ شرکت ثبت شده در بورس سوئد. جز آن‌که صورت آن، در دنیای خارجی در سطح سیاسی نیکو به نظر می‌آید و رو به خوبی می‌رود، زیرا حکومت نخست‌وزیری "گوران پیرسون" مناصب وزارتی مهم را با تساوی بین مردان و زنان تقسیم می‌کند و خانم "نیکل" به نام سخنگوی جمعیّت تضمین مساوات در سوئد به رویتر گفته است:

زنان سوئدی در تلاش برای تحقق مساوات کامل، پیشرفت بزرگی احراز نموده‌اند و مجال و میدان سیاسی، خود دلیل بر این مطلب است، جز این‌که با دقت نظر در تخصص‌های وزیران زن کابینه، چنان پیداست که منصب‌هایی که زنان اشغال کرده‌اند، از سختی و صعوبت کم‌تری برخوردارند، مانند کارهای اجتماعی و قضایای مساوات و محیط و آموزش و فرهنگ.

"هالتبوم" گفته است:

بی‌گمان توزیع و تقسیم شغل‌های کم‌اهمیت‌تر به زنان، تا حدّی خطای مردانی‌ست که بر نگهداشتن سلطه و قدرت در دست خود حریص می‌باشند و گفته است: مناصب و پست‌هایی هستند، که دارای سلطه و وضع ممتاز و مال کم‌تری می‌باشند.

بدیهی‌ست کسانی که این گونه مناصب را اشغال می‌کنند، بر آن حریص می‌باشند؛ همان طور که کارها در سوئد، بیش‌تر سنتی و تقلیدی می‌باشند.

و اضافه می‌کند که ملامت متوجه زنان نیز هست، زیرا کار مادری و همسری تقلیدی و سنتی را انجام می‌دهند و در همان وقت برای حفظ کار در ساعات طولانی تلاش می‌کنند و گفته است: مشاغل زنان در سوئد فراوانند و زن تلاش می‌کند که کارهای متعددی داشته باشد، بایستی ساعات طولانی کار کند و فرزندان را به دنیا آورد و از والدین پیر و مسنّ نگهداری نماید و تمام کارهای نظافت منزل و پخت و پز را شخصاً انجام دهد، خلاصه ممکن نیست با وجود همه این کارهای مهم، موفق گردد.

سرشماری‌ها و آمارهای رسمی این نظریه را تأیید می‌کند. ارقام و اعداد اداره مرکزی آمار و سرشماری بیان می‌کند که زنان در سوئد هنوز بیش از ۳۰ ساعت در هفته را کارهای بدون دستمزد انجام می‌دهند، که شامل کارهای منزل است، در حالی که مردان ۲۰ ساعت در هفته را بدین کارها می‌پردازند.

چه‌بسا موفقیت زن در کار، تا حدّی دچار خلل می‌گردد، به سبب نظام رعایت و مراقبت اجتماعی سخاوتمندانه‌یی که به زن حق می‌دهد، با فرزندانش در منزل بماند، برای مدت حدّاقل یک سال با تضمین حقّش در این که بعد از بازگشت به کار، مزد پیش از بازگشتش را بگیرد.

این به حقیقت یک امتیاز بزرگ به حساب می‌آید، ولیکن در عین حال، به عدم موفقیت زن در کار یز منجر می‌شود.

در روزنامه "العالم الیوم" شماره ۱۸۲۴ تاریخ ۱۷۹۷/۲/۱۹ میلادی آمده است: روزنامه‌های مریکایی در این اواخر، از روی یک توهم در امریکا به نام مساوات زن با مرد پرده برداشتند و روزنامه‌ها داستان سه دختر جوان امریکایی را منتشر نمودند، که به آکادمی نظامی آمریکایی عالی موجود در کارولینای امریکا، ملحق شدند، به امید تحقق مساوات که امریکا ندای آن را در سراسر جهان سر داده است، لیکن در حقیقت این آرزو و امید سقوط کرد و بر صخره‌های واقعیت امریکایی مردانه، در داخل این آکادمی نظامی در هم شکست.

"شارون فولکنر" زن امریکایی ۲۰ ساله در سال گذشته یک ادعانامه قضایی علیه آکادمی نظامی موجود در جنوب کارولینای امریکا، به دادگاه تقدیم داشت، تا آن آکادمی را مجبور سازد که او را به عنوان یک زن برای آموزش و تعلم و کسب دانشنامه آکادمی نظامی بپذیرد، آکادمی که ۱۵۰ سال از تأسیس آن در امریکا می‌گذرد و قانون آن مانع ملحق شدن زنان بدان می‌گردد و "شارون فولکنر" در برابر محاکم قضایی امریکا، شعارهای مساوات میان مردان و زنان را مستمسک قرار داد و از آن بهره جست، شعارهایی که همه سیاستمداران امریکایی در خلال تبلیغات انتخاباتی خود، آنها را سر می‌دهند و او علیه آن آکادمی یک حمله سخت زنانه مطبوعاتی برپا داشت، که آن آکادمی تنها به بهانه این که او زن است از پذیرش او امتناع می‌ورزد.

مهم آن است که قانون و قانون اساسی امریکا، ادّعای "شارون" را تأییدکرد و آن آکادمی نظامی را مجبور نمود که او را بپذیرد، مانند هر جوان امریکایی دیگری که جنسیت و شناسنامه امریکایی دارد و جامع شرایط قبول است، که آن شرایط به تمامی در "شارون" موجود بود، لیکن هنگامی که "شارون" به آکادمی ملحق شد، دریافت که مردان وجود او را نمی‌پذیرند، بلکه او را تحت آزمایشات روانی و جسمی ترسناکی قرار دادند که در اولین هفته برنامه آکادمی، تحمل آن را نداشت و "شارون" از این حقیقت پرده برداشت که هفته اول آکادمی به هفته دوزخ موسوم است و هر کس آن را پشت سر گذاشت، راه فراغت از تحصیل در آن جا به رویش باز است، لیکن آنان این واقعیت را مراعات نکردند که او یک دختر جوان است، پس توانایی و نیروی او فرو ریخت و شکست خویش را در ادامه و استمرار تحصیل در آکادمی را اعلام داشت و بعد از یک هفته تحصیل در آکادمی آن جا را با چشم گریان رها کرد... و پیش از آن که آکادمی را ترک کند در برابر روزنامه‌های زنانه امریکایی اعلام نمود که به سبب عدم تحمل آزمایشات مردانه شکست خورده است، لیکن او آرزومند است که دختران جوانی بیایند که بیش از او توان تحمل این آزمایشات را داشته باشند.

شیخ المنجد می‌گوید: [1]

آیا غربی که ندای مساوات را سر داده، خود مساوات را اجرا کرده است؟!

آیا غربی که قانون مساوات را وضع کرده، آن را عملاً تنفیذ نموده است؟!

آیا غربی که حریت و آزادی کامل دارد، به راستی زنان و مردان در اماکن مختلف مساوی‌اند؟! نه هرگز!! زنان تنها ۱۴٪ از وظایف و مناصب رهبری را در دولت‌های جهان اشغال کرده‌اند.

رشد و نموّ بشری ویژه زن، در سال ۱۹۹۵ میلادی در گزارش خود اشاره کرده است به این که مشارکت سیاسی زن سخت و دشوار و پیچیده است، که هنوز مشارکت زنان در سطح جهان در پارلمان ۱۰٪ و در سطح جهان غربی ۴/۶٪ می‌باشد.

حقوق و ماهیانه‌ی زنان و مردان در امریکا، در یک بررسی که در سایت Tmct.imdia.com آمده، می‌گوید: زنان از هر دلاری که مرد می‌گیرد، ۹۲ سنت می‌گیرند، با همان معلومات و درجه و پایه خبرگی و مهارت و مدرک تحصیلی بین دو جنس.

با وصف معلومات، در مجال مناسب با کار زن و در مشاغل و مناصب تکنیکی عالی با دقت و حساسیت، فرق خیلی بیش‌تر است و این گزارش می‌گوید: در شرکت‌های بزرگ موفق مثل "مایکروسافت" و "آمازون" تفاوت و فرق بیش‌تری در میان حقوق و دستمزد مردان و زنان ثبت شده، با وجود این که قوانین امریکا و کانادا، فرق و تفاوت در حقوق و دستمزد بین دو جنس را منع می‌کنند و با وجود این قوانین، شرکت‌هایشان، آن را اجرا نمی‌کنند، بلکه با آن مخالفت هم می‌کنند، پس این ما هستیم که تطبیق و اجرای مساوات، بر ما فرض خواهد شد.

WWW.Wek "**مؤسسه ویک**"، مؤسسه ویک اهتمام می‌دهد به پیشرفت زنان برای رهبری صنعت در امریکا و می‌گوید: بی‌گمان زنان، تمام فرصت‌های کار در بازار و روابط عمومی را گرفته‌اند، سپس تفاوت‌ها و فرق‌های میان دستمزد ماهیانه، میان مردان با زنان را ذکر می‌کند و ارقام و اعداد تفصیلی بعضی از حرفه‌ها را آورده است و عوامل زیادیِ دستمزد مردان بر زنان را ذکر کرده است، چون هنوز در این قضیه تفاوت وجود دارد.

"نیل کینوک" رهبر حزب کارگر بریتانیا ـ که معارض است ـ در یک مصاحبه مطبوعاتی به مجله "المرأة" که در لندن منتشر می‌شود به صراحت گفته است: او احساس شادی و خرسندی می‌کند که زن نیست، زیرا در بریتانیا زن فقیرترین کس است و بیش‌تر در معرض تبعیض جنسیتی است.

کینوک می‌افزاید: علی‌رغم این که دختر جوانش، استعداد و نعمت خدادادی بیش از پسر جوانش را دارد، دختر جوانش بیش‌تر در معرض خواری و اهانت در منزل قرار می‌گیرد، تنها به سبب این که مؤنث است و همان شخص می‌گوید: به راستی بهره و نصیب زن در بریتانیا از تعلیم و تربیت و آموزش و

---

۱. به نقل از یک فایل صوتی به نام: "لیس الذکر کالأنثی".

مشاغل و وظایف، بسیار تأسف‌آور و اندوهناک است؛ هم‌چنین زن از زدن، کتک‌کاری و اهانت از جانب شوهر و غیر شوهر نیز بسیار رنج می‌برد.

کینوک می‌افزاید: بی‌گمان از جمله اهداف حکومت آینده من، در درجه اول انصاف دادن به زن است و از دخترم شروع می‌کنم و او را با پسرم برابر و مساوی قرار می‌دهم.

این گواهی رهبر یک حزب غربی‌ست، درباره حال زن در کشورش، در دهه‌ی هشتاد قرن بیستم:

«در معرض خواری و اهانت در منزل تنها به دلیل این‌که مؤنث است.»

«رنج بردن از ضرب و کتک‌کاری و اهانت از جانب شوهر و غیر شوهر.»

«زن فقیرترین کس است در جامعه و بیش‌تر در معرض و تبعیض جنسی‌ست.»

«و به خاطر تمام این‌ها کینوک رهبر حزب، احساس شادی و خرسندی می‌کند از این‌که زن نیست.»[1]

آیا به راستی این است، همان مساواتی که آن را تشویق می‌کنند؟!!

۸. بررسی‌ها و پژوهش‌ها به فرق‌های میان مرد و زن اشاره دارند:

به یقین پژوهش‌های روانی و پزشکی و اجتماعی به جنبه‌های فرق و جدایی میان مرد و زن اشاره می‌کنند، که این جدایی‌ها به سه قسم تقسیم می‌شوند: ۱. تفاوت‌ها و فرق‌های جسمی ۲. تفاوت‌های عقلی ۳. تفاوت‌های درونی و وجدانی.

۱. تفاوت‌ها و فرق‌های جسمی بین دو نوع زن و مرد:

تمام دانشمندان بر این حقیقت تأکید دارند که همه فرق‌های بین دو نوع مذکر و مؤنث از اختلاف در وحدت و عنصر اساسی تکوین و هستی جسم که سلول است، ناشی می‌گردد و در این باره **الکساس کاریل** می‌گوید: بی‌گمان چیزهایی که بین مرد و زن فرق به وجود می‌آورند، محدود در اشکال ویژه اندام‌های جنسی آنان نیست و باز هم محدود به اختلاف راه تعلیم آنان نیست، بلکه این فرق‌ها دارای یک ذات طبیعی اساسی و بنیادی هستند، از قبیل اختلاف نوع بافت‌ها در ساختمان جسم هر دو جنس، همان‌طور که زن به طور کلّی با مرد در ماده شیمیایی که جدا می‌شود از تخمدان رَحِم در داخل جسم وی تفاوت دارد. بی‌گمان آنان که ندای مساوات جنس لطیف با مرد را سر می‌دهند، نسبت به این فرق‌های بنیادین و اساسی جاهل و نادانند و دعوت می‌کنند به این که هر دو جنس یک نوع تعلیم و آموزش و مسؤولیت و وظیفه داشته باشند، لیکن درواقع و نفس الامر، زن به تمامی با مرد تفاوت دارد،

---

۱. رسالة الی حواء ص ۱۹۴-۱۹۳.

پس هر سلّولی از جسم و اندام زن یک سرشت و مزاج زنانگی و مؤنث بودن را دارد؛ هم‌چنین اندام‌های مختلفش و حتی بیش‌تر از این، حال و وضع نظام عصبی وی نیز چنین است.

به یقین دانشمندان به بسیاری از این فرق‌ها و تفاوت‌ها بین این دو نوع پی برده‌اند، که ما به مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر اشاره می‌کنیم:

-از حیث شکل: بنیه و ساختار زن نازک‌تر از بنیه و ساختار مرد است و جسم و اندام جسمانی زن مجهّز به اجزایی‌ست که در بارداری و شیردهی به وی کمک و مساعدت می‌نماید و فرق‌های آشکار و ظاهری وجود دارد که در شکل اندام تناسلی آنان پدیدار می‌شود.

-از حیث وزن: وزن مولود مذکر هنگام ولادت، در حدود ۵۰٪ از وزن مولود مؤنث بیش‌تر است و این تفاوت تا سن یازده سالگی واضح است؛ به گونه‌یی که در حوالی چهارده سالگی در حدود ۱۵٪ کاهش می‌یابد تا مذکر وزنش از مؤنث کم‌تر شود، سپس در حدود پانزده یا شانزده سالگی مذکر وزن خویش را باز می‌یابد و در بیست سالگی وزن مذکر بر مؤنث در حدود ۲۰٪ تفوق و برتری می‌یابد.

- از حیث طول و بلندی: مذکرها به هنگام تولد از مؤنث‌ها بلندترند تا سن یازده سالگی در حدود ۲۰٪ و در مابین یازده سالگی و چهارده سالگی برعکس است که دختران بلندقدتر می‌گردند. تا حوالی هفده سالگی که مذکرها قد بلندی را شروع می‌کنند و تا حوالی ۲۰ سالگی استمرار دارد، آن وقت رشد مذکرها در حدود ۱۰٪ افزایش می‌یابد.

-از حیث حجم مخ و مغز: متوسط حجم مخ مردان اندکی بیش‌تر از متوسط حجم مخ زنان است؛ هم‌چنین جزء مخ متعلق به عاطفه در مؤنث بزرگ‌تر است؛ در حالی که جزء مخ متعلق به تفکر در مذکر بزرگ‌تر است.

-از حیث سرزندگی و شادابی و نشاط: این نیرو در مذکر شدیدتر و قوی‌تر است به شرح زیر:

- در شش سالگی در حدود ۷٪.
- در ده سالگی از ۱۰ تا ۱۲٪.
- در بیست سالگی در حدود ۳۵٪.

- از حیث نیروی عضلانی: در مراحل مختلف عمر این نیرو در مردان بیش از زنان است، برای مثال نیروی فشار دست در پسر قوی‌تر از دختر است در حدود ۱۰٪ در سنّ هفت سالگی و این نیرو به تدریج در هر دو رشد می‌کند تا این که در شانزده سالگی در دختر متوقف می‌گردد؛ در حالی که در پسر ادامه و استمرار دارد تا سنّ نوزده سالگی و معدل و میانگین برتری مابین ۵۰ تا ۶۰٪ می‌باشد و همین نسبت در عضلات پشت و پاها ملاحظه می‌شود.

- و از حیث بلوغ: بسیاری از تفاوت‌های جسمی، مستقیماً به عامل رشد و بلوغ بر می‌گردد و غالباً دختران در حدود یک سال پیش از پسران بالغ می‌شوند.

تطور و دگرگونی‌های سریعی در دختران پدید می‌آید و دختران جوان در دوره بلوغ در معرض تلاش‌های عصبی قرار می‌گیرند که سبب می‌شود گاهی کم‌تر قابلیت عمل داشته باشند و ممکن است اندکی از بیداری و هوشیاری عقلی بکاهد و تفاوت‌های دیگری نیز وجود دارد که بارزترین آن‌ها به شرح زیر است:

- صدای زن لطافت و نرمی بیش‌تری از صدای مرد دارد.
- زنان در برابر اغلب بیماری‌ها بیش‌تر از مردان مقاومت دارند.
- زنان سریع‌تر از مردان از صاحب فرزند شدن عاجز و ناتوان می‌گردند.
- اعصاب زنان نیروی کم‌تری از اعصاب مردان دارد.
- قدرت زنان بر تحمّل درد بیش از قدرت تحمّل مردان است.
- برابر بررسی‌ها و آمارهای جدید عمر زنان طولانی‌تر از عمر مردان است.
- شمار گلبول‌های قرمز در خون زنان کم‌تر از مردان است.
- قدرت زن بر تنفس ضعیف‌تر از مرد است.

۲. تفاوت‌های عقلی بین دو نوع مرد و زن:

بررسی‌ها و پژوهش‌ها بدین اشاره دارند که زن از نظر هوش و ذکاوت کم‌تر از مرد نیست، لیکن این مسأله فرق‌های عقلی در زمینه‌های دیگر را نفی نمی‌کند، که در عملیات عقلانی پیچیده ظاهر نمی‌شود، بلکه در عملیات عقلانی ساده ظاهر می‌گردد، از جمله پسران افکار و آرا را پیش از ادراک آن اشخاصی که این افکار و آرا از آنان صادر می‌شود، درک می‌کنند؛ در حالی که عنایت و توجه دختران در درجه اول به خود اشخاص معطوف می‌گردد؛ لذا در می‌یابیم که اهتمام مؤنث‌ها مستقیماً به اشکال ظاهری‌ست، در حالی که اهتمام مذکرها به چیزی دورتر و عمیق‌تر است.

بسیاری از دانشمندان بر وجود فرق‌های اساسی در رشد و نموّ زبانی بین مذکرها و مؤنث‌ها تأکید می‌کنند، که مؤنث‌ها در سه سالگی تفوق دارند و کودکان مذکر در میان سه سالگی و یازده سالگی بدانان ملحق می‌شوند، آن جا که مؤنث‌ها تفوق زبانی خویشتن را باز می‌یابند، به حقیقت نتایج یکی از بررسی‌ها تأکید می‌کند بر برتری مؤنث‌ها در افراد نمونه بر مذکرها در طول زندگی.

همان‌طور که یک بررسی جدید توضیح می‌دهد که فرق‌های زبانی بین مذکرها و مؤنث‌ها، به فرق‌های متمایز در تعامل و رفتار با کارهای زبانی و لغوی از جانب دماغ و مغز هر یک از آن دو جنس بر می‌گردد، که مرد فقط جانب دماغ را برای تعامل و رفتار با مسائل زبانی و لغوی به کار می‌برد؛ در حالی که زنان هر دو جانب را به کار می‌گیرند، لذا در ادا استوارترند.[۱]

---

۱. مجله الشرق الاوسط ۱۴۱۶ هـ ۱۹۹۵ میلادی، ۴۷۶۴، ص ۳۳.

هم‌چنین بررسی‌ها در مورد تمام کودکان عادی و کودکان ممتاز و با استعداد و کم خرد، آشکار کرده است که دختران پیش از پسران سخن گفتن را آغاز می‌کنند و در تمام مراحل عمر، مبتلا شدن به اضطراب کلامی یا تأخر در خواندن در دختران کم‌تر است و چنین یافته‌اند که در مرحله بلوغ، دختران در آزمایش‌های مهارت کار دستی و خوش اندامی و رعنایی بر پسران تفوق و برتری دارند؛ در حالی که پسران در قدرت مکانیکی تفوق می‌یابند.

۳. تفاوت‌های درونی و وجدانی بین این دو نوع:

بررسی فرق‌های وجدانی و درونی از تحدید و تعیین فرق‌های جسمی و عقلانی بسیار سخت‌تر است و آن چه پژوهشگران، در این جا بدان رسیده‌اند، چیزهایی هستند، که ملاحظات ظاهری آن را ممکن ساخته است، گاهی مقارنات و نتایج بررسی نهایی آن‌ها را باطل می‌سازد.

از جمله مهم‌ترین فرق‌های وجدانی و درونی که علما ملاحظه کرده‌اند:

۱. زن بیش از مرد متأثر می‌گردد و عکس‌العمل نشان می‌دهد و بیش‌تر به هیجان می‌آید.

۲. ثبات عاطفی زن از ثبات عاطفی مرد کم‌تر است.

۳. زن بیش از مرد در معرض خوف و بیم قرار می‌گیرد.

۴. زن بیش از مرد نازک‌دل و نرم‌دل است و گاهی زودتر به گریه و حیله و مکر متوسل می‌گردد.

۵. زن بیش از مرد به خودآرایی تمایل دارد.

۶. زن زبان آورتر از مرد است.

۷. زن بیش از مرد در برابر سختی‌ها و رنج‌های زندگی روزانه مقاومت و ایستادگی دارد.

۸. زن از به کار بردن خشونت علیه دیگران و نفس خویش شانه خالی می‌کند، لذا نسبت خودکشی در میان زنان پایین‌تر است.

۹. احساسات مرد با نیاز و از روی آن است و احساسات زن برانگیخته می‌شود و با تحریک است.

۱۰. مرد در اعماق درون خویش به استقبال از خطر تمایل دارد؛ در حالی که زن حریص است بر دوری از آن.

۱۱. زن در طلب کمک از دیگران پروایی ندارد و حرجی نمی‌بیند؛ در حالی که مرد دوست دارد که بر نفس خویش متکی باشد و به طلب کمک از دیگران پناه نمی‌برد، مگر هنگام ضرورتی که از تحمل مسؤولیت در آن عاجز گردد.

۱۲. عادت مذکرها از زمان کوچکی با اضطراب و عناد و اصرار است؛ در حالی که مؤنث‌ها تسلیم موج زندگی سهل و راحتند، حتی در حال شیرخوارگی.

۱۳. مردها بیش‌تر از زنان میل به دشمنی و تجاوز دارند و از نخستین دوران زندگی، پیداست و بررسی‌ها و پژوهش‌ها بدین اشاره دارند که مذکرها دو برابر مؤنث‌ها وقت خود را صرف عدوان و تجاوز به دیگران می‌کنند.

پس بایستی در تربیت زن مسلمان معاصر، از این فرق‌ها و تفاوت‌های بین این دو نوع استفاده کنند و بهره ببرند که به وسیله روانشناسان و فیزیولوژیست‌ها در عصر جدید به اثبات رسیده‌اند و حکمت پروردگار آفریدگار را تأیید نمایند که این حکمت مقتضی آفریدن هر یک از مذکر و مؤنث برای وظیفه و کار محدود و ویژه است.

شگفتا! چگونه منادیان مساوات بین این دو نوع، به عمد با فطرت و سنت‌هایی مخالفت می‌کنند که آفریدگار در عالم هستی به ودیعه نهاده است و این مخالفت بدترین آثار را برای تمام انسانیت به طور کلی و برای زنان به ویژه دارد.

کسانی هستند که اختلافات فطری بین این دو نوع را دلیل بر کمال در مرد و نقص در زن می‌دانند، لذا این اختلافات و تفاوت‌ها مرد را از بعضی مکاسب بر خوردار می‌کند و سبب محرومیت‌هایی برای زن می‌شود و این گروه غافلند از این که این اختلافات و تفاوت‌ها برپایه و اساس نقص و کمال نهاده نشده است. پناه بر خدا! از این که قدرت ابداعی الهی، خلقی را ناقص و محروم و خلقی دیگر را کامل و بی‌نقص بیافریند، بلکه به یقین این تفاوت‌ها به خاطر تنوعی‌ست که ضامن تحقق خواسته‌های جامعه و مسیر زندگی‌ست. دقیقاً شبیه به تفاوت بین اندام‌های یک جسم است، که تمام آن‌ها برای تحقق اهداف مشترک، کار می‌کنند.

پروفسور "ریک" که سال‌ها در بررسی و پژوهش اوضاع هر یک از مرد و زن تلاش کرده است، این موضوع را تأکید و تأیید می‌نماید و از خلال بررسی‌های خود، نتیجه گرفته است که محال است، زن مانند مرد، کار کند و تفکر نماید.

او می‌گوید: علی‌رغم آن چه در تورات آمده است و به صراحت می‌گوید که مرد و زن از یک "پاره گوشت" آفریده شده‌اند، با وصف این، این دو نوع از حیث ترکیب و ساختار تفاوت‌های بنیادی با هم دارند. لذا نمی‌بینیم که عکس‌العمل مشابهی در برابر رویدادها داشته باشند، زیرا هر دو به مقتضای خواست‌های نوعی خویش به شکل و صورت متفاوت عمل می‌کنند و هر دو مکمل یک‌دیگرند، از این روی می‌توانند با هم زندگی کنند.

بنابراین بایستی مؤسسات تربیتی، زن مسلمان معاصر را متوجه اهمیت و ضرورت درک و فهم حقیقت این فرق‌ها و تفاوت‌ها نمایند، که آفریدگار حکیم آن‌ها را از این دو نوع آفریده است و چگونه این تفاوت‌ها از بارزترین شگفتی‌های ابداع آفرینش الهی به شمار می‌روند و بیانگر درس برجسته توحید و یگانگی الهی هستند و دلالت دارند بر نظام استواری که عالم هستی برمبنای آن روان است!!

خداوند متعال جهاز و دستگاه تناسلی را برای بقای نوع و حفظ آن آفریده است و برای تحقق آن، زندگی تعاونی میان زوجین و عوامل تقویت آن را ـ که موجب جذب و کشش هر یک به دیگری‌ست -

تضمین نموده است و هر یک را به گونه‌یی آفریده که سعادت و آرامش دیگری را می‌خواهد و از فداکاری و ایثار و ترجیح دیگری بر خویشتن در راه هم‌دیگر لذت می‌برند.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (روم: ۲۱)

«و از نشانه‌های او این است، که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان محبت و رحمت قرار داد، به یقین در این نشانه‌هایی‌ست برای گروهی که تفکر می‌کنند.»

اگر ما به تمدن جدیدی بنگریم که مسلمانان اکنون دارند و نگاه این تمدن به زن را با نگاه واقعی اسلام بدان، مقارنه و مقایسه کنیم، در می‌یابیم که فاصله و شکاف میان آن دو بسیار دور است. نگاه واقعی اسلام به هر یک از زن و مرد بدین اعتبار است که آنان مکمل و تمام کننده یک‌دیگرند، که آیه زیر بدان اشاره دارد:

﴿ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّيْ لاَ أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُم مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُم مِن بَعْضٍ﴾ (آل‌عمران: ۱۹۵)

«پروردگارشان درخواست آنان را پذیرفت و فرمود: من عمل هیچ کس از شما را، زن باشد یا مرد ضایع نخواهم کرد، شما از جنس یک‌دیگرید...»

در حالی که این تمدن نو بر این مبنا بدانان می‌نگرد که هر یک از آن دو، صورت برابر با اصل دیگری‌ست و اسلام حکم می‌کند به این که دایره‌های عمل هر یک از این دو نوع با هم تفاوت دارد؛ در حالی که این تمدن نو می‌پندارد که مجال عمل هر دو یکی‌ست!! و به وضوح می‌بینیم که جوامع غربی در حدود یک قرن است که به مساوات بین این دو نوع پرداخته‌اند، با وصف این، زن غربی امکان نیافته است که در تمام کارهای مرد، به جای وی بنشیند.[1]

هم‌چنین بررسی‌های علمی اثبات کرده است که تفاوت‌های بین این دو نوع تنها از جنبه روانی نیست، بلکه به یقین جنبه حیاتی نیز دارد به گونه‌یی که آنان را از هم متمایز می‌سازد و تأکید می‌کند بر این که برابر طرح و نقشه آنان، هر دو برای یک عمل واحد صلاحیت و شایستگی ندارند و می‌بینیم که صلاحیت زن برای انجام بعضی از کارهای مرد، مستلزم بیرون رفتن از خانه و اهمال و ترک وظیفه اساسی وی‌ست، که مشکلات اجتماعی و اخلاقی فراوان و خطرناکی را سبب می‌گردد.

---

۱. در سال ۱۹۷۰ میلادی "دکتر ادگار بریان" اعلام داشت که زن صلاحیت و شایستگی تصدّی منصب‌های رهبری را ندارد، خواه منصب اداری یا سیاسی و این به سبب تأثیر هورمونی بر او پیش از عادت ماهیانه و قاعدگی‌ست.
کشور امریکا با اصدار بیانه‌یی خواست یک چاره روانی برای آن بیابد که در آن اعتراف کرده بود به این که زن در آن مدت دچار اضطراب روانی‌ست (باجبیر فی الشرق الاوسط ۱۴۱۶ هـ ۱۹۹۵ م. ع ۶۰۷۸.)

بایستی مؤسسات تربیتی برای اثبات ویژگی‌های فطری زن و صیقلی دادن آن کار کنند و این کار در خلال فرصت دادن به وی، برای پرداختن به وظایف و مسؤولیت‌اش با توازن تمام و به دور از غلوّ و انحراف، خواه از جانب زن یا از جانب جامعه صورت گیرد. هرگاه زن قصد تشبه به مردان داشته باشد، این انحراف به آخرین درجه خود می‌رسد، پس خواهان مساوات با مرد در هر چیزی می‌شود؛ همان‌طور که حال امروز زن غربی و حال زنان ناآگاه مسلمان است؛ در حالی که انحراف و زیاده‌روی از جانب جامعه روی می‌دهد، به سبب مبالغه در جدایی زن از مرد و این که به گونه‌یی به وی می‌نگرد مثل این‌که در انسانیت از مرد کم‌تر است.

بنابراین او را منع می‌کند از پرداختن به حقوقی که اسلام برای وی تضمین کرده است مانند آزادی اراده و انتخاب و آزادی اراده و حق مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی، که با ضوابط و قوانین شریعت هماهنگی و سازگاری دارد. بی‌گمان زن هنگامی قصد تشبه به مردان را دارد، که احساس نقص و کاستی و جهل نماید و از اسباب تفوق حقیقی بی خبر باشد، که قرآن کریم بدان اشاره دارد:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُم عِنْدَاللهَ أَتقيكُمْ﴾ (حجرات: ۱۳)

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما انسان‌ها نزد خداوند پرهیزکارترین شماست.»

می‌بینیم که دانشمند امریکایی **الکساس کاریل** این حقیقت را درک کرده و اشاره می‌کند به این که قوانین وظایف الاعضا و فیزیولوژی، محدود و معین و منضبط می‌باشند، همانند قوانین فلک و کرات آسمانی، به گونه‌یی که انسان نمی‌تواند کوچک‌ترین تغییر در قوانین این دو به مجرد آرزوهای بشری پدید آورد؛ بنابراین واجب است که در برابر حقیقت تفاوت‌های بین این دو نوع مذکر و مؤنث تسلیم شویم، به گونه‌یی که زنان برای رشد و نموّ قدرت‌ها و استعدادهای فطری خویش کار کنند، بدان چه سازگار و متناسب با فطرتی‌ست، که خداوند آنان را بر آن آفریده است و به دور از تقلید از مردان باشند.(۱)

شیخ صالح المنجد می‌گوید: آیا به راستی این مساواتی که غرب می‌گوید و برای آن قوانین وضع کرده است، با فطرت و عقل و شرع تناسب و سازگاری دارد؟!!

آیا بین توانایی مردان و زنان فرق‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد؟ آیا به راستی طبیعت و سرشت و آفرینش مرد و زن مثل هم است؟!! آیا فرق‌های شرعی میان آن دو جنس وجود دارد؟

دانشمندان تشریح و طبّ و آناتومی و شناخت اعضا می‌گویند: به یقین جهازها و اسباب ویژه‌یی که به مؤنث و آن‌هایی که به مذکر اختصاص دارد با هم کاملاً متفاوت‌اند، تفاوت بین آن‌ها به اصل سلّول بر می‌گردد و آنان در زن، حیض و نفاس و بارداری و شیردهی و حضانت و نگهداری از اطفال را می‌بینند

---

۱. اصول تربیة المرأة المسلمة المعاصرة ص ۶۲۰-۶۱۳.

و می‌بینند که مرد غالباً درشت هیکل‌تر از زن و سخت بنیه‌تر و شجاع‌تر و با توانایی بیش‌تر بر تحمل سختی‌ها و ترس‌ها و بیم‌هاست و در عین حال زن را دیده‌اند با جسم و توان ضعیف‌تر و عاطفه نازک‌تر و حسّ تیزتر و این که او مهیّاتر است برای وظیفه مادری و اداره‌ی امور خانواده.

دیده‌اند که طول و بلندی قد مرد، به طور متوسط به مقدار ده سانتیمتر از قد زن بیش‌تر است و این که عضلات زن به مقدار یک سوم از عضلات مرد ضعیف‌تر است و وزن زن عادتاً کم‌تر از وزن مرد است و هیکل او کم‌تر از هیکل مرد است و بافت سلّولی زن به وی اجازه می‌دهد که بیش‌تر از مرد چربی را ذخیره کند و سلّول‌های مغز مرد بزرگ‌تر از زن است و دماغ و مغز مرد بزرگ‌تر و سنگین‌تر و با پیچ‌خوردگی بیش‌تر از دماغ و مغز زن است.

به طور متوسط وزن مغز مرد یکصد گرم بیش از وزن مغز زن است و دستگاه تنفسی مرد برای اکسیژن، مکندگی بیش‌تری دارد و بیش‌تر اسید کربن را رها می‌کند و قلب زن کوچک‌تر از قلب مرد است و این که سرعت نبض زن بین ده تا چهارده نبض در دقیقه بیش از مرد است و سلول‌های قلب زن با سلول‌های قلب مرد کاملاً متفاوتند.

در یک سایت اینترنتی WWW.Weetom.com آمده است: به یقین مردان و زنان با هم در آفرینش یا بیولوژی تفاوت دارند. به اضافه فرق‌های تولیدی آشکار دیگر، در میانگین بلندی قد، مرد قوی‌تر و بلندتر از زن است و زنان خوش اندامی بیش‌تری دارند و سبکی حرکات انگشتان، مناعت و بلندطبعی بزرگ‌تری دارند که آنان را کمک می‌کند تا زودتر از درد بارداری و زایمان شفا و بهبودی یابند.

و یک سایت پزشکی medicplamet در گزارش پزشکی خویش می‌گوید:

وزن خون موجود در جسم مرد به نسبت وزنش ۷/۷٪ است و از آنِ زن ۵/۷٪.

هم‌چنین Healtha Lienet.com در همان سایت بسیاری از پزشکان تصمیم گرفته‌اند که برای روش معالجه و طبابت زنان با مردان تفاوت قائل شوند.

و سایت دیگری می‌گوید: فرق‌های پزشکی بسیاری وجود دارد، حتی عمل بلعیدن و جویدن در زن سریع‌تر از مرد صورت می‌گیرد و قدرت زن بر احساس صدا و چشایی و ذوق، بیش از مرد است و در شب زن بیش از مرد قدرت دیدن دارد و زنان در نور کم سو بیش از مردان قادر به دیدن هستند و می‌توانند کشیدگی‌ها و امتداد صوتی بلندی را نیز بشنوند. اگر بچه‌های دوقلو با هم تفاوت دارند، پس چگونه مرد و زن با هم تفاوت ندارند؟!!

همه می‌دانند که زن در حال حیض و بارداری چه حالی دارد. درجه حرارت جسمش کم می‌شود، نبضش کُند می‌شود، فشار خونش کاهش دارد و هورمون‌ها دچار تغییر می‌گردند، املاح بدن دفع می‌گردد، سوءهاضمه و سردرد دارند و درجه و میزان تمرکز کاهش می‌یابد و نسبت زنانی که در دوران قاعدگی از عوارض بیماری رنج می‌برند ۷۵٪ است.

دکتر "گیهارد" می‌گوید: اندکند زنانی که در حالت حیض علّت و دردی نداشته باشند و دریافته‌ایم که بیش‌تر آنان از سردرد و خستگی و درد پایین شکم و کم‌اشتهایی شکایت دارند و دوست دارند گریه کنند.

به حقیقت زن در حال حیض بیمار است و هر ماه دچار آن می‌شود و این تغییرات و دگرگونی‌ها در اندامش قطعاً بر نیروی ذهنی و هوشی و بر وظایف و کارکرد اندام‌هایش تأثیر می‌گذارد.

پاک و منزه است آن پروردگاری که درباره نماز و روزه در حالت حیض و زایمان و بارداری به زن رحم کرده است و پزشکان زن گفته‌اند که حالت بارداری، سخت‌تر از حالت حیض است و واقعیت بدان گواهی می‌دهد.

این تفاوت‌ها در نتایج آموزشی و ریاضی و ورزشی نیز وجود دارد، حتی در نتایج بازی‌های المپیک، پس در پرش بلند و پرتاب وزنه و بازی‌های نیرو و غیره به شکل قابل ملاحظه‌یی مردان برتری دارند، حتی در بعضی از چیزهایی که به زن اختصاص دارد مانند طراحی لباس و پخت و پز نیز مردان برتری دارند.

خواهران و برادران! به یقین آن کسانی که امروز قایل به مساوات بین مرد و زن هستند، مرتکب ظلم بزرگی به زن می‌گردند. بی‌گمان آنان می‌خواهند چیزی را بر زن تحمیل کنند که توان تحمل آن را ندارد. به راستی آنان به زن رحم نمی‌کنند و بر وی ستم روا می‌دارند و واقعیتی که بدین اختلافات عظیم گواهی می‌دهد، او را بر زمین می‌زند و به فساد و تباهی و ویرانی و شقاوت و بدبختی می‌انجامد و می‌خواهند که کار مردان را بر زنان تحمیل نمایند و زن را از جایگاه طبیعیش دور سازند.

﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰ﴾ (احزاب: ۳۳)

«و در خانه‌های خود بمانید و هم‌چون دوران جاهلیت نخستین در میان مردم ظاهر نشوید...»

می‌خواهند زن را از جایگاه اصلی وی بیرون کنند و می‌پندارند که کار او در خانه نتیجه‌یی ندارد، زیرا درآمدی و مالی برای وی کسب نمی‌کند. از نظر آنان تعریف کار ثمربخش، آن است که مالی کسب کند و آن چه مالی کسب نمی‌کند، کار به حساب نمی‌آید. لذا خانه‌داری حرفه نیست و به عنوان حرفه به چشم نمی‌آید؛ در حالی که به نظر ما از شریف‌ترین وظایف است و از شریف‌ترین وظایف دنیایی برای زن، کدبانویی و خانه‌داری‌ست که به حق خویش و حق فرزندانش و شوهرش قیام می‌نماید و به کار پیوسته نیاز دارد. بی‌شک کار خانه‌داری آسان نیست و بررسی‌ها ثابت کرده است که کارهای زن در خانه جزو کارهای سخت و اعمال شاقه به حساب می‌آید و تلاش و توان بزرگی می‌طلبد، به اضافه ساعات کار طولانی از ده ساعت گرفته تا دوازده ساعت روزانه و می‌خواهند او را از منزل بیرون ببرند و برای خانه و منزل وزنی و ارزشی قایل نیستند، از نظر آنان خانه‌ها هم‌چون هتل می‌ماند، ورود و خروج مسافرخانه بدون دربان است.

از این جاست که می‌فهمیم مساواتی که ندای آن را سر می‌دهند، مخالف پزشکی، شریعت، عقل، فطرت و مخالف واقعیت می‌باشد و اگر می‌خواهند که زن بیرون از خانه کار کند و زحمت بکشد و جایگاه اصلی خود را رها کند، به یقین ظلم و ستم بر وی‌ست و حتی فرق‌های روانی نیز میان این دو جنس موجود است.

در بعضی از پژوهش‌ها آمده است که عاطفه زن بیش از عاطفه مرد است و این نیازی به بررسی ندارد، چون در عالم واقع آن را مشاهده می‌کنیم و به راستی زن دلسوزی سرشار و قلب نرم و مهربانی دارد، که برای هرکس که استحقاق توجه و مهر و شفقت داشته باشد می‌تپد، بیش از تپیدن از قلب مرد برای این کارها، که زن را به تمامی شایسته سرپرستی و نگهداری کودکان کرده است. لذا پیامبر بزرگ اسلام ﷺ خطاب به زنی که طلاق گرفته بود، فرمود:

«أنْتِ أحَقُّ بِهِ ما لَمْ تنکِحِی» (**تو برای حضانت و نگهداری فرزندت سزاوارتر هستی مادام که ازدواج نکرده باشی.**)

در یک سایت بررسی شده است که زنان به بذله گویی و شوخ‌مزاجی تمایل دارند و در میان خود به هم‌دیگر کمک می‌کنند و به هم الفت می‌گیرند و نسبت به هم مهربان و با عطوفتند. و متکی به هم‌دیگر هستند و پیوستگی و تأیید و تقویت دیگران را به خوبی انجام می‌دهند؛ در حالی که مردان در تصرفات خویش تند و خشن هستند و با هم‌دیگر رقابت دارند، در بین خود براساس احترام به هم‌دیگر رفتار می‌نمایند و اعتماد به نفس دارند و متمایلِ به کارگرفتن قوه و نیرو هستند و به دانش و آرا و نظرات خود اهتمام می‌دهند.

در بررسی‌ها نیز آمده است که پروفسور مشهور "ریک امریکایی" گفته است:

به یقین دنیای مرد با دنیای زن کاملاً متفاوت است، پس هرگاه زن نتوانست مانند مرد کار کند و اندیشه نماید، برای این است که دنیای او با دنیای مرد تفاوت دارد، بی‌گمان این دو جنس مانند دو کره‌اند که در دو مدار مختلف حرکت می‌کنند و هر یک از این دو، امکان دارد که هم‌دیگر را بفهمند و کامل کنند، لیکن نمی‌توانند شخص واحدی بشوند و می‌گوید: مرد باید همواره بر حالت و صفت خویش باشد، اما زن واجب است که یک موجود تازه‌یی باشد که هر بامدادی با مظهر و ظاهر تازه‌یی حرکت کند و ظاهر شود.

پژوهشگر روسی **أنطون نیمالات** در کتاب خویش ـ که در آن عدم مساوات فطری میان زن و مرد را به اثبات رسانده است ـ می‌گوید: بهتر است خود را فریب ندهیم، بدین پندار که ایجاد مساوات بین مرد و زن در زندگی عملی آسان و میسّر است، در حقیقت هیچ کس در دنیا به اندازه ما ـ در روسیه سوفیتی شوروی ـ برای تحقق مساوات میان این دو نوع تلاش نکرده است.

در جهان، هیچ قوانینی با گذشت و دور از تعصب، در این مورد وضع نشده، آن گونه که نزد ما وضع شده است. لیکن به حقیقت منزلت و جایگاه زن در خانواده و حتی در جامعه نیز کم‌تر تغییر یافته و دگرگون شده است.

الکساس کاریل می‌گوید: به یقین میان زن و مرد از حیث افکار و آمادگی ذهنی برای کسب معلومات، فرق‌هایی وجود دارد. لذا قوم ما در این که برای هر دو جنس برنامه تحصیلی یکسان در نظر گرفته‌اند به خطا رفته‌اند. الکساس کاریل به خطای قومش ـ که غربیان باشند ـ در این که برنامه‌های تحصیلی و درسی یکسان میان زن و مرد در پیش گرفته‌اند، تصریح کرده است و دعوت می‌کند به این که برنامه‌هایی به آموزش و پرورش زن اختصاص دهند که استعدادهای فطری زن را رشد و نموّ بخشد. در برابر برنامه‌های ویژه مذکرها، که استعدادها و مواهب فطری آنان را رشد و نموّ می‌بخشد و در حقیقت اختلاط بین این دو جنس خطاست. این اعتراف یکی از خود آن قوم است و شکستی که بدان رسیده‌اند و می‌خواهند آن را بر ما تعمیم و تحمیل کنند و در میان ما به اجرا در آورند. در یکی از گزارش‌ها آمده است که شرکت‌های اروپایی تلاش و کوشش کافی نمی‌کنند برای درهم شکستن آن پرده و دیوار وهمی که مانع واگذاری وظایف و پست‌های بزرگ به زنان است.

بانو "دیاما" کمیسر عالی اروپایی کارهای اجتماعی می‌گوید: به یقین مشارکت زن در نیروی کار به کندی پیش می‌رود و در دنیای تجارت و کارهای بزرگ، تفاوت و جدایی بین این دو جنس، به وضوح آشکار می‌گردد؛ در حالی که تصدّی وظایف عالی رسمی و اداری در بخش عمومی در اروپا از جانب زنان به نسبت بین ۲۰ و ۳۰٪ است و سهم زنان در پست‌های مهم شرکت‌های خصوصی در فرانسه بیش از ۲٪ و در آلمان ۳٪ و در بریتانیا تنها ۶٪ است.

آری، این است وضع کشورهای بی‌بندوبار و آزاداندیش و مساوات طلب، که آن را به صورت قانون در آورده‌اند و هنوز اجرا نکرده به این واقعیت رسیده‌اند، که چنین کاری عملی نیست و بدین ترتیب، نتوانسته‌اند با فطرتی که خداوند مردمان را بر آن آفریده است، مخالفت کنند و این زن غربی خود می‌گوید:

به یقین هماهنگی بین کار و بین زندگی خانوادگی مانع بزرگی برای زنان در شرکت‌هاست و این فرق‌ها و تفاوت‌های جسمی، آنان را در قضیه مساوات کمک نکرده است. هنگامی که به تازگی در ارتش بریتانیا در مشق و تمرینات نظامی، مساوات را تطبیق و اجرا نموده‌اند و نتیجه این شده است که از زن سرباز خواسته شده، که همان اوزان و سنگینی را حمل کند، که مرد سرباز آن را حمل می‌کند و باقی تدریبات و تمرینات را نیز همانند او انجام دهد، به یقین دریافتند که اتفاقات و تصادمات سربازان زن به نسبت ۲۵٪ بالا می‌رود و اگر کسی بگوید: بی‌گمان قضیه مساوات بین این دو جنس جدّاً تعبیری مشهور و شایع است، حقیقت این تعبیر و عبارت چیست؟!!

شیخ محمدبن صالح بن عثیمین‌ﷺ می‌گوید: سزاوار است به کسانی که به جای عدالت، مساوات را به کار می‌برند، هشدار دهیم، که این خطا و اشتباه بزرگی‌ست، نباید مساوات گفته شود، زیرا مساوات مقتضی همسان و برابر بودن میان دو چیز است که حکمت جدایی و فراق بین آن‌ها را اقتضا می‌نماید و به سبب همین دعوت ظالمانه به تساوی‌ست که می‌گویند: چه فرقی میان مذکر و مؤنث وجود دارد؟!! میان مذکر و مؤنث را تساوی دانسته‌اند!! لیکن اگر عدالت بین آن‌ها را بگوییم و به هر یک چیزی بدهیم که استحقاق آن را دارد، این اشتباه و خطا از میان می‌رود و عبارت و تعبیر، سالم و درست می‌گردد، لذا هرگز در قرآن نیامده است: انَّ اللهَ یأمُرُ بالّسویَةِ، لیکن آمده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ (نحل: ۹۰)

«خداوند به عدل دستور می‌دهد.»

﴿وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُوا بِٱلۡعَدۡلِ﴾ (نساء: ۵۸)

«هرگاه در میان مردم حکم و داوری کردید به عدالت حکم و داوری کنید.»

و شیخ گفته است:[۱] بر اسلام خطا کرده است کسی که می‌گوید: اسلام دین مساوات است!! بلکه اسلام دین عدالت است و عدالت آن است که بین دو متساوی، جمع کنی و بین دو چیز جدا از هم فرق بگذاری، لذا اکثر آن چه در قرآن آمده است نفی مساوات است:

﴿قُل هَلْ یستوی الَّذِی یعْلَمُونَ والَّذِی لا یَعْلَمُونَ﴾ (زمر: ۹)

«بگو آیا مساوی هستند آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند؟!!»

﴿هَلْ یَسْتَوِی الأعْمٰی و الْبصیرُ، أمْ هلْ تسْتَوی الظُّلُماتُ والنُّور﴾ (رعد: ۱۶)

«آیا کور و بینا یا تاریکی‌ها و نور با هم مساوی هستند؟!!»

هم‌چنین مذکر و مؤنث نیز مساوی نیستند:

﴿وَلَيۡسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلۡأُنثَىٰ﴾ (آل‌عمران: ۳۶)

«و مذکر همانند مؤنث نیست.»

به یقین شریعت بر مبنای عدالت است و اسلام دین عدالت می‌باشد.

۹. نگهبانی و محافظت و قیمومت مرد بر زن به معنی سیطره و چیرگی بر وی نیست:

به یقین قیمومت و محافظت مرد بر زن در اسلام به معنی تسلط و چیرگی مرد بر زن نیست استاد **محمدرشید العوید** می‌گوید:[۲] بسیاری از مردم در فهم معنی آیه «۳۴ سوره نساء» به خطا رفته‌اند:

---

۱. "رسالة الی حواء" ص ۶۳.

۲. "رسالة الی حواء" ص ۶۳.

﴿ ٱلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى ٱلنِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...﴾ **(نساء: ۳۴)**

«مردان سرپرست و نگهبان زنانند، به‌سبب برتری‌هایی که خداوند از نظر نظام اجتماعی برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به سبب هزینه‌هایی که از اموال‌شان در مورد زنان انفاق می‌کنند.»

هدف از قوامت و قیمومت، سیطره و تسلط مرد بر زن نیست، سیطره‌یی که با آن شخصیت زن در خانه و منزل یا در مجال و میدان انسانیت از بین برود، چنین فهمی به یقین خطاست و دلیل‌اش این است که در شریعت اسلامی زن از حقوق کامل و بی نقص برخوردار است، خواه ازدواج کرده، یا نکرده باشد.

زن در حقوق مدنی خویش بعد از سنّ بلوغ و رشد آزاد و مختار است؛ زیرا او حق دارد که عقود معاملات و تصرفات خویش را هم‌چون مرد در بسیاری از مجال‌های مالی مانند دادوستد و غیر آن، انجام دهد و زن شوهر کرده در مال و ثروت خویش از شوهرش استقلال کامل دارد و شوهرش حق ندارد بدون رضایت وی در مال و ثروت او تصرف نماید؛ در حالی که زن در قوانین جدید ملت‌های پیشرفته مثل فرانسه، نسبت به بسیاری از حقوق مدنی دستش بسته است. ماده ۲۱۷ از قانون مدنی فرانسه، صراحت دارد که برای زن شوهر کرده، جایز نیست که ملکیت خویش را منتقل کند، مگر با شرکت شوهرش، بی‌گمان اگر زن، به جایگاه و منزلتی که اسلام به وی داده است، تدبّر و تأمّل می‌کرد، راضی نمی‌شد که غیر اسلام تنظیم‌کننده کارها و پیوندهایش با غیر، در جامعه و زندگی باشد. اگر وضع زن در اسلام به خوبی و نیکی بر زنان غربی عرضه می‌شد، به یقین زنان غربی در آن جا، تظاهرات کرده و حقوقی را مطالبه می‌کردند که اسلام به زن داده است.

۱۰. قیمومت و محافظت مرد بر زن به معنی تأمین هزینه زندگی اوست:

بی‌گمان یکی از معانی قیمومت و سرپرستی مرد بر زن، آن است که مرد مسؤول تأمین هزینه زندگی وی باشد. دانشمندان روان‌شناس ایالات متحده امریکا می‌گویند: مهم‌ترین نگرانی‌ها و دل‌مشغولی‌های زن آمریکایی به شرح زیر است:

- **ترس و نگرانی از فقر:** بسیاری از زنان امریکایی نگران این هستند که تمکن و امکان تأمین ضروریات زندگی را نداشته باشند، مانند خوراک و پوشاک و منزل و مسکن، هم‌چنین زن امریکایی می‌ترسد از این که هنگام پیری امکان اداره و تأمین زندگی خویش را نداشته باشد و ناچار گردد که از حکومت استمداد نماید.

دکتر **هارفی روبن** می‌گوید: زنان بیش از مردان نگران فقرند و از آن بیمناک‌اند و زن امریکایی از این می‌ترسد که کسی که او را دوست دارد، ترکش کند و زنانی که سال‌های عمر خویش را صرف تربیت و

پرورش کودکان خود کرده‌اند... حساسیت ویژه‌یی دارند از آن چه سبب عدم پذیرش و رهاکردن آن‌ها شود، چون زنان بزرگسالی هستند که بعد از گذشت ۳۵ سال از ازدواج‌شان، طلاق داده می‌شوند و امکاناتی برای اداره و تأمین زندگی خود ندارند.

- **ترس از فقدان تندرستی:** آنان می‌ترسند از این که به سبب فقدان تندرستی، پیر و فرتوت به نظر آیند؛ علاوه بر این، فقدان تندرستی، آنان را از قدرت بر مراعات و توجه افراد خانواده‌شان محروم می‌نماید.

- **ترس از عدم پذیرش جامعه:** بنابر رأی دکتر روبن، سرانجام زنان از این می‌ترسند که جامعه آنان را خوب و نیکو نداند و از این مسأله نگرانند. بعضی از زنان، ضرورت انتماء و انتساب و وابستگی به جامعه را احساس کرده و بسیار تلاش می‌کنند که در نظر جامعه مقبول و پذیرفته باشند تا حدی که سرانجام ترس و نگرانی و دلهره بر آنان مسلط می‌گردد و زندگیشان پریشان و سخت می‌شود.

دکتر روبن می‌گوید: زن می‌تواند عدم زیبایی و جمال خویش را با آشپز خوب بودن، یا با خانه‌دار بودن با تدبیر، یا با مادر نمونه بودن جبران نماید و پزشکان، زنان را نصیحت می‌کنند که بر آرا و نظرات دیگران اعتماد نکنند و علی‌رغم این که بیش‌تر مردم نیازمند نگاه خوب دیگران هستند، اما بدین نیازمند نیستند که تمام انسان‌ها با دیده تحسین بدانان بنگرند.

آیا اذعان می‌کنید که زن مسلمان از همه این نگرانی‌ها و دل‌مشغولی‌ها فارغ است و شکوه و شکایت ندارد؟! زیرا زن مسلمان از فقر و عدم تأمین امکانات زندگی ترسی ندارد، تأمین هزینه زندگی او بر عهده شوهر یا پدر، یا برادر، یا فرزندش می‌باشد هر اندازه عمر و سنش بالا برود.

شیخ **علی طنطاوی** می‌گوید:[۱] استاد بهجت البیطار برایم گفت: در یکی از سمینارهایش در امریکا، از زن سخن می‌گفت و از استقلال زن مسلمان در کارهای مالی سخن به میان آورد که در تصرفات مالیش، پدر و شوهر بر وی ولایتی ندارند و هرگاه زن در زندگی دچار تنگ‌دستی شود، پدرش یا برادرش مکلف به تأمین هزینه زندگی وی می‌باشند و اگر پدر و برادر نداشت، هر یک از خویشاوندانی که از او ارث می‌برند، مکلف بدان هستند و حتی اگر فرزند عموی عمویش باشد و این نفقه و هزینه استمرار دارد، تا زمانی که ازدواج کند، یا مالی داشته باشد و اگر ازدواج کرد، شوهرش مکلف به تأمین هزینه زندگی اوست، حتی اگر میلیونر باشد و شوهرش یک کارگر فقیر باشد و از مسائل دیگری نیز سخن گفتم که آنان درباره ما نمی‌دانستند.

پس از آن یک خانم ادیب مشهور امریکایی برخاست و گفت: اگر حال و وضع زن نزد شما این گونه باشد که تو می‌گویی!! مرا با خود ببر که شش ماه نزد شما زندگی کنم، سپس مرا بکشید!! گوید: از این

---

۱. "رسالة الی حوّاء" ص ۲۱۲-۲۱۱.

سخن او شگفت‌زده شدم و از حال وی و حال دختران آن جا پرسیدم دریافتم که زن امریکایی آزاد است؛ در حالی که در قید مقررات محبوس می‌باشد و معزز و مکرّم به نظر می‌آید؛ در حالی که خوار است. به راستی در چیزهای بی‌ارزش او را تعظیم می‌کنند و در کارهای بزرگ او را تحقیر می‌نمایند.(۱)

هنگام پیاده شدن از ماشین دستش را می‌گیرند و هنگام رفتن به مهمانی او را جلو می‌اندازند و چه‌بسا هنگام سوار شدن در "مترو" صندلی را برایش خالی می‌کنند تا بنشیند، یا راه را برایش خالی می‌کنند تا عبور کند.

لیکن در مقابل این، آن چنان با وی رفتار و معامله ناشایستی دارند، که قابل تحمل نیست. هرگاه آن جا، دختر به سنّ رشد رسید، پدرش از وی دست می‌کشد و به وی می‌گوید: برو کار کن و از دسترنج خویش بخور، از امروز به بعد چیزی نزد من نداری!!

پس این بیچاره در گرداب زندگی تنها فرو می‌رود و اهمیت نمی‌دهند که او با جدیّت و کوشش خود زندگی می‌کند یا با تن‌فروشی!! و از او نمی‌پرسند که نان دستان خود را می‌خورد، یا... و تنها در امریکا چنین نیست، بلکه در تمام دیار غرب وضع چنین است!!

۱۱. در اسلام قیمومت، زن را به جایگاه شرافت و عزت و بزرگداشت رسانده است:

به یقین قیمومت مرد بر زن در اسلام، زن را به بالاترین جایگاه عزت و شرافت و نازپروری رسانده است، اما در یهودیت و مسیحیت، این قیمومت "تسلط" و ریاست با فشار و اجبار است.

به راستی تورات به ضرورت قیمومت تسلطی مرد بر زن ایمان دارد، زیرا زن در بهشت، شکست خورد، در این که یار و مساعد مرد باشد و سبب بیرون کردن مرد از بهشت شد. لذا مرد حق رهبری و ریاست و اداره دنیایی بر زن دارد و آن حق را با لفظ سنگین و خشن «تسلط» بیان کرده است یعنی ریاست با فشار و اکراه و اجبار.

و پدر حق دارد که دخترش را برای بازپرداخت وام‌هایش بفروشد و شوهر حق دارد که با همسرش عمل لواط انجام دهد، بدون این که او بدان تمایلی داشته باشد و پدر حق دارد که دخترش را به ازدواج کسی در آورد بدون این که رضایت مادرش را جلب کند.

از آثار شوم این تسلط:

- زن پس از ازدواج نمی‌تواند نام خانوادگی خویش را حفظ نماید.
- زن حق ندارد مستقیماً در اداره اموال خویش تصرف کند، مگر با قیمومت و ولایت شوهرش.

---

۱. همان مرجع ص ۲۲-۲۱.

دایرةالمعارف یهودیت روابط و پیوندهای میان مرد و زن را چنین خلاصه کرده است:

«مرد سید و سرور زن است. زن ملک مرد است؛ اگر چه بعضی اوقات با او مشورت می‌شود.»

مسیحیت نیز ایمان دارد که عدالت این است که زن در برابر مرد تسلیم و خاضع باشد. زیرا مساوات و برابری در کرامت و احترام، موجب نزاع و کشمکش می‌گردد. پس زن مستحق کرامت و مساوات نیست. زیرا زن در بهشت از سلطه و قدرت خود سوءاستفاده کرد. پس او و شوهرش از بهشت بیرون شدند. "بولیس" تسلیم زن به مرد را به عنوان عبادت کامل تعبیر کرده است آن جا که می‌گوید:[۱] ای زنان شوهر کرده! در برابر شوهرانتان تسلیم شوید و خضوع کنید؛ همان‌طور که در برابر پروردگار.[۲] به یقین مرد سرور و رییس همسرش است؛ همان‌طور که مسیح سرور و رییس کنیسه است.[۳]

همان‌طور که می‌گوید: مرد سرور زن است[۴]

چند حکم ظالمانه در اجحاف به زن از این تسلط پدید آمده است از جمله:

الف: نبایستی زن معلم مرد باشد.

ب: سکوت مطلق زن در کلیسا و سخن نگفتن در آن جا.

ج: زن باید در نماز سرش را بپوشاند.

د: کار تبلیغ دینی یا کار روحانی در کلیسا بر زن حرام است.

هـ: زن حق استقلال ذمّه مالی و پرداختن به کارهای تجارتی و تصرفات مالی ندارد.

اما قیمومت در اسلام، به معنی وجوب اطاعت زن در برابر شوهر است و این اطاعت، اطاعت بخشش بدون رقابت و نزاع و کینه است، پس مرد رهبر و زن محل و مرکز رهبری‌ست، بدون این که به انسانیت و کرامت زن خللی برساند، بلکه به یقین هدف رهبر، رفعت و بلندی شأن و مقام زن است، خواه به عنوان همسر، یا دختر یا مادر. پس بر مرد است حق رنج و زحمت و بر زن است حق رفاه و آسایش و عزت و کرامت. بدیهی‌ست که اداره سکّان کشتی زندگی با دو رهبر متساوی سزاوار و شایسته نیست.

بی‌شک مرد در رهبریش، حق استبداد و تکبر و خودبرتربینی ندارد. بلکه بر او واجب است که در کارهای ویژه خانواده و تصمیمات با زن مشورت نماید و حق قیمومت در اسلام برای حمایت کامل از زن است، در برابر خطراتی که زن با آن‌ها مواجه می‌شود. خطراتی که شرافت، یا کرامت یا نخوت و شکوه وی را تهدید می‌نماید. از نظر اسلام زن گوهری محفوظ و مصون است که نباید هیچ بلندپروازی و آزمندی او را به بازی بگیرد. پس هرگاه به اصلاح و هدایت و ارشاد نیاز داشته باشد، ضمانت و تضمین‌هایی وجود دارد که مورد اهانت و خواری قرار نگیرد و از شکوه و نخوت وی کاسته نشود و با

---

۱. (۳۲) ۲. (۲۳)

۳. (افسس ۵:) ۴. کورنتوس ۱۱ :۳.

مراعات طبیعت و سرشت وی به عنوان یک زن حق دارد شهادت و گواهی بدهد، بدون این که اهلیت و شایستگی وی کاهش یابد و اگر متصدّی کاری شود، بایستی در چهارچوب توان و طبیعت او باشد، تا در آن موفق و پیروز گردد و او حق آزادی تملک اموال و تصرف در آن‌ها را دارد؛ هم‌چنین حق جدایی از شوهر خود را دارد، اگر متمایل بدان باشد و می‌توان از "خُلع" بهره گیرد. پس اراده او در اسلام کامل و کرامتش مصون است و او در زمینه‌ها و مراحل مختلف زندگی شریک مرد می‌باشد و برای شوهر خود سکونت و مهر و محبت و رحمت است.(۱)

حجّت‌ها و دلایل سست و واهی پیرامون قیمومت:

حجت اول:

مرد از گذشته‌های بسیار دور، تلاش جدّی کرده است تا در پرتو تفاوت‌های طبیعی این دو جنس، زن را اسیر و زنجیری خود کند تا این که بتواند در سیطره بر زن و قیادت و رهبری وی، محافظ و نگهبان دست‌آوردهای خویش باشد.

بنابراین نسل‌های پی در پی مردان تلاش کرده‌اند که فرصت مساوات کامل را به زن ندهند، تا تفوق زن بر مرد پدید نیاید و مرد حق رهبری خویش را از دست ندهد. برخی از صاحب نظران می‌گویند: میان حکومت مرد بر خانواده و انگیزه‌های اقتصادی وی در پس پرده رغبت و میل بـه استمرار آن، ارتباط و پیوند وجود دارد.

ابطال و تکذیب این حجت و دلیل سست و واهی:

این حجت، ردّ و باطل می‌شود که مرد توانسته است تحت اندیشه تفوق او بر زن، در تمام این نسل‌ها، بر زن غلبه کند و او را مقهور سازد، بدون این که زن توانسته باشد این وضع را تغییر دهد.

بی‌گمان معنی این سخن، اعتراف ضمنی‌ست به این که، جنس مرد در طی قرون و اعصار، از جنس زن در سیاست و اداره زندگی و در سالاری و سروری بر زن قدرتمندتر بوده است و اگر زن حق امکانات مساوی با مرد یا بیش‌تر از آن را داشت، مرد نمی‌توانست در طی قرون و اعصار و در میان ملت‌ها و در پرتو آداب و رسوم و عرف‌ها و نژادها، این سیطره و قدرت و حکومت بر زن را تحمیل نماید، البته این حقیقت دارد که گفته شود: مرد فرصت برابر با فرصت خود را در تعلیم و آموزش به زن نداده است، تا مالک پایه‌های تفوق و نزاع گردد، ولی زن در بسیاری از کشورها، در تعلیم و آموزش، فرصت برابر با مردان را در نسل‌های مختلف و پی در پی داشته است و با وجود این، هنوز مرد به طور عام در ایـن کشورها، رهبر فکر و اندیشه و ابتکار و انجام امور مهم است.

---

۱. المرأة فی الیهودیة و المسیحیة و الاسلام، ص ۱۸۵-۱۸۴.

در حقیقت سرچشمه این مسأله به جدایی و تمایز فطری میان این دو جنس بر می‌گردد، که خداوند در صفات طبیعی هر یک از آنان به ودیعت نهاده است. به گونه‌یی که می‌توان گفت: خداوند مرد را مدیر و نگهبان بر زنان قرار داده است و به این دلیل او را در صفاتی بر زن برتری داده، که شایسته مسؤولیت این مدیریت و قیمومت باشد و اسباب و وسائل این آمادگی و مهیاسازی مرد برای این مدیریت، محصور و محدود به ساختار روحی و روانی و عقلی نیست، بلکه به ساختار و ویژگی‌های جسمی و فیزیولوژی اندام‌ها نیز بستگی دارد که دو جنس را از هم متمایز و جدا می‌سازد و هیچ عاقلی نباید با این حقیقت مخالفت کند.

استاد عباس محمودالعقادﷺ در این باره ملاحظاتی دارد که جامع بین عمق و هوشمندی و ژرفایی‌ست، آن جا که می‌گوید:

به یقین از لجاجت پوچ و بی‌معنی‌ست که گفته شود: زن و مرد در تمام حقوق و وظایف و مسؤولیت‌ها با هم مساوی هستند، زیرا خداوند دو جنس مختلف با هم را نمی‌آفریند، تا هر دو دارای صفات و شایستگی‌ها و صلاحیت‌ها و اعمال و اهداف زندگی یک جنس باشند. تاریخ طولانی بشریت ـ که بی‌نیاز از داوری حدس و گمان و تقدیر و فرضیه می‌باشد ـ نشانگر این است، که هرگز، در طول تاریخ در هیچ ملتی ـ که بر روی این کره خاکی زندگی کرده است ـ روی نداده، که جنس زنان با جنس مردان مساوی بوده باشند، با وجود محیط‌های زندگی مختلف و تمدن‌های گوناگون. علت و سبب اصلی آن تفوق و برتری مرد بر زن در قدرت و تأثیر بر عموم است. سپس می‌گوید: البته جهالت و نادانی قرن‌های پیشین نیز سبب و دلیل نمی‌شود، زیرا جهل و نادانی در آن قرن‌ها بین هر دو جنس مشترک بوده است: به علاوه، استبداد حکومت‌ها بر هر دو جنس با هم بوده و هر دو را به بندگی گرفته است و هیچ طایفه‌یی از بندگان، منع نشده است که در میان آن‌ها، کارگر صنعتکار و شاعر توانا و شیرین‌زبان و واعظ حکیم و فرزانه به نبوغ نرسد و ناتوانی زن از هم‌گامی با مرد در کارهای عمومی، از نپرداختن زن بدین کارها ناشی نشده است: زیرا هزاران سال است که زن به کارهای خانه‌داری و منزل می‌پردازد و هنوز مرد در این کارها، بر زن غلبه و تفوق دارد و هر وقت مرد به کارهای زن بپردازد از او قدرتمندتر است.

در کار پخت و پز و طراحی و دوخت لباس و در هنرهای آرایشی و ساختن اثاث و اسباب منزل و در تمام کارهای مشترک منزل، مرد تواناتر از زن است. سپس استاد عقاد از کارهای بسیار دیگر سخن می‌گوید، که زن بیش از مرد بدان‌ها پرداخته و مجال تفوق و برتری به وی داده شده است، لیکن این مرد است که در این کارها بر زن تفوق می‌یابد، برخلاف آن چه انتظار می‌رود، اگر زن به تمامی با مرد، در ویژگی‌های روحی و عقلی و جسمی مساوی می‌بود.

حجت و دلیل دوم:

حجت و دلیل معارض دیگری نیز هست که گاه و بیگاه نویسندگان زن و مرد، آن را نشخوار می‌کنند و می‌کوشند، تا نقض و ردّ کنند، آن‌چه ما بیان داشته‌ایم مبنی بر این که خداوند مرد را بر زن برتری بخشیده است و حرفشان این است که بعضی از زنان از بسیاری از مردان، از نظر علمی و عقلی و فضیلت و اخلاق برترند، برای نمونه یک زن دانشمند استاد دانشگاه، از هزاران مرد جاهلِ منحرف سبک‌خرد، برتر و فاضل‌تر است؛ در حالی که او یک زن است و آنان چندین مرد، پس چگونه منطقی و درست است که یکی از این مردان نادان بر آن زن دانا قیمومت داشته باشد؟!!

و آیا زندگی شایسته خواهد بود با سالاری چنین مردی بر چنین زنی؟!

چه‌بسا بعضی از صاحبان این قول، برای استشهاد، نمونه‌هایی از تاریخ صدر اسلام بیاورند و بگویند: به یقین عایشه ام‌المؤمنین(رضی‌الله عنها) از هزاران مرد مثل ابوجهل و غیر او از مشرکین و منافقین، فاضل‌تر و برتر است. پس به گفته آنان شایسته است که یکی از این‌ها که مرد است، بر عایشه که زن است قیمومت داشته باشد؟!

به حقیقت پاسخ این حجت واهی، ساده و آسان است. هیچ کس نگفته است که یک مرد مشرک، شایسته و صلاحیت قیمومت بر یک زن مسلمان را دارد؛ اگرچه آن زن مسلمان هزار مرتبه و هزار درجه از عایشه(رضی‌الله عنها) کم‌تر باشد. زیرا به یقین خداوند بر مرد غیر مسلمان حرام کرده است که با یک زن مسلمان ازدواج نماید، تا قیمومت آن مرد بر زن مسلمان تحقق نیابد؛ در حالی که آن زن از نظر عقیده بر وی فضیلت و برتری دارد، چون خدا می‌فرماید:

﴿... وَلَن يَجْعَلَ ٱللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً﴾ (نساء: ۱۴۱)

«**... و خداوند هرگز راهی برای تسلط کافران بر مؤمنان قرار نداده است.**»

چه چیزی از قیمومت و حق اطاعت بزرگ‌تر است؟!! و باز هم هیچ‌کس نگفته است که مرد نادانِ منحرف و سبک‌خرد، بر زن دانشمند خردمند بافضیلت، قیمومت و سرپرستی داشته باشد!!

زیرا پیوند و ارتباط فرضی آن زن با آن مرد یا از طریق ازدواج است یا از طریق نسب، پس اگر این پیوند از طریق ازدواج باشد، در اسلام زن با رضایت خود و خانواده‌اش ازدواج می‌کند.

پس اگر زنی با این صفات و خانواده‌اش با ازدواج با مردی بدین صفات موافقت و قبول نمودند، در این صورت، این خود آن زن است که رضایت داده، که خویشتن را به قید و زنجیر اطاعت و معاشرت با آن مرد مقید نماید و او خود شخصاً مسؤولیت چیزی را به گردن دارد که برگزیده و بدان رضایت داده است.

قطعاً بایستی او برای این کارش، اسباب و عللی داشته باشد و با وجود مسؤولیت کامل او نسبت به این کار، بی‌گمان شریعت اسلامی، راه‌هایی دارد که به موجب آن‌ها، راه نجات چنین زنی از بند و زنجیر

این قیمومت مهیاست. اگر او خود مایل باشد، از طریق جدایی به سبب عدم کفایت. اگر در آنان شرایط چنین تقاضایی تحقق یافته باشد و اگر این شرایط تحقق نیافته باشد، بی‌گمان در شریعت، راه دیگری وجود دارد برای نجات و رهایی از آن چیزی که خود بدان رضایت داده و خود را در قید این قیمومت ناشایسته قرار داده است و آن راه این است که اقامه دعوی طلاق و جدایی نماید، به سبب ضرر و زیانی که از این قیمومت مرد جاهل منحرف بر وی وارد شده است.

اما اگر پیوند این زن دانشمند فاضل با این مرد نادان منحرف ضعیف‌العقل از راه نسب است که در آن بر وی مسؤولیتی نیست، بدین معنی که آن مرد پدر یا برادر یا فرزند باشد، اینجا نیز شریعت اسلامی مقرر داشته:

«لاٰ طاعَةَ لِمَخلوقٍ فِي معصِيَةِ الخالق» (در معصیت خالق، اطاعت از مخلوق وجود ندارد.)

هرگاه این مرد، هر اندازه قرابت و خویشاوندی داشته باشد، تلاش نمود که این زن را بر کار یا گفتار منکر و زشتی وادارد ـ حَکَم و داور در منکر و زشت بودن این کار و گفتار طبعاً شریعت اسلامی‌ست ـ به حقیقت او حق دارد بلکه بر وی واجب است که آن را نپذیرد و آن را انکار نماید و در این کار بر آن زن اطاعت و قیمومتی وجود ندارد، هرگاه آن مرد، دستور انحرافی، یا جهالتی، یا قطع صله رَحِمی، به وی داد، یا خواست او را بدون رضایتش برای کسی نکاح کند که با وی هم سطح و برابر نیست یا تلاش کرد که به ناحق بر مال وی تعدّی و حمله نماید، یا در کار مشروع و خوبی که می‌کند، او را در تنگنا قرار داد، یا او را منع کرد از حقی از حقوق مشروعش، یا با وی بدرفتاری کرد، با هر راهی که ناشی از جهالت و انحراف باشد، در تمام این موارد، آن مرد هیچ‌گونه حقی ندارد، بلکه در آن هنگام ولایت و قیمومتش بر وی ساقط می‌گردد، زیرا خداوند که این حق را به مرد داده، آن را مقید به دو قید کرده است که ما هنوز از قید اول آن سخن می‌گوییم، که عبارت است از:

﴿بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ (نساء: ۳۴)

«مردان سرپرست و نگهدارنده زنانند، به سبب برتری‌هایی که خداوند از نظر نظام اجتماعی برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است.»

از متن این آیه فهمیده می‌شود که این قیمومت و سرپرستی مرد بر زن به علت دو شرط است که شرط اول برتری طبیعی صفات و ساختاری‌ست که ذکر کردیم و شرط دوم، مسؤولیت هزینه و تأمین زندگی‌ست، پس هرگاه این فضیلت مذکور را از دست داد و در مقابل، زن به علم و حکمت و فضیلت آراسته شد و خویشاوندش جاهل و منحرف گردید، کارها و احکامش از روی جهالت صِرف و انحراف بود ـ آن طور که گذشت ـ هیچ‌کس بدان زن نمی‌گوید: از او در جهالت و انحراف و عصیان اطاعت کن چون او قیوم و سرپرست توست!! و سرانجام او می‌توانند از جهالت و انحراف آن مرد

ولیّ نجات پیدا کند، با ازدواجش با شخص هم سطح و هم‌طراز خود، در علم و عقل و فضیلت، یا با کسی برتر از خود. به هر حال مرد سرپرست و نگهدارنده زن است بدان شرط که کارها با او اصلاح پذیرد.

حجت سوم که واهی‌ست:

مرد این سرپرستی و قیمومت را، راهی برای غلبه بر زن و ظلم بر وی قرار می‌دهد. پاسخ بدین دلیل سست، این است که قیمومت مرد بر زن یک قاعده تنظیم شده و سازماندهی شده است که هندسه ساختمان جامعه و آرامش اوضاع در زندگی دنیا مستلزم آن است.

در مجموع زندگی دنیا بدون التزام بدان، سالم نمی‌گردد و درست شبیه به سرپرستی رؤسا و صاحبان امر در کارهای جامعه است.

به یقین این کار، ضرورتی‌ست که جامعه اسلامی و بشری مستلزم آن است و انسان مسلمان‌هر اندازه صاحب فضل و کرم باشد با قیام علیه این قاعده و علیه خلیفه و رییس مسلمانان، در میزان علم یا دین گناهکار می‌شود. جز این که این طبیعت و سرشت مرد است که او را سزاوار و شایسته این سرپرستی کرده است، چون مرد قوی‌تر و نیرومندتر از زن است و در پیکار زندگی و تحمل مسؤولیت‌های آن، مرد شجاع‌تر و با جرأت‌تر است و تمام پروژه‌های بزرگ را مردان اداره می‌کنند و رهبری میدان‌های جنگ بر دوش مردان است و ریاست دولت را غالباً مردان بر عهده دارند و همین طور در کارهای بزرگ و مصلحت‌های عمومی، غالباً مردان موفق می‌شوند و به ندرت پیش می‌آید که در این کارها زن پیروز شود، مگر این که مردی پشتیبان وی باشد.

به یقین میدان و چهارچوبی که قیمومت مرد شامل آن می‌شود، با مسأله احترام و کرامت و شأن زن منافاتی ندارد و این است همان رمز بزرگی که قرآن کریم نگفته است: «**الرِّجال سادة علی النِّساء**» یعنی مردان سید و سرور زنانند، بلکه این لفظ دقیق را برگزیده است: «**الرِّجالُ قوّامونَ عَلَیَ النِّساءِ**» یعنی مردان نگهدارنده و سرپرست اداره کار زنانند، تا مفید معنی سازنده باشد و مفید این است که مردان به تأمین هزینه زندگی و دفاع از کرامت آنان قیام می‌کنند و کلمه "قوام" بر وزن فعّال برای مبالغه است از قیام بر چیزی و استبداد به نظر در آن و تلاش در حفظ آن و قیام و سرپرستی مردان بر زنان بر این مبنی‌ست که به تدبیر کارهای زن قیام کنند و بر زن است مادام که اطاعت مرد معصیت نباشد، از وی اطاعت کند و امر وی را قبول کند.

و علت و سبب آن، داشتن فضیلت و تأمین هزینه و داشتن عقل و نیرومندی در کار جهاد و میراث و امر به معروف و نهی از منکر است و شأن و صفت و حال قوّامین آن است که اصلاح کنند و عدالت بورزند نه این که استبداد و زور به خرج دهند و سلطه و قدرت بورزند.

بنابراین زمینه و چهارچوب قیمومت و سرپرستی در مصلحت و صلاحیت خانه و خانواده و استقامت و پایداری بر امر خدا و بر حقوق شوهر محصور و محدود است. اما در غیر آن، مرد حق دخالت ندارد مانند مصلحت مالی زن که شوهر بدون رضایت همسر نباید دخالت کند و تنها در چهارچوب آن چه خدا حلال کرده است. اطاعت زن از مرد واجب است، پس اگر شوهر امر به معصیت کند، اطاعتش گناه است و از اطاعت معاف است: «**لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق**» یعنی در معصیت خالق اطاعت از مخلوق وجود ندارد.

و مادام که زن در حق الهی یا در حق شوهر اخلال ننماید، مرد جز بزرگداشت و احترام و کرامت وی حقی ندارد.[۱]

درباره قیمومت و سرپرستی گفته‌اند:

استاد عقاد می‌گوید:[۲] انسان دو جنس است، جنس مردان و جنس زنان و هر دو جنس با هم برابرند، لیکن مردان بر زنان درجه و پایه‌یی دارند:

﴿... وَلَهُنَّ مِثْلُ ٱلَّذِى عَلَيْهِنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (بقره: ۲۲۸)

«... و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آن‌هاست حقوق شایسته‌یی قرار داده شده و مردان بر زنان برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است.»

و باز هم می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا ٱكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا ٱكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا ٱللَّهَ مِن فَضْلِهِ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً﴾ (نساء: ۳۲)

«امتیازات و برتری‌هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید، این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی، برای حفظ نظام زندگی شماست. با این حال، مردان به سبب آن چه به دست می‌آورند نصیبی دارند و زنان نیز نصیبی و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد و از فضل خدا برای رفع تنگناها، استمداد جویید، زیرا خداوند به هر چیز داناست.»

و در همین سوره به دنبال آن می‌آید:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى ٱلنِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ (نساء: ۳۴)

«مردان سرپرست و نگهبان زنانند، به سبب برتری‌هایی که خداوند از نظر نظام اجتماعی برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به سبب هزینه‌هایی که از اموال‌شان در مورد زنان انفاق می‌کنند...»

این جا استحقاق قیمومت، برحسب تفضیل و برتری فطرت است، سپس به سبب این که خداوند وظیفه و مسؤولیت هزینه برای زنان را بر مردان واجب کرده است و این وظیفه و تکلیف بر فاضل‌تر

۱. مکانة المرأة للبلتاجی ص ۱۰۲-۱۰۰ وعداة الحجاب ۱۳۱-۱۳۰/۲.
۲. المرأة فی القرآن ص ۱۲-۵.

نسبت به پایین‌تر از وی در فضل است، پس هر دو فضل دارند لیکن فضل مرد بیش‌تر است و تکلیفش هم بیش‌تر و علت آن تنها انفاق و هزینه مالی نیست، در غیر این صورت این فضل منتفی می‌شد، اگر زن مالک مالی می‌بود که بی‌نیاز از هزینه و نفقه مرد می‌گشت. یا امکان آن داشت که برای مرد هزینه کند؛ در صورتی که آن وقت هم، فضل مرد محفوظ است، پس آن فضل تنها به سبب انفاق و هزینه مالی نیست.

پس حکم قرآن کریم به برتری مرد بر زن، حکمی‌ست، واضح و آشکار از تاریخ بنی‌آدم، از همان زمان پیدایش تمدن‌های بشری و پیدایش قوانین و شرایع عمومی و بعد از پیدایش آن‌ها. پس در میان هر ملتی و در هر عصر و زمانی، زن و مرد اختلاف داشته‌اند، در کفایت و قدرت بر بعضی کارهای انسانی و اعمالی که مدت‌های طولانی زن بدان قیام نموده یا به تنهایی و بدون مردان، بدان‌ها قیام نموده است.

به یقین کوتاه فکری‌ست، اگر کسانی دعوت می‌کنند به این که زن تمام کارهای مردان را در زندگی عمومی و خصوصی انجام دهد و این که گفته شود، عقب‌ماندگی زن در کفایت و قدرت، نتیجه خودبرتربینی و استبداد و خودخواهی مردان و مسخر کردن زن در خدمت هوس‌هایشان بوده است. این اندیشه علاوه بر آن که کوتاه‌فکری‌ست، برتری مرد را اثبات می‌کند و آن را نفی نمی‌نماید و نمی‌بایستی مردان به تمامی، زنان را مسخر و رام خویش سازند، در همه زمان‌ها و دوران‌ها و در میان تمام ملت‌ها، اگر بر آنان برتری نمی‌داشتند و دارای مزیتی نبودند تا به وسیله آن، بتوانند آنان را رام خود سازند، همین مزیت نیروی جسمانی برای برتری شایان توجه و قابل ملاحظه است، بیش‌تر کسانی که زن را تحریک می‌کنند که به کار مرد قیام نماید، همان گروه و جماعت مادیّونی هستند، که تمام نیرو و قدرت و قوت انسان را به نیرو و قوت و قدرت بنیه جسمی و مادی وی محدود می‌کنند. پس اگر گفته شود که قوت و نیروی جسم، همان مزیت مرد بر زن است، پس قوت و قدرت دیگری نیست که در مسأله مفاضله و برتری میان این دو جنس، مبنای محاسبه قرار گیرد...

در حالی که واقعیت آن است که کفایت و کارآیی که به انسان امکان می‌دهد تا بر سایر مردم غلبه نماید، فقط نیروی جسمی، بدون سایر نیروهای انسانی نبوده است.

بسیار پیش آمده و روی داده است کسانی که غالب و مسلط بر اشخاص پایین‌تر از خود بوده‌اند، از نظر جسمی ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از آن کسانی بوده‌اند که بر آنان حکومت می‌کنند و آنان را به خدمت خود می‌گیرند و در بیش‌تر اوقات قوت و قدرت غالب شدن به قوت و قدرت اندام‌ها و صلابت و سختی بنیه جسمانی بستگی ندارد، به یقین امتیاز جنس مرد، تنها به سبب نیروی جسمی وی نیست، بلکه علاوه بر نیروی جسمی، داشتن برتری در ساختار هستی نیز موجب امتیاز و رجحان وی است.

هرگاه به سوابق تسخیر و رام کردن در تاریخ انسان نظر کنیم، برایمان روشن خواهد شد که این رام و مسخر شدن بهره عمومی تمام ضعیفان و تسلیم در برابر نیرومندان مسلط بر آنان بوده است و حداقل،

نصیب و بهره عمومی طوایفی از بندگان و بردگانی شده است که در برابر قدرتمندان و ناتوانان تسلیم گشته‌اند.

آنان که احرار و آزادگان نامیده شده‌اند، برای تفکیک از بردگان به بردگی کشیده شده‌اند. در حالی که گروهی از این بندگان به رقیت کشیده شده، در شعر و ادب و هنر و فنون مختلف به نبوغ رسیده‌اند؛ همان طور که سرورانی از آنان نیز نبوغ یافته و در اعمال ریاست و رهبری، جا بر آزادگان و احرار تنگ کرده‌اند و حکم و فرمانروایی را از دستشان بیرون کشیده‌اند در حالی که در سرزمین‌هایی که بر آن حکومت کرده‌اند، بیگانه بوده‌اند و شمارشان هم اندک و ناچیز بوده است. با مقایسه و نسبت به شمار زنان آزاده و کنیزکان، در حالی که زنان برحسب آمار نیمی از جمعیت انسانی یا اندکی بیش‌تر بوده‌اند و برتری مردان بر زنان، در کارهایی که تنها از آن زنان بوده است، آشکار و پیداست در حالی که سابقه زنان در این کارها کامل‌تر و بیش‌تر از مردان بوده است و این فضل و برتری محدود به کارهایی نیست که زنان از آن ممنوع بوده‌اند و نگذاشته‌اند که در آن تمرین کنند، بلکه کارهایی‌ست مثل: پخت و پز، گلدوزی و حاشیه‌دوزی و از سپیده‌دم تاریخ و از آن وقت که مردم پخت و پز را آغاز کرده‌اند. زن مشغول پختن و آماده کردن خوراک بوده و از زمان کودکی در منزل و خانواده و قبیله به تعلیم آن پرداخته است و خوراک را دوست داشته و اشتهای آن را کرده و دنبال لذت و ادویه و خوشمزگی آن بوده است، به ویژه در ماه‌های بارداری و شیردهی، لیکن بعد از این که هزاران سال است که آن را به ارث برده است، در تهیه و پخت و پز آن به پایه مرد نمی‌رسد؛ اگرچه مدت زیادی نمی‌گذرد که مرد بدان می‌پردازد و در تهیه و پخت و ابداع انواع و تفنن و تنوع آن زن به پایه مرد نمی‌رسد و بر اداره مطبخی که تعداد زیادی از زنان و مردان در آن کار می‌کنند قدرت ندارد.

صنعت گلدوزی و حاشیه‌دوزی و خیاطی از گذشته دور، کار زنان در خانواده بوده است. لیکن زنان در لباس خود متکی بر مردان هستند و بر خویشتن متکی نیستند و آموزشگاه‌های طراحی مد لباسی که مردان متصدّی آن هستند، از آموزشگاههایی که زنان مدیر و متصدّی آن هستند، بهترند.

هم‌چنین در آموزشگاه‌های آرایشگری و زیبایی به طور کلّی... از جمله آرایش و شانه کردن مو و اشکال مختلف بافتن و بستن آن.

از زمانی که زن طلا و زیورآلات و خودآرایی مصنوعی بدان را شناخته، بدان بسیار اهمیت داده است لیکن در ساختن نیکوی آن، به پای مرد نرسیده است با وجودی که مدت کوتاهی‌ست که بدان می‌پردازد و هنگام تغییر سیما و خطوط چهره، برای بازیگری در نقش‌های مختلف بر روی صحنه نمایش یا برای تغییر قیافه یا خبرگیری و جاسوسی، باز هم مرد برتری به دست آورده است و این تفوق و برتری در تغییر قیافه بیش‌تر سزاوار زن است، چون مدت زمان طولانی‌ست که او به انواع پنهان‌کاری و حجاب آشناست.

زن بر مردگانش نوحه و زاری سر می‌دهد و نوحه گری بر مردگان را در غیر سوگواری و ماتم، حرفه و کار خویش می‌سازد، ولی هرگز دیده نشده است که زنان در هیچ زبانی، مرثیه‌های همانند مرثیه‌های مردان ساخته باشند.

در مرثیه‌های زنان، سایه شخصیتی ظاهر نمی‌شود، که بیانگر شخص متوفی باشد، جز کلمات و ترجیع‌بندهای متواتری که در هر سوگ و ماتمی گفته می‌شود؛ لذا از روی نوشته حفظ شده و نقل می‌گردد یا زن گوینده آن را فی البداهه می‌سراید در فاجعه‌یی که مورد نظرش می‌باشد و مراد غیر از آن نیست و تمام آن‌ها مثل این که صداهایی هستند بر یک شیوه واحد از حزن و غم و درد یا در ناله سوزناک که بیانگر غرایز و حالات زندگان است نه مردگان.

در سرگرمی‌ها به ویژه رقص و آواز، از انواع سرگرمی‌هایی‌ست که زن در پشت پرده خانه‌اش، بدان می‌پردازد و در خانه‌هایی که پرده و حجاب ندارند، مردان زنان را بر آن تشویق می‌کنند و آن را جزو هنرهای تربیتی زنانه قرار می‌دهند و آن‌ها را برای زنان می‌پسندند.

لیکن استاد بودن در رقص تنها یا در رقص زن و مرد با هم، نه در عصر قدیم و نه در عصر جدید، هرگز! ازآنِ زن نبوده و همواره کار زن در رقص جنبه اجرایی و شبیه بدان داشته است، نه ابتکاری و ابتدایی.

از جمله سرگرمی‌هایی که سزاوار و شایسته زن است، که در آن مهارت یابد و در آن بر مرد برتری کسب کند، سرگرمی شوخ‌طبعی، بذله گویی، بازی با کلمات و مسخرگی‌ست، زیرا زن دوست دارد که شادابی و نشاط و بازی کند، چون زن احساس فشار می‌کند و نیاز به تسلی و آرامش و عقده‌گشایی و رهایی از خود دارد و از جمله طبایع و سرشت‌های بشری این است که قربانیان فشار و سختی و استبداد، برای دفع شر و بدبختی و ظلمی که توان دفع آن را ندارند، به مسخرگی پناه می‌برند و به یقین آنان که در معرض ضرورت تسلیم و اقرار و اذعان قرار می‌گیرند، حق تمرد و سرپیچی را با مزاح و شوخ‌طبعی ادا می‌کنند، آن جا که امکان ندارند که با جدیت و ایستادگی و مقاومت آن را ادا نمایند. لیکن معلوم است که زن کم‌تر هوش نکته‌سنجی و بذله گویی دارد، مگر به ندرت که آن هم اتفاقی و عارضی‌ست و زن نیکو نمی‌داند بذله گویی‌ها و نکته‌سنجی‌های مرد را مقابله به مثل کند، با وجود این که در این موضوع زن از مردان پیش بوده و بر مردان امتیاز داشته است، زیرا زن سزاوار است که بیش از مردان، فشار و سختی و استبداد را احساس کند.

و این بر کسی پوشیده نیست که به یقین زنان در برخی از کارهای مردان پیش از این به نبوغ رسیده‌اند و اکنون نیز به نبوغ می‌رسند.

بی‌شک شاهان زن و رهبران نظامی زن و پژوهشگران و سخنوران و زنان درستکار و ممتاز، در کارهای دینی و دنیایی و اخلاق برجسته و صفات فضیلت، به شهرت رسیده‌اند و گاهی در بعضی از این کارها بر توده مردان نیز برتری یافته‌اند.

لیکن فضایل اجناس مختلف با نصیب و بهره و قدر مشترک بین آن‌ها مقایسه و سنجیده نمی‌شود، بلکه با غایت و نهایتی سنجیده می‌شود که قابل درک نیست و استثناهایی که گاه و بی‌گاه پیش می‌آید، ملاک سنجش نیست، بلکه ملاک یک قاعده کلّی‌ست که در بین اکثریت قریب به اتفاق افراد و آحاد این اجناس عام و شایع است.

بی‌گمان گاهی در میان کودکان کسی پیدا می‌شود که بر کار مردان، از آنان تواناتر است، بلکه در اثنا و خلال شب، گاهی ساعتی یافته می‌شود که از بعضی از ساعات روز درخشان‌تر است به یقین موازنه و سنجش بر سرانجام‌ها و دورترین غایت و بر اغلبِ عام‌تر و گسترده‌تر، در جمیع احوال، جاری می‌گردد و آن ملاک عمل است و غیر آن استثناست که در هر عامّی و تعمیمی بایستی پیش آید.

استاد دکتر محمد رشیدالعوید می‌گوید: [۱]

به یقین اگر بر زن تحمیل شود که مسؤولیت تأمین هزینه زندگی خویشتن و تأمین درآمد و دخلی را به عهده بگیرد که جوابگوی نیازهای مستمر وی باشد، قید و بند و سختی برایش پدید می‌آورد که نیرو و توان و تلاش و عافیت و تندرستی و وقت و زندگی را از وی می‌گیرد...

همان‌طور که محروم کردن وی از حمایت، او را از امنیت و آرامش محروم می‌سازد و محروم کردنش از آرامش و امنیت، برایش قید و بندی از بیم و هراس و پریشان خاطری و عدم اطمینان به بار می‌آورد...

به یقین عزیزترین نعمت‌ها دو نعمت‌اند: نعمت امن و امان و نعمت رزق و روزی کافی و این دو نعمت هستند که خداوند بدان‌ها، بر قریش منّت می‌گذارد!

﴿لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ * إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ ٱلشِّتَاءِ وَٱلصَّيْفِ (٢) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا ٱلْبَيْتِ (٣) ٱلَّذِي أَطْعَمَهُم مِن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِنْ خَوْفٍ﴾ (قریش: ۴-۱)

«(نابودی فیل‌سواران) به سبب این بود که قریش الفت گیرند (و زمینه ظهور پیامبر فراهم شود) الفت آنان در سفرهای زمستانه و تابستانه، پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند، همان کس که آنان را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن کرد.»

پس چگونه زنی که ایمن نیست و زنی که گرسنه است، آزاد خواهد بود؟!! این کدام آزادی و حریّت است که با گرسنگی و بیم باشد؟!!

به یقین قیمومت و سرپرستی مرد بر زن او را ملزم می‌سازد که زن را از خوف و بیم گرسنگی حمایت نماید، تا برای وی زندگی و حیاتی را فراهم سازد که با وجود آن، به ادای رسالت و وظیفه‌یی بپردازد که برای آن و بر آن آفریده شده و فطرت وی است.

---

۱. من اجل تحریر حقیقی للمرأة ص ۹۷-۹۳.

آیا به راستی! فرستادن زن دنبال کار، برای کسب روزی و قوت روزانه‌اش، مظهری از مظاهر آزادی وی خواهد بود؟!! یا این که قیدی‌ست بر دست و پای او و او می‌پندارد، که آزادی اوست؟!

اجاثا زن داستان‌سرای مشهور انگلیسی می‌گوید: بی‌گمان زن غافل و بی‌خبر است، زیرا منزلت و جایگاه او در جامعه بعد از امروز، روز به روز بدتر می‌شود، ما زنان تصورات احمقانه‌یی داریم، زیرا ما در خلال سال‌های گذشته برای به دست آوردن حق کار و عمل، تلاش‌های بزرگی کردیم... و برای مساوات در کار با مردان... در حالی که مردان کودن و نادان نبودند، به حقیقت ما را بر این کار تشویق نمودند و به ما جرأت دادند؛ در حالی اعلام می‌کردند که مطلقاً هیچ مانعی نیست که زن کار کند و درآمد و دخل شوهر چند برابر گردد!!.

به راستی جای تأسف است که ما زنان، اثبات کردیم که جنس لطیف و ضعیف هستیم، سپس برمی‌گردیم و می‌کوشیم تا امروز، در تلاش و عرق‌ریزی ـ که هر دو تنها بهره و نصیب مرد بودند ـ با آنان مساوی گردیم.

زنان بیش از مردان کار می‌کنند

خانم کریستین زن وکیل مدافع فرانسوی هنگامی که از شرق اسلامی دیدن کرد، متوجه این حقیقت گردید که زنان بیش از مردان کار می‌کنند و نوشته است و می‌گوید: هفت هفته را در زیارت و دیدار شهرهای بیروت، دمشق، عمّان و بغداد به سر بردم و اینک به پاریس برمی‌گردم چه چیزی دستگیرم شد؟! مردی یافتم که صبحگاهان سر کار می‌رود، خستگی و بدبختی می‌کشد و کار می‌کند، تا این که شبانگاهان نزد همسرش برمی‌گردد همراه با نان و عشق و محبت و مهربانی و رفاه برای زن و کودکانش.

جنس مؤنث و زن در این کشورها، هیچ کاری ندارد جز تربیت و پرورش نسل و عنایت و توجه به مردی (شوهرش) که دوستش دارد یا حداقل به مردی که برحسب تقدیر نصیب وی شده است، در شرق زن می‌خوابد و خواب خوش می‌بیند و آن چه می‌خواهد، تحقق می‌یابد، پس مردش آن را برای او فراهم می‌کند: نان و محبت و راحتی و آرامش و رفاه و خوش‌گذرانی!! و در کشور ما، آن جا که زن برای کسب مساوات مبارزه کرده است، به چه چیزی تحقق بخشیده است؟!! بیا در غرب اروپا زن را نگاه کن، در پیش روی خود، از او جز کالایی نمی‌بینی!!

و مرد به وی می‌گوید: برخیز برای کسب نانت، این تو بودی که در طلب آزادی بودی و مدت‌ها بود که من کار می‌کردم، پس بایستی در کار با من مشارکت کنی، تا با هم نان به دست آوریم.

بدیهی‌ست که با رنج و خستگی و کار، برای کسب نان، زن، مؤنث بودن خود را فراموش می‌کند و مرد نیز شریک زندگی خود را فراموش می‌نماید و زندگی آنان بدون معنی و بدون هدف می‌گردد.

بیا با هم در نوشته زن نویسنده روسی مایاجانینا تأمل و دقت نماییم که در یک مصاحبه مطبوعاتی با مجله "مسکونیوز" هفتگی، اشارات آشکار دیگری دارد به قید و بندهایی که در اتحاد شوروی زن را به زنجیر کشیده است، به سبب این که زن باید خود بار تأمین نیازمندی‌های خویش را به دوش بکشد: زنان شوروی مظلوم و ستمدیده‌اند، در جامعه‌یی که ناتوان است از فراهم کردن نیازمندی‌های بنیادین و اساسی مانند خوراک و پوشاک.

بی‌شک زنان هنوز نیازمند فرصت‌های یکنواخت و مشابه هستند، زیرا آنان بیش از مردان کار می‌کنند، آنان بعد از انجام کارهای روزانه در کارخانه‌ها و کشتزارها به کارهای نظافت منزل و لباس و پخت و پز و تربیت کودکان نیز قیام می‌نمایند و مردان نسبت به شیوه‌های زندگی تحمیل شده بر زنان، یک موضعگیری متصف به بی‌اعتنایی در پیش می‌گیرند، آن هم در کشوری که هر سال میلیون‌ها ساعات، وقت ضایع می‌گردد، به سبب ایستادن در صف‌های طولانی جلو فروشگاه‌های مواد غذایی.

خانم جانینا که همراه شوهرش در یک منطقه روستایی بیرون از مسکو زندگی می‌کند، می‌افزاید: بی‌گمان این وضع به ویژه در روستاها وخیم‌تر و دشوارتر است، آن جاکه زنان کار پرمشقت کشاورزی و فلاحت انجام می‌دهند، اضافه بر جمع‌آوری هیزم سوخت و مراقبت از حیوانات و وضع آب‌ها.

و در مقابل آن، یک خلأ روحی و ابزار و وسایل منزل کمرشکن و تراکتورهایی که فراوان از کار می‌افتند و لباس‌های کم‌ارزش و بی‌بها دارند.

زن مسلمان در سایه قیمومت مرد است[۱]

بسیار کوشیدند که فطرت زن را مسخ نمایند و می‌پندارند که زن قیمومت و سرپرستی مرد را برنمی‌تابد و تمایل به اطاعت وی ندارد و بیرون رفتن زن از زیر چتر مرد را در نظر وی آراستند و گفتند: این کار، آزادی زن و رهایی وی از بردگی و رها کردن نیروهای پنهان و نهان در وجود وی است!! پژوهش‌های روانشناسی جدید این ادّعاهای آنان را باطل می‌سازد و گمان‌های آنان را تکذیب می‌کند و تأکید می‌کند که زن به اطاعت از مرد تمایل و اشتیاق دارد و در زیر لوای سروری و حمایت و پشتیبانی مرد، زندگی آرام و راحتی دارد.

پییرداکو در کتاب خود تحت عنوان زن و پژوهش روانشناسی درون بعضی از نمونه‌ها را ذکر می‌کند که "دوگانگی متکامل" نامیده است.

او می‌گوید: یکی از زنان به من گفت: ای کاش می‌دانستی، چه قدر با یک نگاه شوهرم اطاعت را بر من تحمیل می‌کند!! به راستی دوستش دارم و از حالت خضوع و تسلیم خود در برابر سلطه و قدرت وی، احساس لذت می‌کنم.

۱. رسالة الی مؤمنة ص ۲۴۸-۲۴۶.

و زن دیگری گفت: به حقیقت من خرسندم وقتی که شوهرم صدای خود را بر من بلند می‌کند و تظاهر می‌کنم به این که می‌خواهم تمرد و نافرمانی کنم، لیکن معتقد نیستم با هیچ کلمه‌یی تمرد خود را ابراز کنم.

زن سوّمی گفت: شوهرم مرا توبیخ می‌کند؛ در حالی که نیم جدّی و نیم خشمگین است، در آن وقت به حالت یک دختر بسیار کوچک در می‌آیم و احساس می‌کنم که هم‌چون دختر کوچک محبوب هستم.

و زن چهارمی گفت: هرگاه مدتی شوهرم غایب می‌شود، احساس می‌کنم ضایع هستم. بی‌گمان من محتاج حضور وی می‌باشم زیرا آرامش و اطمینان خاطر را به من الهام می‌نماید. به راستی نیاز بزرگی‌ست.

و زن پنجمی گفت: به یقین خود را نیازمند این می‌بینم که شوهرم پیوسته با من باشد و دو گام از من دور نباشد و برایم سخن بگوید و دوستم بدارد و به من نیاز داشته باشد. آری، این است صدای رسا و آشکار و صریح و مستقیم فطرت زن، تا پاسخ ردّ بدهد به کسانی که تلاش می‌کنند، تا این صدا را خفه کنند و آهنگ‌های آن را دستکاری نمایند.

این گواهی‌های پییر داکو در کتاب‌اش نمونه‌های اندکی‌ست از هزاران گواهی که نوشته‌ها و یادها و خاطرات زنان مشهور از آن سرشار است، در مصاحبه‌هایی که با آنان شده است؛ علاوه بر صدها پژوهش و بررسی و پرسش‌نامه‌هایی که مؤسسات و دانشگاه و مراکز تحقیقاتی انجام داده‌اند.

بی‌شک عرضه و ارائه تمام این گواهی‌ها و نمونه‌ها، نیازمند یک کتاب جداگانه است و این جا به ذکر یکی از نتایج پرسشنامه‌یی که مجلّه "ووهان" زن بریتانیایی انجام داده است، اکتفا می‌کنم، که ذکر می‌کند ۹۰٪ از زنان تمایلی ندارند که گریه شوهرانشان را جلو مردم ببینند، زیرا گریه ضعف است و مرد نبایستی ضعیف باشد و بر وی واجب است که ضعیف نباشد.

و ۹۲٪ از زنان بر مردان معترضند که گوشواره در گوش دارند و تنها یک زن از هر بیست زن، راضی بود که شوهرش از کلاه‌گیس و موی عاریتی استفاده کند و یکی از خوانندده‌های آن مجله گفت: به یقین دلیل خودآرایی مرد با جواهرآلات آن است که آن مرد مغرور به خود است و قطعاً مرد دشوار و پیچیده و سرگردانی‌ست.

پاسخ نمونه و ایده‌آلی که مورد رضایت اجماع زنان شرکت کننده در آن پرسشنامه بود. این بود: بی‌گمان من مردی را دوست دارم که عملاً مرد باشد، چه‌بسا آرزوی مرگ کنم وقتی ببینم که شوهرم وسایل آرایش زنانه را استعمال می‌کند و کیف دستی در دست دارد و کمر محکم می‌بندد.

خلاصه زن دوست ندارد که مرد شبیه به زنان باشد، بلکه می‌خواهد او مرد قوی و نیرومندی باشد و زن زیر سایه نیروی او پناه گیرد و در حمایت او احساس امن و امان کند و زیر چتر قیمومت او آرام گیرد.

تمایل یک زن فرانسوی به عقاید خواهران مسلمان:

شاید زن در پاریس یا لندن یا نیویورک، یا در مسکو، از حقیقت گرامی داشت و کرامت و احترامی که زن مسلمان در شرق از آن برخوردار است، اطلاع نداشته و آن را نداند، زیرا از وی دور است و اگر رسانه‌ها بعضی از اخبار آن را برایشان نقل کند، آن اخبار به صورت ناقص و نادرست نقل می‌شود که بیانگر حقیقت نیست. لیکن اگر زن غربی به شرق مسلمان مسافرت کند و به زنان مسلمان در شرق نزدیک شود، بدان حقیقت پی می‌برد که از آن بی‌خبر بود و خود شخصاً درک می‌کند، آن سعادتی که زن مسلمان در آن زندگی می‌کند و آن سعادتی که او در جامعه غربی از آن محروم است. اینک خانم "کریستین" وکیل مدافع فرانسوی داستان خویش را برایمان نقل می‌کند و یاسر عبده آن را در مجله "یاسمین" حکایت می‌نماید:

آیا مایل هستی ای حوّای عزیزم، بخوانید این داستان حقیقی که به حق شوق‌انگیز است؟! در خلال دو قرن، زن فرانسوی در یک پیکار و معرکه خشونت‌بار با مرد و دولت و قوانین، دست و پنجه نرم کرد، به یقین دریافت که مرد تمام مراکز حکومتی را اشغال کرده است و مساوات با مرد را در آن مراکز خواستار گردید، سپس دریافت که مرد در جمیع حقوق تجاری و اقتصادی و سیاسی کار می‌کند و مشغول کسب است، پس صدای خویش را بلند کرد و به مبارزه و پیکار برخاست و مساوات را خواستار گردید. سپس دریافت که مرد از هواپیما و ماشین استفاده می‌کند، پس فریاد خشم خویش را در روی مرد برداشت و گفت: چرا من خلبان هواپیما و راننده ماشین نمی‌شوم و آن‌ها را رهبری نمی‌کنم؟!!

حکومت‌های فرانسه به تدریج به زن فرانسوی تمام آن چه را خواستار آن بود، به او داد.

و امروز زن در فرانسه در سایه قوانینی زندگی می‌کند که به تمامی او را با مرد مساوی می‌سازد، به گونه‌یی که هیچ شغل و وظیفه‌یی به تنهایی در احتکار مرد نیست، بلکه زن نیز همان منصب را خواستار است که مرد دارد و عملاً آن را به دست آورده است، مرد می‌بیند که زن فرانسوی وزیر و نماینده پارلمان و افسر پلیس شده و قاضی‌ست در محاکم دادگستری و راننده تاکسی و کشاورز در مزرعه و پلیس راهنمایی‌ست و مردان و زنان را متوقف می‌کند و جریمه صادر می‌نماید و...

آیا به راستی زن فرانسوی سعادت خویش را تحقق بخشیده است؟

"کریستین" یک دختر جوان فرانسوی‌ست در شهر پاریس از یک پدر پاریسی و مادر اهل "مرسلیا" متولد گردیده است. با توجه به این که یگانه دختر است، خانواده‌اش بسیار به وی اعتنا و توجه کرده‌اند، تا این که بهره کافی از دانش و فرهنگ گرفته و دانشنامه دانشگاهی از دانشکده حقوق را با

موفقیت به دست آورده است و می‌بایستی در دفتر یکی از وکیل مدافعان کار کند و اقامه دعاوی نماید، تا این که استحقاق یابد که به تنهایی کار کند و دفتر وکالت ویژه خود را داشته باشد.

کریستین می‌گوید:

در ساعت شش صبح بیدار می‌شوم، زیرا کارم در ساعت نه شروع می‌گردد. حمام می‌کنم و چای و قهوه‌ام را با شتاب و عجله می‌نوشم، سپس از منزل تا ایستگاه "مترو" می‌دوم و سوار می‌شوم و پس از گذشت از ۲۶ ایستگاه به ایستگاه محل کارم می‌رسم و این سفر هم مدت یک ساعت طول می‌کشد و هنگامی که به دفتر استاد کارآموزیم می‌رسم، هنوز او نرسیده است، پس به انتظار می‌نشینم و روزنامه‌ها را می‌خوانم و با شنیدن اخبار مردمان خوش‌گذران خود را سرگرم و تسلی می‌دهم، تا این که استادم می‌رسد و او نیز به عادت خویش ترشروی است، سپس اوامر و دستورات خود را به من می‌دهد، آری اوامر!

بعد بدین محکمه و آن محکمه می‌روم تا در قضیه‌یی اقامه دعوی کنم که برایم مهم نیست چه کسی برنده است و سود می‌برد و گاهی می‌بازد و زیان می‌بیند و هنگام ظهر به یکی از اغذیه‌فروشی‌های عمومی می‌روم و چند لقمه را می‌بلعم بدون این که احساس هیچ لذتی بکنم و بعد از آن به دفتر کار بر می‌گردم، تا چند قضیه را که استاد مرا بدان‌ها مکلف کرده، بررسی کنم.

و در شب برمی‌گردم تا از مترو بالا بروم برای همان سفر بیست و شش ایستگاهی و تحمّل کنم آن بدمستی که مرا به شام دعوت می‌کند یا آن کسی که چند سؤال نفهمانه از من می‌پرسد به قصد مغازله و معاشقه با من و بایستی به وی جواب دهم علی‌رغم این که از نیت او باخبرم و از پیش می‌دانم که نیتش چیست! خسته و کوفته به منزل می‌رسم و برنامه‌های تلویزیون را تماشا می‌کنم بدون این که هیچ موضوعی از آن‌ها مرا به سوی خود بکشد، سپس شام می‌خورم، سپس... سپس...

وای! آه! از این سپس، سپس‌ها، سپس می‌خوابم.

و با مداد همان برنامه عیناً تکرار می‌گردد، تا این که تعطیلات هفته فرا می‌رسد و آن هم دو روزاست، پس چه کار کنم؟!!

در منزل نیز کار هست و آن هم کار شاق و سنگین، روز شنبه بایستی کالاهای منزل و خانه را بخرم، یعنی هزینه و زحمات هفته را خرج کردن و روز یکشنبه بایستی جامه و رخت و لباسم را بشویم که در طول هفته چرکین شده‌اند و بایستی منزل را جارو و نظافت نمایم و کار باغچه منزل را انجام دهم، این درخت باید شاخه‌های اضافیش چیده شود و این گل نیاز به کود ویژه دارد و این نهال جدید، وقت کاشتنش رسیده است و...

و این باغچه که زحمتش را می‌کشم، درختش را در حین میوه دادن و گلش را در حین شکوفه و زنبق آن را در حین روییدن نمی‌بینم و زندگی مجبور و ناچارم می‌سازد که دائماً بدوم و از خود می‌پرسم، برای چه؟!

هیچ جوابی نمی‌یابم. به آیینه می‌نگرم، می‌بینم که زیبایم، لیکن مردی حاضر نشده است تا از من خواستگاری کند یا با من ازدواج نماید، تا من هر چه عشق و محبت و توجه و مهربانی که دارم به وی بدهم.

من نیک می‌دانم که مرد سرانجام می‌خواهد با مؤنثی ازدواج کند که اوصاف زنانه و نرمی و لطافت و مهر داشته باشد و من به عنوان یک دختر جوان کارگر، تمام این شایستگی‌ها را از دست داده‌ام. درست است که مال و ثروت به دست می‌آورم، لیکن آیا مال به تنهایی به انسان سعادت می‌دهد؟!!

کریستین می‌گوید: در سال گذشته، اجازه سفر یافتم و تصمیم گرفتم که از کشورهای شرق عربی دیدار کنم. برخی از زنان دوستم مرا نصیحت کردند که این ریسک را نکنم و به این تحقیق ـ که نتایج مطمئنی ندارد ـ نپردازم:

«چگونه به کشورهایی می‌روی، که هنوز زن در آن جا، کنیز و جاریه مرد است و مرد ارباب خانه و سالار بر زن است؟!!»

این طور به من گفتند و ادامه دادند: «چگونه به کشورهایی می‌روی که زن در آن‌ها هیچ حقی از حقوق خود را نمی‌شناسد بلکه زن هر چیز را از خلال چشمان شوهرش و به دیده او می‌بیند؟!»

کریستین می‌گوید: ولی من تصمیم گرفته‌ام و چون تصمیم گرفته بودم، پس رفتم. هفت هفته را در بازدید از هر یک از شهرهای بیروت، دمشق، عمان و بغداد گذراندم. اینک من به پاریس بر می‌گردم و چه چیزی یافتم؟! مرد را یافتم که بامدادان سر کارش می‌رود و خسته‌ی کار می‌گردد... سختی و بدبختی می‌بیند... تا شب کار می‌کند، آن وقت پیش همسرش برمی‌گردد، همراه با نان، همراه با نان و عشق و محبت و مهربانی و توجه به زنش و به کودکانش. جنس مؤنث در این کشورها، کاری ندارد جز تربیت نسل و عنایت و توجه به شوهری که دوستش دارد، یا حداقل به مردی که تقدیر او شده است. به راستی در شرق زن می‌خوابد و خواب خوش می‌بیند و آن چه می‌خواهد تحقق می‌یابد. پس مرد شوهرش برای او، نان و عشق و محبت و آسایش و رفاه فراهم می‌آورد و در کشور ما که زن به خاطر مساوات با مرد پیکار و مبارزه کرده است به چه چیزی تحقق بخشیده است؟!

بیا زن در غرب اروپا را ببین، چیزی از او در پیش روی خود نمی‌بینی، جز کالایی. مردش به وی می‌گوید: برخیز برای کسب نان خود، تو خود مساوات با من را خواستی و مادام که من کار می‌کنم، بایستی تو نیز با من در کار مشارکت کنی تا با هم نان خویش را به دست آوریم. بدیهی‌ست که با رنج و خستگی و کار برای به دست آوردن نان. زن صفات زنانگی خویش را فراموش کرده و مرد هم شریک زندگی خود را فراموش می‌کند و زندگی بدون معنی و بدون هدف می‌ماند!!

زن در غرب به ناچار باید برای کسب نان کار کند، حتی در خانه پدرش یا در خانه شوهرش. زن در غرب چه‌بسا مساوات را به دست آورده، لیکن زنانگی و صفات مؤنث بودن را از دست داده است.

ای بانوی عربی عزیزم! زیباترین درود و سلام، آیا به مساوات تمایلی داری؟![1]

آنان که از قیمومت می‌گریزند[2]

زنی که کودکانی دارد و پدرشان آنان را نمی‌پذیرد. آیا امکان دارد که ما این زن را آزاد بدانیم و آزاد توصیف کنیم؟

شما می‌دانید که کودکان به خوراک و مراقبت و رعایت و تعلیم و آموزش و معالجه و... نیازمندند و این کارها، اموری‌ست که پدران برای فرزندانشان فراهم می‌کنند، پس اگر این پدران از این کارها، شانه خالی کنند و از آن بگریزند و بار سنگین تمام این کارها و مسؤولیت‌ها را به دوش مادران بگذارند، آیا به راستی این گونه مادران از آزادی و حریت برخوردارند؟!!

این چه آزادی‌ست که این مادران، کار پدر و کار مادر و مسؤولیت پدر و مسؤولیت مادر را به عهده دارند و تحمل می‌کنند؟!!

به یقین زنی که شوهرش تمام مسؤولیت‌هایش را تحمل می‌کند، از ضیق وقت و تنگ وقتی و فراوانی بار سنگین و فراوانی نیازمندی‌های فرزندان و خواسته‌هایشان شکایت دارد... پس باید چگونه باشد حال زنی که شوهرش گریخته و از مسؤولیت‌هایش شانه خالی کرده و او را ترک نموده است و باید به تنهایی بار سنگین خود و او را به دوش بکشد و با این مشکلات روبه‌رو شود؟!!

در کشور آلمان، محاکم دادگستری، یکصد و بیست و هفت هزار و نهصد پرونده شکایت و اقامه دعوی زنان علیه مردانی که از اعتراف به قبول فرزندان خود امتناع ورزیده‌اند، بررسی و تحقیق کرده‌اند و دادگاه‌ها و نیروی حکومتی، ناچار گشته‌اند که بسیاری از این پدران را مجبور به قبول تحقیقات ژنتیکی کنند، تا انتساب آن کودکان بدانان ثابت و مؤکّد گردد.

هرگاه بدین ارقام، ده‌ها هزار زن دیگر را اضافه کنیم که به دادگستری پناه نیاورده‌اند و مصائب و مشقات فرار شوهران‌شان را صبورانه در اندرون خویش تحمل کرده‌اند، آن وقت، شمار زنانی که مسؤولیت‌های پدران آن کودکان را همراه با مسؤولیت‌های خود تحمل کرده‌اند، چند برابر ارقام فوق می‌شود و آثار سوء و منفی مترتب بر این فرار مردانه (نامردانه) متعدد و بسیار است.

از جمله فشارهای روحی و جسمی که سبب ضعف مناعت طبع و مبتلا شدنشان به بیماری‌های مختلف و گوناگون می‌شود و آرامش و اطمینان خاطر و سعادت و راحتی و آسایش را از دست می‌دهند،

۱. رسالة الی مؤمنة ص ۷۰-۶۶.

۲. "بضدهن تتمیز المسلمات" ص ۵۱.

به علاوه نبودن امنیت و امان، زیرا مردی نیست که از آنان حمایت کند و از آنان دفاع نماید، پس مورد طمع آزمندان و تجاوز و تعدّی و تهدید آنان قرار می‌گیرند.

از جمله آثار سوء و منفی بر روی جامعه و دولت آن است که تأمین هزینه‌های مواظبت و مراعات این کودکان ـ که پدران‌شان از آنان گریخته و شانه خالی کرده‌اند ـ بر عهده دولت و در آن گزارش ـ که ما این معلومات را از آن کسب کرده‌ایم ـ آمده است که این تعداد فراوان کودکان محروم از سرپرستی پدرانشان، هزینه کمرشکنی بر دوش بودجه دولت و وزارت خانواده و شرکت‌های بیمه تندرستی تحمیل می‌نمایند و اداره امور اجتماعی، به هر کودکی که پدرش از تأمین هزینه زندگی وی عاجز است ماهیانه مبلغ ۲۳۹ مارک به مدت شش سال اول زندگیش به او می‌دهد و در شش ساله دوم زندگی وی آن مبلغ به ۳۱۴ مارک در هر ماه می‌رسد، یعنی تا وقتی که به سن دوازده سالگی می‌رسد. خانم **کلاودیانولته** وزیر امور خانواده از اتحادیه حزب دمکرات مسیحیی حاکم، یادآوری کرده است: فرار پدران از سرپرستی و تأمین هزینه زندگی فرزندانشان، سالانه مبلغ ۱/۵ میلیارد مارک برای دولت اتحادیه و حکومت‌های محلی، هزینه برمی‌دارد و این بار سنگین، این وزارت را بر آن می‌دارد که این پدران را تعقیب کند و اداره‌های کار و تأمین تندرستی را مکلف سازد تا معلومات لازم پیرامون درآمد حقیقی آنان را جمع‌آوری نماید.

اگر بخواهیم به زبان شریعت اسلامی، از حال فراریان از هزینه فرزندان و همسرانشان تعبیر کنیم، بی‌گمان خواهیم گفت: به یقین آنان به وظایف و مسؤولیت‌های خود در برابر همسران و فرزندان‌شان و وظیفه و تکلیفی که در روز رستاخیز، از آن بازخواست می‌شوند عمل نمی‌کنند، البته در زندگی دنیا از طرف صاحبان امر، مورد تعقیب و بازخواست قرار می‌گیرند.

به تعبیر دیگر می‌گوییم که اینان از مسؤولیت قیمومت می‌گریزند و آن را انجام نمی‌دهند، پس قیمومت حق زن و همسر است بر ذمه شوهر... و در قیمومت حق اطاعت زن از شوهر نیز وجود دارد.

استاد محمد السید می‌گوید:(۱)

آیا زن غربی می‌پندارد که راه نجات خود را پیش گرفته، هنگامی که زمام رهبری خویش را به دست انسان‌های شیطان‌صفت داده است که نقشه پیکار با مرد و شوهر را برایش طرح می‌کنند؟! سرانجام او با این رفتارش، هیچ کاری نمی‌کند، جز فروپاشی بنای انسانیتش و ویران کردن بنیه صفات زنانگیش که رمز و راز بقای او است و جز گام‌های کورمال کورمال بر نمی‌دارد، که هرگز از آن بیرون نمی‌آید، مگر با سرگردانی و زیانمندی و ویران‌سازی اساس خانواده که زن تنها در زیر سایه آن، امکان دارد که وجود و هستی و مقام و منزلت زنانگی خویش را حفظ نماید.

۱. "مجلة الوعی الاسلامی" شماره ۴۰۵.

پس به نظر شما زن با این کارهایش چه می‌خواهد؟

آیا به حقیقت او می‌خواهد که در تمام کارهای زندگی سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی یا از نظر جسمی کاملاً مرد شود؟! اگر واقعاً چنین می‌خواهد، آیا او احساس نمی‌کند و نمی‌داند که وجود و هستی مرد با ساختمان و ترتیب جسمی و شیمیایی و روحی زن اختلاف دارد؟! به راستی کاری‌ست عبث و بیهوده اگر هر دو جنس به یک وظیفه زندگی قیام نمایند و کار هر دو یکی باشد، پس دو تا نخواهند بود و آن وقت خواهیم گفت: بسیار بعید است که آفریدگار، ساختمان و بنیادی به عبث و بیهوده بیافرینند!! همان‌طور که می‌گوییم: عقل بدین راضی نیست و قبول نمی‌کند که این دو ترکیب و ساختمان به بازی و بیهودگی آفریده شده باشند و این که بر تفاوت ساختارشان به عنوان مرد و زن، بر دو نقش متکامل و تکمیل کننده یک‌دیگر مترتب نباشد.!!

به یقین زن با مرد در ارزش انسانیت و در خطاب تکلیفی و در پاداش عمل مساوی‌ست، لیکن زن از لحاظ فطرت ربانی، با مرد در نقش و وظیفه‌یی که به هر یک از آن دو موکول شده است، متماثل نیست، بلکه نقش هر یک از این دو، متناسب با فطرت ساختار اوست، مکمل نقش آن دیگری‌ست و پشتیبان و مؤید آن است، برابر با اصل مساواتی که بیان کردیم.

و اگر بدین صورت نبود، نیازی به وجود یکی از آن دو نمی‌بود و تنها یکی برای برپایی زندگی و استمرار آن کافی می‌بود و اتخاذ تصمیم این کار به دست بشر و آفریدگان نیست، بلکه به دست آفریدگار بشر و خالق جلال اوست.

تنها اوست دانا به چیزی که حال بشر را اصلاح می‌کند و زندگی را برپای می‌دارد و موجب استمرار شایسته آن است.

زن غربی ده‌ها سال است که از این فرصت‌ها استفاده کرده است، آیا به حقیقت چیزی باارزش از این دیدگاه به دست آورده است؟! یا این‌که، این پلیدانی که نقشه می‌کشند تا این گونه مفاهیم رواج پیدا کند و حکم‌فرما باشد، آیا به یقین می‌دانند که زن با سرشت و طبیعت و فطرت و هستی خویش، قلباً به لغزش در این گونه کارها تمایلی ندارد که آنان در پشت پرده تبلیغ این گونه مسایل، می‌خواهند به یک حالت بی‌بندوباری اخلاقی و جنسی و ارزشی برسند!! و این همان چیزی‌ست که در غرب بدان تحقق بخشیده‌اند. زیرا در آن جا زن علی‌رغم این که به همه حقوق خود رسیده و در همه فرصت‌ها به روی وی باز است، لیکن بدان چه می‌خواهد و تمایل درونی بدان دارد، نرسیده است، بلکه برعکس خیابان‌ها و خانه‌ها و منازل، سرشار از پستی و رذیلت و انحراف جنسی و انحراف اخلاقی و بیماری‌های کشنده و فروپاشی خانواده‌هاست.

به راستی زندگی به تمام معنی در زناشویی و جفت‌گیری انسان و حیوان و گیاهان است و آن جا مذکر و مؤنثی وجود دارد و در میان آنان فرق‌هایی هست که نقش هر یک را در این زندگی مشخص

می‌کند، بی‌گمان این زناشویی و جفت‌گیری یک عطیه و بخشش پروردگار است که آفریدگان و مخلوق، در آن دستی ندارند و هر نوع تلاش برای تغییر این اصل خدادادی، عبث و پوچ و بیهوده است و فروپاشی روابط و خارج کردن آن از خطوط و مسیر سالم آن است و این همان چیزی‌ست که در غرب پدید آمده است، از آن روز که دعوت و تبلیغ مساوات یکسانی میان مذکر و مؤنث را برپای داشته‌اند.

پس نه مؤنث توانسته است که حقوق مذکر را به تمامی به دست آورد و نه مذکر راضی‌ست از این که مؤنث تلاش کرده است تا از او تقلید نماید و در هر جا شانه به شانه، مزاحم وی شده است. به همین سبب علایم و نشانه‌های پریشان‌خاطری و سرگردانی و سراسیمگی و بی‌بندوباری، بر زندگی خانواده غربی خیمه زده است.

و آنان امروز می‌خواهند این نمونه‌های خانمان برانداز و ویرانگر در تمام نقاط زمین فراگیر شود و این اندیشه مخرب را با صورت‌های برّاق فریبنده، در پوشش دلسوزی و مهر و محبت به زن بیچاره‌ی مغلوب و محروم از حقوق و ستمدیده، تبلیغ و ترویج نمایند.

بی‌گمان نباید با این فطرت الهی برخورد و عناد و دشمنی صورت گیرد، زیرا برخورد و عناد با آن، هلاکت و سرازیری به درّه بدبختی‌ست:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ ٱللهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللهِ ذٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم: ۳۰)

«**پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این سرشت الهی‌ست که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست، این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.**»

در کتاب انسان موجود ناشناخته تألیف "الیکساس کاریل" در صفحه ۱۰۸ به تفصیل در این باره می‌گوید: «به حقیقت زن با مرد اختلاف بزرگی دارد و تفاوت میان این دو بسیار است و هر سلّولی از سلّولهای جسم زن، سرشت و نقش و اثر جنس وی را دارد و این امر به نسبت اندام‌ها و به ویژه به نسبت جهاز و دستگاه عصبی وی، صحیح و درست است و قوانین فیزیولوژی قابل تغییر و نرم شدن نیست، درست مانند دنیای ستارگان است، پس امکان ندارد که تمایلات انسانی جای قوانین فیزیولوژی را بگیرد و آن را تغییر دهد: بنابراین ما ناچاریم که آن را همانگونه که هست، بپذیریم، پس بر زنان واجب است که شایستگی و استعداد خویش را به پیروی از طبیعت و سرشت‌شان پرورش دهند. بدون این که برای تقلید از مذکر تلاش کنند زیرا به یقین نقش آنان در پیشرفت تمدن، برتر است از نقش مردان، پس بر آنان واجب است که از وظایف محدود خویش شانه خالی نکنند.»

هرگاه در راه هدایت الهی دانستیم که مرد، مرد است و زن، زن است و هر دو در انسانیت با هم مساوی هستند و مکمل یک‌دیگرند و در دوران زندگی با هم متماثل و متشابه نیستند و هرگاه دانشمندان تشریح اندام و فیزیولوژی مانند "الیکساس کاریل" ما را از دانش مطابق با فطرت الهی آگاه

ساختند، بر ما واجب می‌گردد که به علم الهی ایمان بیاوریم و بدون درنگ هدایت و رهنمون آن را پیش از هر چیز دیگر بپذیریم، آن وقت علم قطعی انسانی را بفهمیم، سپس به مقتضای ایمان و قبول و فهم انسانی خویش به سوی عمل بدان حرکت کنیم و با فطرت الهی برخورد و عناد نورزیم بدین معنی که زن آرزوی چیزی کند که فطرت به مرد داده است و مرد هم آرزوی چیزی کند که فطرت به زن داده است، یا این‌که زن تلاش کند که نقش مرد را داشته باشد و مرد تلاش کند نقش زن را ایفا کند!!

چون در تمام این کارها، همان‌طور که گفتیم، به هم آمیختن کارها، خلاف وضع طبیعی و سرشت است و این بیچارگی و فروپاشی به بار می‌آورد و بر ما انسان‌ها به ویژه مسلمانان واجب است که با این دعوتگران خلاف طبیعت، هم‌گامی و پیروی نکنیم، زیرا آنان چه زن و چه مرد در هر چیزی از هوی و هوس پیروی می‌کنند و دچار خلأ روحی و روانی می‌شوند و در آتش سوزان شهوات و هوی و هوس می‌جوشند، بدون این که علمی و کتابی و هدایت آشکاری داشته باشند... درست مانند پروانه‌ها هستند که به دنبال هم به آتش روی می‌آورند، علی‌رغم این که دیده‌اند که امثال آنان پیش از آنان در آتش افتاده‌اند، لیکن عبرت نگرفته‌اند.

بی‌گمان آنان می‌بینند که چه بر سر جوامع‌شان آمده است، پس از بیرون رفتن زن برای کار در بیرون منزل و بیرون از خانواده، آمیخته با مردان بیگانه، بی‌پرده و عریان، آرایش کرده، خلوت کرده با مردان، لاف‌زنان بدون اجبار به کار، به بهانه مساوات و آزادی و حقوق و پیشرفت و ترقی بدین کار مبادرت می‌ورزند.

اخیراً سلام و صلح را نیز بدان افزوده‌اند!! مثل این که صلح و آشتی با اهمال خانواده و اهمال کودکان و اهمال شوهران و جانشین کردن خدمه‌ها به جای مادران، یا جانشین کردن مهدکودک‌ها به جای منازل آرام و منظم، تحقق می‌پذیرد!!

بعد از این، بگذار صدای طرفدارنشان خاموش گردد، چون این است نتایج دعوت‌های آنان که جامعه‌ی غرب بدان مبتلا شده است، خانواده متلاشی شده و نسل جدید سرگردان و تباه شده و مادران بدون شوهر فراوان، که نفس نفس‌زنان به دنبال شغل و کار و افزایش درآمدند!!

به یقین آن جا زن ضایع شده یا ضایعش کرده‌اند و زن دنبال سراب مساوات و آزادی و حقوق برابر می‌دود ـ این دام‌هایی که مردان آلوده‌دامن و فاسد، به قصد شکار اندام‌هایشان برایشان گسترده‌اند ـ لیکن زن سرانجام چیزی به دست نیاورده است، جز سرگردانی و انحراف و پوچی و توخالی بودن، زیرا آن چه بدان دعوت می‌کنند محال و غیر ممکن است، زیرا تغییر طبیعت اشیا و فطرت آن‌ها امکان ندارد: «وَلَنْ تجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تبديلا» یعنی تو هرگز برای سنت و قانون الهی تغییری و تبدیلی نمی‌یابی.

بگذار صدای افراط‌گرایان نزد ما خاموش گردد که نفس‌نفس‌زنان بدنبال سراب کسی بروند که درهم شکسته است پس جلال و شکوه قدرت خداوند متعال برتر و منزّه‌تر از آن است که دو زوج مرد و زن را

از یک نوع واحد بیافریند تا متضاد هم باشند و نتوانند با هم با تفاهم زندگی کنند در حالی که او تمام عالم هستی را آفریده و آن را برمبنای قاعده انسجام تمام آفریده است. با نظام تمام در بین تمام عناصرش و با تکامل و به هم پیوستگی سازنده، میان هر دو زوج از زوج‌های عالم هستی.

دکتر مروان ابراهیم می‌گوید:[1]

به یقین زن غربی در نتیجه تقلید از مرد، زیان‌های فراوان دیده است چون قاعده کلّی‌ست که همواره تقلید شده از تقلیدکننده کامل‌تر است و تقلیدکننده در برابر تقلید شده احساس نقص و کمبود می‌کند و گرنه از وی تقلید نمی‌کند؛ در حالی که صدها میلیون از زنان را می‌بینیم که متمایل به تقلید از مردان هستند، بی‌گمان کم‌تر مردان را می‌بینیم که متمایل به تقلید از زنان باشند، جز تعداد معدودی!! و شگفت‌آور این که مردان به مردانگی خود می‌نازند و عزّت خود را در آن می‌بینند، اما بسیاری از زنان هستند که به زنانگی خویش نمی‌بالند.

به یقین زیانمندی زن غربی در فقدان و از دست دادن شخصیت زنانگی وی است که از این امر مسائل زیر پدید آمده است:

۱. آمیختگی همیشگی با مردان و تلاش و کوشش دائمی وی برای تقلید از مردان در مراحل مختلف زندگی.

۲. پرداختن وی به کارهای مردان به گونه‌یی که تا حدّی احساس مردانگی می‌نماید. بی‌گمان به خطا نرفته‌ایم اگر بگوییم: دو عنصر زنانگی و مردانگی در هر آدمی چه مذکر و چه مؤنث به نسبت‌های متفاوت وجود دارند، لیکن در مردان، عنصر مردانگی غلبه دارد تا جایی که عنصر زنانگی و مادینگی بسیار نامحسوس و در مؤنث، عنصر زنانگی غلبه دارد تا جایی که عنصر مردانگی و نرینگی وجود محسوسی ندارد. لیکن قابلیت و پذیرش اکتساب عنصر دیگری در یک شخص واحد پابرجاست.

اکتساب عنصر متضاد به مرور زمان و در شرایط آن قرار گرفتن، به کمال خود می‌رسد، می‌توانیم این دو عنصر را به غلظت و عدم غلظت یک محلول تشبیه کنیم، که هرگاه افزایش یک عنصر صورت گیرد، این برحساب آن عنصر دیگر صورت می‌گیرد؛ اگرچه این عنصر آخر کاستی هم نیافته باشد. دقیقاً مانند محلول آب و نمک که ممکن است افزایش سبکی محلول با افزایش آب یا کاستی نمک باشد و ممکن است تمرکز بیش‌تر را با افزایش نمک یا کاستی آب پدید آورد و این امر به نسبت زن غربی چنین است که افزایش عنصر مردانگی و نرینگی در او بر حساب تمرکز زنانگی و مادینگی‌ست.

اگر این تعبیر درست باشد، لذا بیش‌تر اوقات می‌گویند: وقتی که یک مرد غربی با یک زن غربی به هم می‌رسند، بی‌گمان آن مرد با صورت و چهره زیبایی روبه‌رو می‌شود، لیکن احساس زنانگی و

---

۱. دراسات فی الاسرة فی الاسلام" ص ۱۱۹-۱۱۸.

مادینگی در آن نمی‌کند که در تماس و برخورد با زن شرقی دارد و مرد هنگامی که با زن غربی برخورد و ملاقات می‌نماید، مثل این که در برابر یک منظره طبیعی فریبنده وگیرنده و جذاب قرار دارد. ولی بر صورت واقعی و طبیعی خودش نیست، بلکه تصویری‌ست که بر تابلویی ترسیم شده که در آن زندگی و حیات نیست.

امروز زن غربی لباس مردانه می‌پوشد و همانند مردان راه می‌رود و هم‌چون آنان می‌نشیند و تصرف می‌کند و همان کارهایی را می‌کند که مردان می‌کنند و می‌پندارد اگر در تمام تصرفاتش شبیه مردان باشد و از آنان تقلید کند، بی‌گمان مشکلاتش حل می‌شود!!

در حالی که کار وی پیچیدگی بیش‌تری می‌یابد و وضع زن در غرب بدترین حالت را دارد و کافی‌ست که به حقیقتی اشاره کنیم که ملت امریکا پیش از دیگران بدان اعتراف می‌کند و آن را می‌شناسد و آن حقیقت این است که زن امریکایی، خود یک داروخانه سیار است، اشاره به کثرت استعمال داروهای آرام‌بخشی‌ست که در آن جا زن مصرف می‌نماید، در نتیجه اضطراب و خستگی‌هایی که بدان مبتلا می‌گردد؛ در حالی که بر زن غربی‌ست که اهتمام خویش را بر کارهایی متمرکز کند، که مهم‌تر از آن‌هاست که ذکر کردیم. مرد او را به مسخره می‌گیرد و ریشخند می‌کند و به وی اجازه می‌دهد که هر کاری را که موجب از دست دادن امتیازات وی نمی‌شود، انجام دهد!! حتی او را بر آن تشویق می‌کند و به وی جرأت می‌دهد، برای او چه زیانی دارد که زنش در بیرون کار کند و مال بیش‌تری برای او بیاورد و او آن را به درآمد ماهانه خانواده‌اش بیفزاید؟!!

برای مرد چه زیانی دارد، اگر به زنش اجازه دهد، که مطالبه نماید بسیاری از آن چیزهایی که می‌خواهد. لیکن هنوز مرد، پیوسته با زن در غرب به عنوان یک وسیله تفریحی و راه لذت‌جویی تعامل و رفتار می‌نماید و اینک مرد از ازدواج پرهیز می‌کند و میلی بدان ندارد. تا تنها با یک زن مرتبط نباشد. در عوض آن، پیوسته از آغوش زنی به آغوش زن دیگر می‌رود و رفیقه‌ها و معشوقه‌های خود را عوض می‌کند، هم‌چنان که اعراض و کالاها و خواسته‌های شخصیش را عوض می‌کند، مانند لباس‌ها و کفش‌ها و... بلکه بیش‌تر از آن هم.

هرگاه این امکان را داشته باشد که مدت کوتاهی، هر ماه یا کم‌تر از آن، با یک زن معاشرت کند و در عین حال، هیچ مسؤولیتی از مسؤولیت‌های ازدواج را تحمل نکند، پس چرا در آن دودل باشد و تردید نماید؟!!

ملامت تمام این کارها در درجه اول متوجه او نمی‌گردد. بلکه ملامت متوجه زن است، که به وی این فرصت را داده است!! کدام یک از دختران جوان ما و زنان ما متمایل و علاقمند رسیدن به چنین وضعی می‌باشند؟؟!!!

به یقین خواری و اهانت به زن غربی تنها در این جلوه‌گر نمی‌شود که وسیله لذت مرد در غرب است و به لذت‌های دیگر وی اضافه می‌شود، بلکه زن وسیله ترویج و رواج کالاهای تجارتی وی نیز هست تا سود بیش‌تری به دست آورد و رییس دفترها و منشی‌های زن برای مردان مطلوب و مرغوب‌اند نه منشی‌های مرد!!

و زنان فروشنده را می‌خواهند نه مردان را، تا بدین وسیله مشتریان را جلب کنند و همواره هم برتری با زنان زیباست.

و هرگاه تاجری علاقمند به ترویج و رواج کالای خویش باشد، صورت زیبای یک زن، این کار را برای وی تضمین می‌نماید و این علاوه بر تجارت جنس و فیلم‌ها و تصاویر جنسی‌ست، آن جاکه زن در آن‌ها کالای اساسی و اصلی به حساب می‌آید.

بی‌گمان، آن چه گذشت، بسیار کم‌تر از رنج و عذاب‌هایی‌ست که زن اروپایی و امریکایی می‌کشد. براستی این مشتی از خروار و قطره‌یی از دریاست. پس حالا هر زنی از زنان امت اسلامی، اگر خواهان این وضع رقت‌بار و اهانت‌آمیز می‌باشد و آن را برای خود می‌پسندد، آزاد است!! به شرط این که آن را تبلیغ نکند و رواج ندهد.

زیرا به حقیقت بیش‌تر دختران جوان ما به زنانگی و مادینگی خویش افتخار می‌کنند و عزّت خود را در آن می‌بینند، نه در مردانه بودن و نرینگی و به کرامت و احترام خود می‌بالند نه به خواری و اهانت و به شرافت خود می‌نازند نه به سقوط در پستی و هلاکت و هیچ چیزی را به عنوان بدیل و عوض این مفاهیم، نمی‌پسندند.

مطلوب واقعی عدالت است نه مساوات

بر اساس آن‌چه گذشت در می‌یابیم که آن مساواتی که زن غربی ندای آن را سر داده است به زن کمک نکرده و خدمتی به وی نیست، بلکه نسبت به وی ظلم کرده است؛ لذا جای تعجب نیست اگر بگوییم: مساوات بین زن و مرد، بدان معنی که غرب می‌گوید، در اسلام نیست و اسلام بدان مساوات غربی راضی نیست.

در حقیقت اسلام مفهوم خاصّ خود را برای مساوات دارد و این مفهوم با عدالت در ارتباط تنگاتنگ است و بیش‌تر با عدالت تناسب دارد تا با مساوات حرفی و گفتاری. بدیهی‌ست که هر مساواتی، عدالت را تحقق نمی‌بخشد، پس در اسلام عدالت هدف و غایت است و مساوات وسیله است، که گاهی به عدالت منتهی می‌شود و گاهی سبب ظلم و ستم می‌گردد.

پس آن چه مطلوب است مساوات در عدالت و در حقوق می‌باشد.

دکتر حسین امین می‌گوید: [۱]
هنگامی که این فکر و اندیشه، بر زن مستولی گردد، که مساوات را به دست آورد به هر قیمتی که باشد، خود را به میان میدان‌های کار می‌اندازد و در آن غوطه‌ور می‌شود و تا آخرین حد در آن به خویشتن ظلم می‌کند...

می‌توانیم او را به قهرمان جهانی در بازی "بریج" تشبیه کنیم، هنگامی که در یک رقابت و مبارزه نابرابر داخل می‌شود، با رفقای که بازی "پوکر" بازی می‌کنند و پاهای خود را در جایگاهی می‌نهد که در آن برحسب قواعدی بازی می‌کند، که در قراردادهای آن‌ها شرکت نکرده است.

پس موفقیت یا شکست وی به عواملی ارتباط دارد که به کلّی خارج از اراده اوست و به ندرت امکان دارد که تمام طناب‌های آن را نگه دارد و بدان‌ها چنگ بزند، زیرا روحیه و خصوصیات بازیگر "بریج" به تمامی از روحیه و خصوصیات بازیگر "پوکر" تفاوت و اختلاف دارد. بریج‌باز از حافظه قوی و احساس ظریف و حساس بالایی برخوردار است؛ در حالی که "پوکر"باز، از قوت و سیطره و غلبه و خدعه و نیرنگ و مخاطره‌کردن برخوردار است و به حقیقت از این بازی خود لذت و بهره نمی‌برد و برخوردار نمی‌گردد، مگر در آن، درجات و میزان مخاطره او نزدیک باشد به درجه و مخاطره و سرزندگی و نشاط کسی که عاشق کوه‌نوردی و بالا رفتن از کوه‌هاست.

و هرگاه یکی از این بازیگران تمایلی به خوب بازی کردن بازی آن دیگری داشته باشد، به یقین باید بکوشد که با تعلیم و تمرین ماه‌ها و سال‌ها امکان آن را به دست آورد.

اما به نسبت، زنی که در مجال و میدان کارهایی وارد می‌شود که با هستی نفسی و روحی وی تناسب ندارد، قطعاً به کشف این حقیقت خواهد رسید که او امکان تغییر این تکوین و هستی نفسی خود را ندارد و نمی‌تواند این طبیعت و سرشت فطری بشری را تغییر دهد، هر اندازه زمان طولانی بدان بپردازد.

سپس دکتر می‌افزاید: این نهضت‌های آزادی‌بخش زنان، با یک دید و عینک واحدی به زندگی می‌نگرند که اسمش مساوات است با هر قیمتی که باشد!!

به راستی این عینک به گونه‌یی شده است مثل این که پوششی‌ست که بر چشمان اسب کالسکه می‌گذاریم تا جز راه پیش روی خود را نبیند، که می‌رود و می‌رود، بدون این که مناظر زیبای سبزه و گل‌ها و پرندگان و مناظر شگفت‌انگیز پیرامون خود را ببیند...

هرگاه این مناقشه‌ها پیرامون زن به میان می‌آید، داعیان و مبلغان آزادی زنان، شروع می‌کنند به خواندن لیست نام‌های زنانی که مشهور بوده و کلید امور را در دست داشته‌اند. از "ملکه حتشبسوت"... گرفته تا ملکه "کلیوپاترا" سپس "بلقیس" ملکه سبأ و تا می‌رسد به "جان دارک" مقدّس سپس مادام "کوری" تا می‌رسد به "مارگارت تاچر" در بریتانیا و "اندیرا گاندی" و "بی‌نظیر بوتو" در قاره هند و

---

۱. "المرأة بين الشارع و البيت" ص ۱۲۵.

سرانجام "تانسوچیلیر" آن فتنه‌گر سیاست ترکیه در عصر جدید. بی‌گمان این نام‌های محدود خود استثنایی‌ست که قاعده ما را ثابت می‌کند، بدون شک، فقط شمارش این نام‌ها و تکرارشان، بهترین پاسخ دندانشکن درباره این موضوع است، چون مدت زمان چهار هزار سال طول کشیده است که در این فاصله زمانی این تعداد از زنان شهرت یافته‌اند!!

در حالی که برای هیچ دایرةالمعارفی ممکن نیست که نام هزاران بلکه میلیون‌ها مرد را ثبت کند. که کلید امور جهان را در دست داشته‌اند، یا در خلال این مدت زمان دارای سلطه و قدرت اداری در کشورهای جهان بوده‌اند!!

آقای دکتر احمد عبدالرحمن استاد پیشین علم اخلاق در دانشگاه مصر و کشورهای عربی می‌گوید: بایستی قیمومت را ضمن روابط و پیوندهای متعددی که اسلام در میان زوجین پدید آورده است، بفهمیم، زیرا این پیوند قیمومت میان آنان تنها یک پیوند نیست.

به یقین صورت متکامل پیوندهای زناشویی یک صورت صمیمی وگرمی‌ست، که در آن مرد و شوهر نقش آرامش و مهر و محبت و رحمت و پناه همسر را بازی می‌کند و این معانی را برای همسرش جلوه‌گر می‌سازد.

هم‌چنین همسر نیز برای شوهرش نقش آرامش و مساعدت و مودّت و رحمت را جلوه‌گر می‌نماید و درکنار این مسائل، اسلام به فرزندان نیز بسیار اهتمام می‌ورزد و اهمیت شایان می‌بخشد. پس خانواده اسلامی، مؤسسه‌یی‌ست، استوار بر این سه پایه: همسر و شوهر و فرزندان و قیمومت مرد در این مؤسسه در مرتبه اول بدین معنی‌ست که مرد مسؤول موفقیت این خانواده و مسؤول سعادت آن و مراعات و توجه بدان دو پایه دیگر است یعنی همسر و فرزندان.

این رهبری و فرماندهی یک رهبری و فرماندهی نظامی یا اداری نیست، که امر و نهی کند بدون مشارکت افراد دیگر خانواده که مأمورند، بلکه این قیمومت یک فرماندهی و رهبری مبتنی بر مشورت و تفاهم و رضایت است.

علاوه بر این، زندگی خانوادگی در اسلام، یک زندگی سرگردان و بی قید و بند و بی‌نظام نیست، بلکه منظم و استحکام یافته است، به وسیله قواعد و ارزش‌های اخلاقی که قرآن کریم آورده و پیامبر بزرگوار اسلامﷺ در رفتارها و پیوندهایش بدان‌ها ملتزم بوده است و در چهارچوب تمام این مفاهیم می‌توانیم معنی قیمومت در اسلام را بفهمیم و بین آن و استبداد فردی موجود در بعضی از اولیای امور، فرق و جدایی قایل شویم و از هم‌دیگر تمیزشان دهیم.

استاد خانم دکتر صافینان کاظم می‌گوید:

بی‌گمان اگر تقوی و پرهیزگاری باشد، قطعاً شوهر خواهد فهمید که زوجه‌اش همسر و قرین اوست، نه کنیز و جاریه او، پس به دیده احترام و عزت به وی می‌نگرد، به اعتبار این که همسر او و مادر

فرزندانش می‌باشد، پس بایستی در پرتو آن، در زندگی زناشوئی و رفتار با وی، در منتهای نیکی رفتار نماید. زندگی زناشویی جدا از پیوندها و علایق پیش از ازدواج در خانواده نیست، پس هرگاه شوهر به خشونت با مادرش یا برادرش عادت کرده باشد، قطعاً با همسرش نیز خشونت می‌ورزد. لیکن تربیت اسلامی، نرمی و نرم‌خویی و مهربانی و ملاطفت و اخلاق و ادب را به ما آموخته است، نه خشونت و درشتی در رفتار متقابل را.

دکتر عبدالحیّ الفرماوی استاد تفسیر در دانشگاه ازهر می‌گوید:

گاهی ممکن است بعضی از مردم گمان کنند که معنی قیمومت مرد تشریف و بزرگی مرد یا تفضیل و برتری وی است، که مقتضی درجه و منزلت بالاتر در آن است؛ در حالی که حقیقت امر غیر از آن است، زیرا قیمومت محدود کردن و مرزبندی مسؤولیت در خانواده مسلمان است، شریف و بزرگ و حقیر وجود ندارد، بلکه جامعه کوچکی‌ست که تجلی و نمونه جامعه بزرگ است و بر پایه‌های به هم پیوستگی و آرامش و مهر و محبت و رحمت در بین افراد آن استوار است.

بنابراین، هرگاه همسر مسؤولیت‌های بزرگی به عهده دارد، که مهم‌ترین آن‌ها فرزنددار شدن و زادن است، مسؤولیت بزرگی که مردان از آن عاجزند، پس این مسؤولیت‌ها اقتضا دارد که بار سنگین تأمین هزینه زندگی از دوش زن برداشته شود و سکان کشتی زندگی زناشویی به دست مرد و شوهر باشد، که آن را قیمومت و قوامت و سرپرستی می‌نامند.(۱)

مبحث دوم: شهادت و گواهی دادن

خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱسْتَشْهِدُوا۟ شَاهِدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَٱمْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَىٰهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ﴾ (بقره: ۲۸۲)

«... و دو نفر از مردان عادل خود را بر این حق شاهد بگیرید و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید، تا اگر یکی از آن دو انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند...»

خداوند متعال شهادت یک مرد را برابر شهادت دو زن قرار داده است. آیا به راستی این مسأله نقصی برای زن و برتری برای مرد به حساب می‌آید؟!!

پاسخ این است که قطعاً چنین نیست، به دلایل زیر:

---

۱. "مجلة الأسرة" شماره اول سال ۱۴۱۴ هـ

▣

خداوند به صراحت در شهادت مالی، شهادت یک مرد را برابر شهادت دو زن قرار داده و علت و سبب آن را چنین آورده است:

﴿أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ﴾

از بیم این که مبادا یکی از آن دو بعضی از جوانب آن چیز که بر آن گواهی داده است، فراموش کند، یا از آن غفلت نماید، پس دیگری آن را به یادش آورد و احتمال این که زن بعضی از جوانب مشهود علیه را فراموش کند یا از آن غفلت ورزد، در تمام زنان وجود دارد و میزان علم و خبرگی، فرهنگ و دانش در آن تغییری ایجاد نمی‌کند، چون این مسأله به طبیعت و سرشت زن بر می‌گردد و این فراموشی و غفلت در حالات معینی بر وی عارض می‌گردد، که کسی آن را انکار نمی‌کند، جز جاهلان یا جدل پیشگان باطل‌گوی، چون عوارض سستی و بی‌حالی در مدت زمان حیض و بارداری و شیردهی و حضانت بر زن عارض می‌گردد.

برای فهم این مطلب، انسان نیازمند این است، که در خلال زمان قاعدگی و بارداری و پس از زایمان و هنگام شیردهی مراقب احوال روحی زن باشد، تا ببیند و بفهمد تا چه اندازه، این حالات بر مزاج وی تأثیر می‌گذارند، هر اندازه فهم و معرفت و دانش وی هم بالا باشد، فرقی نمی‌کند و بی‌شک این حالات به عدم توازن "هورمونی" یا اضطراب و پریشان‌حالی مزاج منتهی می‌گردد، به گونه‌یی که قطعاً بر تحمل شهادت و گواهی دادن و ادای آن، تأثیر می‌گذارد.

مرحوم علامه ابوالاعلی المودودی گفته است:[۱]

به یقین پژوهش‌های علمی و تحقیقات آن، به اثبات رسانده است که زن با مرد در هر چیزی اختلاف و تفاوت دارد از صورت و شکل ظاهری و اندام‌های بیرونی بدن گرفته تا ذرات جسم و عناصر و گوهرهای هیولینی (پروتئینی) سلّول‌های بافت بدن... و هنگام رسیدنش به سنّ بلوغ و جوانی، حالت قاعدگی برایش پیش می‌آید که تمام اندام‌های بدنش از آن متأثر می‌گردد و مشاهدات دانشمندان علم تشریح و زیست‌شناسی، دلالت می‌کند بر این که در مدت حیض و قاعدگی تغییرات و دگرگونی‌های زیر بر زن عارض می‌گردد:

الف: در بدن وی نیروی حرارت کاهش می‌یابد و پایین می‌آید.

ب: نبض کند می‌زند و فشار خون کاهش می‌یابد و شمار سلول‌های آن نقصان و اندک می‌گردد.

ج: غدّه‌های مجرا و غدّه‌های درون‌ریز و لوزه‌های گلو و غدّه‌های لنفاوی دچار تغییر و دگرگونی می‌گردند.

---

۱. "الحجاب" ص ۱۲۵-۱۲۲ به اختصار.

د: در هاضمه اختلال پیش می‌آید و نیروی تنفس ضعیف می‌شود.

هـ: احساس، کُند و تنبل می‌گردد، کسالت اندام‌ها را فرا می‌گیرد و هوشیاری و هوش و نیروی تمرکز فکر و اندیشه دچار ضعف می‌شوند.

تمام این تغییرات، زن سالم را به حالت بیماری نزدیک می‌سازد، به گونه‌یی که تمییز و فرق بین تندرستی و بیماری وی، محال یا مشکل می‌گردد.

پزشک مشهور **امیل نووک** که در این شاخه از علم، محقق بزرگی‌ست می‌گوید: عوارض عادی و معروف که به طور کلی بر زنان در حالت قاعدگی عارض می‌گردد عبارتند از: سردرد، خستگی، درد استخوان، ضعف اعصاب، سستی مزاج و نامنظمی مثانه و سوءهاضمه و تهوع و استفراغ در بعضی حالات.

ما در تأیید آن چه گذشت، اقوال بعضی از پزشکان و دانشمندان را آوردیم و تأثیر آن حالات بر قدرت کاری را بیان داشتیم، تا آن جا که **امیل نووک** درباره بارداری می‌گوید: زمان بارداری و سختی آن بر زن بیش از مدت حیض و قاعدگی‌ست. دکتر **ریبریف** می‌گوید: نیروی بدنی زن، در زمان بارداری نمی‌تواند مشقت تلاش بدنی و عقلی را تحمل کند، آن گونه که در حالات عمومی تحمل می‌کند. بی‌گمان عوارض زنان باردار، اگر بر مرد یا بر زن غیر بارداری عارض گردد، حکم به بیماری شدید آن مرد و آن زن می‌گردد. پس در مدت بارداری، مجموعه دستگاه عصبی، در ماه‌های متعددی دچار اختلال می‌شود و توازن ذهنی وی، نامنظم می‌گردد و از لحاظ روحی در حالت آشفتگی دایمی‌ست.

ایشان گفتارهای بعضی از متخصصان را در تأیید این مطلب و در بیان تأثیر آن بر قدرت کاری زنان باردار آورده است.

سپس درباره نفاس و حالت بعد از زایمان گفته است: اما بعد از وضع حمل، زن در معرض بیماری‌های متعددی قرار می‌گیرد، زیرا زخم‌های زایمان آمادگی مسمومیت دائمی دارند، به گونه‌یی که نظم تمام بدنش دچار اختلال می‌گردد و چند هفته طول می‌کشد به نصاب و میزان خود برگردد و بدین ترتیب زن بیمار باقی می‌ماند، یا شبیه به بیمار است در مدت یک سال کامل بعد از ثبوت بارداری و نیروی کار وی نصف یا کم‌تر از آن در حالات عادی و عمومی می‌گردد.

▣

اگر مؤنث و مذکر بودن در ارزش و میزان شرعی شهادت و گواهی دادن، نقش می‌داشت، می‌بایستی در باب "لعان و ملاعنه" شهادت و گواهی مرد برتر از شهادت زن باشد، یعنی می‌بایستی چهار بار شهادت زن تنها ارزش دو بار شهادت مرد را داشته باشد، لیکن واقعیت آن است، که شهادت‌های هر دو برابر و مساوی است.

نحوه‌ی شهادت دادن در لعان و ملاعنه بدین شرح است: هرگاه مرد همسر خود را به زنا متهم کند، بر وی واجب است که این اتهام را با آوردن چهار نفر گواه و شاهد معتبر، که گواهی دهند که به چشم خود، زن او را در حال ارتکاب عمل زنا دیده‌اند، مؤکّد کند و تأیید نماید و هرگاه از آوردن شاهدان معتبر، بدین صورت عاجز و ناتوان گردید، بر او واجب است که خود چهار بار قسم مؤکد یاد کند. مبنی بر این که او در این اتهام به همسرش، صادق و راستگوست و این چهار بار قسم در شرع اسلامی به منزله چهار نفر شاهد معتبر است و شریعت عین همین فرصت چهار بار قسم خوردن را به همسرش می‌دهد، مبنی بر این که شوهرش در این اتهام به وی دروغ می‌گوید و دروغ‌گوست و از این قضیه روشن می‌شود که قطعاً یکی از این دو دروغ گفته است.

نتیجه شرعی این "لعان" و قسم خوردن‌های طرفین و شهادت‌های برابرشان، این است که حکم به جدایی آنان از هم داده می‌شود، جدایی که بازگشت به زناشویی بعد از آن هرگز وجود ندارد. بعد از آن شوهر بر خویشتن نفرین می‌کند اگر در این اتهام از دروغگویان بوده باشد و همسرش نیز بر خویشتن دعا می‌کند که غضب و خشم خدا بر وی باد، اگر شوهرش در این اتهام به وی، از راستگویان بوده باشد.

و محل شاهد در این مسأله آن است که قسم‌های چهارگانه‌یی که هر یک از آن دو یاد می‌کنند، به منزله چهار شهادت چهار شاهد است که جرم و گناه و جنایت "زنا" را ثابت یا نفی می‌کند و خداوند متعال ارزش و اعتبار آن شهادت‌هایی که "زنا" را اثبات می‌کند، برابر و مساوی با آن شهادت‌هایی قرار داده است که منکر وجود "زنا"ست و این ثابت و تأکید می‌کند که مؤنث بودن، یا مذکر بودن در حدّ ذات خود، در ارزش و اعتبار شهادت هیچ یک از آن دو دخالت ندارد.[۱]

اینک اصل بیان الهی که متضمن این موضوع است:

﴿وَٱلَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّآ أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ ٱلصَّادِقِينَ * وَٱلْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ ٱللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلْكَاذِبِينَ * وَيَدْرَؤُا عَنْهَا ٱلْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ ٱلْكَاذِبِينَ * وَٱلْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيْهَا إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ﴾

(نور: ۹-۶)

«و کسانی که زنان خود را به زنا متهم می‌کنند و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خداوند شهادت دهد که از راستگویان است و در پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد، آن زن نیز می‌تواند کیفر زنا را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او داده از دروغگویان است و بار پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد (و در این صورت مجازات از هر دو برداشته می‌شود).»

---

۱. "المرأة بين النظام الغربي و لطايف التشريع الرّباني" ص ۱۵۳.

▣

اگر صفت مذکر و مؤنث بودن در این امر به گونه‌یی بود که با مذکر بودن ارزش مرد بالا می‌رفت و با مؤنث بودن ارزش زن پایین می‌آمد، پس در شهادت دادن در شیرخوارگی و حضانت و سرپرستی و اثبات نسبت و غیر آن اولویت شهادت به زن داده نمی‌شد.

و در خصومت‌ها و داوری‌های میان آن دو با هم‌دیگر، به هر سببی که باشد، اولویت گواهی دادن به زنان داده نمی‌شد.(۱)

اسلام می‌خواهد که شهادت واضح و روشن و همه جوانب آن چون خورشید آشکار باشد و این جای تعجب نیست، زیرا با شهادت، خون و جان و ناموس و آبرو و اموال حلال می‌شود، لذا اسلام شهادت را سخت گرفته و در مورد آن راه احتیاط پیش گرفته است.

و در این تعبیر قرآن از شهادت، زن در جایگاه اهانت و خواری و تحقیر قرار نمی‌گیرد که می‌گوید:

﴿أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ﴾

«اگر یکی از آنان به هر سببی آن را فراموش کرد، دیگری به یادش آورد.»

زیرا قرآن عین همین تعبیر را در مورد پیامبر ﷺ پیش از بعثت، به کار برده است آن جا که هنوز به عقیده‌یی نرسیده بود، که بدان آرامش خاطر بیابد، که می‌فرماید:

﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ **(ضحی: ۷)**

«تو را گمشده یافت و هدایت کرد.»

و آیه مربوط به شهادت گفته:

﴿شَاهِدَيْنِ مِن رِجَالِكُمْ﴾ **(بقره: ۲۸۲)**

شرط کرده است که دو شاهد و گواه از مردان شما باشند، نه یک شاهد به همان علت که گفتیم.

به علاوه ما به چیزی استدلال می‌کنیم که همگی بدان ایمان داریم و از جمله چیزهایی که بدان ایمان داریم این گفته خداست:

﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ ٱللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ **(انعام: ۱۹)**

«بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست؟ سپس بگو: خداوند گواه من و شماست...»

---

۱. بخاری (۲۶۶۰) از عقبة بن الحارث روایت کرده است که گفت: با زنی ازدواج کرده بودم، زنی آمد و گفت: من به هر دوی شما شیر داده‌ام، پس به حضور پیامبر ﷺ رفتم و به وی خبر دادم، فرمود: «وَكَيْفَ وَ قَدْ قِيلَ دَعْهَا عَنكَ» (چگونه او را ترک نکرده‌یی در حالی که به تو چنین گفته شده، او را رها کن.) و صاحب فتح الباری ۲۶۸/۵ گفته است که امام شافعی بدین روایت عمل کرده است، یعنی تنها به شهادت زنی که شیر داده است و در ام ۸۷/۷ گفته است: درباره عیوب زنان و ولادت، شهادت زنان بدون مردان جایز است و در این باره مخالفی را سراغ ندارم. خرقی آن گونه که در مغنی ۱۵۷/۹ آمده گفته است: در چیزی که مردان مطلع نیستند، مانند شیر دادن، ولادت، حیض، عدّه و امثال آن‌ها شهادت یک زن عادل قبول است. مؤلف.

و خداوند گواهی داده است که زن گاهی در شهادت خود انحراف می‌یابد پس آن دیگری به یادش آورد. قطعاً بالاتر از خداوند هیچ شاهدی نیست:

﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (فصلت: ۵۳)

«آیا کافی نیست که پروردگار تو بر هر چیزی حاضر و شاهد است؟!!»

هم‌چنین:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ﴾ (ملک: ۱۴)

«آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آن‌ها آگاه نیست؟! در حالی که او از اسرار دقیق باخبر و آگاه است.»

به علاوه باز هم معنی مفاضله در امر شهادت و گواهی، بدین معنی نیست که مرد نزد خدا در روز رستاخیز از زن بهتر و برتر است و گاهی پیش می‌آید که یک زن متقی و درستکار در دین، نزد خداوند در روز رستاخیز از هزاران مرد بهتر و برتر است به سبب اعمال شایسته‌اش...

▣

ما قبول داریم که آن آیات قرآنی، در این جایگاه زن را نصف مرد قرار داده است. لیکن این در جایگاه تحمّل شهادت است، نه در جایگاه ادای آن. در توضیح این مطلب باید گفت، که شاهد و گواه دو جایگاه به شرح زیر دارد:

۱. جایگاه او هنگامی که در آن واقعه حاضر می‌شود و شهادت می‌دهد و می‌داند که آن واقعه چگونه روی داده است و بر آن چیزی که هنگام حضور وی رخ داده است، مطلع می‌گردد و این جایگاه تحمّل شهادت است.

۲. جایگاه او وقتی که آن شهادت را در پیشگاه حاکم یا قاضی بیان می‌دارد و این جایگاه اداست و آیه فوق درباره جایگاه موقف اول وارد شده، که جایگاه تحمّل شهادت است و چیزی وجود ندارد، که قاضی یا حاکم را از قبول شهادت یک مرد و یک زن در جایگاه ادای آن، باز دارد، هرگاه تشخیص دهد که این شهادت شایسته اعتبار است و بدین ترتیب جایگاه مرد و زن در ادای شهادت مساوی‌ست و شهادت زن از شهادت مرد ناقص‌تر نیست.

گاهی می‌توان دلیل آن را از خود همان آیه گرفت، زیرا فرض آیه بر آن است که یکی از آن دو زن، گاهی انحراف می‌یابد و فراموشش می‌شود، پس آن دیگری به یادش می‌آورد؛ بنابراین نزد حاکم یا قاضی اعتماد بر شهادت همان زن است که دیگری را تذکر می‌دهد و رفیقش را یادآور می‌گردد. اما اگر فراموش نکند، نیازی به کسی ندارد که به یادش آورد. پس سرانجام این است که حاکم به شهادت یک مرد و یکی از آن دو زن حکم می‌کند و واقعیت این است؛ بنابراین مشخص شد که قرآن کریم در جایگاه ادای شهادت، بین مرد و زن مساوات قرار داده است.

اما جایگاه تحمّل شهادت، جایگاه حصول اطمینان و احتیاط است، به دلیل این که آن آیه کریمه، این جا خواهان کتابت است، سپس خواهان شهادت و آیه با این کارش به بهترین نوع وثوق و اعتماد، ارشاد و رهنمونی می‌کند، که طرفین دادوستد به حقوق خود اطمینان قلبی حاصل می‌کنند. پس مسأله، پایین آوردن مقام و شأن زن و عدم اعتراف به شایستگی وی نیست و در این مسأله مکانت و منزلت زن راکاهش نمی‌دهد، آن گونه که عاشقان تشویه چهره اسلام می‌پندارند، بلکه تنها احتمال فراموشی‌ست در کارهایی که غالباً زن بدان اهمیت نمی‌دهد و بیرون و خارج از طبیعت و سرشت وی می‌باشد و بر حفظ آن در حافظه‌اش حریص نیست.[۱]

مبحث سوم: میراث

مسأله میراث زنان، مسأله‌یی‌ست که دشمنان اسلام بیش از هر چیز دیگری پیرامون آن فتنه و غوغا به پاکرده‌اند، به ویژه در کنفرانس‌های غربی، آنان می‌پندارند که اسلام زن را دست کم گرفته، زیرا میراث وی را نصف میراث مرد قرار داده است. اینک ما با وجوه‌ها و صورت‌های زیر بدین شبهه پاسخ می‌دهیم:

■

به یقین اسلام زن راگرامی داشته و برای او در میراث حقّی قرار داده است و اگر ما نظام ارث در غیر اسلام را بررسی کنیم، آن را به شرح زیر می‌یابیم:

الف: تنها فرعون در مصر مالک و صاحب هر چیزی بود، پس هیچ کس حق نداشت در آن چه در دست وی است، تصرف کند جز به دستور فرعون.

ب: رومیان به طور مطلق از میراث شوهر سهمی به همسر وی نمی‌دادند، حتی اگر آن شوهر وارثی هم نداشت، والدین را نیز محروم می‌کردند و اگر فرزندانی داشت، مادر را محروم می‌نمودند.

ج: جاهلان پیش از اسلام، تنها به مذکّرهای قادر بر جنگ و غارت ارث می‌دادند، پس جنس مؤنث و کودکان، سهمی از ارث نمی‌بردند.

د: انجیل‌هایی که در دست نصاراست از هر قانون مربوط به ارث خالی‌ست و مسیحیان برابر قوانین توراتی که در دست یهودیان است توارث را اجرا می‌کردند و این کار ادامه داشت تا این که در این اواخر، کلیسا برای توارث نظامی وضع کرد.[۲]

---

۱. نظام الاسرة فی الیهودیة و النصرانیة و الاسلام ص ۲۳۴ـ۲۳۰.

۲. دکتر صابر احمد در کتاب نظام الاسرة فی الیهود و النصرانیة و الاسلام ص ۱۹۷ می‌گوید: نظام توارث نزد مسیحیان ساخته دست احبار و راهبان است؛ علاوه بر این که با هم مغایر و ضد و نقیض‌اند و شایستگی اجرا و تطبیق عملی نیز

هـ: نزد یهودیان تنها فرزند مذکر اول تمام ترکه میت را به ارث می‌برد و برای غیر او از مؤنث‌ها سهمی نیست نه مادر. نه دختر و نه همسر.[۱]

ندارند. نصرانیان در این باره قانون یگانه‌یی ندارند که در نظام توارث، آن را داور و حکم قرار دهند، بلکه نظام‌هایشان برحسب جوامعی که در آن زندگی می‌کنند، تفاوت دارد. برای مثال: اگر در جوامعی زندگی کنند که در توارث بین زن و مرد مساوات برقرار کرده‌اند. آنان نیز همین کار را می‌کنند و اگر در جوامع اسلامی زندگی کرده باشند، مانند همان جوامع رفتار نموده‌اند و این مطلب را به روشنی در میان نصارای مصر و اردن و دیگر دولت‌های اسلامی می‌بینیم.

۱. دکتر صابر احمد طه در کتاب: نظام الاسرة في اليهودية و النصرانية و الاسلام ص ۲۱۴ می‌گوید: قوانین ارث یهودی حکم می‌کند. برادری که نخستین فرزند باشد دو برابر برادران دیگرش ارث می‌برد و دختر ارث نمی‌برد جز در حالت نبودن برادر مذکر برای او و آن هم به شرط این که در میان عشیره خود ازدواج کرده باشد؛ همان‌طور که به همسر از ارث شوهرش به وی نمی‌دهند.

و باز هم در ص ۱۸۵-۱۸۴ همان کتاب می‌گوید: متفکران یهود بر همان نظام ارث دادن به پسر نه به دختر، در تمام مراحل آن، رفتار می‌کنند. مطلب زیر مراحل آن را توضیح می‌دهد:

۱. هرگاه کسی مرد، اولین کسی که از وی ارث می‌برد، فرزند مذکر اوست و هرگاه فرزندان مذکر متعدد باشند، پسری که پسر نخستین است. سهم دو نفر از برادرانش را می‌برد و این هنگامی‌ست که تمام فرزندان میت مذکر و پسر باشند و اما اگر تمام فرزندان میت مؤنث و دختر باشند ترکه به تساوی در میان آنان تقسیم می‌گردد و اگر میت تنها یک دختر داشته باشد تمام ترکه را به ارث می‌برد و شرط ارث بردن دختران آن است که میت، فرزند مذکر یا نوه پسری مذکر نداشته باشد، پس اگر پسری یا نوه پسر، داشته باشد آن وقت پسر یا نوه پسری بر دختر حق تقدم دارد؛ همچنین دختر پسرش بر دختر خود میت مقدم است. اما اگر میت فرزندان پسر و دختر از خود به جای گذاشت، آن وقت برحسب شریعت یهود، پسران تمام ترکه را به ارث می‌برند. اما دختران سهمی از ارث ندارند لیکن اگر دختران به سنّ رشد نرسیده باشند یا هنوز ازدواج نکرده باشند بر پسران و اولاد ذکور واجب است که هزینه زندگی آنان را بدهند تا این که بالغ می‌شوند. یا ازدواج می‌کنند و آن هم به مقدار یک دهم ترکه و اگر در ترکه، اموال غیر منقول و مستغلات وجود داشته باشد. اما اگر در ترکه میت، اموال غیر منقول و مستغلات نباشد، پس نفقه و مهریه‌یی نیست و اگر مرده مبالغ هنگفت از اموال نقدی یا منقول یا چهارپایان از خود به جای بگذارد. در ان اموال یک دهم نیز برای دختر نیست.

و تازه دختران در سه حالت زیر استحقاق یک دهم را ندارند:

حالت اول: این میراث از آنِ مادر باشد، در این حالت اگر مادر مرد و پسران و دختران از خود به جای گذاشت تمام ترکه او از آنِ پسران است.

حالت دوم: این که پدر در زمان زندگی خود، دخترانش را شوهر داده باشد، در این صورت، دختران عشر هم نمی‌برند.

حالت سوم: این که بزرگ شده باشند و بعد از مرگ پدر ازدواج کرده و چیزی از برادران‌شان مطالبه نکرده باشند.

و ضایع شدن حق زن در ارث بردن یک دهم از ترکه، در این جا هم متوقف نشده است!! بلکه این جا راه دیگری نیز هست و آن این است که وارثان وام‌های مورِّث مرده خود را نمی‌پردازند، مگر این که در ترکه اموال غیر منقول و ملک مستغلات وجود داشته باشد که برای وام فروخته شود. یعنی وارثان مسؤول بازپرداخت وام‌ها هستند اگر میّت اموال غیر منقول از خود به جای گذاشته بود، اما اگر اموال نقدی از خود به جای گذاشته بود نسبت به بازپرداخت وام التزامی ندارند. آری، این راه سبب ضایع شدن حق دختر است. زیرا مادام که از اموال غیر منقول، عُشر داده می‌شود و مادام که اموال غیر منقول برای پرداخت وام فروخته خواهد شد. این بدین معنی‌ست که دختر نصیب و سهم خویش را به دست نمی‌آورد، از اموال غیر منقولی که بهای فروش آن، برای بازپرداخت وام‌های میّت کفایت نمی‌نماید و پسران هم تمام اموال منقول و نقدی را به ارث می‌برند، بدون این که از آن چیزی به طلبکار وام بدهند از یک طرف و از طرف دیگر بدون این که چیزی از آن به دختر یا دختران هم بدهند و بدین گونه حق زن ضایع می‌شود.

۲. اما اگر میّت پسرانی نداشت یا از نسل آنان کسی نداشت وارث او پدرش می‌باشد اما مادرش از ارث وی حقی ندارد،

اگر متوفی پسر پسر داشت، باز هم مؤنث‌ها به طور مطلق سهمی ندارند حتی اگر در میان آنان دختر متوفی هم باشد.

اگر وارثان متوفی همگی مذکر باشند. امتیاز نخستین مذکر آن است که دو برابر هر یک از آن‌های دیگر سهم می‌برد و هنگام فرع وارث، پدر سهمی ندارد.

اگر متوفی تنها دختران داشته باشد و مذکری با آنان نباشد، مورّث متوفی می‌تواند به تمام اموال خود وصیت کند برای غیر دخترها، هر کس که بخواهد و این که همه آنان را محروم سازد از ترکه‌اش!!!

در انگلستان با این‌که هر اقلیمی مطیع رسوم خویش است، تنها مذکرها ارث می‌برند و اگر فرزندان متوفی همگی مذکر باشند. تنها پسر نخستین میراث را می‌برد و مؤنث‌ها ارث نمی‌برند، مگر این که با آنان مذکری نباشد و خود تنها باشند و فرع مذکر هر چه پایین‌تر هم بیاید، دختر را "حجب" و محروم می‌کند و هر چه بالاتر هم باشد و اصول از جمله مادر هم باشد، با وجود فروع وارث، ارث نمی‌برند.

در سال (۱۵۶۷ میلادی) یعنی هزار سال بعد از ظهور اسلام، پارلمان ایرلندی حکمی صادر کرد که به موجب آن سلطه و قدرت زن بر هر چیزی محظور و ممنوع می‌گردید.

زیرا مادر از فرزندانش چه مذکر و چه مؤنث ارث نمی‌برد. با وجود این، عهد قدیم کتاب مقدس، از دور و نزدیک اشاره‌یی به وارث قرار دادن پدر نکرده است و این خود دلالت آشکاری‌ست بر این که "اسفار عهد قدیم" ساخته دست بشر است.

۳. هرگاه متوفی فرع وارث - پسر یا اولاد ذکور - یا یکی از نسل آنان نداشته باشد و پدر هم نداشت، میراث وی از آن برادرش می‌شود و اگر متوفی بیش از یک برادر داشت ترکه به تساوی میان آنان تقسیم می‌گردد، با مراعات این که فرع به جای اصل می‌نشیند اگر اصل نباشد. پس فرزند ذکور برادر اگر برادر نباشد سهم الارث را می‌گیرد و دختر برادر هم چنین است، لیکن مذکر مقدم بر مؤنث است و مؤنث را "حجب" می‌کند، پس اگر برادران مردند و پسرانی از خود به جای گذاشتند، میراث در میان آنان به تساوی تقسیم می‌شود برحسب سهم پدرانشان.

۴. هرگاه متوفی نه فرع وارث و نه یکی از نسل آنان و نه پدر و نه برادران و نه یکی از نسل آنان داشت، آن وقت میراث از آنِ پدر بزرگ است و این جا نیز شریعت یهودیت میراث را به جدّ می‌دهد نه به جدّه و حق زنان اهمال شده است.

۵. هرگاه متوفی نه فرع وارث و نه پدر و نه برادر و نه یکی از نسل آنان و نه جدّ داشت، میراث به عموی او منتقل می‌گردد، بدون عمه‌اش و اگر بیش از یک عمو داشت، میراث بین آنان به تساوی تقسیم می‌گردد. با مراعات این که فرع به جای اصل می‌نشیند اگر اصل نباشد. پس پسر عمو وقتی که پدر و عموی میت نباشند، ارث می‌برد؛ همچنین دختر عمو نیز از متوفی ارث می‌برد اگر پدرش و عمویش نباشد. اگر آن دختر عمو هم برادری نداشته باشد و اگر عموها مرده بودند، فرزندانشان ارث می‌برند و میراث میان آنان برحسب سهم پدرانشان تقسیم می‌گردد. با مراعات این که اولاد مذکر خواهر خود را "حجب" می‌کنند. پس پسرعمو بر خواهرش مقدم است و پسر عمو بر دختر عمو مقدم است؛ همچنین...

۶. همسر هیچ حقّی در میراث شوهرش ندارد. حتی اگر شوهر اموال خود را برای همسرش بنویسد، این نوشته او سفارش و پیشنهاد است نه وصیت شرعی و همسر تنها حقوقی دارد که در عقد ازدواج منصوص و مذکور باشد و این مرد است که از همسرش ارث می‌برد. لیکن به شرط این که پیش از وفات با وی آمیزش جنسی کرده باشد و به سبب آن میان آنان خصومتی به وجود نیامده باشد و اگر همسر بمیرد و شوهر بر کراهت از وی باقی مانده باشد. از همسرش ارث نمی‌برد؛ همچنین اگر همسر پیش از معاشرت و آمیزش جنسی بمیرد، باز هم شوهر از وی ارث نمی‌برد و این نزد طایفه "ربّانیین" یهود است، اما نزد طایفه "قرائین" نه زن از مردش و نه مرد از زنش ارث نمی‌برند و ماده شماره (۴۰۸) بر این مبنی‌ست که شرعاً و قانوناً در میان زوجین توارث وجود ندارد. مؤلف.

لازم به یادآوری‌ست، که قبطی‌های مصری به قانون شریعت اسلام در ارث عمل می‌کنند و آنان که غیر مسلمان هستند، مجوزشان برای ارث، قوانینی بود که کلیسای مصر یا غربی مقرر داشته بود و علت آن انتخاب این بود: که فرانسوی‌ها هنگامی که مصر را اشغال کرده بودند به فرماندهی ناپلئون در سال ۱۷۹۸ میلادی، از جمله چیزی که از آثار اسلامی آنان را شگفت‌زده کرده بود، علم میراث و فرایض بود و در تاریخ نیامده است که بر آن نقدی و انتقادی کرده باشند به این که اسلام نسبت به زن ظلم کرده است!!

به یقین اسلام قانون میراث را به قوانین بشری واگذار نکرده است: همان‌طور که آن را به خواست و اراده‌ی مورِّث و وصیت کننده ارث نیز موکول نکرده و درباره آن، آیات محکم را در قرآن نازل فرموده است: در حالی که در تورات و انجیل عبارات و نصوصی درباره میراث نیست، پس کدام یک بهتر است و مقام برتری دارد؟!!

برخی از غربیان تمام ترکه خود را برای سگان می‌گذارند، نه برای خانواده‌شان! و در آلمان یک زن و شوهر تمام ثروت خود را وصیت کرده بودند که به روزنامه‌فروشی بدهند که روزنامه‌ها را برایشان می‌برد، او به ناگاه با وصیت آنان روبه‌رو شد که تمام ثروت خود را از راه وصیت به وی داده‌اند نه به یکی از افراد خانواده‌شان!! آری، اگر انسان پیرو رهنمودهای دین نباشد چنین می‌کند!!![1]

▣

به یقین اسلام شرایط و میزان نیاز و حاجت وارث و نوع علاقه و پیوند ارث دهنده با وارث را چه مذکر باشد و چه مؤنث به تمامی مراعات کرده است، یعنی چون پسر مسؤول تأمین هزینه‌ی والدینش هنگام پیری‌ست و مسؤولیت تأمین هزینه همسرش و پرداخت مهریه به او را دارد. ولی خواهرش این مسؤولیت‌ها را ندارد و هیچ یک از این مسائل را تحمّل نمی‌نماید، لذا حکمت خداوند متعال اقتضا دارد که در میراث، مرد را بر زن ترجیح دهد، زیرا مرد دائماً در انتظار نقص و کاستی‌ست به سبب هزینه زنان و فرزندانش و پرداخت مهریه به همسران و تأمین هزینه در موقع حوادث روزگار و هزینه خویشاوندان فقیری که از وی ارث می‌برند که این ستون نَسب است و منزل او مقصد زائران و دیدارکنندگان است.

اما زن همواره در انتظار افزایش است، زیرا وقتی مردی با وی ازدواج می‌کند، او را به خود منضم می‌سازد و فرض است که مهریه‌اش را به وی بدهد و هزینه زندگی وی را تقبّل می‌نماید و تمام

---

۱. المرأة فی الاسلام مکانها و مکانتها ص ۱۲۸ـ۱۲۰.

کارهایش بر عهده آن مرد است و بر زن واجب نیست که در هزینه‌های منزل و فرزندانش سهیم باشد؛ اگر چه بی‌نیاز و ثروتمند هم باشد و سود و بهره‌ی مال و داراییش با تجارت یا با هر وسیله سوددهی مشروع توسعه و گسترش یابد.

خلاصه: بی‌گمان سهم کسی که پیوسته در انتظار نقص و کاستی همیشگی‌ست، برای جبران بعضی از این کاستی‌ها، بر کسی که در انتظار افزایش همیشگی‌ست، ترجیح دارد و این ترجیح دادن، خود یک حکمت ظاهر و آشکار و روشن است و کسی منکر آن نیست، مگر کسی که خداوند متعال به سبب کفر و عصیانش، بصیرت و خرد وی را کور کرده باشد. خداوند ما را از کفر و عصیان مصون دارد!

بنابراین شبهاتی که ملحدان فاسق پیرامون این حکم خداوندی و امثال آن، بر می‌انگیزند و نشخوار می‌کنند، ارزش و اعتبار ندارد.[۱]

دکتر **مصطفی السباعی** می‌گوید:[۲]

به راستی محال و غیر ممکن است که اسلام در جایی چیزی را نقض کند که آن را در جای دیگری تأیید کرده است و این که اصلی و قانونی وضع کند سپس احکامی وضع نماید که با آن اصل مخالف باشد. لیکن توزیع مسؤولیت‌ها و تکالیف و وظایف و بار سنگین آن‌ها عین عدالت است بر حسب قاعده‌ی "الغرم بالغنم" یعنی زیان و خسارت از آن کسی‌ست که سود و منفعت می‌برد. در اسلام و نظام اسلامی، مرد ملزم به تحمل بار سنگین مسؤولیت و وظایف و تکالیف مالی‌ست، که زن ملزم به تحمل آن‌ها نیست، این مرد است که مهریه به زن می‌پردازد و اسباب و وسایل خانه زناشویی و هزینه‌های آن را تحمل می‌کند و بر همسر و فرزندانش نیز هزینه می‌کند.

اما زن، مهریه خود را می‌گیرد و در هیچ چیزی از هزینه‌های منزل و خود و فرزندانش، سهیم نیست، حتی اگر غنی و ثروتمند باشد؛ بنابراین عدالت اقتضا می‌کند که بهره‌اش از میراث کم‌تر از نصیب مرد باشد به راستی اسلام با زن با کرامت و تسامح و گذشت رفتار کرده است، هنگامی که بار سنگین این تکالیف را از دوش وی انداخته و بر دوش مرد نهاده، سپس نصف سهم مرد را هم به وی داده است.

فرض کنیم که مردی فوت شده و یک پسر و یک دختر از خود به جای گذاشته و مالی را هم برایشان به ارث نهاده است، غالباً بعد از مدت اندکی سرانجام و فرجام این مال چه می‌شود؟

بی‌گمان به نسبت آن دختر، قطعاً آن مال افزایش خواهد یافت نه کاهش!!

مهریه‌یی که هنگام ازدواج از شوهرش می‌گیرد بر آن افزوده می‌شود و سود و بهره آن مال نیز، هنگامی که بدان تجارت می‌کند یا به هر وسیله مشروعی از آن بهره می‌گیرد، بدان افزوده می‌شود.

---

۱. "عودة الحجاب" ۱۳۸/۲.

۲. المرأة بین الفقه و القانون، ص ۲۶-۲۵.

امّا به نسبت برادر جوان آن دختر، بی‌گمان از سهم‌الارث وی، مهریه‌یی که به عروس خود می‌پردازد، از آن کم می‌شود و هزینه‌های عروسی و اسباب و اثاثیه منزل نیز از آن کم می‌شود چه بسا این هزینه‌ها چند برابر تمام سهم‌الارث وی باشد، سپس همواره بر وی واجب است که هزینه زندگی خود و همسر و فرزندانش را نیز تأمین کند.

آیا با من هم عقیده نیستید که آن‌چه دختر از ارثیه پدرش می‌گیرد به صورت ذخیره و پس‌اندازی، برای روزگار مصائب و مبادایش هنگامی که نان‌آور خود را از شوهر یا پدر یا برادر یا خویشاوند از دست می‌دهد، برایش باقی می‌ماند؟!!

در حالی که آن چه پسر می‌گیرد در معرض استهلاک و نابودی‌ست برای تأمین هزینه‌های زندگی و بار سنگین مالی که باید به دوش بکشد!

یک بار این سؤال را از دانشجویان خودم در رشته حقوق پرسیدم، که در میان آنان پسران جوان و دختران جوان بودند و آن را با سؤال دیگری مطرح نمودم:

آیا فکر می‌کنید با وصف این، اسلام درباره میراث به زن ظلم کرده است؟ یا از حقوق وی کاسته است؟ یا از کرامت وی کم کرده است؟!!

دانشجویان پسر همه جواب دادند که اسلام به ضرر ما مردان با زن مهربانی کرده و جانب وی را گرفته است.[۱]

اما دختران دانشجو سکوت کرده و برخی اعتراف کردند به این که اسلام انصاف کامل داشته، هنگامی که در میراث نصف سهم مرد را به وی داده است!!

بی‌گمان قوانین و شرایعی که در میراث به هر یک سهم یکسان داده، در عوض زن را ملزم نموده است، که بار سنگین تکالیف را هم‌چون مردان به دوش بکشد و وظایف مالی مثل وظایف مالی مرد را بر ذمه وی قرار داده است، بی‌شک اگر در میراث سهمی مانند سهم مرد به زن بدهیم، در این حالت یک امر منطقی و معقولی‌ست.

اما این که زن را از تمام بار مسؤولیت مالی و از تمام تلاش برای هزینه خود و فرزندانش، معاف کنیم و تنها مرد را بدین کارها ملزم سازیم، سپس در میراث همان سهم و نصیب زن را به وی بدهیم، بی‌شک این به لحاظ عدالت یک امر منطقی و معقولی نیست!!

گاهی ممکن است که سؤال شود: چرا اسلام زن را ملزم به کار نکرده است، تا بر اثر آن او را مکلف به تحمل بارهای سنگین نماید که مرد را بدان مکلف کرده است؟!!

---

۱. الاسلام شريعة العدل و الانصاف فلايحابي المرأة على الرجل و بالعكس.

پاسخ بدین سؤال در آخر این بحث‌ها آورده می‌شود، هنگامی که این موضوع را بررسی می‌کنیم: آیا مصلحت خانواده و جامعه است که زن مکلف به کار کردن در خارج خانه شود، تا هزینه خویش را بپردازد، یا در هزینه خود و فرزندانش سهیم گردد؟ یا این که تنها به وی فراغت داده شود که به کارهای خانه و فرزندانش بپردازد؟ اکنون کافی‌ست که بگوییم: برای مطالبه مساوات زن با مرد در میراث راهی نیست، جز این که از وی خواسته شود که در تحمل بار سنگین مسؤولیت و وظایف نیز با مرد مساوی باشد... این دو موضوع یک فلسفه متکامل و مکمل یک‌دیگرند، پس باید یا به هر دو عمل کرد، یا هر دو را رها کرد...

اما ما به عنوان مسلمان، باور داریم که فلسفه اسلام در این باره صحیح‌تر و منطقی‌تر است و بیش‌تر بر مصلحت خانواده و جامعه و خود زن، تأکید دارد...

در تجارب تمدن جدیدی ـ که گوشه‌یی از آن را ذکر خواهیم کرد ـ چیزی هست که دیدگاه اسلام را تأیید می‌کند، به راستی اگر از حق پیروی کند و به دور از هوی و هوس‌ها و تمایلات عاطفی باشد.

پیش از آن که به بررسی این موضوع بپردازم، دو مثال تاریخی مربوط به ارث را به شرح زیر می‌آورم:

مثال اول: نصرانیان جبل لبنان در زمان حکومت عثمانی بر آنان، یکی از انتقادها و نارضایتی‌هایی که از حکومت داشتند، این بود که حکومت عثمانی درباره احکام میراث، احکام شریعت اسلامی را بر آنان اجرا و تطبیق می‌نماید و از آن خشمگین بودند، زیرا شریعت اسلام سهمی از میراث به دختر می‌دهد که معادل نصف سهم برادرش می‌باشد؛ در حالی که از عادات آنان نیست که به دختر ارث بدهند!! زیرا سهمی که دختر از ارث می‌گیرد، آن را برای شوهرش می‌برد.

پدر بولیس سعد این مطلب را در مقدمه کتاب خود مختصر الشریعة للمطران عبدالله قراعلی ذکر کرده است، اینک متن عبارت او: «در رساله‌یی که اسقف بزرگ یوسف حبیش به رییس "نشرالایمان المقدس" در تاریخ ۲۹ ایلول ۱۸۴۰ میلادی نوشته است به شرح زیر آمده: ... اما اکنون، به سبب این‌که قاضیان در هر چیزی، در جبل لبنان برمبنای قوانین شرعی اسلام رفتار می‌کنند، پس "عمال" زندانی می‌شوند و در تنگنا و ظلم قرار می‌گیرند، از تغییری که حاصل شده است، به‌ویژه در این که به دختران ارث می‌دهند، زیرا قوانین شرعی اسلام معین کرده است که هر دو دختر به اندازه یک پسر سهم‌الارث می‌برند و از این‌جاست که داوری‌ها و نزاع‌ها و نابسامانی‌ها ایجاد می‌شود، به دلیل این‌که عادت پیشین در جبل لبنان نزد جمهور مردم چه ثروتمند و چه فقیر این بوده است، که دختر چیزی ندارد. جز جهیزیه‌یی معمولی از طرف والدین، مگر این که آنان چیز خصوصی وصیت کنند برای او...

اکنون از این رفتار قضات برخلاف این عادات ما، والدین در حالت سردرگمی و چالش بزرگی هستند که هم ضرر مالی و هم ضرر جانی دارد، به دلیل این که پدران به ارث دادن به دخترانشان برابر و برحسب شریعت اسلامی، راضی نیستند و پرهیز دارند از این که رزق و روزیشان بیهوده از بین برود و خانه‌هایشان ویران گردد.

لذا پدران می‌کوشند که در ایام زندگی اموال و ارزاق خودشان را به انواع هبه‌ها و تملیک. به فرزندان ذکور خود ببخشند، تا بعد از مرگ‌شان مانع ادعای دخترانشان از ایشان گردند.»

سپس آن اسقف بزرگ مذکور بعد از اینکه زیان‌های پدران را از هبه کردن اموالشان به فرزندان ذکور شرح می‌دهد، می‌گوید: «و چون بدی‌ها و شرهایی که از این مسأله ایجاد می‌شود، از انواع شرهای دیگر سنگین‌تر است پس بر ما آشکار شد، که بایستی بکوشیم تا ارث دادن به دختران و زنان را به عادت پیشین خود برگردانیم، مقصودمان این است، که آنان با وجود ذکور، ارث نبرند، بلکه حق جهیزیه به قیمت المثل را دارند همان‌طور که در بالا گفتیم، تا بدین وسیله آرامش برقرار گردد و عوامل شرّ از میان برداشته شود.»[1]

مثال دوم: هنوز بعضی از کشورهای اسکاندیناوی تا کنون در میراث، مذکر را بر مؤنث ترجیح و تمیز می‌دهند و به مذکر بیش از مؤنث می‌دهند، علی‌رغم مساوات آنان در وظایف و بار مالی.

▣

در اسلام همیشه مذکر دو برابر مؤنث نمی‌گیرد بلکه گاهی نصیب و سهم هر دو مساوی‌ست و گاهی زن بیش از مرد می‌گیرد و اینک نمونه‌های آن:

الف. هرگاه متوفی فرزندان و پدر و مادر از خود به جای بگذارد هر یک از پدر و مادر یک ششم ترکه را به ارث می‌برند و مذکر بودن پدر و مؤنث بودن مادر، تأثیری در سهم آنان ندارد، بدون فرق بین آنان و بدون نظر به آیه‌ی ﴿**لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ**﴾ (نساء: ۱۱) «سهم الارث مذکر برابر سهم دو مؤنث است.»

و به این آیه عمل می‌شود که می‌فرماید:

﴿**وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا ٱلسُّدُسُ**﴾ (نساء: ۱۱)

«**هر یک از پدر و مادر یک ششم از ترکه متوفی ارث می‌برند.**»

ب. هرگاه متوفی یک برادر مادری و یک خواهر مادری از خود به جای بگذارد و کسی نباشد که آنان را از میراث "حجب" و محروم نماید، هر یک از برادر و خواهر یک ششم ارث می‌برد، بدون فرقی بین مذکر و مؤنث و بدون نظر به: آیه‌ی ﴿**لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ**﴾ و این با توجه به قول خداوند متعال است:

---

۱. ص ۲۵.

﴿وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ ٱمْرَأَةٌ وَلَهُۥٓ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا ٱلسُّدُسُ فَإِن كَانُوٓا أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَآءُ فِى ٱلثُّلُثِ﴾ (نساء: ۱۲)

«... و اگر میت مرد یا زنی بوده باشد که خواهر یا برادر از او ارث می‌برند و یک برادر یا یک خواهر دارد، سهم هر کدام یک ششم است (اگر برادر و خواهر مادری باشند،) و اگر بیش از یک نفر باشند آن‌ها در یک سوم شریک‌اند...»

ج. هرگاه متوفی تعدادی از برادران مادری دو تا یا بیش‌تر و تعدادی از خواهران مادری دو تا یا بیش‌تر از آن به جای گذاشت، تمام برادران و خواهران در یک سوم ترکه میت با هم شریک هستند، بدون فرق بین مذکر و مؤنث و بدون نظر بدان چه بعضی می‌پندارند که ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ﴾ یک دستور و قانون مطلق در ارث است و این به موجب قول خداست که می‌فرماید:

﴿فَإِن كَانُوٓا أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَآءُ فِى ٱلثُّلُثِ﴾ (نساء: ۱۲).

د. هرگاه زن متوفی شوهری و دختری از خود به جای گذاشت، دخترش نصف ترکه را به ارث می‌برد و پدر آن دختر که شوهر متوفی‌ست یک چهارم می‌برد، یعنی در این جا، مؤنث دو برابر مذکر ارث می‌برد.

هـ هرگاه متوفی همسری و دو دختر و یک برادر از خود به جای گذاشت، همسرش یک هشتم ترکه را می‌برد و آن دو دختر، دو سوم آن را به ارث می‌برند و باقیمانده از آن عموی آن دو دختر است که برادر پدر مادری متوفی‌ست.

و بدین طریق هر یک از آن دو دختر از عمویشان سهمی بیش‌تر از ارث می‌برند، زیرا نصیب هر یک از آنان «۲۴/۸» است و سهم عمویشان «۲۴/۵» است.

اگر زن به وسیله کار یا مثل آن بی‌نیاز و ثروتمند شد آیا حکم آن فرق می‌کند؟

برخی از مردم می‌گویند: آن چه تو می‌گویی وقتی مقبول است که زن از بازار کار و وظایف و شغل دور باشد، اما امروز که زن تقریباً در تمام کارها با مرد شریک است، چه توجیهی وجود دارد برای این که تنها پسر مسؤول تأمین هزینه پدر پیری باشد، که از کار و کسب باز مانده است؟!

چه مانعی دارد که خواهرش که مانند او کار می‌کند، مانند او در این مسؤولیت شریک وی باشد؟...

و چرا هزینه ازدواج تنها بر شوهر تحمیل می‌گردد، از قبیل مهریه و مسکن و هزینه زندگی و امثال آن، مادام که همسرش در کار و کسب و جمع‌آوری مال و دارایی مثل اوست؟!...

پس اگر مرد و زن ـ با توجه به این که امروز حال و وضع چنین است ـ در دست‌آوردها و زیان‌ها (در مغانم و مغارم) با هم مساوی باشند ـ همان‌طور که اکنون در بسیاری از اوضاع و احوال و جوامع

می‌بینیم - بی‌گمان آن سببی که مقتضی اجرا و تطبیق حکم: ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ﴾ در بعضی از حالات میراث، در این عصر کنونی‌ست، وارد نیست.

پاسخ این شبهه: به یقین شارع در این مسأله، یا در حالتی که ما فرض می‌کنیم، میان عامل و انگیزه اخلاقی و میان الزام شرعی و قانونی فرق می‌گذارد.

از لحاظ اخلاقی و نظر به انگیزه اخلاقی، شرع برای زن، چه دختر باشد و چه همسر، یا چه خواهر، مجال شرکت با برادرش یا شوهرش یا بقیه مردان خویشاوند را باز می‌گذارد، در سایر وجوه انفاق. بی‌گمان به مقتضای انگیزه اخلاقی، از زن خواسته می‌شود بار سنگینی که بر دوش شوهرش است، سبک کند و بدان خوانده می‌شود، در چهارچوب مهریه و هزینه‌های دائمی بر خانواده، خواه از طریق مشارکت وی در تمام این امور یا از طریق گذشت از حقوقی که بر وی دارد و می‌تواند گذشت کند، از قبیل مهریه و نفقه و هزینه‌ها، همان‌طور که به مقتضای همین انگیزه اخلاقی از وی خواسته می‌شود که هزینه پدر و مادرش و بقیه اصول خود را بپردازد مادام که امکان آن را داشته باشد.

جز این، انگیزه اخلاقی، زمانی ارزش دارد که در فضای آزادی صورت گیرد، همان‌طور که بر همه معلوم است، زیرا التزام به انفاق و پرداخت هزینه بر شوهر و پدر و امثال آنان، شأن و صفت آن، ابراز خوی کرم و سخاوتمندی همسر نیست که بدان الزام می‌نماید.

لذا ایثار انگیزه اخلاقی، صلاحیت و شایستگی آن را ندارد که بدیل و عوض وجوبی گردد که بر شوهر و پدر و فرزند، انفاق را ضروری و حتمی می‌سازد... زیرا نزد همسر این انگیزه و عامل وجوب، وجود ندارد.

اما از لحاظ الزام شرعی، بی‌گمان اگر شارع، همسر را ملزم به تأمین هزینه منزل و خانواده نماید یا مادر یا دختر را ملزم کند، سرانجام بدین می‌انجامد که زن را ملزم به بیرون رفتن از منزل، برای کسب کار و رزق و روزی بکند... و این کار به مشکلاتی منجر می‌شود که گریبانگیر زن غربی شده، هنگامی که ملزم به کار و کسب گردیده است.

بی‌گمان حمایت از زن در برابر این مشکلات ـ که خطرات آن برای خواننده آشکار است ـ اقتضا می‌کند که زن همواره اطمینان خاطر داشته باشد که روزی او و از راه زندگی محترمانه و با عزت فراهم است و او می‌تواند زندگی خود را داشته و از آن مطمئن باشد و مسؤولیت این کار به عهده‌ی پدرش است تا زمانی که در کنف توجه و حمایت وی است سپس مسؤولیت شوهرش است، هنگامی که به زندگی زناشویی روی می‌آورد...

و اگر زن با وجود این، میل به کار کردن داشته باشد، برای افزایش و فراهم کردن مال و دارایی با تلاش و کوشش و فعالیت، قطعاً راه مشروع و متناسب با وی برای کار، در پیش روی وی باز است، بدون

این که ضرورت و ناچاری، او را به پرداختن به کاری وادارد که متناسب و شایسته وی نیست، یا این‌که نیازمندی، او را مجبور به غایب شدن از منزل و خانه نماید و مسؤولیت‌های خویش را در تربیت فرزندانش و مراعات حال شوهرش اهمال نماید؛ همان‌طور که در جوامع غربی وضع و حال بدین منوال است.(۱)

«و شَهِد شاهِدٌ مِنْ أهْلِها» خودشان بر نادرستی این موضوع گواهی دادند.

در قرن حاضر در مصر "سلاَمة موسی" بیش‌تر از نیم قرن در بعضی از کانون‌ها و انجمن‌های مصر با سر و صدا و پیروی از قوانین فرانسوی، خواستار مساوات زن با مرد، در میراث بود و سخنرانی‌های خود را در روزنامه‌ها چاپ می‌کرد و از راه‌های مختلف کسانی پیدا می‌کرد، که بر محاضرات و سخنرانی وی تعلیق بنویسند و اظهار شگفتی نمایند و گمان کرده بود، با این هیاهوی تشنج‌زا، قطعاً دل زنان نهضت زنانه مصر را به دست می‌آورد، لذا به بانو "هدی هانم شعراوی" زن برجسته و رهبر نهضت زنان مصر، نوشت و او را تشویق می‌نمود که ندای مساوات زنان با مردان در میراث را سر دهد و خیال می‌کرد، که رهبر نهضت زنانه مصر برای مسلک و اندیشه او هورا می‌کشد و کف می‌زند!!

چه‌بسا گمان می‌کرد که آن خانم بزرگوار قطعاً ندای آزادی زن را سر می‌دهد و آن وقت سلامه موسی با قاسم امین ـ مبلغ آزادی زن پیش از او ـ در یک سطح و مستوی قرار می‌گیرد، لیکن بانو "هدی هانم شعراوی" او را ناامید کرد، وقتی که جواب ردّ به وی داد، که از خاطرات چاپ شده وی در مجله "حواء" به تاریخ ۱۹۸۰/۹/۲۰ میلادی با اندکی تصرف در آن به شرح زیر نقل شده است:

«برایم مهم است که به حضرت استاد ـ موسی سلامه ـ و کسانی که در مجلس خطابه وی حاضر بوده‌اند، ابلاغ نمایم: من در خدمت این نهضت، وظیفه یی به جا می‌آورم که جمعیت اتحادیه زنان به من سپرده و مرا به ریاست آن برگزیده است و با توجه به این که سهم‌الارث زن از میراث، جزو مسائل این نهضت نیست، من حق ندارم که در این موضوع دخالت کنم.

و اگر ضرورت دارد که من رأی خود را در این باره بیان کنم، پس می‌گویم: به یقین من از جمله موافقان با رأی استاد نیستم، در آن چه به تعدیل سهم زن در میراث، تعلق دارد.

و گمان نمی‌کنم که نهضت زنانه در این کشور بایستی تحت تأثیر نهضت زنانه در اروپا باشد، زیرا هر کشوری قوانین و آداب و رسوم ویژه خود را دارد و چیزی که در کشوری شایستگی و صلاحیت دارد، ممکن است، در کشور دیگری صلاحیت و شایستگی نداشته باشد.

به علاوه، ما در این جا، شکایتی از زن به خاطر عدم مساوات با مرد در میراث ملاحظه و مشاهده نکرده‌ایم، زیرا رضایت زن به نصیبش از میراث، ناشی از این است که شریعت اسلام این مسأله را برایش

۱. المرأة بین ضغیان النظام الغربی و لطایف التشریع الربانی ص ۱۰۹.

جبران کرده، به سبب این که شوهر را مکلف نموده است که هزینه زندگی او و فرزندانشان را تأمین نماید: همان‌طور که حق استقلال تصرف در اموالش را نیز به وی بخشیده است.

اما این‌که در شرق عدم مساوات در میراث بین دو جنس، یکی از انگیزه‌های انصراف و عدم اقدام به ازدواج جوانان است این سخن هیچ توجیهی ندارد، زیرا ما مشاهده می‌کنیم که انتشار این بیماری، در حال حاضر بیش‌تر و خطرناک‌تر از شرق، در اروپا گسترش و شیوع دارد!!

علی‌رغم این‌که زن اروپائی به اندازه سهم مرد، ارث می‌برد!! ولی زن اروپایی ملزم به پرداخت مهریه می‌باشد و مکلف است که اداره اموال و دارایی خود را به دست شوهرش بدهد و خود به نفع شوهرش از آن بگذرد...

و اگر نظریه استاد سلامه را بپذیریم و با او هم‌گامی کنیم و خواستار یک قانون تازه شویم، آیا به راستی بیم آن نمی‌رود که این کار به اسقاط مسؤولیت‌ها و وظایف و تکالیفی منتهی گردد، که در برابر زن و فرزند بر گردن مرد انداخته شده است. به سبب این‌که هر دو در صرف هزینه شریک گردند؟! و این کار موجب محرومیت و بدبختی و بیچارگی زنان فقیری می‌گردد، که میراثی از خویشاوندان فقیر خود نصیب‌شان نمی‌شود و این طبقه بیش‌تر زنان شوهر کرده را تشکیل می‌دهد و جهل و بی‌سوادی آنان هم بر کسی مخفی نیست.»

سپس بانو "هدی هانم شعراوی" زن مسلمان و زن غربی را با هم موازنه و مقایسه کرده و گفته است: «ما می‌بینیم که زن غربی از ما بهره‌مندتر است، زیرا به نظر می‌آید، بیش از ما از آزادی مدنی برخوردار است، لیکن در آزادی اقتصادی بهره و نصیب خواهر شرقیش، بیش از اوست و از آنِ او کم‌تر است.

ما می‌بینیم که زن شرقی در میراث با برادرش مساوات ندارد، در عوض در اداره کارها و داراییش از استقلال کاملی برخوردار است و می‌بینیم که زن غربی در میراث با برادرش مساوی‌ست، اما از این نعمت‌های زن شرقی محروم است!!

زیرا زن غربی امکان ندارد که هیچ مبلغی از مال خود را خرج کند و نمی‌تواند با غیر، معامله نماید و این که بدون تصدیق و موافقت شوهرش حرفه‌یی پیشه کند و تمام این کارها باید با اجازه شوهرش باشد و او استقلالی ندارد.

ما می‌بینیم که زن غربی در تمام کشورهای اروپایی، قیام نموده و شورش به پا کرده است. علیه قیودی که مانع آزادی حقیقی و استقلال وی در آن امور شده: در حالی که زن شرقی از قرن‌ها پیش، از آن‌ها برخوردار بوده است.»[1]

---

۱. قضایات اسلامیة، مناقشات و ردود۹، ۱۳۳-۱۳۲/۲.

دفاع یکی از دانشمندان غرب از نظام میراث در اسلام:

علمای غرب گواهی داده‌اند، به این که اسلام در میراث، حقوق زن را داده است، از جمله "لوبون" در کتاب حضارة العرب گفته است: «بی‌گمان قانون و اصل مواریثی که قرآن کریم به صراحت آن را گفته است، جنبه بزرگی از عدالت و انصاف دارد و از مقایسه و مقابله آن با حقوقی که قوانین فرانسه و انگلیس به زن داده است، برایم روشن گردید: شریعت اسلام به همسران در میراث، حقوقی بخشیده است، که آنان می‌پندارند مسلمانان در آن با زنان به نیکی رفتار نکرده‌اند: در حالی که تو مانند آن را در قوانین ما نمی‌یابی. سپس اضافه می‌کند و می‌گوید: بی‌گمان دین اسلام، تنها دینی‌ست که در میراث به زن حقّ داده است.»

پروفسور **راماکرشناراو:** (K.S.rama.knishnatao) می‌گوید: عرب‌های پیش از اسلام آداب و رسوم خشکی داشتند و می‌گفتند: هر کس بتواند که نیزه بزند و با شمشیر بجنگد، تنها او حقی در ارث دارد، لیکن اسلام آمد و از جنس ضعیف دفاع کرد و به زنان شایستگی آن را داد که در ارث والدین شریک باشند و قرن‌ها پیش به زنان حق تملک بخشیده است؛ در حالی که بریتانیا ـ که خود را گهواره دمکراتی می‌داند ـ بعد از دوازده قرن در سال ۱۸۸۱ میلادی، این نظام اسلامی را قبول کرد و بیانیه و قانونی به نام "مرسوم النساء المتزوجات" Themannied Women's act قانون زنان شوهر کرده را تصویب نمود.

دکتر **صابر احمد طه** می‌گوید: خداوند می‌فرماید:

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيباً مَفْرُوضاً﴾ (نساء: ۷)

«برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان، برجای می‌گذارند، سهمی‌ست و برای زنان نیز، از آن چه پدر و مادر و خویشاوندان، برجای می‌گذارند سهمی، خواه آن چیز کم باشد یا زیاد، این سهمی‌ست تعیین شده و پرداختنی.»

اگر در این آیه دقّت کنیم، می‌بینیم که خداوند فرموده است:

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ﴾ هر دو را در یک جمله جمع نکرده است تا بگوید: **﴿لِلرِّجَالِ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ﴾** بلکه هر یک را با جمله مستقل و جداگانه‌یی ذکر فرموده است.

این خود دلیل است که زنان خود صاحب نصیب اصلی مستقل هستند، مانند مردان و در ارث زنان تابع یا ملحق به مردان نیستند: همان‌طور که **﴿مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ﴾** دلیل است که فرق نمی‌کند متوفی مال فراوان یا مال اندک از خود برجای گذاشته باشد، پس هر کدام باشد، زنان در آن با مردان شریکند.

این است نظام میراث زن در اسلام، که باید هـر زن مسـلمانی. بـدان افـتخار نـماید و در بـرابـر کمونیست‌ها و ملحدان و دیگران، به خود مباهات کند و بدانان بگوید: این است "نظام خـانواده در اسلام" که تیرهای زهرآگین خود را به سوی آن نشانه می‌گیرید، بی‌شک تیرهایتان بـه خـودتان بـر می‌گردد و اسلام هم‌چنان پابرجا می‌ماند، با خورشید درخشانش بر جهان و با نوری که در دل‌هـا و مغزها برمی‌انگیزد و با آب گوارایی که از آن می‌نوشد، هر کس که خداوند، هدایت و راهیابی وی را خواسته باشد و این خس و خاشاک و کفی که شما بر آب آن می‌اندازید قطعاً بیهوده و باطل است و آن چه به مردم سود و نفع می‌رساند، در روی زمین می‌ماند و این اباطیلی که درباره آن، شایع مـی‌کنید، پایداری ندارند، به حق، حق آمده است، پس آن را نابود خواهد کرد: **﴿انَّ الْباطِلَ کانَ زهوقاً﴾** یعنی بی‌گمان باطل نابود شدنی‌ست.[۱]

مبحث چهارم: زدن و ضرب همسران

هنگامی که زن در برابر شوهر خود سرکشی و نافرمانی و ناسازگاری نماید، اسلام برای شوهرش، مباح کرده است که این سرکشی و نافرمانی را رفع نماید، با زدن سبکی که او را به درد نیاورد و این بعد از نصیحت کردن وی می‌باشد، در مرتبه اول و در مرتبه دوم ترک هم‌خوابگی در بستر و در مرتبه سوم اگر مرحله اول و دوم سود نداد، سبک وی را می‌زند تا این‌که رفتار خویش را عوض کرده و بنیاد خانواده را به هم نزند. بی‌گمان بعضی این قضیه را بد فهمیده‌اند.

در کتاب دکتر **عبدالله الأهلال** به نام حوارات مع اوربیین غیر مسلمین آمده است: خانم "نیللی هلندی" در موضوع زن در اسلام، فکر می‌کند که نسبت به حق زن ظلم شده و او مظلوم است، زیرا برای مرد مباح شده است که زنش را کتک بزند؛ در حالی که برای زن مباح نشده که شوهرش را کتک بزند و بنابر رأی او برای هیچ‌کدام از این دو جایز نیست که یار خود را کتک بزند.

ای کاش خانم "نیللی" می‌دانست، که کی و چه وقتی خداوند این زدن را مباح و مشروع کرده است؟! و چرا آن را مباح و مشروع نموده است؟ و آن را برای چه کسی مشروع دانسته است؟! و چگونه اجـرا می‌گردد؟! و منزلت این زدن در شریعت چیست؟! ای کاش این حقیقت را می‌دانست، که پیامبر اسلام ﷺ از این رخصت و اجازه استفاده نکرده است، وقتی که زن او هر چه را خواسته به وی گفته است![۲]

بدین شبهه با چند وجه زیر پاسخ می‌دهیم:

---

۱. نظام الاسرة فی الیهودیة و النصرانیة و الاسلام، ص ۲۳۸-۲۳۷.
۲. المرأة فی الاسلام، مکانها و مکانتها، ص ۷۸.

■
آن زدنی که خداوند برای شوهران مباح کرده، برای تأدیب و تربیت همسران است و زدنی‌ست که آزاردهنده نباشد، یعنی استخوان نشکند و اندامی را زشت نسازد و خون از اندامی جاری نکند و اصولاً در آن اثر ظاهری پدید نیاورد و با زشتی و اهانت همراه نباشد، آن زدن یک نوع زدن سبک و خفیفی‌ست که دردآور نباشد و بیش‌تر یک معالجه و روان‌درمانی ساده است از جانب شوهر نسبت به حالت ویژه‌ی همسرش، در واقع یک نوع شوک بیدار کننده می‌باشد.

■
بی‌گمان شوهر به محض سرکشی و نافرمانی همسر، از زدن آغاز نمی‌کند و فوراً مباح نیست که این زدن هدفدار را شروع کند، بلکه اول او را پند و نصیحت می‌کند، اگر آن پند نتیجه نداد و او هم‌چنان بر سرکشی و نافرمانی اصرار داشت، برای تربیت اخلاقی، چاره دیگری می‌اندیشد و مرتبه بعدی ترک فراش و بستر هم‌خوابگی با وی است، تا دست از این ناسازگاری بردارد، اگر با این کار هم حال وی اصلاح نشد، آن وقت به زدن بدان معنی که گفتیم پناه می‌برد، تا بنای خانواده فرو نریزد. [و برای جلوگیری از فروپاشی خانواده‌ست.]

■
این زدن هم مخصوص و ویژه زنانی‌ست، که کرامت خود را مراعات نمی‌کنند و در مقام کریمانه‌یی نیستند و مخصوص اندکی از زنان است، که نسبت به شوهر خود بد زبان و بی شرم‌اند و آشکارا نسبت به شوهر نافرمانی و معاندت و دشمنی می‌کنند و بر اهانت و مخالفت با شوهر حریص هستند و احترام خویشتن و احترام معاشرت بین خود را نگه نمی‌دارند و عادتاً زنی که بدین صفات است، از یک خانواده نجیب و محترمی نیست، زیرا کسی که از خانواده‌های محترم و نجیب باشد، خود و دیگران را محترم‌تر از آن می‌داند، که از شیوه‌های بی‌شرمی و بدزبانی و سرکشی و نافرمانی، پیروی کند، بی‌گمان او برای چاره کار به چیزهایی می‌اندیشد که به خواسته او تحقق بخشد، بدون این که به اموری متوسل شود که شوهر را به زدن وی وادار سازد.

تمام این‌ها مبتنی بر این فرض است، که شوهر تمام حقوق وی را ادا نماید و در هر چه به وی دستور داده شده به وی ظلم نکند، اما زنی که شوهر را وادار می‌کند ـ به امید اصلاح و اطاعت وی ـ او را بزند (زیرا کسی که به حق مسلمان است، زنش را نمی‌زند جز به امید اصلاح وی) بدون شک ساختار روانی و فرهنگی و اخلاقی چنین زنی در بیش‌تر حالات، به صورتی می‌باشد که این زدن سبک ـ بدان صفات که

گفته شد ـ به اصلاح و اطاعت وی منتهی می‌گردد. بی‌گمان تجربه‌های زندگی بر این دلالت می‌کنند، که تعدادی از زنان ـ اگرچه ممکن است نادر هم باشند ولی هستند ـ این زدن شوهر در آن وقت یا تهدید بدان را، صفتی از صفات مردانگی شوهران می‌دانند و گاهی به ظاهر، اندکی خشم خود را از آن نشان می‌دهند ولی در باطن بدان راضی هستند و این حالات، نادر و اندک است ولی وجود دارد، لیکن این زدن مباح در شریعت نیز، تنها در این حالات که گفته شد مباح است و به یقین نسبت به هر زنی مباح نیست.[۱]

▣

ما می‌خواهیم سؤال کنیم از این قومی که مشروعیت تأدیب کردن زن نافرمان سرکش را بزرگ می‌شمارند و خطا می‌دانند و نافرمانی و سرکشی آن زن را نسبت به شوهرش بزرگ نمی‌شمارند و خطا نمی‌دانند که خود را از شوهرش برتر می‌پندارد که رییس خانوار است و او را مرؤس می‌داند و تحقیر می‌کند و بر نافرمانی خود اصرار می‌ورزد و به تندروی ادامه می‌دهد و گوش به پند و اندرز شوهرش نمی‌دهد و نرم نمی‌گردد و به اعراض و ترک هم‌خوابگی شوهرش نیز مبالات نمی‌کند!!

به من بگو که این قوم، این نشوز و نافرمانی را چگونه چاره و معالجه می‌کنند؟!!

و از دیدگاه آن‌ها چگونه شوهران‌شان با آنان، رفتار نمایند؟!!

آیا کرامت و آبروی مرد، ایجاب می‌کند که هرگاه زنش نافرمانی کرد، شتاب‌زده او را به محاکمه بکشد؟!

امّا قرآن کریم دستور می‌دهد که شوهر، در این گونه موارد، با صبر و آرامی و پند و اندرز و ارشاد و راهنمایی رفتار نماید، سپس در مرحله بعدی به ترک هم‌بستری موقت روی آورد، پس اگر با تمام این وسائل، به نتیجه مطلوب نرسید، آن وقت به زدنی پناه ببرد که دردناک نباشد و در واقع شوکی‌ست برای بیداری.[۲] این‌ها برای حمایت از بنیاد خانواده است که فرو نریزد.

▣

بی‌گمان مشروعیت این تأدیب و تنبیه، به منظور حفظ خانواده را، عقل و فطرت، نادرست و ناروا نمی‌دانند تا نیازمند به تأویل و توجیه آن گردیم، پس این زدن با این کیفیت که گفته شد، از راه‌های علاج و چاره‌سازی، در بعضی از حالات با بعضی از اشخاص منحرف نافرمان است، که خوبی و نیکی را

---

۱. مكانة المرأة في القرآن الكريم والسنة الصحيحة، ص ۱۱۰-۱۰۹.
۲. "عودة الحجاب" ۴۶۸-۲/۴۶۷.

نمی‌فهمند و معامله و رفتار زیبا با آنان سودبخش نیست، این زدن ممکن است سودمند واقع شود. بی‌گمان بعضی از زنان، بلکه بعضی از مردان نیز هستند که جز تأدیب و تنبیه، آنان را بر سر راد راست نمی‌آورد، بدین سبب است که عقوبت و کیفر وضع شده، ودر زندان‌ها راگشوده و این گونه اشخاص را بدان جا می‌برند.[۱]

شیخ الشعراوی می‌گوید:[۲] برخی از مردم می‌گویند:

این که شوهر، همسر خود را بزند، به معنی دشمنی با وی و کراهت از وی است. ما به این گروه می‌گوییم: مگر پدر فرزندش را نمی‌زند؟... آیا پدر با فرزندی که پاره‌ی تن وی است، دشمن است و از وی کراهت دارد؟ طبیعی‌ست که چنین نیست، بلکه پدر در دنیا هیچ چیزی را بیش از فرزندش دوست ندارد، لیکن مصلحت وی را می‌خواهد و گاهی ممکن است که سبب درد خفیف و سبکی شود، او می‌خواهد با این الم سبک او را از الم‌ها و دردهای فراوانی حفظ کند و برحذرش دارد، که قطعاً اگر بر این راه خطایی که در پیش گرفته است ادامه دهد، الم‌های بسیاری برایش پیش می‌آیند.

بدون شک جوامع اسلامی، کم آزارترین جوامع برای زنان می‌باشند زیرا شریعت اسلام پدر و شوهر را تشویق می‌کند که با زنان به نرمی و مهربانی رفتار کنند، چون ضعیف هستند وکم‌تدبیر. اما در اروپا و امریکا، به یقین شوهران، همسران خود را سخت کتک کاری می‌کنند و به حدی آزارشان می‌دهند، که اکنون در آن جا انجمن‌هایی برای حمایت از همسران در برابر کتک‌کاری شوهرانشان تأسیس می‌شود و به وجود می‌آید!!

خداوند متعال در میان شوهران و همسرانشان، مودّت و رحمت و مهربانی و آرامش آفریده است، آن جا که می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾

(روم: ۲۱)

«و از نشانه‌های او این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان محبت و رحمت قرار داد...»

بی‌گمان این محبت و رحمت، رابطه و پیوندی‌ست میان شوهران و همسران که خداوند آفریده است، لذا کسی را نمی‌یابی که بیش از همسر با شوهرش، گذشت و چشم‌پوشی نماید. با وجود این‌که خیلی چیزها، در میانشان روی می‌دهد، ولی بعد از یک ساعت یا کم‌تر از آن، آنچه را روی داده، فراموش می‌کنند و به همان محبت و رحمت و صفای خویش بر می‌گردند. پیامبرﷺ فرموده است:

---

۱. همان منبع ۴۶۲/۲ با تصرف.

۲. "المرأة في القرآن" ص ۸۱.

«اِسْتَوصُوا بالنِّساءِ خیراً» (**برای زنان وصیت به نیکی و خیر کنید.**) بنابراین می‌بینیم که زدن با آن کیفیت که گفته شد، نشانه کراهت و دشمنی نیست. لیکن گاهی نشانه محبت نیز هست - چون نمی‌خواهد از وی جدا شود - و این زدن مُبَرّح و دردافزا نیست، بلکه یک درد خفیف و ساده‌یی را سبب می‌گردد و طبیعی‌ست که انسان گاهی کسی را که دوست دارد سبک می‌زند، چون مصلحت او را دوست دارد و زندگی او برایش مهم است.

زن با طبیعت و سرشت خویش، این را از شوهرش می‌فهمد و می‌داند که خشم شوهر بر وی و معاقبتش، به سرعت می‌گذرد و متلاشی می‌شود و با از بین رفتن عوامل و اسباب این خشم، خود خشم نیز نابود می‌شود و معاشرت میان آنان ادامه می‌یابد، گویی که اصلاً چیزی روی نداده است.

■

بی‌گمان برابر دستور شرعی، زدن ما نسبت به زنانمان، آزاردهنده نیست، بر خلاف غربیان.

دکتر **محمد سعید رمضان البوطی** می‌گوید:[1] اخیراً در امریکا "نوانخانه"ها و "دارالمساکین‌های" ویژه‌یی، گسترش یافته است، تا از زنانی حمایت کنند، که از کتک‌کاری و درهم شکستن اندامشان از جانب شوهرانشان یا دوستان مردشان، گریخته‌اند و عادتاً، دیوارهای پر نقش و نگار و آراسته به دکوراسیون‌های این پناهگاه‌ها برای پرده‌پوشی و نهان‌کاری‌ست، تا بیانگر طبیعت و واقعیت پشت پرده آن اماکن نباشد و تا این‌که راه این اماکن که این زنان بدبخت و مصیبت‌زده و بلادیده بدان پناه می‌برند، ناشناخته بماند، تا شوهران و دوستان مردشان برای کتک‌کاری و اذیت و آزار آن‌ها به این پناهگاه‌ها حمله نکنند...!

به یقین از این بلای خانمان‌سوز، طاعون و وبایی انتشار یافته، که تمام ایالات امریکا را فرا گرفته است و اکنون به سرعت در کشورهای مختلف اروپا نیز انتشار و گسترش می‌یابد.

Richatd.F.jomes ریچارد. ف ژونس، استاد آموزشگاه عالی مامایی American.Collge Obstetricias and Gynecolgists و بیماری‌های زنان در امریکا مقاله‌یی درباره این پدیده ترسناک، در مجله خود در این آموزشگاه عالی در شماره ماه ینایر سال ۱۹۹۳ میلادی نوشته است تحت عنوان Domestic Violemce Letoun Voices be Neand: تجاوز به زور و هتک ناموس خانوادگی یا تجاوز به عنف منزلی: بگذار صدای ما شنیده شود.

آن مقاله را چنین شروع کرده است: «آن‌جا بیماری خطرناکی‌ست که کشور ما را نابود می‌کند... به راستی بسیار زشت است... بی‌گمان قابل گذشت و چشم‌پوشی یا سهل‌انگاری از آن نیست... بایستی

---

۱. "المرأة بین طغیان النظام الغربی و لطایف التشریع الرّبانی ص ۳۲-۳۱.

متوقف گردد و به راستی بیماری مشمئز کننده‌یی‌ست و امکان ندارد که یک کشور متمدن آن را قبول کند. سپس نویسنده می‌گوید: در هر دوازده ثانیه، در ایالات متحده امریکا، زنی بدین بلا مبتلا می‌شود و بدان گردن می‌نهد... در هر دوازده ثانیه زنی تا سرحدّ کشتن، از جانب شوهرش یا دوست مردش، مورد کتک‌کاری یا درهم شکستگی اندام قرار می‌گیرد!!... و هر روز ما نتایج این کتک‌کاری و آثار آن را در مطب‌های خویش می‌بینیم... و در درمانگاه‌های اورژانس و مطب‌های خویش با آن روبه‌رو می‌شویم.»

سپس دکتر بوطی می‌گوید: آن چه درباره شخص زن در دین ما مورد عقاب قرار می‌گیرد، انحراف متمردانه‌یی‌ست، که مدت آن طول بکشد، بنابراین، این انحراف متمردانه، کمیاب‌ترین و نادرترین چیزی‌ست، که در خانواده‌های اسلامی روی می‌دهد...

اما آن چه در غرب در مورد شخص زن، مورد معاقبه و تعقیب واقع می‌شود، همان انسانیت به ودیعت نهاده شده زن است، که چیزی بیش از حق خود را جستجو نمی‌کند؛ بنابراین آن بلایی‌ست که روز به روز گسترده‌تر و بزرگ‌تر می‌گردد و تو را به یاد همان گزارش و بیان آن آمریکایی می‌اندازم که می‌گوید: در هر دوازده ثانیه در ایالات متحده امریکا یک زن تا مرز کشتن یا درهم شکستن اندام‌ها کتک می‌خورد، از جانب شوهرش یا دوست رفیقه‌بازش. زن ازدواج کرده مسلمانی که در یک خانواده اسلامی با شوهر مسلمانش زندگی می‌کند، اسلام به وی اجازه نمی‌دهد که اصلاً در لغزشگاه نافرمانی و بدزبانی، پایش بلغزد و اگر بر اثر انگیزه سبک‌خردی یا یک هیجان روحی عارضی دچار لغزش شد قطعاً به زودی بر می‌گردد و از خدای خویش طلب آمرزش می‌کند، در خلال همان مرحله چاره سازی اولی و التزام وی به اسلام، او را به حال خود نمی‌گذارد تا در این لغزش محبوس و باقی بماند و هرگز به مرحله دوم نمی‌رسد و آن شوهر مسلمانی که با همسر مسلمان خود زندگی می‌کند، هرگز تمایلی ندارد، در تعامل و رفتار با همسرش، به هیچ گونه بی‌ادبی یا بدزبانی و دشنام مبادرت ورزد، حتی اگر خطا و نافرمانی از وی سر زند، یعنی التزام حقیقی به اسلام و اخلاق اسلامی نزد هر یک از زوجین سوپاپ اطمینانی‌ست بر ضد هتک حرمت هر یک به دیگری، اگرچه هر یک از آنان در بعضی از اوقات از حدّ خود تجاوز نماید.

خانواده‌های اسلامی بهترین شاهد گویای حقیقتی‌ست که ما می‌گوییم.

اما خانواده‌های دیگر... بی‌گمان تمایلاتشان بدین لغزشها، فرجام بدی برایشان خواهد داشت و شگفت‌انگیز این است که تمام مردم، این را می‌دانند و می‌شناسند ـ جای تعجب نیست ـ به یقین آن کسانی که برای زن و حقوق وی تظاهر به دلسوزی و غیرت و جانبداری می‌نمایند، اسلام را به نقص و کاستی و تقصیر متهم می‌کنند و آیه‌یی که مسأله سرکشی و نافرمانی زن نسبت به شوهر و زدن وی در آن

آمده است، عیب می‌دانند، ولی خودشان به اذیت و آزار زن مبادرت می‌ورزند و دستشان در کتک‌کاری و مشت و لگد زدن به زنان بالاتر از دیگران است.

البته اشخاص فراوان و داستان‌های دردناک چندش‌آوری از آنان به خاطر دارم لیکن خداوند به عدم افشای اسرار امر کرده است.

گفتم: آری، خداوند به عدم افشای اسرار امر فرموده است، لیکن این گونه اشخاص مستحق این نیستند، که اسرارشان فاش نگردد، زیرا آنان با وجود عیوب و کاستی که دارند، اسلام را متهم می‌کنند و بدان تهمت‌ها می‌زنند، به قول شاعر: «مرا به درد خود متهم کرد و رفت». ما می‌گوییم: آنان بیش از ما به اذیّت و آزار همسرانشان شتاب می‌ورزند، دلیل و گواه این مطلب سخن استاد **محمد رشید العوید** است که ذکر می‌کند:[۱] یک پژوهش و بررسی امریکایی در سال (۱۴۰۷ هـ) (۱۹۸۷ م.) بدین اشاره دارد که «۷۹٪» از مردان به کتک‌کاری و زدن زنان می‌پردازند، به ویژه اگر با آنان ازدواج نمایند. این بررسی برمبنای پرسش‌ها و نظر خواهی بود که دکتر **جان پیریر** استادیار درس روانشناسی در دانشگاه "کارولینای جنوبی" در میان تعدادی از دانشجویان دانشگاه به عمل آورده بود.

این بررسی اشاره می‌کند به این که استعداد و آمادگی مردان، برای زدن همسرانشان، خیلی بالاست، اگر این وضع، در میان دانشجویان دانشگاه باشد، بدون شک نسبت آن در میان کسانی که تحصیلات کم‌تری دارند، بالاتر است!!

و در یک بررسی که مرکز تندرستی روانی ملّی امریکا انجام داده است آمده: «۱۷٪» از زنانی که به اتاق‌های مددکاری وارد می‌شوند، قربانی کتک‌کاری شوهرانشان یا دوستان رفیقه‌بازشان می‌باشند و این که «۸۳٪» آنان حداقل یک بار برای معالجه زخم‌های حاصل از گازگرفتگی و کبودشدگی بدن ـ که بدان مبتلا شده‌اند ـ قبلاً به بیمارستان‌ها مراجعه کرده‌اند و این مراجعات به سبب کتک‌کاری و زدن بوده است.

إفان ستارک مجری این بررسی می‌گوید: پرونده ۱۳۶۰ زن در بیمارستان‌ها را بررسی کرده است و گفته: به یقین کتک‌کاری زنان در امریکا، شاید بیش‌ترین اسباب زخم‌های شایعی باشد که زنان بدان مبتلا می‌گردند و این جراحات زنان بر اثر کتک‌کاری، حتی از میزان جراحات زنان بر اثر حوادث رانندگی و سرقت و تجاوز به عنف بالاتر است.

خانم دکتر **آن فلیتکرافت** که در این بررسی همکاری کرده است، تأکید می‌نماید: ضرب و کتکاری زنان، در جامعه امریکایی، یکی از حقایق انکارناپذیر است... و به راستی یک مشکل اجتماعی گسترده و شایع می‌باشد.

---

۱. "من اجل تحریر حقیقی للمرأة" ص ۲۴ـ۱۶.

خانم **جانیس مور** که سامان دهنده سازمان و نهاد «اتحادیه ملی مبارزه با خشونت منزلی و خانوادگی» است و مقرّ آن در واشنگتن است، گفته است: به یقین این تراژدی وحشت‌آور و ترسناک، به درجه خطرناکی رسیده است، شوهران در تمام نقاط ایالات متحده امریکا، زنان خود را کتک می‌زنند، به گونه‌یی که ده‌ها هزار از آنان برای معالجه به بیمارستان‌ها مراجعه می‌کنند و می‌افزاید: نوع این جراحات در بین سیاهی و کبودی بر اثر گاز گرفتگی پیرامون چشمها، شکستگی استخوان، سوختگی و جراحت با چاقوکشی و جراحات با گلوله آتشین و بین ضربات دیگر با صندلی و چاقو و داغ کردن با میله‌های آتشین در نوسان است و اشاره می‌کند که آن چه بیش‌تر ترسناک و خطرافزاست، این که زنان بسیاری هستند که از دست شوهرانشان به جراحات و اذیت و آزار مبتلا می‌گردند لیکن آنان، برای معالجه به بیمارستان‌ها مراجعه نمی‌کنند، بلکه در منزل جراحات خود را پانسمان می‌کنند.

جانیس مور گفته است: بی‌گمان ما حدس می‌زنیم که تعداد زنانی که در خانه‌های خود هر ساله مورد ضرب واقع می‌شوند، به شش میلیون زن می‌رسد، به حقیقت ما این معلومات خود را از روی پرونده‌های «تحقیقات فدرالی» و از صدها پناهگاه و مؤسسات حمایت از زنان ـ که به زنان گریخته از خشونت و کتک‌کاری شوهرانشان پناه می‌دهند ـ جمع‌آوری کرده‌ایم.

یک بررسی آلمانی یادآوری می‌کند که در آلمان سالانه بیش از یکصد هزار زن در معرض اعمال خشونت بدنی و روحی قرار دارند که از جانب شوهرانشان یا مردان رفیقه‌بازی که با آنان آمیزش و معاشرت می‌کنند، نسبت بدانان صورت می‌گیرد. با احتمال این که شماره حقیقی آنان بیش از یک میلیون باشد!!!

همان بررسی گفته است: عوامل و اسباب به کارگیری خشونت، بی‌کاری طولانی، بدهی‌های مالی، اعتیاد به مشروبات الکلی و غیرت ناموسی شدید می‌باشند.

وزارت "امور جوانان و خانواده و تندرستی" برای مساعدت و یاری بدین مسائل، از طرف یک مؤسسه خیریه، پروژه و طرحی نهاده است که در طی دو سال به اتمام برسد.

در کشور فرانسه، حدود دو میلیون زن، سالانه در معرض اذیت و آزار و کتک‌کاری قرار می‌گیرند و در مقابل این پدیده‌یی که پلیس می‌گوید، آن آمار در حدود ده درصد خانواده‌های فرانسوی را شامل می‌شود، حکومت اعلام نموده است که تبلیغات گسترده‌یی برای بیداری و هوشیاری و ارشاد خانواده‌ها شروع می‌کند، تا جلوگیری نماید از این که اعمال خشونت به صورت یک پدیده طبیعی به نظر آید.

خانم میشال اندریه، وزیر مشاور دولت برای حقوق زن، گفته است:

حتی با حیوانات بهتر از همسران معامله و رفتار می‌شود، پس هر مردی در خیابان سگی را کتک بزند، قطعاً شخصی شکایت آن را به جمعیت دفاع از حیوان و نرمی با حیوان می‌برد!!

لیکن هرگاه مردی در خیابان همسر خود را بزند، کسی از جای خود نمی‌جنبد و تکان نمی‌خورد. ایشان در تصریحی با خبرگزاری "فرانس پرس" اضافه کرده است: بایستی به همگان فهمانده شود که زدن مسأله‌یی‌ست فراتر از عدالت و من می‌خواهم که تفکر این که زدن و کتک‌کاری یک امر عادی‌ست، متوقف گردد و امروز جامعه ما پذیرفته است که در آن غالب و مغلوب باشد. بی‌گمان بایستی این منطق نیز متوقف گردد.

روزنامه "فرانس سوار" در تحقیقی که پیرامون این موضوع منتشر کرده است به نقل از پلیس می‌گوید: ۹۲/۷٪ از کتک‌کاری که بین زن و شوهرها روی می‌دهد، در شهرها واقع می‌شود و ۶۰٪ مجموع تلفن‌هایی که شبانه در پاریس پلیس امداد دریافت می‌کند، فریادهای طلب کمک و فریادرسی، زنانی‌ست که از بدرفتاری شوهرانشان شکایت دارند.

و وزیر مشاور در حقوق زنان، یادآوری کرده است که انواع خشونت‌هایی که نسبت به زنان اعمال می‌شود، بعضی از آن‌ها معنوی و روحی هستند از قبیل تهدیدات و اهانات و برخی جسمی هستند از قبیل زدن و کتک‌کاری!.

جمعیت "امداد و کمک به زنانی که در معرض زدن قرار دارند" ملاحظه کرده است: زنانی بدان جمعیت روی می‌آورند، عمر و سن‌شان در میان ۲۵ و ۳۵ سال در نوسان است و میانگین کودکانی که دارند، دو کودک است و سطح تعلیمات آنان پایین است و اغلب آنان از خانواده‌ها و همسایه‌هایشان کناره‌گیری کرده‌اند و بیش‌تر دلایل اوج این خشونت علیه آنان و سبب آن، بیماری، اعتیاد به مواد مخدّر و میگساری و بی‌کاری‌ست.

لیکن تعداد اندکی از این قربانیان، جسارت و جرأت برملا کردن و رسوایی این خشونت را دارند، زیرا از انتقام می‌ترسند، یا شجاعت و جرأتشان اندک است.

زنان قاضیان و ادیبان نیز مورد ضرب و کتک‌کاری واقع می‌شوند:

خانمی که بیست و پنج سال از عمرش می‌گذشت (ـ آن خانم دو سال کتک‌کاری شوهرش را تحمل کرده بود، پیش از آن که منزلش را ترک نماید ـ) گفته بود: در فرانسه ما از زندگی زناشویی خود سخن نمی‌گوییم، چون برای کسی ممکن نیست که به دوستان یا همسایگانش، یا هر کس دیگری بر افشای اسرار شخصی خود اطمینان نماید و به کسی اطمینان ندارد. نویسنده فرانسوی "الکساندر دوما" زنان فرانسوی را به لایه‌های گوشت تشبیه کرده بود که هر اندازه آن‌ها را بزنی بر طراوت و نازکی آنان افزوده می‌گردد!!

در بریتانیا خانم "جوان جونکلر" یک حمله بر ضد خشونت و تجاوز جسمی را رهبری می‌کرد و در خلال دوازده سال توانست به هزاران کس از زنانی که در خانه یا خیابان در معرض حوادث و رویدادهای تجاوز قرار گرفته بودند مساعدت و یاری رساند. او کمک‌های انسان‌دوستانه‌یی به ارزش

۷۰ هزار لیره استرلینی جمع‌آوری کرده بود، برای اداره "نوانخانه‌هایی" که قربانیان تجاوز و تعدّی در آن‌جا هستند و نمی‌توانند به خانه برگردند تا بر احساس ترس و بیم و پریشان‌خاطری بعد از حوادث تجاوز و تعدی، غالب آیند و در آن جا اقامت گزینند. مجلّه "الویک اِند" بریتانیایی، خاطرنشان کرده است که خانم "جوان" خودش یکی از قربانیان همین تجاوز و تعدّی بوده است!!

در شهر "آمستردام" در کشور "هلند" باشگاه و انجمنی تشکیل و تأسیس یافته بود که دویست عضو در آن اشتراک داشتند و یازده دولت را نمایندگی می‌کردند و موضوع آن انجمن "بدرفتاری با زن در تمام جهان" بود و شرکت کنندگان در آن کنفرانس و همایش، اتفاق کردند که زن در تمام جوامع بین‌المللی مظلوم و ستم‌دیده است. آن انجمن بدین نتیجه رسید که نسبت زنان بی‌نوا، در جهان خیلی بیش‌تر از آن است که ما تصوّر می‌کنیم، زیرا طبیعت و مزاج و خوی زن، بر آن است که رنج و الم خود را اظهار نکند، مگر وقتی که به نهایت یأس و ناامیدی برسد، لذا مراکز اجتماعی معینی پدید آمد و تأسیس شد، برای زنانی که از خشونت و بیداد و حمله شوهرانشان می‌گریزند.

این نوع مراکز اجتماعی به تازگی تأسیس یافته‌اند و اولین آن‌ها در شهر "منچستر" در انگلستان به سال (۱۹۷۱ م.) تأسیس گردید، سپس تأسیس این مراکز در مناطق مختلف بریتانیا گسترش یافت، تا این که شمار آن‌ها به ۱۵۰ مرکز رسید و در آلمان غربی به ده مرکز از این نوع رسیده است: هم‌چنین در هلند و نیوزلند. بدین ترتیب موضوع تأسیس این مراکز در تمام نقاط جهان مطرح گردید!!

خانمی از شرکت‌کنندگان در این کنفرانس گفت: به یقین مسأله اذیت و آزار همسران در تمام جوامع انتشار و شیوع یافته است، حتی همسران قضات و پزشکان نیز از دست شوهرانشان اذیت و آزار می‌بینند و مقامات سیاسی از این مشکل دردناک غافل می‌باشند.

در یک همه‌پرسی که یکی از مجلات انگلیسی، پیرامون قضیه بدرفتاری با همسران، به عمل آورده بود، آشکار گردید که ۱۰٪ از زنانی که در این همه‌پرسی شرکت کرده بودند، گفته‌اند، که از طرف شوهرانشان مورد کتک‌کاری و زدن قرار می‌گیرند و این که ۷۰٪ آنان، در زندگی زناشویی خویش، احساس خواری می‌کنند و آن کنفرانس قضایای دردآور مردی چهل ساله را بررسی می‌کرد، که همسر خود را با یک عصای ستبری می‌زد که عبارت زیر بر روی آن نوشته شده بود:

«هر زنی که از شوهر خود، اطاعت نکند، مستحق کیفر و عقاب است» و پرسشنامه‌یی که نتایج آن در بریتانیا انتشار یافته بود، افزایش خشونت علیه زنان را نشان داده بود، هم‌چنین در پرسشنامه‌یی که هفت هزار زن در آن شرکت کرده بودند، ۲۸٪ از زنان شرکت کننده در آن، گفته بودند که آنان در معرض هجوم و یورش از طرف شوهرانشان یا مردان رفیقه‌بازشان قرار گرفته‌اند.

برحسب ارزیابی و برآورد دفتر تحقیقات و پژوهش‌های مرکزی امریکا «ف.ب.ت.» در امریکا در هر ۱۸ ثانیه یک زن از دست شوهرش کتک می‌خورد و روزنامه Peychology Today «پسی کولوژی

امروز» نوشته بود که از هر ده زن یک زن از دست شوهرش کتک می‌خورد و روزنامه Family Relation «روابط خانواده» در تعقیب آن نوشته بود. خیر! بلکه از هر دو زن یک زن، در معرض ظلم و تجاوز از طرف شوهرش قرار می‌گیرد!!

در یک گزارش بریتانیایی آمده است. که شوهر، همسر خود را می‌زند بدون آن که عاملی باشد که این زدن را توجیه کند و نسبت این گونه زدن‌ها ۷۷٪ زدن‌ها را تشکیل می‌دهد و از همان گزارش مستفاد می‌گردد که زنی خاطرنشان کرده است، که شوهرش از آغاز ازدواج با وی روی هم سه سال و نیم وی را کتک زده و گفته است اگر بعد از کتک زدن. چیزی بگویم، برای بار دوم مرا می‌زند. لذا هر بار که می‌زند، ساکت می‌مانم و او به یک نوع از زدن اکتفا نمی‌نماید، بلکه انواع زدن‌ها را به کار می‌برد از قبیل سیلی زدن، مشت زدن، لگد زدن، جفتک انداختن و سر به دیوار زدن....

این گزارش حکایت می‌کند از زنی که گوشش را به شوهرش نزدیک کرده بود و او چنان ضربه‌یی بر گوش وی زد. که پرده گوشش پاره شد. شوهر مبالات نمی‌کند که ضربات مشت و لگدش بر کدام اندام حساس بدنش وارد می‌آید، چه‌بسا زن ممکن است که حامله باشد و او بدان اهمیت نمی‌دهد و بر شکم او لگد می‌زند و بچه‌اش سقط می‌شود! و حقیقتاً حوادثی از این نوع روی داده است: همان‌طور که در نتیجه کتک‌کاری دنده‌های بعضی از زنان شکسته است و گاهی بعضی از مردان به حالتی از توحش می‌رسند که گردن زنان را می‌فشارند تا این که به حالت خناق و خفگی برسند و دیوانگی برخی از آنان به حدّی می‌رسد که زن را با سیگار می‌سوزانند، یا با غل و زنجیر او را بسته سپس در را به رویش می‌بندند.

و در چین یک روزنامه روزانه «کارگران»، خبر اعدام یک مقام مسؤول پایین را انتشار داده بود که به تهمت تجاوز به دختران جوان و شکنجه همسرش با آتش سیگار و برق و سوزن و کمربند، اعدام شده بود و روزنامه "چوانگ منگ" محلی، نامه‌یی انتشار داده بود که خانمی به نام "چای چیانکسیونگ" پزشکی در "شانکسی" نوشته بود و در آن توصیف کرده بود، که چگونه شوهرش بر چهره و معده و پهلوهایش ضربات سخت وارد کرده، بدین خاطر که آن زن با طلاق دادنش موافقت نکرده است و در بیمارستان بر اثر زخم‌های درونی و بیرونی خطرناکی مورد مداوا قرار گرفت. سپس مادر آن شوهر تلاش کرده بود که آن زن بیچاره را از بیمارستان طرد کند و این حوادث پیش آمد، بدون این که آن شوهر، معاقبه و کیفر ببیند!!...

در گزارش دیگری آمده است: مردی هنگام نزاع، بازوی زنش را شکسته بود و آن زن جرأت نکرده بود که در منزل بماند، ناچار شده بود که چند شب را در لانه و آشیانه مرغابی‌ها بگذراند!!

و در چین یکی از زنان به مجله "زنان" نوشته و از بدرفتاری شوهرش و افراد خانواده‌اش ـ که با وی در یک منزل اقامت دارند ـ شکایت کرده بود که چگونه شوهرش او را کتک زده است، به خاطر این که حاضر نبوده که به والدین شوهرش مبلغی معادل ده دلار، ببخشد!!

در چین، برای زنانی که کتک‌کاری می‌شوند، مراکزی وجود ندارد و این گونه زنان به کمیته اجتماعی نزدیک محل خود مراجعه و بدان جا پناه می‌برند، یا به شعبه‌های اتحادیه زنان و در بعضی حالات به دادگستری. لیکن زن چینی غالباً از مقابله و ایستادگی در برابر شوهرش می‌ترسد و از طلب کمک و یاری خجالت می‌کشد.

در "کانادا" برابر آمار، یکصد و پنجاه هزار کانادایی زنان خود را کتک می‌زنند و مؤسسات اجتماعی و فرهنگی کشور، این کار را مایه رسوایی می‌دانند و "جمعیت مردانه علیه خشونت خانوادگی" در "مونترال" برای جلوگیری از کتک‌کاری زنان تأسیس یافته و این جمعیت یک خط و شماره تلفنی ۲۴ ساعته اختصاص داده است، برای مردانی که زود عصبانی می‌شوند، در حال خشم و غضب با آن شماره تماس می‌گیرد، تا خشم خود را نسبت به دیگری خالی کند، شاید او را از کتک‌کاری زنش بی‌نیاز سازد.!!!

مجله "التایم" امریکایی گزارش کرده است که در حدود چهار هزار همسر از شش میلیون همسری که سالیانه مورد کتک‌کاری و بدرفتاری واقع می‌گردند، بر اثر این حادثه جان خود را از دست می‌دهند.

و مرکز تحقیقات فدرالی در امریکا گزارش کرده است، که ۴۰٪ از حوادث کشتن زنان به وسیله شوهرانشان صورت گرفته است.

همین مرکز در یکی از بیمارستان‌های بزرگ امریکا بررسی انجام داده و چهار سال نیز طول کشیده و در آن آمده است که ۲۵٪ از زنانی که اقدام به خودکشی کرده‌اند، بعد از کتک‌کاری از جانب شوهرانشان بوده است یعنی برای نجات از این شکنجه، چاره‌یی جز خودکشی نمی‌یابند.

در روزنامه "الرأی العام" شماره ۱۰۶۸۵ تاریخ ۱۴۱۷/۵/۹ هـ خبر زیر آمده است:

یک دادگاه بدوی در ایتالیا به زندانی کردن هشت ماه، برای شوهری حکم داد که همسرش را زده بود، به دلیل این که بسیار از خانه بیرون می‌رفت و این امر در میان همسایگان، نسبت به رفتار وی، شایعاتی را برانگیخته بود، سپس یک دادگاه ایتالیایی حکم این دادگاه بدوی را لغو کرد و قانونی را تصویب نمود که به موجب آن شوهران در ایتالیا می‌توانند هنگام خشم و غیرت شدید همسران خود را بزنند.

لذا آن دادگاه برای زدن همسران، شرط قرار داد، که این زدن، زیاد تکرار نگردد و نباید بسیار خشونت‌آمیز باشد و این حکم خود را بدین توجیه کرده بود، که روابط و علاقه زناشویی، پیچیده است و در آن مسایل بسیاری وجود دارد، به گونه‌یی که برای دادگاه سخت است که بسیاری از تفاصیل آن را درک کند و بفهمد.

و رأی دادگاه آن بود، که زدن همسر به سبب انفعال و تأثیرپذیری عارضی است که غیرت و خشم ناگهانی آن را پدید می‌آورد، پس شایستگی آن را ندارد که در دادگاه مطرح گردد.

این قضیه به حادثه‌یی بر می‌گردد که در "صقلیه" روی داده بود. هنگامی که یک کارگر ساختمانی ۴۲ ساله به نام "فرانسیسکو کومبادو" همسرش آنا ۳۹ ساله را در لحظه خشم و غیرت زده بود، به دلیل فراوان بیرون رفتن وی از منزل و رها کردن فرزندان‌اش، که در میان همسایگان شایعاتی را برانگیخته است که او برای ملاقات نهانی با مرد رفیقه‌بازش بیرون می‌رود و آن زن از حکم دادگاه استیناف ـ که حکم زندانی کردن هشت ماهه شوهرش را لغو کرده بود ـ اظهار خوشحالی نموده و گفت: من از لغو حکم زندانی شوهرم خوشحالم زیرا جز یک درگیری بین من و او چیز دیگری نبود و این گونه درگیری‌ها در "صقلیه" در هر خانواده‌یی پیش می‌آید و در منطقه ما شوهران بسیار غیرتی هستند، آری، فرانسیسکو با من با خشونت رفتار می‌کند لیکن ترجیح می‌دهم که او را خارج از زندان ببینم.

انتظار می‌رود که این حکم دادگاه جدال گسترده‌یی پدید آورد، که سازمان‌های دفاع از زنان اروپائی، آن را برپا می‌کنند، چون در قضاوت در اروپا سابقه دارند. لیکن موضعگیری آن خانم، دفاع این سازمان‌ها را بسیار ضعیف می‌نماید.

دکتر البلتاجی گفته است:[۱]

استاد محمد مصطفی غنیم در "یومیات الاخبار" تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۷۳ میلادی صفحه هشتم، زیر عنوان "قلّه تمدن و زدن همسران: ذروة الحضارة و ضرب الزوجات" نوشته است: آیا می‌دانی، موضوعی که بیش از هر چیزی اذهان عمومی مردم بریتانیا را در این روزها، به خود مشغول کرده است، چیست؟ آن موضوع یک مشکل اقتصادی کمرشکن و خردکننده نیست و قضیه سیاست هم نیست، بلکه مشکلی است که تقریباً هیچ روزنامه‌یی از آن خالی نیست و موضوع بحث هم شده است و آن پدیده‌ی زدن همسران است که در جامعه بریتانیایی شیوع و گسترش یافته است!! و روایت کرده، که آن مشکل در عالی‌ترین سطوح حکومتی مورد مناقشه و بررسی قرارگرفته است، زیرا در اغلب اوقات، نوع زدن چنان خشونت‌آمیز ست، که در بسیاری از اوقات به مرگ همسر بیچاره منتهی می‌گردد و روشن شده است که بعضی از شوهران، عادت کرده‌اند به این که هر شب مرتب همسر خود را بزنند، بدون این که کسی جرأت دخالت در آن یا شکایت از آن را داشته باشد!!

پلیس بریتانیا نیز دخالت نمی‌کند، تا متهم نگردد که در کارهای خانوادگی دخالت می‌نماید!!

و جماعت "کمک و مساعدت به زنی که مورد تعدّی واقع شده" گزارش داده و می‌گوید: کتک خوردن بعضی از همسران، سال‌ها استمرار یافته، بدون این‌که یکی از آنان شکایتی نماید!! و این یا ناشی

---

۱. مکانة المرأة فی القرآن و السنة الصحیحه، ص ۱۱۱-۱۱۰.

از خجالت و شرم است یا ناشی از ترس و بیم. آن گزارش می‌گوید: بی‌گمان بسیاری از آن زنـان، بـه شکستگی اندام و گازگرفتن‌ها مبتلا شده‌اند و بعضی از آنان کتک زدن شوهر را تحمل می‌کنند، حتی در خلال دوره بارداری!! "ادواردهیت" نخست‌وزیر آن وقت تعهد نمود که تحقیق کند و این پدیده شایع را کنترل و جلوگیری نماید.

شگفت‌انگیز این است، که تعداد زیادی از این همسران، حاضر به قبول طلاق از جانب شـوهران خود نبودند، علی‌رغم تعدّی و زدن آنان، باقی ماندن در زیر سقف خانه زناشویی را ترجیح می‌دهند و برتر می‌دانند، علی‌رغم رنج‌ها و دردهایی که می‌کشند. این است قلّه بلند تمدن غربی!!

تمدن غربی را به حال خود بگذاریم و سری بـه ژاپـن بـزنیم، ایـن قـدرت و تـمدن و شـهرنشینی غول‌پیکری که از بلندترین قلّه تکنولوژی و مدنیت مادّی معاصر بالا رفته است، نخست‌وزیر آن، آقای "کاکوی تاناکا" اخیراً کتابی نوشته است، تحت عنوان "زندگی من" که در آن گفته:

«من بر این باورم که بهترین شیوه برای رفتار با زن آن است، که گاه گـاه او را کـتک بـزنی!! و او اعتراف کرده است به این که او همسر و دخترش را فراوان می‌زند و علی‌رغم این، علاقه و پیوند میان آنان، نمونه و ایده‌آل است!! حتی او در شب زفاف، شوهر دخترش را نصیحت کرد، که زدن وی ضرورت دارد تا حالش اصلاح‌پذیر باشد، به یقین شوهر دخترش، از این خواسته پدرزنش غافلگیر و شگفت‌زده شد، لیکن، تاناکا، دوباره تأکید ورزید که زدن بدون سبب، همان چیزی‌ست که همسر را خشمگین می‌نماید، اما زدن او به دلیل این که خطایی مرتکب شده، او را درد و رنج می‌دهد. لیکن بعد از آن‌که درد و الم برطرف شد، قطعاً بر محبت و مهر وی بر شوهرش می‌افزاید!!»[۱]

به تأکید در شریعت اسلامی هرگز زدن تأدیبی برای حفظ خانواده، به کشتن همسران یا شکستن استخوانشان یا بسیار زدن همسر گاه و بیگاه، به عنوان بهترین وسیله رفتار با وی، تلقی نشده است.

خداوند را حمد و سپاس می‌گویم، که نه ژاپن و نه بریتانیا، احکام اسلام را اجرا و تطبیق نمی‌کنند و الّا داعیان "آزای زن" در کشور ما، علیه این اعـمال وحشـیانه و عـقب‌ماندگی و ارتـجاع، تـظاهرات اعتراض‌آمیز می‌کردند ـ همان‌طور که خودشان می‌گویند ـ و حتماً خواستار استعفای نـخست‌وزیر و چه‌بسا خواستار اعدام وی می‌گردیدند!!

امّا خوشبختانه این مسأله مختص به ژاپن و بریتانیای غیر مسلمان است و هر دو کشور نزد داعیان و مبلغان آزادی زن در کشور ما، در قلّه تمدن و شهرنشینی و پیشرفت قرار دارند، آنان آرزومندند که ای کاش! کشور ما نیز به پای آنان برسد و کی چنین خواهد شد؟! لازم به ذکر است، که همواره ژاپن بدین

---

۱. (روزنامه اخبار الیوم ۲۴ نوامبر ۱۹۷۳ میلادی صفحه دوم).

معروف بوده است که زنان ژاپنی از بهترین همسران می‌باشند و شوهر را تقدیس می‌نمایند و زن ژاپنی با دستان خود کفش از پای شوهرش بیرون می‌آورد و از وی خستگی می‌زداید و این رفتار را مقارنه و مقایسه کن، با بسیاری از هیاهو و غوغایی که این داعیان آزادی زن سر می‌دهند و پیشرفت صنعتی و تکنولوژی را، به مساوات کامل زن با مرد، در هر چیزی ارتباط می‌دهند و آنها را با هم مرتبط می‌دانند!!

استاد محمد رشیدالعوید می‌گوید:[1] آری، غیر مسلمانان بدین صورت، زنان خود را می‌زنند بدون قید و شرط و بدون حساب، به خاطر بی ارزش‌ترین و ناچیزترین سبب، آنان کجا و اسلام کجا؟!! اسلامی که زدن زن را بدان صورت که گفته شد، آخرین وسیله‌یی قرار داده است، برای اصلاح او و تا خانواده از هم نپاشد و آن هم زدنی به قصد اذیت و آزار و خاموش کردن آتش خشم نیست، بدان اندازه که قصد و هدف از آن، اعلان تأسف شوهر و عدم رضایت او از رفتار همسرش می‌باشد، لذا نصّ آیه‌یی که بر زدن زن دلالت می‌کند، ﴿وَٱضۡرِبُوهُنَّ﴾ (نساء: ۳۴) به صورت مطلق آمده است یعنی کم‌ترین چیزی که معنی "ضرب و زدن" را تحقق می‌بخشد و آن هم به گفته مفسران زدن به منظور تأدیب و اصلاح‌پذیری‌ست و زدن برای درست کردن رفتار و علاج ناسازگاری‌ست و زدن به منظور اذیت و آزار و اضطراب نیست و در گفتار فقیهان وسیله و آلت این زدن تأدیبی هم مشخص گردیده است، مانند چوب مسواک زدن دندان و امثال آن و اجتناب از زدن به صورت و چهره و مواضع ضرر و آسیب و اگر از این زدن ضرری پدید آید مانند این که اثری برجای بگذارد، شوهر ضامن آن است و مستحق تعزیر کافی یا غرامت برحسب نظری که حاکم و قاضی آن را کافی بداند.

پس زدنی که آزار برساند از نظر شرعی مردود و مرفوض است و از جمله تجاوزاتی‌ست که شرع بر آن تعزیر می‌نماید و از نظر قضایی همسر می‌تواند به سبب آن تقاضای جدایی از شوهر بنماید و هرگاه در محاکم به اثبات رسید، قاضی شوهر را مجبور به طلاق می‌کند و با حکم قاضی بین او و همسرش جدایی صورت می‌گیرد.

هر کس به کتاب "صحیح مسلم" و غیر آن مراجعه کند، در می‌یابد که این زدن در حالتی‌ست، که در رفتار همسر در خانه زناشویی انحرافی حاصل شود و این زدن در این حالت نیز مقید به این است که نباید سخت و شدید باشد و این هم بدین صورت بود که پیامبرﷺ در حجة‌الوداع بر روی پشت شترش "قصواء" ایستاد و از مردم خواست که گوش دهند و خطابه‌یی ایراد فرمود و آن روز و آن زمان و آن مکان را به گواهی گرفت و خلاصه اصول شریعت را برای مردم بیان داشت و از جمله چیزهایی که آن روز فرمود، یکی این بود:

---

۱. من اجل تحریر حقیقی للمرأة ص ۲۷-۲۴

«... اِتَّقوااللهَ فِی النِّساءِ، فأنَّکُمْ أَخَذْتُموهُنَّ بأمانةِ اللهِ وَاسْتَحْلَلْتُمْ فروجَهُنَّ بکَلِمةِاللهِ، ولَکُمْ علَیْهِنَّ أن لا یوْطَئَنَ فُرشَکُمْ أحَداً تکرهُونَه، فأنْ فَعَلْنَ فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْباً غیْرَ مبرِّحٍ.»

(... ای مردم! نسبت به زنان تقوای خدا پیشه کنید و درباره آنان از خدای بترسید، بی‌گمان آنان را به صورت امانت الهی گرفته‌اید و امانت خدایند نزد شما و شما با فرمان خدا و دستور وی، معاشرت و آمیزش با آنان را بر خود حلال کرده‌اید و شما نیز بر آنان حقّ دارید که نباید بگذارند کسی را که دوست ندارید پای بر بساط شما بگذارند و آبروی شما را لکه‌دار کنند، اگر مرتکب چنین کاری شدند، آنان را تنبیه و تأدیب کنید و بزنید، زدنی که آزاردهنده نباشد.)[1]

محدثین "ضرب غیر مبرّح" را بدین تفسیر کرده‌اند که نباید شدید و دردآور باشد و زمانی چنین خواهد بود که خفیف و سبک و با چیزی خفیف مانند مسواک و غیر آن باشد، زیرا قصد و هدف از این زدن حمله و شکنجه و کتک‌کاری نیست، بلکه مقصود از آن، تأدیب و اصلاح اخلاق و منع وی از رفتار نامناسب و تربیت و توجیه و راهنمایی‌ست و یک هشدار اخلاقی‌ست و با وصف این یک شاعر قدیم عربی گفته است:

رأیْت رجالاً یضْربُونَ نساءَهُم   فَشَلَّتْ یمینی یوْمَ أضْرِبُ زینبا

(من مردانی را دیده‌ام که همسران خود را می‌زنند، دست راستم خشک باد و بریزد آن روز که من زینب همسرم را بزنم)

در شریعت زدن همسر نیامده است مگر بدین مناسبت و آن هم در زندگی زناشویی مناسبتی‌ست بسیار خطرناک. این زدن به قصد تعزیر و سرزنش و تأدیب است و آخرین مرحله‌ی تعزیر و تأدیب است نه اولین و آن هم از جمله چیزهایی‌ست که طبیعت و سرشت زندگی زناشویی آن را ایجاب می‌نماید تا این کاشانه فرو نریزد.

چگونه باید با زنان رفتار کرد؟

آنچه بیانگر چهره شریعت و راه مستقیم و درست آن است، در پیوند و ارتباط تنگاتنگ با زنان، همانا معاشرت و رفتار به خوبی و نیکی و صبر و شکیبایی با آنان و اجرای توصیه و رهنمود خدا درباره آنان است. که خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئاً وَيَجْعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً﴾

(نساء: ۱۹)

---

۱. مسلم (۱۲۱۸) از حدیث جابر.

«... و با آنان به شایستگی رفتار کنید و اگر از آن‌ها به سببی کراهت داشتید (فوراً تصمیم به جدایی نگیرید) چه‌بسا چیزی خوشایند شما نباشد و خداوند خیر فراوانی در آن قرار دهد.»

پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید: **«لا یفْرَکْ مؤمنٌ مؤمنَةً، انْ کَرِهَ منها خُلُقاً، رَضِیَ منها آخر»**[1]

(مردی مؤمن از زنی مؤمن بدش نیاید و او را گوشمالی ندهد، هرگاه از خلقی از اخلاق او بدش آید از خُلق دیگری از وی خشنود می‌گردد.)

و پیامبر ﷺ بهترین مردان را از نظر اخلاقی، مردانی می‌داند، که با خانواده و اهل خود در معاشرت و مصاحبت، اخلاق نیکو و شایسته دارند و فرموده است:

«خیرُکُمْ خیرِکُمْ لِأَهْلِهِ»[2] **(بهترین شما کسی‌ست که با اهل و خانواده خویش بهترین باشد.)**

در روایت دیگری آمده است: **«خیرُکُمْ خیرُکم لِلنِّساءِ» (بهترین شما کسی‌ست که برای زنان بهترین باشد.)** این روایت از ابن عباس است و آن یکی روایت ترمذی و غیر او از عایشه و ابن عباس و معاویه است که همگی آن را روایت کرده‌اند.

به راستی پیامبر ﷺ از نظر معاشرت با اهل و خانواده‌اش بهترین و نیکوترین مردم بود تا جایی که دختران انصار را نزد عایشه می‌فرستاد تا با وی بازی کنند و هرگاه عایشه از ظرفی آب می‌نوشید، پیامبر ﷺ نیز از همان جای دهن عایشه می‌نوشید و حبشیان را که در مسجد بازی می‌کردند، به وی نشان می‌داد و عایشه بر شانه پیامبر ﷺ تکیه داده بود و دو بار در سفر با وی مسابقه دَوْ داده است که یک بار پیامبر ﷺ از وی سبقت گرفت و یک بار عایشه از ایشان سبقت گرفت و فرمود: «این به آن یکی» و با همسرانش شوخی می‌کرد و بی‌پرده سخن می‌گفت. این است اخلاق شوهر خوب و این است نمونه معاشرت با زنان، پس غربیان کجا و شرقیان کجایند که همسران خود را می‌زنند؟! در برابر پیامبر ﷺ که نمونه بهترین شوهر برای مسلمانان است.

شبهه دیگری پیرامون زدن زنان:

مفاد این شبهه این است: چرا اسلام برای همسران مباح نکرده است که هنگام انحراف و سرکش شوهرانشان، آنان را بزنند؛ همان‌طور که برای شوهران این کار را مباح کرده است، تا مساوات و عدالت برقرار باشد؟!

---

۱. مسلم (۱۴۶۹ [۶۱].

۲. ابوداود (۴۸۹۹) ترمذی (۳۸۹۵) تصحیح شده البانی در الصحیحه (۲۸۵).

دکتر **بوطی** آن را پاسخ می‌گوید: ما انسان‌ها همگی می‌دانیم، چه رسد بدان خدایی که انسان‌ها را آفریده است و در مرد صفت مردی و مردانگی و در زن صفت زن بودن و زنانگی را به ودیعت نهاده است، که اگر زن شوهر نافرمان و سرکش را به منظور تأدیب و تربیت وی بزند، آن وقت صفت مردی و مردانگی که در نهاد و هستی او هست، به درنده‌یی وحشی تبدیل می‌شود که لجام غریزه، قادر به کنترل وی نیست، هم‌چنین عقل و خرد نیز از جلوگیری آن عاجز است، پس با درنده‌خویی سخت و بی‌رحمانه به جان وی می‌افتد و کسی نیست که او را نجات دهد، مگر این که به شدت مجروح یا هلاک شده باشد و نتیجه این می‌شود که او جان و زندگی خویش را فدای مساواتی کند، که در اصل کرامت و حرمتی نیست، که خداوند هر یک از زن و مرد را از آن به طور مساوی برخوردار کرده است، آن کرامتی که برای وحدت و یگانگی آن‌هاست، یعنی مساوات باید در چیزی باشد که خداوند مراعات آن را سبب وحدت و همبستگی آن دو قرار داده باشد، نه در چیزی که کرامت انسانی را خدشه‌دار کند.

پس آیا این مساواتی که موجبی ندارد، استحقاق و شایستگی آن را دارد که زن زندگی خویش را در راه آن قربانی و فدا کند؟!! بنابراین معلوم شد که مساوات در زدن بین آن دو هیچ نفعی برای زن ندارد.

پاسخ شریعت به این شبهه آن است، که شوهر سرکش و نافرمان یا بدرفتار واجب است که کیفر خود را ببیند، ولی شریعت اسلامی راه این کیفر را به زن نسپرده است که برای هر خطری که وی را تهدید کند و پیرامون وی پدید آید، یا برای اذیّت و آزاری که به وی می‌رسد، خود، شوهر را تأدیب و تعزیر نماید، بلکه ضمانت آن در این است که شریعت، قاضی را نائب آن زن قرار دهد، تا او را یاری نماید و شوهرش را به کیفر و عقوبت لازم برساند.

گاهی کیفری که شوهرش مستحق آن است، به حدّ زدن متوقف نمی‌گردد. بلکه گاهی از آن تجاوز می‌نماید و به زندان و غیر آن می‌رسد.

این است راه و شیوه شریعت اسلامی در کیفر و عقوبت کسانی که مستحق و سزاوار آن می‌باشند و شریعت اسلامی مقامات قضایی و مقامات اجرایی را مکلف بدان می‌نماید، اگر گمان غالب برد به این که طرف مظلوم نمی‌تواند به تنهایی حق خویش را بگیرد و خود را پیروز نماید، یا به ظاهر می‌تواند، لیکن این توانستن عواقب و فرجام بدی دارد و آتش فتنه‌یی برمی‌انگیزد که گاهی خود آن مظلوم در آتش آن می‌سوزد. بایستی پیش از هر چیز بدانیم که شریعت اسلامی هر یک از شوهر و همسر را مطیع و منقاد این کیفر قرار داده، هرگاه موجب و سبب آن تحقق یابد و تنها همسر را مطیع و منقاد آن نکرده، لیکن شریعت اسلامی بین این دو طرف، در شیوه تنفیذ و اجرای آن کیفر، فرق نهاده است. در وقتی که به مرد این امکان را داده است که این کیفر را با همان شرایط و قیودی که تعیین کرده، شوهر بر همسر اجرا نماید، بی‌شک به قاضی این امکان را داده است نه غیر قاضی، که این کیفر و شدیدتر از آن را نیز بر شوهر اجرا و تطبیق نماید با شرایط و قیود آن، به همان شیوه که توضیح دادیم.

پس بین مرد و زن در این کیفر مساوات قایل شده است. هرگاه موجبات آن پدید آید. لیکن اختلاف در راه و شیوه‌یی‌ست که بایستی در مساوات بین آن دو پیش گرفته شود.

مبحث پنجم: طلاق

به یقین اسلام طلاق دادن را در اختیار مرد قرار داده است نه زن و امروز بعضی از مردم می‌گویند: در خانه‌یی که قرار و تصمیم ماندن زن در آن خانه یا نماندنش در آن، در اختیار مرد باشد، پس مساوات بین مرد و زن کجاست؟!!

هرگاه این زن در آن خانه خوشبخت باشد و به ادامه و استمرار زندگی خویش در سایه آن خانه مایل و راغب باشد، برای وی آسان خواهد بود که با تصمیم شوهر از آن خانه نقل مکان کند، آن هم به سبب رغبت یا شهوت و آرزویی که شوهرش دارد!

بدون این که آن زن حق برهم زدن آن تصمیم یا انتقادی از آن را داشته باشد؛ اگرچه بدان تصمیم خود را خوشبخت نداند. ولی بنا به عللی ناچار است که از آن خانه به جای دیگری نقل مکان کند. پس هیچ چاره‌یی ندارد، جز این که صبر و شکیبایی نماید، بر آن زندگی که نمی‌تواند درباره آن تصمیم بگیرد!! آری، بعضی این گونه می‌گویند، اینک من با کمال دقت و امانت، سخن آنان را با ذکر دلایلی انکار می‌کنم.

بی‌گمان آنان شارع مقدس را در علاقه و پیوند بین مرد و زن در سایه زندگی زناشویی. به جانبداری از مرد، متهم می‌کنند!! و می‌پندارند که قانون حق طلاق به مرد دادن ـ که طلاق را در اختیار مرد نهاده است ـ بارزترین مظهر این اتهام است.

شگفتا از کار این گروه...!! پدیده جانبداری شارع از مرد را، در نهادن کار طلاق به دست مرد می‌بینند!! پس چرا در این که شارع مقدس مسؤولیت هزینه زندگی و پرداخت مهریه را به عهده مرد گذاشته، آن را جانبداری شارع از زن نمی‌دانند؟!! (۱)

بدین شبهه با وجوه زیر پاسخ داده می‌شود:

▣

بسیاری از اوقات، در زندگی شرایطی ایجاد می‌شود، که طلاق را به صورت یک ضرورت لازم در می‌آورد، حتی آن را تنها وسیله برای آرامش خانوادگی قرار می‌دهد. بی‌گمان گاهی نزاع و اختلاف میان

۱. المرأة بین الطغیان الغربی و لطایف التشریع الربانی، ص ۱۳۶.

زن و شوهر به حدّی می‌رسد، که در آن وضع، صلح و سازش محال و غیر ممکن می‌گردد و زندگی زناشویی در آن وضع به جهنّمی طاقت‌فرسا مبدّل می‌گردد و تمام افراد خانواده همگی، اعم از مذکر و مؤنث و کوچک و بزرگ در معرض تهدید بدترین نتایج و بدترین مصیبت در جنبه‌های مختلف زندگی مادی و معنوی و اخلاقی قرار می‌گیرند.

گاهی طبع و مزاج زن و شوهر به کلّی از هم‌دیگر متنفر می‌شوند، یا در دل و روح یکی از آن دو یا در دل و روح هر دو، کراهت و دشمنی شدیدی نسبت به آن دیگری پدید می‌آید و تمام تلاش‌های انسانی برای سازش و صلح دوباره بی‌نتیجه می‌ماند، زیرا بی‌گمان دل‌ها در دست خدایند و هیچ کسی قدرت و سلطه بر بسیاری از این دل‌ها را ندارد. گاهی اخلاق یکی از زوجین فاسد می‌شود، که اصلاً خود را ملزم به پیمان ازدواج و احترام و حرمت آن نمی‌داند و در امواج فسق و فجور و بدکاری غرق می‌شود و مایه رسوایی هر کسی‌ست، که با وی نسبتی دارد و عامل شرّ و تباهی خطرناکی‌ست، برای هر کس که با وی پیوندی دارد و تمام وسائل ارشاد و راهنمایی از اصلاح وی عاجز می‌گردد و نمی‌تواند او را به راه درست و مستقیم برگرداند.

گاهی یکی از زوجین کاملاً دیوانه می‌شود و تمام ممیزاتی که انسان را از حیوان جدا می‌کند، از دست می‌دهد، حتی در تصرفاتش گمراه‌تر از چهارپایان می‌شود و خطر بزرگی‌ست، برای هر کس که با وی معاشرت نماید و گاهی ممکن است که یکی از آن دو، به بیماری خطرناک مسری مبتلا شود که امید بهبودی وی نمی‌رود و گاهی ممکن است که مشکل مسائل جنسی داشته باشند و گاهی ممکن است که یکی از آنان عقیم باشد و نتواند تولیدمثل کند، پس به یکی از اهداف بزرگ ازدواج تحقق نمی‌بخشد و گاهی ممکن است که یکی از آن دو، برای مدت طولانی غایب گردد و زندگی و مرگ وی معلوم نباشد و گاهی به زندان ابد محکوم می‌شود و گاهی ممکن است دچار عسر و حرج شود و نتواند برای همسرش انفاق و خرج کند و در این حالت اگر همسر در ذمّه نکاح شوهر باقی بماند، ممکن است که از گرسنگی بمیرد یا تن‌فروشی کند. گاهی خود زوجین درمی‌یابند که استمرار زناشویی آنان از هر نظر غیر ممکن است و هر دو می‌خواهند به خوبی و نیکی از هم‌دیگر جدا شوند، تا خداوند هر یک را از روزی گسترده خویش بی‌نیاز سازد.

با توجه به این‌که حالات متعددی که مثال زدیم، خیالی و تخیلی نیستند، بلکه فراوان اتفاق می‌افتند و این حالات و نظایر آن‌ها در زندگی انسان پیش می‌آیند و با توجه به این که تحریم طلاق با وجود این حالات، مردم را در سخت‌ترین مظاهر بدبختی و مصیبت و تنگنا قرار می‌دهد: هم‌چنین اسلام یک دین فراگیر و جهانی و همگانی‌ست و برای تمام ملت‌ها و زمان‌ها قانون و شرع می‌گذارد و برای زندگی انسان شریعت وضع می‌کند و همه‌ی شرایط و احتمالات و جوانب مختلف زندگی افراد بشر

و خانواده و جوامع مختلف را در بر می‌گیرد و با توجه به این که بر حفظ و وقایت فرد و خانواده و جامعه تأکید دارد، از هر چیزی که به بدبختی و تنگنا و عسر و حرج و ضرر و قبول ضرر و ضرر رساندن به دیگران منتهی می‌گردد، به خاطر تمام این چیزها، اسلام طلاق را مباح کرده و به ازدواج به عنوان یک عقد و پیمان ابدی نگاه نکرده است، که به هیچ وجه امکان گسستن آن نباشد. با وجود این که آن را سخت مقدس شمرده و شأن و پایه آن را بالا برده است.[۱]

دکتر احمد شلبی می‌گوید:[۲]

بی‌گمان طلاق داروی تلخی‌ست، لیکن بیماری اختلاف و نزاع بین زوجین تلخ‌تر و سخت‌تر از آن است و بسیار پیش آمده که پزشکان یکی از اندام‌های بدن را قطع کرده‌اند به خاطر حفظ سلامتی تمام بدن انسان، بی‌شک طلاق بسیار بهتر از این موضعگیری‌ست، که در غرب مانع طلاق می‌شود. هنگامی که روابط و پیوند بین شوهر و همسر تباه می‌گردد و بد می‌شود و هرگاه معلوم شد که راهی برای سازگاری آن دو با هم باقی نمانده است، بی‌گمان اگر طلاق نباشد، هر دو آزادانه از راه روابط نامشروع برای خود رفیق و رفیقه پیدا می‌کنند!! که زن دوست غیر شوهر و مرد دوست غیر از همسرش، برای خود می‌یابد، زیرا پیش از طلاق، ازدواج مجدد برای هیچ‌کدام مباح نیست و دستیابی به طلاق هم بسیار دشوار است. پس می‌گذارند که رفیقه‌بازی گناهکارانه، راه حلّ باشد و اخیراً بعضی از دولت‌های غربی بدین نتیجه رسیده‌اند که جلوگیری از طلاق، بیهوده است. پس راه دستیابی به طلاق را آسان کرده‌اند.

▣

اسلام طلاق را به طور مطلق مباح نکرده است، بلکه برای آن احکام و قیودی وضع کرده، که ضامن عدم وقوع آن شود، مگر در حالات ضروری که بیان شد و طلاق را وسیله و ابزاری برای تحقق مصلحت عمومی و مصلحت خانواده قرار داده است و مهم‌ترین قیود و احکامی که اسلام برای تحقق این غایت و هدف وضع کرده است امور زیر می‌باشند:

۱. اسلام به ازدواج قداست و پاکی خاصی بخشیده و چنان شکوه و جلالی بدان داده، که به وسیله آن‌ها از عقود و معاملات دیگر ممتاز و مشخص می‌گردد و با ایجاد التزامات ویژه در آن، آن را در جایگاه بالاتر از سایر روابط و پیوندهای میان مردم قرار داده است و در دل و روح مردم، منزلت و جایگاه ویژه‌یی دارد، لذا قرآن کریم، آن را به اوصافی توصیف کرده، که هیچ عقد و معامله دیگری را بدان توصیف نکرده و آن را پیمان استوار و جدّی نامیده است، که می‌فرماید:

---

۱. المرأة فی الاسلام، دکتر علی عبدالواحد ص ۸۰-۷۸.
۲. مقارنة الادیان ص ۲۱۳.

﴿وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَاقاً غَلِيظاً﴾ (نساء: ۲۰)

«و چگونه آن را (مهریه) باز پس می‌گیرید، در حالی که شما با یک‌دیگر آمیزش کامل داشته‌اید؟! (و از این گذشته) آنها هنگام ازدواج از شما پیمان محکمی گرفته‌اند.»

بی‌گمان پیمانی که اسلام چنین نظری بدان دارد، ممکن نیست که گسستن و شکستن آن، آسان و ساده باشد!!

۲. به حقیقت اسلام طلاق را در نظر مردم بسیار زشت و مبغوض و منفور جلوه داده است و به زشت‌ترین صورت آن را تصویر نموده و مسلمانان را حتی‌الامکان از آن برحذر داشته است تا جایی که می‌توانند، بدان راه روی نیاورند. (مبغوضترین حلال در نزد خدا طلاق است)

۳. از نظر اسلام استفاده از طلاق، به خاطر مسائلی که علاج آن‌ها ممکن است، صحیح و درست نیست، یا به خاطر اموری که ممکن است در آینده تغییر کند، یا به خاطر حالتی که از روی طبیعت به هیچ وجه مانع برقراری و ثبات زندگی زناشویی نیست، یا حتی به خاطر تغییر عواطف شوهر نسبت به همسرش، یا به خاطر ناخوشایندی شوهر از بعضی از حالات همسرش، که از دیدگاه اسلام آن‌ها دلیل موجهی برای طلاق نیستند و در همه این احوال، اسلام طلاق را روا نمی‌داند.

بنابراین اسلام مقرر کرده است، که نبایستی شوهران، تنها به خاطر دگرگون شدن عاطفه‌شان نسبت به همسران خود به فکر طلاق بیافتند، یا به خاطر عارض شدن کراهت و ناخشنودی از آنان، یا تنها به خاطر ناخوشایندی از بعضی از احوال و اخلاق آنان، که در ارتباط با شرف و آبرو و دین نیست، زیرا این عواطف قابل تغییر و دگرگون شدن می‌باشند و شایسته و سزاوار نیست که مبنای اموری قرار گیرند، که برای هستی و بنیان خانواده خطرناک‌اند و آن چه امروز ممکن است منفور انسان باشد، شاید روزی محبوب و دوست‌داشتنی گردد و شوهر اگر از یک اخلاق همسرش بدش می‌آید قطعاً اخلاق دیگری دارد که او را راضی و خشنود می‌سازد و در این باره خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئاً وَيَجْعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً﴾ (نساء: ۱۹)

«... و با آنان به شایستگی رفتار کنید و اگر از آنها به دلیلی کراهت داشتید، فوراً تصمیم به جدایی نگیرید، چه‌بسا چیزی خوشایند شما نباشد و خداوند خیر فراوانی در آن قرار دهد.»

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا يفْرَكْ مؤمنٌ مؤمنَةً: انْ كرهَ منها خُلُقاً رضِيَ مِنها آخرَ» (قبلاً بیان شد) یعنی نبایستی انسان مؤمن تنها به سبب اخلاقی که خوشش نمی‌آید از زنش ناخشنود گردد و از باقی اخلاق نیکویی که از وی خوشش می‌آید، چشم‌پوشی کند.

آورده‌اند که مردی نزد عمربن خطاب رضی الله عنه آمد و با وی درباره طلاق دادن همسرش مشورت کرد. عمر به وی گفت: این کار را نکن. گفت: دوستش ندارم. عمر به وی گفت: وای بر تو!! مگر خانه‌ها تنها برمبنای محبت بنا می‌شوند؟! پس مراعات و پرهیز از بدنامی چه شده است؟!

مقصود عمر آن است که اگر بنای خانواده بر مبنای محبت و عشق نباشد، سزاوار است که بر دو پایه استوار دیگر بنا نهاده شود: پایه اول: مراعات و توجهی که رحمت و مهربانی‌ها در جوانب آن ثابت می‌گردد و اهل خانواده به وسیله آن هم‌دیگر را در شناخت حقوق و وظایفی که به سود آنان یا به زیان آنان است، کمک می‌کنند.

پایه دوم: پرهیز از بدنامی و نکوهش و خود را در تنگنا قرار دادن، از این که مرد خود عامل از هم گسستن جمع خانواده باشد و خانه را فرو ریزد و فرزندان خود را بدبخت و بیچاره سازد و مشکلات و سختی‌های زندگی و بدفرجامی که به دنبال آن می‌آید.

۴. اسلام به زوجین دستور می‌دهد که هرگاه میان آنان ناسازگاری و اختلاف و تنفر و بیزاری و دلسردی پدید آمد، شایسته است که برای برطرف کردن آن راه‌های مختلفی را که سبب رحمت و محبت و سازگاری هستند، به کار گیرند و در این باره خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنِ ٱمْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحاً وَٱلصُّلْحُ خَيْرٌ﴾ (نساء: ۱۲۸)

«**و اگر زنی از سرکشی و ناسازگاری یا بی‌اعتنایی شوهرش، بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم به گونه‌یی صلح کنند** (و از پاره‌یی از حقوق خود، به خاطر صلح صرف‌نظر نمایند) **و صلح بهتر است...**»

۵. اسلام بر زوجین واجب می‌کند، که هرگاه نتوانستند، خودشان شخصاً در میان خود صلح و سازش برقرار سازند و از راه‌های ویژه‌یی که خود می‌دانند، سازگاری را تحقق بخشند. کار خود را به دو حکم خانوادگی در یک مجلس ویژه خانوادگی که یک حکم و داور از خانواده و اهل زن و یک داور از خانواده مرد، موکول نمایند.

با هم عوامل و اسباب نزاع و اختلاف و ناسازگاری را معین نمایند و برای برطرف کردن این عوامل تلاش کنند و تمایلات و میل زوجین را به هم نزدیک نمایند، تا این که صفا و مودّت و سازگاری، به جای تنفر و بیزاری و دشمنی ایجاد شود.

اسلام به مجرد بیم از حدوث و پدید آمدن و وجود نشانه‌های تهدید به طلاق به تحکیم، دستور می‌دهد و این هنگامی‌ست که برای زوجین ممکن نیست که خودشان از راه‌های ویژه، این اختلاف و علائم آن را از میان بردارند، دستور می‌دهد که به برقراری تحکیم حکمین مبادرت ورزند و خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَٱبْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَماً مِنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلاَحاً يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً﴾ (نساء: ۳۵)

«و اگر از جدایی میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند.) اگر این دو داور تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند دل‌های آن دو را به هم نزدیک می‌سازد، زیرا خداوند دانا و آگاه بوده و از نیات همه باخبر است.»

۶. اسلام از دو لحاظ مالی و اجتماعی نتایج خطرناکی را بر طلاق مترتب نموده و به سبب آن، بار سنگینی بر دوش شوهر نهاده است. بدین صورت که شوهر را وا می‌دارد و مجبور می‌سازد، که بر نفس خویش مسلط و آن را کنترل نماید و پیش از اقدام به طلاق در کار آن و فرجامش تدبر و عاقبت‌نگری کند. زیرا اسلام مقرر داشته است که هرگاه شوهر همسرش را طلاق دهد، بایستی به تمامی مهریه مؤجل و مانده او را بپردازد و تا زمانی که در عدّه است، بایستی هزینه خوراک و پوشاک و مسکن و منزل او را نیز بپردازد و حضانت و سرپرستی فرزندان خردسال زنش به عهده زن اوست و بعد از او به عهده خویشاوندانش می‌باشد تا این که بزرگ می‌شوند و شوهر باید هزینه فرزندان و مزد سرپرستی آنان و شیر دادن به آنان را در مدت حضانت نیز بپردازد، حتی اگر خود مادر بچه‌ها بدانان شیر بدهد حق مطالبه مزد را دارد.

خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ (طلاق: ۶)

«... و اگر برای شما فرزند را شیر می‌دهند، پاداش آن‌ها را بپردازید و درباره شیر دادن فرزند، به طور شایسته با یک‌دیگر مشاوره کنید...»

۷. و برای این که طلاق دادن، یک فوران عاطفه و خشم ناگهانی و بوالهوسی گذرا نباشد و برای این که شوهر فرصت پشیمانی و بازگشت داشته باشد و برای این که وابستگان زوجین فرصت دخالت داشته باشند، حتی بعد از عدم موفقیت تحکیمی که گذشت، قرآن کریم به صراحت می‌گوید، که با حضور دو شاهد واقع شود. که در سوره طلاق می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ﴾ (طلاق: ۱)

«ای پیامبر ﷺ: هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه که از عادت ماهانه پاک شده‌اند، آنها را طلاق گویید...»

﴿وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنكُمْ وَأَقِيمُوا ٱلشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً﴾ (طلاق: ۲)

«... و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید و شهادت برای خدا برپا دارید، این چیزی‌ست که مؤمنان به خدا و روز قیامت، به آن اندرز داده می‌شوند و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند.»

۸. اسلام مقرر داشته است که طلاق دادن بایستی در زمان پاکی از عادت ماهانه‌یی باشد که در اثنای آن پیوند زناشویی و جماع صورت نگرفته باشد و دلیل‌اش آن است، که دوره پاکی بعد از قاعدگی، دوره کمال رغبت و تمایل جنسی مرد به زن است و مرد در مدت و فاصله که کمال رغبت و میل جنسی به زنش دارد، اقدام به طلاق دادن وی نمی‌کند، مگر به خاطر نیاز شدید به جدایی از وی، پس اگر در این حالت اقدام به طلاق کرد، این خود دلیل بر تصمیم خطرناکی‌ست که مستدعی طلاق است، به همین دلیل خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ﴾ (طلاق: ۱)

یعنی در اولین مرحله پاکی پیش از عدّه که در آن با آنان نزدیکی جنسی نکرده باشید به طلاق اقدام کنید، زیرا حیض و طهر و پاکی که مرد در اثنای آن با همسرش تماس جنسی برقرار کرده باشد، جزو عدّه نیست و به حساب نمی‌آید.

امام مالک در "موطأ" از نافع روایت کرده است که عبدالله بن عمر همسر خود را طلاق داده بود: در حالی که آن زن در حالت قاعدگی بود و این واقعه در زمان پیامبر ﷺ روی داده است، پس عمربن خطاب رضی الله عنه از پیامبر ﷺ در این باره سؤال می‌کند و پیامبر ﷺ فرمود: «**مرْهُ فَلْيُراجِعها، ثُمَّ يمسكْها حتى تطْهر، ثمَّ تحيضُ ثمَّ تطهُر، ثمَّ إنْ شاء أمْسكَها بعدُ و إنْ شاءَ طلَّق قبْلَ أنْ يمسّ، فتِلكَ الْعِدَّةُ اللّتى أمَرَاللهُ أنْ يُطلَّقَ لَها النِّساء**»

(ای عمر! به عبدالله امر کن که به زنش مراجعه نماید و او را به صورت همسر خویش نگه دارد تا این که از حیض پاک می‌شود، سپس قاعده می‌گردد و سپس پاک می‌شود، بعد از آن اگر دلش خواست همسرش را نگه دارد و اگر دلش نخواست قبل از این که در این پاکی بعد از حیض با وی نزدیکی کند، او را طلاق دهد، پس این است، آن عدّه‌یی که خداوند دستور داده است که زنان در آن طلاق داده شوند.)

که به آیه اول سوره طلاق اشاره دارد: ﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ﴾ یعنی واجب است که طلاق در اول عدّه صورت گیرد، یعنی در پاکی بعد از حیض که در اثنای آن مرد با همسرش نزدیکی جنسی نکرده باشد و طلاق دادن در غیر این صورت، مخالف با چیزی‌ست که خداوند در اسلام جنبه شرعی بدان داده است و این‌گونه طلاق، غیر شرعی و طلاق بدعتی‌ست که مخالف با سنّت پیامبر ﷺ می‌باشد و اجماع مذاهب اربعه اهل سنّت بر آن معتقد است.

پس اگر تمام راه‌هایی که گفتیم فایده نداشت و شوهر از تصمیم و عزم خود بر جدایی برنگشت، این دلیل است بر تصمیم خطرناکی که آرامش خانواده را تهدید می‌کند و این که زندگی زناشویی به راستی بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پایه‌های خود را از دست داده است.

پس آن وقت است که اسلام به شوهر اجازه می‌دهد که به طلاق اقدام نماید. به خاطر مصلحت خود خانواده و برای تحقق مصالح عمومی... حتی در این حالت نیز اسلام برای این کار، احتیاط کرده و برای طلاق اموری وضع نموده است. که در اثناء اجرای همین جدایی، فرصت طولانی به شوهر داده است، تا به خویشتن برگردد و از کاری که شروع کرده است عدول نماید و اگر راهی برای بقای زندگی زناشویی مانده بود. به یقین اسلام مقرر کرده است که بعد از اتمام این راه‌هایی که گفته شد، شوهر با یک طلاق شروع نماید و همسرش را یک طلاقه کند که طلاق رجعی و قابل برگشت است، پس اگر شوهر این طلاق اوّلی را واقع کرد، آن وقت بین دو امر مخیر و آزاد است:

امر اول:

در اثناء عدّه به همسر خود مراجعه کند و او را به حیطه همسر بودن خود برگرداند. "عـدّه" یک مدّت طولانی‌ست که به سه "قرء" (پاکی یا طهر) می‌رسد یعنی مدّت سه ماه برای زنی که حامله نباشد و برای حامله و باردار تمام مدّت حمل و بارداری را دربر می‌گیرد؛ بنابراین اسلام به طلاق دهنده حتی بعد از وقوع طلاق هم فرصت زیادی داده است تا در آن فرصت به خویشتن خویش برگردد و در حال خود بیندیشد و در اثناء آن زنش را به خود برگرداند، اگر آن جا، راهی برای ادامه زندگی زناشویی باقی مانده بود و برای باقی گذاشتن زندگی زناشویی، اسلام مقرر داشته است، که این مراجعه کردن نیازی به هیچ اجرا و تشریفاتی ندارد و تنها به محض اتصال و تماس زناشویی با همسر طلاق داده‌اش و یا با بوسیدن وی و امثال آن، این مراجعه حاصل می‌شود؛ همان‌طور که به محض این که بگوید: «**راجَعْتُ إمرأَتی**» یعنی به همسر خود مراجعه کردم و او را برگرداندم یا هر عبارتی از این قبیل، مراجعت کامل صورت می‌گیرد. برای این که انگیزه‌های مراجعه و ادامه و ابقای همسری فراوان گردد، اسلام بر شوهر واجب کرده است. که همسر مطلّقه خویش را از منزل زناشویی خود بیرون نکند مادام که در عدّه است.

خداوند فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ﴾ (طلاق: ۱) تا آن جا که می‌فرماید:

﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِن بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ﴾ (طلاق: ۱)

«... نه شما آن‌ها را از خانه‌هایشان بیرون کنید و نه آن‌ها در دوران عدّه بیرون روند، مگر کار زشت آشکاری انجام دهند...»

قرآن کریم به برتری مراجعه و باقی گذاشتن پیوند زناشویی اشاره می‌کند. چون می‌فرماید:

﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِيْ ذٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلاَحاً﴾ (بقره: ۲۲۸)

«... و همسرانشان یعنی شوهرانشان برای بازگرداندن آن‌ها به زندگی زناشویی در مدت عدّه، از دیگران سزاوارترند، این در صورتی‌ست که به راستی خواهان اصلاح باشند...»

و قرآن این بازگرداندن را به اصلاح توصیف کرده است و باز هم قرآن بدان اشاره می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا ٱلْعِدَّةَ وَٱتَّقُوا ٱللّٰهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِن بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ ٱللّٰهِ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ (طلاق: ۱)

«ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه که از عادت ماهانه پاک شدند، آن‌ها را طلاق دهید و حساب عدّه را نگه دارید و از مخالفت فرمان خدایی که پروردگار شماست بپرهیزید از آنکه شما آن‌ها را از خانه‌هایشان بیرون کنید و نه آن‌ها در دوران عدّه بیرون روند، مگر آن که کار زشت آشکاری انجام دهند، این حدود و مرزهای خداست و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده است...»

و پایان آیه را بدین گونه ختم فرموده است:

﴿لاَ تَدْرِي لَعَلَّ ٱللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْراً﴾ (طلاق: ۱)

«... تو نمی‌دانی، شاید خداوند بعد از این، وضع تازه‌یی برای اصلاح فراهم کند.»

پس قرآن کریم اشاره می‌کند که خداوند طلاق دادن را در اول عدّه مشروع فرموده، یعنی در پاکی بعد از حیض که در اثنای آن شوهر با همسر خود تماس جنسی نداشته است و بعد باز هم دستور شرعی داده، که آن همسر مطلقه بعد از وقوع طلاق در طول مدت عدّه هم‌چنان در منزل زناشویی خود بماند. تمام این مقررات را وضع کرده است تا به شوهر فرصت طولانی بدهد برای تأمل و اندیشه در حال خود و برای این که انگیزه‌های بازگرداندن و ادامه و باقی گذاشتن همسری وی، فراوان شود، شاید بعد از این خداوند وضع تازه‌یی برای اصلاح میان آنان فراهم سازد و شوهر از آن عزم و تصمیم که گرفته است پشیمان گردد و همسر خود را بازگرداند.

امر دوم:

برای شوهر بعد از این یک طلاقه مباح است که همسرش را در منزل به حال خود بگذارد. تا مدت عدّه‌اش پایان می‌یابد، آن وقت اگر مراجعه نکرد، آن زن به طور قطعی، مطلّقه می‌گردد. حتّی بعد از این طلاق قطعی و جدایی کامل، باز هم اسلام اصرار دارد. بر ابقای زوجیت آن زن و علاج و چاره آن چه روی داده است. پس به شوهر اجازه می‌دهد که اگر همسر راضی باشد مجدداً از نو، او را به عصمت زناشویی خویش برگرداند با عقد ازدواج جدید و مهریه جدید.

پس اگر در اثناء عدّه او را به قیمومت خود برگرداند، سپس از نو بین آن دو اختلاف و نزاعی پیش آمد، به گونه‌یی که از نو عزم و تصمیم به طلاق گرفت، در مرتبه دوم نیز، بر وی واجب است که عین اوضاع و احوالی که در مرتبه اول بر وی واجب شده بود، طی کند و بر آن مسیر برود و در مرتبه دوم نیز همین فرصت‌های مراجعت و بازگرداندن و اعاده زوجیت را ـ که در مرتبه اول به وی داده بود ـ دوباره به وی می‌دهد.

بنابراین، هرگاه شوهر به معاشرت زناشویی همسرش برگشت، به سبب بازگرداندن در اثناء عدّه، یا با عقد نکاح مجدد پس از انقضای عدّه و بعد از این که دو بار او را یک طلاقه کرده بود، بی‌گمان بعد از این، دیگر برای شوهر بر همسرش جز یک طلاق باقی نمی‌ماند. پس اگر با همان اوضاع سابق که گفته شد، آن طلاق سوم را نیز واقع نمود، این خود دلیل است بر این که دیگر این شکاف اصلاح نمی‌شود، قطعاً زندگی زناشویی میان آنان احتمال ندارد و قابل تحمل نیست و آنان هر وقت خواستند که آن را جبران کنند، نظام آن مجدداً اخلال پذیرفت و آن وقت اسلام مقرر می‌دارد که برای همیشه از هم جدا شوند و بعد از طی مراحل گذشته، برای این شوهر، حلال نیست که ازدواج مجدد و زندگی زناشویی را با وی از سر گیرد تا زمانی که آثار عقد نکاح اول و آثار زندگی زناشویی اول به تمامی محو و نابود می‌گردد.

این آثار محو نمی‌شود، مگر این که آن زن، با شخص دیگری ازدواج کند و بعد از آمیزش با وی، به طور عادی میان آنان طلاق واقع شود و هر دو (شوهر سابق و همسر سابق) اگر بعد از این مدت طولانی و بعد از این دگرگونی احوال بدین صورت، تشخیص دادند و رأی آنان بر این قرار گرفت، که ممکن است زندگی اولی را با وضع استوارتر و بهتر برگردانند، آن وقت می‌توانند از نو با هم با شرایط سابق، مجدداً ازدواج کنند، خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ (بقره: ۲۲۹)

«طلاقی که رجوع و بازگشت دارد، دو مرتبه است و پس از آن دو طلاق، باید یا به شایستگی همسر خود را نگهداری کند و آشتی نماید، یا با نیکی او را رها سازد...»

تا آن‌جا که در پایان این آیه می‌فرماید:

﴿تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ (بقره: ۲۲۹)

«این‌ها حدود الهی‌ست از آن تجاوز نکنید و هر کس از حدود الهی تجاوز کند ستمکار است.»

﴿فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ﴾ (بقره: ۲۳۰)

«و اگر بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر شوهر او را طلاق داد، بعد از آن، آن زن بر او حلال نخواهد بود، مگر این که همسری دیگر انتخاب کند...»

یعنی بعد از طلاق سوم آن زن برای او حلال نیست تا این که با شوهر دیگری ازدواج کند، پس اگر شوهر بعدی به صورت عادی، او را طلاق داد و عدّه‌اش از وی منقضی گشت:

﴿فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَن يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۳۰)

«... گناهی ندارند که بازگشت کنند و با یک‌دیگر دوباره ازدواج نمایند، اگر امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند و این‌ها حدود الهی‌ست که خدا آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌نماید.»

این بود دستورات و روند طلاق که به صراحت در قرآن و سنّت نبوی ذکر شده است و طلاق دادن بر غیر این شیوه‌ها مخالف با شریعت اسلام است.

طلاق در اسلام:

پس طلاق در اسلام یک تشریع و قانون شرعی منظم و دقیق است که خداوند دانا به هر چیز، آن را برای بندگان خود وضع کرده است، به سبب منع آنان از تنگنا و حرج و به خاطر علاج و چاره شفا دهنده، از بیماری اختلاف و نزاع و زیان و ضرری که شاید در خانواده در میان زوجین پدید آید و قواعد آن را ترسیم و طرح نموده و حدّ و مرزهای آن را با میزان عدالت صحیح و درست و کامل تعیین کرده است و از تجاوز آن حدود و مرزها نهی فرموده و بر تجاوز از آن‌ها تهدید کرده است، لذا دائماً آیات مربوط به طلاق با ذکر حدود الهی و نهی از تجاوز از آن‌ها و برحذر داشتن از زیان‌های آن، منتهی می‌گردند، که می‌فرماید:

﴿تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلاَ تَعْتَدُوهَا وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ ٱلظَّالِمُونَ﴾ (بقره: ۲۲۹)

«این‌ها حدود و مرزهای الهی‌ست و از آن‌ها تجاوز نکنید و هر کس از حدود و مرزهای الهی تجاوز کند، بی‌گمان این چنین کسانی ستمگرند.»

﴿وَتِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۳۰)

«این است احکام خدا که برای مردم دانا بیان می‌کند.»

﴿وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ (طلاق: ۱)

«و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده است...»

﴿وَلاَ تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً لِتَعْتَدُوْا وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلاَ تَتَّخِذُوْا آيَاتِ ٱللَّهِ هُزُواً﴾ (بقره: ۲۳۱)

«... و آن‌ها را به خاطر زیان رساندن، نگاه ندارید تا به حقوق‌شان تجاوز کنید و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است و با این کارها آیات خدا را به استهزا نگیرید...»

﴿وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ فَٱحْذَرُوهُ﴾ (بقره: ۲۳۵)

«و بدانید خداوند آن چه را در دل دارید می‌داند، از مخالفت او بپرهیزید...»

به یقین اسلام از عطوفت کریمانه و مراعات حال و رحمت و مهربانی نسبت به زن مطلقه و حفظ حقوق و حمایت از وی و جلوگیری از ضرر و زیان رساندن به او هیچ کوتاهی نکرده و از تمام وسع خود بهره گرفته است و این کارها را از طریق وضع قوانینی درست درباره نفقه و هزینه و حضانت و سرپرستی و عده و شیر دادن و راه طلاق دادن و زمان آن و امثال آن‌ها انجام داده است و در این باره می‌فرماید:

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحْنَ أَزْوَٰجَهُنَّ إِذَا تَرَٰضَوْا۟ بَيْنَهُم بِٱلْمَعْرُوفِ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ مِنكُمْ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۳۲)

«و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به پایان عدّه خود رسیدند، مانع آن‌ها نشوید که با همسران سابق خویش ازدواج کنند، اگر رضایت در میان آنان به طرز پسندیده‌یی برقرار گردد، این دستوری‌ست که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن پند می‌گیرند، این دستور برای رشد خانواده‌های شما و پاکیزگی جامعه مفیدتر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا۟ ٱلْعِدَّةَ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنۢ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّآ أَن يَأْتِينَ بِفَٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُۥ لَا تَدْرِى لَعَلَّ ٱللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا * فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ (طلاق ۲-۱). [ترجمه آن گذشت.]

و باز هم می‌گوید:

﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِّن وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا۟ عَلَيْهِنَّ وَإِن كُنَّ أُو۟لَٰتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا۟ عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا۟ بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ وَإِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُۥٓ أُخْرَىٰ﴾ (طلاق: ۶)

«زنان مطلقه را هر جا که خودتان سکونت دارید و در توانایی شماست، سکونت دهید و به آن‌ها زیان نرسانید، تا آن‌ها را در تنگنا قرار دهید و مجبور به ترک منزل شوند و اگر باردار باشند، نفقه آن‌ها را بپردازید تا وضع حمل کنند و اگر برای شما فرزند را شیر می‌دهند پاداش آن‌ها را بپردازید و درباره شیر دادن فرزند به طور شایسته با یک‌دیگر مشاوره کنید و اگر به توافق نرسیدید، زن دیگری او را شیر خواهد داد.»

و می‌گوید:

﴿وَإِنْ أَرَدتُّمُ ٱسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَاراً فَلاَ تَأْخُذُواْ مِنْهُ شَيْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُبِيناً«۲۰» وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنكُم مِيثَاقاً غَلِيظاً﴾

(نساء: ۲۱ـ۲۰)

«و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید و مال فراوانی به عنوان مهریه به یکی از آن‌ها پرداخته‌اید، چیزی از آن را پس نگیرید، آیا برای بازپس گرفتن آن، به تهمت و گناه آشکار متوسل می‌شوید؟!! و چگونه آن را بازپس می‌گیرید در حالی که شما با یک‌دیگر آمیزش کامل داشته‌اید؟!! و از این گذشته آن‌ها هنگام ازدواج از شما پیمان محکمی گرفته‌اند.»

علاوه بر این نوع طلاق که اسلام قانون آن را بعد از هم‌بستری با همسر و تحکیم و تقویت پیوند زناشویی در میان آن دو نهاده، اسلام به مرد اجازه داده است همسری را که بر آن عقد نکاح بسته و هنوز با وی هم‌بستر نشده است، پیش از معاشرت جنسی او را طلاق دهد، اگر علّت و سببی برای آن باشد و آن را ایجاب نماید، تا از هم جدا شوند و خداوند هر یک از آنان را به رحمت گسترده خویش بی‌نیاز می‌سازد قبل از این که آمیزش کامل صورت گیرد و این کار موجب زیان رساندن به هر دوی آنان می‌گردد و در آینده هر دو را می‌آزارد. با وجود این اسلام بر آن مرد واجب کرده است که در این حالت اگر مهریه را تقبل کرده باشد، باید نصف مهریه مورد توافق فیمابین را به وی بدهد.

همان‌طور که بر آن مرد واجب کرده است که "متعه" نیز بدان همسر بپردازد، متعه عوضی مالی‌ست که برای جبران وحشت طلاق، به زن می‌دهند و مقدار و میزان آن را حاکم برابر شرایط و برحسب حال و توان مالی شوهر و برحسب ضرری که به آن زن وارد شده است، تعیین می‌نماید و در این باره قرآن می‌فرماید:

﴿لاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى ٱلْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى ٱلْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعاً بِٱلْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى ٱلْمُحْسِنِينَ«۲۳۶» وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلاَّ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا ٱلَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ ٱلنِّكَاحِ وَأَن تَعْفُوٓا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلاَ تَنسَوُا ٱلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (بقره: ۲۳۷ـ۲۳۶)[1]

«اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر به عللی طلاق دهید، گناهی بر شما نیست و در این موقع، آن‌ها را با هدیه‌یی مناسب بهره‌مند سازید!! آن کس که توانایی دارد به اندازه تواناییش و آن کس که تنگ دست است، به اندازه توانش، هدیه‌یی شایسته که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد بدهد و این بر نیکوکاران، الزامی‌ست و اگر زنان را پیش از آن که با آن‌ها تماس بگیرید و آمیزش کنید، طلاق دهید؛ در حالی

۱. المرأة فی الاسلام ص ۸۰ـ۹۸.

که مهری برای آن‌ها تعیین کرده‌اید، باید نصف آن چه تعیین کرده‌اید به آن‌ها بدهید، مگر این که آن‌ها گذشت کنند، یا در صورتی که صغیر و سفیه باشند، ولیّ آن‌ها یعنی آن کس که گره ازدواج به دست اوست آن را ببخشد و گذشت کردن شما و بخشیدن تمام مهریه به آن‌ها به پرهیزکاری نزدیک‌تر است و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید، که خداوند به آن چه می‌دهید، بیناست.»

استاد محمد سعید مبیض می‌گوید: [۱]

در حقیقت شبهه طلاق که بر اسلام وارد می‌کنند، شبهه واهی و سستی‌ست، چون بیش‌تر نصرانیان و اکثر دولت‌های سرمایه‌داری و کمونیستی به طلاق کیفی و ازدواج مزاجی اجازه داده‌اند و برای ازدواج و طلاق دفترهای ویژه‌یی باز کرده‌اند، که مردان و زنان، برای ثبت وقایع ازدواج و طلاق با سهل و آسانی بدان جا می‌روند و دیگر چیز غریبی نیست که تعداد فراوانی از زنان مطلقه اروپایی را ببینی. لذا حملات آنان بر ضد طلاق خاموش شده است، بلکه مسیحیان و کشیشان آن را پذیرفته و عاقلان و مصلحان آن را پسندیده‌اند، زیرا می‌بینند که تحریم طلاق، وسیله‌یی شده است برای تحکم و زورگویی مردان نسبت به زنان و برای بی‌حرمتی و توهین همسران نسبت به شوهرانشان، چون تحریم طلاق برای فساد و شیوع زنا و فحشا انگیزه می‌گردد و هرگاه زن و شوهری که از هم تنفر دارند، مجبور گردند که با هم زندگی کنند، هر یک از آنان می‌کوشد لذت جنسی را در خارج از منزل جستجو کند؛ بنابراین طلاق راه نجات و خلاصی برای هر دوی آنان و ضابطه و کنترل انحراف و ظلم و فساد و فحشا است.

فیلسوف انگلیسی **بنتام** در کتاب اصول قوانین و شرایع خویش می‌گوید: اگر قانون، زوجین را ملزم سازد که با هم زندگی کنند، علی‌رغم تنفر و جفایی که در میان آنان وجود دارد، کینه و خشم، قلب هر دو را می‌خورد و تباه می‌سازد و هر یک دیگری را فریب می‌دهد و نسبت به دیگری به کید و نیرنگ روی می‌آورد و با هر وسیله سعی می‌کند که از وی نجات یابد.

گاهی هر یک همسر خود را نادیده می‌گیرد و لذت جنسی را نزد غیر او می‌طلبد و از این راه در فسق و فجور و فحشا باز می‌گردد و نسل ضایع می‌شود و خانه‌ها تباه و فاسد می‌گردند.

استاد **فتحی زغلول** مقاله‌یی از یکی از نویسندگان غربی را ترجمه کرده که در آن آمده است: «اگر بنا باشد که نفرت و نزاع شدید و دشمنی در هر دو حالت مباح بودن طلاق و حالت منع طلاق، پدید آید ـ و بعید نیست که پیش آید ـ پس کدام یک بهتر است؟ آیا بستن زوجین به هم با یک طناب محکم، تا خشم و کینه دلشان را تباه سازد و هر یک نسبت به دیگری کید و حیله و نیرنگ به خرج دهد، یا گسستن پیوند میان آنان و به هر یک امکان دادن تا بنای جدیدی بر پایه‌یی استوار برای حیات زناشویی خود بسازد؟!

۱ "الی غیر المحجبات اولاً" ص ۳۶-۳۷.

آیا عوض کردن شوهری به شوهر دیگر، از در آغوش گرفتن رفیقه‌یی در کنار همسر رها شده و اهمال شده بهتر نیست یا داشتن رفیقی فاسق در کنار شوهر منفور و مبغوض!!»

خداوند راست فرموده است که می‌گوید:

﴿وَإِن تَتَفَرَّقَا يُغْنِ ٱللَّهُ كُلاًّ مِن سَعَتِهِ وَكَانَ ٱللَّهُ وَاسِعاً حَكِيماً﴾ (نساء: ۱۳۰)

«و اگر راهی برای اصلاح در میان خود نیابند و از هم جدا شوند، خداوند هر کدام از آن‌ها را با گشایش و فضل خویش، بی‌نیاز می‌کند و خداوند دارای فضل و احسان گسترده و حکیم است.»

▣

مطالبی که در زیر مطرح می‌شود، برای استدلال بر برتری نظام اسلامی درباره طلاق می‌باشد و برای اثبات این برتری کافی‌ست که قسمتی از نظام‌های دینی و مدنی غرب را ارائه کنیم، که در باره این موضوع نگرش و دیدگاه دیگری دارند و بیان کنیم نابسامانی‌ها و فسادی را که در زندگی خانواده‌ها و جامعه پدید می‌آورد.

در مورد نظام‌های دینی، سه مکتب و مذهب زیر را بررسی و دیدگاه‌های آن‌ها را در مورد طلاق بیان می‌کنیم:

"کاتولیک‌ها"، "پروتستان‌ها" و "ارتدکس‌ها".

مذهب کاتولیکی، طلاق را به طور قطعی تحریم می‌نماید و گسستن پیوند ازدواج را به هر سببی و هر اندازه ضروری هم باشد، مباح نمی‌داند، حتی ارتکاب خیانت در زندگی زناشویی، از دیدگاه این مکتب و مذهب مجوز توجیه کننده طلاق نیست و در حالت ارتکاب خیانت ناموسی، تنها چیزی که مباح می‌داند، جدایی جسمی برحسب تعبیر آنان می‌باشد که باید جسم و تن زوجین از هم جدا شود و پیوند زناشویی از نظر شرعی این مکتب در میان آنان هم‌چنان پابرجاست، پس در خلال این تفرقه و جدایی، برای هیچ کدام از آن دو جایز نیست که با شخص دیگری پیمان ازدواج ببندد، زیرا در نظر آنان این کار تعدد ازدواج به حساب می‌آید و دیانت مسیحی به هیچ وجه تعدد ازدواج را مباح نمی‌داند.

کاتولیک‌ها در مذهب خود بر چیزی اتکا می‌کنند که در "انجیل متّیٰ" بر زبان مسیح آمده است، که می‌گوید: «برای انسان صحیح نیست چیزی را که خدا جمع کرده است، از هم جدا کند» و آن چه در انجیل "مرقص" بر زبان مسیح آمده است، می‌گوید:

«زوجین بعد از ازدواج یک روح واحد می‌شوند، پس بعد از آن به دو جسم بر نمی‌گردند، آنان یک روح‌اند پس آن چه خدا به هم پیوسته، نباید انسان از هم جدا کند.»

بعضی از فرقه‌های کاتولیکی که از کلیسای کاتولیکی منشعب گشته‌اند، در حالت ارتکاب خیانت زناشویی، چه از جانب شوهر یا همسر باشد، طلاق را مباح می‌دانند، لیکن آنان نیز بعد از آن، ازدواج مجدد زوجین را حرام می‌دانند.

دو مذهب دیگر مسیحی، یعنی ارتودکسی و پروتستانی، در حالات محدودی که مهم‌ترین آن‌ها ارتکاب خیانت در زناشویی‌ست، طلاق را مباح می‌دانند، لیکن آنان نیز بعد از آن، ازدواج مجدد را برای هر کدام از زوجین حرام می‌دانند.

مذاهب مسیحی که طلاق را در حالت ارتکاب خیانت در زناشویی مباح می‌دانند، به چیزی استناد می‌کنند، که در "انجیل متّی" به زبان مسیح آمده است که می‌گوید: «هر کس همسر خود را طلاق داد جز به سبب زنا، او را در حالی قرار می‌دهد که زنا می‌کند.»

و استناد مذاهب مسیحیت در تحریم ازدواج مجدد بر مُطلّق (مرد) و مطلّقه (زن) بر چیزی‌ست که در "انجیل متّی" آمده است که می‌گوید: «هر کس با زن مطلقه‌یی ازدواج کند، او زنا می‌کند.»

در انجیل "مرقص" آمده است که می‌گوید: «هر کس همسر خود را طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج نماید، با او زنا می‌کند و هرگاه زنی از شوهرش طلاق گرفت و با مرد دیگری ازدواج کرد، بدین وسیله مرتکب جرم زنا می‌گردد.»

مجمع مقدس و مجلس مُلی برای قبط‌های ارتودکس در مصر، فرمان و دستوری مبنی بر جواز طلاق در حالات دیگری غیر از زنا صادر کرده است.

لیکن محاکم و دادگاه‌های خانواده برای غیر مسلمانان، این فرمان‌ها و دستورات را اجرا نمی‌کنند و آن‌ها را مخالف احکام انجیل می‌دانند.

یک خانم مسیحی مصری در دادگاه بدوی خانواده "قنا" شکایت و دعوایی، علیه شوهرش مطرح نموده و در آن از دادگاه تقاضای طلاق کرده بود، زیرا شوهرش او را بدون نفقه و هزینه زندگی ترک کرده، ولی او نتوانسته بود احکام نفقه‌یی را تنفیذ کند که به سبب اعسار شوهرش، طلب صدور آن را کرده بود.

بعد از آن که دادگاه وقایع این قضیه را بررسی کرد، به عدم قبول دعوی زن حکم داد که در آن حکم به احکام شریعت مسیحی ـ که در انجیل تدوین شده است ـ استناد کرده بود و انجیل در مواضع متعددی اشاره کرده است که رابطه و پیوند زوجیت و زناشویی رابطه مقدسی‌ست و سرّی‌ست از اسرار هفتگانه کلیسا، تعرض بدان و یا گسستن پیوند آن، بر انسان حرام است، زیرا چیزی که خداوند جمعش کرده است، انسان حق جدا کردن آن را ندارد.

دادگاه ادامه می‌دهد و می‌گوید: جای تعجب است که بعضی از سرپرستان امور دینی از مردان کلیسا و اعضای مجلس الملی العام، با پیشرفت و تحول روزگار هم‌گامی می‌کنند و به خواسته‌های کسانی جواب مثبت می‌دهند که ایمان ضعیفی دارند، پس بنا به دلایلی طلاق را مباح کرده‌اند که سندی از انجیل ندارد و حکم شریعت مسیح قاطع است در این که آن جایز نیست مگر به سبب "زنا" و ارتکاب آن، هم‌چنین شریعت مسیح می‌گوید، که ازدواج یکی از مطلّقین، ازدواج آلوده‌یی‌ست، بلکه عیناً زناست.

سرانجام دادگاه بدین نتیجه رسید که نمی‌تواند دعوی آن زن را قبول کند، زیرا وظیفه آن تطبیق شریعت مسیح است و نمی‌تواند با آن زن هم‌گامی نماید که به استناد اعسار شوهرش، او را طلاق دهد و هر سبب غیر از زنا، از هر نوع باشد معتبر نیست پس حکم دادگاه، عدم پذیرش دعوی آن زن بود.

در همین دادگاه دعوی دیگری مطرح شده بود که در آن شوهر تقاضای طلاق همسرش را کرده بود، بدین دلیل که هفت سال است با وی اختلاف دارد و از اطاعت وی خارج شده و خانه زناشویی را ترک نموده است و فرزندان خود را بر توهین و اهانت و تعدّی با زدن، بر وی تحریک و تشویق می‌نماید و گفته بود که تقاضای طلاق از وی دارد به سبب کراهت و ناخشنودی از وی و غیر ممکن بودن ادامه‌ی زندگی زناشویی با وی. دادگاه این دعوی را نیز با استناد بر همان اسباب و دلایل که در حکم سابق آمده بود، ردّ کرد و نپذیرفت.

و در چگونگی حکم دادگاه چنین آمده بود: از جمله اصول اولیه مقرر، این است که با وجود نصّ صریح، جایی برای اجتهاد نیست و احکام انجیل ـ که قانون مسیحیان است ـ مفید این است که حضرت مسیح آشکارا فرموده است: «جز به علت ارتکاب زنا، طلاقی وجود ندارد.»

پس کسانی که خود را مفسران احکام انجیل می‌دانند، حق ندارند که از نصّ انجیل بیرون روند و مقبول نیست که به میل خود مدلول صریح انجیل را تفسیر کنند.

دادگاه به قول حضرت مسیح در انجیل "متّی" استشهاد می‌کند و دلیل می‌آورد. زیرا می‌گوید: «بی‌گمان حضرت موسی به خاطر قساوت و سنگ‌دلی شما، اجازه داد که زنان خود را طلاق دهید، لیکن در آغاز، این حکم نبود و من به شما می‌گویم: بی‌گمان هر کس زنش را طلاق دهد، مگر به سبب ارتکاب زنا و با زن دیگر ازدواج نماید، مرتکب زنا می‌شود و زنا می‌کند و هر کس با زن مطلقه‌یی ازدواج کند او زنا می‌کند.»

و فرمود: «من وصیت و سفارش می‌کنم به ازدواج کنندگان و خدا نیز بدانان وصیت می‌کند به این که زن از شوهر خود جدا نشود و اگر از او جدا شد، بماند و ازدواج نکند یا با شوهر خود مصالحه و سازش نماید.»

سپس دادگاه گفت: بی‌گمان این احکام برای عصرهای مختلف و پی‌درپی وضع شده و هرگز کهنه نمی‌شوند و قدیمی نمی‌گردند، تا این که گفته شود، تطبیق و اجرای آن‌ها با مدنیت این عصر منافات دارد و دادگاه ادامه داد و گفت: زیرا صحت نظری که دادگاه داده است، مورد انتقاد واقع نمی‌شود به این که گفته شود: طلاق و تصریح به ازدواج برای حمایت از زن جوان است در برابر فتنه، چون این قول مردود است به این دلیل که فتنه موجود است و گمراهی جریان دارد، خواه شوهر نزدیک باشد یا دور و این کار هر طور باشد، دادگاه که مسؤولیت تطبیق و اجرای احکام شریعت مسیح به وی موکول شده است، نمی‌تواند با مدّعی در تقاضای طلاق هم‌گامی کند، به استناد عدم اطاعت همسر از وی یا کراهت و ناخشنودی یا ترک منزل زناشویی و این‌ها اسباب و عللی هستند که به هیچ وجه به علت و دلیل زنا ربطی ندارند.

یکی از مصریان قبطی ارتودکس علیه همسرش اقامه دعوی کرد در برابر "المجلس الملی" در اسکندریه، که در آن تقاضای طلاق همسرش را کرده بود و آن مجلس، دعوی وی را ردّ کرد.

او تقاضای استیناف از حکم مجلس کرد و دادگاه تجدیدنظر اسکندریه شعبه خانواده بدین استناد کرد که جدایی بین آن شخص با همسرش بیش از سه سال طول کشیده و او می‌تواند همسرش را برابر ماده (۵۷) از قانون مربوط به قبطی‌های ارتودکس، طلاق دهد و محکمه آن استیناف را نپذیرفت و ردّش کرد و مبنای حکم را بر احکام شریعت مسیح قرار داد که در انجیل مقدس تدوین گردیده و در آن طلاق بطور قطعی حرام شده است، مگر به سبب ارتکاب زنا و محکمه به رابطه زناشویی اشاره کرد و قول مسیح در انجیل "مرقص" را نقل کرد، که می‌گوید:

«بی‌گمان زوجین یک روح واحد هستند و چیزی که خدا آن را جمع کرده است، انسان آن را از هم جدا نمی‌کند، هر کس همسر خود را طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج کند، با وی زنا می‌کند و اگر زنی از شوهرش طلاق گرفت و با مرد دیگری ازدواج کرد، او زناکار است.»

و در جای دیگری نیز به رابطه بین شوهر و همسر اشاره کرده است و این متن انجیل را از قول حضرت عیسی نقل می‌کند: «پس باید مرد، زن خود را نگه دارد و باید زن شوهر خود را نگه دارد و نباید زن از شوهرش جدا شود، پس هرگاه ترجیح داد که جدا شود، باید بدون شوهر بماند یا با شوهرش مصالحه نماید و مرد حق ندارد که همسرش را طلاق دهد.»

و محکمه ادامه داد و گفت: «بدون شک قانون احوال شخصیه‌ای که تجدیدنظرکننده در دعوی خود، بدان استناد کرده، همان قانون مجمع مقدس و مجلس ملی عمومی قبطی‌های ارتودکس است و حکومت آن را تصدیق ننموده است.

و در آن برای طلاق اسبابی ذکر شده که نه به صراحت و نه به اشاره و تلمیح. در انجیل مقدسی که یگانه مستند مسیحیان است، در تنظیم احکام رابطه زناشویی نیامده است بی‌گمان محکمه ـ که تطبیق و اجرای احکام زوجین بدان مربوط است ـ احکام قطعی شریعت مسیحی‌ست که برمبنای آن طلاق جایز نیست مگر به علت ارتکاب زنا، پس محکمه نمی‌تواند با تقاضای تجدیدنظر کننده هم‌گامی نماید در طلب طلاقی که در آن استناد می‌کند به جدایی طولانی به خاطر اسباب واهی که به هیچ وجه اسبابی نیست که به علت زنا پیوند داشته باشد.»

بی‌نیاز از بیان است که در بسیاری از اوقات در زندگی واقعی، مسائلی عارض می‌شود و پیش می‌آید که طلاق را به صورت یک ضرورت لازم قرار می‌دهد، حتی گاهی تنها وسیله حتمی برای آرامش خانوادگی‌ست و عمل به تعالیم انجیل در این باره را سخت دشوار و غیرممکن می‌سازد و ما در آغاز این بحث مثال‌های زیادی برای این حالات ذکر نمودیم.

با توجه به این که این مسائل واقعی هستند نه خیالی، این مسائل و امثال و مانند آن‌ها در زندگی انسان‌ها، فراوان پیش می‌آیند، لذا غربیان بر این باور شدند مادام که طبیعت و سرشت انسانی دارند، برایشان دشوار و غیرممکن است که برمبنای تعالیم انجیل در امور مربوط به طلاق، رفتار و عمل نمایند، پس به ناچار یک سلسله قوانین مدنی تصویب کردند که گشودن گره پیمان ازدواج را در این حالات و امثال آن، برایشان مباح می‌گرداند و در زندگی عملی و واقعی برمبنای این قوانین رفتار و عمل نمودند و حتی در خود ایتالیا که پناهگاه کاتولیک‌ها و "بابوی" است، اخیراً در اول دسامبر ۱۹۷۰ میلادی قانونی دایر بر اباحه طلاق صادر گردید و بر اثر اعلان نتیجه رأی به موافقت آن قانون و به دنبال آن، نمایندگان تأییدکننده آن قانون، از شادی به رقص در آمدند؛ در حالی که یاران و طرفدارانشان که در بیرون ساختمان مجلس نمایندگان جمع شده بودند، تیرهای آتشین هوایی بر اثر شادی از صدور آن، پرتاب می‌کردند و آگاهان تخمین می‌زدند که در حدود یک میلیون نفر از ملت ایتالیا، با این قانون و انتشار آن، در روزنامه رسمی، در خلال همان ماه که به تصویب رسید، موافقت نمودند و در انتقاد از نظام مسیحی درباره طلاق، یکی از بزرگان فلاسفه مسیحیت، علامه و دانشمند انگلیسی "بنتام" در کتاب خود اصول شرایع می‌گوید:

«به حقیقت ازدواج ابدی شایسته و سزاوار انسان است و متناسب با نیاز وی و موافق و سازگار با احوال خانواده و شایسته عمل بدان است. لیکن اگر زن بر مرد شرط کند که از وی جدا نشود؛ اگرچه در دل‌های آنان، کراهت و تنفر شدید جای محبت و عشق و مهر را بگیرد!! بدون شک این چیزی‌ست بسیار زشت و ناروا، که هیچ کس آن را سزاوار نمی‌داند. به علاوه این شرط موجود است، بدون این که، زن خواستار آن گردد، زیرا قانون انگلیسی بدان حکم می‌کند، که این قانون میان دو طرف عقد ازدواج در

حال عقد دخالت می‌کند و به آنان می‌گوید: شما دو تا با هم‌دیگر قرین می‌شوید تا خوشبخت گردید، پس بدانید که شما دو تا، داخل در زندانی می‌شوید که در آن محکم بسته می‌شود و به شما اجازه نمی‌دهم که از آن خارج شوید؛ اگرچه با اسلحه دشمنی و ناخشنودی با هم بجنگید!!.»

و آن فیلسوف انگلیسی بر آن وضع تعلیق نموده و می‌گوید: «اگر تنها مرگ راه نجات و رهایی از ازدواجی باشد که چنین حال و وصفی دارد، بی‌گمان انواع قتل‌ها و کشتن‌های متنوع پدید می‌آید و راه‌ها و وسایل آن گسترش می‌یابد.»

لیکن خوشبختانه، مسیحیان چنان قوانین مدنی به وجود آورده‌اند که درهای طلاق را به رویشان می‌گشاید و آنان را معاف می‌کند از این که برای نجات و رهایی از این زندان به کشتن یا به خودکشی پناه ببرند!

این نوع رفتار، در احوال شخصیه، یعنی قانون مدنی مخالف با اصول دین، تقریباً جز در میان ملت‌های غرب مسیحی، در میان هیچ ملتی دیگر وجود ندارد و تمام ملل و نحل دیگر، حتی برهمایی‌ها و بودایی‌ها و بت‌پرستان و مجوسی‌ها، تماماً در احوال شخصیه خودشان، برابر تعالیم ادیان و نحل خود، رفتار و عمل می‌کنند و گاهی می‌بینیم که در احوال عینی خود، قوانین مدنی پدید آورده‌اند که با تعالیم دینی‌شان اختلاف دارد، لیکن ما تقریباً نمی‌بینیم که در میان آنان کسی باشد که در احوال شخصیه، قوانین مدنی پدید آورده باشد یعنی در کارهای مربوط به ازدواج و طلاق و امثال آن، چیزی پدید آورده باشند که بدین ملت‌ها و نحله‌ها امکان دهد که با زندگی عملی هم‌گامی نمایند و در این مسائل با طبیعت بشری سازگاری داشته باشد.

تنها مسیحیان هستند، که ناچار شده‌اند، که در احوال شخصیه خود به طور کلی و عمومی و در طلاق به ویژه، قوانین مدنی به وجود آورند که با تعالیم دینی‌شان اختلاف داشته باشد، زیرا آنان خودشان دریافته‌اند که رفتار بر مبنای تعالیم دینی‌شان در این باره، در زندگی عملی و واقعی، غیر ممکن و دشوار است.

روحانیان مسیحی برای جلوگیری از این موج، نتوانسته‌اند، راهی بیابند؛ هم‌چنین نتوانسته‌اند که در برابر منطق و عقل و ضرورت‌های زندگی نیز ایستادگی نمایند، پس زمام امور را رها کردند تا در مسیر و مجرای خود روان گردد و بدین اکتفا کرده‌اند که گاه‌گاهی بر صحنه حوادث و رویدادها ظاهر شوند، هنگامی که کار به پادشاهی، یا امیری، یا شخص بزرگی مربوط می‌شود و هنگامی که شرایط و اوضاع و احوال سیاسی با ظاهر شدنشان بر روی صحنه، متناسب باشد، تا وجود خود را اثبات نمایند و تا این که بر اندکی از سلطه و نفوذ دینی خود باقی بمانند!!

همان‌طور که در مورد پادشاه پیشین انگلستان "ادوارد" هشتم پیش آمد که اراده کرده بود با زن مطلّقه‌یی ـ که قبلاً بر قلبش تسلط یافته بود ـ ازدواج نماید، به نام "لیدی سیمیسون".

هم‌چنین بعد از او درباره "دوک وندسور" که شرایط سیاسی، متناسب و موافق بود و برای در تنگنا قرار دادن این پادشاه و ایستادگی در برابر تمایلات و هوس‌های وی، کلیسا تهدیدکنان با انجیل‌های خود، در صحنه ظاهر شد و گفت: «هر کس با زن مطلّقه‌یی ازدواج کند مرتکب زناست.»

پس آن پادشاه را مخیر کردند، میان این که این قاعده را بپذیرد و بر عرش خود بنشیند و تخت شاهی را حفظ کند، یا این که به حکم عقل و قلب و هوی و هوس عمل کند و از تخت سلطنت فرود آید، پس آن پادشاه عقل را بر عقیده و قلب را بر تاج سلطنت ترجیح داد و آن را برگزید.

و غریب آن است که نزد خاص و عام و نزد کلیسا و در تمام انگلستان معروف و مشهور است که آن پادشاه با آن رفیقه نامشروعش، معاشرت و آمیزش داشت؛ در حالی که هنوز در عصمت نکاح شوهرش بود، پیش از این که از شوهرش طلاق بگیرد و پادشاه برای او در کاخ خود جای مخصوصی قرار داده بود و خود آن زن در خاطراتش ـ که اخیراً یکی از روزنامه‌های مصری ترجمه آن را منتشر نمود ـ بدان واقعه زشت اعتراف کرده است و هیچ صدایی نه از ملت و نه از کلیسا برای اعتراض بر آن، برنخاست، زیرا این امور در عرف و آداب آنان از رویدادهای سهل و ساده و شایع است. لیکن بعد از این که تشریفات طلاق آن زن از شوهرش تمام شد و پادشاه تمایل خود را برای ازدواج با وی اظهار داشت و خواست به طور مشروع مانند معاشرت شوهر با همسرش رفتار نماید نه معاشرت رفیق با رفیقه‌اش، کلیسا با شاه مخالفت کرد و روحانیان به اعتراض برخاستند!!!

این اواخر برای شاهزاده مارگاریت خواهر ملکه کنونی انگلستان نیز چنین مسأله‌یی پیش آمد، مارگاریت خواست با افسری ازدواج کند که عاشق او بود و او نیز عاشق مارگاریت بود و هر دو هم‌دیگر را دوست داشتند و آن افسر، کاپیتان "تاونسند" بود و رستاخیز کلیسا با وی مخالفت کرد، زیرا این افسر قبلاً همسر خود را طلاق داده بود و قاعده کلیسا آن است که هر کس با شخص مطلقی ازدواج کند، او زناکار به حساب می‌آید؛ با وجود این که طلاق او برابر اوضاع مدنی و خود کلیسا واقع شده بود، زیرا همسر سابقش با دلایل قطعی خیانت زناشویی زنا بر وی ثابت شده بود و کلیسای پروتستان ـ که انگلیسی‌ها بدان باور دارند ـ در این حالت، طلاق را مباح می‌داند.

آری، که روحانیان کلیسا، به میدان نمی‌آیند و ظاهر نمی‌شوند، مگر این که مسأله‌یی در مورد پادشاه یا امیر و امیردیی یا بزرگی از مقامات پیش آید و آن هم وقتی که شرایط سیاسی، با حضورشان موافق و مناسب باشد و این کار را تنها به منظور فرصت‌طلبی برای اظهار وجود در موارد نادر و بارز، انجام می‌دهند، تا اندکی از سلطه دینی خود را باقی بگذارند و در حضور مردم با ظاهری مقدس و باشکوه ظاهر شوند، برای آن‌که عملاً اقامه دلیل کنند، مبنی بر این که جایگاه و منزلت آنان، فوق منزلت تاج و تخت است و بالاتر از امرا و شاهان قرار دارند و بهترین دلیل بر این، هزاران ازدواج زنان مطلقه و مردان مجرد که محاکم و دادگاه‌های اروپایی و امریکایی بدان حکم می‌کنند و مقامات مدنی در میان

ملت‌های مختلف غرب مسیحی، جلو چشم و گوش کلیسا آن‌ها را اجرا می‌نمایند، بدون این که ساکنی را به حرکت در آورد، یا توان اعتراض بر قوانینی داشته باشد که آن را مباح می‌داند یا بر شیوه‌های تطبیق و اجرا اعتراض کنند.

و باز هم بهترین دلیل بر این، نخست‌وزیر پیشین انگلیس "سرانتونی ایدن" است، که همسر اول خود را ـ که با رفیق زنبازش به امریکا گریخت ـ طلاق داد، سپس با دیگری ازدواج کرد و هیچ صدای اعتراضی علیه او و تصدی منصب وی در دولت، برنخاست، زیرا در آن وقت، شرایط سیاسی برای این اعتراض مناسب و موافق نبود!!

آری، این است نظام مسیحیت و کلیسایی که خود صاحبان آن، آن را رها کرده و نادیده می‌گیرند، زیرا بدین نتیجه رسیده‌اند، که این نظام با زندگی واقعی مردم، سازگاری و تناسب ندارد، لیکن از ما می‌خواهند که در آن مسیر گام برداریم و نظام نیکوی اسلامی را ترک کنیم و از پسران و دختران فرنگ‌مآب ما می‌خواهند از آنان پیروی کنند!!!

تنها مقصودشان از این کار، حیله و نیرنگ علیه اسلام و زشت جلوه دادن اصول آموزه‌های استوار آن است و می‌خواهند منزلت و مقام اسلام را در دل و جان معتقدان بدان سست نمایند و هرج و مرج و بی‌نظمی و بی‌اخلاقی را در میان ملت‌های مسلمان، اشاعه و گسترش دهند.

همان‌طور که نظام‌های دینی‌شان در مواجهه با زندگی واقعی ناکام مانده است، خود نظام‌های مدنی‌شان، پرده از روی فساد و پلیدی‌های آنان برداشته و در هر دو نظام پایه استوار خانواده نزد آنان فرو ریخته است و در خطر و تهدید نابودی کلّی‌ست، حتی در میان بسیاری از ملت‌های آنان، عملاً فرو ریخته و تنها شکل‌ها و صورت‌های فاسدی از آن باقی مانده و به تمامی از نظام خانوادگی سالم و درست دور افتاده است، به گونه‌یی که هیچ هدفی از اهداف خانواده سالم را تحقق نمی‌بخشد.

به یقین قوانین مدنی‌شان در مورد طلاق، به دو دسته زیر تقسیم شده است:

دسته اول:

حقیقتاً در کار ازدواج و عقد آن، راه تفریط را پیش گرفته است و اصلاً قداست و شکوه و احترام آن را مراعات نمی‌کند و برای پیش پا افتاده‌ترین چیز، طلاق را جایز می‌داند؛ همان‌طور که در بعضی از ایالات شمالی امریکا رفتار می‌شود!! و در آن جا غریب به نظر نمی‌آید، که زن بامدادان ازدواج نماید و شامگاهان از شوهر خود طلاق بگیرد!! به راستی این حالت، نهایت بی‌بندوباری و هرزگی و بی‌احتیاطی‌ست که نظام‌های اجتماعی انسانی بدان رسیده است!!

دسته دوم:

اما دسته دوم مسیحیان، در مورد طلاق در مقایسه با نظام مسیحی تا حدّی گسترش و پیشرفت کرده است، لیکن هنوز متأثر از روح کلیساست و طلاق را مباح نکرده است مگر در شرایط محدودی و

از راه‌های اجرایی پیچیده‌یی و بعد از مدت طولانی، به طلاق منتهی می‌گردد: همان‌طور که در فرانسه و بیش‌تر ملت‌های کاتولیکی وضع بر این منوال است.

برای نمونه، قانون فرانسوی قدیم، طلاق را جز به سه سبب زیر مباح نمی‌داند:

اول: زنا و ارتکاب آن، از طرف یکی از زوجین.

دوم: تجاوز از حدّ و اهانت فراوان در معامله و رفتار یکی از آن دو نسبت به دیگری.

سوم: صدور حکم دادگاه بر یکی از زوجین که به زندان منجر شود.

پس بیماری، مبتلا شدن به آفتی، دیوانگی حتی اگر در رفتار از حدّ بگذرد، غیبت طولانی، نزاع و اختلاف زیاد و اتفاق طرفین بر جدایی، تمام این‌ها و امثال آن‌ها در قانون فرانسه، طلاق را مباح نمی‌نماید.

یکی از این اسباب سه‌گانه‌یی که این قانون ذکر کرده، صدور حکم قضایی تحقق نمی‌یابد، جز در حالت مجرمی.

سبب دوم: که عبارت است از تجاوز از حدّ و اهانت در معامله و رفتار یکی از زوجین نسبت به دیگری، چون اثبات آن بسیار سخت است، لذا آن جا کسانی که قصد طلاق دارند به سبب اول استناد می‌کنند که همان ارتکاب زنا از یکی از زوجین است.

پس برای اثبات زنا و قانع کردن قاضی بدان، دلایل جمع‌آوری می‌کنند، اگر عملاً از یکی از زوجین روی داده باشد، یا به دروغ و ساختگی دلیل می‌سازند و برای اثبات آن، دلایل دروغ و باطل و مستندات مختلف به دادگاه ارائه می‌دهند و به دروغ در محضر محکمه به ارتکاب زنا اقرار می‌نمایند، تا جدایی برایشان آسان شود، پس طلاق با توجه بدین قوانین تقریباً دست نیافتنی و دشوار می‌گردد، مگر این که سببی برایش مهیا شود و آن هم عار و ننگ ابدی‌ست برای شوهر و همسر هر دو و برای فرزندانشان و نسل و خانواده‌شان و هر کس که بدانان پناه ببرد!!!

با وصف آن، طلاق صورت نمی‌گیرد جز با هزینه‌های کمرشکنی که تنها ثروتمندان توان آن را دارند و بعد از طی مراحل طولانی پیچیده‌یی که غالباً چند سال طول می‌کشد و وقت می‌گیرد و آن وقت هم، تنها به جدایی جسمی آنان حکم صادر می‌شود، Separaticm descorps سپس مدت دیگری وقت می‌گیرد تا این که حکم طلاق صادر شود.

قانون ایتالیایی که اخیراً در اول دسامبر ۱۹۷۰ صادر شده است، طلاق را مباح نمی‌داند مگر در حالت اثبات خیانت زناشویی، یا حکم به زندان کردن پانزده سال یا بیش‌تر برای یکی از زوجین، یا تلاش یکی از زوجین برای کشتن آن دیگری، یا شروع به کشتن فرزندانشان یا تجاوز و تعدّی بدانان، یا مبتلا شدن یکی از آن دو، به دیوانگی، یا این که زوجین حداقل پنج سال پشت سر هم جدا از هم زندگی

کرده باشند، آن هم در حالت اتفاق هر دو بر طلاق، یا حداقل شش سال جدا از هم زندگی کرده باشند، اگر یکی از آنان، درباره طلاق مخالف نباشد. به راستی مراحل قانونی و قضایی این قانون بسیار پیچیده است که مدت طولانی وقت می‌برد و طی این مراحل و هزینه‌های سنگین وکیلان مدافع و چیزهای دیگر هزینه‌های کمرشکنی‌ست که روزنامه‌ها ذکر کرده‌اند که در حالت عادی، کم‌تر از هزار لیره مصری نیست و گاهی به صدها هزار لیره مصری سر می‌کشد در برخی موارد!!!

بنابراین، در میان این ملت‌ها، فراوانند همسرانی که به مردان رفیقه‌باز نامشروع روی می‌آورند و مردانی که به زنان رفیق‌باز نامشروع اکتفا می‌کنند و همسران و شوهران خانه زناشویی را رها می‌کنند و همسران با عشاق خود فرار می‌نمایند و شوهران نیز با معشوقه‌های خود می‌گریزند و این امور، در بسیاری از کشورهای اروپا و امریکا یک چیز عادی تلقّی می‌گردد و خانواده بی‌ارزش شده است و علایق و پیوند نسب صحیح میان پدران و فرزندان، دستخوش شک و تردید می‌گردد.

این است، نظام‌های مدنی‌شان، گروه و دسته‌یی نیز پیمان ازدواج را از آبرو و احترام تهی می‌سازند و برای ناچیزترین سبب، طلاق را مباح می‌دانند و دسته و گروهی دیگر، در آن بسیار سخت‌گیری می‌کنند و آن را مباح نمی‌دانند مگر به سبب یک رسوایی مفتضح، که در حال یا آینده خانواده‌شان به آن دچار می‌شود و آن هم با طی مراحل پیچیده طولانی، که این یکی در حدّ افراط و آن یکی در حدّ تفریط می‌باشد و هر دو به شرّ و تباهی منتهی می‌گردند؛ بنابراین نظام خانواده پریشان و نابسامان شده و پایه‌ها و بنیاد آن، در میان بیش‌تر ملت‌های غرب مسیحی از هم پاشیده است.

هم‌چنین برتری نظام طلاق در اسلام با مقایسه و مقارنه با نظام یهودی آن نیز آشکار و روشن خواهد شد. در حالی که اسلام برای طلاق احکام و قیودی تعیین کرده، که ضامن عدم وقوع آن است، مگر هنگام ضرورت و ناچاری و آن احکام و قیود را برای مصلحت عمومی و مصلحت خود خانواده قرار داده است؛ همان‌طور که پیش از این بیان شد.

بر اساس شریعت یهودی ـ برحسب آن چه در اسفار آن‌ها ذکر شده است ـ طلاق حق مطلق شوهر می‌باشد، که هرگاه از همسرش بدش بیاید بدون هیچ خطایی که او را در نظر شوهرش زشت جلوه دهد، او را طلاق می‌دهد پس شوهر مالک طلاق و جدایی‌ست، هرگاه هوس کند و گاهی به سبب یک شهوت و هوس گذرا یا یک انفعال‌پذیری عارضی، هرگاه همسر نزد شوهر مورد قبول نباشد و خطایی از وی سر زند که او را در نظر شوهر زشت جلوه دهد، شوهر در برگه‌یی، طلاق وی را نوشته و به وی اعلام می‌نماید و بعد از این که این ورقه را به دست‌اش داد، او را از منزلش بیرون می‌کند!![1]

---

۱. المرأة فی الاسلام، ص ۱۱۶-۷۸.

▣

اسلام طلاق را به مرد اختصاص داده است، زیرا مرد در طبیعت و فطرتش، به طور کلی از زن، به تحکیم و داوری عقلی نزدیک‌تر است ولی تحکیم و داوری عاطفه و تأثیرپذیری زن از مرد بیش‌تر است و زودتر از مرد به عاطفه پاسخ می‌دهد، به گونه‌یی که اگر حق طلاق به وی داده شود، هنگام برخورد و اشتعال آتش نزاع و اختلاف، زودتر از مرد بدان تلفظ می‌کند.

حتی یک نزاع و دعوای شدید ممکن است به جدایی منجر نشود، اگر کسی که طلاق در دست وی است، از عقل پیروی نماید و به انگیزه انفعال و تأثیرپذیری موقتی پاسخ ندهد، که سبب آتش نزاع شده است. تجربیات زندگی روزانه ما گویای این حقیقت است، که فرهنگ و معرفت زن و بهره زیاد وی از دانش، این فطرت و طبیعت اصلی زن را تغییر نمی‌دهند؛ به علاوه آن چه در حالات قاعدگی و بارداری و زایمان و شیر دادن و انقطاع قاعدگی بر زن عارض می‌گردد، سبب عدم توازن هورمونی می‌شوند، که او را به اختلال مزاجی مبتلا می‌سازند و در حالتی قرار می‌گیرد که به انگیزه‌های احساس موقت بیش‌تر پاسخ می‌دهد.[1]

یک نظرخواهی که اخیراً در غرب به عمل آمده است، تأیید می‌کند که زن بیش‌تر از مرد قابلیت اتخاذ تصمیم برای جدایی دارد... وقتی که آزادی طلاق در دست وی باشد و نسبت فراوانی از زنان شرکت کننده در این نظرخواهی تأکید کردند، که در جدایی و طلاق تردیدی به خود راه نمی‌دهند. اگر بدانند که این جدایی، شرایط زندگیشان را نیکوتر خواهد کرد!! اینک بعضی از این پاسخ‌ها:

- هرگاه احساس کردم که من بدون شوهرم خوشبخت خواهم شد، در ترک وی تردیدی به خود راه نمی‌دهم!!

- من ترجیح می‌دهم که با وجود خویش، خوشبخت باشم، بیش‌تر از این که با وجود شوهرم، خوشبخت نباشم - خوشبختی خود را به تنهایی بر بدبختی با شوهرم - بیش‌تر ترجیح می‌دهم.

- در فاصله‌ی یک دقیقه تصمیم به جدایی خواهم گرفت... زیرا انسان جز یک زندگی ندارد!!

- آری، شوهر خود را ترک خواهم کرد، هرگاه احساس کنم که ترک کردن وی در کارم به من کمک خواهد کرد.

- هرگاه زندگیم بهتر و زیباتر شود... اصلاً تردیدی نمی‌کنم.

- اگر زندگی را نیکو گرداند، او را ترک خواهم کرد، چون اگر گیاه در جای دیگری بیش‌تر سبز باشد، پس چرا با پوشال به سر برم و استمرار دهم؟!![2]

---

۱. مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة، ص ۱۱۵.

۲. مجله القبس، شماره ۵۵۳۷.

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (ملک: ۱۴)

«آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آن‌ها آگاه نیست؟!! در حالی که او از اسرار دقیق باخبر و آگاه است.»

▣

بی‌گمان مسأله طلاق در شریعت اسلامی با مسأله نفقه و مهریه، ارتباط مستقیم و تنگاتنگی دارد و هنگامی که این مقررات را بررسی کنی، می‌فهمی و درک می‌کنی که این علاقه و پیوند مستقیم و استوار در میان زن و شوهر، مصدر و سرچشمه دقیق‌ترین معانی و مفاهیم مساوات میان مرد و زن است.

در واقع رابطه و پیوند میان این امر یعنی طلاق از یک طرف و نفقه و مهریه از طرف دیگر، دقیقاً شبیه به پیوند و ارتباط دو کفه یک ترازو با هم‌دیگر است، آیا هیچ عاقل و خردمندی را دیده‌یی که از خلال یک کفّه به ترازو بنگرد، سپس از خلال همین نظر نادرست، هر احکامی که می‌خواهد، بر آن صادر نماید؟!!

پس باید این مسأله را دقیق بررسی کنیم، یعنی رابطه و پیوندی که خداوند متعال قرار داده است، میان مهریه و نفقه‌یی که در آن جانب زن را گرفته و میان طلاقی که در آن جانب مرد را گرفته است، بنا به تعبیر کسانی که از این اتهام خوششان می‌آید.

به یقین خداوند متعال طلاق را غنیمتی برای مرد قرار داده و آن را پیوند داده است با مهریه و نفقه‌یی که غرامتی‌ست بر وی و در مقابل آن، خداوند مهریه و نفقه را غنیمتی برای زن قرار داده و آن را پیوند داده است با طلاقی که غرامتی‌ست بر وی.

این بدین معنی‌ست که زن زیان و غرامت طلاق را دیده، لیکن در مقابل آن، غنیمت مهریه کامل طلاق را برده است.

و این که مرد غرامت و زیان مهریه را دیده و در مقابل آن غنیمت حق طلاق را یافته است، پس کجاست مظهر این عدم مساوات یا حقیقت آن، در این پیوند و رابطه برابر؟!

لیکن در میان مردم هستند کسانی که میان این دو امر برابر و همتا، فرق و جدایی می‌بینند و جز نظر به یکی از آن دو و غفلت کامل از دیگری را نمی‌پذیرند!!

بسیار خوب! ولی چرا از این دو، طلاق را برمی‌گزینند و می‌بینند و جز بدان نمی‌نگرند، تا از این راه حکم صادر کنند. به این که شریعت اسلامی اصرار دارد که جانب مرد را بگیرد و به حقوق زن اجحاف نماید؟!!

... چرا به تصادف هم شده به امر مقابل آن نگاه نمی‌کنند که پرداخت مهریه و نفقه به زن است و آن وقت بایستی حکم صادر کنند، که شریعت اسلامی اصرار دارد که جانب زن را بگیرد و به حقوق مرد اجحاف نماید؟!!

بی‌گمان اجحاف و ظلم، جلوه‌گر نمی‌گردد در آن حکمی که شریعت اسلامی بدان حکم می‌کند، که دارای ترازوی دقیقی‌ست، که هر دو کفّه آن را شامل می‌گردد و در بر می‌گیرد، لیکن اجحاف و ظلم کامل تنها در نظر آن کج‌اندیش جلوه‌گر است، که فقط یک کفّه از آن دو کفه را می‌بیند و چشمش از دیدن کفّه دوم کور است، تا بتواند بگوید، که اسلام ترازوی ظلم و اجحاف‌گری‌ست و خصوصاً برای ظلم به زن و جانبداری از مرد ساخته شده است.(۱)

▣

اگر ما نظام طلاق در اسلام را با نظام طلاق در غرب مقارنه و مقایسه کنیم، قطعاً فرق بزرگ میان این دو نظام برایمان روشن می‌گردد که کدام یک بیش‌تر به زن ظلم می‌کند؟

نظام طلاق در اسلام:

طلاقی که میان زوجین اتفاق می‌افتد، به دو قسم تقسیم می‌گردد:

۱. طلاقی که توافقی میان زوجین صورت می‌گیرد و هر دو خواهان آنند...
که در این قسم هیچ اشکالی وجود ندارد و آن را طلاق توافقی می‌نامند.

۲. طلاقی‌ست، که با موافقت یک طرف و با مخالفت طرف دیگر صورت می‌گیرد و این است، آن طلاقی که در آن ضرورت برپایی میزان عدالت میان طرفین، باید ملاحظه گردد. این طلاق که با موافقت یک طرف و با مخالفت طرف دیگر صورت می‌گیرد، یا با اراده شوهر است و همسر راضی و مایل بر آن نیست، یا با اراده همسر است و شوهر میلی بدان ندارد. امّا آنچه در حالت اول پدید می‌آید، به یقین شارع به مشروعیت و اجرای آن، حکم کرده است، بر آن مبنی که به همسر تمام مهریه تعلق می‌گیرد و چیزی از آن به شوهر طلاق دهنده، برنمی‌گردد؛ به علاوه چیزی نیز بدان اضافه می‌گردد، به نام "متعه" که مقدار آن را قاضی تعیین و مقرر می‌نماید بر این مبنی که شوهر باید هزینه زندگی همسر مطلقه خود را بپردازد تا عدّه‌اش تمام می‌شود و این حکم عام فقط یک استثنا دارد، که ثابت شود، آن زن مرتکب نشوز و سرکشی و نافرمانی شده است، سپس بر اصرار در آن استمرار نماید و از دست برداشتن از آن امتناع ورزد، لذا این حالت، حکم متناسب با خود را دارد.

اما طلاقی که در حالت دوم یعنی تنها با خواست خود همسر صورت می‌گیرد بدون اراده شوهر، در این صورت بر قاضی لازم است که موجبات این خواسته زن را بررسی کند، پس اگر موجبات آن، ظلم و سرکشی و تقصیر از جانب شوهر آن زن باشد و با راه‌های ممکن اصلاح میان آنان غیرممکن گردد، در

---

۱. المرأة بین الطغیان الغربی و لطایف التشریع الربانی، ص ۱۳۷-۱۳۶.

این حالت وظیفه قاضی‌ست که به آرزوی زن در طلاق تحقق بخشد، بدون این که در تمام مهریه و حقوق مشروعش دچار خسارت شود. اما اگر موجب طلاق، تمایل زن به طلاق باشد و این تمایل یک امر مزاجی یا عارضه‌ی روحی یا پیدایش علاقه و پیوند عاطفی به دیگری باشد، یعنی شوهر در آن دستی نداشته و ناشی از تقصیر و کوتاهی در حقوق وی نباشد، قاضی می‌تواند بعد از اقناع شوهر بدان، به خواسته زن جواب دهد.

لیکن در این حالت زوج حق دارد که تمام مهریه یا جزیی از آن را که به وی داده است، برای خود نگه دارد یا به خود برگرداند یا اگر بخواهد می‌تواند تقاضای برگشت تمام مهریه را بنماید و این حالت را "خُلع" یا "طلاق خُلعی" می‌نامند.

بدین گونه، طلاقی که برمبنای تمایل و رغبت مزاجی مرد است، تمام مهریه را با حقوق دیگری، از آن زن قرار می‌دهد و طلاقی که برمبنای تمایل و رغبت مزاجی زن است، تمام مهریه یا جزیی از آن را حق مرد قرار می‌دهد برحسب توافق طرفین.

نظام طلاق در غرب:

بدیهی‌ست که اقدام مرد به ازدواج، در غرب، او را ملزم و مکلف به پرداخت مهریه نمی‌نماید که نزد ما وجود دارد؛ همان‌طور که به توابع و ملزومات آن نیز مکلف نمی‌شود.

هم‌چنین ارتباط آن مرد با دختر جوانی از طریق پیوند ازدواج، او را ملزم و مکلف به پرداخت هیچ هزینه‌یی واجب بر وی، برای آن دختر جوان نمی‌نماید و از جمله نتایج چنین ازدواجی آن است: طلاقی که آن جا تنها به اراده مرد صورت می‌گیرد، او را مکلف به پرداخت هیچ غرامتی نمی‌کند و هیچ عواقبی را به وی تحمیل نمی‌نماید...

آری، بر اساس قوانین حاکم در امریکا اگر مردی تنها به اراده خویش همسرش را طلاق دهد، زن مطلقه می‌تواند نصف دارایی و مستملکات شوهرش را بگیرد، جز این که هیچ کس از مردان طلاق دهنده زیر بار این قانون یا نظام نمی‌روند، زیرا طلاقی که در آن جا صورت می‌گیرد، چیزی نیست، جز جدایی اعلان نشده‌یی که شوهر یک جانبه از طرف خود آن را مقرر می‌دارد و این امر طلاق را برای شوهر آسان و میسر می‌سازد و او را به هیچ غرامتی مکلف نمی‌سازد، در حالی که تمام مسؤولیت‌ها و بدبختی‌ها روی دوش همسر مطلّقه فرود می‌آید، آن هم مطلقه‌یی بالفعل، که طلاق وی اعلام نشده است.

علت افزایش جریان صعودی مستمر طلاق در امریکا همین است تا بدان جا که گفته‌اند نسبت طلاق فعلی در آن جا در پایان سال ۱۹۹۴ میلادی از ۷۰٪ تجاوز کرده است.

شاید باقیمانده ـ که بیماری مسری طلاق بدانان سرایت نکرده است ـ و نسبت‌شان ۳۰٪ است، بنا به قول بعضی از آنان، شامل شوهران و همسرانی‌ست، که به نهایت پیری رسیده‌اند و در آن وقت برای شوهر آرزویی بعد از طلاق وجود ندارد، پس جز میل به خانه خود و گذراندن باقیمانده عمرش با آن زنی که مراعاتش می‌کند و او را زیر نظر دارد، یا در بین خودشان آرامش و انس و الفت ایجاد کرده‌اند، راه فراری برایش باقی نمانده است.

می‌بینی؟ آیا این است، همان نظام نمونه و برتر، در کار طلاق، وقتی که خود را تحمیل می‌کند؟!! آیا این است همان راهی که حق زن را نگه می‌دارد و او را در پناه میزان و ترازوی مساوات برابر با مرد قرار می‌دهد؟! آیا ممکن است کسی چنین سخنی بگوید، جز از روی تمسخر و استهزا؟!

دکتر بوطی می‌گوید: ـ در فصل گذشته گفتم ـ بی‌گمان مشکل کتک زدن زنان در غرب اول به صورت یک جرم و جنایت خانوادگی در آمد، به ویژه در امریکا و من از مقاله‌یی که مجله "مامایی و بیماری‌های زنان" در امریکا انتشار داده بود نقل کردم، که در هر ۱۲ ثانیه یک زن در امریکا تا حد هلاکت مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد و این کار از جانب شوهر یا رفیقه‌باز صورت می‌گیرد، لیکن ما از سبب و علتی که در پشت پرده این جنایت نهان است و روزبه‌روز خطرناک‌تر و بزرگ‌تر می‌گردد، چیزی نپرسیدیم.

به یقین سبب آن به قول نویسنده مقاله آن است که مرد از ارتباط و پیوند با همسرش خسته و ملول می‌گردد یا از آمیزش با رفیقه نامشروعش بیزار می‌شود و از زندگی با وی گریزان می‌گردد، پس یکی دیگر از زیبارویان را غیر از همسر یا رفیقه نامشروعش انتخاب می‌کند.

آن‌گاه همسر یا رفیقه‌اش ـ که با وی پیمان زندگی مشترک را بسته بودند ـ از این کار وی به تنگ می‌آیند و بیچاره مسکین، بخت خود را با وی در انکار کردن یا چاره این کار را گاهی با امید و گاهی با تهدید امتحان می‌کند.

پس در میان آن‌ها ناهماهنگی و نزاع پیش می‌آید و به دنبال آن شوهر فاسق یا رفیق فاسد با مشت و لگد او را کتک می‌زند و تصور می‌کند که همسر یا رفیقه‌اش در سر راه زندگیش مانعی‌ست، پس باید آن را از سر راهش بردارد به همین دلیل این سیل خانمان سوز، توده هایی از خس و خاشاک فساد و تباهی را در جامعه‌یی با تمدنی درخشان و فریبنده می‌پراکند و آن جامعه را آلوده می‌کند، جامعه‌یی که شامل میلیون‌ها زن مطلّقه و پیردختران شوهر نکرده و زنان بدبخت و بخت برگشته‌یی‌ست، که عاشقان هوس‌بازیا شوهران بی‌وفایشان آنان را طرد کرده‌اند، همراه با میلیون‌ها کودکی که جز نوانخانه‌ها، کسی بدانان مهری نمی‌ورزد و آنان را در آغوش نمی‌گیرد. مقامات امریکایی امروز از انواع جدیدی از یتیم‌خانه‌ها و نوانخانه‌هایی سخن می‌گویند که ویژه زنانی‌ست که می‌کوشند جان خود را از

ظلم و ستم کتک‌کاری نجات دهند، حتی خارج از منزل. زیرا شوهران و دوستان فاسق و فاسد، برای شکنجه و کتک زدن، آنان را حتی تا داخل نوانخانه‌ها تعقیب می‌کنند. بی‌گمان ضرورت اقتضا دارد که این پناهگاه‌ها و نوانخانه‌ها ـ که در نوع خود تک‌اند ـ در پشت صفی از ساختمان‌ها یا محلات تجاری یا در پشت دکوراسیون‌های ساختگی برپا گردند، برای پنهان‌کاری و حمایت در برابر خطراتی که آنان را تهدید می‌کند، حتی تا زمانی که به داخل پناهگاه می‌رسند و بدان پناه می‌آورند و در آن جا جمع می‌شوند!!!

آری، این است بدیلی که امروز بر صحنه تمدن امروزی، جلو چشمان ما خودنمایی می‌کند و باور ندارم که بدیلی دیگر و انتخاب سوّمی در پیش روی ما جلوه‌گر شود، در چهارچوب موضوعی که از آن سخن می‌گوییم...

آیا فکر می‌کنید که در میان خردمندان و عقلا کسی باشد که بگوید، قوانین طلاق در غرب برای تحقق عدالت، بهترین و سودمندترین گزینه است و با انصاف‌ترین راه برای زن و مساوات حقوقی وی با مرد می‌باشد؟!!

آیا برای زنان افتخارآمیز است، که نسبت طلاق تحمیل شده بر وی به ۷۰٪ افزایش یابد؟! پس چرا از خود همین طلاق انتقاد می‌کنند و هنگامی که نسبت آن مابین ۱۰/۵٪ می‌شود، داد و هوار راه می‌اندازند اعتراض می‌کنند؟!! آیا کرامت و احترام زن در این است که طلاق داده شود، که هم شوهر و هم ضمانت مالی هر دو را زیان کند و از دست بدهد؟ زیرا هنگام ازدواج هیچ ضمانت مالی بدان بسته نشده بود!

بنابراین، چاره کار نزد ما، برای این که با انصاف با زن مطلقه رفتار کنیم، آن است که او را محروم کنیم، از آن حقّی که خداوند برای او تعیین کرده است (متعه طلاق) و آن را به صورت غرامت یا چه بسا عقوبت بر دوش شوهر نهاده است!! و این که "بار متعه" را از دوش مرد برداریم به بهانه مساوات زن با مرد، کاری‌ست بسیار آسان که بسیاری از مردان، برای آن کف می‌زنند.[۱]

■

اسلام برای زن مباح کرده است که "خلع" را اختیار نماید. شیخ محمد الغزالی المصری می‌گوید:[۲]

«یکی از زنان گفت: به راستی اسلام بر زن ظلم کرده است، زیرا حق طلاق را به مرد داده و مرد را بر طلاق دادن همسرش توانا کرده است که هرگاه بخواهد او را طلاق دهد، در حقیقت این قدرت بخشیده شده به مرد، شمشیر برهنه‌یی‌ست بر گردن زن که او را تهدید و خوار می‌کند!!

---

۱. المرأة بین الطغیان الغربی و لطایف التشریع الربّانی، ص ۱۳۷ و بعد.
۲. "قضایا المرأة" ص ۵۱.

به وی گفتم: ممکن است که در مقابل، مرد گمان کند که اسلام ناز زن را کشیده و تمرد و سرپیچی را برایش آسان کرده، زیرا "خُلع" را برایش مباح نموده است و می‌تواند هرگاه بخواهد خانه را ترک کند!!»

■

بی‌گمان مهریه چیزی‌ست، که شارع بر ضرورت وجود آن در هر عقد و پیمان ازدواجی اصرار دارد و حکم آن را مضمون عقد قرار داده است؛ اگرچه شوهر هنگام اجرای عقد فراموش کرده باشد یا زوجین در اثنای عقد از خاطرشان رفته باشد، مهریه‌یی که قرآن کریم، بر وجوب آن تأکید کرده است و اهمیت آن را با عبارات جازم و قاطع بیان فرموده است، مانند:

﴿وَآتُوا ٱلنِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾ (نساء: ۴)

«و مهر زنان را به طور کامل به عنوان یک بدهی یا هدیه به آنان بپردازید...»

﴿وَإِنْ أَرَدتُّمُ ٱسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَاراً فَلاَ تَأْخُذُواْ مِنْهُ شَيْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُبِيناً * وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنكُم مِيثَاقاً غَلِيظاً﴾ (نساء: ۲۱-۲۰)

«و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید و مال فراوانی به عنوان مهریه یکی از آن‌ها پرداخته‌اید، چیزی از آن را پس نگیرید، آیا برای بازپس گرفتن آن، به تهمت و گناه آشکار متوسل می‌شوید؟!! و چگونه آن را بازپس می‌گیرید، در حالی که شما با یک‌دیگر آمیزش کامل داشته‌اید؟! و از این گذشته آن‌ها هنگام ازدواج از شما پیمان محکمی گرفته‌اند.»

این مهریه‌یی که شارع این همه بدان اهمیت داده است، ارزش و ارج آن تنها در این منحصر نمی‌گردد که یک پیوند مالی و پیمانی باشد که شوهر به همسر خود می‌دهد، مانند هر هدیه‌یی که گاهی شوهر در شرایط عادی و مرسوم به همسرش می‌دهد، بلکه این تأکیدی بسیار مؤثر در تحکیم و تثبیت پیمان ازدواج و تحکیم و استواری زندگی زناشویی‌ست علیه خطراتی که ممکن است آن را تهدید نماید و خود ضمانت و تضمینی‌ست برای اعطای طولانی‌ترین عمر ممکن به زندگی زناشویی.

چون بی‌گمان پسر جوان وقتی با دختر جوانی که عاشق وی شده، عقد و پیمان ازدواج می‌بندد و عشق او در دلش می‌نشیند، تا مدتی میل قلبی به وی دارد و محبتش هم‌چنان در دلش پایدار است و با وی زندگی می‌کند تا زمانی که ریشه محبت و تعلقش به وی در دلش پژمرده می‌شود...

و اگر این محبت و عشق به بیزاری و این تعلق و دلبستگی به دلزدگی و آزردگی، متحول و دگرگون گردید، وای! چه آسان است که از این دختری که تا دیروز عشق سوزان خود را به وی می‌بخشید، دلسرد گردد و در خود فرو رود و به جستجوی دختر جوان دیگری پردازد که شراره عشق خاموش شده را در دل و درون وی از نو برافروزد و از نو حرارت و گرمی شوق خود را بدان دختر ببخشد.

بی‌گمان چیزی که آن شوهر را برپایه زندگیش با همسر اولش نگه می‌داشت، دو عامل بودند: عامل اول: تربیت ایمانی و وجدانی وی بود، که او را وادار می‌کرد که با مصالح، تعامل و رفتار متقابل نماید، بیش از این که با عشق و محبت، تعامل و رفتار متقابل نماید و این تربیت ایمانی و وجدانی بر شوهر واجب می‌نماید و او را بر آن می‌دارد، که احساس شریک زندگی خود را مراعات بنماید، بیش از آن که دنبال لذت‌های زودگذر باشد... و این هرگز به وجود نمی‌آید، مگر این که ایمان قلبی داشته باشد.

عامل دوم: مهریه‌یی که بایستی گره و پیمان ازدواج بدان مقیّد گردد، بر همان شیوه و اساسی که خداوند متعال دستور داده و به صورت قانون شرع در آورده است: یعنی به مثابت بیمه و ضمانتی باشد که این ازدواج را استحکام بخشد و به زن این اطمینان خاطر و آرامش را بدهد، که این مرد چند هفته او را بازیچه دست خویش قرار ندهد، سپس او را از سر راه خود بردارد و در جستجوی بازیچه دیگری برآید، پس مرد اگر خود را در برابر شرع خدا و حکم و فرمان او مسؤول بداند، که می‌گوید:

﴿وَإِنْ أَرَدتُّمُ ٱسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَاراً فَلاَ تَأْخُذُواْ مِنْهُ شَيْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُبِيناً﴾ (نساء: ۲۰)

این فرمان ربّانی حکیمانه او را ناچار خواهد کرد، که در کنار انگیزه‌های لهو و لعب و عشقبازی، مواظب میزان مصالح و عواقب آن نیز باشد و خود را کنترل نماید و به خطا نرود...

چه‌بسا در وی، ضمیر و وجدان انسانیش بیدار گردد و متوجه آن معنی مقدسی شود که در این آیه مبارک قرآن پنهان است، زیرا این آیه به وی می‌گوید:

اگر تو بخواهی که همسرت را با طلاق و جدایی از وی، بکوبی و عذاب دهی و بر آن مصرّ باشی، بایستی شریعت خدا نیز اصرار نماید بر این که تو را با پرداخت مالی بابت مهریه‌یی که برای وی تعیین کرده‌یی، سخت بکوبد و مجبور به پرداخت آن کند، هر اندازه مبلغ آن فراوان باشد، لیکن بدان که پرداخت مبلغ کلان، عقوبت و کیفر تو نیست، بدان که یک مساوات حقوقی‌ست برای همسرت که با فراق و جدایی و طلاقت او را شکنجه دادی و کوبیدی.

هرگاه زخمش بدان پماد التیام یافت، وقت آن است که از این سخن خداوند یاد نمایی که می‌فرماید:

﴿وَإِن تَتَفَرَّقَا يُغْنِ ٱللَّهُ كُلاًّ مِن سَعَتِهِ﴾ (نساء: ۱۳۰)

«و اگر راهی برای اصلاح در میان خود نیابند و از هم جدا شوند، خداوند هر کدام از آن‌ها را با گشایش و فضل خویش بی‌نیاز می‌کند...»

بسیار مهم است که بدانیم مرجع تصمیم‌گیری در تحدید و تعیین رقم مالی مهریه قطعاً خود همسر است و تنها اوست که مالک تعیین مقدار و مبلغ آن است از لحاظ کثرت و قلت و کم و زیادی هر مبلغ که باشد و به هر مبلغی برسد، نه غیر او، زیرا شارع مقدس آن را سوپاپ اطمینان و منبع ضمانت ثبات و

استقرار زندگی زناشویی وی قرار داده است تا این که بازیچه و اسباب بازی این شخص نشود که امروز برایش سرود عشق و شیفتگی می‌سراید؛ بنابراین بایستی مرجع تصمیم‌گیری در تعیین مقدار و مبلغ آن و مالک تصرّف در آن خود زن باشد.

لیکن باید زن هم بداند که این ضمانت مهریه، بعد از ضمانت اول می‌آید که مسائل اخلاقی و فضیلتی‌ست، که جز ایمان و باور حقیقی به الله نیست، پس بایستی زن هم باور حقیقی به الله داشته باشد تا محرکه‌ی اخلاق و فضیلت در وی نیز به وجود آید و ثمره و نتیجه آن، خوف از عذاب خدا و تمسّک و چنگ زدن به تعالیم و آموزه‌های او و احکام او باشد.

گاهی بعضی اعتراض می‌کنند و می‌گویند: برخی از مردان منحرف می‌شوند و خیره‌سری می‌کنند و بر زن ظلم می‌نمایند و از این حق طلاق، به بدترین شکل سوءاستفاده می‌کنند. در پاسخ بدانان گفته می‌شود: از تمام نظام‌ها در دنیا سوءاستفاده می‌شود و هر صاحب قدرتی، اگر بداخلاق باشد و عامل کنترل و بازدارنده دینی در وی ضعیف و سست باشد، از آن تجاوز می‌نماید، با وجود این، به ذهن هیچ خردمندی خطور نمی‌کند که بایستی این نظام‌های شایسته لغو و ملغی گردند، بدین علت که بعضی از مردم از آن‌ها سوءاستفاده می‌نمایند یا این که به هیچ کسی در دولت هیچ صلاحیتی داده نشود به بهانه این که صاحبان صلاحیت، از حدود آن تجاوز می‌کنند!!

بی‌گمان اسلام پایه اولیه خود را در نظام‌ها و قوانینش، بر بیداری ضمیر و وجدان مسلمان و استقامت و راستی او و باور به مراقبت و نظارت پروردگارش بر وی بنیاد نهاده است و برای این کار، راه‌های متعددی را پیش گرفته است که اگر با دقت و صداقت مراعات گردند، به بیداری ضمیر و وجدان مسلمان و عدم سوءاستفاده از توانایی‌ها و صلاحیت‌هایی که به وی داده شده است، می‌انجامد و منتهی می‌گردد، بزرگ‌ترین دلیل بر این ادعا آن است که طلاق نزد ما مسلمانان و در محیط‌های متدین جز به ندرت واقع نمی‌گردد؛ در حالی که در میان غیر این طبقات، بدون فرق میان ثروتمند و فقیر، پیش می‌آید و گاهی آمار آن بالاست.

به علاوه هر نظام و هر قانونی در دنیا، قطعاً بایستی هنگام اجرا و تطبیق، به ضرر بعضی از مردم تمام شود، پس معیار و مقیاس شایستگی و صلاحیت هر نظامی یا ملاک فساد و تباهی آن، سود و منفعت برای بیشترین مردم یا ضرر و زیانی نسبت بدانان است و اگر ما مزایای اعطای حق طلاق به مرد را با مضرات سلب این حق از وی، مقارنه و مقایسه بکنیم بی‌شک کفّه ترازوی حسنات و مزایای آن بر کفّه سیئآت و مضرات آن، بسیار رجحان و برتری دارد و این خود به تنهایی کافی‌ست، برای ترجیح اعطای حق طلاق به مرد.

اعتراض به این که چرا مانند غربیان طلاق دادن در اسلام در اختیار محکمه و دادگاه نیست؟

در پاسخ باید گفت: بی‌گمان وقوع طلاق از طریق محکمه و دادگاه مانند غربیان بنا به دلایل زیر هم ضرر و زیان دارد و هم بی فایده است:

امّا زیان‌ها و ضررهای آن: چون باعث افشای اسرار زناشویی در محضر دادگاه و وکیل مدافعان طرفین می‌شود و گاهی این اسرار، سبب رسوایی و بدنامی می‌شوند، پس بهتر است که نزد صاحبان آن‌ها نهان بمانند.

فرض کنیم که شوهر در رفتار زنش دچار شک و بدگمانی گردد و به دادگاه برود و بدین سبب تقاضای طلاق نماید، بی شک این موضوع باعث رسوایی می‌گردد، اگر در میان خویشاوندان و دوستان و همسایگان و بعضی از روزنامه‌ها افشا و منتشر شود البته روزنامه‌ها انتشار این قضایا را وسیله رواج خود قرار می‌دهند!!

اما بی‌فایده بودن آن: بی‌گمان اگر کسی حوادث طلاق در محاکم غربی را بررسی نماید، به تأکید در می‌یابد که دخالت محاکم در این موضوع، ظاهری و صوری است و کم‌تر پیش می‌آید که زنی یا مردی از محکمه تقاضای طلاق کند و محکمه آن را ردّ نماید و بسیاری از هنرپیشگان سینما، تمایل خویش را به طلاق از شوهرانشان و ازدواج با دیگری، اعلام می‌کنند، پیش از آن که تقاضای طلاق خود را به محکمه ارائه بدهند!!

البته محاکم نیز در قبول طلب و تقاضای آنان درنگ نمی‌کنند!

و بدتر از این، در بعضی از کشورهای غربی محاکم حکم به وقوع طلاق نمی‌کنند مگر این که زنای شوهر یا زنای همسر ثابت گردد!! و بسیار پیش می‌آید که زوجین با هم توافق و توطئه می‌کنند و هم‌دیگر را متهم به زنا می‌نمایند تا از هم جدا شوند و گاهی گواهی‌های دروغین و وقایع ساختگی را برای اثبات زنا، از خود می‌سازند تا محکمه حکم به طلاق را صادر کند!!!

به راستی کدام حالت کریمانه‌تر و نیکوتر و سزاوارتر به کرامت زوجین است؟!

طلاقی که بدون رسوایی آنان صورت گیرد؟! یا این که بعد از رسوایی و بدنامی آنان صورت گیرد؟![۱]

دکتر علی عبدالوافی می‌گوید:[۲]

مدتی‌ست که بعضی از نویسندگان مصری تلاش می‌کنند، تا اولیای امور را توجیه کنند، که حق طلاق را از شوهر و همسر بگیرند و آن را در اختیار قضا و محاکم قرار بدهند و هیچ زنی طلاق نگیرد مگر از

۱. به:«المرأة بین الطغیان الغربی و لطایف التشریع الربانی» دکتر بوطی، ص ۱۳۷ و بعد مراجعه شود.
۲. المرأة فی الاسلام، ص ۱۱۹.

طریق ارائه‌ی دعوی خود به محاکم و اقناع محکمه به موجه بودن دلایل و اسبابی که به طلاق منجر می‌شود و آنان با این کار می‌خواهند که احکام مدنی فرانسه را درباره طلاق، به مصر منتقل نمایند و آن را به جای شریعت الله بگذارند!! اگرچه از روی خباثت بدان تأکید نمی‌نمایند!!

ما پیش از این قوانین اروپایی به ویژه قانون مدنی فرانسه راکه این مسلک و روش را دارند، عرضه نمودیم و نتایج این قوانین راکه از هم پاشیدن نظام خانواده و فرو ریختن پایه‌های اخلاق است، بیان کردیم، گذشته از این بیش‌تر اسباب و علل طلاق مواردی هستند، که اعلام آن صحیح و شایسته نیست، به خاطر حفظ آبرو و کرامت خانواده و حفظ شهرت و خوش نامی افراد خانواده و آینده دختران و پسران آن.

پس اگر برای مردم اجباری شود که طلاق را بعد از اعلام این اسباب و علل در دادگاه و ارائه‌ی دلایل قاطع بر آن و قانع کردن قاضیان بدان واقع کنند، مردم در میان دو آتش قرار می‌گیرند: یا باید عدم رسوایی خود و همسر و فرزندان‌شان را به سبب عدم اعلام این اسباب در دادگاه ترجیح دهند آن‌گاه در وضعیتی قرار می‌گیرند، که به دور از اخلاق نیکو و فاضله است؛ هم‌چنین بر خلاف مصلحت خود و خانواده نیز می‌باشد، یا این که جنبه اعلام این علل و اسباب طلاق را در پیش دادگاه، ترجیح دهند و انتخاب نمایند، پس بدین کار ننگ و عار ابدی بر پیشانی خود و تمام افراد خانواده مثبت می‌شود؛ به علاوه اگر راه طلاق تا این حدّ دشوار گردد، قطعاً یکی از طرفین با توجه به عناد و سرسختی و تمایلی که به جدایی دارد، ناچار می‌گردد که تهمت‌های دروغین و ناروا به طرف دیگر بزند، تا به آرزوی خود ـ که جدایی‌ست ـ برسد؛ همان‌طور که اکنون در میان ملت‌های غربی چنین است، زیرا متقاضیان طلاق از طریق دروغ و جعل اتهام و اثبات خیانت به زناشویی، به طلاق دادن دست می‌یابند و بر کسی پنهان نیست که چه ضررهای سنگینی به ویژه به خود خانواده می‌رسد و امور درخواست طلاق و نظام اجتماعی و اخلاقی به طور عام تباه و فاسد می‌گردد.

اما اسلام هنگامی که در میان زوجین اختلافی و نزاعی پدید آید، نظام تحکیم و داوری در میان آنان مقرر کرده است، لیکن به صورت کریمانه و محترمانه و شرافتمندانه، که این داوری، مفاسد و زیان‌هایی راکه برشمردیم ندارد، زیرا مقرر داشته است که این مجلس داوری از دو حَکَم تشکیل گردد: یکی از خانواده شوهر و یکی از خانواده همسر، یعنی دو مردی که زوجین از افشای اسرار و علل و اسباب نزاع خود بدانان احساس شرم و عار نمی‌کنند و آن دو داور و حَکَم از جنبه دیگر، بر کتمان هر چیزی که شهرت و خوش نامی این دو خانواده متخاصم را لکه‌دار و مخدوش سازد، در عدم افشای آن در میان مردم، دست کمی از زوجین ندارند و کم‌تر از زوجین بر این مطلب تأکید نمی‌ورزند، زیرا هر چیزی که موجب بدنامی و رسوایی این خانواده گردد، موجب بدنامی و رسوایی خود داورها نیز می‌شود، زیرا داورها با این خانواده، نسبت قرابت و خویشاوندی محرمانه دارند.

علاوه بر این مطالب، بی‌گمان هرگاه ضرورت ایجاب کند و منافع و صلاح عمومی و خانواده بر آن متوقف باشد که قضا در این کارها دخالت نماید، اسلام نیز این دخالت دادگاه را اجازه داده است.

به قضا و دادگاه اجازه داده است که هنگام اعسار و تنگدستی شدید شوهر و عدم قدرت وی بر هزینه و انفاق همسرش و در حالت غیبت طولانی شوهر و هرگاه و هر جا ضرورت طلاق به خاطر ضرر رساندن و قبول ضرر حاصل شود، در این حالات دادگاه به جای شوهر اقدام به وقوع طلاق نماید...

دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید:[۱]

می‌گویند: چرا حق طلاق تنها به مرد داده شده است؟

در پاسخ باید گفت: بی‌گمان مرد صاحب خانواده و نان‌آور آن و مسؤول اول خانواده است و اوست که مهریه و تمام هزینه‌های بعد از آن را می‌پردازد و بنای خانواده روی دوش او بنا نهاده می‌شود و کسی که چنان وظیفه‌یی داشته باشد برای او سخت و دشوار است که بنای خانواده را درهم ریزد مگر سختی‌های زندگی بر وی مستولی گردد و ضرورت‌هایی پیش آید که او مجبور شود. تمام این هزینه‌های کمرشکن و خسارات‌های کلان را به خاطر آن قربانی کند و از آن‌ها بگذرد، به علاوه مرد بیش از زن عاقبت‌نگر و دور اندیش بوده و بیش‌تر در کارها درنگ می‌کند و کم‌تر از زن تحت تأثیر قرار می‌گیرد، پس بهتر است که گره طلاق در دست او باشد و برای او شایسته‌تر است، اما زن زود تأثیر می‌پذیرد و زود عکس‌العمل نشان می‌دهد و عاطفه آتشین دارد، اگر طلاق به دست او باشد، برای ناچیزترین سبب و کوچک‌ترین اختلاف، بدان شتاب می‌ورزد.

همان‌طور که مصلحت نیست امر طلاق به محکمه موکول گردد، زیرا تمام عوامل و اسباب طلاق از مواردی هستند، که نباید در محاکم افشا و شایع گردد و وکیل مدافعان و نویسندگان، آن‌ها را دهن به دهن نقل کنند و در افواه خاص و عام افتد؛ به علاوه غربیان که طلاق را از طریق محاکم انجام می‌دهند، طلاق نزد آنان کم‌تر نشده است و محکمه مانع مردی یا زنی نمی‌شود، که به طلاق میل و رغبت دارد.

شیخ محمد ابوزهره می‌گوید:[۲]

بی‌گمان ازدواج در شریعت اسلامی و در تمام شریعت‌های نازل شده از جانب الهی یک عقد دایمی و ابدی‌ست، لذا به‌صورت موقت منعقد نمی‌گردد؛ همان‌طور که هنگام سخن از ایجاد آن، بیان نمودم، پس عقدی‌ست برای ماندن و استمرار...

شریعت آن را به صورت عقد ابدی قرار داده است، ولی برای استمرار شایسته آن بایستی مهر و محبت و صفا در میان آنان برپا باشد، زیرا علاقه و پیوند شخصی میان آن دو، رابطه و پیوندی‌ست که زندگی زناشویی میان آن‌ها را به طور شایسته نگه می‌دارد و ضامن بقای آن است؛ لذا شارع مقدس بر

۱. "مرکز المرأة فی الحیاة الاسلامیة" ص ۱۱۲-۱۱۱.
۲. الاحوال الشخصیه ص ۲۸۴-۲۸۰.

بقای این مودت و محبت تأکید می‌کند و آنان را بر معاشرت نیکو و نرمی و الفت با هم تشویق می‌کند و هنگام اختلاف و نزاع میان آنان، قانون حکمین و دو داور را مقرر فرموده است که می‌فرماید:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَٱبْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَماً مِنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلاَحاً يُوَفِّقِ ٱللّٰهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ ٱللّٰهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً﴾ (نساء: ۳۵)

«و اگر از جدایی میان آن دو همسر بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن، انتخاب کنید، تا به کار آنان رسیدگی کنند، اگر این دو داور تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند دل‌های آن دو را به هم نزدیک می‌سازد، زیرا خداوند دانا و آگاه است و از نیت همه باخبر است.»

به یقین آن دو داور ـ که خویشاوندان آنان هستند ـ خویشاوندان با مروتی‌اند، که می‌توانند. ریشه نزاع را خشکانده و محبت و مودت آنان را به صفای پیشین برگردانند لیکن گاهی دل‌ها از هم متنفر و گریزان است و سپس این نفرت و دوری استحکام می‌یابد. به گونه‌یی که ممکن نیست که از راه تحکیم یا غیر تحکیم داوران، آن مودت و الفت به صفای پیشین برگردد. در این حالت بایستی یکی از امور سه گانه زیر اختیار و انتخاب گردد:

اول: با نفرت و بیزاری با هم بمانند و زندگی کنند؛ در حالی که خشم و کینه و دشمنی در میان آنان وجود دارد و این حالتی‌ست که اختیار و انتخاب آن ممکن است. ولی بقای آن ممکن نیست و اگر باقی هم بماند به هیچ وجه به نفع و مصلحت خانواده نیست.

دوم: از لحاظ جسمی از هم جدا باشند، آن‌گاه زن معلّق مانده، نه همسر است و نه به نیکی رها شده است تا خداوند او را با گشایش و فضل خویش بی‌نیاز گرداند.

سوم: طلاق دادن با رفع قید ازدواج که اکنون زنجیری و مصیبتی شده است؛ در حالی که در اصل نعمت بود.

بی‌شک منطق سلیم و خرد حکم می‌کند که در این حالت راه طلاق برگزیده شود و طلاق در این حالت ضرورتی لازم و بایسته است.

لیکن قضیه طلاق با وجود ضرورت آن، در بعضی از شرایط به علت آن که بعضی از ملت‌ها آن را حرام می‌دانند، خود آن، سبب نزاع و اختلاف است. "بنتام" در کتاب اصول الشرایع ضرورت طلاق را ذکر کرده است و گفته: بی‌گمان ازدواج ابدی شایسته انسان است و با نیاز وی متناسب و با شرایط خانواده سازگار و هماهنگ بوده و برای حفظ نوع انسان سزاوار است.

ولی اگر زن شرط کند که مرد هرگز از وی جدا نشود، حتی اگر در دل‌های آنان نسبت به هم، کراهت و نفرت جای محبت و رحمت را بگیرد، به راستی این کار زشت و ناخوشایند است و هیچ کس آن را

تصدیق نمی‌کند، به علاوه این عدم جدایی ابدی بدون این که زن آن را بخواهد و شرط کند، ضمن عقد موجود است، چون قانون بدان حکم می‌کند و در حال اجرای عقد در میان دو طرف عقد داخل می‌شود و مجری عقد بداناں می‌گوید:

«شما دو تا با هم قرین می‌شوید تا سعادتمند گردید پس بدانید شما دو تا با این عقد داخل در زندانی می‌شوید که در آن محکم بسته خواهد شد و اجازه نمی‌دهم که از آن خارج شوید اگرچه با سلاح دشمنی و کینه با هم بجنگید!!»

به حقیقت قبیح‌ترین امر و زشت‌ترین کار، عدم انحلال این اتفاق و نگشودن گره آن است، زیرا دستور دادن به عدم خروج از حالتی، خود دستور است به عدم دخول در آن و این فرق نمی‌کند بین ازدواج باشد، یا غیر آن و اگر تنها مرگ، راه رهایی از ازدواج باشد، سبب ایجاد قتل بین زن و شوهر می‌شود و ممکن است قتل‌های متعددی در جامعه شایع شود. پس بایستی هنگام شدت نفرت و کراهت بین زوجین، طلاق باشد، لیکن به دست چه کسی باشد؟! آیا بدست قاضی باشد، یا به دست زوجین با هم یا تنها به دست یکی از زوجین، شوهر تنها یا همسر تنها باشد؟

بی‌شک، همه خردمندان اتفاق دارند بر این‌که اگر زوجین هر دو به جدایی رضایت دهند، واجب است که آن را تقریر و تثبیت نمود، زیرا مقرر است هر عقدی که دو طرف آن، بر پایان دادن به آن، اتفاق کنند، پایان یابد، زیرا آن دو طرف زمانی بر پایان آن اتفاق می‌کنند، که زندگی زناشویی غیرممکن باشد؛ اگرچه آن جا ملاحظه‌یی وجود دارد و آن، این‌که: واجب است، خشم عارضی و زودگذر، تأثیری در حکم نداشته باشد و حکم به طلاق، ناشی از آن نباشد.

ولی این یک امر روحی و روانی‌ست که ارتباطی به حکم قضا ندارد و به یقین اسلام برای این کار احتیاط کرده است. پس دو امر دیگر باقی می‌ماند که تنها قضا و دادگاه، مالک طلاق باشد بدون دخالت اتفاق زوجین بر آن. شاید یکی بگوید: اگر زوجین در امر طلاق با هم توافق ننمایند بهترین راه آن است که طلاق به دست قاضی باشد و هیچ کدام از زوجین به تنهایی مالک آن نباشد، زیرا قاضی ناظری بی‌طرف است و عقدی که حقوق لازم را ایجاب می‌کند یک اراده تنها آن را باطل نمی‌نماید، چون اگر طلاق به دست یکی از آن دو باشد، این گره و عقد بر اثر یک خشم عارضی می‌گسلد و اگر پشیمان شود، دیگر فایده‌یی ندارد.

بی‌گمان این قول از روی فکر و اندیشه، جایگاهی دارد و بعضی از قوانین بدان عمل کرده‌اند، ولی زمانی این فکر درست خواهد بود که مسایل روانی و باطن دل‌ها را بتوان از راه دلایل ظاهری اثبات کرد. زیرا قاضی تنها به چیزی حکم می‌کند که علایم ظاهری و شاهد و بینه آن را اثبات نماید. پس بی‌گمان قاضی تنها به چیزی توجه می‌کند که حق است یا ظلم، تا حق را برقرار سازد و از ظلم جلوگیری کند و

در قضیه‌ی زندگی زناشویی، مسأله ظالم و مظلوم نیست، بلکه صلاحیت و شایستگی این زندگی زناشویی، برای ماندگاری و امکان استمرار مودت و محبت آن دوست یا عدم صلاحیت و شایستگی آن، برای مثال هرگاه شوهری از دادگاه تقاضای طلاق کند، بدین بهانه که از همسرش خوشش نمی‌آید و از او کراهت دارد و پیوند محبت در میانشان گسسته است و او خود تلاش کرده که این امر را اصلاح نماید و موفق نشده است، آیا در این حالت قاضی اقدام به طلاق می‌کند یا نمی‌کند؟!

بی‌گمان طلاق در این حالت یک امر ضروری‌ست، ولی چه فرقی دارد: میان این که قاضی طلاق را اجرا کند یا خود شوهر طلاق را واقع نماید؟!

اگر سبب طلاق چیزی باشد غیر از محبت و کراهت، آیا مصلحت اجتماعی ایجاب می‌کند که اسرار درونی خانواده در دادگاه افشا شود و پخش گردد و در دفاتر آن ثبت شود؟! در حالی که روا نیست که بعضی از این اسرار اعلان گردد و بی‌گمان در میان زوجین رازهایی هست که نباید آن‌ها را برملا ساخت و از روی آن‌ها پرده برداشت.

اسلام طلاق را در دست قاضی قرار نداده است، مگر وقتی که زن خود تقاضا کند و اسلام که طلاق را به دست مرد داده، به یقین برای آن احتیاط لازم به عمل آورده است، تا بر اثر تأثیر خشم سرکش، طلاق صورت نگیرد و طلاق مشروع را به طلاق سنتی و مبتنی بر سنت پیامبرﷺ مقید کرده است و در آن ملاحظه شده که طلاق در شرایط و دوران زمانی دور از هم و بافاصله صورت گیرد، به گونه‌یی که با این احوال و با وجود فرصت‌ها برای پشیمانی طرفین در زمان پی در پی، اصرار بر آن، خود دلیل بر گسستن پیوند محبت فیمابین و نفرت دل‌ها از هم بوده و راهی برای پیوند مجدد باقی نمانده باشد...

شاید کسی بگوید: اسلام و شارع مقدس اسلامی، جنبه زن را اهمال کرده و نادیده گرفته است چون گاهی ممکن است همسر به خاطر بغض و کراهت از شوهرش، طاقت تحمل وی را نداشته باشد، پس منطق ایجاب می‌کند که همسر حق جدایی از شوهرش را داشته باشد. پاسخ این است: اگر شارع اسلامی جنبه زن و احساس و عاطفه وی را اهمال کرده و نادیده گرفته باشد، این اعتراض وارد است، ولی شارع جنبه زن و عواطف وی را رها نکرده و نادیده نگرفته است، بلکه به مقتضای آن چه بسیاری از فقهای مسلمین استنباط کرده‌اند، به زن حق طلب جدایی از شوهرش را داده است، اگر از وی متضرر و زیان دیده باشد و ثابت شده که او را به چیزی اذیت می‌کند که شایسته امثال او نیست و امام مالک، وقتی که سرکشی و نافرمانی زنی نسبت به شوهرش ثابت شد، گفت:

علت این سرکشی آن است، که به سبب بغض و کراهت از وی، طاقت تحمل وی را ندارد، پس به وی اجازه داده است که قاضی با مشورت دو داور او را به صورت طلاق "خُلعی" طلاق دهد، به شرط این که آن زن مهریه‌یی که از شوهرش گرفته است، به وی برگرداند و نصّ مدون در فقه امام مالک چنین است:

«امام مالک درباره اختلاف و نزاعی که در آن دو حکم و داور وجود دارد، گفته است: هرگاه میان مرد و زن حقّی پدید آمد که از طریق "بینه" ثابت نشود و نتوان در میان آنان صلحی برقرار کرد، پس اگر بدین حدّ رسیدند، والی و حاکم یک مرد از خانواده زن و یک مرد از خانواده مرد را می‌فرستد، تا بین آن دو داوری کنند آن دو داور تلاش می‌کنند، که بین آن‌ها صلح برقرار کنند و اگر مصالحه صورت نگرفت پس از هم جدا می‌شوند و اگر تشخیص دادند که چیزی از مال آن زن به مرد بدهند تا طلاق "خُلعی" باشد، این کار را می‌کنند...

بنابراین طلاق "خُلعی" جایز است که به امر قاضی باشد. هرگاه زن نخواهد با شوهر خود زندگی کند و ابن رشد در توضیح آن گفته است: «نظر فقهی چنین است که حق طلاق در برابر مال به زن داده شده است، در مقابل طلاقی که در دست مرد است، زیرا حق طلاق به دست مرد داده شده است وقتی که از همسرش بدش می‌آید، در مقابل، "خُلع" نیز به دست زن داده شده، وقتی که از شوهرش بدش می‌آید، لیکن بایستی "خلع" بعد از تحکیم دو حَکَم و داور باشد، یعنی پس از این که داوران گفتند: سازش ممکن نیست، آن وقت زن حق "خُلع" دارد.»

سؤالی که باقی می‌ماند این است: چرا این فرق میان مرد و زن نهاده شده است که به مرد اجازه داده شده که بدون نیاز به قضا زنش را طلاق بدهد، ولی به شرط حکم قضا این حق به زن داده شده است؟!

پاسخ این سؤال: این مسأله از طبیعت و سرشت مرد و زن و از وجوب عواقب و تبعاتی‌ست که مرد را وادار به تفکر و سنجش اوضاع می‌نماید و از طبیعت طلاق گرفته شده، از این لحاظ که بنا به ضرورت و نیاز ثابت گردیده است، یعنی این مسأله به مجموع این امور بستگی دارد.

بی‌گمان عاطفه و احساس بر زن حکم می‌کند و این خود امتیاز و فضیلت وی می‌باشد و عاطفه و احساس هرگاه بر کارهای خطرناک و مهمّ سیطره و غلبه یابد، گاهی زیان‌آور است و طلاق مهم‌ترین و خطرناک‌ترین چیزی‌ست که در میان زن و شوهر وجود دارد.

زن خشمگین می‌شود و گمان می‌کند که صفحه زندگیش دچار چنان تیرگی شده، که تحمل آن ممکن نیست و این که خانه و منزل بر وی از کفه ترازو و از حلقه دام، تنگ‌تر شده است، پس اگر طلاق در دست وی بود، در چنین شرایطی از عواقب آن نمی‌اندیشد، اما مرد با توجه به هزینه سنگینی که برای این ازدواج متحمل شده و با توجه به بار سنگینی که طلاق بر دوش وی می‌اندازد و با توجه به احساس مسؤلیتی که نسبت به فرزندانش دارد که به وی نسبت می‌برند و دیگر عواقب طلاق، در اندیشه فرو می‌رود و پیش از اقدام به طلاق، میان عواقب و پیامدهای مترتب بر آن و میان نیاز شدید بدان، سنجش و موازنه‌یی انجام می‌دهد، اگر کفه اولی بر دومی رجحان داشت، زنش را نگه می‌دارد و او را تحمل می‌کند و اگر کفه دومی بر اولی رجحان یافت، زنش را طلاق می‌دهد.

خانم لورافیشیا غلیری می‌گوید:[۱]

«قرآن کریم طلاق را مباح می‌داند و جامعه‌ی غربی نیز به طلاق راضی شده و در واقعیت زندگی به عنوان ضرورتی از ضروریات زندگی بدان اعتراف نموده و تقریباً بدان شکل قانونی کامل بخشیده است. پس برای ما آسان است که دفاع اسلام از آن را مورد غفلت قرار دهیم، با وجود این ما با بررسی طلاق و مقارنه کردن میان عادات عرب در زمان جاهلیت و میان شریعت اسلامی، این فرصت را به دست می‌آوریم که بدانیم: قانون اسلامی، در این مجال نیز به حق، اصلاحات اجتماعی پدید آورده است. پیش از دوره محمد ﷺ عرف و عادت عرب‌ها، طلاق را به صورت یک عمل سهل و ساده در آورده بودند...

امّا قانون الهی بعضی از قواعد را پدید آورد که نه تنها ابطال طلاق را جایز نمی‌داند، بلکه در بعضی از احوال بدان توصیه می‌نماید...

زن حق مطالبه طلاق را ندارد ولی با دخالت قاضی، گاهی در جستجوی فسخ آن است و می‌تواند بدان نایل آید، هرگاه سببی داشته باشد که آن را توجیه نماید و هدف از قید نهادن برای حق زن در گرفتن طلاق، نهادن حد و منعیست برای پرداختن به طلاق، زیرا مردان دیرتر از زنان، اقدام به طلاق می‌کنند؛ هم‌چنین اسلام دخالت قاضی را، ضمانتی قرار داده است، برای این‌که زن تمام حقوق مالی و غیر مالی را که ناشی از فسخ ازدواجش می‌باشد، به دست آورد.

این قاعده و قاعده‌یی دیگری که در شرایط بروز اختلاف و نزاع بین زن و شوهر، به صراحت مقرر می‌دارد که باید به داوری بعضی از افراد موفق پناه ببرند، تا به تفاهم برسند، این دو قاعده به راستی دلایل کافی هستند بر این‌که اسلام طلاق را یک عمل شایسته ملامت و سرزنش می‌داند و آیات قرآنی با صراحت کامل آن مطلب را مقرر می‌دارند... و در این باره احادیث نبوی فراوانی وجود دارد که همین تفکر را بیان می‌کنند...»

فضیلت آن است که دشمنان اسلام به مباح بودن طلاق اعتراف کرده‌اند:

استاد محمد کامل النّباء می‌گوید:[۲]

در چنین روزی پانزده سال پیش در یک کشور عربی با وی ملاقات کردم و او را یک فرد مسیحی بسیار متعصب سرشار از احساسات در دفاع از دین و عقیده‌اش دیدم، این تعصب و حماسه وی، ضرری به من نرساند و احساسات شدیدش مرا نیازرد، لیکن از وی انتقاد داشتم، بلکه با وی دشمنی ورزیدم. به سبب

۱. به نقل از کتاب "قالوا عن الاسلام" ص ۴۲۰.
۲. "لواءالاسلام" سال چهاردهم، شماره سوم، ذی‌القعده سال ۱۳۷۹ هـ ص ۱۷۱.

این که بر ادیان دیگر طعنه می‌زد و دین یهودی از طعنه و استهزا وی در امان نماند و دین اسلام نیز از حماقت و بی‌خردی وی نجات نیافت...

همواره مرا تحریک می‌کرد و برمی‌انگیخت و برای مناقشه با من مسائلی را مـطرح مـی‌کرد، کـه دشمنان اسلام فراوان آن‌ها را مطرح می‌نمودند و گمان می‌کردند که سخن گفتن از این مسائل، در عقیده مسلمانان، شکّ و تردید ایجاد می‌نماید و ایمان را متزلزل می‌سازد، مانند مسأله بـردگی، ازدواج بـا چهار زن، طلاق و نظام آن در اسلام و مسأله ازدواج پیامبرﷺ با زینب بنت جحش ام‌المؤمنین را فراوان به میان می‌کشید و یاوه‌گویی‌های دشمنان را نشخوار می‌کرد و آن‌ها را علیه مقام شامخ نبوت ادعا می‌نمود و هر بار که با من مناقشه و محاجات می‌کرد، جواب دندان‌شکنی به وی می‌دادم و سنگ روی یخش می‌کردم و در بسیاری از اوقات که مسأله‌یی را در حضور مردم و ملأ عام، مطرح می‌کرد من برنده بحث با وی بودم، لیکن او دشمن سرسخت و خیره‌سری بود دائماً سرکشی می‌کرد و به خود مغرور می‌شد و می‌پنداشت که او یگانه عالم به دقایق دین مسیحی‌ست و خبیر و آگاه به اسرار آن دین است، که نزدیک بود، خود را یک کشیش عالی‌مقام یا یکی از حواریون مسیحﷺ بداند. با هم ملاقات می‌کردیم و از هم جدا می‌شدیم و محاجات و برخورد می‌نمودیم و او همچنان بر رأی و عقیده خود باقی بود و من تلاش می‌کردم که او را به رأی صواب و درست برگردانم و به راه هدایت رهنمود شوم، اما او از هدایت یافتگان نشد...

سرانجام ملاقات ما گسست و در میان هیاهوی زندگی و دگرگونی‌های روزگار فراموشش کردم یا نزدیک بود فراموشش کنم، تا این که روزی او را رو در روی خود دیدم، گویی که زمین شکافت و او را بیرون انداخت و آخرین باری که او را دیده بودم، مانند عادت همیشگیش بیرون از دیار مصر بود. این بار با شوق و محبت، بر من سلام داد و در چهره وی نشانه‌های مودّت و محبت را خواندم و در چشمان وی نگاه‌های مبارزه‌طلبی و پیکار نبود و شروع کرد به بیان حال خود و سرانجام کار خویش. او داشت سخن می‌گفت: ـ و من زیاد به سخنان او گوش نمی‌دادم، جز تا حدّی و به مقداری!! ـ چـرا از حـالم نمی‌پرسی از زمانی که از تو جدا شدم؟! و چرا تغییر و دگرگونی را در چهره‌ام ندیدی که خشم و آزردگی و خستگی از زندگی، بر آن نقش بسته است؟!

گفتم: روان‌پزشک نیستم تا در باطن مردم فرو روم و به درون دل‌ها وارد شوم و من کسی نیستم که به سرعت فریب نظرات و نگاه‌های تو را بخورم، یا فریفته کلمات شیرین مانندت بشوم و گمان نمی‌کنم که در تو تغییر تازه‌یی پدید آمده باشد، که نظر و نگاهم را نسبت به تو تغییر دهد!! یا مرا بر آن دارد، از رأی خود درباره تو ـ که از زمان آشنایی با تو برایم حاصل شده است ـ عدول نمایم.

گفت: به من گوش ده و مرا مسخره مکن و سخنم را بشنو و کمک کن. بی‌گمان اکنون من بیش از هر وقت دیگر، نیازمند رأی و مشورت تو هستم، جز با یک تبسم دزدکی به وی پاسخ ندادم و به سکوت خود ادامه دادم و بدان چه می‌گفت، گوش سپردم، پس شروع به سخن گفتن کرد، در حالی که نزدیک بود سیل اشکش روان گردد!!

پس بشنوید ای کسانی که بر نظام اسلام در طلاق و ازدواج عیب‌جویی می‌کنید!!

و گوش فرا دهید ای کسانی که عقایدتان سرشار از نقد بر نظام طلاق در اسلام است!!

و از تقید و مقید کردن آن می‌گویید و می‌خواهید که حق طلاق را به قاضی یا حاکم یا هر کس که می‌خواهید، واگذار نمائید!! پس بشنوید رأی آن مسیحی متعصّبی که در طی پانزده سال که او را شناخته‌ام، هیچ سخنش از طعن و انتقاد بر نظام طلاق و بدگویی از اسلام از این لحاظ، خالی نبوده است؛ همان‌طور که شما نیز اکنون چنین می‌کنید!! بشنوید شاید شما نیز به رشد و هدایت و خرد خویش برگردید؛ همان‌گونه که او برگشت!! و خرد و هوش و فهم‌تان به شما برگردد، همان‌طور که عقل و فهم به وی برگشت...

آن دوستم به من گفت: بعد از چند ماه که از شما جدا شدم، ازدواج کردم و کشیشی دختری را به ازدواجم در آورد و او را به من معرفی کرد، به عنوان این که آن دختر نمونه اخلاق و زیبایی و جوانی و شرافت و کرامت و نسب اصیل است و او را دیدم و شک کردم در این که او از سنّ جوانی گذشته است و تأکید کردند که چنین نیست و قضا و قدر کار خود را کرد و با او ازدواج کردم، بعد از معاشرت پنج سال با وی دریافتم که او عقیم است و ممکن نیست که فرزندی برایم به دنیا بیاورد که موجب نور چشمم و شادی دلم گردد و نامم را حفظ نماید و اجاقم کور نباشد.

او را نزد پزشکان زیادی بردم و به عبث به معالجه او پرداختند و او را از این حقیقت تلخ آگاه کردم، بدین امید که شاید وخامت اوضاع را دریابد، ولی جواب او این بود، من چه کار می‌توانم بکنم، شاید تو عقیم باشی!! به وی گفتم ثابت شده است که عقیمی تنها از توست و من می‌خواهم که پسری یا دختری داشته باشم که نام مرا حفظ کند و نامم کور نشود، به عبث تلاش کردم که با وی به تفاهم برسم یا با کشیشی که او را به ازدواج من در آورده بود به تفاهم برسم... و تلاش محالی می‌کردم در این که او را طلاق دهم یا از وی رهایی یابم یا با دیگری ازدواج کنم و تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایم برباد رفت، تا آن جا که از زندگی به تنگ آمدم و خواستم با هر وسیله‌یی که شده، از وی رهایی یابم، لیکن ترسیدم از این که اگر به خودکشی دست بزنم، گناهکار و عاصی بمیرم، ای کاش همین بود و بس!!

بلکه زندگیم به جهنم تبدیل شده بود و زندگیم در تنگنای دائمی و عذاب و شکنجه قرار گرفته بود!! و او مرا تهدید می‌کرد که اگر او را ترک کنم و از پیش او بروم، او تا آخر دنیا مرا دنبال نماید و برای

رهایی از من از هر حیله‌یی و وسیله‌یی که بتواند، دریغ نخواهد کرد. سپس شروع خواهد کرد به این که دائماً در هر جا باشم مرا بدنام کند و همین کار را هم کرد؛ تا جایی که از مردم عزلت گزیدم و به دور از مردم زندگی می‌کردم و احساس می‌نمودم که از خانواده و وطنم دور مانده‌ام و بدبختی‌های من پایانی ندارد.

اینک پیش تو آمده‌ام، شاید تو چاره مرا بدانی؛ چون گذشت اسلام و مسامحه آن را درک و احساس نکرده بودم جز اکنون!! و نمی‌دانستم که اسلام دینی‌ست، که هرگز باطل بدان راه ندارد و این را ندانسته بودم، جز وقتی که با این تجربه تلخ و سخت روبه‌رو شدم...

ای دوست من! امیدوارم و اصرار می‌کنم که تو راه چاره‌یی برای رهاییم بیاندیشی تا بدان از این مصیبت ـ که از هر طرف مرا احاطه کرده است ـ نجات یابم و من سراسیمه جواب دادم:

من چه کاری می‌توانم برای تو بکنم؟ این نظام دین شماست که چنین است و تعالیم و آموزه‌های مردان کلیسای شماست که در این گونه شرایط قوانین تلخی را بر شما تحمیل می‌کنند و تنها چیزی که می‌توانم از این سخنان استنباط کنم این است که بگویم: این اعتراف به اسلام است از طرف یک دشمن سرسخت از دشمنان اسلام، که مدت‌های طولانی بر آن طعنه می‌زد و از بدنامی آن سخن می‌گفت و آن را نکوهش می‌کرد که چرا ازدواج با بیش از یک زن را مباح کرده است به شرط استطاعت و عدالت و هنگام عدم امکان ادامه معاشرت و هم زیستی زوجین یا هنگام وجود سببی که تفاهم زوجین را با هم غیرممکن می‌سازد و نتوانند با هم زندگی آرام و مطمئنّی داشته باشند، طلاق را مباح کرده است و بارها و بارها آن آیه انجیل را بر من می‌خواندی که می‌گوید: «آن چه خدا به هم پیوند داده و جمع کرده است، انسان نباید آن را از هم جدا سازد.» پس تو را چه شده است که اکنون تعالیم و آموزه‌های دین خود را انکار می‌کنی و علیه کلیسایت می‌شوری؟!!

او گفت: من به راستی کور بودم و گمراه، تا این که این حادثه و رویداد بیدارم کرد، بی‌گمان من از آن وقت که بدین بلا مبتلا شده‌ام، کتاب‌های اسلامی را می‌خوانم و در مباحث مربوط به نظام ویژه ازدواج و طلاق دقت و تأمل می‌کنم و بر ایمان و باور و یقینم افزوده می‌گردد که نظام اسلامی نظام درست و شایسته‌یی برای هر زمان و هر مکانی‌ست و اگر آن‌ها درست اجرا و تطبیق گردند و بر وجه صحیح خود تنفیذ و اجرا شوند، هیچ کس از دشمنان اسلام هر اندازه در دشمنی سرسخت و لجوج باشند، نمی‌توانند از آن انتقاد کنند یا ایراد بگیرند و به حقّ، اسلام همان دینی‌ست که خداوند متعال همه ادیان را بدان خاتمه داده و آن را در طی روزگاران و گذشت ایام و سال‌ها، ابدی و باقی گذاشته است.

بار دیگر به وی گفتم: به راستی این مطالب که تو می‌گویی، شهادتی‌ست به حقّ و اعترافی‌ست به صداقت، امیدوارم که از تعصب کورکورانه و طعنه زدنت به اسلام دست برداری، گفت: نه تنها دست

برداشته‌ام، بلکه بدان ایمان آورده و آن را تصدیق کرده‌ام و اعتراف نموده و هدایت یافته‌ام. پس تمام آن چیزی که از تو می‌خواهم، آن است که با ذهن و هوش خود، مرا از این گودال بیرون آوری که در آن سقوط کرده و در معرض هلاکم و مرا از این تاریکی‌های سخت ـ که در تمام مجال‌ها و میدان‌های زندگیم مرا احاطه کرده‌اند ـ بیرون بیاوری.

گفتم: اکنون مرا به حال خود بگذار، درباره تو چاره‌یی می‌اندیشم، امید است که خداوند گشایشی برساند یا خود او، تو را چاره سازد، بی‌گمان اگر تو در این گفتارت، صادق باشی، خداوند متعال حکم خواهد کرد و او بهترین حاکم و داور است.

و با وعده ملاقات دوباره از هم جدا شدیم و از وی خداحافظی کردم و این شعار را تکرار می‌نمودم: فضل و فضیلت آن است که دشمنان بدان گواهی می‌دهند!!!

***

مبحث ششم: امامت و ریاست حکومت و دولت

دکتر مصطفی السباعی می‌گوید:[1]

اسلام واجب کرده است که ریاست عالی دولت باید از آن مرد باشد و در این باره پیامبرﷺ می‌فرماید: «**ما أَفْلَح قوْمٌ ولّو أمرهم امْرَأَةً**» (**رستگار و موفق نشده است قومی که سیاست و تدبیر امور خویش را به دست زنی داده باشند و آن را بر خود ولیّ امر کرده باشند.**)

و مراد از این نصّ، ولایت عامه عالی دولت است. زیرا زمانی پیامبرﷺ این سخن را بیان فرمود که به پیامبرﷺ خبر دادند: ایرانیان ریاست عالی حکومت خود را به یکی از دختران خسرو بعد از مرگ وی داده‌اند و او را پادشاه خود کرده‌اند. زیرا ولایت به طور مطلق باجماع علما از زن منع نشده است، بلکه پادشاهی و امارت عالی دولتی از او منع شده است، به دلیل این که به اتفاق تمام فقهای اسلامی، جایز است که زن وصیّ و سرپرست باشد برای کودکان عقب مانده ذهنی و کسانی که فاقد اهلیت‌اند یا اهلیت‌شان ناقص است.

جایز است که زن وکیل و نائب مردم در تصرف در اموال‌شان و اداره مزارع‌شان باشد. این که شهادت دهد و شهادت هم ولایت است: همان‌طور که فقها به صراحت گفته‌اند. پس نص آن حدیث ـ همان‌طور که ما از آن می‌فهمیم ـ صراحت دارد در منع واگذاری ریاست عالی دولت به زن و کارهای خطیر و مسؤولیت‌های سنگینی که بدان مربوط می‌شوند.

۱. "المرأة بین الفقه و القانون" ص ۳۰ـ۲۹.

اما واگذاری وظایف دیگری به وی، بحث دیگری‌ست که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم و این مطلب نیز هیچ ارتباط و پیوندی به موضع‌گیری اسلام در برابر انسانیت و کرامت و شایستگی زن ندارد، بلکه پیوند استواری با مصلحت امّت دارد و با حالت روحی و روانی و رسالت و وظیفه اجتماعی زن در ارتباط است.

بی‌گمان ریاست دولت در اسلام یک منصب تشریفاتی برای امضا کردن نیست، بلکه رییس دولت، رهبر جامعه و مغز متفکر و چهره بارز و برجسته و زبان گویای جامعه است و او شایستگی‌ها و صلاحیت‌ها و مسؤولیت‌های گسترده و خطیری دارد که آثار و نتایج آن بسیار بااهمیت است.

تنها اوست که جنگ علیه دشمنان را اعلان می‌نماید و در میدان‌های پیکار و کارزار، سپاه امت را رهبری و فرماندهی می‌کند و برقراری صلح و متارکه جنگ را مقرر می‌دارد، اگر در آن‌ها مصلحتی ببیند، یا دستور جنگ و ادامه و استمرار آن را می‌دهد، اگر مصلحت، آن را ایجاب نماید و طبیعی‌ست که بعد از مشورت با اهل حلّ و عقد ـ که اداردی امور امت در دست‌های آنان است ـ تمام این کارها صورت می‌گیرد و بدان قول خداوند عمل می‌شود:

﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ (آل‌عمران: ۱۵۹)

«**و در کارها و تصمیماتت با آنان مشورت کن.**»

لیکن بعد از مشاوره، این رییس دولت است که تصمیمات را اعلان می‌نماید و هنگام اختلاف آرا اوست که تصمیم نهایی را می‌گیرد و بدین آیه عمل می‌کند:

﴿فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ﴾ (آل‌عمران: ۱۵۹)

«**... و در کارها، با آنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکّل کن...**»

رییس دولت در اسلام متولی ایراد خطابه جمعه در مسجد جامع است و امام جماعت در نمازهاست و در اختلاف و نزاع بین مردم او داور است اگر وقتش اجازه بدهد.

غیر قابل انکار است، که این وظایف و مسؤولیت‌های خطیر و بااهمیت، با تکوین و هستی روحی و عاطفی و سرشتی زن، توافق و سازگاری ندارد، به ویژه آن چه به جنگ و فرماندهی و رهبری نظامی مربوط می‌شود، زیرا به یقین این کارها مقتضی قدرت و نیروی اعصاب و تغلیب عقل بر عاطفه و شجاعت در رفتن به جنگ و دیدن خونریزی می‌باشد.

حمد و سپاس برای خداوند که زن چنین نیست و گرنه زندگی زیباترین چیزی که دارد، از دست می‌داد که رحمت و آرامش و دلسوزی و عطوفت است.

هر چیزی غیر از این گفته شود، از مکابره و مجادله و ستیز با چنین مسأله‌ی آشکار و محسوسی خالی نیست. اگر در تاریخ زنانی بوده‌اند که فرماندهی و رهبری نظامی را بر عهده داشته و در بحبوحه پیکارها حضور داشته‌اند، به راستی این‌گونه زنان بسیار اندک و نادر بوده‌اند که در کنار مردان تعدادشان بسیار ناچیز است و شایسته نیست با توجه بدین زنان نادر، طبیعت و سرشت توده غالب و قریب به اتفاق زنان، در طول تاریخ و در میان ملت‌های جهان، فراموش گردد و نادیده گرفته شود.

ما تا کنون در میان بیش‌ترین دولت‌های افراطی که زن را در تمام میادین زندگی دخالت داده‌اند، دولتی را ندیده‌ایم که وزارت دفاع یا ریاست ستاد مشترک سپاه خود را به یکی از زنان‌شان داده، یا زنی را به فرماندهی لشکری یا گردانی یا گروهانی منصوب کرده باشند. البته این مطلب به هیچ وجه زیان و ضرری به مقام زن نمی‌رساند، زیرا زندگی به تمامی، بر مبنای شیوه واحدی از قدرت و سنگ‌دلی و خشونت استوار نیست و اگر زندگی چنین می‌بود، یک جهنم طاقت‌فرسا و غیر قابل تحمل می‌شد، به یقین از لطف و رحمت خداوند متعال است که قوت و نیروی مرد را با مهربانی و عطوفت زن و سنگ‌دلی مرد را با رحم و مودت زن و سختی وی را با نرمی آن، آمیخته است، بی‌گمان راز بقای زن در مهربانی و دلسوزی و نرم‌خویی و نازک‌دلی و زنانگی وی می‌باشد و سعادت ما نیز در پرتو این صفات اوست.

امّا در مورد خطبه جمعه و امامت جماعت در نماز باید گفت: جای انکار نیست که عبادات در ادیان به ویژه در اسلام برمبنای خشوع و خضوع و دلدادگی و خالی بودن دل از هر دل‌مشغولی‌ست و منطقی نیست که زن مردان را در مسجد پند و اندرز دهد یا در مساجد امامت جماعت را داشته باشد، چون این کار با طبیعت و سرشت زن در واقعیت امر سازگار و مناسب نیست.

خلاصه این مطالب:

به یقین بعد از آن که اسلام موضع‌گیری صریح خویش را نسبت به انسانیت و شایستگی و کرامت زن اعلام نمود، به طبیعت و سرشت زن و کارهایی که در زندگی صلاحیت و لیاقت آن را دارد توجه نمود، پس از هر چه با طبیعت وی تناقض داشت و مانع رسالت و وظیفه کامل او در جامعه می‌شد او را از آن دور داشت و بعضی از احکام را به او اختصاص داد از لحاظ زیادت بر مردان یا کم‌تر از مردان، همان‌طور که به خاطر همین هدف، برخی از احکام و واجبات دینی و اجتماعی را نیز از وی ساقط کرد، مانند نماز جمعه و وجوب پوشیدن لباس مخصوص احرام در حجّ و جهاد در غیر اوقات بسیج عمومی و غیره ـ که در جای خود ذکر شده است ـ و این کارها با اصل مساوات وی با مرد، در انسانیت و شایستگی و کرامت اجتماعی منافاتی ندارد و آن را نفی نمی‌کند؛ هم‌چنان که شرایع و قوانین در هر عصر و زمانی و در میان هر ملتی، بعضی از احکام را به بعضی از مردم اختصاص می‌دهد، به سبب مصلحتی

که آن ویژگی و تخصص، اقتضای آن را دارد؛ بدون این که این کار از اصل مساوات بین هم وطنان در شایستگی و کرامت بکاهد و بدان ارتباطی داشته باشد.

دکتر بوطی می‌گوید:(۱)

آری، به یقین اسلام زن را از ریاست عالی دولت محروم کرده و در این باره احادیثی از پیامبرﷺ به اثبات رسیده است و فقهای مسلمین و علمای اسلام به مقتضای آن حکم کرده‌اند و بدان رأی داده‌اند. جز این که این مطلب آن طور نیست که گاهی تصور می‌شود، که خدشه‌یی به آزادی سیاسی زن می‌رساند، یا از کرامت و انسانیت وی چشم‌پوشی می‌نماید؛ بلکه به منظور تنسیق و تنظیم وظایف و مسؤولیت‌های خطیر ریاست عالی دولت است و طبیعت و سرشت کسی که متصدی این رسالت و مسؤولیت می‌گردد، آن را ایجاب می‌کند و این تنظیم و تنسیق در میان مردان ملاحظه می‌شود؛ همان‌طور که در میان زنان نیز ملاحظه می‌گردد.

این رییس دولت است که جنگ را اعلان می‌کند و سپاه و لشکر را فرماندهی و رهبری می‌نماید و صلح را مقرر می‌دارد، هرگاه مصلحت اقتضا کند، یا جنگ را مقرر می‌دارد، هرگاه ضرورت ایجاب کند و این رییس دولت است که متولی ایراد خطابه جمعه در مسجد جامع می‌باشد و امامت نماز مردم را برپای می‌دارد و قضا و داوری در اختلافات برعهده اوست و مکابره و ستیزه محسوس است اگر کسی گمان کند که زن می‌تواند تمام این بارهای سنگین را بر دوش کشد و این که او مالک خشونت طبع و صلابت عاطفه و وجدان است به گونه‌یی که بتواند درگرداب جنگ‌ها و پیکارها فرو رود و بر جنگ و ستیز و نبرد اشراف داشته باشد.

ما خدا را سپاس و ستایش می‌گوییم بر این که این پندار یک مجادله و مکابره و جدال کاذبی است، که مقام زن بالاتر از آن است و خداوند لطافت انسانیت را به وی بخشیده؛ به گونه‌یی که از بزرگ‌ترین اسرار و رمز وابستگی انسان به زندگی‌ست.

کسانی که می‌خواهند موضعگیری و دیدگاه شریعت اسلامی را نسبت به زن نکوهش کنند و بر آن طعنه زنند، بی‌شک آنان از وضعیت واقعی بیش‌تر دولت‌های جهان با وجود اختلاف مذاهب و مسالکشان، هم‌چنین از التزام‌شان به جایگاه خود اسلام، از راه ایمان به خود آن اسباب ناآگاهند و از اسلام انتقاد می‌کنند، درباره یک امر منسجم و سازگار و موافق با فطرت بشری و مصلحت آن، که بیش‌تر مردمان جهان، جز تسلیم در برابر آن و عمل بدان، چاره دیگری ندارند.

دکتر قرضاوی می‌گوید:(۲)

---

۱. "علی طریق العودة الی الاسلام" ص ۱۷۵.

۲. "مرکز المرأة فی الحیاة الاسلامیة" ص ۳۲.

منع زن از تصدّی و تولّی منصب "خلافت" یا ریاست عالی دولت و آن چه در حکم آن باشد، بدین سبب است که طاقت و توان طبیعی زن، غالباً قدرت تحمل کشمکش‌های بزرگی را ندارد که این مسؤولیت خطیر و مهم مقتضی آن است.

به این دلیل گفتیم "غالباً" زیرا گاهی به ندرت زنانی پیدا می‌شوند که از بعضی از مردان توانمندترند. مانند ملکه "سبأ" که خداوند داستان وی را در سوره نمل برای ما بازگو فرموده است که به راستی قوم خود را به سوی خیر دنیا و آخرت سوق داد تا آن که با حضرت سلیمان علیه السلام تسلیم پروردگار جهان شد. لیکن احکام بر مبنای نادر و کمیاب، بنا نمی‌گردند، بلکه مبنای احکام اعم و اغلب و اکثریت است. لذا علمای ما گفته‌اند: "النادر لا حکم له" یعنی نادر حکمی ندارد و برمبنای آن حکم نمی‌شود.

دکتر بلتاجی می‌گوید:[۱]

درباره عدم تولّی و تصدّی زن بر امامت عظمی و ریاست عالی دولت، کافی‌ست که این جا به تجربه‌ها و آزموده نظام‌هایی اشاره کنیم که از نصوص و متون دینی مقدس صادر نشده است و برمبنای آن‌ها نیست، بلکه از تجربیات زندگی خاص ملت‌ها صادر گردیده است، مانند اتحاد شوروی که از سال ۱۹۱۷ میلادی تا سال ۱۹۸۹ میلادی استمرار یافت و مانند دموکراتیک‌های اروپای غربی در اروپا و امریکا و... چه تعداد از این دولت‌ها برای خود رییسی از میان زنان انتخاب کردند؟!

پاسخ بدین پرسش دلالت قاطعی‌ست که نصوص اسلامی در مواضع متعددی بر آن تأکید کرده است، که در ساختار طبیعت این دو جنس تفاوت‌های جوهری و اساسی وجود دارد که مرد را با توجه بدان تفاوت‌ها شایسته کرده است که به طور عام رییس دولت باشد؛ در غیر این صورت، چرا زنان در این دولت‌ها به مقام‌های عالی ریاست دولت نرسیده‌اند، ولو به نسبت ۱۰٪ با وجود این که نظام‌های‌شان فرصت‌های برابر با مرد به وی داده‌اند؟! تازه نمی‌گوییم به نسبت ۳۰٪ یا ۵۰٪ همان‌طور که تساوی عادلانه مقتضی آن است!!

استاد محمد رشیدالعوید می‌گوید:[۲]

انتخابات امریکا پایان یافت، که در جهان مدت زمان طولانی، افکار مردم را به خود مشغول داشت، نمی‌خواهم این جا از پاکی و صداقت آن حرفی بزنم و نمی‌خواهم مبالغ هنگفت هزینه‌های تبلیغاتی و نتایج آن را بررسی کنم و صدها چیز دیگر در آن، که این جا و آن جا روی داده است... تنها می‌خواهم در مورد زن امریکایی در انتخابات امریکایی مطالبی به شرح زیر ارائه بدهم:

۱. از وقتی که در امریکا از ده سال پیش انتخابات صورت گرفته است، آیا شنیده‌اید یا خوانده‌اید، که زنی برای تصدی ریاست جمهوری خود را در این انتخابات نامزد کرده باشد؟![۳] چرا هیچ زن

۱. "مکانة المرأة فی القرآن و السنة الصحیحة". ۲. "رسالة الی حواء" ص ۴۸۹-۴۱۸.
۳. البته در این اواخر به صورت تشریفاتی خانم کلینتون خود را نامزد کرد و شکست خورد. (م)

امریکایی خود را نامزد ریاست جمهوری نکرد، علی‌رغم این که قانون او را منع نکرده است!! و شمار زنان امریکایی از شمار مردان امریکایی کم‌تر نیست اگر بیش‌تر نباشد!! و زن امریکایی تحصیل کرده آزاده است و با مردان مختلط و در امور مربوط به آنان کار می‌کند!!

۲. تمام نامزدان مرد امریکایی که در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شده و رییس ایالات متحده امریکا شده‌اند، از زمانی که در امریکا انتخابات ریاست جمهوری برگزار می‌شود، هیچ رییس جمهوری شغل و حرفه همسر خود را تغییر نداده است...

سمت نائب رییس جمهوری یا وزیری یا منصب سیاسی ـ که قبلا نداشته باشد ـ به وی نداده است ـ به استثنای این اواخر ـ بلکه تمام آنان افتخار کرده‌اند، اگر خانم‌شان خانه‌دار قدرتمند یا مادری دلسوز و آگاه برای فرزندانشان بوده باشد.

پس چرا ما در بعضی از کشورها می‌شنویم که بعضی از مردم، عیب می‌دانند که خانم‌شان خانه‌دار باشد و خود را عقب‌مانده می‌دانند اگر همسرشان با کمال فراغت به تربیت و پرورش فرزندانشان می‌پردازند و عدم پیشرفت اقتصادی را به نشستن زن در خانه نسبت می‌دهند؟! ولی غربیان ـ که رؤسای دولتند و رهبر جهانند ـ آن‌گونه که بعضی از آنان خود را توصیف می‌نمایند، حداقل اگر افتخار نکنند، ابایی ندارند از این که همسران‌شان خانه‌دار باشند.

۳. اگر نامزد انتخابات ریاست جمهوری بخواهد که رقیب خویش را از میدان بیرون اندازد، پیشینه‌ی غیر اخلاقی او را با زنان مطرح می‌کند، می‌بینید که نامزدی متهم می‌شود به این که ده سال است که با رفیقه‌اش نزاع و دعوا دارد و آن یکی متهم می‌گردد به این که با رفیقه‌اش پیوند نامشروع داشت یا با مدیر دفتر و منشیش در فلان شرکت علاقه و پیوند فاسقانه برقرار می‌کرد. پس آنان برای خانواده احترام و آبرو قایل‌اند و برای حفظ کرامت و خوش نامی خانواده خود می‌کوشند و خیانت زناشویی را نمی‌پذیرند و بی‌ادبی و بی‌اخلاقی زنان را زشت می‌دانند و عشق بازی و نزاع با آنان را قبیح می‌شمارند.

پس چرا بعضی از هم وطنان ما علیه یک مسلمان باغیرت می‌شورند؟!!

زنان از سیاست کراهت دارند به همان اندازه که شما مردان آن را دوست می‌دارید!!

در انتخاباتی که در ژاپن (جولای ۱۹۹۳ م.) به عمل آمد، نسبت زنانی که خود را برای انتخابات، نامزد کرده بودند ۷٪ از جمع نامزدان بود و این نسبت نمونه و ایده‌آل به حساب می‌آمد، زیرا شمار زنان شرکت کننده در انتخابات پیشین خیلی کم‌تر از آن بود.

قانون ژاپنی که در سال ۱۹۴۷ م. صادر شد، اجازه می‌داد، که زن خود را نامزد کند و حزب آزاد دمکرات با بیش‌ترین شمار نامزدان در انتخابات شرکت کرده بود، با «۲۸۵» نامزد، جز آن که در میان این عدد نامزد، نامزدان زن از دو نفر تجاوز نمی‌کرد.

تعداد اعضای مجلس پیشین ژاپن «۵۱۱» عضو بود که دوازده عضو آن زن بودند.[۱]

اولاً: از ۴۶ سال پیش، ژاپن به زنان اجازه داده است که در انتخابات خود را نامزد کنند و با وصف آن، بالاترین نسبت زنان در بالاترین میانگین ۷٪ بوده و از آن تجاوز نکرده است.

ثانیاً: اگر تعداد زنان نامزد در حزب حاکم از مجموع «۲۸۵» نامزد تنها دو نامزد بوده باشد یعنی نسبت زنان کم‌تر از یک درصد (۱٪) بوده است.

ثالثاً: اگر نسبت زنان نامزد در بالاترین میانگین به ۷٪ رسیده باشد و به ایده‌آل و نمونه توصیف شده باشد! بی‌گمان بایستی نسبت برندگان از نسبت نامزدان خیلی کم‌تر باشد، به دلیل این که نسبت اعضای زن در مجلس سابق کم‌تر از ۳٪ بوده است (۱۲ از مجموع ۵۱۱)

دوست داشتم گروه یا دسته‌یی احوال و شرایط و طبیعت زنانی که خود را نامزد کرده بودند، بررسی کنند، مطمئنم که اغلب آنان زنانی بوده‌اند که در ازدواج‌شان شکست خورده‌اند، یا اصلاً ازدواج نکرده، یا زنان ازدواج کرده‌یی بوده‌اند که مادر نبوده‌اند.

بی‌گمان زنی که فطرت سالم و درستی داشته باشد، از سیاست کراهت دارد به همان اندازه که شما مردان از آن خوشتان می‌آید.[۲]

مبحث هفتم: دیه و خون‌بها

از جمله انتقاداتی که از اسلام کرده‌اند مسأله دیه و خون‌بهای زن است، که نصف دیه مرد می‌باشد و جواب این شبهه به شرح زیر است:

■

بی‌گمان دیه و خون‌بهای زن نصف دیه و خون‌بهای مرد می‌باشد و این بدین معنی نیست که زن از مرد کم‌تر است.

دکتر بوطی می‌گوید:[۳] بی‌گمان فرض دیه در این حالت، کیفری نیست که از خلال آن، بهای زندگی انسانی در شخص مقتول مقدر و معین گردد، بلکه یک تسویه و هموارسازی حقوقی‌ست که مراد از آن جبران ضرری‌ست که به سبب کشته شدن فردی در خانواده بر او تحمیل می‌گردد. لذا حکم آن داخل "خطاب الوضعی" است که به مکلفان و غیر آنان، سرایت می‌کند و هرگاه چنین باشد، بی‌گمان در تعویض مالی بایستی درجه و میزان خسارت مادّی از نظر بالا رفتن و پایین آمدن، مراعات گردد، بدون

---

۱. (روزنامه الانباء الکویتیه ۱۴۱۴/۱/۴ هـ - ۱۹۹۳/۷/۶)

۲. "رسالة الی مؤمنة" ص ۱۸۷-۱۸۶.

۳. علی طریق العودة للاسلام، ص ۱۷۳.

شک خسارت و زیان‌دیدگی فرزندان با از دست دادن پدرشان نان‌آور خانواده، بزرگتر و زیادتر، از خسارت و زیان‌دیدگی آنان با از دست دادن مادرشان است، از این جهت.

هم‌چنین فرق است بین کسی که شوهرش کشته شده و بین کسی که همسرش به خطا کشته شده است. به یقین بها و قیمت و ارزش انسانی در تمام این حالات یکی‌ست، پس اگر جنایت قتل عمدی باشد حکم قصاص است بدون فرق و جدایی، اما اگر جنایت قتل به خطا باشد نه به عمد، ضرر ناشی از آن برای خانواده ملاحظه می‌گردد، که در این مورد تفاوت و جدایی وجود دارد.

از جمله چیزهایی که این معنی را روشن و آشکار می‌کند، سخن استاد مصطفی السباعی‌ﷺ ست که می‌گوید: بدون شک قوانین امروز ما، برای دیه یک حدّ اعلی و یک حدّ ادنی، قرار داده است و تعیین و تقدیر دیه را به قاضی موکول کرده‌اند که نباید از حدّ ادنی کم‌تر و از حدّ اعلی بیش‌تر باشد و این بدان سبب است تا مجال باز باشد برای تقدیر و تعیین زیان‌هایی که از کشتن مقتول به خانواده وارد می‌آید.

و این خسارات در مورد کسانی که کار می‌کنند و رنج می‌کشند، تفاوت و فرق می‌کند پس چگونه تفاوت نباشد بین کسی که عمل و کار می‌کند و هزینه خانواده را می‌پردازد و بین کسی که کار نمی‌کند و مکلف به انفاق بر کسی نیست بلکه خود از کسانی‌ست که بر وی انفاق می‌شود؟!!

▣

رأی بیش‌تر اهل علم بر این است که دیه و خون‌بهای زن نصف دیه و خون‌بهای مرد می‌باشد و برخی دیگر از اهل علم می‌گویند که دیه و خون‌بهای زن مساوی‌ست با دیه و خون‌بهای مرد.

دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید:[۱]

در مورد دیه و خون‌بها، حدیث صحیح و متفق علیه وجود ندارد و اجماع یقینی نیز نیست و تمام آن چه درباره دیه و خون‌بهای زن آمده است، دو حدیث می‌باشد و صحیح‌ترین آن دو، حدیث و روایتی‌ست که "نسایی" و "دارقطنی" از طریق اسماعیل بن عیاش، از ابن جریج، از عمروبن شعیب، از پدرش، از جدّش روایت کرده‌اند.

این اسناد، اسنادی‌ست که درباره صحت آن شک دارند و در استحکام آن سخن گفته شده است و نمی‌توان در یک امر خطیر مثل این قضیه بدان استناد کرد و آن را حجت دانست و بخاری گفته است: بی‌گمان ابن جریج از عمروبن شعیب سماع نکرده است.

و حدیث دوم: به صورت حدیث مرفوع از معاذ نقل شده است: «**دية الْمرأةِ نصفُ دية الرَّجُل**» بیهقی گفته است اسناد وی ثابت نمی‌شود و اقوالی از بعضی از اصحاب روایت شده که سندهایشان

۱. "مرکز المرأة فی الحیاة الاسلامیة" ص ۳۰-۲۷.

صحیح نیست و اگر اسنادشان هم صحیح باشد، اجتهادند. می‌توان بدان عمل کرد و می‌توان عمل نکرد.

و اگر در قضیه‌یی حدیث صحیحی نباشد که بدان حجّت اقامه کرد، اجماع در آن نیز ثابت نشده است؛ به علاوه اجماع خود نیز مورد بحث می‌باشد.

ابن‌علیّة و أصمّ از فقهای سلف بر این رأی هستند که مرد و زن در دیه مساوی هستند و این است رأی که با عموم نصوص قرآنی و سنّت صحیح نبوی به طور مطلق سازگار و موافق است.

اگر امروز کسی بدان عمل کند بر وی حرج و گناهی نیست، زیرا فتوی و رأی با تغییر زمان و مکان تغییر می‌کند و چگونه چنین نباشد، هرگاه با نصوص جزیی و مقاصد کلّی شریعت سازگار و هم‌گام باشد؟!

رأی استاد ما شیخ محمود شلتوت در کتابش الاسلام عقیدة و شریعة نیز چنین است، او خدایش بیامرزد! تحت عنوان "دیه مرد و زن یکسان است" گفته است: هرگاه انسانیت زن از انسانیت مرد است و هر دو مثل هم انسانند و خون زن از خون مرد است و مرد از زن و زن از مرد است، پس قصاص در تجاوز و تعدّی به نفس، در بین آنان حَکَم و داور است و در کشتن زن، جهنم و جاودانگی در آن و غضب الهی و لعنت الهی، کیفر و سزای اخروی‌ست؛ همان‌طور که در کشتن مرد نیز چنین است، بی‌گمان همان آیتی که مربوط به قتل خطای زن است، همان آیه نیز مربوط به قتل خطای مرد می‌باشد.

مادام که احکام دینی را اول از قرآن می‌گیریم و از آن سرچشمه می‌نوشیم، پس عبارت قرآن درباره دیه و خونبها عامّ و مطلق است و مرد را جدا از زن به چیزی اختصاص نداده است که می‌فرماید:

﴿وَمَن قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ﴾ (نساء: ۹۲)

«... و اگر کسی مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک برده مؤمن را آزاد کند و خونبهایی به کسان او نیز بپردازد،...»

این واضح و آشکار است که در وجوب دادن دیه و خونبها به سبب قتل از روی خطا، فرقی بین مذکر و مؤنث نیست.

آری.... علما در مقدار و اندازه دیه اختلاف کرده‌اند. آیا درباره مرد و زن یکسان است یا دیه زن نصف دیه مرد است؟

امام فخر رازی هر دو رأی را در تفسیر کبیر خود ذکر کرده و گفته است: رأی اکثر فقها بر این است که دیه زن نصف دیه مرد است و أصمّ و ابن عُلیّة گفته‌اند: دیه زن مثل دیه مرد است.

حجّت و دلیل فقها این است که علی و عمر و ابن مسعود بدان حکم کرده‌اند و گفته‌اند که چون زن در میراث و شهادت، نصف مرد است پس در دیه نیز نصف مرد می‌باشد. اما حجت و دلیل اصمّ این آیه

است: ﴿وَمَن قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ﴾ (نساء: ۹۲) و اجماع کرده‌اند بر این که حکم مرد و زن هر دو در این آیه داخل است، پس واجب است که حکم هر دو بالسویه ثابت باشد.

من می‌گویم: ان شاءالله، همان قول اول صواب و درست است و دلایل مساوات در دیه مردود می‌باشند و اصم و ابن علیه ـ که راویان مشهوری هم نیستند ـ مشکوک‌اند و این جا مجال بسط و شرح این مسأله فقهی نیست و برای آگاهی قول دوم را آوردیم، که معلوم باشد. آنان که در احکام اسلام شک می‌کنند، احیاناً به اقوال فقهی ضعیف توجه می‌نمایند، تا عدالت اسلام را مورد شک قرار دهند، پس درباره دیه و خون‌بهای زن، چرا این قول ضعیف را برنگزیده‌اند؟!

و برای ما آشکار است که برمبنای هر دو قول در احکام شریعت مجالی برای شک نیست...

مبحث هشتم: کار کردن زن

در میان اهل علم نسبت به جواز کار کردن زن، اختلافی نیست، پس زن هم‌چون مرد انسان است که مرد از زن و زن از مرد است: همان‌طور که قرآن می‌فرماید:

﴿...بَعْضُكُم مِن بَعْضٍ﴾ (نساء: ۲۵)

«... **همگی اعضای یک پیکرید و از جنس هم هستید...**»

و انسان موجود زنده‌یی‌ست که طبیعت وی چنین است که فکر کند و بیندیشد و کار کند و گرنه انسان نیست.

خداوند بی‌گمان مردمان را آفریده است تا کار کنند، هم‌چنان که انسان‌ها را آفریده است تا آنان را بیازماید تا خودشان بفهمند که کدام یک نیکوکارتر است، پس زن هم‌چون مرد مکلف به عمل و کار کردن است به ویژه اگر کار نیکوتر انجام دهد هم‌چون مرد پاداش نیک اعمال خود را از خداوند می‌یابد، که می‌فرماید:

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُم مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ﴾ (آل‌عمران: ۱۹۵)

«پروردگارشان درخواست آن‌ها را پذیرفت و فرمود من عمل هیچ کس از شما را، زن باشد یا مرد ضایع نمی‌کنم...»

که عبارت است از پاداش نیک و مکافات آن در آخرت. باز هم می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ (نحل: ۹۷)

«هر کس کار شایسته‌یی انجام دهد خواه مرد باشد، یا زن، در حالی که مؤمن است، به یقین او را حیات پاکیزه‌یی می‌بخشم...»

زن همیشه نصف جمعیت انسانی‌ست ـ همان‌طور که گفته می‌شود ـ و قابل تصور نیست که اسلام نصف جمعیت جهان را از کار تعطیل نماید و او را در حالت جمود نگه دارد، یا فلج نماید و زندگی را از او بگیرد و چیزی بدان نبخشد و زندگی او را نابود سازد.

به علاوه عالی‌ترین کار زن و بزرگ‌ترین عمل وی ـ که کسی با آن نزاع و مخالفتی ندارد ـ بی‌گمان تربیت نسل‌های بهتر است که خداوند از نظر جسمی او را برای آن آفریده و آمادگی جسمی و روحی را برای این کار به وی بخشیده است و نبایستی هیچ کار و شغلی او را از این رسالت و نقش بزرگ باز دارد، خواه، مادی یا معنوی یا هر چیزی که باشد.

زیرا بی‌گمان هیچ کس نمی‌تواند در این کار بزرگ به جای او بنشیند، این کار عظیمی که آینده امّت وابسته اوست و بزرگ‌ترین ثروت و ذخایر گرانبهای این ملت را می‌سازد که همان ثروت بشری‌ست و خدا بیامرزد! حافظ ابراهیم (شاعر النیل) را که گفته است:

أالأمُّ مدرَسةٌ اذا أعـددْتَها   أعْددتَ شعباً طيِّب الأعراقِ

(به راستی مادر مدرسه‌یی‌ست که اگر او را آماده و مهیا سازی، به حقیقت یک ملت پاک نهادی را مهیا کرده و ساخته‌یی!!)

هم‌چنین مراعات او نسبت به خانه و منزل و نسبت به سعادتمندی شوهرش و تشکیل یک خانواده خوشبخت برمبنای آرامش و مودت و رحمت و مهربانی نیز از نقش‌های برجسته اوست.

و آمده است که شوهرداری زن و مراعات نیکوی شوهرش، جهاد فی سبیل الله به حساب می‌آید!!

این بدین معنی نیست که کار زن در بیرون از خانه و کاشانه‌اش، شرعاً حرام است، زیرا هیچ کس حق ندارد، بدون یک نصّ شرعی صحیح و ثابت شده با دلالت صریح، چیزی را حرام نماید و از نظر شرع، اصل در همه موارد و تصرفات عادی اباحه و مباح بودن آن است: همان‌طور که معلوم است.

بر همین اساس کار کردن زن در حدّ ذات خود، جایز است و گاهی مطلوب و پسندیده به نظر می‌آید و گاهی ممکن است برحسب شرایط و احوال واجب شود، اگر بدان نیاز داشته باشد، مانند بیوه‌زن یا زن مطلقه‌یی که هیچ منبع درآمدی برای زندگی نداشته و او قادر و توانا به کسب و کار باشد و او را از ذلّت و خواری گدایی یا منت دیگران نجات دهد. گاهی پیش می‌آید که خود خانواده نیازمند کار کردن وی می‌باشد مانند همکاری با شوهرش یا برای تربیت فرزندانش، یا برای کمک به برادر کوچکش یا برای مساعدت به پدر پیرش، همان‌طوری که در داستان آن پیرمرد بزرگ در سوره قصص آمده است که دو دخترش در چرا و آب دادن گوسفندان به پدرشان کمک می‌کردند:

﴿قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ ٱلرِّعَآءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴾ (قصص: ۲۳)

«... گفتند پدر ما پیرمرد کهن سالی‌ست و ما گوسفندان خود را آب نمی‌دهیم تا چوپانان برمی‌گردند.»

همان‌طور که اسماء بنت ابوبکر مشهور به ذات النطاقین، در حفظ و نگهداری اسب شوهرش زبیربن العوام مساعدت و کمک می‌کرد و هسته خرما را برای آن می‌کوبید و آن را بر سر می‌نهاد و از باغ خود که مسافت زیادی از مدینه داشت، به منزل می‌آورد و گاهی پیش می‌آید که خود جامعه به کار کردن زن نیازمند است، مانند طبابت برای زنان و پرستاری آنان و تربیت معلم و تعلیم دختران و از این قبیل کارها که به زنان اختصاص دارد و سزاوار است که زن با زن کار کند نه با مرد بیگانه و نامحرم.

گاهی ضرورت ایجاب می‌کند که زنان با مردان بیگانه کار کنند، ولی نباید از حدّ ضرورت تجاوز کند و به صورت یک قاعده و عادت همیشگی درآید.(۱)

دکتر **صابر احمد طه** می‌گوید:(۲)

به یقین این که می‌گویند اسلام کار کردن زن را نمی‌پذیرد، سخنی‌ست نادرست، زیرا نه در قرآن کریم و نه در سنّت نبوی نصّی نیامده است که کار کردن زن را حرام نماید، تنها اسلام کار کردن زن را واجب و فرض و اجباری ننموده و او را به کار کردن ملزم نکرده است، بلکه کار را از آغاز خلقت بر مرد واجب و فرض و لازم کرده، به دلیل این که در قرآن کریم آمده است:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ ٱسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ * فَقُلْنَا يَاآدَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ﴾ (طه: ۱۱۷-۱۱۶)

«آن گاه که به فرشتگان دستور دادیم برای آدم سجده کنید پس سجده بردند مگر ابلیس که سر باز زد، آن وقت گفتیم ای آدم! این دشمن تو و همسر توست، پس از بهشت بیرونتان نکند که به رنج و زحمت خواهی افتاد.»

این که فعل "فتشقی" را بعد از تثنیه «**فلا یخرجنکما من الجنّة**» به مفرد آورده است، دلیل است بر این که تنها مرد مسؤول تدبیر و اداره کارهای خانواده است. با علم به این که این سخن تنها ویژه اسلام نیست، چون همه رسالت‌های آسمانی آن را مقرر داشته‌اند و در سفر تکوین آمده است: «**و خداوند به آدم گفت: چون تو، سخن زنت را پذیرفتی و از ثمره آن درختی که به تو وصیت کرده بودم که نخوری، خوردی پس به سبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد، خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد و به عرق پیشانیت نان خواهی خورد تا وقتی که به خاک راجع گردی که از آن گرفته شدی...» (باب سوم ۱۷-۱۹).**

از این نصّ فهمیده می‌شود که یهودیت و نصرانیت به تبعیّت از آن، کار کردن را بر مرد واجب می‌نمایند، زیرا خدا آدم را ملزم کرد، که کار کند و به وی گفت: «به عرق پیشانیت نان خواهی خورد.»

---

۱. فتاوی معاصره "دکتر قرضاوی" ۲-۳۰۵/۳۰۳.

۲. نظام الاسرة فی الیهودیة و النصرانیة و الاسلام، ص ۲۱۹.

بنابراین رسالت‌های آسمانی صحیح، متفق‌اند بر این که: مرد مکلف به کار کردن است و باید هزینه زنش را بپردازد، زیرا خشونت و نیروی عضلانی و چابکی و صبر و شکیبایی صفت ممتاز اوست، اما زن کار دیگری دارد، که تربیت و پرورش کودکان است که یک عمل و کار پر مشقتی‌ست و هر مادری که خواهان رستگاری کودکان خود باشد، اهمیت آن را درک می‌کند.

اما هنگامی که زن کسی را نیابد که هزینه زندگی او را تأمین کند مانند شوهر یا خویشاوندانش و بیت‌المال و خزانه عمومی، وظیفه خویش را نسبت به وی انجام ندهد، اسلام به وی اجازه داده است که کار کند، تا هزینه زندگی خود را تأمین نماید یا برای این که پدر و مادر پیر و فرتوت‌اش را سرپرستی کند یا شوهر از کار افتاده و بیمارش را با کسب و کار خود کمک نماید.

دکتر بوطی می‌گوید:[۱]

بی‌گمان اسلام و شریعت اسلامی بر زن حرام نمی‌کند که به کاری که قدرت انجام آن را به شیوه درست و صحیح دارد، بپردازد و او را در تنگنا قرار نمی‌دهد مگر بدان اندازه که قیام به وظایف شرعیش آن را ایجاب نماید: هم‌چنین زن استحقاق گرفتن مزد کاری را دارد، که نیکو آن را انجام می‌دهد، درست مانند مرد بدون هیچ فرق و تفاوتی، پس مزد کار و اجرةالمثل هیچ ربطی به مذکر یا مؤنث بودن ندارد، هرگاه کار درست و سالم و نیکو انجام گیرد.

شرایط کار زن در خارج از منزل

برای کار کردن زن در بیرون از خانه شرایطی هست که بایستی زن بدان‌ها ملتزم باشد تا بتواند برای کار کردن بیرون رود:

۱. بایستی بیرون رفتن وی برای کار، به اجازه و اذن شوهرش باشد، پس برای زن و همسر، جایز نیست که از کاشانه زناشویی خود برای هر کاری بیرون رود، جز با اجازه شوهرش.

۲. بایستی کاری که او می‌کند، در ذات خودش یک عمل و کار مشروع و موافق با شریعت اسلامی باشد، بدین معنی که نباید آن کار از نظر شریعت اسلامی حرام باشد یا به ارتکاب حرام منجر گردد، مانند خدمت کردن به یک مرد عزب یا منشی‌گری ویژه مدیری که وظیفه و شغل آن، مقتضی خلوت کردن آن دو با هم باشد، یا مانند رقاصه‌یی که شهوات و غرایز پست را بر می‌انگیزاند یا مانند زنی که در کاباره کار می‌کند و شراب و عرق را به مشتریان می‌دهد، که پیامبر ﷺ ساقی و حامل و فروشنده آن مشروبات را لعنت و نفرین کرده است، یا مانند مهماندار هواپیما که بر وی واجب است، که مسکرات

---

۱. علی طریق العودة الی الاسلام، ص ۱۷۶.

را به مسافران بدهد و به سفر طولانی بدون محرم برود، که موجب می‌گردد. شب‌ها در شهرهای غریب تنها بخوابد یا غیر از این‌ها اعمالی مرتکب شود که اسلام به ویژه بر زنان حرام کرده، یا بر مردان و زنان با هم حرام کرده است.

۳. بایستی هنگام بیرون رفتن از منزل و کاشانه‌اش در لباس پوشیدن و راه رفتن و سخن گفتن و حرکات و سکنات خویش ملتزم به آداب و اخلاق زن مسلمان باشد:

﴿وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾ (نور: ۳۱)

«و به زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را فرو گیرند و عورت‌های خود را مصون دارند و زینت خویش را نمایان نسازند مگر آن مقدار و آن چیزها که پیدا می‌گردد.»

﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ﴾ (نور: ۳۱)

«و پاهای خود را به زمین نزنند تا زینتی که پنهانش می‌دارند دانسته شود...»

﴿فلا تخضعن... قولا معروفا﴾

«... صدا را نرم و نازک نکنند که بیماردلان چشم طمع به آن‌ها بدوزند، بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویند.»

۴. نبایستی کارش موجبات اهمال وظایف او نسبت به شوهر و فرزندانش را ـ که وظیفه اصلی و اساسی اوست ـ فراهم سازد. [۱]

به یقین اسلام کار کردن را بر زن حرام نمی‌نماید جز این که ترجیح می‌دهد که برای انجام امور خانه‌داری فراغت و فرصت داشته باشد، مادام که به کار کردن نیازی ندارد.

دلایل کسانی که ندای واجب بودن اشتغال زن را سر می‌دهند:

اسیران تهاجم فکری و فرهنگی غرب، دعوت می‌کنند به این که زن باید در هر مجالی به کار بپردازد و مشغول به کار گردد، خواه بدان کار نیازمند باشد یا نباشد و خواه جامعه بدان کار وی نیازمند باشد یا نباشد. این چیزی‌ست که موجب کمال اختلاط و آمیزش مرد و زن با هم و از بین رفتن تمام فوارق و جدایی‌های بین این دو جنس است و این کار، خود، موجب آزادی از ظلم و ستم قرون وسطی و تاریکی‌های آن است، به قول آنان!!...

از جمله مکرها و نیرنگ‌های داهیانه آنان این است، که در بیش‌تر اوقات به صراحت اعلان نمی‌کنند که آنان می‌خواهند، زن علیه فطرت و طبیعت خودش سرکشی کند و از حدود و مرزهای

---

۱. فتاوی معاصره، دکتر قرضاوی ۶-۳۰۵/۲.

زنانگی و مؤنث بودن خود بیرون رود و این که می‌خواهند از زنانگی و مؤنث بودن او برای لذت‌های حرام خویش سوءاستفاده نمایند، بلکه خود را پاکان مخلص و نیکی جلوه‌گر می‌سازند که جز مصلحت آنان را نمی‌خواهند و آنان نظر و رأی خود را برای به‌کار پرداختن زنان، با دلایل پراکنده‌یی و بی‌مایه‌یی به شرح زیر تأیید می‌کنند:

۱. بی‌گمان غرب و جهان غربی بیش از ما در میدان تمدن، پیشرفت و ترقی نموده و پیش از ما زنان را به‌کار گمارده است، پس اگر ما بخواهیم همانند جهان غرب پیشرفت و ترقی نماییم، بایستی در هر چیزی گام به گام از آنان پیروی کنیم، زیرا تمدن، تجزیه‌پذیر نیست.

۲. به یقین زن نصف جمعیت جامعه ماست و اگر ما او را بدون کار در خانه نگه داریم نصف جامعه را بیکار و تعطیل نموده‌ایم و این کار به اقتصاد ملی و قومی ما ضرر می‌رساند. پس مصلحت و سود جامعه در کار کردن زن است.

۳. مصلحت خانواده نیز ایجاب می‌کند که زن کار کند، زیرا مخارج و سختی‌های زندگی در این عصر زیاد شده است و در مقابل، کار زن بر درآمد خانواده می‌افزاید و در هزینه‌های سنگین زندگی خانواده، به شوهر خویش کمک می‌نماید، به ویژه در محیط‌هایی که درآمد بسیار محدود و کم است.

۴. مصلحت خود زن در آن است که کاری کند، زیرا برخورد با مردم و زندگی و جامعه بیرون از خانه، شخصیت زن را زدوده و صیقلی می‌نماید و تجربیات و مهارت‌هایی بـه وی مـی‌بخشد کـه در چهاردیواری خانه بدان‌ها دست نمی‌یابد.

۵. هم‌چنین کار کردن زن اسلحه‌یی در دست وی علیه حوادث و رویدادهای روزگار است، زیرا ممکن است که پدرش بمیرد، یا شوهرش او را طلاق دهد یا فرزندانش در حق وی اهمال روا دارند، پس اگر کار کند نیازمندی و فقیری او را ذلیل و خوار نمی‌سازد، به ویژه در روزگاری که خودخواهی و نافرمانی از والدین و قطع صِله رحم و بی توجهی به دیگران و فقط به فکر خود بودن بر همه مستولی شده است.(۱)

۶. به یقین اشتغال زن به کار در خارج خانه بر ثروت ملّی کشور می‌افزاید؛ بنابراین اگر کار زن تنها به‌کار منزل منحصر باشد، کشور دچار ضرر و زیان می‌شود؛ علاوه بر این که او را به تنبلی و صرف وقت به چیزهای بی‌فایده عادت می‌دهد و بعضی از بیگانگان چاقی زنان کشورهای ما را به مسخره می‌گیرند که نتیجه عدم اشتغال و ماندن در منزل است و مانند آن را در کشورهای غربی که زن به‌کار بیرون از منزل مشغول است، نمی‌بینی!!(۲)

---

۱. مراکز المرأة فی الحیاة الاسلامیة، ص ۱۵۱-۱۴۹.
۲. المرأة بین الفقه و القانون، ص ۱۳۰.

پاسخ بدین شبهه‌ها به شرح زیر می‌باشد:

■

بی‌گمان غرب و دیدگاه‌های آنان برای ما حجت و دلیل نیست و مکلف نیستیم که غرب را الهه‌یی قرار دهیم که باید پرستیده شود و غرب برای ما الگو و نمونه‌یی نیست که از آن پیروی کنیم:

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ (کافرون: ۶)

«آیین خودتان برای خودتان و آیین خودم برای خودم = ای کافران! ما و شما، هم معبودمان جداست و هم عبادتمان متفاوت است.»

■

بی‌شک زن در دنیای غرب به دلیل اسباب و عوامل متعدد زیر ناچار است که کار کند:

۱. زن در غرب بایستی خانه زناشویی را مهیّا سازد، پس بایستی کار کند و مال بیاندوزد تا این که مهریه را به کسی بدهد که می‌خواهد با وی ازدواج نماید!! و هر اندازه ثروت و دارایی وی بیش‌تر باشد، رغبت و تمایل مردان به او بیش‌تر است.

۲. در غرب پدر مکلف به تأمین هزینه دخترش نیست، وقتی که به سن ۱۸ سالگی برسد، لذا پدرش او را هنگامی که بدین سنّ می‌رسد مجبور به کار کردن می‌کند و باید برای خود کاری پیدا کند و بسیار پیش می‌آید که پدر او را مکلف می‌نماید که کرایه اتاقی را که در آن زندگی می‌کند، بپردازد: علاوه بر پرداخت مزد شستن و اتو کردن لباس‌هایش!!

۳. بی‌گمان مردمان غربی، برای ارضای شهوات خود زندگی می‌کنند، پس آنان در هر مکانی می‌خواهند که زن با آنان باشد، لذا زن را وادار به بیرون رفتن از خانه می‌نمایند تا با آنان و در دسترس آنان باشد...

مگر نمی‌بینید که چگونه زن را وسیله‌ی ارضای شهوت‌های پست خویش کرده‌اند در فیلم‌های منحط و رذیلانه و تصاویر برهنه و بی‌عفت و اعلانات تبلیغاتی که هر جا پخش است.

۴. به راستی بخل و تنگ‌نظری و خودخواهی نزد آنان بسیار شدید است. آنان به گمان خود نمی‌پذیرند که هزینه کسانی را بپردازند که کارهای ساده انجام می‌دهند و آنان تربیت فرزندان را یک امر مهم و بااهمیت تلقی نمی‌کنند، زیرا آنان به دین و تربیت اخلاقی مبالاتی نمی‌نمایند.

دکتر محمد علی البالّ می‌گوید:[1]

---

۱. علی المرأة فی المیزان، ص ۲۲۳.

شاید خواننده عزیز نداند که دختر جوان چون به سنّ شانزده سالگی رسید بایستی منزل پدر و مادر خویش را ترک کند و در جستجوی کار باشد، زیرا والدین او نمی‌توانند هزینه زندگی او را بعد از این سن بپردازند و بایستی او از درآمد شخصی خود زندگی نماید و این خود یکی از دلایل مساوات زن با مرد است در جامعه امریکایی و اروپایی، آن جا که دختر جوان در میان سال‌های ۱۵ تا ۱۸ سالگی از منزل والدین بیرون رانده می‌شود؛ همان‌طور که پسر جوان نیز در این سن بیرون رانده می‌شود و به هر دوی آنان می‌گویند: از حالا به بعد نقش ما تمام شد، بر شما لازم است که در جستجوی کاری باشید که از درآمد آن زندگی کنید، ما با شما کاری نداریم، بفرمایید بیرون! یا می‌توانید در خانه ما بمانید به شرط پرداخت کرایه منزل و هزینه خوراک و پوشاک خودتان!!

جای تعجب و شگفتی نیست که می‌بینیم، فرزندان جزای پدر و مادر خویش را هنگامی که بزرگ شدند، دو برابر می‌دهند... آری، پدر یا مادر در یک اتاق سرد و خالی می‌میرد، بدون این که کسی از او خبر داشته باشد!!

تا این که همسایگان به شک می‌افتند و از پلیس می‌خواهند که به زور در منزل را بشکنند و آن را باز نماید که می‌بیند که آن پیر بیچاره مدتی‌ست مرده است!!

شیخ علی طنطاوی از استاد خود **دکتر یحیی شمّاع** حکایت می‌کند که در پاریس درس خوانده است، می‌گوید: روزی او را به منزل خانواده‌یی راهنمایی کردند تا از آن‌ها اتاقی اجاره کند، او هنگام ورود بدان منزل با دختر جوانی روبه‌رو شد که اثر اشک بر چشمان وی پیدا بود و او از حال آن دختر جوان پرسید که چه شده است؟!

آن خانواده جواب دادند که او دختر ماست و جدا از ما زندگی می‌کند، گفت: او دارد می‌گرید!! گفتند: او آمده است تا اتاقی از ما اجاره کند و ما این اتاق را به وی اجاره ندادیم، گفت: چرا؟! گفتند: زیرا او حاضر است که ماهیانه بیست فرانک بپردازد و غیر او حاضر است سی فرانک بپردازد!![۱]

دکتر قرضاوی می‌گوید:[۲]

بی‌گمان زن غربی از روی اجبار و بدون اختیار برای کار در کارخانه‌ها و تجارت خانه‌ها و شرکت‌ها و غیر بیرون می‌رود و این نیاز به قوت زندگی‌ست که او را به رفتن به اماکن کار سوق می‌دهد. آری، نیاز به یک لقمه زندگی، بعد از این که مردان از تأمین هزینه زندگی وی شانه خالی کردند، در یک جامعه سنگ‌دلی که به خردسالی به خاطر خرد سالیش و به مؤنثی به خاطر مؤنث بودنش رحم نمی‌کند، به راستی خداوند متعال به سبب نظام تأمین هزینه در شریعت ما، ما را از این گونه مسائل بی‌نیاز کرده است.

---

۱. رسالة الی حواء، ص ۲۸۶.

۲. مرکز المرأة فی الحیاة الاسلامیة، ص ۱۵۳-۱۲۵.

استاد ما **محمد یوسف**ﷺ در کتاب خویش الاسلام و حاجة الانسانیة الیه هنگام سخن گفتن از توجه و اهمیت دادن اسلام به خانواده، گفته است: شاید از خیر دور نباشد که متذکر شوم هنگامی که در فرانسه اقامت داشتم، در کنار خانواده‌یی زندگی می‌کردم و مدتی در آن جا ماندم، دختر جوانی که بسیار نجیب بود، به این خانواده خدمت می‌کرد، از خانم صاحب خانه سؤال کردم که چرا این دخترک جوان به خانواده شما خدمت می‌کند؟! مگر خویشاوندی ندارد که او را از این کار باز دارد و هزینه زندگی وی را تأمین نماید، تا او در این سنّ جوانی به شما خدمت نکند؟!

او چنین جواب داد: این دختر از یک خانواده پاک‌نهاد در این شهر است و عموی او بسیار ثروتمند و بی‌نیاز است، ولیکن به وی توجه ندارد و به کار او اهمیت نمی‌دهد. از وی پرسیدم که چرا او از عمویش به دادگاه شکایت نمی‌کند تا هزینه و نفقه زندگی وی را از عمویش بگیرد؟

آن خانم صاحب خانه از این سخن دهشت و تعجب نمود و به من فهماند که از نظر قانونی برای وی جایز نیست که چنین شکایتی بنماید و آن وقت من حکم اسلام را در این باره به او فهماندم، آن زن گفت: کجا ما چنین قانون‌گذاری داریم؟!

اگر برای ما چنین قانونی جایز می‌بود، تو هرگز دختر جوان یا خانمی را نمی‌یافتید که برای کار در یک شرکت یا کارخانه‌یی یا کارگاهی، یا در اداره‌یی از دوایر دولتی، از منزل و خانه و کاشانه‌اش بیرون برود، یعنی این ترس و نگرانی دختران جوان و زنان از گرسنگی و تباه شدن است، که به حکم ضرورت آن‌ها را به سوی میدان کار سوق می‌دهد...

و **دکتر نورالدین عتر** می‌گوید:[۱]

وای! چه قدر فراوانند پژوهشگران به ویژه مقلدانی که کورکورانه از بیگانگان تقلید می‌کنند، که فرق نمی‌گذارند میان این که زن حق دارد کار کند و میان این که زن مستقیم یا غیر مستقیم، ملزم و مکلف به کار کردن گردد و این دو مطلب را به هم می‌آمیزند. به ظاهر از حق زن در کار کردن دفاع می‌کنند، ولی اگر دیدگاه‌هایشان را بررسی کنید، در می‌یابید که آنان زن را به کار کردن وا می‌دارند و دوست دارند که زن را ناچار و مجبور به کار کردن نمایند، زیرا این مقلدان، کورکورانه از بیگانگان تقلید می‌کنند، بدون این که آگاهی لازم را در این مورد داشته باشند. آری، نزد بیگانگان کار کردن زن پس از رسیدن به سنّ بلوغ، بر وی واجب است، هر اندازه پدرش ثروتمند و بی‌نیاز باشد.

پس به راستی غربیان از نظام نفقه واجبی که پیامبر اسلامﷺ به عنوان رحمت برای عالمیان با خود آورده است، محرومند.

بی‌شک این نظام، نظامی‌ست بسیار بزرگ و ارزشمند، که حقوق انسان را به حقیقت مراعات می‌نماید و این مبحث به پژوهش جداگانه نیاز دارد، لذا با اشاره بدان اکتفا می‌کنم، برای مثال یک پدر

---

۱ عمل المرأة و اختلاطها، ص ۴۲-۴۱.

در غرب ملزم نمی‌گردد که هزینه زندگی پسر و دخترش را بپردازد هرگاه به سن بلوغ برسند. لذا پسر و دختر بالغ را از خانه خود بیرون می‌کند، مگر این که دختر و پسر هزینه محل سکونت و هزینه‌ی زندگی خود را به خانواده بپردازند و سرانجام در می‌یابیم که پسران نیز با پدرانشان معامله به مثل می‌کنند، چون در میان آنان نظام و سیستم نفقه واجب وجود ندارد، می‌بینیم که والدین یا یکی از آنان وقتی به سنّ پیری و از کار افتادگی می‌رسند و ناتوان از کسب و فقیر و بی‌چیز می‌شوند ولی فرزندشان ثروت قارون را دارد، این فرزند به والدین پیر و محتاج خود هیچ کمکی نمی‌کند و در نتیجه این قانون، دل‌ها سنگ می‌گردند و روابط و علایق میان‌شان ضایع و تباه می‌شود.

اما اسلام زن را چنان مورد تکریم قرار داده است که در هیچ نظامی یافته نمی‌شود و به سبب وظیفه مهم و رسالت وی در زندگی، به ضعف و ناتوانی زن رحم کرده و او را مجبور نمی‌سازد که در گرداب سخت زندگی فرو رود، به خاطر توجه به وظیفه مهم او که ساختن جامعه است. یعنی تربیت و پرورش نسل جدید برمبنای ارزش‌های انسانی مادر بودن. که برای پرورش انسان بااخلاق و درستکردار با روحیه سالم و تفکر و اندیشه درست و بنیه سالم و صحیح ضرورت دارد.

بنابراین زن سرچشمه توسعه اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی‌ست، لذا اسلام او را مجبور نکرده است که برای کسب مال کار کند، بلکه هزینه زندگی او را بر پدرش یا فرزندش یا شوهرش واجب نموده است یا کسانی که ملزم به پرداخت هزینه و نفقه وی هستند، آن گونه که در کتاب‌های فقه به تفصیل ذکر گردیده است؛ در نتیجه برای پدر جایز نیست که دخترش را برای کسب مال ملزم به کار کردن نماید، مگر این که او فقیر و تنگ‌دست باشد.

برای شوهر نیز جایز نیست که همسرش را برای کسب مال مجبور و ملزم به کار کند و بدین شیوه در اسلام زن بیش از مرد مورد توجه می‌باشد و بهره او بیش از بهره مرد است؛ همان‌طوری که شریعت اسلامی، زن را حمایت کرده و او را کفالت و ضمانت نموده است از این که ذلیل و خوار گردد و نفس و شخصیت خود را فدا سازد و زحمت و رنج زندگی خود را تحمّل نماید تا لقمه غذای زندگی خود را به دست آورد و این حمایت از زن، به خاطر فراهم شدن زمینه لازم برای انجام وظیفه مهمش می‌باشد، که گفته شد.

▣

بی‌گمان کارهای وظیفه‌ای و شغلی و حرفه‌ای، هنگامی که به حکم خواسته‌های خانوادگی و اجتماعی روی هم انباشته می‌شود و رقیب و مزاحم همدیگر می‌گردند، آن وقت، زمانی و فرصتی نیست برای پیروی از مقتضیات نردبان اولویتها و بایستگیها در برتری دادن به چیز مهم، سپس پرداختن به چیزی کمتر مهم و سپس به چیزهای پایین‌تر از آنها، از جهت مراعات ضروریات در درجه اول، سپس مراعات نیازها و مراعات آراستگیها و زیبانمودنهای مصالح جامعه. (یعنی این ترتیب درجه‌بندی دشوار می‌گردد.

به یقین زن ازدواج کرده‌یی که فرزندانی دارد، جامعه وظایفی را به او محول کرده است. که غالباً نمی‌تواند تمام آن‌ها را با هم انجام دهد، از وی می‌خواهند که شوهرش را مراعات کند و موجبات سعادت وی را فراهم سازد و در همان وقت نیز از وی خواسته می‌شود که به پرورش و تربیت کودکانش نیز بپردازد و به کار آنان اهتمام ورزد؛ هم‌چنین به حکم دانش و تخصص علمی که دارد، از وی دعوت می‌شود، که بر حسب وظیفه آموزشیش در یکی از مدارس، در خدمت به جامعه خود نیز سهیم گردد.

گاهی او دارای سرزندگی و فعالیت اجتماعی نیز می‌باشد و به حکم این مزیتی که دارد از وی دعوت می‌شود که با بذل این نشاط و سرزندگی در مراعات جامعه‌اش و حلّ بعضی از مشکلاتش با دیگران سهیم شود.

بی‌شک، وقت و زمان لازم را ندارد، که به انجام تمام این وظایف و مهمات قیام نماید، با وصف این که تمام این کارها نیک و مفیدند، پس راه حلّ و چاره‌ی آن چیست؟ قطعاً تنها راه حل منطقی مراعات اولویت‌ها و ترجیح برترهاست، قاعده «سُلّم الاولویات» مراعات برترها، پیش از غیر آن‌ها، همان‌طور که علمای جامعه‌شناسی گفته‌اند: بی‌گمان همسری که مادر کودکان است، انجام مسؤولیت مراعات و توجه به شوهرش، سپس تربیت و پرورش فرزندانش و کار کردن برای تربیت شایسته آنان، متساوی،در اولویت نمی‌باشند، زیرا صلاح و شایستگی خانواده، نخستین سنگ زیربنای یک جامعه درست و شایسته است، پس هرگاه خانواده فاسد و تباه گردد و دستخوش گردباد نابسامانی‌ها و اهمال و کم‌توجهی شود، بی‌گمان پیشرفت‌های علمی و فرهنگی و به تبعیت آن، پیشرفت‌های اقتصادی، نمی‌توانند در برپایی یک جامعه درست و شایسته، جای خانواده را بگیرند. و ممکن نیست که بدل آن باشند، چون جامعه همواره تابع فساد و صلاح خانواده می‌باشد و هیچگاه خلاف آن در هیچ زمانی به اثبات نرسیده است.

با توجه بدین واقعیت و این دیدگاه، پس هرگاه، همسری که فرزندانی دارد و نتواند کارهای مهم خانواده را همراه با فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی دیگر، با هم انجام بدهد، پس به مقتضای پیروی از قاعده درجه‌بندی اولویت‌ها و «الأهمّ فالأهم»، بر وی واجب است که اموری را انجام دهد که ضرورت دارند و آن رعایت و توجه به خانواده و شایستگی و صلاحیت آن است، حتی اگر این کار موجب گردد، که وظایف و مسؤولیت‌های دیگر را فدای آن نماید...

در آن چه می‌گوییم، زمانی حق آشکارتر می‌گردد که ببینی همسری و زوجه‌یی تنها به خاطر طمع‌ورزی و آزمندی و برای شهرت و مقبولیت اجتماعی، به وظیفه‌یی یا کاری تمایل پیدا می‌کند و به سوی آن کشیده می‌شود، یا به خاطر تمایل به ثروت اندوزی و مال و دارایی برای انجام کاری تلاش می‌کند.

بی‌گمان چنین زنی در چنین حالتی، زندگی زناشویی یا سعادتی که بایستی در میان او و شوهرش ایجاد شود به خطر می‌اندازد؛ هم‌چنین به خطر می‌اندازد چیزی که ممکن است از این هم مهم‌تر باشد و

آن رعایت و توجه به فرزندان و فراغت برای تربیت نیکوی آنان است و این به خطر انداختن در راه هوس‌های زودگذری‌ست که به زودی به بار سنگین غرامت‌ها و بدهی‌ها تبدیل می‌گردد.[۱]

در یک پژوهش روانی که روزنامه "اخبار الیوم" قاهره به تاریخ ۱۹۸۷/۴/۱۱ میلادی انتشار داده بود، چنین آمده است:

«به یقین زنان در جهان به بعضی از مناصب و مقام‌های عالی رسیده‌اند، ولی وقتی که در مورد نسبت این مناصب و مقام‌ها و وظایف، یک سرشماری انجام بدهیم، در می‌یابیم که مردان (۹۰٪) نود درصد این وظایف را اشغال کرده‌اند اگر بیش‌تر هم نباشد و روانشناسان می‌گویند: عدم تولی و عدم تصدّی زنان بر این وظایف و مناصب و سمت‌های عالی به نسبت مردان، به سبب عدم تلاش و کم‌هوشی آنان نیست، بلکه عوامل دیگری وجود دارند که در زندگی زنان و طبیعت و سرشت آنان، خودسرانه و مستبدانه عمل می‌کنند. از زن، کار منزل خواسته می‌شود و این زن است که به تمام افراد خانواده اهمیت می‌دهد و اگر تمام وقت خود را به کار خانواده اختصاص دهد، باز هم احساس گناه و تقصیر می‌نماید، زیرا اگر منزل نامرتب باشد، او حرص و جوش می‌خورد و احساس می‌کند که منزل عنوان و سرلوحه اوست.

و هر اندازه مقام و منصب زن بالا رود، به راستی این منزل است که محل حکم‌فرمایی اوست و این برخلاف طبیعت و سرشت مرد است، زن هنگامی که فرزندان و شوهرش را بدون غذا و طعام بگذارد، احساس راحتی نمی‌کند، لذا او دوست دارد که خود شخصاً بر منزل‌اش اشراف داشته باشد و زن دوست ندارد که در منزلش یک میز خاص و ویژه برای خود داشته باشد برخلاف مرد که این کار را دوست دارد و زن موفقیت شوهر و فرزندانش را بیش از موفقیت خود دوست دارد و می‌خواهد که خود، موفقیت آنان را فراهم سازد و ما نمی‌توانیم طبیعت او را تفسیر کنیم فقط می‌توانیم بگوییم که این طبیعتی‌ست که با خود زن متولد می‌گردد...»

▣

به یقین مادری و مادر بودن برای زن بزرگ‌ترین وظیفه است، پس نخستین و مهم‌ترین کار زن ـ که در آن اختلافی نیست ـ تربیت نسل‌هایی‌ست که خداوند زن را از نظر روحی و جسمی برای آن مهیا کرده است و نبایستی هیچ کار و وظیفه‌یی او را از انجام این رسالت بزرگ و وظیفه مهم باز دارد، هر کار و هر وظیفه‌یی باشد، زیرا هیچ کس نمی‌تواند در این کار بزرگ و سرنوشت‌ساز جای زن را بگیرد و این کاری‌ست که آینده امت به آن وابسته است و بزرگ‌ترین ثروت امّت که ثروت بشری‌ست به وسیله‌ی او تحقق می‌پذیرد.[۲] خدا بیامرزد! حافظ ابراهیم شاعر نیل را که گفته است:

أَلاُمُّ مـــدرسَةٌ اذا أعـدَدْتَها   أعْدَدْتَ شعْباً طَيِّبَ الأعـراق

۱. المرأة بين طغيان النظام الغربي و لطايف التشريع الربّاني، ص ۶۴.

۲. مركز المرأة في الحياة الاسلامية، ص ۱۶۰.

(مادر مدرسه‌یی‌ست که اگر او را آماده سازی، یک ملت پاک‌نهاد را مهیا کرده‌یی.)

دکتر نورالدین می‌گوید:[۱] پژوهش‌های علمی جدید در اروپا و امریکا، اهمیت و ضرورت وجود مادر را در پرورش و تربیت کودکِ تندرست، با رشد و نموّ کامل و روحیه سالم و رفتار درست ثابت کرده است.

او می‌گوید: یک بررسی روی گروهی از کودکان انجام گرفت، عده‌یی از آنان را یک مربّی پرورش می‌داد و مراقبت می‌کرد و عده دیگری از کودکان، مادرانشان آنان را پرورش و مراقبت می‌کردند و هر دو گروه در شرایط و محیط یکسانی قرار گرفته بودند و بعد از گذشت دو سال از مراقبت آنان، ملاحظه کردند: آن گروه از کودکانی که از عطوفت و مهربانی مادرانشان محروم بودند، در یادگیری، سخن گفتن و راه رفتن و غذا خوردن به تنهایی مشکل داشتند؛ در حالی که آن گروه از کودکانی که تحت عطوفت و مهر و محبت مادرانشان قرار داشتند در این زمینه‌ها موفق بودند و تلخ‌تر از آن، این بود که در بین این کودکان، آن‌هایی که تحت مراقبت مادرانشان پرورش یافته بودند، حادثه مرگ در میان آنان روی نداده بود؛ در حالی که در میان آن گروه از کودکانی که تحت مراقبت مادرانشان پرورش نیافته بودند، در مدت آزمایش (۳۷٪) سی و هفت درصد از آنان مرده بودند... گذشته از این، آنان از نظر روحی و روانی نیز عقب‌مانده بودند، که این خود از عقب‌ماندگی رشد و نموّ جسمی مهم‌تر و شدیدتر است.

ارتکاب جرم، خشونت عصبی، عقده روحی، انحرافات اجتماعی و دیگر نابسامانی‌های رفتاری، ممکن است که به دلیل محرومیتی باشد که انسان در دوره طفولیت از آن‌ها رنج می‌برد...

مرحوم شیخ شعراونی می‌گوید:[۲]

کار زن در منزل خلأ بزرگی ایجاد می‌کند، هرگاه می‌گویند:

زن نصف جمعیت جامعه ماست، پس چگونه کار نکند؟!... ما می‌گوییم که کار کردن زن در بیرون از منزل، تمام جامعه را فاسد می‌کند نه نصف آن را، چون کودک به مادرش بسیار نیازمند می‌باشد و هنگامی که متولد می‌شود، به شدّت به شیر مادرش نیازمند است. بی‌گمان امروز تمام جهان، بعد از آن که فهمیدند که شیر خوردن کودک از پستان مادرش به لحاظ ساختار روانی کودک بسیار بااهمیت است فریاد سر دادند که باید به شیر مادر برگشت. به یقین فراغت مادر برای پرورش کودکش، موجب می‌گردد که کودک در طول زندگی خود احساس امنیت کند، گاهی ممکن است که پدر بتواند برای کودک خود پرستار بیاورد، لیکن هرگز نمی‌تواند یک قلب سرشار از عطوفت مادر را برای او بیاورد که از روی محبت و دلسوزی و مهربانی مادرانه، به وی شیر دهد و این مهر و عطوفت در هستی و وجود وی جای گیرد، زیرا وقتی که کودک شیر مادر را می‌خورد، او جزیی از مادر خود می‌شود...

---

۱. عمل المرأة و اختلاطها، ص ۴۵.

۲. "المرأة في القرآن، ص ۱۱۶-۱۱۲.

به همین دلیل خداوند ازدواج برادران و خواهران شیری و رضاعی را حرام کرده است، چون ساختارشان یکی‌ست، یعنی شیری که سلول‌های بدن برادر را تغذیه می‌کند و رشد می‌یابند، همان شیری‌ست که سلول‌های خواهر شیریش از آن تغذیه کرده و رشد یافته‌اند. لیکن اکنون ما تمام این چیزها را از دست داده‌ایم.

من در منزلم در کوچه "حیّ الحسین" نشسته‌ام، می‌بینم که زن کارمند اداره اوقاف، صبح فرزندانش را به دنبال خود می‌کشد و آن‌ها را نزد دربان اداره رها می‌کند، یا در یکی از محلات مجاور می‌گذارد تا به سر کار خود برود. این چه تربیت و پرورشی‌ست؟!...

به راستی **شوقی** راست گفته است که گفت:

لَیْسَ الْیتیمُ مَنْ اِنْتَهی أَبَوَاهُ مِنْ همّ الْحیاةِ و خلَّفاهُ ذلیلاً
انَّ الْیتیمَ هُوَ الَّذی تلقیٰ لَهُ أمّاً تخلَّتْ اَوْ أَباً مشغولاً

(یتیم کودکی نیست که پدر و مادرش از غم‌های زندگی، رهایی یافته و او را خوار به جای گذاشته‌اند، بی‌گمان یتیم کودکی‌ست که مادر او را رها کرده یا پدرش از او غافل و مشغول است.)

امروزه مادر، فرزندان خود را رها می‌کند، سپس دیگران از نافرمانی پسران حکایت می‌کنند!! و از آن انتقاد می‌نمایند!!

به آن‌ها می‌گوییم: پیش از این که از نافرمانی پسران حکایت کنید، از خودتان بپرسید: کجاست آن مهربانی و عطوفت و رحمتی که پسر از والدین خود دیده!! و از مادرش چه دیده است؟!

مادرش او را در خیابان در طی روز بدون مراقبت و بدون اهتمام و توجه به وی رها کرده است، در حقیقت زنی که می‌گوید: من برای کار کردن از منزل بیرون می‌روم، بدین معنی‌ست که او فرزندان و وظیفه‌اش را در منزل رها کرده است و زنی که از کار کردن در طول روز شکایت می‌کند، هنگامی که به منزل برمی‌گردد، جسد خشک و افتاده‌یی‌ست که نمی‌تواند کار دیگری را تحمل نماید و او یا باید یک مادر و خانه‌دار باشد، یا یک زن کارگر و کارمند...

در حقیقت هر زنی که کار می‌کند، تا جوان است بر کار کردن اصرار دارد... وقتی که پا به سن گذاشت، حاضر است با نصف حقوق، اجازه مرخصی یا بازنشستگی بگیرد... لیکن تا زمانی که شور و نشاط و سر زندگی دارد، بر کار کردن اصرار می‌نماید... به طور کلی حوادث و رویدادهای سخت زندگی مردم را ناچار می‌سازد که به راه درست و صواب برگردند و بدانند که نخستین وظیفه مهمّ زن، کار در خانه و بودن وی همراه شوهر و فرزندانش می‌باشد. در واقع کاری که در خانه و منزل انجام می‌دهد صدها بار مهم‌تر از کاری‌ست، که در بیرون منزل دارد.

اخیراً در امریکا، زنان امریکایی، کنفرانس‌های متعددی تشکیل می‌دهند و خواهان بازگشت زن به منزل و تربیت فرزندانش می‌باشند، زیرا در آن جا، جامعه به لحاظ پسران جوان و دختران جوان نسل جدید بی‌نهایت بدبخت شده است.

لیکن ما در مصر می‌گوییم: بایستی زن کار کند تا جامعه را بسازد!! این کدام جامعه است که براساس ویرانی و بدبختی نسل‌های آینده و تباه شدن آن‌ها ساخته می‌شود!!!

ساختن چه جامعه‌یی! مهیا کردن خوراک و غذا، در اوقات کار!!! ما پیش از آن که این کتاب را به پایان ببریم، بایستی با ایجاز و اختصار از معنی آیه زیر سخن بگوییم:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى ٱلنِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ (نساء: ۳۴)

«مردان سرپرست و نگهبان زنانند به دلیل برتری‌هایی که خداوند از نظر نظام اجتماعی برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به سبب هزینه‌هایی که از اموال‌شان در مورد زنان می‌کنند...»

مردم از معنی قوامت و قیمومت برداشت نادرستی می‌کنند... براین اساس که قوامت، تملک و برتری‌ست لیکن حقیقت به کلی با آن تفاوت دارد و چنین نیست، زیرا قائم بر کاری، کسی‌ست که تمام تلاش خود را صرف آن کار می‌کند «پس مرد که قیمومت زن را بر عهده دارد یعنی تمام تلاش‌هایش برای زن است نه این که مالک او و برتر از او باشد» و خداوند می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...﴾ (رعد: ۳۳)

«آیا کسی که بر همه سلطه دارد و مراقب همه است و اعمال‌شان را می‌بیند و می‌پاید...»

یعنی این که خداوند قائم بر هر نفسی‌ست و هر نفسی را مراعات و مراقبت می‌کند و تدبیر رزق و روزی و امور زندگی آن‌ها را می‌فرماید و قیام یعنی ایستادن، متضاد قعود، به معنی نشستن، پس "الرجال قوّامون" یعنی مردان در زندگی به خاطر زنان و کفالت و سرپرستی آن‌ها و فراهم کردن امکانات و لوازم زندگی و نیازمندی‌های آنان تلاش می‌کنند و مسؤول زندگی و نیازهای منزل و فرزندان می‌باشند.

و این که خداوند می‌فرماید:

﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا مِن أَموالِهِم﴾ (نساء: ۳۴)

«... و به خاطر هزینه‌هایی که از اموال‌شان در مورد زنان می‌کنند...»

خداوند معین و محدود نکرده است که مردان بر چه کسانی تفضیل داده شده‌اند، گویی که مردان در موارد و مسائل معینی دارای تفضیل و برتری‌اند و زنان نیز در موارد معینی تفضیل و برتری دارند...

پس هر یک دارای برتری هستند، به سبب چیزی که ادا و انجام وظیفه‌اش زندگی را تضمین می‌نماید.

دکتر السّباعی درباره کار زن با ما سخن می‌گوید:[1] در این باره دو فلسفه وجود دارد، که هر یک از آن دو در جامعه آثار واضح آشکاری دارد:

۱. **فلسفه اسلام:** دختر و زن به طور کلّی صحیح نیست که برای تأمین هزینه خود مکلف به کار کردن گردد، بلکه بر پدر یا شوهر یا برادرش واجب است که هزینه وی را بپردازد، تا او برای انجام

---

۱. المرأة بين الفقه و القانون، ص ۱۱۴.

وظیفه زناشویی و مادر بودن، فراغت خاطر داشته باشد و آثار این موضوع، در انتظام و سامان یافتن کارهای منزل و نظارت و اشراف بر تربیت و پرورش فرزندانش و مصونیت زن از بازیچه قرارگرفتن از جانب مردان و فریب دادن و نیرنگشان، واضح و آشکار است، تا زن در جامعه دارای حسن شهرت و خوش نامی محترمانه‌یی باشد...

۲. فلسفه غربیان: دختر، هرگاه به سنّ معیّنی رسید ـ که غالباً هفده سالگی‌ست ـ بر پدر یا خویشاوندانش واجب نیست که هزینه زندگی او را بپردازند، بلکه بر خود دختر یا زن واجب است که برای تأمین هزینه معیشت خود در جستجوی کار برآید و چیزی نیز برای شوهر مورد انتظارش را پس‌انداز نماید، پس هرگاه ازدواج کرد، بر وی واجب است که با شوهرش در هزینه‌های منزل و فرزندان سهیم و شریک باشد و هرگاه پیر شد و هم‌چنان بر انجام کار توانا بود، بر وی واجب است که برای تأمین قوت و زندگی خود کار کند، حتی اگر فرزندش از ثروتمندترین مردم باشد!!

و آثار این فلسفه واضح و روشن است که ما خود آن را در دیار غرب مشاهده کرده‌ایم و آن را در نوشته‌های متفکران غربی خوانده‌ایم؛ هم‌چنین اخیراً آثار آن را در فریادهای خشمگینانه زن غربی دیده‌ایم.

بی‌گمان مهم‌ترین آثار مادّی این فلسفه، آن است که خالی از هر نوع تقدیر و احترام و بها دادن به وظیفه بسیار مهم زن در زندگی‌ست، این زن است که در تنور سوزان شهوت‌های مردان گداخته می‌شود و در برابر لقمه زندگی، به آتش آزمند جنسی مردان می‌سوزد و این فلسفه بار سنگین بیش از توان طبیعی او، در حمل و بارداری و زایمان فرزندان را بر دوش او می‌اندازد و این فلسفه به از هم گسیختگی بنیاد خانواده و فروپاشی آن می‌انجامد و موجب می‌گردد که فرزندان به دور از مراقبت و مراعات و توجه پدران و مادرانشان پرورش یابند.

بسیاری از مردم جامعه ما، برای هم‌گامی با تمدن غربی در هر چیزی، ندای گشودن در کار کردن بر زن را درست همانند مردان به طور مساوی سرمی‌دهند، بی‌گمان آنان، وقتی که می‌پندارند، مساوات میان مرد و زن، جز از طریق کار مساوی تحقق نمی‌یابد و این که، راز قوت و قدرت غربیان در این است که زن نزد آنان، در کنار مردان به پیکار زندگی می‌پردازد و مسؤولیت‌هایی همانند مردان را تحمل می‌نماید، به خود دروغ می‌گویند.

یک بار دختر دانشجوی دانشگاه، در این موضوع با من به مناقشه و مباحثه پرداخت و او به عنوان یک ماشین‌نویس در یک محل تجاری، در کنار اشتغال به تحصیل کار می‌کرد؛ در حالی که به کار کردن نیاز نداشت. لیکن او می‌گفت: من بدین سبب کار می‌کنم، که انسانیت خود را احساس نمایم!! من به وی پاسخ دادم که کار کردن یا نکردن با انسانیت انسان و احساس بدان، هیچ ارتباط و پیوندی ندارد. بسیاری از کسانی که به کار اشتغال دارند، در خود ابداً احساس انسانیت نمی‌کنند و بسیاری از کسانی

که با دستان خود کار نمی‌کنند ولی با تلاش‌های فکری و غیر آن، کار می‌کنند. آنان بیش از دیگران احساس انسانیت می‌نمایند و بدان بها می‌دهند...

برای وی مثالی از یک سرباز و کارمندی موظف آوردم که آنان برحسب قوانین که مراعات می‌شود، ازکار تجارت و کار با دستان خود ممنوع‌اند و این بدان خاطر است، تا فراغت داشته باشند، برای انجام رسالت و وظیفه‌یی که برای جامعه، از کار کردن آنان با دستان خود، مفیدتر است. آیا این ممنوعیت آنان ازکار تجارت و کار دستی، تحقیر و خوار شمردن انسانیت آنان است؟!

آیا انسان موظفی از رییس جمهور گرفته، تا کوچک‌ترین کارمند موظف دولت، وقتی که در اتاق کارش مشغول اوراقی‌ست که آن‌ها را بررسی می‌کند و امضا می‌نماید، او فاقد شخصیت انسانی‌ست و انسانیت ندارد؟!!

آن دختر جوان گفت: من نمی‌خواهم سربار پدرم باشم، بلکه می‌خواهم از دست‌رنج خود و عرق پیشانیم نان بخورم. من به وی گفتم: موظفی و سربازی که هر ماه حقوق خویش را از خزانه دولت می‌گیرند، احساس نمی‌کنند که سربار دولت‌اند، بلکه با تمام کرامت و عزت، ماهیانه خود را می‌گیرند، چون یک وظیفه اجتماعی محترمانه و شریف را انجام می‌دهند و تو وقتی که پیش از ازدواج در منزل و در میان خانواده خود هستی، مشغول تمرین مهارت در کارهای خانه‌داری و اداره آن بعد از ازدواج می‌باشی، پس در آن حال تو یک کار ارزشمند اجتماعی داری و تو در مدرسه زندگی خانوادگی عملی را از استادان مخلص و دلسوزت که پدر و مادرت هستند، می‌آموزی. آیا هنگامی که دختر برای تحصیل فراغت داشته و بی‌کار باشد، خجالت می‌کشد که از خانه پدر بخورد؟! و بعد از این که ازدواج کردی، فوراً کار کردن را شروع می‌کنی و آن هم کاری‌ست که تمام وقت تو را می‌گیرد، آیا آن وقت تو سربار شوهرت هستی؟

یا این که کارهای طاقت‌فرسایی را انجام می‌دهی، که گاهی بیش از کار طاقت‌فرسای شوهرت بیرون از منزل است؟ آیا کار در منزل را ترک خواهی کرد تا بیرون از منزل کار کنی؟ یا این که هر دو کار در منزل و کار بیرون از آن را با هم انجام می‌دهی؟! به یقین ترک کارت در منزل به خاطر کار کردن در خارج از آن، اخلال و کاستی‌ست، نسبت به قوانین زندگی و خیانت است نسبت به امانتی که خداوند به تو سپرده است و اگر هر دو کار را با هم انجام دهی، کار طاقت‌فرسایی را بر دوش خود انداخته‌یی که تاب و توان جسمی آن را نداری و این ظلمی است عظیم، که بر نفس خویش می‌کنی. به راستی اسلام وقتی که از تو می‌خواهد که برای وظیفه مهم مادری و مادر بودن و بار سنگین آن، فراغت داشته باشی و شوهرت یا ولی و سرپرست تو را ملزم می‌نماید که هزینه زندگی‌ات را بپردازد، بی‌گمان تو را از ابتذال و خواری مصون نموده و تو را از مشقت کار کمرشکن کفایت کرده است. آیا این عنایت و توجه به حال تو، در نظرت خواری و اهانت است؟!!

بی‌شک این علاقه به اشتغال زنان در خارج از منزل، امروز در جامعه ما صرفاً یک تقلید کورکورانه از غرب است که باید زن تمام مشقاتی را که زن غربی در این راه تحمل می‌کند، تحمل نماید و باید تمام نتایج این فلسفه غربی را در این موضوع بپذیرد. پس بر وی واجب است که خودش مسؤول هزینه‌های زندگی و تحصیلش گردد. از زمانی که به سنّ پانزده یا شانزده سالگی رسد و بر اوست که بسیار کار کند تا بتواند هزینه مالی مراسم عروسی شوهر آینده‌اش را نیز پس‌انداز کند و بعد از آن باید در تأمین هزینه‌های منزل و فرزندان، با شوهرش شریک و سهیم باشد و برای قوت زندگی تا عمر شصت سالگی کار کند و اگر مؤسسات اجتماعی برای حمایت و سرپرستی پیران بعد از شصت سالگی وجود داشته باشد، خوب است وگرنه باید تا می‌میرد کار کند و او حق ندارد که از پدر یا از برادر هیچ کمکی را مطالبه نماید و باید در جستجوی کاری باشد، هر کجا پیدا شود و به هر کیفیتی باشد، در اداره‌های حکومتی، در شرکت‌ها، در دفاتر تجارتی و بازرگانی، در انبارهای بزرگ، فروشنده یا حسابگر باشد و در تمیز کردن خیابان‌ها، در واکس زدن کفش دیگران، در جمع کردن زباله‌ها، در بلیت فروشی قطارها یا ماشین‌های سنگین، در پاک‌سازی ایستگاه‌ها، در نظافت سرویس‌های بهداشت عمومی، در حراست و نگهبانی از ساختمانی بزرگ در آخر شب، در تاکسیرانی، در رانندگی ماشین‌های عمومی، در کارخانه‌های ذوب‌آهن با برداشتن بارهای سنگین و... در تمام کارهایی که مردان انجام می‌دهند... و همه این‌ها کارهایی‌ست که زنان در تمام کشورهای اروپایی و در تمام شهرهای اتحاد جماهیر شوروی انجام می‌دهند.

پس اگر اکنون زنان جامعه‌ی ما، به کار کردن در خارج از منزل تمایل دارند و جز به کارهای آسان و بدون مشقت نمی‌پردازند. بی‌گمان بایستی منتظر کارهای سخت طاقت‌فرسا نیز باشند، درست مانند زنان غربی. سرانجام هر کاری به کاری دیگر می‌انجامد و مساوات زنان با مردان، ایجاب می‌کند که تمام کارهای مردان را انجام دهند. بزرگ‌ترین خطر آن کار، این است که میدان دادن به کار کردن در خارج از منزل بدانان، آنان را پیش از هر چیزی، تحریک و تشویق می‌کند، زیرا در کار کردن خارج از منزل، آزادی بیش‌تری از آزادی در خانه دارد، سپس طولی نمی‌کشد که خود را گرفتار کارهای سختی می‌کند که نمی‌تواند از آن‌ها شکوه نماید و آخرین آسیبی که از آن مترتب می‌گردد، از هم پاشیدن بنای خانواده و سرکشی و آوارگی کودکان است و این به نوبه خود، بزگترین عامل انحلال اجتماع و فروپاشی آن است.

هرگز گمان مبر که غربیان از احوال کنونی خانواده و حالت زن، بعد از وارد شدن به میدان کار، راضی و خرسندند. به راستی از اواخر قرن گذشته متفکران غربی، از این اوضاع ناراضی‌اند و شکایت دارند و از آسیب‌های ناشی از آن، برحذر می‌دارند و اعلان می‌کنند که در نتیجه آن به زودی تمدنشان از هم می‌پاشد و فرو می‌ریزد...

▣

بی‌شک فطرت و سرشت زن، ازدواج و موفقیت در آن را، بر موفقیت در کار کردن، ترجیح و برتری می‌دهد.

منشی و نویسنده "پاپ با زنی" در روزنامه مورخه ۱۹۶۰/۱۲/۲۱ میلادی، در روزنامه الاهرام تحت عنوان: آمارها اثبات کرده است که زن پیروزی و موفقیت در ازدواج را، بر موفقیت در کار کردن، ترجیح و برتری می‌دهد، مطالب زیر را ذکر کرده است:

در آلمان مصاحبه‌های زیادی با زنانی انجام شد که مقام‌های مهمی در شرکت‌ها و سازمان‌ها داشتند و از هر یکی سؤال شده است:

آیا موفقیت در کار را، ترجیح می‌دهی یا موفقیت در زندگی زناشویی را؟ و جای تعجب و شگفتی‌ست، که پاسخ تمام آن‌ها، بدون استثناء، یکسان بود که هر زن شوهر کرده‌یی، می‌گفت: که موفقیت در زندگی زناشویی را بر موفقیت در کار ترجیح و تفضیل می‌دهد و او حاضر است که کار و منزلت و منصب مهم خود را فدا کند و ممکن نیست که منزل و شوهر و فرزندانش را فدا نماید و قربانی کند و عده‌ی زیادی از زنان شوهردار پاسخ دادند که ازدواج را با وجود مناصب و سمت‌های کوچک ترجیح می‌دهند و دوست دارند که حقوق و منصب کوچک و اندکی داشته باشند، به شرط آن که شوهر داشته باشند و آن را بر مقام و منصب مهم و حقوق زیاد بدون ازدواج، ترجیح می‌دهند و برایشان ثابت شده بود که موفقیت در کار، آرامش خاطر و سعادت حقیقی را ـ که هر یک در آرزوی آن هستند ـ بدانان نمی‌بخشد!!.

در آلمان یک مؤسسه از چند هزار پسر و دختر، در سن چهارده سالگی پرسشنامه‌یی انجام داده بود و از همه آنان پرسیده بود: مهم‌ترین آرزوی تو، در زندگی آینده‌ات چیست؟ نتیجه این پرسشنامه به شرح زیر بود: (۸۲٪) هشتاد و دو درصد از پسران گفته بودند که آرزویشان موفقیت در کار است و (۸۴٪) هشتاد و چهار درصد از دختران گفته بودند که آرزویشان تشکیل خانواده زناشویی‌ست.

در این جا اعتراف چند نفر از زنان استاد دانشگاه را ذکر می‌کنم که شهرت علمی بالایی داشتند، که مردان بدان پایه، به دشواری می‌رسند.

و این اعتراف‌ها را روزنامه الاهرام در تاریخ ۱۹۶۱/۵/۲۹ میلادی انتشار داده بود:

ـ یک زن استاد دانشگاه در انگلستان، این هفته در حضور صدها نفر از دانشجویان پسر و دختر ایستاده بود و به مناسبت استعفای خود از تدریس خطابه‌یی ایراد کرد و گفت: اینک من شصت ساله شده‌ام و در این مدت به بالاترین درجه و مقام رسیده‌ام، همواره پیروز و موفق بوده و هر سال پیشرفت کرده و کارهای بزرگی در جامعه انجام داده‌ام و از هر دقیقه از دقایق عمرم بهره برده و شهرت بزرگی به دست آورده‌ام و مال و ثروت فراوان اندوخته‌ام، این فرصت را یافته‌ام که تمام جهان را ببینم، لیکن آیا

اکنون من سعادتمند هستم؟! بعد از این که تمام این پیروزی‌ها و موفقیت‌ها را یافته‌ام، به سبب اشتغال به تدریس و تعلیم و سفر و کسب شهرت، فراموش کردم که به کاری بپردازم که برای زن از تمام این‌ها مهم‌تر و ارزشمندتر است، فراموش کردم که ازدواج کنم و کودکانی را به دنیا بیاورم و آرامش خاطر بیابم و زمانی این را به خاطر آوردم که آمده‌ام تا استعفای خویش را ارائه نمایم!!

در این لحظه بود، که احساس کردم که به راستی من، در زندگی خود کاری نکرده‌ام!!

و این که تمام تلاشی که در مدت طول عمر خودکرده‌ام هدر رفته و گرد و غباری بیش نبوده است، سپس استعفا خواهم داد و یک سال یا دو سال پس از استعفایم می‌گذرد و بعد از آن همگی مرا فراموش خواهند کرد و مرا از یاد می‌برند و در گرداب زندگی فرو می‌روند. لیکن اگر ازدواج کرده و خانواده‌ی بزرگی را تشکیل داده بودم، اثر بزرگی از خود به جای می‌نهادم و در زندگی کار خوبی می‌کردم، به یقین وظیفه و رسالت زن این است که ازدواج نماید و خانواده‌یی تشکیل دهد و غیر از این، هر تلاش و کوششی بکند، در زندگی ذاتی وی، هیچ ارزش و ارجی ندارد.

به حقیقت من هر دانشجوی دختری را نصیحت می‌کنم که این وظایف را در اولویت قرار دهد و بعد از آن درباره کار و شهرت و نام بیندیشد!!!

خانم دکتر و استاد **عزیزة عباس عصفور** می‌گوید:[۱]

در تعلیق بر فرمانی که وزیر دادگستری مصر صادر کرده بود، دایر بر تعیین بعضی از زنان حقوقدان به عنوان کفیل وی، در حوادث و رویدادها، گوید:

«اگر این گامی که وزیر دادگستری با تعیین زنان حقوق‌دان بدین سمت برداشت برای زنان امتیازی و فضیلتی می‌بود، من اولین کسی می‌بودم که از خداوند می‌خواستم، این کار را برای زنان مبارک گرداند، اما من که از جمله فارغ‌التحصیلان گروه اول دانشکده حقوق می‌باشم و بیش از بیست سال به کار وکالت پرداخته‌ام و شیرینی و تلخی آن را با هم آزموده‌ام، به صراحت اعلام می‌کنم که نیابت و قضاوت و وکالت با هم، با طبیعت و سرشت زن منافات دارند و با مصلحت او متعارضند.

و نگرانی و ترس خود را نسبت به دختران تحصیل کرده و روشنفکر اسلامی، اعلام می‌دارم که مبادا این تجربه تلخ و طاقت‌فرسا و خسته کننده را بیازمایند و آنان را برحذر می‌دارم از این کار و آنان را دعوت می‌کنم که خود را نجات دهند از عاقبت و فرجام کاری که تلخی آن را جز بعد از تجربه کردن آن درک نمی‌کنند و با دست خود پل سعادت‌شان را ویران می‌کنند. بی‌گمان ما زنان وکیل مدافع از سختی حرفه و رنج آن اعصابمان خرد شده است، از این که با طبیعت و سرشت می‌جنگیم و از راه واقعیت منحرف گشته‌ایم، عاقبت و فرجام چه می‌شود اگر زن حقوقدان نائب، تسلیم طبیعت و سرشت خود شود و به حق خود، در زندگی پاسخ مثبت دهد و ازدواج نماید و کودکانی به دنیا آورد.

---

۱. "حوا رهادی" از سلمان عودة به نقل از کتاب من هنا نعلم از غزالی، ص ۱۶۱.

بی‌گمان طبیعت کار قضایی و تحقیقات و انتقالات و معاینات، او را از میان فرزندانش بیرون می‌کشد و شوهرش را ترک می‌کند که در خانه بنشیند و کودکان را پرورش دهد و تربیت نماید و کودکان خردسال را شیر دهد؛ در حالی که او در بیرون در مکانی می‌گردد و پرسه می‌زند، گویی که او مرد خیابان است و تمام اوقات شب و قسمتی از روز، خانه را ترک می‌نماید و چه کار می‌کند، اگر در شهری، به دور از خانواده و اهلش به کار گمارده شود و در آن جا مکانی برای سکونت نباشد، جز برای استراحت کارمندان، آیا او شب را با همکاران مردش به روز می‌آورد؟!

به یقین دین و اخلاق حمیده و عرف سالم، ایجاب می‌کند که زن به دور از جایگاه فتنه و فریب و لغزش‌ها، زندگی نماید، اختلاط و آمیزش او با مردان بدین صورت، او را در معرض خطر و ضرر و زیان قرار می‌دهد و سیرت و روش و رفتار خود را هدف آماج تیر مذمت و دشنام و عار، واقع می‌سازد که پیوسته آن را نشخوار می‌کنند... بی‌گمان رسالت و وظیفه خطیر زن در زندگی جلال و شکوه و قداستی دارد، که هرگز با حقوقی که می‌گیرد و امتیازاتی که می‌بخشند؛ اگرچه فراوان هم باشد، برابر و مقابل نیست و با آن برابری نمی‌نماید.»

سپس می‌گوییم: «به راستی یک زن روستایی ساده، که کودکش را در آغوش دارد، برای امّت ما برتر و سودمندتر است و برای کشور، از هزار نائب و قاضی و وکیل مدافع. پس ای زنان! حکمت خدا در وجود شما، آن است که مادران شایسته باشید.»

اینک اعتراف‌های بعضی از زنانی که کار و دانشنامه‌های تحصیلی را بر ازدواج ترجیح و برتری می‌دهند. یکی از آنان می‌گوید:

من در آغاز جوانی، رؤیای کسب تحصیلات عالی را می‌دیدم... و انکار نمی‌کنم که در رؤیای خود، تمایل داشتم که مادر و همسر نیز در آینده بشوم... لیکن تحصیل و آموزش از همه اهداف دیگرم پیشی می‌گرفت، تا بدین حدّ، که تمایل به ازدواج را ترک کردم و نمی‌پذیرفتم و بر این حال بودم تا این که فوق لیسانس گرفتم و سفر رنج تحصیل پایان یافت و بیکاری و فراغت آغاز شد، آن وقت متوجه حقیقت شدم و به خود آمدم و بیدار شدم و حقیقت آن بود که به ازدواج کردن تمایل بیش‌تری پیدا کردم و والدینم در را به روی خواستگاران گشودند و هرگاه جوانی قدم پیش می‌نهاد، بر اثر شرایط سخت من و پدرم و توصیفات ایده‌آل، پشت می‌کرد و پا به فرار می‌نهاد و از حق نباید گذشت، پدر و مادرم بسیار با من مهربان بودند و نمی‌خواستند مرا بر چیزی مجبور سازند که دلم نمی‌خواست.

شش سال از فراغتم از تحصیل گذشت، تا این که عمرم از سی سال می‌گذشت و این جا بود که مشکل اصلی روی داد، هنگامی که آخرین خواستگار آمد که من صفات و شرایط مورد نظرم را در او می‌جستم، او نیز این حق را به خود می‌داد که شرایط و صفاتی را پیشنهاد نماید و هنگامی که او از سن و سال من مطلع شد، از میدان بیرون رفت و به صراحت گفت: من به زنی نیاز ندارم، که به سنّ

یائسگی‌اش اندکی نمانده است. من این سخن وی را شنیدم و شکست تلخی را ادراک نمودم و یقین یافتم که به سن دختر ترشیده و پیر و شوهر نکرده رسیده‌ام.

آری، زمانی من برای ازدواج شرایط و صفات و ویژگی‌های قهرمان رؤیایم را تعیین می‌کردم و آن روز خود را برتر و والاتر می‌دانستم، ولی امروز خواستگاران مقیاس و معیار خود را پیش روی من می‌گذارند و این وضع مرا بر آن داشت که آتشی بیافروزم و تمام مدارک تحصیلی و دانشنامه‌هایم را در آن بسوزانم که تمام عواطف و تمایلات طبیعتم را از یادم بردند تا این که از قطار و قافله زندگی عقب ماندم و آن را از دست دادم!! اکنون در دل خویش، احساس حسرت می‌کنم از این که چرا پدر مهربانم با تجربیات زندگی خود، مرا در تعیین مسیر زندگی‌ام یاری و کمک نکرد...

آری، بی‌گمان تحصیلاتم، بر هوشیاری و دانش و فرهنگ من افزود، لیکن هر اندازه بر دانش و فرهنگم افزوده می‌گشت، رغبت و تمایلم بر این که، دلم می‌خواست که مادر شوم و همسر کسی باشم، بیش‌تر می‌شد... زیرا پیش از هر چیزی، من یک زنم و هر انسانی بر فطرت خودش آفریده شده است.

سپس او می‌گوید: من این سرنوشت را برای شما حکایت می‌کنم، تنها برای عبرت‌آموزی و پند و اندرز و برای آن که بگویم: آری، برای زندگی! آری، برای ازدواج!

و نخیر و نه؛ برای ترشیدگی و شوهر نکردن... و با آن چه گفتم، سکوت و خاموشی را می‌شکنم... پس می‌بینی؟! کیست قهرمان آرزو و رؤیایم؟!! همان کسی که من و او، هر دو، از بعضی از شرایط و مقیاس و معیار خویش بگذریم و صرف نظر کنیم، تا با هم مسیر زندگیمان را طی نماییم...

خواهرتان ـ ل ـ ا ـ ص ـ جدّة.[1]

این هم یک زن پزشک سعودی‌ست که به سنّ سی سالگی رسیده و هنوز ازدواج نکرده است، می‌گوید: دانشنامه‌ام را بگیرید و یک شوهر به من بدهید...

سپس او اعتراف می‌کند و می‌گوید: ساعت هفت صبح هر روز، وقتی‌ست که مرا تکان می‌دهد و اشکم را سرازیر می‌سازد، پشت سر راننده سوار می‌شوم و به سوی مطبّم می‌روم بلکه به سوی مدفنم می‌روم!! بلکه به سوی زندانم روان می‌شوم!! و هنگامی که به مطب و جایگاهم می‌رسم، می‌بینم که زنان با کودکانشان به انتظار من نشسته‌اند و به پالتوی سفید و روبند من، که گویی حریر و دیبای ایرانی‌ست چشم می‌دوزند و این در نظر مردم است، لیکن پالتوی زیبای من، در نظرم به لباس سوگواری می‌ماند!!

سپس اعتراف خویش را ادامه می‌دهد و می‌گوید: وارد مطب خود می‌شوم و گوشی معاینه را به گردن می‌اندازم، مثل این‌که طناب اعدام است، که دور گردنم می‌پیچد و گویی گره سوم آماده می‌شود تا

---

۱. روزنامه عکاظ، شماره ۸۶۴۰.

دور گردنم بپیچد و احساس بدبینی و بدشگونی درباره آینده، مرا فرا میگیرد. سرانجام در آخر فریاد گریه سر میدهد و میگوید: دانشنامه و پالتو و روپوشم و تمام اسباب سعادت پوچ و بیمحتوایم را از من بگیرید و کلمه "ماما" و "مادر" را به گوشم برسانید...

سپس میگوید:

لَقَد کُنْتُ أرْجو، أنْ یُقالَ طَبیبَةٌ   فَقَد قیلَ ماذا نالَنی مِنْ مقالها
فَقُلْ للَّتی کانَتْ تَریٰ فیَّ قُدْوَةٌ   هیَ الْیَومَ بینَ النّاسِ یُرْثی لِحالها
و کلُّ مناها بعضُ طِفْلٍ تَضُمُّهُ   فَهَلْ ممْکنٌ أنْ تشتریهِ بِمالها؟!!

«من آرزو میکردم که بگویند او پزشک است، آری، گفتند، لیکن از گفتن آن چه چیزی دستگیرم شد؟!

بگو بدان کس که مرا الگوی خویش میبیند، او امروز در میان مردم به حالش میگریند و به سوگش مینشینند!! و تمام آرزوی او کودکیست که او را در آغوش بفشارد، آیا ممکن است که او را با مال و ثروت خود بخرد؟!!»

به یقین کسی که از حال زن غربی خبر دارد، به تمامی ادراک میکند که بدبخت است و احساس خوشبختی نمیکند، او آزادی را یافته، اما این آزادی، او را در چه بدبختی بزرگی گرفتار کرده است!!

آن جا شوهر از همسرش میخواهد که در نصف تکالیف و وظایف زندگی با وی مشارکت داشته باشد، حتی در بهای آب و برق!! اما بدبختی او در کار کردن، بیشتر از آن است، که نویسندگان، توصیف نمایند و بنویسند و تصور کنند و در این فضای کار و عمل تقریباً کمتر پیش میآید، که زن و شوهر با همدیگر ملاقات نمایند، زیرا در بیشتر اوقات کار مرد، زمانی شروع میشود که کار زن پایان یافته یا بالعکس، اما فرزندان، حالشان تباهتر است، چه تباه شدنی! و بهترین حالت، آن است که در مهد کودک یا پرورشگاهها گذاشته شوند، درست مانند سالمندانی که خانوادهشان آنان را رها کردهاند و به خانه سالمندان انداخته میشوند، زیرا آنان سربارند و استهلاک دارند، بدون تولید!! در خانههای سالمندان، والدین بدون فرزندان میباشند و در پرورشگاهها نیز، فرزندان بدون والدین هستند و از نظر آنان چارهی این مشکل پیشگیری از تولید مثل یا کم کردن آن است.

بنابراین تمام جوامع غربی در تناقضی به سر میبرند که به فنا و نابودی منتهی میشود، لذا در میان آنان تربیت و پرورش سگان فراوان میشود!![۱]

اینک سخنان مشهورترین هنرپیشگان و هنرمندانی که بنا به ادّعای بعضی از آنان در کارشان به قلّه مجد و ترقی رسیدهاند به شرح زیر میآوریم:

---

۱. "المرأة فی الاسلام مكانها و مكانتها" ص ۱۰۵-۱۰۴.

زنی به نام **آلی ماک گرو (ماکغرو)** می‌گوید: مدتی معتاد شده بودم و دچار خستگی شدیدی گشته بودم و امروز بعد از این که این مشکل را پشت سر گذاشته‌ام، بدین نتیجه رسیده و کشف کرده‌ام که جهان فراموش کرده است که من قهرمان و هنرپیشه "داستان عشق (قصه حب)" بوده‌ام، همان فیلم سینمایی که بر سر زبان‌های مردم جهان بود و تمام فیلم‌های سینماییم نیز فراموش شده‌اند؛ همانگونه که تمام فداکاری‌هایی که در خلال ارتباط و پیوندم با **استیوماکوین** ارائه کرده بودم نیز به فراموشی سپرده شده است، که من به خاطر این قهرمان پرآوازه، از سینما کناره‌گیری نمودم و در کنار او در همسایگی با وی که آخرین روزهای خود را در پیکار با بیماری سرطان می‌گذراند، ایستادم و جهان تمام این وقایع را از یاد برده است و شرکت‌های تولید و پخش فیلم اصلاً توجهی بدین کار نکردند. که من کاری نمی‌کنم و از بیکاری رنج می‌برم.[1] **آلی ماکغرو.**

هنرپیشه دیگری می‌گوید: من دریافتم و کشف کردم که من در برابر محاولات و تلاشهای پیچیده‌ای قرارگرفته‌ام، نمی‌خواهم از حال خویش فرود آیم و تنزل نمایم و نمی‌خواهم به ضرر و حساب مکانت و منزلت خویش کار کنم و یا هیچ شخصیتی را وسیله پرداختن بکار قرار دهم و در لحظات بسیاری درباره کناره‌گیری و عزلت‌نشینی و دوری از همه می‌اندیشم و ماه‌ها یا سال‌های مستمر بسیاری‌ست که با بیکاری زندگی می‌کنم به راستی مرحله‌ی بسیار سخت و دشواری‌ست. می‌بینیم که سینما دیگر به ستارگان بزرگش اهمیتی نمی‌دهد. به سوی نسل جوان و نوجوان برگشته است، براستی بسیار غم‌انگیز است که به فرجام کار و آخرین دورِ خویش برسیم، ستارگان دیگر نیز از بیکاری رنج می‌برند.[2]**آنی جیراردو.**

زن هنرپیشه دیگری می‌گوید: من از تنگنایی رنج می‌برم که بسیاری از هنرپیشگان و ستارگان مرد و زن در آن سقوط کرده‌اند و اندکند آنان که متوجه این امر شده و به خود آمده‌اند، امروز جهان نمی‌خواهد که من بزرگ شوم و اعتراف می‌کنم که من خود را برای این مرحله از زندگیم مهیا نکرده‌ام، پس علی‌رغم کارهای باارزشی که ارائه کرده‌ام همه تأکید دارند که چون زن زیبایی هستم به خاطر چهره زیبایم در اذهان بینندگان نفوذ کرده‌ام و بعد از گذشت سال‌ها تازه فهمیدم که شرکت‌های تولید فیلم و پخش آن، همواره مرا به صورت و به عنوان یک زن بسیار زیبا می‌خواهند؛ در حالی که به مرحله‌یی رسیده‌ام که سعی می‌کنم در آن مرحله، بر توانایی‌های خود تکیه کنم. لذا ترجیح می‌دهم که از سر و صداها و هیاهوی زندگی دور شوم. **انوک ایمیه.**

به راستی تعامل و سازگاری با پیری کاری‌ست بسیار دشوار، به ویژه برای کسانی که زندگی را نمی‌فهمند و معنی درست آن را نمی‌دانند. پیری مرحله پر اضطرابی‌ست، که دیدگاه‌های خاص خود را

---

۱. پیوست روزنامه "الأنباء" ۱۹۹۰/۴/۲ میلادی. ۲. همان مرجع.

دارد. آن جا گروهی از ستارگان سینمایی زن هستند که از سینما دورند و گروه دیگری از ستارگان زن از عوارض اعتیاد و مرگ تدریجی رنج می‌برند و آن جا فروپاشی و ویرانی‌ست. بی‌گمان آزارم می‌دهد که ببینم یکی از روزنامه‌نگاران بزرگ و نقادان فیلم در ایتالیا از من بخواهد که بیدار شوم و دریابم که پیر شده‌ام... و لازم است که آن را بپذیرم.[۱] **صوفیا لورین.**

دیگری نیز می‌گوید: من از آن زنانی نیستم که می‌خواهند با مردان رابطه داشته باشند، بلکه من از این کار هراس دارم و هرگاه می‌بینم که مردی به من خیره شده است، شک و تردید مرا فرا مـی‌گیرد. بعضی از مردان می‌پندارند که زن زیبا، بایستی روابط عاشقانه داشته باشد، لیکـن مـن بـرعکس ایـن می‌اندیشم، بی‌گمان زن هر اندازه بر زیباییش افزوده شود و زیباتر گردد بایستی از فرو رفتن در مرداب روابط عاشقانه با هر مردی دوری گزیند، جز از طریق ازدواج. من در جستجوی مردی هستم که با وی زندگی خانوادگی آرامی را بنا نهم و از وی فرزندانی داشته باشم و به دور از صفحه تلویزیون برای تربیت و پرورش آنان، شب‌بیداری بکشم.[۲] **کارولین مونرو.**

و یکی دیگر نیز می‌گوید: در این دنیای کوچک، دنیای خانواده و منزل، دنیای حقیقی‌ست، همان دنیایی که به ذات من تحقق می‌بخشد و وجود حقیقی خود را در آن می‌بینم، به راستی من دنیای زندگی پرهیاهو را دوست ندارم و زیباترین لحظات زندگی نزد من آن است که فوراً بعد از اتمام کارم به سوی خانه‌ام بشتابم تا بهترین اوقات خود را با شوهرم و فرزندان سه گانه‌ام به سر برم.[۳]

خانواده برایم در بالاترین درجه اولویت و مقدس‌ترین و پربهاترین چیز در عالم هستی قرار دارند. اگر مرا در بین ترک کار در سینما و بین نزدیکی با فرزندانم، مخیّر سازند و آزاد بگذارند، هرگز لحظه‌یی تردید به خود راه نمی‌دهم، در این که تمام دنیا را بفروشم تا مادر باقی بمانم، تمام دنیایم را فدای مادر بودنم می‌نمایم، در حقیقت نقش مادر، مهم‌ترین نقش و وظیفه زندگی‌ست. من نمی‌خواهم هنگامی که پیر و ناتوان می‌شوم، سرانجام ام این باشد، که تنها و به دور از فرزندانم، زندگی کنم و بدون فرزندانم رها شوم و متروک بمانم و می‌خواهم که از من مراقبت کنند و به من توجه نمایند و به کارهایم اهتمام ورزند!! به راستی فرزندان هنگام خردسالیشان سعادت ما و بعد از بزرگ شدنشان، پناهگاه و ملجأ ما می‌باشند.[۴] **اورنیلا موتی.**

یکی دیگر نیز چنین می‌گوید:

روزی احساس خلأ و پوچی و تهی بودن می‌کردم، گویی چیزی در زندگی کم داشتم و آن از تمام ثروت و دارایی و اسم و شهرتم ـ که با حروف درشت روی تابلوهای تبلیغاتی فیلم‌ها و نمایشنامه‌ها نوشته شده بود ـ برایم بزرگ‌تر و مهم‌تر بود، بسیار عمیق و با ژرف‌نگری درباره آن چه کم دارم و درباره

۱. پیوست روزنامه الانباء کویتی ۱۹۸۵/۹/۲۵ میلادی.
۲. همان مرجع سابق.
۳. مجله اسرتی.
۴. روزنامه "السیاسة" الکویته ۱۹۹۰/۴/۱۷ میلادی.

سرچشمه این احساس غریب اندیشیدم، سرانجام فهمیدم و دریافتم که به راستی ثروت روحی و سرمایه بزرگ، قرب و نزدیکی به "الله" است و تنها آن است، سرچشمه‌ی سعادت انسان و آرامش روحی وی.

بی‌گمان کسانی که نهانی‌های روح و روان بشری را درک نمی‌کنند و آن را نمی‌فهمند، تحمل شکست و ناکامی و نومیدی و تهی بودن را ندارند و به محض این که پوچی و بی‌مایگی عظمت ظاهری و شهرت ستاره بودن سینمایی و هنری و ثروت مادّی را کشف کردند و بدان پی بردند، بلافاصله و فوراً خودکشی می‌کنند.

بی‌شک من که این چیزها را نقل و حکایت می‌کنم، بدین سبب است تا اندازه شناخت خود را از ملت‌های شرقی و از جمله ملت‌های عربی اظهار نمایم. به یقین من به ملت‌های شرقی نزدیکم و عاشق و شیفته آنانم، زیرا از نظر من، به حقیقت آنان صاحبان فلسفه حقیقی هستند، که زندگی بشری را بر روی کره زمین تفسیر می‌نمایند.

تمدن‌های شرقی اصل و سرچشمه هر چیزی و هر دانش و فرهنگی و هر هنر و فنّی و هر علمی می‌باشند و تمدن‌های شرقی مهد و گهواره تمدن‌های دیگر جهان هستند.[1] **شیرلی ماکلین.**

دیگری می‌گوید:

من احساس نکرده بودم که هیچ مردی را بدان شیوه که دخترانم را دوست دارم، دوست داشته باشم، بی‌گمان آماده‌ام که زندگی خویش را به خاطر آنان فدا کنم و قربانی نمایم، من مادری هستم که دو دخترم "کتا" و "ساشا" را بسیار کمک می‌کنم، اما نسبت به **تاراکولیز** دوست صمیمی هستم. **کولیز.**

بی‌گمان وجود دخترم "لورا" زندگیم را دگرگون کرد و مرا از خودخواهی و عشق پیرامون نجات داد و کسی را به جز او دوست ندارم. **نجمة‌الروک سوزی کواترو.**

بی‌شک پسرم "دوریان" شگفت‌انگیزترین چیزی‌ست در زندگیم و او آن چنان نیرویی به من بخشیده است که هرگز چنین نیرویی نداشته‌ام و هرگاه او در کنارم باشد و من مشغول کار باشم، راحتی و آرامش بسیاری دارم. **لیندسی واکنر.**

دیگری نیز می‌گوید: بیش‌ترین چیزی که بعد از زایمان مرا گیج و مدهوش می‌کند، اندازه محبّتی‌ست که انسان می‌داند که آن را در درون خود ذخیره می‌کند و نهان می‌نماید، این محبت نسبت به فرزند یک تفاعل و تأثیر و تأثر داخلی و درونی‌ست که حتی اگر کودک دور هم باشد، وجود دارد و هرگاه خارج از منزل باشم این محبت مرا به سوی او می‌کشاند. **المغنیة باتی بولای.**

بی‌گمان عشق من به کودکانم بهترین وسیله‌ی‌ست که با آن در برابر چین و چروک پیری مقاومت می‌کنم، گاهی بعضی از زنان به شیوه‌یی از بهترین اوقات زندگی خود حکایت می‌کنند و اغلب از سنّ هیجده سالگی یا بیست و دو سالگی یاد می‌نمایند، اما من، بهترین اوقات زندگیم عمر سی و چهار

---

۱. مجله "المستقبل" لبنانی شماره (۵۵۶) ۱۹۸۷/۱۰/۱۷ میلادی.

سالگیم می‌باشد. هنگامی که نخستین فرزندم را به دنیا آوردم و عمر سی و هشت سالگیم است که فرزند دومم را به دنیا آوردم. **صوفیالورین**.

من معتقدم که کودکان مهم‌ترین چیز در زندگی انسان می‌باشند، پس هنگامی که مراقب کودکی هستیم که سرگرم بازی با اسباب‌بازی‌هایش است، می‌فهمیم که اصلاً زندگی برای چیست و چه معنی دارد. هنرپیشه زن: **جوانالوملی**.

به یقین مادر شدنم، بزرگ‌ترین شادی و فرح را ـ که در زندگی خود انتظارش را داشتم ـ برایم به ارمغان آورد. من آمادگی آن را نداشتم، زیرا تمام اطرافیانم می‌گفتند: که مادر شدنم، زندگیم را دگرگون خواهد کرد و برای کار کردنم مشکلات و سختی‌هایی پیش می‌آورد، لیکن هیچ کس نتوانست که مرا مهیای استقبال آن شادی و فرحی نماید که با کودکان می‌آید. هنگامی که دختر بچه‌یی بودم، رؤیای یک خانه و چند تا فرزند را می‌دیدم و آرزوی آن‌ها را داشتم، اما رؤیای هنرپیشه شدنم مدت‌ها بعد از آن آمد. هنرپیشه زن: **میرل ستاریب**

اکنون زندگیم بسیار خوش و سرورانگیز است. به حقیقت هیچ کس نمی‌تواند احساسات درونیم را تصور کند. بی‌گمان من به خاطر پسرم بر هر چیزی قادر و توانا هستم و بسیاری از اوقات. احساس می‌کنم، که نیروی خود را از او می‌گیرم.

بی‌شک، هنگامی که در کنار انسان کودکی باشد، آن وقت است که انسان هستی حقیقی خویش را واضح و آشکار می‌داند، نه وجود ساختگی. به یقین مدت‌ها گذشت که در اختیار و انتخاب تردید داشتم، لیکن الآن که کودکی در کنار خود می‌بینم، انتخاب و اختیارم قطعی‌ست زیرا اولویت و برتری هر چیز در زندگیم برای خانواده‌ام می‌باشد. **جاکلین سمیت**

ای پسران!... احترام و منزلت بنیاد و مؤسسه ازدواج را به آن برگردانید... و قدر و منزلت آن را بشناسید و باور مکنید که جنس و اعمال جنسی برای جلب سعادت کافی‌ست... از من بپرسید، منم که روزگار به من آموخت که ازدواج باید مقدّس باشد و گرامی داشته شود.[1] هنرپیشه زن فرانسوی: **بریژیت باردوا**.

به راستی لقب ستاره‌ی سینما بودن، مرا می‌ترساند و از آن بیم داشتم، من هرگز فکر نمی‌کنم که آن قدر زیبا هستم که ستاره مشهوری شوم، بدان مفهوم که نقادان سینمایی می‌گویند. در واقع بسیار دشوار است که انسان زندگی طبیعی خود را حفظ نماید، بدان هنگام که روزنامه‌نگاران القابی را بر وی اطلاق می‌کنند و صفاتی را به وی می‌چسبانند.

هر بار که به یکی از اماکن عمومی می‌روم، مردم در جستجوی مقیاس‌ها و معیارهای اندام من هستند، تا زیبایی و جمال من را تأیید نمایند و تنها من هستم که استحقاق لقب برترین و بهترین هنرپیشه زن امریکایی را دارم و طبیعتاً این کار مرا بسیار مضطرب و پریشان می‌سازد...

---

۱. پیوسته الرأی العام، شماره ۸۷۳۷.

زیرا در ذهن من نقش می‌بندد که مردم تنها به خاطر مقیاس‌ها و اندازه‌های جسمی و اندامی به من می‌نگرند. ولی من دیدگاه‌های امروزی را درباره زن دوست ندارم و نمی‌پسندم. بی‌گمان مردم فکر می‌کنند که زن ایده‌آل و نمونه، تنها زنی‌ست که قد و قامت زیبا و بلندی دارد. امروز مردان می‌خواهند تمام زنان، خوش‌اندام و سفیدپوست و موبور و موطلایی و باریک‌اندام باشند. لذا اندیشه هالیوودی مرا بیمار می‌سازد و مرا بر آن می‌دارد که بیمار شوم و من بر این باورم که دیدگاه‌های جامعه‌ی هنری جهانی، ساختگی و به دور از حقیقت است. زیرا این از حماقت و سبک خردی‌ست. که انسان گمان کند. که زن نمونه و ایده‌آل. تنها زن خوش‌اندام و شیرین‌گفتار است.

و سعادت و خوشبختی از چشمان وی می‌درخشد و سوسو می‌زند. هنگامی که از زندگی شخصی و از شوهر و کودکانش سخن می‌گوید و حکایت می‌کند. پس می‌گوید:

به حقیقت من لذت‌بخش می‌دانم که این انسان با کسی زندگی کند که دوستش دارد و به وی عشق می‌ورزد و این که این عشق و محبت علی‌رغم تمام سختی‌ها و دشواری‌ها، استمرار و ادامه داشته باشد و این اندیشه مرا بسیار به سوی خود می‌کشاند و آرزومندم می‌سازد. که تمام دوران زندگیم را با یک انسان بگذرانم و تمام لحظات شیرین و تلخ زندگیم را با وی تقسیم کنم.[1]

هنرپیشه زن امریکایی: **میرل ستریب** برنده جایزه اسکار ۱۹۸۳ میلادی.

زن از آغاز برای مصلحت مرد آفریده شده و به وجود آمده است و هیچ دگرگونی نقش اساسی وی را تغییر نمی‌دهد. زن از دنده آدم و برای او و سعادت اوست. زن پیشرفت و دگرگونی به خود دیده و از آشپزخانه به مقام نماینده مجلس رسیده، حتی به مقام سلطنت و پادشاهی و ریاست جمهوری نیز نایل گردیده است... این انتقال زن بدین مناصب از دیدگاه من عین خطاست. زیرا زن برای یک کار مهم و وظیفه اساسی آفریده شده است و هر کاری که با این وظیفه مهم. منافات داشته باشد. ولو این که پیشرفت کند. معنی اساسی خود را از دست می‌دهد و از ارزش آن می‌کاهد. من به یقین برای خود ترجیح می‌دهم و برتر می‌دانم. که همچنان زن باقی بمانم و اسلحه زنانگی و زن بودن را برای خود بر هر اسلحه دیگری تفضیل و برتری می‌دهم. "ملکه زیبایی لبنان در سال ۱۹۷۹ میلادی".

من خود را بسیار ملامت می‌کنم. بدین جهت که به پسرم "آدتیر" بسیار اهمیت ندادم. او دو سال اخیر را نزد مادرم گذراند. امّا اکنون تصمیم گرفته‌ام که بار دیگر او را نزد خود برگردانم و پیش از هر چیز دیگری. مایلم که با وی بنای علاقه و پیوند حقیقی برقرار سازم. هنرپیشه زن: **سیلفیا کریستایل**.

بسیار مشتاقم اکنون که در سنّ سی و پنج (۳۵) سالگی هستم. فرزندی به دنیا بیاورم. چون فرصت زیادی ندارم که بتوانم حامله شوم. آرزومندم وقتی که مادر می‌شوم فرصت کافی داشته باشم. تا با کودکم وقت خود را بگذرانم. **سوزان جورج**.

---

۱. "رسالة الی حواء" الرسالة الرابعة، ص ۲۵.

در حقیقت مادری و مادر بودن، دنیایی مهم‌تر و باارزش‌تر از هر جایگاه اجتماعی و از هر مقدار ثروت و دارایی‌ست. **ماتلیدامای.**

مادر شدن معنی زندگی به من بخشید، پیش از تولد "إلیوشا" پسرم، ستاره هنرمند و ثروتمندی بودم، لیکن من تهی و خالی و تنها بودم، اما بعد از تولد وی انسان دیگری شدم، گویی از نو متولد شده‌ام، هنگامی که در جلو دوربین می‌ایستم، احساس می‌کنم که در جلو پسرم ایستاده‌ام، به حقیقت پسرم و کودکم به صورت فیلمسازی طغیان‌گر درآمده است که از او می‌ترسم؛ در حالی که من کسی هستم که بزرگ‌ترین فیلمسازان از من می‌ترسند و بیم دارند. اکنون با "سونیا" دخترم هستم، مسؤولیت من دو برابر شده و احساس به زندگی نیز در من دو برابر شده است، هنگامی که به خانه برمی‌گردم و می‌دانم آن جا کسی انتظارم را می‌کشد، که غیر از تهی بودن و غیر از تنهایی‌ست.

پدر و مادرم زمانی از هم جدا شدند که من هشت سال داشتم، به راستی جدایی آنان ضربه‌ی سختی برای من بود و در اوج شادی و خوشی، مرا از خود دور کرد، با وصف این، من احساس حقد و کینه نمی‌کنم، الآن به خوبی می‌توانم پدرم را بفهمم، او مردی درون‌گرا بود و به خوبی تأثرات و انفعالات و احساسات خود را بروز نمی‌داد، لذا عصبی و سخت‌گیر و سنگ‌دل به نظر می‌آمد. من بر این باورم که اگر مادرم به خوبی او را فهمیده بود و درک می‌کرد، پیش نمی‌آمد، آن چه پیش آمد.[۱] **ناستازیاکینسکی.**

بی‌شک کار خود را رها خواهم کرد، زیرا کودکانم و خانواده‌ام، نخستین اولویتم می‌باشند و بر هر چیز دیگری مقدم‌اند و مقدمه هر کاری هستند. هنگامی که تو مادر می‌شوی، بی‌گمان احساست به ناچار تغییر می‌کند: بنابراین من معتقدم که غریزه طبیعی و سرشتی مادر، همان حمایت و مراقبت و مواظبت کودکش می‌باشد... نه حفظ کار و عملش.[۲] **غیلس کومان.**

مرا کفایت می‌کند، که در زندگی عادی نقش و مسؤولیت همسری و مادر بودن را ایفا کنم و هر دو را به خوبی انجام دهم و این دو مسؤولیت، مهم‌ترین نقش‌های زن می‌باشند، به حقیقت وجود پسرم "تایلور" به تمامی، زندگی مرا تغییر داد و دگرگون کرد، بی‌گمان من فکر نمی‌کردم که مادر شدن و مادر بودن، موجی از عشق و محبّت است.[۳] **مارس ووکر.**

می‌خواهم دخترم "تالیتا" احساس کند که دائماً و همواره در کنار اویم و این که او محبوب من و مورد اهتمام من است و پیوسته با عنایت و توجه و عطوفت مستمر مادری، او را حمایت کرده‌ام. اکنون زندگی آرام را ترجیح می‌دهم و از شیوه زندگی پیشین که در آن می‌زیستم، پرهیز دارم، پس من دیگر میگساری نمی‌کنم و سیگار نمی‌کشم و دیگر شب‌های خود را، تا نزدیکی‌های بامداد، در کلبه‌های

۱. روزنامه "الوطن" ۱۹۸۷/۸/۱۶ م.
۲. پیوست روزنامه "الرأی العام" ۱۹۸۹/۳/۱۲.
۳. همان مرجع ۱۹۹۰/۶/۳ م.

شب‌بیداری به سر نمی‌برم و نمی‌گذرانم، زیرا ترجیح می‌دهم که هر شب ساعت ده بخوابم و بامداد زود بیدار شوم و سحرخیز باشم، تا سحرگاهان در کنار کودک خود باشم. من و شوهرم زندگی لهو و لعب شبانه را ترک کرده‌ایم و جز به ندرت همراه دوستان و خویشاوندان نزدیک خویش ـ که برای گذراندن یک شب‌نشینی آرام و راحت در یکی از رستوران‌های نزدیک، در کنار ما هستند ـ بیرون نمی‌رویم.

زندگی زناشویی و مادر بودن و مادر شدن، اندکی استقلال را از من گرفته‌اند، ولی این وضع، مسیر درست فطرت و زندگی‌ست و نمی‌خواهم در برابر فطرت، ایستادگی و مقاومت کنم.

پس از مهارت و تجربه شخصی خود، می‌توانم بگویم: به یقین مادر شدن به زن کمک می‌کند که تمام سعادتمندی خود را بیابد و با درخشندگی و زیبایی بدرخشد.[۱] **کلیوغولدسمیث.**

به راستی ازدواج برای من بهترین تضمین است و هر اندازه شهرت و آوازه به دست آورده باشد، زندگی زناشویی آرام، با مرد مناسب، به تنهایی کفیل و ضامن تعادل روانی و سلامتی روحی زن است و آن را برای وی فراهم می‌سازد.[۲] **سیلفی فارتان.**

هیچ چیز در زندگی با رضایت خاطر و آرامش روحی برابری نمی‌کند و در دنیا نیز هیچ چیزی با آسودگی خاطر و راحتی دل، مساوی نیست. گاهی ممکن است که انسان در زندگی هنری و فنّی خویش،موفق و کامیاب باشد، لیکن او ممکن است در زندگی ویژه و خاصه خویش، شکست خورده باشد. من بعد از آن‌که مادر و مادربزرگ شدم بیش‌تر زندگی را دوست دارم و بدان امیدوارم.[۳] **کلودیا کاردینالی.**

من نیازمند مردی هستم که از من باهوش‌تر باشد و مرا در قفسی حبس کند و بداند که کی باید دَرِ این قفس را باز کند و میله‌های آن را از هم بگشاید. دائماً تلاش می‌کنم که با مادیّات ارتباط و پیوند نداشته باشم، تا روزی تحت سیطره و قدرت آن قرار نگیرم. گاه‌گاهی از رفاه مادّی، فاصله می‌گیرم و دور می‌شوم و شهرت و ثروت خود را فراموش می‌کنم و از یاد می‌برم و به طبیعت و سرشت روستا و حیوانات و درختان، نزدیک می‌شوم، تا هنگامی که در آینده، رفاه و خوشگذرانی را از دست دادم، ضربه نخورم و می‌کوشم زندگی خود را ـ که خود پیچیده است ـ بیش از آن پیچیده‌اش نکنم، لذا از بسیاری از همکاران خود دوری می‌کنم که دنبال سختی‌ها و رنج‌ها هستند.[۴] **فیرونیک جانو.**

هنگامی که برای پرداختن به شوهرم و به دنیا آوردن کودکم اندکی از کار دست کشیدم تا فراغت داشته باشم به پوچی و بی‌مایگی نقش‌های زنانه در سینمای فرانسوی پی بردم و چه‌بسا وقتی که در سینما ایفای نقش می‌کردم و هنرنمایی می‌نمودم نیز بر همین منوال بوده باشد که به آن پی نبرده بودم،

---

۱. مجلة الحوادث لبنانی.
۲. پیوست روزنامه "القبس" شماره (۴۲۶۲) ۱۹۸۴/۳/۲۶ م.
۳. مجلة "مرآة الامّة" الكويتية ۱۴۰۱/۱/۲۶هـ ـ ۱۹۸۳/۱۱/۲ م.
۴. مجلة "الوطن العربی" ۱۹۸۵/۴/۵ م.

جز بعد از بیرون آمدنم از میان کار و مراقبت و توجه بدان از دور و از خارج آن. اکنون قواعد و قوانین سینما و نقش‌های نالایق و نامناسب با مادر بودنم و با زندگی خانوادگیم را نمی‌پذیرم.

به راستی من هنرپیشه‌هایی را درک نمی‌کنم که برای هر چیزی و هر نوع کاری، به خاطر این که ستاره نامیده شوند، سر تسلیم فرود می‌آورند و قبول می‌کنند و من معنی ستاره بودن را نمی‌فهمم، اگر کمی برای به دست آوردن آن، خود و کرامتش را از دست بدهد.

من به حرفه خویش، اهتمام می‌دادم و به عنوان یک زن هنرپیشه، امیدوار بودم که موفقیت عالی را کسب کنم و در آن هنگام به زندگی خانوادگی و مادر بودن و مادر شدن اهتمام نمی‌دادم. اکنون پس از گذشتن سی سال از عمرم و تجربه فرزند داشتن، جنبه‌های نهان زندگی را کشف نموده‌ام، همان جنبه‌هایی که سابق بر آن نمی‌شناختم و این‌ها جنبه‌هایی‌ست که شگفت‌زده‌ام می‌نمایند و خوشحالم می‌کنند.

این ازدواج است که مرا کمک کرد تا در پرتو مسؤولیت بزرگی که دارد، به ذات خود و خویشتن خویش تحقق بخشم. همانا من اکنون "الیزاسرفییه"ی حقیقی هستم، الیزای قدیم، اِلیزای تقلبی و دروغین بود. که در جستجوی یافتن اصل و واقعیت خود بود.[۱] **الیزا سرفییه**.

موفقیت هنری نمی‌تواند بدل و عوضِ احساس مادر شدن باشد، مادر شدن و مادر بودن، احساسی‌ست که در جهان هیچ احساسی با آن برابری نمی‌نماید و جای آن را نمی‌گیرد.

من درک می‌کنم که اگر ازدواج نکرده و کودکانی به دنیا نیاورده باشم، هرگز کسی را نمی‌یابم که مونس تنهاییم باشد، هنگامی که به سنّ پیری می‌رسم و پرتوهای درخشان شهرت از پیرامونم پراکنده و متلاشی می‌گردد.[۲] **یسرا**.

به راستی اضطراب و پریشان‌حالی، بر زندگی و تندرستی‌ام تأثیر گذاشته؛ تا جایی که اتاق خوابم مملوّ از داروها شده است. داروهایی که برای پر کردن، چند داروخانه کفایت می‌کند، در اتاق خواب من جایی برای خرده‌ریزها و وسایل آرایش باقی نمانده است. آن گونه که بعضی می‌پندارند!!؟ او اضافه می‌کند: نزد بیش‌تر پزشکان و طبیبان جهان رفته‌ام و هیچ سودی نداده است و بعد از این که بعضی اوقات از شرّ اضطراب و حساسیت عصبی خلاص می‌شوم و نجات می‌یابم، مجدداً بدان‌ها دچار شده و دیگر بار مرا فرا می‌گیرند.

روزنامه‌نگاری که با وی مصاحبه کرده بود به وی می‌گوید: پس اعتزال و گوشه گیری تنها راه رهایی از پریشان‌حالی و اضطراب است؟!

او پاسخ می‌دهد: می‌دانم که این تنها چاره و راه خلاص است. سپس می‌گوید: به صراحت می‌گویم: من مدت بسیاری، نفس خویش و خویشتن را اهمال کردم و به سبب توجه به هنر خود را نادیده گرفتم

---

۱. مجلة "المستقبل" شماره (۵۰۹) ۱۹۸۶/۱/۲۲ م.
۲. روزنامه "صوت الکویت" ۱۹۹۲/۵/۵ م.

و اکنون بسیار جدّی درباره فراغت خویش میاندیشم تا اندکی به زندگی شخصی و خصوصی خود بپردازم، شاید در این مدت آرامشی به دست آورم و سرانجام از این اضطراب رهایی یابم.

روزنامه‌نگار از وی می‌پرسد: استقرار و آرامش به معنی ازدواج است؟!! او پاسخ می‌دهد: مدت‌ها پیش ازدواج کردم و الآن، در انتظار پسری هستم تا بدان وسیله به آرزوی خود و آرزوی مادرم تحقق بخشم. او آرزو می‌کرد که من فوراً ازدواج نمایم و آرامش یابم تا او هم به آرامش برسد.

سپس می‌گوید: فیلم «...» که در آن نقش مادر را بازی می‌کردم، احساس نهفته مادر بودن را در من برانگیخت، زیرا جداً احساس زیبایی‌ست و آرزو می‌کنم که مادری بشوم که فرزندان خود را مراقبت می‌کند و نگران حال آنان است، زیرا به یقین این احساس، جزیی مهمّ و جدّی در زندگی زن و تکوین و هستی وجودی اوست.

به حقیقت بایستی من ازدواج کنم، چون از تنهایی خسته و ملول شده‌ام و زن، زن است، هر اندازه شهرت و آوازه به دست آورد و بر استقلال اقتصادی خود توانا باشد و هر اندازه موفقیت و شهرت و عظمت کسب نماید، بی‌گمان بزرگ‌ترین و عالی‌ترین موفقیت، آن است که زندگی در سایه مردی و در زیر خیمه مردی تکامل یابد و به کمال برسد، زیرا مرد، قلعه و پناهگاه و بندرگاه و چمنزار و واحه و سرچشمه محبت و امان و امنیت زن است.[۱]

تمام رؤیاهایم تحقق یافته است جز یک رؤیا و آرزو، که همواره خوابم را می‌رباید و در درون من زندگی می‌کند و نمی‌دانم کی و چه وقتی، تحقق می‌یابد، به راستی آن رؤیا و آرزوی زندگیم می‌باشد. آرزو می‌کردم هنرپیشه بشوم، شدم و آرزو می‌کردم روزی بیاید که خود نقش‌های هنری خویش را انتخاب کنم، آن روز نیز آمد.

تمام اوقات خود را به هنر دادم و از آن هر چیزی را گرفتم و به هر چیزی رسیدم، لیکن آرزوی ارزشمند و گرانبهای خود را فراموش کردم: این که مادر بشوم، به راستی معادله دشواری‌ست.[۲]

بی‌گمان من پشیمانم از این که ازدواج نکرده‌ام و خانه و خانواده‌یی تشکیل نداده‌ام و همواره رؤیای یک خانه آرام پر از کودک را می‌بینم و من اعتراف می‌کنم ـ و اعتراف کردن بالاترین دلیل است ـ به یقین تأخیر در ازدواج تا رسیدن بدین سنّ، خطای بزرگی‌ست و به حقیقت خطا و اشتباه است که من لذت بردن از زندگی را، مثل دیگر مردم، از دست دادم.

و هنوز رؤیای این خانه آرام پر از کودک را می‌بینم و آرزوی آن را دارم و می‌خواهم که ازدواج کنم، به راستی ازدواج مهم است برای هر بانوی محترمی که باید برای نفس خود، در زندگی، آرامشی را فراهم نماید، لذا وقتی که بخت مرا یار شود بدون تأخیر و تردید آن را در آغوش خواهم گرفت...[۳] **نبیلة‌عبید.**

۱. پیوست روزنامه "القبس" کویتی ۱۴۰۴/۲/۲۳ هـ از شماره (۴۱۴۶).
۲. "وراء‌الانباء" پیوست روزنامه "الانباء" کویتی ۱۹۹۳/۱/۲۷م.
۳. "وراء‌الانباء" پیوست روزنامه "الانباء" کویتی ۱۹۹۴/۵/۲۹م.

پیرامون خود را نگاه‌کردم، خویشتن را تنها یافتم، بدون پسر یا دختر یا شوهری و آن قدر احساس خالی بودن و تنهایی کردم، که به فکر خودکشی افتادم و گاهی به سبب هنری که زندگی خانوادگی را، از من گرفته بود، خود را در گرداب بدبینی و بدشگونی می‌دیدم، در زمینه هنر و آثار هنری، گام‌های بلندی برداشته‌ام، لیکن در میدان زندگی شخصیم، یک قدم برنداشته‌ام؛ اگرچه خواهان آن بودم تا گرمی آرام‌بخش خانوادگی را احساس کنم و آرامش بیابم. **تیللی.**

رؤیای داشتن یک مرد قوی را در کنار خود، می‌بینم که بتوانم به وی متکّی باشم تا او احساس آرامش خاطر و امنیت و اطمینان را به من بدهد، این رؤیا تا به حال تحقق نیافته و این بهره و بخت من از زندگی‌ست من از جمله مؤمنان به زندگی حضرت محمدﷺ پیامبر اسلام می‌باشم. **بیتی دیفز.**

آرزو می‌کردم که خانه‌یی در روستا داشته باشم و بخاری برای گرم شدن در آن باشد و در کنار آن بنشینم و زمام رؤیاها و آرزوها را رها کنم و هر روز غذای ساده‌یی بخورم و شوهری داشته باشم که از من نپرسد که به چه می‌اندیشم. **تمریتاغاربو**

چه قدر پشیمانم از این که در یک زندگی آرام و آرام‌بخش خانوادگی، زندگی نکرده‌ام و در آن جوّ نزیسته‌ام، نمی‌دانم چرا بعد از طلاق گرفتنم، درباره ازدواج مجدد فکر نکردم؟! به حقیقت من می‌خواستم که کودکانی به دنیا بیاورم، ولی به تمامی در زندگی هنری و هنرپیشگی غرق شدم، فریب این زندگی را خوردم... از شهرت و آوازه خسته و ملول شده‌ام و می‌خواهم که راحت شوم، چون زندگی برای من غیر قابل تحمّل شده است، پوزشم را بپذیرید و مرا معذور دارید.

«بی‌شک آزادی حقیقی از درون انسان می‌جوشد، پس آزادی تنها به معنی استقلال داشتن نیست، بلکه استفاده‌ی صحیح نیز هست و این چیزی‌ست که بسیاری از کسانی که به نام آزادی دچار خطا و اشتباه می‌شوند، آن را از دست داده‌اند.» «سیاست اصلاً برای من مهم نیست و بدان علاقه‌یی ندارم.» «در واقع مرد حقیقی کسی‌ست که قوّت و نیرومندی و محبت و مهربانی را با هم داشته باشد.» «به یقین روزنامه‌های تحریک‌آمیز، زندگی مرا از هم پاشیده‌اند.»

«چگونه حقیقت و واقعیت را توصیف می‌کنی به این که این دو، بدبینی‌ست؟! آیا می‌توانید از فایده این دایره درخشانی که در آن زندگی می‌کنیم، برایم چیزی بگویید؟! من در شهرت و پرتوافشانی فلاش‌های دوربین‌ها، هیچ فایده‌یی نمی‌یابم و اگر یک زندگی عادی داشته باشم که در آن، شخصیت و هستی خود را به عنوان یک همسر و بانوی خانه‌دار، احساس کنم، آن را بر زندگی پر زرق و برق و شهرت هنری، ترجیح می‌دهم و برتر می‌دانم، بعد از این که از نعمت مادر شدن محروم شدم و ممکن است که این تعبیر، تجدیدنظر در زندگی شخصیم به حساب آید.»

«مدتی‌ست که من در جستجوی سعادت هستم، لیکن می‌رود و از من می‌گریزد، نمی‌دانم چرا چنین است؟!»

ـ «امیدوارم که مراتصدیق کنید، اگر بگویم: من درصدد این هستم و بسیار جدّی در این می‌اندیشم که از خوانندگی و سینما و پرتو درخشان فلاش‌ها بگریزم و گوشه‌نشینی کنم و عزلت اختیار نمایم.»

ـ «زندگی خصوصی من، در محاصره تنهایی‌ست. تنهایی وحشتناکی که انسان را به گوشه گیری و افسردگی می‌کشاند، یک زندگی تحمل‌ناپذیر، تحمل‌ناپذیر.»

ـ «هرگز به تنهایی زندگی نمی‌کنم، به راستی تنهایی سخت و طاقت‌فرساست، مرا ببخشید.»[۱]

«بسیار متأسفم که من یک زندگی خانوادگی آرام ثابتی را تشکیل ندادم، به دلیل این که درباره ازدواج و به دنیا آوردن کودکان، جدی فکر نکردم و به کلّی شیفته کار کردن بودم و غرق در زندگی هنر و هنرپیشگی شدم و فریب این زندگی را خوردم.»

ـ «مرا مضطرب و پریشان حال می‌سازد که هم‌چون زنان غربی و بی‌شوهر، زندگی کنم و بی‌گمان این کار خوبی نیست.» **دالیدا**.

«آرزوی هنرپیشگی داشتم و رؤیای آن را می‌دیدم و احساس می‌کردم که تمام جهان در اختیار و اطاعت من خواهد بود، لیکن اکنون بر این یقین و باورم که زندگی در یک مزرعه روستایی همراه با شوهری که من را دوست داشته باشد و بفهمد، سبب می‌شود، که احساس کنم یک زن آزاده و یک انسان هستم.» او در مصاحبه با خبرنگار مجله‌یی، در حالی که هنگام مصاحبه در سنّ هفتاد و پنج سالگی بود، یادآور شد که چنین تصمیم گرفته است و به تأکید تصمیم درستی‌ست، زیرا زندگی زناشویی موفق، بسیار با اهمیت‌تر از تمام بزرگان دنیای سینماست. **غریز غاسون**.

«می‌خواهم در کنار خود کودکانی داشته باشم و دیگر توان ندارم که بر این حال خود باقی بمانم که از کاری به کار دیگری منتقل گردم.»[۲] **کاثلین تیریز**.

۱. استاد محمد رشیدالعوید می‌گوید: چه کسی جرأت می‌کند بگوید: کسی که این سخنان پیشین را گفته است، یک زن سعادتمند است؟! آیا کسی که بداند گوینده این سخنان خودکشی کرده است، دچار شگفتی و تعجب می‌گردد؟!! آن زن، خواننده و هنرپیشه مشهور "دالیدا" بود که در سنّ پنجاه و چهار سالگی دست به خودکشی زد و قبلاً نیز یک بار خواسته بود که خودکشی کند ولی موفق نشد و نمرد، جز این که در بار دوم که یک قوطی قرص خواب‌آور را به تمامی خورده بود، موفق به خودکشی گردید. آیا به این دلیل سعادت خود را از دست داده بود، که در زندگی هنری ناکام مانده بود؟! او در زندگی هنری خود، پنج جایزه "اسکار" و بیست مدال از کشورهای مختلف و سی و پنج لوح طلایی به دست آورده بود و مدال درجه یک علوم و فنون و دانش و هنر فرانسه را به وی بخشیده بودند و در همان سال (۱۹۶۸) شارل دوگل رییس جمهور فرانسه مدال ریاست جمهوری فرانسه را به وی هدیه کرد، که جز این زن کسی بدان نایل نشد. او بیش از ششصد (۶۰۰) ترانه و آواز را به هشت زبان مختلف طومار کرده و بیش از هشتاد و پنج میلیون از دیسک‌های ضبط شده آوازها و ترانه‌های وی به فروش رفته بود. با وجود این گفته بود بدین سبب سعادت خود را از دست داده بود، که زندگی خانوادگی آرامی نداشته و کودکانی نصیب او نشده بود و او فطرت و طبیعت خود را در شهرت هنری ـ که از آن خسته شده بود ـ و در پرتو فلاش‌های دوربین‌های فیلمبرداری ـ که از آن‌ها کراهت داشت ـ و در سینما ـ که از آن خسته و متنفر بود ـ نیافت...

۲. استاد محمد رشیدالعوید می‌گوید: آیا بدین سبب بدین کار اقدام کرده، که در بازی در فیلم مورد نظرش ناکام گردیده است؟! یا به دلیل این بوده، که در آخرین فیلمی که در آن بازی کرده، مزد کافی نگرفته است؟! درواقع درآمد یک فیلم

بسیار مایل بودم که کودکی به دنیا آورم و او را تربیت کنم و به وی مشغول شوم و با وی بازی کنم و مایه دل‌خوشیم باشد... آری، این است آرزوی بزرگ سعادتمندیم و دائماً و همواره فکر می‌کردم که در برابر هر کودکی که به دنیا می‌آورم، یک کودکی نیز به فرزندخواندگی می‌پذیرم، به راستی من عاشق کودکانم، لیکن من دو بار بچه نارس سقط کردم و کودکی به دنیا نیاوردم.[۱] **مارلین مونرو.**

در واقع از عدالت دور است که مادری برای مدت زیادی کودکش را ترک نماید، بایستی پیوسته مادر با کودک خود باشد.[۲] **باربارا دیکسون.**

به طور کلی زن نمی‌تواند بدون شوهری مهربان زندگی کند؛ بنابراین زندگی خود را برای شوهرم فدا خواهم کرد. حتی آوازه‌خوانیم نیز تنها برای او خواهد بود. مرد نیز باید در انتخاب همسر با تأنّی و تأمل رفتار کند و دنبال احساسات پوچ و سست نباشد. به حقیقت پدرم را بسیار دوست داشتم، چون تمام صفات مردانگی را در وی می‌یافتم، هنگام بچگی از سخت‌گیری و قوت وی کراهت داشتم ولی بعد از آن فهمیدم که او برحق بوده است.[۳] **دالیدا.**

بر دختران واجب است که با عواطف خود پیوسته راحت و دوراندیش و با حزم باشند... و بایستی نیازها و تمایلات شخصی خود را گرامی دارند و با خویشتن شریف و صمیمی باشند. خواهان برقراری علایق و پیوندهای عاشقانه با کسی نیستم و نمی‌خواهم چنین روابطی را برقرار سازم، ترجیح می‌دهم که تا وقت ازدواج و اقدام بدان انتظار بکشم و تا کنون انگیزه‌یی را احساس نکرده‌ام که مرا بفریبد و تحریک نماید تا آن‌چه دارم به کسی بدهم.[۴] **بروک شیلدز.**

«به راستی در گذشته من نمونه آزادی و بی‌بندوباری و فساد بودم...» او جواب داد و گفت: «این صحیح است که چنین بودم و در فساد و تباهی غرق شدم، فسادی که خود زمانی نمونه برجسته آن بودم، لیکن فرق در این است هنگامی که عریان و برهنه بودم، مرا دوست می‌داشتند و هنگامی که توبه کردم، مرا سنگسار و رجم نمودند... هنگامی که اکنون یکی از فیلم‌های پیشین خود را مشاهده می‌کنم، خود را نفرین کرده و فوراً دستگاه را خاموش می‌کنم، وای! چه قدر پست و منحطّ بوده‌ام! در حقیقت بلندترین قلّه سعادت انسان، ازدواج کردن است، هرگاه زنی را همراه شوهر و فرزندانش می‌بینم، از خود می‌پرسم، چرا من از این نعمت محرومم؟!! ا.هـ [۵] هنرپیشه مشهور: **بریژیت باردو.**

"رومانتیکی" که در بازی آن شرکت کرده است با "مایکل دوگلاس" بیش از هفتاد میلیون لیره استرلینی بوده است و به سبب نقش او در بازی همان فیلم بلافاصله جایزه اسکار را نیز به دست آورد؛ هم‌چنین با موفقیت در فیلم "جوهرةالنیل" بازی کرد و شهرت سرشاری به دست آورد و در یک هفته بر پرده نود سینما و نمایشنامه تنها در بریتانیا به نمایش گذاشته شد. این موفقیت و این شهرت کافی و این همه مال و ثروت، کاتلین را فریب نداد که به شغل هنرپیشگی برگردد. روزنامه‌ها انتظار داشتند که فیلمسازان او را برای کسب درآمدهای هنگفت تحت فشار قرار دهند و برای تغییر رأیش تلاش کنند...

۱. پیوست روزنامه "الانباء" ۱۹۸۳/۴/۴ م.
۲. پیوست روزنامه "الرأی العام" شماره (۸۵۷۴).
۳. روزنامه "القبس" ۱۴۰۷/۹/۵ هـ - ۱۹۸۷/۵/۱۲ م.
۴. "الانباء" ۱۹۸۵/۴/۲۳ م
۵. "بناتنا بین التغریب و العفاف" للشیخ ناصر العمر.

اکنون بسیار متأسفم که بیش از آن چه لازم بود به زندگی هنری و فنّی خود اهتمام ورزیدم و زندگی خود را به عنوان یک زن و یک انسان مؤنث فراموش کردم و از یاد بردم. حال حسادت می‌برم و رشک می‌ورزم به زنانی که وقت کافی دارند، که به شوهران و کودکان خود اعتنا و توجه نمایند. حقیقت آن است که موفقیت و شهرت بدون زندگی خانوادگی عادی، هیچ معنی ندارد. آن جاکه زن احساس می‌کند که زن است. [1] هنرپیشه زن: **بربارا استرساند.**

هنرپیشه مشهور انگلیسی **جاکلین بیسیه** به روزنامه‌نگاران گفت: تصمیم گرفته است که ازدواج کند، علی‌رغم این که به سنّ چهل سالگی رسیده است، تا کودکی را به دنیا بیاورد. زیرا او می‌خواهد که احساس مادر بودن داشته باشد. او بعد از به دنیا آوردن کودکش به سنّ یائسگی رسید و جاکلین افزود: من بی‌شک این آمادگی را دارم که پرتوهای درخشان فلاش‌های دوربین فیلمبرداری و شهرت را به خاطر این کودک رها کنم.

شرکت ان. بی. سی. به هنرپیشه مشهور امریکایی **جاکلین سمیت** قراردادی به مبلغ یک میلیون دلار پیشنهاد کرد تا در یک سریال تلویزیونی، نقش زن قهرمان را بازی کند. ولی او آن را نپذیرفت و علت نپذیرفتن آن را بدین گونه تشریح نمود: این پیمان و قرارداد، برای کار کردن در "نیویورک" است: در حالی که او می‌خواهد به خاطر کودکش "نماستون" (۱۸) هیجده ماهه، در "کالیفرنیا" بماند و این که او می‌خواهد با وی باشد و یک لحظه از وی جدا نماند.

میریام کورفی یک خانم هلندی و مادر سه کودک می‌گوید: شوهرم از ساعت هشت صبح تا ساعت شش بعدازظهر کار می‌کند و من نیز از ساعت هشت صبح تا ساعت یک بعدازظهر کار می‌کنم و معتقدم که ما، در شرایط مادّی مناسبی هستیم و در آپارتمان خوبی سکونت داریم...

ولی چنان به نظر می‌رسد که این کافی نیست، چون میان ما در داخل خانواده اختلافات و نزاع‌های هولناکی جریان دارد، گویی ما در دنیایی هستیم که به تمامی با دنیای کودکانمان اختلاف و فرق دارد. من و شوهرم به آن‌ها محبت می‌کنیم ولی احساس می‌کنم که کودکانم دچار یأس و ناامیدی شده‌اند.

من علت آن را نمی‌فهمم، کودکان به یک مدرسه پیشرفته تیزهوشان می‌روند و هر شب برنامه‌های تلویزیون را نیز می‌بینند. از یکی از دوستان که استاد علم روانشناسی‌ست، درباره این حالت پرسش نمودم، او جواب داد: بی‌گمان این ملاحظه شما، خیالی بیش نیست و این که کودکانت در یک حالت تندرستی متمدننانه خوبی هستند، خیال است!!

آری، کلمه تمدن، این کلمه همان چیزی‌ست که مرا می‌ترساند. من معتقدم که کودکانم مانند تمام کودکان دیگر، از یک محاصره و محبوس بودن رنج می‌برند. به راستی من نمی‌فهمم!! تنها می‌توانم بگویم

---

۱. "هموم المرأة المسلمة" ص ۱۸.

که آن مهر و محبت و مودّتی که به کودکانم میدهم، به نظر میآید، برای آنـان کـافی نـیست و مـن نمیتوانم، بیشتر از آن، به آنها محبت کنم و بر این باورم که ما نسلی را میسازیم، که به ضرورت از ما کراهت خواهد داشت.

کاتلین لیند: همسر فضانورد **د.دونلیزی لیند** میگوید:

«من به عنوان یک زن خانهدار، بیشتر وقت خود را در منزل به سر میبرم و معتقدم که زن بایستی تمام وقت خود را به خانه و شوهر و به فرزندانش ببخشد، یعنی بایستی در درجه اول اهتمامش را به منزل خود ببخشد و منزل خود را ترک نکند، هرگاه منزلش نیاز مبرم به وی دارد.

من بسیار شادمانم از این که در کنار شوهرم و کودکانم در خانه باقی میمانم، حتی در روزهـای سختی که نیاز شدید به مال و دارایی داشتیم شوهرم از من نخواست که کار کنم و فلسفه او این بود که ما میتوانیم، احتیاجات ضروری خویش را تأمین کنیم و به دست آوریم ولی به یقین نمیتوانیم فرزندان خود را تربیت کنیم، اگر افسار از دستمان بیرون رود. بسیار متأسفم برای زنانی که کودکانشان را رها میکنند و برای کار و جمع مال، از خانه خارج میشوند و زندگی خانوادگی را ترک مینمایند.»[۱]

استاد محمد رشیدالعوید میگوید:[۲]

انگلیسی مسلمان **برایم بنت** از بعضی از انجمنهای زنانه در کشورهای عربی ما و از این که ندای ضرورت کار کردن زن را حتی اگر به زیان فرزندان و شوهر و خانهاش تمام شود، سر دادهاند، اظهار شگفتی میکرد و میگفت: در حالی چنین خواستهیی را از این گونه انجمنها میشنویم، که مـیبینیم بسیاری از زنان اروپایی به خانه برمیگردند و کار خارج از خانه را رها میکنند، بعد از این که بدین نتیجه رسیدهاند، که مملکت حقیقی آنان همان منزلشان میباشد و این که آن کار (ماندن در خانه) برای آنان، شایستهتر و سزاوارتر است.[۳]

آری، بسیاری از زنان خردمند غربی، بازگشت به خانههای خود را آغاز کردهاند، بعد از این کـه طبیعت و فطرت زنانه، بدانان برگشته یا آنان بدان برگشتهاند.

دیبورةفالوز یکی از این زنان است. او یک زن بیسواد، یا زنی نیست که دانشنامه تحصیلات عالیه نداشته باشد یا ناچار به ماندن در خانه و منزل باشد!! خیر، او استاد دانشگاه امریکاییست، که کار خود را در تدریس زبانها در دانشگاه "جورج تاون" رها کرده است، تا برای مراقبت و توجه و عنایت به دو کودکش فراغت داشته باشد و از این جاست که سخنان وی اهمیت شایانی دارد، "فالوز" میگوید:

بیگمان من معتقدم که والدین وظیفه مهمّ و ویژهیی برای پرورش و تربیت کودک دارند، زیرا کودک از مراقبت و محبت جوشان والدین برخوردار میگردد و طبیعت و سرشت و عاطفه والدین از سایر

---

۱. روزنامه "الانباء" کویتی ۱۹۸۳/۶/۲۴ م.
۲. "رسالة الی حواء" ص ۱۱.
۳. روزنامه "المسلمون" شماره ۱۶۲.

عاطفه‌ها جداست. هنگامی که در طی روز، در دانشگاه جورج تاون، در زمینه زبان‌ها کار می‌کردم، کودک من از مراقبت و سرپرستی خوبی برخوردار بود، ولی این مراقبت و توجه هرگز قابل مقایسه و مقارنه با مراقبت و توجه خودم نیست.

اکنون در منزل، کودکم احساس می‌کند، که در جایگاه مناسب خود قرار دارد، بی‌گمان الآن پسرم می‌تواند هنگامی که خسته شد راحت بخوابد و هرگاه گرسنه شد خوب بخورد، بازی کند، هنگامی که احساس می‌کندکه به بازی نیاز دارد، به جای این که اوامر و دستورات پیوسته و پی در پی مرکز حضانت و سرپرستی را اجرا کند: الآن ساعت یک است... لذا باید بخوابی... و بایستی ساعت سوم بیدار شوی، یا اکنون وقت بازی‌ست... بایستی به محل بازی بروی، حتی اگر کودک احساس کند که بدان میلی ندارد. من می‌خواهم بگویم: ماندن مادران در منزل گاهی به معنی فدا کردن منافع مالی و مادّی‌ست. برای نمونه اکنون من حقوقی که می‌گیرم نصف حقوقی‌ست که در دانشگاه، پیش از ترک کارم می‌گرفتم و نصف حقوقی‌ست که شوهرم می‌گیرد یعنی از درآمد خانواده ما تا یک سوم کاسته شده است و با وجود آن، این فداکاری را پذیرفتیم.

بر این باورم که بهتر است زن در منزل بماند و چند ساعتی در هفته، داوطلبانه در مدرسه‌یی کار کند، به جای این که در صف‌های خسته کننده کار بایستد. بعضی از مردم می‌گویند: مهم نیست چه مدت زمانی را با کودکم می‌گذرانم، آن چه مهم است کیفیت آن وقت می‌باشد، طبیعی‌ست که کیفیت وقت مهم است، ولی برنامه‌ریزی این وقت کیفی نیز دشوار است، زیرا این کیفیت، خود به خود پیش می‌آید. به هر حال، این وقت کیفی، پیش نمی‌آید و روی نمی‌دهد، جز هنگامی که با کودکان خود هستیم، یعنی «مدت کمیت زمانی» که با آنان هستیم و همراه ما هستند. در محلّ‌های تجاری، در آشپزخانه، در ماشین و... بی‌شک تمام این‌ها لحظات مختلفی‌ست در هر روز که در آن‌ها با کودکت زندگی می‌کنی و ارزش‌ها و مفاهیم خود را با وی تقسیم می‌نمایی. آری، این شهادت و گواهی زنی‌ست، که اوّلاً: استاد دانشگاه بود و حقوق بسیار خوبی می‌گرفت و از کارش شکوه و شکایت نمی‌کرد.

ثانیاً: کار کردن و تربیت دو کودکش را هر دو با هم انجام می‌داد و دریافت هر ساعتی که در دانشگاه می‌گذراند به زیان دو کودکش است...

ثالثاً: او یک زن امریکایی غیر مسلمان است، پس ممکن نیست کسی بگوید: که تحت تأثیر جامعه شرقی خود یا تحت تأثیر دین اسلامی چنین کرده است!!

رأی و نظر نهضت‌های آزادی زنان در کشورهای ما چیست؟ و درباره نوشتن نامه‌یی مبنی بر اقامه برهان و ایراد از استاد خانم **دیبورةفالوز** و برحذر داشتن وی از ارتجاع و واپس‌گرایی و تعصب و تنگ‌نظریش چه می‌اندیشند؟!!!

خانم **سوزان بنهالیگون** هنرپیشه سی و هشت ساله تأکید دارد بر این که تولد کودک هفت ساله‌اش "ترون" مسیر زندگیش را دگرگون نمود و او ناگهان احساس کرد، که مسؤول است و مسؤولیت کامل

انسانی را بر عهده دارد که کاملاً متکی به اوست و اگر حمایت و توجه او را از دست بدهد، می‌میرد، این احساس مسؤولیت در او ایجاد شد و او را از یک زن نامنظم، به یک زن منظم و موفق در آورد و دگرگون کرد!!

ای حوّای عزیزم! رأی و نظرت درباره این گواهی‌ها و اعتراف‌هایی که نیاز به تعلیق ندارند چیست؟!

از چه کسی؟ از هنرپیشه‌های مشهور و زیبا و ثروتمند... که شهرت، خوشبخت‌شان نکرد! و زیبایی و جمال، آرامش و اطمینان‌شان را فراهم ننمود!!

و ثروت و دارایی نیز سبب آرامش خاطر آنان نشد، بلکه به تحقیق آن چه خوشبخت‌شان کرد و سبب اطمینان و آرامش خاطرشان شد، کودکی بود که احساسات سرشار از عشق و محبت و احساسات انبار شده عطوفت و رحم و دلسوزیشان را منفجر گرداند و جوشاند... پس ای مادر! هیچ کاری تو را از کودکت غافل و مشغول نسازد و هیچ ثروت و مال و هوی و هوسی او را از یادت نبرد، زیرا این است ندای فطرت پاکت! آیا بدین ندا پاسخ مثبت می‌دهی؟!! [۱]

▣

بی‌گمان خوشبختی خانواده، تنها به درآمد فراوان و فزونی آن نیست، آن درآمدی که بیشتر صرف خرید زیور آلات و لباس‌هایی می‌گردد که در زندگی امروزی در اختلاط و آمیزش با مردان مبتنی بر تکلّف و خودآرایی و مسابقه لباس و مدهای روز و امثال آن‌هاست، در مقابل این افزایش درآمد، محرومیت خانه و منزل از آرامش و انس و الفت قرار دارد، که زن آن‌ها را به خانه و خانواده می‌بخشد، اما زن کارگری که جسم خسته و کوفته و اعصاب درهم ریخته و ضعیفی دارد، او خود نیازمند کسی‌ست که به وی جان ببخشد و آرامش دهد و کسی که چیزی ندارد، نمی‌تواند آن را ببخشد.[۲] و به قول شاعر ما:

ذات نایافته از هستی بخش　　　کَیْ تواند که شود هستی بخش

▣

به یقین مصلحت زن در جدا شدن از فطرتش و الزام وی به کار و عمل، مانند مرد نیست و خداوند او را مؤنث آفریده و برای کار مردانه نیافریده است، گاهی زنانی که بیرون از خانه کار می‌کنند، به تدریج خصلت‌های زنانگی خود را از دست می‌دهند: تا جایی که بعضی از نویسندگان لقب "جنس سوم" را بر

---

۱. "رسالة الی حواء" رسالهٔ چهارم، ص ۶۶.　　۲. "مرکز المرأة فی الحیاة الاسلامیة" ص ۱۵۶.

آن‌ها اطلاق کرده‌اند و این چیزی‌ست که بسیاری از زنانی که شجاعت اخلاقی و معنوی دارند، بدان اعتراف نموده‌اند.[۱]

روزنامه الاهرام مطلبی را تحت عنوان "مع المرأة" انتشار داده بود که خانمی آن را نوشته بود: مردم انگلستان پس از این که از برگرداندن و پشیمان کردن زن از کار کردن در بیرون از خانه ناامید شده بودند، نسبت به زنانگی و مؤنث بودن زن کارگر و کارمند، انتقاد کرده و بر مؤنث بودن وی طعنه زده بودند، لذا از تعداد بسیاری از مردان، از طبقات مختلف، پرسشنامه‌یی به عمل آورده بودند، برای شناخت نظر و آراءشان، درباره مهم‌ترین صفاتی که بیانگر مؤنث بودن زن است و ادّعا کرده بودند که نتایج آن همه‌پرسی به شرح زیر است:

۱. **طبقه کارگران:** گفته‌اند: بی‌گمان صفت زنانگی و زن صفتی در دختر جوانی آشکار می‌شود که ناز و کرشمه می‌کند و در همان حال از دسترسی به وی امتناع دارد، پس از مردی که به وی نزدیک است می‌گریزد و هرگاه مرد از او دور شد، او پیش از این که فرصت از دست برود، خود برمی‌گردد!!

۲. **طبقه هنرمندان:** اتفاق داشتند، بر این که دختر جوان آرام بیش‌تر زن‌صفت است، زیرا او الهام‌بخش ضعف است و ضعف همان زن‌صفتی و زنانگی‌ست.

۳. **طبقه کارمندان و دانشجویان دانشگاهی:** که بیش از دیگران، با زن برخورد و مراوده دارند، به حقیقت اتفاق داشتند، بر این که زنانگی و زن‌صفتی تنها در زنی‌ست که در خانه و کاشانه خود می‌نشیند، آن جا که خودش شخصاً فرزندان‌اش را مراقبت می‌نماید و تمام کارهای منزل را انجام می‌دهد، اما زن کارگر و کارمند، سرانجام زن‌صفتی و زنانگی خود را از دست می‌دهد و این رأی و نظر اغلب آنان بود.

سپس همان خانم نویسنده در موضوع "مع المرأة" در شماره دیگری گفته است: به راستی تلاش برای نابودی زن، این هفته از انگلستان به امریکا منتقل شد و اعضای کنگره امریکا، برای مذاکره و گفتگو درباره موضوع منع مادران بچه‌دار از اشتغال تشکیل جلسه دادند. یکی از نمایندگان در استدلال بر منع چنین مادری از اشتغال گفت: به حقیقت اشتغال مادران، موجب ایجاد مشکلات اجتماعی و اقتصادی بی‌شماری می‌گردد.

ـ دومی گفت: خداوند متعال هنگامی که امتیاز به دنیا آوردن فرزندان را به زن بخشیده، از وی نخواسته است که فرزندانش را ترک نماید، تا در خارج از منزل کار کند، بلکه وظیفه و مسؤولیت وی را در ماندن در منزل و مراقبت و توجه بدین کودکان قرار داده است.

ـ سومی گفت: به یقین اگر زن در خانه خود بماند ـ که کیان و هستی خانواده است ـ در واقع می‌تواند به دولت خدمت نماید.

---

۱. همان مرجع.

ـ و چهارمی گفت: بی‌شک بسیار ضروری است که تصمیم و قانونی، سریعاً صادر شود، برای منع از کار کردن زنی که کودکان کم‌تر از هشت سال دارد.

ـ پنجمی گفت: به یقین مادر، برای کودکانش مانند "ویتامین" است، اگر کودکان از آن محروم شوند، بیمار شده و می‌میرند...

و سرانجام اتفاق کردند، بر این که زن اجازه تحصیلات داشته باشد، تا این که برای آینده فرزندانش مفید باشد، اما به وی اجازه کار کردن بیرون از خانه را ندهند.

سپس این زن نویسنده بدین آرا اعتراض کرده و گمان می‌کند که این آرا جز غیرت و حسادت مرد به زن ـ که رقیب وی در کار است ـ چیزی بیش نیست.

ولی در شماره دیگری از روزنامه الاهرام، شکست خود را در برابر صاحبان آرای منع زن از کار در بیرون منزل، اعلام می‌دارد و می‌گوید: من به آرای نمایندگان مجلس اعتراض کردم و از منزلت و مقام زن کارگر و زنانگی و زن‌صفتی وی دفاع نمودم، ولی به نظر می‌آید که از این دفاعیه امتناع خواهم کرد، زیرا پاسخ ردّی از طرف یکی از هم‌جنسانم به من رسید و دریافتم که این قضیه را باختم و از آن زیان دیدم، این پاسخ را بانوی محترمی فرستاده، که از بیست و پنج سال پیش مشغول به کار است:

او در یک کلام می‌گوید: «یا خود را فریب می‌دهی، یا هنوز در اول سال‌های کارگری و کارمندی هستی؟! به حقیقت مردان حق دارند در آن چه می‌گویند... که زن کارگر با کارش عملاً و بالفعل، زنانگی و زن‌صفتی خود را از دست می‌دهد و بی‌گمان تو را مبهوت و شگفت‌زده می‌نماید، که بگویم: بی‌شک من آرزو می‌کنم، بعد از سال‌ها کار طاقت‌فرسا و خسته کننده ـ و احساس می‌کنم که زنان بسیار دیگری در این آرزو با من شریک‌اند ـ دیگر از منزل و خانه بیرون نروم و بامداد هر روز فرزندانم را ترک نکنم تا بروم، لیکن من کار می‌کنم و بدبخت می‌شوم، تا بالفعل، صفت زنانگی و زن‌صفتی خود را با عناد و لجاجت از دست بدهم، بی‌گمان من نیز مثل تو می‌ترسم که مردان بگویند: ما زنان، از میدان کار پشیمان شدیم و شکست خوردیم، لذا من و غیر من، خویشتن خویش را قربانی می‌کنیم، تا از این راه، مردان را خشمگین سازیم، عزیزم! حقیقت را بگوییم: بی‌شک زن هر اندازه در کارش پیشرفت نماید، بر او واجب نیست که مرد شود و سزاوار نیست که چنین باشد، بلکه زن آرزو و تمنّا می‌کند که از صفت زنانگی و زن‌صفتی خود، کاملاً برخوردار شود و لذت ببرد، در یک حالت زن آرزو می‌کند که کار کند و آن هنگامی‌ست، که فرزندانش بزرگ می‌شوند و هر یکی دنبال کار خود و حال خود می‌رود، در این حالت است که به کار کردن تمایل شدید دارد، زیرا در آن حالت، دیگر، چیزی نمانده است که زنانگیش را به یادش آورد، بی‌گمان آن وقت او با احساس یک مرد به کار برمی‌گردد نه با احساس یک زن.»[۱]

۱. "المرأة بین الفقه و القانون" ص ۱۷۲-۱۷۳.

■

ادّعا می‌شود، که کار کردن اسلحه‌یی در دست زن است. اگر این مسأله در غرب صحت داشته باشد. قطعاً نزد ما مسلمانان صحیح نیست، زیرا در اسلام نیازهای زن به حکم واجب بودن نفقه او از طرف شریعت بر پدر یا شوهر یا فرزندان یا برادران یا غیر آنان از خویشاوندان نسبی و نزدیکانش، تضمین و کفالت گردیده است؛ اگرچه تقلید و پیروی کورکورانه، از غرب و فرهنگ آن، سبب شده است که به تدریج باورها و اخلاق اسلامی را از ما بگیرد: تا جایی که برادر، خواهر خود را انکار می‌نماید و ناشناخته می‌انگارد و خویشاوند از انجام وظیفه و احساس مسؤولیت نسبت به خویشاوند خود می‌گریزد و هر کس به فکر خویش است، لیکن بایستی ما به شریعت الله چنگ بزنیم، تا انگیزه‌های دینی، برتر از انگیزه‌های دنیایی قرار گیرند.[۱]

■

بی‌شک هیچ چیزی نمی‌تواند کودک را از محبت و مهر و قلب مهربان مادر و اشراف و سرپرستی او بی‌نیاز سازد، چه خادم و چه مدرسه و چه هر چیز دیگری، چگونه کودک از محبت مادری بهره‌مند می‌شود، که اوقات روزانه خود را در محلّ کار به سر می‌برد، وقتی هم به خانه برمی‌گردد، خسته و درهم شکسته و اعصابش پریشان است و وضعیت جسمی و روحی وی به گونه‌یی‌ست که نمی‌تواند به حسن تربیت و سلامت جسمی و روحی کودک خود توجه و عنایت نماید.[۲]

مجله "حضارةالاسلام" در جلد دوم «ص ۲۶۵» نوشته است:

در امریکا علیه مدارس شبانه‌روزی دخترانه، مناقشه و اعتراض شده است، به این دلیل که آمارها و پرسشنامه‌ها و سرشماری‌ها به اثبات رسانده‌اند: که دختران در مدارس داخلی و پانسیون‌های شبانه روزی از مشکلات روانی و انحرافات بی‌شماری، در رنج و عذابند و این موضوع به سبب دوری آن‌ها از جوّ و فضای خانواده است و علمای روانشناسی، درخواست کرده‌اند که فوراً و بلافاصله، این مدارس داخلی دخترانه و پانسیون‌های شبانه‌روزی در امریکا تعطیل شود و گفته‌اند:

بی‌گمان مادرانی که ناچارند، دختران خود را به مدارس داخلی و پانسیون‌های شبانه‌روزی بفرستند، بایستی در جستجوی راه حلّ دیگری غیر از این گونه مدارس باشند و این دانشمندان روانشناس تأکید کرده‌اند که راه چاره‌ی اساسی این مشکل عنایت و توجه ویژه مادران به دخترانشان و سرپرستی و اشراف و نظارت مستقیم بر تربیت و پرورش آنان است، زیرا هر دختر به صراحت مشکلات خود را با مادرش در میان می‌گذارد، پس اگر دختر از مادرش دور باشد، در خویشتن فرو می‌رود و این درون‌گرایی، موجب انحراف خطرناکی می‌گردد.[۳]

۱. "مرکز المرأة فی الحیاة الاسلامیه" ص ۱۵۷-۱۵۶. ۲. همان مرجع ص ۱۵۸.
۳. "المرأة بین الفقه و القانون" ص ۱۸۰.

بنابراین، علاج و چاره حقیقی آن است که مادر به خانه نزد پسران و دختران خود برگردد. همان مجله "حضارةالاسلام" در جلد دوم، مطلبی را به شرح زیر منتشر کرده است:

مجله "نیوذمن" به قضیه‌یی پرداخته بود که قبلاً روزنامه‌ها بسیار بدان پرداخته بودند، لیکن این مجله مجدداً پرداختن بدین موضوع را برانگیخته بود و از نتایج مادّی و اجتماعی که از اشتغال زن در خارج از خانه ایجاد می‌شود کمک گرفته و استفاده کرده بود.

این مجله تمام اسباب و عواملی که در توجیه و پذیرش کار کردن زن و موظف بودن وی، گفته شده بود، آورده و چیزهایی که ممکن است در آینده گفته شود نیز بر آن، افزوده بود.

لیکن با بررسی نهایی نتایج، تأکید نموده بود: موظف کردن زن به کار، سلاحی‌ست دو لبه، یعنی از طرفی برای بعضی از مردان فرصت طلایی‌ست و به نفع آن‌هاست و از طرف دیگر از اهمیت دادن و اعتنا به منازل و خانه‌ها و اهتمام و توجه به کودکان می‌کاهد و به زیان آن‌هاست.

مجله ادامه می‌دهد: در این عصر و زمان، زن به کودکان خود مثل کالا و ابزار می‌نگرد و بی‌گمان پرورشگاه‌ها و خانه‌های سرپرستی و مهد کودک‌ها و انواع سرگرمی‌های اجتماعی نمی‌توانند جای یک ساعت را بگیرند که با مادرشان به سر می‌برند و می‌گوید: مادام که مادر در بیرون از خانه مشغول انجام وظیفه‌یی است، برای او بسیار دشوار و سخت است که از کودک خود شخصیتی بسازد که ویژگی‌های پدر را داشته باشد و در او قابلیت و پذیرش انتقال میراث نیاکان پدید آید، زیرا کودک از همان روزهای اول ضایع می‌شود، در میان گروه بزرگی که او را در محو شخصیتش کمک و مساعدت می‌نماید. سرانجام مجله تأکید می‌کند بر این که، کار کردن زن بیرون از خانه و رها کردن کودکانش، هم کودکان و هم جامعه را دچار مصیبت می‌نماید و به نتایج خطرناکی منتهی می‌گردد و بی‌گمان تنها راه حلّ و چاره این مشکلات اجتماعی بزرگ، این است که مادر به خانه برگردد و به اداره و تدبیر کارهای کودکانش و مراقبت و عنایت بدانان بپردازد.[1]

سیام سافا مدیر اجرایی انجمن ملی مدیریت‌های مدارس متوسطه در ایالات متحده امریکا، رأی و نظر خود را درباره اهمال و کم‌توجهی پدران به کودکانشان ابراز داشته و گفته است: «بی‌گمان کودک که روزانه از مدرسه برمی‌گردد، بسیار پرشور و شوق و مشتاق ملاقات یکی از والدین خود در منزل می‌باشد. تا آن چه امروز در مدرسه گذشته است، برایش بگوید و هنگامی که این کودک در خانه کسی را نمی‌یابد که ماجرای‌جویی‌های کودکانه‌اش را در مدرسه برایش حکایت کند، غم و اندوه شدیدی را در خود احساس می‌کند و به لحاظ روحی بسیار متأثر می‌گردد بدون این که در ظاهر مشخص شود.»[2]

و در مجله **الأمّة** مطلب زیر آمده است: ناظران و پژوهشگران پیرامون تعیین نتایج سلبی و ایجابی بیرون رفتن زن از خانه برای کار و تأثیرات آن بر وظایف وی در داخل خانه، با هم اختلاف نظر دارند...

۱. "المرأة بین الفقه و القانون" ص ۱۸۳.
۲. "رسالة الی حواء" ص ۲۵۱.

جز این که، دیدگاه‌های عمومی و بررسی‌ها و آمارهای متعددی که در جوامع غربی به عمل آمده است، تأکید می‌کنند، که بیرون رفتن زن از خانه برای کار، به نتایج متناقضی، در زمینه خانه و مراقبت و توجه به خانواده منتهی گردیده است.

این بررسی‌ها و آمارها، دانشمندان روانشناسی تربیتی را بر آن می‌دارد که پرسش‌هایی را مطرح کنند پیرامون: آینده‌ی کودکان و کودکان مادران کارگر و صاحب کاری که ساعات طولانی را در بیرون از منزل به سر می‌برند و طرح سؤال در مورد این که شخصیت فرد و شکل‌گیری ساختار آن، تا حدّ زیادی، مبتنی بر مرحله طفولیت وی می‌باشد، که در آن مرحله عمل کاشتن بذرهای آینده زندگی انسان صورت می‌گیرد و ابعاد آن در مرحله بلوغ و بعد از آن کمال و نضج می‌یابد.

در این باره **دکتر عبدالرحمن العیسوی** استاد روانشناسی می‌گوید: بی‌گمان عادات اخلاقی و خلقی کودکان از سنّ دو سالگی تا شش سالگی شکل می‌گیرد و بعد از گذشت این دوره از سنّ، تربیت کودکان بسیار سخت و دشوار می‌گردد لذا در کار پرورش کودکان و تربیت آنان، برابر شیوه‌های معینی از رفتار و تغذیه آنان به ارزش‌های مشخص اخلاقی و خلقی، مادر، نقش بسیار مهم و کارسازی دارد.

پس مادر به حکم این که مدت بیش‌تری از پدر با کودکان هم‌زیستی دارد به دلیل این که پدر بیرون از خانه مشغول کسب روزی حلال می‌باشد، لذا مادر با عطوفت و مهربانی خود و بیش‌تر بودنش در میان آنان، به تأکید اسباب آرامش روحی و روانی و رشد و نموّ عقل سلیم را، برای آنان مهیا و فراهم می‌سازد و این چیزی‌ست که کودکان دیگر در سنّ و سال آنان، ندارند. کودکانی که روزانه مدت‌های طولانی مادرانشان در کنار آنان نیستند و از آنان غایب‌اند و این غیبت بر روح و روانشان تأثیر می‌گذارد و انعکاس می‌یابد و اضطراب و مشکلات روانی در آنان می‌آفریند، بی‌گمان به خطا رفته‌اند، کسانی که می‌پندارند، تربیت کودکان، تنها فراهم آوردن غذای خوب و لباس است...

هنگامی که والدین، به ویژه مادر با عطوفت سرشار و مهربانی کودکش را در آغوش می‌گیرد، تأثیر عمیق‌تر و ژرف‌تری از نیازهای مادّی لباس و غذا، در روح و روان وی دارند. این معانی معنوی که کودک از آنان به دست می‌آورد، غیر آنان، آن‌ها را از دست می‌دهد؛ همان‌طور که هر شخص دیگری، هر اندازه مخلصانه بکوشد، عاجز است، از این عطوفت و مهربانی و گرمی و آرامشی که والدین برای کودکانشان فراهم می‌آورند، حتی برای یک یک کودکان پدید می‌آورد...!!

بنابراین، ما از کودکانی که عطوفت و مهر والدین یا یکی از آنان را از دست می‌دهند، حتی اگر اندک هم باشد و در رنج آن به سر می‌برند، چه انتظاری داریم؟

هیچ انتظاری از آنان نداریم، جز تمرد و خشونت و ارتکاب جرم و جنایت...

وای!! چه قدر فراوانند پدیده‌های ترسناک و حقایق حیرت‌آور و وحشتناک!!

به ویژه در جوامع غربی صنعتی، که به ندرت زنی را می‌یابی که کار نکند. به یقین جوامع غربی اخیرا سرگردان و حیران مانده‌اند. در برابر افزایش روزافزون تجاوز گروه‌های جوان در شرف بلوغ، که عمرشان کم‌تر از پانزده سال است، که به سالمندان و پیران ناتوان که عمرشان از هفتاد و هشتاد سال گذشته است، تعدّی و تجاوز می‌نمایند. در پاریس پایتخت فرانسه درباره افزایش نسبت این گونه تجاوزها و تعدّی‌ها اعلامیه‌یی صادر شده است، که در دوره اخیر، نسبت آن به ۲۵٪ رسیده است... و اشاره کرده است که بیش‌تر متجاوزان، از دانش‌آموزان مدارس می‌باشند... و در ایالات متحده امریکا، گزارش‌های رسمی گفته‌اند، که ۵٪ از این متعدّیان و متجاوزان، از جوانان در سن ده سالگی هستند...

اما بریتانیای کبیر، در ماه‌های اخیر، شاهد و ناظر زشت‌ترین جرمی بوده است که گروهی از جوانان در شرف بلوغ مرتکب آن شده‌اند و عمر و سنّ رهبرشان در حدود پانزده سالگی‌ست، این جنایت را در حق پیرزنی مرتکب شده‌اند که در سنّ هشتاد و پنج سالگی‌ست!! پدر رهبر این گروه، بعد از این که حکم زندان برای پسرش صادر شد، ابراز پشیمانی کرد، از این که، فرزند خود را بد تربیت کرده است و گفت: «من شخصاً مسؤولیت این رویداد را بر عهده می‌گیرم، زیرا به حقیقت من پدر شایسته‌یی نبوده‌ام.»

تمام گزارش‌هایی که اخیراً از تعدادی از پایتخت‌های اروپایی، پیرامون افزایش جرم و جنایتی که جوانان در سنّ بلوغ علیه پیرزنان مرتکب شده‌اند، رسیده است، مسؤولیت آن چه روی داده است، اساساً به گردن والدین دانش‌آموزان و مدارس آنان نهاده‌اند...

این کار سبب گردید که وزارت تندرستی و بهداشت فرانسه، فرمانی و حکمی صادر کند که اجرای آن به صورت جزیی صورت می‌گیرد، که به موجب آن کودکان شش ساله تا دوازده ساله، بعد از اتمام درس روزانه‌شان، در مدرسه باقی بمانند، تا پایان موعد کار یکی از والدینشان، بیرون از خانه و این نشان می‌دهد که آن وزارت بدین نتیجه رسیده است که کودکان در این سن، قربانی کار کردن پدران و مادرانشان، در بیرون از خانه، می‌شوند و این راه حلّ وزارت جزیی از حقیقت و اندکی از راه چاره است... لیکن مادام که اسباب این مشکل باقی‌ست، مشکل نیز باقی‌ست...

به راستی سخنان **توموکا ایکاوا** همسر سفیر ژاپن در پاریس، نظر مرا به خود بسیار جلب کرد، که ضمن مصاحبه با مجله "المجلة" به تاریخ ۱۹۸۱/۱۱/۲۱ م. عنوان کرده بود.

او گفته بود: زن ژاپنی پیش از ازدواج کار می‌کند، اما بعد از ازدواج یا مستقیماً کارش را ترک می‌کند، یا این که کارش را ادامه می‌دهد تا این که فرزندانی را به دنیا می‌آورد، آن وقت، در خانه می‌ماند، به ویژه این که تربیت فرزندان و تمام خواسته‌های خانواده، از قبیل آشپزی و تمیز کردن منزل و کارهای دیگر خانواده برعهده اوست...

شایان توجه است، که از عوامل کنونی قوّت و قدرت ژاپن در این است، که مادر به فرزندان خود عنایت و توجه کافی دارد.

در این باره استاد زینب الغزالی نیز می‌گوید: وظیفه و مسؤولیت زن، ساختن کارخانه‌ها نیست، لیکن وظیفه او ساختن مردانی‌ست که کارخانه‌ها را می‌سازند.

استاد محمد رشیدالعوید می‌گوید:[1]

هنگامی که زن را برای بیرون رفتن از خانه، برای کار یا غیر آن، تشویق و تحریک نمودند، بر آنان لازم است که در جستجوی زن مادر باشند، در جستجوی مکانی باشند که در خلال بیرون رفتن و غیبت زن در خانه، کودکانش را، در آن جا بگذارند و آن مکان را یافتند، بلکه خود آن را پدید آوردند و آن را "پرورشگاه یا مهدکودک" نامیدند و مادر را قانع نمودند، که کودکانش در آن جا، در خانه‌های مهدکودک و پرورشگاها توجه و مراقبت می‌شوند، بیش از آن چه در خانه از مادر خود می‌بینند، زیرا راه‌های تربیتی جدید و وسایل آموزشی در این خانه‌ها و مراکز فراهم شده است؛ در حالی که به ندرت در خانه‌هایشان وجود دارد و بسیاری از زنانی که مایل به کار کردن در بیرون از خانه بودند، این سخنان را تصدیق نمودند و کودکان خود را در خانه‌های مهدکودک رها کردند. پس آیا کودکانشان مورد عنایت و مراقبت کافی و اهتمام لازم قرار گرفتند؟ آیا می‌خواهی ای مادر عزیز! نتیجه آن را بدانی؟

من تو را از نتیجه آن آگاه خواهم کرد، نتیجه‌یی که غرب بدان رسیده است، غربی که به خوبی معنی باقی ماندن کودک با مادرش و باقی ماندن مادر با کودکش را درک کرده و فهمیده است. پس آیا زن مسلمان فریب خورده، این را می‌فهمد تا نزد کودکان خود برگردد و کودکانش نیز در طول روز نزد او برگردند؟!

پس نتایج پژوهش‌های زیر را مطالعه کنید:

۱. پژوهشی‌ست که **جون پولین** آن را انجام داده و در آن به اثبات رسانده است، که اضطراب و آشفتگی و نابسامانی بسیاری از بزه‌کاران، به سبب جدایی و دوری کودکان از مادر، در سال‌های نخستین زندگیشان پدید آمده و شکل گرفته است.

۲. پژوهشی‌ست، که دکتر **لورسی** متخصص روانشناس امریکایی انجام داده است. او این پژوهش را بر روی گروهی متشکل از ۲۲ کودک در یکی از مؤسسات انجام داده و اجرا نموده است، این کودکان را زمانی بدان مؤسسه برده بودند که کم‌تر از یک سال داشتند و این کودکان تا رسیدن به چهارسالگی در آن مؤسسه باقی مانده بودند و بعد از آن به یکی از خانه‌های پرورشگاهی منتقل شده بودند و هنگامی که سنّ آنان به پنج سالگی رسید، بر روی آنان یک سری از آزمایش‌ها و تحقیقات روانی صورت گرفت و روشن شد که آنان به آشفتگی‌های روانی دچار شده‌اند، که به صورت بیماری‌های زیر درآمده‌اند: عدوان و تجاوز، انانیت و خودخواهی، منفی‌گرایی، ادرار کردن شبانه در رختخواب و داشتن مشکل در خوردن و سخن گفتن.

۱. "رسالة الى حواء" ص ۳۰۶-۳۰۴.

۳. پژوهشی‌ست که دانشمندی به نام **کمب** در کوپنهاگ بر روی ۳۵۰ دختر جوان روسپی و فاحشه انجام داده بود. پژوهشگر بدین نتیجه رسیده بود که یک سوم از آنان به دور از منزل خانوادگی و در شرایطی سرشار از آشفتگی و اضطراب پرورش یافته بودند.

۴. دکتر **مصطفی فهمی** به بررسی‌ها و پژوهش‌های غربی اشاره می‌کند که بر روی کودکانی انجام شده است، که از مادرانشان دور و جدا بوده‌اند و سن‌شان بیش از چند هفته نبوده است. این کودکان در مؤسساتی نهاده شده بودند که مخصوص تربیت کودکان بوده و آثار و علائم این جدایی بر آنان آشکار بوده است، زیرا این کودکان در برابر تنبیه‌ها و هشدارهای خارجی با تبسم و خنده، پاسخ نمی‌دادند هم‌چنین لذت خوردن و نوشیدن را نیز از دست داده بودند. علاوه بر آن، بازی کردن با صداهای چرب‌زبانی و من من کردن، تقریباً نزدیک بود که در آنان نباشد و دچار لاغری و رنگ‌پریدگی و کم‌تحرکی و کم‌وزنی و آشفتگی در خواب و زود بیمار شدن بودند.

پژوهشگران از بررسی‌های مستقیمی که بر روی گروه‌های مختلفی از کودکان انجام داده بودند، نتیجه گرفته بودند که رشد و نموّشان در آن مؤسسات، با رشد و نموّ کودکان که در میان خانواده‌هایشان بزرگ شده بودند تفاوت داشت و این بدین معنی‌ست که محروم ماندن کودک از مراقبت و توجه و اعتنای مادرش، رشد و نموّ جسمی و هوشی و ذهنی و اجتماعی وی را کاهش می‌دهد.

تقریباً تمام پژوهش‌ها، نتیجه گرفته‌اند که محروم بودن کودک از مراقبت و توجه مادر، در پایان سال اول عمرش، سطح رشد و نمو او را بسیار کاهش می‌دهد به ویژه وقتی که کودک در یک مؤسسه پرورش می‌یابد.

این تأخر در رشد و نموّ در سال دوم و حتی تا چهار سالگی نیز دیده می‌شود. آری، این گوشه‌یی بود از پژوهش‌های فراوانی که انجام گرفته است... که آشکارا میزان آسیب‌هایی را که کودک محروم از عطوفت و مهر و محبت مادر به آن‌ها دچار می‌شود، گوشزد می‌کند. پس ای مادر مسلمان! کودکات را از مهر و عطوفت خود محروم نساز...

■

بررسی‌های علمی ثابت نموده‌اند، که رها کردن کودک در مهدکودک‌ها، یا در پرورشگاه‌ها یا ترک او در خانه و واگذاری مسؤلیت او به مربی کودک یا خدمتگزار زن، خطرات و پیچیدگی‌های روانی برای کودک پدید می‌آورد و این بدین سبب است که کانون خانواده محل پرورش طفولیت و کودکی و جایگاه آرامش انسان است، هر اندازه عمرش طولانی گردد و انسان هنگامی که کانون خانواده را از دست می‌دهد، بی‌گمان دچار خلل و کاستی می‌گردد و آشفته و مضطرب می‌شود.

چگونه خواهد بود اگر هنگام طفولیتش تنها و به دور از آغوش گرم خانواده و آرامش و محبت و توجه آنان زیسته و زندگی کرده باشد؟! به راستی این‌ها معانی هستند که بایستی در تربیت کودک و آماده و مهیاکردن وی به صورت یک انسان شایسته و صالح و فاضل وجود داشته باشند...

بنابراین، کودک در سال‌های اول زندگیش، به وجود پدر و مادر یا یکی از آنان نیاز شدید دارد حداقل تا احساس امنیت و آرامش و اطمینان خاطر نماید، این‌ها زمینه‌هایی هستند، که برای شکل‌گیری شخصیت و سازگاری وی با محیط ضرورت دارند و مسائل دیگر تابع این امن و امان هستند و مقصود از امنیت و امان، در این جا، مهر و محبت و مهربانی و اهتمامی‌ست که والدین یا یکی از آنان، یا کفیل و سرپرست، به کودکی می‌بخشند، که تحت سرپرستی آنان است.

بی‌شک بیرون رفتن مادر از خانه، برای کار و واگذار کردن خانواده، به مستخدمه زن، یا رها کردن خانواده، امنیت و امان و آرامشی را از بین می‌برد که افراد خانواده بزرگ و کوچک به ویژه کودکان در درجه اول، به آنان نیاز دارند.

بی‌گمان زن آفریده شده است که وجودش سبب آرامش و امنیت و اطمینان خاطر خانواده و خویشاوندانش گردد و هر گونه اعراض و انکاری از طرف زن، اعراض از راه خدا و انکار آن است. زیرا فلسفه‌هایی که از زن، مردی می‌سازند، که به پیکار زندگی بپردازد، ویرانی آسیب‌های جبران‌ناپذیری را برای انسانیت به بار می‌آورند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ ٱلْحَرْثَ وَٱلنَّسْلَ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلْفَسَادَ﴾

(بقره: ۲۰۵)

«**نشانه آن‌ها، این است، هنگامی که روی برمی‌گردانند (و از نزد تو خارج می‌شوند) برای فساد در زمین، کوشش می‌کنند و زراعت‌ها و چهارپایان و انسان‌ها را نابود می‌سازند، (با این که می‌دانند) خدا فساد را دوست نمی‌دارد.**»

به راستی دانش روانشناسی تأکید می‌کند بر این که نخستین و بزرگ‌ترین عامل روی آوردن کودکان به جرم و جنایت عدم توجه و بی مبالاتی و سختگیری والدین نسبت به آنان و عدم آرامش و تفاهم در روابط والدین می‌باشد، چون هنگامی که روابط و پیوند محبت میان والدین کم‌رنگ می‌گردد و وفای بین آنان از میان می‌رود، تعصب و حسادت شایع می‌شود و انسجام و پیوستگی میان آنان دشوار و غیرممکن می‌گردد، در چنین خانواده‌یی محبت و مهربانی به فرزندان، غیرممکن می‌شود و این امر سبب آشفتگی و اضطراب عاطفی و احساسی وی می‌شود، که در نهایت به عدم آرامش روانی و عصبی منجر می‌گردد؛ در نتیجه این خانواده، نمی‌تواند کودکان سالم و درست و شایسته‌یی را به جامعه تحویل بدهد.

وقتی که مادر بسیار کار کند، خانواده را در معرض عوارض عاطفی و روانی قرار می‌دهد و مادری که اعصاب و افکار پریشانی دارد و مسؤولیت‌هایش در خانه و محل کار او را عصبی کرده است، سبب

می‌شود، که گاهی با خشونت با کودکانش رفتار کرده و آنان را تنبیه بدنی کند؛ به گونه‌یی که لجاجت و کینه‌ی کودک را چند برابر می‌نماید و در نهایت به انحراف وی منتهی می‌گردد.

بی‌گمان کودک در مسائل تربیتی به انضباط خانوادگی از طرف والدین یا یکی از آنان نیازمند می‌باشد، لیکن بایستی این خط انضباطی از حیث اهداف و شیوه‌های آن، ثابت و منظم و متناسب و مرتب باشد. پس تنبیه سالم، مبتنی بر قاعده‌یی عادلانه، میان سختی و نرمی‌ست و انضباط محکم و استوار، نیازمند آن است که مادر نسبت به مسؤولیت‌های خود، آگاه و هوشیار باشد و هوشمندانه عمل کند و از فشارهای روانی و اجتماعی و از پراکندگی و تعدد مسؤولیت‌ها به دور باشد.

اضافه بر این، غیبت مادر کارگر و کارمند، از خانه و کاشانه، برای مدت طولانی، به ویژه، در مراحل اولیه عمر کودک، به تأکید، برای شخصیت و آینده کودک مضر است، زیرا کودک مخصوصاً در این دوره، نیازمند آن است که با مادرش یا کسی که جای او را می‌گیرد، هم‌دلی داشته باشد، تا رشد و نمو جسمی و روحی و روانی او بدون اضطراب و آشفتگی باشد.

بررسی‌های به عمل آمده، تفاوت‌های آشکاری، میان فرزندانی که مادران کارگر دارند و آنانی که مادران دارند، به اثبات رسانده‌اند.

زیرا بدین نتیجه رسیده‌اند که تمایل به تعدی و تجاوز و بزهکاری بیش‌تر در میان فرزندان مادران کارگر وجود دارد و نسبت آن در میان فرزندان مادرانی که برای مدت اندکی کار می‌کنند، میزان کم‌تری دارد و نسبت آن، در میان فرزندان مادرانی که کار نمی‌کنند بسیار کم‌تر است.

علمای روانشناسی عوامل و انگیزه‌های زیانبخش بر روحیه کودک را به سبب مادرش معین و محدود کرده‌اند "استیفانی" می‌گوید: بی‌شک اشتغال مادر به کار در خارج از منزل، یا تولد کودک دیگری بعد از او - که سبب توجه بیش‌تر مادر به نوزاد می‌گردد - و تغییری که در محیط و وضعیت کودک به وجود می‌آید، حتی اگر تغییر با وجود اشخاص باشد، تمام این‌ها سبب اضطراب و آشفتگی روحی و روانی کودک می‌شوند و بر کیفیت شکل‌گیری شخصیت کودک تأثیر منفی می‌گذارند.

و این پدیده در کار مادر هنگامی بیش‌تر نمایان است، که رییس خانواده یعنی پدر به سبب مرگ یا طلاق یا سفر، حضور نداشته باشد و مادر، در این جا، نقش پدر را نیز ایفا می‌کند و مجبور است برای کار بیرون از منزل مدت‌های طولانی، خانه را ترک کند و این نیز از عوامل انحراف کودک است و این پدیده بیش‌تر در میان طبقات فقیر و سیاهپوستان جامعه‌ی امریکایی واضح و آشکار است، زیرا در آن جا مادر، رییس و نان‌آور خانواده است و مادر، در این شرایط برای مراقبت از خانواده و تدبیر منزل، به شکل صحیح، وقت کافی ندارد.

وضعی که امروز، جهان بدان مبتلاست، یعنی کودکان را در همان آغاز کودکی، در مهدکودک‌ها و پرورشگاه‌ها می‌گذارند و هم‌چون گلّه چهارپایان، آن‌ها را بدین خانه‌ها می‌سپارند، این خود بلای

خانمانسوز و مصیبت بزرگی‌ست، که بعدها مشکلات و دشواری‌های آن در کشورهای اسلامی، آشکار خواهد شد؛ همان‌طور که امروز در دنیای غرب مشاهده می‌شود. زیرا پرورشگاه‌ها و مهدکودک‌ها، کودک را از مراقبت و توجه والدین محروم می‌سازند و کودک نیاز شدیدی دارد که در کنار آنان و در آغوش و زیر سایه آنان زندگی کند. تا فرصت داشته باشد، که از محبت و مهربانی و رحمت و دلسوزی و مراقبت آنان بهره ببرد. در واقع این‌ها معانی بزرگی هستند، که پیامبر بزرگ اسلامﷺ دستور داده است که والدین آن‌ها را نسبت به فرزندانشان مبذول دارند.

هر انسانی، برای این که به رشد و نمّو لازم جسمی و روحی برسد، به اهتمام جمعی و اجتماعی محدودی، به نام خانواده نیاز دارد، تا در رفتار و سلوک خویش، از آن‌ها تقلید و پیروی نماید و در میان افراد آن، بزرگی را بیابد که او را الگو و مقتدای خویش سازد و گام به گام از وی پیروی نماید و تحت توجه و مراقبت وی زندگی کند و شخصیت خویش را در آن شکل دهد.

در دنیای حیوانات، رشد و نمّو سالم و صحیح بچه حیوان صورت نمی‌گیرد، اگر در میان گروهی از حیوان‌های کوچک، حیوان بزرگ‌تری از آن‌ها وجود نداشته باشد.

توله سگ‌های کوچکی که با توله سگ‌های هم‌سنّ خود، در یک لانه پرورش می‌یابند، رشد و نمّو کاملی نمی‌کنند، مانند توله سگ‌های آزادی که با والدین خود زندگی می‌نمایند و با آن‌ها می‌دوند و هم‌چون آن‌ها در جنب و جوش‌اند. بدین سان وضعیت کودکانی که در میان گروهی از کودکان دیگر زندگی می‌کنند و کودکانی که با بزرگان، به ویژه والدین زندگی می‌کنند، نیز چنین است، زیرا فعالیت و سرزندگی‌ها و نشاط جسمی و روحی و عاطفی کودک بر اساس شرایط موجود در پیرامون او رشد و نمو می‌یابد.

الکسیس کاریل در توصیف حال مادرانی که فرزندان خود را به مهدکودک‌ها و پرورشگاه‌ها می‌سپارند و مسؤولیت تباهی و ضایع شدن خانواده را به دوش می‌کشند و تحمل می‌کنند، می‌گوید: «نبایستی تعلیم و آموزش، مانع توجیه و راهنمایی درست و صائب گردد و این توجیه به والدین برمی‌گردد و تنها آنان، به ویژه مادر است، که از زمانی که کودک به سنّ رشد می‌رسد صفات فیزیولوژی و باطنی و روحی وی را می‌شناسد، این صفاتی که هدف از تعلیم، تنظیم و توجیه و رهنمود آن‌هاست. در حقیقت جوامع امروزی، در این که تدریب و تربیت خانواده را کاملاً بر عهده‌ی مدرسه گذاشته‌اند، مرتکب خطای بسیار بزرگی شده‌اند، که گمان می‌کنند، مدرسه جای خانواده را می‌گیرد!!

لذا مادران، کودکان خود را به مهدکودک‌ها و پرورشگاه‌ها می‌سپارند، تا بتوانند به کارهای خود در خارج از منزل، برسند، یا دنبال لباس و کفش و خیابان‌گردی یا دنبال سرگرمی‌های ادبی و هنری یا ورزشی و بازی و... بروند؛ هم‌چنین اوقات خود را به تنبلی و کسالت بگذرانند. بی‌گمان این مادران مسؤول از بین رفتن وحدت و یگانگی خانواده‌ها هستند، که کودک در آن‌ها، از بزرگان چیزهای زیادی فرا می‌گیرد.»

بی‌گمان کودکی که در میان تعداد فراوانی از کودکان هم‌سنّ و سال خود زندگی می‌کند نمی‌تواند، شخصیت مستقلی به دست آورد و فردیت خود را احساس نماید، زیرا نشاط و تحرک و سرزندگی این کودکان در همان مرحله کودکی از بین می‌رود و بر کیفیت شکل‌گیری شخصیت آنان تأثیر منفی می‌گذارد.

مرحوم استاد **ابوالاعلی المودودی** نتایج منفی تربیت گروهی این نسل را به تصویر می‌کشد، آن جا که می‌گوید: «این نظام و سازمانی که هزاران کودک بر یک شیوه واحد در آن پرورش می‌یابند شخصیت فردی آنان هرگز بروز نمی‌کند، بلکه بیش‌تر در آنان مشابهت و مساوات ساختگی پدید می‌آید؛ بنابراین کودکان در این مراکز تربیتی متماثل و همانند پرورش می‌یابند، مانند قالب‌ریزی‌های آهنی که از یک کارخانه بیرون می‌آیند، بی‌گمان آنان می‌خواهند که نسل‌های انسانی آینده را همانند کفش‌های "باتا" از کارخانه بیرون آورند و همگی یکسان باشند و نمی‌دانند که پرورش و شکل دادن شخصیت کودک از لطیف‌ترین هنرها و دقیق‌ترین مهارت‌هاست، که باید در کارگاه کوچکی (خانواده) و به شیوه‌ی خصوصی و شخصی بدان پرداخت، اما کارگاهی (مهد کودک) که در آن میلیون‌ها تصاویر متشابه همانند را به تصویر می‌کشند بی‌شک این هنر دقیق، در آن ضایع و تباه می‌شود، به جای آن که ترقی کند و زیبا و نیکو از آب درآید.»

به یقین برای مهدکودک‌ها و پرورشگاه‌ها، محال است که وظایف خانواده را انجام دهند و از کودک آن گونه مراقبت و پرستاری کنند، که مادر انجام می‌دهد.

پس آن مربی پرورشی خانمی که مشرف و ناظر بر پرورش تعداد کثیری از کودکان است، آیا در توان وی هست که به همه آن کودکان، محبت و مهر ببخشد؛ در حالی که با ده‌ها کودک سروکار دارد؟! آیا برای وی امکان دارد که همانند مادر عواطف‌اش را عادلانه بر همه آنان توزیع و تقسیم نماید، بی‌شک این مادر مصنوعی و تکلّفی، قطعاً بعضی از آن‌ها را ترجیح خواهد داد و تمام محبتش برای آن‌ها خواهد بود. ثابت شده است که کودک در دو سال اول زندگیش می‌خواهد مادرش مختص او باشد و او را برای خود می‌خواهد و نمی‌خواهد که کسی با وی در آن شریک باشد؛ هم‌چنین نیازمند این است، که یک سلطه و قدرت ثابتی داشته باشد، تا ثبات شخصیت وی تحقق یابد و چنین چیزی، در مهدها و پرورشگاه‌ها وجود ندارد. آزمایش‌هایی که بر کودکان جنگی، انجام شد، به اثبات رسانده است که تناوب و تعویض مربیان زن، در مهدها و پرورشگاه‌ها و تغییر دادن آن‌ها، موجب اختلال شخصیت و مشکلات روحی روانی کودکان آن مراکز شده است. به یقین بدترین بلا و مصیبت آن است، که مادر خدمه‌یی شود، که هر زنی در برابر درآمد مالی و مادّی ممکن است بدان بپردازد.

بی‌گمان قرآن کریم مادر بودن و مادر شدن را، صفت ویژه‌یی می‌داند و آن را از تمام علایق و پیوندهای انسانی دیگر، متمایز کرده، حتی آن را به درجه‌یی از اطاعت رسانده است، که اطاعت از وی،

بعد از اطاعت از خداوند متعال قرار دارد، زیرا مادر بودن برمبنای عطا و دهشی‌ست، که انتظار پاداش آن نمی‌رود و چیزی آن را جبران نمی‌سازد، بی‌گمان مادری، دریای سرشار و فیاضی‌ست، که بی وقفه و نامحدود می‌بخشد و می‌بخشد و پیامبر گرامی اسلامﷺ از اصالت مادری و مادر بودن و نیرو و توانمندی آن، در سرشت و خلقت مادر والدة در داوری سلیمان علیه السلام برایمان سخن گفته است: به روایت از ابوهریره آمده، که پیامبرﷺ گفت: «در حالی که دو زن با دو پسران خود بودند، گرگ آمد و پسر یکی از آن دو مادر را ربود، مادر پسر گرگ ربوده، ادّعا می‌کرد که گرگ پسر آن دیگری را ربوده و این پسری که مانده است از آنِ اوست و آن زن دیگر می‌گفت: نخیر پسر تو را ربوده است، پس داوری را نزد حضرت داوود علیه السلام بردند و او حکم کرد که این پسر مانده از آنِ آن زن بزرگ‌تر است. پس از نزد داوود علیه السلام به حضور سلیمان علیه السلام رفتند و خبر و ماجرا را برایش گفتند. سلیمان علیه السلام گفت: کاردی برایم بیاورید، تا این پسر را میان شما به دو نیم کنم، آن زن کوچک‌تر گفت: نه، خدا تو را بیامرزد! این کار را نکن، این پسر از آنِ آن زن بزرگ‌تر است، پس سلیمان پسر را به زن کوچک داد.»[۱]

این است مادر.... سرچشمه جوشان محبت و مهربانی و دریای مودّت و رحمت و راز وجود انسان، که خداوند آن‌ها را در استمرار زندگی و در این عالم هستی به ودیعه نهاده است، ولی متأسفانه تمدن جدید، طبیعت انسان و فطرت وی را مسخ کرده است و به جای این که، این تمدن جدید، تکنولوژی را در خدمت انسان و خدمتکار وی قرار دهد و آن را مسخر و رام وی سازد تا سعادت و آرامش و اطمینان خاطر خود را بدان تحقق بخشد، انسانیت انسان را از وی گرفته است، تا به جای آن مادیات را قرار دهد، آری، مادیاتی که در تمام اشکال آن، انسان بنده و اسیر و گرفتار آن گردیده است، که حتی می‌خواهد جان و روح خود را نیز فدای آن کند و مادر که این جا، موضوع، بحث ماست، تحت تأثیر عصر مادیات و سرمایه قرار گرفته است، تا در پیکار و دوگانگی بین شخصیت مادری و بین هوی و هوس‌هایی زندگی نماید، که این مادر بودن و مادر شدن را مسخ کرده و به شیوه‌های زیر آن را تباه و فاسد کرده است:

مادر و کارگر. مادر و آشپز هنرمند. مادر و دانشجوی ممتاز.
مادر و گردشگر بازار. مادر و مانکن لباس‌ها و آرایش‌ها.
مادر و سرور جامعه. مادر و کارگر وسواس نظافتچی.
مادر و شیفته تلویزیون و ماهواره و ویدیو. مادر و مخابرات.

لذا به خاطر این دوگانگی‌ها، وجود یک مربی زن (مادر اجاره‌یی با دستمزد) برای او ضرورت دارد تا به جای مادر اصلی قرار گیرد و خلأ و جای خالیی را پر کند، که دوگانگی، مادر بودن و مادر شدن

۱. بخاری (۳۴۲۷،۶۷۶۹)، مسلم (۱۷۲۰) [۲۰]

معاصر آن را اشغال کرده است. و با وجود آن چه که هنوز، موجود است و به نسبت آن که جنس مذکر از امومت و مادر بودن سنتی می‌خواهد، که نسبت به بسیاری از مسایل دینی و دنیائی هر دو جاهل است.

دکتر **یوسف‌العظم** که وضعیت مادر بودن را در کشورهای اسلامی توصیف می‌کند، می‌گوید: «نسل جدید در کشورهای ما سرگردان است، به سبب مادرانی که خود را به نوشتن دعاها و طلسم‌ها و رفت و آمد نزد شعبده‌بازها و افسونگران مشغول می‌کنند و از تأثیر آن‌ها، در بارداری و محبت و شوهر کردن سخن می‌گویند... یا شیفته و مشتاق شنیدن سخنان فالگیرها و فال گرفتن با فنجان هستند، یا مادری که مادر بودن را در این می‌بیند که کودکان خردسال خود را بـه خـدمه‌ها بسپارد، زیـرا کـار سیاسی و سخنرانی در سالن‌ها و اجتماعات و مطالبه مساوات میان زنان و مردان و مشارکت در هر نوع فعالیتی، جز در فعالیت مادر بودن و فطرت وی، همه‌ی این‌ها او را از مقدس‌ترین وظیفه و مسؤولیت و برترین رسالت و نقش غافل کرده‌اند...

بدیهی‌ست که کودک دوست دارد که مادری هوشیار و دانا و فارغ‌البال و بیکار داشته بـاشد کـه دینداری و هوشمندی و حشمت و شکوه و روح اجتماعی را همگی با هم دارا باشد. قطعاً مادر نمونه آن است که قهرمانان را می‌سازد، ولی در جوّ و فضای کشورهای ما مبشران مسیحیت آهسته و بدون سر و صدا، پرورشگاه‌ها را یکی بعد از دیگری می‌گشایند و کودکستان‌ها را یکی پس از دیگری می‌سازند و مدرسه‌های متعددی ساخته و دانشگاه‌هایی تأسیس می‌کنند که از دانشگاه‌های موجود خودمان برتر و بهترند و از این راه همه را زیر سلطه‌ی خود می‌برند و بر نسل جدید ما، از گهواره تا گور مسلط و چیره می‌گردند!!».

بلکه مهم‌تر از این، فراماسیون‌ها و نصرانی‌ها زنان خود را به عنوان خادمه و مربی موظف می‌کنند که در منازل خانواده‌های مسلمان در کشورهای اسلامی خدمت نمایند، تا به جامعه اسلامی آسیب برسانند و نسل جدید ما را تباه سازند.

بی‌گمان مرحله طفولیت و کودکی اولیه به ویژه شش سـال اول، سـپس طـفولیت مـتوسط و بـعد طفولیت پیشرفته تا سن ۱۲ سالگی مرحله مهم و حیاتی و کارسازی در زندگی کودک است و به نسبت هر انسانی این مراحل نقش به سزایی را در مسائل دینی و زبانی و روحی و روانـی و اجـتماعی ایـفا می‌کنند، لذا کودک در این مراحل محتاج و نیازمند، دست امین و شایسته و مهربانی‌ست که شخصیت او را به گونه‌یی مهیا سازد تا برای آینده مردی یا مادری گردد، برابر معیارها و ارزش‌های اسلامی، که اصل و ریشه خود را از کتاب خدای متعال و سنّت صحیح نبوی گرفته باشد.

به یقین واگذار کردن کودک به دست مربّی زن، مسأله‌یی‌ست به غایت مهم و خطرناک، به گونه‌یی که تأثیر بسیار زیادی در شخصیت این کودک و آینده او دارد. به حقیقت در بررسی‌های میدانی و عملی به اثبات رسیده است، که توازن و تعادل روانی کودک، به ضرورت، ارتـباط کـاملی دارد، بـا مـیزان

برخورداری وی از مهر و محبت و گرمی و صمیمیت با مادرش یا با زنی که دائماً جای مادر را می‌گیرد و این مسأله از جمله اسباب و عوامل ظهور و بروز اضطراب‌ها و آشفتگی‌ها و مهم‌تر از همه این‌ها ـ که در صحت آن تردیدی نیست ـ این است که مربّی از حیث ایمان و کفر، بر کودک بسیار تأثیر می‌گذارد. به ویژه در مراحل نخستین عمر و دلیل صریح و آشکار بر این مطلب، سخن پیامبرﷺ بزرگوار اسلام است که می‌فرماید:

«مَا مِنْ مولُودٍ الاّ یولَدُ علی الْفطرَةِ فأبَواهُ یهوِّدَانِهِ اَو ینصِّرانِهِ أوْ یُمَجِّسَانه»[1]

(هر کودکی که از مادر متولد می‌گردد بر فطرت سلیم الهی‌ست، سپس والدینش او را، یهودی یا نصرانی، یا مجوسی، می‌کنند.)

بی‌شک تقلید و پیروی کوچک از بزرگ، از جمله عوامل قطعی و کارساز در امور پرورشی و تربیتی‌ست؛ بنابراین چگونه کودک به زن مربّی غیر مسلمان یا جاهل به تعالیم و اصول اسلام سپرده می‌شود؟!! این آیا خنجری نیست که متوجه اسلام در قلب کودک خردسال می‌شود که بر آن آفریده شده است؟!

امام ابن القیم؀ در این باره می‌گوید: بی‌شک مربّی حریص است بر این که کودک را بر دین خود تربیت نماید و بر آن پرورش و تربیت شود و بعد از این که بزرگ شد و عقلش نضج گرفت، منصرف کردن وی از آن بسیار دشوار است و گاهی مربّی او را از فطرتی که خداوند بندگان را بر آن آفریده است تغییر می‌دهد و هرگز بدین فطرت برنمی‌گردد؛ همان‌طور که پیامبرﷺ در آن حدیث گفت:

«کلُّ مَولودٍ یُولَدُ علی الْفطرَةِ فأبَواهُ یهوِّدانِهِ أو یُنصرِّانِهِ او یُمجِّسانِهِ» پس بعید نیست که، مربی و سرپرست، کودک مسلمان را یهودی یا نصرانی نسازد.

قضیه زنان مربی و خدمه در خانواده‌های مسلمان، همراه با مظاهر خوشگذرانی و تجمل‌گرایی و اسراف‌گرایی، در عهد اموی و بعد از آن، در خانواده‌های مسلمان ظهور یافت و بدان مبتلا شدند، حتی سقوط و انقراض دولت‌ها بر دست این تازه واردها، از خادم و خدمه و کنیزکان و مربیان به اتمام رسید.

مسلمان امروزی... فرزندان خود را به دست‌های غریب و بیگانه می‌سپارد و او نسبت به پرورش و تربیت فرزندان و شیوه‌یی که پیش می‌گیرند، بی‌مبالات و کم‌توجه است و دولت‌های عربی خلیج، نمونه بارز این واقعیت می‌باشند و این پدیده در آن جا شایع است و بررسی‌ها و پژوهش‌ها در این منطقه از کشورهای اسلامی پیرامون وجود خدمه‌ها و زنان خدمه و مربیان در خانواده‌های آن جا، فعّالیت خود را آغاز کرده است.

---

۱. مسلم (۲۶۵۸) [۲۲].

در یک بررسی و پژوهشی که وزارت کار و امور اجتماعی بحرین در مورد زنان مربی بیگانه انجام داده، مجموعه‌یی از نتایج زیر را آشکار کرده است:

۱. تعداد زنان مربی و خدمه بیگانه، در بحرین به بیش از پنج هزار زن مربی رسیده است؛ به علاوه آن، اجازه کار برای آن‌ها در میان سال‌های ۱۹۸۲ـ۱۹۸۱ به یکهزار و چهارصد و پنجاه و سه (۱۴۵۳) اجازه و فرصت کار افزایش یافته است.

۲. در این بررسی، مربیان زن غیر عرب مقام اول را به دست آورده‌اند به ویژه سیلانی‌ها ـ که نسبت‌شان به ۸۸٪ رسیده است ـ تأثیر بزرگی بر روی زبان کودک دارند.

۳. در مورد دین مربیان زن باید گفت: دین اسلام، در مرتبه آخر معتقدات دینی این مربیان قرار دارد، بدین شرح: اول مسیحیان سپس بوداییان سپس هندوها و آخرین مرتبه دیانت اسلامی است.

۴. این بررسی معیّن و مشخص کرده است که سنّ متوسط این مربیان زن، (۲۸) سال است و این که (۶۸/۲٪) از شمار این مربیان، سن‌شان کم‌تر از (۳۰) سال می‌باشد و در میان آنان دختران تازه به سنّ بلوغ رسیده نیز وجود دارد که سنّ‌شان کم‌تر از (۲۰) سال است، که تجربیات و مهارت‌هایی نیز در تربیت کودکان ندارند.

۵. مدت زمانی که این زن مربی در میان خانواده به سر می‌برد، حدود یک سال و نیم است و این خود سبب تزلزل در پرورش و تربیت کودک می‌گردد، زیرا به زن مربی دیگری سپرده می‌شود.

۶. از این بررسی روشن شده، که سبب علاقه و پیوند خوب و قوی میان کودک و زن مربّی این است، که مربی به خواسته‌های کودک پاسخ مثبت می‌دهد و از تربیت و پرورش صحیح و درست پیروی نمی‌کند.

۷. آشکار شده است، جوامعی که این زنان مربی از آن جا آمده‌اند، روابط عاطفی و جنسی قبل از ازدواج را می‌پسندند و بدان عمل می‌کنند.

۸. از این بررسی کشف شده است که پیوند و رابطه صمیمی و گرمی که بین کودک و مربی زن به وجود می‌آید، از نگرش مثبت کودک نسبت به والدین می‌کاهد زیرا این مسأله پیوندها و تفاهم کودک با والدین را ضعیف و سست می‌نماید.

۹. (۶/۹٪) از این زنان مربی و خدمه، در خانواده‌ها، مشکلات اخلاقی را سبب می‌شوند.

به حقیقت می‌توان نتایج منفی و اخلاقی و آثار بدی که این بررسی در بحرین به دست آورده است به تمام جوامع عربی خلیجی تعمیم داد. خلاصه، بی‌گمان زنان مربی و خدمه در خانواده‌ها، نقش بسیار مهمّی دارند، که غیر قابل انکار است، اگر مادر نقش خود را ایفا نکند. لذا مربیان زن بیگانه، رنگ و اثر خویش را بر مذهب و دین و زبان اصلی یا زبان غیر فصیح کودک می‌گذارند و روح کودکان را با فرهنگ اجتماعی خویش تغذیه می‌نمایند و گاهی روح کرامت و بلندپروازی و غیرت را در کودک می‌کشند، اگر

کودک آنان را بیازارد یا بزند و بدانان تعدّی کند یا موجبات نارضایتی آنان را فراهم سازد. گاهی ممکن است به طرق مختلف بیماری‌های خود را به کودکان منتقل نمایند یا کینه نهان و ظلم پنهان شده در درون خود را بر سر کودکان خالی کنند و هنگامی که از دوری خانواده و شوهر و فرزند، رنج بکشند، ممکن است کارهایی از آنان سر بزند که عاقبت خوبی ندارد.

مربی زن بیگانه، به هر حال هر اندازه، شایستگی و فضیلت و انسانیت و اخلاص داشته باشد، سرانجام مربّی مزدوری‌ست که در برابر اجرت و مزد کار می‌کند و از نظر خلقت و فطرت و رحم و شفقت و ولادت و شیر دادن، مادر نیست و این‌ها تنها صفات مادر هستند... پس چرا تمام این موارد از یاد می‌روند و فراموش می‌گردند؟!!

در حقیقت آن چه نباید فراموش شود، این است که این زنان مربی و خدمه با قرار گرفتن در این وضعیت، اهانت‌بار، برای خدمت و تربیت کودکان، در خانواده‌های بیگانه، در واقع بـه آن‌هـا ظـلم می‌شود، که از خانواده و شوهر و کودکان خود دور می‌شوند!!

وای!! این چه تبعیض‌ها و تناقض‌هایی‌ست که امروز مسلمانان در زندگی خود دارند؟!! وکجاست، آن جسد واحدی که هرگاه عضوی از آن شکوه و شکایت کند، تمام اندام‌های دیگر، برای شب‌بیداری و رنج تب او هم‌دیگر را می‌خوانند؟ سعدی‌ﷺ می‌گوید:

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند　　که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار　　دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی　　نشاید که نامت نهند آدمی

این درباره وضعیت زنان مربی و خدمه مؤمن و شایسته بود... و در نتیجه قضیه زن مربی، بصورت مغالطه‌ای، باقی مانده است که زن در آن زندگی می‌کند و با متناقضات خیر و صوابی نیست.

کسی که اخبار روزانه، روزنامه‌ها را پیگیری کند، آن‌چه آن‌ها درباره کودک، در جهان انتشار می‌دهند، بی‌شک هول و هراس او را فرا می‌گیرد، آن جاکشتارهایی وجود دارد، که نسل امروز در جهان در معرض آن قرار می‌گیرند. بی‌گمان نظام‌ها و شیوه‌های زندگیی که تکنولوژی جدید با خود آورده است، بر راه و منهج ربانی و الهی مبتنی نیستند، بلکه براساس هوی و هوس‌های بشری و آزمندی‌های آنان، بنا می‌گردند و به حقیقت به انحراف کودکان منتهی شده و آن‌ها را بر لبه پرتگاه فساد و تباهی و رذیلت و هلاکت و ضایع شدن قرار داده است.

در (۳۱ دسامبر ۱۹۷۹م.) در روزنامه واشنگتن پست، نویسنده‌یی به نام **ویلیام راسبری** به نقل از **پروفسور ادوارد، ا، واین** استاد علوم تربیتی در دانشگاه **ایلینوی** درباره نتیجه‌یی که در پژوهش‌های آماریش بدان رسیده، مقاله‌یی را انتشار داده است:

و از جمله آن گفته است: «براستی در رفتار و سلوک جوانان در حال بلوغ، چیزهایی افزوده شده، که می‌توان آن را به فروپاشی روانی و تخریب روحیه، توصیف و تعبیر نمود، زیرا پروفسور **واین** بدین نتیجه رسیده است که جرایم و بزهکاری قتل و کشتار، میان جوانان و نوجوانان سفیدپوستی که سال‌های عمرشان بین (۱۹-۱۵) سالگی در نوسان است برای هر صد هزار نفر در سال ۱۹۵۹ از نسبت (۲/۷٪) به نسبت (۷/۵٪) برای هر صد هزار نفر در سال ۱۹۷۶ افزایش یافته است؛ یعنی به نسبت (۱۷۷٪). همان‌طوری که جرایم و بزهکاری‌های خودکشی، به نسبت (۲۶۰٪) افزایش یافته است و این علاوه بر افزایش مواد مخدر و مشروبات الکلی و انحرافات اخلاقی و بیماری‌های جنسی و آمیزشی‌ست.

پروفسور **واین** عقیده دارد که ناکامی‌ها و شکست‌های اخلاقی و اجتماعی، در بیست سال اخیر، در میان نوجوانان بسیار شیوع یافته است و نسلی رشد می‌کند که به خودخواهی و انانیت و منفی‌گرایی و بی‌عاطفگی و بی‌دینی و عدم احساس به مصالح عمومی، متصف می‌گردند و بی‌شخصیتی در میانشان شایع است.

هم‌چنین پروفسور **واین** می‌گوید: سبب این مصایب آن است که مؤسسات تربیتی و خانواده‌ها به گونه‌یی شده‌اند، که درباره شخصیت کودک جز به کیفیت به دست آوردن دلار و دارایی به چیز دیگری توجه ندارند و اعتنا نمی‌کنند و بایستی مدارس ملامت شوند.

و **جبری فولول** بر آن تعلیق دارد و می‌گوید: ملامت و سرزنش در این باره، بایستی متوجه والدینی گردد که کودک را در خانه‌یی تربیت می‌کنند و پرورش می‌دهند، که دین ندارند و بی‌دین هستند؛ هم‌چنین در جامعه‌یی که دین ندارد و تنها مفاهیم دینی آن، چیزی‌ست که در سریالهای تلویزیونی و فیلم‌های سینمایی و رادیو و روزنامه‌های فاسد و خشونت و مسایل جنسی و عدم احساس گناه نسبت به کارهای زشت و توجیه تمام انحرافات و امثال آن‌ها می‌بینند.

به یقین این بیماری‌ها در تمام جهان به ویژه در غرب و در امریکا شایع شده است.

به راستی مسؤولان نگران آمارهایی هستند که بر اثر پژوهش‌ها و بررسی‌ها به دست آمده است.

در گزارشی که خبرنگار شرکت تلویزیونی (NBC) به نام **روبین لوید** در کتابی آماده کرده است و سناتور **پیرتش بای** عضو کمیسیون فرعی کنگره امریکایی، برای بررسی انحرافات جوانان، مقدمه‌یی بر آن کتاب نوشته است، در این کتاب مطالبی به شرح زیر آمده است:

۱. کشور ایالات متحده امریکا سالانه مبلغ (۵۹۰) میلیون دلار را برای اصلاح و تعمیر خرابیهایی که دانش‌آموزان در مدارس ایجاد می‌کنند هزینه می‌نماید.

۲. مدارس مبلغی معادل بهای کتب سالانه مدارس را به نگهبانان حقوق می‌پردازند.

۳. در مدارس، برای جلوگیری از تجاوز و تعدی دانش‌آموزان به جان و آبروی یک‌دیگر پلیس امنیتی وجود دارد. سناتور **پیرتش بای** در مقدمه آن کتاب ذکر کرده است: «بی‌شک شمار دانش‌آموزان

امریکایی که بر اثر خصومت و درگیری در ساحت مدارس، مابین سال‌های (۱۹۷۰) و (۱۹۷۴) کشته شده‌اند، بیش از شمار سربازان کشته شده در جنگ ویتنام در خلال همین مدتِ زمانی‌ست.»

و نویسنده کتاب می‌گوید: در سال ۱۹۷۳ ضمن یک بررسی در یک منطقه مدرسه‌یی یکصد دانش‌آموز، در همان سال کشته شده‌اند و روزانه بارها تجاوز و تعدّی به معلمان و ربودن و غصب کردن به زور زنان معلم و دختران دانش‌آموز تکرار می‌گردد...

۴. روزانه در شهر نیویورک، در میان دانش‌آموزان مدارس، مبلغ ششصد دلار مواد مخدر به فروش می‌رسد. یکی از مدیران مدارس، نسبت به ارقام سرسام‌آور و ترسناک مصرف مواد مخدر، در میان دانش‌آموزان، تعلیق زده و می‌گوید:

«بی‌گمان هر مدیر تربیتی، که ادّعا می‌نماید، او مشکلات مواد مخدر در مدارس عمومی را ندارد، او یا مرتکب جرم نهان کردن حقایق می‌شود یا از آن چه می‌گذرد ناآگاه است.»

بلکه والدین دانش‌آموزان هنوز فرق می‌گذارند، بین مشروبات الکلی و مصرف مواد مخدر و دانش‌آموزی که به مصرف مشروبات الکلی اکتفا نماید، او را برتر و بهتر از آن دانش‌آموزی می‌دانند، که "ماریجوانا" مصرف می‌کند.

۵. در سال ۱۹۷۴ یک کمیسیون ویژه در ولایت نیویورک گزارشی را تحت عنوان: "جرایم در مدارس" انتشار داد، درباره وجود شبکه‌هایی که خواهان مسلح کردن دانش‌آموزان پسر و دختر در مدارس هستند.[۱]

خانم **آنّا فروید** می‌گوید: از کودکان تحت سرپرستی زنان مربّی، کودکان بدون خانواده پدید آمده‌اند. بی‌گمان کودک در دو سال اولیه عمرش، نیاز به مادری دارد که احساس کند. او مالک وی است تا حدّی که به خواهر و برادرش رشک ورزد و حسودیش آید و دکتر **ملاک جرجس** مشاور طبّ روانی گفته است: برای این که کودک با تندرستی روانی پرورش یابد، بایستی مقداری از گرمی و صمیمیت عاطفی پیرامون وی فراهم گردد و برای این که این عطوفت کامل و تمام شود بایستی کودک احساس کند که او محبوب است و ضرورت دارد که احساس امنیت و آرامش خاطر برایش فراهم گردد و از تمام این‌ها احساس اعتماد به نفس پدید می‌آید.

روزنامه "الجمهوریة" ۱۹۷۰/۱۱/۱۲ گزارشی را از سازمان یونیسف جهانی کودکان انتشار داده، که در آن آمده بود: «از خلال پژوهش‌هایی که در ۲۳ دولت به عمل آمده، ثابت و آشکار شده است که نسبت (۱۸٪) از جوانان منحرف، از خانواده‌هایی هستند، که پدر و مادر هر دو، در بیرون از خانه به کار مشغولند. در بیش‌تر اوقات به نظر می‌رسد که خانواده در ظاهر آرام و باثبات است، به خاطر این

---

۱. "الامومة و مکانتها فی الاسلام" ج ۸۳۹/۲ و مابعد... از دکتر خانم مهاعبدالله عمر ابرشی.

که مشکلات مادّی و مالی ندارند، لیکن در سن معینی برای بچه‌هایشان انحراف پیش می‌آید، زیرا به مراقبت و توجه و عنایت خالصانه خانوادگی نیاز دارند و آن را نمی‌یابند.

آنا فرویداورثی برلنجهام می‌گوید: تجربیات جنگ أخیر میان کودکان پرورشگاه‌ها، ثابت کرده است که کودکی که در تربیت وی مربی پرورشی‌اش عوض می‌شود، در شخصیت وی اختلال و کاستی پدید می‌آید و دچار مشکل می‌شود و در وی احساسات محبت و تعاون و همکاری رشد و نموّ نمی‌نماید.

به نقل از کتاب **اطفال بلاسر** دکتر **هارولدف. راث** رییس پزشکان روانشناس در **مؤسسه فنجر** می‌گوید: جای تعجب نیست که کمیته بالای تندرستی و بهداشت روانی، حدس بزند و پیش‌بینی نماید که هشت میلیون کودک امریکایی، برای معالجه اضطراب‌ها و آشفتگی‌های روانی نیازمند کمک فوری هستند و نباید دهشت و تعجب کرد، وقتی ما می‌دانیم که در خلال یک سال، هفتاد هزار تجاوز و تعدّی بر مدرسین واقع شده و یکصد جریمه قتل در مدارس روی داده و تلفات مدرسه‌یی به بهای یک بیلیون دلار تخمین زده شده است.

در "مجلة الامة" شماره جمادی الآخر سال ۱۴۰۲ هـ ، ص ۹۲ تحت عنوان:

«آیا پرورشگاه‌ها و مهدکودک‌ها بَدَل خوبی هستند؟» آمده است: از آن هنگام، که زن مادر برای کار از خانه‌اش بیرون رفته است همواره در جستجوی جای امن و دستان مطمئنّی بوده است که به جای او، وظیفه مراقبت و عنایت و توجه و تربیت کودکانش را در مدت غیبت او از خانه، انجام دهند و او ناچار به انتخاب دو گزینه است: یا این که یک زن مربی و خدمه را به خانه بیاورد تا در داخل خانه با وی زندگی نماید، یا این که کودکش را به پرورشگاه و مهد کودک بسپارد.

بیش‌تر زنان از گزینه اول دوری کرده‌اند... زن مربی و خادمه ـ همان‌طوری که در بعضی از کشورهای اسلامی بر این منوال است ـ غالباً از کشوری دیگر وارد می‌شود که زبان و فرهنگ و چه‌بسا دین بیگانه با زبان و فرهنگ و دین کودک دارد.

بعد از بررسی وضعیت تعدادی از کودکان، به اثبات رسیده است که کودکان به زبان همان خانم مربی و خادمه خود سخن می‌گویند و تکلم می‌کنند و در تعبیر و بیان حالات انفعالی معینی، همان الفاظ و کلماتی را تکرار می‌کنند که خادمه مربی به کار می‌برد و از فرهنگ او سیراب و پر می‌شوند... علاوه بر این گاهی مشکلات خانوادگی در میان شوهر و همسر، در نتیجه وجود یک زن بیگانه در داخل منزل پیش می‌آید، بی‌گمان زن ترجیح می‌دهد که کودکان خود را در پرورشگاه‌ها و مهدکودک‌ها به امانت بگذارد... یعنی بدیل دوم و گزینه دوم را برمی‌گزینند.

لیکن به حقیقت آیا پرورشگاه‌ها و مهدکودک‌ها، می‌توانند بدیل و عوض حقیقی از مادر، به صفت خاص و از نظامِ معروف به خانواده، به صفت عام، باشند؟!!... یعنی آیا این خانه‌ها و مؤسسات می‌توانند برای کودک، محبت و مهر و دلسوزی مادری و شفقت و رحمت پدری را فراهم آورند، که کودک به سبب دوری کوتاه یا طولانی مدت، آغوش گرم خانواده‌اش را از دست می‌دهد؟!! گاهی مردم در مورد این مسأله با هم اختلاف دارند... و گاهی متفق هستند... و بهتر است در مورد این مطلب دانشمندانِ علوم تربیتی و روانشناسی نظر بدهند، پس رشته سخن را به دست آنان می‌سپاریم:

آنان بر این رأی و نظرند، که مرحله طفولیت و کودکی، از مهم‌ترین مراحل رشد و نموّ کودک به حساب می‌آید، زیرا در این مرحله حساس‌ترین هستی حقیقی شخصیت کودک شکل می‌گیرد... پس کودک در سال‌های اولیه عمر خود به سبب استعدادها و قابلیت‌هایی که خداوند در وی به ودیعت نهاده است، فراگیری، سپس تقلید و پیروی از حرکات و فعالیت‌های افرادی که در اطراف وی هستند، به ویژه والدین خود را آغاز می‌کند و پیروی می‌نماید، پس می‌آموزد و رشد و نموّ می‌کند و پرورش می‌یابد. برمبنای آن چه می‌بیند، یا می‌شنود یا از آنان درک می‌کند و می‌فهمد...

لیکن بعد از این که مادر برای کار از خانه بیرون رفت و کودک را به مهدکودک سپرد، آن وقت این کودک تقریباً همه چیز را از این خانه‌ها می‌آموزد... و والدینش بیش‌تر اوقات خود را در کار کردن بیرون از خانه می‌گذرانند و به دور از وی به سر می‌برند... و حتی بعد از پایان کار، که به خانه خود برمی‌گردند خستگی و کوفتگی روحی و عصبی و روانی آنان، به حدّی رسیده است، که توان چیزی را ندارند... پس یا فوراً به استراحت می‌پردازند و بر روی رختخواب می‌افتند و بر اثر آن، دوری آنان از کودک بیش‌تر می‌شود و او هم‌چنان در تنهایی و عزلت باقی می‌ماند... یا اندکی با وی به سر می‌برند، لیکن همراه با ناراحتی و تأثرات یک روزکار طاقت‌فرسا و خسته کننده که تأثیر منفی بر روان کودک و رفتار و اخلاق وی می‌گذارد...

و این مسائل سبب افسردگی دایمی می‌شوند، که بعضی از کودکان بدان مبتلا می‌گردند و روانشناسان مقرر داشته‌اند که این چیزی نیست جز نتیجه طبیعی اضطراب‌ها و آشفتگی‌های انفعالی و تأثرپذیری مرحله طفولیت و کودکی، به ویژه بر اثر غیبت مادر و عدم عطوفت و توجه وی به کودکش و در شرایط خاصی مانند وفات مادر، البته ممکن است، پرورشگاه‌ها و مهدکودک‌ها تا حدی در توجه و مراقبت از کودک، نقش ایفا کنند، ولی این اصل مسأله را تغییر نمی‌دهد، از این که تنها مادر می‌تواند جای مادر را بگیرد و تنها اوست که تمایلات درونی کودک را اشباع می‌نماید و با انگیزه فطرت انسانی خود، خواسته‌های وی را برآورده می‌کند، نه به سبب انگیزه و وظیفه‌یی که در برابر پرداخت مزد صورت می‌گیرد، یعنی توجه و عطوفت و رأفت مادر به کودک تنها با انگیزه و فطرت انسانی‌ست؛ در حالی که

توجه زن مربی و خادمه تنها به انگیزه دریافت مزد در برابر آن صورت می‌گیرد، بدون این که هیچ رابطه روحی و روانی و جسمی او را به کودک پیوند دهد... بدیهی‌ست که نوحه گر، چون مادر فرزند از دست داده، نیست.[۱]

پیداست که شریعت اسلام، کودکی را که مادرش فوت کرده، بدون حضانت و سرپرستی و مراقبت و توجه، به حال خود رها نکرده است، بلکه حضانت و مراقبت و توجه به وی را به کسان مطمئنی واگذار کرده است از زنان خویشاوند که بویی از مادر دارند.

در کتاب **اطفال بلا أسَر** آمده است: «به یقین تجربیات عملی ثابت کرده است که هیچ نهادی نمی‌تواند جای خالی خانواده را برای کودک پر کند و سایر نهادها از تربیت اصولی و به دور از فساد و تباهی ناتوان هستند به ویژه نظام پرورشگاه‌های عمومی و جمعی، که خواسته‌اند بدیل و جانشین نظام فطری و طبیعی خانواده باشند؛ زیرا کودک، در دو سال اولیه عمر خود، به لحاظ روانی و روحی و فطری نیاز دارد، که والدین مختص او باشند... و به مادری نیاز دارد که کودکان دیگر، با وی شریک نباشند... و در سنّ بعد از آن، از روی فطرت خود، نیاز به این دارد که احساس کند، پدر و مادری دارد، که خود را بدانان نسبت دهد و این ممکن نمی‌شود، جز در سایه یک خانواده طبیعی...»

این خطر و اهمیت باقی می‌ماند، بلکه شدّت بیش‌تری می‌یابد، هنگامی که پرورشگاه‌ها و مهدکودک‌ها، عواطف و احساسات کودک را در شکل معیّنی قالب‌ریزی می‌کنند، که متناسب با ایدئولوژی‌های مشخص و معیّنی به دور از نیازهای طبیعی او و بدون توجه به خواسته‌های انسانی او باشد...

■

بی‌شک اشتغال زن به کار در خارج از خانه، بر زندگی اقتصادی مردان تأثیر بدی دارد، زیرا اشتغال زن، موجب بیکاری مرد می‌گردد؛ همانگونه که در کشورهای ما چنین است، از زمانی که زنان به وظایف دولتی روی آورده‌اند، تعداد فراوانی از مردان که دارای مدرک دیپلم و تحصیلات عالی هستند، بیکار مانده‌اند و در قهوه‌خانه‌ها سرگردانند و درهای حکومت را برای طلب کار و وظیفه می‌کوبند؛ در حالی که دختران جوانی جای آنان را اشغال کرده‌اند که شایستگی و کفایت آنان را ندارند و امثال آن. اکنون در امریکا روی می‌دهد، مزاحمت کار زنان به بیکاری مردان منتهی شده و روزبه روز بیشتر می‌گردد.

۱. (لیست النائحة کالثکلی).

آری، اشتغال زن به بیکاری مرد منتهی می‌شود و احتمال دارد، این مردی که زن سبب بیکاری وی شده است، شوهرش یا پدرش یا برادرش باشد، پس چه سود اقتصادی برای آن خانواده دارد، اگر اشتغال آن زن به بیکاری رییس خانواده‌اش و مکلّف به تأمین هزینه‌اش بینجامد؟[۱] [۲]

دکتر **محمد رشیدالعوید** می‌گوید:

در یکی از دانشگاه‌های امریکایی، کنفرانسی درباره بیکاری تشکیل شده بود، تعدادی از دانشجویان، راه چاره‌های مختلفی ارائه کرده بودند، بعضی از آنان گفته بودند که ایجاد کارخانه‌ها و پروژه‌های بیش‌تر ممکن است، گنجایش حجم بیکاران و فراگرفتن آنان را داشته باشد یا بیش‌تر آنان را جذب نماید و بعضی دیگر گفته بودند: ملّی کردن تمام شرکت‌ها و کارخانجات و در اختیار قرار دادن دولت، چون وقتی که دولت به توزیع و تقسیم کار و تنظیم آن اقدام کند، فرصت‌هایی را فراهم می‌سازد و برخی هم راه چاره و راه حل را در کاهش ساعات کار و زیاد کردن ایام تعطیلات هفتگی دیده بودند که مقتضی کارمندان بیش‌تری برای انجام کار می‌گردد. در میان دانشجویان، یک دانشجوی مسلمان از کویت بود، که با دقّت به سخنان رفقای دانشجویش در مطرح کردن راه حلّ مشکل بیکاری، گوش می‌داد، بعد از این که پیشنهادات رفقایش تمام شد، دست بلند کرد و استاد برگزار کننده سمینار او را برای ارائه پیشنهادش، برای حلّ این مشکل فرا خواند. آن دانشجوی کویتی روی تخته سیاه سه دایره را رسم کرد، در داخل یکی از آن‌ها نوشت: «مردان کارمند» و در دیگری نوشت: «زنان کارمند» و در سومی نوشت: «مردان بیکار»

و شرح کرد و گفت: راه حلّ این است که "مردان بیکار" به دایره "زنان کارمند" منتقل شوند و زنان کارمند به خانه‌های خود منتقل گردند، تا فرزندان و کودکان خود را تربیت نمایند و به شوهران خود برسند.

آن دانشجو افزود که ما با این کار مشکل بیکاری را حل کرده و جامعه خویش را از بیماری‌های خطرناکی حفظ نموده‌ایم که ناشی از فروپاشی خانواده‌ها و غیبت مادران از خانه‌هایشان می‌باشد!!! و آن دانشجو شرح ساده و کوتاه خویش را با این سخنش خاتمه داد: این مطلب مانده است، که یادآور شوم: چهارده قرن پیش، اسلام، این راه حلّ را مقرر داشته است.

---

۱. "المرأة بین الفقه و القانون" ص ۱۳۰.

۲. اگر در میدان کار، دختران جوان و زنان، باعث بیکاری پسران جوان شوند، سرانجام قسمت اعظم پسران جوان آماده‌ی کار، بیکار می‌مانند، بدیهی‌ست، پسران جوان تا زمانی که کار نیابند، ازدواج نمی‌کنند، به علاوه دختران جوان کارمند، میزان توقعاتشان از زندگی بالا می‌رود؛ در نتیجه به همان اندازه دختران جوان نیز موفق به ازدواج و یافتن شوهر نمی‌گردند و سرانجام به زیان دختران جوان پاکدامن تمام می‌شود و فرصت تشکیل خانواده را کم‌تر می‌یابند، پس نتیجه سوء آن، برای دختران بیش از پسران است. در کشورهایی که پایبند به دستورات اسلامی نیستند و در فرهنگ اجتماعیشان روابط جنسی پیش از ازدواج، آزاد است، فساد اجتماعی و انحرافات اخلاقی بیش‌تری روی می‌دهد و پدیده فرزندان بدون خانواده و کودکان پرورشگاهی و سقط جنین روزبه‌روز فزونی می‌یابد و مسایل دیگری که در این جا فرصت پرداختن بدان‌ها نیست. (مترجم)

آری، بیش از دوازده میلیون بیکار تنها در اروپای غربی و صدها هزار جرایمی که سالیانه در آن جا رخ می‌دهد، ممکن است با بازگشت زن به خانه کاهش یابد.

استاد **محمد قطب** می‌گوید:[۱]

■

هرگاه زن در بیرون از خانه کار کند، مردی بیکار می‌شود و تشکیل خانواده جدیدی تعطیل می‌گردد.

بی‌گمان مصالح ملت‌ها، همیشه با مقیاس و معیار مادّی صرف سنجیده نمی‌شوند، پس اگر گمان کنیم که اشتغال زن بر ثروت ملّی می‌افزاید، باید گفت: به تأکید ملّت و امّت از این راه دچار خسارت معنوی و اجتماعی بزرگی می‌شود، که غیر قابل جبران است و آن خسارت، عدم انسجام و انتظام خانواده و نگهداری آن است.

به راستی غرب با اشتغال زن به کار، خیلی چیزها را از دست داده و زیان‌های فراوانی متحمل شده است، زیرا بنای خانواده فرو ریخته و اخلاق فرزندان خانواده فاسد و تباه شده است، پس کدام خسارت از این دو خسارت برای امّت و ملّت ضرر بیش‌تری دارد؟! خسارت مادّی! یا خسارت اجتماعی؟! بی‌گمان کسانی که بر ضرورت اشتغال زن در خارج از خانه اصرار دارند، تا کشور از نتیجه کارشان بهره‌مند گردد و بدین مسأله، که مملکت به سبب آن، گرفتار از هم پاشیدگی بنای خانواده و خسارت آن می‌شود و مراقبت و توجه و اشراف بر تربیت پسران و دختران خود را از دست می‌دهد، مبالات نمی‌کنند و بدان اهمیت نمی‌دهند، این گونه افراد از یک فلسفه مادّی صِرف پیروی می‌کنند، این چیزی‌ست، که فلسفه کمونیستی آن را انجام می‌دهد، لیکن جامعه سعادتمند نمی‌شود، اگر ارزش‌های اخلاقی و روحی و خانوادگی در مرتبه دوم اهمیت قرار گیرند و بدان نگاه تحقیرآمیزی داشته باشند و جامعه ما، جامعه‌ی متدین و دینداری‌ست که سلوک رفتاری آن را اصول و مبادی اخلاقیی هدایت می‌کند که ادیانش آن را با خود آورده است، پس هرگز ممکن نیست با دید و عینکی به خانواده بنگرد، که نظام کمونیستی و تمدن مادّی غربی بدان می‌نگرند و اگر بدین نگاه بدان بنگرد، موجب فروپاشی جامعه از دیدگاه ادیان و اصول و مبادی اخلاقی آن می‌گردد و وظایف و رسالت انسانی آن تباه می‌شود.

بی‌گمان نگاه به هر فردی از افراد جامعه به عنوان یک آلت و ابزار تولیدی، سبب می‌گردد که دولت به افزایش و زیادت تولید اهمیتی ندهد و این دیدگاه انسان را به عقب برمی‌گرداند... به دوران بندگی و عبودیت و بیگاری و سخرگی...

این چیزی‌ست که انسانیت انسان جامعه متدین و دیندار و دارای عواطف شریف آن را نمی‌پسندد.

به علاوه، نگاه مادّی بر واقعیت زندگی ما و زندگی جامعه‌های دیگر، حتی بر خود جامعه

---

۱. شبهات حول الاسلام، ص ۱۴۰.

کمونیستی منطبق نمی‌گردد و در هر جامعه‌یی گروه‌هایی هستند که تولیدات مادی ندارند و کارشان انتاج و تولید مادّیات نیست، سپاهیان و کارمندان بر ثروت مادّی ملّت نمی‌افزایند و همه ملت‌ها راضی شده‌اند، به این که سپاه و نیروهای نظامی برای حمایت کشور، از فراغت و بیکاری برخوردار باشند، بدون این که آنان را ملزم به کسب و کار کنند، پس آیا گفته می‌شود، که این کار، تعطیل ثروت بشری‌ست و به پایین آمدن ثروت ملّی منتهی می‌شود؟!... منادیان اشتغال زن در خارج از خانه، موافق هستند که امّت از تلاش‌های اقتصادی سپاه، در راه مصلحت برتر و بهای گران‌تر و بیش‌تر از منفعت اقتصادی و مادّی محروم بماند، پس اگر چنین است، آیا فراغت و بیکاری برای کارهای خانواده، فایده کم‌تری برای ملت دارد از فراغت و بیکاری سپاه و لشکر و نیروی نظامی، برای حمایت کشور؟!

یا این که می‌خواهند زن، در زیر بار سنگین دو کار خانواده و بیرون با هم خرد و نابود شود؟!!

بی‌شک زندگی مردم تنها برمبنای حساب سود و زیان مادّی محاسبه نمی‌شود بلکه کرامت، بخشش، شهامت، فداکاری، وفاداری، کمک به دیگران و... تمام این‌ها سودهای عظیمی هستند، که مردم شرافتمند و گرامی که به کرامت انسانی خود می‌نازند و عزت خود را در آن می‌بینند، حاضر به گذشت از آن‌ها نیستند و از تحمل آن‌ها شانه خالی نمی‌کنند.

حفظ و صیانت خانواده و مراقبت کودک و تربیت فرزندان، از نظر انسان شرافتمندی که عزت خود را در انسانیت خویش می‌بیند، اهمیت کم‌تری از آن ارزش‌های اخلاقیی ندارند که با مقیاس و معیار مادّی صرف سنجیده و مقایسه نمی‌شوند.

خلاصه، بی‌گمان گرفتار شدن امّت و ملّت در پیکار دفاع از زندگی خود، یا حفظ استقلال خود از چنگال غاصبین اشغالگران، چیزی‌ست که هر ملّتی از آن استقبال می‌نماید و هیچ ملّتی نمی‌تواند غیر آن را انجام دهد، پس چه قدر خسارت‌های مادّی و بشری، در راه دفاع مشروع به امّت می‌رسد؟ آیا کسی جرأت می‌کند که از امّت و ملّت بخواهد که ارتش و نیروی نظامی را رها نماید و سلاح و تجهیزات نظامی و ذخایر تسلیحاتی را مهیا نکند و در برابر هجوم متجاوزین و متعدّیان مقاومت نکند، به بهانه این که خسارت‌ها و زیان‌های مادّی کلان دارد و به تولید ملّی و ثروت عمومی در کشور ضرر و زیان می‌رساند؟!

پس چه معنی دارد، سخن کسانی که می‌گویند: ماندن زن در خانه او را به تنبلی عادت می‌دهد، لذا زنان ما بیش از زنان غربی اضافه وزن دارند، بی‌شک این‌گونه افراد از سختی کارهای منزل و زحمت های آن خبر ندارند و بدان آشنا نیستند، که چگونه زن از سختی کار خود شکوه و شکایت دارد و کار روزانه‌اش پایان نمی‌گیرد، مگر این که عصرها برای تجدید نیرو نزد دوستان و همسایه‌ها برود.

دختر تا وقتی که در مدرسه است، مشغول فراگیری علم و دانش می‌باشد، پس نمی‌توان او را با کار خانه خسته و کوفته کرد و بعد از این‌که تحصیل در مدرسه را به پایان برد، در خانه پدر و مادر

نمی‌ماند جز بدان مقدار که خود را برای رفتن به خانه زناشویی آماده و مهیا سازد، پس در این مدت، در خانه پدری، نحوه‌ی اداره منزل را از مادر خود فرا می‌گیرد و کارهای مختلف خانه‌داری را می‌آموزد، پس جایز و سزاوار نیست که او را با کار در خارج از منزل خسته و کوفته نمود.

در این مورد من تأکید می‌کنم که کارهای زن در خانه خواه دختر باشد یا همسر، هیچ دست کمی از کارهای خارج از منزل، از نظر سختی و خستگی و رنج و زحمت ندارد و چه‌بسا در بعضی اوقات مشقّت و زحمت و خستگی بیش‌تری نیز داشته باشد. و این‌که می‌پندارند زن شرقی اضافه وزن دارد این مسأله مربوط به رژیم غذایی‌ست و به استراحت و خستگی ربطی ندارد.

▣

بی‌شک همان غربی که امروز از او پیروی و تقلید می‌نمایند، امروز از کار زن در خارج از منزل و آثار و نتایج مخرب آن شکایت دارند و ناراضی می‌باشند.

خود زن نیز از این بلا و مصیبت شکایت دارد و در رنج است، ولی چاره و اختیاری ندارد، اینک گفتارهای خردمندان غرب، که ما را بدین مسائل هدایت و راهنمایی می‌نمایند، به شرح زیر می‌آوریم:

فیلسوف مشهور و ملحد و بی‌دین **برتراند راسل** می‌گوید: بی‌گمان خانواده به سبب استخدام زن در کارهای عمومی، از هم پاشیده و دچار انحلال گردیده است و تجربه ثابت کرده است، که زن هرگاه آزادی اقتصادی و استقلال مالی داشته باشد. علیه آداب و رسوم اخلاقی متداول و مألوف، عصیان و تمرد می‌نماید و امتناع می‌ورزد، از این که نسبت به شوهر خود وفادار بماند.

حتی **هیتلر** و **موسی‌لینی** می‌خواستند جوایز تشویقی بدهند به زنانی که کارهای بیرون از منزل خود را رها سازند، تا به خانه‌های خود برگردند و وظایف اصلی خود را انجام دهند. آیا کسی هست که متذکر گردد؟!!

دکتر **سولیوان** می‌گوید: «بی‌گمان سبب و عامل حقیقی تمام مفاسد و تباهی‌های اروپا و فروپاشی خانواده‌ها بدین سرعت، همان بی‌توجهی زنان به کارهای خانوادگی در منزل و رها کردن آن و پرداختن آنان به وظایف و مسؤولیت‌های مختص مردان در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و دفاتر کار در کنار مردان می‌باشد.»

روزنامه **اخبارالیوم** قاهره نوشته بود: «یک نهضت نیرومندی در بریتانیا، اکنون، خواستار ماندن زنان در منازل خود و کار نکردن آنان در بیرون از خانه می‌باشد و رهبران این نهضت و جنبش می‌گویند: اشتغال زن به کار در خارج از منزل، عامل بدبختی کودکان و انحراف نوجوانان و مبتلا شدن شوهران و همسران به عقده‌های روانی و پیچیدگی‌های اخلاقی‌ست، زیرا شوهران احساس شکست و خواری می‌کنند، هنگامی که چک‌های پول را در دست همسران خود می‌بینند و بر این نکته تأکید

می‌ورزند که بیرون رفتن زن برای کار در خارج از منزل، شوهر را دچار زخم معده می‌سازد به سبب خوردن غذاهای مانده و کنسروی.»

نویسنده زن انگلیسی **اللادی کوک** می‌گوید: «بی‌گمان اختلاط و آمیزش زنان با مردان چیزی‌ست که مردان بدان الفت گرفته‌اند، لذا در این شرایط دنبال هوس‌ها و امیال نفسانی می‌روند، که مخالف با فطرت پاک آنان است و هر اندازه این اختلاط بیش‌تر باشد برحسب آن، فرزندان زنا و کودکان نامشروع بیش‌تر می‌شوند و این جاست، که زن دچار بلای عظیمی می‌گردد. تا بدان جا که می‌گوید: به زنان بیاموزید که از مردان دوری گزینند و دوری گزیدن از مردان را بدانان بیاموزید و آنان را از کید و نیرنگی که در کمین آنان است باخبر سازید.»

خانم دکتر **ایدالین** گفته است: به یقین سبب مشکلات خانوادگی در امریکا و راز کثرت جرم و جنایت در جامعه این است که همسر خانه‌اش را ترک کرده است تا درآمد خانواده را چند برابر نماید. درآمد آن افزایش یافته، ولی در عوض سطح اخلاق آن کاستی یافته. سپس گفته است: تجربیات و آزمون‌ها ثابت کرده‌اند، که برگشت زن به حریم خانواده، یگانه راه نجات نسل جدید، از بی‌بندوباری و فروپاشی‌ست، که به آن گرفتار شده است...

شوپن هاور آلمانی گفته است: زنان را بطور مطلق یک سال آزادی کامل بدهید و رقیبی و کنترلی بر آنها نگذارید، سپس بعد از یک سال، پیش من بیائید تا نتیجه را ببینید و فراموش نکنید که شما همراه من فضیلت و عفّت و ادب و اخلاق را به ارث خواهید برد هرگاه مُردم بگوئید: او اشتباه کرد، یا دل حقیقت را نشانه رفت و حقیقت را یافت.

خانم نویسنده **فیلیس ماکنجلی** در مقاله‌یی تحت عنوان "البیت مملكة المرأة بلا منازع" یعنی کشور زن خانه اوست، می‌گوید: بعد از این که در این اواخر، به آزادی خویش رسیدیم، اگر به نقش و وظیفه‌ی فطری خود در خانه برگردیم، آیا این کار خیانت به زنان است؟!

و او خود بدین پرسش پاسخ می‌دهد و می‌گوید: دیدگاه من در این زمینه بسیار قاطع است، به جدّی اصرار دارم بر این که زنان برای ماندن در خانه به عنوان صاحبان خانه و خانه‌دار، بیش از یک حق دارند... و من ارزش و قدر حرفه خودمان و اهمیت آن را در زمینه بشری ارزیابی می‌کنم که کم‌ترینش این است که زندگی و قلب بشر را سرشار از عشق و محبت می‌کند و این به نظر من کافی‌ست...

در مجله **الوعی الاسلامی** مطالب زیر آمده است:[1]

در ایالات متحده امریکا، رهبر جدید زنی، به صحنه آمده است که با حرکت و جنبش آزادی زن، در امریکا معارضه و مقابله می‌کند، که این نهضت خواستار تعدیل قانون اساسی امریکاست، که نص آن بر مساوات کامل بین مرد و زن صراحت دارد.

---

۱. شماره ۲۱۵، ذی‌القعده سال ۱۴۰۲، ص ۹۵-۹۲.

این رهبر جدید، خانم **فلیس شافلی** وکیل مدافع حقوقی **معروف**، که رهبر جنبش ضدّ مساوات مرد و زن است، می‌گوید: بی‌گمان او توانسته است که اغلب امریکایی‌ها را قانع نماید، که او یار و یاور خانواده و طرفدار زنان خانه‌دار و اخلاق فاضله و کریمانه است و این که مخالفان وی ضد تمام این فضیلت‌ها می‌باشند و این که طرفداران آزادی زن، درواقع زن شوهر کرده امریکایی را با این تبلیغات و ادّعاهای توخالی خود، بدبخت می‌سازند. بی‌گمان زن شوهرکرده امریکایی، اکنون خوشبخت است چون اوست که خانه خود را اداره می‌کند و تصمیمات را می‌گیرد، لیکن بایستی او شوهر خود را گرامی و محترم بدارد و او را رییس خانواده‌اش بشمارد.

وظیفه همسر:

خانم **فلیس** ادامه می‌دهد و می‌گوید: وظیفه زن آن است که با خنده‌رویی و تبسم از شوهر خود استقبال کند: همان‌طور که خانم گارسون، مشتری را که برای صرف غذا به غذاخوری می‌آید، با روی خوش استقبال می‌نماید او می‌گوید: به راستی من شگفت‌زده اخلاق خانم **مارگارت تاچر** نخست‌وزیر بریتانیا هستم و از او خوشم می‌آید، زیرا او قبل از این که بامدادان به دفتر کار خود برود، شخصاً صبحانه شوهر و هر دو دخترش را مهیا می‌سازد، او بدین بهانه که مشغول اداره حکومت بریتانیاست، از غذا دادن به خانواده خود غفلت نمی‌کند و آن را اهمال و نادیده نمی‌گیرد. آری، زن حق دارد که کار کند، مشروط بر آن که وظایف خود را به عنوان همسر و مادر انجام دهد، پس اگر نتوانست هر دو کار را با هم انجام دهد، بر وی واجب است که کار سبک‌تری را جستجو نماید، او می‌گوید: «بی‌گمان مساوات زن با مرد، کشتن خانواده است و حلاوت و شیرینی زندگی زناشویی را نیز از بین می‌برد.»[1]

این خانم با تعدیل قانون اساسی که به صراحت بر مساوات کامل مرد و زن تأکید می‌کند، معارضه می‌نماید، زیرا بنابر رأی و نظر وی یکی از نتایج آن، سرباز گرفتن از دختران جوان و وارد شدن آنان به میدان‌های جنگ و کشتار و ویرانی خواهد بود و این که ممکن است، جایگاه همسر و زن شوهرکرده را نیز تهدید نماید...

هم‌چنین از جوانب پیچیده و مبهم، اندوه‌های زن کارگر در غرب، ثابت می‌شود، که آن زن هوشمند روشنفکر می‌کوشد که دختران را نسبت به آینده تاریکی که در انتظارشان می‌باشد بینا و آگاه گرداند.

اینک آرا و نظرات زنان غربی را ـ که به نتایج فوق رسیده‌اند ـ ادامه می‌دهیم و در مورد آن واقعیت تلخ و دردناکی که از آن رنج می‌برند سؤال می‌کنیم: از چه زمانی زن برای کار بیرون رفته است؟ و چرا زن برای کار بیرون رفته و وظیفه و مسؤولیت اساسی خود را رها کرده است؟

خانم دکتر **مارگریت بش** دانشمند متخصص در دودمان‌شناسی بشری و متخصص در دانش مردم‌شناسی، در ایالات متحده امریکا، بدین پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و این بررسی در مجله "مستقبل

---

۱. الاخبار القاهریه ۱۹۸۲/۱/۳۱.

التربیة" ـ که سازمان یونسکو صادر می‌کند ـ انتشار یافته است، در شماره سوم سال ۱۹۷۵ م. آن دانشمند گفته بود: در جهان دو انقلاب بزرگ روی داد که سبب تغییر وظیفه و مسؤولیت اساسی و اصلی هر یک از مرد و زن گردیده و تغییرات ریشه‌یی در آن پدید آورد:

۱. انقلاب صنعتی:

انقلاب صنعتی موقعیت زن را به خطر انداخت، یعنی از حامی و تکیه گاه، محروم گردید و پدری یا برادری، یا شوهری، یا خویشاوندی را نیافت که به وی و به فرزندانش اعتنا نماید و بدین وسیله نوع تازه‌یی از استقلال‌طلبی پدید آمد.

۲. انقلاب پزشکی و طبّی:

انقلابی که با بیماری‌های سخت و خطرناک پیکار و مبارزه نمود و آمار مرگ کودکان را پایین آورد و به زن امکان داده، که تولید نسل را محدود سازد و پیشگیری نماید و زایمان و زادن را کاهش دهد.

بنابراین، زن ناچار به کار کردن شد و هنگامی که زنان کارگر، زیاد شدند مردم گمان کردند که این وضع طبیعی‌ست و شاید همین سبب شد که سازمان ملل متحد را بر آن دارد، که مقرر نماید: سال ۱۹۷۵ سال بین‌المللی زن باشد و کنفرانس زن، در سال بین‌المللی آن، زنان را به شرکت در امور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دعوت نمود؛ هم‌چنین آنان را دعوت نمود، که سهیم شوند در تحقق تعاون و همکاری و تفاهم و صداقت و دوستی، میان تمام ملت‌های جهان و از این جا بود که زن بدین اندیشه فریفته شد، به گونه‌یی که ندای مساوات با مرد را سر داد و آن را حق خود می‌دانست.

ولی بعضی از زنان متوجه خطرناک بودن این اندیشه گردیدند و بیدار شدند و ندای برگشت و بازگشت زن به وظیفه و مسؤولیت طبیعیش را سر دادند.

خانم **جان مارتان سیسه** سفیر و نماینده **غینیا** در سازمان ملل متحد در مجله **مستقبل التربیه** بدین موضوع پرداخته و گفته است:

در جامعه‌هایی که هنوز آداب و رسوم قدیمی خود را نگه داشته‌اند، افراد به گروه یا عشیره و قبیله خود منسوب‌اند و تربیت‌شان متأثر از فرهنگ آنان است و با توجه به این که زن هسته اصلی جامعه خانواده است، پس برای تربیت و پرورش و تهذیب اخلاق کودک از دیگران توانا‌تر و شایسته‌تر می‌باشد و او امین و ضامن است بر میراث موروثی جمع یا عشیرت و خانواده.

و خانم **جان** اضافه می‌کند و می‌گوید: به راستی بچه‌دار شدن نخستین و مهم‌ترین وظیفه اولیه زن می‌باشد و این زن است که فرزندانش را تربیت کرده و مسؤول امور تربیتی خانواده است؛ به گونه‌یی که به کودکانش صفاتی چون: اخلاق پسندیده، غرور و شرف، حس میهن دوستی، نجابت و بزرگ منشی... را ایجاد و القا می‌کند.

سپس او گفت: «مساوات بین مرد و زن در تربیت کودکان نقش و تأثیری ندارد، زیرا این زن است، که کودکان را تربیت می‌کند خواه دختر یا پسر باشند و اوست که مرد را تربیت می‌کند، لذا زن را به مربّی اول و معلم پیشرو توصیف کرده‌اند.»

زن برای چه مواردی هزینه می‌کند؟

هنگامی که زن برای کار بیرون می‌رود. هزینه‌های وی نیز برای خرید اشیای مورد نیاز برحسب طبیعت و شرایط جدیدش، افزایش می‌یابد، زن برای چه چیزهایی هزینه می‌نماید؟!

این سؤالی‌ست که خانم **ماری التو** پژوهشگر در دانشگاه پاریس و مشاور یونسکو در مجله "مستقبل التربیة" (آینده تربیت) بدان پاسخ می‌دهد، که می‌گوید:

«زن متمدن در جامعه امروزی ،اساس و زیربنای افزون‌طلبی مال و افزایش سودهای کلان گردیده است و برای روی آوردن مردم، به استهلاک و مصرف کالاهای مختلف عرضه شده در بازارهای مصرف و خرید و فروش، آماج و هدف و وسیله فریب و تشویق و رواج قرار می‌گیرد!!

واقعیت این است که زن متمدن امروزی، بیش از شوهر، تحت تأثیر تبلیغات فریبنده‌یی قرار می‌گیرد که بازرگانان برای ترویج و رواج کالاهای خود و جلب مشتریان بدان، انجام می‌دهند و پخش می‌کنند و زن زودتر از مرد فریب می‌خورد.

و ملاحظه می‌گردد که زن کارگر و کارمند، بار سنگین هزینه‌های مالی و مشکلات شوهرش را سبک می‌کند و به راحتی آن‌ها را به دوش می‌کشد و تحمل می‌نماید.» و **ماری التو** سخن خود را ادامه می‌دهد و می‌گوید:

«از مهم‌ترین کالاهای تجارتی که با تبلیغات و آگهی‌های تجارتی بدان اهتمام داده می‌شود و برای ترویج آن و فریب دادن زنان برای روی آوردن بدان‌ها، کار می‌شود، وسایل آرایشی و ادوات آن و لباس‌های شیک و گران قیمت برحسب تغییر فصول و ماه‌های سال و حتی روزها و مراسم و اعیاد می‌باشند؛ هم‌چنین زن در تمایلات و عواطفش دچار استهلاک و مصرف است و در کار خارج از منزل نیز استثمار می‌شود.»

خانم نویسنده انگلیسی دیگری به نام **مارگریت کندیٔ** نیز می‌گوید: ای خانم متأهل! پیش از هر چیز و بیش از هر چیز، به خانه و کاشانه‌ات اهتمام بده، زیرا اهتمام به خانه و منزل، اولین چیزی‌ست که از یک بانوی محترم خواسته می‌شود و هرگاه خانم و همسر خانه‌دار کاملی شدی، محبت و مهر و مودت شوهرت نسبت به تو چند برابر می‌شود و او احساس می‌کند که نمی‌تواند از تو بی‌نیاز گردد.

برناردشو گفته است: «من زنی را تحقیر می‌کنم که وقتی ازدواج کرد به وظیفه خود به عنوان مادر و همسر با هم عمل نکند.»

دکتر **ماربوهنت** مجارستانی در کتاب خود **کمونیست نظری و عملی** می‌گوید: «مادرانی که کودکان خود را در پرورشگاه‌ها رها می‌کنند، تا بتوانند به کارهای بیرون از منزل خود بپردازند، یا به مطامع و آزمندی‌های اجتماعی مشغول شوند، یا دنبال لباس و بی‌قیدی و آرزوهای ادبی و هنری و بازی بریج و رفت و آمد به سینما باشند، بی‌گمان اینان اوقات خود را در کسالت و تنبلی ضایع و تباه نموده و آنان، مسؤول از میان رفتن وحدت خانواده‌ها و اطرافیان آن‌ها هستند، که در آن‌ها کودکان با بزرگان دیدار می‌کنند و از آنان چیزهای زیادی می‌آموزند. بی‌گمان حتّی توله‌سگ‌هایی که با توله‌سگ‌های هم سنّ خود، در یک لانه هستند (مثل پرورشگاه‌ها) رشد و نموّ کاملی نمی‌کنند. مانند توله‌سگ‌های آزادی که می‌توانند دنبال والدینشان بروند و بدوند، قطعاً حال کودکان نیز چنین است.»

س. هوفیرث، وک. مور در پژوهش خودشان تحت عنوان: "زن و ازدواج" می‌گویند: «در میان سال‌های بیست، یعنی ۱۹۸۰ـ۱۹۶۰، نسبت زنانی که در آمریکا کار می‌کنند، به (۵۰٪) از نیروی کار می‌رسیدند و نسبت زنان شوهر کرده از میان آنان ضعیف بود و به سبب آن، نسبت زاد و ولد و موالید هم به مقدار (۴۰٪) سقوط کرد و کاهش یافت؛ در حالی که نسبت طلاق در میان آنان، چند برابر گردید، لذا می‌توان گفت: نسبت زاد و ولد، به سبب کار کردن زن خارج از دایره خانواده‌اش کاهش یافته؛ در حالی که هم زمان نسبت طلاق و تکرار ازدواج، سیر صعودی خواهد یافت.»

باز هم **جیری فولول** در کتاب خود بشنو ای امریکا چنین می‌گوید:

در امریکا، علیه خانواده امریکایی، از طریق رسانه‌های عمومی تبلیغات منفی صورت می‌گیرد، زیرا برنامه‌های تلویزیونی، مردانی را که زنان خود را طلاق داده و عزب هستند و ازدواج نکرده‌اند تحسین می‌کند و پخش این برنامه‌ها پیوسته رو به افزایش است و بیش‌تر از برنامه‌هایی‌ست، که درباره خانواده‌های عادی سخن می‌گویند، پس تمام برنامه‌های خانوادگی در تلویزیون، طلاق و انحرافات جنسی و خیانت زناشویی را توجیه و ترویج می‌نمایند و بعضی از جامعه‌شناسان، پیش‌بینی می‌کنند و حدس می‌زنند، که پدیده خانواده‌یی که مردم بدان الفت گرفته‌اند و متداول است در سال «۲۰۰۰» از بین خواهد رفت و افزایش روزافزون طلاق و تکرار ازدواج، دوستی و وفاداری و اخلاص و حسن‌نیت و وحدت و یگانگی خانواده‌ها و شیوه‌های تفاهم و سازش با هم را در خانواده‌ها، درهم شکسته است و به ندرت برای کودکان در این خانواده‌ها، امنیت و آرامش را می‌یابیم و این کودکان هستند که قربانی فروپاشی خانواده‌ها می‌باشند و بسیاری از کودکان از محبت حقیقی بهره‌مند نمی‌شوند و آنان دائماً در حالت ترس و نگرانی از تکرار اذیت و آزار به سر می‌برند و این تنهایی و گوشه گیری و محرومی، قطعاً در آینده، از این گونه کودکان، پدران و مادران شکست خورده و ناموفق و شوهران و همسران شکست خورده و ناموفق نیز خواهد ساخت؛ هم‌چنین بسیاری از پسران و دختران جوان، تمایلی به ازدواج نشان نمی‌دهند و اصلاً به ازدواج مبادرت نمی‌نمایند!...

بی‌شک ما اکنون در جامعه آشفته و نابسامانی زندگی می‌کنیم که هم‌دیگر را نابود می‌کنند و زنان هنگامی که خانه‌دار می‌شوند، احساس بی‌ارزشی و فقدان و نابودی احترام می‌کنند...

به راستی غم‌انگیز است که ببینیم در مجلات مطرح ما چنین مقالاتی وجود دارد که مجله **یو. إس. نیوز** در ۹ ماه تموز ۱۹۷۹، تحت عنوان "اکنون فراغت برای پرداختن به خانواده ملغی شده است" انتشار داده است و نویسنده مقاله می‌افزاید: با افزایش در آمد زن به مقدار هزار دلار نسبت طلاق نیز به میزان «۲٪» افزایش می‌یابد و در مقاله دیگری که در (۱۵) ماه کانون دوم (۱۹۷۹) به عنوان "شادی‌های زن کارگر و اندوه‌های وی" انتشار یافته، چنین آمده است:

«زنان، دنیای کار را با نیروی برابر دو میلیون، در هر سال اشغال می‌نمایند و این پدیده‌یی‌ست که زندگی در امریکا را متحول و دگرگون می‌سازد و زنان تمام مجال‌ها و میدان‌های کار را از فضا گرفته تا دنیای زندگی و تا کسب تخصص‌ها و وظایف به خود اختصاص داده‌اند و بیش‌تر از نصف ساکنان کشور از زنانی که بالغ بر «۸۴» میلیون می‌شوند و غالب آنان مادرانند، به مجال‌ها و میدان‌های مختلف کار روی آورده‌اند و **ایلی جینبرگ** رییس کمیته ملی نیروی کار، توصیف می‌کند که این موضوع، مهم‌تر از اکتشاف نیروی اتمی و بمب اتم و نیروی هسته‌ست، زیرا شیوه زندگی در امریکا را تغییر خواهد داد و روابط و پیوندهای خانواده و روابط و پیوندهای مادر بودن و مادر شدن را دگرگون می‌سازد.»

«و در نتیجه آن، فروپاشی و نابسامانی خانواده‌ها، در امریکا به صورت ساده‌ترین و آسان‌ترین کارها درآمده است و مجله **سو. إس. نیوز** تخمین می‌زند که حدود (۴۵٪) از موالید کنونی، کودکان بدون پدرند و این که آنان، بدون خانواده و بدون محبت پرورش می‌یابند و بدون هیچ عشق و علاقه و محبتی با یک‌دیگر بزرگ خواهند شد.»

و مقاله‌یی که **جودی مان** در روزنامه "واشنگتن پست" در چهارم ماه کان دوم ۱۹۸۰ تحت عنوان "ما اکنون بیش‌تر آزادی داریم، آیا ما در حالت بهتر و برتری هستیم؟!" انتشار داده است، این موضوع را تأکید می‌کند، از جمله در آن آمده است: «به راستی چه چیزی در انتظار ماست؟!

در ده سال آینده چه چیزی در انتظار کودکان ماست نسلی که از آزادی کامل برخوردار است و نسلی که به وی آزادی سخن، آزادی معاشرت و آمیزش‌های جنسی و آزادی مصرف مواد مخدر داده‌ایم.

و در دهه‌های هفتاد، فراغت برای پرداختن به مادر بودن و مادر شدن را رد کردیم و نپذیرفتیم و بر سر این به مجادله پرداختیم، که کمیّت و اندازه وقت و زمانی که بایستی مادر با کودک خود سپری کند، مهمّ نیست!! بلکه کیفیت و نوع آن مهم است... و کسانی را که با ما معارضه می‌کردند، به ضد آزادی زن متّهم می‌کردیم و بر مسأله‌ی سرپرستی و پرورش روزانه اطفال و کودکان زنان کارگر و کارمند تمرکز نمودیم، لیکن غافل ماندیم از این که، چه بر سر آنان می‌آید، بعد از این که بزرگ شوند و به دوره بلوغ برسند؟!!

اینک آنان، از دبستان و دبیرستان، به خانه‌یی برمی‌گردند، که خالی‌ست و کسی در آن حضور ندارد و در آن خانه، الگویی و نمونه‌یی نمی‌یابند، جز آمادگی و قابلیت، برای ترک خانه و پیوستن به کار، همانند مادرش.

چگونه بدانان بیاموزیم حرمت و ارج و ارزش ازدواج و مقدس بودن آن را، در حالی که ما خود، با خانواده بازی می‌کنیم و آن را به بازی گرفته‌ایم و هر گونه که بخواهیم آن را ویران می‌سازیم و از هم فرو می‌پاشیم؟!! و چگونه بدانان بیاموزیم، دور شدن و دوری کردن از مخدرات را، در حالی که آنان ابزار و آلات آن را در گنجه خانه می‌یابند؟!! به راستی مسائل خطرناکی برای کودکان ما پیش می‌آید و اخطارها و انذارهای این خطر، در ضعف مدارس و حوادث خودکشی در میان جوانان در حال بلوغ و انحرافات گوناگون موجود، جلوه‌گر شده و خود را نشان می‌دهند.

و تمام چیزهایی که پیرامون ما قرار دارند به ما می‌گویند: بی‌گمان ما برای خود دنیای بهتر و برتری بنا نمودیم، لیکن این دنیای بهتر ما، برای کودکانمان، دنیای امن و امان و سالمی نیست.»

روزولت یکی از رؤسای جمهور پیشین امریکا گفت: بی‌گمان وظیفه و مسؤولیت زن شوهرکرده آن است که بار سنگین خانه و خانواده را به دوش بکشد و تحمل نماید و کارهای خانواده را سر و سامان دهد و بر دختر جوان واجب است، که ازدواج نماید و از دست رنج شوهرش زندگی کند، تا برای ما، این امکان فراهم شود، که از تلاش‌ها و کوشش‌های زن در دایره خانه و کاشانه‌اش بهره‌مند شویم، چون چند برابر تلاش‌های وی در کارهای دیگر، بهره‌مند و برخوردار می‌شویم!!

بی‌شک مرد هر کار پر مشقتی را انجام دهد و هر مسؤولیت سنگینی را به عهده داشته باشد، ممکن نیست که به مرتبه و منزلت زنی برسد که یک خانواده سالم را از کودکان و فرزندان خردسال پدید می‌آورد و تشکیل می‌دهد، بی‌گمان آن زن، به عنوان مادر، وقت و توان و نیروی خود را به فرزندانش می‌بخشد و من بر این باورم که نقش زن، مهم‌تر و دشوارتر و افتخارآمیزتر از نقش مرد است و من محترم می‌شمارم زنی را که برای تشکیل بنای خانواده می‌کوشد و در این راه کوشش می‌نماید.

دکتر **دین دنیس** دانشمند روانشناس امریکایی گفته است: هرگاه کودک در آغوش خانواده و با حضور والدین خود پرورش یابد، هوش سرشار کودک نموّ می‌یابد و قدرتش بر سخن گفتن و فراگیری سخن گفتن تقویت می‌گردد و نیرو می‌یابد و نباید به مهدکودک‌ها و پرورشگاه‌ها یا به زن مربّی بیگانه و خدمه سپرده شود و آن چه **فروید** نوشته است، تأکیدی‌ست بر این مطلب، که می‌گوید:

«بی‌گمان تربیت کودک در نوانخانه‌ها و پرورشگاه‌ها، در وی آشفتگی‌های عاطفی و احساسی و خلل‌ها و نقصهای روانی و انحرافات جبران ناپذیری به وجود می‌آورد، به گونه‌یی که روانشناسی نمی‌تواند آن را جبران کند و تمام این‌ها از اهمیت حضور مادر در خانه، تا بتواند وظایف و مسؤولیت‌های خود را به انجام رساند، پرده بر می‌دارد.»

ـ اما در فرانسه زن نویسنده **کریسیان کولانج** کتابی را انتشار داده است تحت عنوان: "می‌خواهم به خانه برگردم"، این کتاب در فرانسه هیاهو و غوغا به پا کرد، زیرا از اسم زنان متعدد کارگر و کارمندی نام برده است که از بازگشت به خانه و ترک شغل بیرونی استقبال می‌کنند.

ـ مجله **ماری پارلیی** یک همه‌پرسی پیرامون کار زن انجام داده است که شامل یک میلیون و نیم زن روشنفکر می‌گردد که مورد پرسش قرار گرفته‌اند، که پاسخ (۹۰٪) آنان، ملازمت همسر برای خانه است تا وظیفه و رسالت منزل و خانه را به جای آورد.

ـ هر یک از **مارین. ا. فربر و بونی بیرنبوم** در پژوهش خودشان تحت عنوان: "تأثیر کار زن بر خانواده" گفته‌اند: «در سال‌های اخیر، خانواده در وظایف اساسی‌اش دستخوش طوفان و گردباد تغییرات و دگرگونی‌های شدیدی شده است، زیرا آن وقت و زمانی که هر یک از زن و شوهر برای کار در خارج از منزل سپری می‌کنند، از آن زمانی که باید با هم زندگی کنند، کاسته است و آنان مدت زمانی که در خارج با دیگران زندگی می‌کنند، خیلی بیش‌تر از آن است که در خانه با هم‌دیگر و با اعضای خانواده زندگی می‌نمایند؛ علاوه بر این، پول و منافع مادّی هم که زوجین از کار در بیرون خانواده به دست می‌آورند، تأثیر بزرگی بر سعادت خانواده نمی‌گذارد، بلکه این پول‌ها، گاهی سبب بدبختی خانواده می‌گردد، به ویژه هنگامی که هر یک از زن و شوهر، اصرار دارند، در خرید چیزی که متناسب سلیقه‌شان است؛ اگرچه با سلیقه‌ی دیگری متناسب نبوده و مخالف باشد و این اختلاف ذوق و سلیقه‌ی آنان، برخاسته از تأثیر دستگاه‌های تبلیغاتی‌ست، که آرزوی خرید و مصرف را نزد انسان معاصر به درجه‌یی می‌رساند که برای اشباع آن تمام حقوق و مزدی که به دست می‌آورد، کفایت نمی‌کند.»

«بی‌شک این سلوک رفتاری نسبت به پول‌هایی که هر یک از شوهر و همسر خارج از خانواده کسب می‌کنند، به کودکانشان نیز منتقل می‌گردد و سبب می‌شود که ارزش‌هایشان، پیرامون مادّیات و پول و هزینه آن‌ها برای کارهای ویژه خود تمرکز یابد، نه برای تکافل و همبستگی و یکپارچگی خانوادگی، همان‌طوری که منتظر روزی هستند، که از خانواده جدا شوند، برای کار در خارج و به دست آوردن پول و مادّیاتی که به وسیله آن به آرزوها و خواسته‌های خود دست یابند، یعنی همان‌طور که والدین کسب پول را ارزش و اعتبار می‌دانستند و به خاطر کسب پول تربیت آنان را رها کرده بودند، آنان نیز به نوبه خود و به پیروی از والدین، ارزش و اعتبار را در پول و مادّیات می‌بینند و چون توان کار یافتند برای کسب آن از طریق کار در خارج از خانواده می‌کوشند و چون از خانواده جدا شدند، آنان نیز این پول را تنها برای ارضای شهوت‌ها و خواسته‌های خویش خرج می‌کنند و به کسی دیگر و خانواده اهمیت نمی‌دهند.

البته ممکن است، خطر سومی برای خانواده پیش آید، به سبب این که اعضای خانواده، منبع درآمد خود را بیرون از خانواده به دست می‌آورند و آن وقتی‌ست که یکی از اعضای خانواده، از کار و عمل و کسب پول، از خارج درماند آن وقت خانواده، در معرض تهدید نابودی و فروپاشی واقع می‌گردد.»

بونفنبرز کارشناس پرورش کودک در دانشگاه **کورفیل** می‌گوید: ما اکنون می‌بینیم که خانواده قدیمی که تاریخ آن‌ها به چندین نسل می‌رسد، تمام افراد آن‌ها در امریکا، از زمان جنگ جهانی دوم به بعد،

نابود شده‌اند و در این دنیا نیستند و حتی هسته خانواده کوچکی که از پدر و مادر و کودکان تشکیل می‌گردد، انحلال آن نیز آغاز گردیده است و اکنون می‌بینیم که بیش از یک ششم مجموع کودکان در کشور ما، در خانواده‌هایی زندگی می‌کنند، که تنها با یکی از والدین به سر می‌برند و آن هم معمولاً مادری‌ست که در رأس یک خانواده مستقلی قرار گرفته است و او نیز غالباً به کاری مشغول است که باید تداوم داشته باشد و در کنار آن، شمار مادران شوهر نکرده و به تعبیر دیگر شمار مادران نامشروع، به صورت سرسام آوری رو به افزایش است و علی‌رغم پیشگیری از بارداری و تحدید نسل و تمام این دگرگونی‌ها، بسیاری از کودکان را به طور مطلق، بدون مراقبت و توجه رها کرده‌اند.

هم‌چنین او اشاره می‌کند که «بیش از ۵۰٪» از زنانی که کودکان مدرسه‌یی دارند و کودکانشان در مدارس به تعلیم مشغولند، خودشان به کار اشتغال دارند و اکنون کار می‌کنند و به نسبت، حال و وضع بیش از یک سوم زنانی که کودکان کم‌تر از سه سال دارند، نیز چنین است و الآن در وضعی قرار داریم که پدر و مادر، هر دو به کار مشغولند و سؤال این است که چه کسی از کودکان امریکا، پرستاری و مراقبت می‌کند؟!!

پاسخ بدین سؤال، غم‌انگیز است، بی‌گمان شمار پدران و مادرانی که به وظیفه و مسؤولیت مراقبت از کودکان خود عمل می‌کنند روزبه‌روز در حال کاهش است.

گرباچوف رییس جمهور اتحاد شوروی می‌گوید: «ما در خلال سال‌های طولانی تاریخ قهرمانانه و طاقت‌فرسای خود، عاجز و ناتوان بودیم از این که به حقوق ویژه زن و نیازهای وی به عنوان مادر و خانه‌دار و معلم کودکان خود - که نمی‌توان از آن بی‌نیاز شد - اهتمام بورزیم.»

آیا در این اعتراف آشکار **گرباچوف** به ناتوانی نظام کمونیستی و رهبران آن، در طول مدت بیش از نیم قرن، تأمل و تدبّر کرده‌اید، که نسبت به حقوق ویژه زن و نیازهای وی، به اعتبار مادر بودنش، خانه‌دار بودنش و وظیفه تربیتی و آموزشی، نسبت به کودکان خود، نتوانستند اهتمام و اهمیت بدهند؟

و این تمام گفته‌های **گرباچوف** نیست بلکه در کتابش پروسترویکا، درباره اعتراف به چیزی که در حق زن مرتکب شده‌اند، ادامه می‌دهد و می‌گوید: بی‌گمان وقتی که زن در حوزه‌های پژوهش علمی و تولید و خدمات و فعالیت‌های ابداعی و سازندگی کار می‌کند، دیگر وقت و فرصتی برای وی نمی‌ماند، تا به وظایف روزمرّه کار خانه‌داری و تربیت کودکان و ایجاد فضای خوب و پاک خانوادگی بپردازد و بدین وظایف مهم عمل نماید.

و ما بدین نتیجه رسیده‌ایم، که بسیاری از مشکلات ما در سلوک رفتاری کودکان و درباره جوانان و درباره معنویات اخلاقی و فرهنگی و... به فروپاشی روابط خانوادگی و موضعگیری سست ما نسبت به مسؤولیت‌ها و وظایف خانوادگی ارتباط دارد و بدان برمی‌گردد و این نتیجه با تمایلات خالصانه ما - که از نظر سیاسی آن را با ادّعای مساوات میان مرد و زن در هر چیزی توجیه می‌کنیم - متناقض است و

اکنون از مجرای "پروسترویکا" شروع کرده‌ایم که بر این وضع غلبه نماییم، لذا ما اکنون مشغول مناقشات و مناظرات سختی در روزنامه‌ها و در سازمان‌های عمومی و توده‌یی و در کار و در منزل هستیم. تا کاری کنیم، که راه بازگشت زن به وظیفه زنانه صرف را آسان نماییم...

پروفسور دکتر **کلین** رییس پزشکان بیمارستان دولتی زنانه، در کنفرانسی خطاب به پزشکان گفت: امروز در جمهوری اتحاد آلمان، حدود هفت میلیون زن مشغول به کار در خارج از خانواده هستند و این عدد، بیش از یک سوّم مجموع کارگران در آلمان می‌باشد و بیش از یک سوّم این زنان، شوهردار هستند و بیش‌تر آنان یک کودک یا بیش‌تر از آن دارند، که هنوز در سنّ طفولیت و کودکی زیر هفت سالگی می‌باشند. بی‌گمان این کودکان نیاز ویژه‌یی به مراقبت و توجه مادر دارند. بی‌شک این بار سنگین سه گانه، بر دوش این زنان، یگانه سبب و عاملی‌ست که تندرستی آنان را به خطر می‌اندازد و آن هم سبب ایجاد مشکلاتی برای کودک، سپس سبب وخامت وضع عمومی جامعه می‌شود...

و فیلسوف داستان‌سرای روسی **تولستوی** گفته است: بی‌گمان اگر ما زن مهندس یا زن وکیل مدافع حقوقی نداشته باشیم، چیزی را از دست نمی‌دهیم، لیکن اگر ما زن مادر، نداشته باشیم، همه چیز را از دست می‌دهیم!! و باز هم او گفته است: «بر مرد واجب است که کار کند و رنج کار را تحمل نماید و بر زن چیزی واجب نیست، جز این که در خانه و کاشانه‌اش اقامت نماید و در آن جا بماند، زیرا او همسر است و به عبارت بهتری، زیرا او ظریف و لطیف و نازکی‌ست که زود می‌شکند.»

دانشمند مشهور **آگوست کنت** مؤسس علم جامعه‌شناسی جدید در کتاب خویش: نظام سیاسی می‌گوید: «اگر روزی، زنان بدان مساواتی برسند که مدعیان دفاع از حقوق زنان، بدون رضایت آنان، خواستار آن هستند، به همان اندازه که حالت معنوی و اخلاقی آنان تباه می‌گردد، بی‌شک ضمانت اجتماعی خویش را نیز از دست می‌دهند و آن نیز تباه می‌گردد. زیرا آنان در این حالت در اغلب صنایع ناچارند، که سختی کار را تحمل کنند و بپذیرند و حق هیچ اعتراضی را ندارند همانطوری که در همان وقت، منابع و سرچشمه‌های اصلی محبت فیمابین نیز تیره می‌گردد».

هنگامی که خانم **هیرکور** زن مشهور، به دفاع از حقوق زنان، به فیلسوف کمونیستی مشهور **برودون** نوشت و رأی و نظر وی را درباره مسأله زنان پرسید، به وی پاسخ داد، همانطور که در کتابش: ابتکار نظام می‌گوید: این تلاشهایی که زنان می‌کنند، بر چیزی دلالت نمی‌کند، جز بر علتی و بیماریی که جنسشان بدان مبتلا شده است و آن علت، برهان و دلیل بر استعداد و آمادگی آنان است، برای تخمین و حدس، میزان نیروی ذاتی و قدرتشان بر تدبیر امور سیاسی و می‌خواهند خود را بیازمایند. او بعد از این که دلایل علمی بر این موضوع آورد، گفت: «بی‌گمان حالت زن، در جمعیت و سازمان اجتماعی، هنگامی بر شیوه‌ای باشد که می‌خواهند، همانطور که حالت مرد است، کارش پایان می‌یابد. زیرا آن وقت، برده و مملوک می‌گردد».

فیلسوف اقتصاددان **جول سیمون** در مجله "المجلات" مجلد (۱۷) می‌گوید: «زنان اکنون بافنده و چاپ کننده و... شده‌اند و دولت آنان را در کارگاه‌ها استخدام نموده است و از این راه چند درهمی به دست آورده‌اند. لیکن آنان در مقابل آن، پایه‌های خانواده‌های خود را درهم شکسته‌اند. آری، به گونه‌یی شده است که مرد از کسب و کار همسرش بهره‌مند می‌گردد. ولی در برابر آن، کسب و کار برای مرد کاهش یافته. زیرا زن در کار رقیب وی شده است» سپس گفته است: زنانی هستند که از مردان موفق‌ترند و به مشاغل دفترداری و منشیگری در تجارتخانه‌ها می‌پردازند و از طرف حکومت در وظیفه آموزش و تعلیم، پست و تلگراف، راه‌آهن و بانک‌ها و... به استخدام در می‌آیند، ولی این وظایف، آنان را به کلّی از خانواده‌هایشان بریده و دور کرده است.

و باز هم **آگوست کنت** در کتاب سابقش می‌گوید: «بایستی مرد هزینه زندگی زن را بدهد و او را تغذیه نماید، این است قانون طبیعی نوع انسان و این قانونی‌ست متناسب با زندگی جنس محبوب که زنان باشند و این اجبار مرد، بر تغذیه زن، شبیه به اجبار کردن طبقه کارگر است به این که طبقه روشنفکر را تغذیه نماید. تا این طبقه روشنفکر با استعداد و توانایی‌هایش برای انجام و ادای وظیفه اصلیش فراغت داشته باشد جز این که وظیفه کارگر، از جنبه مادّی‌ست، توجه مرد به جنس محبوب ـ که زن است ـ مقدس‌تر از آن است؛ هم‌چنین وظیفه زنانه، مقتضی زندگی خانوادگی‌ست. لیکن به نسبت متفکران، این اجبار فقط جنبه تضامنی دارد اما به نسبت زنان جنبه ذاتی و اصلی دارد.»

سپس می‌گوید: «و در صورت عدم وجود شوهر و عدم وجود خویشاوندان، برای زن، بر سازمان اجتماعی واجب است، که زندگی هر زنی را تضمین نماید و در صورت عدم استقلال زن نیز چنین است.

در این موضوع، معنی حقیقی پیشرفت و ترقی انسانی، این است که بایستی در حد امکان، زندگی زنان در منزل باشد و بایستی او را از هر کار بیرون از منزل معاف داشت. تا امکان داشته باشد. که وظیفه حیاتی و اصلی خویش را به نحو احسن و برطبق مراد انجام دهد.»

گیوم فربرو پژوهشگر زن مشهور، در احوال و دگرگونی‌های زن، در مجله "المجلات" مجلد (۱۸) می‌گوید: «در اروپا زنان بسیاری هستند که به کارهای مردانه می‌پردازند و بر اثر آن، مجبور می‌شوند، که به کلّی ترک ازدواج نمایند و می‌توان آنان را جنس سوم نامید، یعنی آنان نه مردند و نه زن!!»

سپس گفته است: به راستی دانشمندان عمران و آبادانی و فرهنگ و تمدن، وخامت فرجام این کار را احساس می‌کنند که منافی قوانین طبیعی‌ست و بی‌گمان با اشغال کار مردان توسط زنان، برخی از مردان سربار جامعه شده‌اند و چیزی نمی‌یابند که بدان اشتغال داشته باشند و اگر بدین منوال ادامه داشته باشد، سبب خلل اجتماعی بزرگی می‌شود.»

جون سیمون می‌گوید: «بایستی زن، هم‌چنان زن باقی بماند و زن با این صفت می‌تواند سعادت خود را بیابد و آن را به غیر خود نیز هدیه کند، پس باید وضعیت زنان را اصلاح نماییم و آن را تغییر ندهیم

و برحذر باشیم از این که آنان را به مرد تبدیل کنیم. زیرا زنان با مرد شدن، سعادت خود را از دست می‌دهند و ما مردان نیز بدان کار، همه چیز را از دست می‌دهیم، بی‌گمان طبیعت، هر چیزی که ساخته، نیکو و استوار ساخته است، پس طبیعت را بررسی کنیم و در تحسین و نیکوداشت آن تلاش و کوشش نماییم و بترسیم از هر چیزی که از قوانین خود و امثال خود، دور می‌شود.»

نویسنده مشهور زن **انی رورد** در مقاله‌یی که در روزنامه **الاسترن میل** در شمارد ۱۰ ماه مـایوی ۱۹۰۱ انتشار داده است، می‌گوید: «اگر دختران ما در خانه‌های خود، به صورت خادمه‌ها به مانند خادمه، مشغول به کار باشند بهتر از این است، که در کارگاه‌ها اشتغال داشته باشند، زیرا دختر با کار در آن‌جاها، آن چنان آلوده می‌گردد که آسیب‌های ناشی از آن، برای همیشه رونق زندگی وی را از بـین می‌برد، ای کاش!! کشورهای ما مانند کشورهای اسلامی می‌بود که حشمت و حیا و عفت و پاکدامنی در آن‌ها وجود دارد و خادمه‌ها و غلامان بنده، از زندگی مرفه برخوردارند و مانند فرزندان خانواده، کار می‌کنند و آبرو و ناموس آلوده نمی‌گردند.

آری، به راستی برای کشور انگلیس، ننگ و عار است که دخترانش را با اختلاط و آمیزش با مردان، نمونه رذیلت‌ها و پستی‌ها و بی‌شرمی‌ها سازد!!! ما را چه شده است که تلاش نمی‌کنیم، دختران ما به کارهایی بپردازند که موافق فطرت طبیعی آن‌ها باشد و کارهای منزل و خانه خود را انجام دهند و برای سلامت شرف و حفظ آبروی خود، کارهای مردان را به مردان بسپارند؟»

مورخ مشهور: **توینبی** زیر عنوان: "درسی از تاریخ برای انسان معاصر" مـی‌گوید: «بـه یـقین تـمام تلاش‌های ما برای حلّ مشکلاتمان از راه وسایل مادّی صرف، با شکست روبه‌رو گردیده است، ما ادّعا می‌کنیم که گام‌های بسیار بزرگی در به کار بردن ابزار و آلات و فراهم‌سازی دستهای کارگر برداشته‌ایم، لیکن یکی از نتایج غریب و شگفت‌انگیز این پیشرفت، آن است که کارهای خارج از توان زن را بر وی تحمیل نموده‌ایم و این چیزی‌ست که پیش از این، وجود نداشت و می‌بینیم کـه زنـان شـوهر کـرده و همسران در امریکا نمی‌توانند، به کارهای خانه‌داری بپردازند، آن گونه که واجب و بایسته است.

بی‌گمان زن امروز، دو کار را با هم دارد: کار اولش از این لحاظ که مادر و همسر است و کار دوم از این لحاظ که در کارخانجات و ادارات کارگر و کارمند است و زن انگلیسی به کار دوّم اشتغال دارد و کشور از این کار طاقت‌فرسایش خیری ندیده، زیرا تاریخ به اثبات رسانده است، که عصرها و دوران انحطاط، همان دوران و عصرهایی‌ست که در آن‌ها زن، کار خانه‌داری را رها کرده است.

زن نویسنده مشهور فرانسوی **مریم هاری** در کتاب خود: الاحاریم الاخیرة (حریم‌های جدید) خطاب به دختران جوان مسلمان گفته است: « خواهر عزیزم!! به حال ما، زنان اروپـایی رشک مـورزید و حسودی نکنید و از ما پیروی ننمایید، بی‌گمان شما نمی‌دانید که ما با چه بهای گزافی از بندگی معنوی و اخلاقی خویش، این آزادی پنداری خویش را خریده‌ایم.

من نمی‌گویم "لکنّ" همان‌طور که به دختران جوان دمشق گفته می‌شود: «به سوی حرم به سوی حرم» لیکن من می‌گویم: "لکنّ": "به سوی خانه به سوی خانه" بروید همسران حلال شوهران خود شوید و مادر باقی بمانید و در مشابهت و شبیه‌سازی به مردان رغبت نداشته باشید و برای مسابقه با مردان مکوشید و خود را خسته مکنید و بگذارید که همسر به موقعیت پایین‌تر از شوهرش راضی گردد؛ در حالی که سیّده و بانوی محترم اوست و این بهتر از آن است، که با شوهرش مساوی باشد، ولی شوهر از او کراهت داشته باشد...»

جون سیمون در مجله "المجلات" فرانسوی می‌گوید: «زنی که در خارج از منزل به کار اشتغال دارد، کار یک کارگر ساده را انجام می‌دهد، لیکن کار یک زن را انجام نمی‌دهد.»

علاّمه و دانشمند انگلیسی **ساموئیل سمایلس** که یکی از پایه‌های نهضت و جنبش انگلیسی‌ست گفته است: «به یقین نظامی که به اشتغال زن، در کارگاه‌ها و محیط کار حکم می‌کند و او را در خارج از خانه‌اش به کار می‌گمارد، هر اندازه برای کشور ثروت کسب کند. بی‌گمان نتیجه آن، ویران شدن بنای زندگی خانوادگی‌ست، زیرا این نظام به ساختمان خانواده آسیب رسانده و پایه‌های آن را در هم ریخته و روابط و پیوندهای اجتماعی را متلاشی نموده است، زیرا با ربودن همسر از شوهر و فرزندان از مادرشان نتیجه‌یی جز پست نمودن اخلاق زنان ندارد!! چون وظیفه حقیقی زن، عمل به وظایف خانه‌داری و ترتیب و تنظیم امور منزل خویش و تربیت فرزندان و صرفه‌جویی در امکانات معیشت و رفع نیازمندی‌های منزل و خانه است، لیکن محیط کار و کارگاه‌ها، او را از تمام این وظایف محروم می‌سازد، به گونه‌یی که وضعیت خانواده آن‌طور نیست که باید باشد و کودکان بدون تربیت و توجه بزرگ شده و نادیده گرفته می‌شوند و مشعل گرم محبت زناشویی خاموش و سرد می‌گردد و زن، از حالت نرمی و لطافت و عشق و محبت همسری بیرون می‌آید و به صورت رفیق و همکار وی، در کار و مشقت و رنج و خستگی در می‌آید و به سبب سختی کار بیرون و خانه تواضع اخلاقی خود را از دست می‌دهد.»

روزنامه "الأخبار" قاهره به تاریخ ۱۹۵۳/۳/۸، یک گزارش پژوهشی را از زن پژوهشگر انگلیسی انتشار داده که اخیراً بعد از یک همه‌پرسی که میان هشتصد زن کارگر انجام داده بود، گفته است: «بی‌گمان سبب تفوق و برتری مرد بر زن در میدان کار این است که سرکشی و بلند پروازی زن کم است.» سپس این زن پژوهشگر گفته است: «بی‌شک تنها امور شخصی، زن کارگر را به خود مشغول می‌دارد و او پیوسته به لباس و پوشاک و شانه کردن موهایش اعتنا و توجه دارد.»

و در تاریخ ۱۹۵۳/۳/۹ همان روزنامه مقاله‌یی از استاد **علی امین** انتشار داده بود که در آن گفته است: «من همیشه از طرفداران کار کردن زن در بیرون از خانه بودم و همواره زن شوهر کرده را بدان می‌خواندم که در جستجوی کاری باشد، که از آن پولی به دست آورد تا درآمد خانواده دو برابر گردد و سطح زندگی در کشور بالا رود، لیکن من امروز در روزنامه **الایونینگ ستاندارد** پژوهشی را از خانم

دکتر **ایلین** خواندم که در آن بیان داشته بود، که سبب و عامل مشکلات خانوادگی در امریکا و علت افزایش ارتکاب جرایم در جامعه، آن است که همسر و زن شوهر کرده، خانه و منزل خویش را رها کرده است، تا درآمد خانواده دو برابر گردد، پس درآمد افزایش یافته، در عوض سطح اخلاق و معنویات پایین آمده است.

و این پژوهشگر باتجربه امریکایی مذکور، ندای ضرورت بازگشت فوری مادران را به خانه‌یشان سر داده است، تا حرمت و احترام به اخلاق و توجه و اعتنا به فرزند برگردد، فرزندانی که تمایل مادر به بالا بردن سطح اقتصادیشان، آنان را از عطوفت و اعتنا محروم کرده است.

و خانم دکتر **ایلین** گفته است که تجربیات ثابت کرده‌اند، که بازگشت زن به حریم خویش، یگانه راه نجات نسل جدید از فروپاشی‌ست، که اکنون در آن سیر می‌کند و گام نهاده است.»

سپس **علی امین** گفته است: بی‌شک غیبت مادر از خانه‌اش، بر نسل جدید جوان، تأثیر بسیار منفی گذاشته است و آداب و رسومی را که خانواده به آن پایبند بود، از هم پاشیده است، لیکن آیا این بدین معنی‌ست که زن به زندان قدیم خویش برگردد؟!

آیا ممکن است زنی که طعم کار کردن بیرون را چشیده است به آشپزخانه و مطبخ برگردد و وقت خویش را به ملافه‌دوزی پتو و لحاف و صیقلی دادن ظروف منزل مشغول سازد؟!!

دکتر مصطفی السباعی می‌گوید: بعد از اعتراف به این که، ترک خانه و اشتغال زن به کار بیرون، برای خانواده و جامعه خطرآفرین است، چه معنی دارد که زن بازگشت به مطبخ را انکار نماید و آن را نپسندد؟ بی‌شک این اعتراف نشانه خرد او است و این پرسش اخیر از الهام عاطفه و احساس است و جامعه‌ها براساس عواطف احمقانه و پریشان بنا نمی‌گردند، پس این کیست که گفته است: کار زن در خانه، ملافه‌دوزی لحاف و پتو و شستن ظروف غذاخوری‌ست؟

اگر چنین می‌بود، یک کارگر آشپز، خواه مرد یا زن ما را از بانوی خانه‌دار بی‌نیاز می‌کرد، آیا بی‌خردی نیست، که وظیفه و نقش زن را، تا این حدّ بی‌ارزش می‌کنید؟!! آیا خطری که اعتراف می‌کنید خانواده و جامعه را تهدید می‌کند، عدم وجود زنی در خانه است، که لحاف و پتو را ملافه‌دوزی کند و ظروف غذاخوری را بشوید؟!!

یا عدم وجود همسر و کدبانویی‌ست که بر منزل و خانواده‌اش اشراف و نظارت داشته باشد و عدم وجود مادری‌ست که به تربیت کودکان خود اعتنا و توجه نماید؟!!

سپس می‌گوید: کدام عاقل و خردمندی‌ست که اهمیت و بزرگی نقش و وظیفه همسر، در خانه را بداند و فراغت او را برای انجام وظیفه واجب، زندانی به حساب آورد؟! پس چرا نمی‌گوییم کارمندی که از ترک وظیفه منع می‌شود در دفتر کارش زندانی‌ست؟!

و در مجله **حضارةالاسلام** آمده است: در انگلستان اعتراض به زن کارگر و کارمند از نو شروع شده است. بعضی از اعضای مجلس عوام بریتانیا، پیشنهاد کرده‌اند که اضافه کاری‌های زن کارمند که علاوه بر حقوق بدانان پرداخت می‌گردد، مادام که از حقوق شوهرش بدان دست می‌یابد، لغو گردد؛ هم‌چنین

پیشنهاد کرده‌اند که تقاضای کار زن شوهردار را قبول نکنند، تا تقاضای مرد باشد. یعنی اول تقاضای مرد بعد تقاضای زن برای کار پذیرفته شود. زیرا استخدام زنان به بیکاری تعداد زیادی از مردان منتهی شده است.

در اروپا و امریکا ندای: زن را به خانه‌اش برگردانید، سر داده‌اند:

آری، کسانی که عواقب دعوت زن را به کار کردن بیرون از خانه در چند دهه چشیده‌اند، چنین گفته‌اند...

برای نمونه، زنان فریب دعوت به آزادی خود و مساواتشان با مردان را خوردند و از جمله سخنان به ظاهر پرزرق و برق و در حقیقت کم‌سو و بی‌فروغ، دعوت زنان به کار از طرف رهبر کمونیستی جهان "لنین" است که نویسنده غز "بابر" در کتاب خود: ازدواج و خانواده آن را نقل کرده و گفته بود: «بی‌شک ملت و امّتی که نصف جمعیت آن، زنانند، که در زنجیر کارهای آشپزخانه دست و پا می‌زنند، آزاد نخواهد بود.»

و این سخن وی در بالا بردن سطح توقعات و آرزوهای زنان در آن‌جا، بسیار تأثیر نهاد و آرزوهای آنان، از وحدت خانواده و کارهای خانگی، اهمیت بیش‌تری پیدا کرد و دادن بورس‌های تحصیلی و امتیازات و آزادی و شهرت، به زنان روسی دنیای تازه‌یی بخشید، لیکن این امتیازات تازه، مسؤولیت‌های تازه‌یی برای آنان به بار آورد، زیرا بیش‌تر کارها در کارخانجات نیز، مانند کارهای خانه معمولی و عادی و خشک‌اند، بلکه در بعضی اوقات سخت‌تر از آن‌ها می‌باشند و زن را از کارهای سخت و طاقت‌فرسا و آلوده، استثنا نکردند، مانند حفر و کندن کانال‌های زیرزمینی و نظافت و پاکیزگی خیابان‌ها، زیرا مساوات، مساوات در کار را نیز می‌طلبد و زن به خاطر جنس و طبیعتش، مورد بخشودگی قرار نمی‌گیرد، بلکه این قدرت جسمانی وی است، که سطح کار او را تعیین و مشخص می‌نماید.(۱)

بعد از فرو رفتن در این تجربه و با تمام کارهایی که تثبیت کردند، حتی در نزد آنان، در ضمن اجراءات اجتماعی، خود به خود و خودکار و ناآگاهانه، قرار گرفت، بلکه با وجود استقرار آن، در تعهدات بین‌المللی، همانطوری که در پیمان متفق علیه برای از بین بردن تمام اشکال، تبعیض و تمیز بر ضد زن آمده است که در سال ۱۹۷۹ جمعیت عمومی سازمان ملل متحد بر آن اعتماد نمود، علی‌رغم تمام اینها، صدای اجتماعات و جمعیتها در اروپا و امریکا با حرارت و نگرانی و ترس برخاست، که «زن را به خانه‌اش برگردانید».

۱. کار زن در منزل و خارج از منزل ص ۲۶ از دکتر ابراهیم بن مبارک الجویر طه. اول، ۱۴۱۶ ه مکتبة عبیکان، ریاض

پس در این جامعه‌های رنج دیده و زحمتکش، سعادت زن در این بود، که باید خانواده، او را از سر و صدای گوش خراش کارخانجات و پریشانی حاصل از ابزار و ادوات و آلات سنگین و رنج و سختی کار و وظیفه طاقت‌فرسا، نجات بدهد و رحمت و محبت خانواده و آرامش روح و اطمینان خاطر ـ که تمدن سخت و سنگ دل از وی گرفته بود ـ به وی برگرداند و دوباره به دست آورد، زیرا این آرامش را هنگام خروج از منزل در جستجوی منبع رزق و روزی و تأمین مایه زندگیش از دست داده بود.[1] در جامعه‌یی که تقریبا نزدیک است که مظاهر همبستگی خانوادگی از بین برود، کم‌تر پیش می‌آید، که زن در آن موفق به یافتن این نعمت بزرگ گردد، یعنی نعمت وجود نان‌آور و ضامن و سرپرست و قیّم بر وی. پس خردمندان و متفکران غرب همواره بر از دست دادن این شیوه و راه زندگی تأسف می‌خورند؛ همان‌طوری که زن در آن جا، از آتش شوق و میل بازگشت به خانه می‌سوزد و می‌گدازد.

زن غربی وظایف بیرون از منزل را رها می‌کند و به منزل روی می‌آورد:

از بررسی‌های خبرگزاری‌های غربی آشکار شده است که در خلال دو سال بین (۱۹۸۹ و ۱۹۹۰) صدها نفر از زنان کارگر، در ایالت واشنگتن کارهای بیرونی خود را رها کرده‌اند و به خانه و کاشانه خود برگشته‌اند و "مؤسسه مادر" در ایالات متحده امریکا اعلام داشته بود، که بیش از پانزده هزار زن، بعد از این که به اختیار خود، کار را ترک کرده بودند، بدین مؤسسه پیوسته‌اند تا از آن‌ها مراقبت شود.

در یک همه‌پرسی که "مؤسسه پژوهش‌های بازار" در سال (۱۹۹۰) در فرانسه با (۲/۵) میلیون دختر جوان انجام داده بود، در مجله **ماری‌کیر** تعداد قابل ملاحظه‌یی از آنان، اظهار تمایل کرده بودند که به خانه برگردند به خاطر آشفتگی و پریشان‌خاطری همیشگی در کار و به خاطر این که نمی‌توانند شوهران و کودکان خود را جز هنگام صرف شام ببینند.[2]

روس‌ها زن را برای ماندن در خانه دعوت می‌کنند:

از جمله مواردی که این موضوع را بیش‌تر اثبات می‌کند، این است که مردم روسیّه شوروی ـ که سنگر کمونیستی و اشتراکی و خاستگاه نظریه تند دعوت به کار زنان در خارج از منزل خود بود ـ از نظریه و رأی پیشین خود برگشته و پشیمان شده‌اند، در یک نظرسنجی که "مؤسسه نظرسنجی" انجام داده است و خبرگزاری **ایتارتاس** روسی، نتیجه آن را در ششم ماه مارس (۲۰۰۰) انتشار داد، به شرح زیر آمده است:

ـ (۴۷٪) از روس‌ها، بر این رأی هستند، که نباید زن کار کند، مادام که وضع مالی یا وضع شریک زندگیش خوب باشد.

۱. به "عمل المرأة" ص ۲۱ مراجعه شود.

۲. به جریدة "المجاهد" شماره (۳۱) ۱۴۳۳/۱/۲۰ هـ مراجعه شود.

ـ (۴۶/۵٪) از کسانی که این همه‌پرسی شامل آنان شده بود، گفته بودند: زنان بایستی در خانه بمانند، اگر شریک زندگی آنان، قادر به تأمین نیازهای آنان باشد.

ـ تنها (۳۷٪) از آن‌ها حق زن در کار کردن را تأیید کرده بودند.[۱]

خواسته‌ی زنان در کپنهاگ: سعادت در آشپزخانه است!!

تظاهرات بزرگی در خیابان‌های "کپنهاگ" برپا گردید و تعداد بسیار زیادی از دختران جوان و دختران دانشجوی دانشگاه‌ها، در آن شرکت کرده بودند و بر الواحی که حمل می‌کردند، چنین شعارهایی نوشته شده بود:

ـ ما انسانیم نمی‌خواهیم اشیای بی‌جان باشیم.

ـ ما نمی‌خواهیم کالاهای تجارتی باشیم.

ـ سعادت ما جز در آشپزخانه نیست.

ـ بایستی زن در خانه خویش باقی بماند.

ـ زنانگی را به ما برگردانید.

به حقیقت پژواک و بازتاب این تظاهرات در اروپا پیچید و طنین انداخت و در تعدادی از پایتخت‌های اروپایی تظاهرات همانند آن برپا گردید.[۲]

زنان فرانسوی از مساوات با مردان و دویدن دنبال مترو خسته شده‌اند!!

مجله **ماری‌کیر** در فرانسه یک همه‌پرسی را با دختران جوان فرانسوی از سطوح مختلف اجتماعی و فرهنگی انجام داده و عنوان آن چنین بوده است: «خداحافظ ای عصر آزادی و خوشامدی ای عصر حریم خانوادگی» و این همه‌پرسی شامل (۲/۵) میلیون از زنان جوان مشغول به کار و زنان خانه‌دار بود و نتیجه آن چنین بود: (۹۰٪) از زنان، ماندن در منزل و بیرون نرفتن برای کار را ترجیح داده و گفته بودند:

ـ از مساوات با مردان خسته شده‌ایم.

ـ از زندگی آشفته و پریشان‌خاطری شب و روز اندوهگین شده‌ایم.

ـ از بیداری بامداد و دویدن به سوی مترو خسته شده‌ایم.

ـ از این زندگی زناشویی که شوهر همسرش را جز در وقت خواب نمی‌بیند، خسته و دل‌زده شده‌ایم.

ـ از این زندگی که در آن، مادر کودکان خود را جز بر سر سفره غذا خوردن، نمی‌بیند، بیزاریم.[۳]

---

۱. به روزنامه "الریاض" شماره (۱۱۵۸۰) چهارشنبه ۱۴۲۰/۱۲/۲ هـ مراجعه شود.

۲. به مجله "الاسرة" شماره (۱۰۷) ماه صفر ۱۴۲۳ هـ نشریه مؤسسه وقف در هلند مراجعه شود.

۳. همان مرجع سابق.

زن سوئدی مشتاق خانه و آرامش و ثبات و استراحت آن است:

سازمان ملل متحد خانم **بریژیت هامر** قاضی سوئدی را موظف کرده بود که درباره مشکلات زن غربی، پژوهش و بررسی‌یی به عمل آورد، که نتیجه‌ی پژوهش این بود: به یقین زن سوئدی، بدین نتیجه رسیده است که این آزادی بخشیده شده به وی، جز وهم و خیال چیزی نیست و بی‌گمان زن سوئدی، مشتاق خانه و آرامش و ثبات و استراحت آن است و از این آزادی صرف‌نظر می‌کند و کوتاه می‌آید.

در کنفرانس **جرم و جنایت** که در لندن در سال (۱۹۶۰) تشکیل شده بود، آمده است:

«بی‌گمان اگر همه اتفاق دارند، که انجمن‌ها در پیشرفت کودکان و فرزندان سهمی دارند و این که مشغول کردن و پر کردن اوقات فراغت و بیکاری به طریقه و شیوه سالم، می‌تواند در تهذیب و اخلاق جوانان نقشی داشته باشد و این که مدرسه و پرورشگاه و مهدکودک نیز نقش بزرگی در این زمینه دارند، ولی باید اذعان کرد، که تنها پایه و رکن اساسی و مثبت خانواده مادر است و این که سعادت جامعه و بدبختی آن به او بستگی دارد، پس اگر نسلی که جامعه را تشکیل می‌دهد از مراقبت و توجه زن و نقش او محروم باشد، بی‌شک سعادت آن جامعه به خطر می‌افتد.»

و در همان کنفرانس گفته شد: «بی‌گمان مالی که زن از کارش به دست می‌آورد تا برای فرزندان خود هزینه نماید، از برخی لحاظ برای تربیت فرزندان کافی نیست، تا چه رسد بدین فراغ و خلأ بزرگی که نبودن مادر در منزل به جای می‌گذارد؛ در حالی که مادر رکن و پایه اساسی و مثبت خانواده است.»

یک نویسنده غربی فراغت مادر برای کارهای خانه و هزینه شوهر بر وی را تأیید می‌کند و تأکید می‌نماید کاری که زن در خانه انجام می‌دهد ارزشمندتر و پربهاتر از درآمد مالی‌ست.

روزنامه "الایام" دمشقی در یکی از شماره‌های خود در ماه آب (۱۹۶۲) خلاصه مقاله‌یی را انتشار داده بود، که آقای سعید عودة آن را از یکی از مجلات غربی به عربی ترجمه کرده بود و اینک آن مقاله:

نویسنده در پژوهش خود می‌گوید: عوامل و انگیزه‌هایی که ما را به ازدواج به عنون راه درست زندگی دعوت می‌کنند و ما را بر آن می‌دارند چه چیزهایی هستند؟

بی‌شک نخستین تجربه انسان در زندگیش، پیوستن وی به یک جامعه‌ی کوچک و یک وحدت ویژه به نام خانواده است و این جامعه‌ی کوچک، تشکیل یافته از بعضی افرادی‌ست که نتیجه ازدواج است، در حقیقت مهد اول و گهواره نخستین طبیعت آن جامعه را تجسم می‌بخشد و نشان می‌دهد، پس این زندگی خانوادگی، که انسان در آن متولد می‌گردد، اولین زندگی اجتماعی‌ست که می‌بیند و می‌شناسد.

شاید نتوانیم آن سرشت و طبیعتی را که بر اثر زندگی خانوادگی، در روح و روان ما نقش می‌بندد، درک کنیم، لیکن ما از آن بسیار متأثر می‌گردیم، پیش از آن که، در مدت طولانی یاد بگیریم که چه چیزی ممکن است، جای آن را بگیرد.

پس هرگاه وقت تفکر و تأمل در آن فرا رسید، بی‌گمان اندیشه تشکیل خانواده در ذهن ما، به عنوان یک مسأله طبیعی و صحیح و واجب پدیدار می‌شود، زیرا ما می‌خواهیم مانند پدر و مادر خود شویم پس هنوز به سنّ رشد نرسیده‌ایم، تا این رغبت و تمایل درونی خویش را به پیوند اجتماعی که خانواده است، ابراز داریم؛ بنابراین، اسباب و عوامل پاسخ بدین سؤال به شرح زیر است:

- چرا ما ازدواج می‌کنیم؟! این پرسشی‌ست که بعد از تفکر و اندیشه درباره ازدواج پیش می‌آید و هیچ کس نمی‌گوید: این سرشت زندگی، از زمان پیدایش، در طبیعت ما نقش بسته است، بلکه تحت فشار عادت به ازدواج می‌اندیشیم و خانواده خود را تشکیل می‌دهیم و به جای درک ریشه‌ی این اسباب در اعماق روح ما پیش از آن که ازدواج صورت گیرد، تمام مزایای آن را کشف کرده و آن‌ها را به عنوان عوامل واقعی ازدواج ذکر می‌کنیم؛ به علاوه ما درک نمی‌کنیم که این اکتشاف ما نتیجه تفکر و اندیشه شخصی ما، در این موضوع نبوده، بلکه درواقع نتیجه و ثمره‌یی از نتایج و ثمرات فرهنگ اجتماعی ما بوده است، پس این فرهنگ اجتماعی ما بوده که ما را به فکر ازدواج کشانده است و زنان بـه انـواع فشارهای اجتماعی بیش از مردان حساسیت دارند.

و علی‌رغم آزادی پنداری که زن، هیاهوی آن را، سر داده است، بی‌گمان اغلب قریب به اتفاق زنان، برای این آفریده شده‌اند، تا خانه‌دار باشند و با وجودی که شمار زنانی که در جستجوی کارهای بیرون از خانه‌اند، روزبه‌روز، افزایش می‌یابند، بی‌شک زن، شوهر را بر معشوق و رفیق نامشروع تـرجـیح می‌دهد و بهتر می‌داند، زیرا شوهر می‌تواند ضمانت اقتصادی و عشق و محبت را با هم به وی ارزانی دارد و به خاطر ساختار اقتصادی جامعه و ثابت‌قدمی و پیشینه مردان در این زمینه، زنان ازدواج را ترجیح می‌دهند، نه فقط به سبب تنهایی بلکه به خاطر نیازشان به ضمانت اقتصادی نیز این کار را می‌کنند.

زنی که ازدواج می‌کند، از هر نظر جایگاه و منزلت وی بالا می‌رود و این چیزی‌ست که نباید مورد غفلت قرار گیرد، زیرا بعد از ازدواج کدبانوی خانه خود می‌گردد و بعد از اداره‌ی خانه‌ی پدری اکنون خانه خویش را طبق علاقه و سلیقه‌ی شخصی‌اش اداره می‌کند و در کنار آن، احساس می‌نماید که او در جامعه مؤثر و کارساز است و به نوبه خویش، در آن نقشی دارد.

ازدواج به زن احساس عاطفی و درونی می‌بخشد که بر احساس استقلال وی افزوده می‌گردد، پس زن به حکم ازدواج بر رفتار شوهرش مسلط می‌شود و این خودگام مهمی برای پختگی حقیقی اوست و ساختار اجتماعی ما، از زن چیزی بیش از این نمی‌خواهد، که بالغ گردد و بزرگ شود و قادر به تناسل گردد.

انگیزه‌های مردان نیز برای ازدواج، چیزی بیش‌تر از انگیزه‌های زنان نیست و مردان نیز همان ثمره و نتیجه را از ازدواج می‌گیرند.

بی‌شک خطای بزرگی‌ست که گفته شود: مرد به سبب ایـن کـه از درآمـد خـود هـزینه مـنزل را می‌پردازد، لذا او یگانه نان‌آور خانواده است، به یقین زن نیز مثل کار او را انجام می‌دهد، اگر کارهایی

که زن در خانه انجام می‌دهد با پول و مال و مزد ارزیابی شود، در بسیاری از موارد بر آن چه مرد هزینه می‌کند، برتری و فزونی می‌یابد و کار مرد نیز مرهون کار خانگی زن است!!

هنگام ازدواج، انسان شخص دیگری را در کنار خود می‌یابد، که بسیاری از نیازها و لوازم او را با عنایت تام انجام می‌دهد و بی‌شک مرد می‌تواند افراد و اشخاص فراوانی را بیابد که این نیازها را برآورده نمایند، لیکن هنگامی که شخص واحدی را بیابیم (همسر) که نیازهای ما را با اهمیت ویژه‌یی انجام دهد، سبب دلگرمی و آسودگی خاطر می‌شود و این فرد (همسر) ما را بی‌نیاز می‌سازد از رنج و زحمت این که گاه و بیگاه در جستجوی کسانی باشیم که می‌توانند، این کارها و وظایف مهم را برایمان انجام دهند؛ هم‌چنین ما را از رنج و اضطراب و مشکلاتی که ممکن است این افراد ایجاد کنند، نجات می‌دهد.

ازدواج آرامش و آسودگی می‌آفریند و وحشت تنهایی را از خانه و کاشانه دور می‌سازد، در کنار خود کسی را می‌بینیم که با وی سخن بگوییم و نقشه آینده زندگی خود را طرح کنیم و این اجتماع بین دو نفر، یکی از بهترین نعمت‌های ازدواج است، زیرا برای انسان بسیار سخت و دشوار است که به تنهایی راه زندگی را طی نماید. به راستی تنهایی برای نوع انسان، شرّ و تباهی‌ست و از جمله خطرناک‌ترین بیماری‌های انسانیتِ انسان است.

و از جمله آثار آن، عوارض ترسناکی‌ست، مانند: شکّ و تردید، بیم و هراس، عدم اعتماد به نفس، خستگی و افسردگی و ملالت دایمی و پریشان‌خاطری، امّا مساهمت و مشارکت مرد و زن در ازدواج، بی‌گمان به هر دوی آنان، فرصت برخورداری از لذت‌های زندگی و خوشی‌ها و مسرّات و شادی‌های آن را می‌بخشد.

بی‌شک ازدواج فرصت رهایی از انواع تظاهر و خودنمایی به انسان می‌دهد، پس نفس خویش را به روش صحیح ارضا می‌کند و از شادی و سرور و عشق و محبت بهره‌مند می‌برد، می‌کند و در پی لذت‌جویی از آن‌هاست.

به یقین ما برای رهایی از رنج تنهایی و دردهای آن، راه حلّی جز ازدواج نداریم.

روزنامه "الایام" دمشقی در ماه آب (۱۹۶۱)، ترجمه مقاله زیر را از یکی از مجلات آلمانی انتشار داده بود:

زن آلمانی در گذشته، در جستجوی زیبایی و سفر و شکار و ماجراجویی بود و به مادر شدن و تربیت کودکان عنایت و توجه داشت، اما امروز دگرگونی بزرگی، بر زندگی وی عارض شده است، به گونه‌یی که مهم‌ترین دغدغه و دل‌مشغولی وی آن است که برای کسب پول و مال و جمع‌آوری آن، کار کند، قطع نظر از این که بدان نیاز دارد یا ندارد و بسیارند، زنانی که به خاطر خریدن یک ماشین مُد روز، کار می‌کنند و وزیر کار خانوادگی آلمان **فرانز جوزیف ویرمیلنگ** آن را با دهشت و نگرانی تعبیر

کرده و می‌گوید: به راستی زن آلمانی امروز، به گونه‌یی شده است که خرید ماشین **فولکس واگن** را ترجیح می‌دهد بر این که، کودک دوّمی به دنیا آورد!...

و در شهر **بون** پایتخت آلمان، زنانی را می‌یابی که کارهای فراوانی انجام می‌دهند، از کار سلمانی مردانه گرفته تا رانندگی ماشین‌ها، بلیت‌فروشی، قصّابی و کارهای پلیسی و... به حقیقت در بیست و دو حرفه و شغل، تعداد زنان به نسبتی رسیده است که بالاتر از نسبت مردان است؛ هم‌چنین که از هر پنج حرفه، زن بر یک حرفه مسلط شده است.

و مجله آلمانی که این گزارش را انتشار داده است می‌گوید: زن در آلمان به سبب نیاز به پول و مال، کار نمی‌کند، زیرا تنها (۱۳٪) از زنان به پولی نیاز دارند که با زحمت و رنج خود به دست می‌آورند و (۸۷٪) از آنان برای رقابت با مردان، به کار می‌پردازند!! و آن مجله می‌افزاید: به یقین این گرایش سبب ایجاد مشکلات خانوادگی شده و نسبت طلاق، افزایش وحشتناکی یافته است؛ در نتیجه رغبت زنان، به اجتناب و پرهیز از زحمت طاقت‌فرسای تربیت کودک و عدم توجه به کارهای خانگی، شمار کودکان، کاهش چشمگیری نشان می‌دهد...

در چنین شرایطی زن می‌خواهد به زمان قدیم برگردد که شوهرش ماشین نداشت لیکن محبت و عطوفت و آرامش و فراغت خاطر داشت و کانون خانواده‌اش مملوّ از صمیمیت و محبت بود.

دکتر **حسین امین** گفته است:[1] یک بررسی از دانشگاه **هاروارد می‌گوید**:

بی‌گمان اگر زن، موفقیت شغلی در حرفه‌یی را به دست آورد مادری و مادر بودن را قربانی می‌سازد، به سبب امتناع از به دنیا آوردن فرزند و پیشگیری از آن، یا به سبب رها کردن کودکانش که خودشان خودشان را تربیت نمایند.

و در صفحه (۱۵و۱۷) این گزارش، چهار نفر از رؤسای شورای اداری چهار شرکت از بزرگ‌ترین شرکت‌های فرانسوی و آلمانی، اعتراف می‌کنند، که علیه قوانین کاری که به تساوی میان مرد و زن حکم می‌کند، نیرنگ و حیله به خرج می‌دهند، به گونه‌یی که کارگران زن را بازخرید می‌نمایند می‌گویند: بعد از این که یکی از کارگران و کارمندان زنشان، کودکی به دنیا می‌آورد آنان پرداخت مزد و حقوق به وی را زاید و بی‌فایده می‌انگارند، زیرا او اگر یک زن طبیعی باشد، قطعاً اهتمام اساسی و توجه اصلی او، به خارج از کار شرکت معطوف است.

و جای تعجب است که از میان این رؤسای چهارگانه، یکی از آنان، زنی‌ست که رییس شورای اداری یک شرکت است و رأی او جدای از رأی رؤسای سه گانه دیگر نیست!!

دکتر **الکسیس کاریل** در کتاب خود انسان موجود ناشناخته از تأثیر بیرون رفتن زن برای کار و اهمال و غفلت وی از وظیفه اساسی و اصلی خود ـ که مادر بودن و مربّی نسل‌های آینده است ـ سخن می‌گوید:

---

۱. "المرأة بین الشارع و البیت" ص ۱۳۲.

«بی‌گمان جامعه عصر ما، اشتباه بزرگی مرتکب شده است که تدریب و تربیت کودک را ـ که وظیفه زن است ـ کاملاً بر عهده‌ی مدرسه نهاده است، یعنی به جای آن که مادر کودک را تربیت کند، مدرسه او را تربیت می‌نماید، لذا مادران کودکان خود را به پرورشگاه و مهدکودک می‌سپارند، تا به کارهای خویش یا به توقعات و طمع‌ورزی‌های اجتماعیشان بپردازند، یا دنبال لباس و مد هستند، یا دنبال خواسته‌های ادبی و هنری می‌روند، یا به سینما رفته و بدین گونه اوقات خود را در کسالت و تنبلی به سر می‌برند، بی‌گمان آنان مسؤول نابودی وحدت خانواده و اطرافیان هستند، که در آن کودک با بزرگان دیدار می‌کند و بدانان می‌پیوندد و از آنان چیزهای زیادی می‌آموزد، در واقع نشاط و فعالیت فیزیولوژی و عقلی و عاطفی کودک، بر اساس قوالب موجود در محیطش شکل می‌گیرد، زیرا او از اطفال و کودکان هم سنّ خود، جز چیزهای اندکی نمی‌آموزد.» و دکتر **کاریل** از تفاوت بین مرد و زن سخن می‌گوید:

«بی‌گمان تفاوت موجود بین مرد و زن، به شکل خاصّ، اندام‌های تناسلی و وجود رَحِم و بارداری یا طریقه و شیوه تعلیم نیست، بی‌شک این تفاوت‌ها دارای طبیعت بسیار مهم‌تر از آنند و از ساختار هستی خود بافت‌ها، نشأت می‌گیرند و از باردار کردن و تلقیح تمام جسم به موادّ شیمیایی معینی که از تخمدان تراوش می‌نماید، ایجاد می‌شود.

بی‌شکّ جهل بدین حقایق جوهری و اساسی‌ست که مدافعان از مؤنث بودن و زنانگی را بر آن داشته است که باور و عقیده داشته باشند به این که واجب است، هر دو جنس به یک شیوه تعلیم و آموزش داده شوند و به هر دوی آنان یک سلطه و قدرت و مسؤولیت‌های مشابه عطا گردد، حقیقت آن است که زن با مرد تفاوت‌های اساسی دارد و هر سلّولی از سلّول‌های جسمش طبیعت و سرشت جنس خود را دارا می‌باشد و این امر به نسبت اندام‌هایش نیز صحیح است، به ویژه، نسبت به جهاز و دستگاه عصبی وی بیش از هر چیز دیگری صدق می‌کند و قوانین فیزیولوژی انعطاف‌ناپذیرند و درست همانند قوانین افلاک و ستارگانند و نرمی و انعطاف را نمی‌پذیرند و امکان ندارد، که تمایلات و خواسته‌های انسانی را به جای آن‌ها قرار داد.

بنابراین ما مجبور و ناچاریم که این قوانین را همان‌طوری که هستند بپذیریم.

پس بر زنان واجب است که قابلیت و اهلیت خود را با پیروی از طبیعت و سرشتشان، تربیت و رشد و نموّ ببخشند، بدون این که برای تقلید و پیروی از مردان و مذکران بکوشند، بی‌گمان نقش آنان در پیشرفت تمدن، بالاتر و بهتر از نقش مردان است، پس بر آنان واجب است که از انجام وظایف معین و مشخص خود، شانه خالی ننمایند.» و نویسنده زن انگلیسی بانو **اجاثا کریستی** می‌گوید:

«بی‌گمان زن غربی که در تلاش و عَرَق جبین با مرد مساوی شده است، پس زنانگی و طبیعت مادینگی و سعادت خانوادگی خود را از دست داده است.»

دکتر **دین دنیس** دانشمند روانشناس امریکایی می‌گوید: بی‌گمان هوش کودک، رشد و نموّ می‌کند و قدرتش بر سخن گفتن افزایش می‌یابد، اگر در میان پدر و مادرش و در آغوش آنان پرورش یابد و به پرورشگاه و مهدکودک یا شیرخوارگاه یا به دست مربیان زن بیگانه و خادم سپرده نشود.

تمام این‌ها از اهمیت ماندن مادر در خانه، برای ادای وظیفه‌اش، نسبت به خانواده‌اش، پرده بر می‌دارد و این که از نظر اسلام مادر بودن و مادر شدن وظیفه اساسی و اصلی زن است؛ هم‌چنین نقش و رسالت وی، نسبت به شوهر و کودک و خانه‌اش همین می‌باشد و این که انجام این وظیفه دقیق و مهمّ و حساس، فراغت کامل زن را می‌طلبد.

و به راستی قرآن کریم این وظیفه مهم را به وضوح بیان کرده است که می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ (روم: ۲۱)

«و از جمله آیات خداوند این است که از جنس خودتان برای شما همسران آفریده است، تا در کنار آنان، آرامش یابید و در میان شما رحمت و مودت قرار داد.»

بنابراین تمام کسانی که از زن سخن می‌گویند و وظیفه مهمّ دیگری غیر از مادر بودن و مادر شدن را برای وی قایل هستند، به زن و به جامعه هر دو، خیانت می‌کنند، تجربه‌های پژوهشگران، از این حقیقت پرده برداشته است، تا صداقت و راستی و اعجاز قرآن کریم را تأکید نماید و پژوهش اجتماعی که **سهام محمودالعراقی** در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود، در دانشگاه "طنطا" انجام داده است می‌گوید: به یقین کار کردن زن در بیرون از خانواده، به پایین آوردن سطح اخلاقی فرزندان منتهی گردیده است! و این که به طور مطلق بین سطح اقتصادی و سطح اخلاقی خانواده، هیچ پیوند و مناسبتی وجود ندارد.[۱]

■

عدم مساوات بین زن و مرد در کار و عمل وجود دارد، علی‌رغم این که مساوات یکی از شعارهایی‌ست که از خلال آن زن را فریب داده‌اند تا در زمینه امور مردان کار کند و به یقین مزد کمتر از مزد مرد به وی داده‌اند و هنوز نیز بر این منوال رفتار می‌نمایند. در آمارها و گزارش‌هایی که خوانده‌ایم، مردان حقوق‌هایی می‌گیرند که به نسبت (۳۴٪) از حقوق زنان بالاتر است. و دَرِ همه کارها را به روی زن نگشوده‌اند و باز هم در آن منابع خوانده‌ایم، علی‌رغم این که برابر آمار (۴۵۵) حرفه و شغل وجود دارد، ملاحظه شده است که انبوه زنان کارگر و کارمند و تراکم آنان، تنها در نزدیک به (۲۰) حرفه و شغل وجود دارد.

---

۱. به "المرأة بين الفقه و القانون" از دکتر السباعی و "ماالمانع من الحجاب" از استاد عبدالحمید البلالی و "وقفات حول معاناة الأيدی العاملة الناعمة" از استاد خالد عبدالرحمن الشافع و "الامومة و مكانتها فی الاسلام" از خانم مهاعبدالله الأبرش مراجعه شود.

و برای زنان کارهای ثابت و همیشگی را فراهم نکرده‌اند و خوانده‌ایم که کارهایی که بسیار جزیی ثابت هستند، به زنان اختصاص یافته است، زیرا نسبت این گونه کارها، نزد زنان به (۲۵٪) می‌رسد؛ در حالی که نسبت آن نزد مردان به بیش‌تر از (۲٪) نمی‌رسد.

و مردان او را برای رفاه و سرگرمی اوقات خود می‌خواهند، لذا نسبت زنان مشغول به کار، در هنرها و فنون متنوع به (۴۱٪) می‌رسد و نسبت آنان در کارهای مهمی مثل نمایندگان و مدیران ادارات، از نسبت (۶٪) تجاوز نکرده است.(۱)

آری، زن از نظر اجتماعی استقلال یافته، لیکن برای آن بهای گزافی پرداخته است؛ همان‌طوری که در کتاب: المعهد الوطنی الفرنسی آمده است:

۱. تنهایی ۲. مسؤولیت‌های بیش‌تر و کار بیش از مردان ۳. دستمزد کم‌تر از مردان ۴.استراحت کم‌تر از مردان در کار.

باید اندکی در پرداخت این بهای گزاف تأمل کنیم، تنهایی و مسؤولیت‌های بیش‌تر، مزد کم‌تر و راحتی کم‌تر، آیا این‌ها قیودی نیست که زن از این استقلال اجتماعی بدان می‌رسد و در عین حال استقلال را کم دارد؟!!

این چه استقلالی‌ست، که مسؤولیت‌های بیش‌تر وقت زن را بگیرد و مزدهای کم‌تر، او را بر آن دارد که احساس کند، مظلوم است و سهم راحتی کم‌تر، جز توان و تلاش اندکی، برای وی باقی نمی‌گذارد؟!! آیا از این استقلال چیزی می‌ماند؟! آیا زن کارگر و کارمند در خانه‌اش استقلال بیش‌تری ندارد؟ ملکه‌ی‌ست که بر تخت خانه‌اش تاج بر سر نهاده است و شوهرش کار می‌کند و خسته می‌شود تا برای وی و فرزندانش هزینه نماید و او هرگاه بخواهد در خانه کار می‌کند و هر اندازه که دلش بخواهد به استراحت می‌پردازد و کسی در ذوق و سلیقه وی دخالت نمی‌کند و وقت کافی دارد که در آن با دوستان و همسایگانش ملاقات کند و به آرزوهایش و کارهای مورد علاقه‌اش بپردازد و در آن وقت کافی، پروردگار خویش را نیز عبادت نماید!!

بی‌گمان زنان، بهای گزاف و هنگفتی، در برابر یک چیز وهمی، به نام استقلال اجتماعی پرداخته‌اند، آیا می‌خواهند به خانه برگردند و بازگشت بدان را خواهانند؛ همان‌طوری که میلیون‌ها نفر از آنان، آن را خواستارند و آرزو می‌کنند؟!!(۲)

دکتر **علی عبدالحلیم** می‌گوید: (۳)

بی‌گمان کاری که به وسیله آن زن با مرد مساوی شده است، در آن اجحاف بیش‌تری است از کاری که مرد بدان قیام می‌کند. به حقیقت او را هُل داده‌اند و در کارخانجات تپانده‌اند و در میان ابزار و

---

۱. "من اجل تحریر حقیقی للمرأة" ص ۱۲۲.
۲. "و بعضهن تتمیز المسلمات" ص ۱۰ـ۹.
۳. "المرأة المسلمة و فقه الدعوة الی الله" ص ۳۹۱ـ۳۹۰.

ماشین‌آلات پرهیاهو و صداهای گوش‌خراش از او کار می‌کشند؛ در حالی که برای آن مـهیا نشـده و نیافریده‌اند.

همان‌طوری که در حرفه و شغل منشیگری و سکرتری کار می‌کند بایستی به دیگران تبسم و ایما و اشاره نماید و خود را به انواع زیورآلات و زینت و زیوری بیاراید که این حرفه ایجاب مـی‌کند و از نمایندگان و مشتریانی استقبال کند، که به گمان و پندار خود، دائماً حق با آنان است؛ همانگونه که به عنوان خدمه در هواپیماها و هتل‌ها و کاباره‌ها، بایستی خنده‌ها و تبسم‌های خویش را به مردان تقدیم دارد، وای بر وی!! اگر چنین کاری نکند. او به عنوان راننده تاکسی و آژانس‌های مسافرتی و ماشین‌های حمل و نقل، حتی در معدن‌ها و کان‌ها و بیمارستان‌های نظامی و ملّی و پرورشگاه‌ها و زندان‌ها در بسیاری از کشورها کار می‌کند. من نمی‌دانم بعد از این همه رنج و زحمت جز بدبختی و نـاکـامی و نومیدی و محروم شدن از وجود یک مرد قادر و توانا بر حمل رنج‌های زندگی زن، چه سود و فایده‌یی به دست آورده است؟!!

بی‌گمان زن از این راه، بسیاری از صفات و ویژگی‌های زنانگی و مادینگی خویش را از دست داده که خسارت جبران‌ناپذیری‌ست و بارهای سنگین بیش از توان خویش را به دوش کشیده و مرد با زیرکی و نیرنگ، از سنگینی بسیاری ازکارهای خویش کاسته است که خداوند، او را برای آن‌ها مهیاکرده است.

بی‌شک نتایج این مساوات، به ضرر زنان تمام شده و آثار مخرب آن، زیان‌های بزرگی برای زن و خانواده و خود شوهر به بار آورده است و تمام این‌ها در طبیعت و علاقه و روابط زناشویی خلل ایجاد کرده و موجب اضطراب و آشفتگی در انجام حقوق و وظایف بایسته هر یک از شوهر و همسر شده است. و آسیب‌ها و زیان‌های بسیاری به زناشویی رسانده است، که اسلام آن را به تمام ضـمانات و سعادت و استمرار و استقامت احاطه کرده است.

خانم دکتر **بنت الشاطی** گفته است: «به یقین مردان ما را سوق داده‌اند که به نفع آنان کار کنیم و ما را دچار این توهم می‌کنند که ما کار می‌کنیم و آنان نیز به سود و نفع ما زنان با ما کار می‌کنند، زیرا مردان ترتیبی داده‌اند، که ما در بیرون کار کنیم و می‌پندارند که ما را بر خویشتن ترجیح می‌دهند، لیکن دروغ می‌گویند و این پندارشان دروغ است، در واقع ما را به کار در بیرون تشویق می‌کنند تا در محل کار به سبب وجود ما زنان، خستگی و ملالت و بی‌تابی ناشی از کار را از خود دور کنند... و ما با این کار آنان بدبخت شده‌ایم!»

نویسنده **انیس منصور** می‌گوید: زن کارگر نه زن است و نه کارگر.

در مجله **حصادالأخبار** تحت عنوان: «زنان مزد کارشان کم‌تر و کار و فقرشان بیش‌تر است؟» آمده است: گزارش دفتر کار بین‌المللی گفته است: بی‌گمان ساعات کار زنان عموماً بیش‌تر از ساعات کـار مردان است و با وجود آن، دستمزد کار آنان با میانگین (۲۵٪) از دستمزد مردان در سطح جهان کم‌تر است!!

هم‌چنین این گزارش می‌گوید: امروز حرفه‌ها و شغل‌هایی که مردان بر آن تسلط دارند، شمار زنان در آن‌ها بیش‌تر است.

خانم للین لیم گزارشگر این گزارش که روزهای سه‌شنبه خبرگزاری سازمان ملل متحد، کارشناس امور اجتماعی آن را منتشر می‌کند، گفته است:

«شمار زنان کارگر دائماً درحال افزایش است لیکن تعداد زیادی از آنان، به صفوف کارگران فقیر می‌پیوندند و در وظایف غیر ثابت و کم دستمزد و کم تولید، به کار می‌پردازند.»

این گزارش اضافه می‌کند که زنان (۷۰٪) از فقیران جهان و (۶۵٪) از یک میلیارد بی‌سواد در جهان را تشکیل می‌دهند.

این گزارش تتمه و دنباله کنفرانس جهانی زن است که در "پکن" در سال گذشته تشکیل شده بود؛ هم‌چنین تتمه کنفرانس اجتماعی جهانی که در سال ۱۹۹۵ در کپنهاگ تشکیل گردیده بود و دفتر کار بین‌المللی تأکید نموده بود، که بیش‌تر از (۴۵٪) از زنانی که عمرشان میان ۱۵ سال و ۶۴ سال در نوسان است، کار می‌کنند و اکنون بیش از نصف نیروی کار، درکشورهای صنعتی را تشکیل می‌دهند؛ در حالی که نسبت آنان در دو دهه پیش، از (۷٪) در اروپای غربی و (۳۰٪) در ایالات متحده امریکا بالاتر نبود، که سرانجام آن گزارش به نتایج اصلی زیر رسیده است:

- اغلب زنان ازکار خویش چیزی به دست نمی‌آورند، جز آن چه میانگین آن سه چهارم چیزی‌ست که مرد برای همان کار مشابه به دست می‌آورد، به استثنای بخش کشاورزی و این واقعیت در میان دولت‌های صنعتی وجود دارد؛ همانگونه که در میان دولت‌های نیمه صنعتی و در راه صنعتی شدن نیز موجود است و این فرق و جدایی رو به کاهش نمی‌رود.
- زنان قربانیان اصلی رکود اقتصادی هستند که دهه‌های هفتاد شاهد آن است و نسبت زنان بیکار و مانده از کار، بین ۵۰٪ و ۱۰۰٪ در بسیاری از کشورهای صنعتی بر نسبت مردان افزایش دارد.
- جز (۶٪) زنان، مناصب بالا و بالاتر را اشغال ننموده‌اند.
- مجموع شمار زنانی که به نیروی کارگر فعال، در میان سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ پیوستند، به دو برابر شمار مردان در امریکای شمالی و اروپا و ژاپن رسید.
- نسبت زنان مشغول به کار در صنعت‌های مخصوص صادرات به خارج، در جنوب شرقی آسیا به (۸۰٪) می‌رسید.

مدیر دفتر کار بین‌المللی میشال هنسن اشاره می‌کند به این که صنایع مخصوص صادرات و قدرت قابل رقابت صنعتیِ صادرات، در میان دولت‌های متعدد در حال پیشرفت و پیشرفته، به دست نیروی کار زنانه ارزان قیمت و کم دستمزد، صورت می‌گیرد و بر دوش آنان است.

لیکن این گزارش تأکید دارد که پیشرفت و ترقی، در مجال‌ها و میدان‌های معیّنی، به ویژه در کشورهای صنعتی حاصل شده است، که از بارزترین آن‌هاست.

ـ دیدگاه و نگرش روشنی لازم است، برای اشتغال در مناصب بزرگ از طرف زنـان و خـواسـتار صلاحیت‌های عالی است و استعدادهای عالی را مـی‌طلبد، در اداره کـردن کـارهای بـالا و مـجالهای تکنیکی و اداری و برخی از آنان به بالاترینِ قلّه مسؤولیت رسیده‌اند. (۱)

▣

بی‌گمان کار کردن زن، موجب ضعف تندرستی وی شده است، زیرا تازه‌ترین بـررسی‌های امـریکایی، حاکی از آن است، که رفتن زن به میدان کار، بر توازن و تعادل روانی وی تأثیر مخربی دارد و ملاحظه شده است که نسبت بزرگی از زنان کارگر و کارمند از آشفتگی و اضطرابی رنج می‌برند، که نـاشی از مسؤولیت‌های سنگینی‌ست که بر دوش آنان انداخته شده و مسؤولیت‌های وی، بین شوهر و کودکانش و کار تقسیم گردیده است و گزارش‌های آماری اخیر، گفته است که (۷۶٪) از داروهای آرام‌بخش را زنان کارگر و کارمند مصرف می‌کنند؛ همان‌طوری که بر اثر این پریشان‌خاطری، نسبت سیگار کشیدن در میان زنان، افزایش چشمگیری داشته است. (۲)

و ما همه می‌دانیم که سیگار کشیدن، بر تندرستی چه ضررهایی دارد و در روزنامه الاهرام نیز آمده است، به یقین شمار زنانی که در معرض تهدید بیماری‌های قلبی هستند، روزبه‌روز افزایش می‌یابد و این چیزی‌ست، که پزشکان متخصص بیماری‌های قلبی در جهان، بدان تصریح نموده‌اند، که قبلاً بیش‌تر مردان در معرض این بیماری‌ها بودند، ولی امروز هر دو جنس به یک نسبت در معرض تـهدید ایـن بیماری‌ها می‌باشند و خانم نویسنده **مرفت عثمان** علت و عامل آن را در این می‌بیند که امروز زنان در معرض همان انفعالات و تأثیرپذیری و شرایطی هستند، که مردان بر اثر و نتیجه کار در معرض آن‌ها قرار داشتند.

و چیزی که دکتر احمد مصطفی عیسی استاد بیماری قلب در دانشگاه ازهر گفته است، این موضوع را تأیید و تأکید می‌نماید، که می‌گوید:

مبتلا شدن به بیماری قلب، ناشی از تصلب شرایین و سخت‌شدن رگ‌ها و بیماری‌های سینه‌درد، در دهه‌های پنجاه منحصر به مردان بود و زنان بدین بیماری مبتلا نمی‌شدند، زیرا آنان به سبب وجـود هورمون استروژن، به طور طبیعی حمایت می‌شدند و این هورمون از تراکم چـربی‌ها و سـخت‌شدن رگ‌ها جلوگیری می‌نماید؛ تا جایی که بعضی از مردان را بـا ایـن هـورمون زنـانه مـعالجه و مـداوا می‌کردند، تا از چند برابر، سخت‌شدن رگ‌ها جلوگیری کـنند هـم‌چنین از تـراکـمات سـه گـانه‌های گلیسیرین نجات دهند که سبب سینه‌درد می‌گردند. لیکن بعد از این که زن نیز وارد مجال و میدان کار

---

۱. چاپ شده "الخلیج" شماره (۶۲۸۲) تاریخ ۱۴۱۷/۳/۱۴ هـ

۲. "الاخبار المصریه" ۱۹۸۴/۷/۲۱ م.

شد و در معرض عوامل و علل پریشان‌خاطری و فشارهای روانی در نتیجه مشکلات زندگی جدید، به اضافه تحمل مسؤولیت کار در منزل قرارگرفت، این هورمون نیز تحت تأثیر این عوامل نمی‌تواند او را حمایت نماید، پس به سینه‌درد و تصلّب شرایین و فشار خون و امثال آن مبتلاگردید. [۱]

روزنامه الاهرام صادره ۱۹۸۲/۴/۳۱، رأی و نظر دکتر **اندریه بوالیه** را استاد بیماری‌های داخلی در دانشکده پزشکی در پاریس و رییس انجمن "سردرد" یکی از بیماری‌های سخت و بزرگ، انتشار داد که مفاد آن چنین است: «بیماری صداع و سردرد پنج نوع است و زن در بیش‌تر از چهار نوع آن بر مرد تفوق دارد و شاید سردرد **میگرن** بیش از همه بیماری‌های سردرد شایع است و بعد از آن سردرد **عصبی و روانی‌ست** و زن از داروهای سردرد، مرتب استفاده می‌کند و هیچ زنی نیست، که در کیف دستی خود مسکّن و عطر و دستمال کاغذی را برای درمان سردرد و اشک و حساسیت و دلربایی نداشته باشد!!

صُداع و سردرد، موعدها و وقت‌هایی متفاوت دارد: صداع و سردرد بامدادی سبب و عامل آن فشار خون بالاست و سردرد بعدازظهری عامل آن اضطراب و آشفتگی روانی و نفسی‌ست و سردرد صبحگاهی سببش "میگرن" است و سردرد هنگام ظهر سببش سینوس‌های بینی‌ست و یکی از اسباب و علل سردرد، سر و صدا و آلودگی و فشارهای روانی و عصبی و کار و ازدحام و شلوغی و ظلم و شکنجه و آزار می‌باشد.

و از جمله اسباب سردرد **میگرن**، بی‌میلی و نفرت و بیزاری و خستگی و ملالت و شکست و ناکامی روحی‌ست و **میگرن** بدترین و دردناک‌ترین انواع سردردهاست.

یک خانم پزشک اتریشی می‌گوید: ماگمان می‌کردیم که علت پایین آمدن نسبت زایمان و کودک به دنیا آوردن زنان کارگر و کارمند، حریص بودن آن‌هاست به سبک کردن بار سنگین زندگی، در بارداری و زایمان و شیر دادن، تحت فشار نیاز شدید به آرامش و ثبات در کار است، لیکن از بررسی‌های آماری، آشکار گردید، که علت این کاهش، عقیم بودن و نازایی‌ست که علاج آن دشوار و غیر ممکن است و زیست‌شناسان علت آن را قانون طبیعی معروفی می‌دانند که خود سبب ساختار هستی اندام‌هاست و این بدین معنی‌ست که وظیفه مادری، خود ویژگی‌های ممتاز و امتیاز زنانگی و مادینگی را پدید می‌آورد و بی‌گمان به علت انصراف زن از وظیفه مادری، از راه پیوستن به دنیای مردان، این ویژگی‌ها به تدریج نهان می‌گردند.

هم‌چنین نسبت بزرگی از زنان مشغول به کار بیرونی، از پریشان‌خاطری و اضطراب ناشی از مسؤولیت‌های سنگینی که بر دوششان انداخته شده است و مسؤولیت تقسیم شده میان کار منزل و کودکان و کار بیرونی سخت رنج می‌برند.

---

۱. "الاهرام المصریة" ۱۹۸۷/۹/۲۲ م.

و بررسی‌های آماری انجام شده اخیر نشان می‌دهد که (۷۶٪) از نسبت داروهای آرام‌بخش صرف زنان کارگر و کارمند می‌شود و به نقل از الاهرام ۱۹۸۲/۴/۳۰ نیز ثابت شده است که نسبت سیگار کشیدن در میان زنان از نسبت سیگار کشیدن در میان مردان در ایالات متحده امریکا بالاتر رفته است.

اما افسردگی روانی و روحی، در مجله "حواء" ۱۹۷۲/۴/۲۳ آمده است که آخرین آمار بررسی که در مراکز تندرستی روانی انجام داده‌اند، این است، که بی‌خوابی و اضطراب همیشگی و افسردگی مستمر، سبب شده است که قرص‌های خواب‌آور و آرام‌بخش، در کنار وسایل آرایش و زیبایی، در کیف دستی زنان وجود داشته باشد.

بسیاری از زنان مشغول به کار بیرونی، می‌گویند: زندگی زناشویی آنان به گونه‌یی شده است که تحمل‌ناپذیر است و سخنی که هنگام بازگشت از کار به خانه، خطاب به شوهر خود می‌گویند، این است: «مرا به حال خود بگذار، بسیار خسته و کوفته‌ام!» و حتی علاقه و پیوند آنان با کودکانشان نیز به گونه‌یی شده است که عکس‌العمل تند و تأثیرپذیری و سنگ‌دلی و جیغ و داد کشیدن و زدن، بر آن حکم‌فرماست.

مجله پزشکی **هیکاساجین** در شماره پنجم خود سال ۱۹۸۷ انتشار داده است: در بیمارستان‌های کودکان در اروپا و امریکا کودکانی هستند، که به سختی کتک خورده و آسیب دیده‌اند و در سال ۱۹۷۶ بیش از (۶۵۰۰) کودک به سختی کتک خورده و آسیب دیده وارد بیمارستان‌های بریتانیا شده‌اند، که بیست نفرشان مرده و باقیمانده دچار آسیب‌های جسمی و عقلی مزمن و همیشگی شده بودند.[۱]

روزنامه الأخبار المصریه صادره ۲۰ ماه مایوی ۱۹۷۷ نامه خبرگزاری و نماینده خود از **ژنو** را انتشار داده بود که در آن آمده است: «متخصصان پزشکی صنعتی تأکید کرده‌اند بر این که کار و عمل، زنانگی زن را ضعیف می‌نماید و گفته‌اند: شرط نیست که کار سخت و طاقت‌فرسا باشد، بلکه کارهای دفتری و تحمل مسؤولیت نیز همان تأثیر را دارد.»

خانم **بنت الشاطی** از یک زن طبیب اتریشی غیر مسلمان، داستانی را برایمان روایت می‌کند، تحت عنوان «جنس سوم در شرف ظهور است» می‌گوید: او روز یکشنبه به دیدار یکی از بانوان دوست اتریشی خود رفته بود و می‌دانست که یکشنبه روز تعطیلی اوست و او را در آشپزخانه منزلش یافت و به وی گفت: تو در آشپزخانه هستی؟! او جواب داد آری!! عملاً خواستم که چیزی از زنانگی و مؤنث بودن خود را بازگردانم و خانم **بنت الشاطی** خندید.

آن خانم به وی گفت: مخند، بدون شک این یک قضیه حیاتی در زندگی‌ست، زیرا پژوهش‌های کارگاهی و عملی ثابت کرده است که زن معاصر مشغول به کار، بخشی از سینه و لگن خاصره خود را از دست داده است، یعنی سینه و لگن خاصره خود را به هم منضم ساخته است؛ زیرا او سرشار از احساس

---

۱. به نقل از کتاب "وظیفه زن" ص ۱۱۶.

مساوات با مرد است و این احساس بر ساختار هستی عقلی، در جسم وی تأثیر نهاده است، پس در وی وظایف مادری، ضعیف شده و دانشمندان امروز، نگرانند از این که، فردا جنس سومی پدید آید که نه مرد است و نه زن.

یکی از زنان متخصص سعودی **دکتر اسماءالحسین** در یک بررسی که انجام داده، کشف کرده است که (۵۷٪) از زنان مشغول به کار در عربستان سعودی، به سبب آشفتگی و تیره شدن روابط زناشویی، از افسردگی رنج می‌برند.(۱)

در مجله **حضارةالاسلام** چنین آمده است:

عدم تندرستی زن مشغول به کار بیرون آلمانی: اکنون در کشور اتحادیه آلمان بر سر گسترش و تعدیل قانون حمایت از مادر، مناقشه‌یی در جریان است که از ده سال پیش شروع شده است.

عاملی که سبب این مسأله شده است، بالا رفتن و سیر صعودی شمار زنان مشغول به کار آلمانی‌ست [در حال حاضر هفت میلیون زن است] و افزایش شمار وفات زنان شیرده، علاوه بر آن، در میان سایر کشورهای صنعتی جهان از نظر شمار وفات و مرگ و میر، مادران آلمان رکورد را شکسته‌اند و اغلب کارخانه‌های آلمان، امتیازات خاصّی به زنان باردار می‌دهند و کارهای سبک را بدانان می‌سپارند و اوقات استراحت اضافی بدانان می‌دهند و با وجود تمام این‌ها، پزشکان و طبیبان آلمانی، به آسیب‌های جدی اشاره می‌کنند که بر مادران مشغول به کار خارج از منزل وارد می‌شود و از جمله این آسیب‌ها: وضع‌حمل زودرس و مشکلات قلبی و فسادگردش‌خون و مبتلا شدن به تشنج عروق و بیماری‌های روانی می‌باشد.

طبق همه‌پرسی که میان زنان آلمان غربی، در مدت اخیر انجام شده است، بسیاری از آنان از کوفتگی و ناراحتی اعصاب و فشار طاقت‌فرسا شکایت دارند.

مجله Dixtil Rekleidumg **ده کستیل به کلایدونگ** صادره در شهر **دوسلدورف** در شماره صادره در ماه آب ۱۹۶۲ مقاله زیر را انتشار داده است:

پروفسور دکتر Kleine **کلین** رییس پزشکان بیمارستان زنانه دولتی در شهر Ludwiksbuven **لودویک سبون** در کنفرانس پزشکان آن‌جا گفت:

بی‌گمان (۳۰٪) سی درصد زنان جامعه ما، در زندگی خود، خوشبخت نیستند و سبب آن، آرزوها و خواسته‌های روزافزون است؛ بنابراین فراخوان عمومی، برای علم طب اعلام می‌کنم، که وظیفه واجبی‌ست بر شورای شهر Bundestay که با دید جدّی و اعتبار و اهتمام بدین فاجعه و مصیبت بزرگ که بر سر زنان مشغول به کار ما می‌آید بنگرد، به راستی کارِ زنان بیرون از منزل، خطری‌ست که ما را تهدید می‌کند، زیرا این به معنی فروپاشی و خسارت دوگانه‌یی برای میلیون‌ها بشر است، که می‌گویند:

---

۱. روزنامه "الوطن" ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۲.

ای دکتر امیدوارم که مرا مساعدت کنی، بی‌گمان دیگر من، این رنج و درد مستمر را تحمل نخواهم کرد، خواهشمندم مرا مساعدت کن.

این‌ها جملاتی‌ست که روزانه هزاران بار، در مطب پزشکان زنانه تکرار می‌گردد، لیکن این مردان سفیدپوش، نمی‌توانند برای آنان کاری بکنند، این زنانی که مطب را تا درِ بیرون پر کرده‌اند.

زیرا چه طبیبی و چه طبّی ممکن است، بدین بیچارگان کمک کند! آن‌هایی که به عبث از بار سنگین دوگانه، بلکه سه‌گانه و چندگانه در رنج و عذابند، از کارهای منزل، خواسته‌های زندگی خانوادگی، جدایی جنسی روزافزون و فشار عصبی ناشی از تحمیل جسمی و روحی خسته شده‌اند.

بی‌شک معاینه نمی‌تواند بدین زنان کمک و مساعدت نماید، این سخنی‌ست که یکی از پزشکان زنانه معروف در مونیخ، به ما می‌گوید: به راستی مطب من یگانه برهان و گواه بر این است، که وضعیت زنان در معرض خطر بزرگی‌ست، برای مثال بدین زن بنگرید که دیروز نزد من آمد ـ یکی از زنان کارگر فعّال در کارگاه‌های بافندگی و دوزندگی بزرگ و عظیم ـ او تا به حال بیمار نشده است و اکنون، به خاطر فشار عصبی به مطب می‌آید، او در حالی که مشغول دوزندگی‌ست، سوزن را در انگشت خویش فرو می‌برد و در حالت دیگری، به حال هلاکت بر روی ماشین دوخت می‌افتد و به حالت اغما و بی‌هوشی در می‌آید و مسؤولان کارخانه، این حالت را، حالت آسیب‌دیدگی در کار می‌خوانند، لیکن حقیقت غیر آن است.

بی‌شک این زن نمی‌داند که چه کار می‌کند و این حادثه و رویداد، انسان را شگفت زده نمی‌کند، زیرا این زن سال‌های متعددی‌ست که روزانه از ساعت پنج از خواب برمی‌خیزد، تا کارهای منزل را مهیا نماید و کودکانش را برای رفتن به مدرسه آماده سازد، سپس به کارگاه می‌رود تا پشت دستگاه ماشین دوخت، هشت ساعت و نیم بنشیند و یک ساعت و نیم نیز برای ایاب و ذهاب به کارخانه نیاز دارد و پس از این که به حالت هلاکت و خستگی مفرط به خانه رسید و بازگشت، بار سنگین سوّمی را آغاز می‌کند که کار سخت خانگی‌ست، که هرگز با این حال موفق نخواهد شد.

سبب و عامل آن همان اعصاب است. به یقین امروز در جمهوری اتحادی آلمان، حدود هفت میلیون از زنان، مشغول به کار در خارج از منزل وجود دارند و این تعداد، بیش از یک سوم از مجموع شمار کارگران این کشور است و این که بیش از یک سوم این زنان، شوهردارند و بیش‌تر آنان یک کودک یا بیش‌تر از آن را دارند، که هنوز در سنّ طفولیت زیر هفت سالگی می‌باشند و این گونه کودکان نیاز ویژه‌یی به عنایت و توجه مادر دارند.

بی‌شک این بار سنگین سه‌گانه بر دوش این گونه زنان، همان یگانه سبب و عاملی‌ست، که به تندرستی آنان آسیب می‌رساند، سپس به کودک و بعد از آن به جامعه لطمه می‌زند.

بدیهی‌ست، که ساختار و بنای جسمی و روحی زنان با ترکیب بنیه سخت و استوار مردان، تفاوت اساسی دارد.

جای تعجب نیست که نتایج سرشماری‌های آماری پزشکی در جامعه آلمان، این نتیجه را به ما بدهد که از هر هشت نفر زن یک نفر زن آلمانی از بیماری قلبی و دستگاه گردش خون رنج می‌برد و گزارش‌های طبّی، عامل آن را خستگی مفرط می‌داند و نسبت سردرد دایمی زنان مشغول به کار، هفت برابر بیش از سردرد همیشگی زنان خانه‌دار است.

بیماری زنانه از قبیل مرگ جنین، یا زایمان پیش از موقع، در زنان مشغول به کار بسیار شایع است و بی‌گمان عامل اساسی و اصلی آن، ایستادن دایمی یا نشستن به صورت انحنا در جلو میز کار، یا بار سنگین نیست، نه! بلکه عامل آن روحی و روانی‌ست و امروز مشهور و معروف است، که بدترکیبی و بدریختی جسمی زنان از قبیل بزرگ شدن پاها، یا بزرگ شدن شکم، یا غیر آن، به علت حالات روحی و روانی‌ست که از دماغ و مغز هدایت می‌شود و مرکز آن، همان نخاع شوکی و مغز حرامی‌ست، که گاهی به فلج یا آفت جسمی منتهی می‌شود.

چرا زنان کار می‌کنند؟

اکنون پرده از روی این پرسش برداشته می‌شود: چرا زنـان کـار مـی‌کنند. ـ هـرگاه سـرنوشت، هـمان سرنوشت و فرجام فاجعه‌بار باشد ـ آیا! تندرستی برتر از هر چیزی نیست؟! پاسخ بدان: کارکردن زنان تنها به سبب رفاه در زندگی، ماشین شیک، یخچال، تلویزیون و... نیست، بلکه آمارهای به عمل آمده، این نتیجه را می‌دهد که طمع و آزمندی مادّی و طمع ازدیاد پول و مال، چیزی‌ست که به این زندگی تلخ می‌انجامد و بسیاری از زنان ما، نیازی به کارکردن ندارند، زیرا از زندگی مرفهی برخوردار هستند، ولی با تمام این‌ها روزانه، سر کار می‌روند!!

با وصف تمام اینها، تحمیل جسمی و روحی و روانی، تنها چیز یگانه‌ای نیست کـه زنـان مـا را، نامطبوع و غیر مشتهی می‌سازند، زیرا آنان بعنوان جنس زن، احساس عدم رضایت جنسی می‌کنند، مثل این که به زن بودن خود راضی نیستند و آن احساسی که آنان را به خطر می‌اندازد و به دلشان خطور می‌کند، همان پیشرفت در سنّی است که آنان را به عزلت و گوشه‌نشینی از زنان جوان و مؤنثهای جوانی وا می‌دارد، که در زندگی اجتماعی آنان، مزاحم و رقیب آنان بشـمار مـی‌روند، کـه آنـان را در سـبد فراموشی و بی‌توجهی می‌اندازند و بدون شک این موضوع، بزرگترین عامل و علّت طلاق و فـروپاشی زندگی زناشوئی است و بیش از هر عامل دیگری، سبب‌ساز است.

بـنابراین، بی‌گمان میلیونها از زنان، خویشتن را به گونه‌ای می‌بینند که در دایرهٔ شـیطان انـداخـته شده‌اند و برایشان امکان ندارد که از آن رهائی یابند.

بی‌گمان مساعدت آنان، واجب است بر هر کس که بتواند، کمکشان نماید و به یقین بالا بردن سطح حقوق و مواجب، در این حالت، یک سیاست ناموفقی است، اگرچه صحّت و سعادت مـیلیونها زن است.

کسانی که ندای بیرون رفتن زن برای کار بیرون را سر می‌دهند، از سوءاستفاده جنسی و دزدیدن و ربودن و تجاوز به عنف در میدان کار، حمایت نکرده‌اند.

مجله نیویورک امریکایی در شماره صادره هفدهم ماه مارس ۱۹۸۰ تحقیقی را منتشر کرده است تحت عنوان: Abusing sex atthe Office «سوءاستفاده جنسی در دفاتر کار و ادارات.» و با عنوان فرعی: Sexual Harrssmemt,The Bossdirty Little Fringe Bemefit, Isout Out Of The Closet, amdit's illegal «بی‌گمان مضایقت و مزاحمت‌ها و در مضیقه قرار دادن مرؤسان و زیردستان زن کارگر و کارمند توسط رؤسا از نظر سوءاستفاده و استفاده جنسی، تحت نظارت سرویس‌های بهداشتی نیست، یعنی دیگر به صورت نهانی و سرّی نیست و قانونی شده است.»

خانم وکیل مدافع حقوقی: **جودیت کیرتز** از فرانسیسکو می‌گوید:

بی‌گمان زنان اکنون می‌فهمند و درک می‌کنند که این در تنگنا قرار دادن جنسی و سوءاستفاده از آن، نوعی از فرق و جدایی و تبعیض بین دو جنس مرد و زن است و کار ساده و خوبی نیست، And it's not O.K بی‌شک افزایش شکایت‌ها، از سوءاستفاده‌های جنسی و در تنگنای جنسی قرار دادن و مزاحمت‌های جنسی در میدان کار و عمل، به موازات افزایش شمار زنان مشغول به کار، در ایالات متحده امریکا، پیش می‌رود و با وجود این، هنوز زن در مجال کار و عمل در اغلب موارد زیردست مرد کار می‌کند و بیش‌تر زنان مشغول به کار، منشی و سکرتر، یا ماشین‌نویس یا فروشنده در تجارتخانه و دکان‌ها و مراکز تجاری و سوپرمارکت‌ها و فروشگاه‌ها و گارسون هستند و در تمام این موارد رییس مستقیم آن‌ها مرد است که برای وی و به سود وی کار می‌کنند و او بر آنان سلطه و نفوذ دارد و می‌تواند که مزد و اجرت آنان را افزایش یا کاهش دهد و می‌تواند وظیفه و منصب آنان را بالا ببرد یا از وظیفه بیکارشان نماید و بر آنان است که او را راضی نگه دارند، تا در وظیفه و منصب و سمت خویش باقی بمانند یا در آن ترقی کنند و مزد و اجرتشان افزایش یابد و در ضمن این جلب رضایت، سکوت بر این تجاوزات جنسی و موافقت با آن‌ها قرار دارد.

خانم استاد **جاکلین بولس** از دانشگاه جورجیا می‌گوید: انگیزه این تنگناهای جنسی و تجاوزات جنسی تنها تمایلات و شهوات جنسی سرکش آن مردان نیست، زیرا آن جا، به آسانی و بی‌دغدغه مرد می‌تواند هر گونه که بخواهد تمایلات جنسی خود را ارضا نماید لیکن این تجاوزات جنسی به زنان مشغول به کار، بیش‌تر برای اظهار قدرت بر زن صورت می‌گیرد، آری، این مزاحمت‌های جنسی تا حدّ زیادی شبیه به حالات دزدیدن و ربودن و غصب کردن و اظهار تسلط جنسی‌ست که در ایالات متحده امریکا بسیار شایع است و تنها به انگیزه شهوت و تمایل جنسی نیست، زیرا در آن جا دسترسی به ارضای تمایلات جنسی برای هر کس که بخواهد، فراوان و بدون دردسر است، لیکن انگیزه حقیقی آن مزاحمت‌های جنسی، عشق به تسلط و اظهار قوت و خودنمایی‌ست.

خانم **کیرین سویفیجن** رییس مؤسسه زنان کارگر، در نیویورک می‌گوید: مزاحمت‌های جنسی به زنان، تنها منحصر به تجاوزات جسمی و بدنی نیست، بلکه سخنان زشت و متَلک‌های بی‌شرمانه نیز نوعی از تجاوز به یک زن حساس به حساب می‌آید و هر زنی تحمل این سخنان زشت و متلک‌های بی‌شرمانه را ندارد و چه بسیارند، زنان کارگری که در نتیجه این وضع بدی که زن در محیط کار، ناچار از شنیدن این نوع تجاوزات گفتاری بی‌شرمانه است، به بیماری‌های جسمی مانند: سردرد و تهوع و بی‌خوابی و بی‌اشتهایی و امثال آن مبتلا می‌گردند!!

بسیاری از زنان، ناچارند، که قرص اعصاب و آرام‌بخش مصرف کنند، تا بتوانند صبحگاهان به سر کار بروند و این سخنان رکیک و بی‌شرمانه و ترانه‌ها و آوازهای زشت و پست را بشنوند!!

و بسیاری از زنان حساس و با شرم به سبب تجاوزات گفتاری و غیر گفتاری ناچار به ترک کار شده‌اند و یکی از این زنان سکرتر و منشی و رییس دفتر، که در "آتلانتا" در ایالات متحده امریکا بر اثر این گونه مزاحمت‌ها، دست از کار کشیده است، گفته: در حقیقت با این کارهایشان، کرامت و شخصیت را از تو می‌گیرند!

و آن مجله در آخر، چنین تعلیق زده است: «بی‌گمان قانون در برابر این تجاوزات و مزاحمت‌های گفتاری نمی‌تواند هیچ کاری بکند، بلکه تاکنون یک قانون فدرالی در ایالات متحده امریکا وجود ندارد، که از مزاحمت‌های جنسی جسمی جلوگیری نماید چه رسد به مزاحمت‌های گفتاری!! و تنها ولایت **ویسکنسون** است، که مزاحمت‌های جنسی را نوعی از تبعیض جنسی و فرق بین مرد و زن می‌شمارد.» و آن مجله در تعلیقات خود می‌گوید: حتی اگر قانونی برای جلوگیری از مزاحمت‌های جنسی، در محیط کار وضع شود، قطعاً اثبات قانونی آن دشوار است و دلیل و برهان می‌خواهد، حتی دلایل مکتوب بر این مزاحمت‌های جنسی، دلیل و برهان به حساب نمی‌آید.

چنین پیش آمده است که خانم **کاتی پیتر** سکرتر و مدیر دفتر مدرسه‌یی در **نیوجرسی** به ناچار مزاحمت‌های جنسی رییس خود را تحمل کرده است، زیرا نمی‌تواند یک دلیل مادّی قابل قبول، برای اثبات آن ارائه نماید و یک بار به صورت اتفاقی رییس او، ورقه‌یی را جا می‌گذارد که با خطّ خود صفات خوب و نیکوی یک سکرتر و مدیردفتر را در آن نوشته بود:

«بایستی ظاهر او زیبا و قدّش کشیده و آماده برای رفتن به رختخواب رییس خود باشد و با طیب خاطر بدان رضایت دهد!!» و هنگامی که از دست رییس محترم خود، مدیر مدرسه، به اداره آموزش و پرورش شکایت برد، به شکایت او ترتیب اثری داده نشد و سرانجام شکایت خویش را به دادگاه برد و در این قضیه، دادگاه او را بر حق شناخت و دادگاه رأی داد که باید خسارت وی به (۱۴۰۰۰) دلار جبران گردد و مدیر نیز توبیخ شود، آری، فقط مدیر توبیخ گردد!!

در این اواخر، مجلس فدرالی بخشنامه‌یی صادر کرده است، که به موجب آن نباید ترفیع رتبه در کار، براساس خدمات جنسی باشد، که زنان موظف‌اند به رؤسای خود ارزانی دارند و نباید این خدمات امتیازی محسوب گردد و هیچ نوع خدمات جنسی، خواه در محل کار یا خارج از آن، کار محسوب نمی‌گردد و ترفیع درجه و رتبه، تنها باید براساس کار باشد!!!

اخیراً کتابی تحت عنوان: «ابتراز جنسی (تجاوز جنسی به عُنف) Sexual shakedown» تألیف خانم **لین فارلیی** چاپ نیویورک در سال ۱۹۷۸ The Sexual Harrassment OF Women on The Job, hylen Farley' 1968 Warner Books و چاپ لندن ۱۹۸۰ منتشر گردیده است و این کتاب در ایالات متحده امریکا، سر و صدا و غوغای بزرگی به پا کرد، زیرا او این قضیه را از کتمان سرویس‌های بهداشتی آلوده بیرون آورد و از آن پرده برداشت و آن را بی‌پرده در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون قرار داد و رسوایی آن را برملا نمود. و این کتاب مورد بحث روزنامه‌های بزرگ و پرتیراژ امریکا قرار گرفت و آن کتاب را مهم‌ترین کتاب شمردند که در این موضوع منتشر گردیده است و روزنامه نیویورک تایمز درباره آن گفت: «بی‌گمان این کتاب دیوار سکوت و خاموشی را شکست و برای توجه و بیداری، نسبت بدین مشکل بزرگ اجتماعی و تلاش برای علاج آن، دَر را به روی همه گشود.

و به حقیقت این خانم نویسنده با این تألیفش، رسوایی بی‌شرمانه سوءاستفاده جنسی از زن در محیط کار را برملا کرد، دلایل آن کوبنده و قاطع است و آن چه او گفته است، بسیار مهمّ و جدّی‌ست.

روزنامه **سندی تایمز شیکاگو** گفته است: «بی‌گمان این کتاب یک بررسی واقعی‌ست، برای مشکلی که اضطراب‌آفرین و دردآور است.»

مجله **نظرات فی‌الکتاب** گفته است: «بی‌شک این کتاب شورشی‌ست، که در آن، شجاعتی به کار رفته که ممکن است بازار کار و دستمزد و دلالی، در ایالات متحده امریکا را دگرگون سازد.»

روزنامه **واشنگتن‌پست** گفته است: «به یقین این کتاب همکاری بسیار مهمّی‌ست، برای شناخت عواملی که خودسرانه درباره زن حکم می‌کنند.»

روزنامه **دینفرپست** گفته است: «بی‌گمان این یک گام هولناکی‌ست، به جلو و قدم مهمی، برداشته است و آن نخستین کتابی‌ست که با جدیّت کامل و اهتمام شایان، قضیه سوءاستفاده جنسی از زن در محیط کار را مطرح کرده و بدان پرداخته است و این کاری‌ست که در ایالات متحده امریکا، بیش از دزدی و تجاوز به عنف نسبت به زنان شایع است و دامنه آن گسترده‌تر است.»

خانم **لین فارلیی** در این کتاب خود Sexual Shakedo Women می‌گوید: به یقین تاریخ تجاوزات و مزاحمت‌های جنسی، در محیط کار به زنان مشغول به کار، از زمان پیدایش سرمایه‌داری و پیوستن زنان به کار در خارج از منزل، شروع گردیده است... و به راستی این سوءاستفاده جنسی و تجاوز به عنف به زنان در اثنای کار، به کشتن تعداد بی‌شماری از زنان کارگر، در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، منجر شده است!!

از راه انتشار و گسترش بیماری‌های **سفلیس** و **سوزاک** و **کوفت** و بیماری‌های تناسلی و از راه بیرون کردن زنان به خیابان، هرگاه در محیط کار به تمایلات رییس‌شان در کار، پاسخ مثبت نداده و از پذیرش او امتناع ورزیده باشند و سرانجام بیکار و در معرض بیماری‌های سوءتغذیه و بیماری‌های معده قرار گرفته‌اند.

زن همیشه در معرض تهدید به انفصال از کار و بیرون کردن قرار داشته است، هرگاه به تمایلات جنسی رییس خود، پاسخ مثبت ندهد، پس از روی ناچاری تسلیم می‌شود و پاسخ مثبت می‌دهد و تنها این نیست، ممکن است که رییس در صورت عدم تسلیم، شهرت و خوشنامی او را نیز مخدوش سازد و او را متهم به بی‌اخلاقی نماید و از این راه، او را از به دست آوردن هر کار پاک و مناسبی محروم گرداند و او را به ناچار در دام تاجران ناموس و زنا و پستی و فحشا گرفتار سازد یا از شهر بگریزد. چون مزد و دستمزد زن کارگر اندک است و برای نیازهای ضروری وی کفایت نمی‌کند و نمی‌تواند در قید حیات باقی بماند، بی‌گمان او تحت فشار این عوامل، ناچار و مجبور به قبول و تسلیم در برابر تمایلات جنسی رییس خود می‌گردد، زیرا امتناع از آن به معنی بیرون انداختن او از کار و محروم شدن از یگانه منبع درآمد او در زندگی‌ست، یا این که اگر خوشبخت باشد و بخت یاری کند، رییس دستمزد او را کاهش دهد و فقری بر فقرش بیفزاید و اگر در برابر تمایلات جنسی نامشروع رییس خود تسلیم شود و آن‌ها را بپذیرد، بی‌گمان دچار بدنامی شده و شهرت و پاکدامنی وی بیش‌تر آلوده می‌گردد و اسیر و گرفتار می‌شود و بر تعداد خواستاران تمایلات جنسی نسبت به وی افزوده می‌گردد، که می‌خواهند همانگونه که تسلیم تمایلات جنسی رییس شده است، تسلیم تمایلات جنسی آنان نیز بشود.

پس از این که رییسش نیاز خود را از وی به دست آورد، بعدها در پی بیرون کردن وی برمی‌آید تا یکی دیگر از زنان و دخترانی که در جستجوی کار، به کارخانه یا تجارتخانه رفت و آمد می‌کنند، به جای او استخدام نماید و او را با یکی از آنان عوض کند و در چنین شرایطی، پیداکردن کار دیگری، برای وی بسیار سخت و دشوار است؛ بنابراین راهی باقی نمی‌ماند، جز تجارت فحشا و زناکاری که اگر زیبا باشد، دلالان تبهکاری و فسق و فجور او را می‌ربایند!!

در نتیجه این مزاحمت‌های جنسی در محیط کار، بی‌شک هزاران زن کارگر به فاحشه و روسپی تبدیل می‌گردند، به گونه‌یی که این دوره در زندگی ملّت امریکا ـ قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ـ شاهد بزرگ‌ترین تعداد زنان روسپی در تاریخ امریکا می‌باشد، که توجه رأی عمومی و مطبوعات را به خود جلب نمود و با وجود این، روزنامه‌ها درباره هزاران زن قربانی بیماری‌های **سفلیس** و **سوزاک** و **کوفت** و بیماری‌های تناسلی، سکوت اختیار کرده‌اند، که این بیماری‌ها آنان را هر سال می‌کشد!!!

سرمایه‌داران، بر وجود زن، در بازار کار و کارگران مزدور بسیار تأکید دارند، زیرا این موضوع عموماً مزد کارگران را پایین می‌آورد و آن را ارزان می‌نماید، خواه کارگر مرد یا زن باشد و در همان حال دستمزد زن کارگر را خیلی ارزان‌تر می‌سازد و بسیار پایین می‌آورد.

لذا این سرمایه‌داران، از بیرون رفتن سرسام‌آور زنان از بازار مزدوری و کار به مزدی به بازار برده‌فروشی نگران‌اند.

لیکن شانس آوردند، که خیل فراوان مهاجرین به ایالات متحده امریکا، سرازیر شد و این سبب افزایش بازار دستمزد ارزان شد و بار دیگر، بازار تجاوزات جنسی و مزاحمت‌های جنسی زن کارگر، از نو رونق گرفت.

در سال ۱۹۰۵ **ابتون سنکلیر** کتاب **جنگل** را انتشار داد که سر و صدا و غوغا نمود و در آن داستان کشاورز **لیتوانی** «**جورجیس رودکس**» و همسرش **اونا** را ذکر نموده است، که آنان هر دو در یک کارخانه کنسرو گوشت، در شیکاگو کار می‌کردند و **سنکلیر** ذکر کرده است که **اونا** مرتب، در کارخانه در معرض تجاوز و مزاحمت جنسی رییس خود قرار می‌گرفت و این که او حاضر نبود حتی یک روز این وضع را تحمل کند.

به خاطر ترس و بیم و نگرانی از گرسنگی در برابر اوامر او تسلیم می‌شود و با وجود تسلیم نیز، دائماً نگران و پریشان است از ترس این که بعد از اشباع تمایلات جنسی رئیس از وی، او را بیرون نماید.

و **سنکلیر** در کتابش می‌گوید: در این شهر جایی پیدا نمی‌شود که هر دختر جوانی بتواند برای کار بدان‌جا رود، اگر بدین کارها اهمیت بدهد و از آن‌ها امتناع بورزد، پس بر وی لازم است، اگر می‌خواهد بر سر کار بماند، ارزش‌های اخلاقی و عفت و پاکدامنی خود را نادیده بگیرد و از آن‌ها تجاهل نماید، زیرا اگر او تسلیم تمایلات جنسی رییسش نشود، بی‌گمان هر زن بدکاره‌یی، به سهولت و آسانی، می‌تواند جای او را اشغال نماید و پر سازد!!

و این جا، در این شهر اغلب ساکنان آن، از مهاجران غریبی هستند که بر لبه‌ی پرتگاه هلاکتند: یا مرگ بر اثر گرسنگی یا تسلیم کامل در برابر تمایلات جنسی مردان سنگ‌دل و خشنی که فاقد احساسات انسانی شریف و نجیب می‌باشند و در این شرایط سخت و تنگنا، بی‌گمان بایستی اخلاق و عفّت و پاکدامنی را قربانی کرد یا از گرسنگی مرد!! و در این کارخانجات و محیط کار مسائلی وجود دارند، که به خاطر زشتی و پستی آن‌ها، نقل و روایت‌شان ممکن نیست و شرم‌آور است!! البته تمام مردم آن جا، آن‌ها را عادی و معمولی تلقی می‌کنند و لازم می‌دانند و در آن جا، بین این کارها و بین دوره بندگی و بردگی ـ که در ایالات متحده امریکا حکم‌فرما بود فرق و تفاوتی نیست، آن جا که، با برده‌ها با خست و پستی و وحشیانه رفتار می‌کردند و زنانشان را برای سوءاستفاده جنسی به کار می‌گرفتند، سپس آنان را پیش سگان می‌انداختند.

بی‌گمان این سوءاستفاده جنسی زشت و نفرت‌آور و مزاحمت‌های جنسی بی‌شرمانه‌یی که کتاب "الغابة: جنگل" توصیف می‌کند و شرح می‌دهد، چیزی جز یک گزارش دقیق و واقعی نیست، واقعیتی که در جامعه آن جا هیچ اهمیت و اهتمامی بدان نمی‌دهند و در نتیجه آن، ما تا به امروز آثار مخرّب و ویرانگر مستمر آن را می‌بینیم...

خانم نویسنده محترم **لین فارلیی** می‌گوید: بی‌شک تاریخ دزدیدن و ربودن و غصب و تجاوز به عنف جنسی، نسبت به زن سفیدپوست در ایالات متحده امریکا، پیشینه دیرینه‌یی دارد و او به کتاب خوبی استشهاد می‌کند، که یک خانم روزنامه‌نگار به نام **هیلین کامبل** تألیف کرده و نام آن کتاب را "زندانیان فقر" نهاده است، که در سال ۱۸۸۷ منتشر شده است و در آن مسایل روزانه زندگی زن کارگر، در ایالات متحده امریکا را ذکر کرده و در آن صورت‌های دقیقی از زندگی کارگران و اربابانشان را آورده است، در این کتاب آمده است:

بی‌گمان کثرت اعداد و ارقام هولناک متقاضیان کار، که درخواست کار می‌کنند، آنان را تحت رحمت صاحب کار، یا مدیر کار، یا رییس کار، یا حتی رؤسای فرعی و جزیی دوایر کار و کوچک‌تر آنان قرار می‌دهد و آنان از میان تعداد بی‌شمار دختران و زنان جوانِ متقاضی کار، که درخواست کار نموده‌اند، به دلخواه خود، زنان و دختران زیبای جوانی را برمی‌گزینند و این بستگی به ذوق و تمایلات شخصی فرد انتخاب کننده و مصاحبه‌گر با زن متقاضی کار دارد و در بسیاری اوقات، این شخص استخدام کننده پیش‌شرط می‌گذارد که آن زن متقاضی استخدام، برای "به اصطلاح" مصاحبه با وی، داخل اتاق ویژه مصاحبه گردد، برای پرسش و تحقیق و تفحص بیش‌تر و آن جاست که تمام آن چه پرسشگر می‌خواهد، کامل می‌شود، اگر آن متقاضی کار، تمایلی به استخدام و یافتن کار داشته باشد...

امّا اگر آن زن متقاضی کار، از خواسته‌های او امتناع ورزد، سرنوشت و فرجام کار وی معلوم است، که محرومیت از کار و فقر و حرمان بیش‌تر، بلکه احتمال مرگ بر اثر گرسنگی‌ست و غیر او در صف بسیارند که آمادگی تسلیم در برابر تمایلات این شخص را دارند کسی که به او کار می‌دهد تا بتواند دستمزدی به دست آورد، که با آن زندگی نماید و باقی بماند، حتی اگر زندگی ننگین و توأم با بدبختی باشد...

تنها در کارخانجات و فروشگاه‌ها و تجارتخانه‌ها، کار بدین منوال نبوده، بلکه در کارهای خانگی و هتل‌ها و موتیل‌ها... نیز بدین صورت عمل شده است، حتی کار در این منازل و هتل‌ها و موتیل‌ها و رستوران‌ها و غذاخوری‌ها، بدتر و خطرناک‌تر هم بود، زیرا در آن جاها، تنها بر زن کارگر واجب نبوده است که رییس خود را خرسند و راضی سازد، بلکه بایستی مشتریان را با ذوق‌ها و مشارب مختلف نیز راضی نماید، یعنی بایستی به زناکار و فاحشه و روسپی تبدیل گردد و مجالی برای امتناع باقی نمی‌ماند، پس اگر تسلیم خواسته‌های مشتریان نشود، بی‌گمان صاحب کار، او را بیرون خواهد کرد و در اغلب اوقات، مشتریان خود را از دست می‌دهد...

این زن نویسنده مؤلف کتاب، داستان شگفت‌تر از آن‌ها را ذکر می‌کند مانند داستان کشیش **اب جوزیف** مجرد که بالغ بر (۳۵) سال بود که از خادمه غرفه‌اش، دائماً می‌خواست که با وی در رختخواب بخوابد و هم‌بستر گردد و هنگامی که آن خادمه نپذیرفت، کشیش دشنام‌های زشت نثار وی کرد و تهمت‌های ناروا به وی نسبت داد!!

و این خانم مؤلف "کامبل" در پایان سخن خود می‌گوید: کار در هتل‌ها و موتیل‌ها، خطرناک‌ترین اماکنی هستند که زنان کارگر در آن جاها در معرض تجاوز جنسی به عنف و خشونت جنسی قرار می‌گیرند و این کارها چیزی نیستند، جز پرده‌یی برای پوشش گسترده کارهای جنسی سرّی نامشروع.

اما کار در فروشگاه‌ها یا رستوران‌ها و غذاخوری‌ها، بی‌گمان یک دختر جوان را در معرض تعرضات خطرناک‌تری قرار می‌دهد.

کامبل می‌گوید: بسیاری از دختران جوان و حساس به خاطر رنج و زحمت کار در فروشگاه‌ها و نمایشگاه‌های لباس و رستوران‌ها و امثال آن به بیماری‌های جسمی و روحی خطرناکی مبتلا می‌گردند خانم **مودینجر** کارگر در یکی از رستوران‌ها و کافه رستوران‌های غذاخوری به عنوان **گارسون** می‌گوید: «همانا رییس من، پیوسته از من می‌خواهد که مشتریانش را راضی نگه دارم و مزاحمت و اذیت و آزار و بوالهوسی‌های جنسی آنان را نیز بپذیرم و از من می‌خواهد که با آنان مقابله به مثل کنم!!»

حتی در مراکز مختلف پلیس، زن با تعرض و تجاوزات جنسی روبه‌رو می‌گردد و اداره پلیس واشنگتن، در اوائل دهه‌های هفتاد، دویست زن را به عنوان پلیس استخدام کرد، که شبانه‌روز کار می‌کردند و همراه با آن اعتراض‌های تبلیغاتی بزرگی را برای اثبات مساوات زنان با مردان، تحت عنوان برنامه‌های **مارشال** آغاز نمود و بعد از سه سال از آغاز آن، به تدریج افتضاح و رسوایی‌های این برنامه‌ها آغاز گردید، پس در ماه اکتبر سال ۱۹۷۵، روزنامه واشنگتن‌پست مجموعه‌یی از مقالات را انتشار داد، که در آن‌ها از رسوایی‌های سوءاستفاده جنسی افسران مرد پلیس نسبت به زنان پلیس و تجاوز بدان‌ها پرده برداشت و با ذکر شواهد، مثال‌های فراوانی برای این موضوع ارائه نمود.

و در یک همه‌پرسی از (۳۳۳) پلیس زن، نصف آنان گفتند: که از طرف رؤسای خود، مورد تعرّض و تجاوز و تعدّی جنسی واقع شده‌اند.

بی‌شک زنان پلیسی که بدین خواسته‌های نامشروع پاسخ مثبت ندهند و تسلیم تمایلات جنسی و بوالهوسی‌های رؤسای خود نشوند، با عقوبت و کیفرهای مختلف آنان روبه‌رو می‌گردند!! در حالی که زنان پلیسی که تسلیم خواسته‌های آنان می‌شوند و پاسخ مثبت می‌دهند با رفتار بسیار نیکو، با آنان معامله می‌شود و کارهای سنگین و وظایف دشوار را به آنان نمی‌دهند و آنان را از این کارها معاف می‌دارند!!.

یکی از افسران عالی‌رتبه پلیس، در اداره تحقیقات فدرالی (F.B.I) می‌گوید: «بعد از آن که، زنان را وارد تدریبات و تمرینات افسران نمودند، اگر دو افسر زن را برای تمرین و تدریب و تعلیم در یک ماشین با هم سوار می‌کردم با هم نزاع و پیکار می‌کردند و اگر یک افسر زن و یک افسر مرد را، با هم در یک ماشین سوار می‌کردم، با هم می‌ساختند و با هم آمیزش جنسی می‌نمودند.»

یک افسر عالی‌رتبه دیگری می‌گوید: «بی‌گمان بزرگ‌ترین چیزی که در نیروی پلیس درهم شکسته است رفاقت و معاشقه یک افسر پلیس مرد با یک افسر پلیس زن است و این رفاقت و معاشقه به درهم شکستن خانواده نیز منتهی می‌گردد.»

خانم **لین فاریی** می‌گوید: «بی‌گمان افسر تعلیم زن، در قسمت‌های مختلف مرکز پلیس و مخابرات، به سرعت از یک همکار در محیط کار، به یک رفیقه تبدیل می‌گردد که علاوه بر متلک‌های بسیار زشت و شرم‌آور، در معرض تجاوزات جسمانی نیز قرار می‌گیرد.»

هم‌چنین مزاحمت‌ها و تجاوزات به عنف جنسی نسبت به زنان سیاه‌پوست در ایالات متحده امریکا از زمانی شروع می‌شود، که یک مرد سفیدپوست میلیون‌ها سیاه‌پوست را از افریقا می‌آورد و آنان را برده خود می‌کرد، تا در مزارع وی و کشتزارها و کارخانه‌هایش کار کنند و خانم **جردا لیونر** در کتاب خود زنان سیاه در امریکای سفید Bluck Womenin White America می‌گوید: «بی‌گمان زنان سیاه‌پوست، بعنوان مواد استخدامی جنسی، برای مرد سفیدپوست، کاری است که آداب و رسومی امریکایی آن را مقدّس شمرده و ترس و بیم و خوف برعلیه مرد سیاه‌پوست آن را تحمیل کرده و قوانین و مقرراتی که ازدواج میان سفیدپوست و سیاه‌پوست را منع می‌نماید و رأی عام و توده‌ای سفیدپوست به تمام اشکال آن، بصورت نهانی و آشکار آن، اجازه داده و عملی کرده است، این دو جریان این مسأله را تأکید نموده است.»

بعد از پایان دوران برده‌داری و لغو آن، تمام این مسائل به سوءاستفاده جنسی از زنان سیاه‌پوست، در محیط کار تغییر شکل داد!!

یک خانم پرستار سیاه‌پوست، در مجله "الاستقلال" سال ۱۹۱۲، تحت عنوان "به بردگی کشیدن بیش‌تر در جنوب" می‌نویسد:

«من آخرین کاری را که از آن بیرونم کردند، به یاد می‌آورم و برایتان ذکر می‌کنم: بدان سبب از سر کار بیرونم کردند، که نگذاشتم شوهر خانم اربابم مرا ببوسد و چنین به نظر می‌رسد که او عادت داشته است که با تمام خادمه‌های منزل چنین کاری بکند، پس به محض این‌که پذیرفتند، که به صورت آشپز وارد آشپزخانه شوم، آن شخص نزد من آمد و می‌خواست که مرا در آغوش بگیرد و ببوسد و چون او را از خود راندم و نگذاشتم، مرا بیرون کرد و من نزد شوهرم برگشتم ـ تازه با وی ازدواج کرده بودم ـ و ماجرا را برایش گفتم، پس شوهرم نزد آن مرد سفیدپوست رفت، که می‌خواست به من تجاوز نماید و پاسخ آن مرد سفیدپوست به شوهرم این بود، که بر چهره او سیلی زد و او را به تهمت خرابکاری و آشوبگری دستگیر کردند و قاضی دادگستری، به جرم این که شوهرم با گستاخی خطاب به سرور سفیدپوستش، سخن گفته است، او را به پرداخت (۲۵) دلار محکوم کرد و علی‌رغم این که من، در پیشگاه قاضی سوگند خوردم و ماجرا را برایش گفتم، او نپذیرفت که مرا تصدیق نماید و گفت: «این محکمه و دادگاه، ممکن نیست که یک سیاه‌پوست را در هیچ صورتی و برای هیچ کاری تصدیق کند و در مقابل آن یک سفیدپوست را تکذیب نماید!»

اوضاع و احوال، در امریکای شمالی نیز دست کمی از امریکای جنوبی نداشت و در آن جا نیز، با این بدرفتاری‌ها عمل می‌شد.

مؤسسات کار، زنان سیاه‌پوست را وادار می‌کردند، که در کارهای پلید و ننگین مشغول به کار شوند، با دستمزد کم‌تر و ساعات کار بیش‌تر!! و بیش‌تر این حرفه‌ها، چیزی جز یک نوع روسپی‌گری نهانی بیش نبود و در سال ۱۹۰۵، آقای **فرانس کیلر** مدیر کل کمیته انتقال کارگران و مؤسسات به کارگماری کارگران وابسته به شورای شهرداری‌ها، چنین نوشت: «بی‌شک آن دختران جوان سیاه‌پوستی که مردان مؤسساتِ کار سفیدپوستان، آن‌ها را جمع‌آوری می‌کنند و آن‌ها را از جنوب، به شمال می‌فرستند، در برابر (۱۹/۵) دلار که هزینه نقل بدان جاست بیش از هفت دلار به آن‌ها نمی‌دهند و این دختران جوان تعهد می‌دهند، که دو ماه کامل بدون دستمزد کار خواهند کرد...

و مؤسسه به مدت دو ماه چمدان‌ها و اثاثیه آنان را نگه می‌دارد تا فرار نکنند و به محض این که به بندرگاه‌های شمالی می‌رسیدند، مردانی به استقبال آنان می‌آمدند و هر چیزی که داشتند از آنان می‌ربودند و می‌دزدیدند و آنان را در خانه‌های فساد نگهداری می‌کردند، که در آن جا مردان با زنان می‌آمیختند و آن دختران بیچاره، بدون اثاث و چمدان می‌ماندند و بدون دستمزد به مدت دو ماه کار می‌کردند و هر لحظه در معرض تهدید بیرون کردن به سر می‌بردند. آیا ممکن است که امثال این گونه دختران، جز کنیزکان و جاریه‌هایی باشند؟!! لذا هیچ یک از آنان نمی‌توانست، در چنین شرایط و اوضاع و احوال سخت و بی‌رحمانه‌یی، عفّت و پاکدامنی خویش را مصون دارد!!!»

و خانم **جین آدمز** در کتابش **ضمیر جدید و شیطان قدیم** Anew Coscienca and an Ancien Evil می‌گوید:

بی‌گمان این خانه‌هایی که دختران ـ سیاهپوست ـ را برای کار، در آن‌ها جای می‌دهند، مانند خانه‌های روسپیگری‌ست، در واقع آن خانه‌ها ملک زنان بدکاره‌یی‌ست، که این دختران جوان سیاهپوست را، به تجار زناکار و بدکار، تحویل می‌دهند، که مردان سفیدپوستی به نام مؤسسات کار آن را اداره می‌کنند. نخستین زن سیاهپوستی که به سازمان اداری، اتحادیه زنان کارگر لباس‌های جهانی رسید، به نام **بولین نیومان** می‌گوید: «او از کار کردن استعفا داد، زیرا آنان مزد کم‌تر از مردان همکارش به وی می‌دادند و چون شخصی به نام **جون دیشی** رییس آن اتحادیه، خواسته‌های جنسی از او داشت و آن خانم به دوستان خود، نوشت و از اوضاع بی‌شرمانه و غیرانسانی آن جا، شکایت نمود و توضیح می‌دهد، که آنان به جای وی، یکی دیگر از زنان سیاهپوست را انتخاب کردند که از او بسیار زیباتر بود و بیش از وی، در کارهای جنسی آزادی داشت و از آن استقبال می‌کرد و دقیقاً این همان چیزی‌ست که "دیشی" را راضی می‌نماید و خرسند می‌سازد!!»

و خانم **روزشنیدرمان** مسؤول اتحادیه "اتحادیه‌ها و تعاونی‌های جهانی زنان" می‌گوید: بی‌شک، امروز هیچ کارخانه‌یی، پیدا نمی‌شود، که در آن تجاوزات جنسی به زنان به شکلی از اشکال روی ندهد

و پیش نیاید و به رأی و نظر من زمانی امکان دارد، که بدین وضع بی‌شرمانه پایان داد یا حدّاقل آن را کم‌تر کرد، که به جای حمله کردن و هجوم بردن به شرکت‌ها و مراکز کاریابی و کارگری، به تعلیم و تربیت و اصلاح و روشنفکر نمودن دختران جوان کارگر اقدام کنیم.

و دوستان خانم **شنیدر** خانم **بولین نیومان** و خانم **لین فارلیی** مؤلف کتاب «Sexual shakedown» با نظر و رأی وی موافق نیستند، زیرا خود دختران جوان تحصیلکرده و روشنفکر، از انواع مختلف، تجاوزات جنسی و مزاحمت‌های جنسی پی در پی رنج می‌برند و در امان نیستند و علم و دانش و روشنفکری، مانع این رفتارهای عدوانی بی‌شرمانه مردان نشده است.!!

نخستین زنی که زندگی خود را وقف پیکار با سوءاستفاده جنسی و تجاوز به عنف زن در محیط کار نمود، خانم **ایماگولدمان** بود، که تمام نقاط دور و نزدیک ایالات متحده را به خاطر تبلیغ و سخنرانی برای آزادی زن زیر پای نهاد، آزادی زن از تجاوزات و مزاحمت‌های جنسی و تصرّف به زور، از طرف مردان تنها به خاطر نیازش به کار و عمل و برای آزادی از بردگی جنسی زن در کار و در محیط کار.

او نظریه معروف خود را به جامعه ارائه نمود به نام: «Sexual Emarcipation» و مقصودش از این کار، این بود که زن در حفظ و صیانت آبرو و عفت و تن خویش آزاد باشد و به خاطر فقر و نیاز و تنگدستی و نیاز به کار و عمل، تحت هیچگونه فشار و تعدّی واقع نشود و این نیازمندی وی برای سوءاستفاده جنسی و وادار کردنش به چیزی که نمی‌خواهد، وسیله‌یی نشود، که ناچار گردد به زور او را به رختخواب بی‌شرمانه ببرند، در نتیجه این اعتراض‌ها و حملاتی که به عمل می‌آورد، مقامات حکومتی، او را دستگیر و به زندان انداختند، لیکن این کار در وی سستی ایجاد نکرد و به پیکار خویش ادامه داد و در دعوت خویش میگفت: آزادی زن، زمانی کامل میشود، که مزاحمت‌های جنسی در محیط کار و تجاوزات جنسی در عمل متوقف گردد و در کتاب خود به نام: تجارت زنان = تجارت استفاده جنسی از زنان نوشته است: «امروز جایی نیست که در آن، با زن مشغول به کار، براساس کار و عملش، رفتار شود، بلکه براساس مسائل جنسی با وی رفتار میکنند، لذا او برای این که، حق خود را در بقا و زندگی و حق خود را در ماندن بر سرکار و عمل و منبع درآمدش را حفظ نماید و از دست ندهد، متأسفانه مجبور است که در مقابل آن، تن و ناموس و عفت و پاکدامنی را فدا کنند و در برابر این‌ها ایستادگی نکند!...»

خانم **ایماگولدمان** از طرف جامعه امریکایی ـ که سرمایه‌داران و صاحبان کار، بر آن سیطره و سلطه دارند ـ مورد حملات سخت قرار گرفت و بسیار کوشیدند که شهرت او را لکّه‌دار کنند و او را بدنام سازند و هنگامی که نتوانستند این کار را بکنند، او را زندانی کردند و هنگامی که در این کارشان نیز موفق نشدند، خواستند، که او را در پرده نسیان و فراموشی و گمنامی قرار دهند و دستگاه‌های بزرگ

تبلیغاتی و وسایل عظیم ارتباط جمعی ـ که در اختیار و تملیک سرمایه‌داران است و اغلب آن‌ها از یهودیان می‌باشند ـ از وی تجاهل نمودند و او را نادیده گرفتند...

خانم **لین فارلیی** می‌گوید: «بی‌گمان وضع و حال به همان صورت است که خانم **ایماگولدمان** از خود به جای گذاشت و هنوز تعداد بی‌شماری از زنان هستند، که مجبورند، برای حفظ کار و شغل خود تن‌فروشی کنند و بی‌گمان این اجبار و به زور واداشتن به زنا و پاره‌کردن پرده ناموس و عفت، به بدبختی و بیچارگی این گونه زنان و خانواده‌هایشان منتهی گردیده است به گونه‌یی که قابل تصور نیست... تازه تنها این نیست!! لیکن تعداد زیادی از آنان، به بیماری‌های جنسی خطرناکی مبتلا شده‌اند، مانند: سیفلیس و سوزاک و کوفت و زخم کورک و خارش همیشگی و گری آلت تناسلی و خارش آن و خرد شدن و له شدن آلت تناسلی و امثال آن‌ها که بی‌شمارند. و بسیاری از آنان بر اثر این بیماری‌های وخیم و خطرناک جان داده‌اند...

همان‌طوری که بسیاری از آنان، بر اثر زور و ذلت و خواری کشیدن و زندگی سرشار از بدبختی و بیچارگی و فقر و تنگدستی، به سبب عدم تسلیم بدین رسوایی‌های وحشیانه و عدم پاسخ به تمایلات مردان نامرد، در کارخانجات و فروشگاه‌ها و دفاتر کار نیز جان داده‌اند.»

و **لین فارلیی** در جای دیگری از کتابش می‌گوید:

«بی‌گمان تجاوزات جنسی به زنان کارگر به شکل‌های مختلف، در ایالات متحده امریکا و اروپا بسیار گسترش و شیوع دارد... و قاعده و روال کلّی‌ست و استثنایی ندارد، در هر نوع کاری که همراه با مردان انجام دهد وضع چنین است...»

و به نظر **لین فارلیی** این کار، به صاحبان کار و سرمایه‌داران خدمت می‌کند، زیرا زن کارگری که در معرض تعرّض‌های جنسی و فشار آن قرار می‌گیرد، همواره مضطرب و پریشان‌حال و نگران است و به زودی کارش را ترک می‌کند و به کار دیگری روی می‌آورد... و او را در شرایطی قرار می‌دهد که در جستجوی کار دیگر برآید، حتی اگر مزدش هم کم‌تر باشد... لذا دستمزد زن کارگر، همواره پایین مانده و نیاز او به کار و به دستمزد همیشه باقی‌ست... همان‌طور که گروه زیادی از آنان، از بیکاری رنج می‌برند و بدین شیوه همیشه زنان کارگر با مزد و دستمزد اندک و ناچیز فراوانند و با توجه به این که کارگران مرد، تا حدّی وضع خوب خود را تضمین نموده‌اند، بی‌گمان تنها کارگران زن هستند، که شکار این سوءاستفاده‌های زشت و بی‌شرمانه واقع می‌شوند...

در نتیجه‌ی مزاحمت‌های جنسی مستمر، زن ناچار می‌گردد که کارش را رها سازد و در این شرایط بینوایی و زندگی سخت، آن قدر رنج می‌برد که غیر قابل تصور است و ناچار می‌گردد که کارهایی را بپذیرد که کم‌تر از سطح و کفایت و مهارت وی است و با دستمزد کم‌تر از دستمزد کار قبلیش. این خانم مؤلف کتاب می‌گوید: بی‌گمان در میان زنان کارگر در ایالت متحده امریکا، تقریباً همه برای حفظ

حیات و زندگی، ناچار به کارند... و این حقیقت در هر زمانی در مورد زنان بی‌شوهر و غربی صدق می‌کند و تعداد این گونه زنان به (۲۳٪) از مجموع زنان کارگر می‌رسد و در مورد زنان شوهرمرده و زنان طلاق داده شده و زنانی که جدا از شوهرانشان زندگی می‌کنند، نیز این موضوع صدق می‌کند و نسبت آنان به (۱۹٪) از مجموع زنان کارگر می‌رسد... هم‌چنین این حقیقت در مورد اغلب زنان شوهردار و مادران کارگر، به ویژه در دهه‌های هفتاد نیز صدق می‌کند...

و از سال ۱۹۷۲ به بعد، درآمد زن کارگر سفیدپوست، یک چهارم درآمد خانواده را تشکیل می‌دهد و درآمد زن سیاهپوست کارگر یک سوم درآمد خانواده را تشکیل می‌دهد و با توجه به این که درآمدهای شوهران حتی برای ضروریات کفایت نمی‌کند، لذا کار کردن زن در دهه‌های هفتاد ضرورت کامل داشت.

آمارهای سال ۱۹۷۳ می‌گوید: دوازده درصد از خانواده‌های امریکایی، بدون نان‌آور بوده‌اند، در نتیجه وفات نان‌آور، یا طلاق، یا جدا زندگی کردن زن و شوهر از هم، لذا زن تنها نان‌آور خانواده می‌شود و هرگاه دانستیم که آمارهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ می‌گوید: یک چهارم میلیون زن، از این زنان مسؤول خانواده بیکار بوده‌اند، آن‌گاه وخامت وضع و شرایط یک چهارم میلیون خانواده امریکایی، بدون نان‌آور مرد و بدون کاری برای زن کارگری که تنها نان‌آور این خانواده است را درک می‌کنیم و می‌فهمیم و سبب اصلی بیکاری این زنان کارگر، همان تعدّیات و مزاحمت‌های جنسی در محیط کار آنان می‌باشد.

علی‌رغم ادّعای مساوات گسترده زنان با مردان، در ایالات متحده امریکا، بر حسب آمارهای سال ۱۹۷۳ میانگین و حدّ متوسط دستمزد زن، در آن جا، یک سوم میانگین دستمزد مرد است و به نظر نمی‌آید که آینده، از این بیش‌تر درخشان باشد و آمار طلاق همواره رو به افزایش است؛ تا جایی که تقریباً به (۵۰٪) از تمام زن و شوهرهای سال ۱۹۷۹ رسیده است، لذا تعداد زیادی از زنان وارد بازار کار می‌شوند و در جستجوی کار برای حفظ بقای خود هستند.

اکنون در ایالات متحده امریکا، تعداد زنان کارگر و یا زنان در جستجوی کار، تقریباً به پنجاه میلیون زن می‌رسد.

آمارهای سال ۱۹۷۴ می‌گوید: در ایالات متحده امریکا از هر هشت خانواده، یک خانواده به علت عدم وجود مرد در خانواده، زن رییس و نان‌آور آن است و آن زن یا مطلقه است یا شوهرمرده یا زنانی هستند که به صورت نامشروعی مادر شده‌اند که به اصطلاح آنان، "مادران دوشیزه نامیده می‌شوند" و یک سوم این خانواده‌ها، در فقر شدید زندگی می‌کنند.

حتی خانواده‌هایی که سرپرست آن‌ها مرد است، همسر نیز از درآمد خود ضرورتاً، در کمک کردن به التزامات مالی خانواده شرکت می‌کند و در بیش‌تر اوقات، برای به دست آوردن ضروریات اساسی بقاء، این کار را می‌کند.

و با توجه به کثرت زنان زیبا، بی‌گمان صاحبان کار و مدیران مؤسسات کاری، مجال وسیعی در پیش روی خود دارند، که از میان آن زنان نازک‌اندام و نرم‌تن، زیباترین و شیک‌ترین و خوش‌اندام‌ترین را انتخاب نمایند و نزدیک‌ترین آنان به مزاج و ذوق صاحب‌کار یا مدیر کار استخدام گردد. از ویژگی‌های مهمّ، برای به دست آوردن کار یا استمرار در آن، این است که زن کارگر، خواه شوهردار یا بی‌شوهر باشد، باید برای پاسخ مستقیم به رییس خود و ارضای شهوات جنسی وی همیشه آمادگی داشته باشد...

در نتیجه این وضع، مشکلات و سختی‌های فراوانی برای آنان که چیزی از زیبایی و جمال و زنانگی ندارند ایجاد می‌کند، زیرا تنها کفایت و مهارت در کار و اخلاص در آن، مطلوب نیست. بلکه در درجه اول ارضای ذوق رییس کار مطلوب است.

این خانم مؤلف و شاگردش از دانشگاه **کورنل** صدها مورد و شاهد مثال، از میان هزاران واقعه‌یی که رخ داده ذکر نموده‌اند و این نمونه‌ها و مثال‌ها، قشرهای مختلف جامعه امریکایی را نشان می‌دهند و در بر می‌گیرند، ابتدا از دانشجویان دختر دانشگاهی شروع می‌کند، که در معرض تعرضات جنسی مدیران گروه‌های آموزشی و راهنمایان پایان‌نامه‌های دانشگاهی،قرار می‌گیرند؛ تا بدان جا که راهنمای پایان‌نامه، از دانشجوی دختر می‌خواهد که در مقابل موفقیت و به دست آوردن نمره و درجه بسیار عالی (A) با وی بخواهد.

آقای **هاملتون** بازرس، بعد از تجربیات و مهارت فراوان و طولانی در مورد، غصب زنان کارگر و تجاوز به عنف (از طرف رؤسای آنان) می‌گوید: «بی‌گمان این‌ها مسائلی هستند، که اثبات‌شان سخت دشوار است و علی‌رغم این که شبیه به تصرف به زورند، ولی پلیس و قضات و مردان قانون، در ایالات متحده، بدین کارها اهمیتی نمی‌دهند!!! و نتیجه‌اش این می‌شود که قربانی، تحت بازجویی‌های سنگینی به جرم اتهام به انسانی شریف قرار می‌گیرد!!! لذا جای شگفتی نیست که اغلب قربانیان از شکایت به پلیس و دادگاه امتناع می‌ورزند.»[۱]

بسیاری از نویسندگان، پیش از **لین فارلیی** و بعد از وی، این گونه مطالب و رسوایی‌ها را درست مانند وی نوشته‌اند و خواستار این هستند که حدّی برای اجبار زن به کار در خارج از خانه تعیین گردد و چاره‌یی برای این تجاوزات و مزاحمت‌های جنسی اندیشیده شود.

سازمان کار بین‌المللی گفته است: بی‌شکّ زنان کارگر و مشغول به کار، در کشورهای مختلف صنعتی جهان، از مزاحمت‌ها و تنگناهای جنسی رنج می‌برند و بسیاری از آنان را مجبور به ترک کار و وظیفه خود می‌کند و **مایکل هانس** مدیر کل آن سازمان گفته است: بی‌گمان بررسی‌هایی که در (۲۳)

---

۱. به "عمل المرأة في الميزان" دکتر محمد علی البادّ مراجعه شود.

دولت صنعتی، در نقاط مختلف جهان، انجام شده است، ثابت می‌کند که تنگناها و مزاحمت‌های جنسی مشکل بزرگی‌ست، که زنان کارگر، به نسبت بسیار بالایی در معرض این تعرضات هستند.

این گزارشگر، صاحبان کار را برحذر داشته است از این که حل کردن این مشکل بزرگ، ممکن است که بر نتایج اقتصادی شرکت‌هایشان تأثیر منفی بگذارد و این که ممکن است، سبب کمبود و فقدان زنان باکفایت و مهارت گردد و به سبب تقاضا، ناچار به پرداخت‌های بیش‌تری گردند و آن گزارش می‌گوید: (۸۴٪) از زنان کارگر در اسپانیا و (۷۴٪) در بریتانیا، در معرض مزاحمت‌های جنسی قرار گرفته‌اند.

هانس در تعلیق بر این گزارش، اشاره می‌کند، که این مشکل ممکن است، به مراتب از این بالاتر باشد، زیرا نسبت‌های زیاد ابلاغ نشده‌اند، به سبب این که اغلب زنانی که مورد تجاوز و مزاحمت واقع شده‌اند، از ترس عواقب آن، شکایت نکرده‌اند. سازمان کار گفته است: به یقین بررسی‌های قوانین ملّی، بدین اشاره دارد که یک اجماع جهانی در حال ظهور است، به منظور اقدام و پیشگیری از تهاجمات وحشیانه به زنان کارگر در محل کارشان و کم کردن میزان این خطرات و نیز دفاع از حقوق قربانیان این قضایا.

این خبر کوتاه از گزارش سازمان بین‌المللی کار، گواهی می‌دهد بر این که زن در غرب، خوار شده و مورد سوءاستفاده و بهره‌برداری قرار گرفته است؛ علی‌رغم این که می‌پندارند، آزاد نشده است!!

این سازمان، اعتراف می‌کند به این که مزاحمتهایی که زنان کارگر مورد تعرض آن‌ها قرار می‌گیرند، بسیاری از آنان را مجبور به ترک وظایف و کارهایشان می‌کند و این آزارها، به حدّی رسیده است، که زن کارگر را بر آن می‌دارد، که کار و کسب و درآمدی که از آن به دست می‌آورد، قربانی نماید، تا جسم و آبرویش سالم بماند و خویشتن را مصون دارد!!

مایکل هانس مدیر کل آن سازمان، ذکر می‌کند، که از بررسی‌هایی که در ۲۳ دولت صنعتی انجام شده است برمی‌آید، که این مزاحمت‌های جنسی در همه جا شایع شده و نسبت زیادی از زنان در معرض آن‌ها قرار دارند!!!

و نتیجه می‌گیریم:

الف. بی‌گمان مزاحمت‌ها و در تنگنا قرار دادن زنان به درجات مختلف، واقعیت دارد و روی می‌دهد و این نتیجه‌ی بررسی‌های علمی‌ست، نه سر و صدای روزنامه‌ها و تحریکات زنانه.

ب. این موضوع تنها منحصر به یک کشور نیست و در ۲۳ دولت صنعتی جهان شایع شده است.

ج. این گواهی از یک جمعیت یا یک مرکز یا یک فرد نیست، بلکه از یک مقام رسمی جهانی، که سازمان بین‌المللی کار است، صادر گردیده و این بدین معنی‌است، که معتبر و موثق و علمی و بی‌طرف می‌باشد.

به راستی جای تأسف دارد و غم‌انگیز است، که آن گزارش از آن برحذر نداشته است، که اگر این مشکلات حل نشوند و چاره‌اندیشی نگردند، موجب اذیت و آزار میلیون‌ها زن کارگر می‌شود و زندگی آنان را از هم می‌پاشد و آبرویشان را لکه‌دار می‌سازد و جان‌شان را می‌آزارد و کرامت‌شان پایمال می‌گردد و امنیت‌شان را می‌گیرد، بلکه این گزارش صاحبان کار را برحذر می‌دارد، که اگر این مشکلات حل نشوند و چاره‌اندیشی نگردند، ممکن است که بر محصولات اقتصادی شرکتهای‌شان تأثیر مخربی بگذارد!!! و مجبور شوند، که هزینه‌های بیش‌تری به سبب تقاضای کار بیش‌تر بپردازند! و به احساسات و عواطف و زندگی و کرامت زنان کارگر اهمیتی داده نشده است!!

اگر در نسبت زنان کارگری که مورد مزاحمت‌ها و تعرض جنسی قرار گرفته بودند (۸۴٪ در اسپانیا و ۷۴٪ در بریتانیا) دقت و تأمل کنیم، سپس به تعلیق **هانس** که گفته است، نسبت بسیاری هم، وضع خود را اعلام نکرده‌اند، توجه نماییم پس بدین نتیجه می‌رسیم، که تقریباً تمام زنان کارگر در معرض سوءاستفاده جنسی و تعرض به زور و مزاحمت‌های جنسی قرار می‌گیرند، یعنی نسبت (۹۸٪).!!!

هانس گفته است: تعداد زیادی از زنانی که مزاحمت‌های خود را اعلام نکرده‌اند، بدین سبب بوده است، که آنان از عواقب بد آن ترسیده‌اند، یعنی یا تهدید شده‌اند، یا حذر نموده‌اند، یا مردانی که بدانان تجاوز کرده‌اند، آنان را ترسانده و انذار نموده‌اند، یا صاحبان کار و غیر آنان تهدیدشان کرده‌اند؛ بنابراین، آنان از دو چیز رنج می‌برند: یکی از مزاحمت‌ها و تجاوزات و یکی از ترس آشکار شدن آن!!

آیا به راستی قهری بیش از این و ظلم و ستمی بیش از این وجود دارد؟! چه تحقیر و خواری و ذلتی، سخت‌تر از این است؟! کجاست آن آزادی زن، در حالی که در محیط کار اگر از مزاحمت و تجاوز به عنف خویش شکایت کند امنیت ندارد؟!

سازمان جهانی کار گفته است: «اجماع جهانی بر ضرورت تأکید اقداماتی برای پیشگیری در محیط کار، در پایین آوردن تهاجمات جنسی، به اضافه این که، بدین قربانیان امکان داده شود که حقوق خویش را به دست آورند، تازه است!»

ما می‌خواهیم، روی چند جمله در این گزارش دقت نماییم، که عبارتند از: "تازه در شرف ظهور است". "اقدام بدان تأیید شود". "برای پایین آوردن خطر نه از بین بردن آن" و "به دست آوردن حقوق‌شان" یعنی این اجماع جهانی هنوز تحقق نیافته است؛ در حالی که زن کارگر، ده‌ها سال است، که از این وضع رنج می‌برد، پس تاکنون این اجماع به وقوع نپیوسته، بلکه تازه ظهور آن شروع شده است!!

این اقدام مورد تشویق قرار می‌گیرد، پس این اقدامات، عملی و نافذ و ملزم نیست یعنی اگر این اقدامات تأیید نشوند، زن کارگر هم‌چنان در رنج خواهد ماند، اگر مسؤولان کار و صاحبان کار ملزم نشوند و اقدامات پیشگیرانه را در محیط کار انجام ندهند!! "پایین آوردن خطر این تهاجمات وحشیانه" نه از بین بردن آن و حمایت از زن در برابر آن‌ها.

«امکان دادن بدین قربانیان که حقوق خود را به دست آورند!»

چه حقوقی بدانان اعطا شده است؟!!! [۱]

و در پایان به این مدعیان خروج زن برای کار بیرونی ـ که ندای آن را سر داده‌اند ـ می‌گوییم: پیش از این که ندای وجوب بیرون رفتن زن برای کار را سر دهید، از زنان در برابر تجاوزات جنسی و انواع مزاحمت‌های آن حمایت کنید...

▣

بیرون رفتن زن برای کار بیرون از منزل، به ضعف و پایین آمدن سطح آموزش کودکان منتهی گردیده است.

استاد محمد عثمان عقال می‌گوید:[۲]

مجله **پلینی تروث** نشریه تبشیری نصرانیت ـ که به هفت زبان منتشر می‌گردد و ماهانه بیست میلیون نسخه از آن مجانی توزیع می‌گردد ـ در شماره اکتبر ۱۹۸۷ آن مقاله‌یی آمده است، پیرامون انحطاط سطح آموزشی در غرب، تحت عنوان: "نقش والدین را در آموزش بدانان برگردانید" ما ترجمه آن مقاله را مفید دانستیم زیرا حقایقی در آن وجود دارد که دانستن آن‌ها لازم است:

به راستی اکنون مدارس عالی، جاهلان و تحصیل کرده‌های بی‌سواد را فارغ التحصیل می‌کنند!

جوانانی که نمی‌توانند روزنامه‌یی بخوانند یا پایاننامه‌یی را بنویسند، مگر این که به سختی بتوان مفهوم آن را فهمید!!

در مدارس امروز چه می‌گذرد؟! مثال زیر این مشکل را توضیح می‌دهد...

دانش‌آموزان ایالات متحده امریکا، گمان می‌کردند که صحرای سینا در ویتنام قرار دارد!! و برخی از آنان گفته‌اند: **پییر ترودو** نخست‌وزیر کانادا، یک بازیگر "هوکی" از شهر مونتریال می‌باشد.!!

در اثبات این مسأله باید گفت: اولیای امور و مربیان، خودشان از نوع و سطح آموزشی جوانان نگرانند؟! و گزارش‌های آماری دیگری که در امریکا در میان دانش‌آموزان در سنّ هفده سالگی، از طرف مؤسسه ملّی ارزیابی پیشرفت آموزشی اجرا شده، از حقایق بسیار تلخی پرده برداشته است: دو سوم از آنان نتوانستند، تاریخ جنگ داخلی امریکا را ـ که مابین سال‌های ۱۹۰۰ـ۱۸۵۰ روی داده بود ـ تعیین کنند.

و یک سوم دیگر نمی‌دانستند، که کریستف کلمب، از طریق دریانوردی، پیش از سال ۱۷۵۰، قاره جدید امریکا را کشف کرده است، سپس یک بررسی آماری جدیدی ـ که جدیدتر از گزارش‌های پیشین است ـ دریافته است که ۲۰٪ از دانش‌آموزان امریکا نمی‌توانند، امریکا را در نقشه جهان نشان دهند.!!

---

۱. "إنهم يتفرجون على اغتصابها" ص ۵۳ـ۵۲.

۲. مجلة "البيان" شماره نهم ربیع‌الثانی سال ۱۴۰۸ هـ ص ۸۷.

هم‌چنین مدیر مؤسسه ملّی بررسی‌های جغرافیایی، در ایالات متحده امریکا، با تلخی و تأسف گفته است: ما اکنون به حدّی رسیده‌ایم که **جونی** نه تنها از خواندن و قرائت عاجز است، بلکه او حتی جای پاهای خود را نیز نمی‌شناسد!! و شگفت‌تر این است که بسیاری از دانشجویان مراکز عالی در امریکا، از آنان که در سنّ ۱۹ سالگی هستند، نمی‌دانند که طرف‌های درگیر در جنگ جهانی دوم چه دولت‌هایی بودند که با هم پیکار می‌کردند!

و این جهل و نادانی تنها به ایالات متحده امریکا منحصر نیست، بلکه بررسی تازه‌یی که در بریتانیا انجام شده است، می‌گوید: بیش‌تر از نصف دانشجویانی که سن‌شان بین ۱۵ تا ۱۹ سال در نوسان است، حتی اخطار و انذار یک آتش‌سوزی ساده را نمی‌توانند یاد بگیرند و (۴۴٪) از آنان قادر به حلّ رمز جدول‌های ماشین‌های باری و وسایل حمل و نقل نیستند و این علی‌رغم بعضی از اصلاحات اندکی‌ست، که در نظام آموزشی به عمل آورده‌اند ولی مشکلات اساسی هم‌چنان باقی‌ست.

بسیاری از مدّعیان اصلاحات در ایالات متحده امریکا، بازگشت به نظام تدریب و تعلیم قدیم در مدارس را تأکید و تأیید می‌کنند و معتقدند که بایستی بار دیگر تدریس مسائل اساسی را آغاز نمایند.

در حالی که اغلب صاحب‌نظران بر این باورند، که این فروپاشی نظام آموزشی، به سبب ضعف انگیزه‌های مدرسین است و آنان به افزایش حقوق ماهانه نیاز دارند.

لیکن در تمام این راه حلّ‌ها مسأله‌ی بسیار مهمی ـ که گزارش‌ها از آن غافلند و از آن تجاهل می‌نمایند ـ مطرح نشده است و آن هم نقش اولیای امور، در آموزش و پرورش می‌باشد، که به آن اهمیتی داده نشده است؛ همان‌طوری که وزیر آموزش و پرورش پیشین در ایالات متحده امریکا، آقای **تیرل بال** بدان اشاره کرده و گفته است:

«بی‌گمان فروپاشی سطح تعلیم و آموزش، در مدارس امریکایی، در بعضی از جوانب آن، تا حدّی، در طبیعت دگرگونی‌ها در سطح خانواده انعکاس می‌یابد، زیرا خانواده‌های بسیاری داریم که در آن‌ها، هر دوی والدین در بیرون از خانه کار می‌کنند و خانواده‌های بسیاری داریم که تنها یک نفر آن‌ها را اداره می‌کند، پدر یا مادر.»

به سبب مشکلات و درگیری‌های کاری، بی‌گمان والدین، کم‌تر پیش می‌آید، که به فرزندان خود توجه و عنایت نمایند. آنان برای نمونه، به پیگیری روند درس خواندن فرزندشان التفات و توجهی ندارند، مگر وقتی که ناگهان، مادر با این سخن فرزند خود، روبه‌رو می‌شود: وای!! مادر به راستی من چیزی نمی‌فهمم!!

حتّی مدرسین هم به نوبه خود از بی‌توجهی و بی‌مبالاتی رفتار پدران و مادران شکایت دارند و رنج می‌برند و در مقاله‌یی **ویکتور فوجس** در روزنامه **وول ستریت جورنان** می‌گوید:

«بی‌شک اهتمام دادن پدران به فرزندانشان و ارزش‌ها و معیارهایی که آنان دوست دارند در فرزندان خود بکارند و بر آن حریص می‌باشند، از جمله عوامل و انگیزه‌های اساسی است، که سبب موفقیت قطعی کودک در مدرسه است، ما برای نمونه، می‌بینیم که فرزندان خانواده‌های آسیایی، که اخیراً به امریکا می‌آیند، غالباً بر امثال هم سنّ و سال خود، در مدارس امریکایی و کانادایی، برتری و تفوق دارند.»

آقای **فوجس** در ادامه سخنان خود می‌گوید: «بی‌گمان برتری دانشجویان آسیایی، خود دلیل آشکاری‌ست بر این که، کوشش و تلاش در تحصیل و احترام به مدارس و مشارکت فعّال و جدّی والدین، در پیگیری آموزش کودک، در تفوق و برتری وی، تأثیر بزرگی دارد و در ذهن او باقی می‌ماند.»

بی‌گمان والدینی که به تعلیم فرزندان خود، اهتمام می‌دهند، همواره نتایج مثبت و ایجابی می‌گیرند و بهترین مثال، بر این موضوع، ژاپن است، به راستی مادر ژاپنی، به تربیت کودک خود، بسیار اهمیت می‌دهدو بدان عنایت و توجه می‌نماید؛ همان‌طوری که استاد **جورج دی فوس** که یک مردم‌شناس و جامعه‌شناس از دانشگاه "کالیفرنیا" است و ۲۲ سال است که تمدن ژاپن را تدریس می‌نماید، می‌گوید:

«بی‌گمان مادر ژاپنی در تربیت کودکانش اهمیت و تأثیر عظیمی دارد، زیرا او تنها، خود را مسؤول تعلیم و آموزش کودک خود می‌داند و با قوت و نیروی تمام، نقش مدرسه را تقویت و پشتیبانی می‌نماید و تربیت کودک، از همان زمان تولّد شروع می‌شود.»

بی‌شک عامل و سبب اصلی در فروپاشی سطح آموزش جوانان، به طور کلّی در کشورهای صنعتی، همانا عدم مشارکت والدین در روند و سیر آموزش است و پدر، فرزندش را بین پنج تا شش سالگی به مدرسه می‌فرستد، سپس از حکومت انتظار دارد، که ضامن تربیت و آموزش این کودک باشد.[۱]

این حقایقی‌ست که خردمندان غرب، خود بدان اعتراف می‌کنند، چون نهان کردن آن دشوار است.

ما آن‌ها را ذکر می‌کنیم تا به موازات آن، تأکید نماییم، که این سستی در نظام تربیت و تعلیم کشورهای عربی و اسلامی نیز جریان دارد، زیرا سطح تربیتی و آموزشی آن‌ها، در وضعیتی است، که هر کس بر حقایق امور مطلع باشد، از آن شکایت دارد و رنج می‌برد.

بی‌گمان راه حلّ مادّیون، برای مشکلات اجتماعی‌شان به نظرات محدود مادّی آنان ارتباط دارد و این حقیقت را خودشان می‌فهمند، لیکن اعتراف بدان را دشوار می‌دانند، زیرا اگر اعتراف کنند، اساس اجتماعی‌شان که برمبنای آن رفتار می‌کنند، فرو می‌پاشد، چون آنان علیه فطرت بشری عصیان کرده‌اند و بی‌شک تمرد و عصیان علیه فطرت و مبارزه‌جویی وقیحانه و بی‌شرمانه، با تمام عقاید و باورها و آداب و رسوم و عدم پذیرش آن چه، بشریت و مصلحان اجتماعی بر آن اتفاق و توافق دارند، به بهانه پیشرفت و دگرگونی و آزادی و بیرون بردن و خارج کردن زن از وظیفه‌یی که خداوند او را برای آن

---

۱. پایان آن مقاله.

آفریده است، تمام این عوامل و اسباب چیزهایی هستند، که نتایج آن‌ها، موجب شکوه و شکایت همه مردم از آن‌ها است، اگر نگوییم که تنها سبب اساسی و اصلی‌ست.

با وجود این که ساده‌ترین معلم مدرسه که حرفه تدریس دارد، این نتایج منفی و سلبی را درک می‌کند و می‌فهمد و می‌تواند مثال‌های بی‌شماری، برای آن ذکر نماید، متأسفانه ما نیز، در اغلب کشورهای اسلامی، بر همین منوال عمل می‌کنیم و زنان خویش را به تقلید از آنان، به خارج شدن از خانه، تشویق می‌نماییم، با همان دلایلی که صاحبان فتنه و آشوب و اهل هوی و هوس، نشخوار می‌کنند و با همان تکنیک‌هایی که، این بیرون رفتن را از راه‌های مختلف تأیید و تقویت می‌نماید و تبلیغات و وسایل ارتباط جمعی هم شبانه‌روز، آن را پشتیبانی می‌کند و به تشویق و ترغیب و گمراه‌سازی و توصیفات بی‌شرمانه و وقیحانه بر ارتکاب گناه و انحراف و تشویق به شجاعت و نبوغ و پیکار می‌پردازد و این انحرافات را رواج و رونق می‌دهد. آیا به راستی نتیجه‌یی که ما از آن می‌گیریم، بهتر از آن خواهد بود که غرب بدان رسیده است و خانواده و روابط و پیوندهای آن را از هم پاشیده است و لجام گسیخته به سوی سرنوشت نامعلوم می‌دود و نمی‌داند که به کجا می‌رود؟!

■

طبیعت و سرشت مرد، بیرون رفتن زن برای کار را تأیید نمی‌کند:

آیا مردانی که گمان می‌کنند کار زنان خود را، با مردان بیگانه تأیید می‌کنند، نسبت‌شان در میان مجموع مردان، چه قدر است؟

و اگر تأیید می‌کنند، آیا در این تأییدشان جدّی و صادق‌اند؟

در ایالات متحده امریکا کتابی به نام «مرد در برابر خواسته‌های مساوات زن با مرد و سلطه زن بر مرد، که زنان مطرح می‌کنند، چه احساسی دارد؟!» منتشر شده و این کتاب را **انتونی استراگان** تألیف کرده است و در آن یک بررسی و همه‌پرسی وجود دارد که اشاره می‌نماید: (۸۸٪) از مردان امریکایی می‌گویند: آنان مانع کار همسران یا خواهران و مادرانشان در بیرون از منزل نیستند، لیکن بعد از همه‌پرسی دقیق، روشن شد: آنان که عملاً کار کردن زن به طور مساوی با مرد را تأیید می‌کنند، از پنج تا ده درصد تجاوز نمی‌کنند.[1]

و بدین طریق، حوّای عزیزم! علی‌رغم این که از کار کردن زن در غرب، ده‌ها سال می‌گذرد، مردان هنوز کار کردن زن با خود را تأیید نمی‌کنند، لیکن چرا؟! پاسخ بدین سؤال ساده و روشن است: مرد نمی‌خواهد زنانگی در زن او بخشکد و نمی‌خواهد با او به خانه برسد و او را هم‌چون خود خسته و کوفته بیابد!...

---

۱. مجلة "المجلّة" شماره (۳۴۷).

او می‌خواهد به محض این که، به خانه بازگشت، همسرش از او استقبال نماید و لباس را از تن او بیرون بیاورد و آه و ناله خستگی از کار را از او بشنود و او می‌خواهد تا در کنار وی بیاساید و آرامش یابد، نمی‌خواهد او به صورت یک همسایه و هم خانه با او، در یک منزل باشد!!!

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ (روم: ۲۱)

«از جمله آیات عظمت خداوند این است که از جنس شما برای شما همسرانی آفریده تا در کنار آنان، بیاسایید و آرامش یابید.»

▣

شاید یکی بگوید: دعوت به بیرون رفتن زن از منزل، سبب شد که زنان مهندس و طبیب و وکیل مدافع حقوقی و... داشته باشیم.

ما بدین شخص می‌گوییم: لیکن فراموش نکن، در کنار هر زن مهندس یا طبیب یا وکیل مدافع، یک صد هزار نفر از دختران هم‌نوع وی را می‌بینی که در اسارت کارهای طاقت‌فرسا، تنها و خسته و کوفته و با چهره‌های دژم و سوخته گیر افتاده‌اند...

بی‌گمان کارگاه‌ها، پر از زنان ناتوان است و انبارهای بازرگانی و فروشگاه‌ها و تجارتخانه‌ها مملو از زنانی‌ست که در برابر دستمزدی که کفایت زندگی را نمی‌کند کار می‌کنند. آیا این تعجب دارد؟! بعد از این که دوستدارانشان، آنان را به میدان کار و عمل آورده‌اند و آنان را با مردان قرین و همتا نموده‌اند و مردان در به دست آوردن دستمزد بیش‌تر از آنان سبقت می‌گیرند و بر تحمل زحمات و مشقّات و پرداختن بدان‌ها تواناترند.

فیلسوف اقتصاددان: **برودون** در کتاب خود به نام ابتکار نظام در سبب سبقت مرد از زن در میدان کار گفته است:

«بی‌گمان نسبت مجموع نیروهای مرد، در کنار نیروهای زن، نسبت سه به دو است، پس آن آزادی که بعضی از مردان به نام زنان خواهان آن هستند بدبختی قانونی برای زنان است، اگر بردگی نباشد.»

آگوست کنت مؤسس جامعه‌شناس بشری، در کتاب خود: نظام سیاسی گفته است: «محققاً، اگر زنان بدین مساوات مادّی نایل شوند، که مردان آن را برایشان خواستارند و می‌پندارند که از آنان دفاع می‌نمایند، بدون این که زنان خود، راضی باشند، بی‌شک بدین کار ضمانت اجتماعی آنان فاسد و تباه می‌گردد و به همان اندازه حالات معنویشان نیز تباه می‌شود، زیرا آنان، در این شرایط غالباً در برابر مزاحمت‌های روزانه در اغلب کارهای صنعتی و اماکن صنعتی تسلیم خواهند شد، به گونه‌یی که نمی‌توانند بدان‌ها اعتراض کنند و در همان حال، روابط خانوادگی نیز مکدر و تیره خواهد گردید.» هـ الخ

مؤسسه‌های اجتماعی در اروپا وخامت اوضاع و سختی مصیبت را احساس کرده‌اند، پس دانشمندانشان فریاد برداشته و برای حل آن طلب کمک می‌کنند، لیکن بر چه کسانی فریاد بر می‌دارند؟ بی‌گمان هر دوره‌یی حدّی دارد که بدان می‌رسد، چون به حدّ نهایی رسید، صاحبانشان را به ضدّ آن، وا می‌دارد، به کیفر کوتاهی و تفریحی که کرده‌اند و برای بازداشتن از این که، زمام خود را به دست هوس‌ها بسپارند.

از جمله فریادهایی که قلب آزادگان را به درد می‌آورد، چیزی‌ست که دانشمند مشهور **فوریه** گفته است: «وضعیت زن امروز چگونه است؟! بی‌گمان او زندگی نمی‌کند، جز در محرومیت، حتی در دنیای صنعتی که تمام بخش های آن را مرد احاطه کرده است، حتی کارهای پیش پا افتاده دوخت و دوز و گلدوزی زن را در شرایط سخت و دشواری می‌بینند.»

از جمله آن‌ها، چیزی‌ست که اقتصاددان مشهور، **جان سیمون** نوشته و گفته است:

«اکنون زنان، دوزنده و بافنده و چاپ کننده و... شده‌اند که حکومت آنان را، در کارگاه‌های خود استخدام کرده است، لذا چند درهمی به دست آورده‌اند، لیکن در برابر آن اندک پول پشت خانواده‌های خویش را شکسته و پایه‌های آن را فرو ریخته‌اند.»

آفرین! آفرین! آیا این است هدف آزادکنندگان زن!! آنان ادّعا می‌کنند که حقوق از دست رفته زن را به وی برمی‌گردانند، پس او را در این تنگناهای زندگی می‌اندازند. آیا نتایج خوب این نهضت و جنبش به نام آزادی زن این است؟!! که در اروپا بیش از سی میلیون زن، جسم نازک و لطیف‌شان، در حرارت آتش کارخانه‌ها بگدازد و مزاحمت‌های بی‌شرمانه، گل زیبای اندام‌شان را پژمرده سازد!(۱)

▣

بی‌شک بیرون رفتن زن برای کار، سبب بی‌بندوباری و اباحیگری می‌شود و زندگی زناشویی را تهدید می‌نماید، این چیزی‌ست، که مورد تأیید مقاله‌یی‌ست که در مجله **ستیرن** منتشر گردیده، که در آن چنین آمده است:(۲)

در آلمان نزدیک به چهار میلیون زن کارگرِ بدون شوهر وجود دارد، که در محل کارشان، رابطه مستقیم و پیوند آمیزش جنسی، با صاحبان کار و رفقای مردشان دارند و در بیش‌تر موارد ناچارند که با مردانی که دوستشان ندارند با لطافت، رفتار نمایند!! و در همان حال، نمی‌توانند به مردی که دوستش دارند، بگویند، که آنان او را دوست دارند!!!

---

۱. مجلة "الهدایة" جزو هفتم و هشتم سال ۱۳۲۸ هـ ص (۵۶۱) مقاله استاد فرید وجدی.

۲. این ترجمه مقاله‌یی‌ست منتشر شده در مجله "استیرن" صادره در "هامبورگ" آلمان غربی به تاریخ ۱ ایلول ۱۹۶۳ به شماره (۳۵).

در ساختمان بزرگی، در شهر مونیخ آلمان، تمام چراغ‌های اتاق‌ها، خاموش است... و وقت کار پایان یافته است... لیکن ما می‌بینیم، که در یکی از پنجره‌های یک طبقه از طبقات بالای آن، نوری می‌درخشد و از پنجره پیداست، پس ما گمان می‌کنیم که این اضافه کاری‌ست، لیکن این رؤسای کارند، که می‌دانند، حقیقت این امر چیست.!!!

یکی از بازرسان کار، در شهر مونیخ، در این باره می‌گوید: در این ساعات اضافی، کارخانه دستمزد کار تولیدی را نمی‌پردازد، بلکه تنها دستمزد یک رابطه‌ی عاشقانه را می‌پردازد، زیرا ساعات کار اضافی، بهترین فرصتی‌ست، که در آن‌ها، رییس یا مسؤول کارگران، می‌تواند بسیار نزدیک و تنگاتنگ، با آنان به سر برد و نزدیک باشد... آن جاست، که رؤسا، برای منشی‌ها و سکرترهای زیبای خود، اعتراف می‌کنند، به وضع بد زندگی زناشویی خود و جهنمی که در آن، با همسران خود زندگی می‌کنند و رؤسای عزب و بی‌همسر، می‌کوشند که از ملالت و خستگی یک روز کاری با یک رابطه عاشقانه رهایی یابند!!

در یک همه‌پرسی، که با بسیاری از زنان کارگر به عمل آمده پاسخ به شرح زیر بوده است:

مردان در این باره به چیزی نمی‌اندیشند، جز به یک رابطه و ماجرای عاطفی زودگذر و اصلاً درباره عشق و محبت حقیقی نمی‌اندیشند و این قضیه از یک شب و روز بیش‌تر تجاوز نمی‌کند و گاهی چند شب طول می‌کشد و ادامه دارد و دختر جوان نیز بیش از این، انتظاری ندارد و تا زمانی که زن کارگر، بدین حقیقت برسد، بایستی بسیاری از محرومیت‌ها و نومیدی‌ها و تلخی خیانت مردان را پشت سر بگذارد.

و با وجود تمام این‌ها ۷/۳ میلیون از این زنان کارگر بدون شوهر، معتقدند که محل کار بهترین مکان برای دسترسی به ازدواج می‌باشد.

از بیش‌تر آنان پرسش شد: چرا کار می‌کنید؟ و جواب بیش‌تر آنان، این بود: زیرا می‌خواهم زندگی کنم و برای این که، امیدوارم، در کنار این، مردی را پیدا کنم که با من ازدواج نماید.

و سؤال دیگر این که: چرا می‌خواهید در محل کار، مرد را بشناسید و این شناخت را از او به دست آورید؟ پاسخ بیش‌تر آن‌ها به شرح زیر بود:

۱. زیرا می‌توانم او و حقیقت او را، آن گونه که هست، در خلال کار روزانه‌اش بشناسم و برای این که بدانم حقیقت درآمدش و فرصت‌هایی که برای افزایش درآمد و مقام و منصبش ،به وی داده می‌شود، چیست؟!

۲. ممکن نیست برای هیچ یک از دو طرف، که به دیگری بگوید: ما پیش از آن که هم‌دیگر را به خوبی بشناسیم، با هم ازدواج کرده‌ایم.

آری، این موارد به ظاهر معقول می‌باشند لیکن حقیقت و تجربه و مهارت غیر از ایـن را ثـابت می‌کند، زیرا محل کار، ممکن نیست که به عنوان دفتر خواستگاران ازدواج، معتبر گردد، بلکه مکـان تولیدات صنعتی کالاها و ترویج آن‌هاست.

بی‌گمان شناخت هم‌دیگر، در داخل کارگاه‌ها، بسیاری از زندگی‌های زناشویی مـوجود را، مـورد تهدید و فروپاشی قرار می‌دهد و بسیاری از قاضیان محکمه‌های طلاق این حقیقت را بیان می‌کنند و مقرر می‌دارند که شناخت دختر جوان، برای مدت طولانی پیش از ازدواج، برای خـود ازدواج خـطر بزرگی‌ست، که بعد از آن شناخت صورت می‌گیرد، زیرا چیزهایی که هر یک از دو طرف را به هم‌دیگر جذب می‌کند، بی‌گمان جامه سحرانگیز و سحرکننده‌یی‌ست، که هر یک از آن دو، برای هـم‌دیگر بـا محاسن شیفته کننده‌یی ظاهر شوند و علمای روانشناسی این حقیقت را تفسیر می‌کنند به این که این جامه سحرانگیزی که هر یک از آنان می‌پوشد، همان چیزی‌ست که معنی عشق و مـحبت و مـعنی زیبایی را به ازدواج می‌پوشاند، زیرا از حقایق زندگی هر یک از آنان و اخلاق وی، پرده بر نمی‌دارد.

اما هنگامی که هر یک از آن دو، از هم‌دیگر شناخت حقیقی کاملی دارند، به گونه‌یی کـه چـیز تازه‌یی، در این زندگی وجود ندارد، بی‌شک این شناخت کامل، ازدواج را به گونه‌یی در مـی‌آورد، کـه جلب توجه نکرده و روح و روان را شاد نمی‌کند، زیرا با تماس‌های مسـتقیم و مـتعددی کـه بـا هـم داشته‌اند چیز تازه‌یی ندارند که به هم ارائه دهند.

و از جنبه‌های دیگری که به شکست این ازدواج منتهی می‌گردد آن است که یکی از طرفین، علاقه و پیوند نامشروعی، با یکی از رفقایش از همین همکاران داشته باشد به ویژه همسر، اگر پیوند و علاقه ویژه‌یی به رفقایش داشته باشد.

و هر اندازه آن مرد نسبت به گذشته آن زن، در خلال ماه‌های اول ازدواج چشم‌پوشی کند و گذشت و تسامح داشته باشد، بی‌گمان سایه گذشته آن، بر روح و روان وی تأثیر می‌گذارد، زیرا هر لحظه با چهره مردی یا مردانی، روبه‌رو می‌گردد، که قبلاً با همسرش روابط و پیوند نامشروع داشته‌اند.

بی‌گمان او نظرات و دیدگاه‌های آنان و زبان حال‌شان را می‌بیند که می‌گویند: به راستی ما مانند این شوهر، کودن و نادان و نفهم نبودیم، به یقین ما او را می‌شناسیم و حقیقتش را می‌دانیم.

و این حقیقت، سد ازدواج، در خلال کار در محیط کار است، با کسی که آنان را می‌شناسد.به همین دلیل (۲/۳) میلیون از زنان، در آلمان، خود را ناچار و مجبور می‌بینند که به تنهایی زندگی کنند، بدون این که نان‌آوری داشته باشند و بدون این که کسی از آنان حمایت کند و روان‌شناسان آنـان را زنـان تنهایی می‌نامند که کسی را نمی‌یابند که غم‌های زندگی را از آنان بزداید و محل کار برای این گونه زنان، یگانه محلّی‌ست که در آن می‌توانند، برای خود جفتی بیابند و به اصطلاح شوهری نامشروع!!!

پس بعضی از آنان، بعد از تجربه درمی‌یابند، که محل کار، محل مناسبی نیست برای شناخت کسی که با وی ازدواج می‌کنند، پس در خویش فرو می‌روند و امید به ازدواج را از دست می‌دهند.

و برخی دیگر، زمام خود را رها می‌کنند و به جای ازدواج با روابط عاشقانه و خطر آن، به رفقای مرد خود اکتفا می‌نمایند و بدین وسیله فرصت به دست آوردن آینده آرام و باثباتی را از دست می‌دهند.!!

وقتی می‌خوانیم، که جامعه صنعتی، جامعه‌یی‌ست، که از جنبه جنسی بی‌بندوبار و اباحیگر و بی‌مبالات است، پس بی‌گمان بر ما واجب است که فراموش نکنیم، که این گونه زنان، باعث بی‌توجهی و بی‌مبالاتی به مسائل جنسی می‌گردند.

و هنگامی که گزارشگر یکی از مراکز اجتماعی، سؤال‌های جنسی بی‌پرده‌یی از زنان پرسید، پاسخ‌های معقولی از آنان شنید:

۸۹٪ از زنان آلمانی، ازدواج را هدفی اصلی می‌دانند، که برای رسیدن بدان می‌کوشند. البته مطرح کردن سؤال‌های جنسی بی‌پرده و صریح، میان ازدواج نکرده‌ها در جهان هیچ انتقادی را به بار نیاورد و توجیه کننده علمی این تحقیق **دکتر فون فریدیبورگ** در این باره می‌گوید: نتایج حاصله ثابت می‌کند، که بی بندوباری و بی‌توجهی در روابط و علایق جنسی، میان ازدواج نکرده‌ها، بی‌شک بر وضع اخلاقی متعارف و متداول جامعه، تأثیر بسیار جدّی دارد. دگرگونی این موضعگیری که در روابط و علاقه میلیون‌ها مرد و زن با هم در کارهای مختلف پدید می‌آید، باعث می‌شود، که همواره زنان در این موضعگیری زیانمند باشند.

بی‌گمان هر اندازه و هرگاه، زن به این روابط جنسی آزاد و نامشروع زودگذر بپردازد منزلت وی در نظر مرد، بیش‌تر سقوط می‌کند و اعتماد به نفس آن زن نیز اندک می‌گردد، دانشمند روانشناس بزرگ **بودامر** Bodanmar بدین جنبه اشاره می‌کند و می‌گوید:

بی‌گمان زن امروز با دید صحیحی به مرد نگاه نمی‌کند و امروز، نگاه زن به مرد درست نیست و دسترسی به مرد را وظیفه خویش در زندگی نمی‌داند؛ همانگونه که باید برای مرد و زن چنین باشد، بلکه زن به عنوان یک چیز زودگذری، به وی نگاه می‌کند، که چند ساعت لذت‌بخش را با وی می‌گذراند، مانند هر چیزی که می‌تواند در هر جا به دست آورد و برایش مهم نیست که کیست و چگونه است، پس این روابط جنسی زودگذر، تنها برای لذت جنسی، هیچ تأثیر و اثری در روحیه آن زن به جای نمی‌گذارد، که در زندگی برایش تجربه‌یی باشد و پیوند جنسی بین مرد و زن، آن وقت جنبه حیوانی دارد نه بشری و تنها ارضای شهوت جنسی‌ست.

و می‌گوید: بایستی زن به اختیار و اراده خود، این روابط زودگذر را ترک کند، تا دسترسی به مرد در زندگی او، یک پیشامد مهم و حیاتی تلقی گردد و در محیط کار برای زن آسان نیست، که شخصیت و وجود و هستی خود را به عنوان یک زن احساس نماید!!

حتی نوجوانان بین ۱۴ و ۱۶ سال، که برای کار آمادگی و شایستگی دارند، هنگامی که در مورد ازدواج از آنان سؤال شود می‌گویند:

من ازدواج کنم؟! چرا ازدواج کنم؟! بی‌گمان در محیط کار، هر چیزی که از یک دختر جوان بخواهم، می‌توانم از وی به دست آورم بدون این که با وی ازدواج نمایم!!! پس ازدواج برای چه؟!

به نظر **فیلسوف بودامر** میکانیکیت احساس خودبینی در مرد، در مرحله شایستگی برای کار به هنگام بلوغ آغاز می‌گردد، تحلیل آن، آسان می‌شود، اگر بدانیم که عاطفه و مهر و محبتی که کودک، از مادرش کسب می‌کند، هنگام کار در کارخانه و کارگاه، آن عطوفت و مهر و محبت، به صورت انگیزه جنسی شدیدی درمی‌آید و آن را در روابط جنسی جستجو می‌کند و این تنها زنانند، که نتایج زیانبار این دگرگونی وی را تحمل می‌کنند.

بی‌گمان پیوند و اتصال دائمی زن با مرد در محیط کار و هنگام کار، از رغبت حقیقی زن به مرد می‌کاهد، پس اشتیاقی به مرد در وی نیست و مرد در نظر وی، یک چیز عادی تلقی می‌گردد؛ هم‌چنین مرد نیز اشتیاقش به زن کم‌تر می‌گردد، زیرا هر لحظه او را می‌بیند و بسیار آسان به وی دسترسی دارد و نسبت به وی احساس احترام نمی‌کند، زیرا زن در نظر وی بی ارزش و ارزان جلوه می‌کند و دیگر چیز گرانبهایی نیست، که به دست آوردنش دشوار و سخت باشد.

به تدریج این وضع به گونه‌یی در می‌آید، که زن بعضی از اصطلاحات مسائل جنسی را از مرد می‌شنود، که عادتاً و معمولاً، مرد در حضور زن، آن‌ها را بر زبان نمی‌آورد.!!

بی‌گمان جوان امروزی، از گفتن نکته‌ها و متلک‌های جنسی بی‌شرمانه در حضور رفیقه‌های دختر خویش، پروایی ندارد بی‌شرمانه هر چیزی را عنوان می‌کند و گاهی در آغاز، دختر جوان، از شنیدن مسائل بی‌شرمانه پروا دارد و از شنیدن آن‌ها از شدت خجالت و شرم و حیا، چهره‌اش سرخ می‌شود، لیکن بعدها این مسائل برایش عادی می‌گردد و او نیز با رفیقان پسر خود آن‌ها را بازگو می‌کند، به قول معروف: «الحیاء قطرة اذا فطرت، قطرت»

و در میان گروه زنان نیز قضیه به همین روال است، به گونه‌یی که دختر جوان تازه کار نیز به زودی از زنان همکارش متأثر می‌گردد و این مسائل برایش عادی می‌شود.!!

▣

ما به مدعیان بیرون رفتن زن برای کار که می‌گویند: اگر زن در خانه خود بماند، اسیر و برده می‌گردد، می‌گوییم: ما می‌بینیم که اگر زن به محیط کار رفت، بیش‌تر به بردگی کشیده می‌شود!!

استاد محمد رشیدالعوید می‌گوید:[۱]

اگر تو بخواهی که با هر یک از خطوط هوایی مسافرت کنی، هنگام ورود به هواپیما، یک دختر جوان، خوش‌سیما و خوش‌اندام و شیک‌پوش، از تو استقبال می‌کند و مشتاق است، که خواسته‌های تو را در طول این سفر، با خنده رضایت‌بخشی پاسخ دهد.

---

۱. "رسالة الی حوّاء" ص ۴۳۲ـ۴۳۰.

و اگر به دیدار مدیر مؤسسه‌یی یا انجمنی، یا شرکتی رفتی، یک منشی و رییس دفتری با همان شکل زیبا و مردپسند، از تو استقبال می‌نماید و تو را به نشستن دعوت می‌کند و از تو می‌پرسد چه می‌نوشی قهوه، یا چای، یا آب میوه؟ تا زمانی که مدیرش اشاره کند تا تو را به حضور او هدایت نماید.

و هرگاه خدای نخواسته، بیمار شدی و به بیمارستان رفتی و بر روی تخت بیمارستان خوابیدی، هر روز بارها، یک فرشته رحمتِ بسیار زیبا، درجه حرارت تو را می‌گیرد و از حال تو سؤال می‌کند و دارو به تو می‌دهد و به ناراحتی‌های تو گوش می‌دهد و هر کجا بروی به مقتضای حال تو پزشک را خبر می‌کند و به هر کجا می‌روی، زنی با زیباترین لباس و زیورآلات، از تو استقبال می‌کند و به رویت می‌خندد و با تبسم شیرینی با تو سخن می‌گوید و هرگاه از این مردان و داعیان آزادی زن، سؤال کنی:

به راستی، کار زنان به عنوان مهماندار هواپیما، منشی دفاتر مختلف، پرستار در بیمارستان و کارگر در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و راننده تاکسی و فروشنده فروشگاه‌ها، به چه معنی‌ست؟!!

به تو پاسخ می‌دهند: این است، ثمره و نتیجه آزادی زن!!

و می‌گویند: زن درست همانند مرد کار می‌کند و هیچ قدرت و کفایتی کم‌تر از مرد ندارد!! بنابراین نبایستی زن در خانه‌اش به بندگی و بردگی کشیده شود. ما از آنان می‌پرسیم: آیا اگر زن در خانه خود بماند، او به بردگی و اسارت کشیده شده است؟!! گویند: آری! ما بدانان می‌گوییم: لیکن به نظر ما، اکنون این زن آزاد شده شما، بیش‌تر به بردگی و اسارت کشیده شده است!!

و اگر از ما بپرسند: چگونه؟ ما بدانان می‌گوییم: زن در خانه‌اش تنها مهماندار شوهر خویش است و با خنده و تبسم، تنها از وی استقبال می‌نماید و هنگامی که شوهرش سرزده به هواپیمایش یعنی خانه‌اش برمی‌گردد، زن در زیباترین لباس و زیورآلات، با وی روبه‌رو می‌گردد و برای کسی غیر از او نمی‌خندد، جز به خواسته او پاسخ نمی‌دهد.

زن در خانه‌اش، تنها منشی شوهرش می‌باشد، نام کسانی که به منزلش تلفن نمایند، برای شوهرش ثبت می‌کند و اوراق دفتر کار او را در خانه مرتب می‌نماید و وظیفه او نیست که از مراجعین در خانه‌اش، استقبال نماید!.

و در خانه‌اش، تنها پرستار شوهرش می‌باشد، هرگاه بیمار گردد از او مراقبت می‌کند و شب بر بالینش، بیدار می‌ماند و به وی اهتمام و عنایت می‌ورزد و تنها به وی دارو می‌دهد.

اما زن آزاد شما، بعد از این که به یک مرد در خانه‌اش خوش‌آمد می‌گوید به گونه‌یی می‌شود، که در هر سفر هوایی به ده‌ها و صدها مرد باید خوش‌آمد بگوید!!

و بعد از این که در خانه‌اش، تنها از یک مرد پرستاری می‌کرد و تنها نگران حال وی بود، اکنون به گونه‌یی شده است که باید از ده‌ها و صدها و هزاران بیمار پرستاری کند و نگران حال همه آنان باشد و به همه آنان پاسخ دهد و همه را راضی نماید!!

و زن آزاده شما، در شرایط جدید و تازه‌اش، حق ندارد، روی ترش کند یا به تنگ آید، یا اظهار بی‌تابی کند وگرنه با خصومت و برخورد شدید شرکت هواپیمایی یا اداره، یا بیمارستان یا مدیر شرکت روبه‌رو می‌شود و چند روزی از حقوق وی کسر می‌گردد.

لیکن زن در خانه‌اش، بر سر شوهرش داد می‌زند و گاهی از کثرت خواسته‌های او، بیزار می‌گردد، از بازی بچه‌هایش به تنگ می‌آید، بدون این که شوهرش، چیزی از وی کسر کند یا جریمه حقوقی شود.

از این پاسخ ما، مدّعیان آزادی زن می‌گویند: او که در خانه شوهرش حقوق و مواجبی نمی‌گیرد، لیکن با کار کردن، حقوق و مواجب دارد. ما از آنان می‌پرسیم: حقوق برای چه چیزی بگیرد و حقوق را چه کار کند؟!

آیا حقوق را برای این نمی‌خواهد که برای خود هزینه نماید و خرج کند؟

آیا برای وی بهتر نیست، که از جلب رضایت این همه مردم راحت شود، تا فقط جلب رضایت یک نفر را بنماید، که او هزینه زندگیش را می‌دهد و او را از این رنج و زحمت کفایت می‌نماید؟!

چرا می‌گویید: اگر او فقط از یک مرد مراقبت کند و به وی اعتنا و اهتمام نماید و آرامش جسم و روح وی را فراهم سازد، او به بردگی کشیده شده است و هرگاه ناچار باشد، که مردان بسیاری را مراقبت کند و خود را برای آنان بیاراید و خدمتشان کند و نازشان را بکشد، آزاد است؟!!!

این چه منطقی‌ست که شما دارید؟!!!

▣

به یقین علوم پزشکی و علوم اجتماعی ثابت کرده‌اند، که زنان پرستار یا خادمه‌های منازل یا مربیان مهدکودک و پرورشگاه‌ها نمی‌توانند جای مادر را بگیرند و قبلاً به تفصیل در این باره سخن گفتیم، لیکن شاید یکی بگوید:

پس چرا پدر به جای مادر، خانه‌دار نمی‌شود و متصدی کارهای منزل و تربیت کودکان نمی‌گردد و همسر متولّی کارهای بیرون از خانه به جای شوهر نمی‌شود به ویژه هنگامی که درآمد مادیش بیش از شوهرش باشد؟

ما به وی می‌گوییم: بی‌گمان طبیعت مرد، برای این کار شایستگی ندارد و شاید ماجرای زیر ـ که در مجله "الوطن" آمده است ـ این موضوع را به وضوح برایمان آشکار سازد، که در آن چنین آمده است:

«... او خانمی بود که با زنانی که ندای آزادی را سر می‌دهند، بسیار تفاوت داشت و بدان چه می‌گفت، باور داشت و قول و عملش با هم یکی بود!!

آن خانم شوهرش را قانع کرد به این که، جای او در خانه است و این که خودش سرپرست و صاحب خانواده است و باید نان‌آور خانواده باشد و هزینه زندگی خانواده را بپردازد و شوهر بیچاره، تسلیم

خواسته‌ی او شد و از شغل معلمی و تدریس استعفا داد و پیشبند کار در منزل را، به گردن خود بست و شروع کرد به جارو کردن و شستشوی لباس و آشپزی و تربیت کودکان‌اش.

روزی آن مرد به تنگ آمد، زیرا دختربچه‌اش **ماریش** از خوردن شیشه شیر امتناع می‌کرد و تمام مهارت و تجربه‌اش در تربیت کودکان، سودمند واقع نشد، با وی بازی کرد و سرودهای بچه گانه‌یی که می‌دانست، در گوشش زمزمه کرد، سپس او را تهدید نمود، که به مادرش شکایت می‌کند و به "ماما" می‌گوید، لیکن سودی نبخشید و بیهوده بود.

و او **بایرون ایفانز** عصبانی شد و یک سیلی به **ماریش** دختربچه کوچولو زد و او هم به شدت گریه سر داد و پدرش از گریه او به هیجان آمد و سرش را به میز کوبید، سپس او را نگه داشت و با تمام قدرت، او را به زمین انداخت و بر اثر آن **ماریش** کوچولو برای همیشه ساکت شد و مرد و **بایرون** به خود آمد و آرام شد و پیشبند خود را دور انداخت و گوشی تلفن را برداشت و ماجرا را به زنش خبر داد و به وی گفت: او در یک لحظه از یک پدر خشمگین به یک پدر قاتل تبدیل شده است و همسرش **دوت** به منزلش برگشت و شوهرش **بایرون** راهی زندان گردید و اشک همسرش نتوانست، قاضی ایالت **پیتربورو** بریتانیا را قانع نماید تا قانون را تعدیل کند. او به قاضی گفت: من خود را شریک جرم شوهرم می‌دانم و از قاضی خواست که به خاطر رأفت و رحم به کودکانش، شوهرش را به وی برگرداند، ولی قاضی به شوهرش حکم زندان ابدی داد و این بالاترین کیفری بود که به یک پدر قاتل داده می‌شود.»

آری، نهضت و جنبش آزادی زنان، یک زن را از دست داد، لیکن مادران یک مادر را دوباره به دست آوردند که راضی شد به این که جای او در کنار کودکانش می‌باشد و این است، وظیفه اصلی و پیکار حقیقی و آزادی اساسی او.

پروفسور معروف آلمانی در دانشگاه "برلین" **رودولف باوماشن** می‌گوید:

«بی‌گمان زن بیش از مرد، می‌تواند رنج‌های طاقت‌فرسا و صدمات و آسیب‌های روانی را تحمل نماید.» و با استناد به نتایج یک سلسله از تجارب علمی و پزشکی، اثبات می‌نماید، که جسم و اندام زن، به سرعت و سریع با شرایط طاقت‌فرسای روانی، سازگاری و همکاری می‌کند و مقدار زیادی از هورمون‌های خستگی را تراوش می‌نماید مانند: ماده آدرنالین و نورادنالین و "اسیدهای روغنی" متحرک. این هورمون‌ها به سرعت بسیار زیادی هنگام خستگی زن یا انفعال و تأثیرپذیری روانی، منقبض می‌گردند و کاهش می‌یابند و پروفسور از این تجربیات خود، نتیجه می‌گیرد، که زن با سرعت بیش‌تر از مرد منفعل می‌گردد و عکس‌العمل نشان می‌دهد، جز آن که به همان سرعت نیز آرام می‌گیرد.

برخلاف زن، جسم مرد، با کندی این هورمون‌های ناشی از خستگی شدید را، تراوش می‌کند، به گونه‌یی که مدت بیش‌تری، در گردش خون استقرار می‌یابد و از این جاست، که خستگی بر مردان بیش‌تر از زنان، تأثیر می‌گذارد. آن پروفسور برلینی تأکید می‌نماید بر این که اسیدهای خستگی که از

جسم مرد تراوش می‌کند، از موادّی ترکیب می‌گردد که بر قلب و گردش خون تأثیر سلبی و منفی می‌گذارد، به گونه‌یی که خطر لخته شدن خون در قلب مردان را افزایش می‌دهد، در نتیجه خستگی جسمی و روانی و روحی.

ای حوّای عزیز! آیا می‌دانی که خداوند این قوت و نیرو را به تو بخشیده است؟!! لیکن چرا خداوند سبحان به زن، نیروی بیش‌تری برای تحمّل خستگی‌ها و صدمات و آسیب‌های روانی عطا فرموده و توانی بیش از مرد، به وی بخشیده است؟

در پاسخ می‌گوییم: زیرا خداوند، زن را برای وظایفی آفریده و مرد را نیز برای وظایف دیگری آفریده است.

وظایفی که زن را، برای آن‌ها آفریده است، از زن می‌خواهد، که قدرت و طاقت و توان تحمل خستگی‌ها و صدمات روحی و روانی را داشته باشد.

به راستی تعامل و رفتار با کودک و صبر و شکیبایی بر توجه مستمر به وی و انجام خواسته‌های تکراری و مختلف وی، اموری‌ست که به چنین توان و قدرتی که در زن هست احتیاج دارد و در مرد چنین نیست.

هم‌زیستی با کودکان، برای مدت طولانی، موجب برانگیختن عکس‌العمل‌های روانی متعددی می‌گردد ـ و معلمان دوره ابتدایی و راهنمایی به خوبی این مطلب را درک می‌کنند ـ انفعالات روانی و عکس‌العمل‌ها نیز به سرعت در زن، آرام می‌گیرد؛ در حالی که در مرد، مدت طولانی، استمرار دارد و از این جاست، که می‌بینیم زن در تربیت کودکان، شکیباتر از مرد است و شاید ماجرایی که اندکی پیش ذکر کردیم، بهترین گواه برای این مسأله باشد.

پس شوهر، قدرت و توان تحمل گریه کودک کوچک خود را ندارد؛ در حالی که همسر که مادر باشد، این توان و نیروی شکیبایی را دارد.

بی‌گمان آن دختر کوچولو، بارها گریسته بود لیکن مادرش، آن قدر به تنگ نیامده بود، که سرش را به میز بکوبد و او را به سختی بر زمین بیندازد که جان دهد!! پس به دقت در مقایسه بین این دو بنگرید!!

آیا هرگز، مادری را دیده‌اید، که شب‌ها از گریه کودک پسر یا دختر کوچولوی خود، به تنگ آمده باشد و او را گریان در اتاقش رها کند و خود به اتاق دیگری برود و بخوابد؟!!

بی‌گمان ما پدران زیادی را دیده‌ایم که شب از گریه اطفال خود به تنگ آمده‌اند و کودکان گریان خود را، در آن اتاق رها کرده و خود برای ادامه خواب، به اتاق دیگری رفته‌اند.[۱]

---

۱. "رسالة الى حوّاء" ص ۱۶۰ـ۱۵۸.

زن هر اندازه در کار سیاسی، شرکت نماید و سمت‌های مهم حکومتی را داشته باشد، بی‌گمان او نمی‌تواند، از صفات زنانگی و مؤنث بودن خود دور شود، لذا بسیار پیش می‌آید، که زن بدین صفات زنانگی خویش برمی‌گردد؛ در حالی که در اوج مقام سیاسی‌ست و عواطف زنانگیش بر وی غلبه می‌کند؛ در حالی که یک مسؤول و مقام مهم سیاسی‌ست، که این مسؤولیت، ایجاب می‌کند، او از روی عقل رفتار نماید و تسلیم عواطف و احساسات خود نگردد.

برای مثال خانم **مارگارت تاچر** نخست‌وزیر انگلیس در صحرای شمال افریقا فرزندش را گم می‌کند، وقتی که برای گردش بدان جا رفته بود و خانم تاچر، بر روی صفحه تلویزیون ظاهر می‌شود؛ در حالی که به شدت می‌گرید و پریشان و ناراحت می‌شود و به سبب آن از پرداختن به کار خویش، به عنوان نخست‌وزیر، پوزش می‌آورد، تا این که پسر گم‌شده‌اش را پیدا می‌کنند.

و خانم **ایندراگاندی** نخست‌وزیر مرحوم هندوستان، هنگامی که به یاد پسرش "سانجای" می‌افتاد، که در یک حادثه هواپیمایی کشته شد، به صورت یک زن ضعیف و مادری هم‌چون سایر مادران مصیبت‌دیده، سوگوار در می‌آمد، که درد و الم جدایی فرزندش، دلش را به جوش می‌آورد، به راستی "سانجای" نقطه ضعف بزرگی در زندگیش بود و به خاطر او ادامه‌ی کار غیر ممکن می‌شد و نزدیک بود که مقام و منزلت سیاسی خود را از دست بدهد، هنگامی که رأی دهندگان به وی رأی ندادند.

و خانم گاندی نیز مانند همه زنان دیگر، به شکل ظاهری خود اهمیت می‌دهد و بر حفظ ظاهر خود توجه خاصی دارد و می‌گوید: هنگامی که سوزن ترازوی وزن‌سنج از اندازه ۵۷ کیلوگرم تجاوز نمود، مدت بیست و چهار ساعت از غذا خوردن امتناع نمود و او ـ همان‌طوری که یکی از روزنامه‌نگاران توصیف می‌کند ـ مانند هر زن دیگری در جهان، رفتار می‌کرد و مشتاق و عاشق خانواده بود و برای جمع خانوادگی، دلش شور می‌زد و با اشتیاق تمام، در انتظار شب‌نشینی، همراه پسرش **راجای** و همسرش **سونیا** و دو فرزندشان بود.

اگر گواهی **تاچر** و **گاندی** به صراحت، بر زبان آنان جاری نشده است، ولی حالشان بدان ناطق است، بی‌گمان زنان مشهور جهان، غیر از آن دو، به صراحت گواهی داده‌اند که نیازی به تعلیق و بیان ندارد. خانم **أجاثا کریستی** نویسنده مشهور انگلیسی و صاحب مشهورترین داستان‌ها و نمایشنامه‌های پلیسی، در کتاب شرح حال و بیوگرافی خود ـ که در سال ۱۹۷۸ منتشر شده است، همان سالی که در آن وفات یافت ـ می‌گوید:

«بی‌شک زن جدید امروزی، غافل و بی‌خبر و نادان است، زیرا جایگاه و منزلت زن، در جامعه، روزبه‌روز، بدتر می‌شود و ما زنان را، احمقانه تصرف می‌نماییم، زیرا در سال‌های گذشته برای به دست آوردن حق کار و مساوات در کار با مردان تلاش‌های زیادی کردیم و مردان کودن و نادان نیستند، که ما

را بر این تقاضاها و تلاش‌ها، تشویق و ترغیب نمودند و آشکارا گفتند، که هیچ مانعی وجود ندارد که زن کار کند و درآمد شوهرش دو برابر گردد.

بی‌شکّ غم‌انگیز و اسفناک است ـ بعد از آن که اثبات نمودیم که ما زنان جنس لطیف و ضعیف هستیم ـ امروز به گونه‌یی شده‌ایم که در تلاش و کوشش و عرقریزی و عرق پیشانی ـ که تنها بهره مرد بود ـ مساوی گشته‌ایم.

در گذشته دور، زن در مزرعه و کشتزار و در منزل نیز کار می‌کرد به خاطر ارضای دل مرد و بعد از آن، زن موفق شد که مرد را راضی نماید به این که، جای زن تنها در منزل است و ضعف و ناتوانی جسمی به وی اجازه نمی‌دهد، که در تلاش و پیکار زندگی مشارکت نماید، همان‌طوری که مرد را نیز راضی نمود که زن همیشه به عطوفت و مهر و محبت شوهرش نیازمند می‌باشد و از او خواستار نازکشیدنش و خرسندی دائمی وی نیز هست و در دوران ملکه "ویکتوریا" زن در سعادتمندترین حالات خود به سر می‌برد و آن چه گفته می‌شود، عکس آن بوده است، زن در این دوره مرد را و مردانگیش را و مسؤولیت او در برابر منزل و خانوادگیش را گرامی می‌دارد و زن ناچار شده است که به بدترین مرد، اعتراض نماید تا به وی اهانت نکند و کرامتش را مخدوش نسازد.

هنگامی که مرد رییس خانه و مسؤول رفاهی خانواده بود به راستی زندگی سعادتمند و کامیاب بود، اما امروز، زن خواهان آزادی خویش است و آزادی خود را به دست آورده است به گونه‌یی که ناچار به تحمل زحمات کار طاقت‌فرسا و خسته کننده شده است، تا در تمام میادین کار با مرد رقابت نماید به همین سبب سعادت و حالت و صفات زنانگی خود را از دست داده است، که در گذشته به وسیله آن، مرد را شیفته و مسحور خود می‌نمود.»

بی‌گمان این مطالب گواهی و شهادت آشکاری‌ست، از یک زن ادیب و روشنفکر و تحصیل کرده‌یی، که مردمان بسیاری او را، با داستان‌های پلیسیش می‌شناسند، او توصیف می‌کند زن امروزی را، که غافل و نادان است و زنانگی و سعادت خود را باخته است.!!

این به چه معنی‌ست؟!! آیا مفهوم مخالف و مقابل آن، این نیست که آن زنی که ملازم خانه خویش است و زنانگی و مؤنث بودن خود را حفظ کرده و بار سنگین کار خارج از منزل را بر دوش شوهرش انداخته است، آن زن عاقل و خردمند و آگاه است؟ (۱)

■

هنگامی که بار سنگین کار بیرون از منزل و بار سنگین کار داخل منزل بر دوش زن باشد، بی‌گمان تحت فشارهای شدیدی خواهد بود و فشارهای سنگینی تحمل می‌نماید، پس بر وی لازم است، که مسؤولان کار خود را در بیرون و شوهر و کودکان‌اش را در داخل منزل، راضی و خرسند سازد.

---

۱. "رسالة الی حوّاء" ص ۱۵۲-۱۵۰.

این فشارها آثار خود را بر اعصاب می‌گذارند و نظر به این که، نمی‌تواند و برای او دشوار است که این فشارها را با شورش علیه مسؤولان کار خود کم کند و در بسیاری اوقات نیز برایش دشوار است که علیه شوهرش بشورد، پس بی‌شک کودکان وی قربانیان او خواهند شد و شورش دائمی او، علیه آنان خواهد بود.

و این حال بسیاری از زنانی‌ست، که در خارج از منزل و در داخل منزل کار می‌کنند؛ هم‌چنین مردی که همسرش صبحانه را بیرون از خانه صرف می‌کند، سپس ظهر برمی‌گردد تا به کار خانه و کودکانش برسد، بدیهی‌ست که در روحیه شوهرش تأثیر بدی می‌گذارد و به فشارهای کار و فشار زندگی وی افزوده می‌گردد؛ بنابراین شوهرش کسی را نمی‌یابد، که خشم و عصبانیت ناشی از خستگی را، بر سر وی خالی کند، مگر کودکان بیچاره‌اش.

و این حال بسیاری از شوهرانی‌ست که همسرانشان در خارج منزل کار می‌کنند. این‌ها مسائل بارزی هستند، که در غرب وجود دارند در مورد بدرفتاری والدین با فرزندانشان بررسی‌هایی در غرب صورت گرفته است که نشان می‌دهد این شکنجه‌ها و بدرفتاری‌ها نسبت به کودکان به میزان (۴۰٪) از دو سال پیش افزایش یافته است و آمارهایی که گزارش شده است به شرح زیر می‌باشند:

- از هر ده کودک یک کودک، بر اثر شکنجه و کتک زدن والدین‌شان می‌میرد!!

- از هر هفت کودک، یک کودک از آسیب‌های مزمن مغز، به سبب سوءرفتار والدین خود، رنج می‌برد و از آسیب آن می‌نالد!!

- حدود (۵۰٪) از کودکانی، که از طرف والدین خود شکنجه شده‌اند و دادگاه بار دیگر، آنان را به والدین برگردانده است، دوباره، مورد شکنجه آنان واقع شده‌اند!! (۱)

و جرائم بدرفتاری پدران و مادران، نسبت به کودکانشان، با کتک‌کاری شدید و آزاردهنده تا حدّ قتل و کشتن، روزبه‌روز افزایش می‌یابد!!

میانگین تخمینی آن‌ها بین ۱۲ و ۱۳ حالت برای هر هزار نفر از ساکنان ایالات متحده امریکا، در نوسان است، یعنی میانگین ۲/۵ میلیون تا چهار میلیون، رویداد، از این نوع، در یک سال.!!!

و اما از نظر قضایی، این گونه رویدادها، برای مثال در آلمان تقریباً به دو هزار رویداد سالانه بالغ می‌گردد، که (۱۰٪) از آنها به مرگ کودکان منتهی گردیده است و (۳۳٪) از قربانیان کودکان زیر سنّ شش سالگی می‌باشند و (۵۴٪) از قربانیان کودکان بین شش سالگی و چهار سالگی هستند و این علاوه بر قضایای بی‌توجهی به تربیت کودکان و رعایت حال آنان است.!!

و این ارقام از کتاب خشونت علیه کودکان گرفته شده، که نوشته گروهی از کارشناسان است که در آلمان غربی منتشر گردیده است. (۲)

---

۱. "رسالة الی حوّاء" ص ۱۶۲-۱۶۱.

۲. همان مرجع، ص ۸۶.

در این زمینه "هیکساجین" Hexagon مجله پزشکی در شماره پنجم خود، چنین منتشر کرده است: بی‌گمان در اروپا و امریکا، هیچ بیمارستان کودکانی نیست، که تعدادی از کودکان کتک‌کاری شده، در آن‌ها وجود نداشته باشد، که مادران‌شان یا پدران‌شان به آنان تعدّی کرده‌اند و در بعضی از آمارها، در بعضی از سال‌ها آمده است که به وضوح در حدود یک چهارم این کودکان آسیب دیده، سرانجام بر اثر ضرب و زدن مرده‌اند و صدها نفر از آن‌ها کور شده‌اند و صدها کودک دیگر، کر و ناشنوا گشته‌اند و هر سال، صدها کودک، به لالی و زبان گرفتگی و عقب‌ماندگی عقلی و ذهنی بسیار شدید و به فلج مبتلا می‌شوند و تمام این موارد که ذکر شد، بر اثر کتک‌کاری سخت و آزاردهنده، به وقوع پیوسته و نتیجه آن است!!

رییس بخش کودکان، در بیمارستان "بریستول" می‌پرسد:

آیا این مادران وحشی هستند؟!!

سپس در مقاله خود بدین نتیجه می‌رسد، که این گونه مادران، با مشکلات روانی خطرناکی روبه‌رو هستند، که موجب شده است، کودکان خود را تا مرگ بزنند، یا تا حدی که به آسیب‌های دائمی مبتلا می‌گردند!!.

و می‌گوید: بی‌گمان اغلب این مادران، مجرم طبیعی نیستند، لیکن وجود مادر، بدون شوهر و ناچار بودن وی، به کار و بیرون رفتن از منزل، سپس بازگشت به خانه، با خستگی و کوفتگی فراوان، با کودکی روبه‌رو می‌شود که مدام گریه می‌کند و فریاد می‌کشد، این اوضاع توازن و تعادل و عواطف را از وی می‌گیرد.

در میان متخصصین، معروف شده است که این شکلی که کودکان در معرض آن قرار دارند، "بیماری کودک مضروب" می‌نامند و در این باره، در کتاب رشد و نموّ کودک و پرورش او بین خانواده و بین پرورشگاه و مهدکودک چنین آمده است: «از جمله دانشمندانی که به شدتِ دفاع از ضرورت فراغت مادر کارگر، برای توجه و مراقبت از کودکش شهرت دارد: خانم "اجاثا بولی" Agatha Bovley ست که می‌گوید: از جمله کارهای اساسی و جوهری، برای بهداشت روانی کودک، آن است که بایستی مادر برای مراقبت از کودک شیرخواره‌اش فراغت داشته باشد و بیش‌تر وقت خود را حدّاقل در دو سال اول زندگی کودک، به وی اختصاص دهد، بی‌گمان رها کردن کودک، در ساعات طولانی از روز، نزد خویشاوندان یا همسایگان یا در مهد کودک همواره، کودک را از مراقبت و توجه گرم و صمیمی ثابتی که بدان نیاز مبرم دارد، محروم می‌سازد، بی‌شکّ مشکلات اقتصادیی هست، که مادران را ناچار می‌سازد که برای کار از خانه بیرون روند، لیکن بایستی مادر تا آن جا که ممکن است، دو سال اول یا سه سال اول از عمر کودک را با او بگذارند.

من در طی این مدت با تجربه و مهارتی که یافته‌ام، در یافتم: آن کودکانی که دارای مشکلات روانی بودند، همان کودکانی هستند، که در اوائل کودکی خود، از محرومیت عاطفی بزرگی به سبب غیبت طولانی مادران‌شان، در کارهای بیرونی رنج برده‌اند و بر کسی پوشیده نیست: مادر کارگر بعد از این که از کار روزانه طولانی، به خانه برمی‌گردد، بسیار خسته و پریشان حال است، به‌گونه‌یی که بر رفتار وی با کودکش، از نظر مزاجی و انفعالی و عکس‌العمل بسیار تأثیر می‌گذارد و حال و حوصله‌یی ندارد.» (۱)

اینک ماجرای زیر را از حال این گونه مادران بشنو:

خانم **بات ستیفنز** مادری از شهر لندن، در سنّ چهل سالگی‌ست، انجمنی را به نام "خانواده‌های گمنام" تأسیس نموده و او توانسته است از طریق این انجمن به عدّه بسیاری از مادران کمک نماید. تا از مشکلات خود با کودکان خردسالشان، سخن بگویند و زحمات و مشکلات خود را بیان نمایند، سپس آنان را نصیحت کند و راهنمایی‌شان نماید.

خانم **بات** حدود ده سالی‌ست، که این انجمن را تأسیس کرده است، بعد از این که او با پسر چهار ساله خود "بن" تجربه مشابه را به دست آورده است، هنگامی که او را به سختی کتک زده بود و اطراف چشمانش، کبود گشته و لکّه‌هایی از خود به جای نهاده و آن کودک به ناچار به بیمارستان پناه برده بود و مقامات و مسؤولان اجتماعی در لندن، آن پسر را از مادر گرفته بودند، تا این کودک خردسال در محیط آرامی پرورش یابد، او از چگونگی زدن کودکش سخن می‌گوید:

«با او اعصاب خود را از دست می‌دادم، لیکن من بعد از آن احساس گناه می‌کردم و خود را گناهکار می‌دانستم، زیرا من او را نیز دوست نمی‌داشتم و هنگامی که غذا به او می‌دادم، کم‌ترین احساسی نسبت به وی نداشتم و هنگامی که گام‌های نخستین را شروع کرد، همواره بر چهره وی سیلی می‌زدم و احساس خشم می‌کردم و نمی‌توانستم بر اعصابم مسلط شوم و ازدواجم نیز در شرف پایان یافتن بود و مشکلات مالی فراوانی داشتم و خود را می‌دیدم که پسرک چهارساله خود را نیز به سختی کتک می‌زنم و می‌آزارم.»

ای خواهرم **حوّاء** آیا ملاحظه نمودی، بازتاب عدم آرامش و عدم ثبات حال آن مادر را که چگونه بر رفتار وی با کودک خردسالش، انعکاس یافت و تأثیر گذاشت؟!!

او با شوهرش مشکلات داشت! «... ازدواجم در شرف پایان یافتن است.»

او ناچار بود که برای تأمین مال کار کند: «و مشکلات مالی فراوانی داشتم.»

ای مردم! برای زن، ثبات حال و اطمینان خاطر و امنیت و امان را فراهم سازید، تا او نیز بتواند برای شما یک نسل قوی و سالم و تندرست را از نظر جسمی و روحی تربیت نماید و تحویل شما بدهد.(۲)

---

۱. "و قضات حول معاناة الایدی العاملة الناعمة" ص ۱۷۳ ـ ۱۷۱.

۲. "رسالة الی حوّاء" ص ۱۶۳-۱۶۱.

■

دود سیگار و سیگار کشیدن هر سال در بریتانیا (۳۳) هزار زن را می‌کشد، لیکن زن برای ترک سیگار با سختی بیش‌تری از مرد، روبه‌رو می‌شود و دیرتر آن را ترک می‌کند.

این نتیجه‌یی بود که یک خانم کارشناس بهداشت، در کتاب خود آورده بود، که آن کتاب اخیراً، تحت عنوان: قهر کشتن بانوان ـ زن و سیگار کشیدن انتشار یافته است. آن خانم مؤلف کتاب، دکتر: **بوبی جاکوبسون** می‌گوید: «زنان سیگارکش، در بریتانیا، تقریباً نصف جمعیّت سیگارکش‌ها را تشکیل می‌دهند که به ۱۴ میلیون سیگارکش می‌رسد و تعداد دختران جوان تقریباً مساوی‌ست با تعداد دختران نوجوان، که قربانی این عادت و رفتار بد می‌گردند.»

خانم مؤلف کتاب، معتقد است که عامل اصلی انتشار و گسترش سیگار کشیدن در میان زنان، همان فشارهای سختی‌ست که در معرض آن‌ها قرار دارند، او محتاج ایجاد توازن و تعادل بین نیازش به حفظ وظیفه و شغل و کارش و بین التزام و مسؤولیت در برابر خانه‌اش می‌باشد، علاوه بر نیازش به نیروی لازم، برای تقویت و پشتیبانی از شوهرش از نظر وجدانی و اخلاقی. پس این فشارهاست که زنان را به سیگار کشیدن وامی‌دارد.

آن کتاب ذکر می‌کند: مرد نقش تبلیغات علیه سیگار کشیدن را فهمیده و به خاطر سپرده است، لیکن زن بریتانیایی، این نقش و رسالت را هنوز نفهمیده و به خاطر نسپرده است. پس آیا زن مسلمان نیز شکایت دارد از آن چه زنان بریتانیایی و غربی، از آن رنج می‌برند و شکایت می‌کنند؟! به نسبت این فشارهای سخت، به سبب موازنه کردن نیازهایش به وظیفه و شغل و التزام و مسؤولیت در برابر خانواده‌اش.

قطعاً زن مسلمان از آن فشارها شکایتی ندارد، زیرا زن مسلمان مسؤول هزینه خانه‌اش نیست و حتی مسؤول هزینه خویش نیز نمی‌باشد، مسؤولیت زن مسلمان به مراقبت و توجه به افراد خانواده منحصر است و این موضوع از نظر روانی او را آرام و راحت می‌سازد، زیرا او تمام توجه خود را به یک وظیفه معطوف می‌کند و او را از تقسیم توجهاتش بی‌نیاز می‌سازد و به موازنه قدرتش نیازی ندارد.[1]

■

یکی از مادران از پزشک خانواده پرسید: چرا مادران این نسل جدید شیر کافی برای شیر دادن به کودکان‌شان را ندارند؟

---

۱. "رسالة الی حوّاء" ص ۲۶۱.

پزشک لحظه‌یی ساکت شد و گفت: «ماده گاوی را تصور کن، که ما آن را با سرعت در مزرعه می‌رانیم و طرد می‌کنیم، قطعاً چنین ماده گاوی شبانه که به طویله برمی‌گردد، شیری ندارد و مادران امروز، نیز چنین هستند عزیزم!»

آری، مادران امروز چنین هستند، یکی از آنان را در نظر بگیر، صبح زود همراه با مردان از خانه خارج می‌شود و توان و سلامتی خویش را به کار می‌بخشد و گرمای شدید یا سرمای شدید را تحمل می‌نماید، با صبوری و رضایت یا از روی اجبار زحمت می‌کشد و رنج می‌برد و خسته می‌شود، زیرا بر وی است که در آخر روز دستمزد را بگیرد؛ اگرچه جز در آخر ماه آن را دریافت نمی‌دارد. چگونه چنین مادری و زنی، در سینه‌های خود شیر می‌یابد، تا کودکش را شیر دهد؟!!

▣

اگر ما زن را دعوت کنیم که فراغت داشته باشد برای کار در منزل و شوهر خود را رعایت نماید و کودکان خود را تربیت کند و اوضاع خانواده را دقیقاً تحت نظر گیرد، به ما می‌گویند: «این کار ارتجاعی و عقب‌ماندگی و به عقب برگشتن است و باید زن در کنار مرد پهلو به پهلوی وی کار کند... زیرا کار کردن وی همراه با مرد، در خارج از منزل، پیشرفت و تمدن است!...»

ما نیز بدانان می‌گوییم: به یقین عکس آن صحیح است، بی‌گمان فراغت زن، برای کار کردن در خانه‌اش، بالاترین پیشرفت است و کار کردن در بیرون از منزلش همراه با مرد، نهایت ارتجاع و عقب‌گرایی‌ست.

اگر می‌خواهید با ما به عصر سنگی و عصر حجر برگردید، آن هنگام که زن با مرد کار می‌کرد و میان آنان هیچ فرقی نبود و در کار هیچ کدام از آنان تخصصی وجود نداشت، تا این که روزگار طی شد و قرن‌ها یکی پس از دیگری آمدند، سرانجام فهمیدند که باید مرد مختص کار بیرون از منزل باشد و زن مخصوص کار داخل منزل.

هنری ماریون می‌گوید: «بی‌گمان تمییز و فرق بین این دو جنس، طولی نکشید و وضوح و آشکاری آن افزایش یافت، پس کارها به تدریج تقسیم شد و هر دو جنس، در کار ویژه خویش، تخصص یافتند، به ویژه بعد از این که ازدواج انسان‌ها صورت گرفت.

بی‌گمان زن در وظایف خانه‌داری و اداره مملکت خانواده، ثابت گردید و این تخصص به مرد اجازه داد که در خارج از منزل برای کسب روزی، از طریق جنگ و تهاجم، شکار، یا از طریق کشاورزی و امثال آن کار کند، کارهای مردانه‌یی که به تدریج از کارهای زنانه ممتاز و جدا گردید.» (۱)

---

۱. هنری ماریون. "خلق المرأة" دارالرائد العربی، ۱۴۰۲ هـ ۱۹۸۲ م. ص ۱۸.

قیاس تمدن، نسبت به تخصّص صحیح است، که مبنای مقارنه و مقایسه، میان دولت‌های جدید نیز واقع شود، پس هرگاه به ملّت‌های اروپایی امروز یا به بخش‌های مختلف یک جامعه دقت کنیم، درمی‌یابیم که مترقی‌ترین آن‌ها از نظر تمدن و فرهنگ، آنهایی هستند، که بیش‌تر، بین این دو جنس از هم‌دیگرفرق می‌گذارند و بیش‌تر از دیگران وظایف و کارها را، میان این دو جنس تقسیم کرده‌اند و عکس آن نیز صادق است.

پس در شهرهای بزرگ غربی، که به بالاترین درجه ترقی رسیده‌اند، می‌بینی، که تخصص و جدایی، میان آن دو جنس، به بهترین صورت وجود دارد.

امّا در کشتزارها و مزارع، برخلاف این است... زیرا می‌بینی که صورت شبیه به هم، میان مرد و زن، در کارها و عادات و اخلاق، حتی در شکل ظاهری جسمی نیز، فراوان می‌باشد.

تو چرا حوّای عزیزم!! آیا ندیدی!! که تخصص تو، در کارهای خانه‌داری، نهایت پیشرفت و ترقی‌ست و این که بیرون رفتنت برای کار با مردان... بازگشت به عقب و ارتجاع است؟!!

لازم به یاد آوری‌ست، که اصرار بر بیرون فرستادن زن از خانه‌اش، حتی نزد آن ملّت‌هایی که به تمدن و پیشرفت رسیده‌اند، بی‌شک به بازگشت به عقب و عقب‌گرایی منتهی می‌گردند.

همان‌طوری که "هنری ماریون" می‌گوید: «بی‌گمان ما گاهی در پیشرفته‌ترین جوامع بشری، در دورترین مرزی که رفاه و تمدن بدان جا می‌رسد، می‌بینیم که نوعی از زندگی وجود دارد، که فرق‌های میان این دو جنس، به کلی محو می‌گردد، زیرا زنان در وظایف مهم مردان شرکت می‌نمایند؛ همانطوری که مردان نیز در مخنّث بودن و سستی با زنان شریک می‌گردند...

بی‌شک این نوع زندگی مخالف با طبیعت و سنت و قوانین طبیعت، چیزی نیست، جز تهدیدی به عقب ماندگی و انحلال و فروپاشی و انحراف اجتماعی.»(۱)

■

می‌گویند: جامعه اسلامی با نگه داشتن زن در خانه و کار در آن، دچار ضرر و زیان گردیده است...!! و از نیروهای وی بهره‌مند نشده است...!

باز هم می‌گویند: بی‌گمان جامعه غربی، هنگامی که زن را از خانه خود بیرون آورد تا پهلو به پهلوی مرد کار کند، تمام نیروی بشری خود را مورد استفاده قرار داد... در دفاتر کار، در فروشگاه‌ها، در امور بازرگانی و کارهای تجاری و در کارخانه‌ها و سایر مراکز کار!

و این سخن بدین معنی‌ست، که کار زن در خانه، ارزش اقتصادی ندارد و زنی که در خانه خود کار می‌کند، یک فرد عاطل و بیکاره در جامعه است... و چیزی را تولید نمی‌کند.

---

۱. "رسالة الی حوّاء" ص ۲۷۵-۲۷۴.

و باز هم، این سخن بدین معنی‌ست، که همه مردان کار می‌کنند...

و این که کارها و وظایفی وجود دارند، که خالی و بدون متصدّی مانده‌اند و در جستجوی کسانی هستند که آن خلأها را پر کنند ولی دیگر مردی نیست، که بدان‌ها بپردازد...!!

با توجه به این که این دو مقدمه صحیح نیستند، پس نتیجه نیز درست نیست، یعنی بی‌گمان کار زن در خانه‌اش، دارای ارزش و قیمت اقتصادی بالایی‌ست و این که زن خانه‌دار، یک فرد عاطل و بیکار نیست، مادام که به شوهرش و مراقبت و تربیت فرزندانش می‌پردازد... و نیازهای مختلف آنان را فراهم می‌سازد. بیا خواهرم!! با هم گزارشی را بخوانیم، که سازمان ملل متحد آن را تهیه کرده و ارزش اقتصادی کار زن در خانه‌اش را تأیید و تأکید می‌نماید، در آن گزارش آمده است:

«اگر زنان جهان، در قبال انجام کارهای خانه، دستمزدی می‌گرفتند، بی‌شک، به نصف درآمد ملّی یک شهر می‌رسید و اگر تمام همسران اعتصاب می‌کردند و از انجام کارهای منازل خود امتناع می‌نمودند، نابسامانی و پریشانی و بی‌نظمی، جهان را فرا می‌گرفت: کودکان لخت و پابرهنه و بدون مراقبت و توجه مادران، در خیابان‌ها ویلان و سرگردان خواهند ماند و کودکان شیرخواره، در خانه‌های خود در خانواده، در سرمای شدید و گرسنه به خواب می‌رفتند و لباس‌های آلوده و چرکین، بدون شستشو روی هم انباشته می‌شدند، نه خوراکی برای خوردن، نه آبی برای نوشیدن خواهد بود. به راستی اگر چنین اعتصابی روی می‌داد... آن وقت تمام جهان، ارزش و بهای سرسام‌آور کار زن در خانه را می‌فهمید.»

و آن گزارش سازمان ملل، که در سال ۱۹۸۵ صادر گردیده است، اشاره می‌کند به این که کار منزل زن خانه‌دار، نزد بسیاری از مردم نادیده گرفته می‌شود و این که، زن خانه‌دار، برای این کار بزرگ خود مزدی دریافت نمی‌نماید، بی‌گمان این کار وی جنبه حیاتی و اهمیت شایان و بزرگی دارد... جز این که بسیاری از مردم این ساعات طولانی رنج و زحمت کار زن خانه‌دار، در منزل را درک نمی‌کنند، چون دستمزدی برای آن نمی‌گیرد.

و باز هم آن گزارش می‌گوید: «بی‌شک اگر زن خانه‌داری در برابر کار خانه تقاضای مزد می‌کرد، دستمزد هر خانم خانه‌داری در سال ۱۴۱۵۰۰ دلار می‌شد، زیرا این مبلغ همان اجرتی‌ست، که برای انجام کارهای خانه درخواست می‌کنند و هر کس غیر از او، این کارها را انجام دهد، حدّاقل این مبلغ را مطالبه می‌نماید.

اکنون در جوامع صنعتی، زنان با همان کارهای خانگی خود، بیش از ۲۵٪ تا ۴۰٪ از درآمد ملّی، به جامعه کمک و مساهمت می‌نمایند.»

و اگر گزارش سازمان ملل به ارزش و بهای اقتصادی کار زن در خانه، اشاره کرده است پس غیر از آن، نتایج اقتصادی غیر مستقیم دیگری بر کار وی در منزل و معاف داشتن از کار بیرون نیز مترتب می‌گردد بد نیست که در این جا به برخی از نتایج و ثمرات آن، اشاره گذرایی داشته باشیم:

اولاً: بی‌شک ماندن زن در خانه، نسبت جرائم زن در جامعه را پایین می‌آورد و از افزایش آن جلوگیری می‌نماید، برای مثال: آمار رسمی صادره از ادارات امنیتی شهر نیویورک را مثال می‌زنیم، که در آن آمده است: بی‌گمان جرائم مختلفی که زنان در ایالات متحده آمریکا مرتکب می‌گردند، به نسبت ۹۰٪ در خلال پانزده سال گذشته به شکل خطرناکی افزایش تصاعدی دارد.

روزنامه‌یی که این آمار را انتشار داده، این افزایش جرائم زنانه را به موج آزادی و آزادی‌خواهی نسبت داده است که در ایالات متحده، زنان در آن به سر می‌برند و زندگی می‌کنند.

ثانیاً: زن کارگر بیش‌تر در معرض مبتلا شدن به بیماری‌های جسمی و روحی با هم قرار می‌گیرد؛ همان‌طوری که در یک همایش زنانه، که در اسکندریه، تشکیل یافته بود... و یک خانم روانشناس گفته بود: وضع زن کارگر امروزی به گونه‌یی‌ست، که بیش از یک بار در معرض آشفتگی عصبی قرار می‌گیرد، زیرا زن دنبال کارهای بیرون و کارهای خانه می‌دود و نمی‌تواند هر دو را با هم انجام دهد، پس احساس ناتوانی می‌کند.

روزنامه‌نگاری که سخنان آن همایش زنانه را نقل می‌کند در ادامه می‌گوید: او قبلاً کتاب آینده ازدواج نوشته یک خانم نویسنده امریکایی به نام **جیس برنارا** را خوانده بود، که او بیان کرده است که زندگی زناشویی با کار زن بیرون از منزل، او را به بیماریهای مختلفی، مبتلا می‌سازد، مانند ناراحتی عصبی، افسردگی روحی، بی‌خوابی، خشک‌مزاجی، سردرد شدید، تهوع و تپش قلب.

و یک خانم مدیر یکی از مراکز بهداشت مدارس گفته است:

او در تعامل و همکاری با تعداد زیادی از زنان مدرس و معلم دریافته است که عصبانیت زن کارگر، ناشی از خستگی و کوفتگی، به مبتلا شدن وی به بیماری قند و دیابت منتهی می‌گردد و بسیاری از حالات این بیماری، در میان بانوان، بعد از یک آسیب عصبی یا یک حالت روانی و روحی بد ظاهر می‌گردد.

ثالثاً: شاید مهم‌ترین اثر مخرب بیرون رفتن زن برای کار، تباهی و ضایع شدن کودکانش باشد.

روزنامه **دیلی اکسپریس** بریتانیایی گزارشی را انتشار داده، که یکی از انجمن‌های کودکان پیش از مرحله ابتدایی، آن را مهیّا کرده بود و در آن چنین آمده بود: «مادرانی که برای کار بیرون از منزل، از خانه خود خارج می‌گردند، بی‌گمان خطای بزرگی مرتکب می‌شوند، زیرا کودکان‌شان، با کسالت و تنبلی پرورش می‌یابند و از انجام تکالیف خود می‌گریزند... و بدون عذر موجه، از مدارس غیبت می‌کنند؛ هم‌چنین وضع کودکانی که توسط مربیان زن و در پرورشگاه و مهدکودک پرورش می‌یابند و مهر و محبت و دلسوزی و اهتمام مادر را از دست داده‌اند نیز چنین است.»

و آن گزارش اضافه می‌کند: «تعدادی از جامعه‌شناسان روانشناس، معتقدند که علت فرار از انجام وظایف و میل به تخریب در کودکان به تربیت نادرست آنان پیش از سنّ مدرسه بر می‌گردد، زیرا

کودکان در این مرحله از زندگی‌شان، به احساس آرامش و امنیت، تحت توجه و مراقبت مادران‌شان نیاز شدید دارند و با واگذاری کودکان به غیر مادرانشان، بی‌شک این گونه کودکان، احترام به نفس خویش و احترام به والدین خود را از دست می‌دهند.»

آن گزارش در پایان می‌گوید: «به راستی بسیار متأسفیم برای مادرانی که کودکان خود را برای کار در بیرون و به دست آوردن مقداری پول ترک می‌کنند.» و انجمنی که این گزارش را انتشار داده است، دعوت می‌کند که به خانواده‌هایی که محتاج تضمین ماندن مادرانشان در منزل هستند، مساعدت و کمک شود.

در روم خانم دکتر **کارلا بیانتی** به فروپاشی بنای خانواده‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید: «از این جاست که مقامات مسؤول تربیتی در جهان به بازگشت زن به میان خانواده و بازگشت به خود خانواده، اهتمام فراوانی می‌دهند، تا کودک در میان خانواده تربیت شود. لیکن این کار تحقق نمی‌پذیرد، زیرا زن می‌کوشد خانه و کار بیرون را با هم داشته باشد.»

در ایالات متحده امریکا کتابی به نام: کودکان بدون طفولیت و کودکی نوشته خانم نویسنده‌ی امریکایی، به نام **ماری واین** انتشار یافته، که در آن به عوامل و اسباب این موضوع پرداخته است که کودکان امریکایی، احساس بی‌گناهی طفولیت و کودکی خود را از دست داده‌اند و این عوامل را به پدیده طلاق مربوط دانسته است، که در خلال بیست سال گذشته شایع و گسترش یافته است؛ به اضافه، مسائل اقتصادی امریکایی، که در آن زن ناچار از کار بیرونی و رها کردن کودکانش، بدون مراقبت و توجه می‌باشد.

آمارها می‌گویند: بی‌گمان در هر سال یک میلیون پسر و دختر در سن بلوغ در ایالات مختلف امریکا، ناپدید می‌شوند و به خانه مراجعه نمی‌کنند.

دخترانی که از خانه می‌گریزند، بیش از (۵۰٪) از بالغینی را تشکیل می‌دهند، که از خانه خود فرار می‌نمایند و در خیابان‌ها زندگی می‌کنند، بدون این که کسی از جا و مکان آن‌ها، چیزی بداند و چیزی که جلب نظر می‌نماید: تجاربی‌ست، که مؤسسه و مرکز پژوهش‌های روانشناسی تربیتی، در دانشگاه مونیخ به ریاست دکتر **پیتر شفرلی** به دست آورده است، به حقیقت این تجربیات دلالت دارند، بر این که کودک بیش‌تر، قابلیت تعلیم و کسب معلومات از مادرش را دارد، بیش از این که همان معلومات را از هر منبع و مصدر دیگری بگیرد. علی‌رغم این که مهدکودک‌ها و پرورشگاه‌های نمونه، از شیوه‌های جدیدی، در تعلیم و تربیت و پرورش کودک، پیروی می‌نمایند، به حقیقت ثابت شده است، که اگر این معلومات از مادر بیاید، کودک آن‌ها را بیش‌تر از مادرش می‌آموزد، تا از غیر او.

هم‌چنین به تأکید می‌دانیم که کار زن در خانه، دارای ارزش اقتصادی بالایی‌ست، خواه از جنبه‌ی مادّی صِرف بدان بنگریم، یا از زاویه غیر مستقیم... هنگامی که زن، تندرستی روحی و جسمی خود را

حفظ می‌کند و هنگامی که جرائم زن در جامعه، تا حدّ قابل توجهی پایین می‌آید و کم می‌شود و هنگامی که نسل جدید سالمی از نظر روحی و جسمی و به دور از انحراف و نارسایی و بیماری را به جامعه خویش تحویل می‌دهد و به جامعه کمک می‌کند. پس مقدمه اولی باطل است، که می‌گویند: کار زن خانه‌دار، در منزل دارای ارزش اقتصادی نیست و بر ماست که مقدمه دوم شما را نیز باطل نماییم...

این که می‌گویید جامعه سرشار از کارهایی‌ست، که خالی مانده و وظایفی که متصدّی ندارند و کسی را نمی‌یابید که آن‌ها را اشغال نماید... پس باید زن آن‌ها را پر سازد و اشغال کند!!

و این مسأله احتیاجی به شرح بیش‌تر ندارد زیرا آمارهای شرق و غرب از وجود بیکاری‌های روزافزون سخن می‌گویند و تنها در اروپا ۱۳ میلیون بیکار وجود دارد و در امریکا نیز میلیون‌ها، بیکار دیگر وجود دارد و در شرق ـ عرب مسلمان ـ ما نیز، حال بر کسی پوشیده نیست...

و هزاران فارغ التحصیل مراکز آموزشی، درهای کار و عمل را می‌کوبند... و ده‌ها هزار از دانشجویان دانشگاه‌ها، آینده کاری، در انتظارشان هست که خوشبینانه نیست. حال که نیاز جامعه به وجود زن در خانه‌اش، بیش از نیاز به وی، در فروشگاه‌ها و کارخانه‌ها و کارهای مختلف برایمان ثابت گردیده است... ممکن است که یکی از شما زنان بپرسد: اگر چنین است... پس چرا غرب از موضعگیری خود در برابر کار زن در بیرون برنگشته و پشیمان نشده و او را برای بازگشت به منزل دعوت نکرده است؟

پاسخ بدین پرسش از چند جنبه داده می‌شود:

جنبه اول: بی‌گمان کار زن همراه با مرد در غرب، چیز قدیمی نیست، بلکه در دهه‌های اخیر شایع شده است.

جنبه دوم: قوانین دائماً، مرد را ملزم و مکلّف به هزینه زن نمی‌کنند.

جنبه سوم: بی‌شکّ اخیراً در غرب دعوت‌هایی برای بازگشت زن به خانه، برای تربیت کودکانش و توجه و عنایت به شوهرش آغاز گردیده است.

حال با تفصیل و بیان بیش‌تری، در مورد این جنبه‌ها سخن می‌گوییم:

اوّلاً: بعد از دو جنگ بزرگ جهانی، اروپا، بسیاری از مردانش را از دست داد و کار بازسازی ویرانی‌هایی که جنگ‌ها از خود به جای نهاده بودند، به مردم بسیاری نیاز داشت، به اضافه این که بیش‌تر خانواده‌ها، نان‌آور مرد خود را از دست داده بودند...

به خاطر تمام این مسائل می‌بایستی زن جای مرد را بگیرد... و در مجال‌های بسیاری، به جای مردان کار کند. پس کار کردن زن، به اقتضای یک نیاز عارضی بود... نوپدید بود... و چیزی نبود که در فطرت و طبیعت وی متمرکز و ریشه دوانده باشد و فطرت زن بر آن آفریده نشده بود و با فطرت و سرشت وی سازگاری نداشت.

ثانیاً: قوانین غربی مرد را به پرداخت هزینه زن ملزم نمی‌کنند، اگر دختر یا خواهر باشد و به هیجده سالگی رسیده باشد... و شواهد بی شماری در این زمینه وجود دارند.

ثالثاً: به حقیقت در شرق و غرب، در این اواخر، دعوتهایی شده است، که خواهان بازگشت زن به خانه‌اش می‌باشد و خانه‌اش برای وی شایسته‌تر و سزاوارتر است و بیش‌تر به وی نیاز دارد.

بگذار از اتحاد شوروی شروع کنیم، که خبرگزاری **رویتر** گزارشی را از آن نقل می‌کند، که در آن آمده است: «بی‌گمان زنان شوروی ـ که تقریباً هر یک شغلی دارند ـ به نظر می‌آید، بر این مسأله اتفاق نظر داشته باشند، که برایشان دشوار است، که در طول روز، کار کنند، سپس در صف‌های بلند خرید غذا بایستند و بعد از آن غذا بپزند و بعدازظهر و شب به کارهای خانه و تربیت و مراقبت از کودکان و فرزندان‌شان بپردازند، بدون مساعدت قابل توجهی، از طرف مردان‌شان.

و بعد از این که، ده‌ها سال، اتحاد شوروی ادّعای مساوات بین مرد و زن می‌کرد، به طور رسمی می‌گوید: بی‌شک مساوات بین این دو جنس، درست همانند اشتراکیت و کمونیستی، کامل تحقق نپذیرفته است و مردی به روزنامه: **سوفیت سکایاروسیا** نوشت و می‌گوید: بی‌گمان، او معتقد است که بر زنان، پیش از هر چیز، واجب است که همسران شایسته‌یی باشند و در مرتبه دوم، واجب است که مادران شایسته‌یی باشند و او شکایت کرده بود که همسرش ساعات طولانی، در منصب مدیریت کارخانه‌یی کار می‌کند و بسیار پیش می‌آید که کار اداره را، به خانه می‌آورد و این پرسش را مطرح کرده بود: «در حالی که او این همه کار دارد، چه کاری می‌تواند برای خانه و فرزندان و شوهرش انجام بدهد؟!!»

و مقاله‌یی در اواخر ماه نوامبر ۱۹۸۵، در روزنامه **دختران جوان امروز** سؤال زیر را برانگیخت: «چگونه بین مصالح و منافع خانواده و بین انتاج و تولید، توازن و تعادل ایجاد کنیم»؟!!

به نظر می‌رسید که آن مقاله بازگشت به روابط سنتی بین دو جنس را می‌پسندید... و اشاره کرده بود، به این که عواملی وجود دارند که زنان را تشجیع و تشویق می‌کنند بر این که اعتنا و توجه و اهمیت دادن به شوهر و خانواده، یک چیز بی‌ارزش و بی‌اهمیتی‌ست و آن مقاله می‌افزاید: بی‌شک نسل امروز از زنانی‌ست، که تراکتور می‌رانند، یا با چتر از هوا فرود می‌آیند، یا در یک معدن زغال‌سنگ در عمق زمین کار می‌کنند.»

و در پایان می‌افزاید: «زن مشتاق آن است، که برای جامعه خویش سودمند واقع شود و این آرزو، با کارکردن وی، زیر سقف خانه‌اش، از راه خدمت به خانواده و فرزندانش، تحقق می‌پذیرد.»

در ایالات متحده امریکا خانم نویسنده امریکایی **ام آدمز** نوشته است: «اکنون حدود چهل سال است، که زن امریکایی حقوق سیاسی و آزادی اجتماعی خود را به دست آورده است... و پرسش و سؤالی که امروز ممکن است به خاطر کسی بگذرد، این است:

آیا این حقوق و آزادیی که زن به دست آورده است، او را خوشبخت‌تر از پیش کرده است؟!

بی‌گمان بسیاری از دختران جوان، پاسخ می‌دهند: نه!! و آنان با انگشتان خود اشاره می‌کنند: به کارهای سیاسی و اشتباهات و هوی و هوس‌ها، به فسادها و مشکلات اجتماعی به سبب کثرت طلاق، به انحرافات دختران جوان در حال بلوغ و آنان که هنوز بالغ نشده‌اند، به کثرت مستی و میخوارگی در میان زنان و دختران و به ناراحتی‌های اعصاب و خودکشی‌هایی که به زندگی بسیاری از آنان پایان می‌دهد...!!»

و آن خانم نویسنده می‌افزاید: باری یک دختر جوان از یک کشور لاتینی نزد من آمد... که در میان ما و مثل ما، پرورش یافته بود، وقتی که آمد با گریه می‌گفت: این چه کشوری‌ست، که از دختر جوان می‌خواهد، کار کند تا روزی خویش را به دست آورد... سپس درس بخواند تا دکترای فلسفه را بگیرد، به خاطر این که در کارش مقام بالایی کسب کند و بعد از تمام این چیزها، از وی خواسته می‌شود، تا ازدواج کند و باردار شود تا کودکان را به دنیا آورد!!

سپس آن زن نویسنده می‌گوید: با تمام این امکانات و فرصت‌هایی که به زن داده می‌شود، ما می‌بینیم که دختران جوان، در میدان زندگی ضایع و سرگردان می‌باشند... پریشان‌حال و نگرانند، بین غرایز زنانگی و طبیعت مادری و مادر شدن، که خداوند در فطرت آنان به ودیعت نهاده است... و بین مقیاس‌ها و معیارها و مفاهیم اخلاقی، مضطرب و متغیر و آشفته‌اند و راه، برای آنان مبهم و نامشخص است... بین اجبارهایی که این مدنیت صنعتی مادّی، در سر راه آنان قرار داده است.

پس از ایالات متحده امریکا به ژاپن می‌پردازیم که بعد از جنگ جهانی دوم، معجزه اقتصادی بزرگی را تحقق بخشیده است.

خانم نویسنده امریکایی **جین کوندون** که از ده سال پیش، در ژاپن زندگی کرده، کتابی را تحت عنوان زن ژاپنی در دهه‌های هشتاد انتشار داده است، که ده‌ها مصاحبه را با زنان ژاپنی که در زمینه‌های مختلف کاری، کار می‌کنند، انجام داده است و آن زن مؤلف امریکایی دریافته است، که معجزه اقتصادی بزرگ ژاپن تأثیر قابل ملاحظه‌یی بر وضع زن ژاپنی نگذاشته است...

یکی از زنان ژاپنی، بدان مؤلف امریکایی می‌گوید: به راستی تمام عمرم با سعادت زندگی کرده‌ام، خانه را تمیز می‌کردم... و هر غذایی راکه برایم جالب بود، می‌پختم و به تلویزیون نگاه می‌کردم... و زن جز یک شوهر نیکو چه می‌خواهد، خوراک مورد نظرش، منزل راحتی؟!

و یک زن ژاپنی دیگر می‌گوید: چیست آن حقوق زن، که از آن سخن می‌گویند؟

بی‌گمان وظایف زن بیش‌تر از حقوق وی می‌باشد... و بی‌شکّ نخستین وظیفه زن، مساعدت و کمک به شوهرش است، تا با فراهم کردن جو و فضای راحتی برای وی، او در کار خود موفق گردد... و توجه و عنایت به کودکان.

علی‌رغم وجود زنان کارگر در ژاپن، اما فرصت‌های کار برای زنان محدود است... به ویژه اگر شوهر داشته باشند و آداب و رسوم ژاپنیان این است که جای زن بعد از ازدواج، خانه است و اگر ناچار به کار

کردن در بیرون باشد، به خاطر شرایط و مسائل مالی... پس نبایستی بیش از چند سال معدود کار کند، پس مکان و جای طبیعی زن شوهردار، همان خانه وی است.

و خانم **یوکیو ساغی** که در اداره روابط عمومی کارخانه‌های **تویوتا** کار می‌کند، می‌گوید: «شایسته نیست که زن، بر مرد رییس باشد... اگرچه زن بالاترین مدارک دانشگاهی را داشته باشد.

به هر حال، مردان در این کشور اجازه نمی‌دهند یا به ما فرصت نمی‌دهند که در محیط کار، بر آنان رییس باشیم و من معتقدم که حق با آنان می‌باشد.»

و بعد از امریکا و روسیه و ژاپن... بهتر است به شرق ـ عرب مسلمان ـ خودمان نظری بیفکنیم: دکتر **مصطفی محمود** می‌گوید: بی‌شک کار کردن زن، در بیرون از خانه‌اش اهانتی‌ست به وی... حتی اگر وزیر هم باشد!!

زن وزیر، چه چیزی می‌خواهد؟! به راستی زن در اتاق خواب بر جهان تحکم می‌کند... و نجیب محفوظ ادیب مصری می‌گوید: به نظر من فرصت دادن به زن برای تعلیم و آموزش و کار تخصصی عادلانه است، اما غیر از آن، بهتر و سودمندتر است، که برای انجام وظیفه‌یی که از نظر اهمیت، دست کمی از پزشکی و مهندسی ندارد، فراغت کامل داشته باشد و آن وظیفه مهمّ، عنایت و توجه به تربیت نسل‌های جدید است.

دکتر **نجیب محفوظ** پیشنهاد می‌کند که دولت یک رشته تحصیلی تازه‌یی در دانشگاه‌ها ایجاد کند، که در آن دانشجویان دختر، اصول تربیت و اقتصاد خانواده و منزل و طبّ کودکان و زینت و زیور لباس و... را بخوانند، آن وقت ما، گروهی از مادران متخصص درس خوانده و تحصیل‌کرده، خواهیم داشت که نسل‌های تندرست و سالمی را به دنیا می‌آورند.

بگذار اندکی نزدیک‌تر شویم، تا به کویت برسیم... آیا خانم ادیب معروف لیلی عثمان را می‌شناسید...؟ آیا کسی می‌تواند او را به ارتجاعی و عقب‌مانده بودن یا به جهل و نادانی متهم نماید؟! ای خواهران عزیز! بشنوید که چه چیزی نوشته است؟! می‌گوید:

«امروز من اعتراف می‌کنم که در برابر چیزهایی که آزادی زن نامیده می‌شود، موضعگیری ضد آن را دارم... این حریت و آزادی که به زیان و ضرر زنانگی و فطرت وی است... و به زیان کرامت وی، به زیان خانه و فرزندانش تمام خواهد شد.

من خواهم گفت: بی‌گمان هرگز مانند بسیاری از زنان، مشقت و رنج شعار مساوات میان زنان و مردان را، بر نفس خویش تحمیل نمی‌نمایم... آری!! من زنم.»

سپس او می‌گوید: «آیا این بدین معنی‌ست، که من به خانه که در حقیقت برای زن بهشتی‌ست، که همواره خواب و رؤیای آن را می‌بیند، با دیده یک زندانی ابدی بدان بنگرم و این که فرزندان، چیزی نیستند جز طنابی از لیف خرما برگردنم؟!! و این که شوهر، چیزی نیست، جز یک زندانبان زورمند و

قهاری که پایم را به زنجیر می‌کشد از ترس این که مبادا گام من از وی پیشی گیرد؛ بنابراین، بر من واجب است، که این بهشت ـ خانه ـ را رها کنم و در جستجوی افق‌های آزادی بیش‌تری برآیم؟!!

نه! نه!! من مؤنث هستم و به مؤنث بودن و زنانگی خود افتخار می‌کنم و می‌نازم و من زن هستم و بدان چه خداوند به من بخشیده است، می‌نازم و من خانه‌دارم و بعد از آن، هیچ اشکالی در آن نمی‌بینم که کارگری باشم و در خارج از محیط خانه و خانواده خدمت نمایم لیکن خداوندا تو گواه باش، اول خانه‌ام، باز هم خانه‌ام، باز هم خانه‌ام، سپس دنیای دیگر.» [1]

■

شوهر بریتانیایی هنوز در داخل منزل کت و شلوار خود را می‌پوشد و پا روی پای خود می‌گذارد و روبه‌روی صفحه کوچک تلویزیون می‌نشیند، همسرش را خواه مدیر یا غیر مدیر باشد، رها می‌کند که در آشپزخانه مشغول کار شود یا مشغول اتو کردن لباس و شستن آن‌ها یا نظافت و جارو کردن منزل باشد و این اوضاع و احوال زن، طبعاً بعد از ده‌ها سال ازگذشت به اصطلاح شورش آزادی زن بریتانیایی و غیر بریتانیایی، در همه‌ی قاره اروپاست.

گزارش‌های جدیدی درباره وضع زن شوهردار بریتانیایی را مرکز بررسی‌های سیاست خانواده بریتانیایی آماده کرده است و موضوع آن بررسی نهایی آن است، که زن شوهردار دو روز تعطیلات آخر هفته، "شنبه و یکشنبه" را چگونه به سر می‌برد؟!!

لیکن پاسخ‌هایی که بدین پرسش داده بودند، کاملاً دور از انتظار بود، به ویژه، این که از حجم مشقّت‌ها پرده برداشته بود.

بیش‌تر همسران، توضیح داده بودند، که آنان آن دو روز را با شستشو و نظافت و جارو کردن و اتو کردن و پخت و پز و خرید بازار سپری می‌کنند و یک بررسی سطحی هم، به عنوان "داخل خانواده" صادر شده بود و نسبت‌های درصدی متعددی را داده است، که می‌گوید: (۸۱٪) از زنان شوهردار، در خلال دو روز شنبه و یکشنبه، بیش‌تر به وظیفه شستشو و اتوکردن پرداخته و این که (۶۱٪) به کارهای پخت و پز می‌پردازند؛ در حالی که نسبت (۵۲٪) به کارهای خرید بازاری می‌پردازند.

شوهر بریتانیایی چه کار می‌کند در آن دو روز؟!

در کارهای تعمیرات وسایل منزل همکاری می‌کند، به جای برق‌کار یا مکانیک ماشین و امثال آن‌ها... اما غیر از آن‌ها، کار دیگری نمی‌کند و می‌نشیند و پا روی پای می‌گذارد و روبه‌روی تلویزیون می‌نشیند و به صفحه کوچک آن چشم می‌دوزد.

---

۱. "رسالة الی حوّاء" ص ۲۹۱ـ۲۷۹.

آیا به راستی این بود چیزی که زن غربی در دهه‌های اخیر به خاطر آن پیکار می‌کرد؟! آیا این است همان چیزی که نهضت‌های آزادی زن، بعد از مبارزات طولانی، بدان تحقق بخشیده‌اند؟!

کار کردن، پهلو به پهلوی مرد، در ادارات و وزارت‌ها و مؤسسات... و مزارع و کشتزارها... سپس جارو کردن و پخت و پز در خانه؟!!!

روزهای تعطیل و استراحت هفتگی، فرض بر آن است، که زن و شوهر، با هم و با فرزندان خود، به گردش و خوشی و راحتی، وقت خود را بگذرانند... آن دو روز را به جارو کردن و نظافت و شستشوی و پخت و پز بگذراند...؟!!

وای! چه قدر بیچاره و درمانده هستی، ای زن غربی فریب خورده!... برحذر باش، برحذر باش... ای زن مسلمان! از این که تو را نیز به راه زن غربی بکشانند... و تو را نیز مانند او فریب دهند؛ همان‌طور که او را فریفتند...![1]

▣

خداوند زن را خلق کرده است تا مرد در کنار وی آسایش و آرامش یابد و خداوند خانه و منزل را، قرارگاه زن قرار داده است، تا در آن شاد و سرحال و خوشحال باشد، هرگاه دلش خواست در آن گریه کند و در آن آزادانه با شوهر و فرزندان خود به گفت و گو و محاوره بپردازد، بدون این که تکلّفی را به عبث و بیهوده تحمل نماید، که از آن بی‌نیاز است.

هنگامی که به کار خارج از خانه می‌پردازد، به عبث بر نفس خویش فشار می‌آورد و عواطفش را سرکوب می‌نماید و نفس خود را محروم می‌کند از آن چه آرامش می‌بخشد، با گریه‌یی، که بسیاری از رنج‌ها و ناراحتی‌های روانی و روحی حاصل از کار را کم می‌کند و او را سبک می‌نماید.

در یک بررسی که دکتر **ویلیام فرای** مؤلف کتاب **گریه: راز اشک‌ها** انجام داده است، می‌گوید: «بی‌گمان زنان چهار برابر مردان گریه می‌کنند و بعضی از این گریه‌ها، در محل کار صورت می‌گیرد، هرگاه شرایط و احوال مقتضی آن باشد.»

خانم **جین کونی** صاحب یکی از مؤسسات ساختمانی می‌گوید: بی‌گمان پرهیز دارم از این که هر زنی را که نمی‌تواند بر احساسات و عواطف خود مسلط باشد، به کار گیرم و هرگز ندیده‌ام زنی موفق، در کار بگرید، زیرا زنی که در کارش موفق است، بیش‌تر سنگ‌دل می‌گردد و کم‌تر حساسیت دارد و عاطفه‌اش کم‌تر است.

همانگونه که دانشمندان ذکر کرده‌اند، یکی از اسباب و عوامل گریه زن در کار: شکست خوردن است، سپس بیرون کردن از کار و عمل، بعد عدم قدرت بر تفاهم و سازش با رییس خود... این‌ها مواردی

---

۱. "رسالة الی حوّاء" ص ۳۱۶ـ۳۱۵.

هستند، که حساسیت سپس گریه را برمی‌انگیزند. خانم دکتر **فرای** معتقد است که اسباب و عوامل شیمیایی نیز، در این امر تأثیر دارند زیرا خون زن دارای هورمون‌های بسیاری‌ست که به (۶۰٪) می‌رسد و آن‌ها موادّی هستند که در اشک‌ها یافت می‌شوند.

خانم دکتر **فرانک** می‌گوید: بی‌گمان مرد قدرت بیش‌تری برای برگشت به طبیعت خود و مشارکت در کار و فراموش کردن مشکلات را دارد؛ در حالی که زن پناه می‌برد بدین که، مشکلات را چند نوع سازد و طبقه‌بندی نماید... به ویژه زمانی که می‌کوشد، خیلی خوب باشد و هنگامی که خطایی را به زن تذکر دهند، بی‌شک او آن را یک انتقاد شخصی تلقی می‌کند و آن را به انتقاد از خود تعبیر می‌نماید... و بعد از این، رییس خود را ترسناک می‌بیند، که او را دوست ندارد و این ترس و نگرانی او را، دچار بیم و انفصال از کار می‌سازد... و این احساس، عواطف و احساسات وی را به جوش می‌آورد.(۱)

▣

هرگز پیش از این، زن به اندازه امروز، پایمال شده و از هم گسیخته و سوءاستفاده شده و افسرده نبوده است.

عصر امروز ما، نمونه بیش‌ترین کارهای پست و فرومایه است در تاریخ زن.

مظاهر و ظواهر بسیار فریبنده‌اند، زیرا دام‌های گسترده، به گونه‌یی نهان شده و ظاهرسازی گشته و زیر پرده نهان شده، که شگفت‌آور است، دام فریب زن با مهارت چیده شده است. هر دو جنس در کار، یک چهره بیرونی آرام، به هم نشان می‌دهند با وجود آن، هیچ تغییری در پیکارشان با هم روی نداده، بلکه چه‌بسا بیش‌تر خطرناک و درنده‌خوی گشته است ـ در باطن رقیب سرسخت هم‌دیگرند ـ که بیرون محیط زندان کار، با گل‌ها احاطه شده است. زنان از یک جنبه به حقوق عادلانه خویش می‌رسند، حقوق اجتماعی و قانونی و کار هم از جنبه دیگر در این دنیا به حدّ اشباع بدانان داده می‌شود، لیکن در کدام دنیا؟! طبیعتاً در دنیای مردان!!

پیروزی بزرگ، در مسابقه نیرنگ و فریب است، زن غالباً گمان می‌کند، که این وضعیت جدید، آزادی جدید و تازه‌یی‌ست، در حالی که مردانی که می‌خواهند زن را به بردگی بکشند، این امکان را یافتند که راحت شوند.

به یقین کار تمام شده و زن شکاری‌ست که به دام افتاده است، بی‌گمان نزدیک است، که زن شخصیت و اصالت ویژه خود را هر دو از دست بدهد و قدرت درونیش نیز باطل گشته است. آیا وضعیت جدید زن (آزادی او) که سبب راحتی و آسایش مردان شده است عامل اصلی نابودی وی نیست؟ انسان این پرسش را مطرح می‌کند، اگر زن در راه نابودی خود نبوده باشد، همان چیزی که برای بسیاری از مردم متناسب و ملایم است، پس چیست؟!

---

۱. "رسالة الی حوّاء" ص ۳۲۱ـ۳۲۰.

مطالبی که گفته شد، از آن یک نویسنده فرانسوی‌ست به نام **پییرداکو** در کتابی تحت عنوان المرأة: زن یک پژوهش سایکولوژی درون‌ها و اعماق زن است و عنوان فصلی که این مطالب، در آن آمده است "فریب و نیرنگ آزادی" است و این مطالب اشاره می‌کنند به دامی که برای زن گسترده‌اند و ظاهر آن را نیکو پوشانده و آراسته‌اند و زن نیز در آن افتاده است.

اما مواردی که "نقشه دشمنی با زن" را تشکیل می‌دهند توصیفی‌ست که **پییر داکو** به شرح زیر آورده است:

۱. تعداد بیش‌تری از زنان به دنیای کار و عمل جذب شوند.

برای تحقق این مطلب، بایستی از راه قانونی و اجتماعی، فریب‌شان داد و نرم‌شان کرد.

بایستی این اندیشه را به ذهن‌شان انداخت، که آنان از بند سرپرستی و قیمومت مردان آزاد شده‌اند و در همان وقت، مانع آزادی درونی آنان شد.

جذب آنان به کارهایی که آنان را ملزم سازد، تا از صفات زنانگی خالی شوند.

۲. به کارگرفتن زنان، در کارها، حتی در کارهای بزرگ و بااهمیت، لیکن کارهایی که هیچ رابطه و پیوندی با زنانگی و مؤنث بودن ندارند.

در نتیجه صفات زنانگی اگر مورد استفاده و استعمال قرار نگیرد، به تدریج نهان می‌گردد و بالاخره نابود می‌شود و فانی می‌گردد.

۳. ممکن است که زن شاهد زنده‌یی براین اوضاع باشد، پس باید از او ترسید؛ بنابراین باید این شاهد بر اوضاع را به بندگی خود کشید و به خاطر این، باید او را شریک جرم خود سازیم و آن وقت است که خدعه و نیرنگ، رنگ می‌گیرد و سرپوش کارها می‌گردد و زن با توجه به این که شریک جرم ماست، جرأت نمی‌کند، به کارهای ما به عنوان شاهد و گواه اثبات اعتراض کند و وظیفه و کار خویش را به سهولت حفظ خواهیم کرد، زیرا ما درها را به رویش می‌گشاییم، حدّاقل درهای خویش را.

۴. برای این که این بردگی و بندگی را کامل نماییم میلیون‌ها زن را مجبور خواهیم کرد، که شخصیت و استقلال خود را از دست بدهند و به خاطر این کار، از لباس‌ها و مدهای روز و مواد آرایشی و زیبایی و آگهی‌های تبلیغاتی و اعلانات و میلیون‌ها چیز دیگر استفاده می‌کنیم و دختران جوانی را آموزش می‌دهیم، که به جمود و خشکی بیش‌تر نزدیکند، به گونه‌یی که همه خطرها برطرف شود و چون موم در دستان ما قرار گیرند و به هر شکلی بخواهیم آنان را در می‌آوریم.

بدین‌گونه، **حوّای عزیزم! پییر داکو** نقشه دشمنی با زن را رسوا می‌سازد و از وسایل این نقشه پرده بر می‌دارد لیکن متأسفانه بر بسیاری از زنان پوشیده مانده است و به قول **داکو** ماهی گرسنه است... و انداختن کم‌ترین طعمه‌یی در آب کافی‌ست تا بدان فریفته شود و گرفتار آید.[1]

---

۱. "رساله الی حوّاء" ص ۳۸۲ ـ ۳۸۴.

■

اگر این گفته آنان درست باشد، که قطعاً زن می‌تواند، کارهایی را که مرد انجام می‌دهد، او نیز انجام دهد... پس آیا این گفته نیز صحیح است، که مرد می‌تواند هر کاری را که زن انجام می‌دهد، او نیز انجام دهد؟!!

ادیب مشهور روسی **تولستوی** با اشاره به گفتار نویسنده معروفی در عصر خویش، سخنی را گفته است، که شبیه است به همان پرسشی که رساله امروز ما بدان شروع می‌شود... می‌گوید: مناقشه و نزاعی ندارم در این که زن می‌تواند، هر کاری را که ممکن است مرد انجام دهد، او نیز می‌تواند انجام دهد، حتی در بعضی از کارها و نیکو انجام دادن آن‌ها، زن بر مرد تفوق و برتری دارد... لیکن چیزی که من در آن شکّ ندارم... این است که مرد به هیچ وجه نمی‌تواند چیزهایی را به جهان ارائه دهد، که زن ارائه می‌دهد و در تعلیق بر آن تولستوی می‌گوید: وای!! مصداق این سخن چه‌قدر صحیح است!! نه تنها در باره بارداری و زایمان و تربیت کودکان، بلکه در مورد محبت و مهربانی در حدّ ذات خود نیز صدق می‌کند. این مهر و محبت خالصانه‌یی که زن تمام زندگی خود را فدا می‌کند، در راه سعادت کسانی که دوست‌شان دارد، مهر و محبتی که همواره زن خوب، آن را به شوهر و فرزند و برادر و پدرش می‌بخشد.

وای چه قدر جهان بدبخت می‌شود، اگر زن از بذل محبت و مهربانی دریغ ورزد!

بی‌گمان جهان می‌تواند به سهولت و سادگی و آسانی، از تلاش زنان طبیب، معلم، وکیل مدافع حقوقی، تلفن‌چی و منشی، مدیر دفتر، ماشین‌نویس و زنان نویسنده بی‌نیاز گردد و بدل و عوض آن‌ها را بیابد، لیکن هرگز نمی‌تواند از زنان مادر و دلسوز و مهربان بی‌نیاز شود، به راستی بدون این‌ها، نزدیک است که زندگی بر روی کره زمین محال و غیر ممکن گردد، چه می‌شود اگر انسان کسی را از دست دهد که دوستش دارد و به وی ایمان دارد و او را پشتیبان و معین است؟!

چه می‌شود، اگر شکنجه‌شدگان و قربانیان ظلم و استبداد، این اندیشه را از دست بدهند، که دلی به خاطر آنان می‌تپد و به حالشان می‌سوزد و به خاطر آنان خدای را می‌خواند؟!! و ندانند که زنی هست چشم به آسمان دوخته، که علیه کسانی که بر آنان ظلم کرده‌اند، دست به دعا برداشته است؟!

چه می‌شود، اگر بیچارگان و بخت‌برگشتگان از هر جنسی این اندیشه را از دست بدهند، که یک انسانی نزدیک بدانان و از خودشان هست، که دلش به حال آنان می‌سوزد و آنان را دوست می‌دارد؟!!

سپس **تولستوی** اضافه می‌کند: مغالطه بزرگی‌ست به نام "قضیه زن" که بر عقول و خردهای مردم زمان حکومت می‌کند، مانند هر اندیشه پوچ و بی‌محتوایی که در اغلب اوقات، بر ذهن و خردها تسلط می‌یابد، که می‌گویند: بی‌گمان زن خواهان ترقی‌ست و می‌خواهد پیشرفت نماید!!

و چه کسی‌ست که با این اندیشه معارضه کند، که تمام زنان جهان پیشرفت کنند؟!

لیکن کار و عمل زن بایستی با کار و عمل مرد تفاوت داشته باشد، زیرا وظیفه و نقش و رسالت‌شان در زندگی با هم تفاوت دارد.

آن چه برای زن نمونه برتر و ایده‌آل است نمی‌تواند نمونه برتر و ایده‌آلی برای مرد باشد و من نمی‌دانم آن نمونه برتر و ایده‌آل برای زن چیست، لیکن من اعتقاد و باور دارم، که بی‌شک، آن مَثَل اعلای زن، به هیچ وجه و در هیچ شرایطی برای مرد مَثَل اعلا و نمونه برتر نیست...

با وجود این، تمام تلاش‌ها در زمان ما و به ویژه، تلاش‌های زن عصر جدید متوجه تحقق این خطای بزرگ است.

پس ای حوّای عزیزم!! ما را از عطوفت و مهر مادرانه و رعایت و توجه به شوهر... و محبت خواهرانه... و خوبی دخترانه، محروم مکن، به خاطر این که تو نیز مانند مرد شوی!! تو هرگز مرد نمی‌شوی!![1]

◘

در دعوت زنان به انجام کارهای مردانه می‌گویند: بی‌گمان اقتصاد از آزادی زنان بهره فراوان می‌برد، اقتصاد می‌تواند، نیروهای زنان را ـ که در خانه به‌گمان آنان ضایع می‌گردد و هدر می‌رود ـ به کار گیرد و بهره‌برداری کند و اولین هدف مردان، از بیرون بردن زن از خانه، همانا غیبت زن از کودکانی‌ست، که بیش‌ترین نیاز را به وی دارند و نیازمند مراقبت و شیر دادن و دلسوزی و رحمت و مهربانی و تربیت وی می‌باشند، پس مبلغان بیرون رفتن زن از خانه‌اش به کودکانش چه خواهند گفت؟! آنان تأکید خواهند کرد، که بر کودکان مهربان و حریصند و اعلام خواهند نمود، که بَدَل و عوض از مادر را، برای کودکان فراهم کرده‌اند.

ما در ردّ آنان، درباره این بَدَل‌ها و عَوَض‌ها، دو پرسش داریم:

چه هزینه‌یی برایتان دارد؟! و در تعویض او چه مادری به کودکانش می‌دهید؟! آیا موفق شده‌اید و برای او عوضی یافته‌اید؟!!

اما پاسخ سؤال اول را از کتابی برمی‌گزینیم که گروهی از کمونیست‌ها درباره زن و کارش، به صورت ویژه‌یی نوشته‌اند، عنوان کتاب "زن و کمونیستی و اشتراکی"ست و مقاله‌یی که از آن برگزیده‌ام، از **فیرابلشاوی** است تحت عنوان مشکلات موجود برای زن شوروی، خواهر مسلمانم! اصل متن آن چه را در این مقاله آمده است بخوانید:

«بی‌گمان اولین وظیفه و تکلیف جامعه اشتراکی این است، که شرایط مناسبی بیافریند تا زن بتواند حرفه و شغل خود را با مادری و مادر بودن، با هم جمع نماید.

و هنگامی که می‌گوییم: «شروط مناسب» بی‌شکّ مقصود ما شروطی‌ست، که زن کارگر را آزاد سازد از تحمل بار سنگین اضافیی که عادتاً مرد کارگر آن را تحمل نمی‌کند...

---

۱. "رسالة الی حوّاء" ص ۳۶۰-۳۵۹.

برای مثال: کارگاه **تریخعورنایا** صنعت نساجی را در نظر می‌گیریم، که اغلب کارگران آن در کارخانه حداقل (۸۰٪) از زنان می‌باشند و تعداد مهندسان زن، در آن جا، ۱۴۵ نفر از مجموع ۲۲۵ نفر کارگر می‌باشد و (۷۴/۵٪) زنان کارگر آن جا، زنان متخصص هستند و (۴۲٪) از آنان کارگران مشرف و ناظر می‌باشند!! و کارخانه سه شیرخوارگاه برای شیرخوارگان و هفت مهد کودک دارد و یک بهداری کودکان و چمن بازی و شهربازی کودکان و یک مدرسه بزرگ کودکان و یک اردوگاه پیشاهنگی دارد.

و در سال ۱۹۵۹ کارخانه در حدود یکصد هزار "روبل" برای شیرخوارگاه‌ها هزینه کرده بود و نود و چهار هزار "روبل" برای مهدکودک‌ها و سی هزار "روبل" بر اردوگاه پیشاهنگی هزینه کرده بود و یکصد و پنجاه هزار "روبل" برای اقامت در بهداری‌ها و مراکز استراحت نیز هزینه کرده بود.

و پرداخت‌های بیمه‌های اجتماعی، برای مرخصی‌های زایمان و مراقبت‌های پس از زایمان به (۴۷۹۶۰۰۰) "روبل" می‌رسید و هرگاه مجموع وام‌های دولت و کمک‌های اتحادیه را در نظر بگیریم، مجموع هزینه‌های کارخانه، برای مؤسسات مربوط به کودکان و مادران، در سال ۱۹۵۹ به ده میلیون "روبل" می‌رسید.»[۱]

خواهر مسلمانم!! آیا این ارقام را خوانده‌یی؟! آنان خود را محکوم می‌کنند، بدانند یا ندانند، بفهمند یا نفهمند، ده میلیون روبل در سال ۱۹۵۹ مبلغ بسیاری‌ست که به خاطر مراقبت از کودکان زنانِ کارگر، در یک کارخانه واحد هزینه شود!! ای کاش به ما می‌گفتند که این کارخانه، چه قدر سود می‌برد، تا این مبلغ ده میلیون روبل را از آن کسر نماییم؟!!

چه‌بسا در پاسخ سکوت کنند، زیرا سود آن بدین مبلغ نمی‌رسد؛ بنابراین، کارخانه‌یی‌ست که زیان کرده است!!

تمام این مبالغ پس‌انداز می‌شد و بر سود کارخانه افزوده می‌شد، اگر زن را در خانه خود رها می‌کردند، که فرزندان خود را تربیت نماید و تحت مراقبت و توجه و مراقبت خویش گیرد و بدانان اهتمام نماید.

بگذار خواهر مسلمانم به بخش اول آن مقاله برگردیم و عبارت اول آن را بخوانیم: «نخستین وظیفه جامعه اشتراکی آن است که شرایط مناسب را بیافرینند.»

به راستی این چه گستاخی بی‌شرمانه‌یی‌ست، در برابر خداوند متعال و چه تعدّی آشکاری بر صفات خداوند است، که بیش‌تر آن را به جامعه اشتراکی نسبت داده است، که "صفت خلق" است، خداوند برتر از آن است که کافران می‌گویند، سپس شرایط مناسب را تفسیر می‌کنند به این که: «شرایطی‌ست که زن کارگر را آزاد می‌سازد از تحمل بارهای سنگین اضافی که عادتاً مرد کارگر تحمل آن را ندارد!»

بارداری، زادن و به دنیا آوردن کودکان و شیر دادن و مراقبت ویژه از کودک چه می‌شود؟ آنان می‌پندارند که می‌توانند زن را از این کارهای سنگین آزاد سازند!! چگونه؟!!

---

۱. (صفحه ۲۳۹ از آن کتاب).

اینک آنان تجربیات این کارخانه را عرضه می‌کنند، که زنان کارگر در آن نسبت حداقل (۸۰٪) را تشکیل می‌دهند و زنان مهندس (۶۵٪) آن را و برای این که بدل‌ها و عوض‌هایی را آماده سازند، برای چیزی که زن به کودک خود ارائه می‌دهد، یکصد هزار "روبل" را هزینه شیرخوارگاه کودکان کردند و نود و چهار هزار "روبل" هزینه مهدکودک‌ها نمودند و به خاطر مرخصی‌های زایمان نزدیک به پنج میلیون "روبل" را پرداختند که جمعاً روی هم ده میلیون روبل هزینه نمودند!!

و ما در خانه خود حتی یک فَلس برای شیر دادن بچه‌اش نمی‌پردازیم و شیر دادنش شیر دادن طبیعی‌ست، همراه با مهر و محبت و دلسوزی که کودک شیرخواره دست خود را روی سینه گرم مادرش نهاده و آن‌ها را احساس می‌کند!!

آیا شیرخوارگاه‌ها، کودک را با شیر طبیعی همراه با مهر و محبت و عطوفت تغذیه می‌کنند؟! ای کاش! آنان اجازه می‌دادند که ما از یکی از این مادرانی که به دور از او کودک شیرخواره‌اش در شیرخوارگاه شیر می‌خورد و او کار می‌کند، بپرسیم، احساس تو چیست، در حالی که به دور از کودکت هستی که در یکی از شیرخوارگاه‌ها و مهدکودک‌هاست، که کارخانه برپای داشته است؟!!

اگر ما گفته‌های ایشان را در همان سال ۱۹۵۹ خوانده بودیم، بدانان می‌گفتیم: بی‌گمان شما در این باره بر خطا هستید و اشتباه می‌کنید و مخالف با طبیعت آفرینش رفتار می‌نمایید و دشمن فطرت آفرینش هستید و اگر بر این شیوه استمرار نمایید، هرگز موفق نخواهید شد.

و قطعاً، ما را به ارتجاعی و عقب‌ماندگی و عدم تقدیس کار متهم می‌کردند!!

آیا پاسخ ردّ بدانان بدهیم؟ و چرا جواب ردّ دهیم؟

چون اینک خودشان از وضعی که دارند، پشیمان شده‌اند و می‌فهمند که اشتباه کرده و برخطایند و اعلام می‌دارند، که کار زن در بیرون از خانه به ضرر مردان و بچه‌هاست و نتایج مورد نظر را نداده و نبخشیده است و این‌ها خود شوهران هستند که شکوه و شکایت می‌کنند، بلکه اینک خود رهبرانند، که پشیمان می‌شوند و بنایی را اعاده می‌کنند، که به نام **پروستیرویکا** معروف است!!

و خبرگزاری "رویتر" گزارشی را از نارضایتی زنان در روسیه از جمع بین دو کار با هم ـ کار داخل و بیرون خانه ـ نقل کرده است.

"زنان شوروی" در حالی که هر یک تقریباً وظیفه‌یی و شغل و حرفه‌یی دارند، به نظر می‌رسد که تمام آنان بر این مسأله اتفاق نظر دارند که برایشان سخت و دشوار است، در طول روز کار کنند، سپس برای غذا در صف‌ها بایستند و خوراک و غذای خانگی را بپزند و بعد از ظهرها و شب‌ها به منزل و فرزندانشان برسند و اهتمام و عنایت نمایند، بدون مساعده و کمک قابل توجهی از جانب شوهر و مردان‌شان. بعد از این که اتحاد جماهیر شوروی طی دهها سال، ادّعای مساوات بین دو جنس را سر داده بودند، اکنون مقامات حکومتی رسماً می‌گویند: بی‌گمان مساوات بین دو جنس، درست مانند برنامه اشتراکیت به صورت دائمی، تحقق نپذیرفته است.

و مردی به روزنامه "سوفیت سکایا روسیا" نوشته است: بی‌شکّ او اعتقاد دارد، که بر زنان واجب است، که پیش از هر چیزی، همسران شایسته و در درجه دوم مادران شایسته‌یی باشند و او شکایت می‌کرد از این که همسرش روزانه ساعات طولانی در منصب مدیریت کارخانه کار می‌کند و بسیاری از اوقات بعضی از کارهایش را نیز با خود، به خانه می‌آورد و سؤال می‌کند: «او که این همه کار دارد، پس چه کاری می‌تواند، برای خانه و فرزندان و شوهرش انجام دهد؟!!»

خواهر مسلمانم!!:

به هر جا روی آورند، چه شرق و چه غرب، چه شمال، چه جنوب، بی‌گمان آنان سعادت خود را هرگز نخواهند یافت و راحتی و آرامش خاطر و اطمینان را به دست نمی‌آورند. مگر زمانی که به سوی اسلام روی آورند.[1]

▣

هنگامی که زن را وادار کردند به این که برای کار از خانه خود بیرون رود و کارهای مردانه را در نظر وی آراستند، خود خیال نمود که این آزادی اوست و رهایی‌ست از اسارت خانه‌اش!!

خانم دکتر **هولی اتکنسون** کارشناس مراقبت جسم که راهنمایی‌های تندرستی را ارائـه مـی‌دهد، می‌گوید: «بی‌گمان این روزها، زنانی که کار می‌کنند، یک برابر و نیم وظیفه خودشان کار مـی‌کنند و هنگامی که فرصت شکوه و شکایت بدانان داده می‌شود، خستگی و کوفتگی مزمن و همیشگی، جایگاه و اولویت اول را نزد آنان دارد، پیش از ناراحتی اعصاب و خشم و فشارهای مختلف.

بیا خواهر مسلمانم!! با هم یک همه‌پرسی را بخوانیم که **واشنگتن پست ماگازین** آن را در میان زنان مشغول به کار انجام داده است، تا موضعگیری‌های آنان را بشناسد و این که چگونه به خویشتن خویش می‌نگرند.

و این همه‌پرسی از طریق مکالمه تلفنی و مصاحبه‌های تلفنی صورت گرفته است که به طور اتفاقی ۱۲۱۰ نفر را انتخاب و برگزیده، که سنّ آنان بالای هیجده سال بوده است و در پایتخت ایالات متحده امریکا و پیرامون آن می‌زیستند و تعداد ۹۷۸ نفر از این زنان، کسانی بودند که تمام وقت کار می‌کردند و ۲۳۲ نفرشان نیمه وقت کار می‌کردند.

و از این همه‌پرسی آشکار شد که (۴۰٪) از این زنان در کارهای اداری کار می‌کردند و (۵۰٪) کارمند و بقیه زنان کارگر بودند.

---

۱. "رسالة الی مؤمنة" ص ۸۸-۸۳.

بیش‌تر زنان شرکت کننده در این مصاحبه تلفنی گفته بودند که خویشتن خود را در زندان یا خود را در حال بی‌توجهی و اهمال می‌یابند و این که معتقد بودند زنان به طور کلی، با اوضاع ظالمانه‌یی روبه‌رو می‌شوند و منصفانه در محیط کار با آنان رفتار نمی‌شود!!

و نتایج این همه‌پرسی به شرح زیر بود:

(۶۶٪) از زنان شرکت‌کننده در مصاحبه گفتند: بی‌گمان در شهر واشنگتن با زنان بدتر از مردان رفتار و معامله می‌گردد، هنگام رقابت برای به دست آوردن وظایف و سمت‌های رهبری و اداری.

(۶۵٪) در صورت به دست آوردن پیشرفت، به صورت بدتری با آنان معامله و رفتار می‌شود!!

(۵۸٪) از زنان، برای کارهای مساوی با کار مردان دستمزد کم‌تر از دستمزد مردان را دریافت می‌دارند!!

شرکت‌کنندگان ذکر نمودند که زنان کارگر، به گونه‌یی شده‌اند که جایگاه پست‌تر و پایین‌تر از مردان را در مجال‌های کاری می‌پذیرند و می‌گفتند که آنان هم‌وطن درجه دوم هستند و علی‌رغم این که آنان در برابر این وضع، احساس تباهی می‌کنند، ولی این وضع را می‌پذیرند!!

(۵۷٪) از این زنان گفتند: آنان در صورت به دست آوردن وظیفه و شغل، مورد تبعیض واقع می‌شوند؛ هم‌چنین بعضی از زنان کارگر، جواب دادند که در معرض تعرض جنسی و گمراه کردن از نظر جنسی در محیط کار قرار می‌گیرند.

۶٪ از آنان یادآور شدند، که آنان به سبب مزاحمت‌های جنسی، کار خود را رها کرده‌اند!!

۶۴٪ از آنان گفتند: بدون مساعدت مرد نمی‌توانند مالک خانه بشوند. بگذار خواهر مسلمانم! به اروپای غربی نظری بیفکنیم آن جا که پارلمان اروپا، گزارش مهمی درباره وضع زن در اروپای غربی را بیان نموده است که در آن چنان آشکار می‌گردد، که زنان اروپایی، مظلوم و ستمدیده‌اند!!

آن گزارش که مدت تهیه آن، دو سال و نیم طول کشیده است، می‌گوید:

نسبت زنان بیکار، در اروپای غربی، چند برابر نسبت مردان بیکار است و این که دستمزد زنان به طور کلی، هنوز هم کم‌تر از میزان دستمزد مردان است و هنوز هم وظایف و شغل‌های متعددی از کارهای تجارتی و بازرگانی هست، که تقریباً منحصراً در اختیار مردان است و نسبت روزنامه‌نگاران برجسته آلمانی برای مثال از (۱۷٪) مجموع روزنامه‌نگاران تجاوز نمی‌کند و زنان استاد دانشگاه در دانشگاه‌های فرانسه و انگلستان از (۸٪) تجاوز نمی‌نماید؛ همان‌طوری که در میان حکومت‌های اروپایی بیش از ۱۶ وزیر زن در مقابل ۱۸۷ وزیر مرد وجود ندارد و علی‌رغم این که تعداد زنان، بیش از تعداد مردان در اروپاست، ولی نسبت نمایندگان زن در پارلمان فرانسه، برای مثال (۴٪) می‌باشد.

در آن گزارش آمده است که در اروپا، دیدگاه نیرومندی هست که زن را به بازگشت به خانه‌داری دعوت می‌نماید و این که زن بایستی به کارهای خانه و تربیت کودکان خود بپردازد، به جای مضاربه با

مردان و رقابت با آنان در کار، زیرا بازگشت زنان به خانه، مشکلات بیکاری در اروپا و جغرافیای انسانی و مشکلات فروپاشی خانواده‌ها را نیز حلّ می‌کند چون مسأله‌ی آزادی زن و ترجیح کار بیرون، بر زاد و ولد و تربیت کودکان تأثیر مخربی دارد و قاره اروپا را با شکل کمبود نیروی انسانی و کم‌جمعیتی تهدید می‌کند.

در اتحاد جماهیر شوروی، گردشگرانی که از آن‌جا بازدید می‌کنند، مشاهده کرده‌اند که زن در آن‌جا هنوز به کارهای سخت و دشوار، در خیابان‌ها می‌پردازد مانند تمیز کردن پیاده‌روها و آسفالت کردن راه‌ها و خیابان‌ها و رانندگی تراکتورها و ماشین‌های سنگین و فرود آوردن کالاهای سنگین وزن، یا بار کردن آن‌ها در بندرها بر روی کشتی‌های بزرگ باری و از این قبیل کارها!!

با توجه به این که اتحادیه‌های کارگری زنانه، سال‌های طولانی‌ست که از این اوضاع شکایت دارند و ناراضی‌اند، مقامات مسؤول در آن جا بخشنامه‌یی صادر کرده‌اند که زنان را از پرداختن به (۴۶۰) حرفه طبقه‌بندی شده در جدول حرفه‌ها و کارهای سنگین و طاقت‌فرسا ممنوع کرده است، از جمله شکستن یخ در خیابان‌ها در فصل زمستان و کار کردن در کارخانه‌های شیمیایی و نفتی و امثال آن‌ها...

جز آن که این کارهای ممنوع بر زنان، از سه درصد مجال‌ها و شاخه‌های فعالیت‌های مختلف تجاوز نمی‌نماید و جز سه درصد را نشان نمی‌دهد.

در ژاپن آمارهایی هست، که وزارت کار ژاپن صادر نموده و انتشار داده است که برمبنای آن‌ها، میانگین دستمزد زن کارگر، به نسبت ۵۳٪ در برابر دستمزد مرد کاهش نشان می‌دهد.

از میان هشتاد هزار زن فارغ‌التحصیل دانشگاهی، که کرسی‌های درس خواندن را ترک کرده‌اند، در سال ۱۹۸۴، تنها ده نفر از آنان توانسته‌اند در صنعت‌های ویژه‌یی که با مدارک تحصیلی آنان متناسب باشد، کار بیابند و در آن جا (۱۰۵۰) مؤسسه کار، از مجموع (۱۵۰۰) مؤسسه کار، به زنان اجازه نمی‌دهند، حتی در مصاحبه‌ها و آزمون‌های کار شرکت کنند.

و بدین ترتیب خواهر مسلمانم!! زن را به میدان کار و عمل فرستادند بدون این که با وی منصفانه رفتار کنند و بدون آن که دستمزد عادلانه به وی بپردازند و خانه و خانواده را از مراقبت و توجه و اهتمام زن به شوهر و کودکانش محروم کرده‌اند. (۱)

▣

وزیر دارایی ژاپن **ریوتاروهاشیموتو** سیاست حکومت خود را ملامت می‌کند که دائم زنان را برای ادامه تعلیمات عالی تشویق می‌نماید، کاری که موجب گردیده است که بسیاری از آنان، زاد و ولد نکنند به گونه‌یی که نسبت زاد و ولد در خلال سال‌های گذشته در ژاپن پایین بیاید و کاهش یابد و این کار به نوبه خود در بیست سال آینده ژاپن را به صورت ملتی متشکل از پیران و سالمندان در می‌آورد!!

---

۱. "رسالة الی مؤمنة" ص ۱۴۸-۱۴۵.

آن وزیر باز هم گفته است: بی‌شک عشق به تحصیلات عالی نزد زنان در ژاپن، سبب شده است که نسبت به زادن بچه و تشکیل خانواده اهمال نمایند، تا آن جا که (۳۷٪) از زنان ژاپنی که مرحله تحصیلات دبیرستانی را تمام می‌کنند به دانشگاه‌ها روی می‌آورند، سپس تحصیلات عالی، در حالی که این نسبت در بیست سال گذشته از (۱۸٪) بیش‌تر نمی‌شد و بیش از آن افزایش نمی‌یافت و حکومت نگران این است که کار به جایی برسد که در آن، کارخانه‌ها محتاج دستان عامل و کاری جوانان باشند.

این گزارش و تعلیق من بر آن پایان یافت، الحمدلله. آن کس که این مطلب را گفته است، وزیر دارایی یک کشور پیشرفته صنعتی‌ست و وزیر دارایی یک کشور مسلمان نیست و گرنه روزنامه‌نگاران‌شان در ستون‌های روزنامه‌هایشان، علیه ما قیام می‌کردند و وزیر را به ارتجاعی و عقب مانده بودن و طرفدار محرومیت زنان از تحصیلات عالی متهم می‌کردند و بعید نیست، که تهمت رشک نمودن به زنان و کینه‌توزی علیه آنان و تمایل به حبس و زندانی کردن زنان در خانه را نیز به وی بدهند!!...

پندی که می‌توانیم از آن وزیر ژاپنی و سخنان وی بگیریم، این است که بر ما واجب است، نگاه و نظر خود را، در هر قضیه‌یی به یک جانب آن محدود و منحصر نسازیم، بلکه بر ما واجب است که جوانب مختلف هر قضیه‌یی را مورد نظر قرار دهیم تا بیش‌تر موضوعی فکر کنیم و سود و زیان هر کاری را بسنجیم و بیش‌تر منصفانه باشیم.

پس افزایش نسبت تحصیلات و تحصیلات عالی را بسیاری از مردم شاخص پیشرفت و ترقی می‌دانند و هر گاه تخصص از هر دو جنس، مرد و زن افزایش یابد و سطح علمی عمومی ارتقا پیدا کند، دلیل بر هوشیاری و آگاهی آن جامعه می‌دانند.

لیکن هنگامی که از جوانب دیگری بدان بنگریم: همان‌طوری که آن وزیر ژاپنی عمل نمود، در می‌یابیم که نسبت زاد و ولد پایین خواهد آمد، زیرا آن دوره و مدت زمانی که زن، در دانشگاه، سپس در تحصیلات عالی می‌گذراند، همان دوران غنای نفسی و باروری جنسی و بهترین زمان ازدواج می‌باشد، یعنی دولت مهم‌ترین ثروت را از دست می‌دهد، ثروت جوانانی که جانشین نسل گذشته خود خواهند شد و در اداره چرخ زندگی و جامعه به آنان نیاز دارد.

هرگز دیدگاه‌های خودتان را در هر قضیه‌یی به یک جنبه ی آن محدود نکنید، بلکه جنبه‌های مختلف آن را در نظر بگیرید تا نتیجه گیری درستی بکنید.(۱)

▣

آیا مکان مناسبی یافتی که کودک کوچک و خردسال خود را هنگام رفتن برای کار، در آن جا بگذاری؟!

آیا کسی را برگزیدی که کودکت را کنار او بگذاری؟! آیا او را در یک پرورشگاه یا مهدکودک نمونه رها می‌کنی، یا این که او را در خانه همراه خدمه و مستخدمه زن می‌گذاری؟!

---

۱. "رسالة الی مؤمنة" ص ۲۱۵ - ۲۱۴.

اگر پاسخ تو این باشد: او را در یک مهدکودک یا پرورشگاه نمونه خواهم گذاشت، که در آن وسایل بهداشتی و تندرستی لازم فراهم است و کودک به مقدار کافی بازی خواهد کرد و در وقت مقرر می‌خوابد و از او مراقبت و توجه کافی می‌شود و نظم و نظام می‌آموزد و از خوراک مغذی بهره‌مند می‌شود، اگر بدین گونه پاسخ بدهی بی‌گمان مرا متأسف خواهی کرد، که به تو بگویم:

بی‌گمان تمام این‌ها نمی‌توانند عَوَض و بَدَل چیزهایی باشند، که تو ای مادر! به وی می‌دهی. چیزهایی که در مهدکودک و پرورشگاه موجود نیست، آن چیزهایی که تو به وی می‌بخشی کدامند؟

* کودکی که در مهدکودک و پرورشگاه تحت یک سرپرست، میان گروهی از کودکان، یک زندگی غیر مستقلی دارد، پس هیچ معنایی برای شخصیّت و استقلال فردی را درک و فهم نمی‌نماید؛ در حالی که این دو صفت، از بارزترین و برجسته‌ترین صفات و ویژگی‌های انسانی هستند.

* هر حرکتی، یا هر صدایی، یا هر تبسمی، یا هر کاری که از کودک در خانه سر می‌زند، با پاسخ و بازتابی از طرف مادرش یا از طرف سایر افراد خانواده‌اش روبه‌رو می‌شود؛ در حالی که کارهای این کودک در آن جا، در میان کارهای بقیه کودکان محو و نابود می‌گردد، مثل موجی که در بین هزاران موج دریا محو می‌شود.

* تجربیات علمی ثابت کرده‌اند که صدای ضربان قلب مادر در روح و روان کودک بیش از هر صدایی که می‌شنود به گوشش خوش می‌آید و این کشف پرورشگاه‌ها و مهدکودک‌ها را بر آن داشته است که صدای ضربان‌های قلب مادر را روی نواری ضبط کنند، پس هرگاه کودک گریه کرد، این نوار را نزدیک گوش آن کودک روشن می‌کنند، فوراً کودک آرام می‌گیرد.

* در اعماق درون کودک، عواطف و احساساتی وجود دارد که ممکن نیست این عواطف و احساسات در محیط اجتماعی پرورشگاه یا مهدکودک اشباع گردد، به یقین فرق و تفاوت بزرگی وجود دارد بین علاقه و رابطه و پیوند یک زن تنها که مسؤول سی (۳۰) کودک یا بیش‌تر از آن است ـ به خاطر به دست آوردن حقوق ناچیز ـ و بین مادری که مسؤول تربیت کودک خود و مراقبت از وی می‌باشد، زمزمه و آواز گرم و نرمی که در روح و روان کودک خرسندی و رضایت را می‌دمد، جز در آغوش گرم مادر، در هیچ چیزی و هیچ کسی یافت نمی‌شود.

* دختر جوانی که به اندازه کافی، در کودکی از مهر و محبت بهره‌مند نگردیده و انگیزه درونی وی با محبت و عطوفت والدین اشباع و سیر نشده است، بر روح و روانش تأثیر مخربی دارد، که ممکن است مانع موفقیّت وی در زندگی گردد، به ویژه در رابطه و پیوند با شوهر آینده‌اش.

با گفتار شاعر انگلیسی **جورج هربرت** این مطلب را خاتمه می‌دهیم:

«یک مادر فاضل و فهمیده، می‌تواند وظیفه مهمّ صد استاد، از استادان مدارس را به جای آورد.»
آیا بعد از همه این‌ها، باز هم اصرار داری که کودک خود را در پرورشگاه یا مهدکودک رها کنی؟! [۱]

■

طی پرسشنامه‌یی پرده از جهل و نادانی زنان بریتانیایی برداشته شد، زیرا آنان گمان می‌کردند که «جاک دیلور» رییس کمیته اجرایی اروپا، نام یک عطر است.

و روزنامه "دیلی میرور" این مطلب را به مسخره گرفت و گفت:

تعداد زیادی از زنان بریتانیایی، اعلام آمادگی کردند، که قطره‌یی از "جاک دیلور" را بر پشت گوش خود بزنند! و آن نظرخواهی آشکار کرد که ۴۰٪ از آنان که مورد این پرسش قرار گرفتند، نمی‌دانستند که "جاک دیلور" نام مقام و منصب محبوبی در مجموعه اتحادیه اروپایی‌ست؛ در حالی که برخی از این زنان گمان کردند که "دیلور" عطر است، دیگران گمان کردند که قهرمان مسابقات اتومبیل‌رانی یا طراح لباس است.

آری، این متن خبری‌ست که خبرگزاری بریتانیایی "رویتر" آن را نقل کرده بود، گویی می‌خواهد، از جهل و نادانی زنان بریتانیایی پرده بردارد، به سبب شخصیت سیاسی مشهوری مثل "دیلور" که منصب و مقام محبوبی در اتحادیه اروپا دارد؛ همان‌طوری که آن خبرگزاری یادآور شده بود. شاید مفهوم این خبر چیزی را تأکید نماید که ما همواره بر آن رأی هستیم که می‌گوید: همانا زن با فطرت طبیعی که دارد، به قضایای سیاسی و سیاست‌مداران چندان اهمیت نمی‌دهد، حتی اگر یک زن اروپایی آزاد، از خانه بیرون رفته برای کار مردانه هم باشد!!

بی‌شک توجه فطری زن به زینت و خودآرایی‌ست، که بسیاری از آنان را بر آن داشته است که تأکید نمایند: "دیلور" نام عطری‌ست؛ بنابراین روزنامه "دیلی میرور" حق ندارد، آنان را به مسخره بگیرد و بگوید:

«تعداد زیادی از زنان بریتانیایی، آمادگی خود را اعلام نمودند، تا قطره‌یی از "جاک دیلور" را پشت گوش خود برای خوشبویی بزنند!»

سؤال من این است: اگر چنین خبری را، یک خبرگزاری عربی نقل کرده بود که زنان عربی نمی‌دانند که عصمت عبدالمجید، دبیر کل "جامعه عربی" است و آنان گمان می‌کنند که نام مشهورترین فروشگاهای لباس در بیروت است آیا مدعیان به نام "آزدای زن" نمی‌شوریدند و ادعا نمی‌کردند: که این

---

۱. "رسالة الی مؤمنة" ص ۲۳۰-۲۲۹.

هم نتیجه نشستن زن در خانه‌اش می‌باشد، که خانه‌داری می‌کند و فرزندانش را تربیت می‌نماید و واجبات دینی خود را به جای می‌آورد؟!!

امّا آنان نمی‌توانند این را درباره زن بریتانیایی یا زنان اروپایی بگویند، زیرا آنان نیک می‌دانند که زن اروپایی، برای رفتن به سر کار، مدت‌های طولانی‌ست، که خانه خود را ترک کرده است و با مردان پهلو به پهلو کار می‌کند و کار مثل کار آنان را دارد و مانند آنان تحصیلات نموده است...

آیا تمام این کارها، او را بر آن داشته است که به سیاست و سیاستمداران اهتمام ورزد؟!! من از یکی از این مدّعیان بیرون رفتن زن برای کار می‌پرسم: اگر تو صاحب کارخانه‌یی بودی، آیا اگر مهندس راه‌اندازی این کارخانه تاریخ هندسه و نام مشهورترین مهندسان جهان را بداند و در عوض نداند که کارخانه را راه اندازی کند و ابزار و ماشین‌آلات آن را تعمیر نماید، سودی و نفعی برای تو دارد؟! هم‌چنین برای جامعه ما و برای زن هیچ سودی ندارد، اگر نام تمام رؤسای کشورهای جهان و اشکال پرچمهای آنان را بداند، اما درعوض نداند، چگونه خانه خویش را اداره کند و فرزندانش را تربیت نماید و از شوهرش مواظبت و مراقبت کند.

هیچ کس ضرر نمی‌کند، اگر زن نداند، آن شخص سیاستمدار یا مشهوری از مشاهیر جهان کیست؟!

لیکن ضرر و زیان رساندن به دیگران وقتی‌ست، که زن از خانه‌اش غیبت نماید و تربیت فرزندانش را رها کند یا کم‌توجهی بنماید، بی‌گمان آمارها و بررسی‌هایی که از انحرافات نسل‌ها سخن می‌گویند، عامل و سبب آن‌ها را مشغول بودن زنان به کار بیرون و غیبت‌شان از خانه و تربیت فرزندان می‌دانند... شما نیز آن را می‌دانید و از آن بی‌خبر نیستید.(۱)

▣

از جمله چیزهای تأسف‌آور و اندوهناک این است که شوهر بعضی از کارهای خانه را انجام بدهد، در مقابل کار همسر در خارج از خانه، این کار قطعاً باعث سعادت و آرامش و ثبات زندگی زناشویی، نمی‌شود... این موضوع شناخته شده‌یی‌ست که ضمن یک بررسی غربی درباره سعادت زناشویی آمده است که گواهی می‌دهد که بیرون رفتن زن از خانه‌اش برای کار بیرونی، به مصلحت خانواده و استقرار و آرامش و سعادت خانواده نیست.

خانم دکتر **آن کروتر** استاد علوم انسانی در دانشگاه **پنسیلوانیا** با همکاری گروهی از دوستان دانشگاهیش در دانشگاه، یک بررسی را انجام داده‌اند، درباره‌ی مقارنه و سنجش بین خانواده‌هایی که در آن‌ها، شوهر کار می‌کند و درآمد کسب می‌نماید؛ در حالی‌که همسر تنها خانه‌دار است و بین

---

۱. "رسالة الی مؤمنة" ص ۲۳۸ـ۲۳۶.

خانواده‌هایی که همسران در آن‌ها کار بیرونی دارند و این کار را بدین منظور انجام داده‌اند تا بدانند که این موضوع چه تأثیری بر زندگی زناشویی و به تبع آن چه تأثیری بر سعادت زناشویی آنان دارد.

از نتیجه این بررسی روشن شد، که شوهری که زنش بیرون از منزل کار می‌کند، بیش‌تر کارهای خانگی را انجام می‌دهد، از شوهری که زنش بیرون از منزل کار نمی‌کند یعنی اگر زن بیرون کار کند، شوهرش مجبور است که بعضی از کارهای منزل را انجام دهد اما اگر زن بیرون کار نکند، شوهر کم‌تر کار منزل را انجام می‌دهد.

و علی‌رغم احساس مشارکت بین آنان در به دست آوردن پول برای پس‌انداز و ذخیره کردن پول به منظور رویارویی با خواسته‌های آینده لیکن تفاهم و سازش زوجین در این شرایط ضعیف‌تر و اندک‌تر است و مرد در این حالت در زندگی زناشویی خود بیش‌تر احساس بدبختی و ناکامی می‌کند و این احساس وی افزایش می‌یابد؛ در حالی که این بررسی بدان نتیجه رسیده است، مردی که زنش جز در خانه کار نمی‌کند و از شوهر و فرزندانش مراقبت می‌کند، آن مرد بیش‌تر سعادتمند است و کم‌تر احساس ناکامی و بدبختی می‌نماید. چرا مردی که همسرش او را در کار و در کسب درآمد مساعدت می‌کند سعادتش کم‌تر از سعادت مردی‌ست که زنش خانه‌دار است؟!

خانم **دکتر کروتر** در جواب آن می‌گوید: «بی‌گمان کار زوجین، هر دوی آنان، در بیرون خانه، وقتی را برایشان نمی‌گذارد، که با هم بنشینند و تبادل نظر بنمایند و هر چیزی را به مناقشه و بحث بگذارند، همسر وقتی که از کار بیرون برگشت، به ترتیب کارهای منزل می‌پردازد یا به پختن و آماده کردن غذای روز بعدی یا مشغول نظافت و شستشوی و امثال این گونه کارها می‌شود.

هنگامی که شوهر برمی‌گردد، او نیز به بعضی از کارهای خانه می‌پردازد؛ هم‌چنین در طول زمانی که مادر مشغول است، او به مراقبت فرزندان سرگرم می‌گردد و او نیز وقتی برای نشستن با همسرش و سخن گفتن با وی را ندارد و شوهر احساس خشم و غضب می‌کند، با افزایش کارهای خانه و مراقبت از کودکان.

به راستی این بررسی، شهادتی‌ست بر فطرت زن در این که شوهر خود را مراعات نماید و به تربیت و مراقبت از کودکانش بپردازد و فطرت مرد در این که در بیرون از خانواده و برای کسب روزی رنج بکشد و کار کند، بدیهی‌ست که هر گونه مخالفت با فطرت مرد و زن، به زیان سعادت مرد و سعادت زن و سعادت کودکان تمام می‌گردد.[۱]

▣

بی‌گمان دیانت یهودیت و دیانت نصرانیت می‌گویند که مهم‌ترین کار زن مراعات منزل و خانه است:

در تورات درباره طبیعت کار آدم و حوّا در دنیا، به عنوان کیفر معصیت‌شان می‌گوید: «(۱۷) و به آدم گفت: زیرا تو گفتار زنت را باور کردی و از آن درخت که منع شده بودی، خوردی، که منعت کرده

---

۱. "رسالة الی مؤمنة" ص ۲۵۴-۲۵۳.

بودم، پس زمین به سبب تو ملعون است با مشقت و رنجی که تو در طول عمرت از آن روزی خویش را به دست می‌آوری.... (۱۹) پیشانیت عرق می‌کند و از آن زندگی می‌کنی، تا زمانی که به زمین برمی‌گردی و از خاک گرفته شده‌یی و به خاک برمی‌گردی.» سفر تکوین ۳: ۱۹ـ۱۷.

«پس بدبختی و زحمت کار و خستگی و کار کردن تا هنگام مرگ، بر آدم که مرد است واجب و نوشته شده است، اما درباره زن: (۱۶) سپس خدا به زن گفت: درد زایمان را بسیار بکش و همراه با الام و درد فرزندان را به دنیا بیاور و شوق و اشتیاقت به شوهرت خواهد بود و او بر تو مسلط می‌گردد.» سفر تکوین ۳:۱۶.

پس وظیفه اساسی زن آن است، که همسر و مادر فرزندان و آرامش آدم باشد و "بولس" مسیحی این نظریه تورات را تأکید می‌کند و می‌گوید: «به بزرگسالان زن نصیحت می‌کنم، که دختران جوان خود را یاد بدهند که نیکو شوهرداری کنند و فرزندان خود را تربیت نمایند: (۳) هم‌چنین باید پیرزنان، دارای سیرت موافق با "قداس" باشند و سخن‌چینی نکنند و میگساری ننمایند، بلکه معلمان چیزی باشند که شایسته است. (۴) برای این که تعلیم دهید دختران جوان را بر این که محبان و عاشقان شوهر و فرزندان‌شان باشند. (۵) که خردمندان و پاکدامنان و اهتمام دهندگان به کارهای خانه‌شان و شایستگان و تسلیم شوندگان، در برابر شوهرانشان باشند...»؟ [تیطس ۲:۵ـ۳].

دایرةالمعارف یهودیت درباره طبیعت روابط و پیوند بین مرد و زن می‌گوید:

«در علم شناخت نژادهای بشری در تورات، نخستین سبب در وجود دو جنس زن و مرد، همان نیاز به تکاثر و افزایش است، پس موجود بشری از یک زن به دنیا آمده است و روابط و پیوند زناشویی از نظر محبت و صمیمیت و گرمی در بین زن و شوهر بیش‌تر است از آن روابط و علاقه والد و مولود و وظیفه اساسی زن، همان حمل و بارداری کودکان است و همسر نیکو و مادر نیکو، که از مدح و ستایش شوهر و فرزندانش برخوردار می‌شود و عدم به دنیا آوردن کودکان، سبب توبیخ و رنج کشیدن اوست.»

از جمله آرای علمای بزرگ مسیحیت در این باره "یوحنا ذهنی"ست که می‌گوید: «... بی‌گمان همسر تنها یک هدف واحد دارد، آن که از ثروتی که جمع کرده‌ایم حراست و نگهبانی کند و به اهل منزل اهتمام نماید و مراقب درآمد باشد، به همین سبب خداوند زن را به تو بخشیده است و به اضافه کارهای دیگری که به تو کمک می‌کند، بی‌شک زندگی ما بر دو محور می‌چرخد: کارهای عمومی و کارهای ویژه و هر دوی آنها از طرف الله وضع شده‌اند، زن برای اشراف بر کارهای منزل خلق شده است بر مرد هم واجب است که بر تمام کارهای دولت و تجارت و تحقق عدالت و حکم کردن و کارهای نظامی و تمام کارهای مهم دیگر اشراف و نظارت داشته باشد، پس زن نمی‌تواند از سلاح جنگی استفاده کند و تیری بیندازد، لیکن او می‌تواند که دوک نخ‌ریسی را نگه دارد و بافندگی نماید و تمام کارهای خانه را انجام بدهد و او نمی‌تواند از رأی خود تعبیر نماید، در یک مجتمع قانونگذاری، لیکن می‌تواند در خانه خود، از رأی خویش تعبیر کند و در غالب اوقات او بیش‌تر از شوهرش ازکارهای

منزل اطلاع و آگاهی دارد و او نمی‌تواند به خوبی کارهای دولت را اداره کند، لیکن او می‌تواند، کودکان را صحیح و سالم تربیت نماید و کودکان ثروت و سرمایه اصلی ما هستند.

شوهر نمی‌تواند این کارها را با موفقیت انجام دهد؛ اگرچه خود شخصاً بدان‌ها بپردازد، و نهایت تلاش کند.»(۱)

بنابراین دیانت یهودیت و نصرانیت بر این رأی‌اند که نخستین و مهم‌ترین وظیفه و کار اساسی زن ـ که خداوند او را برای آن آفریده است ـ همان همسر بودن و سکونت در منزل شوهرش، همراه با انجام کارها و مسؤولیت‌های وابسته به آن می‌باشد، به اضافه‌ی کارهای سنگین و بزرگی که مرد نمی‌تواند آن‌ها را انجام دهد و یهودیت و مسیحیت، بر این باورند که این کیفری از جانب خداست، برای وی، زیرا او اولین کسی بود که از امر خدا سرپیچی کرد و از آن درخت محرّم و ممنوع خورد، سپس شوهرش را گمراه و اغوا نمود، پس زن اول هر خطا و پایان هر خطایی‌ست: «پس فراوان درد زایمان را بکش و فرزندان را با آلام و درد به دنیا بیاور و اشتیاق و شوق و عشقت به شوهرت خواهد بود و او بر تو تسلط می‌یابد.» [تکوین ۳:۳ـ۱۶].

اما اسلام زن را به سبب ارتکاب گناه و معصیت نخستین سرزنش نمی‌کند و معیوب نمی‌دارد، لیکن زن را در آن شریک مرد می‌داند:

﴿فَأَزَلَّهُمَا ٱلشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ﴾ (بقره: ۳۶)

«پس شیطان آنان را دچار لغزش کرد و به سبب این لغزش آنان را از آن چه در آن بودند، بیرون کرد.»

﴿قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَاسِرِينَ﴾ (اعراف: ۲۳)

«آنان گفتند: پروردگارا، ما به خویشتن ظلم و ستم کردیم، پس اگر تو ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی، قطعاً ما از جمله زیانمندان خواهیم شد.»

بی‌شکّ التزام و تکلیف زن به سکونت در خانه و اداره آن، نتیجه کیفر وی از جانب خدا نیست، یا خوار شمردن وی و پایین آوردن ارزش و ارج وی نیست، لیکن این کارها در اسلام بزرگداشت و عزت‌بخشیدن و کرامت دادن به وی است که متناسب با طبیعت وی و هدف از آفرینش وی می‌باشد.(۲)

■

کدام است زن کارگر؟ و کدام است زن بیکار؟

این یک پرسش منطقی و آشکار و صریح است: زنی که در خارج از منزل خود کار می‌کند، آیا او یک زن کارگر است یا این که او یک زن بیکار است؟! همچنین زنی که به کارهای منزلش و

---

۱. "الاباء و المرأة" الیزابیت، کلارک، ص ۱۵، دارالثقافة.

۲. "المرأة فی الیهودیة و المسیحیة و الاسلام" ص ۱۹۴ ـ ۱۹۳ و ۲۰۳.

مسؤولیت‌هایش در منزل اکتفا می‌نماید، آیا صحیح است که او را به عنوان یک بیکار توصیف نماییم؟!

قطعاً پاسخ دادن بدین پرسش، تحدید و تعیین ماهیت کار و ماهیت تولید را می‌طلبد، یک تعریف مادّی متعارف میان تعدادی از متخصصین وجود دارد که می‌گویند: بی‌گمان نشاط و تحرکی‌ست، که به یک دستمزد مالی منتهی می‌گردد.

این تعریف در حقیقت، اولین چیزی‌ست، که زنان در آتش آن می‌سوزند و از آن زیانمند می‌گردند، زیرا غفلتی‌ست بزرگ، از انواع رنج‌هایی که تحمل می‌کنند و وظایف خطیری که در جامعه انجام می‌دهند با توجه به طبیعت‌های فیزیکی و زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی و وظیفه‌های مهم اجتماعی سرشتی، که انجام می‌دهند و متولی می‌گردند، سپس بعد از همه اینها، این کارها برایشان به حساب نمی‌آید و فضیلت تمام بدان‌ها، مورد اعتراف واقع نمی‌شود، پس کجاست این مساوات پنداری و مورد ادّعای شما؟!!

لذا تعریف صحیح کار بستگی به نتیجه‌یی دارد که برای فرد و جامعه به دست می‌آید پس پاسخ سؤال فوق بستگی به معایب و محاسن کار زن در منزل یا در خارج از منزل دارد.

پس اگر محاسن کار زن بیرون از منزلش، غالب‌تر و بیش‌تر باشد آن وقت آن زن یک زن کارگر تولیدی‌ست و بیکار محسوب نمی‌شود.

اما اگر معایب کار آن زن کارگر، غالب‌تر و بیش‌تر باشد، آن وقت آن زن یک کارمند می‌باشد، لیکن بیکار یا در حکم بیکار است، زیرا کار بایستی یک نتیجه مثبت و ایجابی داشته باشد که خود زن از آن سودمند گردد و خانواده و جامعه‌اش نیز از آن بهره‌مند شوند؛ در غیر این صورت نبودن آن بهتر است از وجود آن و همین مسأله درباره کار زن در خانه نیز صدق می‌کند، اگر اداره و تصرفات او در منزلش، نتیجه‌بخش بود و کارهای او برای خانواده و مراعاتشان و عنایت و توجه بدانان، بهره و فایده داشت، این کار او کار است و تولید.

اما اگر بخش بزرگی از اوقات زن خانه‌دار به خواب بگذرد و بخش دیگری از آن به بازارگردی و کوچه گردی و... ـ از چیزهایی که بدان‌ها نیازی نیست ـ پس با این کارهایش مسؤولیت‌های خود را ضایع می‌نماید و آن‌ها را به خادمه‌ها و مربی‌های کودکان واگذار می‌کند، به راستی این بیکاری و بطالت و بیهودگی‌ست.

درباره کار زن در بیرون از منزل گفته‌اند:

دکتر **مصطفی السباعی** می‌گوید:

هنگامی که در سال ۱۹۵۶ در لندن بودم، یکی از استادان انگلیسی از من پرسید: موضعگیری و دیدگاه اسلام درباره تمدن غربی چیست؟ به وی پاسخ دادم: امور مثبت و پسندیده آن را به کار برده و امور

منفی و ناپسندش را رها می‌کنیم، او گفت: این غیر ممکن است، زیرا تمدّن تجزیه‌پذیر نیست، مثالی برای تو می‌آورم: از زمانی که در اروپا عصر صنعت شروع شده، فروپاشی خانواده نیز آغاز گردیده است، زیرا زن در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها به‌کار مشغول شده و این کاری‌ست اجتناب‌ناپذیر و از این جاست که خانواده و بنیاد آن از هم پاشیده است.

من به وی گفتم: فروپاشی خانواده و بنیاد آن، نزد شما، از نظر من به ایجاد صنعت و صنعتی شدن بر نمی‌گردد، بلکه نتیجه بیرون کردن زن از خانه برای کار بیرونی‌ست و شما غربیان با دو انگیزه، زن را از خانه و کاشانه‌اش بیرون کردید:

انگیزه اول: می‌خواهید در هر جا و مکانی، زن را در کنار خود داشته باشید: در مترو، راه، بازار و تجارت خانه، در غذاخوری و رستوران‌ها و در مدرسه، در ادارات دولتی و...

انگیزه دوم: انگیزه مادّی و خود خواهی‌ست و آن این است:بدین صورت که نمی‌خواهید، هزینه زن را، خواه دختر، همسر یا مادر باشد، تقبل کنید و بر عهده بگیرید، پس آنان را به کار کردن در بیرون از خانه مجبور کرده‌اید، تا خود نان‌آور خویش باشند، پس ناچار شده‌اندکار در خانه و منزل‌شان را ترک کنند و از این جاست که خانواده در میان شما از هم گسسته است. او گفت: شما برای چاره این مشکل چه کار می‌کنید؟! گفتم: نظام و سیستم نفقه‌ها و هزینه‌ها در اسلام پدر را مجبور می‌سازد بر این که هزینه و مخارج دخترش را بپردازد، تا زمانی که ازدواج می‌کند، پس وقتی ازدواج کرد، هزینه و مخارج او و فرزندانش تنها بر عهده و ذمّه شوهرش می‌باشد و هرگاه شوهرش مُرد و او مال و فرزندی نداشت، پس هزینه زندگیش بر عهده‌ی پدرش می‌باشد؛ و بر این روال،بدین ترتیب او در هیچ دوره‌یی از عمر خویش، غالباً خود را محتاج این نمی‌داند که به کارخانه و کارگاه وارد شود تا از دستمزد خود بخورد و زندگی نماید.

این جا بود که دوست من با شگفتی گفت: ما غربیان نمی‌توانیم، این فداکاری‌ها و قربانی‌ها را تحمل کنیم!!

به یاد می‌آورم، هنگامی که ما سوار بر کشتی بودیم و از بندر «دوفر» در انگلستان، به بندر «اوستن» در بلژیک می‌رفتیم، در این مسافرت علمی و پژوهشی، با یک دختر جوان ایتالیایی بر خوردیم، که در دانشگاه «اکسفورد» درس حقوق می‌خواند و با هم درباره زن مسلمان گفتگو نمودیم، که چگونه زندگی می‌کند و حقوق وی در اسلام چیست؟ و اسلام چگونه مظاهر احترام را برای وی، فراهم ساخته است؛ در حالی که او را از رنج کار برای زندگی معاف نموده است، حتی او را برای ادای وظیفه‌اش، به عنوان همسر و مادر و خانه دار، در فراغت کامل قرار داده است!!

و بعد از این گفتگو و مقایسه و مقارنه وضعیت زن در اسلام و وضعیت زن در تمدن غربی، آن دختر جوان در کمال سادگی و به روشنی گفت: بی گمان من به حال زن مسلمان غبطه می‌خورم و رشک می‌ورزم و آرزو می‌کنم، ای کاش در کشور شما به دنیا آمده بودم!

و این جا، من فرصت را غنیمت دانستم و به وی گفتم: آیا تلاش خواهی کرد، که از زن غربی بخواهی که به خانه خویش برگردد و به وظایف مقدس خود بپردازد و آن مرد و شوهر نیز، وظیفه‌اش را در برابر وی انجام دهد؟!! گفت: دریغا! ممکن نیست! وقتش گذشته است!! بی‌شک، زن غربی، بعد از این که به آزادی بیرون رفتن از خانه و حضور در جامعه و اماکن عمومی عادت کرده است، قطعاً برای وی دشوار است که از این پس به زندگی خانگی عادت نماید؛ اگرچه من این امر را سعادتی می‌دانم که هیچ سعادتی به پای آن نمی‌رسد.

واقعیت این است که جامعه غربی، از این که زن خانه و منزل را ترک کرده و بدان اهمیت نمی‌دهد و به اشتغال بیرون از خانه روی آورده است، بسیار رنج می‌برد و صدای شکوایه‌اش از آن، برخاسته و آثار آن به وضوح، در میان آن نسلی که در میان آنان پدید آمده، آشکار است، آن نسلی که در آلمان «هالپ شتارک» و در غیر آلمان «جیمس دین» نامیده می‌شود، این نسل خروشان هرج و مرج طلب بی بند و باری که گیسوان خود را فروهشته و ریش خود را رها کرده و لباس عجیب و غریبی می‌پوشد و در خیابان‌ها صدای عربده خود را بلند کرده است و آرامش و راحتی عمومی را برهم می‌زند و قهوه خانه‌ها و میکده‌ها را درهم می‌شکنند و آن نسل اکنون، مقامات امنیتی و علمای تربیتی و اجتماعی را به خود مشغول داشته است و همه آرا و نظرها بر این اتفاق دارند که سبب و عامل وجود این نسل، همان خالی بودن خانه و منزل از زن خانه دارست.

اکنون زن غربی یا بعضی از آنان خواهان بازگشت به خانه خویش‌اند و این کار را آغاز کرده‌اند، تا مادر برای رسیدگی و توجه و عنایت به فرزندانش فراغت داشته باشد، بر این مبنی که شوهر یا دولت مجبور گردد تا هزینه زندگی وی و فرزندانش را تأمین نماید. مجله «هفتگی آلمانی» ـ که بزرگ‌ترین مجله هفتگی‌ست و در شهر «مونیخ» آلمان صادر می‌گردد ـ در تاریخ ۱۹۵۹/۸/۲۹، نامه‌یی را از یک خانم آلمانی منتشر نموده است که در آن می‌گوید: همواره انسان می‌شنود و می‌خواند، که چگونه همسران و مادران مجبورند که کار کنند، آنان که معیشت خود را به سختی به دست می‌آورند؛ با چشم پوشی از این که، اندکی از آنان که بر حسب وظیفه‌شان کار حقیقی می‌کنند، به راستی اندکند، یعنی آن خانم‌هایی که به خاطر تأمین نیازهای تکمیلی خود کار می‌کنند. بی گمان اغلب زنانی کار می‌کنند، که درآمد شوهران‌شان اندک است و برای نیازهای ضروری خانوادگی کفایت نمی‌نماید، من خود، برای مثال، بایستی هر روز صبح پسرم را روانه کنم، تا خود بتوانم به سرکار بروم زیرا آن چه شوهرم برای هزینه خانه به دست می‌آورد، برای زندگیمان کفایت نمی‌نماید. بی‌شک من مایل‌ام که در خانه بمانم، لیکن تا زمانی که پدیده شگفت‌انگیز اقتصاد نوین آلمانی، شامل تمام طبقات ملت نشده است، بازگشت زن به خانه، متأسفانه محال به نظر می‌آید.

تمام شرقیانی که از غرب دیدن کرده‌اند، به ویژه عرب‌های مسلمان، همگی اتفاق نظر دارند، بر این که در آن جا، زن، وضعیت اسفناکی دارد، به گونه‌یی که مورد حسادت و رشک ورزی نیست!!

من خود چهار بار به اروپا رفته‌ام، بی گمان آن جا، بر هیچ چیزی دلم به درد نیامده، آن اندازه که دلم به درد آمده است، برای بدبختی زن غربی و به ابتذال کشیدن خود، برای کسب لقمه زندگی یا در راه تمایل به این که کاملاً همانند و مساوی مرد شود!!

به راستی مرد غربی توانسته است که در این زمینه از ضعف زن سوء استفاده کند، پس او را تا آخرین حدّ ممکن، در راه منافع مادّی و شهوت‌های جنسی خود مسخّر کرده و به کار گرفته است، بعد از مشاهداتم به تأکید بدین نتیجه رسیدم، که به حق زن مسلمان با این وضعی که اکنون دارد، خوشبخت‌تر و گرامی‌تر و محترم‌تر از زن غربی‌ست!! و مزید بر آن، بی‌گمان کسانی که فریب ظاهر زندگی زن غربی را می‌خورند، آن گونه که در سینما و تلویزیون و مجلات مصوّر و مجالس و مراسم عمومی پیداست، آنان مردمان کوتاه فکرند؛ بی‌شک در کلّ اروپا، زنانی وجود دارند که در جایگاه‌های مهم و مطلوب قرار گرفته‌اند؛ درحالی که ده‌ها میلیون از زنان در همان اروپا، زندگی فلاکت باری دارند، که شبیه به زندگی بردگان و کنیزکان است و به تأکید بدین نتیجه رسیده‌ام که این آزادی که زن اروپایی در سایه کار در خارج از خانه بدان رسیده است، همان حضور در همایش‌ها و مجالس و محافل عمومی و غیر آن‌هاست که زن اروپایی و غربی را دچار یک نوع بردگی جدید کرده، که هرگز زن در تمدن‌های پیشین بدان آشنا نبوده است!!!

استاد **شفیق جبر** در کتاب خود سرزمین سحرآمیز می‌گوید: «بی گمان زن در امریکا، به سبب مشارکت با مرد در کارهایش، در وضعیتی قرار گرفته است، که از طبیعت زنانگی و مادینگی خویش بیرون می‌رود، بی گمان این مشارکت وی، طولی نمی‌کشد، که قواعد و بنیان‌های زندگی اجتماعی را متزلزل و متلاشی می‌سازد، پس چگونه زن می‌تواند در طول روز کار کند و در همان وقت، به خانه و منزل و فرزندانش نیز برسد و به آن‌ها توجه و اعتنا نماید؟!! و زن امریکایی در این راه به گونه‌یی زیاده روی و افراط کرده، که ممکن است سرانجام آن به نزاع و کشمکش و اختلاف بین او و مرد منتهی گردد.» خانم **سلمی الحفّار الکزبری** از رهبران جنبش زنانه در کشورما، بر این موضوع تعلیق زده، او بیش از یک بار از اروپا و امریکا دیدن کرده است،و در روزنامه «الایام» مورخه ۳ ایلول (سپتامبر) ۱۹۶۲، گفته است: «هر ادیب جهانگردی که به امریکا برود، ملاحظه می‌کند که آنان کودکان خود را، از همان اول کودکیشان، متوجه اسباب بازی‌های ابزار آلات صنعتی و اسلحه‌های جنگی و قهرمانی کرده و آن‌ها را به دوستی آن وسایل تشویق می‌کنند؛ هم‌چنین ملاحظه می‌کند که زنان در کارخانه‌های ماشین‌سازی، به کارهای مردان مشغول می‌باشند و به نظافت و پاک سازی راه‌ها می‌پردازند. به راستی از مشاهده این بدبختی زن دلش به درد می‌آید، که عمر و جوانی خویش را، در چیزی صرف می‌کند که تناسبی با زنانگی

و مادینگی و طبیعت و مزاج وی ندارد، به راستی من از شنیدن این گفتار استاد جبری، احساس خوشبختی کردم، زیرا از پنج سال پیش که از سفر به امریکا برگشته‌ام، تأسف می‌خورم و دلم می‌سوزد به حال آن زنی که امواج مساوات کورکورانه، او را از جای خود برکنده است و در پیکار و مبارزه، برای کسب معیشت، بدبخت شده و حتی آزادی خویش را نیز از دست داده، این آزادی مطلقی که برای به دست آوردن آن، بسیار تلاش و کوشش کرده است، زیرا اسیر ابزار آلات و دقایق و ساعات گردیده و به حقیقت عقب نشینی و برگشت از آن، کار بسیار سختی شده است، بی‌شک جای تأسف است که زن عزیزترین و والاترین چیزی را از دست بدهد که پروردگار سبحان، به وی بخشبده است، یعنی همان زنانگی و مؤنث بودنش و به دنبال آن سعادت خویش را از دست بدهد، زیرا کار مستمر و دائمی خسته کننده و طاقت فرسا بهشت‌های کوچکی را که پناهگاه طبیعی زن و مرد است، از وی می‌گیرد، همان بهشت‌هایی که یک سان، برای هر دو پناهگاه است، که بدون وجود زن مادر و خانه دار شکوفه‌های درخشان آن‌ها نمی‌شکفند و بوی خوش و جان بخش خود را نمی‌پراکنند!!

به یقین در میان خانه‌ها و در آغوش خانواده‌ها، سعادت جامعه و افراد آن و سرچشمه الهام و خیر و ابداع و نوآفرینی، نهفته و کمین کرده و وجود دارد.»

خلاصه سخن درباره این موضوع آن است: بایستی ما، در بین دو فلسفه، یکی را برگزینیم: فلسفه اسلامی که کرامت و ارج زن را مصون می‌دارد و به وی فراغت و راحتی می‌دهد، تا وظایف اجتماعی خود را به عنوان همسر و مادر به انجام رساند و برای این کار بایستی جامعه حصول نیازهای معیشتی وی را تضمین و تکفّل نماید و این کار زمانی میسر است که جامعه شوهر و خویشاوندانش را ملزم سازد که هزینه او و فرزندانش را تأمین نمایند و در این کار برای وی بدنامی و رسوایی و عیبی نیست، مادام که فراغت و راحتی او، برای مهم‌ترین عمل و کار اجتماعی‌ست، که موجب سعادت ملّت‌ها و پیشرفت و ترقی آنان است.

یا فلسفه مادّی تمدّن غربی را اختیار نماییم که زن را با مطالبات و خواسته‌های زندگی، خسته و فرسوده می‌کند و او را مجبور می‌سازد که رنج بکشد و کار کند تا کفاف زندگی و معیشت خود را تأمین نماید، همراه با وظیفه سنگین طبیعی خود به عنوان همسر و مادر، در نتیجه، هم نفس خود و هم فرزندانش را از دست می‌دهد و در هر دو زمینه ضرر می‌کند و جامعه نیز آرامش و ثبات زندگی خانواده را در خود و نگهداری زن و عنایت و توجه به وی را نیز از دست می‌دهد.

زنان فرانسوی حسادت می‌ورزند به زنی که برای مراقبت و توجه به خانه خود فراغت یافته است.

این عنوان مقاله‌یی‌ست که به زبان فرانسه در روزنامه مشهور «لوموند» انتشار یافته است، که زن نویسنده آن، در آن مقاله از رنج و زحمات مادر کارگر فرانسوی سخن می‌گوید، که داستان زندگی یکی

از این مادران را نقل می‌کند، مادرانی که کار بیرون از خانه، آنان را به بردگی کشانده است و آنان را در وضعیتی قرار داده، که احساس عدم رضایت کنند و آنان را محروم نموده است، که لحظاتی برای پرداختن به نفس خویش فراغت یابند و وقت کافی ندارند، که به طور شایسته و لازم، به فرزندان خود توجه و اعتنا نمایند، تمام این‌ها، چیزهایی هستند، که آنان را بر آن می‌دارد، که حسادت بورزند، بدان زنانی که در بیرون از خانه کار نمی‌کنند و به این باور رسیده‌اند، که کار نکردن زن در بیرون از خانه خود یک امتیاز بزرگی‌ست.

خانم «فردریکا» زن بیست و هشت ساله‌یی‌ست که تقریباً همه چیز دارد، کودک شش ماهه، مدرک کارشناسی مدیریت اجرایی و شوهری که همان شغل وی را دارد، و شیوه زندگیش به گونه‌یی نیست که دیگران از آن پیروی کنند و او از جهت خودش، بر این باور نیست که شیوه زندگیش اهتمام کسی از مردم را بر می‌انگیزد، تا از آن پیروی نماید – «این وقتی است که چیزی باشد که عملاً اهتمام را برانگیزد.» – و او همانطور که خود می‌گوید: هیچ رسالت و وظیفه‌ای که در این زندگیش، آن را انجام دهد و هیچ استعداد و نعمت خدادادی، در پند و اندرز دینی ندارد، تمام کار او این است که می‌کوشد، زندگی خود را، آن گونه منظم و سر و سامان دهد، که دلش می‌خواهد، برحسب امکاناتی که دارد و بر حسب مزاج و طبیعت شخصیش و این به علاوه این که افکار ویژه‌ای ندارد که برای قانع کردن مردم بدان، کوشش نماید. به نسبت اروپا، بی گمان خانم «فردریکا» در نسل و طبقه زنانی قرار دارد که فوراً بعد از تحصیلات دانشگاهی، وارد پیکار زندگی عملی می‌شوند، زندگی عملی که محال است، تحت هیچ شرایطی آن را از دست بدهند و او از چهار سال پیش، در یکی از مهم‌ترین دفاتر بورس در پایتخت کشور فرانسه کار می‌کند و توانسته است که در یک مهد کودک نزدیک خانه‌اش، جایی برای پسرش بیابد و بدین گونه، تمام کارها به بهترین شیوه مورد نظرش، می‌گذرد. ولی مشکل کار وی چیست؟!

او علی‌رغم تمام گزینه‌های مثبت در زندگیش، احساس عدم رضایت می‌کند و این احساس، به سبب کودک و کار بیرون و انجام کارهای منزل‌اش رو به افزایش است و این احساس بر وی مستولی‌ست که لحظه‌یی فراغت ندارد تا در آن به امور شخصی‌اش برسد.

کار «بورس» سنگینی خود را بر دوش وی می‌اندازد: هم‌چنین نَفَس بریدگی روزانه بعد از ظهر، چون او برای رسیدن به مهد کودک، پیش از پایان کار باید عجله کند... پس طبیعتاً مجالی برای سخن از تعطیلی پایان هفته باقی نیست، زیرا آن نیز برای انجام کارخانه رزرو شده است؛ بنابراین، چه چیزی برای شخص خودش باقی مانده است!!... هیچی!! وضعیت زندگی «فردریکا» بهایی‌ست که امروز، تمام مادران جوان، در فرانسه برای کار بیرون از خانه می‌پردازند!! و بنا به گفته‌ی این خانم، بی‌شک حرفه و شغل زن، او را از خودش می‌گیرد.

پیرامون این موضوع او تأکید می‌کند. هنگامی که در دانشگاه بود، احساس خوش بینی به آینده خویش داشت. امروز به وی می‌گویند: فردا که پسرت بزرگ می‌شود، آن وقت برای ورزش و هر چیزی فرصت خواهی داشت!!

لیکن بنا به رأی و نظر او، هنگامی که پسرش بزرگ می‌شود، او قطعاً وارد مدرسه خواهد شد و آن وقت بایستی به مدرسه‌اش اهتمام بدهد و او را در انجام تکالیف و وظایف مدرسه‌اش مساعدت و کمک نماید، لذا او آرزو دارد، که وقت کار در فرانسه مثل کار در کشورهای اسکاندیناوی تغییر کند که وقت کارِ کارمندان در ساعت ۳ بعد از ظهر، همراه با تعطیلی دانش‌آموزان در مدارس پایان می‌یابد و آن وقت افراد خانواده، این فرصت را خواهند داشت، که با هم جمع شوند و با هم‌دیگر دیدار نمایند، تا بتوانند با روحیه‌ی بهتر و سرزنده‌تری تلاش و کار روز بعدی را ادامه دهند؛ درحالی که سیستم کار، در فرانسه برهمان منوال است که بود، یعنی وقت کار تا ساعت شش بعد از ظهر است و هنوز ساعت ده شب نشده، انسان از خستگی روزانه می‌افتد و همه چیز را رها می‌کند.

این خانم، علی‌رغم تمام این شکایات و عدم رضایت، نمی‌خواهد نیمه وقت و تنها شیفت صبح کار کند، زیرا به نظرش آن وقت او، در حاشیه قرار می‌گیرد و مورد توجه واقع نمی‌شود، زیرا در فرانسه متأسفانه، اگر انسان بخواهد جایگاه خاصی داشته باشد و او را جدّی بگیرند، بایستی بدون خویشتن داری، خود را جسمی و روحی (با تمام وجود) وقف کار کند. تمام زنان تحصیل کرده دانشگاهی، تنها مایلند که آزادی داشته باشند و اندک وقتی که در آن برای خویش زندگی نمایند، به جای نَفَس نَفَس زنان و نَفَس بریدگی دائمی، به دنبال کسب روزی و لقمه معیشت، اگرچه آن جا نیز زنان اندکی هستند، که از مزیّت و امتیاز «بی کاری» و نداشتن کار برخوردارند، اما اکثریت زنانی می‌باشند که در شرایط کاری زندگی می‌کنند و بر این وضعیت آنان کسی رشک نمی‌ورزد و بدانان حسودی نمی‌کند، آنان به قول همان ضرب المثل فرانسوی، این گونه زندگی می‌کنند: «خواب و مترو و کار، کار و مترو و خواب» و عمرشان بدین گونه سپری می‌شود.

و خانم کارمند دیگری که لیسانس علوم سیاسی دارد و مدرک علوم اقتصادی نیز کسب کرده است، مدتی‌ست که در یک مؤسسه بانکی بزرگ، در شعبه خدمات بررسی‌ها و برنامه‌ها کار می‌کند، او خوش بخت است و بخت یار اوست، زیرا تنها چهار روز در هفته کار می‌کند و یک روز اضافی، بر تعطیلات پایان هفته دارد که روز جمعه است و او همان‌طور که خود می‌گوید: «تمام مادران کارمند در فرانسه، خواب این روز جمعه‌یی را می‌بینند، که من از آن برخوردارم» او هنگامی که تقاضای یک روز تعطیل اضافی نمود آنان، خود به خود همان روز جمعه را به وی دادند به علت این که کودکانی داشت و بدین شکل، تعطیلات پشت سرهم او سه روز شد و در صورت عدم داشتن فرزندان، ممکن بود که یک روز دیگری، هر روزی باشد، اختیار و انتخاب نماید، لیکن آن چه جلب نظر می‌کند، دهشت به

ویژه برای کسی که کودکانی دارد، زیرا بر وی است که کار بیش‌تر بکند تا بیش‌تر به دست آورد، لذا نگاه مدیر به وی نگاه مشکوک و شک برانگیزی‌ست، زیرا چنین‌طلب و درخواستی محترمانه به نظر نمی‌آید؛ همان‌طور که او گفته است، بی گمان همگی در اداره به صورت مشکوکی به وی می‌نگرند.

و گفته‌اند که اول باران یک قطره است. بی گمان اکنون غرب به کار و عمل دیدگاه دیگری دارد، پس آن کس که قبلاً افتخار می‌کرد، به این که انسان، برای این زندگی می‌کند، تا کار کند و بکوشد و مانند شرقیان تنبل و عقب مانده نباشد، اکنون آن جا فریادهای تازه‌یی علیه این نوع زندگی، برخاسته است، زیرا تا آخر دهه‌های هشتاد، زندگی حرفه‌یی تمام وقت انسان را از او می‌گرفت، حتی به گونه‌یی شده بود که کار یگانه جایگاه زندگی حقیقی بود و جایگاه تحقق ذات و خرد وی محسوب می‌گردید و تنها جایی بود، که زندگی در آن می‌گذشت، انسان در طول روز کار می‌کرد و هنگامی که از آن بیرون می‌آمد به نقطه سلام بر می‌گشت.

امروز، جوانی که آمادگی و شایستگی علمی یافته است، تمایل دارد که به حرفه‌یی بپردازد که دوستش دارد، لیکن به شرط این که او را مجبور نسازد که از خانواده و دوستان و ساعات فراغتش شانه خالی نماید و این اهتمام به حفظ و استقلال، اکنون به تدریج نزد مردان، شروع به ظهور و بروز نموده است، البته در درجه اول زنان بر این خواسته پافشاری می‌کنند، به سبب وضع اجتماعی آنان و به سبب مادر بودن و مادری و اکنون می‌کوشند که از این شکل ابزاری انجام کار، خود را رها سازند!

و رها شوند، از آن چه، این بیچارگان را ـ که مدارک دانشگاهی دارند ـ محروم می‌سازد، که نَفَس راحتی بکشند، یا حتی آه سردی، یا این که برای یک لحظه بیرون از دفاتر کارشان زندگی کنند، یا لحظاتی بیرون از چهاردیواری مؤسساتی که در آن کار می‌کنند، دور بمانند!!

یکی از آنان که به تازگی از دانشکده عالی کارهای عمومی، فارغ التحصیل شده، گفته است: «پدرم در طول زندگی خویش هیچ کاری نکرد، جز بر سر کار رفتن، حتی در پایان تعطیلات هفتگی، همواره کار معاملات و داد و ستد با وی بود، حتی در خلال ایام تعطیلی که غالباً هم کوتاه بود!! هیچ وقت صدای تلفن او قطع نمی‌شد و هنگامی که به پنجاه و هفت سالگی رسید، از خدمات او بی نیاز شدند، درست مانند لیمویی که آبش را می‌گیرند، سپس آن را دور می‌ریزند؛ همان‌طور که یک دستمال کاغذی آلوده را دور می‌ریزند.

لذا این قضیه که زندگی خود را متمرکز نمایم، برای مؤسسه‌یی که در آن کار می‌کنم، در مورد من صدق نمی‌کند، کار می‌کنم، لیکن بدون این که خود را قربانی کار کنم، زیرا بر ماست که کار کنیم تا زندگی نماییم، نه زندگی کنیم تا کار نماییم، تا هنگامی که مسؤولان متوجه چیزی شوند که گفته شده است بی گمان بر مبنای آن چه به نظر می‌رسد هنوز هم وقت زیادی در پیش دارند تا زندگی کنند برای آن که کار کنند...!!»

بی‌شک در این مقاله ترجمه شده از زبان فرانسه، مسائلی است که نیاز به تأمل و درنگ و تعلیق دارند:

- در بخش اول این مقاله، این دو عبارت از «فردریکا» نقل شده است: «او هیچ رسالت و وظیفه‌یی ندارد که در زندگی انجام دهد» و «او افکار ویژه‌یی ندارد که برای قانع کردن مردم بدان، تلاش نماید» و این دو عبارت تقریباً یک دلالت و معنی دارند. «فردریکا» در حاشیه زندگی، به سر می‌برد و برای او چیزی نیست که بدان ایمان و باوری داشته باشد، تا برای آن کار کند و آن جا برای او نیز یک هدف بلندی وجود ندارد که برای آن بکوشد و متوجه آن گردد.

از این موضوع چه نتیجه‌یی گرفته می‌شود؟! و این زندگی حاشیه‌یی چه احساسی را در نفس و روح انسان بر می‌انگیزد؟! بی‌شکّ، احساسی که از آن بر می‌انگیزد همان عدم رضایت است، که خود آن را گفته است: «بی گمان او احساس عدم رضایت و عدم خرسندی می‌کند، که همواره رو به افزایش است» و آن هم احساس عدم رضایت ثابتی نیست، بلکه احساسی‌ست که «همواره رو به افزایش می‌رود».

این احساس عدم خرسندی، هم‌چنان افزایش خواهد یافت، مادام که این زندگی حاشیه‌یی، استمرار یابد، که در آن نه وظیفه و رسالتی هست و نه هدفی، که برای رسیدن بدان تلاش نماید.

- هنگامی که تمام وقت این خانم برای کار و خانه و کودک تلف و ضایع می‌شود، بی‌گمان او وقتی برای پرداختن به خویشتن خویش نمی‌یابد، تا درباره خلق خدا تأمل و درنگ کند و درباره حقیقت وجود و هستی بیندیشد و درباره معنی زندگی و هدف از آن، عاقبت نگری و تدبّری نماید و این همان چیزی‌ست که هنگام سخن از وی خواندیم: «... به سبب وجود کودک و کار و انجام وظایف خانگی و منزلی، بی گمان احساس و شعوری بر وی مستولی می‌گردد، بر این‌که، برای وی لحظه‌یی وقت فراغت باقی نمی‌ماند، تا در آن به خویشتن خویش بپردازد.»

بی‌تردید این بهای کمرشکنی‌ست، لیکن «فردریکا» به تنهایی این بهای کمرشکن و طاقت فرسا را نمی‌پردازد، بلکه تمام مادرانی که در فرانسه کار می‌کنند، نیز این بها را می‌پردازند؛ همان‌طوری که در مقاله آمده است، بی گمان «فردریکا» به صراحت اعلام می‌دارد که کار کردن زن، او را، از خودش می‌گیرد.

- آیا این دیوار و حصارِ کارِ بیرون از منزل و کارِ داخل آن، زن را از آزادیش محروم نمی‌سازد؟! پس این چه آزادی‌ست، هرگاه او لحظه‌یی فراغت نیابد، تا در آن به خویشتن بپردازد؟! به راستی حریت و آزادی، این نیست که ساعات طولانی، برای کار از خانه خارج شوی، سپس بدان جا برگردی، برای کار طولانی دیگری!! و این قیدی‌ست، از بزرگ‌ترین قید و زنجیرها، بلکه آزادی آن است که زن تنها در خانه‌اش کار کند، تا ساعات دیگری فراغت یابد، برای عبادت خدای خویش، سپس برای خویشتن. این بود، چیزی که به تمامی در آن عبارات آمده است که در ضمن مقاله پیشین، از آن تعبیر می‌کرد: «تمام آن زنان فارغ‌التحصیل دارای مدارک دانشگاهی تنها آرزویشان، کسب هوای آزاد و آزادی‌ست و این که گاهی فراغت داشته باشند که در آن برای خویش زندگی کنند، به جای این که نَفَس نَفَس زنان و بی‌وقفه به دنبال کسب روزی و قوتِ بخور و نمیر باشند!»

آیا عبارت «کسب هوای آزاد و آزادی» تعبیری نیست از احساس اختناق و اسارت و پریشان حالی، بر اثر کار پیوسته‌یی که به حقّ، حقیقت زندگی و حقیقت آزادی را از زن سلب می‌نماید؟!

- ما کسانی را که به زبان ما سخن می‌گویند و فرزندان امت ما هستند و برای کار زن بیرون از منزل تبلیغ و دعوت می‌کنند و آن را امتیازی برای زن می‌دانند، دعوت می‌کنیم، که این عبارات را بخوانند که در مقاله این خانم فرانسوی آمده است، که کار نکردن زن در بیرون از منزل را به صورت یک امتیاز و مزیت توصیف می‌کند: «بی گمان تعداد اندکی از زنان هستند، در آن جا، که از امتیاز و مزیت بیکاری و کار نکردن در خارج از منزل خود برخوردارند، ولی اکثریت، زنانی هستند که در شرایط کار و داشتن کار خارج از منزل، زندگی می‌کنند، بی‌تردید کسی به وضعیت آنان رشک نمی‌ورزد و کسی به حالشان حسادت نمی‌نماید» چرا بدین توصیف وی نیکو نمی‌نگرید و تأمّل نمی‌کنید!! امتیاز کار نکردن زن...

- ملاحظه کنید که چگونه زنان فرانسوی، خواب یک روز تعطیل سوم را می‌بینند، به اضافه روزهای شنبه و یک شنبه: «تمام مادران مشغول به کار در کشور فرانسه، خواب روز جمعه‌یی را می‌بینند که من از آن برخوردارم.»

هرگاه تعطیلی روز سوم، آرزو باشد و بدان خواب ببینند، پس فراغت و تعطیلی تمام هفته، برای مادری که به امور منزل و شوهر و کودکانش می‌پردازد چگونه خواهد بود؟! و بیش از آن‌ها، برای عبادت پروردگارش و پرداختن به امور شخصی خود، وقت داشته باشد؛ همان‌طور که زنان مسلمان چنین وضعیتی دارند، که دین‌شان آنان را از رنج کار معاف کرده و مردان خانواده را ملزم به هزینه بدون منّت و اذیت آنان، نموده است!

آیا به راستی وضعیت مادر مسلمانی که برای رسیدگی به امور شوهر و فرزندان و خانه‌اش، فراغت کامل دارد و از وقت کافی برای عبادت و ذکر پروردگار و اهتمام به خویشتن برخوردار است، این وضعیت وی رؤیای رؤیاها و آخرین و بالاترین آرزو نخواهد بود؟!

- یکی از رؤیاهای «فردریکا» آن بود، که وقت کار اداری در فرانسه، مثل وقت کار اداری در کشورهای اسکاندیناوی باشد، یعنی ساعت کاری موظّفی کارمندان، با ساعات تعطیل شدن مدارس در ساعت ۳/۵ بعد از ظهر پایان یابد، به گونه‌یی که افراد خانواده، این امکان را داشته باشند که دور هم جمع شوند و با هم ملاقات نمایند، تا این که بتوانند در روز بعدی کار خود را با معنویات و روحیه عالی و با نشاط ادامه دهند، به جای این کار کارمندان در فرانسه تا ساعت شش بعد از ظهر طول می‌کشد!!

و شما می‌توانید، حال این کودکان بی‌چاره را تصوّر کنید، که از ساعت ۳/۵ بعد از ظهر از مدرسه، به خانه‌های خالی از مادران کارگرشان بر می‌گردند، تا تقریباً سه ساعت به انتظار مادرانشان بنشینند، تا آنان هم خسته و کوفته و بریده از هر چیز، به خانه برگردند. پس چه رمقی برای آنان باقی می‌ماند؟!

و چه همتی بیش از کار برایشان مانده است؟! چه کسی برای این کودکان خسته از مدرسه برگشته، غذا آماده می‌سازد؟! چه کسی از احوالشان می‌پرسد؟! چه کسی خستگی را از آنان می‌زداید؟! چه کسی آنان را مراعات می‌کند و بدانان اهتمام می‌دهد؟! هیچ کسی نیست، پس بایستی سه ساعت دیگر منتظر بمانند، انتظاری که بعد از آن هم گشایشی نیست، چون پس از آن که مادران به خانه‌های خود بر می‌گردند، آنان هم، به کسی نیاز دارند که خستگی را از تن آنان سبک نماید!

- به یقین مردان نیز دریافته‌اند که اغراق و زیاده روی در کار کردن، حقوق دیگری را از آنان می‌گیرد، حقوق اهل و خانواده و دوستان، لذا دیگر، تنها بر کار حرص نمی‌ورزند، کاری که ابعاد اجتماعی مختلف زندگی را از یادشان برده است، که بایستی بدان توجه داشته باشند و در سایه آن زندگی کنند، زیرا آن ابعاد اجتماعی پاسخ‌گوی طبیعت انسانی‌ست که بر آن آفریده شده‌اند و آنان را از سایر حیوانات ممتاز و جدا می‌سازد: «... امروز جوانانی که شایستگی علمی دارند، متمایل هستند که به حرفه و شغلی بپردازند که دوستش دارند، به شرط این که آنان را مجبور نسازد که خانواده و دوستان و ساعات فراغت‌شان را رها کنند. این حفظ و نگهداری هویت و استقلال، اکنون به تدریج در مردان شروع به ظهور و بروز کرده است، بعد از این که نزد زنان یک مطلب جدّی بود، به سبب وضع اجتماعی‌شان و به سبب مادر بودن‌شان» پس مردان در غرب، اکنون به گونه‌یی شده‌اند، که حریصند بر این که کارشان آنان را از ساعات فراغت‌شان محروم نسازد، پس چگونه کار می‌کند، آن زن بی چاره‌یی که وادارش می‌کنند، در خارج از منزل و در داخل منزل کار کند و حتی یک ساعت فراغت ندارد؟!!

- در آن مقاله «فردریکا» خطوط و نکاتی وجود دارند که صورت سنگ دلی و سختی مادّی بودن را ترسیم می‌کند که بر غرب سیطره و تسلط یافته است:

خطّ اول: این خطّ را در عبارات زیر مشاهده می‌کنیم که در مقاله آمده است:

«... متأسفانه در فرانسه، اگر انسان بخواهد جایگاه خاصی داشته باشد و او را جدّی بگیرند، پس بایستی خود را جسمی و روحی (با تمام وجود) بدون خویشتن داری، وقف کار نماید.»

خطّ دوم: این خطّ را در معنی آن ضرب المثل فرانسوی می‌بینیم که در مقاله آمده است: «زندگی: خواب و مترو و کار است و بالعکس»

خطّ سوم: این خط را در دهشت و بیم از مسؤول مافوق می‌بینیم «از این که کارمندش درخواست یک روز مرخصی اضافی بدون حقوق می‌کند، با وجود این که کودکانی دارد، پس کسی که کودکانی دارد، قطعاً او به درآمدی بیش‌تر نیازمند است، پس چه شده است که این فرد از یک روز گذشت می‌کند؟ - لابد کار دیگری دارد!! - آن وقت با دیده شکّ و تردید به وی می‌نگرند.»

این خطوط سه‌گانه. واقعیت نقش و اهمیت مادیات را آشکار می‌کند، که جوامع غربی دارند. پس مجالی برای ربّانیت و دین ربّانی باقی نمی‌گذارد، که به نفس و روح انسان آرامشی ببخشد که نیازمند آن است. در اوایل از جمله آیاتی که بر پیامبر ﷺ نازل شد، این بود:

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب﴾ (شرح: ۸-۷)

«**هرگاه از کار مهمّی پرداختی، به دنبال آن به کار مهم دیگری بپرداز و رنج ببر و یکسره به سوی پروردگارت روی آر.**»

مرحوم ابن‌کثیر در تفسیر آن آیه می‌گوید: هرگاه از کارها و شغل‌های دنیا پرداختی و فراغت یافتی و علایق آن را قطع نمودی، پس به عبادت برخیز و با سرزندگی و فراغت خاطر، بدان روی آور و نیت و تمایل خویش را برای پروردگارت خالص گردان. به یقین زنان و مردان در شرق و در غرب، هرگز خوشبخت نخواهند شد، هرگاه روح و جسم‌شان در کار و در فراغت‌شان متوجه الله نباشد:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً...﴾ (طه: ۱۲۴)

«**و هرکه از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگی خواهد داشت...**»

خودآرایی برای یک نفر و خدمت به وی، ذلت و خواری‌ست!!
خودآرایی برای صدها کس و خدمت بدانان آزادگی‌ست!!

همسرانی هستند، هنگامی که بدانان گفته شود، حریص باشید بر این‌که تنها خود را برای شوهرانتان بیارایید و با آنان حسن رفتار متقابل را داشته باشید، از این دعوت به تنگ می‌آیند و ناراحت می‌شوند: در حالی که، همراه مردان غرب زده‌اند، می‌پندارند که این نصیحت و دعوت، به کرامت‌شان لطمه زده و به استقلال‌شان اهانت شده است!! ولی دعوت دیگری می‌بینیم- شبیه بدین دعوت برای حسن شوهرداری از یک نفر -که از طرف صاحب‌کار به عمل می‌آید، که آن زن را دعوت می‌کند برای حسن رفتار با مردان بسیاری و چه بسا این دعوت هر روز صورت گیرد. بدون این که کسی این دعوت را ببیند، آن دعوت در ارتباط با کرامت وی است و دلیل بر استقلال وی!! مطلب زیر یکی از اخبار فراوانی بوده که سخن ما را توضیح می‌دهد و آن را تأکید می‌کند:

«محمد شاهین رییس بخش خدمات پرواز، در شرکت «مصر للطیران» مهماندارانی را که در هواپیماهای این شرکت کار می‌کنند، برحذر داشت که اگر پنج کیلوگرم افزایش وزن داشته باشند از ادامه کارشان جلوگیری می‌شود و در این شرکت کاری بدانان واگذار نمی‌گردد و شاهین گفت: اکنون آموزش و تعلیم پانصد مهماندار جدید با تمرکز بر بازآموزی گروه‌های مهمانداران درحال اجراست،

به ویژه دختران و زنان جوانی که با روح تجدّد و نوگرایی در این شرکت همگامی دارند، به خاطر بالا بردن کیفیت سطح خدماتی که در هواپیماهایشان به مسافران تقدیم می‌دارند.

و اشاره نمود به این که قوانین جدیدی در حال اجراست، برای انتخاب گروه‌های زنان مهمانداری که برای خدمات در هواپیماها استخدام می‌شوند، از جمله مهم‌ترین این ضوابط جدید: زیبایی شکل ظاهری و خوش اندامی و لیاقت و شایستگی در رفتار متقابل با مسافران هواپیما و بیرون کردن زنان مهمانداری که می‌ترسند.

او اضافه کرد که شرکت «مصر للطیران» با شرکت‌های هواپیمایی جهانی رقابت شدیدی دارد و با آنان رقابت می‌کند، پس باید کیفیت خدمات خویش را ارتقا دهد و به التزام و تعهد در میان خدمه‌های مهماندار، تحقق بخشد.»

پس اگر این خبری که نقل کردیم، وضع و شرایط شرکت «مصر للطیران» را بیان می‌کند، بی‌گمان وضعیت شرکت‌های هواپیمایی دیگر عربی و جهانی با آن فرقی ندارند؛ همان‌طوری که شاهین تأکید کرد که ما با شرکت‌های هواپیمایی جهانی، رقابت شدیدی داریم، پس باید کیفیت خدمات خود را بالا ببریم و به التزام و تعهد در میان مهمانداران زن تحقق بخشیم. مهمانداران باید ملتزم باشند به این که با مسافران به احترام رفتار کنند و به روی آنان تبسم بزنند و بر بی‌تابی‌هایشان صبر کنند، هر خدمتی بخواهند باید تقدیم دارند، به مجرد این که دکمه زنگ کنار صندلی را فشار دهند و باید ملتزم باشند به عدم افزایش وزن و التزام به پوشیدن لباس یک شکل و زیبا.

آیا تمام این التزامات، قیود و غل و زنجیر نیست؟! آیا از استقلال او نمی‌کاهد و بدان لطمه‌یی نمی‌زند؟! و آیا کرامت را از وی نمی‌گیرد؟!

آری! زن مهماندار جوان تمام قیود را می‌پذیرد، تا از کارش اخراج نشود و بر آن استمرار یابد، تا در آخر برج مزدی برای کار خود بگیرد و با وصف این، می‌گویند: او آزاد است!!

درحالی که زن خانه دار، هر اندازه بخواهد، وزنش بالا می‌رود و هرگاه خواست خود را می‌آراید و شوهرش را ملزم به نفقه و هزینه زندگیش می‌کند و او را مکلف می‌سازد که از وی حمایت نماید و برای انجام این کارها پروردگارش به وی وعده بهشت می‌دهد، که از هر دَری دلش بخواهد، وارد آن می‌شود، به شرط این که برابر دستورات اسلام، شوهرش را راضی و خرسند سازد و با وصف آن او را توصیف می‌کنند، به این که: مقهور و مغلوب و مقید و اسیر است!!! وای بر شما!! چگونه داوری می‌کنید؟![1]

---

۱. «و بضد هن تتميز المسلمات» ص ۳۸ - ۳۱.

بی چاره در هوا و در زمین کتک می خورد

آیا حسادت می‌ورزی بدان زن مهماندار هواپیمایی که او را در آسمان به پرواز در می‌آورد؟

آیا به وی غبطه می‌خوری و آرزوی حال او را داری، که در بین کشورهای جهان در حال نقل و انتقال است؟!

و به عبارت دیگر، آیا هرگز آرزو کرده‌یی که روزی مهماندار یک هواپیما باشی؟!

در شهر «بُن» در آلمان، مدیر کل انجمن آلمانی خدمه‌ها و مهمانداران، به صراحت گفته است که مهمانداران زن بیش‌تر و بیش‌تر در خلال مسافرت‌ها به نوعی در معرض تجاوز و تعدّی مسافران مست قرار می‌گیرند.

در یک مصاحبه رادیویی با رادیوی بخش «سار»، «اوتو زیغلمایر» گفت:

آن‌جا، در هر شرکت هواپیمایی، سالیانه بیش از یکصد مورد تجاوز، از این نوع صورت می‌گیرد و روی می‌دهد و او اضافه کرد کسانی که مرتکب این تجاوزات می‌شوند، بعضی اوقات به تعدّی‌های جسمانی پناه می‌برند، در کنار اهانت‌های روزمرّه در بعضی اوقات دیگر.

او توضیح داد که این مسافران در اغلب اوقات، جهان گردانی نیستند که برای گذراندن تعطیلات خود، به منطقه‌یی می‌روند یا کسانی باشند که از ایام تعطیلات خود برگردند، بلکه مسافرانی هستند، که به شکل ظاهری خود، اعتنا می‌نمایند و ظاهر نجیبانه‌یی دارند.

و به رأی «زیغلمایر» سبب اصلی این تجاوزات، می‌گساری در هواپیماهاست و او انتقاد کرد از شرکت‌های هواپیمایی که پیرامون توزیع مجانی مشروبات الکلی، در خلال سفرهایشان تبلیغ می‌نمایند.[1]

وای!! یکصد تجاوز و تعدّی، در هر شرکت هواپیمایی!! پس اگر در تمام جهان یک‌هزار شرکت هواپیمایی وجود داشته باشد، بی گمان سالیانه یکصدهزار زن مهمان دار، در معرض تعرض و تجاوز و تعدّی قرار می‌گیرند!!

و از این قول «زیغلمایر» که می‌گوید: بیش‌تر و بیش‌تر در معرض تعدّی و تجاوز قرار می‌گیرند، می‌فهمیم که این تعداد پیوسته رو به افزایش می‌رود، نه رو به کاهش، یعنی این مشکل و این پدیده، نه تنها حل نمی‌شود، بلکه روز به روز وخیم‌تر و دشوارتر می‌گردد. البته ما از این نکته غافل نمانیم، که مدیر کل انجمن مهمانداران هواپیماها، به تعدّی و تجاوز مسافران هواپیماها، به مهمانداران مرد اشاره نکرد، بلکه فقط به مهمانداران زن اشاره کرد و این خود دلیلی‌ست آشکار، بر این که، مسافران متجاوز

---

۱. همان مرجع سابق ص ۵۶ - ۵۵.

و متعدّی، زن را ضعیف می‌دانند، یا نسبت به وی طمع دارند، یا به وی اهانت می‌کنند و او را محترم نمی‌شمارند.

پس حالا که چنین است، آیا ما حقّ نداریم، بپرسیم: این آزادی ادّعایی زن کجاست؟ این حامیان آزادی زن کجایند که این متجاوزان را بر سر جای خود بنشانند و از حقوق زنان به اصطلاح آزاد شده، حمایت کنند؟! مگر نه این است که آنان بودند که زن را از خانه خود بیرون آوردند؟! پس چرا او را به حال خود رها کرده‌اند، تا در معرض این تجاوزات جسمی و روحی قرار گیرد؟! به یقین «زیغلمایر» توضیح داده است که این متجاوزان به زن مهماندار، همان مسافرانی هستند که به شکل ظاهری خود، اعتنا می‌نمایند و به ظاهر محترم‌اند، پس آیا این مسأله بدین اشاره ندارد که این مسافران به خود مغرورند و اعتقاد دارند به این که صورت ظاهری شیک آنان یا لباس‌های فاخرشان، بایستی سبب گردد که هرچه بگویند، مهماندار زن از حرف و سخن آنان اطاعت نماید؟!!

در نهایت به نظر او، سبب اصلی این تجاوزات، همان می‌گساری در هواپیماهاست و انتقاد کرده بود از شرکت‌های هواپیمایی که تبلیغ می‌کنند، مبنی بر این که به مسافران خود در خلال این سفر، مشروبات الکلی مجانی توزیع می‌کنند و با مشروبات الکلی از آنان پذیرایی می‌نمایند و این وضع بدین اشاره دارد که اکثر کسانی که از این می‌گساری ضرر می‌بینند، همان زنانی هستند که مورد تجاوز مردان قرار می‌گیرند؛ بنابراین، این زنان هستند که بیش از هرکس از این قانون اسلام بهره‌مند می‌شوند که مسکرات را نه تنها در هواپیماها بلکه در هرجا حرام کرده است...

به راستی ای زن بی‌چاره!! تو مسکین و بی‌چاره‌یی! مردان مست تو را بر زمین می‌زنند و تو را در حال پرواز بر آسمان‌ها نیز می‌زنند و کسی تو را از شرّ آنان حمایت نمی‌کند، مگر شرع پروردگار زمین و آسمان.(۱)

قید و بندهای امروزه، زنان روسیه را به زنجیر می‌کشد

- مسکو - خبرگزاری «رویتر» نقل می‌کند: هنگامی که خانم «ناتاشا بیلابیفا» در جواب یک آگهی استخدام، مبنی بر استخدام یک زن سکریتر و منشی دفتر، تقاضای استخدام خود را تقدیم نمود، از وی خواستند که در یک مصاحبه خصوصی شرکت نماید، تا از میزان کارایی او مطلع گردند. ناتاشا می‌گوید: مدیر مربوطه به علت این که من زبان انگلیسی و زبان ایتالیایی را خوب می‌دانستم، اظهار رضایت کرد، سپس تمام بدنم را از بالاترین تا پایین‌ترین نقطه، بررسی و معاینه نمود و گفت: «بدون

---

۱. روزنامه «الوطن الكويتيّة» شماره (۷۷۱۰).

شک تو زیبایی و شگفت‌انگیز و محرّک به نظر می‌آیی و اگر تنها به عنوان منشی، کار کنی، حقوق ماهیانه ات، بسیار ناچیز است!!» ناتاشای ۲۵ ساله فارغ التحصیل دانشکده زبان در دانشگاه مسکو اضافه کرد: «و بعد از آن، مدیر به من گفت: تو در یک روز می‌توانی معادل حقوق یک ماه را به دست آوری، آری، امروز معیار این است!!»

ناتاشای جوان این پیشنهاد وی را نپذیرفت و هم‌چنان بی‌کار ماند، از یک سال پیش که فارغ‌التحصیل شده است و او اکنون پشیمان است، که چرا پیشنهاد مدیر را ردّکرد. ناتاشای جوان یکی از سپاه بی‌کاران روسی‌ست، که تعدادشان نیم میلیون است که ۷۵٪ (هفتاد و پنج درصد) آنان زنان می‌باشند و این علی‌رغم پایین بودن میانگین بی‌کاری در روسیه، در مقایسه با غرب است، بی گمان حکومت نگران این است، که در پایان سال ۱۹۹۳ تعداد بی‌کاران به چهار تا شش میلیون نفر برسد و قسمت اعظم زنان بی‌کار عمرشان بین ۳۰ تا ۵۰ سال در نوسان است و همگی تحصیلات دانشگاهی دارند و یک سوم آنان مهندس هستند و باقی دانشمند و پزشک و معلم و کارشناس اقتصادی می‌باشند. هنگامی که در سال ۱۹۱۷ شورش و انقلاب بالشویکی برپا شد، خواستار مساوات بین زنان و مردان گردید و شغل و وظیفه، برای همه مردم موجود بود و زنان نیز به همان کارهای مردانه می‌پرداختند و در مدت ده‌ها سال جریمه و کیفر بی‌کاری، زندان بود و حتی مادران مجبور می‌شدند که کار کنند، بخواهند یا نخواهند و دولت شبکه‌های گسترده‌یی از پرورشگاه‌ها و مهد کودک‌ها، برپای داشت و صنعتی کردن ـ دیکتاتور سابق «جوزیف استالین» در دهه‌های سی (۳۰) بعد از جنگ جهانی اوّل و بعد از انقلاب و جنگ داخلی شروع کرده بود ـ از کمبود کارگران مرد رنج می‌برد، چون بیش‌تر مردان کشته شده بودند، لذا سپاهی از کارگران زن را به میدان کار آورد و تبلیغات باورهای کمونیستی شوروی زن را با هاله‌یی از تکریم و بزرگداشت احاطه کرده بود و او را به عنوان زن قهرمان کارگری که مملکت را آباد می‌سازد و در مزارع پشت فرمان تراکتورهای کشاورزی می‌نشیند، توصیف می‌کردند و اما توصیفات زنان سنتی و قدیمی از قبیل لباس‌های شیک و زیبا و وسایل زینتی و آرایشی و عطر و امثال آن ـ که مورد استفاده مردان بود و ممنوع نبود ـ لیکن برای زن مرغوب و مطلوب نبود و اکنون که بی نیازی از کارگران زن ممکن گشته است و پرورشگاه‌ها و مهد کودک‌های دولتی بسته می‌شوند و بعد از این که زن کارهایی را انجام می‌دهد که مستلزم زحمات و تلاش‌های بدنی فراوانی‌ست و زن از نظر هزینه‌های مالی، متکی بر خویش است، او را تشویق و ترغیب می‌کنند بر این که در خانه بماند و خانه دار باشد و در زندگی، متکی بر مرد گردد و رگبارهای تبلیغات و عکس برداری و مصاحبه‌های مطبوعاتی، درباره مدهای روز و ملکه زیبایی بر زنان عرضه شده است.

و زنان بسیاری که در گذشته مجبور به کار می‌شدند، امروز می‌گویند: آنان ترجیح می‌دهند که به عنوان همسر، در خانه‌های خود بمانند و مسؤول انجام کارهای خانواده باشند و لیکن تعداد بسیاری نیز نمی‌توانند از کار کردن بی نیاز باشند و جز این که برای ادامه زندگی کار کنند، هیچ راه دیگری ندارند و با وجود این، از بازار کارگری، رانده شده‌اند و سازمان کار جهانی می‌گوید: سی درصد (۳۰٪) از مدیران شرکت‌های بزرگ در روسیه، ترجیح می‌دهند که مردان را استخدام کنند؛ درحالی که در غرب هر آگهی استخدامی که تنها مردان را به کار فرا خواند، غیر قانونی‌ست و تبعیض جنسی به حساب می‌آید و بازهم در غرب ممکن است که صاحبان کار به مزاحمت‌های زنان کارگر متهم گردند، لیکن این مفهوم، اکنون در روسیه تقریباً وجود ندارد، یعنی این مزاحمت‌ها و اتهام بدان مطرح نمی‌شود!! نه این که نیست.

خانم «زویا خودکینا» که در مرکز بررسی‌های اختلافات جنسی، در مسکو کار می‌کند می‌گوید: «هرگاه یک آگهی استخدام اعلام گردد، صاحب کار در آن ذکر می‌کند که مرد می‌خواهد یا زن و اگر زن بخواهد، هنگام مصاحبه اختصاصی اوصاف مورد نظر را نیز باید بیان کند، از قبیل: طول قد و میزان و اندازه سینه و کمر و رنگ موی و سنّ و معمولاً زنان مو بور را ترجیح می‌دهند؛ هم‌چنین از متقاضیان می‌خواهند که لباس کوتاه بالای زانو بپوشند» و «خودکینا» و رفقای سیزده گانه‌اش، از جمله زنان کارگری هستند در جنبش زنانه که مجموعه‌یی را برای دفاع از حقوق زن تشکیل داده‌اند، گفت: «می‌خواهیم زنان را از حقوق خویش آگاه سازیم و برای این کار نشریه‌یی داریم و علیه قوانینی تبعیض‌آمیز پیکار می‌کنیم» در سال گذشته کمیته حمایت از خانواده، یک سلسله برنامه‌ها و قوانینی را وضع کرده است، که اگر با آن موافقت شود، قطعاً استمرار زن در کار با دشواری بزرگی روبه‌رو می‌گردد.

حکومت شوروی پیشنهاد می‌کند که ساعات کار مادرانی که کودکان زیر چهارده سال دارند به میزان پنج ساعت در هفته کاهش یابد و این به معنی دور کردن آنان از مشاغل و وظایف مهمّ است، وای!! پناه بر خدا!! آیا این جنایتی بر زن روسی نیست از جانب اصول مبادی کمونیستی مارکسیستی؟!! در واقع این جنایاتی‌ست که شعارهای توخالی آزادی زن در هرجا، برای زن به بار آورده است!!

بیایید خواهرانم!! با هم دقّت و تأمّل کنیم، در گزارشی که خبرگزاری رویترز، در ماه گذشته، آن را منتشر کرده است و ما متن کامل آن را، بدون حذف و اضافه به شرح زیر می‌آوریم:

۱. چرا در داستان غم‌انگیز خانم «ناتاشا بیلابیفا» تدبّر و تأمّل نکرده‌اید، که فارغ التحصیل دانشکده زبان در دانشگاه مسکوست و در کنار زبان روسی، دو زبان انگلیسی و ایتالیایی را به خوبی می‌داند و با وصف این از زمانی که فارغ التحصیل شده است هنوز بیکار است، زیرا مدیران شرکت‌ها،

به مهارت‌هایی که او دارد اهمیت نمی‌دهند، بلکه به شکل ظاهری او، برابر توصیف یکی از آنان اهمیت می‌دهند، که گفته است: «بی‌شکّ تو زیبا هستی و محرک به نظر می‌آیی!» لذا از او می‌خواهد که با جسمش کار کند نه با علمش یعنی ضمن کار تن فروشی کند!! کجاست این آزادکردن؟! و کجاست کرامت و احترام زن؟! و کجاست این مساوات بین زن و مرد؟!!

۲. اینک آنان دَرهای پرورشگاه‌ها و کودکستان‌ها و مهد کودک‌ها را می‌بندند و زن را به ماندن در خانه و خانه داری تشویق و ترغیب می‌نمایند و از تمام ادعاها و تبلیغات خود، عقب نشینی می‌کنند و پشیمان می‌گردند، همان ادّعاهایی که بطلان آن‌ها مورد تأکید قرارگرفته است و به اصول و تعلیمات اسلام بر می‌گردند، بدون این که از آن نامی ببرند، آیا کسی می‌تواند که آنان را به ارتجاع و عقب‌گرایی توصیف نماید؟!! چرا زن مسلمان را به آزمودن، تجربه آن چه، در آن شکست خورده‌اند، دعوت می‌کنیم؟! چرا زن مسلمان را از خانه‌اش بیرون می‌کنیم؛ درحالی که آنان که از خانه بیرون رفته‌اند، به خانه بر می‌گردند؟! چرا کودکان خود را به پرورشگاه‌ها و مهد کودک‌ها می‌فرستیم، برای این که مادر کار کند؛ درحالی که آنان، این پرورشگاه‌ها و مهد کودک‌ها را می‌بندند؟! چرا از زنان مسلمان می‌خواهیم که بر مردان و شوهران خود در هزینه بر آنان اعتماد نکنند؛ درحالی که آنان اکنون از زنان خود می‌خواهند که بر شوهران خود اعتماد نمایند؟!!

۳. زنان بسیاری از آنان که در گذشته بر کارکردن مجبور شده بودند، می‌گویند: بی گمان آنان ترجیح می‌دهند که در خانه‌هایشان بمانند و به عنوان همسر، مسؤول عنایت و توجه به کارهای خانواده باشند. این همان عبارتی‌ست که، «رویتی» آن را ضمن گزارش خود آورده است. آیا آشکارا اشاره نمی‌کند که فطرت زن، همان ماندن در خانه است، به عنوان مسؤول خانواده و فطرت او انجام کار بیرون از خانه به صورت اجباری نیست؟!! آیا بدین معنی نیست که کارکردن او در بیرون، همراه با مرد، نتیجه تمایل حقیقی او نبوده است؟!

۴. «هنگامی که آگهی استخدام، منتشر می‌گردد، صاحب کار، ذکر می‌کند که مرد می‌خواهد یا زن و اگر زن بخواهد، اوصاف او را ذکر می‌کند: اندازه طول قامت و اندازه سینه و کمر و رنگ موی و سنّ و معمولاً رنگ موی بور را ترجیح می‌دهند؛ همچنین هنگام مصاحبه اختصاصی از متقاضیان زن می‌خواهند که لباس کوتاه بالای زانو بپوشند.»

این‌ها مطالبی هستند که «زویا خودکینا» گفته و در گزارش او آمده بودند!!

آیا به راستی این خود یک نوع بردگی جدید نیست؟!! و آیا این درست شبیه کسی نیست که می‌خواهد کنیزی را بخرد؟! آیا این‌هاست صفاتی که توانایی و مهارت‌های زن در کار را تعیین

می‌نمایند؟! و آیا واضح نیست که صاحب کار از این زن، چیزهایی غیر از کار مطلوب می‌خواهد؟! آیا این است گرامی‌داشت زن و مساوات وی با مرد، یا این که خوار شمردن و تحقیر زن است؟!! به یقین زن در شرق و غرب نیاز به کسی دارد، که به حقیقت او را از این بندگی و بردگی نجات دهد.

کدبانوی خانه

هنوز زن ژاپنی نقش و وظیفه حاشیه‌یی در میدان سیاست دارد و زنان بسیاری نامزد انتخابات شده‌اند. لیکن به طور کلی بیش از ده درصد، رقابت کنندگان برای اشغال کرسی‌های پارلمانی را تشکیل نمی‌دهند و اغلب آنان منتسب به احزاب کوچکی می‌باشند و خانم «کیکو کهیرا» رییس اتحادیه زنان انتخاب کننده در «توکیو» گفته است: «بی گمان آگاهی و هوشیاری سیاسی زنان انتخاب کننده پایین است و بی‌شک آنان به فرصت‌های بزرگی، برای ارتقای نردبان سلطه و قدرت سیاسی نیاز مبرم دارند.» علی‌رغم این که زنان بیش از نصف اجمالی انتخاب کنندگان ژاپنی را تشکیل می‌دهند ـ که ۹۸ میلیون انتخاب کننده است ـ بی‌گمان کاندیداهای زنی یافت نمی‌شوند که زنان را مستقیماً، برای تأیید خود، در قضایای مربوط به زنان تشویق کنند و نظرشان را جلب نمایند و زن ژاپنی حقّ رأی دادن را، به مقتضای قانون حقوق سیاسی زنان به دست آورده، که در سال ۱۹۴۵ صادر شده است و بعد از گذشت دو سال از آن، هشتاد و پنج زن خود را برای شرکت در انتخابات عمومی نامزد کردند و این تعداد استمرار یافت تا زمان معرکه و پیکار کنونی، که تعداد نامزدشدگان به طور کلی به ۱۵۳ زن از تعداد کل ۱۵۰۳ نامزد کاندیدا رسید.

آداب و رسوم ژاپنی به صراحت می‌گوید: جایگاه زن در خانه است؛ تا جایی که کلمه «زوجه = همسر» در زبان ژاپنی ترجمه تحت اللفظی آن: «شخص داخل خانه» یا «سیده داخل و کدبانوی خانه» می‌شود.(۱)

آیا کسی حق دارد، بعد از خواندن این گزارش بگوید: بی گمان باقی ماندن زن مسلمان در خانه‌اش از جمله اسباب و عوامل عقب ماندگی کشورهای مسلمان امروزی است؟!!

هیچ کس نمی‌تواند پیشرفت و ترقی امروز ژاپن و شکوفایی اقتصادی و تفوق و برتری صنایع آن را انکار نماید، علی‌رغم این که اغلب زنان در آن‌جا، ملازم خانه خویش می‌باشند و در زندگی سیاسی شرکت ندارند.

و بعد از گذشت پنجاه سال یا بیش‌تر از آن، نسبت زنان نامزد شده، برای انتخابات ژاپنی از ده درصد (۱۰٪) به نسبت تمام نامزدهای انتخاباتی تجاوز نکرده است، پس کیست که زن ژاپنی را از نامزد کردن خویش برای انتخابات، منصرف کرده است؛ درحالی که قانون، زن را از آن منع نمی‌کند؟!!

---

۱. «بضد هن تتميز المسلمات» ص ۲۴ - ۲۱.

چگونه است، حال اتحادیه‌های زنان و انجمن‌های مختلف آنان که در خلال پنجاه سال، در قانع کردن زن برای شرکت در امور سیاسی موفق نشده‌اند؟!!

آن گزارش اشاره می‌کند که این نسبت ده درصد (۱۰٪) تنها در انتخابات اخیر بوده است و نسبتی که در طی پنجاه سال استمرار داشته، از شش درصد (۶٪) تجاوز ننموده است یعنی ۸۵ نفر از مجموع ۱۵۰۳ نفر و این نسبتی‌ست، نزدیک به نسبت‌های مشارکت زن در کار سیاسی، حتی این نسبت از سه درصد (۳٪) یا چهار درصد (۴٪) در بسیاری از دولت‌های جهان تجاوز نمی‌نماید و گمان می‌کنم که بیش‌تر زنان شرکت کننده در کارهای سیاسی، از میان زنانی بوده است که ازدواج نکرده یا طلاق گرفته‌اند، زیرا زن ازدواج کرده‌یی که وضعیت ثابت ارزش و اهمیت آرامی دارد، فطرت زنانگی و خویشتن خویش را در خانه‌اش می‌یابد، که همراه با شوهرش و فرزندانش است، اضافه بر آن، او وقت اضافی و زیادی ندارد، تا آن را در سالن پارلمان یا غیر آن سپری نماید و تمام این‌ها از قدر و قیمت و ارزش زن خانه‌دار نمی‌کاهد، زیرا کار او در خانه‌اش نسبت به کار مرد و شوهرش در بیرون و در سیاست یا غیر آن، ارزش و اهمیت کم‌تری ندارد پس اگر مرد «سید و آقای بیرون» است، بی‌گمان زن نیز «سیده و بانوی اندرون» است؛ همانگونه که کلمه «زوجه = همسر» به زبان ژاپنی همین مفهوم و معنی را دارد.[۱]

کار زن در بیرون از منزل، فرزندان را ضایع کرده است

مرحوم **شیخ الشعراوی** می‌گوید:[۲] بی‌گمان قضیه کار زن در بیرون از خانه، نسل و فرزندان را ضایع کرده و فرزند مهر و دلسوزی و عشق و شفقت مادر و رعایت و توجه وی را از دست داده است و در یک شرایط آشفتگی روانی پرورش می‌یابد، که اکنون، آن را در نسل‌هایی می‌یابیم و مشاهده می‌کنیم، که از مهر و شفقت و محبت و رعایت و توجه مادر و یاد دادن ارزش‌های زندگی بدانان، دور بوده‌اند، این‌ها را فقط از مادر می‌توان به طور کامل گرفت. گاهی ممکن است که گفته شود: پرورشگاه‌ها و مهد کودک‌ها، این مشکل را حلّ کرده‌اند و زن می‌تواند کودکان و فرزندان خود را در آن جا بگذارد که تحت مراقبت و رعایت زنان مربی تحصیل کرده اداره می‌شوند، در جواب آن می‌گوییم: بی‌گمان این سخن واقعیّت ندارد، هیچ زنی پیدا نمی‌شود، که بتواند مهر و دلسوزی و عشق و اهتمام خود را به یکصد کودک بدهد، زیرا وقتی که این مهر و اهتمام را به دو کودک یا سه کودک داد، بی‌گمان او باقی کودکان دیگر را

---

۱. یک گزارش خبری که «آلین لایز» از توکیو نوشته و رویتر آن را منتشر کرده است.
۲. «المرأة فی القرآن الکریم» ص ۲۲ - ۱۷.

نادیده می‌گیردو اهمال می‌کند؛ علاوه بر آن، مهر و محبت و شفقت و دلسوزی مادر، یک احساس و عاطفه طبیعی‌ست که خداوند، پایه‌های محبت و اهتمام و توجه را در وی به ودیعت نهاده است، که کودک بدان نیاز دارد و این برای هیچ زنی امکان ندارد که به کودکان دیگران و بیگانه از خود، همان مهر و محبت و دلسوزی و عشق را ببخشد که به فرزندان خود می‌بخشد.

از این جاست، که هر اندازه مربی کودکستان و مهد کودک و پرورشگاه، کوشش و تلاش نماید، نمی‌تواند همان مهر و محبتی را به کودک بدهد، که مادرش بدان می‌بخشد، بلکه این چیز هم‌چنان ناقص می‌ماند و این سرگردانی روانی که نسل جوان امروز در تمام جهان از آن رنج می‌برد، به ما می‌فهماند هنگامی که کودک از عطوفت و مهر و محبت مادرش دور باشد، پس آن کودک بر این حالت به سختی پرورش می‌یابد و احساس خود را نسبت به مادر از دست می‌دهد و روابط و پیوندهای خانواده نزد وی از هم گسسته و فاقد ارزش‌های اجتماعی و احساس تضامن و همبستگی و نسبت خانوادگی و غیر آن است. گذشته از همه این‌ها، ما بار سنگین طاقت فرسای بیش از توان را بر زن حمل خواهیم کرد، زیرا او مکلف می‌گردد به تحمّل بار سنگین تکالیف خانه و منزل و بار سنگین تکالیف بیرون در محیط کار و عمل، پس او وقتی و فرصتی نمی‌یابد، برای تهیه غذا و آماده کردن آن، لذا تعدادی از همسران را می‌بینیم که در دفاتر کارشان، سبزی را آماده می‌کنند و بدان مشغول می‌شوند و در دفتر کار خود، مشغول کاری هستند، که مربوط به خانه و منزل است، از قبیل رسیدگی به خوراک و مراعات و توجه و امثال آن، یکی از آنان که از سرکار برمی‌گردد؛ درحالی که خسته است، می‌خواهد فرصتی بیابد، تا غذایی و طعامی آماده نماید و کارهای خانه و فرزندانش را انجام بدهد، پس وقتی که از همه این‌ها فراغت یافت و آن‌ها را انجام داد و شوهرش به خانه برگشت، او می‌بیند که همسرش، از شدت خستگی افتاده و بریده است و شوهر هم خواسته‌هایی دارد، که مهم‌ترینش آن است که در خانه‌اش، آرامش یابد و با همسری روبه‌رو گردد که از وی استقبال نماید و خستگی کار روزانه را از وی بزداید، لیکن به جای آن، همسری خسته و کوفته و عصبی را می‌یابد، که نه آرامش دارد و نه آرام کننده اعصاب است و نه می‌تواند با تبسم از شوهرش استقبال کند و کار مهم و وظیفه‌اش به کلّی تباه شده است و تمام این‌ها بدین علت است، که ما از مفهوم حقیقی وظیفه زن در زندگی بیرون آمده‌ایم و بدان توجه نداریم!! به یقین اگر در کار زن تأمل می‌کردیم، غم او را می‌خوردیم و نگران حال وی می‌بودیم و نسبت به وی احساس ترحم می‌کردیم؛ زیرا در چنین شرایطی وظیفه و کار او، از وظیفه و کار مرد، دشوارتر و سخت‌تر است، زیرا وظیفه و تکلیف و کار مرد، همان سعی و کوشش برای کسب روزی و لقمه زندگی‌ست و بعد از آن استراحت می‌کند، اما کار زن در خانه است و بعد از کارهای خانه، بارداری و در اثنای آن، تحمل رنج‌ها و مشقت‌های طاقت فرساست که از آن‌ها در رنج و عذاب است.

خداوند می‌فرماید:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلاَثُونَ شَهْراً﴾ (احقاف: ۱۵)

«... مادرش او را با رنج و مشقت حمل می‌کند و با رنج و مشقت وضع می‌کند و دوران حمل و از شیر باز گرفتن او، سی ماه طول می‌کشد...»

و بدین شیوه می‌بینیم که بارداری، مادر را دچار رنج و مشقّت می‌کند و او را به مراعات ویژه هنگام بارداری محتاج می‌سازد، پس بارداری چیزی نیست که دوست داشتنی باشد، زیرا پر از سختی‌ها و ناخوشی‌هاست، به یقین مادر باردار، در سرزندگی و نشاط و تحرک و برخورداری از لذت‌های زندگی، مثل مادر غیر باردار نیست، بلکه او احساس می‌کند که در حرکات و سکناتش سنگین است و روز به روز او احساس سنگینی بیش‌تری می‌کند؛ زیرا در درون وی انسانی هستی می‌یابد و خداوند متعال نظر ما را بدین حقیقت ملتفت می‌نماید که می‌گوید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِيفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَت دَعَوَا ٱللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّاكِرِينَ﴾ (اعراف: ۱۸۹)

«او آن کسی‌ست که شما را از یک جنس آفریده است و همسران شما را از جنس شما ساخت، تا شوهران در کنار همسران بیاسایند، ولی هنگامی که شوهران با همسران آمیزش جنسی می‌کنند، همسران بار سبکی بر می‌دارند و به آسانی با آن، روزگار را به سر می‌برند، اما هنگامی که بار آنان سنگین می‌شود، شوهران و همسران، خدای خود را فریاد می‌دارند و می‌گویند: اگر فرزند سالم و شایسته‌یی به ما عطا فرمایی، از زمره سپاسگزاران خواهیم بود».

و بدین شیوه می‌بینیم که بارداری زن، سبک آغاز می‌شود، ولی بعد از آن، بر وی سنگین می‌گردد لذا حرکاتش سنگین می‌شود و دشوار می‌گردد، کار بر وی سنگین است و هر اندازه ماه‌های بارداری پیش می‌رود، کار، بر زن دشوارتر می‌گردد و زن برابر طبیعتش، مخلوقی ضعیف است، لذا خداوند می‌گوید:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ (لقمان: ۱۴)

«... مادرش به او حامله شده و هردم به ضعف و سستی تازه‌یی دچار آمده است، پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است...»

در این آیه خداوند متعال ما را ملتفت می‌فرماید که زن به حکم آفرینش، ضعیف و سست است و بارداری بر ضعف وی می‌افزاید؛ بنابراین بارداری مشقتی‌ست که زن آن را تحمل می‌نماید، به اضافه مشقت و رنج کار در خانه و انجام وظیفه کار بیرونی، پس بر خستگی و کوفتگی و بریدگی وی می‌افزاید، تا وقتی که وضع حمل می‌کند، سپس او محتاج مدت زمان طولانی‌ست، تا از نو، قوا و نیروی جسمانی و روحانی خویش را باز یابد، لذا چند هفته برای استراحت ملازم رختخواب می‌گردد؛ سپس

نوبت کودک می‌رسد که او نیز محتاج رعایت و عنایت و توجه و پرورش است، از قبیل شیر دادن و تعویض لباس وتر و خشک کردن و آماده کردن خوراک وی. در مدت‌های کوتاه. مادر به محل کار خود می‌رود؛ درحالی که قلبش به کودکش مشغول است و نمی‌تواند به خوبی کار کند، چون دل به دو چیز مشغول است و خداوند به کسی دو دل در درونش عطا نکرده است. به خانه برمی‌گردد تا ببیند که کودکش محتاج چه چیزهایی‌ست، که برایش آماده سازد و در می‌یابد که شوهرش نیز محتاج چیزهایی‌ست که برایش مهیا نماید و اگر فرزندان دیگری داشته باشد، آنان نیز به وی احتیاج دارند، تا چیزهایی را برای آنان هم فراهم نماید. بدین گونه می‌بینیم که بار سنگین او خیلی بیش از بار سنگین مرد است و این بار سنگین، او را ناتوان و از وظیفه اصلیش در زندگی باز می‌دارد که وظیفه‌اش آن است که آرامش و راحتی را برای شوهرش فراهم کند و خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا﴾ (اعراف: ۱۸۹)

«او آن کسی‌ست که شما را از یک جنس آفریده است و همسران شما را از جنس شما آفرید، تا شوهران در کنار همسران بیاسایند...»

بنابراین آرامش دادن به شوهر، همان وظیفه اساسی زن در زندگی‌ست، که با کار زن در بیرون، ضایع شده و صلح و صفا و سازش و استقرار و آرامش خاطر، در خانه و خانواده نیز همراه آن تباه شده است و بار سنگین طاقت فرسای بیش از توان بر وی تحمیل نموده‌ایم.

مهم‌ترین وظیفه زن، توجه و عنایت به کارهای خانواده است

دکتر بوطی می‌گوید:[۱] از جمله مهم‌ترین وظیفه زن، پرداختن وی به کارهای خانواده و تربیت فرزندان و فراهم کردن بهترین راه، برای هستی دادن به ساختار ذاتی آنان و پرورش دادن و رشد جنبه‌های مختلف وجودشان به دور از مشکلات زندگی و سختی‌های آن می‌باشد. هیچ پژوهشگر با انصافی شک و تردید ندارد، این که در خلقت هستی و تکوین جسمی و روحی و عاطفی زن مهیا و آماده شده است برای وضع آرامش و سازش در زندگی خانوادگی، در چهارچوب سعادت و شادی و خرسندی، خواه در قبال شوهر یا فرزندانش یا در قبال خویشتن خویش.

مطلقاً شکی نیست در این که، یگانه مخلوق و آفریده‌ای که دست قدرت، بافتن بر این چهارچوب را به وی بخشیده است و رنگ دادن به تمام طیفها و شکلهای سعادت و جمال و آراستگی را، از او ساخته است، به درستی کسی نیست، جز زن، در تحقیق الگوی زندگی، تنها از اولین رکن جامعه، که خانواده و آن هم از وجود زن می‌جوشد و سرچشمه می‌گیرد. پس به مقدار و اندازه امتداد چتر این مراقبت

---

۱. «علی طریق العودة الی الاسلام» ص ۱۸۵ - ۱۸۲.

محبت‌آمیز و مهربانهٔ زن بر خانواده، تکامل خانواده رشد و نموّ می‌یابد، به دور از تلخی‌های زندگی و رنج و دردهای آن. بر عکس آن نیز صحیح است و اگر آن چه گفتیم، صحیح باشد، بایستی مشکلات و بار سنگین زندگی و جامعه در یک شرکت عادلانه متساوی و متعادل بین صاحبان آن تقسیم شود، بدین معنی که طرفین، در وظایف همسان، با هم به مسابقه و کشمکش بپردازند و هر دو به یک سوم حرکت کنند، بلکه صورت صحیح و عادلانه این شرکت آن است که طرفین آن بار سنگین کارهای این شرکت را برحسب مهارت و تخصص هریک، بین خود تقسیم کنند.

من می‌گویم: اگر آن چه گفتیم صحیح باشد، بی‌گمان پرداختن زن به کارها و امور خانواده سطح معرفت و فهم و شعور و دانش خانواده را به گونه‌یی می‌سازد، که کفیل و ضامن استواری جامعه و نهضت و جنبش آن باشد. با وجود این، بی‌شکّ شریعت اسلامی، برای زن در خانه‌اش، پنجره‌ها و راه‌های نفوذی فراوانی گشوده است، برای کارهای مفیدی، که نیکو می‌داند، به شرط آن که این کارها، مخلّ این وظیفه اساسی و واجب و خطیر و مهمّ اصلی نباشند و این کارها موجب شانه خالی کردن از حجاب و پوشش و صیانتی نباشند که قبلاً بیان شده است، بی گمان اسلام مقرر می‌دارد که سنگ زیر بنای زندگی زن، به تحقیق، خانه و خانواده اوست و این تعبیر کلام خدا از آن، ما راکافی‌ست:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ﴾ (احزاب: ۳۳)

«و در خانه‌های خود بمانید و هم چون جاهلیّت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خود نمایی نکنید...»

بنابراین فرض می‌کند که، تمام آن چه موجب آراستگی او می‌شود، از علم و معرفت و هوشیاری و آگاهی و فهم، کمکی باشد، برای پر کردن این شکاف، یعنی بی‌شکّ مانعی وجود ندارد از این که زن از دایره‌ی خانواده به کار مفیدی که آن را نیکو می‌داند بپردازد به شرط این که قاعده و پایگاهی برای خانه باشد و بازگشت بدان. به یقین این وظیفه خطیر و مهمّ مستلزم نتایج متعددی گردیده و در میان آن‌ها احکام شرعی خاصّی پدید آورده است که جای اختلاف در آن‌ها نیست، از جمله این احکام آن است که زن مکلّف به تأمین هزینه زندگی نیست، نه بر خودش و نه بر شوهرش و نه بر والدین و نه بر فرزندانش، بلکه مکلف به تأمین هزینه زندگی وی در اغلب موارد پدرش می‌باشد، مادام که در خانه پدر باشد و بعد از ازدواج مسؤول وی شوهرش می‌باشد، هنگامی که به خانه شوهر رفت و این روال طبیعی و دائمی‌ست، جز در موارد استثنایی و نادری، که به تفصیل در کتب فقهی مذاهب اربعه بیان گردیده است. زیرا بسیار دشوار و بلکه محال است که هم به وظایف و واجبات فطری و اجتماعی خویش بپردازد که عبارت است از مراعات خانواده و تربیت فرزندان، وهم مکلّف به تأمین هزینه زندگی خویش و متعلقین نیز گردد، پس تقسیم عادلانه در مجال و میدان تعاون و همکاری، برای برپای داشتن جامعه انسانی خوشبخت و سعادتمند، مقتضی آن است که تنها مردِ خانه باید عهده‌دار کسب و کار و بازار و تأمین روزی و هزینه زندگی باشد و با ایجاد گرمی و صمیمیت در زندگی خانواده در سایه

روح بخش آن بیاساید. گاهی ممکن است که زن و شوهر، وظیفه خویش را با هم تبادل کنند و در وظایف و انجام آن‌ها به هم‌دیگر، همیاری و همکاری نمایند، لیکن این کار باید در امور جزیی باشد، یعنی وظایف خانگی به عهده زن و وظایف بیرونی به عهده شوهر باشد و این اصل باید بر نظام جامعه و روابط و علایق بین زن و شوهر حکم فرما گردد.

به یقین قرآن کریم با نصّ صریحی، این حکم را استحکام بخشیده است، به گونه‌یی که هیچ نظر و تأویلی را نمی‌پذیرد که می‌فرماید:

﴿وَعَلَى ٱلْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ﴾ (بقره: ۲۳۳)

«... و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده، لازم است، خوراک و پوشاک مادران را به گونه شایسته بپردازند...»

﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِن وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِن كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ وَإِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَىٰ * لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِن سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ ٱللَّهُ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْساً إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ ٱللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً﴾ (طلاق: ۷-۶)

«زنان مطلقه را در جایی سکونت دهید که خودتان، در آن جا زندگی می‌کنید و در توان دارید. بدیشان زیان نرسانید، تا در تنگنایشان قرار دهید، اگر آنان باردار باشند، خرج و نفقه ایشان را بپردازید، تا زمانی که وضع حمل می‌کنند، اگر آنان فرزند شما را شیر دهند، مزدشان را به تمام و کمال بپردازید. با یک‌دیگر درباره سرنوشت فرزندان، زیبا و پسندیده مشورت کنید، اگر هم بر هم‌دیگر سخت گرفتید و به توافق نرسیدید، دایه‌یی شیر دادن به کودک مرد را بر عهده می‌گیرد، آنان که دارا هستند، از دارایی خود، خرج کنند و آنان که تنگدست هستند از چیزی که خدا بدیشان داده است، خرج کنند. خداوند هیچ کسی را جز بدان اندازه که بدو داده است، مکلّف نمی‌سازد. خدا بعد از سختی و ناخوشی، گشایش و خوشی پیش می‌آورد.»

و این آیات نصّ و متن دوم، اگرچه درباره نفقه زن مطلقه و طلاق داده شده است، که بایستی شوهر نفقه‌اش را بدهد، به راستی رساترین دلیل است بر این که نفقه زن بر شوهرش واجب است، مادام که پیوند و رابطه‌ی زناشویی و زوجیت، در میان آنان برقرار است و نگسسته است.

پدیده‌های ظاهری که بر کار زن مترتب می‌گردد

دکتر نورالدین عتر می‌گوید:[۱]

«بی‌گمان امروز در میان جامعه ما و نزد ما، سخن گفتن از انسانیت زن و استحقاق وی برای کرامت انسانی، یک امر بدیهی و مسلّم است و نیازی به بازگویی ندارد و ذکر آن لازم نیست، لیکن ما امروز، آن

۱. «عمل المرأة و اختلافها» ص ۳۴ - ۲۵.

واقعیت تاریخی سیاه و ننگین را ذکر می‌کنیم، تا هر انسانی، فضیلت و بزرگی اسلام پاک را دریابد، زیرا تنها اسلام معلم مؤثر در پیشرفت بزرگ انسانی‌ست و برای این که زن احساس نماید که او در موفقیت و نجاتش و رسیدن به حقوق انسانیت و کرامتش، مدیون پیامبر ﷺ بزرگ تمام جهان است، حضرت محمد بن عبدالله، پدید آورنده تمدن نمونه و برتر در جهان و منجی بزرگوار جهان، از تاریکی به نور معرفت. لیکن خطای بزرگی مرتکب می‌شویم، اگر وضع زن در میان ملت‌های بیگانه را، نمونه برتر و شایسته الگو قرار دادن بدانیم؛ همانگونه که بعضی از مقلدان کورکورانه بیگانه و لشکریان به اصطلاح روشنفکرشان، می‌خواهند ما را بدین اندیشه پوچ قانع نمایند.

حقیقت آن است که زن در اروپا و امریکا، تنها مظاهر و شکل ظاهری حقوق مساوات با مرد را به وی داده‌اند و سوء استفاده از زن و لذّت جویی از او، این‌جا و آن‌جا، در زیر این پرده ظاهری، به حال خود باقی مانده است و این قوم آن را با پرده‌یی به نام آزادی دادن یا به بندگی کشاندن، پوشانده‌اند...!! به راستی وضع زن، نزد بیگانگان، جز یک شکل ظاهری خالی از ارزش‌های انسانی چیز دیگری نیست، مَثَل زن در این باره، همان‌طور است که استاد محمود العقّاد گفته است: مَثَل تقلید و عادتی که حاکم بریتانیایی بر آن رفتار می‌کند هنگامی که دستور می‌دهد به زندانی کردن یک شخص، نامه‌یی را به وی می‌نویسد و با این مُهر آن را امضا می‌کند: «خادم مطیع شما...» بدین گونه است پایان خطابی که حاکم، در قبال آن مطاع خویش را بدان زندانی می‌کند!!

و کسی که به غرب نگاه می‌کند، بدین شکل است، که می‌پندارد که غربیان زن را می‌پرستند و تا حدّ پرستش از وی تجلیل می‌کنند و با توجه بدین شکل ظاهری فریبنده است که وانمود می‌شود که زن شرقی بدبخت و بخت برگشته است، لیکن در حقیقت غربیان و مقلدان کورکورانه شان از میان ما، هوی و هوس‌های نفس خویش را می‌پرستند و این تجلیل و بزرگداشت مرد از زن و جلو انداختنش در مراسم و مجالس، چیزی نیست، جز این که او را مضحکه خویش سازند، تا بدین وسیله او را بفریبند و او را آلت دست و وسیله لهو و لعب خویش قرار دهند، حتی اشتراک زن در کارهای مردانه‌یی ـ که موفقیت و پیروزی وی شمرده می‌شود ـ چیزی نیست جز این که بار سنگین زندگی سخت و طاقت فرسا را، بر دوش وی تحمیل می‌کنند.»

این بدین معنی‌ست که مرد غربی وظایف و کارهای زن را دو برابر کرده و او را به وضعی درآورده است که در کنار رنج‌ها و زحمات خانه و بار سنگین بارداری و تربیت کودکان، بار مسؤولیت‌هایی مثل پرداخت هزینه‌های خویش را نیز، بر دوش وی تحمیل نموده است!!

و او را بدان‌ها مشغول کرده و بار سنگین واجبات را از دوش خود سبک کرده و بر دوش زن انداخته است، سپس حیله گرانه، این وضع را آزاد کردن زن و نایل شدن وی به مساوات پنداری با مردان قلمداد کرده است!!

سپس گروهی می‌آیند، که هر چند جسمشان در کشورهای ما است اما دلهایشان و هوی و هوسهایشان، در کشورهای بیگانه است و بر باورهای آنان ایمان می‌آورند و برای آن، تبلیغ و دعوت می‌کنند. پرستش هوی و هوس‌های بیگانه، پرده‌یی بر چشمانشان پوشانده است و گردن‌هایشان را به غل و زنجیر تقلید کورکورانه کشیده است؛ تا جایی که آنان و غربیان هردو، در دوری از حقّ و از راه مستقیم حقّ، یک سان و مساویند!!

به باور من اگر این وضعیت معکوس و وارونه زن نزد بیگانگان، با سلاح پر زرق و برق مادّیات و تبلیغات پوشیده نمی‌شد، این وضعیت مایه روسیاهی هر قومی می‌گردید، که این وضع را برگزیده‌اند و راه آن را در پیش گرفته‌اند. که با این پدیده‌های ظاهری، فریب خوردگان و منحرفان از راه هدایت الله را گمراه نموده‌اند و بدین شیوه گمراه شده و راه حق را گم کرده‌اند.

بی‌گمان رعایت حقوق زن در اروپا و امریکا، با هاله‌یی از شعارهای به ظاهر زیبا و پر زرق و برق احاطه شده است، شعارهای حرّیت و آزادی، احترام و تجلیل و مساوات... لیکن در حقیقت بیگانگان در ارزش گذاری کارهایشان و از جمله حقوق زن جز به عامل و انگیزه‌های مادّی و انتفاع و سودجویی به چیزی اهمیت نمی‌دهند و بر همین شیوه رفتار می‌کنند، در رفتار متقابل و معاملاتشان با ملت‌های مستضعفی که بر آنان سلطه می‌کنند و خود را برتر و بزرگ‌تر می‌پندارند و این مقیاس و معیاری‌ست که عوامل و انگیزه‌های انسانی و ارزش‌های دینی و ایمانی و اخلاقی را اهمال می‌کند و نادیده می‌انگارد، که در نهایت به انواع ظلم و ستم و فرومایگی زن منتهی می‌گردد و زانوی او را در زیر بار سنگین بدبختی‌ها، به زمین می‌زند و به حقیقت فعلاً و عملاً چنین نیز شده است.

بی گمان زن، در کشورهای اروپا و امریکا، مکلّف است هرگاه به سنّ بلوغ رسید، هزینه زندگی خود را بپردازد، اگرچه دختری باشد در خانه والدینش، یا زن و همسری باشد در خانه شوهرش یا مادری باشد، که فرزندان پسر و دختر ثروتمند و بی نیاز داشته باشد، بلکه از سبک خردی و ابلهی می‌دانند اگر دختر جوانی که تازه به سنّ بلوغ رسیده است، امیدوار باشد که پدرش به وی توجه نماید و هزینه زندگی وی را بپردازد، یا این که شوهر در برابر همسرش مسؤولیت را بپذیرد، همان مسؤولیتی که ما مسلمانان در برابر همسر خود داریم و بدان آشنا هستیم، نه به سبب این که مکلّف به انجام واجبات و وظایف منزلی‌ست، بلکه برای این که، وقت خود را تنها برای شوهرش صرف کرده است، ما در برابر او

این مسؤولیت را انجام می‌دهیم و به خاطر اطاعت از دستور پروردگار جهانیان. امّا شیوه مادّه پرستی انسان را به پدیده‌های خطرناکی به شرح زیر می‌کشاند:

پدیده اول: متلاشی کردن خانواده:

چگونه خانواده برپا می‌ماند و وجود خواهد داشت؛ درحالی که مسؤولیت مرد در برابر همسرش ضایع شده و تباه گردیده باشد و مسؤولیت پدر در برابر فرزندانش نیز تباه گردد و ضایع شود، پس قدرتی و سلطه‌یی بر آنان ندارد؟!! چگونه خانواده وجود خواهد داشت؛ درحالی که لذّت جویی حرام و نامشروع همه راگمراه کرده و دستگاه‌های تبلیغاتی آن را ترویج و رواج می‌دهند، حتی آن را نیکو جلوه می‌دهند، پناه بر خدا!! آن را تشویق و ترغیب می‌نمایند.

پدیده خطرناک دوم: پایمال کردن زنانگی و طبیعت زنانه زن:

هنگامی که زن برای ضرورت ناچار به کار و عمل و رنج و زحمت باشد، او را مجبور می‌سازد که در گرداب کارهای طاقت فرسا و حرفه‌های مشقت بار فرو رود، حتی در کارهایی که جز مردان خشن بدان نمی‌پردازند، پس زن بیچاره، به عنوان راننده تاکسی تا اواخر شب کار می‌کند، یا در انبار به عنوان حمّال بارکشی می‌نماید، یاکفش‌ها را واکس می‌زند، یا در معادن به عنوان کارگر زن، در ژرفای زمین فرو می‌رود یا به کارهای سنگین در کارخانه‌های ماشین سازی می‌پردازد و بدین شیوه از زن جز هیکل زن، باقی نمی‌ماند.

زشت‌تر از آن، مردان و زنان در لباس‌های واحدی و به شکل واحدی، با موهای کوتاه و امثال آن، به هم می‌آمیزند؛ تا جایی که مرد را از زن تمییز نمی‌دهی، مگر از روی صدا و... ولی در کشورهای اسلامی فرق بین زن و مرد، از خطوط چهره‌شان پیداست و می‌بینی که خطوط و علامات مرد و مردانگی بر چهره‌شان هویداست.

اما زن بیگانه کارش از این هم خطرناک‌تر است؛ تا جایی که گاهی تمییز زنان از مردان دشوار است، بلکه بسیار عادی شده است، که یک دختر جوان به یک حمله ترسناکی اقدام نماید یا یک زن با ناز و کرشمه، به یک قتل زشت ترسناک دست بزند!!!

پدیده ترسناک سوم: دور نمودن فرزندان از مادرشان و محروم کردن آنان از عطوفت و مهر و محبّت و توجه و عنایت‌شان:

این کار سبب فساد تکوین وجود و ساختار بدنی‌شان و سوء تربیت‌شان می‌گردد؛ هم‌چنین مادر را نیز از لذّت مادر بودن و مادری محروم می‌سازد و سعادت مهر مادری بر کودکان نیز نصیب مادر نمی‌گردد؛

درحالی که این معانی و مفاهیم، در معیار و میزان اِلٰهی ارزش‌های والایی دارند و در میزان و ترازوی خلق خدا و در میزان علم تربیت و روانشناسی و احساس انسانی نیز، دارای ارزش‌های بس والایی هستند...

پدیده خطرناک چهارم:

این پدیده بدترین نتایج مقیاس و معیار و میزان مادّی حقوق زن است، یعنی ارتباط و پیوند حقوق زن، در ارتباط با زنانگی و مؤنث بودن وی:

بی گمان، بیگانگان با بوق‌های تبلیغاتی خویش زنان را برای به دست آوردن تمام حقوق مساوی با مرد، در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی دعوت کرده و اعلامیه‌هایی صادر نموده و منشوراتی پخش می‌کنند که با رؤیای زن بازی کرده و رؤیای زن را، به بازی می‌گیرند. لیکن حقایق زندگی واقعی درست برعکس آن است، زیرا طولی نمی‌کشد که زن در گرداب امواج زندگی فرو می‌رود و طولی نمی‌کشد، که مرد عاقل، هرگاه حقیقت را بررسی کند، برای او و برای زن آشکار می‌گردد که زن مسخّر خدمت مردان شده و به خدمت شهوت‌ها و طمع ورزی‌های آنان در برابر لقمه زندگی در آمده است، بدون هیچگونه تقدیر و قدردانی، از نقش او، که تمام مردان از ایفای آن عاجزند. لذا بسیار جدّی، برای آنان آشکار شده است، که آن زنی که به رؤیای گرانبهای خویش نایل شده، با مرد قرین و همتا شده است، زیرا در ماده و مادّیات فرو رفته و در جستجوی لذّت غرق شده و از ازدواج، اِعراض نموده و روی گردان شده است، جز اندکی از آنان و به دوست بازی و رفیق بازی و عهد و پیمان با وی اکتفا نموده‌اند تا بدین وسیله، مرد بارهای خویش را سبک نماید و این به سبب قوت و سنگ دلی مرد است و در پی آن، هر وقت مرد، نیاز جنسی خود را از همتای خود برآورده کرد، خواه این اقتران و نزدیکی، از طریق عقد ازدواج یا دوستی فاسقانه نامشروع باشد، از آن زن به تنگ می‌آید و از معاشرت با وی خسته و ملول می‌گردد و او را از خانه بیرون می‌کند و اگر بعد از آن، زن بیچاره بخواهد از کرامت خود دفاع نماید، با شدیدترین برخورد روبه‌رو می‌گردد؛ تا جایی که ممکن است مورد کتک کاری و ضرب واقع شود، پس هیچ چاره و راهی جز فرار از خانه و آوارگی با پستی و فرومایگی ندارد. یک پژوهش و بررسی آماری، در کشوری که در اوج تمدن غربی قرار دارد - همانگونه که می‌پندارند - یعنی ایالات متحده امریکا، انجام شده است، که به موجب آن، هر دوازده (۱۲) ثانیه، در آن جا، زنی بدین بلای خانمان سوز گرفتار می‌آید و تسلیم این بدبختی می‌گردد، بلای وحشیگری و تجاوز مرد بر زنی که از معاشرت با وی خسته شده است، بدین شیوه که گفتیم و هر دوازده ثانیه زنی تا مرز کشته شدن کتک می‌خورد، یا استخوان

بدنش می‌شکند، یا از جانب شوهر یا مرد فاسق رفیق بازش شکسته و خرد می‌شود و یک جمعیّت متخصص به نام «جمعیت نرمی و محبت با زنانی که به جدّی شکنجه شده‌اند» در بریتانیا نیز چنین مطالبی را ثبت نموده است و تازه این آمار بر اساس مواردی‌ست، که در دفتر شکایات، یا در اورژانس بیمارستان‌ها، یا مطب‌های پزشکان ثبت گردیده است. اما مواردی که ثبت نشده‌اند آن‌قدر زیاد است که فقط خدا می‌داند، تا بدان حد که آگاهان از حقایق امور در آن جا، یاد آور شده‌اند که حقیقت زندگی زنان در کشورهای اروپایی و امریکا، بیش از ده سال یا پانزده سال نیست، که آن مدت هم، مدت لذت بردن مردان از آن‌هاست، پس هرگاه زن به مرحله کهولت و پیری زود رس رسید، برای او کسی نمی‌ماند و کسی را نمی‌یابد که او را خوشبخت نماید، نه دختری، نه پسری، مگر پسری یا دختری که گاه گاه به وی سری بزنند، آن هم یک دیدار کوتاه، که به صورت یک احترام خشک و خالی سنتی گذرا، خم شدن در برابر او یا کم‌تر از آن اگر باشد!!

اما درباره رفتار با زن، در سایه حکم پروردگار جهانیان و در پرتو احکام اسلامی ـ علی‌رغم کوتاهی مسلمین ـ قضیه چه در آغاز و چه در پایان، درست برعکس آن است، که در غرب می‌گذرد، دختر زندگی خود را با عزّت و احترام آغاز می‌کند و با پوشیدن لباس اسلامی، عزّت و آبروی خود را نشان می‌دهد و راه را بر اهل شکّ و گمان و فاسدان می‌بندد و به هیچ لذّتی جز برابر دستور الله، تن نمی‌دهد و تسلیم هوی و هوس نامشروع مردان نمی‌شود و محفوظ‌تر و مصون‌تر از آن است، که به خاطر لقمه زندگی، خود فروشی کند، خدا وی را از این کار کفایت کرده است به سبب واجب کردن نفقه‌اش، بر پدرش، سپس بر شوهرش بعد از ازدواج، سپس بر پسرش هرگاه که بیوه شد یا شوهرش فقیر گردید و هر اندازه پا به سنّ بگذارد و پیر شود، جایگاه او در دل مردان و زنان مسلمان بیش‌تر می‌گردد و برای رضایت خاطر وی از هم‌دیگر پیشی می‌گیرند، بی گمان او در سایه این شریعت ـ شریعت پروردگارش ـ در جنّت سرشار از نعمت است و خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلاً كَرِيماً * وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيراً﴾ (اسراء: ۲۴ - ۲۳)

«پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آن دو، یا هردوی ایشان، نزد تو به سنّ پیری برسند، افّ و وای، به آنان مگو!! و آنان را از پیش خود مران و با سخنان محترمانه، با آن دو سخن بگو و بال تواضع و مهربانی را برایشان فرود آور و بگو: پروردگارا! بدیشان مرحمت فرما، همان گونه که آنان در کوچکی مرا تربیت و بزرگ نمودند.»

آیا زنی که خانه دار است و خانه خویش را مراعات می‌کند، یک زن بیکار است؟!!

خانم دکتر لیلی صقر می‌گوید:[۱]

دین اسلام برای زن مباح کرده است، که برای کسب معیشت خود کار کند؛ همان‌طوری که برای مرد مباح کرده است و باید این جا توقف و تأملی بنماییم: انسان چراکار می‌کند؟! معمولاً و عادتاً انسان در اثر نیازی که به مصرف دارد، کار می‌کند و کار و عمل دائماً با شرایط و اوضاع اقتصادی، در ارتباط است، که انسان در آن زندگی می‌کند، پس انگیزه و عامل کار، نیاز است و هر اندازه نیازهای انسان متعدد گردد، تمایل و رغبت او به کار و عمل، افزایش می‌یابد، تا این نیازها را اشباع و رفع نماید و در کنار این، خود کار نیز در حدّ ذات خود، نیازی از نیازهای انسان است، نه تنها به خاطر درآمد، بلکه برای آن که وجود و هستی خود را احساس نماید، ما می‌بینیم که کودک حرکاتی را انجام می‌دهد، که ممکن است آن را کار بنامیم و این حرکات به نظر ما، یک نیاز بیولوژی و زیستی کودک را برآورده می‌سازد؛ هم‌چنین دانش‌آموز در مدرسه کار می‌کند و زن در خانه کار می‌کند و مرد رنج و زحمت می‌کشد تا رزق و روزی و مایه زندگی خویش و فرزندان و همسرش را به دست آورد، پس زندگی از یک زنجیره به هم پیوسته از عمل و کار دائمی تشکیل یافته و کار هر فرد در زندگی همان چیزی‌ست، که شخصیت او را می‌سازد، پس اگر به یک مرد بیکار برای به دست آوردن کاری کمک کنیم، در حقیقت او را یاری کرده‌ایم، تا این که یک فرد سالم در جامعه خویش باشد و آن وقت او را کمک می‌کنیم تا شخصیت خویش را بیابد و پرورش دهد، اما به نسبت زن، آیا معنی مساوات وی با مرد این است که تمام مطالبی که درباره مرد گفتیم، بر وی منطبق گردد؟! آیا ممکن است که حکم ما بر زن، درست مانند حکم ما بر مرد باشد، که اگر مرد کاری نکند که از آن قوت خود و متعلّقینش را به دست آورد، او را یک شخص ضعیف و ناتوان و بیکار به حساب می‌آوریم و در غیر این صورت مساواتی بین مرد و زن به وجود نمی‌آید؟!!

اگر پاسخ این پرسش را به صورت مثبت و ایجابی بدهیم، بی‌شکّ این یک دیدگاه ضعیف و ناقصی‌ست و اگر بگوییم: معنی مساوات مرد با زن، از نظر اسلام آن است، که بایستی زن کار کند و الاّ او مخلوق ضعیف و بیکار و ناتوانی خواهد بود، این یک تشکیک و تردید و افترا و تهمتی‌ست بر اسلام، که اسلام از آن بری‌ست، در حقیقت ممکن نیست که بر زن خانه دار، حکم کرد که وی بیکار است، بلکه زنی که در خدمت منزل و شوهر و فرزندان خود کار می‌کند، بی‌شک او از نظر دین و جامعه، خیلی بهتر و برتر است، از آن زنی که در خارج از خانه خود کار می‌کند، حتّی اگر مقام و منصب مهمی

---

۱. «مجله منبر الاسلام» شماره ۸، سال ۱۹۷۳.

داشته باشد، او در وظیفه اساسی و اصلی خود که رعایت منزل و شوهر و فرزندانش می‌باشد، شکست خورده و ناموفق است، پس اگر اسلام مشارکت زن برای مرد را در کیان و هستی دولت و جامعه مقرر داشته است، جز در بعضی استثنائات اندک، به فطرت و طبیعت زن مربوط می‌شود، که زنانگی و مؤنث بودن وی را حفظ می‌کند و با طبیعت و سرشت وی، در بقای نوع انسانی، هماهنگی و تناسب دارد و اسلام به زندگی و جاودانگی و بهشت و آموزش و تعلیم وی، برحسب کارش و اخلاص و باورش، اعتراف می‌نماید، پس کار زن، در میان خانواده، از کار او در بیرون خانواده، کم اهمیت‌تر نیست و اگر نیرو و قوتی در خارج از خانواده به دست آورد، بی‌شک آن در نتیجه کار و وضع او در میان خانواده است.

ماندن زن در خانه و خانه دار بودن وی موجب افزایش انتاج و تولید است

دکتر **محمدعلی البارّ** می‌گوید:[۱]

به راستی تأسف‌آور است که کشورهای مختلف از بیکاری حقیقی رنج می‌برند و در آن‌جا میلیون‌ها مرد وجود دارند که در جستجوی کارند و کاری پیدا نمی‌کنند و با تبلیغات و حملات تبلیغاتی از نصف ملّت فلج شده و از نصف ملّت زندانی و از نصف ملت بیکار و ناتوان از تولید و باروری سخن می‌گویند و با وجود این خواستار بیرون رفتن زن به میادین کار و تولید و سازندگی هستند؛ درحالی که تولیدی وجود ندارد؛ در نتیجه آن زن از منزل خارج می‌شود و کار وی در خانه و در مزرعه‌اش متوقف می‌گردد و کار دستی منازل نیز متوقف می‌شود و نظام خانواده از هم می‌پاشد.

چه بسا کسی بر ما اعتراض نماید و بگوید: اگر ما با این سخن شما به نسبت کشورهای اروپایی و کشورهای درحال پیشرفت موافقت کنیم، ولی درباره کشورهای نفت خیز ثروتمند مخالفیم، که پول و دارایی فراوان دارند ولی نیروی کارگر کافی ندارند، چون مقتضی جلب کارگر از خارج می‌باشند و این کار خود موجب تغییرات اجتماعی نامطلوب و نامرغوبی می‌گردد و به تغییرات مکانی و جغرافیایی و تغییرات بنیه جمعیتی منتهی می‌شود، به گونه‌یی که عنصر بیگانه برای مردم این کشورها، خطر حقیقی به وجود می‌آورد و هیچ راه حلّ و چاره‌یی، برای رفع این بحران وجود ندارد، جز بیرون آوردن نصف ملت، به میدان کار و تولید که اکنون بی کار و معطّل است، که مراد زنان است. این خلاصه آرای کسانی‌ست، که می‌گویند: باید زنان در کشورهای نفت خیز ثروتمند برای کار و تولید بیرون آیند، که بعضی از این مدّعیان تحصیل کرده و مقامات مسؤول رسمی می‌باشند. این منطق، در وهله اول، موجه

---

۱. «المرأة فی میزان العمل» ص ۱۵۴ - ۱۴۳ به اختصار.

به نظر می‌آید، ولی اگر ژرف نگری و باریک بینی کنیم، در می‌یابیم که این کار نیز هیچ مشکلی را حلّ نمی‌کند، بلکه برعکس، مشکل‌های تازه‌یی می‌آفریند و ریشه‌های جامعه به هم پیوسته کنونی را که برپاست، از بیخ می‌کند. ما می‌دانیم و می‌شناسیم، کاستی و نقص کارگران محلی را، به ویژه در کشور عربستان سعودی و دولت امارات متحده خلیجی، لیکن آیا بیرون آوردن زنان، در آن جا به میدان کار، این مشکلات را حلّ می‌کند؟ مگر نه این است که آن زنی که از خانه خویش به میدان عمل و کار بیرون می‌رود، برای نظافت منزلش به یک خدمتکار زن نیاز دارد، سپس برای تربیت فرزندانش، به یک مربی تربیتی زن نیز نیاز دارد؟!

پس این خدمتکار زن را از کجا می‌آورد؟ و این مربی تربیتی زن را نیز از کجا می‌آورد؟ درحالی که دستمزد این خادمه، بیش از یکهزار ریال سعودی در ماه است و با وجود این، آن هم پیدا نمی‌شود، اما مربّی تربیتی زن، به ویژه آن که از اروپا جلب می‌گردد؛ همان‌طوری که بعضی از خانواده‌های ثروتمند سعودی، این کار را می‌کنند، بی‌شک، او حقوق چند هزار ریال سعودی، در هر ماه را می‌طلبد، به علاوه، بلیت رفت و برگشت به کشورش، هرسال یک بار یا دوبار.

پس این خانمی که برای کار بیرون می‌رود، چه مقدار درآمد دارد، تا این هزینه‌های جدید را جبران نماید؛ علاوه بر آن مگر برای رفتن سرکار روزانه، به تاکسی و وسایل ایاب و ذهاب نیاز ندارد و آن‌جا این هزینه‌ها در نهایت گرانی‌ست و باز هم مگر نیازی به لباس‌های مناسب محیط کار و وسایل آرایشی و زینتی ندارد تا با ظاهر آراسته و شایسته و لایق خویش ظاهر شود. آیا تمام این‌ها مخارج و هزینه نیست؟!

و از جنبه اجتماعی، مگر بنیان هستی خانواده، فرو نمی‌ریزد، هنگامی که زن خسته و کوفته با اعصاب آشفته به خانه بر گردد و شوهرش را نیز در حال و وضع خود می‌یابد و کودکان بیش‌تر به یتیمان شباهت دارند که پدر و مادر ندارند و خانم ناچارست که قرص‌های ضد بارداری مصرف نماید، تا ناچار نشود در خانه بماند و با بار سنگین بارداری و شیردهی روبه‌رو و مواجه گردد!!! و قرص‌های ضد حاملگی هم، زیان‌های بسیاری دارد از جمله حساسیت عصبی و حالات افسردگی و پریشان خاطری و خطرناک‌ترین آن‌ها افزایش لخته شدن خون در ساق‌های پا و در ریه‌هاست.

به یقین کشورهای نفت خیز ثروتمند، از کاهش جمعیت سکّانی رنج می‌برند، برای مثال جمعیت سکّانی عربستان سعودی مابین ۷ تا ۸ میلیون نفر در نوسان است که تقریباً نصف آنان هم بیگانه‌اند و این بیگانگان مردمان کشورها و مناطق زیر می‌باشند:

یمنی‌ها، حضرموتی‌ها، مصری‌ها، سوری‌ها، لبنانی‌ها، فلسطینی‌ها، اردنی‌ها، پاکستانی‌ها، هندی‌ها، کره‌یی‌ها و اروپایی‌ها و امریکایی‌ها... و وزارت بهداشت و تندرستی کشور عربستان سعودی. یک

گزارش سرشماری را انتشار داده است، که به موجب آن، تعداد متولدین سال ۱۳۹۸ هـ (۱۹۷۸ میلادی) در این سال به ۹۵ هزار مورد رسیده، که بیست هزار آنان مربوط به بیگانگان بوده است؛ بنابراین تعداد متولدین سعودی تنها هفتاد و پنج هزار مورد بوده است و آمار وفات یافتگان در آن سال منتشر نشده بود، چه بسا تعداد وفات یافتگان بیش از تعداد متولدین آن سال باشند، پس حلّ واقعی و عملی این مشکل، افزایش جمعیّت سکانی‌ست و تشویق ازدواج و تناسل و با پایین آوردن میزان مهریه و هزینه مراسم و مجالس و تکالیف کمرشکن، برای تظاهر به مظاهر اجتماعی مورد پسندشان، کار ازدواج را آسان و مطلوب نمایند و این کاری‌ست که بایستی به سرعت برای حلّ این مشکل، در پیش گرفته شود؛ همان‌طوری که فراهم کردن منازل مسکونی با بهای ارزان، برای داوطلبان ازدواج نیز کاری‌ست که بایستی به زودی و با سرعت اجرا شود.

در مقاله‌یی که بانوی نویسنده سعودی به نام «سهیلة زین العابدین» نوشته و روزنامه «المدینة» آن را در چند شماره پیاپی انتشار داده است، در شماره ۴۸۸۳ مورخ ۱۴۰۰/۵/۲۹هـ بعد از این که مشکل نقص و کاهش جمعیت در کشور عربستان را ذکر کرده، خاطر نشان کرده است، که چگونه این موضوع مانع پیشرفت و رشد و نموّ می‌گردد، در این مقاله آمده: «به نظر من حلّ مشکل کمبود نیروی کار، ممکن نیست، مگر به طرق زیر:

اوّلاً: تشویق به افزایش نسل و عدم پیش‌گیری از بارداری، تا میانگین افزایش سکّانی و جغرافیای انسانی سریع و ملموس بالا رود، پس بر ماست که سخاوتمندانه به پدر هر کودک و نوزادی، کمک مالی بکنیم تا افراد عادی بتوانند، فرزندانشان را تربیت کنند و به نیکوترین وجه ممکن، آنها را آموزش بدهند، تا کمیّت و کیفیت را با هم تضمین نماییم، بی‌شک بهترین وقت تشویق به ازدیاد نسل همین الآن است، زیرا شرایط برای آن مهیّاست و بر ماست که پیش از تمام شدن، این ثروت نفتی، به نیکی و درستی از این امکانات استفاده و بهره برداری کنیم.

ثانیاً: از سیاست جذب مغزها، پیروی نماییم، همان سیاستی که اکنون امریکا از آن تبعیت می‌کند و بر همه روشن است، که ایالات متحده امریکا، به هر فردی که در هر زمینه‌یی برتری به دست آورد، بدون هیچ قید و شرطی، به وی تابعیت می‌دهد. آن وقت آن فرد، از تبعه آن کشور محسوب می‌گردد و پیوند و ارتباطش محکم‌تر و استوارتر می‌شود و اگر ما در کشور خودمان از این سیاست پیروی کنیم، به هر مسلمانی که برتری را در هر زمینه‌یی به دست آورد تابعیت بدهیم، البته بعد از این که حسن رفتار و سلامتی عقیده وی، از هر انحرافی برایمان ثابت شد، این برنامه اگر درست اجرا شود، به ما مساعدت می‌نماید، که مشکل کمبود نیروی کار، با افزایش سکانی و اجرای سیاست تشویق افزایش نسل حل شود؛ هم‌چنین سبب رشد و نموّ اقتصادی مملکت و پیشرفت و ترقی و شکوفایی آن شده و برای اقتصاد ما، پشتوانه و پس انداز خوبی خواهد شد.»

این خانم نویسنده مسلمان سخن خویش را ادامه می‌دهد و می‌گوید:

«چرا بخشیدن تابعیت کشور سعودی را برای مهارت‌های مسلمانان و انضمام آنان به خانواده بزرگ سعودی را آسان نمی‌سازیم؟ مگر نه این است که ما همگی مسلمان و برادر دینی و عقیدتی هستیم؟ و دولت اسلامی به کمک بازوان نیرومند مسلمانان و همبستگی میان آنان، علی‌رغم اختلاف نژادی و رنگ، به اوج عظمت خود رسیده است و به مفهوم حدیث نبوی ﷺ «مردمان همانند دندانه‌های شانه‌اند و میان عرب و غیر عرب فرقی نیست، مگر با تقوای الهی» هیچ مسلمانی نیست مگر این که با انتساب خود بدین کشور گرامی بخشنده، افتخار می‌کند و به خود می‌بالد، که در این کشور سرشار از امن و امان و آرامش و استقرار و جایگاه نزول وحی و رسالت محمدی ﷺ زندگی کند و خداوند خواسته است که این کشور عقیده درست و ایمان صحیح داشته باشد و این به نظر من راه حلّ ریشه‌یی مشکل کمبود نیروی کار در کشور ماست و صرف نظر نماییم از این که بار سنگین کمبود نیروی کار را بر دوش زن تحمیل کنیم و کار زن را محدود نماییم، بر آن چه، ضرورت اقتضای آن را دارد مانند تعلیم و آموزش به دختران و ارائه‌ی خدمات پزشکی و اجتماعی بدانان.» در کشورهای فرانسه و آلمان و روسیه، با ایجاد انگیزه و تشویق‌های مادّی و تخفیف مالیات‌ها به خانواده‌هایی که فرزندان فراوانی به دنیا می‌آورند سیاست ازدیاد نسل را اجرا می‌کنند و اسراییل نیز چنین می‌کند و به صورت مبالغه‌آمیزی، هر زن یهودی را تشویق می‌کنند که زاد و ولد کند؛ اگرچه به طریق زنا و نامشروعی هم باشد و آن را یک موفقیت قومی عظیم به حساب می‌آورند و این است روش معمول قوم یهود، در انحراف و فساد. پس بی گمان وظیفه کشورهای نفت خیز ثروتمند که دارای سرزمین‌های وسیع و جمعیت اندکند، آن است که به تقویت افزایش جمعیت خود روی آورند. اگر بدانیم برحسب گزارش‌های جمعیت بهداشت جهانی، هر کودکی محتاج توجه پیوسته از جانب مادرش، برای سه سال است، بدون شکّ در می‌یابیم که مادران، همیشه در خانه خویش، سرگرم کارند و برای بیرون رفتن به خیابان و دفاتر کاری وقتی ندارند و در خلال مدت زمان معقول، می‌توانیم جمعیت ساکن جزیرة العرب را چند برابر نماییم، اما اگر زن را برای کار بیرون از خانه، بیرون فرستادیم، پس نتیجه حتمی آن است، که تعداد جمعیت ساکن، به جای این که افزایش یابد، کاهش خواهد یافت، زیرا زن کارگر و کارمند، نمی‌خواهد، مسؤولیّت بارداری و شیردهی و تربیت کودکان را تحمّل نماید، بلکه اگر بخواهد نیز نمی‌تواند. بی گمان جای شگفتی‌ست، که می‌بینیم، در جزیرة العرب خالی از جمعیت ساکن مطلوب، استعمال و مصرف قرص‌های جلوگیری از بارداری، بسیار گسترش دارد!! زیرا مادران نمی‌توانند، به تربیت کودکان بپردازند؛ در نتیجه اوضاع اجتماعی موجود و کمبود تعداد خدمه زن و تنگی مساکن و منازل، پس حال چگونه می‌شود اگر زن به مکتب‌ها و کارخانه‌ها بیرون رود؟!

تعدادی از مادران هستند که بچه نارس به دنیا می‌آورند و بعضی سقط جنین می‌کنند، بدین علت که نمی‌توانند، با مشکل ازدیاد کودکان و رعایت آنان، در این اوضاع بحرانی، روبه‌رو شوند و تصور کن که وضع چگونه خواهد بود، هرگاه زن برای کار از خانه بیرون رود؟!!

قطعاً بیرون رفتن زن، برای کار، تغییرات اجتماعی ریشه‌یی پدید می‌آورد، هر اندازه ادّعای عکس آن را بکنیم و در نتیجه آن، زنا و روابط نامشروع نیز، افزایش خواهد یافت و به تدریج بدان اجازه می‌دهند و با عبارات عشق تو خالی و اصطلاحات آزادی و پیشرفت و ترقی، بر فساد و تباهی و آلودگی روپوش نهاده می‌شود و با عبارات دیگری که هر روزه دستگاه‌های تبلیغاتی پیوسته در گوش ما زمزمه می‌کنند و آن‌ها را نشخوار می‌نمایند و شام و بام در بوق‌های خود می‌دمند. قطعاً ازدواج سخت‌تر و سخت‌تر خواهد شد و تمایل به زاد و ولد و به دنیا آوردن کودکان، بسیار کاهش می‌یابد، حتی اگر ازدواج هم ممکن گردد، جمعیت سکّانی کاستی می‌یابد و آن‌گاه یگانه راه گریز، برای ارضای تمایلات جنسی آمیزش نامشروع و حرام خواهد شد، همان کاری که دست یابی بدان، در نتیجه بیرون رفتن زن و استعمال قرص‌های ضد بارداری و جلوگیری از آن، بسیار آسان خواهد شد.

و نتیجه حتمی آن افزایش نیاز به نیروی کار بیگانه است، به جای پایین آوردن میزان نیاز بدان و سرانجام به آشفتگی و نابسامانی اجتماعی و اخلاقی دچار خواهیم شد؛ همان‌طوری که غرب از آن رنج می‌برد و انواع مختلف جرائم و بزهکاری‌ها افزایش چشمگیری خواهد یافت و خشونت و اعتیاد به مخدّرات و میگساری در میان جوانانی که از مهر و محبت مادر و گرمی آغوش خانواده محروم بوده‌اند، افزایش می‌یابد، این بلا شایع‌تر است، زیرا مادران به سبب کار، در کارخانه و فروشگاه‌ها و تجارتخانه‌ها و دفاتر گوناگون، از آنان غافل بوده و به آن‌ها توجه نکرده‌اند. و بدین شیوه، بیرون رفتن زن، برای کار خارجی، مصیبت و بلایی خانمان سوز خواهد شد و برای خودش و خانواده و جامعه زیان‌های اقتصادی و اجتماعی کمرشکن و جبران ناپذیری را به بار خواهد آورد.»

از جمله حقوق زن این است که بعد از ازدواج کار نکند

این موضوع به قلم: **ایلیس ماکجنلی** است.[۱]

پرسش قدیمی این بود: آیا از جمله حقوق زن است، که بعد از ازدواج، کار خویش را نگه دارد و از آن دست نکشد؟ این پرسش در این روزگار، شایسته مناقشه و گفتگو نیست، زیرا زن کارگر، دیگر تنها یک پدیده ظاهری نیست، بلکه به صورت یک حقیقت از حقایق زندگی نوین درآمده است. اما پرسش تازه‌یی که جامعه شناسان و کارشناسان امور زنانه امروز، مطرح می‌نمایند، به نظر می‌رسد که درست

---

۱. به نقل از مجله «حضارة الاسلام» ص ۱۰۷.

عکس آن باشد، پرسش این است: آیا زنان خانه‌دار، نباید بعد از ازدواج کار نکنند؟! و آیا ما زنان، بعد از این که در این اواخر، آزادی را به دست آورده‌ایم، خائنان به جنس خود هستیم، اگر به خانه‌های قدیمی خویش برگردیم، که هزاران سال را در آن‌ها سپری کرده‌ایم؟! آیا برگشتن ما، به خانه قدیمی خود، خیانت به جنس ماست؟

بی گمان من در این مورد نظر خود را با قاطعیت می‌گویم که، زنان برای ماندن در خانه، به عنوان خانه دار، بیش از یک حقّ دارند، بلکه در آن صاحب اختیارند، من برای حرفه خودمان ارزش قائلم و آن را ارج می‌نهم و برای آن به لحاظ ارزش‌های انسانی و بشری اهمیّت خاصّی قائلم؛ تا آن‌جاکه برایم یک حرفه کافی به نظر می‌رسد، تا این‌که زندگی و دل را سرشار از نشاط سازد و بدان معنی بدهد.

اگر ما در یک جامعه ایده آل و نمونه می‌بودیم، نیاز به هیچ کاری نداشتیم و با وجود این، کلاً روز به روز بهتر و زیباتر می‌گردیم، اگر هر یک از مردان و زنان، ملتزم وظایف ویژه خود باشند و نمی‌گوییم که بهتر است، زنان از کارهای خارجی دوری نمایند، لیکن به طور کلی برای جامعه بهتر است؛ به هر حال شرف غامض و مبهم و التزامی که بر زنان است، آن است که تا این سیاره زمین، در فلک خود در گردش باشد، پیوسته کار کنند، بی‌شکّ ما زنان قربانیان بخشنده‌یی هستیم و ما آفت زندگی و خوره آن نیستیم؛ همان‌طوری که ظالمانه به ما چنین گفته‌اند.

بعضی از روانشناسان و تبلیغات دروغین چنین وانمود می‌کنند، که وظیفه ماست در هرجا کار کنیم غیر از منزل، این سخنان، لغو و کذب و پوچ و باطل‌اند به حقیقت کارهایی که ارزش دارند که ما به خاطر آن‌ها، پیوند خانواده را بگسلانیم، اندک‌اند و نبایستی آن‌ها را انجام دهیم مگر هنگامی که خود خانواده در آینده، از آن استفاده کند، نه فقط خانم خانه دار، خودش. یعنی اگر کاری برای آینده خانواده و خود زن مفید باشد، اشکالی ندارد.

زنان را به خانه هایشان برگردانید

شیخ **مُنَجِّد** می‌گوید:[1] گزارش جمعیت بهداشت جهانی می‌گوید: هر کودکی که متولد می‌شود، حداقل، تا سه سال نیازمند رعایت پیوسته مادرش می‌باشد، بی‌شکّ نبودن و فقدان این رعایت پیوسته مادر، به اختلال و آشفتگی شخصیّت کودک منتهی می‌گردد؛ هم‌چنین موجب انتشار جرائم خشونت‌آمیز نیز می‌شود. این جمعیت خواستار فراغت زن، برای رسیدگی به امور منزل شده است، یعنی کسانی که ضررها و آسیب‌های عدم حضور زن در خانه را با چشم خود دیده‌اند، گفته‌اند: این کار بر صحت و سلامت روانی کودک تأثیر منفی می‌گذارد. ای مردم! زنان را به خانه هایشان برگردانید و خواستار

۱- به نقل از نوار کاست «و لیس الذکر کالانثی».

فراغت زن، برای رسیدگی به امور خانواده شده است و از تمام حکومت‌های جهان خواسته است که بگذارند زن فراغت یابد و در مقابل ماندن وی در خانه‌اش، حقوق ماهیانه‌یی به وی بدهند، در بعضی دولت‌های اروپایی دیده می‌شود که اگر زن در خانه‌اش بنشیند، حقوق ماهیانه به وی می‌دهند. توجه کنید: آنان کشف کرده‌اند که بیرون رفتن زنان از خانه هایشان، برای کار بیرونی، خانواده را ضایع کرده است، لذا بدین نتیجه رسیده‌اند که به زنی که در خانه خود می‌نشیند و بدان رسیدگی می‌نماید، حقوق ماهیانه بدهند، سبحان الله! شگفتا!! این کار را به خاطر تشویق زنان خانه‌دار می‌کنند که برای رعایت فرزندان و عنایت بدین آشیانه‌ی گرم خانوادگی و برای تحقق استقرار و ثبات و آرامش روانی و ثبات خانوادگی در خانه‌های خود بمانند.

به یقین بررسی‌های پزشکی و روانشناسی، ثابت کرده است، که پرورشگاه‌ها و مهد کودک‌ها و شیرخوارگاه‌ها، نمی‌توانند نقش مادر را، در تربیت اطفال و مهر و محبت و شفقتی که غذای روحی کودک است، ایفا نمایند و جای مادر را بگیرند. در بریتانیا، یک گزارش علمی به افزایش مستمر و دائمی شمار زنانی اشاره می‌کند، که برای کار از خانه‌های خود بیرون می‌روند و این وضع بر نسل جوان، آثار وخیم و مصیبت باری برجای نهاده است و بررسی‌های انجام شده به اثبات رسانده‌اند، که فرزندان مادران کارگر، بیش از کودکان دیگر، ناموفق و ناامید شده و مرتکب آشوب و جرائم و بزهکاری‌های مختلف می‌گردند و بیش‌تر در معرض بیماری‌های روانی و مشکلات اجتماعی قرار می‌گیرند.

«وانگ شیانک سای» عضو مذکر در کمیته ملّی کنفرانس مشورت سیاسی ملّت چین، زن کارگر را تشویق کرده است که به خانه‌اش برگردد، نه به خاطر حلّ مشکل بیکاری، بلکه برای جلوگیری از پریشانی وضع خانواده و کودکان. سال ۱۹۹۹ میلادی، روز جهانی زن، شاهد نقل وقایع مجالس و مراسم شادی بخش و مسرت انگیزی بود، که کشورها، جشن تکریم و بزرگداشت زن سوییسی را به خاطر فداکاریش، در انجام وظایف و امور منزلی و خانگی بر پای داشته بودند.

بعضی از زنانی که به مناصب و مقامات عالی و برتری رسیده بودند، سخن شگفت انگیزی را خاطرنشان کرده بودند: خانم «براندا بادنیز» تصمیم گرفت که از وظیفه و شغل خود، به عنوان رییس اجرایی شرکت پپسی کولا، کناره گیری نماید و از حقوق دو میلیون دلاری سالیانه خود چشم پوشی کند. این خانم مدیر شرکت، به عنوان رییس اجرایی شرکت بزرگ پپسی کولا چه قدر می‌گیرد؟! دو میلیون دلار درآمد سالیانه، چرا از دو میلیون دلار سالیانه صرف نظر کرد و از آن شانه خالی نمود؟!! او گفت: تنها بدین علت که من کشف کردم که آرامش و راحتی شوهرم و فرزندان سه گانه‌ام، برایم از منصب و مقام و از میلیون‌ها دلار مهم‌تر و با ارزش‌تر است و این که منزل و خانه داری با فطرت و طبیعت و هستی‌ام، بیش‌تر سازگار و متناسب است، آری، هستی زن! پیش از وی خانم «بینی‌ها بینیس» رییس شرکت بزرگ کوکاکولا، در ایالات متحده امریکا، درست عین همین تصمیم را گرفته بود، زیرا

می‌خواست کودکی به دنیا آورد و مادر شود؛ هم‌چنین خانم «لنداکسلی» رییس تحریر و سردبیر مجله‌یی که معروف بود به دفاع از بیرون رفتن زن از کار بیرونی، صدای گریه خود را بلند کرد: من کار خویش را به سبب نیاز فرزندانم به من ترک نکرده‌ام، بلکه به سبب نیاز خودم بدانان این کار را کرده‌ام؛ من به فرزندانم نیاز دارم و می‌خواهم با فرزندانم باشم. یک زن آلمانی می‌گوید: من جدّاً، مایلم که در خانه‌ام بمانم، لیکن تا زمانی که پدیده شگفت‌انگیز اقتصاد نوین آلمانی، شامل همه طبقات ملّت نشده است، بی‌گمان چنین امری - بازگشت به منزل - متأسفانه محال و غیر ممکن است.

و یک زن ایتالیایی می‌گوید: بی گمان من به زن مسلمان غبطه می‌خورم و رشک می‌ورزم و آرزو می‌کنم که ای کاش! در کشور شما مسلمانان به دنیا می‌آمدم. یک زن فرانسوی هنگامی که وضعیت خود را برای پزشکی که در محیط کار با وی بود، ذکر کرد، می‌گوید: آن پزشک نظر مرا به خود جلب کرد که یادآور شد، زنش محجبه و با حجاب است، فهمیدم که دکتر مسلمان است، پس از وی پرسیدم، همسرت روزانه چگونه اوقات خود را در خانه می‌گذراند؟! او گفت: هنگامی که بامداد بیدار می‌شود، کارهای فرزندان را برای رفتن به مدرسه انجام می‌دهد و بعد تا ساعت نه یا ده می‌خوابد، سپس به انجام نیازمندی‌های منزل از قبیل ترتیب و نظم و نظافت و آشپزی می‌پردازد، از او پرسیدم، چه کسی هزینه زندگی او را می‌دهد، در حالی که او کار نمی‌کند؟! آری، این پرسش نزد آنان طبیعی‌ست و چیز شگفتی نیست: چه کسی نفقه او را می‌دهد، درحالی که او کار نمی‌کند؟!

شوهر پزشک آن زن گفت: من مسؤول نفقه او هستم و گفتم: چه کسی نیازمندی‌های منزل را برایش خریداری می‌کند؟ گفت: هرچه بخواهد من برایش می‌خرم، من با تعجب و دهشت زده، از وی پرسیدم: همه نیازمندی‌ها را با دست خودت می‌خری؟!گفت: آری! گفتم: حتی زیور آلات و طلا را نیز تو می‌خری؟ گفت: حتی آن را نیز! گفتم: پس همسر تو ملکه است!! و آن پزشک به خدا سوگند خورد، که آن زن پزشک فرانسوی به وی پیشنهاد کرد که همسرش او را طلاق دهد و از وی جدا شود، به شرط این که با وی ازدواج نماید و حرفه پزشکی خود را ترک می‌کند و به عنوان همسر دوم وی در خانه‌اش می‌نشیند.

وظیفه حقیقی زن، آن است که برای ملت، مردان آینده را پرورش دهد

استاد احمد بن عبدالعزیز می‌گوید:(۱)

ای کسانی که شغل و وظیفه زن را تأیید می‌کنید! شما، هر اندازه اعتراض کنید، زن، همان زن است و همان انسانی‌ست که خداوند او را زن آفریده است، پس او در ساختمان بدن و ترکیب اندام‌ها و از نظر

---

۱. «موقف الاسلام فی توظیف المرأة» ص ۸۶ - ۸۲ با اختصار.

ساختار جسمی و روانی و روحی با مرد فرق دارد و روانشناسان و علمای طبّ، این موضوع را به خوبی می‌دانند. ای دختر جوان مسلمان! برحذر باش از این که آرزوهای شیرین، تو را بفریبد، وعده‌های دروغین تو را گول نزند، بی‌شک وظایف ویژه مردان برای تو سخت و دشوار است، لیکن تو نیز وظایف دیگری داری، در مملکت خویش که همان خانه و خانه‌داری‌ست، ای ملکه کشور خانه داری! وظیفه اساسی و اصلی تو به شرح زیر است:

- وظیفه و نقش مادر شایسته‌یی که برای ملت، مردان را پرورش می‌کند.
- وظیفه و نقش همسری که خانه خویش را از شادی و مسرت سرشار می‌نماید.
- وظیفه کدبانویی که خانه خود را اداره می‌کند، به گونه‌یی که به صورت بهشتی درآید.
- وظیفه زن کامل و شایسته‌یی که سراپا محبت و مهربانی و عطوفت و رحمت و دلسوزی‌ست.

بی‌شک تو، در خانه ات ملکه‌یی هستی، که در دامان خویش، نسل‌ها را به جامعه تقدیم می‌کنی، بعد از این که در مدرسه تو، تحت سرپرستی و آغوش تو، تربیت یافتند و از عقیده و باور و ایمان ثابت و ریشه دارت سرشار شدند، تویی همان زمین حاصل خیزی که محبت و عشق و فداکاری و برادری و برابری و صداقت و کرامت را به همه هدیه می‌نمایی!!

تو همان مربی هستی که در خانه ات، گران‌بهاترین چیز را تربیت و پرورش می‌کنی، که همان کودک است تا از او مردی بسازی که بر محبت و عشق به مادر پرورش یابد و بدین کودک از آغاز کودکیش، شیری می‌دهی که سرچشمه‌اش محبت و مهر پاک و بی شائبه است.

و بالآخره:

انّما الاطفال نبتٌ	یشبه الغُصْنَ طریّاً
حین ترعاهم، ستجنی	ثمراً حُلْواً شَهیّاً
کن لهم خیر صدیق	مخلص القلب و فیّاً
یرفعوا ذِکراً سیبقیٰ	ساطعاً مثل الثُّریّاً

(بی‌گمان کودکان گیاهی هستند، شبیه به شاخه‌های نرم و لطیف و مرطوب.)
(وقتی که تو به آنان عنایت و توجه می‌کنی، از آنان میوه شیرین و مطبوع و لذیذ می‌چینی.)
(برای آنان بهترین دوست باش با قلب مخلصانه و وفادارانه.)
(آنان نامت را بلند می‌کنند و شهرتت را جاویدان می‌سازند که مثل ستاره ثریا درخشان باشد.)

باب پنجم

حجاب زن

حجاب و روپوش و چادر زن مسلمان:

بی گمان خود تاریخ به ما می‌گوید که سهل انگاری در حجاب و پوشش عفیف زنانه در هریک از ادیان گذشته، خارج شدن از امر دین به حساب می‌آمده است و بازهم می‌گوید که ترک پوشش و حجاب شرم آگین، در هر تمدنی، قطعاً نشانه و علامت فروپاشی این تمدن و ضایع شدن آن بوده است.

بنابراین اسلام حجاب و پوششی را برابر با دستور خویش آورده، که بشریت با آن آشنا بوده است و در دوران طولانی از تاریخ، خود نیز بدان متمسک بوده و آن را حفظ نموده است، پس اسلام امر حجاب و پوشش شرم آگین و با آزرم و حیا را اصلاح کرده و آن را به صورتی درآورده است که با زندگی انسانی تناسب و هماهنگی دارد و مطابق با برنامه و روش تربیتی اسلام و نظام آن است، تا آن گاه که خداوند، کره زمین و ساکنان آن را به ارث می‌برد و رستاخیز فرا می‌رسد. بی‌شک دعوت کنندگان به چهره نمودن و حجاب برداشتن و پرده شرم انداختن، در هر دوره‌یی، داعیان و مبلغان شرّ و تباهی بوده و دشمنان حق و خیر و خوبی به شمار آمده‌اند و خواستاران تباهی و فساد اخلاقی و دورکردن دین از مردم بوده‌اند، تا خودشان در این فضای مسموم و آلوده و فاسد، زندگی کنند، که خود دعوتگران به آن بوده و سرانجام به تن نمایی زنان و وسیله قرار دادن آنان و مفتون بودن و شیفتگی مردان منتهی گردیده است.

تمام مبلغان و دعوتگران به تن نمایی و چهره نمایی و کشف حجاب و بیرون رفتن از امر الله، بی گمان هم‌چون شیاطین بوده یا خود شیاطین‌اند و دوستدار و طرفدار گسترش فسق و فجور و فحشا در میان مردمند، تا خود در این منجلاب پوزه بمالند و تبهکاران شرور و فاسد، از آن خرسند گردند؛ اگرچه آن را در زیر پرده‌های دروغین پنهان کنند و با ادّعاهای فریبنده آن را رواج دهند.

ما در هر عصر و زمانی با این داعیان تن نمایی و چهره نمودن و کشف حجاب روبه‌رو بوده‌ایم و دیده‌ایم که قوی و نیرومند بوده و دعوتشان همیشه اجابت شده است، زیرا شرّ و فساد، به هواهای

نفسانی، نزدیک‌تر و دَرِی برای ورود به لذّات و شهوات نامشروع می‌باشد و بیش‌تر انسان را، به رهایی از قیود و تکالیف و التزامات دین می‌خواند.

این داعیان شرّ و فساد و تباهی، خواه از مسلمانان فریب خورده یا از غیر آنان باشند، همگی با هم در این صفت شریکند، که بر مبنای فرو پاشی اخلاق کریمانه و جنگ، با آن چه اسلام آورده است، زندگی می‌کنند و آنان زندگی حیوانی را دوست دارند و به حیوان نزدیک‌ترند تا به انسان.

بی‌شک، جوامع اسلامی، بدتر از جوامع غربی، تحت تأثیر این دعوت‌های پلید و آلوده قرار گرفته‌اند، زیرا زن مسلمانی که به چهره نمایی و تن نمایی و بی‌حجابی عادت می‌گیرد و بدان روی می‌آورد، از فرمان پروردگار خویش نیز سرپیچی می‌نماید و مستحق و سزاوار کیفر و عقاب وی می‌گردد و در تباه سازی و فاسد کردن جامعه‌یی که در آن زندگی می‌کند، از نظر اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی شریک و سهیم است و بار سنگین تمام این‌ها را به دوش می‌کشد، زیرا او با تن نمایی و چهره نمایی و بی پردگی خود، سبب آن‌ها می‌شود. تمام دعوتگران بدین وضع و حالت نیز که بدان می‌خوانند و از آن خرسند و راضی‌اند یا قادر و توانا بر منع از آن هستند ولی آن را منع نمی‌کنند، همگی شریک جرم وی می‌باشند. بی گمان زن بی حجاب و تن نما، با این کار خود، بدترین نمونه و الگو برای فرزندان و خواهران و دوستان خود است و با این عمل گناهکارانه خود، آنان را بر معصیت الله و پیامبر وی ﷺ و استحقاق سزاواری کیفر و سزای الله، تشویق و ترغیب می‌نماید.

به یقین هر زنی که بدین بی حجابی و تن نمایی تن می‌دهد، هم خود و هم جامعه را در هم می‌ریزد و همه قیود و تکالیف اسلامی را درهم می‌شکند و خود علیه خود اقدام می‌کند، زیرا به سرعت در دام ترس و بیم اسارت گرگ‌های آزمند بشری می‌افتد، که گرسنه و شیفته تن برهنه و پیدای زن می‌باشند و پیوسته در کمین آن گونه زنانند، تا شهوات و بوالهوسی‌های خود را ارضا کنند، بدون توجه به هیچ چیزی، آری، اینان گوشت لخت و برهنه و آنان گرگان گرسنه‌اند. آن وقت زن برهنه بی حجاب، در زندگی خود احساس امنیت را از دست می‌دهد، خواه زن با شوهر، یا بی شوهر باشد.

قطعاً زن بی حجاب و تن نما ـ که مخالف با دستور الله است ـ خود و دختران‌اش و جامعه را به دوران بردگی و کنیزی بر می‌گرداند، همان زمانی که زن اندام‌های فریبنده خود را، بر مردان عرضه می‌کرد، تا پول بیش‌تری بدهند و با بهای بیش‌تری او را تصاحب نمایند، زیرا به حکم فطرت، زن مطلوب و مرغوب مرد است، لذا خداوند برای مرد حلال کرده است تا در چهار چوب شریعت پاک و آبرومندانه، او را بخواهد و تصاحب نماید.

پس هرگاه زن از اندام‌های فریبنده خود پرده برداشت و تن برهنه خویش را به نمایش مردان گذاشت، او خود راهی به مرد می‌دهد که از آن راه او را بطلبد، که نه راه شرعی و نه راه پاک و آبرومندانه‌یی است، پس کیست قربانی شده در این میان؟!! زن یا مرد؟!

بی گمان غفلتی بزرگ است که زن به دعوت داعیان تن نمایی و بی حجابی پاسخ مثبت دهد، خواه این داعیان بی‌شرمی، مردان باشند یا زنان، فرقی نمی‌کند، زیرا در این صورت به ندای کسی پاسخ می‌دهد

که او را به زیان رساندن به خویش می‌خواند، بی‌گمان به کسی پاسخ مثبت می‌دهد، که او را به تباهی و ضایع شدن در دنیا و عذاب و کیفر الهی در آخرت می‌خواند!!

بایستی ما، دعوتگران به بی حجابی و پیروان‌شان را با صفاتشان بشناسیم نه با اسماء و نام‌هایشان، تا هر زن و مرد مسلمان، چون این صفات را در آنان دید، از آنان بر حذر باشد و تمام فریب خوردگان غیر مسلمان نیز از آنان پرهیز نمایند، زیرا تمام ادیان آسمانی ـ پیش از این که تحریف و تأویل باطل و تزویر در آن‌ها راه یابد ـ تن برهنگی و بی حجابی را حرام و ممنوع کرده‌اند.

اینک شبهه‌هایی که پیرامون حجاب برانگیخته‌اند و ردّ و ابطال آن‌ها:

شبهه اول: حجاب و روپوش زنان، پیش از اسلام وجود نداشته، بلکه نظامی‌ست که اسلام آن را به تازگی پدید آورده و بدعتی‌ست از بدعت‌های اسلام. پاسخ ردّ بدین شبهه با سه وجه به شرح زیر خواهد بود:

■

بی‌گمان یکی از وهم‌ها و پندارهای شایع به ویژه در میان غربیان این است، که می‌گویند: حجاب و تن پوش آبرومندانه و باشرم و حیا، نظامی از بدعت‌هاست و از پدیده‌های نوظهور اسلامی‌ست و پیش از اسلام نه در جزیرة العرب و نه در غیر آن وجود نداشته است و تقریباً نزد غربیان، زن باحجاب، مترادف با زن مسلمان است یا مترادف است با زن ترکی، زیرا در نظر آنان، زن ترکی بیانگر اسلام بوده است، در خلال آن وقت که ترکیه دارالخلافه اسلام بود. این پندار خیالی آنان، به راستی بیانگر جهل و نادانی آنان نه تنها به خود اسلام، بلکه به حقایق تاریخ نیز می‌باشد؛ هم‌چنین جهل آنان به متون و نصوص کتاب‌های دینی‌شان که در دست‌شان است و بدان‌ها تعصب می‌ورزند و زحمت قرائت و خواندن و مراجعه به آن‌ها را به خود نمی‌دهند، به ویژه تورات و انجیل. پس هرکس کتاب‌های آنان را بخواند و بدان‌هامراجعه نماید، بدون کم‌ترین رنج، در پژوهش و جستجوی آن‌ها در می‌یابد که حجاب و تن پوش شرعی در میان عبرانیان از زمان حضرت ابراهیم عليه السلام معروف و متداول بوده و هم‌چنان در میان آنان در روزگار تمام پیامبران‌شان تا بعد از ظهور نصرانیت معروف مانده است.[۱]

حجاب و پوشش شرعی در شریعت یهودیت ذکر شده است

در «سِفر تکوین» اصحاح بیست و چهارم (۶۶ - ۶۳) داستان بلندی درباره زنی به نام «رفقة» آمده و آن چنین است: «... اسحاق بیرون رفت، تا هنگام بعد از ظهر، در مزرعه تأمل کند. او چشمان خود را

---

۱. «عودة الحجاب» ص ۷۶ - ۷۵.

برداشت و نظر انداخت، ناگاه دید که شترانی به وی روی می‌آورند و «رفقة» چشمان خود را برداشت، پس اسحاق را دید و از شتر پیاده شد و به عبد خود گفت: کیست آن مردی که برای ملاقات من می‌آید؟ پس آن عبد گفت: او سید و سرور من است، پس «رفقة» روبند را گرفت و خود را پوشاند» و در اصحاح سی و هشتم از «سِفر تکوین» (۱۴ - ۱۱) آمده است: «... یهودا به عروس خود «تامار» گفت در خانه پدرت به صورت بیوه بنشینی تا پسرم «شیله» بزرگ شود، زیرا مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد، تامار رفته و در خانه پدر خود ماند و چون روزها سپری شد، دختر «شوعه» زن یهودا مُرد و یهودا بعد از تعزیت او با دوست خود «حَبرَه عَدُلاَمی» نزد پشم چینان گلّه خود به «تمنه» آمد و به تامار خبر دادند و گفتند: اینک پدر شوهرت، برای چیدن پشم گلّه خویش به «تمنه» می‌آید، پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرده، بُرقُعی به روی کشیده و خود را در چادری پوشید و به دروازه عینایم که در راه «تمنه» است بنشست، زیرا دید شِیلَه بزرگ شده است و او را به وی به زنی نداده‌اند» تأمل کن در آن چه تامار کرد وقتی که خبر آمدن پدر شوهرش را به وی دادند، به سرعت رفت و روبند را برگرفت و چهره خود را بدان پوشانید، جامه خود را برداشت و خود را در آن بپیچید، زیرا شوهرش بزرگ شده و او همسر او نبود. در سرود پنجم از سرودهای سلیمان، آن زن می‌گوید: ای کسی که نفس تو را دوست دارد! به من خبر بده، هنگام گرمای نیم روزی گله ات را کجا می‌چرانی؟ و چرا من هم‌چون مقنعه‌یی باشم نزد گله‌های یارانت؟! و باز هم ذکر کرده است که خداوند دختران صهیون را مجازات خواهد کرد به خاطر این که حجاب و روبند خود را ترک کرده و خودنمایی نموده‌اند؛ همانگونه که در اصحاح سِفر اشعیاء آمده است: ... و خداوند می‌گوید چون دختران صهیون، متکبرند و با گردن افراشته و غمزه چشم، راه می‌روند و به ناز می‌خرامند و به پای‌های خویش خلخال‌ها را به صدا در می‌آورند؛ بنابراین خدا فرق سر دختران صهیون را کَلْ خواهد کرد و خداوند عورت ایشان را برهنه خواهد نمود و در آن روز خداوند زینت خلخال‌ها و پیشانی بندها و هلال‌ها را دور خواهد کرد و گوشواره‌ها و دستبندها و روبندها را و دستارها و زنجیرها و کمربندها و عطرهاو تعویذها را و انگشترها و حلقه‌های بینی و رخت‌های نفیس و رداها و شال‌ها و کیسه‌ها را و آینه‌ها و کتان‌های نازک و عمامه‌ها و بُرقُع‌ها را، و واقع می‌شود که به عوض عطریات عفونت خواهد شد و به عوض کمربند، ریسمان و به عوض موی‌های بافته، کَلِی و به عوض سینه بند زنّارِ پلاس و به عوض زیبایی، سوختگی خواهد بود. پس این نصّی‌ست بر این که زنانی که این کارهای حرام را مرتکب می‌گردند در روز قیامت کیفر داده می‌شوند، زیرا زیور آلات و لباس زیبا و فاخر، از آنان گرفته می‌شود و به سزای این که موی‌های سر خویش را برهنه کرده‌اند، کَچل می‌شوند و به سبب این که زیبایی‌های اندام خویش را برهنه نموده‌اند، اندام‌های آنان با آتش سوزان داغ می‌گردد.

و بابا مَتیٰ مسکین می‌گوید:[1] «زن یهودی همواره سرپوشیده بوده، به گونه‌یی که علائم و خطوط چهره‌اش مطلقاً پیدا نبوده است و در خانه خود محبوس بوده و زیر سلطه شوهر یا پدرش قرار داشته است» و کاری که «رفقة» همسر اسحاق در اولین روبه‌رو شدنش با وی انجام داد، بر این مطلب تأکید می‌کند. و از بنده‌اش پرسید: کیست این مردی که در مزرعه برای ملاقات ما می‌آید؟ آن عبد و غلام گفت: او سید و ارباب من است، پس حجاب را برداشت و خود را بدان پوشاند...» (تکوین ۲۴: ۱۵و۱۶)

حجاب در نصوص نصرانی و مسیحی نیز ذکر شده است

در رساله نخستین «پولس» به خانواده‌اش آمده است: کورنثوس ندای عام از کشف حجاب زن و عقوبت کسی که سرش را نمی‌پوشاند با تراشیدن و کوتاه کردن موهایش، گفت: زنی که نماز می‌خواند یا پیش‌گویی می‌کند و سرش پوشیده نباشد، پس سرش نازیبا می‌گردد، زیرا او آفریده عیناً یک چیزند. اگر زنی سر خود را نپوشاند، پس موی وی کوتاه شود؛ اگرچه برای زن زشت است که مویش کوتاه یا تراشیده باشد تا پند گیرد (اصحاح ۱۱، ۶ - ۴) و باز هم می‌گوید: «در دل خود انصاف دهید آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند» (اصحاح ۱۴ - ۱۳ - ۱۱) و «پولس» در رساله کورنثوس اول می‌گوید: «بی‌گمان نقاب شرف است برای زن» و نزد آنان هنگامی که با غریبه‌ها ملاقات می‌کرد، برقع و نقاب بر چهره خود می‌نهاد و آن را هنگامی که با لباس سوگواری در منزل منزوی می‌شد، از سر می‌نهاد و کلیسا در قرون وسطی، گوشه‌یی از کلیسا را به زنان اختصاص می‌داد تا با مردان قاطی نشوند.

و کنت «هنری دی کاستری» گفته است: چه بسا انجیل درباره حجاب بیش‌تر دقت نموده است، لیکن بدان عمل نمی‌کنند مگر قومی که خداوند آنان را به نعمت کمال اختصاص داده است.[2]

مسیحیت لباس خاصی برای زن ندارد، یعنی شرایط خاصی دارد، لیکن شرط است که لباس دارای حشمت و وقار باشد و ملاحظه می‌شود که لباس راهبه‌ها، در مسیحیت شبیه لباس شرعی زنان مسلمان است؛ هم‌چنین که مسیحیت هیچ نوع آرایش و زینتی را برای چهره جایز نمی‌داند و هیچ عمل تعدیلی و تغییر در چهره را با جراحی نیز جایز نمی‌داند.

پطرس که زنان را به حشمت می‌خواند می‌گوید: «(۳) و شما را زینت ظاهری نباشد از بافتن موی و آراسته شدن به طلا و پوشیدن لباس، بلکه انسانیت باطنی، قلبی در لباس پاکدامنی، روح حلیم و آرام، که نزد خدا گرانبهاست» (البطرس ۳: ۶ - ۳)

هم‌چنین که پُولَس توصیه می‌کند: «بازهم می‌خواهم زنان با ظاهر لایق و لباس حشمت و آراسته به حیا و متانت ظاهر شوند و خود را با طلا و لؤلؤ و زیورآلات گران‌بها نیارایند بلکه به چیزی خود را بیارایند که لایق زنانی باشد، که آشکارا اعتراف می‌کنند به این که در تقوای خدا زندگی می‌کنند.» (اتیموثاوس ۲: ۱۰ - ۹)

---

۱. «حقوق المرأ و واجباتها» ص ۲۷، دیر الانبامقار.
۲- برگرفته از کتاب: «الاسلام خواطر و سوانح».

نیز تعالیم و آموزه‌های دسقولی[1] - تعالیم رسولان - توصیه می‌کند به این که زنان خود را برای بیگانگان نیارایند: «(۲) پس هرگاه تو خواستی که زن مؤمنی باشی و خدا را راضی نمایی، ای زن! خود را نیارای برای این که یک مرد بیگانه را راضی کنی و آرزو نکن که مقنعه‌ها و جامه‌ها و زینت‌ها را بپوشی، این گونه چیزها لایق زنان فاحشه است تا بدین‌گونه تو را دنبال کنند، آن کسانی که بدین اعمال شکار می‌شوند.»

مسیحیت عمل جراحی را برای تعدیل خلقت و تغییر آن حرام کرده است: «(۳) چهره ات را که خدا خلق کرده است زیبا مساز، زیرا در آفرینش خدا چیزی نیست که زیبا نباشد، زیرا هرچه خدا آفریده است بسیار زیباست و هرگاه چیزی راکه خود زیباست و خالی از زیبائی نیست، زیبا سازید و بخواهید برآن و زیبایی آن بیفزایید، پس به نعمت خدا دشنام داده‌اید.» مسیحیت بدین ایمان ندارد که زنان ادعا کنند، زینت را برای زینت می‌خواهند و زنان را برحذر می‌دارد از فتنه ناشی از این خودآرایی.[2]

«(۴) لیکن بازهم ای زن تنها! برای زیبایی و جمال خود را آراستی، پس از حکم خدا و غضب خدا و تشبّه به زنان زناکار، رهایی نمی‌یابی، زیرا تو از این لحاظ ملازم شخص دیگری می‌شوی تا تو را دنبال کند و در تو طمع ورزد، پس خود را حفظ کن تا در خطا نیافتی و مرتکب گناه نشوی و دیگران به خاطر تو در شکّ نیافتند.» و مسیحیت صدای بلند زن یا صدای ساختگی زن را حرام می‌سازد و پولس می‌گوید: «باید زنان شما در کلیساها ساکت و خاموش باشند، زیرا بدانان اجازه داده نشده که در کلیسا سخن بگویند، بلکه باید خاضع باشند، همان‌طور که ناموس می‌گوید.» (۱ - کورنثوس ۱۱: ۱۱) و مسیحیت نگاه به نامحرم را نیز حرام کرده است: «... لیکن من به شما می‌گویم هرکس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.» (متّی ۵: ۲۸)

پوشیدن سر توسط زن از احترام و تقدیس است: پولس در دستور به زنان می‌گوید: «(۶) هرگاه سر خود را نپوشاند، پس باید مویش کوتاه گردد! لیکن مادام که کوتاه کردن موی، یا تراشیدن سر برای زن عار و ننگ است، پس باید با حجاب باشد و سر خود را بپوشاند.» (کورنثوس ۱۱: ۶) لذا پدران مسیحی به احترام و حشمت و حیا سفارش می‌کنند، حتی در مراسم جشن عروسی. بابا یوحنّا می‌گوید:[3] در موعظه شماره (۲) بر رساله اول کورنثوس حتی او مسیحیان را برحذر می‌دارد، از آن چه در مجالس عروسی به فساد اخلاقی زن مسیحی و در معرض خطر قرار گرفتن وی می‌انجامد: «... لیکن هنگامی که مجالس جشن عروسی و زفاف برپا می‌گردد، چیزهایی پیش می‌آید که مسخره و خنده آور است... آن

---

۱. دسقولی: تعالیم رسولان برحسب ادعای مسیحیان و مراد از رسولان، شاگردان حضرت عیسی‌ست و به اعتقاد مسیحیان این تعالیم وصیت‌های رسول است که کلیساها به ارث برده‌اند.

۲. الاب متّی المسکین: المرأة حقوقها و واجباتها، ص ۶۶، دیر الأنبامقار.

۳. الاباء و المرأة: الیزابت. ا. کلارک ص ۶۰ - ۵۹ دارالثقافة.

جا رقص هست و آلات موسیقی بادی و ترانه‌ها و کلمات رکیک و بد مستی هست، سپس کارهای بی ارزش شیطانی وجود دارد.»

سپس تأثیر آن را بر عروس توضیح می‌دهد و می‌گوید: «چگونه به شدّت این اعمال و عادات محکوم نمی‌گردد، این عاداتی که دختر دوشیزه پاک دامن را ـ که در طول زندگیش در داخل چهاردیواری منزل زندگی کرده و دروس شرم و حیا از آغاز کودکیش، به وی یاد داده شده است ـ مجبور می‌کند که ناگهان به کلّی حیا و شرم خود را رها کند، تا یاد گیرد، که حجاب حیا و شرم خود را از آغاز ازدواج به دور اندازد و از آن شانه خالی کند و او را در میان مردان شهوتران و جلف و پلید و آلوده و مخنّث صفت می‌گذارند؟!!»

او اضافه می‌کند که از ازدواج انتقاد نمی‌کند لیکن از فساد و تباهی ناشی از آن انتقاد می‌نماید، پس گفته است: «من از مجموعه فساد و بدی‌هایی که در شب نشینی ازدواج است و از تغییر چهره و سایه چشمان و تمام چیزهای غیر ضروری از این قبیل، انتقاد می‌کنم به حقیقت این دوشیزه زیبای پاکیزه، از آن روز که بدین شیوه از او پرده و حجاب بر می‌دارند، در معرض طمع عشاق آزمند قرار می‌گیرد، پیش از آن که محل نظر شوهر آینده‌اش باشد.»[1] و در عصری که کلیسای ارتودکس حکومت می‌کرد زن را از تمام حقوقش در اجتماع محروم کرد!! و حضور وی را در جشن‌ها و ضیافت‌ها و مجالس بزرگ ممنوع نمود و او را ملزم به حجاب کرد، که ساکت و خاموش و صابر باشد و او هیچ کاری ندارد جز اطاعت از شوهرش و قیام به کار ریسندگی و بافندگی خانگی و پخت و پز غذا و هرگاه از خانه بیرون رفت، باید تمام اندامش از طوق سر تا پاشته پا پوشیده باشد. شاید آثار روبند و حجاب تا به امروز نزد اهل کتاب باقی مانده باشد و این وضع در لباس راهبه‌های نصرانی و دخول آنان در کلیسا، ظاهر و آشکار است؛ درحالی که سر خود را پوشانده‌اند، بلکه آنان حتی امروز هم، در مجالس جشن عروسی، چهره‌های خود را با نقاب و روبند نازکی می‌پوشانند که شاید از بقایای دین‌شان باشد.[2]

▣

بی گمان هرکس تاریخ را بخواند نه این که در صفحات آن تفحص و تحقیق کند، به خوبی می‌داند که حجاب زن قرن‌ها پیش از اسلام، معروف و متداول بوده است.

در تمدن یونانی پیش از فروپاشی آن، حجاب زن در آن جا معروف بوده است و پیش از آن که تمدن یونان از هم فرو پاشد، عفت و پاکدامنی و مصونیت ذاتی زن، ازگرانبهاترین چیزهایی بوده که جامعه بدان افتخار می‌کرده است.[3]

---

۱. «المرأة فی الیهودیة و المسیحیة و الاسلام» ص ۲۵۰ - ۲۴۸.

۲. عودة الحجاب ۳، ۷۸ - ۷۶.

۳. آتن و اغلب شهرهای یونان حجاب را بر زنان آزاده واجب و اجباری کرده بودند و حجاب. زن آزاده را از کنیزکان و روسپی‌ها ممتاز و مشخص می‌کرد.

حجاب زن در خانواده‌های محترم شایع بود، حتی خانه‌های خود را به گونه‌یی می‌ساختند که قسمت مردانه و قسمت زنانه کاملاً از هم جدا باشد، هر خانه‌یی چیزهای ویژه خود را داشت و هنگامی که این تمدن شروع به فرو ریختن کرد، از میان عوامل فروپاشی آن، یکی عدم پایبندی به حجاب بود، که به حقیقت فسق و فجور و بی حجابی و تن نمایی، جای آن را گرفت؛ تا جایی که زنان بدکاره و روسپی از منزلت بالایی برخوردار شدند و مردم نیز، آزادانه به خانه‌های روسپیان می‌رفتند. حتی زنان روسپی به صورت خادمه‌های معابد در می‌آمدند و زنا با آنان، زنای مقدس نام گرفت!!!

رومیان در دوره‌یی از تمدن‌شان، قوانینی را وضع می‌کردند، که ظاهر شدن زن با زینت و زیور در راه‌ها را حرام می‌کرد و یکی از قوانین‌شان، قانون «اوبیا» بود که مبالغه در زینت و آرایش را، بر زن حرام می‌کرد، حتّی در خانه‌اش، سپس بعدها، این تمدن، آن قدر درباره حجاب زن تساهل و سهل انگاری کرد و افسار خودنمایی و بی حجابی را بر گردن وی انداخت و او را آزاد گذاشت، که سبب فسق و فجور و فحشا گردید و این کارشان نشانه فروپاشی تمدن‌شان بود که فرو پاشید.

زنان رومی در اول عهد جمهوری، در رعایت حجاب مبالغه می‌کردند؛ تا جایی که ماما از خانه‌اش خارج نمی‌شد، مگر این که تحت الحفظ و نقاب بر چهره زده و پیراهن بلندی تا پاشنه‌های پایش

پس در خانه‌های حریم - برای مثال - زن یا دختر جوان که هنوز ازدواج نکرده بوده، در یک رکن و گوشه خانه حریم می‌نشست و آن را ترک نمی‌کرد تا این که ازدواج می‌کرد و به خانه زناشویی منتقل می‌گشت و زوجین جز در شب زفاف، همدیگر را نمی‌دیدند... و ازدواج اجازه آزادی اختلاط و آمیزش با مردان و بیرون رفتن از منزل را به وی نمی‌داد و زن در خانه خویش تنها از زنان استقبال می‌کرد، یا از مردان خویشاوند نزدیک شوهرش و به وی اجازه داده نمی‌شد که از مهمانان مرد شوهر نیز استقبال نماید و یا آنان بنشیند یا با آنان غذا صرف نماید، حتی با حضور شوهرش، بلکه به مجرد همراهی شوهرش با یکی از دوستانش، در صحن خارجی منزل، سبب می‌گردید که زن خود را ناپدید سازد. تا در اتاق‌های مخصوص زنان پناه گیرد و هنگامی که «کورنیلوس تیبوس» مورخ رومانی، در قرن اول پیش از میلاد به دیدار یونان آمده بود، زندگی گوشه‌نشینی و جدایی که زن یونانی در آن زندگی می‌کرد، او را به دهشت انداخت، چون او در کشور خود، به اختلاط دو جنس مرد و زن عادت کرده بود و می‌گوید: «بسیاری از چیزهایی که رومیان آن را با خرد و مهارت منظم کرده‌اند. یونانیان آن را منافی با حُسْنِ ادب و تربیت می‌دانند. کدام رومانی در همراه داشتن همسرش بر سفره مهمانی احساس ننگ و عار می‌کند؟! و معمولاً زنان رومانی اتاق‌های اول منزل را اشغال می‌کنند که بیش‌تر در معرض دید هستند و از بسیاری از آشنایان خود استقبال می‌نمایند، اما نزد یونانیان، کار برعکس آن است، پس زنان آنان، در سفره مهمانی شرکت نمی‌کنند مگر هنگامی در نزد خویشاوندان خود باشند و آنان بیش‌تر قسمت منزوی منزل را اشغال می‌نمایند، جایی که ورود مرد بیگانه بدان ممنوع است.»

به زن اجازه داده نمی‌شد که از منزل خارج شود، مگر با اجازه شوهرش و این با هم بیرون رفتن هم عادت نبود، مگر با عذری موجه، مانند دیدار از خویشاوندی، یا عیادت از بیماری یا شرکت در مجلس تعزیه‌یی و در مواردی که به زن اجازه بیرون رفتن داده می‌شد، آداب و رسوم؛ او را ملزم می‌کرد، که حجابی بپوشد، که علائم و خطوط چهره‌اش را بپوشاند و پنهان نماید.

و «دیکا یرش» توصیف می‌کند، حجاب زنان «طیبة» یکی از شهرهای یونان را که می‌گوید: «آنان لباس خود را پیرامون صورت‌شان، به گونه‌یی می‌پوشند که تنها چهره پیداست، مثل این که با نقاب می‌پوشانند، که جز چشمان‌شان دیده نمی‌شود.» نگاه: تطور المرأة عبر التاریخ، ص ۳۶ - ۳۵.

پوشیده و بر روی آن عبای بلندی ـ که چیزی از قامت وی را نشان نمی‌داد ـ می‌پوشید، سپس در عهد امپراتوری آن قدر وضع تغییر کرد که بعضی از مصلحان وحشت کردند؛ هم‌چنین ایرانیان قدیم نیز حجاب را می‌شناختند و بی حجاب بودن زن و برهنه بودن غیر از چهره مرد را نیز مظهری منافی با حشمت و حیا و ادب می‌شمردند و زنان‌شان تمام اندام خود را می‌پوشاندند و بعد از حکم «دارای اوّل» حجاب و تن پوشاندن زنان طبقه پیشرفته و ظاهر شدن‌شان در جوامع، نظامی ضروری بود که مراعات می‌شد و زنان جسارت نمی‌کردند بیرون روند، مگر در کجاوه‌هایی که بر آن‌ها پرده پوشیده بودند و آنان را منع کرده بودند که در مجالس خصوصی یا عمومی با مردان بیامیزند و زنان شوهر کرده، از رؤیت نزدیک‌ترین خویشاوندان نیز، حتّی پدران و برادران، منع شده بودند و در نتیجه آن، ما از زنان، نامی یا تصویری در نقش‌ها یا مجسمه‌یی نمی‌بینیم که ایرانیان قدیم ساخته باشند حجاب نزد هندی‌ها نیز شایع بوده است، حتی در عصر مهابهاراته و آیین‌های قدیم نیز با حجاب آشنا بوده‌اند و در «الیاذه» از قول «هکتور» آمده است: من از غارت راضی نیستم، هرگاه نزاع و تیر اندازی میان مردان «طروادی» و زنان بلند نقاب «طروادی» پیش آید. پس، از ذکر قناع «ایقاب» و بُرقع «هیلانة» و برقع‌های زنان و خدایان زن، در می‌یابیم که زنان یونانی نقاب و روپوش را به کار می‌بردند.

به علاوه، حجاب تا قرون وسطی و بعد از آن هم‌چنان شایع بوده است و هنوز نیز آثار آن پیداست و نصرانی‌ها چیزی از آن را تغییر نداده‌اند، لذا در دولت روم شرقی «بیزنطی» اگرچه عمومی نبوده، بازهم شایع بوده است.

هم‌چنین حجاب در میان آشور قدیم[۱] و در تمدن سومریان نیز[۲] معروف بوده است.

---

۱. در حفاری‌های آشور قدیم تأکید شده، که حجاب نزد آنان معروف بوده است. زیرا لوحه‌های گِلی را یافته‌اند که به قرن دوازدهم پیش از میلاد برمی‌گردد، که شامل قواعد قانونی قدیم‌تر از آن زمان است و در یکی از فقرات لوحه اوّل، از آن‌ها، بیان و شرح مفصلی از نظام حجاب زنان آزاده، غیر از کنیزکان و روسپیان و فاحشه‌ها، آمده است، بلکه اگر کنیزی یا روسپی حجاب می‌پوشید، کیفر شدیدی داده می‌شد. برای مثال گوش چنین کنیزی را می‌بریدند و بر روسپی پنجاه تازیانه می‌زدند و بر سرش قطران می‌ریختند و هرکس کنیز محجبه یا روسپی محجبه یا قحبه محجبه را می‌دید بر وی واجب بود، که او را دستگیر کند و او را به دادگاه قصر ببرد و در پاداش جامه او را به وی می‌دادند و برعکس آن، هرگاه او را دستگیر نمی‌کرد، کیفر سختی داده می‌شد و پنجاه تازیانه، بر وی می‌زدند و هر دو گوشش را سوراخ می‌کردند و آن‌ها را به نخ می‌کشیدند و بر پشتش گره می‌زدند و هرکس علیه وی اقامه دعوی می‌کرد، جامه‌اش را به وی می‌دادند و یک ماه در خدمت پادشاه بیگاری می‌داد. ملاحظه می‌شود که کنیز اگر با اربابش بیرون می‌رفت، بر وی واجب بود که حجاب بپوشد و روسپی و قحبه نیز اگر ازدواج می‌کردند، حجاب می‌پوشیدند و فقره دیگری از همین لوحه اول، دستورالعمل‌هایی را بیان می‌کند، برای مردی که می‌خواهد به سُرّیه و کنیز تصرف شده خویش، صفت همسر بدهد، پس بر وی است، که پنج یا شش نفر از آشنایان را بخواند و در پیشگاه آنان بر وی حجاب بپوشاند و بگوید: او همسرم می‌باشد. پس رسماً همسرش می‌شد.

۲. خانم «موازیزسیج» پژوهشگر ترک ۹۲ ساله و متخصص در تمدن‌های سومری و حیثیتی، در خلال بررسی‌هایی روی حفاری‌های باستانی ـ که در ترکیه پیدا شده ـ به این نتیجه رسیده است: حجاب در تمدن سومری معروف بوده است و تاریخ آن به چهار هزار سال گذشته می‌رسد و بانوان چیزی بر سر می‌نهادند که شبیه به حجابی بوده است، مانند حجابی

و حجاب در عصر جاهلی عرب نیز متداول بوده است.(۱)

که زن امروز بر سر می‌نهد و خانم «سیج» مدیر دانشکده آثار باستانی ترکیه، رمز کتابت کنده شده بر روی سه هزار لوح را خوانده و توانسته است که رمز آن‌ها را کشف نماید، که به کشف اسرار تاریخی حجاب کمک کرده و تأکید نموده است که نتایج آن، فطرت حجاب نزد زن را کشف می‌نماید و نقوش باستانی که بر روی دیوارهای معابد و گورستان‌ها یافت شده است، ثابت می‌کند که زن پیش از پیدایش مسیحیت، پوششی بر سر می‌نهاده است. نگاه: مجلة: الوعی الاسلامی شماره ۵۰۷ سال ۱۴۲۸ هـ.

۱. زیرا ادّعای «وبیر» که می‌گوید: حجاب در عصر جاهلی معروف نبوده است. صحیح نیست و اخبار و روایات و اشعار جاهلی زیر این ادّعای او را باطل می‌نمایند:

اخبار صحیحی درباره این که زنان حجاب می‌پوشیدند، در دست است از جمله آن‌ها، این است که سبب جنگ روزهای «فجار» اول این بود که جوانانی از قریش و بنی کنانه، زن زیبایی را از بنی عامر در بازار عکاظ دیدند و از وی خواستند که حجاب خود را بردارد و او نپذیرفت و یکی از آن جوانان، به وی اهانت کرد و او نیز از قوم خود فریادرسی خواست، پس جنگ بپاخاست.

- و از جمله آن‌ها ذکر سبب عاشق شدن عبدالله بن علقمه به «حُبَیش» همسرش، این است که او نزد خانواده حُبَیش مهمان شد و او را در مجلس سخنرانی خود نشاندند، پس حُبَیش که روبند حریر سبز پوشیده بود، بیرون آمد و باد پرده از روی وی انداخت، پس صورت و دستانش پدیدار شد و عبدالله شیفته و شیدای وی گردید.

- و از جمله: هند دختر صعصعة جدّ فرزدق شاعر که به قول وی افتخار می‌کند که گفت: هرکس از زنان عرب، چهار نفر را مانند چهار نفر برایم بیاورد، برایم حلال باشد که با آنان روسری و حجاب خود را بردارم و گلّه شترانم از آن او باشد، پدرم صعصعة و برادرم غالب و دائیم أقرع و شوهرم زبرقان بن بدر. او حجاب برتن داشت، زیرا بر این چهار شخص بزرگ و محرم وارد شد و حجاب را انداخت و به وی گفتند: چرا چنین کردی؟! تو از زنانی نبودی که بی حجاب باشی؟! گفت: وقتی که شما را دیدم، تکبر و غرور در من برخاست، پس هر زنی از زنان عرب، روبند خود را نزد کسانی مثل شما چهار نفر، بیندازد، گلّه شترانم از آنِ او باد.

– و از جمله، در امثال عرب جاهلی آمده است چیزی که آشنایی آنان را با حجاب تأکید می‌کند، که می‌گویند: «إنَّ العوان لا تُعَلَّمُ الخمرة» (زن میان سال را حجاب و روبند بر سر نهادن، نمی‌آموزند) یعنی نیازی به آموزش حجاب پوشیدن ندارد، مثلی‌ست که برای مرد کار آزموده و تجربه دیده می‌زنند.

شعر جاهلی سرشار است از ذکر حجاب و روبند و نقاب، همان‌طوری که سرشار از بی حجابی نیز می‌باشد، برای مثال نَمِربن تولب درباره زنش که وی را ترک کرده است می‌گوید:

وَ صَدَّتْ کَأَنَّ الشَّمسَ تَحْتَ قِناعِها   بَدَا حَاجِبٌ مِنْهَا وَ ضَنَّتْ بِحَاجِبِ

(او درحالی مثل خورشید در زیر نقاب و روبند بود، از من امتناع ورزید، یک چشمش و ابرویش پیدا و با چشم و ابروی دیگر بخل ورزید.)

و ربیع بن زیاد عبسی بعد از کشته شدن مالک بن زهیر می‌گوید:

مَنْ کَانَ مسروراً بِمَقْتَلَ مالِکٍ   فَلْیَأتِ نسوتَنا بوجهِ نهارِ
قَدْ کُنَّ یَخْبَأْنَ الْوُجُوهَ تَسَتُّراً   فَالْیَوْمَ حین بَدَوْنَ لِلْنُظارِ
یخمشن حُرَاتِ الْوُجُوه عَلَى امْرِیءٍ   سَهلِ الخلیقة طیب الأخبار

(هرکس از کشته شدن مالک خوشحال است، در دل روز بیاید زنان ما را ببیند که قبلاً چهره خود را می‌پوشیدند، اما امروز هنگامی که در پیش بینندگان آشکار می‌شوند برای گریه و سوگ بر کسی که خوش اخلاق و خوش خبر و نیک شهرت بود. چهره خود را می‌خراشند.)

و حطیئه شاعر در غزل خویش از قد و قامت و چهره محبوبه‌اش می‌گوید و به کنایه از چهره‌اش، با جایگاه نقاب و رو بند نام می‌برد:

طَافَتْ أُمامَةُ بِالرُّکْبانِ آوِنَةً   یا حُسْنَهُ من قوامٍ ما و مُنْتَقَباً

■

بی‌گمان خداوند انسان را بر فطرت آفریده است و فطرت سلیم انسان را بر آن می‌دارد که عورت خود را بپوشاند، بدون این که نیازی به آیات و احادیث و نیاز به اوامر و نواهی باشد.

مانند این که خداوند با پدرمان آدم و با مادرمان حوّاء سخن گفت که می‌گوید:

﴿فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ ٱلشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ﴾ (طه: ۱۲۰)

«سپس شیطان آدم را وسوسه کرد و گفت: آیا تو را به درخت جاودانگی و ملک فناناپذیر رهنمود کنم؟»

پس از آن درخت خوردند و عورت‌شان برایشان آشکار شد. هنگامی که پدربزرگ ما آدم همراه با همسرش از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند، شومی معصیت در آنان ظاهر شد و عورت‌شان پدیدار گردید و آنان برحسب فطرت خود، چه کار کردند؟

(یک وقتی امامه بر راکبان چرخی زد، وای چه قدر زیباست قامت و جایگاه نقاب و روبندش!!)

و شنفری صاحب لامیه‌ی مشهور جاهلی، از محبوبه‌اش با شگفتی حرف می‌زند که نقاب بر چهره زده و چهره‌اش را کشف نمی‌کند:

فَـقَدْ أعْـجَبَنِي لاٰ سُـقُوطٌ قِـناعُهٰا ... إذاٰ مَـا مَشَتْ وَ لاٰ بِـذَاتِ تَـلَفُّتِ

(به راستی مرا شگفت زده کرد، که هرگاه با ناز راه می‌رفت، نه نقابش می‌افتاد و نه واپس می‌نگریست.)

و ام عمرو دختر وقدان، قوم خویش را برای انتقام تشویق می‌کند به این که اگر انتقام نگیرند. باید اسلحه خویش را رها کنند و سرمه به چشمان بکشند و هم‌چون زنان نقاب بر چهره خود بکشند:

إنْ أنْـتُمْ لَـمْ تَـطْلُبُوا بأخِـيكُمُ ... فَـذَرُوا السِّلاحَ وَ وَحِّشُوا بِالأبْرَقِ

وَ خُذُوا الْمَكٰا حِلَ و الْمَجَاسِدَ وَ الْبَسُوا ... نُقُبَ النِّسٰاءِ فَبِئْسَ رهط الْـمُرْهَقِ

(هرگاه شما انتقام برادر خویش را نگیرید، پس سلاح را رها کنید و اسب سفید خویش را رها کنید که وحشی شود. سرمه دان و زعفران دان بردارید و جامه و نقاب‌های زنان بپوشید، پس بد قومی هستید، نسبت به مظلوم خویش.)

و حجاب در این متجلی می‌گردد که زن در پرده باشد و جز خویشاوندان کسی وی را نبینند و خود را ظاهر و آشکار نسازد، جز هنگام فاجعه و مصائب و قول زهیر بر این دلالت می‌کند:

وَ مَـا اَدْرِي و سوف إخٰال أدْرِي ... أقَـومٌ آلُ حِـصْنٍ أم نِسٰاءُ

فَـإنْ تَكُـنِ النِّسٰاءُ مُـخَبَّآتٍ ... فَـحُقَّ لِكُـلِّ مُـحصَنَةٍ هِـداءَ

(من نمی‌دانم و گمان می‌کنم که نخواهم دانست، که آیا آل حصن یا قلعه نشینان مردند یا زنانند؟ پس اگر زنانند در زیر پرده و خیمه‌اند، پس هر قلعه نشینی سزاوار راحتی‌ست.)

و مهلهل شاعر برای کلیب رثا می‌گوید:

عَلَى أنْ لَيْسَ عَـدْلاً مِـنْ كُـلَيْبٍ ... اِذَا بَـرَزَتْ مُـخَبَّأَةُ الْـخُدُور

(به راستی این عدالت نیست که به خاطر سوگ کلیب، زنان خیمه نشین ما بیرون آیند.)

و عدی بن زید می‌گوید:

يُسٰارِقْنَ مِنَ الْأسْتٰارِ طَـرْفاً مُـفَتَّراً ... وَ يُبْرِزْنَ مِنْ فُتَقِ الْخُدُورِ الْأصٰابِعاً

(این زیبا رویان از لابلای پرده‌ها، با چشمان خمار و بیمار خود، عاشق خود را می‌دزدند و از سوراخ‌های خیمه‌ها انگشتان نرم و لطیف خویش را ظاهر می‌سازند.)

نگاه: «المرأة فی الشعر الجاهلی» از دکتر احمد الحوفی و «ظاهرة حجاب المرأة فی الادب الجاهلی» از خانم دکتر زینب محمد جکلی در مجله: «الاحمدیه» شماره اول ص ۳۵۱.

و خداوند پاسخ این سؤال را می‌دهد:

﴿وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ﴾ (اعراف: ۲۲)

«... و شروع کردند به این که برگ‌های درختان بهشت را بر خود بپیچند و بچسبانند...»

هریک از آنان از برگ درختان بهشت برداشت تا شرمگاه خویش را که ظاهر شده بود، بپوشاند و فطرت انسانی این است.

و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَابَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ ٱلشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ ٱلْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا﴾ (اعراف: ۲۷)

«ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد؛ همان‌طور که والدین شما را فریب داد و از بهشت بیرون‌شان کرد و لباس از تن‌شان درآورد، تا شرمگاه‌شان را بدانان بنماید.»

چه پیش آمد برای آدم ﷺ با دشمنش ابلیس ملعون، می‌بینیم که حیا از برهنگی و کشف عورت و شرمگاه چیزی‌ست ثابت شده و نهان در طبع انسان و فطرت وی.

و خداوند متعال از داستان بلقیس با سید ما سلیمان ﷺ حکایت می‌کند، هنگامی که وارد صرح وپل بلورین شد و گمان کرد که در آن آب است و ندانست که شیشه بلورین است، چه کار کرد؟ خداوند می‌فرماید:

﴿قِيلَ لَهَا ٱدْخُلِي ٱلصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَن سَاقَيْهَا﴾ (نمل: ۴۴)

«بدو گفته شد: داخل کاخ شو، هنگامی که آن را دید گمان برد که آب عمیقی‌ست ساق پاهای خود را برهنه کرد...»

و کشف ساق پا دلالت بر این دارد که بلقیس جامه بلندی می‌پوشید و دارای حجاب بود، علی‌رغم این که او آیاتی و احادیثی را نشنیده بود، بلکه کافر بود، لیکن دارای فطرت سالم بود.[1] تمام این آیات دلالت بر اهمیت این مسأله و عمق آن در فطرت بشری‌ست، پس لباس و ستر عورت، زینت و آراستگی انسان است و پوشیدن شرمگاه جسمانی وی می‌باشد؛ همان‌طور که تقوی و پرهیزگاری، لباس و ستر عورت نفسانی‌ست و فطرت سلیم، از انکشاف و برهنگی عورت جسمانی و نفسانی خود تنفر دارد و حریص است بر پوشاندن و نهان کردن آن دو. بی‌گمان کسانی که می‌کوشند جسم خود را از لباس برهنه کنند و نفس خویش را از تقوای الهی و شرم و حیا از الله، سپس پیش مردم خود را برهنه سازند و زبان‌ها و قلم‌ها و دستگاه‌های توجیه و راهنمایی و تبلیغاتی را به تمامی برای ریشه دار کردن این تلاش بی شرمانه، در صورت‌ها و شکل‌های پلید به خدمت می‌گیرند، بی‌شک آنان می‌خواهند، ویژگی‌های

۱. «الحجاب قبل الحساب» ص ۱۸ - ۱۷.

فطرت انسانی و فطرت وی را از او سلب نمایند. ویژگی‌هایی که به سبب آن‌ها، انسان، ممتاز و جدا از حیوان می‌گردد و خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِنَ ٱلطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾ (اسراء: ۷۰)

«ما آدمی زادگان را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه، روزیشان نموده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود، کاملاً برتریشان داده‌ایم.»

بی‌گمان برهنگی، فطرت حیوانی‌ست نه انسانی و حیوانات از زمانی که آفریده شده‌اند، هنوز در کشف اندام و برهنگی به سر می‌برند و هرگز این وضع‌شان تغییر نیافته است، برعکس انسانی که می‌توان او را توصیف کرد، به این که «حیوان پوشیده اندام است» و هیچ انسانی به این فطرت حیوانی میل و رغبت نمی‌کند، مگر این که به مرتبه‌یی که پست‌تر از مرتبه انسانی سقوط کند، بی‌گمان دیدن برهنگی و کشف اندام، به عنوان زیبایی و جمال، واژگونگی ذوق بشری‌ست و نشانه و شاخص آشکاری‌ست، که بیان‌گر عقب ماندگی جامعه بشری و پیروی از حیوانات است.

حتی آنان که دم از پیشرفت پنداری می‌زنند، می‌گویند: بی‌شک انسان زندگی نخستین خود را بر شیوه و راه حیوانات وحشی شروع کرده است؛ درحالی که از هر پوششی جز پوشش موی اندام‌هایش برهنه بوده است، سپس بدین نتیجه رسید، که جسم خود را با برگ درختان بپوشاند، سپس با پوست حیوانات، سپس به تدریج از پلّه‌های تمدن بالا رفت و پیشرفت کرد، تا این که سوزن و تیغ را کشف نمود و وسیله بافندگی و بافتن را پیدا کرد و سرانجام پوشش جسم خود را کامل گردانید و بدین شیوه، گرایش و تمایل خود پوشی و ستر بدن، زاده پیشرفت تمدن است، پس هر اندازه این تقدم افزایش یافته باشد، سرانجام به افزایش تأکید بر حشمت و آبرو و حیا منتهی گردیده است و هر نقص و کاهشی در کمال پوشش پدید آمده باشد، نشانه عقب ماندگی و ارتجاع بوده است.

و نشانه آن، این است که عقب ماندگان در وسط افریقا، برهنه اندام بودند و هنگامی که خورشید تمدن اسلامی در این مناطق درخشید، نخستین مظهر این تمدن، لباس پوشیدن این برهنگان و بیرون کشیدن آنان از این گودال عقب ماندگی وحشیانه و بالا کشیدن آنان به سطح «تمدن» به مفهوم اسلامی آن بوده است، که هدف از آن به اجرا درآوردن ویژگی‌های انسانی و ابراز و اظهار آن است.(۱)

شبهه دوم: سرکوبی نیروی جنسی

این شبهه می‌گوید: نیروی جنسی در انسان نیروی بزرگ و خطرناکی‌ست و خطرناکی آن در سرکوبی آن کمین کرده است و فشار زیاد، موجب انفجار آن می‌گردد و حجاب زن، زیبایی او را می‌پوشاند، در

۱. «عودة الحجاب» ۱۴۰ ـ ۱۳۹/۳.

نتیجه جوانان همواره تحت سرکوبی نیروی جنسی قرار می‌گیرند که نزدیک به انفجار است و احیاناً به شکل مزاحمت و تجاوز به عنف و هتک ناموس و غیر آن، منفجر می‌گردد و علاج و راه چاره این مشکل بزرگ، قطعاً نسبت به زن، در این حجاب کمین کرده است، تا جوانان از این سرکوبی که در آنان است نفسی بکشند و این نیاز بدین حاجت، اندکی اشباع گردد و خطر انفجار به سبب سرکوبی و خفّه کردن آن، کاهش یابد.

پاسخ ردّ بدین شبهه:

این شبهه در نگاه نخستین به ظاهر منطقی و عقلانی به نظر می‌آید و در لحظه اوّل پیداست آن کسی که آن را مطرح می‌کند، در جستجوی مصلحت جامعه است و نگران این است که جامعه به سوی انحلال گام بر می‌دارد، اما در واقع با طرح این مسأله سبب ایجاد خطر بزرگی برای جامعه می‌گردد، زیرا آن را به فروپاشی و درهم شکستگی و واژگونه کردن تهدید می‌نماید و اخطاری‌ست بدان.

اگر این نظر و رأی درست می‌بود، می‌بایستی امریکا و دولت‌های اروپایی و امثال آنان، نسبت به وقوع حوادث تجاوزات به عنف زنان و مزاحمت‌های جنسی کم‌تر از هر جای دیگری در آن‌ها روی دهد و جرائم اخلاقی و نظایر آن، کم‌تر در آن‌ها پیش آید، زیرا امریکا و اروپا و دولت‌های دیگر مشابه آنان، بدین جنبه بسیار توجه کرده‌اند و حتی به بهانه آزادی شخصی مبالغه هم نموده‌اند و تا بدان جا پیش رفته‌اند که مجلات سکسی شرم آوری در کمال بی بند و باری، در هر جا، به فروش می‌رسد و برنامه‌های تلویزیونی، سرشار از این مسائل بی شرمانه و تحریک کننده مسایل جنسی بعد از ساعت دوازده هرشب، پخش می‌گردد و اصولاً در آن‌جا هنگامی که تابستان فرا می‌رسد زنان جامه‌های خود را از تن در می‌آورند و تنها با «مایو و شورت» برای استحمام در سواحل دریا گردش می‌کنند و در شهرهای ساحلی با مایو به خیابان می‌آیند و در بسیاری از کنار دریاها به زنان اجازه داده‌اند که سینه‌های خویش را برهنه سازند و تنها یک تکه لباس می‌پوشند و مجلات و فیلم‌های ویدیویی، که بر روی آن نوشته‌اند «تنها برای بزرگ سالان» در سراسر امریکا انتشار می‌یابد و در این گونه مجلات، آن چنان تحریکات جنسی و انحرافات گوناگون مطرح شده است، که از شدّت شرم و حیا می‌بایستی کودکان در کمال شرمندگی و خجالت پیر شوند و هر شخص بالغی می‌تواند، این گونه فیلم‌ها را اجاره کند و به خانه ببرد یا در همان محلّ آن‌ها را ببیند و قحبه خانه‌ها و منازل روسپیگران، در نقاط مختلف وجود دارند، تا بدان حدّ که در بعضی از دولت‌ها، عمل زشت و شرم آور زنا را در ویترین آگهی خود نشان می‌دهند، تا عیناً روسپی را ببینند و مشتریان را جلب و جذب نمایند، پس نتایج مترتب بر این بی بند و باری‌های ضد اخلاقی و ضدّ انسانی وحشیانه و بی شرمانه چه شد؟!! آیا حوادث تجاوزات به عنف زنان و مزاحمت‌های جنسی وقیحانه، کاهش یافته است؟!! و آیا این اشباع غریزه جنسی که از آن سخن می‌گویند، صورت گرفته است؟!!

و آیا زن در برابر این خطر بزرگ مورد حمایت قرار گرفته است؟!

در کتابی که حکومت فدرال امریکا، تحت عنوان: «جرائم در امریکا» منتشر می‌نماید، یعنی آمارهای آن موثق و رسمی از جانب دولت است نه از طرف شرکت‌های آماری، در ص (۶) آن کتاب می‌گوید: «بی‌گمان جرم و جنایت تجاوز به عنف جنسی، هر شش دقیقه در امریکا صورت می‌گیرد و مقصودش از تجاوز به عنف، تجاوز با اسلحه می‌باشد و درباره حوادث ۱۹۸۸ سخن می‌گوید.»

و در همان کتاب آمار زیر را ارائه می‌دهد:

در سال ۱۹۷۸ تعداد موارد تجاوز به عنف جنسی در امریکا (۱۴۷،۳۹۸) مورد بوده است.

در سال ۱۹۷۹ تعداد (۱۶۸،۱۳۴) مورد بوده است.

در سال ۱۹۸۱ تعداد (۱۸۹،۴۵۰) مورد بوده است.

در سال ۱۹۸۳ تعداد (۲۱۱،۶۹۱) مورد بوده است.

در سال ۱۹۸۷ تعداد (۲۲۱،۷۶۴) مورد بوده است.

این آمارها و امثال آن‌ها، از جمله اخبار موثق و مستندی هستند که بر ازدیاد و افزایش میانگین جرائم جنسی در این کشورها دلالت می‌نمایند و در حقیقت تفسیر و تعبیر این گفته خداوند است:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ ٱلْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ﴾ (احزاب: ۵۹)

«ای پیغمبر ﷺ! به همسران و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو، که رِداهای خود را جمع و جور بر خویش فرو افکنند تا این که دست کم باز شناخته شوند، در نتیجه مورد اذیت و آزار قرار نگیرند...»

چون نشانه نجابت و شرافت زن در اسلام حجاب وی است مگر این که از آن سوء استفاده شود و این بدین معنی‌ست که زنان برهنه‌ی بی‌حجاب، که اندام‌های فریبنده خویش را آشکار می‌سازند و آن را در معرض دید هر رونده‌یی قرار می‌دهند، همواره در معرض اذیت و آزار گرگ‌های گرسنه بشری قرار دارند، زیرا آنان با این کار خود، شهوت‌های کمین کرده و نهان را تحریک می‌کنند و بر می‌انگیزانند، اما زنان با حجاب و محجبه، بی‌گمان اندام‌های فریبنده و فتنه‌انگیز خود و زینت و زیور خویش را نهان داشته‌اند، پس این محجبه‌ها کدام و چه شهوتی را برانگیخته‌اند؟ و این پوشیدگان باشرم و حیا کدام غریزه‌یی را تحریک نموده‌اند؟ پس خدا حجاب را مقرر فرموده است تا حمایتی باشد برای زن، در برابر اذیت و آزار دیگران، زیرا بی‌شک خداوند سبحان می‌داند، که بی حجابی و تن نمایی دعوتی‌ست، به افزایش جرائم جنسی، به سبب این که غرایز خفته را بیدار می‌سازد.

برای کسانی که بر این شبهه اصرار می‌ورزند و بر آن باور دارند، چهار حقیقت به شرح زیر وجود دارد:

حقیقت اول: آمارهای رسمی و غیر رسمی تکذیب‌شان می‌نماید.

حقیقت دوم: بی گمان غریزه جنسی در مردان و در زنان موجود است و این راز الهی‌ست که خداوند متعال بنا به حکمت‌های فراوان، آن را در فطرت مردان و زنان به ودیعت نهاده است، از جمله: استمرار و ادامه نسل و زاد و ولد و ما می‌توانیم تصور کنیم، اگر این غریزه وجود نمی‌داشت، سپس از مردان خواسته می‌شد که به طور طبیعی در برابر مناظر پدیده بی حجابی و برهنگی رفتار نمایند، بدون وجود این غریزه، چه می‌شد؟

حقیقت سوم: آن چیزی که مرد را تحریک می‌کند، همان دیدن اندام‌های فریبنده و فتنه انگیز زن است و ممکن نیست که مرد با فطرتی مقابله کند، که خداوند او را بر آن آفریده است، چون اگر مقابله کند، آن فطرت ضروری شهوتش هنگام دیدن چیزی که او را تحریک می‌کند و بر می‌انگیزاند خاموش می‌شود و باید باشد.

حقیقت چهارم: بی‌گمان همان کسی که ادّعا می‌کند، ممکن است معالجه مشکل سرکوبی غریزه جنسی با اشاعه مناظر و صورت‌های تن نمایی و برهنگی صورت گیرد، تا اشباع این غریزه و سیری آن پدید آید، او بی‌شکّ به دو نتیجه زیر می‌رسد:

نتیجه اول: بی گمان آن مردانی که شهوت‌ها و عورت‌های برهنه، آنان را تحریک نمی‌نماید، آنان از گروه اخته شدگان و خواجگان هستند، که شهوت‌شان بریده و هیچ چیزی از آن را احساس نمی‌کنند.

نتیجه دوم: بی گمان مردانی که عورت‌های برهنه و اندام‌های بی حجاب تحریک شان نمی‌کند به بیماری برودت جنسی و بی عاطفگی مبتلا هستند. آیا کسانی که ادّعای درستی این شبهه را دارند، از مردان امّت ما می‌خواهند که جزو یکی از این دو گروه از مردان باشند که با دیدن مظاهر برهنگی و بی حجابی تحریک نشوند؟؟![۱]

استاد **محمد سعید مبیض** می‌گوید:[۲]

هدف اساسی و اصلی اسلام از معالجه و چاره مشکل جنسی این اصل و مبدأ است: اصل: «سدّ ذرایع و جلوگیری از دستاویزها و وسیله‌هاست» و مبدأ: «جلوگیری بهتر از درمان و معالجه است» تا از تحریک و برانگیختن منتهی به فساد جلوگیری شود. اسلام بی پردگی و برهنگی و آشکار کردن زینت و زیور و آمیختن و اختلاط زن و مرد را با هم، همه را برای محافظت بر پاکی و پاکیزگی خانواده مسلمان حرام کرده است، تا بعضی از افراد آن، در کانون فساد سقوط نکنند، می‌گویم بعضی از آن‌ها نه تمام آن‌ها، زیرا مقاومت و ایستادگی بعضی از آنان، در برابر تحریکات و فریبندگی‌ها، ضعیف و ناتوان است. بی گمان اسلام وقتی این قاعده را بنا نهاد، حریص بود، بر این که حتی یک خانواده از این قاعده بیرون نرود، تا همه مسلمانان به صورت الگو و نمونه مقاومت و ایستادگی و برتری و شرف و پاکی و

---

۱. «ما المانع من الحجاب» ص ۱۳.

۲. «الی غیر المحجبات اولاً» ص ۶۶ - ۶۴.

برگزیدگی باشند، زیرا وجود کانون‌های فساد در جامعه‌ی اسلامی، بی‌گمان اخطار و انذاری می‌باشند به انتشار و گسترش فساد و عمومیت و فراگیری آن.

استاد سید قطب می‌گوید: بی‌گمان میل و رغبت و تمایل فطری و غریزی مرد و زن به هم در هستی و ساختار زندگی و حیاتی آنان، بسیار عمیق و ژرف است، زیرا خداوند امتداد زندگی را بر روی این کره خاکی بدان پیوند و ارتباط داده است و تحقق خلافت انسان در زمین، به وسیله آن صورت می‌گیرد و این میل و رغبت همیشگی‌ست، مدتی آرام می‌گیرد سپس برمی‌گردد و بر انگیختن آن، در هر وقتی، بر ریشه داری آن می‌افزاید و موجب انجام عملی آن، برای به دست آوردن راحتی می‌گردد، پس یک نگاه، یک خنده و تبسم، یک حرکت و جنبش و بازی و شوخی و بذله گویی و زیر و بم و آهنگ صدای بیان کننده، این تمایل و رغبت را تحریک می‌کند، پس راه مورد اطمینان و امین، همان کم کردن و کاهش دادن این محرکات است، به گونه‌یی که این میل غریزی در چهارچوب و حدود طبیعی خویش بماند، این است همان راه و شیوه‌یی که اسلام برگزیده است، به اضافه‌ی تهذیب و پیرایش و اصلاح طبع و مشغول کردن نیروی بشری به کارهای مهم دیگری در زندگی.

به راستی مرحوم سید قطب این تمایل و رغبت فطری انسان را به درستی توصیف نموده است: پیامبر ﷺ فرموده است: «**مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرجال مِنَ النِّسَاءِ.**» به روایت شیخین مسلم و بخاری.[1] (من بعد از خود فتنه‌یی و امتحانی، زیان آورتر از زنان بر مردان به جای نگذاشته‌ام.) یعنی تمایل مردان به زنان بیش از هر چیزی فتنه آفرین است، اگر برابر شرع الهی منضبط و کنترل نگردد، زیرا تمایلات جنسی و گرایش آن دو به هم، فطرت و سرشتی‌ست که خداوند مرد و زن را بر آن آفریده است: همان‌طوری که کشش فطری به طعام برای زندگی و ادامه آن، ضرورت دارد و رشد و نموّ بدان بستگی و مرتبط است، فطرت کشش جنسی آن دو نیز به هم، برای بقای نوع انسان و استمرار زندگی ضرورت و بایستگی دارد.

این کشش و رغبت به طعام و به جنس مخالف، بعد از پرداختن و کسب آن، متوقف نمی‌گردد، این کشش انسان را به سوی این دو شهوت می‌کشاند، بعد از زمانی طولانی یا زمانی کوتاه و هیچ وقت متوقف نمی‌ماند، پس انسان رغبت و میل بدان‌ها را احساس می‌کند هرگاه منظره طعام یا منظره زنان، آنان را تحریک نماید و این رغبت و کشش، با کثرت آمیختگی و اختلاط آرام نمی‌گیرد؛ همان‌طور که طرفداران اختلاط و آمیزش ادّعا می‌کنند، مانند میل و شهوت به خوراک و طعام هنگام گرسنگی که با دیدن آن آرام نمی‌گیرد؛ هم‌چنین است که رغبت و شهوت به جنس مخالف هم با عادت گرفتن نظر بدان آرام نمی‌گیرد و همان‌طوری که بوی خوش طعام لذیذ و گوارا، شهوت و رغبت انسان سیر را به آن طعام تحریک می‌کند؛ اگرچه به خاطر سیری، اندکی از خوردن و تناول آن تأخیر نماید؛ هم‌چنین است بی

---

۱. بخاری (۵۰۹۶)، مسلم (۲۷۴۰) به روایت از اسامة بن زید.

پردگی و بی‌حجابی زن و شهوت و تمایل مرد به وی؛ اگرچه موقتاً حیا و آزرم و اخلاق و دین او را منع نماید و هر اندازه عوامل و انگیزه‌های این تحریک قوی و نیرومند باشند مانند: تبسم جذاب و نمکین و حرکت محرّک و منظره اندام بی‌پرده و بی‌حجاب و لباس نازک و شفاف و رنگ نمای، رفتن به سوی آن‌ها نیز قوی‌تر و اقدام به ارتکاب عمل مخالف با ارزش‌های دینی و اخلاقی قوی‌تر و شدیدتر و استعداد و آمادگی پذیرش ارتکاب فحشا قوی‌تر و ممکن‌تر می‌گردد و خداوند عظیم الشأن راست می‌گوید وقتی که موضعگیری حضرت یوسف را در برابر زن عزیز مصر توصیف می‌فرماید:

﴿وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَ وَأَكُن مِنَ ٱلْجَاهِلِينَ﴾ (یوسف: ۳۳)

«... و اگر شرّ نیرنگ ایشان را از من باز نداری، بدانان می‌گرایم و از زمره نادانان می‌گردم.»

و اختلاط و آمیزش این دو جنس با هم، یا به تحریک و برانگیختن شهوت هردو به هم و افزایش حدّت و شدّت آن منتهی می‌شود، که پیوندشان به هم به بی سر و سامانی بدون ضابطه می‌انجامد؛ همان‌طوری که در اروپا و روسیه و امریکا و تمام جوامع مختلط، وضع بر این منوال است، یا این که این اختلاط و آمیزش و ابتذال، به الفت و مؤانست بین این دو جنس منتهی می‌گردد، که سبب برودت جنسی و عدم تحریک می‌شود و این دو نتیجه، هر دو یکی از دیگری تلخ‌تر و خطرناک‌تر است.

در روزنامه الاخبار قاهره شماره ۲۶ محرم ۱۳۷۷ هـ تصریحی از دکتر «جون کیشلر» یکی از روانشناسان امریکایی در شیکاگو آمده، که در آن گفته است: (۹۰٪) از زنان امریکایی مبتلا به برودت جنسی و بی میلی و عدم تحریک می‌باشند و (۴۰٪) از مردان مبتلا به عقیمی هستند و از جمله نتایج برودت و بی‌میلی جنسی، انحرافات جنسی‌ست، که انحرافات گوناگون جنسی را پدید می‌آورد.

و استاد **محمد** رشید **العوید** می‌گوید:[۱]

هنگامی که مدّعیان آزادی، بلکه بی بند و باری، به خُلق و خوی عفت و پاکدامنی هجوم آوردند، گفتند که عفت و پاکدامنی، موجب سرکوبی غریزه جنسی و سرانجام موجب عقده روانی می‌گردند و هنگامی که با این سرکوبی می‌جنگند، تا به قول خودشان، جامعه را از آن نجات دهند، زن را وادار می‌کنند که برهنه و بی حجاب به بیرون از خانه برود و به اختلاط و آمیزش دو جنس دعوت می‌کنند و گفته‌اند: اختلاط و آمیزش با هم، کار را عادی و معمولی می‌کند پس مرد از روی شهوت به زن نمی‌نگرد و تحریک از میان می‌رود یا کاهش می‌یابد، زیرا زن هرجا با وی است، در خیابان و سر کار و اماکن عمومی.

و هرکه آمد، دیگری را تصدیق کرد، پس اندک، اندک، تعدادشان افزایش یافت سپس برای خود و تبلیغات مسموم‌شان، دارای روزنامه و مجلات و انجمن‌هایی شدند، که پرچم دعوت به این رسوایی‌ها را برافراشتند و آن را رواج دادند و اهل صلاح و تقوی از شیوخ و علما با آنان به مبارزه برخاستند و

---

۱. «رسالة الی حوّاء» ۴۵۹ - ۴۵۵.

مردم را از عاقبت این تبلیغات و دعوت‌ها، بر حذر داشتند و تذکر دادند. که این دعوت‌های بی شرمانه مخالف با شریعت خداست و هر چیزی که با شریعت خدا مخالف باشد باطل است و هرگز خیری در آن نخواهد بود و این طرفداران باطل و فساد، به دعوت‌های فاسد خود ادامه دادند و شیاطین انس و جن، آنان را کمک و یاریشان می‌نمودند تا این که بدانان قدرت و امکانات بخشیدند و این بود که نتایج شرم آور و خطرناکی به بار آورد، که غافلان را بیدار کرد و گمراهان را هوشیار نمود و دعوت‌های خیر و تقوی آغاز گردید و صداهای حق طلبان برخاست، در نتیجه میلیون‌ها زن مسلمان به راه دین خود برگشتند و پیش از فوت فرصت خود را با حجاب اسلامی آراستند و این بیداری اسلامی اگر خدا بخواهد، ادامه خواهد یافت، تا این که جامعه‌ی اسلامی از نو به پاخیزد؛ همان‌طوری که خداوند خواسته است و این جا می‌خواهیم به دعوت‌گران باطل پیشه و ترویج دهندگان راه‌های خلاف راه خدا بگوییم، که جوامع ما را به سوی چه بلای خانمان سوزی سوق می‌دهند و به چه گمراهی ترسناکی می‌انجامد، اگر لطف و عنایت خداوند یارمان نباشد و آنان را به جوامع غربی حوالت می‌نماییم که این دعوت‌های بی شرمانه و وقیحانه در آن جا برخاست و از آن جا دعوت‌ها و نظریات گمراهانه فروید، به دیگر نقاط دنیا صادر گردید، که علت و عامل تمام چیزها را، به مسائل جنسی و سرکوبی غریزه جنسی ربط می‌داد و از همان غرب بود که دعوت‌های آزادی جنسی حیوان صفتانه و اختلاط و آمیزش مرد و زن به هم و بی بند و باری‌های اخلاقی منتشر شد، پس آیا در تهذیب و پیرایش احساسات و عواطف و تلطیف و تعدیل و تخفیف غریزه جنسی، موفق شده‌اند، آن گونه که می‌پندارند؟! در میان آنان اختلاط و آمیزش این دو جنس در همه جا تحقق یافت: در مدارس، دانشگاه‌ها، مؤسسات و ادارات و شرکت‌ها و اماکن تجاری و انجمن‌ها و اجتماعات دیگر. زن در میان آنان هرگونه که بخواهد بیرون می‌رود و هرگونه که بخواهد لباس می‌پوشد و هر اندامی را بخواهد برهنه می‌کند، یا می‌پوشاند و قانون او را در این‌گونه موارد استیضاح نمی‌کند و هرگاه مرتکب زنا شود و خود راضی باشد، قانون به وی کاری ندارد و برای پسران و مردان نیز چنین است، مگر نه این است، آن‌چه می‌خواستند؟!!

ولی نتیجه مورد نظرشان که همان تعدیل و تخفیف احساسات جنسی بود، تحقق نیافت!! بلکه برعکس، طبیعت وقیحانه حیوانات، به خود گرفت و به صورت‌های تجاوز جنسی به عنف با تهدید سلاح در ایالات متحده امریکا ظاهر گردید، که برابر آمارهای رسمی، سالیانه بیش از نیم میلیون از این تجاوزات وحشیانه، آشکار می‌گردد، جدا از آن‌ها که گزارش نمی‌شود. در شهر «لس آنجلس» ـ که به پایتخت حوادث تجاوزات جنسی وحشیانه در جهان مشهور شده است ـ آمارها و بررسی‌ها نشان می‌دهد که در این شهر صنعتی از هر سه دختر جوان در چهارده سالگی یکی از آن‌ها در معرض تجاوز جنسی به زور و به عنف قرار می‌گیرد، تازه این، درباره کسانی‌ست، که تجاوز به عنف صورت گرفته و گزارش شده است.

در یک سال در بیمارستان‌های این شهر «۳۶۴۶» مورد از قربانیان این تجاوزات به اورژانس مراجعه کرده‌اند، یعنی یک دهم حوادث تجاوزات به زور، هر روز، تنها در یک شهر!!!

و این مسائل وحشیانه، آن قدر وخیم و خطرناک گردید، که حاکم ایالت کالیفرنیا را بر آن داشت، که در یک مصاحبه تلویزیونی اعلام نماید، که حاضر است در مدت ده سال با هزینه‌ی پنج میلیارد دلار با این پدیده بی شرمانه به پیکار و مبارزه برخیزد و او گفت: «بی‌گمان سطح نگرانی و بیم و اندازه این خشونت زشت و بی‌شرمانه علیه خردسالان و بزرگ سالان، یک سان است و جوّ و فضایی به وجود آورده، که ممکن است ما حق اساسی خود را از دست بدهیم، در این که در جامعه خویش آزاد باشیم و بنیاد آزادی فردی و جمعی را درهم می‌شکند!!» در این عبارت آخر وی دقت کنید «... آن که در جامعه خود آزاد بمانیم» آری، این است مفهوم حقیقی آزادی!! پس هرگاه تو در امنیت باشی و احساس امنیت نمایی، تو آزادی بزرگی داری، اما هنگامی که زنت و دخترت و خواهرت در معرض تهدید تجاوز جنسی به زور و بی شرمانه قرار گیرند و این نگرانی وجود داشته باشد، این چه آزادی‌ست؟! بگذار به اروپا برویم و برخی از پرونده‌های مربوط به تجاوزات جنسی به زور را بخوانیم، آنان می‌گویند: مرتکبان جرم تجاوز به زور، اغلب مردمان عادی هستند که از فرصت استفاده می‌کنند و به تجاوز جنسی مبادرت می‌ورزند، یعنی آنان اگر فرصتی پیش نیاید که زن بدانان نزدیک باشد، مرتکب این کار نمی‌شوند. این نمونه‌ها و مثال‌ها را بخوانید: در گزارش پلیس فرانسه آمده است: «... کسانی که به این گونه تجاوزات اقدام می‌کنند، همیشه از افرادی نیستند که منحرف یا عقب مانده عقلی باشند و از این جاست که حجم نگرانی و بیم در میان زنان از هر سنّی افزایش می‌یابد، حتی زنانی که از سنّ چهل سالگی تجاوز کرده‌اند و از این حوادث بدین شکل، روانشناسان و جامعه‌شناسان و به ویژه کارشناسان جرم و جرائم، همگی حیران و شگفت زده گشته‌اند. آنان برای نمونه عینی آن، کسی را به عنوان شاهد ذکر می‌کنند که از اهالی شهر «گرینویل» است و ۳۷ سال عمر دارد و پدر نه فرزند است، با وجود این در دفاتر پلیس، به عنوان کسی مشهور است که معتاد دائمی به تجاوز جنسی به زور است و او در سال ۱۹۶۷ مرتکب چهل حادثه تجاوز جنسی به زور شده، که چهار مرتبه‌اش در یک روز واحد روی داده است.

یکی دیگر از همشهریان فرانسوی به نام «بول. ک» در پاریس صرّاف است و دست به هیچ کار از کار تجاوز به زور نمی‌زند و با وجود این با ماشین خود جلو ایستگاه راه آهن «لیون» می‌ایستد و هرگاه زن مسافری را بیابد که آدرس محلی راگم کرده باشد که بدان جا می‌رود، به او پیشنهاد کمک می‌دهد و او را سوار ماشین خود می‌کند، سپس بدون هیچ بهانه‌یی به وی تجاوز به زور می‌نماید و آن جا شخص دیگری به نام «جان. د» هست که در عمق یکی از جنگل‌های نزدیک شهر «مونیلیه» به چهار دختر که دو تای آن‌ها کوتوله بوده‌اند تجاوز کرده است.

تمام این متجاوزین اشخاص عادی بوده‌اند، که هیچ گونه بیماری نداشته‌اند و با وجود این از تجاوز جنسی قهری لذّت برده‌اند، مثل این که مُد روز شده است!! آیا فکر می‌کنید، که تعداد این مجرمان تجاوز به زور و عنف فراوان است؟

خانم «کولیت دومار غربته» که وکیل مدافع متخصص در جرائم تجاوزات به زور است، پاسخ می‌هد و می‌گوید:

در این باره، آن جا حالات استثنایی وجود ندارد... این تجاوزها تقریباً در سطح گسترده و فراوانی پیش می‌آید.

پلیس فرانسه هر روز هزاران مورد از این مرتکبان جرائم تجاوز به زور را تعقیب می‌نماید، لیکن سرانجام تنها نسبت اندکی از آنان را دستگیر می‌کند؛ علاوه بر این از هر ده دختر جوان که مورد تجاوز به زور واقع شده‌اند، هشت تا از آنان علیه شخص متجاوز شکایت نمی‌کنند. یک گزارش عادی می‌گوید: بی‌گمان تعداد زنانی که در فرانسه هرسال مورد تجاوز به زور واقع می‌شوند، بیش از یکصد هزار زن می‌باشد. آن جا مشکل پوشش امنیتی در برابر ترساندن زنان و دزدیدن و تجاوز به زور بر آنان وجود دارد و دختر جوان پاریسی «سیلفی» به پلیس شکایت کرده بود، که در منطقه هفتم پاریس فرد ناشناسی با سلاح وی را تهدید نموده و به وی تجاوز کرده است، به جای این که افسر پلیس به وی بگوید: تو مشخصات وی را به ما بده و کار را به ما بسپار، تا او را دنبال کنیم، یک باره با وی روبه‌رو شده و گفته بود تو هفتمین نفری هستی که از صبح به ما شکایت کرده‌اند... تو خودت برو درباره مهاجمت تحقیق و تفتیش کن... آن وقت ما دخالت می‌کنیم!!! آری، این است تجاوزات به زور در غرب... که یکی از میوه‌های نارس تلخ بیرون رفتن زن از خانه به صورت برهنه و بی‌حجاب است، که همه مردان او را می‌بینند. پس کجاست آن پندارهای پندارگرایان که می‌پنداشتند، اختلاط مرد و زن با هم از شدّت و حدّت غرایز جنسی می‌کاهد، کجاست این ادّعاهای مدعیان دروغین، که می‌گفتند بیرون رفتن زن از خانه‌اش، شهوت‌های جنسی را تخفیف می‌دهد و می‌پیراید؟!!

شبهه سوم:

گویند: بی‌شک تربیت زن از درون و وجدان وی می‌جوشد و سرچشمه می‌گیرد، پس دختر جوانی که بر اخلاق فاضله و کریمانه، پرورش و تربیت یافته است، شکل لباسی که می‌پوشد او را از میدان فضیلت و اخلاق شرم و حیا بیرون نمی‌برد؛ همان‌طوری که هر دختر جوانی که از انحراف لذّت برده و به دور از فضیلت و اخلاق نیکو تربیت و پرورش یافته است، هرگز پیراهن بلندی که می‌پوشد، یا روسری و چادری که به دور سر خود می‌پیچد یا حتی نقابی که بر خویش می‌پوشد، هیچ کدام از این‌ها برای وی فضیلت و شرم و حیا کسب نمی‌کند و چه بسا مثال‌های وهمی و خیالی یا مثال‌های صحیح و واقعی ذکر کنند، از زنان و دختران جوان با حجاب و چه بسا با نقابی که مرتکب اعمال و رفتارهای زشتی می‌گردند.

پاسخ بدین شبهه:

ما می‌گوییم این صحیح است، که تربیت از باطن و وجدان سرچشمه می‌گیرد و از راه لباس خارجی به وی نمی‌چسبد و هرگز شکل لباس، یا نوع لباس، نمی‌تواند، بَدَل از تربیت و شیوه آن باشد و به جای آن بنشیند.

لیکن کدام یک از علمای شریعت اسلامی به شما گفته است، که بدین دلیل، در شرع به حجاب دستور داده شده است، تا ضابط و نگهدارنده اخلاق کریمانه و وسیله ادای تربیت رفتاری دختر جوان گردد، یا در کدام مصدر از مصادر شریعت اسلامی، نصّی را یافته‌اید که این ادّعای شما را تأیید نماید؟!! بی گمان این فرض وهمی و خیالی که برای آن هیچ سند و مدرکی یافت نمی‌شود، درست مصداق این ضرب المثل عربی‌ست که می‌گوید: «زَنَاهُ، فَحَدَّهُ!» (خود با وی زنا کرد سپس به وی حدّ زد!!) یعنی با افترا زنا را به وی چسباند تا او را برای عقاب، به زور تسلیم خود نماید!!! - خود می‌برّد و خود می‌دوزد!! - بی‌شک حکمتی که انگیزه مشروعیت حجاب شده است، در تفصیل و بیانی متجلی می‌گردد که بیان کردیم و جای هیچ گونه شک و تردیدی در آن نیست که قرآن کریم آن را در یک نصّ جامع و مانع ذکر کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ ٱلْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذٰلِكَ أَدْنَىٰ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ﴾ **(احزاب: ۵۹)**

«ای پیغمبر! به همسران و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو که رداهای خود را جمع و جور بر خویش فرو افکنند، تا این که دست کم باز شناخته شوند و در نتیجه مورد اذیت و آزار قرار نگیرند...»

﴿ذٰلِكَ أَدْنَىٰ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ﴾

«این نزدیک‌تر است به این شناخته شوند که آزاده‌اند، پس مورد اذیت قرار نگیرند.»

یعنی حجاب نشانه عفت و آزادگی‌ست، این است حکمت حجاب، آیا آن را با تدبّر و تأمل خوانده‌اید؟!! آری، حکمت این است که محرکات و عوامل تحریک شهوات جنسی و اندام‌های فریبنده غریزی، از چشم بینندگان و مردانی که بدان می‌نگرند، پنهان و پوشیده بماند، که اگر چنین باشد، هیچ چیزی آنان را به مزاحمت بی شرمانه و اذیت و آزار تحریک نمی‌کند و از دختر جوان یا زن، جز یک همکار شریک با آنان در خدمات انسانی و بذل و بخشش تلاش‌های اجتماعی متنوعی، نمی‌بینند، مادام مکانی که برخورد و ملاقات در آن روی می‌دهد، به گونه‌یی باشد، که همه را به همیاری و همکاری، در ساختن جامعه و برپای داشتن پایه‌های تمدن، فرا بخواند. یعنی حکمت حجاب آن نیست، که به زن کمک کند، به واسطه آن منضبط به اخلاق فاضله و کریمانه و متصف بدان‌ها شود، لیکن حکمت حجاب کمک به مردانی‌ست که به زن می‌نگرند، تا بر مبنای همین انضباط اخلاقی به وی بنگرند و با

وی همکاری نمایند، به عنوان یک انسان مثل خودشان که دارای پایه‌های علمی و فرهنگی و قدرت‌ها و توان‌های اجتماعی‌ست، نه به عنوان جمعی از مهیجات و محرکات غریزی.

ما فرض می‌کنیم که در میان زنان، کسانی هستند که به رفتارهای زشت اقدام می‌کنند اما در زیر پرده و پوششی که مظهر حیا و آزرم و حشمت و حجاب است، این رفتارهای وقیحانه را مرتکب می‌شوند، لیکن آیا منطق صحیح حکم می‌کند، که به حیا و آزرم و شرم اهانت نماییم و به بهانه آن، با حجاب شرعی مخالفت و معارضه کنیم؟!...

اگر چنین باشد پس مظاهر بی حجابی و برهنگی و تحریک و فریب بیش‌تر سزاوار آن است، که با آن مخالفت و مقاومت شود و مورد اهانت و تحقیر قرار گیرد، زیرا زنان منحرفی که تمایل و رغبت دارند که برای انحراف خود و دیگران، زینت و زیور و اندام‌های فریبنده خویش را عرضه کنند، چند برابر زنان منحرفی می‌باشند که گاهی در زیر پرده لباس حشمت و آبرو و حجاب، مرتکب انحرافات اخلاقی و جنسی می‌گردند، با وجود آن، به راستی شگفت‌انگیز است، که تنها حشمت و آبروست که از جانب این گونه مردم در معرض اتهام قرار می‌گیرد؛ درحالی که زنانی که محرکند و تهییج کننده و خویشتن را عرضه می‌دارند، به عنوان عاملی برای تحریک و تهییج مردان ضعیف و سست نمودن اصول اخلاقی در نهاد آنان، تبرئه شده‌اند و انگشت اتهام را به سوی آن‌ها نشانه نمی‌گیرند!!![۱]

بایستی این جا اشاره کنیم به این که عفّت و پاکدامنی دختر جوان، حقیقتی‌ست که در ذات وی نهان است و پوششی نیست که بر او انداخته شود و جسم وی را بدان بپوشانند و لباس نمی‌تواند که برای صاحب خود، عفّتی را که ندارد، برایش ببافد و استقامت و خویشتن داری که ندارد، برایش بیافریند و خداوند متعال به حجاب زن دستور نداده است تا عفت و پاکدامنی و پاکی در اخلاق را برای وی بیافریند، بلکه به حجاب و پوشش اسلامی زنان، دستور داده است، برای محافظت بر عفّت و پاکدامنی مردانی که گاهی چشمان‌شان، به اندام‌های فریبنده زنان می‌افتد و اگر منظور از حجاب ـ همان‌طوری که بعضی می‌پندارند ـ این بود که برای دختر جوان اخلاق و عفت بیافریند آن وقت می‌بایستی شریعت اسلامی به دختر جوان با عفت و با اخلاق اجازه بدهد، تا برهنه در پیش مردان با زیباترین مظهر فتنه و جمال ظاهر شود و چنین نیست.

شبهه چهارم:

گویند: حجاب شرعی مانع پیشرفت زن است، بسیار پیش می‌آید که دشمنان حرفه‌یی اسلام و آنان که به خاطر ارتباطات شخصی یا به خاطر عوامل روانی، از اسلام به تنگ آمده‌اند، عبارات زیر را مطرح می‌کنند:

---

۱. «المرأة بین طغیان النظام الغربی و لطائف التشریع الربانی» ص ۱۶۲ - ۱۶۰.

اسلام با حجاب، زن را به زنجیر کشیده است!... اسلام هنگامی که زن را ملزم به حجاب کرده، عقب ماندگی را بر زن تحمیل نموده است...! زمانی آزادی زن صورت می‌گیرد که از قیود حجاب آزاد گردد و پیشرفت و آزادی زن در گرو آزادی از قید و بند حجاب است!...

اگر ما پیش از هر چیزی، خود را از مقید بودن به قدیمی‌ها آزاد کنیم و در برابر قدیمی‌ها ـ از هر نوعی باشند ـ تسلیم نشویم، هنگامی که سؤال زیر متوجه ما شود، چه می‌توانیم بگوییم:

آیا به راستی این ادّعا صحیح است، که حجاب مانع پیشرفت زن شده و او را در زندان جهالت و عقب ماندگی زندانی کرده است؟!

و اگر جواب مثبت است، پس ارتباط این دو امر با هم چیست و چه پیوندی با هم دارند؟!

پاسخی که می‌توان گفت این است که هیچ رابطه و پیوندی میان آن حجابی که خداوند دستور داده است و میان عقب ماندگی اجتماعی وجود ندارد؛ همان‌طوری که هیچ پیوندی بین حجاب و پیشرفت نیز وجود ندارد.

پس در هیچ دوره‌یی شکل لباسی که زن می‌پوشد، با نظام آن، از حیث بلندی و کوتاهی، یا عرض و طول و گسترش آن، تأثیری در پیشرفت و سرزندگی و نشاط انسانی وی نداشته است و از قدیم تا به امروز، کشورها و جامعه‌های انسانی، دارای آداب و رسوم متنوع و مختلفی در شکل هندسی لباس و اشکال آن، به نسبت هر یک از مردان و زنان با هم بوده‌اند و نه ما شنیده‌ایم و نه کسی شنیده است، که تنوع این لباس‌ها در تفاوت این ملت‌ها با هم و در بهره پیشرفت علمی و تمدنی آنان نقشی را بازی کرده باشد...

بی گمان لباسی که زنان و مردان هندی می‌پوشند، در نوع خود، ویژگی‌های یگانه‌یی دارد و لباس سنتی که زنان ژاپن می‌پوشند همواره در گذشته و امروز، ویژگی منحصر به فرد خود را داشته است؛ همان‌طوری که جامه‌هایی که زنان اروپایی و امریکایی در آن احساس راحتی می‌کنند، ویژگی خاص خود را دارند و هیچ یک از این ملت‌ها احساس نکرده است که این تنوع در مُدهای لباس، بایستی از آن نتیجه تنوع مماثل و مشابه در پیشرفت و ترقی گرفته شود و تمدن‌های باستانی که روزگاری حکم فرما بوده‌اند، مانند تمدن‌های ساسانیان و رومیان شرقی و اسلامی و غیره درباره مسأله‌یی مثل لباس به مناقشه و نزاع و بحث برنخاسته‌اند، بلکه اصلاً آن را احساس نکرده‌اند.

پس این حقیقتی که تمام جهان از آن و از تاریخ آن، علم و آگهی ندارد از کجا آمد و کی متولد شده است؟!

بنابراین ما باید «زنوبیا یا الزباء» ملکه تدمر را در زمره زنان جاهل عقب مانده قرار دهیم، با توجه به شکل لباسی که ترجیح می‌داد، در آن ظاهر شود و در برابر آن ما بایستی جامعه لخت و برهنه افریقای سیاه را در ردیف ملت‌های متمدن پیشرفته قرار دهیم!! با توجه به آزادی کامل آنان و مقید

نبودن به لباس و پوشیدگی اندام و در اطراف خلیج دختران جوان و زنان جاهلی هستند که با دختران محلات لاتینی و انجمن‌های «شانزه لیزه‌یی» در پاریس با ظاهری برهنه و زینت و زیور و آزادگی و بی‌قیدی مسابقه می‌دهند، پس آیا با این افسون سحری خود، از بند جهالت و نادانی و عقب ماندگی رهایی یافته‌اند و نام‌شان در دفتر زنان دانشمند پیشرفته ثبت شده است؟!

در مرکز کشورهای عربی مانند شام و مصر زنان با حجابی هستند که به قلّه تخصص‌های علمی رسیده‌اند و تا آخرین حدّ در فعالیت‌ها و خدمات اجتماعی مختلفی مشارکت نموده‌اند، پس آیا حشمت و وقار و حیای آنان، که در آن به حکم پروردگار خود پاسخ مثبت داده‌اند، شهرت آنان را به هدر داده است، که جامعه‌شان به شهرت و امتیاز علمی و پیشرفت در تمدن و فعالیت‌های اجتماعیشان، گواهی داده و در موقعیت‌های خاص پیشرفت و ترقی قرار گرفته‌اند، در کنار زنان نادان و جاهل و مرتجع مختلف؟!!(۱)

شبهه پنجم:

گویند: حجاب مظهر و شکل و ظاهر غیر متمدنانه است و می‌گویند بی‌گمان شکل حجاب خارجی بدن مظهری‌ست از مظاهر عقب ماندگی در جوامع بشری و مظهر و ظاهر غیر متمدنانه است، پس این چادرها یا خیمه‌های سیاه متحرک و این زاغ و کلاغ‌های سیاه چه معنی دارند و به راستی این یک بازگشت به ابتدای جامعه‌ی انسانی‌ست.

بی‌شک این شبهه ذاتاً پوچ است، زیرا پیشرفت و ترقی با شکل ظاهری سنجیده نمی‌گردد، مانند لباس و ساختمان و چهارپایان و زینت و زیور آلات و غیره از امور ظاهری و کسی که پیشرفت و ترقی جوامع را بدین مظاهر خارجی می‌سنجد، قطعاً فاقد منطق عقلانی‌ست و تمدن بر مجموعه‌یی متشکل از اخلاق نیکو و رفتار نیک و ارزش‌های یک امت از امت‌های جهان اطلاق می‌گردد و مظاهر و اشکال خارجی هیچ ارتباط و پیوندی با تمدن و حضارت ندارند، بلکه با شهر نشینی پیوند دارند و مدنیت به حساب می‌آیند، برای نمونه: هنگامی که انسان به امریکا می‌رود آزادی را لمس می‌کند و مشاهده می‌نماید و تقدیس آن را از نظر همه مردم چه حاکم و چه محکوم می‌بیند؛ تا جایی که برای آزادی مجسمه‌یی در میان بزرگ‌ترین شهر امریکا ساخته‌اند که تمثیل «حریت» و آزادی‌ست و هر شهروندی می‌تواند از هرکس که بخواهد، از رییس جمهوری گرفته تا کارمند دولت انتقاد کند، بدون این که مورد مؤاخذه یا کیفر قرار گیرد یا از جانب کسی ملامت شود و «حریت» و آزادی، خود ارزشی‌ست از میان ارزش‌ها.

---

۱. «المرأة بين طغيان النظام الغربي و لطايف التشريع الرباني» ص ۱۶۴ - ۱۶۲.

لذا امریکا رهبر تمام جهان شده است نه تنها با تکنولوژی خود، بلکه با داشتن ارزش‌های انسانی که دارد و حکومت به جانشینی ملت، از آن محافظت می‌نماید و حکومت‌های بعدی نیز موفقیت یا عدم موفقیت‌شان، منوط به مقدار احترامی‌ست که برای این ارزش‌ها قائلند و در گرو تطبیق و اجرای آن می‌باشد.

مثال دیگر: در هر دولت اروپایی، هنگامی که به ایستگاه وسایل حمل و نقل می‌روی می‌بینی که برنامه‌های رفت و آمد و خروج و ورود، وسایل حمل و نقل از هر نوعی باشد، در طول هفته به دیوار زده‌اند و با ساعت و دقیقه معین گردیده است، برای مثال می‌گویند روز دوشنبه فلان هواپیما یا قطار یا ماشین ساعت ۶/۴۵ دقیقه صبح وارد می‌شود پس شهروند می‌رود و می‌بیند که آن وسیله درست سر ساعت دقیقاً می‌آید بدون یک دقیقه تأخیر، پس اگر دقایقی تأخیر نماید، شکایت‌های متعددی می‌شود، از هرجا باشد و چه بسا عامل تأخیر را از کار برکنار نمایند و چه بسا در رسانه‌ها نیز در جامعه اعتراض کند، پس احترام به وعده‌ها و وقت‌شناسی، ارزشی‌ست از ارزش‌های معتبر نزد آنان، بنابراین میزان و مقیاس پیشرفت اروپا و حضارت و تمدن آن، تنها با تکنولوژی آن نیست، بلکه با داشتن ارزش‌ها و اصولی‌ست که بر آن‌ها نیز محافظت می‌کنند.

و با مقایسه و مقارنه با آنان بی‌شک جوامع ما عقب مانده به حساب می‌آیند، نه تنها به خاطر نداشتن تکنولوژی بلکه به سبب این که از ارزش‌ها و اصول و مبادی خویش نیز شانه خالی می‌کنند، ارزش‌ها و اصول و مبادیی که سرچشمه آن‌ها دین بزرگ ماست، لذا بی‌تردید جوامع ما از جمله جوامعی به شمار می‌آید که بیش از هر جامعه دیگری، ظلم و ستم در آن انتشار و گسترش می‌یابد و بیش از هرجای دیگر دنیا، به حقوق اساسی انسان اهانت می‌شود و بیش از هر جامعه‌یی از نظر عمل به نظام و انسجام، عقب مانده است و بیش از هر جامعه‌یی در آن عمل به شوری فراموش شده است و به رأی دیگران بهایی داده نمی‌شود و ارزش‌های دیگر نیز به همین شکل است.

پس بی گمان التزام به حجاب اسلامی، گامی به جلو و قدمی به پیش در راه تجدید بنای حضارت اسلامی و تمدن آن به حساب می‌آید، زیرا از جمله اخلاق و رفتار و ارزش و قیمتی محسوب می‌شود، که از دین اسلام سرچشمه می‌گیرد و یک صورت و شکل ظاهری غیر متمدنانه نیست، آن گونه که دشمنان می‌پندارند.

و دکتر **جلال الدین عبد الرّحمن** می‌گوید:[۱]

از جمله چیزهایی که لازم است از ریشه تغییر کند و بر امت ما واجب است که آن را از جامعه ما ریشه کن نماید، بی حجابی و تن نمایی زنان در خیابان‌ها و کشف عورت و محرمات مردم است که بی‌شرمانه و بدون اهتمام به اخلاق دینی و بدون پند و عبرت گرفتن از مردگان و بدون متأثر شدن از قول خدای صورت می‌گیرد که می‌فرماید:

---

۱. «غاية الوصول الى دقايق علم الاصول» ص ۱۱۹.

﴿وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ ٱلتَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي ٱلْأَرْبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفْلِ ٱلَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ ٱلنِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا ٱلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (نور: ۳۱)

«به زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را فرو گیرند و عورت‌های خویش را مصون دارند و نمایان نسازند، مگر آن مقدار و آن چیزهایی که پیدا می‌گردند و چارقد و روسری‌های خود را بر یقه‌ها و گریبانهای‌شان آویزان کنند و زینت خود را نمودار نسازند، مگر برای شوهرانشان، پدرانشان، پدران شوهرانشان، پسرانشان، پسران شوهرانشان، برادرانشان، پسران برادرانشان، پسران خواهرانشان، زنان خودشان، کنیزانشان و کسانی که نیاز جنسی در آنان نیست و کودکانی که هنوز بر عورت زنان آگاهی پیدا نکرده‌اند و پاهای خود را نزنند تا زینتی که پنهانش می‌دارند، دانسته شود، ای مؤمنان! همگی به سوی خدا برگردید تا رستگار شوید.»

و اگر از این زنان سؤال کنیم که چه چیزی شما را ـ ای زنانی که مثل زنانی که در حضور یوسف بودند. هستید ـ بر این داشت که چنین به ارزش‌های دینی بی توجه باشید؟! می‌گویند که مدنیت و شهر نشینی و مصلحت، تقاضا می‌کند، که زن دگرگون شود و پیشرفت کند و از قافله تمدن و حضارت عقب نماند. بی‌گمان چنین تمدن و حضارتی که ارزش و بهای زن را پایین آورد، بد چیزی‌ست، نه تنها ارزش او را پایین آورده، بلکه او را به صورت کالای ارزان قیمتی درآورده است، که مگس‌ها از نشستن بر روی آن دوری می‌کنند و جان‌های بلند طبع، از آنان چندش و نفرت می‌نمایند و سگ‌های درّنده، آن‌ها را از هم می‌درّند و برای اثبات آن چه می‌گوییم کافی‌ست، که آزار و اذیت‌ها و مزاحمت‌هایی را که زنان در خیابان‌ها با آن‌ها، روبه‌رو می‌شوند، در ذهن و اندیشه خود مجسم کنیم: هم‌چنین چیزهایی را که در دفاتر کارمندان مرد و زن می‌بینیم و عبارات و جملات بی شرمانه‌یی که با هم ردّ و بدل می‌کنند که به صورت مصیبت و بلایی درآمده است، که زنان با شرم و حیا از آن می‌گریزند و آنان که آلوده و پلید و پست هستند خود را بدان سعادتمند می‌بینند و احمد شوقی راست گفته است:

خَدَعُوها بِقَوْلِهِمْ حَسْنَاءُ   و الغواني يَغُرُّهُنَّ الثناء

(با سخنان خود زیبا روی را فریفتند که گفتند: زیباست آری، ثنا و تعریف، زیبا رویان را می‌فریبد)

حال نگاهی به روزنامه‌های روزانه بیندازیم: چه قدر جرم و جنایت به سبب برهنگی و بی حجابی زنان، روزانه روی می‌دهد؟!! و چه قدر زیبایی و خود نمایی و تن نمایی زنان، پسران جوان را خیره می‌سازد و خردشان را می‌رباید و آنان را مرتکب خطا و گناه می‌کند؟!! و انسانیت را از آنان می‌گیرد و آنان را به حیوانات وحشیّ تبدیل می‌کند و موجب تجاوز به زور می‌گردد؟!!

بنابراین از ازدواج، روی می‌گردانند!! و به قانون جنگل روی می‌آورند!! و زندگی در یک لذت فانی و زودگذر را گوارا می‌دانند!! و خداوند بصیرتشان را می‌گیرد و کوردل می‌گردند، پس نعمت‌های جاودانی بهشتی را ـ که با ارزش زمین و آسمان‌ها برابر است ـ فراموش می‌کنند!

بی‌شک آن چه گفتیم قطره‌یی‌ست از دریای خروشانی که در آن گناهان و خطاها به تلاطم و خروش افتاده و امواج پستی و رذالت برخاسته‌اند و بعد از تمام این‌ها، جامعه را به سستی و فساد و عقب ماندگی و عدم پیشرفت و نبودن مدنیت متّهم می‌سازند، که عقده‌های سرکوب شده را از جوانان دور می‌نماید و هرگاه دانشمندان، علیه آنان اعتراض می‌کنند، بلافاصله به جمود فکری و خشک مغزی و مرتجع و عقب افتاده متهم می‌شوند و سخنانشان بر باد می‌رود!!

و دکتر **محمد سعید رمضان البوطی** می‌گوید:

هر گاه دشمنان اسلام از جهالت و نادانی زن و عقب ماندگی او سخن می‌گویند، یک زن محجبه مسلمان را به عنوان شاهد مثال و نمونه آن ذکر می‌کنند و در مقابل هرگاه از دانش و فرهنگ و معرفت زن و پیشرفت و ترقی وی و سرزندگی و فعالیت فکری و اجتماعی او سخن می‌گویند زن برهنه بی حجاب را به عنوان مظهر و نمونه آن ذکر می‌کنند و آن را الگو می‌دانند!!

ما یقین جازم داریم که این تلازم ساختگی و دروغین، جز یک بهتان بزرگ و دروغی بی‌اساس و بی‌مدرک چیز دیگری نیست.

همگی می‌دانیم که دختران جوان دانشگاهی محجبه ما، که حجاب اسلامی دارند و به حکم شریعت الله، چنگ زده‌اند، در زمینه‌های مختلف علمی و فرهنگی و فعّالیت‌های فکری و اجتماعی، پیشگام‌تر از سایر زنان بی‌حجاب و آزاد از تعهدات اسلامی خود هستند.

و در مقابل آن، بسیاری از مظاهر خود فروشی و برهنگی و تن نمایی را، در نقاط مختلف افریقا و آسیا و مناطق مختلفی از اروپا دیده‌ایم، بدون این که پیشرفتی در زمینه‌های مختلف علمی و فرهنگی و اجتماعی از خود نشان دهند، بلکه آنان را دیده‌ایم که زشت‌ترین اشکال عقب ماندگی فکری و فرهنگی داشته‌اند!!

بی‌گمان هرکس از تاریخ آگاهی داشته باشد می‌داند که تاریخ اسلامی ما سرشار از نام زنانی است که دین و ادب و حشمت و آبرو و حجاب و پوشیدگی و دانش و فرهنگ و فعالیت‌های فکری و خدمت به جامعه را، همگی با هم داشته‌اند، بدون این که پای یکی از آنان، در جامه بلندش، گیر کند و به سر در آید یا این که حجاب و حشمت و شرم و آزرمش، مانع آن شده باشد، بی گمان عقب ماندگی عوامل و اسباب خود را دارد و پیشرفت و ترقی نیز عوامل و اسباب خود را دارد و ربط دادن پوشیدگی و حجاب و اخلاق کریمانه به پیشرفت یا عدم آن، شگرد و فریب آشکاری‌ست که هیچ عاقلی آن را نمی‌پذیرد، جز کسی که از نظر فکری و فرهنگی عقب مانده است.

شبهه ششم:

گویند: حجاب سبب محرومیت زن از اظهار و ابراز زینت خویش است و مقیّد کردن آزادی شخصیت وی می‌باشد، پاسخ بدین سوال این است: آیا زن قبول می‌کند که کالایی ارزان قیمت باشد که همه مردم چه کریم و چه خسیس از او بهره ببرند؟!

آیا زن قبول می‌کند که تن خویش را تسلیم چشمان بی حیای گرگ‌های گرسنه بشری نماید و آیا او می‌پذیرد که تا این اندازه از ارزش وی کاسته شود و ارزان گردد؟! اسلام زن را محروم نمی‌کند از این‌که جلو شوهر یا محرمان یا دوستان زنش، خویشتن را بیاراید و زیبایی‌اش را بنماید، بلکه به تأکید بر وی حرام کرده که خود را برای مردان بیگانه بیاراید و زینت نمایی کند و آن هم در درجه اول به خاطر مصلحت خود وی می‌باشد و این حکمت در قول خدا واضح و آشکار است:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ ٱلْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذٰلِكَ أَدْنَىٰ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ ٱللهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾ (احزاب: ۵۹)[۱]

پس این جا خداوند متعال به پیامبر خود دستور می‌دهد که به همسرانش و دخترانش و تمام زنان مؤمن دستور فرماید که حجاب و جامه‌های بلند گشاد بپوشند، زیرا این پوشش اسلامی، سزاوارتر است، برای این که شناخته شوند که زنان پاکدامن و شریف و بلند مرتبه‌اند، پس نباید مورد اذیت و آزار قرار گیرند و کسی بدانان تعرض نماید و هیچ نامحرمی حقّ ندارد بی ادبانه با وی سخن گوید و با نگاه خود به وی خیره شود و آنان را بیازارد، نه با سخنی و نه با نگاهی و نه با هر چیزی که منافی شرع خدا باشد. دقت کن به پسران جوانی که در خیابان‌ها می‌ایستند و در کمین دختران جوانند، هرگاه دختر جوان بی‌حجاب و تن نمایی، از جلو آنان بگذرد، چشمک زدن و طعنه و اشاره را متوجه وی می‌سازند و هرگاه دختر محجبه و تن پوشیده‌یی، مؤدبانه، آن گونه و بر آن هیأت و ظاهری که خدایش به وی امر کرده است، از کنار گروهی جوان بگذرد، بی‌شک این جوانان خود به خود از مزاحمت و آزار یا در تنگنا قرار دادن وی دوری می‌کنند، تا این دختر جوانی که اوامر خدا را نسبت به خویشتن خویش، حفظ کرده است بگذرد و خداوند نیز او را از غیر حفظ می‌نماید و نگه می‌دارد.

شیخ شعراوی رحمه الله گفته است:[۲]

یک زن روزنامه نگار انگلیسی از من سؤال کرد: چرا دین اسلام زن را منع می‌کند از این که به آرزوی دل خویش لباس بپوشد؟! چرا اسلام آزادی زن را مقید و محدود می‌نماید، از این که لباس خویش را انتخاب کند و لباسی را بپوشد که دوست دارد، مگر نه این است که آن آزادی و حریت، شخصیّت زن است؟!

---

۱. «ترجمه آن اندکی پیش گذشت»

۲. «المرأة فی القرآن» ص ۹۵ - ۸۴.

به وی گفتم: پیش از این که بدین پرسش‌ها جواب دهم، بایستی من و تو بر نکته‌یی بسیار مهمّ با هم توافق کنیم، که هیچ انسانی حق ندارد، در جامعه‌یی که زندگی می‌کند، از حرّیت و آزادی مطلق و بی قید و بند، برخوردار باشد، پس بایستی حریت و آزادی نسبی باشد و بر آزادی‌های دیگران تعدّی ننماید و به دور از مخالفت با دین و آموزه‌ها و اصول آن باشد.

آیا تو می‌توانی هر کاری که دلت می‌خواهد انجام دهی؟ و هرگاه خواستی، در اماکن عمومی و کوچه و خیابان برهنه مطلق و بی لباس باشی، آیا برایت ممکن است به بهانه و ادّعای این که تو آزادی، هرچه دلت خواست بکنی؟! و اگر بعد از نصف شب، خواستی که به موسیقی و آواز گوش دهی، آیا می‌توانی صدای رادیو و تلویزیون را تا آخرین درجه بلند نمایی؟! و اگر در منزلت چیزی را خواستی تعمیر کنی و عده‌یی در آن منزل در خواب بودند، آیا می‌توانی، نجّار یا نقّاش را احضار کنی، تا هرکاری که خواست، انجام دهد؟! یا هنگامی که وارد یک محل تجارتی یا بانکی شدی و دیدی که مردم به صف ایستاده‌اند و صف طولانی‌ست، آیا تجاهل می‌کنی و خود را به نادانی می‌زنی که بروی در اول صف بایستی؟! آیا می‌توانی، ماشین خود را در وسط خیابان پارک کنی، یا در مکان «توقف مطلقاً ممنوع» ماشین خود را رها کنی، بدین بهانه و ادّعا که تو آزادی و آزادی تو به تو اجازه می‌دهد که ماشین خود را هرجا که دلت خواست متوقف نمایی؟! و آیا می‌توانی بیش از سرعت مجاز رانندگی کنی؟! آیا می‌توانی در پیش روی مردم یک کار رسواگرانه مرتکب شوی، بدین ادّعا که تو آزادی؟! من می‌توانم هزاران مثال از این قبیل را برایت بیاورم، زیرا در هیچ جامعه‌یی انسانی در جهان، چیزی به نام آزادی مطلق وجود ندارد، لیکن حریت و آزادی نسبی‌وجود دارد و تصرفاتی را به شما می‌بخشد که در آن‌ها به حریت و آزادی دیگران تجاوز ننمایی، پس هرگاه این تعدّی بر آزادی دیگران از جانب هرکس صورت گرفت، جامعه دخالت می‌کند، تا تو را در حدّ مجاز خود، متوقف نماید و به تو می‌گوید: این از جمله حقوق آزادی تو نیست، زیرا بر حقوق آزادی دیگران، تعدّی نموده‌یی و از حدّ مجاز خود، تجاوز کرده‌یی؛ بنابراین اگر چنین باشد، برای این که از حریت مطلق و آزادی بی قید و شرط برخوردار باشی، تنها راه تو این است که به محل و جایی بروی که هیچ کس در آن جا زندگی نکند، مکانی که تو به تنهایی در آن زندگی نمایی، بدون این که دیگران در آن‌جا باشند، آن وقت است که می‌توانی از آزادی مطلق، آن گونه که دلت می‌خواهد بهره‌مند گردی، پس مادام که کسی پیرامون‌ات نیست و کسی تو را نمی‌بیند، می‌توانی هرکاری که دلت می‌خواهد انجام دهی.

بدیهی‌ست که چنین وضع و حالی از منطق دین و از شیوه و راه آسمانی به دور است، پس اگر منطق زندگی در جهان، این باشد، چگونه از راه و شیوه دین خدا می‌خواهی که یک جامعه بی نظم و بی سامان بیافریند که همه چیز در آن ضایع باشد؟!

خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ ٱلْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذٰلِكَ أَدْنَىٰ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ ٱللهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾ (احزاب: ۵۹)[۱]

و باز هم می‌فرماید:

﴿وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ (نور: ۳۱)[۲]

این است حکم خدا نسبت به زن که بایستی زینت و اندام خود را نهان نماید و چشمان نامحرم را به خود جلب نکند و موجب تباهی خویش و دیگران نشود.

پیش از هرچیز دوست دارم بگویم: بی‌شک هرکس دینی را برگزید بر وی واجب است که احکام این دین را بپذیرد، حتی اگر این احکام، آزادی او را مقیّد نماید، که چه چیزی مجاز است و چه چیزی مجاز نیست، زیرا این مقیّدکردن آزادی، برابر دستور دین خدا، به خیر و مصلحت انسان است و موجب شرّ و تباهی او نیست.

این احکام و دستورات از جانب خداوند آمده است و او مصلحت ما را بهتر از خودمان می‌داند، پس هرگاه حرّیت ما را مقید سازد، قطعاً به ما خیر و خوبی بخشیده و شرّ و بدی را از ما دور کرده است.

هیچ دینی بدون برنامه و بدون راه صحیح نیست و انسان می‌تواند غریزه دین خواهی فطری خویش را در آن ارضا نماید، با وجود این بت‌ها را می‌پرستد و خورشید یا هرچیزی که او را به برنامه و منهج و راهی در زندگی مقید نسازد می‌پرستد، تا نفس خویش را از تعالیم و اصول آموزه‌های الهی آزاد نماید و رها کند و در این حالت پناه بر خدا! او کافر می‌گردد، زیرا او از منهج و برنامه و راه آسمانی پیروی نمی‌کند، بدان علت که آزادی او را مقید می‌نماید.

و زنی که به گمان خود، از حجاب ضرر و زیان می‌بیند، چون با پوشیدن اندام‌های فریبنده‌اش، خداوند آزادی او را مقید می‌کند، پس بایستی بر دادن این آزادی مطلق به دیگران نیز اعتراض ننماید.

یعنی اگر برای خویشتن مباح می‌داند که خود را بیاراید و اندام‌های فریبنده‌اش را برهنه سازد، تا انسانی را به خود جذب کند و بفریبد، بایستی اعتراض نکند، بر زن دیگری که زینت و زیور و اندام‌های زیبا و فریبنده‌اش را برهنه سازد و در معرض دید دیگران قرار دهد، تا شوهر او را بفریبد یا پسرش را و... چون او هم می‌خواهد آزادی مطلق داشته باشد!!

بنابراین، هدف از حجاب و پوشش شرعی، حفظ و صیانت تمام افراد جامعه از فتنه و فریب است؛ هم‌چنین حفظ ثبات و آرامش و امنیت زن، تا این که اطمینان حاصل کند، که هرگاه شوهرش از خانه

---

۱. «ترجمه آن گذشت».

۲. «ترجمه آن نیز گذشت».

بیرون رفت، زن دیگری او را با تن نمایی و فریبندگی خویش فریب ندهد و به ازدواج با خود نکشاند، یا او را دچار فسق و فجور و رفیق بازی نخواهد کرد، یا این که سالم به خانه برمی‌گردد.

خداوند متعال به منظور و هدف حفظ ثبات و آرامش و امنیت و امان خانواده، ضوابط و قوانینی را وضع کرده است که مانع فتنه و فریب مرد و زن می‌گردد و هر چیزی راکه ممکن است در آن راه فریب و فتنه زنی برای مردی بیگانه و نامحرم از وی باشد، حرام کرده، لذا زینت و زیور نمایی را بر زن حرام نموده است، مگر برای افراد مَحْرَم به وی، که می‌فرماید:

﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ ٱلتَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي ٱلْأِرْبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفْلِ ٱلَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ ٱلنِّسَاءِ﴾ (نور: ۳۱)

«... و زینت و زیور آلات و محل آن را، نمودار نسازند مگر برای شوهرانشان، پدرانشان، پدران شوهرانشان، پسرانشان، پسران شوهرانشان، برادرانشان، پسران برادرانشان، پسران خواهرانشان، زنان خودشان، کنیزانشان، دنباله روانی که نیاز جنسی در آنان نیست و کودکانی که هنوز بر عورت زنان آگاهی پیدا نکرده‌اند...»

کسانی راکه خداوند در آیه ذکر فرموده است، از جمله محارم زن هستند، که زن هم حریص نیست زینت و زیور آلات خود را در پیش آنان نمایش دهد، حتی اگر نمایش هم بدهد، در نفس آنان هیچ شهوتی را تحریک نمی‌نماید و بر نمی‌انگیزاند، یا بدان سبب که هنوز به سنّی نرسیده‌اند که در آن احساس شهوت جنسی کنند، یا این که به تمامی از این مرحله گذشته‌اند، حتی خداوند بر زن حرام کرده است، که با حیله گری، پای بر زمین بکوبد، تا زینتی راکه لباس آن را پنهان کرده است، اظهار نماید و این کار را با حرکات عمدی ابراز دارد تا فتنه گری و فریبندگی خویش را نشان دهد و خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا ٱلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (نور: ۳۱)

«... و پاهای خود را بر زمین نزنند تا زینتی که پنهانش می‌دارند، دانسته شود، ای مؤمنان! همگی به سوی خدا برگردید، تا رستگار شوید.»

برخی گمان می‌کنند که این‌ها، مقید کردن آزادی زن است، لیکن در حقیقت حمایت از آزادی منطقی زن است. عقل سالم حکم می‌کند که اگر خداوند حجاب را واجب نکرده بود، بر زن واجب بود، که خود، خواهان آن گردد، زیرا بزرگ‌ترین تضمین امنیت او و امنیت زندگی وی است و زیبایی و شادابی و نضارت زن موقتی‌ست و تا وقتی محدود ادامه دارد و معمولاً مدت زمان زیبایی و جمال، بیش

از پانزده سال نیست، سپس رو به پژمردگی می‌رود و فرض کن که دوران پژمردگی زنی شروع شده و شوهرش هنوز سرحال و شاداب است و قادر بر ازدواج می‌باشد و از خانه بیرون رفته است و دختر جوانی را در خیابان می‌بیند، که در آغاز عنفوان جوانی و شادابی و زیبایی‌ست؛ درحالی‌که زینت و زیور و اندام‌های نازکِ فریبنده‌اش را دیده است، چه پیش می‌آید؟

یا شیفته و فریفته این دختر جوان می‌گردد و همسرش را رها می‌کند و با وی ازدواج می‌نماید، یا این که هنگام بازگشت به خانه، می‌بیند که میان زنش و این دختر جوان فرق بسیار است، پس نسبت به همسرش بی میل می‌گردد و اندک اندک از وی منصرف می‌شود. چه چیزی سبب آن شد؟! لیکن اگر زنان اندام‌های فریبنده و محرک خود را، از مردان و دید آن‌ها، نهان دارند و بپوشانند، همه آنان از فقدان شوهرانشان و از تغییر احساس آنان نسبت به همسرانشان ایمن خواهند بود و محبت و توجه و اقبال وی را برای خویش حفظ می‌نمایند، چرا؟ زیرا جمال و زیبایی رشد و نموّ است و رشد و نموّ در مخلوقات و گیاهان و حیوان و انسان برای کسی که پیوسته آن را می‌بیند، درک و فهم نمی‌گردد، لذا می‌بینی کسی که فرزندی دارد و هر روز به وی می‌نگرد، بزرگ شدن روزانه او را ملاحظه نمی‌کند، لیکن اگر یک ماه از دید وی غایب باشد، نموّ یک ماهه او جمع می‌شود و هنگامی که بعد از یک ماه برمی‌گردد، احساس می‌کند که او بزرگ شده است.

و کشاورز هم اگر در کنار کشت خود بنشیند، نموّ آن را نمی‌بیند، ولی هرگاه مدتی از آن دور باشد، نموّ آن را ملاحظه خواهد کرد و مرد با همسرش نیز چنین است، او هنگامی که در بحبوحه جوانی و شادابی و زیبایی با وی ازدواج می‌کند، چون او را هر روز می‌بیند، هیچ تغییری را در وی ملاحظه نمی‌کند و او رو به پیری می‌رود و اندک اندک پژمرده می‌شود و جمال و شادابیش تغییر می‌نماید، بدون این که شوهر این تغییرات را ملاحظه نماید، بلکه در نظر او همان عروس زیبایی‌ست که با وی ازدواج کرده بود.

لیکن این شوهر هرگاه زن دیگری را دید که جوان‌تر از همسرش است و در اوج جمال و شادابی‌ست، مقارنه و مقایسه بین این دو تا در نظر وی آغاز می‌شود و تغییرات حاصله در همسرش را احساس می‌نماید و در نفس و روح او اثر می‌گذارد، لذا مادران خود را می‌بینیم بعد از این که پیر شده و چهره شان پر از چین و چروک گشته است، ما آن را احساس نمی‌کنیم، بلکه در آن نضارت و شادابی را می‌بینیم که از نگاه بدان سیر نمی‌گردیم.

پس هرگاه خداوند زنی را منع کرده است، از این که با کشف حجاب و زینت نمایی خود، نظر مردان نامحرم را به خود جذب و جلب نماید، در عین حال زنان دیگر را نیز که از وی جوان‌تر و زیباتر و با طراوت ترند، نیز منع کرده است، از این که نظر شوهران را به خود جذب و جلب نمایند، در نتیجه از زنان خود روی گردان شوند.

بی‌شک جای تعجب است که زن بدین حکمت الهی التفاتی ندارد و نمی‌داند که به راستی حجاب حمایتی‌ست از او و شوهر و خانه‌اش، بلکه تنها بر اساس توجه به آزادی توخالی به حجاب می‌نگرد و فراموش کرده است که مقید کردن را خداوند برای حمایت از وی وضع فرموده است و عقاب و کیفر در شرع، اجرا نمی‌شود، مگر هنگام میل و شوق به انجام کاری که نتیجه‌ی آن تعدّی به حقوق دیگران باشد، برای مثال تو گل زیبا و خوشبویی را می‌بینی، هر اندازه و هر زمان که می‌خواهی بدان بنگر و نظر کن، در آن هیچ گناهی و حسابی نیست و از بوی خوش آن بهره بگیر و لذت ببر، آن‌گونه که می‌خواهی، در آن نیز گناهی و حسابی نیست، مگر این که به سوی آن دست دراز کنی تا آن را بچینی، آن وقت تو تعدّی کرده‌یی، یا این که تو اسب نیکو و زیبایی را می‌بینی، در آن نظر کن و بدان بنگر، آن طور که می‌خواهی و از نگاه بدان لذت ببر، هرقدر که می‌خواهی، در آن بر تو گناهی و حسابی نیست، مگر این که بخواهی بدون اجازه سوارش شوی، هم‌چنین است تمام آفریده‌های زیبایی که در دنیا وجود دارد و خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلْخَيْلَ وَٱلْبِغَالَ وَٱلْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (نحل: ۸)

«**و خداوند اسب‌ها و استرها و الاغ‌ها را آفرید، تا بر آن‌ها سوار شوید و زینتی باشند برای شادی، چیزهایی را می‌آفریند که نمی‌دانید.**»

زینت برای چه کسی؟ تنها برای صاحبش؟ زینت در این آیه به صورت مطلق آمده است، لذا این چهار پایان برای صاحبانشان زینت‌اند و برای هرکس که بدان‌ها بنگرد و از جمال آن‌ها لذت ببرد و هر جمال و زیبایی که در این جهان است، بدان بنگرید، آن‌گونه که می‌خواهید، که این‌ها حرام نیستند، جز زن در این جهان که نگاه بدان حرام است، نگاه زن به مرد و نگاه مرد به زن و نگاه به زن و تأمل و دقت در جمال و زیبایی وی جز برای شوهرش حرام است و از نظر شرع گناه می‌باشد و به نسبت مرد نیز چنین است که نگاه زن به مرد نامحرم و تأمل و دقت در علائم و چهره‌های مردانگی وی حرام و گناه است.

خداوند می‌فرماید:

﴿قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ (نور: ۳۰)

«**ای پیامبر! به مردان مؤمن بگو، چشمان خود را فرو گیرند و عورت‌های خویشتن را مصون دارند، این برای ایشان زیبنده‌تر و محترمانه‌تر است، بی گمان خداوند از آن چه انجام می‌دهند آگاه است.**»

و باز هم می‌فرماید:

﴿وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾ (نور: ۳۱)

«**و به زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را فروگیرند از نامحرم و عورت‌های خویشتن را مصون دارند.**»

چرا تبادل نظر میان مرد و زن و نگاه آنان به هم‌دیگر حرام و ممنوع شده است، چرا این نگاه به

نسبت باقی عالم هستی، غیر از زن و مرد حرام نشده است؟ زیرا نگاه به نسبت مرد و زن، آغاز گرایش و اشتیاق و کشش است و مادام که نگاه به عمد شروع شد، پس تو نمی‌توانی نسبت به عواقب و آثار مترتب بر آن، بر خویشتن تحکم کنی، نگاه به عمد به حقیقت تغییری را در تو پدید می‌آورد، که افسارت را به سوی معصیت و گناه می‌کشاند. لذا در می‌یابیم، هنگامی که خداوند بر آدم و حوّاء عليهما السلام حرام گردانید که در بهشت از آن درخت ممنوع بخورند، بدانان نگفت: «لاَ تَأْكُلاَ مِنْ هَـٰذِهِ الشَّجَرَةِ» بلکه فرمود:

﴿وَلاَ تَقْرَبَا هَـٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ﴾ (بقره: ۳۵) «بدین درخت نزدیک مشوید.»

چرا نفرمود: «لاَ تَأْكُلاَ مِنْ هَـٰذِهِ الشَّجَرَةِ» زیرا خواست آن دو را از تشویق به معصیت و طمع در آن باز دارد، پس اگر چنان می‌گفت، چه بسا در همسایگی آن می‌نشستند و رنگ میوه‌های آن. یا شکل میوه‌ها یا بوی برخاسته از آن، آنان را فریب می‌داد و تشویق می‌کرد و در آن طمع می‌نمودند و لذا خدا فرمود: «لاَ تَقْرَبَا هَـٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ»

تا آنان را از طمع در آن ـ که ممکن بود، آنان را به معصیت گرفتار سازد ـ مصون و محفوظ دارد: همان‌طوری که پیامبر ﷺ فرموده است: «اِنَّ للهِ مَحارِمَ فَلاٰ تَقْرَبُوهٰا، فَمَنْ حَامَ حَوْلَ الْحِمٰى أَوْ شَكَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ»

(بی‌گمان خداوند حرام‌ها و حریم‌هایی دارد پس بدانهانزدیک مشوید، پس هرکس پیرامون منطقه محافظت شده بچرخد و آن را دور بزند، نزدیک است که در آن واقع شود.)

باز پیامبر ﷺ فرموده است: «اِنَّ اللهَ حَدَّ حُدُوداً فلا تَعْتَدُوهٰا و فَرَضَ فَرایض فَلاٰ تُضَيِّعُوهَا و حَرَّمَ أَشْيٰاءَ فَلاٰ تَنْتَهكُوهٰا.»

(بی گمان خداوند حدود و مرزهایی را معین فرموده است، پس از آن‌ها تجاوز مکنید و فرایضی را فرض کرده است، پس آن‌ها را ضایع و ترک مکنید و چیزهایی را حرام و تحریم کرده است پس حرمت آن‌ها را مشکنید و آن‌ها را بی حرمت مدارید.) پس تحریم تبادل نظر نامشروع هر دو، نسبت به دیگری برای حمایت و حفظ هر دوست و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلْتُـمُوهنَّ مَتَاعاً فَاسَأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذَٰلِكُمْ أَطْهَر لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾ (احزاب: ۵۳)

«... هنگامی که از زنان پیامبر ﷺ چیزی از وسایل منزل را به امانت خواستید، از پس پرده از ایشان بخواهید، این کار برای پاکی دل‌های شما و آنان بهتر است...»

به علاوه بایستی ما به این حقیقت مهمّ التفات نماییم که خداوند متعال می‌خواهد موازین و معیارها در جهان او، معتدل و متوازن باشد و با عقلی که انسان را به وسیله آن از دیگر موجودات ممتاز و برتری بخشیده است، آزادی گزینش و اختیار به او بدهد، بدون هیچ دخالتی تا کارها در جهان درست و مستقیم گردد و اگر زن اندام‌های فریبنده خویش را پیشروی غریبه و نامحرم آشکار سازد،

میزان عقل او را مختل می‌نماید، چرا؟... زیرا هرگاه زنی به عمد بخواهد غریب و بیگانه‌یی را با زینت نمایی و برهنه کردن جسمش، به طمع اندازد و بفریبد، در کار عقل و تمیز او دخالت می‌نماید، زیرا در این حالت، عقل می‌خواهد تصمیمی بگیرد و می‌داند که باطل است، تا از این زن انتقادی کند یا او را راضی نماید و همه ما می‌دانیم که در معاملات و داد و ستدهایی که در تمام جهان صورت می‌گیرد زنان تأثیر شگرفی دارند، زیرا برای هر چیزی، به عنوان وسیله و دام طمع و فریب مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند، تا انسان حکم بناحق کند و میزان حکم و داوری مختل و ناقص شود. تمام این مسائل در شرکت‌های بزرگ جهانی وجود دارند، که برای به طمع انداختن و فریب و گمراه‌سازی، از وجود زن بهره برداری می‌کنند و او را برای اجرای دادوستدهای نادرست و حرام به کار می‌گیرند، که اگر میزان، معتدل و متوازن می‌بود، آن‌ها صورت نمی‌گرفتند و به راستی در این مسائل و امور دنیایی، عقل یگانه حَکَم و داور است.

دکتر بوطی می‌گوید:(۱)

برای مثال هنگامی که زن با مرد، در یک کنفرانس و همایش علمی و فرهنگی شرکت می‌کند که هدف از آن، اصلاحات اجتماعی یا معالجه و چاره اندیشی برای حلّ یک مشکل علمی یا فرهنگی‌ست، بی گمان در این حالت، ما برای همگامی با تمایلات کسانی که از حجاب و قید و بند آن در رنجند، فرض می‌کنیم، که زن در این همایش علمی و فرهنگی مشترک، بدون حجاب و با زینت نمایی در صحنه ظاهر شود، به یقین بسیاری از چیزهای فریبنده خویش را به نمایش می‌گذارد، به همان سبک و شیوه‌یی که زنان آزاده امروز انجام می‌دهند، تو فکر می‌کنی، هنگامی که این زن با این صورت تحریک‌آمیز بر صحنه ظاهر می‌گردد، تا در یک مسأله فرهنگی یا یک معضل و مشکل اجتماعی یا حتی یک کار ادبی، اظهار رأی کند و مناقشه‌یی را مطرح نماید، چه چیزی روی می‌دهد؟! قطعاً در میان مردانی که او را می‌بینند و به وی گوش می‌دهند، احساسات و مشاعر غریزیشان به هیجان می‌آید و بر فعّالیت و تحرک‌های فکریشان غلبه می‌یابد و سبب می‌گردد که غریزه‌شان، آنان را از سخنان و داوری‌های فکری وی منصرف نماید و به تحریکات و فریبندگی‌های جسمانی که از وی مشاهده می‌کنند، بپردازند، یعنی سخنان آن زن برای آنان در وادی مهیّجات و محرکات غریزیشان سیر می‌کند و این بدین معنی‌ست که آن مردان، تعامل و رفتارشان، با شخص و جسم وی است، علی‌رغم سخن علمی و فرهنگی که مطرح می‌کند؛ به علاوه صفات زنانگی و ناز و کرشمه و هیکل و جثه او ـ که غریزه را به هیجان می‌آورد و تحریک می‌کند ـ سبب می‌شوند، که به سخنان فرهنگی علمی وی اهتمام ندهند.

به یاد می‌آورم که یک زن جوان آلمانی، در یک همایش سالانه فرهنگی ـ که در الجزائر تشکیل می‌شد ـ شرکت کرد و من نیز یکی از شرکت کنندگان در این همایش بودم، هنگامی که آن خانم برای

---

۱. المرأة بین طغیان النظام الغربی و لطایف التشریع الرّبانی، ص ۱۵۸ - ۱۵۷.

ایراد سخنرانی خود به صحنه دعوت شد، دیدم مانند هر زن غربی دیگری بی‌حجاب بود و اندام‌های فریبنده و زینت و زیور وی آشکار و مکشوف بود و بسیاری از حرکات تحریک‌آمیز دیگری نیز بدان‌ها می‌افزود... من به صورت و چهره‌های بینندگان می‌نگریستم و در آن‌ها تفحص و دقت می‌کردم، درحالی که او مشغول ایراد سخنان خویش بود و از اهمیت ویژه‌یی نیز برخوردار بود، به خدا سوگند! من می‌دیدم که چشمان شنوندگان و بینندگان سرشار از احساسات غریزی و تخیّلات لذت جویانه بود و من در چهره‌های هیچ یک از آنان تأثیر و تأثر ذهنی و فکری و تجارب علمی مشاهده نکردم و سراغ نداشتم و تنها بازتاب و پژواک سخنرانی وی که ایراد کرد، آن بود که، برخی از شرکت کنندگان، کارت شناسایی خود را در اتاق وی در هتل می‌انداختند و خود را به وی معرفی می‌کردند و او را به شرکت در شب نشینی دعوت می‌نمودند!!! و این زن هنگامی که مظاهر حجب و حیا و فروتنی، چیزی را بر وی واجب می‌کند، که شخصیّت انسانی خود را ـ که وجه مشترک وی با مرد است ـ اظهار نماید و به نمایش بگذارد و مظاهر فریبندگی جسمی و محرکات و صفات زنانگی را مخفی دارد و پنهان نماید، اگر کسی با انگیزه‌ی انسانی او را به شرکت در هر مجالی از مجال‌ها و زمینه‌های انسانی یا اجتماعی متنوع دعوت نماید، سپس او را ترک کند، اشکال ندارد و اگر او را دعوت نماید که مظاهر و صفات زنانگی خود را ابراز و اظهار نماید، برای مشارکت دیگری با مرد، که با وی در خلال این مشارکت، لذتی را بجوید که خداوند آن را حق زن و مرد دانسته است، از ارزش وی نمی‌کاهد، آن هم اگر در زیر چتر عقد و پیمان مقدس و شرعی و بر مبنای تبادل پایه‌های سعادتمندی میان آنان، همراه با قبول مسؤولیت‌های لازمه آن، این برخورد و ملاقات صورت گیرد، اشکالی ندارد.

بی گمان هر زن مسلمان ملتزم به احکام دین خود، اگر در جایگاه این زن آلمانی قرار گیرد، برای ایراد یک سخنرانی فرهنگی سودمند، هرگز جلو چشمان این توده و جمع مردان، ظاهر نمی‌گردد، مگر در شکل و ظاهری که انسانیتش اقتضا می‌کند، همان چیزی که جامع مشترک وی با مردان پیرامونش می‌باشد و نهان کردن و مخفی داشتن آن چیزهایی که آنان را از دیدن شخصیت انسانی وی غافل می‌نماید، از قبیل ابراز زینت و زیور و مظاهر فریبنده اندام‌هایش، بنابراین تمام حاضران مجذوب و شیفته سخنان وی شده و آنان را به سطح و مستوای دانش و فهم و درایت و اهتمام علمی خویش، ارتقا می‌دهد، به جای این که بخواهد یا نخواهد، او را در گودال و چاه منحط و پست غریزه جنسی فرود آورند و با این دیدگاه حیوانی به وی بنگرند؛ به علاوه این شریعت اسلامی‌ست که چنین زن بزرگواری را از صفات زنانگی و بهره‌مند شدن از لذتهای زنانگی فطری جدا نمی‌سازد و آنها را حق طبیعی وی می‌داند، بدون این که از شأن و منزلت وی بکاهد، لیکن به دقت به وی می‌آموزد که بدین حکمت بپردازد که می‌گوید: «لکل مقام مقال» یعنی هر سخنی و هرچیزی جای ویژه خود را دارد.

شبهه هفتم:

گویند: التزام زن به چیزی که شریعت اسلامی فرض کرده است در حقیقت با ضرورت‌های زندگی صنعتی امروز تناقض دارد، زیرا نیاز شدیدی داریم که از تمام نیروهای انسانی موجود استفاده کنیم، تا بتوانیم چرخ صنعت را به گردش در آوریم. قطعاً این کار با شرکت زنان که نصف جمعیت ما هستند، ممکن می‌گردد، باید آنان نیز همراه با مردان این زندگی جدید را اداره نمایند و از طبیعت آنان نیز بهره‌برداری شود و مادام که زن مقید به قید و بند حجاب و پوشش اسلامی باشد، نمی‌تواند همراه مرد کار کند و با او در کار اشتراک داشته باشد.

پاسخ بدین شبهه:

بی گمان چنین سخنی، درباره ملّتی صدق می‌کند، که کارخانه‌های متعدد آن‌ها از کمبود نیروی کارگر، برای اداره آن‌ها شکایت داشته باشد یا درباره ملّتی صدق می‌کند که در جستجوی نیروی کارگر در میان جامعه خود باشد؛ درحالی که حتّی یک پسر جوان بی‌کار را نیابد، که در کنار خیابان به سبب بیکاری به گدایی بپردازد، یا در گوشه قهوه خانه، بیکاری را نشخوار کند، بدیهی‌ست که چنین ملّتی، حتّی در میان دولت‌های مترقی و پیشرفته صنعتی هنوز پیدا نشده است و در هیچ جامعه‌یی تمام نیروهای موجود مردان به کار گرفته نشده است.

و اگر مسأله فقط، تقلید کورکورانه از اروپاست، پیداست که اشتراک زن با مرد، در امور کسب و کار، در اروپا و امثال آن، دو عامل و انگیزه به شرح زیر دارد:

عامل اوّل: بحران بی بند و باری و اباحیگری‌ست، تا حدّی که نه مرد بدون زن طاقت و حوصله کار کردن دارد و نه برعکس، به گونه‌یی که در هر شکلی از اشکال کار و در هر حالت و وضعی از اوضاع زندگی، مرد حریص است بر این که در هر کار و وظیفه‌یی که انجام می‌دهد و در هر کارخانه و کارگاهی که کار می‌کند و در هر محل تجارتی که در آن تردد دارد و در هر رستوران و غذاخوری که می‌رود و در هر خیابانی که گام بر می‌دارد، در همه این‌ها باید زنی در کنار خود داشته باشد.

طبعاً این حالت و وضعیت شاذ و نادر است و انحراف بوده و به انحراف منتهی می‌گردد و بیش از این که سبب سعادت این دو جنس شود، به بدبختی آن دو می‌انجامد.

عامل دوم: بخل و آزمندی مادّی‌ست و مرد غربی از این صفت وحشتناک و شگفت‌انگیز آزمندی، رنج می‌برد، پس صاحب خانواده و رییس آن، بر این باور نیست که انفاق و هزینه بر فرزندانش توجیه درستی دارد، مادام که باور دارد، آنان می‌توانند، بروند برای خود کار کنند، در هر شغل و حرفه و کار و کارگاه و کارخانه و رستوران و هتل و امثال آن باشد، فرقی نمی‌کند: هم‌چنین شوهر نیز بر این باور و نظر نیست که باید هزینه زندگی همسرش را بدهد، همسری که می‌تواند برود و از هر راهی باشد، مالی و پولی کسب کند و بدست آورد، در هر جا باشد فرقی نمی‌کند. از جانب دیگر، بی‌گمان تجمل گرایی

افراطی‌ست که آن هم به نوبه خود مستلزم بخل و تنگ چشمی و آزمندی مالی و خست شدیدی‌ست، زیرا هر یک از زن و مرد بدون اعتماد بر هم‌دیگر نمی‌توانند بهره تجمل گرایی خویش را به تمامی حاصل نمایند. قطعاً مروجین و طرفداران این شبهه، بایستی درک کنند. چیزی را که هر اندیشمندی آن را درک می‌کند و آن، این است که گداختگی و ذوب شدن غرب در کوره مادّه، انسانیت انسان را با تمام ویژگی‌ها و کشش‌ها و تمایلاتش دگرگون و متحول کرده است، به گونه‌یی که به یک توده و مجموعه مسخ شده مادّی درآمده است، پس این انسانیت مسخ شده مادّی، تنها در دایره و ملک و سلطه مادّه سیر می‌کند؛ بنابراین به ناچار بایستی خانواده نیز در این کوره و بوته به تمامی گداخته و ذوب گردد.

پس عوامل و انگیزه‌های اشتراک زن با مرد، در زمینه‌های مختلف کسب و کار در غرب موارد فوق بودند که بیان شد و هر عاقلی که کار را می‌شناسد می‌داند که چیزی به نام ضرورت ملحق شدن به چرخ ابزار و آلات و سیطره و غلبه بر زندگی صنعتی و امثال آن وجود ندارد.

درباره حجاب گفته‌اند:

استاد **محمد احمد السباعی** گفته است:[۱]

در روزنامه «الجمهوریه» به تاریخ ۱۹۶۸/۴/۶ به امضای حیوانی به عنوان اهانت و انتقاد به حالت برهنگی و بی حجابی زنان آمده است: تمام سخنان اخلاقی و آداب و رسوم و حجب و حیا و شرم و آزرم و ادب و ذوق و کرامت، نتوانست تعداد زیادی از جنسِ لطیفِ نرم اندام نمکین را، از کشف زانوان سفیدشان، برای مردم باز دارد و با وجود این، بسیاری از مردان نیز با پوشیدن «مینی ژوپ» مد بالای زانو موافقت کردند، حتی از آن استقبال نمودند و دوستم می‌گوید: او می‌خواهد که تمام بانوان مصری پیراهن‌های دامن کوتاه بپوشند، تا او از مشاهده تعداد بیش‌تری از زانوان نرم و لطیف زنان، لذت ببرد و ساق‌های پای نازک‌تری را ببیند، لیکن به این شرط، که همسرش و مادرش و خواهرش و دخترش این لباس‌های دامن کوتاه و مُدِ بالای زانو را نپوشند، بی گمان این اهانت و تمسخر، نیازی به تعلیق ندارد!!.

هم‌چنین تحت «دین و مد» در روزنامه «الجمهوریه» به قلم استاد بزرگ «حافظ ابراهیم» آمده است که گفت:

بی گمان این مردان هستند که مسؤول رواج این لباس‌ها و جامه‌های بی شرمانه زنان می‌باشند نه به خاطر این که آنان با زور و اجبار، زنانشان را از پوشیدن این گونه لباس‌ها باز نمی‌دارند، بلکه بدان سبب که همان مردان هستند که اوّلاً، این لباس‌ها را عرضه می‌نمایند، سپس آن‌ها را می‌بافند و ثانیاً اگر زن ببیند که مردان به طور کلی در روزنامه‌ها و مجلات و بر بالای منابر و در زندگی عادی، با رواج و پوشیدن این‌گونه لباس‌ها مخالفت می‌نمایند، زنان سرانجام از پوشیدن این لباس‌ها دست بر می‌دارند و

۱. المرأة بين التبرج و التحجب، ص ۹۲.

برای همیشه از آن صرف نظر می‌کنند. سپس استاد می‌گوید: بایستی برای همه مردم به وضوح و آشکار معلوم باشد که، قطعاً زنان برای دل خودشان یا برای دل زنان لباس نمی‌پوشند و خود را نمی‌آرایند، بلکه به تأکید، برای جلب نظر مردان، لباس می‌پوشند و خود را می‌آرایند و اندام‌های فریبنده خود را به نمایش می‌گذارند، پس اگر هر مردی عملاً با فعل خود نشان دهد و مبرهن سازد، که از نظر جنسی یا عشق به زیبایی و جمال، تحت تأثیر این گونه لباس‌ها و تجلیات و جلوه گری‌ها قرار نمی‌گیرد، بی‌شک زنان از این کار دست بر می‌دارند، سپس می‌گوید: بی گمان طراحان لباس زنانه که قریب به اتفاق مرد می‌باشند، با این طرحهای‌شان، زنان را بر آن می‌دارند که گمان نمایند، وظیفه اساسی زنان تنها و تنها وظیفه جنسی‌ست و زنان مادام که می‌بینند دلربایی از مردان، با این لباس و آرایش و تن نمایی ممکن است، پس هرگز از آن دست بر نمی‌دارند، هر اندازه، کتاب‌ها و خطابه‌ها و سخنرانی‌ها را درباره این موضوع بنویسیم و بگوییم، پس چاره و علاج قطعی آن با دو روش زیر امکان‌پذیر است:

روش اول: این است که مردان با طراحی این‌گونه لباس‌ها و مُدها، زنان را بر پوشیدن آن‌ها تشویق و ترغیب ننمایند، سپس در برابر زنانی که این گونه لباس‌ها را می‌پوشند اظهار شگفتی نکنند.

روش دوم: آن است که بایستی زنان را قانع کرد به این که آنان یک وظیفه انسانی مهمی غیر از وظیفه جنسی دارند و به این باور برسند، که وظایف انسانی آنان در درجه اول و برتر از وظیفه طبیعی جنسی آنان است، آن چنان باوری که در مردان نیز انعکاس یابد، تا آنان نیز به گونه‌یی با زنان رفتار نمایند، که رفتاری برتر و بالاتر از رفتارهای لذات جنسی و شهوانی باشد و برای قانع نمودن هر دو جنس بدین مفاهیم عالی بایستی همه‌ی ما، به ارزش‌های روحی و اخلاقی خویش برگردیم و بازگشت به ارزش‌های روحی، بدین معنی‌ست، که هر چیزی درجای مناسب خویش گذاشته شود، برای مثال لباس‌ها، بایستی جای مخصوص هر لباسی را بدانیم و بین آن‌ها فرق بگذاریم، لباس خواب، لباس استحمام، لباس کار و لباس بیرون رفتن در خیابان و بازار، هریک ویژگی خود را دارند، سپس می‌گوید: به راستی یکی از شگفت‌ترین تناقض‌ها این است که می‌بینی زنی که می‌خواهد نماز بخواند، تا در نماز است لباس بلند و پوشیده‌یی دارد و تمام اندام‌های خویش را پوشانده است، همین که از نماز فارغ شد، به لباس مینی ژوپ برمی‌گردد آیا جای تعجب نیست که زن در پیشگاه خداوند که از بیرون و درون وی اطلاع دارد، خود را می‌پوشاند و در عوض در پیشگاه مردم خود را برهنه می‌سازد که تنها به ظاهرش می‌نگرند؟!!

از جمله تناقض‌های دیگر زنان این است: هنگامی که در خانه‌های خود هستند، لباس و جامه‌هایی را می‌پوشند که تمام اندامشان را می‌پوشاند، ولی هر وقت که خواستند بیرون بروند به خیابان و بازار و غیره، لباسی را می‌پوشند که تنها نصف بدنشان را می‌پوشاند، پس مسأله، علاقه و دلبستگی زن به مرد است، آیا این علاقه و پیوند، تنها پیوند جنسی‌ست؟! یا این که این پیوند و علاقه، در کنار پیوند جنسی، علاقه و پیوند انسانی پیش و بعد از آن است؟

بی گمان دین، این علاقه و پیوند را در تمام جنبه‌های انسانی آن تعیین می‌کند، پس اگر ما به دین خود برگردیم، زنان نیز همگی به دین بر می‌گردند و لباس اسلامی می‌پوشند. البته مشکل برهنگی و تن نمایی زنان، تنها به ما مسلمانان منحصر نیست، بلکه ما در روزنامه‌ها می‌خوانیم و با بسیاری از مشکلات برهنگی زن در کشورهای غربی و شرقی روبه‌رو می‌گردیم، از جمله خوانده‌ایم که یک نفر ایتالیایی، راننده دخترش را با تیر زده و سبب آن مینی ژوپ بوده است و در گزارش‌هایی از پایتخت ژاپن آمده است، که علت افزایش و ازدیاد جرایم جنسی را به پوشیدن لباس مینی ژوپ نسبت داده‌اند یا به «میکرو ژوپ»

باز هم در جزیره سیلان، مسؤولان امور مجبور شده‌اند که زنان مدرس و معلم را از پوشیدن لباس‌های بی شرمانه و گستاخانه منع کنند و حکومت اندونزی نیز چنین کرده است.

و در گزارشی از کارشناسان عبور و مرور در انگلستان آمده است، تمام حوادث رانندگی شهری به کثرت زنان مینی ژوپ پوش در خیابان‌ها برمی‌گردد، زیرا رانندگان به سبب خیره شدن به ساق‌های لطیف مینی ژوپ پوشان، اهمیتی به رانندگی خود نمی‌دهند و تعجب در این است، که زن اندام‌های فریبنده خود را کشف می‌کند و در معرض دید مردان قرار می‌دهد و یقین دارد که این اندام‌های برهنه او، فتنه مردان و فریبنده آنان است، سپس از مردان انتقاد می‌کند که به وی می‌نگرند، پس اگر به راستی و جدّی منکر این عمل مردان است، چرا از کشف این اندام‌هایی که مردان فضولی را تحریک می‌کند، امتناع نمی‌نماید؟! امّا او خود ساق‌های لطیف و ران‌های سفید و نرم و سینه صاف و بی گرد خود را به عمد و با اصرار کشف می‌کند و برهنه می‌نماید و مثل این که به حراج می‌گذارد، سپس نگاه کردن مردان بدین اندام‌های مکشوف و برهنه را عیب می‌داند و از آن انتقاد می‌کند، بی‌شک این اندام‌ها را برای مردان برهنه و کشف کرده است، تا آن‌ها ببینند و فریب بخورند، بی‌گمان این تظاهر به عفت و پاک‌دامنی نیز خود یک نوع فریب و گمراهی‌ست!!

سپس استاد السباعی می‌گوید:

در اوایل عصر نهضت در مصر، وضعیت عقب ماندگی و جهل و نادانی که برای زنان در آن جا پیش آمده بود و رنج و سختیی که از طغیان و سرکشی مردان می‌دیدند، بعضی از روشنفکران را نگران و بیمناک کرده بود، پس خواستار آزادی زن از زندانش شدند، به این دلیل که همواره در خانه می‌نشست و تا هنگام مرگ، آن جا را ترک نمی‌کرد و خواستار آن شدند که تا حدّی آموزش ببیند و خواستار پرداختن وی به کار، در بیرون خانه شدند و صدای قاسم امین در میان این روشنفکران، بیش از صدای همه در طلب و خواستاری این حقوق برای زنان بلند بود و این دعوت وی بدین مطالبات موفق گردید و به تدریج جامعه نیز بدین حقوق برای زن اقرار کرد و پذیرفت و هنگامی که زن احساس کرد، که جامعه حقوق وی را دیگر انکار نمی‌کند، آزادانه در تمام زمینه‌ها شروع به فعالیت کرد و نشانه‌های حقد و کینه نسبت به گذشته خود، بر وی پیدا بود و با این دعوت قاسم امین و غیر او، به کلی خود را از

طبیعت خویش مسخ کرد و حدّی را نشناخت که بایستی آن را رعایت کند و راه افراط را پیش گرفت و در آغاز کار، مردان بهت زده بدان می‌نگریستند و آن را سخت انکار می‌نمودند، ولی به تدریج او را در این لباس فریبنده، زیبا دیدند و شرایط را برایش مهیا کردند، زیرا در آن، عنصری می‌دیدند، که لذت بخش بود و به زندگی مرد زیبایی می‌داد، ناگاه مرد و زن هردو، در این جوّ و فضا و وضعیت، راه گریزی برای رهایی از یک نوع نفرت و خستگی یافتند، که ممکن است به سبب طول معاشرت، گاهی بین زن و شوهر پیش آید و گاهی ممکن است، برای این باشد، که مرد نمی‌بیند همسرش خود را برای او بیاراید و به آرایش برای او اهتمامی نمی‌دهد، پس جذب زنی می‌شود که به خیابان یا محیط کار آمده و خود را آرایش کرده است و در وی همان چیزی را می‌بیند، که آرزو داشت، آن را در همسر خویش بیابد؛ بنابراین برخی برای برخی دیگر بیرون رفتند!!

لیکن آیا مقصود از دعوت روشنفکران برای آزادی زن و رهایی از قید و بند خانه، همین بود؟!!

در این جا بر ما لازم است که به اجمال شرح دهیم اصول دعوتی را که مصلحان خواستار آن بودند و ندای آن را سر دادند و خواستار آزادی زن گردیدند، تا بتوانیم آنان را از اتهامی که بدانان نسبت داده شده است، تبرئه نماییم و بار سنگین گناهانی که به نام آنان مرتکب شده‌اند، از دوش آنان بیفتد، آیا به راستی مقصود آنان این بود که زن در برهنگی و تن نمایی خود آزاد و رها باشد، به گونه‌یی که اندام‌های پوشیده او خیلی کم‌تر از اندام‌های برهنه وی باشد؟!!

استاد قاسم امین پیشرو تقریبی این دعوت، در این باره گفته است:

«ما خواستار تخفیف و سبک کردن حجاب هستیم و می‌خواهیم که برابر اصول شریعت اسلامی و احکام آن صورت گیرد، زیرا ما میلی به تقلید و پیروی از ملت‌های غربی نداریم، که در تمام امور و اوضاع و عواقب آن، دنباله رو آنان باشیم، به سبب تقلید و تعلق و دلبستگی به امور جدید و تازه، تنها چون تازه‌اند، ما قطعاً به امتیازات اسلامی خویش چنگ می‌زنیم و آن‌ها را محترم می‌شماریم و ما معتقدیم که اعضای امت به اسلام تمسّک می‌نمایند و ما از جمله کسانی نیستیم که از جنبه لباس به زن می‌نگرند و نگاهشان به زن، نگاه به لباس وی است، هر روز لباسی را از تن بیرون می‌آورد تا لباس دیگری را بپوشد، بلکه ما خواستار آزادی زن هستیم، زیرا بر این باوریم که برگرداندن حجاب به اصل شرعی آن، در زندگی و وضع معیشتی زن تأثیر به سزایی دارد.» سپس بیش‌تر آن را محدود و معین می‌نماید و گفته است: بی‌شک زیانهای حجابی را که ما ذکر کرده‌ایم، در حکمت و فلسفه شرع اسلامی در مباح کردن کشف صورت و چهره و کف دستان برای زن مندرج است، ما قطعاً چیزی بیش از آن نمی‌خواهیم. این است دعوت قاسم امین برای بی حجابی و کشف حجاب که نیازی به توضیح ندارد، پس دعوت وی از کشف صورت و کف دستان بیرون نیست، اگر ما می‌دانستیم که زن در عصر او، از بیرون آمدن از خانه محروم بود و محبوس و زندانی در خانه‌اش بود، آن وقت معنی دعوت وی را می‌شناختیم.

پس دعوت وی کجا و حال و وضع زن در میان نسل امروز ما کجاست؟!!

شیخ **محمد عبدالله الخطیب** می‌گوید:[۱]

آرزو می‌کردم، آنان که ندای بر انداختن حجاب را سر می‌دهند و برای اختلاط و آمیزش زنان و مردان با هم دعوت می‌کنند و برای برهنگی زن و تن نمایی و زینت نمایی تبلیغ می‌نمایند، از این واقعیت تلخ و ننگین ـ که جوامع عربی و اسلامی از آن رنج می‌برند، محصول و نتیجه تجاوز از حدود و مرزهای شریعت اسلامی و دوری گزیدن، از اصول اخلاقی و تلاش برای هتک حرمت حجاب و طعنه زدن بر عفت و پاکدامنی زن مسلمان و هجوم آشکار و بی‌شرمانه به زن ملتزم و متعهد به احکام اسلامی‌ست ـ پند و عبرت می‌گرفتند و بدین انحرافات و دعوت‌های باطل ادامه نمی‌دادند. لیکن آنان تمام این حقایق را پشت گوش انداخته‌اند و بدان‌ها پشت کرده‌اند و باز هم به نشخوار سخنان و باورهای قدیمی مقلدان کورکورانه مدنیّت غربی روی آورده‌اند و به تمامی آن را پذیرفته‌اند و به همه تلخی‌ها و شیرینی‌ها و خوبی‌ها و بدی‌های آن بدون فرقی بین آن‌ها عمل کرده‌اند. بی گمان آنان قربانیان تهاجم فکری و فرهنگی غربی و مدنیت غربی هستند.

به راستی پیامبر ﷺ درست فرموده است: «**لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْراً بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعاً بِذِرَاعٍ، حَتَّى لَوْ سَلَكُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكْتُمُوهُ.**» (بی‌شک در گمراهی از ملت‌های پیش از خود وجب به وجب و ذراع به ذراع پیروی می‌کنید، حتی اگر راه سوراخ مارمولک را پیش گیرند، شما نیز راه آن را پیش می‌گیرید.) گفتیم: ای رسول خدا! مقصودت پیروی از یهود و نصاراست؟ گفت: پس چه کسی غیر از آنان مقصود است؟![۲] قضیه حجاب تنها یک اصطلاح بشری، یا مذهب یک قومی از مردم، یا یک قانون وضعی بشری، یا عرف و عادت محیطی و منطقه‌یی نیست، که آن را مقرر دارد یا آن را نپذیرد و لغوش نماید یا تعدیلش کند، آن گونه که در بوق‌های تبلیغاتی چیره بر زندگی و شرف و عفت و پاکدامنی مردم می‌دمند تا انسانیت و کرامت انسان را درهم بشکنند و این مطابق با نقشه صهیونیست حقیر و پست و خطرناک است، که پروتوکولات شیاطین صهیون، آن را وضع کرده که نصّ آن چنین می‌گوید: «بایستی ما کاری کنیم که معیارهای اخلاقی در هرجا فرو ریزد. تا سیطره و سلطه ما آسان گردد. بی‌گمان فروید نیز با ماست و او روابط و علایق و دلبستگی‌های جنسی را در پرتو نور خورشید آشکارا عرضه می‌دارد، تا در نظر جوانان هیچ چیزی مقدس باقی نماند و یگانه قصد و آرزویشان، اشباع و سیرابی غرایز جنسی باشد، آن گاه بنیاد اخلاق فرو می‌ریزد.» بی‌گمان این یک حقیقت واقعی‌ست که بایستی در واقعیت زندگی معاصر، در آن تأمّل نماییم و دنبال کسانی که با قضیه زن تجارت می‌کنند. راه نیفتیم که بنیاد زندگی ما را فرو می‌ریزد و خانه هایمان را ویران می‌سازد و بر اثر آن در چنگال دشمنان خود می‌افتیم، به یقین یهودیان پلید ـ شیاطین فساد و افساد ـ نقشه خود را در جهان از طریق تهاجم فرهنگی و به

---

۱. «آفاق عربیه»

۲. صحیح بخاری (۳۴۵۶)، (۷۳۲۰) و مسلم (۲۶۶۹) (۶)

کمک مزدوران خاور شناس و سازمان‌های تبلیغات مسیحیت اجرا کردند، تا بدان جا که بسیاری از دستگاه‌های تبلیغاتی را می‌بینیم که برای همه جوانب زندگی، طرح و نقشه می‌ریزند، مثل این که تمام محورهای زندگی انسان، پیرامون محور غرایز جنسی می‌چرخد و از آن سرچشمه می‌گیرد و قلم‌های به مزد و سریال‌های تلویزیونی و فیلم‌های ضد اخلاقی و مصاحبه‌ها و میزگردها، داستان‌ها و افسانه‌های پست و منحط و مسموم، چیزی نیستند جز دلیل عملی بر این مطالب، خداوندا!! تو پاک و منزهی، این اباطیل و چرندیات آنان، بهتان عظیمی‌ست که در منجلاب آن غرق شده‌اند. بی گمان قضایای مربوط به حجاب و اخلاق و پاکدامنی و روابط اجتماعی درست، در پرتو احکام شریعت اسلام، جزو مسائل و قضایای ثابت و تغییرناپذیر در دین ما هستند و فطرتی می‌باشند که خداوند انسان را بر آن آفریده است و شریعت و قوانین محکم و استوار و ثابتی هستند که خداوند برای تمام بشریت روی زمین نازل فرموده است و قدرت تنفید و اجرا و تطبیق بر احکام آن را، به مردم بخشیده، به سبب این که در زمین بدانان قدرت و رزق و روزی بخشیده است، از همان روزی که حضرت آدم ﷺ را آفرید و از آن هنگام که زندگی را بر روی زمین خلق کرد، خداوند متعال می‌فرماید و همگی ما افراد بشر را ندا می‌کند و دعوت می‌فرماید، که به پیوند محکم رسالت وی چنگ بزنیم تا در دام گسترده و قبضه شیطان و شیطان صفتان نیفتیم:

﴿يَابَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً يُوَارِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشاً وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ * يَابَنِي آدَمَ لَايَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَاتَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ﴾ **(اعراف: ۲۶ - ۲۷)**

«ای آدمیزادگان! ما لباسی برای شما درست کرده‌ایم که عورات شما را می‌پوشاند و لباس زینتی: لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است، این از نشانه‌های خداست، تا بندگان متذکر شوند، ای آدمیزادگان! شیطان شما را نفریبد، همان گونه که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تن ایشان درآورد، تا عوراتشان را بدیشان نماید. شیطان و هم‌دستانش شما را می‌بینند در صورتی که شما آن‌ها را نمی‌بینید، ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی کرده‌ایم که ایمان نمی‌آورند.»

عبد الرحمن بن اسلم ﷺ در باره‌ی قول خدا: «و لباس التقوی ذلک خیر» گفته است: آری، مؤمن تقوای خدا را پیشه می‌کند، پس عورت خویش را می‌پوشاند، این است لباس تقوی و بایستی بدانیم که میان شرع خدا، که لباس برای ستر و پوشیدن عورات و زینت است و بین تقوای خدا، همبستگی وجود دارد، که هم شرع خدا و هم تقوی، هر دو لباس می‌باشند، که تقوای خدا، عورات قلب را می‌پوشاند و مزیّن و منور می‌کند و لباس، عورات جسم و جسد را می‌پوشاند و مزین و محترمش می‌سازد. بی‌شک، شعور و احساس به تقوی و حیا و خوف از خدا، همان احساس زشتی برهنگی اندام‌ها و شرم و حیاست که از آن ناشی می‌شود و تقوی سرچشمه و منبع این احساس است.

پس کسی که از خدا شرم و حیا نمی‌کند و تقوای او را ندارد و از او نمی‌ترسد، پس اهمیت نمی‌دهد که عورات و بدی‌های او کشف و برهنه گردد، حتی برای این برهنگی بی‌شرمانه و تن نمایی، دعوت نیز می‌کند، زیرا او انسان پست و بی ارزش و فرو مایه‌یی‌ست که از ایمان به خدا و اخلاق کریمانه انسانی و از شرم و آزرم برهنه شده است و خداوند فرمود:

﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاَتَرَوْنَهُمْ﴾ (اعراف: ۲۷)

این آیه تحذیر و برحذر داشتن بسیار سختی‌ست و دعوت به حذر و پرهیز و ترس از عقاب و عذاب خداست برای انسان، از این نظر که شیطان آنان را می‌بیند و آنان شیطان را نمی‌بینند، پس فریب دادنشان برای شیطان آسان است؛ همان‌طور که این آیه باز هم این امر خطرناک را تأکید می‌بخشد: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا ٱلشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ﴾ (اعراف: ۲۷) و این نیز حقیقتی‌ست، که شیطان ولی و ارباب کسانی‌ست که در پیشگاه خداوند، گستاخی می‌کنند و از کیفر و سزای وی نمی‌ترسند، وای! بر کسی که شیطان ولی و ارباب وی باشد؛ درحالی که او نمی‌داند که شیطان بزرگ‌ترین دشمن وی است:

﴿إِنَّ ٱلشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ ٱلسَّعِيرِ﴾ (فاطر: ۶)

«بی گمان شیطان دشمن شماست، پس شما هم او را دشمن خود بدانید، بی‌شک او پیروان خود را فرا می‌خواند تا از ساکنان آتش سوزان جهنّم شوند.»

وای! برکسی که دشمنش بر وی سلطه و سیطره یابد و او را به طرفداری از خود بکشاند و او را بدون یار و یاور، به هرجا که خواهد ببرد. باکمال تأسف این بیماری در میان مردان و زنان مسلمان انتشار یافته است؛ درحالی که از آنان انتظار می‌رفت که دست انسان سرگردان گمراه را بگیرند و او را به راه راست هدایت نمایند، زیرا کلید حلّ تمام مشکلات زندگی، در دینشان وجود دارد، لیکن چراغ درخشانی که در دست داشتند از دستشان افتاده است، حتی برخی از آنان در تاریکی در جهت عکس امواج خروشان شنا می‌کنند و درباره امت خدا، تقوی ندارند و بر سلامت و سیادت آن حریص نیستند.

بی گمان این حجابی که امروز علیه آن اعلان جنگ کرده‌اند، به حقیقت، پوشش محترمانه‌یی‌ست، که تمام آداب و اخلاق والای انسانی اسلامی را در بر می‌گیرد و حکمت‌اش این است که تن نمایی و بی‌بند و باری و فریبندگی دوره جاهلی را که زن داشت، از هم فرو پاشید. به راستی نمونه‌های شرافتمندانه‌یی که دخترانِ جوانِ مؤمنِ ملتزم و متعهد به دین اسلام در جوامع عربی و اسلامی دارند و بدان ظاهر می‌گردند، صورت و جلوه واقعی زن مسلمان هستند که استحقاق آن را دارند که هر مسلمانِ با غیرت و شرف ـ که حریص بر آینده و شرافتمندی این امت است ـ برای تثبیت و تقویت و استمرار و گسترش و انتشار آن در جامعه، کار کند و تلاش نماید و بایستی با تمام رعایت و احترام احاطه شوند و هر شر و بدی را از آنان دور سازند و با شیوه‌های مختلف و وسایل گوناگون در برابر قلم‌های منحرف و خردهای آلوده به گناه و پلیدی از این بانوان نمونه اسلامی دفاع کنند. بی‌گمان مسأله‌ی حجاب و پوشش

اسلامی، مسأله‌یی حیاتی و زندگی ساز است و در آینده نسل‌ها و کشورهای ما نقش اساسی دارد، زیرا وجود این مستوای کریمانه و ظاهر شرم آگین، در التزام و تعهد به آیین الهی، سیلی محکمی‌ست بر چهره دشمنان پلید اسلام که به بی‌حجابی و تن نمایی و برهنگی و بی‌بند و باری و بی‌اخلاقی دعوت می‌کنند؛ هم‌چنین بر ما واجب است که این دعوت‌های مشکوک و غرض آلود و شبهه ناک را که پشت پرده ندای آزاد سازی زن صورت می‌گیرد رسوا سازیم، که می‌خواهند زن مسلمان را از دین و اخلاقش برهنه نمایند و او را در مسیر و محور شهوت و لذت جویی جسمی و هوی و هوس قرار دهند. بی‌گمان بی‌حجابی و تن نمایی زن مسلمان و پیروی از زن اروپایی، سم خطرناک و زهر کشنده‌ست، که پایه و ستون امت و ملت عربی و اسلامی ما را به نیستی می‌کشاند، به ویژه خطر آن، دامن جوانان مؤمن را نیز می‌گیرد.

آیا حجاب، قید و بند و عقب‌گرایی و عقب ماندگی‌ست؟ آیا حجاب برای زن مسلمان زندان است، آن گونه که می‌پندارند؟

من خود از بعضی از زنان محجبه پرسیدم، که در برابر لباس و پوشش اسلامی زیبا و آراسته چه احساسی دارند؟ آیا به راستی قید و بند است؟ پاسخ آنان شرافتمندانه بود و بر آگاهی و هوشیاری ایمانی و فهم و درک صحیح از این دین دلالت می‌کرد، یکی از آنان گفت: به خدا قسم! عزت ما و افتخار ما، در حجاب آبرومندانه است و هر زن بی‌حجابی بدبخت شده و ما با وجود حجاب سعادتمندیم و دومی گفت: بی‌شک حجاب ما را از کسب علم و دانش در بالاترین مراحل آن منع نمی‌کند و میان کسب علم و اختلاط و آمیزش مرد و زن با هم، هیچ پیوندی وجود ندارد؛ هم‌چنین میان بی حجابی و تن نمایی و برهنگی و علم و دانش نیز هیچ ارتباط و علاقه‌یی وجود ندارد و این ادّعاها علیه آن، همه دروغ می‌باشند.

سومی گفت: ما حجاب را حفظ می‌کنیم و تا ابد بدان چنگ می‌زنیم و ما تقاضای آزادی نمی‌کنیم، زیرا عملاً و فعلاً آن را برابر قوانین دینی خود داریم و از آن روز که دعوت آزادی بخش انسانیت، پیامبر اسلام ﷺ ندای اسلامی را سر داد و بشریت را آزاد کرد و از چاه تاریک جهالت به نور الهی بیرون آورد، ما آزاد و مصون هستیم.

می‌گویند: به یقین عفت و پاکدامنی زن در لباسی نیست که می‌پوشد و در شکل ظاهری نیست که بر آن حرص می‌ورزد، بلکه قطعاً عفّت زن در دل و اندرون و وجدان و رفتار و تعامل وی با دیگران است، اما این مغالطه و سفسطه است و این سخن آنان به ظاهر حق است ولی از آن، قصد باطل دارند، چه کسی گفته است عفّت و پاکدامنی زن، تنها در لباس و پوشش وی است؟! و چه کسی گفته است، که عفّت لباس و حجاب، تنها عفت و پاکدامنی برای زن است؟! بی گمان این عفّت برای مرد نیز می‌باشد. آری، حجاب عفّت است برای مردانی که زن و تن نمایی و بی‌حجابی و فریبندگی وی، در آنان تأثیر دارد و

تأثیر می‌گذارد، بی‌گمان حجاب یک وظیفه اجتماعی‌ست نه فردی، بایستی تمام اجتماع پای بند آن باشد، می‌گویند: هرگاه اختلاط و آمیزش میان مردان و زنان شایع گردد، طبع و مزاج زن را اصلاح می‌نماید و میان مرد و زن دوستی‌های پاک و عفیفی پدید می‌آید، بی‌شک این یک دروغ بی‌پرده است و به ریش عقل و خرد خندیدن است! زیرا زن در اروپا قرنهاست، که در گنداب اختلاط و آمیزش زشت حیوانی فرو رفته است و مسائل جنسی و جنس، هم‌چنان با همان حدّت و شدّت پا برجاست و غرایز، پاک و اصلاح نشده و دوستی‌های پاک و عفیف به وجود نیامده و طبع‌ها و مزاج‌ها ترقی نکرده است، زیرا غریزه با اعتیاد و افراط، یا سقوط، پاک و اصلاح نمی‌گردد، بلکه غریزه با تربیت و اصلاح و مراعات حدود و مرزهایی که خدا تعیین کرده است و از آن تجاوز نکردن و ملتزم بودن بدان و چشم فرو بستن از نامحرم و ایمان عملی و قلبی به خدا، به مرتبه عالی و اصلاح و تهذیب ارتقا می‌یابد.

می‌گویند: حجاب پوشیدن و پوشش اسلامی، زن را از مشارکت در نهضت و جنبش فکری و فرهنگی و اجتماعی باز می‌دارد، این نیز گول زدن و فریب دادن و دروغ است، زیرا زن مسلمان در جنگ‌ها با لشکریان شرکت نموده و در آب دادن به سپاهیان و پرستاری از مجاهدان کمک کرده است و زن بزرگواری به نام ام حرام ﵂ در اولین فروند از ناوگان دریایی اسلامی، برای فتح جزیره قبرص همراه شوهرش به سفر رفت و آن زن سوار بر اسب شد که اسب سرکشی کرد و او را بر زمین زد و شهید شد. زن مسلمان همراه پیامبر ﷺ به جهاد رفته و همراه با مردان مهاجر به دو هجرت، حبشه و مدینه، اقدام نموده و عواقب دعوت به خدا را پذیرفته و تحمل نموده است؛ درحالی که به کشف عورت و تن نمایی و بی‌حجابی نیازی نداشته است، حتی اِمسال در کشور مصر، رتبه اول مدارس راهنمایی عمومی، به ویژه، اکثریت آن‌ها با دختران مؤمن محجبه بوده است، آیا این‌ها پاسخ دندان شکن عملی نیست، به دشمنان حجاب و دشمنان زنان محجبه؟!

و می‌گویند: حبس زن مسلمان در پشت پرده حجاب، مانع ازدواج وی می‌گردد، ولی واقعیت نشان می‌دهد که این ادّعایی‌ست که هیچ دلیل و برهانی ندارد و ما نمی‌دانیم چه کسی بدانان گفته، که اسلام زن را حبس کرده است، به گونه‌یی که از خانه‌اش بیرون نمی‌رود، این‌ها پندارهایی‌ست که مطلقاً صحیح نیست، به یقین تجربه ثابت کرده و واقعیت نشان داده است، که تمام مردان، در جستجوی همسر شریف و عفیف و پاکدامنی هستند که با مردان نیامیخته و مختلط نشده و درطول زندگیش تن فروشی نکرده و خود را به ابتذال نکشیده باشد.

و این اشخاصی که منکر این دیدگاه هستند، خودشان دائماً دنبال دختران و زنان عفیف و پاکدامن برای ازدواج هستند و آنان مادام که غیرتشان باقی باشد، اگر بدانند که زنشان، در طول زندگی با یک مرد آمیخته باشد، می‌شورند و خشمگین می‌گردند، اما زن بی‌حجاب مبتذل تن نما را، در انجمن‌ها، مجالس، مراسم شادی و شب‌نشینی‌ها و نمایشگاه‌های مد لباس می‌خواهند و گاهی در وصف آنان

مقالات بلندی نیز می‌نویسند و بدانان جایزه‌ها و مناصب و مقام‌های بالایی می‌دهند و برایشان کف می‌زنند و هورا می‌کشند، لیکن با وجود تمام این‌ها، آنان را به عنوان کدبانوی خانه خود قبول ندارند و آنان را به عنوان شریک زندگی و مادر فرزندانشان نمی‌خواهند. آری. این چیزی‌ست و آن چیز دیگری!!

بی گمان تجارب و آزموده‌هایی که بشریت بدان رسیده و نتایج تلخی که از مباح بودن اختلاط و آمیزش دو جنس با هم از بی حجابی دیده است، مسلمانان را بدین ندای می‌خواند: «ای مردم! به دین خود برگردید، زیرا از جانب خداست و تنها آن می‌تواند بشریت را اصلاح نماید.»

خانم امریکایی هلیسیان سنانسیری متخصص بررسی مشکلات جوانان دقیقاً چنین می‌گوید: بی گمان جامعه‌ی عربی کامل و سالم است و سزاوار و شایسته است که به آداب و رسوم خویش چنگ بزند و پسران جوان و دختران جوان خود را در حدود و مرزهای معقول خود مقید سازد و این اباحی گری و بی‌بند و باری در غرب را، ممنوع و مخطور سازد، اباحی گری که در اروپا و امریکا خانواده را تهدید می‌کند، پس این قیدی که جامعه‌ی عربی تحمیل می‌کند درست و شایسته و سودمند است. لذا من آنان را نصیحت می‌کنم که بدان چنگ بزنند و اختلاط و آمیزش دو جنس را با هم منع نمایند و به عصر حریم محترم خانواده و حجاب برگردند. بی‌شک این برای شما خیلی بهتر از این آزادی بی بند و بار و اباحی گری و هرزگی اروپا و امریکاست.

سپس او می‌گوید: به یقین این اباحی گری خودسرانه و هرج و مرج‌طلبی که نزد ما غربیان است، خانواده را تهدید نموده و ارزش‌های انسانی و اخلاق انسانی را متزلزل کرده است، به گونه یی که دختران جوان کم‌تر از بیست سال با پسران جوان می‌آمیزند و می‌رقصند و می‌گساری می‌کنند و سیگارهای مختلف می‌کشند و مخدّرات مصرف می‌نمایند و تمام این کارها را به نام مدنیّت و اباحی گری خودسرانه انجام می‌دهند. آیا چیزی باقیمانده است که بکنند؟!!

آری، این از جمله سخنان یک زن غیر مسلمان، لیکن خردمند است، تا شاید مستان به خود آیند! آیا آنان که زنان مسلمان با حجاب را مسخره می‌کنند، بار سنگین گناهان خود را درک می‌نمایند؟! آیا این امت بر آنان حقوقی ندارد؟! پس آیا از منع زن محجبه از مدرسه و دبیرستان و دانشکده و دانشگاه دست بر می‌دارند و فضا را بر آنان تنگ نمی‌کنند؟!! آیا کسانی که در راه زنان مؤمن، سدّها و موانع ایجاد می‌کنند دست بردار هستند؟!

اینان و غیر اینان، چه جواب می‌دهند، هنگامی که پروردگارشان آنان را بازخواست می‌کند، که به حساب چه کسی، مرتکب این جرم و جنایت در حق زن مسلمان می‌شدید و می‌شوید و تلاش می‌کردید که زن را به کالای رفاهی و زینتی و سرگرمی تبدیل نمایید؟!!

بی گمان هرکس از امر خدا پیروی نماید و از حدود و مرزهایی که خدا تعیین کرده است تجاوز نکند و شرف و آبروی خویش را مصون دارد و زمام امور خود را به پروردگارش بسپارد، او نه عقب

مانده و نه واپس‌گرا و نه مرتجع و نه بدبخت است، بلکه برعکس، این‌ها صفات کسانی‌ست که دروغ می‌گویند و افترا می‌زنند و بر زن مسلمان ظلم و تعدّی می‌کنند، زن مسلمانی که راه مستقیم و درست خدا را پیش گرفته است خوشبخت و سربلند است.

دکتر نور الدین عتر می‌گوید:[۱]

در برخی از کشورها، زن از پوشیدن سرش نیز منع می‌شود و قطعاً این نشانه گمراهی کسانی‌ست که بدین چیزها امر می‌کنند و جای تعجب و شگفتی‌ست، که شعار برخی از این کشورها یا شعار تمام این کشورها، آزادی‌ست. بی‌شکّ این ادّعا، نفاق و دورویی و دروغ و بهتان و گمراهی آشکار و فساد است، کجاست این آزادی دروغین آنان، درحالی که انسان نمی‌تواند لباسی را که برای خود می‌پسندد و حق خویش می‌داند، بپوشد؟!

پس ای کسانی که این کار را به فلسفه آزادی و آزادی زن مسلمان تعبیر و تفسیر می‌کنید به ما بگویید: از چه چیزی آزاد می‌شود و از چه چیزی رهایی می‌یابد؟!! آیا از قانون نفقه واجب رهایی می‌یابد؟!! آیا از این رهایی می‌یابد که هزینه‌اش به عهده شوهرش می‌باشد؟!

این قانون امروز در بیش‌تر دولت‌های جهان وجود ندارد و در بیش‌تر دولت‌های اروپا و امریکا، قانونی نیست که مرد و شوهر را ملزم سازد به این که هزینه و نفقه زندگی همسرش را بپردازد و زن نمی‌تواند از شوهرش تقاضای هزینه زندگی و نفقه خویش نماید، بلکه زن مجبور است که کار کند و با مردش در هزینه زندگی مشارکت نماید و در بسیاری موارد پیش می‌آید که زن باید نفقه و هزینه شوهرش را نیز بپردازد و شوهر به لذّت و تمتع خویش مشغول است و سر برج و هنگام پرداختن حقوق ماهیانه، تمام حقوق پرداختی وی را خود می‌گیرد و به میکده می‌رود، تا آن را در فسق و فجور و می‌خوارگی خویش صرف نماید و وظیفه زن تنها سعی و رنج است، از چه چیزی آزاد می‌گردد؟!! و چرا این اشخاص از آزادی زن نزد خودشان چیزی بازگو نمی‌کنند؟! چرا تلاش نمی‌کنند، که زن غیر مسلمان را از ظلم و ستم اقتصادی و اجتماعی آزاد کنند و او را از ظلم تعدّی خودشان، بر آبرویش نجات دهند؟! و چرا می‌کوشند که زن را علی‌رغم میل قلبیش وادارند، که برای قُوتِ ضروری زندگیش کار کند؟! پس چرا از این ظلم‌های خویش، سخن نمی‌گویند و از چیزی سخن می‌گویند، که برای زن مسلمان هیچ ضرورتی ندارد؟! بی‌گمان نیاز ضروری زن مسلمان بدان است که بیش‌تر و بیش‌تر به دین پروردگار خویش چنگ بزند، سپس باید دانست که هر مذهبی را در نظر بگیرید، حجاب مانع فعالیت‌های علمی و آموزشی و حرفه‌یی یا حرفه و تجارت زن نیست، فقهای اسلام متفق الرأی هستند بر این که کارهای مدنی عمومی، برای زن جایز است و در طول تاریخ از این حق استفاده کرده‌اند و بدان پرداخته‌اند و مطلقاً حجاب مانع این کارها نشده و آن‌ها را به تأخیر نینداخته است، لیکن ما چیزی را به صورت

۱. «عمل المرأة و اختلاطها»، ص ۸۰ - ۷۶.

اشکال مطرح می‌کنیم که وجود ندارند، زیرا حجاب را به گونه‌یی تصور می‌کنیم که به شکل واقعی و حقیقی خود نیست و خداوند بهتر می‌داند.

بدان چه ذکر کردیم، در جواب پرسش‌ها و مداخله‌ها، چیز دیگری می‌افزاییم و به خواهران خودمان می‌گوییم:

خداوند متعال هنگامی که مجال مشارکت زن در کارها و داد و ستد و حرفه‌ها و شغل‌ها را گسترش داده و دَرها را به رویش گشوده است، شریعت و قانون خود را استحکام بخشیده، که فساد بدان راه ندارد و حکم خود را کامل کرده است که نقص بدان راه نیابد، پس بر زن واجب و فرض کرده است چیزی که او را بر آن می‌دارد که در این زمینه‌های مشارکت، تنها با ذات و تخصص خود کار کند و دخالت نماید، به دور از دخالت و تداخل مؤنث بودن و زنانگیش در آن مشارکت و از تحریکات زنانگی و فریب و برانگیختن مردان با زنانگیش دوری گزینند، به همین دلیل حجاب را بر وی فرض و تحمیل نموده است. بی گمان نظام حجاب اسلامی برای عزت و گرامی داشت زن است، برای این که بر مبنای قابلیت و موهبت و قدرتی که دارد، در آن‌ها با مرد مشارکت کند و با او تعامل و رفتار متقابل به عمل آورد.

و با مرد به رقابت و مسابقه برخیزد، در پرتو موهبت‌هایی که دارد، به دور از این که مرد از این فرصت کاری وی، سوء استفاده نماید و بهره بردای کند یا این که زن از زنانگی خود، در پرتو انگیزه و جذابیت مؤنث بودن و زنانگی یا در پرتو غریزه جنسی، برای تقرب و نزدیکی به مرد، سوء استفاده نماید و بهره برداری کند.

این جا فرق بسیار بزرگی هست بین شرکت دادن و سهیم کردن زن مسلمان در پیشرفت و توسعه حضارت و تمدن و بین سهیم کردن زن بیگانه امروز در آن. پس زنان بیگانه و زنان مسلمانی که از آنان تقلید و پیروی می‌کنند، در این مساهمت و مشارکت، کارشان را همراه با مسائل زنانگی و طبیعت زنانه انجام می‌دهند و این مسأله با این شکل موجب فساد و تباهی خطرناکی در اخلاق کریمانه و جامعه می‌گردد و این در حقیقت هدر دادن ارزش کار و نبوغ و برتریش می‌باشد. زیرا این کارها با صفت زنانگی و مؤنث بودن وی درآمیخته و در آن ذوب شده است.

پس هرگاه این زن بیگانه یک بحث و پژوهش علمی را مطرح می‌کند و با تمام آرایش و بی حجابی و تن نمایی و ظرافت، بر صحن مجلس می‌رود و با ناز و کرشمه رفت و آمد دارد، از نگاه حاضران به خود، جز آثار جذب کردن آنان به سبب صفات زنانگی که به نمایش می‌گذارد، چیز دیگری نمی‌یابد و نتیجه این بحث علمی وی، دعوت مرفهانه‌یی‌ست که بعضی از حاضران وی را بدان دعوت می‌کنند و هرگاه چیزی را ساخت و کاری را نیکو ادا کرد، ارزشیابی آن، برحسب خوبی و متقن بودن کارش صورت نمی‌گیرد، بلکه برحسب صفات زنانه وی صورت می‌گیرد و بی‌شک این هدر دادن کرامت وی در

این تلاش و پرداختن به موضوع و ابداع و نو آوری از جانب اوست، اما زن مسلمان لباس شرم و حیا و حجاب، او را از مشارکت و کار محروم نمی‌کند، مگر در چیزی که در آن خیر و نفعی نباشد، بی‌گمان او کار سودمند خود را انجام می‌دهد؛ درحالی که حجاب وی، شخص او را به عنوان یک انسان ظاهر می‌سازد و تحریک زنانگی وی را نیز دور می‌نماید، در نتیجه تمام حاضران، چه مرد و چه زن، متوجه سخنان او هستند و با وی در این اندیشه و در پژوهش علمی، یا در این مهارت نیکو و در ارائه تجربه عملی کاری که بدان قیام نموده است، همراه و هم گام می‌شوند؛ بنابراین دیدگاه علمی و قدرت و مهارت خود را بر آنان تحمیل می‌نماید و آنان را بر آن می‌دارد که درست عمل نمودن و ابداع فنّی او مطمح نظرشان باشد نه این که او را در مرتبه پست غریزه و جنس فرود آورند و این مسأله خود ردّی‌ست بر متعصبان سخت‌گیری که به هر صورت، کار را بر زن ممنوع و مخطور می‌دانند و بی‌گمان دیدگاه شریعت اسلامی برعکس گفته آنان است و به زن این حق را داده است که برای کسب مال، کار کند، تا نان آور خویش باشد، یا اهل و خانواده خویش را کمک نماید و اعتماد به نفس را کسب کند و در چهارچوب مطمئن و امین، اوقات فراغت خویش را پر کند و این چهارچوب شریعت پروردگار اوست.

خود خواهی مردان، همان انگیزه و عامل مقاومت آنان است در برابر حجب و حیا و حشمت زنان

دکتر بوطی می‌گوید:[۱] به نظر شما چه چیزی در پشت این پرده نهان است: که گروهی از مردان، زنان را به شانه خالی کردن از قیود حجب و حیا و آراستگی می‌خوانند، که طبق ضوابطی‌ست، که شرع خداوند بر آنان فرض کرده است؟!... آیا حقیقتاً این کار آنان غیرت و حرص بر مصالح جامعه است و میل دارند که جامعه از قید و بند و عقب‌ماندگی رهایی یابد و آن را به سوی پیشرفت و ترقی و نردبان برتری و تعالی سوق دهند؟

من معتقدم که برفرض این‌که، انگیزه‌شان برای این کار، غیرت مخلصانه و دلسوزی به حال جامعه یا به حال زن باشد، شوخیی بیش نیست و معتقدم که هر کس این فرضیه را مطرح کند و مطمئن باشد، که حق است، او از سادگی و سبک خردی بسیاری رنج می‌برد. به یقین کسی که در یکی از این اجتماعات نمایش هنری حاضر شود و چیزی را گل‌چین کند، بیش‌ترش، تحریکات جنسی و عرضه اندام‌های فریبنده است... آیا کسی از مردم هست که شک کند، در این که شرکت کننده دقیقاً در جستجوی هوای نفس خویش و اشباع و سیر کردن غریزه‌اش بوده است؟! بنابراین او در این حضورش به نیکوترین وجه، خود خواهی خویش را صادقانه بیان کرده است! آیا در میان عاقلان کسی هست که هرگاه او را دید که به گرمی برای نمایش دهندگان و خودنمایی آنان، کف می‌زند، از صمیم عقل خود معتقد باشد که این

---

۱. «المرأة بين طغيان النظامي الغربي و لطائف التشريع الرّباني» ص ۱۷۱ - ۱۶۶.

شخص دوستدار واقعی این هنرپیشگان است و بر مصالح آنان حریص است و غیرتی و به خاطر آنان فداکاری می‌کند؟

آن چه بدیهی و آشکار است، این است که این شخص تنها برای اهتمام به ذات خود، از طریق به کار گرفتن دیگران، این کار را می‌کند، پس دنبال انانیت خویش است.

بهتر است یک مثال نزدیک به ذهن بیاوریم: بی گمان کسی که از خانه و منزلی خوشش بیاید و عاشق آن شود، تلاش می‌کند آن را به دست آورد و ملک وی شود، یا یک اثاث منزل زیبایی، جلب نظرش نماید، سعی می‌کند آن را بخرد، درست همین طور است، کسی که شگفت زده زنی می‌شود، پس سعی می‌کند یک پل تمتع و لذت‌جویی بین خود و او برقرار نماید و می‌کوشد تا او با درخشان‌ترین زینت و فریبندگی خویش در نظرش ظاهر شود و همه فریبندگی‌ها و محرکات شهوانی خود را ابراز دارد، این شخص با کارهایش، به ذات خود و خود خواهی خود و عشق به نفس خود توجه می‌کند و می‌خواهد بر محور شخص خویش تمام تمایلات و لذت‌ها را به سوی خود بکشاند و آن‌ها را اداره نماید.

آیا این کارهای او به شکلی از اشکال، از معنی انسانی و حقیقی عشق او بدان زن شمرده می‌شود؟! پناه بر خدا! چنین نیست، او خودخواه است و تمام این چیزها را فقط برای خویش می‌خواهد.

عشق حقیقی و انسانی آن است، که انسان ذات خود را، در دیگران ببیند، یعنی مراعات آنان و مصالح آنان را سعادت خویش بداند.

اما این که انسان ذات دیگران را در ذات خود ببیند، یعنی آنان را به صورت ابزار و وسیله‌ی هوی و هوس و لذت خود ببیند، این عشق و محبت نیست، بلکه این عین خود خواهی و انانیت در بدیهی‌ترین معانی آن است و چه بسا در لفافه‌یی از مظاهر حب و عشق آن را بیان نماید.

چه قدر ضرورت دارد و مهم است که جامعه فرق بین این دو حالت را درک نماید و با هر یک فراخور آن رفتار نماید.

پس لازم است که بدانیم، این دعوت‌های گروهی که از دهن‌های بسیاری از پسران و مردان، خطاب به دختران جوان و زنان شنیده می‌شود و دعوت می‌کنند که بایستی آنان از ضوابط پوشش شرم آگین و حجب و حیا آزاد گردند و به ابراز اندام‌های زیبا و فریبنده ـ که از آن بهره‌یی دارند ـ در بازارها و انجمن‌ها و مجامع و محافل بپردازند، چیزی که این جوانان را تحریک می‌کند همان گرایش‌های غریزی‌ست، که نظرشان را به جستجوی چیزهایی از هنر جلب می‌کند، که بیش‌تر محرک‌اند و نمایش دهنده اندام‌های فریبنده و فریبندگی‌هاست، همان چیزهایی که آنان را به تشویق و کف زدن‌های بسیار وا می‌دارد، هرگاه واقعیت مرئی و محسوس، متناسب و ملموس با هوای نفس آنان باشد و به خوبی تحریک‌شان نماید.

و در این میان، تنها زن است که قربانی تمام این چیزها می‌شود. بنا به تعبیر زن نویسنده خوب آلمانی «استر فیلاد»[۱] او دوست داشت که در خلال راهی که به سوی آن کشانده شده است، در جستجوی مردی باشد، که بدو عشق بورزد و او را به عنوان یک شریک جنسی برگزیند و او را تحت رعایت خویش گیرد، لیکن مردی را نیافت که میوه‌های لذّت خویش را از وی بچیند و هر مردی را دید، معلوم شد که آن مرد، ذات خود و غریزه خود را در او می‌بیند و پس از این که غریزه و خود خواهیش اشباع گردید، در جستجوی میوه‌های لذت بخش دیگری بر می‌آید، که در امثال او، یا در زیباتر از اوست... و در زندگی مصیبت بار زن غربی نمونه‌های آشکاری وجود دارد که این گفته‌های ما را تصدیق می‌کند و تجسم می‌بخشد. بی‌شک هریک از مرد و زن در این میدان، خود خواه است و در جستجوی سعادت خویش می‌باشد و می‌خواهد سعادت مورد نظرش را کسب کند، لیکن مرد با نیروی فریبندگیش، بر زن غلبه می‌کند و آن چه از او می‌خواهد به دست می‌آورد و او را مسخر و رام تحقق خود خواهیش می‌نماید، اما زن به سبب ضعف ذاتی که دارد مغلوب می‌گردد و به خاطر نرم دلی و رحمی که دارد تسلیم می‌شود و مست رؤیاها می‌گردد که در خیال خود پرورده است، سپس بیدار می‌شود، تا حقیقت تلخ را بیاموزد و متوجه می‌گردد که مردان هرچه از وی می‌خواستند، به دست آوردند، بدون این که او بعضی از چیزهایی که از آنان می‌خواست، بدان برسد!!

شاید در میان خوانندگان کسی باشد که گمان نماید، من خیال بافی می‌کنم و این سخنان من ناشی از اَبرِ تیره و مَهْ آلود وهم و خیال است، لیکن واقعیت این است که این سخنان من نمونه‌ی کوچک شده‌ی یک واقعیت تلخ و بزرگ است، که صفحات طولانی گنجایش بیان آن را ندارند و در چنته و ترکش من نمونه‌های بسیاری از این واقعیت وجود دارند، با وصف این، این جا من درصدد ارائه آن‌ها نیستم، جز این که به عقیده خود، ضروری می‌دانم، که تنها یک نمونه و مثال را پیش روی خواننده بگذارم:

چند سال پیش روزی، دختر جوانی به دفتر کارم در دانشکده «الشریعه» وارد شد و پیدا بود که به صورت ساختگی، نیمه حجابی داشت، که بعضی از گیسوانش را پوشانده بود. او اجازه خواست، که بنشیند و داستان غم‌انگیز و مصیبت‌بار خود را برایم حکایت کند. به امید این که او را راهنمایی کنم و راه رهایی از آن مصیبت را به وی نشان دهم و در حلّ آن به وی کمک کنم. خلاصه سرگذشت وی این بود: او در خانواده‌یی پرورش یافته بود که از دین چیزی نمی‌دانستند و به هیچ یک از ارزش‌های انضباطی دین پای بند نبودند... و او تربیت و معرفت و آموزش خود را در مدارس و دانشگاه یافته بود، بدون این که کسی رقیب و مواظب مالی وی باشد، یا ناصح مشفق و مهربان وی باشد که خیرش را به وی

---

۱. خانم فیلاد، پزشکی بود که پزشکی را در دانشگاه مونیخ در آلمان غربی خوانده است، سپس کار طبابت را رها کرد و به نوشتن و تألیف پرداخت، امتیاز کتاب‌های او به تحلیل‌های روانشناسانه عمیق روابط و علایق بین مرد و زن می‌پردازد از جمله: «مرد رام شده» و «حق ازدواج بیش از یک زن برای مرد» و او در سال ۱۹۳۵ متولد شده است.

بگوید و گفت: پسران جوان از همان زمان تحصیلات دبیرستانی، پیرامون وی چرخ زنان می‌پلکیدند و محبت خود را به وی اظهار می‌نمودند و او را بر آن می‌داشتند، که بیش‌تر از قید شکل ظاهری و رفتار شرم آگین و حجب و حیا، آزاد گردد، او گفت: تسلیم تمام خواسته‌های آنان شد و بنا به تعبیر خود، گفت: دلم به صورت یک هتل درآمده بود که جوانان تازه وارد یکی پس از دیگری آن را اشغال می‌کردند و در آن فرود می‌آمدند!!

در دانشگاه پیوند و علاقه‌ام با جوانان عمیق‌تر شد و بیش‌تر تسلیم خواسته‌های آنـان مـی‌شدم و همگی شیفته آزادی بی بند و بار شکل ظاهری و رفتاری من بودند و دائماً بر من فشار می‌آوردند که بیش‌تر آزاد باشم و تلاش می‌کردند که آرزوهای خویش را از من بیابند و خودخواهی خویش را تحقق بخشند، در این میان به پسر جوانی از آنان تعلق خاطر پیدا کردم و چنان به نظرم آمد، که دوستش دارم و عشق او بر قلب من مستولی و غالب شده است، زیرا او تأکید می‌کرد که صادقانه دوستم دارد و دل بسته من می‌باشد، پس من به وی پیشنهاد دادم که مرا از خانواده‌ام خواستگاری نماید و برنامه ازدواج را بر وی عرضه داشتم و او چنین اظهار داشت که با تمام پیشنهادات من موافق است و تأکید نمود: آن چه تو می‌گویی برنامه‌هایی‌ست که در ذهن من هست و این که به زودی برای خواستگاری اقدام می‌نماید و در خلال این وثوق و اطمینان به وی، پیوند بین ما قوت و عمق بیش‌تری یافت و در یکی از ملاقات‌هایمان، توانست که عزیزترین چیزی که دارم، از من برباید، زیرا من به عشق راستین او و بر وعده‌اش، یقین داشتم و رؤیاهای خویش را محقق می‌پنداشتم که او همان جوان رؤیاهای من است، که به وی می‌گرایم و در پناه حمایت وی می‌آسایم و بعداً بارها او بـه آرزوی خـویش از مـن کـامیاب می‌گردید و همواره خواستگاری را به وی تذکر می‌دادم و وفای به وعده را از او می‌خواستم و او نیز همواره از مـن مـهلت مـی‌خواست و پـوزش‌ها و بـهانه‌هایی مـی‌آورد، کـه بـعدها دریـافتم هـمگی ساختگی‌ست. در یکی از ملاقات‌هایمان به اصرار و الحاح از وی خواستم که به وعده خواستگاری وفا کند و او یک نگاه سراپا اهانت‌آمیز به من انداخت و گفت: هنگامی که تصمیم به ازدواج بگیرم، در جستجوی دختر جوان شریف و پاکدامنی خواهم بود، که نفس خویش را عشرتکده تفریح جـوانـان نسازد!! این سخن چون پتکی سنگین گوشم را نواخت، مثل این که صیحه و صدای گوش خراشی بود، که از خواب عمیق طولانی بیدارم کرد، تا خود را در میان جمع انبوهی از مردمان بیابم که مرا به بـازی گرفته و فریبم می‌دهند و خود را در این جهان بزرگ، غریبه و بیگانه دیدم حتی بیگانه از خانواده‌ام که مرا رها کرده بودند، که سرگردان هرگونه که بخواهم دنبال آرزوهای خویش روم و با وجود این اگر از آنان به سبب اهمال و بی‌توجهی شکایت می‌کردم به یقین در مـعرض بـدترین شکـل هـلاکت قـرار می‌گرفتم. سپس در نهایت تأثر و اندوه گفت: الآن یقین حاصل کرده‌ام که اگر من به اصول و تعلیمات اسلام و نصایح و اندرزهای آن، لباس و پوشش و حجاب آن را می‌داشتم، هیچ دَجّال فاسدی کام خود را

از من نمی‌گرفت و من با سعادت محفوظ و شرف مصون باقی می‌ماندم و اکنون نمی‌دانم چه کار کنم؟ من به وی گفتم: آیا ضروری بود که مخالفت با اوامر الهی را امتحان کنی و در گرداب این تجربه تلخ و کشنده فرو روی، تا سرانجام بدین یقین برسی؟!! آیا تو را از این کار بی نیاز نمی‌ساخت، چیزی که بایستی هر عاقلی قبلاً آن را بداند، که این دین پاک در مجموع چیزی نیست جز مجموعه‌یی از نصایح خداوند منّان که ارحم الراحمین و مهربان‌ترین مهربان‌هاست، که آن‌ها را خطاب به بندگان محترم و گرامی خود بیان فرموده است. تا با مراعات و توجه بدان‌ها سعادتمند گردند و در آن‌ها حمایت و حفاظت از هر بدی را بیابند؟

به حقیقت تو از این دستورات و اوامر الهی، در خلال این سال‌هایی که گذشت، اعراض نمودی و تسلیم در برابر خدعه و نیرنگ فریبندگان بی شرم را ترجیح دادی، بر احکام الهی؛ لیکن نباید مأیوس باشی، تو او را علی‌رغم این گمراهی‌هایت، خواهی یافت، که با تو در غربتت اُنس می‌گیرد و تو را از بیچارگی و دردهایت نجات می‌دهد و تو را به چیزی مکلف نمی‌سازد، جز این که، با صداقت و اخلاص توبه کنی و تسلیم اوامر و سفارش‌های او شوی؛ تا آن جا که توان توگنجایش آن را دارد و به او باور و اعتماد و اطمینان داشته باشی.

به من گفت: از امروز به بعد توبه کنان و پشیمان، با خدای تعالی پیمان می‌بندم و عهد می‌کنم، بر این که در برابر اوامر و احکام او فرمان بردار و خاضع و تسلیم باشم و بعد از امروز به هیچگونه خدعه و نیرنگی التفات ننمایم و هرگز تسلیم و سرسپرده هوی و هوس و فریبندگیها و تحریکات نباشم.

به وی گفتم: گاه گاهی پیش من بیا، به یقین اعتقاد دارم که خداوند در کار توگشایش و راه چاره‌ی رهایی از این تنگنا را برایت به وجود خواهد آورد. از شگفتی‌های لطف خدا، سه یا چهار روز نگذشته بود، از وقتی که از نزد من رفت، که پسر جوانی به دیدن من آمد و از این شکوه می‌کرد که می‌خواهد ازدواج کند، ولی دختر جوان متدین مناسب حال خود را نمی‌یابد و من فهمیدم که این پسر متدین است و از روی فهم و هوشیاری ملتزم به احکام دین است.

به وی گفتم: آیا موافق هستی تو را با زن جوانی آشنا کنم که شکل و صورت ظاهر وی تو را مسرور و خوشحال نماید و به دین و رفتار وی اطمینان حاصل کنی و در ازدواج با وی مزد و پاداش بزرگی از جانب خدا نصیبت شود که جز صدیقان بدان نایل نمی‌گردند و من خود همه آن چه را گفتم، برایت تضمین می‌نمایم؟! او با تمام شجاعت و شادی گفت آری، آری او کیست؟

پس ماجرای آن دختر را برایش شرح دادم و او را بی پرده در جریان حال آن دختر قرار دادم و باور خود را به صداقت توبه وی، تأکید نمودم، آن وقت بر شادی و رضایت آن جوان افزود و کار انجام این امر را، بدان گونه که خود می‌خواهم به من واگذار کرد. پاک و منزه است خداوند که دل‌ها را دگرگون می‌کند، پاک و منزه است که مهربان و با مودّت است، آن خدایی که سینه‌ها را می‌گشاید و شادی بخش آن‌هاست و آسان کننده کارهاست و با لطف و کرمش، دردهایی را تسکین می‌دهد و می‌زداید قلب آن

زن جوان بیچاره‌یی که قربانی دلالان شرف و ناموس شده بود، به سبب آن دردها ناامید شده بود، دلالان دعوت کننده به پیشرفت و تقدم و برحذر دهنده از عقب ماندگی!!

خدا مرا توفیق داد و آن دو را به هم رساندم، در یک جلسه با هم آشنا شدند و با هم گفتگو کردند و با هم عهد و پیمان بستند و آن جوان، او را از خانواده‌اش طبق عرف متداول خواستگاری کرد و خداوند آن دو را به لطف و کرم خویش به هم رساند، در یک زندگی زناشویی خوش و سعادت بخش، در زیر سایه چتر التزام و تعهد به تعالیم سعادت بخش الهی که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ (انفال: ۲۴)

«**ای مؤمنان! فرمان خدا را بپذیرید و دستور پیغمبر ﷺ او را قبول کنید، هنگامی که شما را به چیزی دعوت کند که به شما زندگی بخشد...**»

این بود عاقبت و فرجام نصایح مکاران فریبنده و این است ثمر و نتیجه‌ی تسلیم و پیروی از تعالیم حاکم‌ترین حاکمان و مهربان‌ترین مهربانان.

آری، این نمونه‌یی بود از نمونه‌های بسیاری که در خاطر دارم که موجب افزایش یقین به رحمت خدا و فضل و لطف او نزد انسان عاقل می‌گردد؛ همان‌طور که بر حذر بودن از مکر مکر کنندگان و نیرنگ و فریب سوء استفاده کنندگان خودخواه را نیز افزایش می‌دهد؛ بنابراین، حجابی که خداوند برای حفظ حشمت و حجب و حیای زن فرض کرده است، از درجه مساوات زن با مرد نمی‌کاهد، بلکه عکس آن صحیح است. بی گمان ضوابط شرعی حجاب است، که مشارکت زن با مرد را به صورت یک مشارکت حقیقی فعّال در زمینه‌های انسانی و اجتماعی و علمی و زمینه‌های مختلف دیگر حفظ می‌کند و آن را نگه می‌دارد؛ همانگونه که در مطالب پیشین بدان اشاره شد و عدم رعایت ضوابط حشمت و حجب و حیا ـ که بیانگر حجاب اسلامی‌ست ـ موجب می‌گردد که زن را از سطح درست این مشارکت، به سطح زن جوان وسیله لذت جنسی و ابزار رفاه، نزد مردان پایین آورد و سقوط کند.

***

گواهی غرب درباره حجاب

بی‌شکّ برهنگی و تن نمایی با اخلاق پسندیده منافات دارد، چون خداوند فطرتاً زن را بر حیا و آزرم آفریده است. تن نمایی و بی‌حجابی به انتشار و گسترش فساد در کشورها منجر می‌گردد، چون سبب تحریک شهوات و هوای نفسانی شده و از این حیث به انتشار زنا منتهی می‌گردد، که عواقب و فرجام خطرناکی را در پی خواهد داشت به گونه‌یی که امروز جامعه‌ی بشری از آن در رنج می‌باشد، تا حدّی که بسیاری از متفکرین و نویسندگان را بر آن داشته است، که علیه آن اعتراض کنند و به مقابله با این برهنگی و تن نمایی بی‌شرمانه زنان برخیزند که خطر آن برای جامعه، دست کمی از بمب هسته‌یی ندارد. از جمله متفکر بزرگ **جورج بالوش هورفت** در کتاب خود به نام شورش و انقلاب جنسی علیه

این برهنگی و تن نمایی برخاسته و می‌گوید: و اکنون... بعد از آن که نزدیک بود که اذهان ما از بیم خطر هسته‌یی چشم پوشی و صرف نظر نماید و وجود «ستروثیتوم» در استخوان‌های ما و استخوان‌های کودکانمان را فراموش کند، بعد از این نگرانی‌ها، دیگر جهان نیازی به بعضی عناصر بشری ندارد که سبب اضطراب آفرینی فوق العاده‌یی می‌شوند، بلکه از طریق مسائل جنسی، زندگی امروز ما را آشفته می‌سازند، زیرا امروز زندگی احساس خطر می‌کند، چون برهنگی و تن نمایی بی شرمانه و تجاوز و غارت جنسی شیوع یافته و نگرانی بیش از نگرانی از بمب هسته‌یی برای جامعه پدید آورده است.

پروفسور **فون هامر** می‌گوید: حجاب از نظر اسلام و تحریم اختلاط و آمیزش زنان با نامحرم و بیگانه، بدین معنی نیست که اسلام بدانان اعتماد و اطمینان ندارد، بلکه حجاب وسیله حفظ و نگهداشت احترام واجب برای زنان است و جلوگیری از فرومایگی و خود فروشی‌ست. حقیقت آن است که مقام زن در اسلام سزاوار و شایسته آن است که بدان غبطه خورد و رشک ورزید.

هملتن یکی از دانشمندان انگلیسی و یکی از نویسندگان مشهور می‌گوید: بی گمان احکام اسلام درباره حال و شأن زن، نسبت به عنایت وافر به وی و حفظ و مراقبت از وی، از هرگونه آزار و اذیتی که از شهرت و خوش‌نامی و کرامت وی بکاهد، مبراست و اسلام به وسیله حجاب تنگنایی پدید نیاورده است، آن گونه که بعضی از نویسندگان غربی می‌پندارند، بلکه حجاب زن، با مقتضیات غیرت و مردانگی، کاملاً سازگاری و هم‌گامی دارد. خانم **لورا فیشیا فاغلیری** می‌گوید:[۱]

«برای اجتناب و پرهیز از فریبندگی با سوء رفتار و بد رفتاری و برای دفع نتایج سوء آن، بر هر زن مسلمانی واجب است که حجاب را بپوشد و با حجاب باشد و تمام اندام‌های خود را بپوشاند غیر از اندام‌هایی که آزادی آن‌ها و حریت مطلق آن‌ها ضروری‌ست، مانند چشمان و پاهای، بی‌شکّ، این ناشی از کم احترامی به زنان نیست و بی احترامی تلقّی نمی‌گردد یا مقصود از آن سرکوبی اراده آنان نیست، بلکه برای حمایت و حفظ آنان از شهوت‌های سرکش مردان است. این قاعده ریشه‌دار قدیمی، که به عزلت و دوری زنان از مردان حکم می‌کند و زندگی اخلاقی محترمانه‌یی که از آن نشأت گرفته است، سبب گردیده‌اند که تجارت زنان فاحشه و روسپیگری در کشورهای شرقی به کلی ناشناخته باشد، مگر زمانی که بیگانگان در آن‌جا، نفوذ و قدرتی داشته‌اند و کسی نمی‌تواند منکر ارزشمندی این دست آوردها باشد؛ پس نتیجه می‌گیریم که حجاب زنان، برای جامعه‌ی اسلامی بسیار ارزشمند بوده است که نمی‌توان بهای آن را تعیین نمود.» در مجله حصاد الاخبار آمده است:[۲] حجب و حیا و آزرم واجب است و گرنه چادرها و پرده‌ها، این وظیفه را انجام خواهند داد!

هرکس روزانه و پی در پی اخبار دستگاه‌های حکومتی و مراکز اخذ تصمیم سران دنیای سیاست و تجارت و نظامی را در کنار اخبار مشاهیر و سرشناسان دنیای هنر در جهان غربی پیشرفته، گوش دهد

---

۱. به نقل از کتاب «قالوا عن الاسلام» ص ۴۲۰.
۲. حصاد الاخبار، ص ۸۹.

و پی‌گیری نماید، بدین باور می‌رسد، که فساد اخلاقی در آن‌ها هیچ حدّ و حدودی را نمی‌شناسد. که شخصیتی معتبر با اعتبار و احترامی که دارد یا مقامات معینی به حکم مقامی که اشغال کرده‌اند، این حدّ و حدود را بر آن جامعه تحمیل نمایند، از رسوایی‌های رشوه دهی و رشوه گیری و روابط و پیوندهای «مافیایی» در ایتالیا و غیر آن گرفته، تا تجاوزهای وحشیانه و به زور جنسی که بارزترین رمز و راز اداره نیروی نظامی آمریکا شده است و تا می‌رسد به زن وزیر حشیشی فرانسوی و زن وزیر منحرف بریتانیایی، این جریان پیوسته فساد ادامه می‌یابد، تا این‌که بخش‌هایی از آن کشف می‌شود، به گونه‌یی که جهان شرق را با جامعه مدنی و تمدن عظیم غربی، خیره و سرگردان و مات و مبهوت می‌سازد!! چه بسا این اخبار، فقط این را مشخّص می‌سازد که این فسادها و رسوایی‌ها آشکارا صورت می‌گیرند و پرداختن بدان‌ها، با آزادی تمام جریان دارد و بعد از آن که از آن‌ها پرده برداشته شده باز هم رو به افزایش می‌رود علی‌رغم تلاش‌ها و کوشش‌هایی که برای سرپوش نهادن بر آن‌ها و ظاهر سازی‌های دروغینی که صورت می‌گیرد و این‌جا نباید فراموش کرد، که این برملا کردن فساد و پرده برداشتن از آن‌ها، با انگیزه تعهد و التزام به اخلاق انسانی، از طرف مؤسسات اعلامی تحمیل کننده تأکید بر آنها، صورت نمی‌گیرد، بلکه غالباً نتیجه برخورد و تضاد مصالح و منافع روابط شخصی می‌باشد، یا نتیجه برخورد مقامات رسوا شده با مقامات تأمین کننده منابع مالی و مشرف بر مؤسسات اعلامی‌ست، که یک نوع تنازع بقاست، یا به هدف تحریک و برانگیختن سر و صدا و منحرف کردن توجه و اهتمام خوانندگان یا بینندگان از مشکلات اساسی و حیاتی آنان است.

بهترین مثال و نمونه برای استدلال بر این مطلب چیزی‌ست که روزنامه «سندی تایمز» بریتانیایی آورده است، درباره «دیف ایرلند» نماینده حزب دمکرات در مجلس شورای شهرداری شهر «ایست رایدنج» در بخش «یورکشایر» که اصرار می‌نمود بر این که بایستی میزهای سالن اجتماعات آن مجلس، با پرده‌های بلند حجب و حیا و حشمت، پوشانده شوند، به خاطر این که اعضای جنس خشن - مرد - مجلس، ملزم باشند که به وقایع و جریانات و حوادثی که در مجلس می‌گذرد، اهتمام نمایند و فکر و حواس‌شان بدانها باشد، نه این که دائماً دزدیده از زیر میز به ساق‌های برهنه پای همکاران زن خود چشم بدوزند و حواس‌شان آن‌جا باشد!!! و آن چه بیش‌تر جالب توجه می‌باشد این است که متوسط و میانگین عمر و سنّ زنان در آن مجلس به ۴۸ سال می‌رسد، یعنی آنان در سن و عمر گروه زنان «سپایس جیرلز» نیستند تا دل این مردان احمق پا به سنّ نهاده را آتش بزنند، به گونه‌یی که نظرهایشان را از توجه به غیر آن‌ها منصرف نماید!! و این سخن، مربوط به یکی از مسؤولان و مقامات مسؤول زنانه است و «ایرلند» که خواستار پوشیدن پرده‌های بلند و ملافه‌های بلند، بر میزهای سالن اجتماعات بود، گفت: «من معتقدم که نشستن اعضای مرد مجلس ـ که میانگین‌های معقول «هرمون التیستو سیترون» دارند ـ با همکاران زن‌شان موجب می‌گردد که نظرشان تا حدّ زیادی متوجه آنان باشد... درست است

که مردان، غریزه مردانگی دارند لیکن بایستی متمرکز بر کار باشیم و من که این مسأله را طرح کرده‌ام، برای این است که عقیده دارم اعضای زن مجلس واجب نیست، به جلسات اجتماع بروند؛ درحالی که برای شیوه نشستن خود، مضطرب و پریشان حال باشند.»

علی‌رغم تأکید «بوب تریس» رهبر حزب لیبرال، که او معتقد نیست به این‌که با گروهی از زنان پیر، احاطه شده است، جز این که بعضی از زنان اعضای مجلس هستند که به عمد به تحریک و برانگیختن مردان دست می‌زنند، از جمله یکی از نمایندگان خود همان حزب خانم «کولین جیل» است که در پوشیدن و انتخاب لباس‌های بسیار کوتاه بی شرمانه مشهور به گستاخی‌ست، زیرا او انتقاد کرد از این سخنان و گفت: هدف او بوده است که گفته: «من مایل هستم که اندام‌های فریبنده خود را نمایان سازم و نظر بقیه اعضای مجلس را از مناقشات و جدال‌های سیاسی جاری منصرف نمایم و بر این باورم که بر کسی که شکل زیبایی دارد، واجب است آن را به کار گیرد و از آن بهره برداری نماید و من به ساق‌های لطیف پای خود می‌نازم و نمی‌خواهم با ملافه‌ها و پرده‌های رومیزی آن‌ها را بپوشانم!!»

امّا استاد «ارثر بولارد» رییس فراکسیون حزب محافظه کار در آن مجلس محترم در طرح خود که منطقی به نظر می‌رسد گفته است: «طبیعی‌ست که انسان ساق‌های زیبا را ملاحظه نماید، لیکن هنگام حضور در مجلس و در جلسات کاری، بایستی نگاه‌ها به صورت‌ها باشد نه به زیر میزها، خواه کسانی که در پیش روی او هستند، زنان باشند، یا مردان.»

سؤالی که بعد از بیان این خبر پیش می‌آید، این است: کدام یک از این موارد مهم‌ترند: جدال و مناقشه پیرامون رو میزی‌های بلند، یا ازدحام و تراکم کلاس‌های مدارس بریتانیا؟! یا آوارگی و فرار کودکان، یا حلّ مشکلات بیکاری و بحران‌هاو تنگناهای اقتصادی؟ در مجله «ازهر» چنین آمده است:[۱] از مجله «الفتح» که محب الدین الخطیب آن را می‌نویسد، این داستان را نقل می‌کنیم: در سال ۱۹۱۷ میلادی قیصر روم «ویلهلم» برای دیداری از هم پیمانش، سلطان عثمانی به «آستانه» آمد، ترکان گروهی از دختران رو باز با لباس اروپایی را به استقبال فرستادند که دسته گل به وی تقدیم نمایند و قیصر دسته گل‌ها را از آنان قبول کرد و چیزی نگفت، سپس در نخستین ملاقات با صدر اعظم گفت: آقای طلعت! بعضی از دختر بچگان ترکی را با لباس اروپایی، به استقبال من فرستادید تا دسته گل به من تقدیم دارند، آیا می‌پنداری که من با دیدن آنان، در این لباس خوشحال می‌شوم؟! سپس به وی گفت: آقای طلعت! بدانید، که شما در میان دولت‌های جهان منزلت و جایگاهی ندارید جز به سبب اسلام و شما صاحب ثروت نیستید و صنعت و تجارت ندارید و امکانات مادّی که ملت‌های اروپایی دارند، ندارید، لیکن شما را از جمله دولت‌های بزرگ جهان می‌شمارند و این تنها به خاطر آن است که شما بر سر اسلام هستید و اسلام صدها میلیون ارزش دارد. پس اگر شما بی‌حجابی را برای زنانتان مباح گردانید

---

۱. «مجله الازهر» جزء پنجم رجب سال ۱۳۹۶ هـ.

و با عادات و آداب قوم خودتان بازی کنید و آن‌ها را نادیده گیرید، بی‌گمان عالم اسلامی را متأسف و خشمگین می‌کنید؛ درحالی که تمام ارزش و احترام شما به خاطر آن است و مسلمانان از شما متنفر می‌گردند، این کار را نکنید، زیرا بر این کار خود پشیمان می‌شوید، سپس بدانید که شرف در میان شما چیز زیبایی‌ست، چرا آن را رها می‌کنید؟! و این حجاب اسلامی لباس اقتصادی نیز هست، که اندام زن را می‌پوشاند و او را از پیراهنهای اروپایی بی‌نیاز می‌سازد و شما نمی‌توانید مانند اروپاییان اسراف و تجمل‌گرایی کنید. این متن سخنانی بود که امپراتور روم به طلعت صدر اعظم عثمانی گفت و آن مجله آن را برایمان روایت کرد و مثل آن را به امیر سعید حلیم نیز گفت و او را توصیه نمود که بر این آداب و رسوم و عادات اسلامی قدیم خود محافظت نمایید، بی‌گمان نجات و پیروزی شما، در اسلام و رعایت آداب آن است و به وی گفت: «من و بعضی از خانواده‌ها در کشورمان، از تقالید و آداب و رسوم قدیمی خود محافظت می‌نماییم، لیکن انتقادات و روی آوردن به رسوم جدید، بر ما غلبه کرده است و نگرانم از این‌که تمام جامعه‌ی اروپایی را فاسد کند.»

بی‌گمان سخن امپراتور صحیح است، او می‌خواهد به ما بگوید: شما فقر و فساد اخلاقی را با هم جمع مکنید، زیرا به اعتراف تمام ترکان و مدعیان تجدد و نوگرایی از آنان، رقص زنان ترک و تغییر لباس‌شان ـ این دو تا ـ از بزرگ‌ترین اسباب مشکلات اقتصادی در ترکیه است، زیرا آنان از مردمانی تقلید و پیروی می‌کنند، که ثروت‌شان، مانند ثروت آنان نیست، پس حالا، عیوب و نقص‌شان آشکار شده است، امّا مفاسد معنوی آن با تناقض نسل جدید و کثرت انتحار و خودکشی و کاهش شدید ازدواج آشکار شده است.

روزنامه «الجمهوریة مصری» به تاریخ نهم ماه یونیوی سال ۱۹۶۲، مطالبی را انتشار داده است تحت عنوان: «یک زن نویسنده امریکایی می‌گوید: اختلاط و آمیزش مردان با زنان را منع کنید و زن را به حجاب مقید نمایید و محدود کنید» و ما مقاله او را به شرح زیر خلاصه می‌کنیم: نام آن زن نویسنده «هلیسیان سنانسیری» روزنامه نگار است، او از دانشگاه‌ها و اردوگاه‌های جوانان و مؤسسات اجتماعی در مصر دیدن کرده بود، از جمله سخنانی که گفته بود به شرح زیر است: «بی‌گمان جامعه‌ی عربی کامل و سالم است و سزاوار است که این جامعه آداب و رسوم و فرهنگ خویش را حفظ نماید و بدان چنگ بزنند، آن آداب و رسومی که دختران جوان و پسران جوان را در یک چهارچوب معقول، محدود و مقید می‌نماید، نزد شما آداب و رسوم و فرهنگی وجود دارد که اباحی گری و بی‌بند و باری غربی را ـ که امروز جامعه و خانواده را در اروپا و امریکا تهدید می‌نماید ـ ممنوع کرده است، لذا من توصیه و نصیحت می‌کنم، که به حفظ این آداب و رسوم و اخلاقتان قیام نمایید و بدان چنگ بزنید و اختلاط و آمیزش دو جنس را منع کنید و از آن جلوگیری نمایید و آزادی دختران جوان را محدود و مقید کنید، بلکه به عصر حجاب برگردند.» او در یک مجله امریکایی اسباب و عوامل زیر را ذکر کرده بود که هنوز به رواج فحشا و فساد و انحراف منتهی می‌گردند و آن جا مورد قبول واقع شده‌اند و چنین گفته بود:

«عوامل سه‌گانه شیطانی زیر، دنیای امروز ما را احاطه کرده است که تمام آن‌ها، برای مردم جهان، آتش دوزخ را می‌افروزند:

اول: ادبیات فاحشانه بی بند و باری و اباحی‌گری، که روز به روز بر وقاحت و بی شرمی و رواج آن، بعد از جنگ جهانی، با سرعت شگفت‌انگیزی افزایش می‌یابد.

دوم: فیلم‌های مستهجن سینمایی که نه تنها آتش عواطف و تمایلات عشق شهوانی و حیوانی را در نفس مردم بر می‌افروزد بلکه دروس عملی را نیز در این موضوع، بدانان تلقین می‌کند.

سوم: انحطاط و سقوط اخلاق کریمانه و پسندیده در میان توده زنان، که در شکل و نوع و کیفیت لباس و در برهنگی بی‌شرمانه و در سیگار کشیدن و اختلاط و آمیزش بی قید و بند و عدم التزام و عدم تعهدشان با مردان جلوه‌گر است. این مفاسد سه‌گانه، روز به روز در میان ما انتشار روزمرّه دارد و بایستی سرانجام و عاقبت آن، زوال تمدن و حضارت و اجتماع نصرانیان باشد و در آخر نابودی هردوی آن‌ها، اگر ما از این طغیان جلوگیری نکنیم و بدان گردن نهیم، پس به یقین تاریخ و سرنوشت ما شبیه تاریخ رومیان و ملّت‌های پیرو آنان خواهد شد، که از هوی و هوس و شهوت‌های حیوانی بی‌شرمانه پیروی می‌کردند و آنان را به سبب می‌گساری و زن بازی و رقص و لهو و لعب و ترانه‌های طرب‌انگیز نابود کرد.»

در کتاب تاریخ فحشا «A History Of Prostiton» از «جورج رائیل اسکات» انگلیسی به شرایط و اوضاع حاکم بر کشور اشاره می‌کند و می‌نویسد: «... غیر از آن، زنان هیچ وسیله کسب و کار ندارند، جز آن که تن فروشی کنند، که آن هم فراوان هستند، همواره تعداد زنانی که وسایل دیگری نیز برای رفع نیاز خود دارند، رو به افزایش است، مع ذلک به خاطر طمع به افزایش درآمد، به فحشا نیز می‌پردازند و این‌ها با فواحش و روسپیان عمومی تفاوتی ندارند، لیکن بدین اسم خوانده نمی‌شوند، بلکه ما می‌توانیم آنان را روسپیان غیر حرفه‌یی (Amatewt Prostitwees) بخوانیم و شمار این روسپیان غیر حرفه‌یی و آماتور در این روزها آن قدر افزایش یافته، که هرگز سابقه نداشته است و این‌ها در هر طبقه‌یی از اجتماع یافت می‌شوند، از بالاترین طبقه گرفته، تا پایین‌ترین آن و جالب است که ادّعای نخوت و تکبر می‌کنند اگر یکی از آنان را روسپی و فاحشه صدا کنی، حتی اگر با کنایه هم باشد، سخت خشمگین می‌شوند و بر تو می‌شورند، جز این که خشم آنان، چیزی از حقیقت را تغییر نمی‌دهد و حقیقت واقعی این است: به هر حال، اینان با روسپیان هرزه گرد محله «پکادیلی» از نظر اخلاقی هیچ فرقی ندارند و متأسفانه پرداختن به فسق و فجور و بی‌عفتی و انواع ول‌گردی‌های کوچه و بازار، در میان دختران امروزی از شیوه‌های زندگی جدید (Fashion) شمرده می‌شود و سیگار کشیدن، خوردن شراب‌های صنعتی و آرایش کردن لبان و انگشتان و اظهار خبرگی و مهارت در امور جنسی و تدبیر پیش‌گیری از حاملگی و سخنان بی‌شرمانه و... این‌ها نیز در این شیوه‌های زندگی آنان دخیل است

و تعداد زنانی که به روابط جنسی نامشروع پیش از ازدواج، بی‌پروا می‌پردازند، پیوسته رو به افزایش می‌روند و وجود دوشیزه‌یی که به حقیقت بکارت خود را حفظ کرده و هنگام عقد و ازدواج - عقد وفاء أبدی - بکر باشد نادر و شاذّ است و به ندرت یافت می‌شود.»

این نویسنده در پژوهش خود ادامه می‌دهد و در جای دیگری از کتابش، اسباب و عواملی را که اوضاع جامعه را بدین حدّ به افراط کشانده است، تحلیل می‌نماید و آن‌ها را شرح می‌دهد و سزاوار است که این تحلیل وی را از متن سخنان وی بیان کنیم:

«نخستین عامل، عشق و شیفتگی زنان به تن نمایی و برهنگی و بی حجابی فاحشی‌ست، که برای به دست آوردن چیزهای فریبنده از تازه‌ترین مد روز و زیور آلات، از انواع مختلف آرایش‌ها و خود نمایی‌ها، حریص‌اند و این حرص در نفس و روح هر دختر و زن جوانی‌ست که علاقمند به آزادی بی‌بند و باری‌ست و این از جمله بزرگ‌ترین اسباب این فحشای غیر حرفه‌یی‌ست و هرکس دو چشم بینا داشته باشد، می‌بیند که شبانه‌روز هزاران نفر از این گونه زنان و دختران از کنار وی می‌گذرند، که لباس‌های بسیار زیبا و فاخر و گران‌بها پوشیده‌اند، به گونه‌یی که هرگز درآمد حلالشان تکافوی این هزینه‌های سرسام آور را نمی‌نماید.

لذا امروز این سخن صدق می‌کند، همانگونه که نیم قرن پیش نیز صدق می‌کرد: این جامه‌های فاخر گران‌بها را، کسی برای این زنان نمی‌خرید، جز مردان!! امّا بین آن دوران، با این دوران تفاوت بسیار است، در دوران قبل، مردانی که این جامه‌های گران‌بها را برایشان می‌خریدند، شوهر یا پدر یا برادران‌شان بودند، امّا امروز و در این دوران، آن مردانی که این جامه‌های فاخر و گران‌بها و زیور و زینت آلات را برایشان می‌خرند، بی‌شک مردانی هستند، غیر از آن مردان پیش!!!»

«و این آزادی زنان نیز در ایجاد این اوضاع، تأثیر غیر قابل انکاری دارد، زیرا رعایت و توجه و اعتنا و مراقبت پدران، بر دختران ضعیف و سست شده و آن قدر زمینه آزادی و بی بند و باری را برای دختران مهیا کرده است، که سی، چهل سال پیش این آزادی برای پسران میسر و مقدور نبود.»

«و عامل و سبب خطرناک دیگری که موجب نابسامانی و آشفتگی مسائل جنسی و شیوع آن در جامعه شده این است که زنان هم‌چنان به کارها و شغل‌های تجارتی و وظایف دفتری و اداری و حرفه‌یی مختلف روی می‌آورند، به گونه‌یی که شام و بام فرصت اختلاط و آمیزش با مردان را برایشان فراهم می‌آورد، که بی‌شک این وضع، سطح اخلاقی و معنویات را در مردان و زنان بسیار پایین آورده و نیروی دفاع از عفت و پاکدامنی در زنان را در برابر تجاوز جنسی از طرف مردان بسیار کاهش داده است و زنان در برابر این تجاوزهای مردان کم‌تر مقاومت می‌کنند و بازهم این وضع، روابط و پیوندهای شهوانی بین این دو جنس را از هر قید و بند اخلاقی آزاد کرده است و امروزه دختران جوان، مسأله‌ی ازدواج و زندگی پاکدامنانه باکرامت، اصلاً برایشان مطرح نیست و به خاطرشان نمی‌گذرد.

در گذشته تنها اوباش و اراذل خواهان این وضع بی شرمانه و غیر انسانی بودند، امّا امروز هر دختر جوانی در پی آن است.

پاکی دوشیزگی و حفظ پرده بکارت و جوان مردی، در گذشته چیزی بود که مایه افتخار و از آثار کرامت و آبرو بود، اما امروز دختر جوان عصر حاضر، از حفظ آن‌ها عاجز و ناتوان است و لذّت و برخورداری از زندگی نزد وی، چیزی نیست جز این که یک پسر جوان در جوانی، از نوجوانی وی لذت جنسی ببرد و این دختر جوان امروزی، دنبال لذت‌ها می‌رود و برای آن‌ها می‌کوشد و در مراکز رقص و مجالس شبانه و کاباره‌ها و کازینوها و شب‌نشینی هتل‌ها، در جستجوی آن‌هاست، چه بسا آن قدر در جستجوی لذت غرق می‌شود، که با یک مرد بیگانه، سوار ماشین می‌شود و به گردش می‌رود و با رضایت خاطر و آزادی کامل، خود را در شرایط و اوضاعی می‌اندازد که آتش تمایلات و گرایش‌های جنسی را به شدت برافروزد، سپس گستاخانه از نتایج طبیعی آن بیم و هراسی ندارد، بلکه با رضایت خاطر و شادی از آن نتایج استقبال می‌کند!!!»[۱]

مجله «تایمز» امریکایی، زنان را به پوشیدن لباس زنان مسلمان دعوت می‌نماید

روزنامه «تایمز» امریکایی در شماره صادره ۱۹۹۱/۱۱/۱۱ مقاله‌یی از یک نویسنده را انتشار داده بود، که در آن از دولت می‌خواست که دخالت نماید و زنان را قانع سازد، که لباس و جامه‌های محترمانه و با حجب و حیا بپوشند، به ویژه لباس‌های اسلامی زنان مسلمان.

و روزنامه «تایمز» این دعوت را بدین مناسبت کرده بود که افزایش موج تجاوزات جنسی به منشی‌ها و سکرترها و سربازان زن، اعتراض و هیاهوی فراوانی برپا کرده بود، از این بابت، نویسنده مقاله، معتقد بود که ملزم کردن زنان یا نصیحت کردنشان به پوشیدن لباس حجب و حیای اسلامی، برای آنان ضروری‌ست و از میزان تجاوزات جنسی و بزهکاری به شدّت می‌کاهد و از آن‌ها جلوگیری می‌نماید.

پلیس امنیتی «منچستر» نیز زنان را به پوشیدن حجاب دعوت کرده بود و این مطلب در مجله «النهضة» شماره ۱۱۸۱ به تاریخ ۱۴۱۰/۱۲/۱ انتشار یافته و در این خبر آمده بود که سازمان عمومی پلیس امنیتی حمله‌یی را در جوانب متعددی به منظور کاهش این جرائم و حوادث تجاوزات به عنف زنان ترتیب می‌دهد و آن سازمان دو کتاب زیر را منتشر نمود:

اول: کتابی بود تحت عنوان: «نصیحت‌های ساده به زن برای پرهیز از خشونت جنسی و دفاع در برابر آن»

---

۱. «الحجاب» للمودودی، ص ۶۸ و ما بعد...

دوم: کتابی تحت عنوان: «نصیحت‌های ساده به مرد، برای پرهیز و دوری از ارتکاب خشونت جنسی با زنان»

کتاب مربوط به زنان، بر نابودی انگیزه‌ها و عوامل این تجاوزات به زور جنسی، به ویژه لباس‌هایی که زن می‌پوشد، خواه دختر بچه یا دختر جوان باشد و درباره شیوه پوشیدن لباس راهنمایی می‌کند، حتی مؤلف کتاب، زنان را بر این بی‌بند و باری بی‌شرمانه و کشف و برهنگی اندام‌های فریبنده‌شان، ملامت و سرزنش می‌کند، که آنان با این لباس‌هایشان، پسران جوان بی‌چاره و هوس‌باز جنسی را تحریک می‌کنند و می‌گوید: اگر زن یا دختر جوان لباس و حجاب شرم‌آگین را بپوشد هیچ کس چون سگ نَفَس نَفَس زنان دنبال وی راه نمی‌افتد: در غیر این صورت زن و دختر جوان و حتّی دختر بچه، مورد ملامت است و آنان مقصرند و خودشان سبب اذیت و آزار خویشند.

آیا این است، صدای غربی که زمام زن را رها کرد و اباحی‌گری و هرزگی و بی قیدی و بی بند و باری را اعلام نموده و امروز به بازگشت به گذشته، دعوت می‌نماید، بعد از آن که جزای سخت و سزای چیزی را به تلخی کشید، که با دستان خود آن را بر تن خویش بافته بود!!

و خداوند متعال راست فرموده است:

﴿وَكَأَيِّن مِن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَعَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً ۞ فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْراً﴾ (طلاق: ۸ - ۹)

«چه بسیار مردمان شهرها و آبادی‌هایی که از فرمان پروردگارشان و دستور پیغمبران او، سرپیچی و سرکشی کرده‌اند، در نتیجه ما سخت به حسابشان رسیده‌ایم و به مجازات ناگوار و کیفر ناخوشایندشان رسانده‌ایم و عقوبت اعمالشان را چشیده‌اند و عاقبت کار و بارشان، زیان و خسران بوده است.»

سپس جالب است که ما، سفیهان و بی خردان قوم خود را می‌بینیم که علیه ما قیام می‌کنند و ما را به تقلید و پیروی از غرب می‌خوانند و این‌که ما نیز بی‌بند و باری و اباحیگری را اعلان نماییم!! علی‌رغم این که خود غربیان، خطر بزرگ بی‌حجابی و تن نمایی و اباحی‌گری را برای خود تأکید می‌نمایند، آیا ما بعد از تمام این‌ها که گفته شد، دنبال این برهنگی و تن نمایی زنان و این فسادها راه بیفتیم؟!!

زنان غربی درباره حجاب چه گفته‌اند:

- حجاب پوشیدم، بی گمان حجاب بر زیبایی و جمالم افزود و مرا از چشم دیگران مصون و محفوظ داشت. **کاترین «هدی» بعد از مسلمان شدنش.**

- بی گمان هرکس با ایمان به دنیا بنگرد، دنیا در نظر وی، کتابی‌ست، باز و دارای معانی به غایت بلیغ و رسا. زن بریتانیایی: **«مریم ویلد» بعد از مسلمان شدنش.**

- با رضایت خاطر و آرامش کامل، زندگی می‌کنم و خداوند را بر این نعمت سپاس می‌گویم که مرا به اسلام هدایت نمود. **«سالمه» زن آلمانی.**

ـ به محض این که دین اسلام را پذیرفتم، به ندای قرآن پاسخ دادم و حجاب پوشیدم. **«خدیجه» آلمانی.**

ـ هنگامی که اسلام را قبول کردم، اصرار ورزیدم، بر این که حجاب کامل اسلامی بپوشم، از سر تا به قدم. از کتاب «انگیزه‌های زنان غربی، برای گردن نهادن به اسلام» ا - **هـ برل**

ـ بی‌گمان زندگی من زمانی شروع شد که مسلمان شدم و سال‌های عمر گذشته‌ام هیچ ارزشی ندارد. **«ایمان» فیلیپینی.**

ـ بسیار آموختم؛ درحالی که داشتم اشک می‌ریختم و نور ایمان در دلم درخشید و یک احساس نهانی به من دست داد که پیش از آن، احساس نمی‌کردم. **«مریم» دانمارکی.**

ـ ما انتظار متوقف شدن تجاوزات جنسی را نداریم (Sex Harassment) که تنها با خطاب قرار دادن اخلاق مردان و خویشتن داریشان، این تجاوزات بر زنان متوقف شود، مادام که دامن کوتاه (Short Skris) آنان نزد آنان، بدین معنی‌ست که می‌گوید: «بفرمایید اگر میل به من دارید!!» **«خوله» ژاپنی که به اسلام هدایت یافت.**

نمی‌خواهم سخن بگویم، چون شادیم به قبول اسلام، هرگز در توصیف نمی‌گنجد، اگر کتاب‌ها در این باره بنویسید، برای توصیف احساس و سعادتم کفایت نمی‌کند، من مسلمانم، مسلمانم، مسلمانم، به تمام مردم بگویید که قطعاً من یک زن مسلمانم و با مسلمان شدنم، خوشبختم و با رسانه‌های عمومی به مردم بگویید: «تیریز» آن زن یونانی با دینش و لباسش و کارها و اعمال و افکارش «خدیجه» شده است. **«تیریز» یونانی «خدیجه» بعد از مسلمان شدنش.**

ـ در هیچ یک از جوانب زندگی اسلامیم به اندازه قیمومت مرد بر من، سعادت نیافته‌ام، بی‌شک با این قیمومت و سرپرستی مرد بر خویش، جدّاً خوشبختم و بدان افتخار می‌کنم، که من زن هستم و مردی به من اهتمام می‌نماید و با وی در آرامش و اطمینان خاطر زندگی می‌نمایم و باورم نمی‌شود که به راستی اکنون مسؤول لقمه زندگی و خرید و داد و ستد و چانه زدن و نزاع با فروشندگان نیستم و نه کسانی که شبانه روز درم را بزنند، مردی همراه خود دارم که مرا حمایت می‌کند و از من دفاع می‌نماید و با نیروی وی با جهان به مبارزه بر می‌خیزم و با اسلام خودمان دنیا را به مقابله می‌خوانیم. **«مؤمنه» دانمارکی.**

ـ حجاب... شعار و آزادگی‌ست، حجاب حمایت و امنیت بیش‌تری برایم فراهم می‌سازد، حجاب یک اعلان و اعلام عمومی‌ست، به این که پوشنده آن ملتزم و معتقد است. **یک زن بریتانیایی مسلمان.**

ـ حجاب جزیی‌ست از من و هستی من، من پیش از این که مسلمان شوم، حجاب پوشیدم زیرا احساس می‌کنم که نفس خویش را گرامی می‌دارم و برایش احترام قائل هستم و من حجاب را می‌پوشم و جسم خود و اندام‌های فریبنده‌ام را به نمایش نمی‌گذارم، بلکه در جستجوی یک زندگی با کرامت

هستم. طبیعی‌ست که حجاب پیش از مسلمان شدنم با حجاب الآنم فرق داشت و بعد از این که خداوند مرا به اسلام هدایت فرمود، حجاب خود را کامل و درست پوشیدم، چهره و دستان و پاها و رنگ حجاب و سقف آن، حمد و سپاس خدای را سزاست، پیش از آن و بعد از آن. «**مؤمنه**» **آلمانی**.

زن بازیچه و اسباب بازی مرد نیست

حجاب پوشیدن، پیروی از قرآن است، خداوند آن را فرض کرده و ما هم چیزی را که خداوند می‌گوید، اجرا می‌کنیم، سپس باید دانست، این فرض بودن حجاب، برای حفظ خانواده و احترام و گرامی داشت خود زن است و این احترامی که پس از پوشیدن حجاب، مردم نسبت به ما مراعات می‌کنند، بیش از احترامی‌ست، که برای برهنگی و تن‌نمایی دارند و در این زمینه دوست دارم بگویم: بی گمان اسلام با حجاب، زن را در وضع خاصّی قرار داده؛ درحالی که غرب زن را آزاد و رها کرده است به هر شیوه که می‌خواهد تن خویش را برهنه سازد و اسلام برای خود فلسفه‌یی دارد، مبتنی بر این که زن محترم و مکرّم است و این که او کالایی نیست که مانند گوشت بر تخته قصابان، به نمایش گذاشته شود، تا مشتری را جلب نماید، قطعاً زن شخصیت و کرامت ویژه خویش را دارد و بر وی واجب است که زیبایی‌های خویش و اندام فریبنده‌اش را جز برای شوهرش ظاهر نسازد و فلسفه قدیم اروپایی زن را یک موجود دارای روح فرض می‌کرد لیکن او برای لذت و برخورداری مرد آفریده شده است، یعنی اسباب بازی و سرگرمی مرد است!! لذا از او می‌خواهد، که بعضی از اندام‌های فریبنده و تحریک کننده‌اش را برای ارضای آزمندی مرد و شهوت وی برهنه سازد. ولی اسلام زن را اسباب بازی و وسیله تفریحی مرد قرار نداده است، زیرا او خود کرامت دارد و صحیح نیست که مرد با اندام وی بازی کند و آن را مایه سرگرمی خود قرار دهد و زن محترم و مکرم است و بر وی واجب است که جسم خود را مصون و محفوظ دارد و نگذارد که تاراج تقسیم شده، میان مردان باشد، که هرکس از آن نصیبی ببرد، لذا اسلام از زن می‌خواهد که آن قسمت از جسمش را که تحریک کننده و فریبنده مرد است، به خاطر حفظ و نگهداشت مرد بپوشاند و اسلام از زن نمی‌خواهد که عامل و انگیزه‌یی برای برانگیختن دیگران باشد، لذا از وی می‌خواهد که در خیابان و در معرض دید مردان و در هر جای دیگری یک انسان محترم پوشیده، در لباس اسلامی باشد، که بر وی فرض شده است. «**اسماء انسفیرول**» نروژی.

احترام بسیاری به دست آورده‌ام

«ایمان، التزام و تعهّد به تمام قرآن است؛ بنابراین، به محض این که اسلام را قبول کردم در پرتو اجرای دستور صریح قرآن، حجاب اسلامی را پوشیدم و با استهزا و تمسخر اطرافیان مواجه شدم.

پدرم سختگیرترین کسی بود، که با این تحول بزرگ در زندگیم، با من برخورد جدّی نمود و از لباس تازه من بسیار بسیار به تنگ آمد - یعنی از حجابم - و از هر راه ممکن می‌کوشید، که مرا از این راهی که در پیش گرفته‌ام، منصرف نماید، لیکن او شکست خورد و سرانجام دریافت که من نمی‌خواهم، از منافقان دورو باشم و این که با یقین و باور حقیقی این دین را به تمامی پذیرفته‌ام و این که من تلاش خواهم کرد که زندگیم در مسیر تعالیم و آموزه‌های اسلامی باشد؛ بنابراین سرانجام تسلیم شد و مرا بدان‌گونه که هستم پذیرفت، حتی او قبول کرد و یقین حاصل نمود که اسلام چیز دیگری‌ست که با رفتار و افکار و تعامل بسیاری از کسانی که به ظاهر خود را بدان منتسب می‌دانند، تفاوت دارد و غیر از آن است.

او علی‌رغم این که به خداوند تعالی ایمان نداشت، ولی بیش‌تر تحت تأثیر اسلام قرار گرفته و از آن اظهار شگفتی می‌کرد و با قدرت تمام در برابر کسانی که از من انتقاد می‌کردند، از من دفاع می‌نمود و رفقای من در مکتب و مدرسه، به گونه‌یی با من رفتار می‌کردند، مثل این که با این حجابم، از قرون وسطی آمده‌ام و زمزمه‌ها و متلک‌هایشان را نسبت به خود، احساس می‌کردم و همواره خداوند بزرگ را می‌خواندم و از او ثبات و پایداری و استقامت می‌طلبیدم و خداوند متعال دعوت‌های مرا اجابت فرمود، سپس بسیاری از آنان نسبت به من تغییر موضع دادند، حتی نسبت به کل اسلام نیز تغییر محسوسی در آنان ایجاد شد و تعصب و شدّت و حدّت و کراهت‌شان، نسبت به من بسیار کم‌تر شد و جالب‌ترین تجربه‌یی که از حجاب به دست آوردم، این بود که بسیاری از زنان به منظور کسب احترام مردان نسبت به خود، یک رفتار معیّنی را به عمد پیش می‌گیرند، ولی من با این حجابم، احترام بسیاری به ویژه در میان مردان کسب نمودم، بعد از این که در آغاز، با حمله‌های درّنده خویانه آنان روبه‌رو شدم. **«خدیجه» زن بریتانیایی مسلمان.**

به یاد می‌آورم، روزی که لباس حجاب اسلامی پوشیدم، مادرم به من اعتراض کرد، به وی گفتم: بی گمان اطاعت من از پروردگارم، پیش از اطاعت از شماست و من با خدای خود «الله» پیمان بسته‌ام که ملتزم به حجاب اسلامی باشم تا آن وقت که می‌میرم، من زنی را می‌شناسم که خواست، حجاب اسلامی بپوشد، ولی خانواده‌اش مانع وی شدند، ولی او به این می‌اندیشید، که دور از آنان اقامت نماید، تا بتواند حجاب بپوشد. **«ژامکین فیمات» کانادایی.**

احساس مسؤولیت کردم

بعد از این که مدتی از مسلمان شدنم گذشت، لباس حجاب شرعی پوشیدم و آن روز که حجاب پوشیدم، به حقّ احساس مسؤولیت کردم، پس من مسؤول هستم به عمل کردن بدان چه می‌دانم و مسؤول هستم به جستجوی آن چه نمی‌دانم، این که جسم خود را بپوشانم، ولی بدون فکر و اندیشه غیر ممکن است، به راستی کار بدون اندیشه عبث و بیهوده و دروغ است و به دور از چشم مردم شروع کردم به مجاهده با

نفس خویش و اصلاح نیت خود و آن‌چه در میان من و پروردگارم می‌باشد، بعد مابین خود و پروردگارم را در چشم مردم و آن چه می‌بینند، با حجاب اصلاح کردم، برای مثال از خواندن نماز صبح در وقت آن، تنبلی می‌کردم، پس شروع به مجاهده و پیکار با نفس خویش نمودم و ساعت بیدار کننده را گذاشتم، تا برای نماز صبح بیدار و برپا شوم و بدین شیوه نفس خویش را در هرکار بزرگ و کوچکی محاسبه و بازخواست می‌کردم و در کارهای خود مراقب نظارت «الله» بودم... **«آمنه» زن امریکایی مسلمان.**

حجاب مانع زن از زینت و آرایش نیست

به من می‌گفتند: همه زنان مسلمان حجاب نمی‌پوشند، پس تو چرا آن را می‌پوشی؟! می‌گفتم: چون من از مخالفت با الله می‌ترسم و پیوند من با او پیوند استوار و نیرومندی‌ست و من هرچه در توان داشته باشم، برای رسیدن به رضای او انجام می‌دهم و این است اخلاص در دین، که آن را به راستی بپذیری. سپس باید دانست که حجاب، علامت و نشانه زن مسلمان است و زنان مسلمان را به عنوان دین‌دار، از دیگران، ممتاز و جدا می‌سازد و آنان را از بد رفتاری مردم دور می‌کند.

آن‌جا در غرب زن هنگامی که به خیابان و مکان‌های عمومی می‌رود، خویشتن را می‌آراید و زینت و زیور می‌پوشد، ولی در اسلام درست برعکس آن است، زن مسلمان در خانه خویش، خود را برای شوهرش می‌آراید و زیورآلات می‌پوشد و در آن آزادی مطلق دارد، حتی اسلام او را بر این کار تشویق و ترغیب می‌نماید، لیکن هنگامی که از خانه بیرون رفت، در خیابان و در انظار بیگانگان نامحرم، بر وی واجب است، که خویشتن را بپوشاند و زینت و زیور خود را آشکار نسازد؛ هم‌چنین بر مرد نیز واجب است که عورت خویش یعنی ما بین ناف و زانوان خود را بپوشاند و از دید مردم نهان دارد و از دیدن زنان نامحرم چشم فرو بندد زیرا در اسلام حیا و شرم و حجب، در میان مرد و زن متبادل می‌گردد و هر دو باید نسبت به هم‌دیگر آن را مراعات نمایند. علاقه و پیوند میان زنان و مردان لغزش‌های متعددی دارد، بی‌شکّ زنان غربی، با این آزادی که دارند، بر مردان و بر خویشتن ظلم می‌کنند، ظلم در دنیا و ظلم در آخرت و من خود را از این ظلم بی نیاز می‌دانم. آیا هنگامی که با حجاب به خرید و بازار می‌روی، بعضی از مردم، مزاحم تو می‌شوند؟

نه! من چندان بدان نمی‌اندیشم و بدان اهتمام نمی‌دهم. یک بار این مزاحمت برای من پیش آمد، هنگامی که یکی از مردان، بر من فریاد کشید: «برگرد به کشورت» گمان می‌کرد که من زن مسلمان اهل این کشور نیستم و من هم با لهجه نروژی تندی، به وی جواب دادم: «زمان زیادی طول نمی‌کشد، که سقوط می‌کنید و فرو می‌ریزید!!» لیکن من ترجیح می‌دهم که این‌گونه مسائل بدون مزاحمت‌هایی از این قبیل باشد. به هر حال خطرناک است که انسان برای خود احترام زیادی قایل شود. **زن دانمارکی، «نیر غلیون رولدرون» «أمینة» بعد از مسلمان شدنش.**

حجاب مرا از دیگران ممتاز نمود

«بعد از این که به یک کشور بیگانه رفتم، دیدم که مدهای غربی جای حجاب را اشغال کرده است» «... از زمانی که حجاب پوشیده‌ام، دوستانم و آشنایانم می‌گویند: به کلّی تغییر کرده‌یی!! و این مرا از دیگران بسیار ممتاز و جدا می‌سازد.» زن بلژیکی **«میشلن هیمانز» «مریم هبة الله» بعد از مسلمان شدنش.**

با پوشیدن حجاب، احساس ویژگی و امنیت خاصی دارم

در مصاحبه‌یی که مجله «فاینتی فیر» با خانم «حُسْنَة» در سال ۱۹۸۸ انجام داد، او از گردن نهادن به اسلام و از روبند و حجاب اسلامی دفاع می‌کرد و می‌گفت: «وقتی که تو حجاب اسلامی می‌پوشی، احساس ویژگی و امن و امان خاصی به تو می‌بخشد و اعتماد و اطمینان به نفس را در تو تقویت می‌نماید و به تو این امکان را می‌دهد که هر چیزی که می‌خواهی با آزادی کامل انجام دهی.»

این عبارات مختصر و مجمل یک خانم مسلمان بریتانیایی را که قبلاً یک مسیحی پروتستانی بود، خواندم و آرزو می‌کردم که هر زن مسلمانی که نسبت به حجاب و روبند بی‌اعتنا است و آن را نمی‌پذیرد، با من این جملات را بخواند و در معانی بزرگ آن، خوب تأمّل و درنگ کند: «بی‌گمان به تو، احساس خصوصیت و ویژگی می‌دهد» آری، به خدا قسم! به ما این احساس را می‌بخشد، وای! چه خصوصیّت زیبایی‌ست!! خصوصیّتی که به ما ارزش می‌دهد و به مرتبه عالی می‌رساند و ما را بر آن می‌دارد که احساس عزّت و فخر نماییم، که بسیاری از زنانی که سر و بازوان و ساق پای خود را برهنه و کشف می‌نمایند، چنین احساس عزت و افتخاری ندارند، خصوصیتی که آن را برای هر دختر جوانی آرزو می‌کنیم، که در جستجوی تمیّز و جدایی خویش از دیگران باشد، تمیز و جدایی که سبب سربلندی و عزت است.

«امان و امنیت» آری، به خدا سوگند! حجاب احساس امنیتی به ما می‌دهد، که در نفس و روح هیچ یک از زنان غربی وجود ندارد، امنیتی که جان انسان را آرامش و راحتی می‌بخشد و آن را سرشار از آرامش خاطر می‌نماید.

«اعتماد تو را به نفس خویش تقویت می‌کند» اعتماد به نفسی که اساس و زیر بنای هر موفقیتی‌ست، اعتماد به نفس و خویشتن باوری که بنای شخصیت متوازن و به دور از پوچی و سستی و شکست و ناکامی بر آن ساخته می‌شود، ای کاش! هر دختر جوان بی‌حجاب تن نمایی، که جانش لبریز است از اضطراب و پریشان خاطری و شکست و رنج، این حقیقت زیبا را درک می‌کرد و می‌فهمید، حقیقت این که حجاب چنان باوری به خویشتن را به وی می‌بخشد که بیش از هر چیزی بدان نیاز دارد. آخرین عبارت خواهر مسلمان بریتانیایی ما «حسنة» باقی می‌ماند که بدان تصور غلطی را تصحیح می‌کند، که در اذهان بسیاری از دختران و زنان، جای گرفته است که می‌پندارند، حجاب قید و بندی‌ست که از

آزادی آنان میکاهد. او میگوید: چنین نیست، با وجود حجاب تو میتوانی هرکاری را که دلت میخواهد، در نهایت آزادی انجام دهی و حجاب خویش را نیز داشته باشی.

آری، «در نهایت آزادی» پس حجاب هرگز قید و بند نبوده است، بیشک حقیقت حجاب آزادی بزرگی به صاحبش میبخشد، نه آزادی نافرمانی و بیرون رفتن از فرمان دین و آزادی برهنگی، بلکه آزادی التزام و تعهد را به صاحبش میبخشد!! شاید خانمان خواننده درک نکنند که چگونه در التزام و تعهد، آزادی وجود دارد؟! لیکن زن محجبه هوشیار و آگاه، این آزادی را به تمامی درک میکند، درک میکند که نگاه مردم به وی بر مبنای انسانیت وی میباشد، نه بر مبنای اینکه او موجودی برّاق پر زرق و برق و رنگارنگ است و این به وی احساس آزادی میدهد و این که حرکات وی در لباس و تن پوش راحتیست، نه در لباس تنگ و کاشف اندامهایش، پس به وی احساس آزادی میدهد و این که احساس امنیت وی در پوشیدن آن است، نه در اضطراب و پریشان خاطری از این که با تنبرهنگی خویش دیگران را شگفت زده خود نسازد و این احساس آزادی به وی میدهد و این که او حجاب خود را در لحظاتی اندک میپوشد؛ درحالی که آزاد است از یک ساعت یا دو ساعتی که زن بیحجاب و تن برهنه، در آماده کردن زینت و زیور و آرایش خود، برای بیرون رفتن، وقت او را میگیرد و احساس آزادی از آن به وی میدهد.

ای!! چه قدر بزرگ است این فهم و درک!! و چه زیباست این تصوّر!! و چه نیکوست این ادراک حقیقت حجاب اسلامی، حقیقتی که بسیاری از زنان بی حجاب و تن برهنه و تن نما، از آن بی خبرند و بدان جاهلند!![۱]

کتاب محجبات الإسلام (زنان محجب اسلامی پوش)

کتاب محجبات الإسلام نوشته خانم «هند التعارجی» به زبان فرانسویست و او یک روزنامه نگار است، این کتاب یک همه پرسی است که در نوع خود، بینظیر میباشد و شامل ضبط پاسخهای مستقیم است که نویسنده با زنان محجبه و نقاب پوش و بیحجاب، از تمام دیدگاههای فکری و اتحادیهیی و مذهبی، از طبقات مختلف اجتماعی، پیرامون موضوع «حجاب» انجام داده و این خانم روزنامه نگار نویسنده در کشورهای مصر و امارات متحده عربی و کویت و لبنان و ترکیه و الجزایر، به بررسی پرداخته و از گوش دادن به بعضی از مردان نیز غفلت نکرده است.

واین زن نویسنده، اگرچه ضد حجاب و مخالف با آن است و پنهان نمیکند که او به طور کلّی اسلام را قبول ندارد، ولی با وجود آن، برای وظیفه خویش مخلص و متعهد است و پاسخهایی که با موضعگیری وی مخالف است، با امانتداری، ضبط و ثبت کرده است؛ اگرچه در تعلیقات و بیان

---

۱. خاطرات یک زن با حجاب، ص ۵۶ - ۴۸.

موضعگیری مخالفانه خویش بر تصریحات، درنگ نمی‌کند، ولی حقیقت تصریحات را با امانت نقل کرده و موضعگیری خویش را نیز بیان داشته است.

سپاس خدای راکه موضعگیری مخالف و سلبی وی، بر قیمت و ارزش کتاب تأثیری نگذاشته است.

ما معتقدیم که این کتاب، اگرچه صاحبش به وسیله آن خواسته است، که در پیکار زنان علیه حجاب و علیه وضعی که اسلام برای زن برگزیده است، مشارکت و مساهمت نماید، ولی به یقین نتیجه عکس خواسته او را خواهد داد و این کتاب با توجه به این که متضمن اقوال و آرای دختران مؤمن با حجاب است، بهترین تبلیغ برای حجاب می‌باشد و بهترین دفاع از شریعت اسلامی‌ست. در این موضوع به ویژه.

﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ ٱللَّهُ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلْمَاكِرِينَ﴾ (انفعال: ۳۰)

«دشمنان اسلام مکر و حیله و نیرنگ می‌کنند و خداوند نیز حیله و نیرنگ و مکر آنان را باطل می‌سازد و او بهترین چاره ساز و چاره گر است.»

این خانم نویسنده در تعبیر و بیان این که او طرفدار فرهنگ و فکر غربی‌ست و شیفته تمدن آنان است و این که او زاده و نتیجه نظام تربیتی فرانسوی‌ست، صراحت دارد و در مواضع متعددی از کتابش، به صراحت می‌گوید که قانوناً منتسب به اسلام نیست؛ همان‌طوری که در ص ۳۷ آن می‌گوید: «و در یک لحظه نفس خویش را ترک کردم به این که من اعتراف می‌نمایم که هرگز در زندگیم بـه اسـلام نمی‌پردازم و بیش‌تر از این، من به هیچ عقیده و دینی ایمان ندارم...»

اینک بر می‌گردیم به نتایج پرسشنامه‌ها و پاسخ‌هایی که از آن‌ها گرفته است، تا از آن بهره بگیریم، برای شناخت اسبابی که زن مسلمان را به تحمل حجاب واداشته است.

ملاحظه اول: نخستین چیزی که جلب نظر می‌کند، این است که زنانی که ملتزم به حجاب هستند، دختران جوان فقیر، یا دختران جوان بی سواد، یا زنان زشت خلقت و زشت چهره، یا دختران و زنانی که بنا به علتی دچار شکست و ناکامی اجتماعی شده‌اند، هیچ‌کدام از این‌ها نیستند!!... بلکه بیش‌تر دختران جوانی که با آنان ملاقات و مصاحبه کرده است، از خانواده‌های متوسط جامعه یا ثروتمندان بوده‌اند، حتی برخی از آنان از خانواده‌های اشرافی و از استادان دانشگاه‌ها و از زنان موفق در مسائل مالی و اداری و دختران زیبا و فریبنده بوده‌اند.

ملاحظه دوم: این که قسمت بیش‌تر این زنان که با آنـان مـصاحبه کـرده است، عـلی‌رغم فشـار خانواده‌ها و مقامات و سازمان‌های اجتماعی و در موارد زیادی فشار شوهران، که فشار می‌آورده‌اند که حجاب نپوشند، حجاب خویش را نگه داشته‌اند و به حفظ آن متمسک بوده‌اند.

ملاحظه سوم: این که تمام این زنان که از آنان پرسش شده است، از پیروان گـروه‌های اسـلامی نبوده‌اند و از افراطی‌ها نیز نبوده‌اند بلکه بیش‌ترشان ضد افراط گری بوده‌اند.

ملاحظه چهارم: این که حجاب در بعضی از این دولت‌ها، مانند دولت‌های خلیج فارس، یک اصل

مبتنی بر آداب و رسوم و اخلاق اجتماعی کشور بوده است و زن خودش هرگز تصور نمی‌کند که بی حجاب بیرون رود.

ملاحظه پنجم: تفاوت در میان زنان، برحسب طبقه اجتماعی، در نوع حجاب است، برخی به حجاب سبک اکتفا می‌کنند، برخی چادر می‌پوشند، برخی برقع و روی بند می‌پوشند و برخی نقاب می‌زنند...

اما تفسیرات و بیاناتی که زنان مسلمان برای التزام و تعهد به حجاب بیان کرده‌اند به شرح زیر خلاصه می‌گردد:

۱. زن مسلمان در پوشیدن حجاب، اسارت و تسلیم و بندی نمی‌بیند، بلکه برعکس، رمز آزادی خود را در آن می‌بیند.

۲. زن مسلمان با پوشیدن حجاب، ویژگی خود را به عنوان یک زن ابراز می‌دارد و شخصیّت خود را تحمیل می‌نماید.

۳. او با حجاب هویت و انتساب خویش را به اسلام اعلان می‌نماید.

۴. او با پوشیدن حجاب، احساس اطمینان و آرامش درونی و وجدانی و امنیت روانی و روحی می‌کند.

۵. حجاب زن را در برابر مزاحمت‌های مردان و ماشین سواران در خیابان‌ها حمایت می‌نماید.

۶. پوشیدن حجاب به زن کمک می‌کند، که مراقب خود و گفتار و کردار خویش باشد.

۷. حجاب پوشیدن وسیله‌ی‌ست، برای وارد شدن به دنیای خارج از منزل، زیرا زن اگر بخواهد در خانه بنشیند و در زندگی عمومی مشارکت نکند، نیازی به حجاب ندارد.

۸. حجاب پوشیدن با کار و عمل تعارضی ندارد.

۹. حجاب پوشیدن، زن را از اهتمام دادن به زیبایی صورت و شکل ظاهری، آزاد می‌کند و برای وظیفه‌اش فراغت می‌یابد.

۱۰. حجاب پوشیدن با آراستگی و برازندگی و شیکی تعارضی ندارد.

زن محجبه با آرامش روانی و هوشیاری و آگاهی کاملی که دارد از دیگران ممتاز و جداست.

در پایان‌نامه فوق لیسانس خانمی، پیرامون موضوع «آثار روانی و علائم شخصیّتی حجاب» آمده است: بی‌گمان مهم‌ترین نتیجه مرتبط به علائم شخصیّتی دختر جوان آن است که دختران جوان بی‌حجاب نسبت به دختران جوان محجبه بیش‌تر اضطراب و نگرانی دارند، یعنی گروه دختران جوان بی‌حجاب بیش‌تر انفعالی و عکس العمل‌پذیر و پریشان هستند و احساس اضطراب و دلهره دارند و نسبت به گروه دختران جوان با حجاب، از تعادل وجدانی و درونی کم‌تری برخوردارند.

خانم پژوهشگری به نام «آمال حَسن» این نتیجه را تفسیر می‌کند، که تقرب و نزدیکی به الله، هماهنگی و شادی درونی یا روانی فرد را تحقق می‌بخشد؛ همان‌طوری که التزام به اخلاق دینی، در

تحقق بخشیدن به خیر و سعادت شخص سهیم است و تعادلی در شخصیّت به وجود می‌آورد. این بررسی توضیح می‌دهد که مهم‌ترین نشانه و علائم اجتماعی دختران جوان محجبه، آن است که بیش از دختران جوان بی‌حجاب به جنبه‌های ارزش دینی اهتمام می‌دهند و این بررسی اشاره می‌کند به این که دختران جوان بی‌حجاب بیش‌تر دنبال تحریک شهوانی هستند، تا لذت و برخورداری آنان از زندگی، به گونه‌یی که ناچار به نوعی از دروغ می‌شوند، از هم‌گامی با تشکیلات اجتماعی و در همان حال می‌کوشند که تظاهر کنند به این که متمسک به ارزش‌ها و تعالیم و آموزه‌ها، برای قانع کردن نفس خویشند، بیش از دیگران، لذا کشمکش و پیکار درونی ناشی از تمایلات دنیوی و بین احساسشان به گناه و کوتاهی، درحال افزایش است. این خانم پژوهشگر، بررسی خود را بدین خاتمه می‌دهد که تأکید می‌کند که دختر محجبه، متمایز و جدا از همتای بی‌حجاب خویش است، زیرا او با روان و نفس خویش منسجم و متعادل است و آرامش روانی دارد و از اهداف زندگی و به کارگیری این اهداف، برای خدمت به جامعه‌یی که در آن زندگی می‌کند، آگاهی و هوشیاری کامل دارد.

شایسته ذکر است که این خانم پژوهشگر، برای این پایان‌نامه‌ای که به دانشکده ادبیات دانشگاه «عین الشّمس» در قاهره، تقدیم کرده بود، درجه ممتاز گرفت، او این پروژه را بر روی دویست و پنجاه دانشجوی محجبه و بی‌حجاب از هفت دانشکده مختلف اجرا کرده بود.[۱]

دلایل زنان بی حجاب و تن نما و ردّ آن دلایل:

متأسفانه بسیاری از زنان مسلمان بی حجاب و تن نما به خطا و گناه خویش اعتراف نمی‌کنند، بلکه تلاش می‌کنند که این گناه خلاف شرع خود را توجیه کنند، با استناد به دلایل و اسباب سستی که در پیشگاه خدا، آنان را سودی ندارد و بی‌نیازشان نمی‌سازد، اینک حجت‌های سست آنان و ردّت آن‌ها به شرح زیر است:[۲]

حجت اول:

بی‌گمان قلب من پاک است و پاکی قلب و سلامت نیت و قصد، بی‌نیاز از حجاب‌اند:

پاسخ این حجّت سست به شرح.زیر است:

۱. بی‌گمان پاکی قلب و سلامت نیت و قصد، مقتضی آن هستند که اندام‌های چنین شخصی، تسلیم اوامر «الله» و پرهیز و دوری از ارتکاب نواهی وی باشند و قطعاً صفای باطن و پاکی قلب، با اصرار بر

---

۱ «رسالة الی حوّاء» ص ۴۴۶ - ۴۴۵.

۲. و برای توضیح بیش‌تر بنگر به: «الحجاب» استاد وجدی غنیم، «و ما المانع من الحجاب» استاد عبد الحمید البلالی، «و المحجبات المتبرجات» دکتر السید العربی کمال» و «مذکرات ذات خمار» استاد محمد رشید العوید.

معصیت و گناه، با هم جمع نمی‌شوند، حکم بر نیت و باطن، از طریق ظاهر صورت می‌گیرد، پس هرکس ظاهر آراسته و شایسته‌یی داشته باشد، گویند: بی گمان نیت و باطن وی نیز صالح و شایسته است و عکس آن نیز صحیح است.

«نَحْنُ نَحْكُمُ بالظّاهِرَ و اللهُ يتولى السَّرايرَ» یعنی ما به ظاهر حکم می‌کنیم و باطن با خداست.

۲. بی‌شکّ اگر تصفیه باطن و پاکی قلب، برای رضای خدا کافی بود، پیامبر ﷺ اوامری را که مربوط به اندام‌ها و اعضای بدن انسان است، نمی‌آورد و پیامبر ﷺ از منکراتی که فراوانند، نهی نمی‌فرمود.

۳. گناه تنها یک امر باطنی نیست، تا این که صلاح و فساد آن تنها به قلب برگردد!!

به یقین خداوند متعال بیان فرموده است که گناهان ظاهری وجود دارند و گناهان باطنی نیز وجود دارند، که از گفته خداوند آشکار می‌گردد:

﴿ وَذَرُوا ظَاهِرَ ٱلْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْسِبُونَ ٱلْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ﴾ **(انعام: ۱۲۰)**

«گناهان آشکار و بزهکاری‌های پنهان را ترک کنید. بی‌گمان کسانی که دنبال گناه راه می‌افتند، هرچه زودتر کیفر ارتکاب معاصی ایشان داده می‌شود.»

حجّت دوم:

ایمان قلبی و محبت خدا و پیامبرش ﷺ ضامن رضایت خدا از وی هستند:

جواب آن: بی گمان رضای خداوند از انسان، در پیروی وی از امر خدا و اجتناب و دوری از ارتکاب نواهی او پنهان است و این را کسانی می‌گویند که از قرآن، جز نام آن و از اسلام جز رسم کلمه آن، چیزی نمی‌دانند و می‌پندارند که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارند و سخن گویشان می‌گوید: «بی گمان خداوند حبیب و محبوب من است و هرگز با عمل یا بدون عمل مرا شکنجه و عذاب نمی‌دهد.» قطعاً مَثَل کسی که چنین حرفی می‌زند، مانند مَثَل یهودیان و نصرانیانی‌ست، که خداوند درباره آنان می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ وَٱلنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ ٱللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم بَلْ أَنْتُم بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ﴾

(مائده: ۱۸)

«یهودیان و مسیحیان می‌گویند: ما پسران و عزیزان خداییم، بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان، عذاب می‌دهد؟! بلکه شما انسان‌هایی همچون سایر انسان‌هایی هستید که خدا آنان را آفریده است. خداوند هرکه را بخواهد عذاب می‌دهد و سلطنت آسمان‌ها و زمین و آن چه میان آن دوست، متعلق به خداست و برگشت به سوی اوست.»

﴿قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللَّهَ فَاتَّبِعُونِيْ يُحْبِبْكُمُ اَللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاَللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * قُلْ أَطِيعُوا اَللَّهَ وَاَلرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اَللَّهَ لاَ يُحِبُّ اَلْكَافِرِينَ﴾ (آل عمران: ۳۱ - ۳۲)

«بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است، بگو: از خدا و پیامبر او اطاعت و فرمانبرداری کنید و اگر سرپیچی کنند، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد.»

خدا شاعر را خیر دهد:

تَـعْصِي الالٰـهَ وَ أَنْتَ تَـزْعَمُ حُـبَّهُ — هَـذِي لَـعُمْرِي فِـي الْـقِيَاسِ بَـدِيعُ
لَـوْ كَـان حُـبُّكَ صَـادِقاً لَأَطَـعْتَهُ — اِنَّ الْـمُحِبَّ لِـمَنْ يُـحِبُّ مُـطِيعُ

(از فرمان خدا سرپیچی می‌کنی؛ درحالی که تو می‌پنداری او را دوست می‌داری؟!! به راستی به جان خود می‌گویم که این قیاس تازه‌یی است!!

اگر محبت تو برای او صادقانه می‌بود، از او اطاعت می‌کردی، بی گمان کسی که مُحِبّ صادق کسی باشد از او اطاعت می‌کند.) شیخ محمود الصّواف می‌گوید:

بی‌گمان تنها با انتساب به چیزی، امید و آرزوی مورد انتظار و نفع از آن انتساب، تحقق نمی‌بخشد، مادام‌که با عمل به مقتضای آن انتساب ـ که آن انتساب آن را بر تو واجب می‌کند ـ تقویت و تصدیق نگردد – حلوا حلوا، دهن شیرین نمی‌شود – بگذار چند مثالی برای آن بیاوریم:

۱. هرگاه به اداره‌یی منتسب گردی یا به کاری گمارده شوی، یا در اداره‌یی استخدام شوی، چه زمانی استحقاق آن را داری که کارمند موظف آن جا نامیده شوی و حقوق ماهیانه مخصوص خود را بگیری؟ آیا از تو خواسته نمی‌شود که مستقیماً در آن‌جا به کار بپردازی و رییس اداره تاریخ شروع به کارت را بنویسد؟ سپس به کار مربوط به خود ادامه دهی و تا آخر ماه کار کنی تا حقوق ماهیانه خود را بگیری؟ پس اگر به کاری که برای آن تعیین شده‌یی نپردازی و بر آن مداومت نکنی، آیا آن اداره تو را قبول دارد و حقوقی را به تو می‌پردازد؟

پاسخ: نه! طبیعتاً، حتی اگر یک امر و دستور اداری برای تعیین تو، به کارمندی صادر شود، بی گمان اِلغای آن دستور و منفصل کردن تو از آن اداره، از آسان ترینِ کارهاست.

۲. هرگاه به آموزشگاهی یا مدرسه‌یی منتسب و ملحق گردی، مگر از تو خواسته نمی‌شود که دروس آن جا را بخوانی و منظم در کلاس درس حاضر شوی؟ پس اگر از مقررات آن اداره سرپیچی نمایی و با قوانین و نظام آن مدرسه و آموزشگاه، مخالفت‌ورزی، آیا باز هم منتسب بدان جا باقی می‌مانی، یا این که از آن جا اخراج می‌شوی؟ بی‌شک بیرونت می‌کنند و این انتساب و الحاق هیچ سودی برایت ندارد.

۳. اگر به رشته نظامی و سربازی وارد شوی و به صورت افسر یا سرباز خود را به لشکر یا سپاه منتسب داری، آیا از تو خواسته نمی‌شود، که لباس نظامی مربوط را بپوشی؟ و اوامر و دستورات را

بشنوی و اطاعت کنی؟ پس اگر این لباس را نپوشیدی، یا پوشیدی لیکن دستورات فرمانده را انجام ندادی و بر اطاعت از نظام سپاهیگری محافظت ننمودی، بلکه با تمام چیزهایی که این انتساب بر تو واجب می‌کند، به مخالفت برخاستی، آیا گمان می‌کنی که از مزایای این انتساب برخوردار خواهی شد، یا این که در کم‌تر از یک لحظه بیرونت می‌کنند و از تمام حقوقی که از آن برخوردار بودی، محروم خواهی شد؟!

من بر این باورم که تو خود، حکم انفصال خود را می‌دهی، زیرا شایسته این حرفه محترم باقی نمانده‌یی و انتساب تو به اسلام نیز درست همین طور است، تو خود به پروردگاری الله، راضی شدی و اسلام را به عنوان دین خود برگزیدی و به پیامبری محمد بن عبد الله ﷺ ایمان آوردی، آیا از تو خواسته نمی‌شود که به واجبات این دین قیام نمایی و فرایض آن را به جای آوری و پایه‌های آن را برپای داری و با قیام به مهم‌ترین چیزی که به تو دستور می‌دهد انتساب خود را در سلک آن تحقق بخشی؟

ما بدین خواهر گرامی خود که از پوشیدن حجاب اسلامی امتناع می‌نماید، می‌گوییم: به استناد و دلیل این که «ایمان در قلب او جای دارد» از او می‌پرسیم، تو چه کار می‌کنی، هنگامی که خانم مسؤول و رییس تو در وظیفه و شغلی که داری، از تو می‌خواهد که گزارشی تهیه کنی، یا بر کاری نظارت نمایی، یا یک درس اضافی را برداری، یا یک درس را به جای یکی از معلمان همکار غایبت درس بدهی یا خواسته‌هایی از این قبیل، آیا معقول و مقبول است که تو بگویی: من در قلب مؤمن و قانعم، بدان چه مسؤول و رییسم از من خواسته است، لیکن من هرگز آن چه را از من خواسته است، انجام نخواهم داد؟؟! آیا این عمل از تو پذیرفته می‌شود؟؟ عاقبت کار تو چه می‌شود؟؟! این مثال‌هایی‌ست که در ارتباط با بشر است، پس اگر مرتبط و متعلق به پروردگار بشر باشد چه می‌شود؟!! عالیترین مثل از آنِ الله است.

حجّت سوم:

گویند: نماز و روزه از حجاب، بی‌نیازند!!

شاید خانمی که حجاب نمی‌پوشد و تن برهنه و عریان است، روزه بگیرد و نماز بخواند و صدقه و احسان به فقیران بدهد و دارای اخلاق نیکو هم باشد و گمان کند که حجاب مظهری‌ست از مظاهر توخالی و بی‌محتوا که نه اهمیتی دارد و نه ضرورتی!!

چگونه او به وجود خدا عقیده و باور دارد: درحالی که حجاب و منع تن نمایی و زینت و زیور نمایی، یکی از فرایض معتبر الهی بر زن شمرده می‌شود؟! زیرا که نهی از بی حجابی و تن و زینت نمائی، همراه با امر به اقامه نماز و ادای زکات و اطاعت از خدا و پیامبر ﷺ آمده است مانند:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ٱلْأُولَى وَأَقِمْنَ ٱلصَّلَاةَ وَآتِينَ ٱلزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ (احزاب: ۳۳)

«... و در خانه‌های خود بمانید و همچون زمان جاهلیّت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خود نمایی نکنید و نماز را برپای دارید و زکات مال را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایید...»

اگر تو به حق نماز بخوانی و روزه بگیری، پس تو با این کارت اوامر پروردگار جهانیان را به جای می‌آوری و اجرا می‌کنی و حریص هستی بر اطاعت او در آن چه به تو دستور داده است و همان کس که دستور نماز خواندن و روزه گرفتن به تو داده، همان کس هم دستور پوشیدن حجاب را نیز به تو داده است، پس چرا در این دستور با وی مخالفت می‌کنی؟!

آیا تو به بعضی از کتاب خدا، ایمان داری و به بعضی دیگر از آن کافر می‌شوی؟! همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ ٱلْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِيْ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَيَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ ٱلْعَذَابِ وَمَا ٱللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره: ۸۵)

«... آیا به بخشی از دستورات کتاب خدا ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟ برای کسی از شما که چنین کند، جز خواری و رسوایی در این جهان نیست و در روز رستاخیز به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند و خداوند از آن چه می‌کنید بی خبر نیست.»

درحالی که خداوند ما را دعوت فرموده است که به تمام دستورات اسلام عمل کنیم و به تمامی آن‌چه در اسلام آمده است ملتزم باشیم، که خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱدْخُلُوا فِيْ ٱلسِّلْمِ كَافَّةً وَلاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ ٱلشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (بقره: ۲۰۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به صلح و آشتی درآیید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، بی گمان او دشمن آشکار شما است.»

اسلام شیوه و راه زندگی کاملی‌ست و کسی که بخواهد بدان عمل کند، تکامل می‌یابد، پس تمام چیزهایی که در این جهان و زندگی در آن است بایستی موافق با دستور خدا باشد، همان‌طوری که فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ﴾ (انعام: ۱۶۲)

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آنِ خداست که پروردگار جهانیان است.»

پس بایستی تمام امور زندگیت مطیع و تسلیم اوامری باشد که خداوند به تو دستور داده است، بدون این که تو اختیار داشته باشی که در میان اوامر او بعضی را انتخاب کنی و بعضی را رها نمایی، پس برای نجات از عذاب الهی و سعادت خویش باید به همه آن‌ها عمل کنی، زیرا تو طاقت و توان تحمل عذاب الهی را نداری، پس در هرحالی از مخالفت با اوامر او و ارتکاب نواهی او پرهیز کن.

حجت چهارم:

کسی که ادّعا می‌کند: حجاب سخت‌گیری‌ست و برای مخالفت با آن حجت می‌آورد، که دین آسان و آسان‌گیری‌ست:

بی‌شک بسیاری از زنان و مردم، این عبارت درست را: «اِنَّ الدّینَ یُسْرً» یعنی دین اسلام آسان و آسان‌گیری‌ست، در غیر جای مناسب آن قرارش می‌دهند و از آن سوء استفاده و برداشت نابه جا می‌کنند. بی گمان تمام تعالیم و آموزه‌های دین اسلام و تکالیف و احکام شرعی آن، آسان است و در آن‌ها سختی و تنگنا وجود ندارد و انجام تمام آن‌ها، برای مسلمان مکلّف به آن‌ها ممکن و آسان است و در قدرت و توان هر مکلّفی‌ست که آن‌ها را اجرا نماید و بدان‌ها عمل کند. مگر کسانی که دارای عذرهای مقبول شرعی باشند، که بی گمان خداوند برای آنان دستور ویژه‌یی داده است که می‌فرماید:

﴿یُرِیدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلْيُسْرَ وَلاَ يُرِيدُ بِكُمُ ٱلْعُسْرَ﴾ (بقره: ۱۸۵)

«... خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست...»

به یقین دین خدا آسان است و این عبارت بدین معنی نیست که بدین بهانه بعضی از اوامر او را ملغی کنند. بلکه اوامر او تنها در وقت ضرورت تخفیف داده می‌شود و آن هم با کیفیّتی که خدا و پیامبر ﷺ در آن رخصت و اجازه داده‌اند. برای نمونه: واجب است که نمازگزار نماز خود را ایستاده بخواند و اگر نتوانست ایستاده بخواند نشسته آن را بخواند و اگر آن را نیز نتوانست. به هر کیفیتی که می‌تواند بخواند؛ همان‌طوری که به روزه دار اجازه داده می‌شود که در حال سفر یا بیماری افطار کند و روزه نگیرد، لیکن بایستی آن را قضا کند و فدیه بپردازد. در بعضی حالات، تنها فدیه یا تنها قضا و در برخی از حالات دیگر در جای خود بیان شده است و تمام این کارها ناشی از آسانی و آسان‌گیری و گذشت اسلام است. امّا این که نماز و روزه و غیر آن‌ها را از تکالیف شرعی، به یک باره ترک کنی و این عبارت را «اِنَّ الدِّینَ یُسْرً» یا «وَ مَا جَعَلَ اللهَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ» (و خداوند در دین بر شما تنگنایی و حرجی قرار نداده است) بهانه قرار دهی، این بهانه‌ها جایز نیست و در جای خود آن‌ها را به کار نبرده‌یی؛ برای مثال: حجاب واجب است و بی گمان ترک آن، جایز نیست. جز این که خداوند حجاب را از زنان پیر از کار افتاده، که میل به ازدواج ندارند، برداشته است و حتی در این حالت نیز، بر آنان شرط کرده است که تن نمایی و زینت نمایی نکنند. می‌فرماید:

﴿وَٱلْقَوَاعِدُ مِنَ ٱلنِّسَاءِ ٱللاَّتِي لاَ يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (نور: ۶۰)

«و زنان از کار افتاده‌یی که میل به ازدواج ندارند، اگر لباس‌های حجاب خود را از تن در آورند، گناهی بر آنان نیست، در صورتی که زینت و زیور خود را نشان ندهند و اگر عفّت را رعایت کنند، برای ایشان بهتر است و خداوند شنوا و داناست.»

علی‌رغم این که بدانان اجازه داده است که حجاب نپوشند، خداوند بیان فرموده است که اگر از این رخصت استفاده نکنند، حجاب خود را بپوشند برای ایشان بهتر است: «**وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ**»

حجت پنجم:

خداوند ما را به پوشیدن حجاب هدایت نکرده است!!

بسیاری از خواهران بی‌حجاب بدین شبهه استناد می‌کنند و می‌گویند: «خداوند مرا هدایت خواهد کرد، آن وقت به پوشیدن حجاب رغبت خواهم کرد، لیکن هنوز خداوند مرا هدایت نکرده است، برایم دعا کن که هدایتم دهد.»

بی‌شک خواهری که این بهانه را می‌آورد، در مغالطه و سفسطه و نیرنگی بزرگ قرار گرفته است و ما از این خواهر گرامی می‌پرسیم: «چگونه فهمیدی که خداوند تو را هدایت نداده است؟!»

پس اگر پاسخ دهد که او می‌داند که چنین است، حتماً باید این دانستن وی با یکی از راه‌های زیر باشد:

راه اول: این که او بر علم غیب از لوح محفوظ مطلع شده و فهمیده است که او از جمله زنان بدبختی‌ست که سرنوشت‌شان به سوی دوزخ است.

راه دوم: این که کسی، سرنوشت وی را به وی خبر داده باشد، که او از آن‌ها نیست که هدایت خواهند یافت و آن کس هم یا فرشته است یا انسان.

و اگر جواب او برای این دو فرضیه منفی باشد، پس چگونه فهمیده که خداوند او را هدایت نداده است؟! این یک مسأله و مسأله دوم این است که خداوند در کتاب آسمانی خود فرموده، که هدایت دو نوع است: ۱. **هدایت دلالت و راهنمایی**. ۲. **هدایت توفیق**.

هدایت دلالت: این هدایت به معنی ارشاد و راهنمایی به حقّ است و خداوند متعال، راه حق را برای آفریدگان مکلّف و راه باطل را نیز، از راه راست و به وسیله پیامبران و کتاب‌های آسمانی خود بیان می‌فرماید و پیامبران عليهم السلام برای قوم خود آن دو راه را بیان کرده‌اند؛ هم‌چنین داعیان و مبلغان حق نیز این راه‌ها را بیان می‌کنند و همه مردم در این کار مشترک می‌باشند.

هداية توفيق: هدایت توفیق و توفیق بخشی، تنها و تنها اختصاص به خداوند یگانه دارد، که عبارت است از تثبیت و ثابت کردن حق، در دل‌های مردم و حفظ آن‌ها از لغزش‌ها و کمک کردن بر رفتن در راه حق و ماندگاری بر آن و محبوب کردن و مزیّن کردن ایمان در دل‌های مردم و کراهت و دوری از کفر و فسق و نافرمانی برای کسی که به دعوت خدا پاسخ مثبت داده و با راهنمایی او هدایت یافته و راهنمایی او را پذیرفته است و این نوع از هدایت دوم جز بعد از هدایت نوع اول نمی‌آید و خداوند حق و راه حق را بر همه‌ی مردم به یکسان عرضه می‌نماید:

﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ﴾ (فصلت: ۱۷)

«و اما قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود کردیم و آنان کور دلی را بر هدایت ترجیح دادند...»

و خداوند در نهاد هر مکلّفی، قدرت بر اختیار و انتخاب بین راه حقّ و راه باطل را به ودیعت نهاده است، پس هرگاه از روی اراده آزاد خود، راه حقّ را انتخاب نمود، دنبال آن «هدایت توفیق» می‌آید، پس اول باید انسان راه هدایت اول را برگزیند و آن را پیش گیرد، سپس خداوند راه هدایت دوم را نیز عطا می‌کند:

﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾ (محمد: ۱۷)

«کسانی که راهیاب شده‌اند، خداوند بر راهیابی ایشان می‌افزاید و تقوای لازم را بدیشان می‌بخشد.»

و هرگاه انسان از روی اراده آزاد خود، راه باطل را انتخاب نمود و آن را پیش گرفت، خداوند بر گمراهی وی می‌افزاید و او را از «هدایت توفیق» محروم می‌سازد، زیرا می‌فرماید:

﴿قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا﴾ (مریم: ۷۵)

«بگو: کسانی که در گمراهی هستند، خداوند مهربان بدیشان مهلت می‌دهد...»

﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (صف: ۵)

«... آنان چون از حق منحرف شدند، خداوند دلهای‌شان را بیش‌تر از حق دور داشت، خداوند مردمان نافرمان را هدایت نمی‌دهد.»

و شیخ شعراوی مثال زیبایی برای این نوع از هدایت و سنّت و قانون الهی ذکر می‌کند و چیزی می‌گوید که بدین معنی‌ست: «مثل این مانند مردی‌ست که می‌خواهد آدرسی را سؤال کند و می‌رود نزد پلیس راهنمایی و آدرس را از او می‌پرسد و پلیس به وی می‌گوید: به خیابان فلان می‌روی و به طرف راست می‌پیچی، سپس به طرف چپ، سپس به خیابان دیگری و آن جا در جلو خود ساختمانی به رنگ... می‌بینی که آدرس را آن‌جا می‌یابی. شیخ شعراوی می‌گوید: این مرد میان دو چیز مانده است، یا پلیس را تصدیق می‌کند و برحسب راهنمایی او می‌رود و هراندازه آن راه را برود به محل مورد نظر نزدیک‌تر می‌گردد و سرانجام بدان آدرس می‌رسد، یا می‌گوید که این پلیس دروغ می‌گوید و برعکس راهنمایی او می‌رود، پس هر اندازه در جهت عکس برود، بیش‌تر ضایع می‌گردد و این است داستان هدایت و گمراهی.»[1] این مثال شیخ برای فهمیدن سنّت و قانون ربّانی بسیار زیباست، پس هرکس حق را برگزیند، خداوند او را کمک می‌نماید و بر آن ثابتش می‌گرداند و هرکس باطل را برگزیند، خداوند او را برابر خواسته خویش، گمراهش می‌کند و او را با نفس خودش و شیطانش رها می‌نماید و این چنین است، سنّت و قانون الهی در میان آفریدگانش:

---

۱. شیخ این مطلب را در یک سخن رانی در کویت گفته است، تحت عنوان: آیا انسان آزاد است یا مجبور؟

﴿فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبْدِيلاً وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحْوِيلاً﴾ (فاطر: ۴۳)

«... هرگز دگرگونی و تبدیلی در سنّت و قانون الهی نخواهی یافت و هرگز نخواهی دید که روش خدا تغییر مسیر و جهت دهد.»

و قانون و سنت خدا در تغییری که می‌خواهد چنین است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾ (رعد: ۱۱)

«... خداوند حال و وضع هیچ گروهی را تغییر نمی‌دهد، مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند.»

بنابراین هرکس خواستار هدایت باشد و از مردم بخواهد که برایش دعا کنند تا هدایت یابد، بایستی خودش اسباب هدایت را فراهم آورد، تا خدا او را توفیق دهد و در این مورد حضرت مریم الگوی خوبی برای ماست، مریم نیازمند طعام است و در نهایت حالت ضعف می‌باشد ضعفی که هر زن درحال زایمان دارد، خداوند از وی چیزی می‌خواهد که قوی‌ترین مردان، توان آن را ندارند، حتی نیرومندترین مرد به تنهایی آن را نمی‌تواند، از او می‌خواهد که تنه درخت خرما را تکان دهد، علی‌رغم ثبات و ایستادگی تنه درخت خرما و سختی تکان دادن آن، که خداوند به وی می‌فرماید:

﴿وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ﴾ (مریم: ۲۵)

«تنه خرما بُن را بجنبان و بتکان...»

و مریم در این حالت ضعف و ناتوانی خرما بُن را تکان نداد، بلکه خداوند تنها از وی خواست، به سبب آن اقدام کند و بر خرما بُن دست بگذارد که می‌توانست این کار را بکند، تا قانون سببیّت تحقق پذیرد و پس از آن روش و سنّت خدا در تغییر نیز تحقق یابد، پس آنگاه:

﴿تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيّاً﴾

«تا خرمابُن، خرمای نورس دست چینی، بر تو فروافکند.»

این است سنّت و قانون خدا در تغییر، پس یک فرد مؤمن که در یکی از خانه‌های خدا نشسته است، حتی اگر این خانه، مکّهٔ مکرمه باشد، در آن جا بنشیند و خدای را پرستش کند و از خداوند طلب روزی نماید، سنّت خدا بر این جاری نشده است که به دعای وی جواب دهد، بدون این که اسباب آن را خود فراهم کند، بی‌گمان آسمان نه طلا می‌باراند و نه نقره را. پس تو خود دنبال اسباب هدایت باش، با اجازه خدا بدان‌ها دست می‌یابی، که یکی از این اسباب، دعای هدایت و طلب آن از خداوند و برگزیدن دوستان و رفیقان صالح و شایسته و روی آوردن به کتاب خدا با خواندن و تدبر و عمل بدان و رفت و آمد به مجالس ذکر و سخن‌رانی‌های دینی و گوش دادن به مجالس وعظ و اندرز دینی و برنامه‌های آن و خواندن کتاب‌های دینی و پیش از همه این‌ها، ترک هرچیزی که تو را از طریق هدایت دور می‌سازد مانند: رفیقان بد، خواندن مجلات و کتب گمراه کننده و منحط، دیدن برنامه‌های گمراه کننده تلویزیونی حرام و فیلم‌های سکسی و سریال‌های منحرف و امثال آن‌ها و سفرهای بدون مَحْرم و روابط تلفنی نامشروع با پسران و مردان و چیزهای دیگری که مانع رفتن در راه هدایت‌اند.

حجت ششم:

گوید: من به حجاب معتقد نیستم و آن را قبول ندارم:

بی‌شک این مصیبت بزرگی است، که این کلمات بر زبان یک زن و دختر جوان مسلمان جاری گردد، زیرا این بدین معنی‌ست که فطرت وی منحرف شده است، چون این‌گونه اشخاص، مانندکسی هستند که بگوید: من به خوبی نظافت و پاکیزگی قانع نیستم و آن را نمی‌پذیرم، پس آیا اصل در نهاد ما آلودگی و پلیدی‌ست؟! آیا اصل در زن برهنگی و عریان است یا اصل در آن پوشیدگی و عفت است؟ ای کسی که چنین سخنی می‌گویی! بدان من درباره حجاب با تو سخن نمی‌گویم، لیکن درباره اسلام با تو سخن می‌گویم! آیا تو اسلام را قبول داری و بدان قانع و راضی هستی؟ آیا به راستی و به حق مسلمان هستی؟ اگر تو به اسلام باور داری و خود را مسلمان می‌دانی، من به تو می‌گویم: خداوند و پیامبر ﷺ گفته‌اند، حتی اگر اعتراض داری و انتقاد می‌کنی، من به تو می‌گویم: بر خدا و پیامبرش ﷺ اعتراض و انتقاد کن و بر سخن من اعتراض مکن، چون فقط سخن خدا و پیامبر ﷺ را نقل می‌کنم و تو باید بدانی به حق و به راستی، مسلمان نمی‌شوی، اگر این که تسلیم حکم خدا و پیامبرش ﷺ نشوی، پس خطاب من، به زن مسلمان است و خداوند می‌گوید:

﴿فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِيْ أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾ (نساء: ۶۵)

«امّا، نه! به پروردگارت سوگند! آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند، تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود، به داوری نطلبند، سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم باشند.»

و می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ﴾ (انبیاء: ۱۰۸)

«بگو: به من وحی می‌شود که معبود شما یکی بیش نیست، حال که چنین است، آیا شما تسلیم می‌گردید و مسلمان هستید؟»

این یک شیوه و اسلوب انشایی‌ست، از نوع استفهام و هدف از آن امر و دستور است، قطعاً باید در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شوید و تنها از خداوند مسألت داریم که ما را مسلمانانِ تسلیم شده در برابر دستور پروردگار جهانیان قرار دهد و آن خواهری که با این شبهه استدلال می‌کند و حجّت می‌آورد، باید بین دو دستور و امر فرق بگذارد، دستور و امر ربّانی و دستو و امر بشری. پس اگر این دستور به حجاب، از کلام بشر باشد، بشر گاهی خطا می‌کند و گاهی بر صواب است، امام مالک می‌فرماید: «ممکن است بر سخن هرکس ایراد گرفت و آن را ردّ کرد، مگر صاحب این قبر شریف» اشاره به پیامبر ﷺ می‌کند. مادام که دستوری صِرفاً از طرف بشر باشد، کسی مجبور به عمل بدان نخواهد شد؛ بنابراین، در برابر یک دستور امر صِرفاً انسانی، برای هرکس این امکان وجود دارد که بگوید: «بدان قانع

نیستم» و بدان عمل نکند، امّا اگر این امر و دستور به چیزی، از اوامر ربّانی باشد، یعنی خداوند خود در کتابش بدان دستور داده باشد، یا به پیامبرش ﷺ گفته باشد که او آن را به امت خود ابلاغ نماید، در این صورت مجالی نیست برای هیچ انسانی که بگوید: من بدان قانع نیستم، پس اگر مردی یا زنی از روی عقیده بگویند: ما بدان قانع نیستیم و بدانند که این امر در کتاب خدا آمده است، هر دو خویشتن را در معرض خارج شدن از دین اسلام قرار می‌دهند و نمی‌دانند، زیرا این سخن آنان بدین معنی‌ست، که من آن را تصدیق نمی‌کنم و در صحت و درستی آن امر شک دارم و این از خطرناک‌ترین سخنانی‌ست که انسان را از دین خارج می‌سازد و اگر زن بگوید: من با نپوشیدن حجابم گناهکارم، یا بگوید: نمی‌توانم بر هوای خویش غالب شوم و حجاب را بپوشم و نفس من ضعیف است یا اراده‌ام سست است، تمام این سخنان و امثال آن‌ها، به معنی سخن «من بدان قناعت نمی‌کنم» نمی‌باشد، زیرا آن‌ها سخنانی هستند که بر اعتراف به سستی و ضعف و گناه و خطا دلالت می‌کنند، آن‌گاه خود را حَکَم و داور بر دستورات خداوند قرار نمی‌دهد که هرچه بخواهد تصحیح نماید و هرچه نخواهد تخطئه کند و هرچه بخواهد بدان عمل کند و هرچه نخواهد بدان عمل نکند.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُبِيناً﴾ (احزاب: ۳۶)

«هیچ مرد و زن مؤمنی، درکاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند، اختیاری از خود در آن ندارند، هرکس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.»

پس هیچ مخلوقی از آفریدگان، حقّ ندارد، مادام که به خداوند ایمان داشته باشد، در برابر دستورات خداوند، برای خود اختیاری قائل شود، به این که او از خدا حکیم‌تر و عالم‌تر است، بندگان و آفریدگان او ضعیف‌تر و فقیرتر و ناتوان‌ترند از این که چنین ادّعایی داشته باشند؛ بنابراین وظیفه و تکلیف هر مرد و زن مؤمنی هنگام شنیدن دستورات الهی آن است که همان سخنی را بگویند که مؤمنان می‌گویند:

﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ﴾ (بقره: ۲۸۵)

«... شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم و بازگشت به سوی توست.»

هنگامی که خداوند ما را به چیزی دستور می‌دهد، می‌داند که به صلاح و مصلحت و نفع ماست و سببی از اسباب سعادت ماست و هنگامی که به زن دستور می‌دهد که حجاب بپوشد، او می‌داند که این حجاب پوشیدن، یکی از اسباب سعادت و کرامت و عزّت وی می‌باشد، زیرا تنها خداوند، عالم مطلق است و علمش به هر چیزی احاطه دارد و پیش از این که بشر را بیافریند، بدون هیچ حد و مرزی هرچیزی را درباره وی می‌دانسته و می‌داند که در آینده چه چیزی خواهد شد و هر حادثه‌یی که روی نداده است، می‌داند که اگر روی دهد چه خواهد شد و در برابر این عقیده‌یی که به عنوان مسلمان بدان

باور داریم، آیا معقول و خردمندانه است، که کلام و سخن صاحب چنین علم محیطی را ردّ کنیم و به سخن ناقص العقل‌های بشری که علم اندکی نسبت به علم خدا دارند گوش دهیم و عمل کنیم؟!!

برای این مطلب مثالی از واقعیت می‌زنیم: وقتی که ما یک دستگاه ماشین حساب خریدیم و سازنده آن نیز همراه ماست و او می‌داند که چگونه آن را به کار اندازد و روش‌های کار آن را از «الف» تا «یا» را می‌داند، آیا عاقلانه است که برویم، یک کارگر «کارواش» را بیاوریم که چگونگی کار کردن آن را به ما بیاموزد؟! هیچ خردمندی چنین چیزی را نمی‌گوید، بلکه عقل به ما حکم می‌کند و ما را بر آن می‌دارد که متخصص آن دستگاه را بیاوریم تا کیفیت و چگونگی کار آن را برایمان شرح دهد و هرگاه خراب شد، راه اصلاح آن را به ما بیاموزد و آن کس که انسان را آفریده است و او را ساخته است، او پروردگار جهانیان است؛ بنابراین، طبیعی‌ست که او از هر کس دیگری بیش‌تر به سود و زیان انسان، عالم باشد و این‌که اگر به هر داوری غیر از او روی آوریم و گوش به فرمان و تسلیم غیر او باشیم بی‌گمان دیوانگی محض و حماقت و نفهمی و سفاهت است که در برابر عالم کل، به کسی روی آوریم که نمی‌داند، بدیهی‌ست که هرکس به نصیحت جاهل و نادان گوش فرا دهد و بپذیرد، خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار می‌دهد. متأسفانه این حال امروز ما به عنوان مسلمان است، زیرا ما پاسخ را از کسی می‌طلبیم که مالک ما نیست؛ همان‌طوری که بسیاری از مسلمانان نمی‌دانند که معنی کلمه «اسلام» تسلیم مطلق و اطاعت کامل و قبول کردن فرمان‌های خداوند متعال است!!

حجت هفتم:

خردسالی دختران است:

بیش‌تر پدران و مادران و بعضی از خواهران بی‌حجاب، این شبهه را درباره دختران خردسال‌شان تکرار می‌کنند که هنوز کوچک و خردسال است و این طبقه از مردم غالباً در نظر دارند که بعداً بچه‌هایشان را به حجاب پوشیدن وا دارند، لیکن به خاطر همین شبهه، آن را به تأخیر می‌اندازند، که این تأخیر هم به هوی و هوس و شهوت، بیش‌تر نزدیک است تا به ایراد شبهه.

اغلب دلیل‌شان این است که روا نیست، این دختران خردسال را از لذت زندگی محروم نمود، آنان هنوز خردسال هستند، جامه‌های زیبا می‌خواهند و آرایش و زیبایی با انواع بافت مد تحریک‌شان می‌کند و نشان دادن محاسن‌شان و اندام‌های زیبایشان، به سعادت و خوشی و سرمستی‌شان تحقق می‌بخشد، به گونه‌یی که بیش‌تر سعادت و لذت زندگی را خواهند چشید، پس چرا آنان را محروم کنیم و در آغاز جوانی از سعادت‌شان باز داریم و اگر ما از قطار لذت و خوشی باز مانده‌ایم، پس چرا بگذاریم که بدین سرعت آنان نیز بازمانند؟!!

کم‌ترین سنّ جوانی نزد آنان تا سنّ بیست سالگی امتداد دارد. امّا دختر جوانی که در سنّ سیزده سالگی قاعده می‌شود، به خیال ایشان، هنوز دختر بچه خردسال است!!

بی‌گمان پدران و مادرانی که حجاب پوشیدن دخترانشان را به بهانه خردسالی به تأخیر می‌اندازند و از آن جلوگیری می‌کنند، در برابر خداوند متعال در روز قیامت مسؤولیت عظیمی دارند و بازخواست خواهند شد.

بنابراین، هنگامی که دختر جوان به سنّ قاعدگی رسید، شرعاً حجاب شرعی بر وی واجب است و سرپرست او اگر او را از حجاب باز دارد یا به حجاب وادارش نکند، گناهی بزرگ مرتکب می‌گردد و خداوند او را در روز قیامت بازخواست می‌نماید:

﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَسْئُولُونَ﴾ (صافات: ۲۴)

«آنان را نگاه دارید که باید بازخواست شوند.»

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**کُلُّکُمْ رَاعٍ وَ کُلُّکُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رعیته**»[۱] (همه شما نسبت به زیر دستان خود، راعی و چوپان و مسؤول آن‌ها هستید.)

پس پدر همان «راعی» اول در خانه و خانواده است و او مسؤول کسانی‌ست، که تحت رعایت و مراقبت وی هستند و باید پدر از خود بپرسد، که دختر او، با این وضع، چند پسر جوان را می‌فریبد و دچار فتنه می‌سازد؟! و چه قدر انگیزه انحراف این پسران جوان را فراهم می‌کند؟! و چه قدر دخترش مورد سوء استفاده و بدرفتاری آنان واقع می‌شود و در معرض خطر می‌باشد؟!

وای! چه دختران جوانی بوده‌اند، که می‌پنداشتند، عمر طولانی خواهند داشت و اکنون در تاریکی‌های گور خوابیده‌اند!!

بی‌گمان مرگ وقتی که موعدش رسید، فرق بین کوچک و بزرگ را نمی‌داند:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَيَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ﴾ (اعراف: ۳۴)

«هر گروهی دارای مدّت زمانی‌ست و هنگامی که زمان آنان فرا رسید، نه لحظه‌یی تأخیر خواهند کرد و نه لحظه‌یی پیشی می‌گیرند.»

آیا هرگاه فرشته قبض روح و ملک الموت، فرا رسید، به وی می‌گویی: اندکی مهلتم ده تا توبه کنم؟ و آیا او تو را مهلت خواهد داد؟!

حجت هشتم:

زن می‌گوید: مردم مرا با حجاب مسخره می‌کنند:

مردم به تو و درباره تو چه خواهند گفت؟ به تو خواهند گفت: بی گمان تو با حجاب پوشیدنت، نظرهای مردم را به خود جلب نمی‌کنی، یا می‌گویند: تو که متدین و دین دار شده‌یی، پس تو عقب مانده

---

۱. قبلاً تخریج شده است.

و واپس گرا و مرتجع هستی!! آیا این بهتر نیست، از این که درباره تو چیزی بگویند، که حیا و شرم و آزرم و آبروی تو را مخدوش سازند.؟!

بی‌شک مردم از سخن گفتن و تمسخر متوقف نمی‌شوند، پس چه کسی را راضی خواهی کرد؟! پروردگار مردم را، یا خود مردم را؟! پروردگار، مردمی را توصیف می‌کند که مؤمنان را مسخره می‌کنند:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ * وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ * وَإِذَا ٱنقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ ٱنقَلَبُوا فَكِهِينَ * وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ * وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ﴾

(مطفّفین: ۲۹ - ۳۳)

«گناهکاران پیوسته به مؤمنان می‌خندیدند و ایشان را ریشخند می‌کردند و هنگامی که مؤمنان از کنار ایشان می‌گذشتند، با اشاره‌ی سر و دست و چشم و ابرو، آنان را مورد تمسخر و عیب‌جویی قرار می‌دادند و هنگامی که گناهکاران به میان خانواده‌های خود بر می‌گشتند، شادمانه باز می‌گشتند و هنگامی که مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: اینان قطعاً گمراه و سرگشته‌اند و حال آن که بزهکاران برای نگهبانی مؤمنان و پاییدن کردارشان فرستاده نشده بودند.»

و باز هم می‌فرماید:

﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوْا ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ ٱلَّذِينَ آمَنُوْا﴾ (بقره: ۲۱۲)

«زندگی دنیا برای کافران آراسته و پیراسته شده است و مؤمنان را مسخره می‌کنند...»

آری، این مسخره کردن و استهزای آنان، در دنیاست، لیکن سرانجام و فرجام آن چیست؟ خداوند در تکمیل آیات مطفّفین می‌فرماید:

﴿فَٱلْيَوْمَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنَ ٱلْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ * عَلَى ٱلْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ * هَلْ ثُوِّبَ ٱلْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (مطففین: ۳۶ - ۳۴)

«لذا امروز مؤمنان به کافران می‌خندند و ریشخندشان می‌کنند و بر تخت‌های مجلّل تکیه می‌زنند و می‌گویند: آیا به کافران پاداش و سزای کارهایی که می‌کرده‌اند داده شده است؟»

و خداوند این فرجام‌شان را در آیه دیگری توضیح می‌فرماید:

﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوْا ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ ٱلَّذِينَ آمَنُوْا وَٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ وَٱللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (بقره: ۲۱۲)

«زندگی دنیا، برای کافران آراسته و پیراسته شده است و مؤمنان را مسخره می‌کنند و روز رستاخیز پرهیزکاران بالاتر از ایشان هستند و خداوند به هرکس که بخواهد بدون حساب روزی می‌رساند.»

آیا شما این پاداش بزرگ و عظیمی که خداوند برای زنان و مردان مؤمن مهیا کرده است به خاطر سخنان بی ارزش مردم در دنیا، از دست می‌دهید و ضایع می‌کنید؟! بدانید که مردم هرچیزی را به مسخره می‌گیرند و نمازگزاران را نیز مسخره می‌کنند، آیا ما به خاطر آنان نماز را ترک خواهیم کرد؟ آنان ملتزمان به اسلام را نیز مسخره می‌کنند، پس ما اسلام را به خاطر آنان ترک خواهیم کرد؟...

گویند: ابوطالب با این بزرگیش، به سبب سخن مردم و گوش دادن به آنان، به کافری مُرد، زیرا از ابوهریره روایت شده است که گفت: پیامبر ﷺ به عمویش ابوطالب فرمود: «**قُلْ لا اِلَهَ اِلاّ اللهُ أشْهَدْ لَکَ یَوْمَ الْقِیامَةِ**» (بگو: هیچ معبودی به حق وجود ندارد مگر الله، من در روز قیامت بر ایمان تو به توحیدگواهی خواهم داد.) عمویش گفت: اگر قریش مرا عیب نمی‌گفتند، که از ترس و بیم ایمان آورد، به توحید اقرار می‌کردم و چشمان تو را روشن و دلت را شاد می‌نمودم.[1]

حجت نهم:

از قصد و هدف زنان محجبه کراهت دارم چون حجاب حقیقی وجود ندارد:

۱. برخی از زنان به منظور پوشاندن بعضی از عیب‌های جسمانی خود، حجاب می‌پوشند.

۲. برخی دیگر به خاطر این که ازدواج کنند، حجاب می‌پوشند، زیرا اغلب پسران جوان، خواه متدیّن باشند یا نباشند، محجبه را بر غیر محجبه ترجیح و تفضیل می‌دهند.

۳. بعضی هم بدین خاطر حجاب می‌پوشند که بر کارهای نامشروع خویش که خداوند از آن‌ها نهی کرده است سرپوش بگذارند و با پوشیدن حجاب، اعتماد و باور خانواده را نسبت به خود جلب کنند تا مورد شبهه قرار نگیرند، در نتیجه زیر این پوشش، می‌توانند هر وقت بخواهند، بیرون روند و به هرجا باشد، بدون این که کسی بر آنان اعتراض نماید.

۴. برخی دیگر از زنان هستند که برای هم‌گامی با مُد روز، حجاب می‌پوشند که نام «حجاب فرانسوی» بر آن اطلاق می‌کنند، که بعضی از گیسوان را ظاهر می‌سازد و سینه‌اش نیز پیداست و روپوش زنانه‌یی را می‌پوشد که تا نصف ساق پاها می‌رسد و بلندی و پستی اندام‌هایش را نشان می‌دهد و گاهی آن قدر نازک و شفاف است، که بسیاری از بدنش پیداست و گاه گاهی شلوار به جای پیراهن کوتاه رویین می‌نشیند و برای تکمیل «مد» انواع کرم‌ها و گردهای مختلف را به چهره می‌زنند و عطر بسیاری به خود می‌پاشند، تا جایی که خیابان را با بوی خویش پر می‌کنند.

۵. تعدادی از زنان هم هستند، که تحت اجبار والدین متدین خود، یا خانواده محافظه کارشان حجاب می‌پوشند، از روی اکراه و بدون تمایل بدان، لیکن می‌ترسند که آن را بیرون آورند و نگران این هستند که خانواده‌شان را اذیت کنند. لذا این گروه از زنان به محض این که فرصتی و فضای مناسبی به دست آورند تمام لباس‌های خود را بیرون می‌آورند، زیرا آنان حجاب را قبول ندارند و بدان راضی نیستند.

اینک بدین دلایل آنان و حجت‌شان، از چند وجه به شرح زیر پاسخ داده می‌شود:

---

۱. مسلم آن را تخریج کرده است (۲۵) (۴۲ - ۴۱).

■

بسیاری از مردم، هنگامی که به یک لیوان آب می‌نگرند و می‌بینند که نصف آن پر از آب و نصف دیگر آن خالی‌ست وقتی می‌خواهند این لیوان آب را وصف کنند، می‌گویند: بی گمان این لیوان آب، نصفش خالی‌ست، به جای این که بگویند: نصفش پر است و تو نیز تو ای خواهرم! همواره بدی را می‌بینی، با وجود این که اغلب زنان محجبه، زنان با اخلاق و آداب اسلامی می‌باشند؛ علی‌رغم آن ما به تو می‌گوییم: تو چه کار به غیر خودت داری، هرکس مسؤول نفس خویش است پس اگر تو بعضی از محجبه‌ها را می‌بینی که اهداف و قصد بدی دارند و تو از آن کراهت داری و آن را نقد می‌کنی و بد می‌دانی، پس تو حجاب خویش را بپوش و صورت و شکل خوب و زیبا و درست حجاب پوشیدن را به مردم بنمای و تو الگوی خوبی برای غیر خود باش، تا با این عمل درستت و رفتار و حجاب شرعیت، مبلغ و دعوتگری به سوی الله باشی و مزد و پاداش خویش و مزد و پاداش کسانی را که از تو پیروی می‌کنند و به راه تو می‌روند نیز، برای خودت از جانب خدا به دست آوری.

■

زن محجبه نیز بشر است و بشر گاهی رفتارش درست و گاهی نادرست است و مقصود از حجاب پوشیدن، این نیست که صاحب آن معصوم از خطاست، زیرا انسان مرتکب خطا خواهد شد و بهترین خطا کنندگان، آنان هستند که از خطا و اشتباه و گناه خود توبه می‌کنند و پشیمان می‌شوند و به دستور خداوند بر می‌گردند.

و اگر هر زن محجبه‌یی را دعوت می‌کنم به این که از بسیاری از گناهانی که دیگران مرتکب می‌شوند، دوری کند، مانند غیبت و نمّامی و سخن چینی و امثال آن‌ها و این که او بکوشد تا هیچ مخلوق نامحرمی، هیچ‌کدام از اندام‌های وی را نبیند مگر آن‌هایی که خداوند دستور داده است، یا اجتناب و پرهیز کند از چیزهایی که خدا از آن‌ها نهی کرده، بدین سبب است که شخصیت زن محجبه در اذهان مردم، با شخصیت غیر خود، از زنان غیر مسلمان و زنان مسلمان بی‌حجاب بسیار تفاوت دارد، پس بایستی نگاه ما به زن محجّبه، یک نگاه و نگرش موضوعی باشد و گمان نکنیم که او با حجاب پوشیدنش، تمام اوامر دین را اجرا کرده و او به دور از خطا و گناه است و باید توجه داشت، که حجاب تمام امور دین نیست، بلکه یکی از امور دین است.

■

به همه می‌گوییم: آیا عیب در آن زنان است، یا عیب درحجاب است؟ آیا تو برای زنان بدحجاب و بی‌حجاب، حجاب می‌پوشی، یا برای امتثال و اجرای امر خدا بدان مبادرت می‌کنی؟ و تنها از خداوند کمک خواسته می‌شود نه از کس دیگری.

حجت دهم:

زن می‌گوید: حجاب مانع ازدواج من می‌شود و آن را به تأخیر می‌اندازد:

خواهرم! راست می‌گویی، که حجاب ازدواج تو را به تعویق می‌اندازد و این حق است، لیکن حجاب، ازدواج تو را با مرد فاسق و فاجر و تبه‌کار به تأخیر و تعویق می‌اندازد، آن‌کس که نگاهش به تو تنها یک نگاه شهوتی حیوانی‌ست، از تو کام خویش را می‌گیرد، سپس تو را رها می‌کند و در جستجوی غیر توست. آری، حجاب، ازدواج تو را با کسی که بعداً زندگیت را به جهنمی طاقت فرسا تبدیل می‌کند، به تأخیر و تعویق می‌اندازد... بدان ای خواهرم! خداوند متعال در کتاب خود یک آیه جاودان را تا روز رستاخیز نوشته است و احکام آن تا وقت مرگ بر همه بندگان خدا جاری‌ست:

﴿ٱلْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَٱلْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَٱلطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَٰئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ (نور: ۲۶)

«زنان ناپاک، از آنِ مردان ناپاکند و مردان ناپاک، از آنِ زنان ناپاکند و زنان پاک، متعلق به مردان پاکند و مردان پاک، متعلق به زنان پاکند، آنان از نسبت‌های ناموسی ناروایی که بدانان داده می‌شود، مبرّا و منزّه هستند، ایشان از مغفرت الهی برخوردارند و دارای روزی ارزشمندند.»

تو ای خواهرم! با حجابت و التزامت به دستورات الهی، چون دُرّ در صدف، مصون و محفوظ هستی و به سوی تو پیش قدم نمی‌شود، جز یک شوهر شایسته‌یی که در جستجوی گوهر پاک و ارزشمند است.

بدان ای خواهر! که اکنون جوانان حتی آن‌هایی که منحرف می‌باشند، هنگامی که در جستجوی عروس خویش بر می‌آیند، در جستجوی دختر جوان دین دار باحجب و حیا هستند، زیرا می‌دانند امنیت و امان و حسن اخلاق و وفاداری و عفت را نمی‌یابند، مگر در کسی که از خداوند بیم دارد و ترس ارتکاب گناه را فقط از خدا دارد و تنها آن است که عفت وی را حفظ و تضمین می‌نماید و تنها آن است که عفت را مصون خواهد کرد و آبرویش را حفظ می‌کند. این شبهه از سه وجه زیر مردود است:

▣

این است که جمال و زیبایی، اگرچه از جمله اسباب اصلی در ازدواج است، ولی یگانه سبب و عاملی نیست که زن، به خاطر آن نکاح می‌شود؛ همان‌طوری که پیامبر ﷺ اسباب و عوامل متنوع و متعددی را که زن به خاطر آن‌ها نکاح می‌شود، بیان فرموده است و می‌فرماید: «**تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا وَ لِحَسَبِهَا، وَ لِجَمَالِهَا وَ لِدِينِهَا، فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يَدَاكَ**»[1] (زن را به خاطر چهار سبب و عامل، نکاح می‌کنند، برای مال و داراییش، برای حسب و اصالت خانوادگیش، به خاطر زیبایی و جمالش و به خاطر متدین بودن و پای بند بودنش به دین، پس پیش از همه ملاک و معیار دین دار بودن را انتخاب

---

۱. بخاری (۵۰۹۰)، مسلم (۱۴۶۶) (۵۳).

کن؛ در غیر این صورت دچار مصیبت می‌شوی و به خاک ذلّت می‌نشینی.) یعنی پیش از هر چیز به دین وی توجه کن و پس از داشتن دین، موارد دیگر را همراه دین در نظر بگیر. آری، مردم تنها به جمال و زیبایی نمی‌نگرند، بلکه چیزهای دیگری نیز در انتخاب همسر هست که با جمال مشترک است یا بدون جمال است، لیکن خواهران و پدران و مادران، فرض‌شان بر این است که جمال به تنهایی همه چیز است، یا یگانه چیز اصلی و اساسی‌ست و غیر جمال، از چیزهای دیگر ممکن است که کوتاه آمد و از آن گذشت. قطعاً این نگرش، مخالف با طبیعت ازدواج موفق مردم است.

▣

بی‌گمان بی‌حجابی و برهنگی از اسباب بی میلی تعدادی از پسران جوان، از انتخاب با دختری‌ست که دارای آن صفت است، زیرا گمان می‌کنند که چنین دختر جوانی که در امری از اوامر الهی که حجاب است، کوتاهی می‌کند، دور نیست که در امور دیگری نیز چنین باشد، زیرا شیطان در فریب دادن روش‌هایی دارد؛ اگرچه در بعضی از موارد ممکن است، واقعیت با این گمان، موافق نباشد و این رأی را تصدیق نکند، لیکن نگرش بیش‌تر جوانان امروز ما چنین است که اصرار دارند با کسی ازدواج کنند که ملتزم به حجاب باشد و خوشنام، اگرچه ملتزم به دین هم نباشد.

▣

بی‌گمان شوهری که تو را به خاطر بی حجابی و برهنگیت، به عنوان همسر انتخاب می‌کند، به زودی هم به تو خیانت می‌کند، یا این که به خاطر غیر تو، تو را رها می‌کند تا با وی ازدواج نماید، یا حدّاقلّ نمی‌توانی به سعادت مطلوب و مورد انتظار خودت برسی که در طلب آن هستی و هر دختر جوانی از ازدواج انتظار آن را دارد و این که وقتی دختران جوان‌تر از تو را ببیند، سگ صفتانه نفس نفس زنان دنبال آنان می‌دود، زیرا هدف او فقط زیبایی‌ست، بلکه هراندازه که پا به سنّ بگذاری، این مشکل بزرگ‌تر و خطرناک‌تر می‌گردد و به محض این که اندک اندک گل جمال و زیبایی تو، رو به پژمردگی رود، بر اثر حامله شدن و زادن فرزندان و مسؤولیت‌های منزل و خانه ـ که مطلقاً کارهای سبک و آسانی نیستند ـ آن وقت احساس می‌کنی که تو چیزی نیستی و از حسرت‌هایی که می‌کشی ناراحت و افسرده می‌گردی و می‌بینی که شوهرت به دیگران علاقمند شده و آنان را دنبال می‌کند؛ همانگونه که قبلاً تو را دنبال می‌کرد، زیرا کسی که با یک بی‌حجاب اندام نمایی، ازدواج می‌نماید، او جای اعتبار نیست و نمی‌شود از وی ایمن بود؛ هم‌چنین معروف و معلوم است که زن هر اندازه پا به سنّ بگذارد، مرد نسبت به وی اندک اندک و به تدریج، بی میل می‌گردد، لیکن به نسبت مرد قضیه برعکس است، زیرا در تمام عمرش، خود را به عنوان شوهری می‌بیند که مورد رضایت قرار می‌گیرد و غالباً قادر به این است که در نطفه وی فرزندی منعقد گردد.

حجت یازدهم:

شوهرم با حجاب موافق نیست:

تو با این شوهر مسلمانت بر مبنای دستور کتاب خدای متعال و بر مبنای سنّت رسول خداﷺ ازدواج کرده‌یی و هنگام ازدواج در پیشگاه مردم، بدان اقرار کرده است، لذا بر تو و بر شوهرت لازم است، که کتاب خدا و سنت رسول خداﷺ را اجرا کنید و به یقین خدا و پیامبرشﷺ به تو دستور داده‌اند که حجاب بپوشی؛ همان‌طور که پیش از این بیان نمودیم، بر تو و بر اوست که بشنوید و اطاعت کنید، پس اگر شوهرت به خلاف امر خدا و رسول خداﷺ به تو دستور دهد، تو مکلف به شنیدن از وی و اطاعت از او نیستی چون پیامبرﷺ فرموده است: «**لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق**» (در معصیت خالق، طاعتی برای امر مخلوق نیست) هرکس برخلاف امر خدا به تو دستور بدهد، نباید از وی بشنوی و اطاعت کنی و این سخن خدای را به یاد آور که می‌فرماید:

﴿قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (توبه: ۲۴)

«بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما و اموالی که به دست آورده‌اید و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید و منازلی که مورد علاقه شماست اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، منتظر باشید که خدا کار خود را می‌کند، خداوند کسان نافرمان را هدایت نمی‌نماید و توفیق‌شان نمی‌دهد.»

پس ای خواهرم! امر و دستور هیچ انسانی را، هرکس و در هر مقامی باشد، بر فرمان خدا و پیغمبرش مقدّم مدارید. **امر اول**: اصل در این قضیه آن است که طاعت خدا بر طاعت هر آفریده‌یی، هرکس و در هر مقامی‌ست، مقدم می‌باشد و این که والدین طاعت‌شان بعد از طاعت خداست، مادام که به معصیت خالق و پروردگار امر نکنند.

امر دوم این است که: معصیت وَلیّ امر و صاحب امرت، اگر در چیزی باشد که خدا بدان امر کرده است، از بزرگ‌ترین تقرّب و نزدیکی به خداست؛ همان‌گونه که امر متوجه وَلیّ امر و صاحب امرت نیز می‌باشد، پس اگر شوهرت که ولی امر شرعی توست، دستور به ترک حجاب داد، تو با وی مخالفت کن و این برایت تقرب به خدا به حساب می‌آید.

امر سوم: قطعاً ولیّ امر و سرپرست تو، خواه پدرت یا شوهرت، هرگاه دید که تو بر چیزی اصرار می‌کنی، غالباً تسلیم واقعیت می‌شود و به اختیار و انتخاب زیر دست خود احترام می‌گذارد، مگر این که در قلب این سرپرست تو دوستی تو نباشد و در این باره، یعنی مخالفت با دستور ولی امر، فتواهای بعضی از علمای دین را ذکر می‌کنیم:

سؤال اول: پاسخ بن باز بدان است:

سؤال: چیست حکم کسی که با دستور مادرش مخالفت ورزد، در این که مادرش چیزی از وی بخواهد، که موجب نافرمانی از خدا می‌گردد، مثلاً مادرش از وی بخواهد که حجاب نپوشد و تن نمایی کند و مدعی باشد که حجاب خرافات است و در واقعیت دین وجود ندارد و به مجالس و محافل برود و لباسی بپوشد که تمام اندام‌هایی که خداوند ظاهر شدن آن‌ها را، برای نامحرم حرام کرده است، این اندام‌ها در آن لباس پدیدار و نمایان باشد و مادرش با دیدن او در حجاب خشمگین شود؟!

جواب: در معصیت و نافرمانی از خداوند، برای هیچ مخلوقی اطاعت نباید باشد، خواه آن مخلوق پدر یا مادر یا شوهر یا غیر آنان باشد، چون در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ آمده است: «انّما الطاعة فی المعروف»[1] یعنی تنها در کارهای خوب و نیک و مطابق شرع، اطاعت از غیر خدا جایز است.

و باز هم پیامبر ﷺ فرموده است: «**لاَ طَاعَةَ لِلْمَخْلُوقِ فِي مَعْصِيَةِ الخالق.**» (در معصیت از خالق، برای مخلوق اطاعتی وجود ندارد.) و این کارهایی که مادر آن زن او را بدان‌ها می‌خواند. نافرمانی از خداست، پس نباید از مادرش اطاعت کند.

سؤال دوم: شیخ ابن عثیمین بدان پاسخ می‌دهد.

س: از مقامات بالای کشور اسلامی ما دستوری صادر شده است، که دختران جوان و همه زنان را مجبور می‌سازد که حجاب را نپوشند، به ویژه روسری را کنار بگذارند، آیا برای من مسلمان جایز است که این امر مقامات را اجرا کنم، با توجه به این‌که هرکس سرپیچی نماید کیفر داده می‌شود، مانند بیرون کردن از کار یا مدرسه، یا زندانی کردن؟

ج: این بلایی که در کشور شما پیش آمده است، از مواردی است که خداوند بندگان را بدان امتحان می‌کند و می‌فرماید:

﴿**الٓمٓ * أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓا۟ أَن يَقُولُوٓا۟ ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۖ فَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا۟ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَٰذِبِينَ**﴾ (عنکبوت: ۱-۳)

«... آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم، به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند؟! ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند، آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ می‌گویند.»

نظر من آن است که بر زنان مسلمان واجب است که از اطاعت صاحب امر در کشورشان درباره این امر منکر و خلاف شرع باید امتناع کنند، زیرا اطاعت ولیّ امر در یک کار خلاف شرع و منکر، مردود است، خداوند می‌فرماید:

﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا۟ ٱلرَّسُولَ وَأُو۟لِى ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ**﴾ (نساء: ۵۹)

---

۱. بخاری (۷۲۵۷،۷۱۴۵،۴۳۴۰)، مسلم(۱۸۴۰) (۳۹، ۴۰).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و از پیغمبرش ﷺ اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان خود فرمانبرداری نمایید...»

اگر در این آیه دقت کنید، فعل «اطیعوا» را با «اولی الامر» تکرار نکرده است، پس بر این دلالت دارد که اطاعت از کارداران و صاحبان امر، تابع اطاعت از خدا و اطاعت از پیامبر ﷺ می‌باشد و گوش دادن بدانان و اطاعت از آنان، در آن چیزی که مخالفت با امر خدا و امر رسول دارد، درست نیست: «**لاَ طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الخالق.**» و اذیت و آزاری که در این زمینه به زنان می‌رسد، بایستی بر آن صبر نمایند و این اذیت را بپذیرند و از خداوند طلب کمک نمایند که صبرشان عطا کنند و از خدا می‌خواهیم که اولیای امورشان را به راه حق هدایت نماید. گمان نمی‌کنم که این اجبار صورت گیرد، مگر هنگامی که زن از خانه بیرون رود و قطعاً در منزل مجبور نمی‌شوند که بی حجاب باشند، پس می‌توانند که از خانه بیرون نروند، تا مجبورشان به بی حجابی نکنند، اما درس خواندن اگر به معصیت خداوند منجر گردد، درست نیست، بلکه بر وی واجب است چیزی را بخواند که برای دین و دنیایش کفایت نماید و او می‌تواند که آن را در خانه خویش یادگیرد و غالباً این امکان در خانه وجود دارد. خلاصه سخن این است، که اطاعت ولی امر و سرپرست در یک کار خلاف شرع، به هیچ وجه جایز نیست.

سؤال سوم: باز هم شیخ ابن عثیمین پاسخ می‌دهد:

س: مردی ازدواج کرده، فرزندانی دارد، همسرش می‌خواهد لباس شرعی بپوشد و شوهرش از آن ممانعت می‌کند شما این زن را چگونه نصیحت می‌کنی، او چه کار کند؟!

ج: ما شوهر او را نصیحت می‌کنیم که از مخالفت با دستورات خدا پرهیز نماید و تقوای خدا را در خانواده‌اش داشته باشد و خداوند را سپاس گوید بر این نعمت که چنین همسری به وی داده است که به دستور خداوند، لباس شرعی می‌پوشد تا از فتنه سالم بماند و خداوند بندگان مؤمن خود را دستور داده است که خود و خانواده شان را از آتش دوزخ حفظ نمایند:

﴿**يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلاَئِكَةٌ غِلاَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ ٱللهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ**﴾ (تحریم: ۶)

«ای مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخی برکنار دارید که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست. فرشتگانی که بر آن گمارده شده‌اند خشن و سخت گیر و زورمند و توانا هستند. از خدا در آن چه بدیشان دستور داده است، نافرمانی نمی‌کنند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند.»

پیامبر ﷺ مسؤولیت خانواده را بر دوش مرد انداخته است: «**الرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَ مسئول عن رعيته.**» یعنی مرد در خانواده خویش به منزله چوپان است و مسؤول حال کسانی‌ست که زیر دست وی می‌باشند. پس چگونه سزاوار است که چنین شوهری بکوشد تا همسرش را مجبور سازد، که لباس

شرعی را ترک کند و لباس حرام بپوشد و سبب فتنه خود و دیگران شود، چنین شوهری بایستی درباره خود و خانواده‌اش تقوای خدا پیشه کند و خدا را بر این نعمت سپاس گوید، که چنین همسر شایسته‌یی را به وی داده است، امّا به نسبت همسرش، بی‌گمان برای او حلال نیست که در معصیت و نافرمانی خداوند و پیامبرشﷺ هرگز از شوهرش اطاعت کند، زیرا که «**لاطاعة للمخلوق فی معصیة الخالق**.)

حجّت دوازدهم:

گویند: بی حجابی و تن نمایی یک امر عادی شده و کسی بدان توجه ندارد:

بی‌شک این حجت و دلیل بسیار شگفت‌آور است، که خانمی ادعا کند، که تن نمایی، توجه مردان را بر نمی‌انگیزد و تحریک‌شان نمی‌نماید، چگونه توجه را بر نمی‌انگیزد؛ درحالی که این زن درعین لباس پوشیدنش برهنه و عریان است و اندام‌های فریبنده‌اش را به نمایش گذاشته است؟! هم‌چنین می‌گوید: زنی که حجاب کامل دارد و تمام اندام‌های خود را حتی دستان و صورت را پوشیده است بیش‌تر جلب نظر مردان می‌کند و آنان را متوجه خود می‌سازد، آنان می‌خواهند شخصیت وی را بشناسند پس او را دنبال می‌کنند، چون انسان حریص است بر آن چیزی که از آن منع می‌شود، من در پاسخ این گونه اشخاص می‌گویم: مادام که بی حجابی و تن نمایی یک امر عادی شده است و موجب جلب نظر مردان نمی‌شود و دل‌های مردان را به سوی خود نمی‌کشاند، پس تو چرا خویشتن را برهنه و تن نما می‌سازی؟! و برای چه کسی تن خویش را به نمایش می‌گذاری و چرا شما هزینه سنگین وسایل آرایش و آرایشگران و مدهای مختلف را تقبل می‌کنی؟!! حتی هزینه‌های این وسایل که زنان در کشورهای عربی مصرف می‌کنند، سالیانه به میلیون‌ها لیره مصری تخمین زده شده است؛ به گونه‌یی که بر اقتصاد و بودجه دولت بسیار تأثیر می‌گذارد و اگر این سخن صحیح باشد: هرچیزی که منع شود، مورد رغبت مردم واقع می‌گردد، پس باید رغبت کنند به خوردن مردار و لاشه‌های گندیده و... زیرا خوردن تمام این‌ها در شرع منع شده است، پس چگونه هر ممنوعی، مرغوب می‌گردد؟! ما هر روز مستمر نان می‌خوریم و با وصف این همیشه رغبت داریم و هیچ سفره‌یی از آن خالی نیست، پس می‌بایستی، به خوردن آن رغبت نکنیم چون عادی شده است؛ بنابراین اگر بی‌حجابی و تن نمایی بی‌شرمانه یک امر عادی بود، خداوند از آن نهی نمی‌کرد، زیرا خداوند خود انسان را آفریده است و او می‌داند که چه چیزی او را اصلاح می‌کند و چه چیزی او را فاسد و تباه می‌سازد، بی‌گمان اگر فساد حاصل از بی‌حجابی و تن و زیور نمایی زیان‌بار نبود، خداوند از آن نهی نمی‌فرمود و بر زبان پیامبرﷺ بیان نمی‌کرد که از جمله گناهان کبیره است. اینک به گواهی یک پزشک گوش دهید که این پندار غلط را که برهنگی و تن نمایی یک امر عادی‌ست، تکذیب می‌نماید، دکتر سید الجلیلی می‌گوید: «خداوند متعال شهوت جنسی را در نفس و طبیعت بشری

به عنوان رازی از رازهایش و حکمتی از حکمت‌های بدیع خود قرار داده است و پیوند جنسی و تماس حسّی از جمله بزرگ‌ترین چیزهایی هستند که عقل و نفس و روح بشر بدان گرایش شدید دارند و این مسأله روحی و حسّی و جسمی‌ست و اگر زن زیبایی، زیبایی‌های خیره کننده و حسن ظاهر و جذابیت خود را برهنه سازد و به نمایش گذارد و از کنار مردی بگذرد و آن مرد گرایشی به جمال وی ننماید، از نظر پزشکی او بیمار است و مرد کامل و درستی نیست و تمایلات غریزه جنسی او ناقص است و این نقص و کاستی وی در اصطلاح و عرف پزشکی یک نوع بیماری‌ست که بایستی معالجه و درمان گردد، من شما را از بی‌رغبتی جنسی کامل برحذر می‌دارم، چون این به نوبه خود یک بیماری علاج‌ناپذیر و دشوار است.»

حجت سیزدهم:

بعضی گویند: هوا گرم است و حجاب ما را در تنگنا قرار می‌دهد:

ای خواهر عزیزم! نفس خویش را از نافرمانی خداوند برحذر دار و تقوای خدا پیشه کن و به یاد آور پاسخ ردّ خداوند به کسی که گرمای هوا را حجّت و دلیل عدم شرکت در جهاد بهانه می‌کرد، که بدین منافقان می‌فرماید:

﴿قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾ (توبه: ۸۱)

«... بگو: اگر دانا بودند، می‌فهمیدند که آتش دوزخ بسیار گرم‌تر و سوزان‌تر است.»

بی‌شک تحمل گرمای دنیا هزار بار از تحمل و صبر بر گرمای آتش دوزخ سبک‌تر و میسرتر است... آیا توان صبر و تحمل آتش دوزخ را دارید؟ و بدان که جزای کسی که با امر خدا مخالفت کند، آتش دوزخ است، به یقین خداوند گفته است:

﴿اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (طور: ۱۶)

«به آتش دوزخ داخل شوید و بدان بسوزید، چه شکیبایی کنید و چه بی‌تابی، به حال شما تفاوتی نمی‌کند، زیرا تنها برابر کارهایی که خودتان کرده‌اید، کیفر داده می‌شوید.»

حجت چهاردهم:

استاد محمد رشید العوید می‌گوید:[۱]

هنگامی که از برخی زنان می‌پرسند:

- چرا حجاب شرعی نمی‌پوشید؟ گوید: من آزاده‌ام و آزادم.

---

۱. «من أجل تحرير حقيقي للمرأة» ص ۵۹ - ۴۱.

- حتی اگر این آزادی سبب ضرر به تو نیز شود؟ مرادت چیست؟

- اگر وزارت بهداری و تندرستی، کشف کرد که یک نوع حلوا که در بازار است خوردن آن موجب بیماری خطرناکی می‌شود و خواست که آن را مصادره نماید و مردم را از خوردن آن منع کند، آیا کسی حق دارد که بگوید: این وزارت حق ندارد، این حلوا را مصادره نماید و ما خود آزادیم و هرچه دلمان بخواهد می‌خوریم؟! آیا به حقیقت آنان آزادند؟! طبعاً آزاد نیستند. ولی چه ارتباطی با نپوشیدن حجاب من دارد و این که هرچه دلم بخواهد می‌پوشم؟ بشنو ای خواهرم! یکی از پزشکان اروپا می‌گوید: «در تن و جسم هر زن اروپایی حدود سی زخم گَری وجود دارد که سبب و علت آن‌ها به اشعه خورشید برمی‌گردد، که بعضی از آن‌ها خود به خود به نوع بدخیم تبدیل می‌گردند که سرانجام موجب سرطان پوستی می‌شوند.»

آن پزشک می‌افزاید: «بی‌گمان اشعه گرم خورشید دیواره‌های دفاعی جسم انسان را نابود می‌سازد و سپری کردن چند ساعت زیر اشعه خورشید، شبیه به سیگار کشیدن فراوان و دود غلیظ آن در یک مکان بسته می‌باشد و معلوم است که به انسان بسیار آسیب می‌رساند.»

- اکنون ارتباط و پیوند آن دو را به هم فهمیدی؟ آیا می‌خواهی سخن آن طبیب را برایت کامل کنم؟
آن پزشک می‌افزاید: «زنان بیش از مردان در معرض سرطان پوستی قرار دارند و از جمله بارزترین سرطان‌های پوستی، سرطانی‌ست به نام سرطان «سلّولی قاعدی» و بسیار شایع است و به صورت و گردن هجوم می‌آورد و برای زندگی شخص مبتلا خطرناک است و یکی دیگر از انواع سرطان‌های پوستی ناشی از اشعه خورشید هست، که به نام «قرحه قارضه» - زخم خوره - مشهور است که سلّول‌های رنگ بدن را تغییر می‌دهد و هر جزو از بدن در معرض ابتلای بدان قرار دارد و بر ساق پای زنان بسیار ظاهر می‌شود که تغییرات بسیاری در رنگ پوست پدید می‌آورد و این از خارش ظاهر می‌گردد و گاهی موجب خونریزی اندام مبتلا شده می‌گردد و در معرض اشعه مافوق بنفش قرار گرفتن نیز به ایجاد سرطان پوستی کمک می‌کند و پوست را پیش از موعد دچار پیری و چین و چروک می‌سازد.» آن طبیب در خاتمه می‌گوید: «سرطان زخم خوره - القرحة القارضة - در میان زنان اروپایی بسیار شایع است، به خاطر برهنه بودن بدن و قرار گرفتن در معرض اشعه خورشید، که به صورت جوش‌هایی سفید، یا به رنگ گوشت بدن پدیدار می‌گردد و پیوسته گسترش می‌یابد.»

- وای مرا ترساندی!! - آیا می‌خواهی نتایج پژوهش‌های دانشمندان امریکایی و فرانسوی را نیز برایت بخوانم؟

آری، من به تو گوش می‌دهم.

روزنامه «الأنباء» کویتی در شماره صادره ۱۹۹۰/۵/۱۵ شرح داده و گفته است:

«دانشمندان متخصص، در امریکا و فرانسه پژوهش‌هایی را پیرامون نتایج پوشیدن لباس‌های دامن

کوتاه انجام داده‌اند و ساق پای دختران جوان را پیش از پوشیدن «مینی ژوپ» اندازه گرفتند، سپس بعد از مدتی معیّن ساق پای همان دختران جوان را پس از پوشیدن (مینی ژوپ) اندازه گرفتند، نتیجه گرفته بودند که این ساق پاها «۵٪» ضخیم‌تر شده و رنگ پوست‌شان به نسبت «۷٪» تغییر کرده بود و مجله پزشکی بریتانیایی نوشته بود که سرطان بدخیم پوستی، در مناطقی که زنان مُدِ بالای زانو (مینی ژوپ) می‌پوشند، مرتب درحال افزایش و گسترش است، زیرا اندام‌های مکشوف طی سال‌ها در معرض اشعه خورشیدند، که ابتدا به صورت لکه و خال‌های کوچک سیاه در ساق‌های برهنه ظاهر می‌شوند، سپس در تمام بدن پخش می‌گردند.[1]

- متشکرم، این مقدار کافی‌ست.

- به نظر تو اگر حاکم یک کشوری فرمانی صادر کند و زنان را از کشف اندام هایشان منع کند، به خاطر پرهیز از اشعهٔ خورشید تا از سرطان محفوظ باشند، آیا آن حاکم، متهم می‌شود به این که آزادی زنان را محدود کرده است؟!

بی‌گمان خداوند زن را از کشف اندام و بی حجابی منع فرموده است تا از آتش دوزخ و از فتنه به دور

---

۱. پوشیدن لباس‌های تنگ و چسبان نیز به تن زنان زیان می‌رساند و بررسی‌های پزشکی جدید، ثابت کرده است که پوشیدن لباس‌های تنگ در دوره بلوغ گاهی سبب التهاب‌ها و سوزش‌هایی معروف به التهابات بطانة الرَحِم می‌گردد و این حالت درد آوری‌ست که گاهی به عقیم بودن و نقصان و کاستی باروری نزد زنان منتهی می‌شود و پروفسور «دیکونسن» متخصص فشار خون در مرکز «وولفسون» برای طب پیشگیری در بریتانیا، توضیح داده است که فشار لباس‌های تنگ، گاهی موجب تراکم و جمع شدن سلّول‌های درون رَحِم (بطانة الرحم) در منطقه دیگر از جسم می‌شود و ایجاد التهاب و سوزش می‌نماید. پروفسور می‌گوید: علی‌رغم این که، این بیماری پیش از «۷۰» سال پیش شناخته شده است جز این که هنوز علمای پزشکی عوامل و اسباب آن را نشناخته‌اند و راز آن درکیفیت اطلاع بر رفتن بافت رحم به اجزای دیگر جسم است، مانند تخمدان، که جمع و متراکم می‌شود و دردهای شدیدی پیش از قاعدگی پدید می‌آورد و گاهی ممکن است موجب عقیمی گردد و توضیح می‌دهد که تغییرات فشار ناشی از لباس بسیار تنگ ممکن است بدین سلّول‌های رحم قدرت دفع ببخشد و بدان‌هااجازه می‌دهد که از رَحِم خارج شوند و در جای دیگری از بدن جمع شوند؛ به علاوه این لباس‌های تنگ، فشار بسیاری پیرامون رَحِم ایجاد می‌نمایند و کانال‌های نزدیک به تخمدان را نیز فشار می‌دهند، حتی هنگام کندن این لباس‌های تنگ تا مدتی در دیواره‌های ضخیم رَحِم می‌ماند؛ علی‌رغم این که نزد کانال‌های «فالوپ» کاهش می‌یابد و این کار سبب می‌گردد که سلّول‌ها به خارج راه یابند، تا به تخمدان برسند و بالاخره این فشارهای پی در پی که سال‌ها تکرار می‌گردد بعد از بلوغ موجب تجمع سلّول‌ها می‌گردد و التهاب و سوزش پدید می‌آورد... او گفته است، پوشیدن لباس‌های تنگ، در قرن گذشته در میان زنان طبقه مترقی متداول بوده است که موجب ابتلا به شکم دردهای سخت می‌شد و لباس زن در دوره قاعدگی ماهانه بسیار مؤثر است. کارشناسان گفته‌اند: پس باید درکشورهایی که زنان لباس‌های گشاد می‌پوشند التهاب بطانه رَحِم نادر باشد، «دیکنسون» جواب داده که بررسی‌های پزشکی این دیدگاه را تأیید کرده است، برای مثال در مدت سی سال در هندوستان که لباس زنان وسیع است تنها چهار مورد دیده شده است و این بیماری در میان زن اروپایی شایع است که مدل‌های مختلف لباس‌های تنگ می‌پوشند. خانم «آنجیلا برنارد» رییس جمعیت «التهاب بطانه رحم ملّی امریکایی» گفته است: پوشیدن لباس‌های تنگ برای مدت طولانی میانگین مبتلایان بدین بیماری‌ها را بالا می‌برد...و تأکید می‌کند بر این که خانم‌ها و دختران جوان باید از پوشیدن این نوع لباس‌ها پرهیز کنند به ویژه در دوران عادت ماهانه.

باشد و از شرهای بسیار دیگر... آیا این حمایت بزرگ، سلب آزادی تلقی می‌گردد؟ زیرا حریت و آزادی حقیقی تنها در سایه امن و امان و تندرستی و آرامش خاطر و سلامت روانی اجتماعی ممکن است!!

حجت پانزدهم:

بعضی گویند: در اول ماه رمضان یا هنگام ازدواج یا... حجاب می‌پوشیم:

در جواب این حجّت: استاد محمد رشید العوید می‌گوید:(۱)

خانم سامیة حسین برای من نقل کرد: ضمن یک هیأت جمعیّت جوانان مسلمان که از کویت دیدن می‌کرد، یک دختر جوان دانمارکی را دیدم که به سخنان من و یک خانم دانمارکی مسلمان ـ که درباره اسلام صحبت می‌کردیم ـ گوش می‌داد و ما هردو حجاب داشتیم، پس از شنیدن سخنان ما و دیدن حال ما، فوراً دین اسلام را قبول کرد و از ما خواست که حجاب شرعی به وی بپوشانیم و فوراً ما نیز این کار را انجام دادیم و او به خوبی اسلام را پذیرفت.

من داستان این دختر جوان دانمارکی را از خانم سامیة حسین شنیدم و در دل خود گریستم و خندیدم، گریستنم به سبب متأثر شدن شدیدی بود، از موضعگیری این دختر دانمارکی که تمام آن چه را اسلام بدان امر می‌کند، فوراً اجرا کرد، بعد از این که اسلام را بدون مناقشه و نزاع یا مهلت و به تأخیر انداختن پذیرفت و او تشخیص داد که اسلام حق است و حق جز امر به حق نمی‌کند و در دل خود خندیدم وقتی که دختران جوان مسلمان عربی را به یاد آوردم، هنگامی که یکی از آنان، تصمیم می‌گیرد که به دامان دین اسلام چنگ بزند، می‌گوید: در اول ماه رمضان شروع به نماز خواندن خواهم کرد و بعد از آن ترکش نمی‌کنم و بعد از آن که حجّ را به جای آوردم، حجاب را خواهم پوشید و بعد از این که ازدواج کردم دیگر هرگز با پسران جوان بیرون نمی‌روم و بدین شیوه، دختر جوان عربی، دین را به چند قسم در مراحل مختلف تقسیم می‌کند!!

امتیاز مرد و زن غربی، در این است که هرگاه به چیزی ایمان آورد، بدان عمل می‌کند و اخلاص می‌ورزد و به خاطر آن همه چیز خود را می‌بخشد و تلاش و کوشش و مال و وقت و تمام اهتمامش را وقف آن می‌کند، اما ما عرب‌ها و مسلمانان، هرگاه ایمان آوردیم، تلاش و کوشش اضافی خود را بدان می‌بخشیم و بعضی از مال و وقت و اندکی از اهتمام خود را صرف آن می‌نماییم.

آیا سزاوار نیست، بعد از این بگوییم: بی‌گمان این بار خورشید اسلام از غرب طلوع می‌کند و می‌درخشد.(۲)

---

۱. «رسالة الی حوّاء» ص ۷۶ - ۷۵.

۲. اول از شرق طلوع کرد و به غرب رفت و این بار از غرب طلوع می‌کند و به شرق برمی‌گردد. مترجم.

حجاب تن نما، حجاب بی حجابی

برخی از برادران، توجیهات و بهانه‌های دختران و زنانی راکه حجاب‌های شفّاف و تن‌نما می‌پوشند، از لابه‌لای همه پرسش‌هایی که از آنان نموده‌اند، جمع آوری کردند و از من خواستند که این توجیهات و بهانه‌ها را تکذیب نمایم و بدان‌ها پاسخ ردّ بدهم و اینک توجیهات غلط آنان و پاسخ ردّ این توجیهات را به شرح زیر ذکر می‌کنم:

توجیهات و بهانه‌ها:

- شوهرم از من می‌خواهد که حجاب نپوشم. - نمی‌خواهم در میان مردم به صورت شاذّ و نادر ظاهر شوم. - می‌خواهم همیشه شیک پوش و زیبا ظاهر شوم. - تحت تأثیر رسانه‌ها و تبلیغات قرار گرفته‌ام. - دوستانم مرا بر بی حجابی تشویق می‌کنند و اگر حجاب بپوشم مسخره‌ام می‌کنند. - اصل آن است که حجب و حیا و شرم و آزرم حفظ شود و «مکیاژ» با آن منافات ندارد.

می‌خواهم از آن زنی که ماساژ صورت و مکیاج را بر چهره می‌زند و موهایش را بهانه می‌آورد که شوهرش از وی می‌خواهد که ماساژ صورت بزند و مکیاج می‌گذارد، بپرسم آیا اگر شوهر او در ماه رمضان از وی بخواهد که روزه نگیرد، از وی اطاعت می‌کند؟ یا از وی بخواهد که نماز نخواند؟ یا از وی بخواهد که به تمامی حجاب را بیرون آورد؟

این عذر و بهانه واهی و سستی‌ست که می‌آورند؟ مگر این خواهر نمی‌داند که اطاعت از مخلوق در معصیت و نافرمانی خالق درست نیست؟ پس چگونه از شوهرش اطاعت می‌کند، برای این‌که زینت و زیور و اندام خودش را به نامحرم نشان دهد و برهنه سازد؟! این خواهر باید به خویشتن مراجعه کند و به خود آید و از مخالفت با امر پروردگار خویش بپرهیزد و تقوا داشته باشد و با عزت و سربلندی به شوهرش، وقتی که از او می‌خواهد، بیرون رود و بر چهره خویش رنگ بزند و آرایش کند بگوید: این کار مخالفت با دستور خداست، از تو اطاعت نمی‌کنم، سپس بگوید: من نمی‌دانم، چه طور غیرتت اجازه می‌دهد که مردان غیر از تو زینت و زیبایی مرا ببینند؟!!

امّا به آن زنی که می‌گوید، نگرانم و بیم دارم که اگر حجاب اسلامی بپوشم، در میان مردم شاذّ و غیر عادی به نظر آیم، می‌خواهم بگویم: آن حالت او یک شکست روانی و خودکم بینی آشکاری‌ست و نشانه ضعف ایمان در وی می‌باشد، چرا او حجاب اسلامی را شاذّ و غیر عادی می‌داند، چرا آن را امتیاز و فرق خود با دیگران نمی‌داند؟! چرا به جای احساس بیم و هراس، احساس عزت و افتخار نمی‌کند؟! آیا هرگز در تاریخ اسلام شنیده است که یک زن مسلمانی چنین حرفی را زده باشد؟! هنگامی که آیه حجاب نازل گردید، زنان مسلمان فوراً، حجاب خود را پوشیدند و ملتزم به دستور خدا گردیدند، بدون این که احساس هراس کنند و خود را از جامعه جدا بدانند. می‌خواهم از وی سؤال کنم که چگونه زنی

که حجاب شرعی پوشیده است، در جامعه شاذّ و غیر عادی به نظر می‌آید: درحالی که در یک جامعه اسلامی حجاب شایع است و زنان مسلمان و ملتزم به دین، با افتخار و احساس عزّت آن را می‌پوشند؟! و من به وی مژده می‌دهم که در یک جامعه اسلامی، این زن بی حجاب است که شاذ و غیر عادی به نظر می‌آید و اوست که باید نگران این بی حجابی و تن برهنگی بی‌شرمانه خویش باشد - ان شاء الله - چند سالی بیش نمی‌گذرد که در پی بیداری اسلامی و در پرتو این بازگشت مبارک به سوی خدا و شرع گرامی بار دیگر حجاب فراگیر خواهد شد.

اینک به توجیه این خانم پاسخ رد می‌دهم که می‌گوید: بدین سبب ملتزم به حجاب شرعی نیستم، «می‌خواهم تازه‌ترین مُدِ لباس را بپوشم تا همیشه زیبا و شیک پوش در انظار ظاهر شوم.» من به او و به هر دختر و زن جوانی می‌گویم: بی‌گمان زیبایی و شیک پوشی و آراستگی، چیزی‌ست، ثابت نزد هرکس و این امری طبیعی و فطری‌ست که امکان انکار آن را نداریم، تا آن را نپذیریم و تو را به جنگ با آن بخوانیم، لیکن مهم این است که چگونه بدین احساس پاسخ دهیم و بدان بپردازیم؟ اسلام بـه تـو زن مسلمان اجازه داده است، که برای شوهرت هر گونه که می‌خواهی، خویشتن را مزیّن نمایی و با شیکی و زیبایی تمام برای او خود را بیارایی حتی برای تو آن را مباح نموده و تشویقت کرده است که چنین کنی؛ همان‌طور که مباح است که با دوستانت و خویشاوندانت نیز بدان مبادرت ورزی و بیش‌ترین چیزی که زنان می‌خواهند، این است که دوست دارند در پیش زنان دیگر خود را بیارایند و آرایش خود را به رخ دیگران بکشند؛ بنابراین اسلام با این تمایل تو به زیبایی و آراستگی، جنگی ندارد و در این تمایل و در لباس پوشیدنت بر تو ایرادی نگرفته، لیکن برای حمایت از تو، محدود و معین کرده است کـه بـا آن زیبایی و آراستگی نزد چه کسی و چه کسانی ظاهر شوی و برای حفظ جامعه از فتنه‌هایی‌ست که زنان بی‌حجاب و تن برهنه دارند و از آن رنج می‌برند و به سختی با مشکلات و عوارض آن از قبیل: تجاوزات خشونت‌آمیز جنسی و کثرت کودکان نامشروع مواجه‌اند!!

امّا خواهری که می‌گوید: رسانه‌های تبلیغاتی به ویژه تلویزیون، در این بی‌حجابی من بسیار مؤثرند، به وی نیز می‌گویم: هر آرایش و هر نوع شیک پوشی که دلت می‌خواهد، انجام بده، لیکن در حضور کسانی که اسلام به تو اجازه داده است که خود را در آن جا عرضه کنی و نشان بدهی.

سپس دوست دارم که تو را متوجه بد آموزی‌های فراوان تـلویزیون و تأثـیرات و القـای مـفاهیم گناهکارانه آن در خود زنان بنمایم. آیا تو ای خواهر عزیزم! گمان می‌کنی آن زنانی که بر روی صفحه تلویزیون مشاهده می‌کنی، خوشبخت هستند و آرامش خاطر دارنـد؟! آنـان در حـقیقت، بـدبخت و شقاوت پیشه‌اند. این رنگ‌های پر زرق و برق و تجلیات دروغین آنان تو را نفریبد و این جمال و زیبایی ساختگی و این خنده‌ها و تبسم‌های دروغین که بر صفحه تلویزیون از خود نشان می‌دهند، نظرت را جلب ننماید و بدان‌ها فریفته نشوی.

اما آن زنی که می‌گوید: «رفیقان و دوستانم مرا بر بی‌حجابی تشویق می‌کنند و هرگاه حجاب محترمانه بپوشم، مرا به مسخره می‌گیرند...» به وی می‌گویم: بلکه برعکس، این تو هستی که این برهنگی بی شرمانه و پیروی از هوی و هوس شیطانی آنان و تسلیم شدنشان در برابر شیطان را به مسخره می‌گیری و از این رسوایی‌هایشان در شگفتی، تو از دیدگاه بالاتر، بدانان بنگر و به حال زارشان گریه کن و آنان را به پوشیدن حجاب شرعی بخوان و به تمسخر احمقانه آنان مبالات مکن و بدان که در طول تاریخ عادت کافران و مشرکان و مفسدان و گناهکاران، به مسخره گرفتن اهل حق بوده است و من آیات گرامی کتاب خدا را به یاد تو می‌آورم که مسخره کردن قوم حضرت نوح را حکایت می‌کند، هنگامی که مشغول ساختن کشتی بر روی خشکی بود:

﴿وَيَصْنَعُ ٱلْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِن قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُم كَمَا تَسْخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾ (هود: ۳۹-۳۸)

«او مشغول ساختن کشتی بود و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند، ولی نوح گفت: اگر ما را مسخره می‌کنید، ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد، به زودی خواهید دانست، چه کسی عذاب رسوا کننده به سراغش خواهد آمد و عذاب ابدی بر او وارد خواهد شد؟»

تو هم به یارانت که حجاب تو را مسخره می‌کنند، بگو: آیا شما عذاب رسواکننده و دایمی را می‌خواهید؟!

بگو: بی گمان من برای اطاعت از پروردگارم تلاش می‌کنم تا از عذاب او و مخالفت با امر او نجات یابم، آیا شما از عذاب و کیفر اعمال زشت‌تان نمی‌ترسید و نمی‌هراسید؟!!

اینک بدان زن گوش می‌دهیم که می‌گوید: مهم حجب و حیا و وقار است و مهم نیست که تو آرایش کنی یا نکنی، ما از او می‌پرسیم: چه کسی این اصل را بیان کرده است؟ بنای اصول فقط به دست شریعت اسلامی‌ست، که حدود و مرزهای آن‌ها را بیان می‌کند و کسی از بشر حق ندارد، که این حدود را تعیین نماید و آرایش کردن زینت و خود نمایی‌ست و اظهار زینت برای نامحرم به نصّ صریح قرآن، از آن نهی شده است:

﴿وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ ٱلتَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي ٱلْإِرْبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفْلِ ٱلَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ ٱلنِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا ٱلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (نور: ۳۱)

«و به زنان با ایمان بگو: چشم‌های خود را از نگاه هوس آلود فرو گیرند و دامان خویش را از بی عفّتی حفظ کنند و زینت خود را، جز آن مقدار از آن که نمایان است، آشکار ننمایند، اطراف روسری‌های خود را

بر سینه خود افکنند تا گردن و سینه با آن پوشانده شود و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران شان، یا پدران‌شان، یا پدران شوهران‌شان، یا پسران‌شان، یا پسران همسران‌شان یا برادران‌شان، یا پسران برادران‌شان یا پسر خواهران‌شان، یا زنان هم کیش‌شان، یا بردگان آنان، کنیزان‌شان، یا مردان وابسته که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زن آگاه نیستند و به زنان با ایمان بگو: هنگام راه رفتن پای‌های خود را به زمین نزنند تا زینت پنهان‌شان دانسته شود و صدای خلخال که برپا دارند به گوش رسد و ای مؤمنان! همگی به سوی خدا باز گردید تا رستگار شوید.»

پس ای شوهران و ای همسران! بنگرید و دقت و تأمل کنید، که با این اعمال خلاف شرع‌تان چه قدر رحم و مغفرت خدا را نسبت به خودتان ضایع می‌گردانید!!

آزادی زن از تن نمایی و بی حجابی

استاد محمد رشید العوید می‌گوید:(۱)

آیا خودنمایی و بی حجابی، دو قید هستند تا زن از آن‌ها آزاد شود؟ تن نمایی که آزادی زن را تأکید می‌کند، در نشان دادن اندام‌های فریبنده‌اش او را از پوشیدن لباس محجب رها می‌کند و او را از حجابی می‌رهاند که زینت و زیور و زیباییش را نهان می‌سازد، آیا این تکشف و خودنمایی قید است؟ چگونه آن را قید و بند قرار داده‌اید؟

در پاسخ می‌گوییم: آری، این پرده برداشتن و این خود نمایی و تن نمایی و بی پردگی، قید و بند حقیقی‌ست که زن را از آزادیش محروم می‌سازد و قیود دردناکی برای وی فراهم می‌نماید!! و حجاب اسلامی، زن را از این قیود رها می‌سازد و آزادی بزرگی را برای او تضمین می‌کند و آرامی و راحتی روانی برایش فراهم می‌نماید، آرامش خاطری که زن بی حجاب خود نمای بی‌پرده، از آن محروم است!! شاید کسی بگوید: دلیل بیاور اگر راست می‌گویی! می‌گوییم: دلیل و برهان‌اش آن است: از وقتی که جنس مؤنث به سن بلوغ می‌رسد، یک گرایش و تمایل همیشگی به زیبایی و خود آرایی و رغبت به این که، با صورت زیبا ظاهر شود و فتنه گر و فریبنده و جذاب باشد، در نفس و روح وی تقویت می‌یابد و این گرایش و تمایل بار سنگین روانی بر دختر جوان تحمیل می‌نماید و پریشان خاطری و نگرانی‌هایی در این مورد در وی افزایش می‌یابد، مانند: رنگ پوست، طول قامت، کوتاهی قدّ، لاغری، چاقی، خطوط چهره‌اش، بزرگی بینی، تنگی چشمان، جوش‌های روی صورت...

کدام دختر جوانی که در سنّ بلوغ باشد، از این فکرها و همّها و دل نگرانی‌ها در شکل و صورت ظاهری، رهایی می‌یابد و نجات پیدا می‌کند؟ آیا این دل نگرانی‌ها و دغدغه‌ها و آشفتگی‌ها، قیدهای روانی دردناکی نیستند، که به صورت افسردگی و پریشان خاطری و آشفتگی اعصاب، بر نفس و روان

---

۱. «من اجل تحریر حقیقی للمرأة» ص ۱۵۷ - ۱۴۱.

دختر جوان نقش می‌بندند؟ چه کسی می‌تواند بگوید: دختر جوان و بالغی که در زندگی نگرانی این عیوب را تحمل می‌کند، آزاد و خوشبخت و شاد است؟

به یقین بررسی‌های اجتماعی و روانی انجام شده این مُدّعی را تصدیق می‌کند و دلیلی و برهانی بر آن می‌باشد، به گونه‌یی که مجالی برای انکار و قبول نکردن آن باقی نمی‌گذارد و اینک نتیجه یک بررسی اجتماعی، پیش روی من است که در واشنگتن انتشار یافته است و می‌گوید: دختران جوان خردسالی که از سنّ دوازده سالگی گذشته‌اند، بیش از پسرانی که در سنّ آنان هستند، در معرض افسردگی‌های روانی قرار می‌گیرند و آن هم ناشی از مشغول بودن همیشگی فکر آنان به شکل ظاهری و بیرونی آنان است.

و بررسی که مجله «ژوزنال ابنور ماسیکولوژی» آن را انتشار داده است، می‌گوید: «بی گمان احساس افسردگی، نزد دختران در دوره بلوغ درحال افزایش است و تا رسیدن به مرحله جوانی ادامه دارد.»

این بررسی، که استنتاج و نتیجه گیری خود را، بر رفتار اجتماعی مجموعه‌یی بزرگ از پسران و دختران جوان، در مراحل مختلف تحصیل در ایالات متحده امریکا بنا نهاده، توضیح داده است که این احساس کاهش می‌یابد و گاهی از بین می‌رود، هنگامی که دختر جوان از نفس خویش احساس رضایت داشته باشد. این بررسی نشان داده است، که احساس افسردگی نزد پسران و دختران پیش از رسیدن به بلوغ مساوی‌ست، لیکن نزد دختران، بعد از سن دوازده سالگی افزایش می‌یابد؛ هم‌چنین دختر جوانی که در نتیجه دل نگرانی و پریشان خاطری از شکل ظاهریش، افسرده است، این نوع تصور بر وی مستولی‌ست که او خیلی قدکوتاه یا خیلی قد بلند است، یا بسیار لاغر یا بسیار چاق است و تصور می‌کند که خطوط و نشانه‌های چهره‌اش زشت‌اند.

چگونه حجاب این افسردگی را از بین می‌برد؟

اینک بهتر است این بررسی را تجزیه و تحلیل کنیم:

- این بررسی نشان داده بود، که آشفتگی و پریشان خاطری و احساس افسردگی دختر جوان از سن دوازده سالگی به بعد آغاز می‌شود و این سنّ، معمولاً سنّ بلوغ دختر است و در این سن است که اسلام، پوشیدن حجاب شرعی را بر زن واجب می‌نماید، پس اسلام او را از افسردگی روانی و پریشان خاطری حمایت می‌کند، پیش از آن که دچار افسردگی و آشفتگی خاطر شود.

- این بررسی توضیح داده است، هنگامی که دختر جوان از نفس خویش احساس رضایت کند و بدان راضی باشد، احساس افسردگی کاهش می‌یابد، یا از بین می‌رود و این چیزی‌ست که حجاب، آن را برای دختر جوان فراهم می‌سازد، هنگامی که او را مطمئن می‌کند که در حجاب پوشیدن مانند غیر خود می‌باشد و اطمینان می‌یابد که مردم هم‌چون دیگران با دیده اعجاب و شگفتی به وی می‌نگرند.

- این بررسی نشان داده بود، دختری که بر اثر نگرانی عمومی از شکل ظاهری و بیرونیش، افسرده است، این تصور بر وی مستولی می‌گردد، که او، کوتاه قد، یا بلند قد، یا لاغر اندام است، یا چاق و درشت

هیکل است... که باز هم حجاب او را از این تصور نجات می‌دهد، زیرا حجاب اسلامی بسیاری از این صفات جسمی را می‌پوشاند؛ چون حرام است، زن لباسی بپوشد که نازک و شفاف باشد و اندام‌های وی را نمایش دهد، یا جامه‌یی بپوشد که استخوان بندی و شکل جسمش را توصیف نماید و نباید لباس آن قدر نازک باشد که پوست وی را ظاهر سازد و نباید علائم و خطوط جسم را توصیف و تعیین نماید و نباید جامه زن تنگ یا با رنگ‌های درخشان باشد، پس بایستی لباس شرعی وی گشاد و وسیع باشد و چیزی از تن او را آشکار و برجسته نکند.

- شکل ظاهری مشتمل بر لباس است و بار سنگین مالی و روانی بر دختر جوان تحمیل می‌کند، به گونه‌یی که پیروی و دنباله روی از مدهای مختلف و رقابت با رفیقان و دوستان و خویشاوندان او را خسته می‌کند، در این که به گونه‌یی ظاهر شود که نظر پسران جوان را به خود جلب نماید.

و حجاب، دختر جوان را از این هم نجات می‌دهد، زیرا نیازی به کثرت تغییر در لباس ندارد، وقتی که به خیابان یا به مدرسه یا به سرکار می‌رود، اگر کارگر یا کارمند باشد، زیرا به هرجا برود، حجاب تمام بدن وی را می‌پوشاند.

- در یک بررسی آماری دیگری، که یکی از شرکت‌های سازنده رنگ موی زنان ـ که مشهور است ـ این بررسی را انجام داده، آمده است که از هر ده زن که به سنّ بالای سی و پنج سالگی رسیده‌اند، وقتی که موی سفید در سرشان ظاهر شود، موی خویش را رنگ می‌نمایند؛ همان‌طوری که «۲۴٪» از زنان یک نوع رنگ مخصوص موی سر را به کار می‌برند، خواه موی سفید در سرشان باشد یا نباشد و حجاب اسلامی این جا نیز، موی سفید زن را نهان می‌کند و در این مورد بسیاری از نگرانی‌ها و پریشان خاطری‌های وی را تخفیف و کاهش می‌دهد اگر به کلّی از بین نبرد.

و بدین شیوه حجاب، زن را از افسردگی روانی و پریشان خاطری و آشفتگی اعصاب نجات می‌دهد و آزاد می‌کند، که تمام این‌ها ناشی از این است که زن میل فطری و طبیعی دارد به این که به صورت زیبا و فریبنده و فتنه گر ظاهر شود و خودنمایی کند و نظر مردان و دیگران را به سوی خویش بکشاند و حجاب مجال‌های ظاهر شدنش را در برابر گروه اندکی از خویشاوندانش محصور می‌نماید و اگر به صورت زیبا و جذاب هم، در برابر این گروه ظاهر نشود، سبب افسردگی روانی وی نمی‌شود، مانند شوهر و پدر شوهر و پسرانش و پدر و برادرانش و فرزندان برادرانش یا خواهرانش... آیا دلایل آزادی زن در حجاب فقط موارد فوق بودند؟

خیر، موارد دیگری نیز هست از جمله:

حجاب و عبور و مرور رانندگی

آیا یکی از رهگذران می‌تواند بگوید که وی آزادست، که از جلو ماشین‌ها بپرد و با ماشین به ناگاه برخورد کند و حوادث رانندگی مرگباری را سبب شود؟!!! آیا این کار شخص بی باک، قیودی را به وجود

نمی‌آورد که از توازن و تعادل رانندگان می‌کاهد و سبب آشفتگی‌های عبور و مرور خطرناکی می‌گردد و گاهی حوادث مرگبار و زیان‌های مادّی بزرگی از آن پدید می‌آید؟!!

بی‌گمان این تن نمایی و کشف اندام‌ها که زن گمان می‌کند از آزادی اوست، مانند هر کار دیگری توجه رانندگان و هوشیاری آنان را می‌رباید و آنان را از رانندگی که نیاز به هوشیاری کامل دارد، غافل و مشغول می‌نماید.

این سخن مدیر پلیس شهر جورج تاون را بخوانید، که او در این گزارش علت تصادفات خیابانی و حوادث راه‌های شهری را به گردن زنانی انداخته است که با تن برهنه و کشف اندام‌های محرّک و تحریک کننده و جامه‌های شهوت انگیزی که می‌پوشند، بیرون می‌آیند و گفته است اگر مقامات مسؤول راه حلّ ریشه‌یی برای منع پوشیدن لباس‌های «مینی ژوپ» نیندیشند، بی‌شک خطر آن برای انسانیت از تأثیر بمب‌های هسته‌یی بیش‌تر است!!

او می‌افزاید، هنگامی که راننده نظر و توجه خود را صرف دیدن اندام‌های زن جوانی می‌کند، ممکن است قسمت‌های جلو ماشینش در پشت ماشین دیگری یا یک راه‌گذری یا در تیر چراغ برق فرو رود و با آن برخورد نماید که چه بسا به مرگ منجر گردد.

حجاب و رشد اقتصادی

افزایش رشد اقتصادی و بهتر کردن وسایل تولید و استفاده مفید از وقت، اموری است که هر دولتی از دولت‌های جهان برای آن‌ها می‌کوشد.

گمان نمی‌کنیم کسی که مانع تحقق هریک از این اهداف باشد، با هر عملی که انجام می‌دهد، بتواند بگوید: که او در کار خود آزاد است!!

بنابراین، زنی که بی پرده و برهنه و کشف کننده زینت‌های گوناگون خویش است و افراد مشغول به کار را به خود مشغول داشته است و سبب کاهش تولید کاری و کاهش دست آورد آنان می‌گردد، حق ندارد بگوید: او آزاد است و او مسؤول چنین چیزی نیست. اینک مورد کوچکی که دلالت بزرگی‌ست، بر صداقت آن چه می‌گوییم، برایتان نقل می‌کنم: یکی از مهم‌ترین مؤسسات بریتانیایی «بارکلیزکارد» بخشنامه داخلی صادر کرده، که در آن از زنان کارگر خواسته است که نباید لباس‌های تحریک کننده مردان بپوشند و در توجیه این بخشنامه، مسؤولان مؤسسه گفته‌اند، کارگران مرد به سبب نحوه لباس پوشیدن بعضی از همکاران زنشان، از کار کردن غافل شده و مشغول نگاه کردن به اندام‌های آنان می‌شوند. این یک مؤسسه خصوصی‌ست که تأثیر شیوه لباس پوشیدن زن کارگر در آن جا را درک کرده و فهمیده است که در تولید مردان کارگر و کاهش آن، به سبب مشغول بودنشان به نگاه در محاسن زنان

کارگر، تأثیر مستقیم دارد و بخشنامه الغای این طریقه را صادر کرده است، به خاطر حرص و حفظ بر سطح تولید و افزایش آن و عدم کاهش آن. کسی حق ندارد در این مؤسسه یا بیرون از این مؤسسه، اعتراض نماید یا این بخشنامه را منع آزادی شخصی تلقی کند، زیرا صاحب مؤسسه نیز آزاد است، که کاری کند که مصلحت و سود مؤسسه خود را در آن می‌بیند و آن را حمایتی برای افزایش سطح تولید خود می‌داند.

مؤسسه زندگی و جامعه، سزاوارتر و مهم‌تر از آن مؤسسه است، زیرا با مصلحت تمام جامعه ارتباط و پیوند مستحکم دارد، پس این آزادی نیست که زن برهنه و تن نما، با اندام مکشوف بیرون آید و با این کار به اصطلاح آزادی خویش، مردان را از انجام وظایف مهمّشان در زندگی و از تولید و سازندگی و رشد اقتصادی باز دارد.

حجاب و عدالت

هرگاه زنی با مردی گفتگو و محاوره می‌کند و می‌کوشد که او را در قضیه‌یی به دیدگاه خویش درباره آن راضی سازد و در خلال آن دلایل و برهان‌های خویش را بر وی عرضه می‌دارد، لیکن آن مرد در این هنگام، گاهی به موهای او و رنگ و آرایش‌اش چشم می‌دوزد و گاهی به بازوان سپید و نازک وی خیره می‌شود و بار دیگر به گردن بلورین و سینه صاف وی چشم غرّه می‌رود، بدون این که به دلایل و برهان‌های عرضه شده وی اهتمام ورزد، آیا به نظر شما آن زن در نگاه‌های آن مرد به خودش و انصراف از گوش دادن با اهتمام و تمرکز فکری، به سخنانش، اهانت و تحقیری به خود نمی‌بیند و آیا آسیب و زیانی به آزادی وی نمی‌رساند، در ارائه افکارش و قانع کردن دیگران بدان‌ها بدون تأثیر منفی و سلبی یا مثبت و ایجابی از شکل و جسم و صورت ظاهری وی؟!!

هرگاه مؤسسه‌یی نیاز خود را به استخدام و به کارگیری زنی برای کاری اعلام نماید و شرایط و مهارت‌های معینی را نیز شرط قرار دهد و عده‌یی از زنان، متقاضی این وظیفه و شغل گردند و همگی با خود مدارک علمی و اسنادی را ببرند که گواهی بر قدرت و توان و مهارت آنها باشد، کمیته‌یی که مسؤول انتخاب و گزینش این فرد است، اصلاً نظری بدین اوراق نمی‌اندازد بدان اندازه که به شکل آن فرد و اندازه زیبایی و جمال و هیکل و قدّ و قامت و جاذبیت وی اهمیت می‌دهد و بدان می‌نگرد، آیا این است، آزاد کردن زن و این است عدالت در انتخاب و گزینش یک فرد شایسته برای کار...؟!!

و بدین شیوه، مثال‌ها و نمونه‌ها فراوانند و تمام آنها تأکید می‌کنند بر این که کشف اندام‌ها و بی‌حجابی و برهنگی و زینت نمایی، قیودی برای زن ایجاد می‌کنند و او را از ارائه‌ی کفایت‌هایش باز می‌دارند و مانع عدالت درباره وی هستند و او را از حقوق انسانی و طبیعی خویش به دور از شکل و صورت ظاهریش محروم می‌سازند...

چه کسی مقرر می‌دارد که زن، چه قدر از جسمش را بپوشاند؟

آیا این آزادی و جزیی از آزادی‌ست، که زنی با برهنگی تمام اندام‌هایش، به خیابان بیرون رود؟! آیا هیچ زنی در تمام جهان، این حق را دارد، که از خانه‌اش لخت و عریان بیرون آید؟! گمان نمی‌کنیم که کسی باشد با «آری!» جواب دهد، که این کار از جمله حقوق آزادی زن است!! و گمان نمی‌کنیم که هیچ زنی باشد که این گستاخی را، بی شرمانه انجام دهد!! و تا آن جا که سراغ داریم، گمان نمی‌کنیم که زنی بدین صورت از خانه‌اش لخت و عریان بیرون آمده باشد، بدون این که کسی او را از ادامه راهش، متوقف نکرده باشد!!

بنابراین، هیچ زنی مالک این گونه حق آزادی نیست، پس بایستی مقداری از جسمش را پیش از آن که بیرون آید، بپوشاند و گمان نکنم که کسی در این مطلب با ما مخالف باشد...

این سؤال باقی می‌ماند که چه مقدار و چه اندامی از جسمش را بپوشاند؟ و چه کسی مقرر می‌دارد که چه مقدار از آن را بپوشاند؟! بهتر است آن چه را یک پزشک متخصص جراحی بیماری‌های زنان در فرانسه نوشته است، بخوانیم: «بی‌گمان اغلب بیماری‌های جنسی که ما از آن‌ها رنج می‌بریم، سبب‌شان اختلاط و آمیزش نامشروع میان مرد و زن است و اگر به اصل این مشکل برگردیم، در می‌یابیم، که سبب آن عدم شرم و حیای مرد و زن و بی‌حیایی آنان است، حیایی که خداوند در نهاد هر یک از مرد و زن نهاده است، به ویژه نزد زنان بیش‌تر و زیادتر است، زن بعد از این که حیا و شرم و آزرم را رها کرد او با این کارش با طبیعت و سرشت انسانی خود مخالفت می‌نماید لباس‌هایی را می‌پوشد که اندام‌های فریبنده‌اش را برهنه و کشف نماید، در نتیجه فتنه و آشوب در جامعه انتشار و گسترش می‌یابد و بعد از آن بیماری‌ها شیوع می‌یابند.»

و اضافه می‌کند و می‌گوید: «بایستی زن در طول عمرش، ملتزم به یک لباس آبرومندانه باشد، که صفات حجب و حیا و متانت را در وی تغییر ندهد؛ اگرچه نوع آن لباس تغییر کند. در قرون وسطی، لباس آبرومندانه و با حجب و حیای زن، همان لباس زنان روسپی و بی حیای قدیمی بود و متأسفانه امروز لباس محترمانه زنان همان لباس زنان روسپی قرون وسطی‌ست.

در آغاز، زن چهره خویش را با یک روپوش ضخیم همراه با سایر اندام‌های جسمش می‌پوشاند و زنان روسپی در آن وقت روبند نازک و شفافی بر رخ می‌کشیدند با حفظ پوشش تمام جسم خود و بعد از مدتی، گروهی از زنان بی حشمت و بی حجب و حیا جامه‌های بلند خود را به اندازه یک وجب بالای قوزک پا، کوتاه می‌کردند. سپس بعد از مدت دیگر زنان شریف و با آبرو نیز همان لباس روسپیان را می‌پوشیدند: درحالی که زنان بی شرم و حیا و بدکاره، بازوان و مقداری از سینه خود را برهنه کردند و بدین ترتیب امروز زنان شریف و نجیب ما، همان لباس روسپیان زمان‌های گذشته را می‌پوشند.»

بنابراین همان‌طوری که این جرّاح فرانسوی می‌گوید «بایستی زن در طول عمرش ملتزم به پوشیدن

یک نوع لباس باشد که صفات حشمت و آبرو و حجب و حیا در آن تغییر نکند؛ اگر چه نوع آن تغییر نماید...» بگذار صنعت پارچه بافی لباس زنان تغییر یابد و پیشرفت کند و بگذار نوع آن از پشم و پنبه و حریر طبیعی و ابریشم یا حریر مصنوعی باشد و پیشرفت کند. لیکن نباید از حشمت و حجب و حیای زن بکاهد، زیرا حشمت و حجب و حیا دگرگون نمی‌شود و تغییر نمی‌یابد و کاسته نمی‌گردد.

و تنها خداوند متعال است، که خصوصیات حشمت و آبرو و حجب و حیا را بیان می‌فرماید؛ هم‌چنین خصوصیات لباسی که بدان تحقق می‌بخشد و حجابی که آن را حفظ می‌نماید بیان می‌کند؛ بنابراین هیچگاه زن حق ندارد، که لخت و عریان بیرون آید. نیز حق ندارد که با لباسی بیرون آید، که بازوان و سینه و پشت و ساق‌ها و موهایش را کشف نماید، زیرا پوشش و پوشاندن، قابل تجزیه نیست و آبرو و حیا و حشمت تقسیم نمی‌گردد، چون شهوت هم تغییر نمی‌کند و غریزه دگرگون نمی‌گردد.

نهضت‌های آزادی زن در آمریکا، یک روز تمام را به سخن از تجاوز جنسی به زور اختصاص داد و در این باره سخنرانی‌ها و بررسی‌ها و مصاحبه‌های مختلف برگزار شد و تجاوز جنسی و غصب زن را بدین گونه تعریف کردند: «زن مورد غصب قرار می‌گیرد، حتی با یک نگاه تحسین‌آمیز در خیابان از طرف یکی از رهگذران، بنابراین تمام زنان قربانیان تجاوزان جنسی می‌باشند» تو را به خدا با این لباس‌های بی‌شرمانه و بی‌حجابی‌های وقیحانه که زنان به اصطلاح آزاد می‌پوشند و با این تعریفی که نهضت آزادی زن، از تجاوز جنسی کرده، چگونه ممکن می‌گردد که زن را از این تجاوز جنسی حمایت کرد و حفظ نمود؟!! پس حفظ زن از تجاوزات بی شرمانه تنها با پوشیدن حجاب اسلامی ممکن است!!

چرا حریت و آزادی زن محجبه در انتخاب حجاب، محترم داشته نمی‌شود و مورد رعایت قرار نمی‌گیرد؟

کسانی که به بی حجابی و برهنگی تن و زیور نمایی دعوت می‌کنند و براساس ادعای آزادی چنین می‌گویند و به آزادی باور دارند، چرا حق آزادی انتخاب حجاب را به زن محجبه نمی‌دهند و آن را محترم نمی‌شمارند؟!

به یقین یک زن غیر مسلمان، پاسخ دندان شکنی بدانان داده است؛ درحالی که حجت و برهانشان، منطق آزادی اراده و انتخاب است. آن زن «انی ارنو» داستان نویس و نمایشنامه نویس مشهور فرانسوی‌ست.

او در تعلیق بر منع دانش‌آموزان دختر با حجاب از ورود به مدارس می‌گوید: «به عقیده من، حجاب وسیله‌ی‌ست، که زنان مسلمان، به واسطه آن بر هویت فرهنگی خویش تأکید می‌نمایند و این چیزی‌ست که بایستی مورد احترام واقع شود، زیرا منع آن، خرق و پاره کردن پرده آزادی شخصی‌ست،

درست است که مدارس فرانسوی علمی هستند و بر مبنای دینی بنا نهاده نشده‌اند، لیکن این مسأله آزادی شخص است و همان جا دختران فرانسوی مسیحی هستند که با لباس دینی خویش به مدارس می‌آیند، بدون این که کسی بر آنان اعتراض نماید.»

و باز هم دختری که رییس اتحادیه دختران دانش‌آموز در فرانسه است، به نام خانم «کورین سیلو» هفده ساله، بدان پاسخ داده است و می‌گوید: «بی گمان این بزرگان هستند، که این مشکلات را به وجود می‌آورند. ما عکس العمل‌های فراوان و مختلفی شنیده‌ایم، به راستی برای ما مسأله ساده‌یی‌ست، که دانش آموزی حجاب بپوشد و هیچ مشکلی نیست، در مدرسه ما دو دختر دانش‌آموز هستند که دو سال است با حجاب به مدرسه می‌آیند، بدون این که هیچ مشکلی بیافرینند؛ همان‌طوری که دانش‌آموزان دختر یهودی روزهای شنبه از مدرسه غیبت می‌کنند و بعداً این غیبت را جبران می‌نمایند.» و دیدگاه وزیر آموزش و پرورش فرانسه «لیونیل جوسبان» نیز بدین دیدگاه رییس اتحادیه دانش‌آموزان دختر نزدیک است که می‌گوید: «بایستی نظر و عقیده دیگران محترم شمرده شود و بر ضرورت آن تأکید می‌نماید.»

هم‌چنین «میشل رواکار» نخست وزیر وقت نیز بر ضرورت احترام به آزادی عقیده و نظر دیگران تأکید نموده است.

و در بریتانیا... همین معرکه و جنجال تکرار شد، هنگامی که رییس اداره یکی از مدارس لندن، به بیرون کردن دو دختر با حجاب مسلمان بریتانیایی پاکستانی الاصل از مدرسه اقدام کرده بود، به سبب این که آنان، بر پوشیدن لباس شرعی اسلامی اصرار ورزیده بودند و مطبوعات و رادیوها و ایستگاه‌های تلویزیونی این خبر را پخش کردند، چند روزی بیش نگذشته بود، که جنجال و پیکار لباس شرعی اسلامی به صحنه سیاسی و دینی در بریتانیا کشیده شد و پدر این دو دانش‌آموز مسلمان ـ که از پزشکان مشهور متخصص چشم در لندن است ـ با شتاب نزد مؤسسات اجتماعی که از حقوق انسان دفاع می‌نمایند شکایت کرد؛ هم‌چنین شکایت را پیش مؤسساتی برد، که با تبعیض نژادی و جنسی می‌ستیزند و درخواست نمود که این تصمیم رییس اداره آن مدرسه را به سبب دلایل ضعیف و سست و توجیهات بی‌اساسش لغو نمایند و او را به پشیمان شدن از این تصمیم و اقدام و اجازه دادن، به بازگشت آن دو دانش‌آموز به مدرسه مجبور سازند؛ درحالی که لباس شرعی اسلامی خود را بپوشند.

به اعتبار این که این تصمیم موجب هتک حرمت آزادی شخصی و آزادی عقیده است و به اعتبار این که این تصمیم نوعی تبعیض نژادی و جنسی‌ست، زیرا این دو دانش‌آموز، آسیایی بودند و سرانجام طولی نکشید که دانش‌آموزان با لباس شرعی به مدرسه خویش برگشتند و رسانه‌های رادیو و تلویزیون، خبر زنده بازگشت آن دو دانش‌آموز به مدرسه را با لباس شرعی اسلامی پخش کردند و میلیون‌ها بریتانیایی و صدها دانش‌آموز دختر بریتانیایی، با سرود و کف زدن از بازگشت آنان استقبال کردند و

خوش آمد گفتند و میلیون‌ها نفر پدر آن دو دانش‌آموز را مشاهده کردند؛ درحالی که دخترانش را در آغوش گرفته بود و اشک می‌ریخت پیش از آن که آنان به مدرسه وارد شوند و همگی اشک شادی می‌ریختند، به شکرانه این که خداوند در پرتو اطاعت آنان از وی، آنان را موفق و پیروز کرده بود. بدین گونه زنان محجبه در فرانسه و انگلستان به سبب این که آزادی شخصی مصون و محفوظ است، پیروز و موفق می‌گردند؛ درحالی که در بعضی از کشورهای اسلامی حجاب منع می‌شود؛ ولی بی‌حجابی و کشف اندام و برهنگی را منع نمی‌کنند!![1]

دکتر عبدالکبیر المدغری می‌گوید:[2]

بی گمان از شگفت‌ترین چیزهایی که انسان می‌شنود این است، که در زمانی که ترکیه سرزمین خلافت اسلامی بود، از طرف محکمه دستوری آن‌جا، در تاریخ ۱۹۸۹ حکمی صادر می‌شود که منع پوشیدن حجاب در دانشگاه‌های آن جا را اعلام می‌نماید، زیرا با اصول و مبادی دولت ترکیه در تعارض است!! چه قدر از پاسخ یک دختر جوان به یک روزنامه نگار شگفت زده شدم که از وی پرسید: چرا حجاب می‌پوشید؟ و او جواب داد: چرا نپوشم؟! سپس گفت: اگر از یک دختر جوان بی حجاب سؤال می‌کردی، که چرا بدین وضع به دانشگاه آمده‌یی؟ به تو پاسخ می‌داد، این به تو مربوط نیست و من آزادم که هرچه دلم بخواهد بپوشم و محجبه نیز چنین است، پس مسأله آزادی شخصی‌ست.

پس کجاست ادبیات آزادی شخصی و کجاست حقوق آزادی انسان، که در بیانیه حقوق بشر در سازمان ملل متحد اعلان گردیده و مقدمه قانون اساسی کشورهای متمدن بدان شروع می‌شود؟! و کجاست نظارتی که سازمان عفو بین‌الملل، درباره دولت‌ها و حکومت‌ها، به منظور حفظ احترام به حقوق انسان، به عمل می‌آورد!! درحالی که می‌بیند و می‌شنود که حکومت فرانسه دختران جوان با حجاب را از مدارس و دانشگاه‌ها بیرون می‌کند و می‌بیند و می‌شنود که آن‌جا و این‌جا، دادگاه‌ها، احکام و تصمیماتی را صادر می‌کنند، مبنی بر طرد و راندن زن محجبه از مجامع و مدارس و دانشگاه‌ها، به

---

۱. در روزنامه «آفاق عربیة» چنین آمده است: یک قاضی در شهر شیکاگوی آمریکا، حکمی را صادر کرده بود که در نوع خود نخستین حکم بی‌نظیر در تاریخ ایالات متحده آمریکا بود، که آن قاضی در حکم خود شرکت «امریکان ایرلاینز» را محکوم کرده بود به پرداخت ششصد هزار دلار به یک زن مسلمان، که در امتحان استخدام آن شرکت قبول شده بود و اصرار داشت که لباس شرعی خود را همراه با لباس شرکت بپوشد و این شرکت که از بزرگ‌ترین شرکت‌های هواپیمایی آمریکاست، این مطلب را نمی‌پذیرفت و سخن گوی زن آن شرکت به نام شرکت تصریح کرد که ملتزم به پرداخت این مبلغ به عنوان خسارت به وی هست و عملاً قرار دادی را بین آن زن و بین کمیته فدرالی امضا کرد که باید برای کار متساوی آن مبلغ مطلوب را بدان خانم مسلمان بپردازد، جای تعجب است که روزنامه «الحیاة، الشرق الاوسط» این خبر را به اهتمام پخش نمودند، لیکن روزنامه‌های ملّی ما در مصر آن را نادیده گرفتند و خود را به نادانی زدند؛ درحالی که بسیاری از دختران در کشورهای ما، مورد تمییز و تبعیض و ظلم به سبب حجاب قرار می‌گیرند؛ هم‌چنین در تلویزیون، هر زن گوینده‌یی ملزم به پوشیدن لباس شرعی‌ست و پس از تمام شدن کارش در کشورهای اسلامی ما، آن را کنار می‌گذارند و نمی‌پوشند. «مؤلف»

۲. «المرأة بین احکام الفقه و الدعوة الی التغییر» ص ۲۸۱ - ۲۸۰.

بهانه این‌که حجاب با اصول علمی بودن حکومت تعارض دارد!! عجیب است که بی‌شرمی و بی‌آزرمی و بی‌حجابی با علم سازگار است؟!!

آیا رسوایی این دنیای مادّی علمی، بدین حدّ از انحطاط رسیده است که وجدان قاضیان دادگستری، اجازه می‌دهد که انسان از نور علم و معرفت محروم گردد و از مدرسه و دانشگاه خود بیرون کرده شود، به سبب این‌که حجابی پوشیده و دستمالی روی سر خود انداخته است؟ آیا این است تمدن غربی و مدنیت غربی و فرهنگ غربی؟!!! اسلام دامنه قدرت و سلطه خود را بر بخش عظیمی گسترده بود، که از شرق آسیا تا غرب افریقا و تا جنوب اروپا امتداد داشت و شریعت اسلامی، قانون اساسی این مناطق بود و هیچ جا سراغ نداریم، که مسلمانان، مسیحیان یا یهودیان را از پوشیدن لباس مختص به خود منع کرده باشند، خواه در اماکن علم و دانش، خواه در خیابان و... به بهانه این‌که این لباس‌ها با اصولی در تعارض است، که دولت بر مبنای آن بنیان نهاده شده است.

بی‌شک این تصمیمات و احکامی که قضات دادگستری در فرانسه یا در ترکیه یا در هر کشور دیگری در جهان و در یک کشور علمی صادر می‌کنند، مظهر و نشانه‌ی فقر فکری «لاییکی» و بی‌دینی و انحطاط و فرومایگی آن است و یک فکر و اندیشه افراطی به دور از منطق است و هیچ منطقی ندارد.

بی‌حجابی و تن‌نمایی، قیدی‌ست برای سرعت دادن امور

استاد محمد رشید العوید می‌گوید:(۱)

هرگاه انسان بخواهد که از خانه‌اش بیرون برود بایستی لباس معینی را بپوشد و محتاج عنایت و توجه ویژه‌یی‌ست و این ملتزم آرایش کردن چهره می‌باشد و تمام این‌ها مقتضی آن است، که مدت زیادی جلو آینه بایستد، آیا می‌توانیم ادّعا کنیم که این کارها، دلایلی بر حریت و آزادی این انسان هستند؟! آیا این کارها قیودی نیستند که از حرکت او می‌کاهند و بیرون رفتن او را از خانه‌اش به تأخیر می‌اندازند و مانع سرعت انجام دادن کارهایش می‌شوند و بسیاری از وقت او را می‌گیرند؟! آری، چنین است زنی که ملتزم به حجاب نیست، بایستی هر بار پیش از بیرون رفتن از خانه‌اش، مراقب شکل ظاهری خود باشد و لباس خود را انتخاب نماید و کرم رنگ‌های مختلف بر چهره بزند و موهایش را مرتب کند و وقت بسیاری را در پیش روی آینه ضایع نماید و صورتش و لباسش و موی هایش را هماهنگ کند، این چه حریت و آزادی‌ست که او دارد؟

او را با یک زن محجبه مقایسه کن که هرگاه ناچار باشد از خانه بیرون رود، برای کاری که پیش آمده است، فوراً حجاب خود را بر می‌دارد و در چند لحظه خود را بدان می‌پوشاند، پس او آزاد است از تمام آن چه آن بی‌حجاب تن و زیور نما، بدان‌ها گرفتار گردیده است!!

---

۱. «من اجل تحریر حقیقی للمرأة» ص ۱۵۹ - ۱۵۷.

اینک بدین مطلب توجه کن که بانوی رییس فیلیپینی «کورازون اکینو» به خبرگزاری «رویتر» در تاریخ ۷ ربیع الاول ۱۴۰۸ برابر ۱۹۸۷/۱۰/۳۰، اظهار داشته و می‌گوید: هنگامی که از یک خواب عمیق بیدار شدم و به من خبر دادند، که سربازان نافرمانی قصد ترور مرا داشتند، در آن وقت به فکر مرتب کردن شکل ظاهریم افتادم و در ادامه سخنانش در یک ضیافت مهمانی ـ که برای اتحادیه روزنامه نگاران بیگانه در فیلیپین تشکیل داده بود ـ گفت: اگر من یک رئیس مرد بودم، تمام کاری که بایستی بکنم، آن بود که به سرعت لباسم را بپوشم، اگر رئیس کشور یک زن باشد، آن وقت لازم است و اوضاع ایجاب می‌کند، که به آرایش و لباس خود اهتمام دهد و آن هم طول می‌کشد و ادامه می‌دهد و می‌گوید:

«برای من ممکن نیست که اجازه دهم از من عکس بگیرند؛ درحالی که تازه از رختخواب برخاسته‌ام.»

بدین شیوه می‌بینی که حجاب جوّی دیگر از آزادی فراهم می‌سازد و معنی دیگری به آزادی می‌دهد، که او را از این بی‌حجابی و تن و زینت و زیور نمایی، که حرکاتش را مقید می‌سازند و بیرون رفتن از منزل را به تأخیر می‌اندازند و اعصابش را خرد کرده و زمان زیادی را از وی تلف می‌کنند، آزاد می‌سازد.

تن نمایی و برهنگی، دعوت آشکاری‌ست، به زنا و فحشا و بی بند و باری مطلق

استاد عبد الله امین می‌گوید:[۱]

دختران جوان و زنان، در کنار پسران جوان و مردان، در گردش‌های سیاحتی، در سواحل و کنار دریا و در مکان‌های عبور و مرور و رفت و آمد همگانی، در روشنی روز، خود را برهنه می‌سازند، ما در زبان عربی برای تعبیر این حالت بی شرمانه، جز کلمات: تبرج و تهتک (تن و زینت و زیور نمایی و پرده دری وقیحانه و روسپی‌گرانه) نداریم که آن‌ها را برای نهایت بی‌شرمی و اباحیگری و بی مبالاتی به پاکدامنی و عفت و اخلاق و آداب انسانی به کار می‌بریم، به یقین نیاکان عرب ما ـ که خون و تمدن و دین و زبان‌شان را به ارث برده‌ایم ـ هرگاه زنی را می‌دیدند، که زیبایی‌های چهره و گردن را ظاهر نموده و با ناز و کرشمه راه می‌رود، او را با تبرّج وصف می‌کردند و می‌گفتند: «متبرجة» یعنی زینت و زیورنما و تن نماست و هرگاه زنی را می‌دیدند که مبالات نمی‌کند از این که بعضی از اندام‌هایش مانند ساق پاها و بازواناش برهنه است، او را با تهتک وصف می‌کردند و می‌گفتند: «متهتكة» یعنی پرده و جامه حیای خویش را پاره پاره کرده است و بدون اراده اندام‌هایش پیداست. به سبب وضع معیشتی و شیوه زندگیی که داشتند، معیشت کوچ و کوچ باری و نقل و انتقال آن چه در خانه‌هایشان هر خیمه‌یی برای یک خانواده بود، خیمه‌یی که حجاب و خود پوشی در آن دشوار بود و این بود مدلول دو لفظ. تبرج و تهتک،

---

۱. «مجله لواء الاسلام» شماره دوم سال ۱۳۶۶ هـ

نزد جاهلیت قدیم عرب که زنان فقط چهره و ساق پا و ذراع دستان را ظاهر می‌کردند و این دو لفظ را به عنوان زشت‌ترین ذمّ و نکوهش، بر آنان اطلاق می‌نمودند. اما کشف و پرده برداشتن و برهنه کردن سینه و پشت و بازوان و ساق پاها و ران‌هاو باسن‌ها و برهنه و لخت در انظار عمومی بر روی زمین یا رخت خواب دراز کشیدن یا نشستن به صورت زشت و وقیحانه و بی‌شرمانه، در ملأ عام، بی‌شک از بدعت‌های اهل این روزگار و جاهلیت قرن بیستم است و هرگز در گذشته، سابقه نداشته است و نمی‌توان، آن را با وضع «تبرّج» و «تهتک» که در دولت‌های عربی مختلف وجود داشت و بی‌شرمی‌شان را بدین دو کلمه توصیف می‌کردند، مقایسه نمود و سنجید و بی‌شرمی‌های اباحیگری و بی‌مبالاتی زنان امروز را نمی‌توان با مدلول این دو لفظ توصیف نمود.

بی‌گمان این برهنگی، دو منظور و هدف دارد: یک منظور و هدف قریب و یک منظور و هدف بعید، اما منظور و هدف قریب آن دعوت آشکاری‌ست، به فاحشه گری و روسپی گری و اباحیگری مطلق، اگر بدین معنی و منظور نیست و می‌پندارند که برای لذّت و برخورداری از آب و هوا و نور خورشید است!! پس چرا، حمام‌ها و پلاژهای مخصوص زنانه را ترک کرده‌اند تا این که به کلی از بین رفت و چرا اکنون سواحل و دریاکنارهای مخصوص زنان نیز ترک شده است؟! بی‌شک اگر این نوع فسق و فجور و بی‌شرمی‌ها، برای روسپی‌ها و فاحشه‌های مزدور، زشت و ناپسند و وقیحانه است قطعاً برای زنان آزاده مسلمان به مراتب وقیحانه‌تر و بی‌شرمانه‌تر و ناپسندتر است!! که به راستی موی بر بدن انسان باشرم و آزرم، راست می‌شود و نفرت و چندش از آن پدید می‌آید. بی‌گمان این برهنگی حیوان صفتانه، مردان و زنان و پسران و دختران و حتی کودکان را به فساد می‌خواند و به فساد تشویق و تحریک می‌نماید و پرده فضایل و اخلاق و آداب انسانی را می‌درّد و حرمت و احترامی باقی نمی‌گذارد و نسب‌ها را از بین می‌برد و حرامزادگی‌ها را شایع می‌گرداند و خانواده‌ها را از هم می‌پاشد و جوانان را از ازدواج منصرف می‌نماید و نسل با اخلاق در معرض انقراض قرار می‌گیرد و جوانان از تکامل نفسی خویش به علم و دانش و فضیلت و اخلاق باز می‌مانند و بدین رفتارهای ناشایست و عبث و لهو و لعب روی می‌آورند و در معرض خطرناک‌ترین بیماری‌های جسمی و روحی و اخلاقی قرار می‌گیرند و تمام این‌ها سرانجام به فروپاشی جامعه منتهی می‌شود. اما پندار باطل طرفداران برهنگی بدن، که می‌گویند: لباس پوشیده و محترمانه، مانع استفاده‌ی مفید بدن از هوا و نور خورشید است، دلیل چرندی‌ست که عقل منکر آن است و حسّ ظاهر نیز آن را تکذیب می‌کند و الاّ در طبیعت تن حیوان با پشم، یا با کرک، یا با موی پوشانده نمی‌شد و تن پرندگان نیز با پر پوشانده نمی‌شد و انسان هم از آغاز آفرینش در جستجوی لباس و پوشیدن بدن خود بر نمی‌آمد.

امّا پندار دروغین طرفداران بی‌حجابی و برهنگی، که می‌گویند: هرگاه مردم به برهنگی عادت کردند و الفت گرفتند، برهنگی تأثیر خود را از دست می‌دهد و کسی را به فساد نمی‌خواند و تشویق نمی‌کند!!

یک پندار باطل و خلاف عقل صحیح است، زیرا بی‌گمان برهنگی در جنس مخالف از چیزهایی نیست که با تکرار، تأثیر خود را از دست بدهد و مردم بدان الفت بگیرند و تحریک نشوند. بی‌شک این مسأله مانند صدای شلیک توپ‌های جنگی و صدای گوش خراش بمب‌های میدان جنگ نیست که سربازان میدان جنگ با آن الفت می‌گیرند و در آن جا می‌خوابند یا دروس نظامی خویش را حفظ می‌کنند و به خاطر می‌آورند، زیرا در پشت صدای گوش خراش توپ‌ها و بمب‌ها، غریزه‌یی سرکش وجود ندارد، آن گونه که در برهنگی و تن نمایی، غریزه جنسی و شهوانی سیری‌ناپذیر وجود دارد، که پیوسته درحالت سرکشی‌ست. همانند غریزه نیاز به خوردن و خوابیدن که پس از اشباع از بین نمی‌رود و به محض این که مجدداً در معرض آن قرار گرفت به سرعت و شتاب دوباره تحریک می‌گردد و مثل بار اول یا شدیدتر از آن برانگیخته می‌شود و اگر مجدداً اشباع نگردد، بیش‌تر تحریک می‌شود. به یقین انسان، به ویژه انسان متمدنی که استعدادهای درونی و عواطفش کاملاً به وسیله علم و دانش و هنر و تمرین و تدریب بیدار شده و احساسات و عواطفش نازک و حسّاس گردیده و معنی جمال و زیبایی را در هر چیزی، به ویژه در زن شناخته است و آن را امتحان کرده و نفس و روح خود را از انواع جمال‌ها و زیبایی‌های مختلف تغذیه نموده است، در مساکن و منازل و اسباب و اثاثیه و انواع خوراکی‌ها و مناظر زیبای باغ‌ها و چمنزارها و تفریحگاه‌ها و به ویژه در زنان، سزاوار است که بیش از هر چیزی، با دیدن منظره زن برهنه و اندام‌های فریبنده وی متأثر گردد و به هیجان آید؟ این مطلب نیاز به توضیح ندارد. بی‌شک ملت‌هایی که هنوز بر شیوه فطرت نخستین، برهنه و عریان مانده‌اند، مانند بعضی از ملّت‌های افریقا و جنوب آن، انواع مفاسد گوناگون و بیماری‌های پلید و آلودگی‌های چندش آور، در میان آنان شایع و گسترده است و برخی از این قبایل برهنه و عریان، برای حمایت از دختران‌شان از انحطاط اخلاقی، قوانین سختی دارند و با وجود آن، فسادهای غیر قابل توصیف و نامتناسب با فضیلتی که دنیای متمدن در جستجوی آن است، در آن جا فراوان است.

به یقین آتش این غریزه جنسی تا اشباع نگردد خاموش نمی‌شود و آن وقت هم موقتی خاموش است و آتش زیر خاکستر است و با اندک باد و تحریکی و منظره شهوت‌انگیزی، از نو مشتعل می‌گردد.

ما در کشورهای خود چگونه این غریزه سرکش را اشباع نماییم؛ درحالی که سنّ بلوغ دختران و پسران دوازده و سیزده سال است و هنوز آنان از دوره کودکی و خردسالی فاصله نگرفته‌اند و بازوهایشان توان واقعی نگرفته و ادراک و فهم‌شان کامل نشده و بی گمان حرارت و هوای گرم کشورهای ما، خود عامل نیرومندی هستند، برای اشتعال آتش این غریزه سرکش و ما مثل کشورهای اروپایی نیستیم که در هر چیزی کورکورانه از آنان تقلید و پیروی نماییم، کشورهای اروپایی سردسیر هستند و سن بلوغ در آن جا تا حوالی بیست سالگی به تأخیر می‌افتد و گاهی نزدیک است که هوای سرد آن جاها، این غریزه را خاموش و منجمد نماید و این وضع برهنگی و تن نمایی، نخستین بار در اروپا ظاهر گشت.

به سرعت شراره آتش آن و شر و تباهی آن، در مصر بالا گرفت و بدیهی‌ست که انتشار و گسترش آتش صفات رذیله و پستی و فرومایگی، در نفس و جان‌های بیمار و ضعیف و سست مزاج، سریع‌تر از انتشار آتش، در خس و خاشاک خشک بالا می‌گیرد و پخش و منتشر می‌گردد، زیرا فضیلت‌های اخلاقی و انسانی، قیود و زنجیرهایی هستند، که تنها جان‌های قوی و سالم و نفوس سلیم، طاقت تحمل آن‌ها را دارند، پس هرگاه رذایل اخلاقی در جان‌های ضعیف و سست و بیمار، رخنه نمودند، به آن گرایش می‌یابند؛ همان‌گونه که آب جوشان به سوی سوراخی کوچک سرازیر می‌گردد و پیوسته بر آن هجوم می‌آورد، تا سرانجام آن دیوار را که سوراخ شده است، ویران می‌سازد و خراب می‌کند.

مصریان - امروز بیش از همه کشورهای شرقی - شیفته تقلید و پیروی کورکورانه از اروپا هستند، به گونه‌یی که معایب آشکار آن‌جا را، محاسن می‌پندارند.

این برهنگی بی شرمانه در سواحل دریا، در کشورهای ما، به شهرها انتقال یافت، این است که تو می‌بینی دختران و زنان لباس‌های کوتاه بالاتر از زانو می‌پوشند «مینی ژوپ»، پس هرگاه نشستند و تو جلوی آنان بنشینی در اتوبوس عمومی، یا در مترو، یا در هر مکانی، به خوبی عورت‌های آنان پیداست و این علاوه بر سینه‌ها و بازوان و اندام‌ها و ساق‌ها و ران‌هاو غیر ذلک می‌باشد که تماماً برهنه و عریانند.

و هرساله کوتاهی و تنگی و کوچکی و نازکی این لباس‌ها، افزایش می‌یابد. این بود منظور و هدف نزدیک برهنگی بی شرمانه و آثار زیانبار مادّی و معنوی آن.

امّا منظور و هدف دورتر آن: حکمی که بر آن صدق می‌کند، قطعاً بازگشت انسان به توحش و بربریت است، زیرا این برهنگی، امتداد تدریجی برهنگی شدیدتر و بیش‌تر در آینده است!! و قطعاً مقدمه لخت و عریان شدن کامل است، نه تنها در سواحل دریاها در تابستان‌ها بلکه در تمام خشکی‌های کره زمین، در طول عمر و گروهی از مردان و زنان در اروپا این وضع را شروع کرده‌اند - که الگوی برتر ما هستند!! - بعد از جنگ جهانی اول که جنس مذکر و جنس مؤنث را به برهنگی کامل از لباس، حتی عورات و شرمگاه‌ها می‌خواندند، متأسفانه این دعوت بی شرمانه، طرفدارانی یافته بود و اگر جنگ جهانی دوم نبود، اخبار آنان از ما پنهان نمی‌ماند و این فرومایگی به ما نیز سرایت می‌کرد، مگر نه این است که کشور ما گرم سیر است، پس ما به برهنگی از لباس، از آنان سزاوارتریم!!!

بی‌گمان این دعوت غیر انسانی، بدعت آخر الزمان یا آخر عهد انسانیت است و آغاز گام نهادن در راه توحش و وحشیگری‌ست و بازگشت و بازگرداندن انسان به دوران نخستین در میان صفوف جانوران و حیوانات دیگر است، زیرا این گروه از کسانی که برهنگی و لخت و عریانی را، بر پوشیدن اندام‌ها ترجیح می‌دهند، اقامت در شهرها در میان مردم پوشیده که لباس دارند، برای آنان متناسب و ملایم نیست و آن را نمی‌پذیرند و مردم با اخلاق و دارای صفات انسانی نیز آنان را نمی‌پذیرند و آنان اقامت

در خانه و خوابیدن بر رختخواب نرم و گرم در میان چهار دیواری پوشیده را مناسب و ملایم حال خود نمی‌دانند و تا از این برهنگی منصرف نشوند و به لباس انسانی برنگردند، معقول نیست که درباره آن بیندیشند و گرنه این برهنگی بی‌شرمانه برای چیست؟!! و چرا چنین شده است؟!! بی‌گمان تنها سکونت در جنگل‌ها متناسب و ملایم آنان است و طرفداران این مسلک وحشیانه در اروپا چنین کرده‌اند و هرگاه به جنگل پناه بردند بایستی چنین کنند؛ همان‌طوری که طرفداران آن، در اروپا چنین کرده‌اند، پس بایستی برای پرهیز از حیوانات درنده بر روی درختان بالا روند و نسل‌ها از آن بگذرد، پس پوست بدن‌شان این طراوت و نازکی و زیبایی را از دست دهد و بدن‌شان پوشیده از پشم و موی گردد و ناخن‌هایشان بلند شود و کف دستان و پاها و استخوان‌هایشان را بپوشاند و خلقت و شکل آنان تغییر کند به گونه‌یی که متناسب و هماهنگ با این نوع زندگی گردد، زیرا شغل و وظیفه، اندام مخصوص خود را می‌سازد.

دور شدن انسان از تمدن و متمدنان، موجب می‌گردد که نیاز خویش به کلمات زبان را از دست دهد و فراموش نماید و طبیعی‌ست با دور شدن از تمدن، از سرچشمه تمدن نیز که مدرسه است، دور می‌شود و هرگاه از مدرسه دور شد، نور علم و معرفت را از دست می‌دهد و پس از آن پیوند او با انسانیت می‌گسلد و به طور قطعی پیوندش با توحش استحکام می‌یابد، زیرا امتیاز انسان بر دیگر حیوانات، نطق و سخن گفتن و عقل است، پس اگر آن‌ها را از دست بدهد، انسانیت خویش را نیز از دست می‌دهد، به یقین انسان هنگام پیدایش نخستین خویش، برهنه و زبان بسته و لال بوده است، نمی‌دانست که چه بگوید و چه کار کند و بین او و سایر حیوانات فرقی نبود، سپس به تدریج در پرتوی هدایت خدا در مدارج ترقی گام نهاد، تا این که به تمامی خود را پوشاند و تمام زبان‌ها را یادگرفت و علوم و معارف را آموخت و دایره درک و فهمش گسترش یافت و به تدریج خانه‌ها و قصرها و کاخ‌ها ساخت و گستردنی‌های نرم و گرم را برای خویش ایجاد کرد و خانه خویش را با شیفتگی آراست و هم‌چنان با طی زمان و گذشت روزگاران در مدارج کمال بالا رفت تا این که امروز به قلّه کمال خویش صعود نموده است و اکنون با این توحش که سرچشمه آن برهنگی‌ست، می‌خواهد از این قله کمال انسانی فرود آید و به مرتبه انحطاط و عقب ماندگی حیوانی سقوط نماید...

آیا نمی‌توانیم حکم کنیم به این که برهنگی و بی حجابی دختران و زنان، در کنار دریاها و در شهرهای بزرگ، بدان شیوه که دیده می‌شوند، اکنون آغاز گام نهادن در راه توحش است و به سرعت هم گام بر می‌دارند؟! و آیا دلیلی از دلایل محکم آن نیست؟! و نشانه‌یی از نشانه‌های رستاخیز نیست؟!

به یقین ما می‌توانیم، این ادّعا را بکنیم و این حکم را صادر نماییم و کسی که عقل و خرد و شعور انسانی داشته باشد، نمی‌تواند منکر آن گردد...

زنان قرن بیستم

خانم دکتر سعاد الطویل می‌گوید:[۱]

می‌بینی که علم و فرهنگ و معرفت بر عقل و خرد این زنان عقب مانده محجّبه تأثیر ندارد؟! مگر این زنان محجبه نمی‌دانند که در قرن بیستم زندگی می‌کنند؟ این چه روحیه و اعتماد به نفسی‌ست؟ چرا به رنگ جامعه‌یی در نمی‌آیند، که در آن زندگی می‌نمایند؟

مگر مردان لولو و غولند، که آنان را بخورند؟ این همه حیا و آزرم زائد چیست؟ این خشکی و قشری گری چیست؟ ما امروز در قرن بیستم هستیم و جامعه امروز به ما اجازه نمی‌دهد که بدین شکل عقب مانده ظاهر شویم!!

آری، سؤال‌های بسیاری‌ست که امروز میان زنان قرن بیستم، ردّ و بدل می‌گردد، تحصیلاتی که خرد بشری را صیقلی می‌دهد و بقایای جهالت و عقب ماندگی را از میان بر می‌دارد، این بی خردها گمان می‌کنند که حجاب زن امروز، یکی از این بقایای جهالت و عقب ماندگی‌ست، مثل این که این بی‌خردها و پوچ‌گراها از تحصیلات و درس خواندن هیچ بهره‌یی نبرده‌اند!! و لباس‌های گوناگون در مجلات مختلف را ندیده‌اند، بلکه درست در گذشته باقی مانده‌اند، که روسری بر چهره خود آویزان می‌کنند و جوراب‌های ضخیم و عباها و رداهای گشاد می‌پوشند، تا این که مردم با نگاه تحقیرآمیز بدانان می‌نگرند و بدانان گفته می‌شود: «مخالفت کن، شناخته می‌شوی» پس زنان محجبه حتماً با آنان مخالفت می‌کنند، تا شناخته شوند، که مسلمانند و از جمله زنان فاسق و فاجر و بدکاره نیستند و از جمله افراد لشکر رسول خداﷺ می‌باشند و از حزب شیطان نیستند. آیا تو ای خانم بی‌حجاب و تن و زیور نما، نمی‌دانی که فرهنگ و معرفت و دانش، خردها را می‌زداید و صیقلی می‌دهد و منور می‌سازد و پرده تاریک جهالت را بر می‌دارد و بر قوت و نیروی ایمان به خدا می‌افزاید، چون می‌فرماید: **إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ الْعُلَمَاءَ** یعنی به حقیقت این عالمانند که خدا را می‌شناسند و از نافرمانی وی می‌ترسند. هر اندازه دانش و علم انسان بیش‌تر گردد، خدا را بهتر و بیش‌تر می‌شناسد و از نافرمانی او بیش‌تر می‌ترسد، خداوند خیر هرکس را بخواهد فقه در دین و آگاهی دینی به وی می‌بخشد و کلمه علم یک لفظ عام است و تنها محصور در علم دینی نیست، که انسان را به تنهایی به خدا و عبادت وی می‌رساند، بلکه حق هر علمی‌ست که انسان را به خدا برساند و رسیدن به خدا و ترس از نافرمانی او، احتیاج به تخصص ندارد، آن گونه که بعضی به دروغ چنین می‌گویند، که اگر علوم دینی بخوانند، باید دین دار باشند!! پس اگر مرد و زن مسلمان، به یکی از دانشکده‌های دانشگاه برود، باید موجب ترک دین گردد و به انواع بی‌حجابی و زینت نمایی بی‌شرمانه روی آورد، زیرا نفس خویش را از پیوستن به خدا و مراجعت او، در

---

۱. مجله «حضارة الاسلام» ص ۱۱۵۰.

آشکار و نهان، دور کرده است و نگاهش بر یک زن محجبه مسلمان، بر این مبنی باشد که از وی دور است و از قافله تمدن دروغین، تمدن قرن بیستم عقب مانده است.

آری، درحقیقت خواهر مسلمان حجاب پوش ما از این تمدن، عقب مانده است، تمدن جاهلیت قرن بیستم، تمدن شیاطین انس و جنّ، زن مسلمان امروز به نظر زنان امروزی، رجعی و واپس گراست، پس اگر مقصودشان از این ارتجاع، بازگشت به دوره اول اسلامی‌ست، خوشا بدین بازگشت و رجوع. انسان بیمار می‌شود و هزینه‌های فراوانی می‌کند و در جستجوی درمان‌ها و معالجات بر می‌آید، تا به حال صحت و تندرستی اول خود برگردد و امروز در این قرن بیستم ملت مسلمان ما، به میکروب‌ها و جرثومه‌های فساد تمدن مبتلا گردیده است، که در عقول و خردهای بشری نفوذکرده و خرد و دین‌شان را ربوده است و مثل دیوانگان شده‌اند. من و هر مسلمان راستین دیگری می‌گوییم: بهترین درمان و معالجه، برای مبارزه و پیکار با این جرثومه‌های فساد امروزی، تنها بازگشت به اسلام راستین است. تو گمان می‌کنی که زن مسلمان، با حجاب شرعی پوشیدنش، بیمار می‌گردد و خویشتن را در عزلت و گوشه گیری قرار می‌دهد و هم‌چون خرگوش از عزلت خوشش می‌آید؟!

با وجود این که انسان موجودی اجتماعی‌ست؟! آیا شما زنان نمی‌دانید که اختلاط و آمیزش با مردان، موجب تهذیب و پرورش مشاعر و احساسات می‌شود و نیروهای سرکوب شده را فعال می‌کند و به جنس زن آداب سخن گفتن و حسن معاشرت می‌آموزد؟!

ای خانمان بی‌حجاب و برهنه! حجاب برای زن بیماری نیست، بلکه به حقیقت حجاب برای حفظ و صیانت زن و دور کردن وی از چشم‌های گرسنه و نگاه‌های پلیدی‌ست که به وی خیره می‌شوند، چگونه به زن اجازه داده شود که خویشتن را برهنه سازد و خود را بیاراید و با مردان بیامیزد و اندام‌های فریبنده و محرک خود را نمایان سازد و با جنس مخالف به گفتگو بپردازد، سپس به مرد بگویند که تو نباید به وی بنگری و نظر تو به وی حرام است؟!!

مگر نه این است که بیرون آمدن وی بدین شکل و صورت برای این است که نظر مردان را به خود جلب نماید؟! با کدام حسن نیتی این کار را می‌کند؟! این اختلاط و آمیزش کدام مشاعر و حواسّی را تهذیب و پاکیزه می‌گرداند؟ کدام نیروها را صرف می‌کند و چه چیزی را می‌آموزد؟! آری، اختلاط و آمیزش ادراکات عاطفی زن را تربیت می‌کند تا فریب سخنان شیرین و فریبنده مرد را بخورد و خود را در آغوش وی اندازد و نیروی سرکوب شده خویش را با نزدیکی به وی صرف کند و با وی به گفتگو بپردازد و درسی به وی بیاموزد همراه با موج عاطفه و احساس که هرگز فراموش نخواهد کرد، تا این که طعمه شکار وی گردد، سپس او را گریخته و رانده از جامعه، به حال خود رها کند، که نه خانه‌یی دارد و نه فرزندی، این است نتایج درخشان این اختلاط و آمیزش و این است واقعیت تمدن امروزی، بلکه این است منتهای وحشیگری که از همان روز اول، اسلام با آن جنگیده است، لیکن چه می‌توان کرد، که

این دلایل و سخنان، زن بی حجاب و برهنه را قانع نخواهد کرد و اگر قانع هم شود، بازهم برمی‌گردد و می‌گوید: چگونه امروز از زن محجبه خواستگاری می‌شود، اگر بیرون نیاید، مگر مانند پیرزنی که سال‌های متمادی، از عمر وی گذشته است؟! پس برهنگی و بی‌حجابی و آمیزش با مردان دَرِ ازدواج را به رویش میگشاید. این دیدگاه به نظر من، منتهای وقاحت و بی‌شرمی‌ست، که زن در قرن بیستم بدان رسیده، بعد از این که حیای ناشی از ایمان را، از وی گرفته است، بازار ازدواج همیشه درگذشته و حال باز بوده و هست و هرگز بسته نمی‌شود و ای خانم بی‌حجاب و تن‌نمای! بدان و یقین داشته باش، که مرد مسلمان عاقل و خردمند به زن بی‌حجاب نگاه نمی‌کند، جز با نگاه خشم و لعنت و نفرین و استهزا. درست است که حجاب شرعی نصف یا بیش‌تر جمال و زیبایی زن را می‌پوشاند و او را غیر از حقیقت خود نشان می‌دهد و ظاهر می‌سازد، ولی زن در هر شکل و لباسی که باشد، هرگز خالی از فتنه و فریب و تحریک مرد نیست، لیکن خواستگار مسلمان حق دارد از نظر شرع، زن مورد نظرش را در حدّ معقول به صورت بی حجاب ببیند، در صورتی که خواستگار، خواهان ازدواج با وی باشد و این شرع و قانون، با شرع و قانون شمای بی‌حجاب، قابل مقایسه نیست، تا به بازار ازدواج بروی و یکی از شما در خیابان به گونه‌یی باشد، که مرد جوان به سر وی نگاه کند، گمان نماید که به قلّه اورست می‌نگرد و از آن بالا می‌رود و هرگاه به صورت او نگریست، گمان نماید که به نقشه جهان می‌نگرد.

من منکر زینت و زیبایی زن نیستم که اسلام آن را مباح کرده است، لیکن منکر آن هستم که جلو نامحرمان بیرون آید و اگر زن بدین شیوه بیرون آمد و قصد ازدواج داشت، بعد از این چه چیزی برای وی باقی می‌ماند؟ چه چیزی مانع حجاب وی است؟ این پرسش، توجیهات دروغین برای وی می‌سازد، که بی‌حجاب‌ها را قانع می‌کند، زن شوهر کرده بی‌حجابی که با زینت و زیور و تن نمایی بیرون می‌آید و با مردان می‌آمیزد و با شوهرش بیرون می‌رود، آیا هدفش برگزیدن شوهر دیگری برای خود نیست؟! اگر نیّت وی چنین نیست، چرا با زنان مثل خود به مسابقه و رقابت لباس می‌پردازد؟! و چرا حشمت و آبرو و حجب و حیا را حفظ نمی‌کند و به شوهر خویش راضی نمی‌گردد و از کارهای پیشین خود دست بر نمی‌دارد؟! و تکرار می‌کند و می‌گوید: خداوند غفور و رحیم و آمرزنده و مهربان است؛ درحالی که فراموش می‌کند یا خود را به فراموشی می‌زند، که خداوند عقاب شدید نیز دارد، برای گناهکارانی که از فرمان وی سرپیچی می‌نمایند.

بی‌شک اختلاط و آمیزش زن، همراه با شوهرش و با رفقای مرد و زنان‌شان، خود سبب و موجب لغزش یکی از آنان بدین شرایط جدید می‌گردد، پس او یا شوهرش به خاطر حفظ وظیفه، خویشتن داری می‌کند و با نفس خویش مقاومت و ایستادگی می‌نماید، پس حتماً اضطراب و آشفتگی درونی و شاید بیرونی پیش می‌آید و خانه به جهنمی تبدیل می‌گردد که آتش آن خاموش شدنی نیست و این چیزی‌ست که نه تنها امروز بلکه در تمام روزهای قرن بیستم، پیش می‌آید. کودکان فراری و آواره و

خانه‌های ویران شده با طلاق و جدایی زن و شوهر از هم، یک واقعیت جدّی‌ست، خواه زنـان قـرن بیستم بدین حقیقت اعتراف کنند یا نکنند؟

ای خواهر مسلمانم!! حتماً به دادگستری‌ها رفته‌یی یا خواهی رفت و با زنان از این قبیل که از آنان سخن گفتم روبه‌رو می‌شوی، پس حتماً برحذر باش از این که از آنان متأثر شوی و تحت تأثیر سوء آنان قرارگیری، به عقیده ثابت خویش، باور محکم داشته باش و در ایمانت قوی باش تا دیگران از تو تقلید نمایند و تو تقلید مکن، زیرا تقلید نشانه‌ی ضعف نفس و بی‌اعتمادی به خویشتن است و هـرکس در دینداری‌ات به تو متعرض شد، از خود و عقیده‌ات با هر روش ممکن دفاع کن و در کـمین وی بـاش، بی‌شک تو ای مسلمان! این سخن پیامبر ﷺ را می‌دانی که می‌فرماید: «مَنْ رَأى مِنْكُمْ مُنْكراً فَلْيُغَيِّرْهُ بِيدِهِ، فَأنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَ ذَلِکَ أضْعَفُ الأيمانِ.»(۱)

(هرکس از شما کار ناشایست و منکری دید، با دستان خود و به زور آن را تغییر دهد و مانع آن شود، پس اگر با دستان خود نتوانـست، باید با زبان خود مانع آن شود و از آن نهی کند، پس اگر آن را نیز نتوانـست، باید با قلب خود از آن نهی کند یعنی در دل از آن نفرت داشته باشد و با صاحب آن، همراه و دوست نباشد و این ضعیف‌ترین پایه ایمان است و اگر این هم نباشد دیگر ایمانی در کار نیست.) پس ای خواهر مسلمانم! این نیروی ایمان است که زبان و دست تو را، برای بستن دهن این زنان بی حجاب، مسلط می‌کند و بدان نیرو می‌دهد و کاری کن که سخنان‌شان چون گرد و غبار در مسیر تندباد باشد و غبار تقلید و پیروی از آنان را، از خویشتن دور ساز و بر عقیده و باور خویش ثابت قدم باش، زیرا همان‌طور که می‌دانی، دعوت اسلامی منتشر نشد و جهان را فرا نگرفت، مگر در پرتو صبر و ثبات پیامبر ﷺ و یارانش، بنابراین قانون اصلی ما قرآن است و پیامبر ﷺ و همسرانش رهبران و الگوی ما هستند، خواه زنان قرن بیستم راضی باشند، یا نباشند، برای ما مهم نیست همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَافِرُونَ﴾ (توبه: ۳۲)

«کافران و بی‌باوران می‌خواهند که با دهن و نفس پلید خود، نور خدا را خاموش کنند و خدا نمی‌پذیرد مگر این که نور خویش را کامل نماید؛ اگرچه کافران و مشرکان ناخشنود باشند.»

(چـراغـی را کـه ایـزد بـرفروزد — چو ابله پف کند، ریشش بسوزد)

زمزمه‌یی و نجوایی در گوش «حوّاء»

از وی شنیدم - خدایش بیامرزاد! -(۲) که در ایام شوّال می‌گفت: به راستی روزهای پوشش و صیانت و عفّت بود!! و کسی چه می‌داند که به زودی رحمت می‌فرستیم برای این روزهای کـنونی بـا عـبارات

---

۱. «مسلم» (۴۹) (۷۸، ۷۹).

۲. به قلم ابن الزمان.

حسرت‌انگیزتر و کلماتی تأثر آورتر و می‌گوییم خداوند برگرداند این روزها را، به راستی روزگار مردانگی و پاکی و عفّت و حیا بودند!!

این سخنان درخاطرم می‌گذشت؛ درحالی که راه هتلی را در یکی از شهرهای خودمان طی می‌کردم، که هنوز آن شهر بسیار دگرگون و پیشرفته نشده بود!! در هر قدمی که به سوی آن هتل بر می‌داشتم، خیال می‌کردم که در نمایشگاه گوشت‌های بشری هستم، اگر خیالاتی نشده باشم، اکنون من در کشتارگاه و مسلخ بزرگی هستم، سلاخ‌خانه انسانی، پشته‌هایی ازگوشت، ستون‌هایی ازگوشت، که شام و بام در خیابان‌ها در رفت و آمدند... شگفتا از این گوشت‌ها، با ماشین گوشت شهرداری حمل نمی‌شوند!! و بر دوش قصابان نیز نمی‌باشند!! بلکه آن‌ها بر ساق‌ها بلورین زیبا رویان حمل می‌شوند!! و با پا وگام‌های آنان حرکت می‌کنند... این خودگوشت آنان است که پرده‌های حجاب خویش را پاره کرده‌اند: سینه‌ها وگردن‌ها و پشت‌ها و زانوان و...!!! و این‌ها را به نمایش عموم گذاشته‌اند، بدون استثنا و بدون بها!! و هیچ نرخی روی آن‌ها نیست و تمام چشم‌ها بدان‌ها خیره شده و آن‌ها را مجانی و بدون حساب می‌بلعند!... نتوانستم زبان خویش را کنترل کنم و ناخودآگاه فریاد زدم، وای! چه حراجی بزرگ و مفتی!! چیست این همه ارزانی؟!! وای! چه قدر قیمت‌ها پایین آمده است؟!! چیست این مسابقه آتشین هولناک سرسام آور در نمایش؟!! درست است که چشمان را بگشایی و برهم نهی، اما برهم نهادن بهتر و نیکوتر است!!!

این کیست که می‌گوید: نرخ و قیمت گوشت گران شده است؟! کیست که چنین ادّعایی می‌کند؟! او حتماً نادان است، او حتماً مقصودش گوشت حیوانات و چهارپایان است از قبیل گوسفندان و خوک و گاو که گران شده است!!

اما گوشت نازک و ترد و تازه این‌ها، گوشت دختران حوّاء، قیمت و بهای‌شان بسیار پایین و بی‌نظیر است!!...

جای تعجب است! که دختر معاصر حوّاء، به ویژه تحصیل کرده‌ی بافرهنگ امروزی خشمگین می‌گردد، اگر هنگام مناقشه وگفتگو، به وی بگویی تو جنس لطیف هستی و تو زن هستی، او از این لفظ، احساس حقارت و اهانت می‌نماید، اگر به وی گفته شود تو عنصر «تمتع و لذّت» در جامعه هستی!! از این مطلب می‌شورد!! آری، او خشمگین می‌شود و از آن می‌شورد و طرف مقابل را به جهل و نادانی متهم می‌سازد و او را عقب مانده و خشک وگاهی دیوانه می‌خواند!! و چه بسا او را مزدور اسراییل بنامد!

من به نوبه خود از این شورش و خشم، در حدّ ذات آن‌ها، شگفت زده نمی‌شوم، چون خودم فرزند زنم و شوهر زنم و برادر زنم، او نصف جامعه است و یکی از دو پایه و ستون اساسی جامعه می‌باشد و او مربی و راعی و پرورش دهنده جامعه است و او مادر جامعه و در انسانیت و بشریت دوقلوی مرد است و او از نفس و جنس مرد است؛ همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ (روم: ۲۱)

«و از نشانه‌های او این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید.»

و در نتیجه او سرچشمه رحمت و محبت و مهربانی جاویدان است... و چیزی که مرا تا سرحد دیوانگی شگفت زده می‌سازد، تناقضی‌ست ترسناک بین رفتار و سلوک زن از یک طرف و بین گفتار وی از طرف دیگر!! و الاّ این چه معنی دارد که او نفس خویش را به جامعه به طور عام و به مرد به ویژه تنها به صورت جسم و گوشت عرضه می‌کند؟! یعنی او فقط جنبه مادّی حیوانی دارد نه معنوی؟ و این به چه معنی‌ست که خود را در معرض دید جنس مخالف خود قرار می‌دهد، به گونه‌یی که پیوسته سال به سال جامه‌اش کوتاه‌تر و کوتاه‌تر می‌گردد با فریبندگی و گمراه‌سازی که پیوسته در سطح پست‌تر و پست‌تری نمود می‌یابد؟!! سپس این به چه معنی‌ست که نفس خویش را، بدین شکل اهانت آور و رسواگرانه بر جنس مخالف عرضه می‌دارد و برهنه و عریان از هر پرده و پوششی‌ست، جز پرده و پوشش شیطان و شیطانی؟!! آیا این بدین معنی نیست، که خویشتن را متهم می‌سازد و اتهام را نیز اثبات می‌کند و با اعمال خویش تأکید می‌کند، بر صحت این اتهام که او تنها یک جنس ماده مخالف مرد است و بس؟! و این که او تنها وسیله لذّت و تمتع مرد است و چیز دیگری نیست؟! و این که او تنها بدن و گوشت و فتنه و فریب و گمراه کننده است؟!! این حوّای معاصر، برای دختر آینده‌اش، چه چیزی باقی گذاشته است؟! و برای شوهرش چه چیزی باقی گذاشته است؟!

و برای شب زفاف و عروسیش اگر تقدیر یار باشد که ازدواج کند، چه چیزی را حفظ کرده و نگه داشته است؟!!!

گمان نمی‌کنم که هیچ با انصافی، با من مخالفت کند، در این که می‌گویم: بی گمان خواستگار و شوهر و داماد و بقال و حمال و کفاش، همگی با هم شریک هستند در زنی که اندام‌های فریبنده خویش را این گونه ارزان ارائه می‌کند و تن خویش را با این بی شرمی آشکار، به نمایش می‌گذارد، برای هرکسی که ایستاده یا نشسته، یا رهگذر است یا فاسق و فاجر، در خیابان می‌گذرد، یا در کوچه رفت و آمد دارد، یا در دکان مشغول فروش کالای خویش است یا بر راسته راه نشسته است خوب است.!!!

سهام این مشارکین از نظر کثرت و قلّت با هم متفاوت است لیکن شرکت در آن حتماً برقرار است!!

و اگر در این شرکت خواستگار و داماد و شوهر راکنار بگذاریم این پرسش برایمان پیش می‌آید: به راستی زن معاصر برای وطنش و میهنش چه مدت از وقت خویش را باقی گذاشته است و چه اهتمامی بدان می‌دهد؟ سپس برای خانه و فرزندش اگر داشته باشد، چه چیزی باقی گذاشته است، وقتی که همه‌ی اوقات و اهتمامش را صرف خود آرایی و گمراه سازی و خود نمایی و گشتن دنبال فروشگاه‌های لباس و مدهای جدید و آرایشگاه‌ها و کفاشی‌ها می‌نماید و به نظر من و دیگران دختری از این گونه دختران روز، هر اندازه سطح فرهنگ و دانش وی بالا رود و پیشرفت کند و تنور میهن دوستیش سوزان و مشتعل

گردد، گمان نمی‌کنیم که شایستگی آزادی و آزاد کردن میهن و تربیت کودکان یا اداره منزل را داشته باشد، چه رسد به سربلندی میهنی که دچار مصیبت گشته و دچار دشمنی گردیده است که مکارتر و پلیدتر و درنده‌تر و جدّی‌تر از وی وجود ندارد و با تمام سادگی می‌گوییم: بی گمان زنی که هیچ فکر و قصدی ندارد جز خرید لباس از فروشگاه‌های مدرن لباس که پشت این فروشگاه‌های مهم لباس جهانی تعداد اندکی صهیونیست جهانی قرار دارد که آن‌ها را تغذیه می‌نماید و آن‌ها را می‌سازد و فعّال می‌کند و در روزنامه‌ها و مجلات و سینماها و تلویزیون‌ها و کاتالوگ‌های رنگارنگ متنوع، برایشان به تبلیغ و ترویج و تشویق می‌پردازد، به قصد سرگرمی و مشغول کردن و افشای فساد و افساد اخلاق جنس بشری به طور کلّی و به ویژه ما عرب‌ها و مسلمانان که دشمنان مستقیم خود می‌داند... بی‌شک زنی از این نوع، بی‌ارزش‌تر از آن است که همسر یا مادر یا مجاهدی باشد که مشکلات امت و ملت خود را احساس نماید و بار سنگین تکالیف و وظایف جامعه خود را به دوش بکشد و برای شستن لکه ننگ و عار آن، تلاش و کوشش نماید.

زمزمه و نجوای دیگری را می‌خواهم در گوش حوّاء بدمم و بگویم:

تا کجا ای حوّای روزگار!! - مقصود جنس مؤنث است - آیا این فرومایگی و پستی پایانی ندارد؟! این تن فروشی تا کی؟ چرا همه چیز را به بازی می‌گیری؛ درحالی که واقعیت بسیار جدّی‌ست؟!! تا کی در فکر لهو و لعب و بوالهوسی هستی؛ درحالی‌که دشمن در کمین است؟! آیا بیش از این برهنگی و اباحی‌گری و پرده دَری و قبول فحشای ارزان و پستی درحالی که تو نمی‌دانی بهای سنگین و کمرشکنی از خود می‌پردازی؟!!

من تصور می‌کنم که مترقی‌ترین سطح و مستوایی که خواب آن را می‌بینی، یا در عشق بدان می‌سوزی و بهترین نمونه جامعه‌ی آزاد، که دغدغه و آرزوی رسیدن بدان را داری، همانا جامعه‌ی پاریس و لندن و امثال آن باشد، مگر نه این است؟!!

پس بشنو چیزی که یکی از دختران هم جنس تو، نوشته است، او یک زن نویسنده و سردبیر یک مجله عربی بیروتی کثیر الانتشار است، او یک بار از فرانسه به مجله خود نوشت، «بی گمان بهای یک دانه هلو در لندن و بهای یک خوشه انگور در پاریس، بالاتر از بهای یک زن است!!... وای چه ارزشی!!!

این‌ها منطق سلیم را نیز از دست داده‌اند

تقریباً یک سال قبل، بیمارستان «الضیافة التخصصی» در محله زیتون در قاهره اعلام کرد، که یک بخش جداگانه‌یی برای زنان محجبه، مخصوص بیماری‌های زنان و زایمان را افتتاح کرده است که تنها پزشکان و پرستاران زن در آن بخش کار می‌کنند و در بیمارستان برای زنانی که علاقمند به طبابت بر دست مردان باشند نیز امکانات دیگری وجود دارد. گروهی از پزشکان به معارضه و مخالفت برخاستند و اعلان نمودند که این افراط گرایی و تجارت با دین است، بایستی با آن جنگید و ایستادگی

نمود و غیر آنان نیز گفتند که این مقبول نیست، چون یک عمل تجاری صرف در پوشش و زیر پرده دینداری‌ست، به تعبیر آنان باید از آن دوری گزید. اما خانم دکتر نوال سعداوی از اعتراض به افتتاح بخش ویژه زنان ـ که تنها پزشکان متخصص بر آن اشراف دارند ـ تجاوز نمود و علاوه بر آن، به اعتراض بر حجاب نیز پرداخت و به هر دو مطلب اعتراض نمود و متن گفتارش چنین بود: «به نظر من حجاب اخلاق زن را ضعیف و سست می‌کند و حجاب اهانت و خواری‌ست، نسبت به زن و یک نوع ترس و هراس است، زن محجبه از آمیزش و اختلاط با مردان بیم دارد و از نگاه بدانان می‌ترسد، زیرا چیزی غیر از عمل جنسی او را مشغول نمی‌سازد!!!» روزنامه «الوفد» ۱۴۰۷/۲/۵ هـ - ۱۹۸۶/۱۰/۹ میلادی، گوید: این مطلب را بررسی و عرضه می‌کنیم، تا بدان اشاره نماییم که حمله به زن مسلمان و علاقمند به عدم کشف اندام خود برای مردان نامحرم و حفظ حجاب شرم و حیا و پاکدامنی، صورت می‌گیرد و هنوز نیز پیوسته مورد حملات پرخاشجویانه‌یی واقع می‌شود که اشخاصی آن حملات را بر می‌انگیزند، که نه تنها عقیده اسلامی را از دست داده‌اند، بلکه منطق سلیم را نیز از دست داده‌اند و ردّ ما بر این گونه اشخاص بی‌دین و بی‌عقل، به ایجاز به شرح زیر است:

۱. آیا این اشخاص به اروپا و امریکا رفته‌اند؟ مگر نه این است که زن در آن جا، برابر مقیاس و معیار آنان، آزادی مطلق خویش را یافته است؟ مگر هنگامی که از محلات و مکان‌های تجاری دیدن نموده‌اند، متوجه نشده‌اند، آن‌جا که لباس‌های زنانه و مردانه را می‌فروشند، اتاق اندازه‌گیری لباس و «پروی» مخصوص مردان و زنان از هم جداست؟!

و این که سرویس بهداشتی زنان و مردان در تمام این کشورها جداست و مختلط نیست، یعنی بعضی از این سرویس‌ها مخصوص زنان و برخی دیگر مخصوص مردان است؟!

پس چرا عدم اختلاط و عدم آمیزش زنان و مردان را در اتاق‌های پروی لباس و سرویس‌های بهداشتی می‌پذیرند ولی در بیمارستان‌ها بخش‌های مخصوص زنان و مخصوص مردان را نمی‌پذیرند و امثال آن؟!! چرا مکان‌های تجاری و فروشگاه‌ها بر روی اتاق اندازه‌گیری لباس مردان و اتاق‌های اندازه‌گیری لباس زنان، در اروپا و امریکا پرده پوشیده‌اند و چرا برای رغبت و تمایل زن مسلمان و رغبت و تمایل خانواده و شوهرش احترام قایل نیستند، در این که بر بیماری‌ها و زایمان زن مسلمان، متخصصان و پزشکان زن به دور از چشم مردان، اشراف داشته باشند، مادام که این امکان فراهم و ممکن است؟!

۲. اگر آنان به زعم خویش، خواستار بخشیدن آزادی به زن می‌باشند، چرا خواستار سلب آزادی از زن مسلمان متدین هستند، در این که حجاب شرعی بپوشد و با مردان نامحرم نیامیزد؟! نشنیده‌ایم که یک حاکم معاصر فرمانی صادر کرده باشد، مبنی بر الزام زنان به پوشیدن حجاب؟! - البته اکنون در ایران پوشیدن حجاب در بیرون الزامی‌ست - پس این شورش در جهان علیه حجاب برای چیست؟

پس اگر نمی‌خواهند که به حجاب و عدم اختلاط مردان و زنان، بر این مبنا که اطاعت از خداست بنگرند، حداقل بر این مبنا بدان بنگرند که رفتار و سلوکی‌ست که زن حق دارد در یک جامعه آزاد از آن‌ها بهره‌مند باشد!!!

۳. آیا تا به حال شنیده‌اید که عدم اختلاط و آمیزش زن و مرد در مؤسسه‌یی و مدرسه‌یی، یا در انجمنی سبب فساد یا غصب زن و تجاوز به زور به وی شده باشد، یا موجب پیدایش فرزندان نامشروع و اولاد زنا گردیده باشد؟ حتماً خواهید گفت: نه!! لیکن ما اگر سؤال کنیم که آیا اختلاط وآمیزش آن دو جنس به هم سبب فساد اخلاق یا تصرف و تجاوز به زور جنسی به زن یا پدید آمدن فرزندان نامشروع و اولاد زنا شده است، آمارهای پژوهشی و بررسی در شرق و غرب به ما پاسخ خواهند داد: آری! این اختلاط سبب و عامل فساد اجتماعی بزرگ و سبب وقوع هزاران هزار حوادث و جرائم و بزهکاری‌های غصب زنان و تجاوز به زور بدانان و ده‌ها هزار فرزند نامشروع و اولاد زنا گردیده است، پس بهتر است آنان که سدّ راه بازگشت زن مسلمان به اطاعت پروردگارش گشته و نمی‌گذارند به اوامر دین خود توجه نماید، سر عقل بیایند و او را در این راه کمک کنند، به جای این که مانع سر راه او باشند.[۱]

میمون‌های رنگارنگ

زن بی‌حجاب و تن نمای، مقلّد است و طوطی وار و میمون صفت تقلید می‌کند، زن مکشوف الاندام، اسیر «مُدِ روز» است که طراحان لباس و مدهای آن، آن را طرح کرده و هر روز یک طرح نو به بازار عرضه می‌کنند و زنان نیز آن را می‌پوشند و از آن تقلید می‌نمایند و خود را شبیه آن می‌سازند و آرایشگران موی زن را به شکل مورد نظرشان در می‌آورند و در پاریس و لندن آن را به تصویر می‌کشند، تا از طریق مجلات زنانه، در اطراف و اکناف جهان پخش و منتشر گردد و زنان مقلد و میمون صفت، خود را به شکل آن آرایش و پیرایش نمایند!!

مگر نه این است که این زن پیرو و مقلد «مُد»ی که زن غربی طراح آن است، همان زنی‌ست که بدون بررسی و بدون اندیشه پیش از پوشیدن، آن را می‌پوشد؟! خواهرم!! حقیقت زیر را بشنو:

در سال ۱۹۶۹ میلادی درحالی که یکی از خیاطان طراح مدِ ماکیاژ سر و صورت زنان، با دوست خویش در باغ حیات وحش، با هم تفریح می‌کردند، ناگاه دوستش میمونی را دید که اطراف گردنش دایره‌های رنگی مختلف وجود داشت، سبز و خاکستری و صورتی و قهوه‌یی، او بدان میمون نگاه می‌کرد و پیوسته می‌خندید و آن سلطان مُدِ ماکیاژ بدان نگریست و به دوستش گفت: نظرت چیست در این که شکل گردن این میمون را مُدِ آرایش زنانه، زن ۱۹۷۰ میلادی قرار دهم و زن را بدین صورت درآورم؟!

---

۱. «رسالة الی حواء» ص ۲۳۶ - ۲۳۴.

دوستش به وی گفت: این غیر ممکن است، کدام زن است که این شکل و منظره خنده آور و مضحک را بپذیرد؟! سلطان ماکیاژ جواب داد: من می‌توانم که زنان را شیفته آن نمایم که سگ صفت، دنبال این شکل و منظره راه بیفتند و از آن تقلید نمایند!! با هم گرو کردند و شرط بستند!! سپس آگهی‌های تبلیغاتی در تمام صفحات مربوط به زنان و در رادیو و تلویزیون، شروع شد، هنوز سال ۱۹۷۰ تمام نشده بود که زنان «مقلّد» شروع کردند به گذاشتن شکل رنگین کمان، پیرامون گردن‌شان و سلطان ماکیاژ برنده شرط شد و خبر آن در یکی از روزنامه‌ها منتشر گردید.(۱)

نامه‌یی به یک زن بی حجاب و تن نمای

خواهر گران‌بهایم:

همان‌طور که تو را به خاطر رضای خدا دوست داریم همین طور هم خیر تو را می‌خواهیم و نجات و رهایی و آرامش خاطر و آرامش روح و قلب و وجدانت را نیز دوست داریم.

مگر نه این است که، مصداق حبّ و عشق آن است، که مُحِبّ و عاشق خیر محبوب و معشوق خود را می‌خواهد و بخواهد که دوستش نیز به همان چیز برسد و پیروز شود و چیزی را که خود کسب کرده و به دست آورده است، او نیز کسب کند و به دست آورد؟!! چرا ما می‌خواهیم که تو مثل ما موفق شوی و پیروز گردی؟

آیا به خاطر مالی‌ست که از تو خواهیم گرفت یا خواهیم خواست؟ یا به خاطر سپاس و قدر دانی‌ست که می‌خواهیم از ما به عمل آوری؟

پاسخ آن، طبعاً، نه است، نه! ما از تو پاداش و سپاس و تقدیری نمی‌خواهیم، بلکه تنها خیر تو را می‌خواهیم، خیری که از راه حجاب پوشیدن شرعی در دنیا نصیب ما شده است و خیر بزرگی که از جانب خدا در قیامت نصیب ما می‌شود و بدان وعده داده شده‌ایم.

و ما از طریق آن، خیر تو را در دنیا می‌طلبیم، که در چیزهای بسیاری جلوه‌گر است: راحتی و آرامش روانی بزرگی، در عوض اضطراب و آشفتگی که در نفس و روان زن برهنه و تن نما شایع است و به اثبات رسیده است و احترام مردم که برای ما قائلند، در عوض مزاحمت‌های جوانان عنان گسیخته و بی‌پروا، و از تو برخورداری از ایمانی می‌خواهیم که از آن احساس عزت و سربلندی می‌کنیم، در عوض تقلید کورکورانه‌یی که هر عزتی را از ما می‌گیرد و محو می‌سازد.

ما برای تو خواستار خیر بزرگ آخرت هستیم: بهشتی به ارزش آسمان‌ها و زمین، که در آن نعمت‌ها و لذتهایی‌ست که نه چشم دیده و نه گوش شنیده و نه به ذهن هیچ بشری خطور کرده است و برای تو خواهان رضای خداوند هستیم که از هر چیزی بزرگ‌تر است و برای تو خواهان نظر به ذات

---

۱. رسالة الی حواء ص ۲۳۸ - ۲۳۷.

الله هستیم در بهشت، آن‌گونه که خدا می‌داند و برای تو خواهان رستگاری از آتش دوزخ هستیم که از هر رستگاری قابل تصوری، بزرگ‌تر است، آری، به خدا سوگند! ای خواهر گرامی! جز خیر تو را نمی‌خواهیم و اگر خواهان شر و بدی تو بودیم، تو را به حال خود رها می‌کردیم که دنبال هوی و هوس خویش بروی. خواهر محبوبم! می‌خواهیم از تو بپرسیم: اگر عزیزی از عزیزانت، کودکی به امانت نزد تو بگذارد، مگر نه این است که تو او را حفظ می‌کنی و مراعات و مراقبت می‌نمایی و او را مصون می‌داری؟!

آیا کسی نزد تو از خداوند عزیزتر است، که او چیزی نزد تو، به امانت نهاده است، حفظ نفس خویش از بدی‌ها، پوشیدن تَن و اندامت و حجاب سرت؟

پس بیا خواهرم! بیا تا تو نیز از نعمت‌هایی برخوردار گردی که ما از آن‌ها برخوردار می‌شویم، بیا تا با هم در پاداش اطاعت از خداوند و اطاعت از پیامبرش ﷺ شریک باشیم، بیا تا تو نیز در قافله زنان شایسته و صالح و محجب باشی، بیا تا با هم رضای خداوند را به دست آوریم، رضای خدایی که به سبب آن نفس خویش را در دنیا حفظ می‌کنیم و در آخرت نیز بدان، نجات می‌یابیم و پیروز می‌شویم.[1]

---

۱. «رسالة الی حواء» ص ۲۶۵ - ۲۶۴.

باب ششم

شرط حضور ولی زن در نکاح

نظر بعضی بر این است، که اسلام حضور ولی زن را برای صحت عقد نکاح و ازدواج، شرط کرده و آن به معنی حجر و منع تصرف بر آزادی زن است. پاسخ بدین شبهه به شرح زیر می‌باشد: این که اسلام شرط کرده است، برای صحت و درستی عقد ازدواج زن، باید ولی شرعی او راضی باشد و اجازه بدهد، این به معنی حَجر و منع تصرف از آزادی وی نیست، زیرا اسلام بـرای صحّت ازدواج و پـیمان درست آن، اجتماع دو اراده را شرط کرده است: اراده ولی زن و اراده خود زن، به علاوه اراده ولی و شرط آن، برای صحّت عقد و پیمان ازدواج نیز به مصلحت خود زن است و بدین اعتبار است. این مسأله به شرح زیر توضیح داده می‌شود:

۱. مقصود از عقد نکاح، آرامش و استقرار و ثبات است، برای به وجود آمدن نسل و تربیت آن و این مقصود با هر شوهری حاصل نمی‌شود و تحقق نمی‌پذیرد و واگذاردن آن به زنان مخلّ این مقاصد است، زیرا آنان زود فریب می‌خورند و در انتخاب خود احساسی هستند، پس ممکن است کسی را اختیار و انتخاب نمایند که شایسته و سزاوار آنان نیست، به ویژه هنگام غلبه احساس و عاطفه بر عقل زنان و احتمال دارد که رأی آنان منطقی و عاقلانه نباشد، زیرا عاطفه و احساس بر طبع و مزاج آنان غلبه دارد و زود تحت تأثیر عاطفه و احساس قرار می‌گیرند.(۱)

زن به علت این که در جامعه تجربه اندکی دارد و از کارهای مردان و امور نهانی آنان شناخت کامل ندارد، وقتی که در کاری مستقل و خود رأی باشد، جای ایمنی و اطمینان خاطر نیست، زیرا به سرعت فریب می‌خورد و به آسانی فریب ظواهر پر زرق و برق و خوش نما و خوش سیما را بدون تفکّر و تأمل در عواقب امور و فرجام کارها می‌خورد، پس به خاطر مصلحت حال او اذن و اجازه ولی شرعی او شرط است، زیرا مرد ولی، دور اندیش‌تر است و تجربه و مهارت بیش‌تری دارد و سنجش و تقدیر او

---

۱. «احکام اذن الانسان» ۲/۴۱۷.

صحیح‌تر است و حکم مرد عقلی‌ست و کم‌تر عاطفه و هوی و هوس در آن دخالت دارد، بلکه اختیار و انتخاب خویش را بر کسی بنا می‌کند که از نظر نکاح با دوام‌تر و از نظر معاشرت نیکوتر باشد.(۱)

بنابراین نقش ولی، در این جا، نقش جستجوگر و تحقیق کننده در حقیقت اوضاع و شرایط مرد خواستگار است.(۲)

۲. یکی از مقاصد حکیمانه این شریعت، حفظ و صیانت زن است، از این که مستقیماً به چیزی بپردازد که به بی‌حیایی و بی‌پروایی و سبکی و میل به مردان تعبیر شود، که منافی حال صاحبان عفت و پاکدامنی و مروّت است. پس اگر زن شخصاً و مستقیماً خودش در پیشگاه مردم به عقد نکاح مبادرت ورزد، بی گمان به صورت ظاهری مشتاق و شیفته آشکار نکاح و ازدواج و طالب آن است که با حجب و حیای او متناسب نیست، لیکن شرط حضور ولی، به کرامت و حیا و حشمت زن تحقق می‌بخشد، پس این که شرع ولی را مأمور قیام بدین کار نموده است، مظهر و نشانه‌ی‌ست از مظاهر مراعات عزت و کرامت زن از جانب شرع نسبت به وی و احترامی‌ست که شرع برای حمایت از عزت و حشمت و حیای وی مراعات نموده است.(۳)

۳. چگونه ولی زن در مسأله ازدواج دخالت و قدرت نداشته باشد؛ درحالی که زن بخواهد یا نخواهد و ولی بخواهد یا نخواهد، اگر اختلافی بین زوجین پیش آید، این ولی اوست، که طرف خلاف و مرجع برای حلّ و فصل آن است و چنانچه ازدواج شکست بخورد، آثار این شکست مستقیماً گریبانگیر ولی می‌شود و ناچار است که ثمرات تلخ اشتباه و خطای دختر جوانش را بچشد، که از امر او سرپیچی کرده و خودسرانه به ازدواج خویش اقدام نموده است!!

از جمله توجیهات دخالت اولیای زن در ازدواج وی و آن را معتبر دانستن، این است که عواقب اختیار و انتخاب نادرست زن، از نظر مادّی و روانی به اولیای او برمی‌گردد، زیرا ازدواج دخترشان یا خواهرشان، ضرورتاً به مجرد عقد، بدانان نسبت داده می‌شود، بر فرض که دختری عاقل و بالغ فریب سخنان یک مرد متظاهر را خورد و بدون حضور و اذن ولی به ازدواج مبادرت ورزید، سپس معلوم شد که آن مرد «قواد» و دیوث است، یا فاسق و بدکاره و ملحد و بی‌دین و خائن یا احیاناً منحرف و معتاد به لواط است - همان‌طور که معلوم است - خواه زن بدین اوصاف در وی راضی باشد، اگر آن امر آشکار گردید، یا راضی نباشد، مگر نه این است که عیب و عار این ازدواج به خانواده و اولیای او برمی‌گردد؟! کار او تنها به عار و ننگ و رسوایی روحی و روانی در میان مردم محصور و محدود نمی‌گردد، بلکه علاوه بر آن، موجب زیان‌های واقعی نیز بدانان می‌شود مانند این که مردم از خواستگاری خواهرانش و خویشاوندانش امتناع می‌نمایند و زیان‌های رسواگرانه دیگر.(۴)

---

۱. «عودة الحجاب» ۳۵۶/۲.
۲. «دراسات فی احکام الاسرة» ص ۱۸۶.
۳. همان منبع سابق.
۴. «دراسات فی احکام الاسرة» ص ۱۸۷.

۴ . بی گمان هدف از مراقبت ولی بر انتخاب و گزینش شوهر برای زن، تنها آسان کاری انجام ازدواج نیست، بلکه علاوه بر آن، امنیت ازدواج و فراهم شدن عوامل استقرار و ثبات ازدواج و مراعات مصالح دختر جوانی‌ست، که خداوند امانت وی را بدو سپرده است، اگر نظر آن دختر جوان از درک آن قاصر باشد، پس مبنای ولایت ازدواج بر اساس حسن نظر و مصلحت و شفقت است، که در هر کس گمان این حسن نظر و شفقت برود، از میان خویشاوندان او به عنوان ولی او، معتبر و اعتبار می‌گردد، پس نزدیک‌ترین اولیا به وی، مهربان‌ترین آنان به وی است و غالباً اولیا در میان خویشاوندان نسبی و عَصَبه می‌باشد.(۱)

۵ . شرط کردن ولی به معنی منع تصرف وی نیست و حجر محسوب نمی‌گردد، زیرا در ازدواج رأی زن نیز مهم است، پس زن اگر عاقل و رشید باشد، ولی او نمی‌تواند بدون اجازه و اذن وی او را مجبور به ازدواج نماید،(۲) زیرا اسلام برای صحت عقد و پیمان ازدواج، اجتماع دو اراده را با هم شرط کرده است: اراده ولی و اراده زن و این موضوع شامل صورت‌های زیر است:

صورت اول: باید هر دو اراده با هم جمع شوند: اراده ولی و اراده زنی که نکاح می‌شود و در این حالت است که عقد صحیح است، به شرط این که ولی صیغه عقد را بخواند.

صورت دوم: آن است که تنها ولی از خواستگار راضی‌ست، لیکن زن به وی راضی نیست و در این حالت، ولی نمی‌تواند او را مجبور به ازدواج با کسی کند که او بدان راضی نیست.

صورت سوم: آن است که زن خواه دوشیزه یا بیوه، به ازدواج با مردی راضی باشد که از نظر شرع «کفء» و همتای وی است و او می‌خواهد با وی ازدواج نماید، لیکن ولی او، مانع آن است و نمی‌پذیرد که در مجلس عقد با وی بنشیند و او را به عقد ازدواج وی در بیاورد، حکم آن چیست؟

در این حالت اذن آن ولی که مانع است، ساقط می‌گردد و اگر بر امتناع خود اصرار نماید، ولایت به غیر او از خویشاوندان منتقل می‌گردد و او را به عقد کسی در می‌آورند که هم «کفء» و همتای وی است.

ابن بطال گوید:(۳) اجماع بر آن است، که در این صورت حاکم و سلطان، آن زن را به عقد خواستگار در می‌آورد، هرگاه اراده ازدواج و نکاح کند، یا زن بخواهد با هم «کفء» خود ازدواج کند و ولی مانع آن باشد، باز هم سلطان ولی است، نووی گفته است:(۴)

هرگاه زن بخواهد با هم «کفء» خود ازدواج نماید و ولیّ امتناع کرد، او را مجبور می‌کنند که رضایت دهد، پس اگر اصرار بر امتناع نماید، قاضی او را عقد می‌کند.

و شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته است:(۵)

---

۱. عودة الحجاب ۲/۳۵۶.
۲. «دراسات فی احکام الاسرة» ص ۱۸۷.
۳. شرح بخاری (۷/۲۴۹).
۴. شرح مسلم (۹/۲۰۴).
۵. «مجموع الفتاوی» ۳۲/۳۵.

هرگاه زن راضی شد که با مرد «هم کفء» خود ازدواج کند، بر ولی اصلی او واجب است که او را به عقد خواستگار درآورد و اگر او امتناع کرد ولی بعدی مانند برادر یا عمو او را به ازدواج در می‌آورد و اگر او نیز امتناع کرد ولی دورتر یا حاکم شرع بدون اذن ولی، او را به عقد در می‌آورد و این اتفاق علماست و ولی او حق ندارد که او را به ازدواج کسی درآورد که او بدان راضی نیست و حق اجبار ندارد و نباید او را منع کند از ازدواج با کسی که از نظر شرع همتای اوست و همه امامان بر آن اتفاق دارند و تنها اهل جاهلیت و ظالمان هستند که زنان تحت ولایت خود را، به زور به ازدواج کسی در می‌آورند یا به زور مانع می‌شوند، به خاطر غرض و هدفی که خود دارند، نه به خاطر مصلحت زن و زن را بر آن مجبور می‌کنند، یا او را در محذور قرار می‌دهند یا شرمنده‌اش می‌کنند تا بدون میل قلبی خود، اجازه دهد یا او را منع می‌کنند از ازدواج با همتای خویش، به خاطر عداوت یا هدفی دیگر. تمام این کارها از اعمال دوره جاهلیت می‌باشد و ظلم و تجاوز به حقوق زن است و خداوند و پیامبرش ﷺ آن را حرام کرده‌اند و همه مسلمانان نیز بر تحریم آن اتفاق کرده‌اند و خداوند بر اولیای زنان واجب کرده است که به مصالح زن بیندیشند نه به مصالح خویش، مانند سایر اولیا و وکلایی که به نیابت غیر کار می‌کنند، بر آنان نیز واجب است که به مصلحت کسی کار کنند که ولی او یا وکیل او هستند.

و نباید دنبال هوی و غرض خود باشند، زیرا این امانتی‌ست که خداوند دستور داده است که باید به اهل آن برگردانده و ادا شود و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا ٱلْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِٱلْعَدْلِ﴾

(نساء: ۵۸)

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید.»

این اندرزی‌ست که واجب است بدان عمل کرد و پیامبر ﷺ فرموده است: «**اَلدِّينُ النصيحة، قُلْنَا لِمَنْ؟ قال: للهِ وَ لِكِتابِهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِائِمَةِ الْمُسلِمينَ و عَامَّتِهِمْ**»[1] یعنی دین خیرخواهی است،برای الله، برای کتابش (قرآن)، برای رسولش (محمد ﷺ) و برای پیشوایان دین و عامه مردم.

و از این جا روشن می‌شود که هرگاه زن خواست با همتای خویش ازدواج نماید و بدان راضی بود، ولی او حق ندارد که او را از این ازدواج منع نماید و اگر اصرار ورزید بر امتناع از آن، ولایت او و اعتبار آن ساقط می‌گردد، ولی دیگری بعد از او، او را به ازدواج در می‌آورد. دوست دارم که متذکر شوم، دختر جوانی که پدرش اصرار دارد بر منع ازدواج وی، با شخصی که می‌خواهد و همتای اوست، شتاب نکند و

۱. مسلم: (۵۵) (۹۵)

خویشتن را عقد نکند، بلکه بر وی است که در این حالت از ولی بعد از پدرش بخواهد که عقد نکاح او را جاری نماید، با کسی که مورد رضایتش می‌باشد.

صورت چهارم: آن است، که زن می‌خواهد با مردی ازدواج کند، که با او همتا نیست و از پدرش می‌خواهد که او را به عقد وی درآورد، حکم آن چیست؟ این جا ولی می‌تواند، مانع ازدواج وی باشد و برای او جایز نیست که بدون اجازه ولی خود با او ازدواج نماید و این سخن موجه نیست که بگویند: در این صورت بر زن حجر و منع تصرف نهاده شده است، در انتخاب کسی که می‌خواهد با وی ازدواج نماید، زیرا مصلحت زن در این صورت، مقتضی منع این ازدواج است، پس چه مصلحتی عاید آن زن می‌گردد، اگر از غیر همتای خود نکاح شود، مثل این که آن شخص بی دین باشد، یا فقیر و درویش باشد و نتواند بار سنگین زندگی خانوادگی را تحمل نماید و زن هم آن گونه که معروف است، بیش‌تر جانب عاطفه و احساس را بر جنبه عقل و دور اندیشی ترجیح می‌دهد و زود فریب می‌خورد؛ همان‌گونه که گفتیم.

«شاید از مجموع آن چه تا به حال گفته‌ایم، روشن شده باشد، که موضوع ولی در اسلام، بدان معنی نیامده است که حجر و منع تصرفی بر زن باشد، در انتخاب شریک زندگیش یا در منع از آن، یا خواری و اهانتی به کرامت و خرد و عقل وی نیست تا ناقص شمرده شود و اهانتی به وی باشد - آن‌گونه که غرض ورزان معارض به خطا می‌گویند - بلکه برخلاف آن، برای حفظ حیا و آبروی زن و عزت و کرامت و پشتیبانی از وی در مهم‌ترین عهد و پیمان مربوط به وی در میدان زندگی‌ست و ارشاد و رهنمونی‌ست در تمام این کارها و کمک و اهتمام بیش‌تر دادن به وی است. با وجود آن، این دست آورد برای هر دو جایز است و مطلقاً برای زن ضرری ندارد و مصالح وی را نادیده نمی‌گیرد و هدر نمی‌دهد و اگر اشخاص با انصاف میان این دست آوردها ـ که از فهم کامل نصوصی که ذکر کردیم به نظر می‌رسد و میان این تأخیر ازدواجی که ممکن است برای زن از آن حاصل شود تا این که ولی پرس و جو کند ـ مقایسه و موازنه‌یی به عمل آورند، در این مسأله جانب مصلحت زن بسیار رجحان می‌یابد و از شتاب در آن بهتر است و این خود یکی از وجوه مهم احترام و اهتمام به زن در اسلام است که به مصالح مهم وی عنایت و توجه دارد.»[1]

دکتر صابر احمد طه می‌گوید:[2]

برخی از شرق شناسان گمان کرده‌اند که اسلام به زن ستم نموده، هنگامی که آزادی زن را در تمام دوران زندگیش مقید و محدود کرده و به وی این حق را نداده است، که هرگونه که می‌خواهد عمل

---

۱. «مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة» ص ۴۷۸.

۲. «نظام الاسرة فی الیهودیة و النصرانیة و الاسلام» ص ۲۱۸ - ۱۱۵.

نماید، برای پاسخ بدین پندار می‌گویم: اسلام برای قبول یا ردّ کسی که برای خواستگاری او آمده، حق رد یا قبول را به وی بخشیده است و ولی او حق ندارد او را مجبور کند بر ازدواج با کسی که او خود می‌خواهد با آن ازدواج کند، یا مانع ازدواج وی با کسی باشد که بدان راضی‌ست و اهل اخلاق درست و دین است و این امر تنها مربوط به وی است نه از آنِ ولی، بلکه این ویژه‌ترین ویژگی‌های اوست که باید به نحو نیک و مطابق عرف و عادات صحیح در آن تصرف کند؛ به گونه‌یی که در آن استقرار وثبات و الفت و انس خود را ببیند و در این باره ابوهریره از پیامبرﷺ روایت کرده است که فرمود: «لاٰ تُنْكَحُ الأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ وَ لاٰ تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ» (نکاح زن بیوه را نمی‌بندند تا این که از وی کسب نظر کنند و امر وی را بخواهند و دوشیزه را نکاح نمی‌کنند تا این که اذن وی را بخواهند.)

گفتند: ای رسول خدا! اذن از وی خواستن چگونه است؟ فرمود: «أَنْ تَسْكُتَ»[1] (این است که در وقت پرسیدن از وی، سکوت کند.) و احادیث دیگری دالّ بر این که زن حق آزادی انتخاب دارد، بسیارند که ما از آن‌ها یکی را برای نمونه ذکر می‌کنیم: از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده است که او از پیامبرﷺ درباره اذن دادن دوشیزه برای ازدواج سؤال فرمود، گفت: ای رسول خدا! درباره ازدواج زنان در نکاح از آنان کسب اجازه می‌شود؟ فرمود: «نَعَمْ» آری، گفتم: بی‌گمان وقتی که از دوشیزه طلب اجازه شود، او شرم و حیا دارد و سکوت می‌کند، فرمود: «سُكَاتُها إِذْنُها»[2] (سکوت وی به منزله اذن و اجازه اوست.) یعنی به سکوت وی در جواب اکتفا می‌شود و به خاطر حیا و شرمش، او را مکلّف نمی‌کنند که به صراحت جواب بدهد و غیر از آن نیز احادیث بسیاری هست و آن چه از این احادیث فهمیده می‌شود، آن است که اسلام به زن حق آزادی انتخاب شوهر را داده است و ادّعاهای دروغین شرق شناسان اعتباری ندارد. لیکن مستشرقین این آزادی را نمی‌خواهند، بلکه مقصود آنان از آزادی، آن است که زن آزاد و رها باشد، بدون هیچ قید و محدودیتی، این که از هر کنترل و مراقبتی آزاد باشد، دینی نباشد که از سرکشی‌های بی‌شرمانه وی، جلوگیری نماید و سرکشی‌های بی بند و باری وی را سرکوب نماید و اخلاق و تهذیب طبع نباشد و شوهر یا پدری نباشد که غیرت و مروت نشان دهد و در زندگی وی دخالت نماید. چنین حریت و آزادی را هرگز اسلام نمی‌پذیرد زیرا این نوع آزادی، طبیعت و فطرت و رسالت و نقش زن را دگرگون می‌نماید و زن را به راه تاریک گمراهی می‌کشاند و به صورت ابزار هوی و هوس‌ها و وسیله‌ی ارضای تمایلات و گرایشات هوسناک در می‌آید و این نوع آزادی به نوبه خویش، حتماً به انحطاط ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی و انسانی منتهی می‌گردد و سرانجام موجب فروپاشی جامعه و ویرانی بنای خانواده می‌شود؛ هم‌چنین که این نوع از آزادی، مقدس‌ترین وظایف زن

---

۱. بخاری (۶۹۷۰ - ۶۹۶۸ - ۵۱۳۶)، مسلم (۱۴۱۹) (۶۴).
۲. بخاری (۵۱۳۷، ۶۹۶۴، ۶۹۷۱) مسلم (۱۴۱۹) (۶۴).

را به عنوان همسر و مادر و کدبانوی خانه پایمال می‌کند و این اصول سه گانه را از هم می‌پاشد؛ بـه علاوه به افشای فساد و گسترش آن، در کشورها و شهرها و انتشار بی‌بند و باری و فسق و فجور و شیوع بیماری‌های جنسی منجر می‌گردد و بیش‌تر جوانان نسبت به ازدواج بـی‌میل شـده و بـه رفـیق بـازی بی‌شرمانه روی می‌آورند و حریمی برای خانواده‌ها و افراد باقی نمی‌ماند.

بهترین دلیل بر این ادعا حوادث و رویدادهایی‌ست که در کشورهایی روی می‌دهد، که به زنان این آزادی بی‌قید و بند را داده‌اند، روزنامه‌های امریکا ـ که بیش از همه کشورهای جهان آزادی جنسی را پذیرفته است ـ می‌گویند:

بی‌گمان در این جا از این بابت مشکلات اجتماعی خطرناکی پدید آمده است که روز به روز خطر آن رو به افزایش می‌رود؛ تا جایی که مقامات مسؤول را نگران نموده است و آنان به متخصصان علوم جامعه‌شناسی پناه می‌برند و از آنان برای رفع این مشکلات طلب کمک می‌نمایند، از جمله مشکلاتی که جامعه را به بدبختی و هلاکت تهدید می‌کند، دزدیدن و ربودن دختران جوان و زنان و تجاوز با خشونت و به زور به آن‌ها می‌باشد، که هر روز در این زمینه حوادث وحشتناک و هراس انگیزی رخ می‌دهد و بعضی از پسران جوان و مردان، دختران و زنان را با ماشین‌های خود می‌ربایند و از آنان به زور کام می‌گیرند و در مسافت‌های دور از منازل‌شان آنان را رها می‌کنند، که بعد از مدت طولانی به خانه‌هایشان بر می‌گردند... این پرسش به ذهن خطور می‌کند: این دختر ربایی و زن ربایی برای چیست؛ درحالی که همگی از آزادی مباح جنسی کامل برخوردارند و قید و بند و حد و مرزی وجود ندارد؟!! به این سؤال به سادگی می‌توان پاسخ داد: بی‌شک، هنگامی که آزادی مطلق وجود دارد و هرچه بخواهند می‌کنند، قطعاً تعارض هوی و هوس‌ها و برخورد تمایلات و گرایش‌ها ایجاد مـی‌شود و گـاهی پسـر جوانی یا مردی، عاشق دختر جوانی می‌گردد که آن دختر او را دوست ندارد و عواطف و تمایلاتش به دیگری معطوف است و مادام که گرایش‌ها و شهوت‌ها آزادند و کنترلی بر آن‌ها نیست و از ترس مقید کردن آزادی، ضابطه و کنترلی نمی‌گذارند، پس قطعاً این هوس بازی که عاشق آن دختر شده است، هرگز عواطف و شهوات خود را نسبت به آن دختر کنترل نخواهد کرد، پس راهی برای دسترسی به وی را سراغ ندارد، الا فریب تدریجی وی و دزدیدن و ربودن‌اش و بدین شیوه این حادثه‌ی زشت و بی‌شرمانه روی می‌دهد، در کشوری که همه چیز را برای همه کس مباح کرده است، در نتیجه، اباحی‌گری، حدّ و مرزی نمی‌شناسد و این خطری‌ست که امریکا بدان اعتراف می‌نماید و روزنامه‌ها از آن برحذر می‌دارنـد و اعلام خطر می‌کنند و از مقامات مسؤول می‌خواهند که دخالت کنند و افزایش روز افزون آن، نشان می‌دهد که این اوضاع مقدمه خطر بزرگ‌تری‌ست که زندگی اجتماعی امریکا را تـهدید بـه نـابودی می‌نماید؛ هم‌چنین که بریتانیا اعلام کرده است که شبکه‌های فساد و دزدی زنان و دختران درحال بلوغ،

روز به روز، رو به افزایش است و اعلام کرده‌اند تا آن وقت تعداد «۷۴۲» هزار دختر جوان و زن به اتهام حمله و دزدی دستگیر شده‌اند و ده هزار دختر جوان بـه اتـهام فـحشا و روسپیگری دستگیر گردیده‌اند و تعداد «۲۶۸۰» دختر جوان به اتهام دزدی به زور و امثال آن به زندان رفته‌اند. در ایتالیا نیز روزانه حجم اعمال انحرافی در بازار روسپیگری و فاحشگی به «۵۰۰» میلیون لیره انگلیسی در یک روز می‌رسد، نه در یک ماه، یا حتی در یک هفته!! و این میلیون‌ها لیره روزانه به جیب شبکه‌ها و باندهایی می‌رود که بازار تجارت بردگان سفید پوست را اداره می‌کنند و حدود یک میلیون زن را در سن‌های مختلف، به کار می‌گیرند و از آن‌ها سوء استفاده می‌نمایند!!!

در فرانسه نیز سازمان «گروه‌های مقاومت با تجارت بردگان سفید» بیانیه‌یی صادر کرده بود که در آن آمده است: دست آوردهای یک ساله رؤسای شبکه‌ها و باندهای فحشا و تن فروشی و روسپیگری در فرانسه در حدود «۳۰۰۰» میلیون فرانک فرانسه بوده است، در حدود «۲۳۰» میلیون لیره انگـلیسی، هم‌چنین آن بیانیه توضیح داده است، که در سوئد و دانمارک هیچ دختر جوانی یافت نمی‌شود که روابط جنسی نامشروع پیش از ازدواج را امتحان نکرده و بدان آشنا نشده باشد!!

و مجله تایم امریکایی نوشته بود که دوشیزگی و داشتن پرده بکارت، اهمیت خود را از دست داده است و نسبت به دختران جوان مسأله بی‌اهمیتی تلقی می‌گردد و بسیار پیش می‌آید که درحالی ازدواج می‌کنند که از روابط جنسی پیش از ازدواج حامله‌اند و نسبت دختران جوانی که فرزندانی از روابط جنسی نامشروع به دنیا آورده‌اند و در سنّ کم‌تر از بیست سال بوده‌اند، رو به افزایش نهاده و از ۴۱۸ در هزار در سال ۱۹۴۰ به نسبت ۱۶ در هزار در سال ۱۹۶۱ افزایش یافته است و اینک به چه رقمی رسیده است، خدا می‌داند!!

اما دخترانی که بالای ۲۵ سال بوده‌اند، نسبت‌شان در همان سال‌ها از «۱۱ در هزار» بـه «۴۱ در هزار» افزایش یافته است و بی‌شک این نسبت اکنون با توجه به افزایش سرسام آور اباحی‌گری و فسق و فجور، بسیار بالاتر رفته است!!! مجله «بیمارستان امروز لندنی» در مقاله افتتاحیه و سرمقاله خـود برای شماره آوریل سال ۱۹۷۵ خلاصه‌یی از گزارش سالیانه مسؤول پـزشکی در وزارت بـهداشت و شئون اجتماعی را انتشار داده و گفته بود: علی‌رغم کثرت قرص‌های پیشگیری و سقط جنین قانونی، بی گمان نسبت «۸/۶٪» از کودکانی که متولد می‌شوند، از آنِ مادرانی‌ست که هنوز ازدواج نکرده‌اند و ثابت شده است که «۲۸» مورد حاملگی دخترانی بوده است که در سنّ «۱۳» سالگی بوده‌اند و «۲۵۵» مورد از آن دخترانی بوده است که در سنّ «۱۴» سالگی بوده‌اند و «۶۶۰۰» مورد سقط جنین قانونی، درهمان سال بوده است؛ هم‌چنین «۵۰٪» از این عدد، یعنی «۸۳۰۰۰» مورد سقط جنین زنانی بوده است که ازدواج نکرده‌اند. آری، این است آزادی زنان در غرب!! و این است عاقبت و فرجام آن کاری که خردمندان آنان

را بر این داشته است که ما را نصیحت کنند که از اختلاط وآمیزش مرد و زن به هم جلوگیری نماییم و این که آزادی دختران را محدود و مقید کنیم و به آداب و رسوم و اخلاق و دین خود چنگ بزنیم و به تعالیم و آموزه‌های دینی خویش تمسک کنیم، زیرا هم شایسته و سزاوار و هم سودمندند.

بنابراین جای تعجب و شگفتی نیست، که اسلام حریت و آزادی زن را به خاطر حفظ وی و وظیفه مهم اجتماعی بزرگش، مقید و کنترل نماید و آزادی حقیقی زن آن است که به تعالیم و آموزه‌های دین خود چنگ بزند و تمسک نماید و محترمانه و محتشمانه با حجاب شرعی از خانه خویش بیرون رود و خواستار رضای الله جلّ جلاله باشد، به دور از شرّ و تباهی و به خیر و مصلحت و پاکدامنی روی آورد و از محرّمات شرعی اجتناب کند و از خانه و شوهر و فرزندانش محافظت نماید و افتخار خود و خانواده‌اش را فراهم سازد.

باب هفتم

تعدد زوجات (چند همسری)

▣ فصل اول:
شبهات وارده بر چند همسری و پاسخ ردّ بدان‌ها

بی‌شک چند همسری در اسلام از موضوعاتی‌ست که بهانه انتقاد از قانون شریعت اسلامی و مجالی برای تاختن بدان شده است و آن را به ظلم بر زن و جانبداری از مرد متهم کرده‌اند، زیرا روحانیون دینی در اروپا و شرق شناسان و استعمار، انتقادهای شدیدی به سبب تعدد زوجات و چند همسری از اسلام و مسلمانان نموده‌اند و آن را دلیلی بر ظلم اسلام بر زن تلقی کرده‌اند و گفته‌اند که این مسأله سبب سوء استفاده مردان مسلمان از زنان برای ارضای شهوات و بوالهوسی شده است و هدف‌های غرض ورزانه غربیان و قصد و نیت‌های بی‌منطق‌شان آشکار است. اینک شبهات تعدد زوجات و چند همسری را به شرح زیر جواب می‌دهیم:

جواب اول به شبهه تعدد زوجات و چند همسری:

بی‌شک تنها اسلام نیست که نظام چند همسری را پیش از دیگران شروع کرده باشد، بلکه این نظام تقریباً در میان تمام ملت‌های قدیمی پیش از اسلام موجود بوده است، برای اثبات این ادعا مطالبی به شرح زیر می‌آوریم:

الف. چند همسری نزد یهودیان:

بی گمان دیانت یهودیت چند همسری را بدون حدّ و مرز، مباح می‌داند و پیامبرانی که در تورات نام‌شان آمده است، بدون استثنا دارای چند همسر و زنان متعددی بوده‌اند، به یقین تورات یهودی، ازدواج با بیش از یک همسر را مباح کرده و عدد و انتهایی را برای آن تعیین ننموده، جز آن که

«تلمود»[1] عدد چهار را تعیین نموده است به شرط این که شوهر قادر بر گذران معیشت و اداره زندگی آن‌ها باشد. فقرات بسیاری از تورات وجود دارد که تعدد زوجات و چند همسری را مباح می‌نماید، از جمله (سفر تثنیه (۲۱: ۱۵) «و اگر مردی را دو زن باشد، یکی محبوبه و یکی مکروهه و محبوبه و مکروهه هر دو برایش پسران به دنیا آوردند مکروهه نخست زاده باشد، پس در روزی که مال خود را بر پسران خویش تقسیم نماید، نمی‌تواند پسر محبوبه را، بر پسر مکروهه که نخست زاده است، مقدم دارد حق نخست زادگی را به او می‌دهد، بلکه حصّه دو برابر از جمیع اموال خود را به پسر مکروهه داده و او را به عنوان نخست زاده خویش، اقرار می‌نماید، زیرا او ابتدا زاده است و حق نخست زادگی از آن اوست.» (عهد عتیق سفر تثنیه: ۱۸ ـ ۱۵/۲۱ ص ۳۰۷)

و باز هم در تورات درباره مراعات عدالت میان همسران آمده است: «اگر زن دیگری برای خود گیرد، آنگاه خوراک و لباس و مباشرت او را کم نکند.» (خروج / ۲۱ / ۱۱ - ۱۰ ص ۱۱۶) و در باب صموییل دوم آمده است: «ناثان به داوود گفت: تو همان مرد هستی، چنین گفت ربّ اِله اسراییل، من تو را پادشاه نامیدم بر قوم اسراییل و تو را از دست شاول نجات دادم و خانه سیدت را به تو دادم و زنان سبدت در آغوش و حمایت تواند.» و از این‌ها بر می‌آید که ازدواج پیامبران و غیر آنان با بیش از یک همسر وجود داشته و ثابت شده است.

همسران رحبعام:

رحُبعام، معکه دختر ابشالوم را گرفت و او را از جمیع زنان و متعه‌های خود زیاده دوست می‌داشت، زیرا هیجده زن و شصت متعه گرفته بود و بیست و هشت پسر و شصت دختر داشت. (اخبار ثانی: ۱۱، ۲۱.)

و جدعون را هفتاد پسر بود که از صلبش بیرون آمده بودند، زیرا زنان بسیار داشت و کنیز او که درشکیم بود، او نیز برای وی پسری آورد و او را ابیمَلِک نام نهاد. (قضات ۸: ۳۱ ـ ۳۰)

و یعقوب ازدواج کرد: (۲۳) پسران لیئه... (۲۴) پسران راحیل... (۲۵) دو پسر بلهه کنیز راحیل... (۲۶) دو پسر زلفه، کنیز لیئة... (تکوین ۳۵: ۲۶ ـ ۲۳)

همان‌طور که ابیا ملک یهود با چهارده همسر ازدواج کرد. (عدد: ۳۰)

امّا سلیمان در تعداد همسرانش و متعه هایش، کسی از وی سبقت نگرفت و شمار زنان و متعه‌های او رقم بسیار زیادی دارد و کسی نیز بعد از وی بدین تعداد نمی‌رسد. او به زنان غریبه بسیار علاقمند بود و شیفته آنان بود و او را هفتصد زن و سیصد متعه بود و زنانش دل او را از ربّ برگرداندند. (ملوک ۱۱: ۳ ـ ۱)

---

۱. تلمود: مجموعه آموزه‌های دینی و آداب و رسومی که شفاهاً از رجال دین یهودی نقل شده است و این دستور تلمود که به نظر می‌رسد موافق با دستور تحریف نشده تورات باشد با دستور قرآن موافق است. (مترجم).

بنابراین تورات عددی برای چند همسری، به عنوان آخرین عدد تعیین نکرده است، اما تلمود که دومین کتابی‌ست که یهودیان از آن نقل قول می‌کنند، کتابی‌ست شامل تعلیمات و آموزه‌های شفاهی حضرت موسی و آن را برتر از مرتبه تورات می‌دانند آن کتاب تعداد همسران را تا چهار جایز می‌داند، زیرا می‌گوید نباید مرد بیش از چهار زن بگیرد؛ همان‌گونه که یعقوب چنین کرد، مگر این که هنگام ازدواج اول قسم خورده باشد که بیش از چهار زن بگیرد، تلمود برای چهار زن هم قدرت تأمین هزینه آنان را شرط کرده است.

استاد عباس محمود العقاد در کتاب: حقایق الاسلام و اباطیل خصومه می‌گوید: «در تورات برای چند همسری نامحدود از خود انبیا به صورت مباح نقل شده است، از زمان حضرت ابراهیم تا زمان میلاد مسیح.»

و در «سفر تکوین» اصحاح شانزده آمده است که سارا همسر حضرت ابراهیم خلیل عليه السلام خود هاجر کنیزش را ـ که مصری بود ـ به حضرت ابراهیم داد و حضرت ابراهیم او را به همسر دوم خویش درآورد و در متن تورات چنین آمده است: «هاجر را به مرد خود ابراهیم داد به عنوان همسری برای او.» و در کتاب عهد عتیق به حضرت داوود نسبت داده است که او با همسر فرمانده لشکر «اوریانا» ازدواج کرد بعد از این که او را در معرض کشتن قرار داد، علی‌رغم زنان بسیاری که داشت.

و در اصحاح دوازدهم از سفر دوم صموییل بدین نصّ آمده است: «ناثان به داوود گفت: آن مرد تو هستی و یهوه خدای اسراییل چنین می‌گوید، من تو را بر اسراییل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را از دست شاؤل رهایی دادم و خانه آقایت را به تو دادم و زنان آقای تو را به آغوش تو و خاندان اسراییل و یهودا را به تو عطا کردم و اگر این کم می‌بود چنین و چنان برای تو مزید می‌کردم، پس چرا کلام خداوند را خوار نموده در نظر وی عمل بد به جا آوردی و اوریای حِتّی را به شمشیر زده و زن او را برای خود به زنی گرفتی...»

و در اصحاح از سفر ملکوت اول آمده است: «سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از «موآبیان» و عمّونیان و ارومیان و صیدونیان و حتّیان، دوست می‌داشت، از امّت‌هایی که خداوند درباره ایشان بنی‌اسراییل را فرموده بود که شما به ایشَان در نیایید و ایشان به شما در نیایند، مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند و سلیمان با این‌ها به محبّت ملصق شد و او را هفتصد زن و سیصد متعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند.»

و نیو فیلد مؤلف کتاب ازدواج نزد عبرانیان پیشین می‌گوید: بی گمان تلمود و تورات با هم تعدد زوجات و چند همسری را به طور مطلق مباح کرده‌اند؛ اگرچه بعضی ربّانیان میانه‌روی چند همسری را توصیه و نصیحت کرده‌اند و قوانین بابلیان و همسایگان‌شان از ملّت‌هایی که بنی‌اسراییل با آنان

آمیخته‌اند، تمام آن‌ها بر این شریعت چند همسری و کنیزکان بوده‌اند.[1] سرلشکر احمد عبد الوهاب می‌گوید:[2]

چند همسری در شریعت یهود جایز است و در اسفار عهد قدیم تعیین عددی برای شمار زنان تحت نکاح نیامده است و جمع بین زنان متعدد را اجازه می‌دهد، این اسفار عهد قدیم، مسأله چند همسری را به عنوان مسأله‌یی ذکر می‌کند که تمام شده است و نیازی به بحث ندارد. پیامبران پیش از تورات نیز چند همسر داشته‌اند؛ هم‌طوری که حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب چنین کرده‌اند و همان طوری که بعد از تورات نیز پیامبران به چند همسری اقدام نموده‌اند و همان‌گونه که موسی و جدعون و داوود و سلیمان و غیر آنان نیز چنین کرده‌اند و مانند القانة پدر صموییل نبی که دو زن داشت، که نام یکی از آنان «حنّة» مادر صموییل و نام دیگری، «فننة» بوده است. (صموییل اول: ۲ - ۱) «و به مقتضای تعدد زوجات و چند همسری قوم اسراییل افزایش یافت و فراوان شد و پیش از آن برخی از اخبار قاضیان این قوم را شناخته‌ایم که خداوند آنان را برای اداره این قوم بعد از «یسوع» برپای داشته بود و پیش از تشکیل مملکت، جدعون هفتاد فرزند داشت و ابصان (۳۰) پسر و (۳۰) دختر داشت و عبدون (۴۰) پسر و (۳۰) نوه داشت که بر هفتاد کرّه الاغ سوار می‌شدند.» (قضات ۱۲: ۱۴)

هم‌چنین یایير جلعادی که ۲۲ سال برای قوم اسراییل داوری نمود، ۳۰ پسر داشت و سوار بر ۳۰ کره الاغ می‌شدند. (قضات: ۱۰ - ۳ - ۴)

بی‌شک کتاب مقدّس در صفحات اولیه، داستان آفرینش جهان را شروع می‌کند، سپس داستان خلق انسان اول آدم و حوّا همسرش را، سپس وظایف بشری را در زندگی با تحقق دو وظیفه برای بشر معین و محدود می‌نماید:

اول: تناسل و توالد بسیاری برای پر کردن روی زمین.

دوم: تسلط بر کره زمین و آن چه در آن است.

و در این باره می‌گوید: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید، ایشان را نر و ماده آفرید و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر روی تمام زمین است....» (تکوین: ۱: ۲۸ - ۲۷) و از این دیدگاه و به خاطر افزونی تعداد قوم اسراییلی، علمای بنی‌اسراییلی این وظیفه را به صورت قوانینی درآورده‌اند که الزامی‌ست؛ همان‌طوری که در کتاب «الاحكام العبرية» آمده است.

---

۱. «المرأة المسلمة و فقه الدعوة الى الله» ص ۳۹۳ - ۳۹۲.
۲. تعدد زنان پیامبران، ص ۱۱۶ - ۱۱۵.

کتاب هفتم درباره نکاح ماده ۳۹۳ می‌گوید: «نکاح زیربنا و اساس تناسل و توالد است و موجب دوام نوع انسانی‌ست که بر هر یهودی فرض شده است و هرکس از ادای این فریضه شانه خالی کند و تأخیر نماید و به صورت «عزب» زندگی کند، بدون این که ازدواج نماید، او سبب غضب خدا بر بنی‌اسراییل می‌گردد.»

بی‌گمان تناسل و توالد جز از طریق ازدواج صورت نمی‌گیرد و از اخته کردن مردان و گوشه گیری زنان پدید نمی‌آید؛ هم‌چنین کثرت نسل جز با تشویق بر ازدواج و مباح کردن چند همسری صورت نمی‌گیرد.

تناسل و تکاثر از آغاز آفرینش بر مبنای مشیّت و دستور خدا به تمام مردم بوده است.

ب. چند همسری در نصرانیت:

به نظر بعضی از پژوهشگران چند همسری در نصرانیت جائز می‌باشد و دلایل‌شان به شرح زیر است:

۱ . انجیل «متّی» ذکر می‌کند که مسیح علیه السلام فرمود: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم، نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه آمده‌ام تا تمام کنم.»

و کمیته‌یی که کرازه مرقسیه تشکیل داده است این نص را بدین گونه ترجمه کرده است:

گمان مبرید که آمده‌ام تا شریعت یا انبیا را نقض کنم، برای نقض نیامده‌ام بلکه من آمده‌ام تا تکمیل نمایم و عنوان آن را «یسوع مسیح و شریعت موسوی» قرار داده است سپس این کمیته در شرح آن گفته است: «سید ما اطمینان می‌دهد بدانان که بر شریعت و پیامبران می‌تازند و به صراحت بدانان می‌فرماید، نیامده‌ام تا نقض کنم و باطل سازم بلکه برای این آمده است تا شریعت را تکمیل نماید و پیشگویی‌های پیامبران را به اتمام برساند و بر دوام شریعت و بر استمرار آن تا ابد تأکید فرموده است، پس نباید از وصیت‌های او چشم پوشی کرد...»(۱)

در انجیل‌های مورد اعتراف جمهور نصرانیان، نصّی و متنی یافت نمی‌شود که چند همسری و تعدد زوجات را حرام نماید و معروف است که سیّد مسیح در یک محیط یهودی متولد شده و بشارت داده است به تعالیم خویش در یک محیط یهودیت و یهودیان آن روز با چند همسری آشنا بوده‌اند و بدان مبادرت می‌کردند، زیرا در شریعت‌شان مباح بوده است؛ همان‌طوری که گذشت، به ویژه رؤسا و ثروتمندان آنان چند همسری را قبول داشتند و بدان اقدام می‌نمودند، حال که چنین است بعید به نظر می‌رسد که سید مسیح علیه السلام قصد تحریم چند همسری را نماید؛ درحالی که به صراحت این تحریم را بیان نفرموده است؛ علاوه بر این، ثروتمندان به ویژه به تعدد زوجات و چند همسری اقدام می‌نمودند و سید مسیح علیه السلام به ثروتمندان یهود و رؤسا هجوم برده و رذیلت‌های آنان را انکار نموده است، پس اگر

---

۱. «مكانة المرأة فی القرآن الكريم و السنة الصحيحة» ص ۱۵۹ - ۱۵۸.

حقیقتاً قصد تحریم چند همسری را می‌داشت، سکوت نمی‌فرمود، بلکه به عنوان یکی از رذیلت‌های آنان، بدان نیز اعتراض می‌فرمود.(۱)

جرجی زیدان گفته است: در نصرانیت نصّ و دلیل صریحی وجود ندارد، که پیروان خود را از ازدواج با دو زن یا بیش‌تر منع نماید و اگر می‌خواستند، چند همسری نیز نزد آنان جایز بوده است، لیکن رؤسای پیشین و قدیمی بر این نظر بوده‌اند که اکتفا به یک همسر برای حفظ نظام خانواده و وحدت آن نزدیک‌تر به صواب است و این در میان دولت رومانی شایع بوده است و از تأویل آیات ازدواج در انجیل عاجز نبوده‌اند، تا این که ازدواج به غیر از یک زن، به صورت حرام مشهور شد.(۲)

دکتر مصطفی السباعی می‌گوید:(۳)

در مسیحیت نصّ صریحی نیامده است که چند همسری را منع نماید، بلکه بر سبیل موعظه و نصیحت آمده است، که خداوند برای هر مردی یک همسر آفریده است و این نص حتی در دورترین احتمالات، تنها مفید ترغیب و تشویق مرد بر این است که در حال عادی به یک همسر اکتفا و اقتصار نماید و اسلام نیز چنین می‌گوید و ما نیز منکر آن نیستیم، لیکن کجاست دلیل این که ازدواج مرد با همسر دوم، همراه با بقای همسر اول، در عصمت نکاح وی، به عنوان زنا به حساب می‌آید و باطل است؟!

۲. در بعضی از رسائل و نامه‌های «پولس» چیزی هست که دلیل تعدد زوجات و چند همسری‌ست و او گفته است: بایستی کشیش، شوهر تنها یک همسر باشد، پس این که تنها کشیش را ملزم به یک همسر کرده است، مفهوم‌اش این است که برای غیر کشیش چند همسری جایز است.

۳. از نظر تاریخی ثابت شده است که در میان مسیحیان پیشین، کسانی بوده‌اند که با بیش از یک زن ازدواج نموده‌اند و در میان پدران کلیسای قدیم، کسانی بوده‌اند که همسران متعددی داشته‌اند.(۴)

استاد محمود العقاد در کتاب المرأة في القرآن الکریم ذکر نموده است: «وستر مارک» دانشمند مورد اعتماد در تاریخ ازدواج می‌گوید: «بی گمان چند همسری به اعتراف خود کلیسا تا قرن هفدهم باقی مانده بود و مرتباً تکرار می‌شد؛ در حالی که کلیسا و دولت آماری برای آن تنظیم نمی‌کردند.» این دانشمند می‌گوید: «بی گمان پادشاهان نصرانی با بیش از یک زن ازدواج می‌کردند و اینک «دیارمیت» پادشاه ایرلند دو تا زن و دو تا متعه کنیز دارد و «شارلمان» دو همسر و تعداد بسیاری از متعه‌های کنیزک داشت و مدتی بعد از آن، «فیلیپ اوفاهیس» و «فریدریک ویلیام» ثانی بروسی، با موافقت کشیشان بزرگ لوثری، عقد ازدواج با دو زن را می‌بستند.» از آن جا که «لوثر» یکی از مؤسسان مذاهب اصلی مسیحیت است که همان مذهب «پروتستانت» می‌باشد با چشم پوشی و گذشت زیادی به چند

---

۱. همان مرجع.
۲. المرأة بین الفقه و القانون، ص ۵۰.
۳. همان مرجع سابق، ص ۴۸.
۴. همان مرجع سابق.

همسری می‌نگریست و در آن گفته است: «بی‌شک ربّ آن را حرام نکرده است و ابراهیم که خودش یک مسیحی کاملی بود دو تا همسر داشت و به حقیقت ربّ بدین چند همسری اجازه نمی‌داد، مگر برای بعضی از مردان در تورات و تحت شرایط و وضع خاصی این اجازه را می‌داد و این‌که هر مسیحیی که می‌خواهد بدانان اقتدا کند بایستی ثابت کند که شرایط و وضع مشابه این اوضاع و شرایط را دارد، جز این‌که حتماً چند همسری بهتر از طلاق است.» و از این گفته به خوبی آشکار می‌گردد که مؤسس مذهب پروتستانتی، چند همسری را مباح می‌داند برای کسی که وضع و شرایط آن را دارد و او تصریح می‌کند که ربّ آن را حرام نکرده است.(۱)

بنابراین، تمام مسیحیان از نظر دینی مخالف چند همسری نیستند؛ همان‌طوری که اختلاف آرا و جدل در این مسأله خود بزرگ‌ترین دلیل است بر این‌که چند همسری با یک قانون آسمانی حرام نشده، بلکه این موضوع به اجتهاد بشری موکول گردیده است.(۲)

۴. مسیحیت معاصر اعتراف می‌نماید به چند همسری در افریقای سیاه و سازمان فرستادگان تبشیری، خویشتن را در برابر یک واقعیت اجتماعی یافتند و آن چند همسری آنان بود که مانع داخل شدنشان در نصرانیت می‌گردید، پس ندا دادند که بایستی به افریقاییان مسیحی اجازه داده شود که از چند همسری استفاده کنند، تا هر عددی که برایشان ممکن است.

آقای «نورجیه» مؤلف کتاب الاسلام و النصرانیة فی اواسط افریقیه (ص: ۹۸ - ۹۲) این حقیقت را ذکر کرده سپس گفته است: «در حقیقت مبلغان فرستاده تبشیر نصرانیت می‌گویند: این سیاست درستی نیست که در امور اجتماعی بت پرستان که آنان را بر آن یافته‌ایم، دخالت نماییم و بی‌خردی‌ست که لذّت و برخورداری از زنان‌شان را بر آنان تحریم نماییم، مادام که نصرانی و بر دین مسیح می‌باشند، بلکه هیچ ضرری ندارد، مادام که تورات اساس دین مسیح است و بایستی مسیحیان آن را اساس دین خود قرار دهند، این چند همسری را مباح می‌داند؛ علاوه بر این خود مسیح بدین مطلب اقرار کرده است که فرمود: «گمان مبرید که من آمده‌ام تا خراب کنم، بلکه آمده‌ام تا تکمیل و به اتمام برسانم» ا. هـ و سرانجام کلیسا به طور رسمی اعلام کرد که بایستی اجازه‌ی چند همسری به افریقاییان مسیحی داده شود تا هر اندازه که می‌خواهند.»(۳)

باز هم عقاد در ص ۷۷ - ۷۶ از کتاب المرأة فی القرآن الکریم ذکر کرده است: مجلس فرنگی‌ها در «نورمبرگ» بیانیه‌یی صادر کرده است، که مرد می‌تواند دو همسر را با هم داشته باشد و این بیانیه در ۱۵۶۰ میلادی بعد از صلح «وستفالیا» و بعد از کاهش جمعیت، در خلال جنگ‌های دهه سی، بوده

۱. «مکانته المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة» للبلتناجی، ص ۱۵۹.
۲. «نظام الأسرة فی الیهودیة و النصرانیة و الاسلام» ص ۶۵.
۳. «المرأة بین الفقه و القانون» ص ۵۰.

است و می‌گوید: حتی برخی از طوایف مسیحیت می‌گویند: چند زنی واجب است پس در سال ۱۵۳۱ میلادی، «لامعمدانیان» در مونستر، به صراحت ندا دادند که بایستی مرد مسیحی، چند تا زن داشته باشد و «مورمون» همان‌طور که معلوم است، چند زنی را نظام الهی مقدس، به حساب می‌آورد و فرقه «آنابیپتست» (Anabaptistes) به شدت برای چند زنی پیکار نموده و بدان پرداخته است.

و باز هم، عرب‌های مسیحی از ساکنان «موآب» در ساحل شرقی دریای مرده (البحر المیت) گاهی به چند زنی اقدام می‌کنند و گاهی خود همسر، شوهرش را بدین وا می‌دارد اگر شرایط و وضع ویژه‌یی باشد.(۱)(۲)

---

۱. مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة، ص ۱۶۰ - ۱۵۹.

۲. اگر مسأله چنین است، پس مصدر و منبع تحریم چند زنی نزد جمهور نصرانیان امروز، از کجا آمده است؟!!

دکتر عبد الناصر توفیق العطار در کتاب خود: تعدد *الزوجات* جواب می‌دهد و می‌گوید: برخی از پدران کلیسا و فقهای آن، می‌پندارند که در عهد جدید کتاب مقدس، نصوصی وجود دارد که به تحریم چند زنی اشاره می‌کنند و مهم‌ترین این نصّ‌ها به شرح زیر است:

نصّ اول: بر زبان حضرت مسیح آمده، که فرموده است: هرکس زنش را طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج نماید، او با این زن دوم مرتکب زنا می‌شود و اگر زنی شوهر خود را طلاق دهد و با مرد دیگری ازدواج نمود او زنا می‌کند و بعضی از کاهنان کلیسا از این نص فهمیده‌اند که مسیحیت، بر کسی که همسرش را طلاق می‌دهد، حرام کرده است که با دیگری ازدواج نماید، مگر هنگامی که زن طلاق داده شده‌اش (مطلقه‌اش) بمیرد؛ هم‌چنین بر زن مطلّقه حرام است که درحال حیات شوهر طلاق دهنده‌اش با مرد دیگری ازدواج کند و هرکس بعد از طلاق دادن همسرش درحال زندگی آن همسر، یا مطلقه‌یی درحال حیات شوهر طلاق دهنده‌اش ازدواج کند، مرتکب زنا می‌شوند، بر اساس این که «مطلّق و مطلّقه» برحسب این نص، بر ذمه ازدواج قبلی مانده‌اند و هنوز زن و شوهر به حساب می‌آیند و بازهم از این فهمیده می‌شود که به طریق اولی اگر مردی بین دو زن جمع نماید یا زنی بین دو شوهر جمع نماید، مرتکب زنا می‌شود، در نتیجه چند زنی حرام است؛ همانگونه که چند شوهری هم در مسیحیت حرام است و این تفسیر فقط با نظر طوایف کاتولیکی هماهنگی دارد که انحلال ازدواج را جز به مرگ جایز نمی‌داند، امّا نزد طوایف ارتودکس و پروتستانت انجیلی، برای یک مرد مسیحی جایز است که در حالات معینی و با شرایط خاصی زنش را طلاق دهد، پس اگر این مرد مسیحی از زنش جدا شد با همان اسباب و شرایطی که مجوّز طلاق می‌دانند، او می‌تواند با زن دیگری ازدواج کند، حتّی اگر آن زن دیگر مطلقه هم باشد، بدون این که ازدواج جدید زنا تلقی گردد و این رأی، همان دلیل سابق برگرفته از عبارت انجیل را - که ذکر کردیم - نقض می‌کند و باطل می‌سازد، زیرا این عمل طوایف ارتودکس و پروتستانت، برخلاف تفسیرهای این عبارت است.

نّص دوم: حضرت مسیح یهودیان را از طلاق دادن همسر خود نهی فرموده و بدانان گفته است: «بی‌گمان حضرت موسی به خاطر سنگ دلی شما اجازه داده است که زنان خود را طلاق دهید، لیکن در آغاز چنین نبوده است.»

ضمناً از این نص فهمیده می‌شود که سید مسیح علیه السلام برایش مهمّ بوده است که این مسأله به آغاز آن برگردد، زیرا نظامی که خداوند از آغاز برای بشریت نهاده، همان نظام شایسته برای بشریت است و هرگاه بشریت از آن منحرف شد واجب است که بدان برگردد و آن چه در آغاز آفرینش بوده، ازدواج آدم تنها با حواست که یک زن بوده است، پس ازدواج یک مرد با یک زن است و همین است وضع اصلی نظام الهی که از آغاز بوده و بشریت از این وضع منحرف شده سپس در شریعت حضرت نوح علیه السلام بدان برگشته است، ولی در دوره‌ی ابراهیم علیه السلام چند زنی مباح گردیده است تا نسلش فراوان گردد، به گونه‌یی که این نسل، همان «شعب الله» است، که عقاید سالم را حفظ می‌نماید، تا زمانی که هنگام انتشار آن در تمام کره زمین می‌رسد، پس آن وقت همه ملت‌ها «شعب الله» خواهند شد؛ بنابراین در شریعت موسی نیز مناسب نبوده است که چند زنی منع شود، زیرا برای سطح شعب اسراییلی مناسب نبوده است؛ در غیر این صورت به زنا منتهی می‌گردید و برای

این که مباح کردن چند زنی در آن وقت برای مقاومت با جوّ بت پرستی طغیان گری، محیط به شعب الله امر مناسبی بوده است، پس چند زنی برای یک هدف دینی بوده، که به دنیا آوردن پسران بوده است، تا شعب الله هستی یابد و برای اشباع شهوات جسمی نبوده است.

این دلیل علی‌رغم اهمیت آن و بخش بخش بودنش، جای تأمل دارد، زیرا قول این که مسیح علیه السلام برایش مهم بوده است که کارها به آغاز آن برگردد این سخن خطرناکی‌ست، پس مسیح بنا به رأی ما، برایش مهم بوده است که کار به نصاب و میزان صحیح خود برگردد و نصاب صحیح کارها آن بوده، که به حالت اولیه‌یی که بر آن بوده است، برگردد، پس بدین وسیله یک زنی به اول برمی‌گردد و اگر نصاب صحیح آن باشد که برنگردد، پس به اول بر نمی‌گردد و دلیل‌اش این است که در آغاز، ازدواج برادر با خواهرش درمیان فرزندان آدم و حوّا جایز بوده است، پس کسی گمان می‌برد که مسیح در این مجال می‌خواهد کارها به آغاز آن برگردد و بر این اساس باید ازدواج برادر با خواهرش جایز باشد!! گمان نمی‌کنم کسی چنین پندارد، زیرا بعد از این که جمعیت زیاد شدند، وضعیت تغییر کرد، پس خواهر بر برادرش حرام گردید، تا ازدواج در دایره بزرگ‌تری صورت گیرد و بعد از پراکندگی، مردم بدان عادت گیرند و آن را بشناسند، برای مثال اگر آن وقت تنها یک حوّا برای آدم باشد، این برای حکمت خاصی چنین شده است، تا در میان افراد بشر از حیث نسبت برتری نباشد و تمام مردم از یک نسب می‌باشند، وقتی که مردم فراوان شدند و زنان شوهر نکرده نیز بسیار گردیدند و در میان زنان شوهر کرده، زنان عقیم یا زنان دارای عیب جنسی و... پدید آمدند می‌بایستی قانون چند زنی به وجود آید، تا زنان شوهر نکرده را نیز شامل گردد... در غیر این صورت، کارها در نصاب و میزان صحیح خود قرار نمی‌گیرد. امّا این سخن که برای ابراهیم علیه السلام چند زنی مباح شد تا نسلش فراوان گردد، به گونه‌یی که این نسل «شعب الله» شود، این گمان و سخن دروغی‌ست که یهودیان می‌گویند و صحیح نیست، زیرا خداوند سبحان، به ابراهیم از ساره فرزند عطا کرد؛ همان طور که از هاجر نیز به وی ارزانی داشت و خداوند این امکان را داشت که از ساره نسل او را فراوان گرداند، مگر نمی‌بینی که خداوند حوا را تنها برای آدم آفرید و برای آن دو اراده فرمود که ثمره و نتیجه فراوانی بدهند و سرانجام این همه فرزندان از آن دو پدید آمدند و این دلالت می‌کند، بر این که رابطه‌یی بین چند زنی و کثرت نسل وجود ندارد و شاید حکمت و فلسفه چند زنی ابراهیم علیه السلام این باشد که خداوند اراده کرده است که خانه کعبه را در مکه آباد کرد و بیت المقدس را نیز در فلسطین تعمیر نماید، لذا ابراهیم علیه السلام همسرش هاجر را در مکه سکونت داد؛ همان‌طور که همسرش ساره را در فلسطین اسکان داد و اگر خداوند چند همسری را برای ابراهیم علیه السلام مباح کرد تا نسل مؤمنان فراوان شود، پس چرا برای هر مؤمنی مباح نباشد تا نسل مؤمنان فراوان گردد؟!

هم‌چنین توجیه مباح کردن چند زنی، در شریعت حضرت موسی مناسب بوده است تا شعب اسراییلی دچار زنا نشوند و برای تشکیل شعب الله المختار تکامل یابد و به اتمام برسد تا با فضای بت پرستی در آن وقت مقاومت نماید، این توجیه جای تأمل دارد، زیرا چند زنی برای اشباع شهوت و تشکیل شعب الله المختار به وجود نیامده است و این پندار یهودیان است و صحیح نیست، زیرا این کاری‌ست که ممکن است تنها با یک زن هم در نظام ازدواج تحقق یابد، بلکه چند زنی برای آن مباح شده است تا هر زنی بتواند شوهری بیابد و این طور نباشد که زنی با شوهر زندگی کند و زنی دیگر بدون شوهر زندگی نماید و این توجیه را نیز درکنار اسباب و توجیهات دیگر چند همسری و چند زنی برشمرده‌اند، به گونه‌یی که نمی‌توان آن‌ها را محصور و محدود نمود.

نص سوم: در ادّعای خود برای تحریم چند زنی، بدان چه بر زبان «بولس» خطاب به اهل «کورنثوس» آمده است، استناد نموده‌اند: «باید هر مرد همسر خود را داشته باشد و باید هر زن، شوهر خود را داشته باشد...»

دکتر صابر احمد طه درکتاب خود: *نظام الاسرة فی الیهودیة و النصرانیة و الاسلام* ص ۶۱ گفته است: «و برای پاسخ ردّ بدین پندار، می‌گوییم: بی‌گمان نامه و رساله «پولس» به اصل کورنثوس بر تحریم چند همسری دلالت نمی‌کند، مگر این که بدین شیوه ساخته شود «باید هر مردی یک زن و هر زن یک شوهر داشته باشد» و این دو تعبیر فرق دارند و بر کسی پوشیده نیست.»

نّص چهارم: در رساله «پولس» به «افسس» است؛ «بی‌گمان مرد سر زن است؛ همان‌طور که مسیح نیز سر کلیساست» بعضی از شارحان این نصّ می‌پندارند که مسیح یک کلیسای واحد مقدس، جامع رسولی دارد، پس کلیسا غیر از مسیح دامادی نمی‌شناسد، پس مرد نیز بایستی یک زن یگانه داشته باشد و زن هم جز یک داماد نخواهد داشت. این حجت جای تأمل دارد، این حجت نزد مسیحیان از این لحاظ صدق می‌کند که کلیسا غیر از مسیح دامادی نمی‌شناسد، پس به تبعیت آن برای زن جایز نیست جز یک شوهر داشته باشد، اما این که مسیح غیر از یک کلیسای واحد جامع نمی‌شناسد، این ادّعای کلیسای «روما»ست، زیرا کلیسای کاتولیکی روما می‌پندارد که کلیسای جامعه تنها اوست که کلیسای پطرس رسول مسیحی‌ست، که بر زبان مسیح علیه السلام در انجیل «متّی» آمده است که باید پیرامون او جمع شوند و او را احاطه کنند، پس گفت: «تو پطرس هستی، یعنی صخره‌یی و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌نهم که درهای جهنّم نیرویی بر آن ندارند» جز این که کلیسای قسطنطنیه با این رأی کلیسای روما مخالفت دارد هم‌چنین کلیسای اسکندریه مصر نیز با آن مخالف است و هر دوی آنان می‌گویند این کلیسا، کلیسای ارتودکسی‌ست که دارای رأی مستقیم است و بدین گونه کلیسا متعدد شدند و اگر صحیح باشد که کلیسا غیر از مسیح، دامادی نمی‌شناسد، پس درست نیست که بگوییم مسیح فقط یک کلیسا دارد، در نتیجه به تبعیت آن اگر مرد را به مسیح علیه السلام تشبیه کنیم و زن را به کلیسا ـ همان‌طور که «پولس» چنین کرده است ـ پس صحیح نیست که زن بیش از یک مرد را به عنوان شوهر داشته باشد؛ درحالی که مرد می‌تواند بیش از یک زن به عنوان همسر داشته باشد. دکتر صابر احمد طه در کتاب خود: *الامرأة فی الیهودیة و النصرانیة و الاسلام* ص ۶۱ می‌گوید: اما آن چه در رساله پولس به افسس آمده است: که مرد سر زن است؛ همان‌طور که مسیح نیز سر کلیسا است، یعنی این که مرد سر زن است و سر یکی بیش نیست برای یک جسد واحد، همان‌طوری که مسیح یک نفر واحد است برای یک کلیسای واحد، پس ما این را قبول نداریم، زیرا کلیسا یکی نیست بلکه کلیساها متعددند، پس مسیح سر کلیساهای فراوان و متعددی برحسب پندار آنان است و به قیاس این ممکن است و جایز است که یک مرد سر زنان متعدد باشد و کلیسا بیش از یک مسیح ندارد و به قیاس این، قطعاً زن ممکن نیست که بیش از یک مرد به عنوان شوهر داشته باشد، لیکن مسیح کلیساهای متعددی دارد، پس به قیاس این ممکن است برای یک مرد، همسران متعددی داشته باشد و با این قیاس، این دلیل ساقط گردید، زیرا هیچ مسیحی پیدا نمی‌شود که بگوید: تنها یک کلیسا وجود دارد نه کلیساهای متعدد، چون حقیقت آشکار خود را آشکار می‌سازد و تعدد کلیساها برای چشم هر مسیحی آشکارند و این تنها کلیسای کاتولیکی‌ست که معتقد است که اوست تنها کلیسای جامعه، کلیسای پطرس رسول. همان حواریّی که مسیح به وی گفت: برحسب پندار آنان «تو پطرس هستی، تو همان صخره‌یی هستی که کلیسای خود را بر آن می‌سازم و درهای دوزخ قدرت و نیرویی بر آن ندارند.»

اما کلیسای اسکندریه خود را کلیسای ارتودکسی صاحب رأی درست می‌داند و غیر از این کلیسا، کلیسای قسطنطنیه است و آن نیز وجهه و اصول خویش را دارد؛ همان‌طوری که پیروان این کلیسا به طوایف متعددی تقسیم شدند و هر طایفه‌یی کلیسای خویش را داشت؛ تا جایی که در مصر به تنهایی نزدیک به پانزده طایفه به وجود آمد، پس فکر می‌کنی در کشورهای جهان تعداد طوایف به چه شماری رسیده باشد؟! چیزی که مورد تأکید است، این است که کلیساهای نصرانیت فراوان و از هم جدایند و این مسأله این پندار را باطل می‌کند که می‌گوید: مسیح علیه السلام سر کلیسای واحدی بوده است، پس این دلیل نیز باطل می‌شود.

نّص پنجم: در انجیل «متّی» آمده است که سید مسیح علیه السلام فرمود: «مگر نخوانده‌اید آن که خلق کرد، از آغاز هر دو را، به صورت مذکر و مؤنث خلق کرد.» و گفت: «بدین خاطر مرد پدر و مادرش را ترک می‌کند و به همسرش ملحق می‌گردد و هردو با هم یک جسد واحد می‌گردند، پس بعد از این، دو تا نیستند، بلکه یک جسد واحد هستند، پس آن چه خداوند جمع کرده است، انسان آن را از هم جدا نمی‌کند.»

بعضی از مسیحیان از این سخن استدلال کرده‌اند که در مسیحیت چند زنی بر اساس این که ازدواج، زوجین را به صورت یک جسد واحد در می‌آورد، حرام است، شوهر سر و همسر جسد است و امکان ندارد که مرد در یک جسد با بیش از یک زن باشد، زیرا هر جسد یک سر دارد و هر سر نیز یک جسد دارد و محال و غیر ممکن است که دو جسد یا سه جسد یا

چهار جسد در یک جسد گرد هم آیند؛ همان‌طوری که آن کس که زنانش متعددند، نمی‌تواند به یکی از آن‌ها چسبیده باشد، زیرا او هر بار باید از یکی جدا شود تا به دیگری ملحق گردد، با وصف این که مرد در ازدواج پدر و مادر خود را ترک می‌کند تا به همسرش ملحق گردد، باز هم گفته‌اند: اگر چند زنی جایز می‌بود، خداوند برای آدم علیه السلام زنان بسیاری می‌آفرید و با توجه به این که آدم جز با یک زن که حوّاست ازدواج نکرده است، پس چند زنی درست نیست!! این حجت نیز جای تأمل دارد، زیرا حجت قبلی بدین نتیجه منتهی نمی‌گردید، یعنی خداوند در بین زوجین مودّتی آفریده است به گونه‌یی که مرد پدر و مادر خود را ترک می‌کند و به زنش متصل می‌گردد، مثل این که هر دو یک جسد به نظر می‌آیند و این از باب تشبیه است، نه از باب واقعیت، زیرا مرد در حقیقت چسبیده به پدر یا مادرش نبوده است و اگر بدان ملتصق می‌بود، سه تا در یک جسد می‌بودند و برای این که هر یک از زوجین سری دارد غیر از سر دیگری و جسدی دارد غیر از جسد دیگری، پس این دلیل بر این است که این التصاق ـ که بدان اشاره شده است ـ التصاق مادّی نیست بلکه التصاق معنوی‌ست که عبارت است از مودّت بین آن دو و این معنی بدین شیوه محال نیست که یک مرد به بیش از یک زن التصاق یابد، بدین معنی میان او و همسرانش محبت و مهربانی باشد، مگر نمی‌بینی در میان مردان کسانی هستند، که در یک زمان تعداد بسیاری از زنان را دوست می‌دارد!!

دکتر صابر احمد طه در کتاب: *نظام الاسرة فی الیهودیة و النصرانیة و الاسلام* (ص ۶۰ - ۵۹) می‌گوید: خداوند برای آدم علیه السلام یک همسر آفرید، برمبنای قانون و سنت آفرینشی خودش که از هر چیزی یک جفت، نر و ماده آفرید: ﴿وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (ذاریات: ۴۹)

«و از هر چیزی یک جفت آفریدیم و این‌ها برای آن است که شاید متذکر شوید.»

پس در آن هنگام آدم علیه السلام یگانه مرد در جهان بود و حوّا نیز یگانه زن در جهان بود و در آن جا، شمار زنان بیش از شمار مردان نبود و جنگ‌هایی وجود نداشت تا میلیون‌ها مرد را نابود کنند و میلیون‌ها زن را بیوه و شوهر نکرده باقی بگذارد، تا چند همسری را واجب گرداند و برای رعایت حال امّت چاره‌یی از آن نباشد.

هم‌چنین حوّا به دور از هرگونه عیبی بوده است که مانع انتفاع و برخورداری شوهرش از وی باشد، مانند عقیم بودن و عیوب دیگر، عیوبی که یکی از ضروریات مقتضی چند زنی می‌گردد و آن را مباح می‌سازد؛ علاوه بر این خداوند در بسیاری از آیات کتاب خود به مردم تذکر می‌دهد که اصل‌شان یکی‌ست و همگی از یک پدر و یک مادر آفریده شده‌اند، تا کسی بر کسی دیگر، فخر فروشی نکند و نگوید نسب من از دیگری برتر است و نسب ریشه داری دارم، پس اگر آدم علیه السلام با بیش از یک زن ازدواج می‌کرد، دشمنی و پیکار در میان فرزندانش به وجود می‌آمد، زیرا هر گروهی ادّعا می‌کرد از گروه دیگر شریف‌تر یا برتر است از نظر شأن و منزلت و این نزاع و برخورد بر سر اختلاف مادران بشر پدید می‌آمد، لذا مشیت الهی اقتضا می‌کرد، که آدم فقط یک همسر داشته باشد و خداوند بهتر از قصد و تدبیر کارهای آفریدگانش آگاه است. اما این که می‌گویند سید مسیح علیه السلام نگفته است: «و ملازم زنانش باشد» بلکه گفته است: «امرأته» لذا مرد پدر و مادرش را ترک می‌کند و به زنش می‌چسبد و التصاق می‌نماید، این دلیلشان مردود و باطل است، زیرا مقصود از کلمه «التصاق» در این جا، تبادل محبت و مودّت است و مقصود از آن معنی واقعی آن کلمه نیست، زیرا التصاق مرد به والدینش محال است، چون ما در برابر سه تا قرار داریم بنابراین در این‌جا مقصود از التصاق، التصاق معنوی‌ست.

نّص ششم: پولس بر دوشیزگی و عفت تشویق می‌کند و می‌گوید: «و در مورد اموری که برایم نوشته بود، برای مرد نیکوست که دست به زن نزند و با وی تماس حاصل ننماید، لیکن به خاطر پرهیز از زنا باید هر مردی زنش را داشته باشد و هر زنی شوهرش را داشته باشد.» و علت استدلال بدین عبارت بر تحریم چند زنی نزد مسیحیان آن است که اگر برای مرد نیکو باشد، که دست به زن نزند، پس چگونه همسران فراوانی خواهد داشت؟! سپس مباح بودن ازدواج برای پرهیز از زناست و برای پرهیز از زنا یک زن تنها کافی‌ست، باز هم در این جا، پولس به جای «زوجه» کلمه «امرأته» را آورده و نگفته است «بنسائه» و صیغه مفرد «امرأته» دلالت بر تک همسری دارد در ازدواج و این از نصوص دیگر نیز واضح می‌شود که هر وقت از همسر و زوجه سخن می‌گویند کلمه مفرد «امرأته» را می‌آورند. این حجت نیز کامل نیست و جای تأمل دارد، زیرا

قول پولس: «لیکن به سبب پرهیز از زنا، بگذار هر یکی زن خود را داشته باشد و هر یکی شوهر خود را داشته باشد.» به نسبت چند زنی چیزی از آن فهمیده نمی‌شود و آن چه از این عبارت فهمیده می‌شود، آن است که به خاطر پرهیز از زنا ازدواج مباح شده و چند همسری مکروه است، نه حرام و تعبیر از همسر به صیغه مفرد در این جا، مانند تعبیر از کلیسا به صیغه مفرد است، با وجود این که کلیساهای متعددی داریم نه یک کلیسا، به علاوه مباح بودن ازدواج تنها به خاطر پرهیز از زنا نیست، بلکه به خاطر به دنیا آوردن فرزندان و تعاون و همکاری بین مذکر و مؤنث نیز می‌باشد؛ همان‌طوری که احبار مسیحیان خودشان تصریح می‌کنند؛ بنابراین، صحیح نیست که از قول پولس استنتاج نماییم که ازدواج برای پرهیز از زناست و پرهیز از زنا با یک زن کفایت می‌شود، به ویژه این استنتاج، ازدواج را تنها وسیله اشباع شهوات قرار می‌دهد و این امری‌ست غیر ممکن و اگر صحیح است که ازدواج برای پرهیز از زنا مباح است، پس قول مفسران این نصّ چیست درباره کسی که برای پرهیز از زنا یک همسر برایش کفایت نمی‌کند، به ویژه در ایام قاعدگی و زایمان و بیماری آن یک زن؟ آیا بهتر نیست که چند زنی برایش مباح گردد از ترس ارتکاب زنا، یا بر وی حرام شود؟!! اخیراً بعضی از احبار مسیحی ذکر کرده‌اند که قوانین مدنی درکشورهای مسیحی مانند یونان و بریتانیا و ایتالیا و آلمان و فرانسه و آمریکا و... بر تحریم چند زنی و چند همسری توافق کرده‌اند؛ هم‌چنین کلیساهای مسیحیت نیز بر آن اجماع دارند، آیا تمام این‌ها در قانون گذاری خود به خطا رفته‌اند؟! واقعیت آن است که این شریعت مسیحیت امروز که چند همسری را تحریم کرده، یک چیز است و این که در انجیل موجود نصّی نیست که چند همسری را تحریم نماید چیز دیگری‌ست، زیرا مصادر قوانین و شریعت مسیحیت امروز، اقوال پدران کلیسا و تصمیم مجامع کلیساست و این مجامع اکنون متوجه تحریم چند زنی‌ست، اگرچه انجیل خالی‌ست از نصّی که متضمن تحریم چند زنی باشد، بی‌شک اجماع قوانین مدنی در کشورهای مسیحیت بر این تحریم، چیزی‌ست و تحریم آن در شریعت مسیح علیه السلام چیزی دیگر و این تشریعات و قوانین مدنی از جانب بشر وضع شده است نه از جانب دیانت که برخلاف آن است. امّا اجماع کلیساهای مسیحیت بر این تحریم، مسأله‌یی‌ست که بعضی از فقهای مسیحی خودشان در آن اختلاف و نزاع دارند، برخی از آنان نظرشان بر این است که تحریم چند همسری نزد مسیحیان، تنها به نسبت پدران کلیساست و بر غیر آنان از مسیحیان حرام نشده است، جز در اوقات بعدی، واقعیت این است که اگر ما به نوشته‌های پدران اولیه کلیسا مراجعه کنیم، در می‌یابیم که ازدواج با بیش از یک زن، بر کاهنان حرام است و بعضی آن را تفسیر کرده‌اند به این که تعدد زوجات و چند همسری بر کاهنان حرام بوده است؛ درحالی که بعضی دیگر این حرام بودن ازدواج با بیش از یک زن را به طور مطلق تفسیر کرده‌اند، به گونه‌یی که اگر همسر کاهنی وفات نماید، او حق ندارد با زن دیگری ازدواج کند و او در زندگی دنیا جز یک زن ندارد و چند همسری بر این تفسیر نیز بر کاهن حرام است و تحریم چند همسری بر سایر مسیحیان به صراحت در نصوص فقه مسیحی اولیه نیامده است، بلکه نصوصی هست که مرد را منع می‌کند از طلاق دادن همسرش تا با یک زن دیگر ازدواج نماید؛ همان‌طوری که نصوصی وجود دارد که ازدواج چهارم را حرام می‌کند حتی اگر با یک زن واحدی هم باشد؛ به علاوه تحریم چند همسری بعدها در نوشته‌های پدران کلیسا پدید آمد، که ازدواج با زن دیگری را با وجود زن اولش زنا شمرده‌اند، لیکن آرای دیگری نیز وجود دارد که در مسیحیت چند همسری را جایز می‌داند، از جمله رأی لوتر مؤسس مذهب انجیلی که چند همسری را نظامی می‌داند که با احکام شریعت مسیحیت منافاتی ندارد، ولی در این اواخر در عصر جدید قوانینی حکم فرما گردید که چند همسری را بر مسیحیان حرام کرد، حتی نظام تک همسری را از ویژگی‌های شریعت مسیحیت به حساب آورد.

اگر انجیل را مطالعه کنیم در آن نصّ صریحی وجود ندارد که چند همسری را حرام نماید، یعنی در آن نص صریحی نیست که آن را تحریم کند و نصوصی را که گفته‌اند به صورت ضمنی چند همسری را حرام می‌نماید، بررسی کردیم و دیدیم که همه آن‌ها جای تأمل داشتند؛ هم‌چنین از پدران کلیسا نیز سؤال کردیم که چند همسری را تحریم می‌کردند، بی‌شک شایسته سؤال است که چه عواملی پدران کلیسا را به تحریم چند همسری بر مسیحیان کشانده است؟

چنان به نظرمان می‌رسد که سبب اصلی که پدران کلیسا را بر آن داشته است که چند همسری را تحریم نمایند، نگاه و نظر آنان به بتولیت و دوشیزگی و عدم ازدواج و تفصیل آن بر ازدواج می‌باشد و بدعت جعلی رهبانیت است تا شأن و منزلت

رهبانیت را بالا ببرند و در خدمت دین از آن بهره‌مند شوند و «انباء شنودة» بدان اشاره می‌کند و می‌گوید: «و اما بتولیت و عدم ازدواج در مسیحیت، پایه‌های آن را سید مسیح علیه السلام استوار داشته است که او خود عزب ماند و ازدواج نکرد و خود نیز از مادر شوهر نکرده و دوشیزه به دنیا آمد و او را غسل تعمید داد و بشارت وی را داد راه وی را هموار نمود پیامبری که او هم، بتول بود و عزب ماند، که یوحنا المعمدان بود، حضرت یحیی علیه السلام و مادرش را به پیامبری بتول و عزب سپرد که یوحنّای حبیب بود و پولس رسول، این بتولیت را شرح کرده و از آن در رساله اولیه‌اش، به اهل کورنثوس، در اصحاح هفتم سخن گفته و می‌گوید: «برای مرد نیکوست که دست به زن نزند» و «می‌خواهم همه مردم مثل من باشند» یعنی زن نگرفته و به کسانی که ازدواج نکرده‌اند و بیوه زنان را هرگاه مانند من مانند برای آنان نیکوست و «تو از زن جدایی، پس زنی را مطلب» و «می‌گویم ای برادران! وقت از اکنون تنگ و کوتاه است تا آنان که زنان دارند مثل این که ندارند رفتار نمایند» و «می‌خواهم غم و حزنی نداشته باشند، ازدواج ناکرده، بدان چه از آن ربّ است اهتمام نماید، چگونه ربّ را راضی کنند و اما آن که در میان آنان ازدواج کرده است، در آن چه از آنِ عالم است، اهتمام بنماید که چگونه زنش را راضی کند» و «و هرکسی را ازدواج کرده باشند، نیکو می‌کند و کسی را که ازدواج نکند، بهتر می‌کند.» نگاه: آیات ۷ - ۱، ۸، ۲۹، ۳۲، ۳۸ و ایضاً ۲۶، ۲۷. آیا معقول است، دیانتی که می‌گوید: «برای مرد نیکوست که دست به زن نزند» این دیانت اجازه چند همسری بدهد؟! و این خود به وضوح اذن و اجازه اساس تحریم و دعوت به بتولیت است و روحی که با این دیانت است، به دوری از زن، دعوت می‌کند و اجازه ازدواج با یک زن را نمی‌دهد، مگر به اقتضای ضرورت، پس از اساس چند همسری را تحریم می‌نماید!! به یقین این نظریه بتولیت بدین شکل از تقدیس، به دو مسأله منتهی می‌گردد:

اولاً: نگریستن به زن با این دیدگاه که زن شخصی‌ست که انسان را از عبادت دور می‌سازد؛ بنابراین بایستی از او دوری نمود: «برای مرد نیکوست که به زن دست نزند» اگر به دو تا یا سه تا یا چهار تا دست بزند چه می‌شود؟ بیش‌تر پدران کلیسا از این دیدگاه به چند همسری نگاه کرده‌اند، بر این مبنی که نظامی‌ست که هیچ توجیهی ندارد، جز اشباع شهوت و فرو رفتن در لذت‌جویی، پس آن را تحریم کرده‌اند، ولی تحریم چند همسری نزد پدران کلیسا برای مراعات حال زن نیست، بلکه برای اعراض از وی می‌باشد تا بتواند به عبادت مشغول گردد و از اهتمام به زن غافل باشد، لیکن آیا زنان از این نظریه پدران کلیسا راضی هستند؟!!

آنان چه گناهی دارند، در این که مردان از آنان دوری گزینند؟ و اگر چنین پیش آمد به کجا بروند؟!

پس چرا رعایت حال زنان با ازدواج با آنان خود عبادت به حساب نمی‌آید، مانند مراعات حال ضعیفان و حال کودکان؟ و از طرف دیگر ـ همان‌طور که قبلاً گفتیم ـ چند همسری به خاطر اشباع شهوت، مشروع نگردیده است، زیرا ممکن است مرد با یک زن هم شهوت خود را سیر نماید، بلکه چند همسری اهداف فراوانی دارد که برخی را به مناقشه گذاشتیم و اشاره کردیم که عوامل و اسباب مشروعیت آن بسیار است و خارج از شمار.

ثانیاً: این شیوه نگرش به بتولیت (عزب گرایی) بدان گونه که ذکر گردید، به کراهیت از ازدواج دوم منتهی می‌گردد، حتی با یک زن نیز، زیرا اگر ازدواج تکرار گردید حتی اگر با یک زن هم باشد در نگاه بیش‌تر پدران کلیسا مورد رضایت واقع نمی‌شود، برای مثال:

هرکس همسرش مُرد یا با طلاق از هم جدا شدند و بعد از او با زن دیگری ازدواج کرد، این ازدواج دوم مکروه خواهد بود، لذا کلیسای ارتودکسی قبطی تاج برکت بر سر نهادن را در این ازدواج دوم به جای نمی‌آورد، آن طوری که با ازدواج اول عمل می‌نماید، حتی برای آن نماز استغفار را مرسوم کرده است، بلکه ابن العسال - فقیه قبطی‌های ارتودکسی - به صراحت گفته است: «زن دوم مکروه است و این که بعد از آن در مسیحیت ازدواج شرعی وجود ندارد و ازدواج سوم نشانه گمراهی‌ست، برای کسی که بتواند نفس خویش را کنترل نماید، اما بیش‌تر از ازدواج سوم، زناست و هرکس جسارت کند و ازدواج چهارم انجام دهد ـ که اصلاً ازدواج نیست ـ ازدواج به حساب نمی‌آید و فرزندانی که از آن پدید می‌آیند، فرزند محسوب نمی‌گردند!!» و این بدین معنی است که اگر بنا به ضرورت ازدواج سوم را با یک زن واحد انجام داد، این نشانه گمراهی وی می‌باشد، حتی اگر ازدواج سوم به سبب وفات همسر اول و دوم او باشد، پس اگر همسر سوم آن مرد نیز مُرد یا

در لندن کتاب کوچکی به زبان انگلیسی در سال ۱۶۵۸ میلادی تحت عنوان: چرا ما چند همسری را جایز ندانیم، برای رهایی از زنا و کشتن فرزندان پدید آمد و در سال ۱۸۷۰ میلادی در لندن کتاب دیگری منتشر شد تحت نام: پیرامون فروپاشی زنانگی از کشیش وکیل مدافع «مرتن مادن» که در این کتاب به

با طلاق از او جدا شد، بر وی حرام است که به زنان نزدیک شود، زیرا ازدواج وی برای مرتبه چهارم، حتی با یک زن واحد هم، ازدواج شرعی به حساب نمی‌آید و فرزندان او از این زن چهارم، فرزندان وی به حساب نمی‌آیند، بلکه اولاد زنا به حساب می‌آیند!! و عمل بدین رأی نزد قبطی‌های ارتودکس تا قرن بیستم استمرار یافت که آن وقت از آن عدول نمودند و کلیسای دوم تا به امروز نیز ازدواج چهارم با یک زن را حرام می‌داند.

هرگاه ازدواج دوم با یک زن واحد نزد کاهنان مسیحی مکروه باشد و ازدواج سوم نشانه گمراهی و ازدواج چهارم زنا باشد حتی اگر با یک زن واحد باشد، پس به طریق اولی چند همسری مکروه است و به عنوان زنا تلقی می‌گردد.

جز این که نباید از حق گذشت، بعضی از کاهنان مسیحی، این تفکر را نپذیرفته‌اند و برخی از آنان ازدواج با یک زن واحد را مباح می‌دانند، حتی اگر در مرتبه چهارم یا پنجم باشد و بدین استدلال کرده‌اند که در انجیل چیزی نیست که از ازدواج چهارم و بالاتر از آن منع نماید، زیرا در انجیل آمده است که هرکس نمی‌تواند عزب بماند، بگذار ازدواج کند، پس اگر در آتش شهوت بسوزد به طریق اولی می‌تواند ازدواج نماید؛ همان‌طور که برخی از آنان چند همسری را مباح می‌دانند، از جمله لوتر رهبر انجیلی‌ها که به سخن کاهنان مبنی بر کراهیت ازدواج، اعتراض کرده است و لوتر راهبی بود که از رهبانیت کناره‌گیری کرد و با زن راهبه‌یی ازدواج نمود، تا راهی تازه در تفکر بگشاید و با تسامح و گذشت به چند همسری می‌نگریست و آن را نظامی به حساب می‌آورد که با احکام شریعت مسیحیت منافاتی ندارد و تأکید نموده است که چند همسری به مراتب بهتر از طلاق است و به چند همسری بعضی از پیامبرانعليهم السلام استدلال نموده است.

«ستر مارک» ذکر نموده است که اگر ازدواج با یک زن واحد را معتبر بدانیم، این یک نظام قانونی بوده، که در آتن و روما حکم فرما بوده است، پس ممکن نیست که گفته شود: مسیحیت نظام تک همسری را به اجبار به جهان غربی وارد کرده است، با این که کتاب عهد جدید - انجیل - ازدواج تک همسری را شکل طبیعی یا نمونه و ایده آل به حساب آورده است، ولی به صراحت چند همسری را حرام نکرده است، مگر در حالت «قسّ» یا «اسقف» بودن و گفته شده است که برای مبلغان و پیشگامان معلمان مسیحیت، ضرورت ندارد که چند همسری را اعلان نمایند، زیرا نظام تک همسری، نظام عمومی ملت‌ها بوده است که تعالیم خود را در میان آنان منتشر کرده‌اند و در قرن‌های پیشین و اولیه، هیچ انجمن کلیسایی با چند همسری معارضه‌یی نداشته و در راه آن هیچ ممانعتی به عمل نیاورده است و پادشاهان «میرونجبیان» عملاً به چند همسری می‌پرداختند و شارلمان دو همسر و تعدادی متعه داشت، فیلیپ هیس و فریدریک ویلیام دوم، پادشاه روسیه دو زن را عقد کرده بود و هر یک از آنان، راکشیش «لوتربون» برکت داده بود و خود لوتر بر ازدواج اول از این دو تا را موافقت نموده و «میلانکتون» نیز چنین کرده بود، به یقین لوتر در چند مناسبت با تسامح از چند همسری سخن گفته بود، که خداوند این ازدواج را حرام نکرده است. بعضی از مذاهب مسیحیت با حمایت شدید به چند همسری دعوت کرده‌اند و در سال ۱۵۳۱، کشیش بزرگ در «مونستر» به صراحت دعوت کرد که هرکس می‌خواهد مسیحی حقیقی باشد، بایستی با چند همسر ازدواج نماید، جز این که این آرا و این دیدگاه‌ها، سر و صدای بزرگی در کلیساهای دیگر پدید آورد، از جمله عکس العمل‌های آن، این بود که در قرن شانزده میلادی، کاهنان در مجتمع «تردنتین» جمع شدند و حاضران در آن مجمع، در قانون مجمع دهم، کیفر مجرد میت مقرر داشتند، برای کسی که ادّعا کند، ازدواج بهتر است از «تبتل» یعنی عزب بودن اگر یکی گفت: بی‌شک ازدواج و زناشویی، واجب است که برتر از حالت «تبتل» یعنی عزب بودن باشد، بگذار محروم باشد و محرومیت یک عقوبت و کیفر کلیسایی خطرناکی‌ست، که شخص را در حکم مرده در دنیا و آخرت قرار می‌دهد، سپس طولی نکشید که دعوت به اصل تک همسری، در زناشویی شایع و منتشر گردید و نفوذ پدران کلیسا که معارض با آن بودند بر انتشار آن مساعدت نمود و اختصاص کلیسا به این که در مسأله ازدواج پیروان خود را از دیگران جدا سازد، کاری و چیزی بود که به تحریم چند همسری بر مسیحیان منتهی گردید. ا هـ.

شدّت برای چند همسری دعوت نموده است و گروهی از روحانیان و پژوهشگران مقرر نمودند که از چند همسری دفاع نمایند و خواستار آن گردند و چهار نفر از کشیشان به رهبری اسقف «کانتربی» ـ که از بزرگ‌ترین روحانیان کلیسای پروتستانی‌ست ـ با برخی از پژوهشگران در لندن اجتماع کردند و بیانیه‌یی صادر نمودند که در آن از چند همسری دفاع کرده و خواستار مباح کردن آن برای مسیحیان به خاطر رعایت مصلحت عمومی و رعایت مصلحت خود زنان شده بودند.

یک زن نویسنده انگلیسی گفت: بی گمان دختران جوان فراری و آواره ما بسیار شده‌اند و بلا و مصیبت فراگیر گردیده و پژوهشگران کمی از علّت آن آگاهند و اگر تو زن باشی، مرا می‌بینی که بدین دختران نگاه می‌کنم؛ درحالی که از شدّت شفقت و اندوه برای آنان جگرم پاره پاره می‌شود، اما اندوه و تأسف من به حال آنان، چه فایده‌یی برای آنان دارد؛ اگرچه تمام زنان در این وضع با من شریکند، ولی هیچ فائده‌یی ندارد جز عمل به چیزی که از این حالت پلید جلوگیری نماید...

بی‌گمان دانشمند محترم «توماس» درد را شناخته و درمان شفای کامل آن را نیز وصف کرده و نسخه‌یی برایش نوشته است، که مباح کردن چند همسری‌ست که به مرد اجازه داده شود با بیش از یک همسر ازدواج نماید و بدین وسیله این بلا و مصیبت نابود می‌گردد و دختران جوان ما کدبانوی خانه‌ها می‌گردند. باز هم کنگره جوانان جهانی که در سال ۱۹۴۸ در آلمان منعقد گردید، به چند همسری دعوت نمود، برای حلّ مشکل افزایش زنان بی شوهر و رییس بزرگ اسقف‌های انگلیسی اعلان نمود که بی‌شک چاره‌یی برای جلوگیری از این از هم گسیختگی و فروپاشی خانوادگی، جز چند همسری و مباح کردن آن نیست و غیر از این‌ها که ذکر شد، متن کتاب‌ها در غرب از این نداها و اعترافات سرشار است و بر صفحات روزنامه‌های روزانه و مجلات هفتگی، آشکارا این ندا را سر داده و اعتراف کرده‌اند که چند همسری بهتر و درست‌تر از تک همسری‌ست.

سرانجام نتیجه می‌گیریم که کلیسا همیشه و دائمی، چند همسری را حرام نکرده است، بلکه گاهی آن را تحریم نموده و گاهی آن را حلال اعلام کرده است و این دلیل بر این است که در مصادر و منابع آنان، چند همسری حرام نیست؛ همان‌طوری که در قول به تحریم آن موفق نشده‌اند، پس برگشتند و ندای وجوب چند همسری را در دادند، هنگامی که دیدند که فساد و فسق و فجور و روسپیگری و رفیق بازی گسترش سرسام آوری یافته است و این چند همسری و جواز آن، موافق با طبیعت و سرشت بشری و موافق با تعالیم و آموزه‌های اسلام در این زمینه است.(۱)

ج. چند همسری در دیانت هندیان:

دیانت هندی چند همسری را مباح می‌داند و قهرمانان داستان‌های هندی در چند همسری و چند زنی مبالغه و زیاده روی می‌کردند و قهرمان معروف «ارجنا» چند همسر داشت از جمله آن‌ها: «درویتی» و

---

۱. نظام الاسرة فی الیهودیة و النصرانیة و الاسلام، ص ۶۹ - ۶۸.

«سوبهادرا» و «چتانگا» هم‌چنین قهرمان اسطوره‌یی هندی دیگری که «کرشنا»ست، گویند هفده هزار همسر داشته است جز این که تعالیم «ویدا» تک همسری را تشویق می‌نماید.[۱] لذا می‌بینیم که هندی‌ها حیله‌های زیادی برای چند همسری به کار می‌برند.[۲]

د. چند همسری در زمان فراعنه:

آرای علما و مورخان قدیم و معاصر درباره چند زنی در زمان فرعونیان مصری باستان، متعدد و گوناگون است. برخی بر این باورند که مصری برحسب طبع خویش، کثیر الازدواج و چند همسرگراست و برخی دیگر بر این باورند که مصری ترجیح می‌دهد که تک همسر باشد و برخی دیگر به گفتارهای مورخان باستان استناد کرده‌اند، مانند «هیرودت» یونانی که گفته است: بی‌گمان مرد مصری در سایه نظام تک همسری زندگی می‌کند و مانند «ویودور» که گفته است: در مصر تنها روحانیان و رجال دین بر نظام تک همسری رفتار می‌کردند، اما بقیه ملت به چند همسری عمل می‌نمودند.

از اسناد و مدارکی که به دست ما رسیده است، به نظر می‌آید که مصریان در اول گرایشی به چند همسری نداشتند، لیکن باگذشت زمان، به ویژه در قرن‌های متأخر، به چند همسری گرایش یافتند، پس در دولت قدیمی مصر در نصوص و مناظری که از آن عصر به دست ما رسیده است اسنادی دال بر چند همسری نمی‌یابیم، جز به ندرت که جداً اندک بوده است، زیرا تا به حال چیزی که چند همسری را در خانواده فرعونیان، خانواده نسل سوم اثبات نماید، پیدا نکرده‌ایم، لیکن در خانواده و سلسله چهارم در «میدوم» مقبره «نفرماعت» نوه پادشاه «سنقرد» در میان منظره‌ها دو زن را می‌یابیم، «اینت و نوب» اما اولی «نوب» با وی دیده نمی‌شود جز در یک منظره که نزد پاهای «نفرماعت» نشسته و لقب «رخت - نسوت» را گرفته است، لیکن بدون اشاره‌یی به همسر وی. و از این جاست که در مورد این زن، اختلاف آرا پیش آمده است، زیرا «بتری» او را خواهر «نفرماعت» به حساب می‌آورد، یا دخترش، اما «بیرین» او را همسر دوم وی می‌پندارد، پس اگر رأی دوم را بپذیریم، او همسر دوم او بوده و از مکانت و احترام همسر اول برخوردار نبوده است و در مقبره «شیری» رییس کاهنان مشرف بر جنازه‌های پادشاهان در «سقارة» منظره و تصویری از دو زن به نظر می‌آید که یکی از آنان «خنث کاوس» با «شیری» دیده می‌شود، در اوضاعی که چنان می‌رساند، همسر اوست، با وجود این که نصوص تاریخی بدان اشاره‌یی ندارند و تصویر زن دوم، «اینت» است که لقب «MY TTT» گرفته است و او در مناظر و تصویرها همراه با دخترش دیده می‌شود و در این مقبره لقب «MY TTT» را ملاحظه می‌کنیم که در مقبره‌های

---

۱. ریگ ویدا ۱/۱۰۵/۸ و ۱۰/۳۳/۲ و در روایت دیگری برای برهمنی، چهار زن جایز است و برای کشتری سه زن و برای لویش دو زن و برای چود یک زن جایز است.

۲. دراسات فی الیهودیة و النصرانیة و ادیان الهند، ص ۵۹۲ - ۵۹۱.

دیگر در «جیزه» و دولت قدیمی نیز دیده می‌شود و گاهی با این لقب مردان را توصیف می‌کردند و گاهی زنان و اطفال را بدان وصف می‌نمودند.

«پونکر» درباره آن می‌گوید: بی گمان این لقب مبهم و پیچیده است، چیزی از آن معلوم نیست، اما «هلک» بر این باور است که آن لقب مردان است و تا دوره خانواده و سلسله پنجم استمرار داشته است، سپس ناپدید می‌شود و آن را نمی‌بینیم و به صورت لقب زنان درآمد و تا خانواده ششم به صورت لقب زنان باقی ماند و در اصل این لقب مربوط به بنّاء در قصرهای پادشاهی بوده، لیکن بعداً به صورت یک لقب تشریفاتی درآمده است.

و اگر صحیح باشد که «MY TTT» لقب بانوان بوده و لقب طبقه معینی نبوده است، که بعضی زنان متعه بدان منسوب باشند، می‌توانیم حدس بزنیم که «شیری» با دو زن ازدواج کرده است.

هم‌چنین از خانواده پنجم یک مقبره سنگی شرق گورستان پادشاه «من کاروع» در جیزه، که صاحب آن مقبره «سئو» دو تا همسر داشته است، که هریک از آن دو بر یک سنگ جداگانه به تصویر کشیده شده، همراه با متنی که مفید آن است که هر دو همسر وی بوده‌اند و این اولین دلیل صریح بر ازدواج مرد با بیش از یک همسر است و از خانواده ششم مقبره «مریٰ عا» منظره هایش دلالت می‌کنند بر این که او با شش زن ازدواج کرده است، اما همسر اول یا آخرش نامش «الیس» بوده است که او را با شوهرش می‌بینیم که یک بار هدایا را از پسران شوهرش می‌پذیرد و بار دیگر دسته‌های گل را از دخترانش می‌پذیرد و در کنار ملک ایستاده است و پنج همسر دیگر که مادران فرزندان «مریٰ عا» هستند، دنبال او راه می‌روند و نقاش و رسام این منظره، از این غافل نمانده است، که هر پسری را به مادرش نسبت دهد و در کنار وی باشد و هر دختری را به مادرش نسبت دهد و قابل ملاحظه است که «الیس» هیچ فرزندی نصیبش نشده است، چون هر فرزندی در کنار مادرش و منسوب به وی می‌باشد.

اما در دولت میانه، بیش از یک دلیل می‌یابیم، بر وجود چند همسری، برای مثال گورستان و مقبره «اخی حتب» در «میر» از مناظر و تصاویر آن روشن می‌شود که حدود پنج همسر داشته است به اضافه تعداد بسیاری از متعه‌ها.

قابل ملاحظه است که تنها دختر برایش به ولد آورده‌اند که در تعدادی از مناظر همراه وی دیده می‌شوند و شاید علت ازدواج وی با بیش از یک زن همین مطلب باشد و همه همسرانش یا بعضی از متعه هایش به تصویر کشیده شده‌اند که متواضعانه و با خشوع جلو صاحب مقبره نشسته‌اند.

و یکی دیگر از مناظر در این مقبره، منظره‌یی‌ست که حالتَ بیرون رفتن همسران با شوهرشان در یک سفر شکاری را به تصویر کشیده‌اند.

و در «ابیدوس» دو لوح یافته شده است که هردو دلالت می‌کنند بر این که هریک از صاحبان لوحه‌ها، بیش از یک همسر اختیار نموده است و لوحه اولی که در موزه مصری نگه‌داری می‌شود، از آنِ مردی‌ست با همسرش که بر سر سفره قربانی‌ها نشسته‌اند و در پایین لوحه نام پسران متوفی را می‌یابیم

که نام‌شان همراه نسبت مادرشان نوشته شده است و از این روشن می‌شود که متوفی دو همسر داشته است، یکی از آن دو همان است که در این منظره با وی نشسته است، به نام «اینتف» و دیگری به نام «مُنی» که در لوحه نیست لیکن به عنوان مادر دو پسر ذکر شده است، اما لوحه دوم، مربوط به خانواده دوازدهم است که متوفی را نشسته جلو سفره قربانی‌ها به تصویر کشیده است و در قسمت پایین لوحه، خانواده‌اش با نام افراد آن قرار دارند و این هم روشن می‌شود که او نیز دو تا همسر داشته است و هر دو دارای لقب «MY TTT» بوده‌اند یعنی کدبانوی خانه، هم‌چنین این مؤکد می‌سازد که هر دو در یک زمان در ذمه شوهر بوده‌اند زیرا هر دو در آن منظره با هم هستند؛ بنابراین ازدواج با دو تا بوده است.

در مقبره «حعبی جفای» از خانواده دوازدهم، نصّی هست که دلالت می‌کند صاحب آن دو همسر داشته است و هردو لقب «کدبانوی خانه» را داشته‌اند و به نظر می‌آید که یکی از آن دو در زمان حیات وی مرده است لیکن نمی‌دانیم که دومی را بعد از مرگ اولی نکاح کرده، یا این‌که با هر دو با هم ازدواج کرده است.

پس اگر بر مقابر اشراف دولت جدید در «طیبه» و گورستان‌های توابع «دیر المدنیة» نظری بیفکنیم، در می‌یابیم که از میان (۴۵۸) گورستان، فقط (۱۳) تای آن‌ها به بیش از یک همسر برای متوفی اشاره می‌کنند.

و در خانواده هیجدهم در مقبره شماره (۳۴۰) از آنِ «آمون ام حات» در «دیر المدنیة» بـه نـظر می‌آید که با دو زن ازدواج کرده است، که آن‌ها را در دو منظره مختلف در مدخل مقبره، در طـرف راست و چپ آن می‌بینی و هر منظره صاحب مقبره را در مقابل سفره قربانی با یکی از دو همسرانش می‌بینی که هردو یک لقب و نعت دارند، جز این‌که فقط یکی از آن دو کدبانوی خانه است و در مقبره «بوی م رع» شماره (۳۹) در «خوخا» مناظری هست که دلالت بر وجود دو همسری می‌کنند که همان القاب را دارند، آن دو زن، «سنسنبت» و «تانفرت» می‌باشند که همراه وی به تصویر کشیده شده‌اند، که یک بار «سنسنبت» را با وی می‌بینیم که قربانی‌ها یا دسته گل‌ها را قبول می‌کند و یک بار «تانفرت» را با او می‌بینیم که پیکان را استقبال می‌نماید؛ درحالی که گزارش‌ها را تقدیم می‌دارند.

در مقبره «سنوفر» شماره (۹۶) در «شیخ عبدالقرنة» می‌بینیم که (۳) همسر دارد و به نظر می‌رسد که همسرش «مریت» را بر دیگران ترجیح می‌دهد، که در بیش‌تر منظره‌ها با وی دیده می‌شود، لذا ممکن است که او را نخستین یا آخرین همسرش بدانیم و از مقبره «خونسو» شماره (۳۱) در شیخ عبدالقرنة دو زن را تشخیص می‌دهیم که یکی از آنان بعد از او زندگی کرده است، زیرا او را می‌بینیم که شاهد مراسم دفن شوهرش می‌باشد.

و از مقبره «پت آمون» (شماره ۹۰) در «شیخ عبدالقرنه» می‌بینیم که او با «تی» و «سنسنبتو» ازدواج کرده است و یابنده مقبره می‌گوید: «تی» زن اولی او بوده است و این که هر دو زن جدا از هم و جدا از

یک‌دیگر زندگی می‌کرده‌اند و هریک در خانه مستقل، یا هر یک در قسمتی جدا از یک ساختمان زندگی می‌کرده‌اند، به حکم این که تصویرهایشان در مناظر مستقل دیده می‌شود.

و در «دیر المدنیة» از همان عصر، دو مقبره وجود دارد که در هر یک بیش از یک همسر برای همان شخص دیده می‌شود، اولی مقبره عامل «خع بخنت» (شماره ۲) است و آن یک مقبره خانوادگی‌ست، از مناظر و نصوص معلوم نمی‌شود که آیا آن دو شخص بدین اسم می‌باشند، که هر یک، یک همسر داشته است، یا این که این مقبره از آنِ یک شخص است که او دوتا همسر داشته است، جز این که ثابت شده، که بانو «ساحتیٰ» همسر «خع بخنت» بوده است، زیرا تنها او را همراه وی می‌بینیم، در تمام مناظری که مشغول عبادت در پیشگاه خدایان مختلف و مجسمه‌های پادشاهان بت‌گونه می‌باشد.

در حجره و اتاقک مقبره شخصی با همان اسم «خع بخنت» هست، که همراه او همسر دیگری‌ست لیکن بدون دلیلی قاطع بر این که او همان صاحب مقبره است، اما مقبره دوم از آنِ عامل «قن» (شماره ۴) است و مناظر آن دلالت بر ازدواج او با دو زن است و احتمال دارد که هر دو با هم در یک زمان بوده‌اند، زیرا آن جا یک لوحه کوچکی می‌بینیم که بر آن، هر دو همسر با توافق به هم دیده می‌شوند، که ذراع و بازوی یکی پیرامون دیگری و دستش بر دوش وی است؛ هم‌چنین هر دو کدبانوی خانه بوده‌اند. سپس مقبره «نخت - جحوتی» (شماره ۱۸۹) در «العاسیف» است که به نظر می‌آید دو تا زن دارد و در مناظر متعددی همراه وی دیده می‌شوند و اما مقبره «نفر - سخرو» (شماره ۲۹۶) و مقبره «مننوام حات» (شماره ۳۴) در «عاسیف» از مناظر آن دو به نظر می‌آید که صاحبان هر یک از دو مقبره، سه تا همسر داشته‌اند.

سپس آن جا مقبره «ثای» (شماره ۲۳) در «شیخ عبدالقرنه» نیز دو همسر دارد و آن جا نصوص صریحی هست درباره تعدد همسران که می‌توان بدان‌ها بر چند همسری با تأکید استدلال کرد، از جمله آن‌ها:

نصّ و متن پیمان‌نامه بین «خاتوسیل پادشاه حیثین» و «رَمَسِیس دوم» پادشاه مصر، درباره معامله پناهندگان از هر کشوری از آن دو به دیگری، زیرا در آن پیمان نامه از آن مصری که به کشورش برمی‌گردد، آمده است: «اما آن مردی که در پیشگاه پادشاه «رمسیس دوم» حاضر خواهد شد... او خانه و زنان و کودکانش را نابود نمی‌سازد.»

و در یک نوشته بر روی «بَرَدَیِه» از عصر پادشاه «رمسیس دهم» که از قضیه دزدان گورستان‌ها، سخن می‌گوید، از سخنان بانو «موت ام حاب» که برای تحقیق خوانده شده بود تا بر ضد شوهرش که در سرقت شرکت داشت، شهادت بدهد، فهمیده می‌شود که شوهرش چهار تا زن داشته است و او می‌گوید: «من یکی از چهار همسران او هستم، دو تای آنان مرده‌اند و سومی هنوز در قید زندگی‌ست، او را بخوانید تا بیاید و بر ضد من شهادت دهد.»

و در «بَرَدِیه» نوشته‌یی از خاندان بیست و پنجم هست درباره قضیه سرباز «بادی خنومیس» و همسر اولش بر ضد کاهن «بادی باستیس» و او با همسر دومش استشهاد نمود.

پیمان نامه‌های عقد ازدواج که به دست ما رسیده است از فاصله زمانی بین دو خانواده، بیست و دوم و بیست و ششم، تأکید بر این دارند که مردمان مصری با چند همسری آشنا بوده‌اند؛ اگرچه دائماً بدان نمی‌پرداختند و در آن خود شوهر، اگر با وجود زن اول، با زن دوم ازدواج کند، آن را ضرر رساندن به همسر اول تلقی می‌کند که ضرری‌ست موازی و مساوی با طلاق، لذا بایستی این خسارت کمرشکن را برای وی جبران نماید.

از تمام آن چه گذشت نتیجه می‌گیریم که چند همسری و تعدد زوجات، معروف و معمول بوده است و کارداران و توده مردم، با بیش از یک همسر ازدواج می‌کرده‌اند و چند همسری محدود به طبقه اشراف ثروتمند نبوده؛ اگر چه پسندیده تلقی نمی‌شده است. در «بردیة» نوشته است برای تفسیر و تأویل رؤیاها و خواب‌ها از زمان دولت میانه، آمده است که یکی از رؤیاهایی که موجب اضطراب و نگرانی‌ست، آن است «که مرد چهره خود را در آینه ببیند، آن بدبختی‌ست و به معنی زن دوم گرفتن می‌باشد.»

و در نصوص و متون عصر بطلیموسی یک فقره قانونی هست که از مصالح همسر اولی حمایت می‌نماید؛ زیرا در قانون «سیوط» برای سال بیست و یک آمده است: «هرگاه مردی ازدواج کرد و برای همسرش وثیقه‌یی و سندی نوشت و املاک خود را به وی داد و فرزندی از او برایش متولد شد، هرگاه این مرد بمیرد، املاکش به همان پسری می‌رسد که از همسر اول و صاحب سند و وثیقه اولی‌ست.» و از قانون مصری یا عرف رایج در مصر قدیم سندی وجود ندارد که برای چند همسری آخرین عددی را تعیین کرده باشد و برای تعدد همسران حدّی قایل شده باشد، لیکن مصری برابر شهادت مناظر یا نصوص، تعداد زیادی همسر انتخاب نکرده است، مگر دوبار در دولت قدیم و در خانواده ششم به ویژه در دولت میانی، اما در غیر این دو حالت، از دو زن یا سه زن و چهار زن در یک زمان، از عصر دولت جدید تجاوز نکرده است و از مناظر پیشین پیداست که روابط و پیوند بین همسران با هم نیکو بوده است و به نظر نمی‌آید که شخص مصری، اولی را بر سایرین ترجیح داده باشد، جز در یک حالت واحد در دولت قدیم و آن حالت «مری عا» و همسران ششگانه‌اش بوده است و در این حالت ممکن است که «الیس» همسر اول اعتبار گردد، زیرا همسران دیگر و فرزندان‌شان از وی اطاعت می‌کردند و اطاعت خود را به وی تقدیم می‌داشتند و از مناظر فهمیده می‌شود که او فرزندی برای شوهرش به دنیا نیاورده است و شاید او بدین علت شوهرش را به ازدواج با دیگران تشویق کرده باشد.

اما غیر این مثال، در مناظر گورستان‌های دیگر، چنان به نظر می‌آید که شوهر مصری در میان همسرانش عدالت و تساوی برقرار می‌کرده و مقام و منزلت یکی را برتر از دیگران قرار نمی‌داده است و

هریک از آنان «nbTPT»، کدبانوی خانه بوده و هر یک نزد شوهر، از منزلت مساوی با دیگران برخوردار بوده است و در مناظر یکی از آنان بر دیگران ترجیح داده نشده است تا با وی در سفرها و گردش‌های سیاحتی بیرون رفته باشد، بلکه همگی با وی مصاحبت داشته‌اند و احساس می‌کنیم که با هم سازگار بوده‌اند و از نصوص عصر دولت جدید فهمیده می‌شود که هر همسری در منزل مستقل خود، زندگی می‌کرده است و این از قول «موت ام حاب» درباره شوهر دزدش استنتاج می‌گردد: «او وقتی که در خانه من می‌بود، هرگز طلایی را حاضر نمی‌کرد.» این چیزی‌ست که موافق رأی بعضی نیز می‌باشد، که آن را از تصویر هر زنی در یک منظره مستقل در بعضی از معابد استنباط کرده‌اند. جز این که مناظر مربوط به دولت قدیم و دولت میانی، بدین اشاره دارد که خانواده متشکل از شوهر و همسران و فرزندانش، همگی در یک خانه مشترک زندگی می‌کرده‌اند.

و بی‌شکّ ازدواج با بیش از یک همسر، کار ساده‌یی نبوده و ازدواج در مصر بار سنگین مالی بر دوش شوهر نسبت به همسرش بوده است و ازدواج با بیش از یک همسر بار سنگین مالی شوهر را بالا می‌برد و از طرف دیگر بایستی شوهر موضعگیری همسر اولش نسبت به همسر دومش را نیز از نظر دور ندارد و آن را نیز معتبر بداند و این موضوع از آن چه در عقد ازدواج می‌آید، به نظر می‌رسد، که درضمن عقد شروطی به میان می‌آمد که از آزادی شوهر در گرفتن همسر دوم می‌کاهد و آن را مقید می‌سازد مثلاً شوهر بایستی بعضی التزامات مالی را به مصلحت همسر اول و فرزندانش تحمل نماید.(۱)

هـ: چند همسری در عصر جاهلیت عرب:

بعضی از عرب‌ها به یک همسر اکتفا می‌کردند و بعضی از پدران و بعضی از زنان بر شوهر شرط می‌کردند که با دیگری ازدواج ننماید، عدی بن زید می‌گوید:

بِناتُ کِرامٍ لَمْ یُـرَبْنَ بِـضَرَّةٍ دُمَّیٰ شَرِقٰاتٍ بالْعَبیرِ رَوٰادِعَا

(زنان گرامی و گرامی زادگانند و با هوو گری سازگاری ندارند، زیبا رویان عروسک گونه‌اند و سرشار از بوی عطر و عبیرند و مانع از نامحرمان)

در ماجرایی میان «جعفاء» دختر «علقمه» و سه زن دیگر آمده است که یکی از آنان گفت: بهترین مرد کسی‌ست که احترام زن آزاده را نگه دارد و او را با «هوو» جمع ننماید و «ماویة» دختر «عفزر» که معشوقه حاتم طایی معروف بود، حاضر نشد با حاتم ازدواج نماید بعد از این که حاتم را برگزید و او را بر دیگر خواستگاران ترجیح داد، مگر به شرط این که همسرش را طلاق دهد و حاتم آن را نپذیرفت، پس هنگامی که همسرش مُرد، آن وقت «ماویه» به ازدواج با وی راضی گردید و با وی ازدواج نمود.

هم‌چنین «حرقفه بلوی» از خواستگارش «مرّة بن عوف» پیمان گرفت که با وجود او با زن دیگری

---

۱. «الزواج و الطلاق فی مصر القدیمة» ص ۳۶ - ۲۶.

ازدواج ننماید - و مرّه همسری داشت به نام «ملیکه بنت خُصَیْلَة مرّی» - و به دروغ برای «حرقفه» قسم خورد و به سختی با وی پیمان بست که با زن دیگری غیر از او ازدواج ننماید سپس حرقفه راضی شد و او را با خود بیرون آورد و راه افتادند، تا این که آتش‌های خانواده «مرّه» پدیدار شد، «حرقفه» از وی پرسید، که این آتش‌ها از آنِ کیست؟

«مرّه» جواب داد: این آتش‌ها، آتش پسرانم و آتش همسرم می‌باشد، «حرقفه» گفت: در اولین شب زفاف و خیانت؟! «مرّه» گفت: من به تو خیانت نکرده‌ام، لیکن به غیر تو - همسر اولش - خیانت کرده‌ام.

اما این اخبار بدین معنی نیست که نزد عرب‌ها چند همسری نبوده است، ملت‌ها به چند همسری می‌پرداختند و آن را مباح می‌دانستند و جای تعجب نیست که عرب‌ها نیز در جاهلیت، چند همسری را اختیار کرده باشند و این که این نظام در میان آنان شایع بوده باشد و هرکس که شرایط مناسب داشت یا بدان نیاز پیدا می‌کرد یا از آن توقع خیر و نیکی می‌داشت، بدان می‌پرداخت، چند همسری یک نظام شایع در میان ملت‌ها بوده است، لیکن شایع بودن آن، هرگز ضامن این نبوده است، که هووها، با هم دشمن نباشند و به هم‌دیگر حسادت نورزند و هرگز هم، چنین نخواهد شد.

لذا همسر اول همیشه با وجود هوو، خود را بدبخت می‌دانست و بعضی از زنان بر شوهر خود شرط می‌کردند که با ازدواج با دیگری، آنان را دچار ضرر و زیان ننمایند؛ همان‌طوری که بدان اشاره کردیم و همیشه دشمنی میان هووها با هم‌دیگر معروف و معلوم بوده است.

حتی دختر مرّة بن عاهان هنگامی به دست شوهرش «باهلة» کشته شد که هیچ دشمنی با هم نداشتند، الاّ درد هووها، که گفت:

أَنَا وَ بَاهِلَةُ بْنُ اَعْصُرٍ بَیْنَنَا   دَاءَ الضَّرائِرِ بُغْضَةٌ وَ تَنَافٍ

(بین من و شوهرم باهلة فرزند اعصر، تنها درد و دشمنی هووها و منافات آن‌ها وجود دارد.) مودت و محبت میان دو هوو، هرگز صفا نمی‌یابد و بسیار پیش می‌آمد که همسر نخستین جنجال برپا می‌کرد، برای مثال «وِرثة دختر ثعلبة» همسر «ذهل بن شیبان» بود و هرگاه که او با زن دیگری ازدواج می‌کرد، «وِرثة» به وی حمله می‌کرد و او را می‌زد و می‌راند، هنگامی که «ذهل» با «رقاش دختر عمرو» ازدواج کرد «ورثة» با وی به دشمنی پرداخت سپس بر وی جهید، تا او را بزند و «رقاش» او را نگه داشت و بر وی غلبه یافت، آن وقت «ورثة» چنین گفت:

یَا وَیْحَ نَفْسِی الْیَوْمَ أَدْرَکَنِی الْکِبَرُ   أبکی عَلَیٰ نَفْسِی الْعَشِیَّةَ أَوْ أَذَرْ؟!
فَــو الله لَــوْ أَدْرَکْتَ فِــی بَــقِیَّةٍ   لَلاَقَیْتَ مَا لَاقَیٰ صَــوَاحِـبُکِ الْأُخَـر

(وای بر نفس من! امروز پیری مرا دریافته است، آیا امشب بر نفس خویش بگریم یا نگریم؟ به خدا سوگند ای ورثة! اگر دیگری را دریابی و او را بزنی، همان چیزی به تو خواهد رسید که هوو هایت از دست تو دیدند.)

به علاوه شوهران گاهی همسران خود را به «هوو» تنبیه می‌کردند و با چند همسری کیفرشان می‌دادند، به دلیل قول «الطهوی»:

لَقَدْ خَشِيتُ أنْ يَقُومَ قَابِرِی   وَ لم تُمَارِسْکِ مِنَ الضَّرائِرِ
ذَاتُ شَذَاةٍ جَمَّةُ الصَّرَاصِرِ   حَتّیٰ اِذَا جَرَّسَ کُلُّ طائرِ
قَامت تُعَنْظِی بِکَ سَمْعَ الحاضِرِ   تُصِرّ أصرارَ الْعُقَاب الْکاسِرِ

(می‌ترسم که گورکنم برخیزد و به تو نرسد یکی از هووها، که خوشبو و عطرآگین باشد و پر سر و صدا تا وقتی که صبح زود پرندگان قار قارکنان بر می‌خیزند، حضوراً به تو اهانت کند و به مسخره ات بگیرد و چون عقاب شکاری بر تو جیغ بکشد.)

به علاوه بعضی از مردان در اسلام نیز از این زندگی آشفته چند همسری دوری کرده‌اند، از جمله اینان یک اعرابی شاعر است که با یک شیوه شوخ طبعانه بلای چند همسری خویش را به تصویر می‌کشد و عَزَب بودن را توصیه می‌نماید:

تَزَوَّجْتُ اثْنَتَيْنِ مِنْ جَهْلِی   بِما يَشْقیٰ بِه روح اثنتين
فَقُلْتُ: أصير بينهما خَرُوفاً   أنْعُمُ بين أکْرَمِ نَعْجَتَينِ
فَصِرْتُ کَنَعْجَةٍ تُضْحِی و تُمْسی   تَداوَلَ بَيْنَ أخْبَثِ ذِئبَيْنِ
رِضا هَذِهِ يَهيجُ سُخْطَ هذِی   فما أعْرَی مِنْ إحْدَی السُّخْطَتَيْنِ
وَ ألْقیٰ فِی الْمَعِيشَةِ کُلَّ شَرٍّ   کذاک الضُّرُّ بَيْنَ الضُّرَّتَيْنِ
لِهذِی لَيْلَةٌ وَ لِتلك أخْرَی   عِتابٌ دائِم، فی اللَّيْلَتَيْنِ
فَإنْ أحْبَبْتَ أنْ تَبقیٰ کَريماً   مِنَ الْخَيْراتِ مَمْلُوءَ الْيَدَيْنِ
فَعِشْ عَزَباً فَأن لَمْ تَستَطِعْهُ   فَضَرْباً فِی عِراضِ الْجَحْفَلَيْنِ[۱]

(از روی نادانی با دو زن ازدواج کردم، بدان که شوهر دو زن بدبخت می‌شود در دل خود گفتم: من در میان آنان چون قوچی خواهم بود که از گرامی‌ترین دو میش لذّت خواهم برد، اما هم‌چون میشی شدم که شام و بام در بین دو گرگ خبیث ردّ و بدل می‌شود، رضایت این یکی خشم آن دیگری را به هیجان می‌آورد، پس هرگز از یکی از دو خشم خالی نیستم و در زندگی با هر شرّی روبه‌رو می‌شوم، هم‌چون یک هَوو، میان دو هَوو، برای این یکی یک شب و برای آن دیگری یک شب دیگر و دائماً در هر دو شب مورد عتابم، پس اگر می‌خواهی در زندگی عزیز و کریم بمانی و همواره دستت از خیر و پول پر باشد، با حالت عَزَبی و زن نگرفته، زندگی کن پس اگر نتوانستی، برو در دل دو سپاه جنگی زندگی کن.)

دکتر بلتاجی می‌گوید:[۲] شاید از صواب دور نباشد اگر بگوییم: در هر جایی که انسان متمدن در آن زندگی کرده، از زندگی چند همسری خالی نبوده است یعنی هرجا که زندگی متمدنانه بوده، چند

---

۱. المرأة فی الشعر الجاهلی، ص ۲۴۲ - ۲۳۶ به اختصار.
۲. «مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة» ص ۱۶۴ - ۱۶۳.

همسری نیز بوده، به هر حال مدت زمان بلند یا کوتاهی بوده است، بلکه بعضی از پژوهشگران میان چند همسری و تمدن رابطه و پیوندی قایل شده‌اند که می‌گوید: «حقیقت این است که نظام چند همسری به صورت واضح و آشکار هویدا نشده است، مگر در میان ملت‌های پیشرفته در تمدّن و شهرنشینی، درحالی که در میان ملّت‌های ابتدایی عقب مانده، کم‌تر شایع بوده یا اصلاً نبوده است؛ همان‌طوری که جامعه شناسان و تاریخ نویسان تمدن‌ها، آن را مقرر داشته‌اند که در رأس آنان «وستر مارک» و «هوبهور» و «هویلر» و «جنز برگ» (Wester mark, Hobhore, Wheeler, Ginzberg) بوده‌اند.»

هدف ما این نیست، که نام و اخبار تمام ملت‌هایی را که به چند همسری اقدام نموده‌اند تا به آخر ذکر کنیم، بلکه ما این مبحث را به میان کشیدیم تا به صورت آشکار بیان کنیم که هنگامی که اسلام چند همسری را مباح کرد، در تاریخ بشری، چیز تازه و بدعتی پدید نیاورده است که بشریت پیش از آن، با آن آشنا نبوده باشد، بلکه نظامی را سر و سامان داده است که بشریت آن را می‌شناخت و در تمدن‌ها و دیانت‌های خویش، پیش از اسلام بدان عمل می‌کردند و اسلام با عدالت الهی آن را محدود کرد و حدودی برای آن گذاشت.

لیکن هرکس نوشته‌ها و گزافه گویی‌های «مبشران» مسیحی و پیروان آنان و نوشته‌های ملحدان بی دین و ساختگی‌های آنان را درباره چند همسری بخواند هنگامی که از اسلام و نظام چند همسری سخن می‌گویند، چنان گمان می‌کند و دست خوش وهم و خیال می‌گردد، که تنها اسلام، در میان تمام نظام‌های جهان متمدن و دیانت‌ها، این نظام چند همسری را مباح کرده است!!

ما خواستیم با این بیان کوتاه، مقرر داریم که دو دیانت یهودیت و مسیحیت قرن‌های متمادی آن را شناخته‌اند و پیروان‌شان مدت‌های مدیدی بدان عمل کرده‌اند و منع از آن، بعدها، به وسیله «احبار» و راهبان صورت گرفته است، که برای خود حق استقلال تشریع و قانون‌گذاری دینی جدیدی قایل شده‌اند، بعد از پایان وحی آسمانی با انتهای نبوت و بعد از این‌که نبوت‌ها در کتب مقدس مطالب خود را گفته‌اند که به هیچ وجه متضمن تحریم مطلق نظام چند همسری نبوده است.

من بر این باورم که حق ماست، بعد از این، از این گزافه گویان دروغگو بخواهیم که در هجوهای خود به نظام چند همسری در اسلام، دست از این یاوه گویی بردارند و کم‌تر جنجال به پا کنند به ویژه بیش‌تر آنان، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، به یکی از این دو دین یهودیت و مسیحیت استناد می‌کنند، که ما به وضوح حقیقت چند همسری را در کتاب‌های مقدس آنان شناختیم و بر ملا نمودیم.

جواب دوم به شبهه چند همسری و نظام آن:

بی‌گمان هنگامی که اسلام نظام چند همسری را مباح کرد، به خاطر حکمت و فلسفه‌یی خاص و مصلحت عمومی و ضرورت‌های اجتماعی و شخصی و فردی بود و اینک وجوه و حکمت‌های آن را به شرح زیر می‌آوریم:

۱. کثرت زنان:
بی‌گمان نسبت زنان در هر جامعه‌ی بشری، بالاتر از نسبت مردان است و برآن افزونی دارد و این مسأله به چند دلیل و وجه زیر است:

▣

کثرت تولد دختران، که غالباً در یک خانواده تعداد دختران را بیش از پسران و زنان را بیش از مردان می‌یابیم و هرکس می‌تواند با تحقیق درباره خانه خود و همسایگان و خویشاوندانش به این حقیقت پی ببرد و مردان آن‌ها را سرشماری کند و سرشماری دیگری را نسبت به زنان انجام دهد که بی‌شک به نتیجه افزایش تعداد زنان بر مردان می‌رسد.

▣

مردان بیش از زنان در معرض مرگ و نابودی می‌باشند، زیرا مردان بیش از زنان قابلیت بیمار شدن را دارند؛ همان‌چنین مردان، بیش از زنان در معرض خطر و حوادث قرار می‌گیرند و مردان غالباً در معرض حوادث و تصادفات هواپیماها، ماشین‌ها و قطارها و کشتی‌ها و حوادث رانندگی و عبور و مرور واقع می‌شوند، چون آنان برای کسب و معاش و تجارت و کار بیرون می‌روند؛ درحالی که زنـان غـالباً در خانه‌های خود می‌نشینند و مردان نگاهدار و سرپرست آنان می‌باشند و زنان کم‌تر در معرض خطرند، اگر در آن شکّ داری برو بر دَرِ گورستان بنشین و آمار مردگان را در خلال یک ماه بشمار، در می‌یابی که نسبت وفات مردان نسبت به وفات زنان افزایش نسبت (۳ به ۱) در ماه می‌باشد.

▣

جنگ‌ها مردان را نابود می‌کند و مردان سوخت آتش پیکارهایند و با یک نگاه گذرا به کشورهایی که آتش جنگ در آن‌ها برافروخته است، درخواهید یافت که هزاران زن بدون نان آور و بدون شـوهر مانده‌اند، چون جنگ‌ها و تاخت و تازها، پدران و شوهران و نان آوران‌شان را ربوده است و آمارهای بعد از جنگ جهانی دوم، بر این دلالت می‌کند که در بیش‌تر کشورهای اروپایی، زنان نسبت (۷ به ۱) از مردان را تشکیل می‌دهند، پس اگر هر زنی با یک مرد ازدواج کند و نظام چند همسری نباشد، باقیمانده آنان، شوهر ازکجا بیاورند و بیابند؟!![۱]

ضرورت جنگ‌ها و کاهش شمار مردان در آن‌ها، مجالی برای مخالفت باقی نمی‌گذارد، در این که تنها راه، برای جبران و تلافی این خسارت‌های کمرشکن مردان، همان مباح کردن و اجازه دادن به نظام چند همسری‌ست و ملّت‌های غربی نصرانی خویشتن را در برابر مشکلات افزایش زنان بر مردان – به

---

۱. بنگر به مجله «البحوث الاسلامیة» شماره ۲۵.

ویژه بعد از دو جنگ جهانی - و مشکلات اجتماعی خطرناکی یافته‌اند، که همواره در پیدا کردن راه‌حلّ مناسب دست و پنجه می‌زنند و یکی از راه‌حل‌هایی که به نظرشان می‌رسید همان مباح کردن نظام چند همسری بود.

در سال ۱۹۴۹ میلادی، کنفرانسی برای جوانان در مونیخ آلمان تشکیل شد و موضوع مشکلات افزایش تعداد زنان نسبت به مردان در آلمان بعد از جنگ مورد بحث واقع شد و راه‌حلّ‌های مختلفی برای این مشکل عرضه گردید و سرانجام نتیجه این شد، که کمیته مخصوص به کنفرانس توصیه نمود، که برای حل این مشکل خواستار مباح شدن نظام چند همسری گردد. در سال ۱۹۴۹، اهالی «بن» پایتخت آلمان اتحادی، تقاضایی به مقامات مسؤول و ویژه، تقدیم نمودند و در آن از مقامات مسؤول خواسته بودند که در قانون اساسی آلمان به صراحت، نظام چند همسری مباح گردد و از ده سال پیش تقریباً حکومت آلمان، هیأتی را به حضور روحانیت الازهر شریف ارسال داشت که از آن خواستار نظام چند همسری در اسلام، شده بودند، زیرا آنان برای حلّ مشکل افزایش زنان بر مردان به فکر استفاده از این نظام افتاده بودند، سپس به دنبال آن هیأتی از علمای آلمان با شیخ جامع الازهر به همین منظور تماس گرفتند و در روزنامه «الاهرام» به تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۹۶۰، آمده بود، که مدرکی و سندی به خط «مارتن بورمان» جانشین و نائب «هیتلر» کشف شد که آن را درسال ۱۹۴۴ نوشته بود و در آن گفته بود: بی‌گمان «هیتلر» به صورت جدّی فکر می‌کرد، در این که برای هر مرد آلمانی ازدواج با دو زن را قانونی و مباح نماید، برای تضمین قوت و نیروی ملت آلمان در آینده.

دکتر بلتاجی می‌گوید:(۱)

به یقین ملت‌هایی که نظام تک همسری را در مدت معینی از تاریخ عملی می‌کنند، احساس خواهند کرد که به نظام چند همسری نیاز مبرم دارند. در قدیم «آتن» مباح می‌دانست برای مرد، که دو زن را با هم داشته باشد و با آنان با هم ازدواج نماید و این در سال (۳۱۱) پیش از میلاد بوده است به دنبال شکست پایمال کننده‌یی، که در حمله برای استیلا و تسلط بر «سیسلیا» بدان مبتلا گردید، که نتیجه آن کشته شدن اکثر جوانان «آتن» بود. این حادثه در امپراتور روم نیز پیش آمده است و در فرانسه بعد از جنگ جهانی اول، کسی قیام نمود و ادّعای لغو متن قانونی می‌کرد که ازدواج با بیش از یک زن را مورد کیفر قرار می‌داد و برای نجات جامعه فرانسه از نتایج مصایب خطرناک مترتب بر افزایش تعداد زنان به سبب جنگ، خواستار مباح شدن نظام چند همسری گردید و برای این که به هر زنی، امکان مادر شدن قانونی و مشروع داده شود. گاه و بیگاه روزنامه‌ها در آلمان از تلاش‌هایی که برای بحث از نظام چند همسری و بررسی امکان مباح کردن آن صورت گرفته، به ما خبر می‌دهند.

اگر کشورهای فرانسه و آلمان و امثال آنان، نتوانسته‌اند چند همسری را مباح کنند، بی‌شک این کار، به سبب اثر عمیقی‌ست که نظام تک همسری، در روان و روح زنان‌شان گذاشته است، به گونه‌یی که هر

---

۱. «مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة» ص ۱۹۳.

زن آن‌جا، ترجیح می‌دهد که از رفیق نامشروعش فرزندان نامشروع داشته باشد و آن را ترجیح می‌دهند بر این که در سایه نظام چند همسری فرزندان مشروع داشته باشد. من گمان نمی‌کنم، کسی که غیرت داشته باشد و غم خور و دلسوز امّت و جامعه‌ی عربی و اسلامی ما باشد، آرزوی این کند که ملت ما نیز بدان جا برسد که ملت‌های غربی در این باره بدان جا رسیده‌اند. ا. هـ

این فیلسوف انگلیسی (سپنسر) علی‌رغم این که مخالف نظام چند همسری‌ست، لیکن آن را برای امّتی که مردانش در جنگ نابود می‌شوند، ضروری می‌داند. «سپنسر» در کتابش اصول علم الاجتماع می‌گوید: «هرگاه برای ملت شرایطی پیش آمد که مردانش به سبب جنگ نابود شدند و برای هر مردی از بازماندگان جز یک همسر باقی نمانده بود و زنان متعددی بدون شوهر مانده بودند و حتماً نتیجه آن به کاهش زاد و ولد می‌انجامد و شمار متولدین با شمار مردگان مساوی نخواهد بود، پس هرگاه دو ملت با هم جنگیدند با فرض این که هر دو ملت در تمام وسایل معیشت، مساوی هستند و یکی از آنان از تمام زنانش برای زاد و ولد استفاده نمی‌نماید، بی گمان آن امّت نمی‌تواند در برابر دشمنش مقاومت نماید، دشمنی که تمام مردانش مجموع زنانش را بارور می‌کنند، در نتیجه تمام زنانش با وصف این که از مردانش بیش‌ترند ولی بارور می‌گردند و نتیجه آن می‌شود، آن امّت که از نظام تک همسری استفاده می‌کند، در برابر آن امّتی که از نظام چند همسری استفاده می‌نماید، نابود می‌شود. ا. هـ[1]

و در حالت افزایش شمار زنان، در برابر آن عدد زاید، تنها یکی از سه (۳) احتمال زیر وجود دارد:

۱. دختر جوان عمر خویش را در خانه پدری بدون شوهر سپری کند و به صورت پیر زنی شوهر ناکرده درآید و از حق طبیعی خویش، در اشباع عاطفه زناشویی و عاطفه و احساس مادری محروم بماند؛ درحالی که این‌ها عواطف و احساساتی فطری‌ست که خداوند آن‌ها را در نهاد وی کاشته است و نمی‌تواند آن‌ها را از خود دور سازد.

۲. یا در جستجوی راه غیر مشروعی باشد، نهان از چشم خانواده و جامعه و اخلاق.

۳. یا با مردی ازدواج نماید که همسر دیگری دارد و می‌تواند نیاز جنسی و پاکدامنی و عفت وی را حفظ نماید و باور داشته باشد که میان او و هووی وی عدالت و مساوات را برقرار می‌سازد.

اینک توضیح سه احتمال فوق:

احتمال اول: بی گمان در آن ظلم بزرگی به تعدادی از زنان است، بدون این که جرمی مرتکب شده باشند، زیرا آنان با رضایت خویش به دایره زندگی گام ننهاده‌اند.

احتمال دوم: بی‌شک جرم است در حق خود زن و در حق جامعه و در حق اخلاق، متأسفانه این حالتی‌ست که غرب بر آن است، که تعدد زوجات را حرام کرده و در مقابل تعدد رفیقه‌ها، معشوقه‌ها و دوستی‌های زنان فاسقه را مباح کرده است، یعنی واقعیت زندگی چند همسری را بر آنان تحمیل کرده،

---

۱. «المرأة بين الفقه و القانون» ص ۵۷ - ۵۶.

لیکن چند همسری نامشروع و بی اخلاقی و نا انسانی، زیرا در این حالت، مرد نیاز جنسی و شهوت خود را برآورده می‌کند بدون این که ملزم به هیچ وظیفه‌یی در قبال آن زن باشد و بدون تحمل مسؤولیتی، در برابر نتیجه این تعددی که به صورت نامشروع و غیر قانونی صورت گرفته است.

احتمال سوم: این احتمال تنها راه حلّ عادلانه و پاک و انسانی و اخلاقی و مسؤولیت‌پذیر است و این همان راهی‌ست که اسلام با خود آورده است:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

«و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل ایمان و یقین هستند، حکم می‌کند؟!»(۱)(۲)(۳)

---

۱. الخصایص العامة للاسلام، ص ۱۵۹. ۲. مائده: ۵۰.

۳. استاد محمد رشید العوید، در کتاب خود: و بضدّهنّ تتمیز *المسلمات* ص ۱۴ - ۱۱، تحت عنوان: «**نِساءٌ يَئِسْنَ مِنَ الظفر بأزواج!!**» می‌گوید: در شهر «مانهاتن» امریکا، یک عمل پلید، بدعت «هم جنس بازان عزب» پدید آمده است، که زنان دچار بحران مصیبت باری شده‌اند.

آن‌جا برابر آخرین سرشماری، در برابر هر یک مرد عزب ازدواج ناکرده دو زن بدون شوهر وجود دارد و این بدین معنی‌ست که نسلی از زنان هستند که در معرض خطر «عنوست» (پیرزن شوهر ناکرده، پیردختر ترشیده) قرار دارند و سرشماری‌های علمی خاطرنشان می‌سازند، زنی که سن‌اش میان (۳۹ - ۳۵) سالگی در نوسان است، فرصت‌های ازدواج برای وی فراهم نمی‌گردد، مگر به نسبت تنها (۳۸٪) پس در شهر نیویورک که مرکز اصلی منحرفان و ولگردان است، عجزو ناتوانی درشمار مردانی که ممکن است به ازدواج مبادرت نمایند، به صورت یک مشکل حادّ و جدّی درآمده، تا بدان حدّ گسترش یافته است که هزاران زن زیبا و هوشمند و موفق درکار خویش، در وضعیتی قرار گرفته‌اند، که از تلاش برای دست یابی به شوهر مأیوس گشته‌اند!! و این وضع سبب شده است که زنان دیگری که کم‌تر از آنان، از نعمت زیبایی و موفقیت برخوردارند، برای ملاقات با مردان، هر فرصت ممکن و پیش آمد را شکار کنند و در کمین آن باشند تا با آنان روابط و پیوند جنسی بدون ازدواج را برقرار سازند، تا بدان جا که بعضی از آنان حاضرند تمام مال و پول پس انداز عمر خویش را برای به دست آوردن سهمی در یک خانه ساحلی بپردازند، تا بتوانند تابستان را در آن‌جا با مردی به صورت نامشروع بگذرانند!! همان‌طوری که بعضی از آنان به روزنامه‌ها و مجلات پناه می‌برند که به مرد نیاز دارند!! جز این که «جولی مولاین» خانمی که به سن (۳۳) سالگی رسیده و در مجله «سیر و سیاحت» کار می‌کند، اصرار دارد بر این که سرشماری‌ها همه چیز را منعکس نمی‌کند و شمار مردانی که زنان نمی‌توانند با آنان روابط و پیوند جنسی برقرارکنند خیلی بیش‌ترند از کسانی که می‌توانند با آنان پیوند جنسی داشته باشند و مردان زیادی هستند که فقط به ظاهر محبوب به نظر می‌رسند و پُست‌های خوبی را اشغال کرده‌اند؛ درحالی که سابقه ازدواج ندارند و در نیمه عمر از دهه‌های سی می‌باشند لیکن در حقیقت از مرحله پختگی عاطفی یک کودک هشت ساله، تجاوز نکرده‌اند و اکثرشان به‌گونه‌یی عمل می‌کنند که خشم را بر می‌انگیزند و در رفتارشان احترامی برای زن ملاحظه نمی‌گردد، زیرا می‌داند که یک مأیوس دیگری وجود دارد که منتظر یک اشاره است از یکی از آنان تا به وی بگوید: تو واقعاً مرد جالبی هستی!!

و این هم یک دختر دانشجوی هفده ساله است که در نیویورک در رشته حقوق تحصیل می‌کند و یک سال پیش روابط جنسی خود را با مرد دوستش قطع کرده است که با وی در یک اتاق زندگی می‌کرد و او اظهار ناراحتی و انزجار می‌کند از آن چه به عنوان «جهنم وعده با مردان» می‌نامد و می‌گوید: «تو یک شب را با مردی می‌گذرانی، که ممکن نیست او را دوست داشته باشی و تو می‌خواهی از خمیازه کشیدن از شدّت انزجار و ملالت، جلوگیری کنی.»

و بانوی دیگری که در نیمه سی سالگی به سر می‌برد می‌گوید: «زنان بسیاری هستند که تمایل به برقراری روابط عاشقانه و پیوندهای جنسی با مردانی دارند، که دارای همسر شرعی هستند، این‌گونه زنان از تنهایی رنج می‌برند و ترجیح می‌دهند که به جای محرومیت کامل جنسی، چیزی از روابط رومانتیکی به دست آورند، حتی اگر با شوهر زن دیگری باشد!!

و بدین‌گونه طبیعت داستان‌ها و سخنان زنان با هم تغییر یافته است.

درحالی که اکثر زنان نیویورک درگذشته پیرامون پختن و آماده کردن سینی‌های خوراک مورد پسندشان با هم‌دیگر تبادل نظر می‌کردند، زنان امروز در آن جا، پیرامون مردانی صحبت می‌کنند که ممکن است با آنان وعده‌های معاشقه و برقراری روابط جنسی داشته باشند ولو برای مدت گذرا!!!

این هم خانمی که در پایان دهه‌های چهل از عمر خویش است، که احساس نا امیدی و مأیوسی می‌کند، از امکان برقراری روابط عاشقانه با یک مرد مناسب و تصمیم گرفته است که به کلّی مسأله برقراری وعده‌های عاشقانه با مردان را رها کند و می‌گوید: «تصمیم گرفته‌ام که نیویورک را ترک نمایم و در روستا زندگی کنم، وای! چه قدر در آن جا انسان احساس حقیقی آزادی و راحتی می‌نماید و در آن جا دیگر بر من واجب نیست که تا بی نهایت به این مرد و آن مرد گوش دهم که از افتخارات و ویژگی‌های خویش سخن می‌گوید... بدون این که اصلاً به وجود من اهمیتی بدهد، مثل این که نقش من تنها ارضای غرور اوست.»

مطالبی که گفته شد ترجمه مطالبی بود که روزنامه «The Sunday Express» امریکایی در شماره صادره ۱۹۹۱/۸/۱۱ منتشر کرده بود، تحت عنوان: «زن برای یک مرد حقیقی خود را می‌کشد» و عنوان دیگر: «حتی زنان زیبا برای به دست آوردن یک دوست و رفیق مرد پیکار می‌کنند» و عنوان جانبی که پیش از این دو عنوان بود، این بود: «بازی به دست آوردن شوهر در ایالات متحده» کسی که در این مطالب تأمل کند به نتایج زیر می‌رسد:

- زنان زیبا و هوشمند و موفق درکار خود، در امریکا، از یافتن شوهر برای خود مأیوس گشته‌اند!! آیا این نتیجه و محصول فسادی نیست، که زن را به صورت یک هدف و خواسته، سهل الوصول درآورده، که دسترسی بدان آسان شده است؟! و مرد هرچه بخواهد از وی به دست می‌آورد؛ بنابراین میلی به ازدواج و مسؤولیت‌های ازدواج ندارد؟!!

- سخنان آن خانم که در نیمه دهه‌های سی از عمر خویش بود، تأکید دیگری‌ست بر این که چند همسری برای بسیاری از زنان تنها، راه حلّی‌ست که آنان را از تنهایی نجات می‌دهد، آن خانم می‌گوید: «زنان بسیاری تمایل دارند که روابط عاشقانه با مردانی برقرار کنند که دارای همسرند، این‌گونه زنان از تنهایی رنج می‌برند و ترجیح می‌دهند که به جای محرومیت کامل جنسی، چیزی از عشق رومانتیکی به دست آورند، حتی اگر با شوهر زن دیگری باشد!!»

آیا کسی در این شک دارد، که اگر به این گونه زنان امریکایی گفته شود: که قانون برای شما مباح می‌کند که نباید با یک مرد موقتی وقت بگذرانی بلکه باید به صورت یک ازدواج کامل باشد، آیا آن زنان از آن استقبال نمی‌کنند و آرزوی آن را ندارند و بدان موافقت نمی‌کنند؟!!

- پس تأمل کنیم، در سخن آن خانم که تصمیم گرفت از شهرنشینی منصرف گردد و به روستا برود، بعد از این که از برقراری رابطه عاشقانه با مرد مناسب مأیوس گشت، «وای! از این احساس حقیقی به آزادی و راحتی» آری! «آزادی و راحتی» پس جستجوی یک مرد، قید است و ول گردی و چند ساعت را با آن مرد بگذراند قید است و مدارا با آن مرد تا وقت بیش‌تری را با وی بگذراند قید است، پس طبیعی‌ست اگر از همه این‌ها نجات پیدا کند، احساس آزادی و راحتی‌ست «و راه آن چند همسری‌ست.»

- چگونه معقول است که انسان چند همسری را به عنوان ظلم به زن وصف کند، ولی این که یک زن تمام پس‌اندازش را برای اجاره کردن یک خانه ساحلی بپردازد، به خاطر به دست آوردن مردیَ که چند هفته را با وی به صورت نامشروع بگذراند که در این مدت کوتاه با زندگی با وی، بر او منت بگذارد، آن را به عنوان ظلم بر زن وصف ننماید؟! آیا برای این زن بهتر نیست که با آن مرد ازدواج کند و همیشه با وی زندگی نماید و به صورت معزز و مکرّم و آن مرد بر وی هزینه و نفقه کند و برایش منزل و مسکن فراهم نماید، نه آن زن؟!!

- این سخن زن روزنامه نگار «جونی مولاین» است که اشاره می‌کند: شمار مردانی که در ظاهر مرد به حساب می‌آیند، نادر وکمیاب نیستند بلکه شمار مردان حقیقی که بنا به توصیف «مولاین»: «از مرحله پختگی عاطفی کودک هشت ساله تجاوز نکرده‌اند، نادر وکمیاب است که به گونه‌یی رفتار می‌کنند و تصرفاتی دارند که خشم برانگیز است و هیچ احترامی در آن برای زن نیست» و این توصیف وی در برابر قیومت مرد بر زن در اسلام قرار دارد و قیومت مرد بر زن مقتضی آن است که

۲ . ایجاد مصونیت و عفت برای نفس:

بعضی از مردان هستند که به حکم طبیعت و فطرت نفسی خویش، دارای تمایلات جنسی سرکشی هستند، که چه بسا یک زن نتواند خواسته‌های جنسی آنان را اشباع و سیر نماید.

و گاهی شوهر در حالتی‌ست که غریزه جنسی بر وی غلبه می‌کند، بنا به طبیعت ویژه‌یی که دارد، خواهان تکرار ارضای آن است، با وجود همسری که هم‌دیگر را دوست دارند، اما همسر در شرایط تندرستی یا مزاجی خاصی که دارد، اگر بیمار و قاعده هم نباشد، ذاتاً خسته است و نمی‌تواند مکرر غریزه جنسی شوهرش را پاسخ گو باشد و بر کسی پوشیده نیست که غریزه‌ی جنسی میان مردم از نظر کثرت و قلت متفاوت و مختلف می‌باشد و بعضی از مردان هستند، که غریزه جنسی بر آنان فشار می‌آورد و خواهان تکرار فراوان آن می‌باشند و بعضی از زنان درست عکس این گونه مردان هستند، که حتی اگر هیچ بیماری هم نداشته باشند، طبیعت و مزاج و ساختار جسمی و روحی آنان، حالت ویژه‌یی دارد که موجب کاهش نشاط و تحرک غریزه جنسی در آنان می‌گردد، که اگر به صورت دائمی به غریزه جنسی مکرر شوهرشان جواب دهند، موجب خستگی جسمی و روحی غیر قابل تحمل آنان می‌گردد.

این مطلب اگرچه ممکن است که اندک و نادر باشد، قطعاً وجود دارد و همسر را بدان عوارض که اشاره کردیم مبتلا می‌سازد.

و برای یقین و باور کسانی که در وجود این حالت‌ها در واقعیت زندگی معاصر شک دارند، یک نمونه را ذکر می‌کنیم که در آن مثال، زنی از این حالت خویش شکایت دارد و شکایت خود را به مجله مسایل دینی نوشته و از آن طلب فتوی می‌نماید، در شماره ماه صفر (۱۳۹۳ هـ) ماه مارس (۱۹۷۳ م) از مجله «الاعتصام» مصری در صفحه (۲۳) خانمی نامه‌یی فرستاده و درست عین این مطلب را پرسیده است:

«شوهر من دوست دارد که بیش از یک بار در هفته جماع کند که این کار وی، موجب زیان جسمی و مشکل بهداشتی و تندرستی من می‌گردد و در برابر این وضع، من نمی‌پذیرم که این امکان را به وی بدهم که با تکرار این عمل، مرا در معرض زیان جسمی و روحی قرار دهد؛ همان‌طوری که گفتم، من چه کار کنم؛ درحالی که فرزندانی دارم که احتیاج به عنایت و توجه و مراعات دارند؟»

آن مرد از آن زن دفاع نماید و از او حمایت کند و هزینه زندگی وی را بپردازد و هرگاه چنین نکرد، قیومت او ساقط می‌گردد؛ همان‌طوری که فقهای اسلامی در شرح و بیان معنی قیومت گفته‌اند. آری، این است وضع زن غیر مسلمان در غرب، که اسیر جستجوی شوهر است و اسیر جستجوی ساعاتی‌ست که با یک مرد نامحرم بگذراند و اسیر جستجوی آرامش و ثبات و خانواده است، پس آیا قبول چند همسری برای این گونه زنان بهتر نیست؟ به عنوان یک راه حلّ دائمی، هنگامی که ازدواج می‌کنند و آرامش و ثبات و امنیتی را تضمین می‌کنند که در جستجوی آنند؟!! آیا به نظر شما اگر حقیقت اسلام و مکانت و منزلت زن در اسلام، بر زنان غربی درست عرضه شود، به سرعت به سوی قبول اسلام نمی‌شتابند و آرامش زندگی در زیر سایه آن را خواستار نمی‌گردند و از امان و امنیت در سایه شرع اسلام خوشحال نمی‌شوند؟!!

بی‌شک این حالت و وضعیت زن، شوهر را سخت می‌آزارد، اگر از وی بخواهیم که شهوت سرکش خویش را سرکوب نماید، چه بسا او را سرانجام گرفتار پناه بردن به زنا کند یا به مسائل دیگر پناه ببرد اگر از تحمل آن ناتوان و عاجز باشد و ظروف و اوضاع مناسب داشته باشد.

و اگر از زن بخواهیم که به مطالبات دائمی شوهرش پاسخ دهد، حتماً به خستگی و بیزاری جسمی و روحی وی منتهی می‌گردد به گونه‌یی که از روابط جنسی با شوهرش متنفر و بیزار می‌شود و به خاطر آن از تمام کارهای زناشویی کراهت پیدا می‌کند با وجود این که اگر این فشار و اصرار نباشد، هردو یک دیگر را دوست می‌دارند و بر بقای پیوند زناشویی با هم حریص و علاقمندند.(۱)

اسلام هنگامی که برای ارضای غریزه جنسی، نظامی وضع می‌کند، از تمام جوانب بدین قضیه می‌نگرد و تمام تفاوت‌های نیروی جنسی مردم را در نظر می‌گیرد، لذا قوانین و مقررات و راه حل‌هایی را تعیین می‌کند که به اشباع نیروی جنسی در چهارچوب شریعت تحقق می‌بخشد، بی‌شک نظام چند همسری در اسلام، راه حلّ بسیاری از این‌گونه مشکلات را در بر دارد و بهترین راه است برای جلوگیری از فشار جنسی، نزد کسانی که از نظر جنسی دارای نیروی بیش از دیگرانند و تنها یک زن کفایت تمایلات جنسی آنان را نمی‌کند و برای اینان و جامعه‌یی که در آن زندگی می‌کنند، بهتر است که چند همسر اختیار نمایند، نه این که به معشوقه و رفیقه‌های نامشروع روی آورند، مگرنه این است؟

دکتر یوسف القرضاوی، در کتاب خود: *الحلال و الحرام فی الاسلام* می‌گوید: بی‌گمان اسلام آخرین دستور و سخن خداست که نبوت‌ها و رسالت‌های پیامبران را بدان ختم کرده است، لذا اسلام یک شریعت و قانون جاویدی آورده است که برای تمام اعصار مختلف و برای تمام انسان‌ها صلاحیت و گنجایش دارد. قطعاً اسلام قانونی وضع نمی‌کند، که برای مردمان شهرنشین باشد و از مردمان روستایی و بیابان نشین غفلت نماید و برای اقلیم‌های سردسیر باشد و اقلیم‌های گرم سیر را فراموش نماید و برای یک عصر ویژه‌یی باشد و عصور دیگر را نادیده بگیرد و مهمل گذارد. بی‌گمان اسلام، ضرورت‌های افراد و ضرورت‌های جوامع مختلف و نیازها و مصالح را تشخیص می‌دهد و تعیین می‌نماید و همه را فراخور حال آنان در نظر می‌گیرد. کسانی هستند که به وجود نسل تمایل بسیاری دارند، لیکن همسری نصیب آن‌ها شده است که فرزند نمی‌زاید به سبب عقیم بودن یا بیماری یا علل دیگری، آیا برای آنان بهتر و محترمانه‌تر نیست که با وجود این زنی که دارند و تضمین حقوق آن با زن دیگری نیز ازدواج نمایند که تمایلات و رغبت‌های آنان را تحقق بخشد؟

و بعضی از مردان هستند که دارای غریزه جنسی بسیار قوی می‌باشند و شهوت سرشاری دارند، لیکن همسرانی نصیب آنان شده است که تمایل شهوانی اندکی به مردان دارند، یا بیمارند، یا دوران قاعدگی‌شان طولانی‌ست، و امثال آن و در همان حال شوهر تحمل دوری از زنان را ندارد، آیا برای او

---

۱. «مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة» ص ۱۹۰ - ۱۸۹

مباح نیست که زن حلال دیگری بگیرد، به جای رفیقه‌یی نامشروع؟!! آری، این است چند همسری که غرب مسیحی منکر آن است و آن را بر مسلمانان انکار می‌کند و زشت می‌شمارد؛ درحالی که برای مردان خود تعدد معشوقه و رفیقه‌های فاسق نامشروع را بدون قید و بی‌شمار، مباح کرده است و به هیچ التزام قانونی یا اخلاقی و معنوی نسبت به زن و فرزند اعتراف نمی‌نماید، فرزندانی که نتیجه این چند همسری بی دینی و بی اخلاقی و اباحی‌گری هستند!! کدام دسته، اسلام یا آنان بر راه راست و درست و انسانی هستند؟!! و به اثبات رسیده است که خیانت در زناشویی، در میان ملت‌هایی که بر نظام تک همسری اکتفا می‌کنند، دائماً رو به افزایش است.(۱)

و روزنامه «الشرق الاوسط» لندنی در شماره صادره ۱۹۷۹/۷/۱۵ انتشار داده بود که (۷۵٪) از شوهران در اروپا به همسران خود خیانت می‌کنند و نسبت کم‌تر از آن، زنان شوهر دار نیز مرتکب همان خیانت می‌گردند و در بسیاری از حالات، شوهر از خیانت جنسی همسرش اطلاع دارد و همسر نیز از خیانت شوهرش اطلاع دارد؛ با وجود این، این زناشویی رسواگرانه ادامه می‌یابد، بدون این که گسستگی در آن پیش آید!!!

اما روابط و پیوندهای جنسی پیش از ازدواج، بی‌شک (۸۵٪ ـ ۸۰) از مردان بالغ، رفیق زن دارند و هریک از آنان فقط یک رفیقه فاسقه دارد، اما بقیه افراد جامعه که ازدواج نکرده‌اند و دوستانی از زنان روسپی ندارند، آنان دائماً از زنی به زنی دیگر منتقل می‌شوند و از این راه، غرایز جنسی و نیازهای خود را ارضا می‌سازند!!(۲)

و غالباً مرد بیش از زن در طلب جفت است، یعنی مرد بیش‌تر در طلب زن است و مستعد برای ادامه‌ی نسل در طول زندگی‌ست، جز این که زن تا سن پنجاه سالگی آمادگی باروری و نسل را دارد و بعد از آن، خون حیض منقطع می‌گردد و تخمک‌های رحم نابود می‌شوند.

پس اگر در این حالت، همسر از ادای وظیفه زناشویی عاجز گردد و نتواند بچه‌یی به دنیا آورد، یا نتواند مرد را از نظر جنسی ارضا نماید، مرد چه کار کند؟!

آیا برای وی بهتر نیست که زن حلال دیگری بگیرد و عفت نفس و پاکدامنی خویش را حفظ کند، یا این که رفیقه فاسقه حرام بگیرد؟!(۳)

دکتر مصطفی السباعی گوید:(۴)

هنگامی که ضمن یک هیأت از طرف دانشگاه دمشق برای تحقیق از دانشگاه‌ها و کتابخانه عمومی در سال ۱۹۵۶ به اروپا سفر کردم از جمله کسانی که در لندن با آنان ملاقات کردم و با آنان نشستم، پروفسور «اندرسون» رییس گروه قوانین؟ احوال شخصیه شرقی در مؤسسه بررسی‌ها و پژوهش‌های

---

۱. «الاسلام و الجنس» ص ۳۶ - ۳۵.
۲. تربیة الاولاد فی الاسلام، عبد الله ناصح، عنوان.
۳. مجلة البحوث الاسلامیة، شماره ۲۵.
۴. المرأة بین الفقه و القانون، ص ۵۹.

شرقی در دانشگاه لندن بود و در میان گفتگوهای ما، مناقشه‌یی پیرامون نظام چند همسری در اسلام پیش آمد.

او از من پرسید: نظر شما درباره نظام چند همسری چیست؟

به وی گفتم: نظام مفید و شایسته‌یی برای جوامع بشری‌ست، در بسیاری از اوضاع و احوال، اگر شرایط آن اجرا شود!!

او گفت: بنابراین بر رأی محمد عبده هستی و می‌گویید باید مقیّد شود؟! گفتم: من به رأی او نزدیک هستم، نه، تماماً بر رأی او می‌باشم.

زیرا من می‌گویم: باید مقید به قدرت شوهر بر نفقه همسر دوم باشد تا تحقق عدالت میان همسران ممکن باشد؛ همان‌طوری که اسلام خواسته است، او گفت: آیا شخصی مثل تو، در این عصر، از چند همسری دفاع می‌کند؟! گفتم: من از تو یک سؤال دارم، به صراحت جوابم بده!!

هرگاه کسی همسری دارد و این همسر او بیمار شد و یک بیماری مسری یا لاعلاجی گرفت که امید بهبودی او نمی‌رفت و آن مرد هم در آغاز عمر و جوانی بود، او چه کار کند؟!

آیا جز سه (۳) احتمال پیش روی او هست: یا طلاقش دهد، یا با وجود او زن دیگری بگیرد، یا این که به وی خیانت کند و به صورت نامشروع با زن دیگری پیوند حرام و نامشروعی را برقرار سازد؟

گفت: راه چهارمی نیز وجود دارد: صبر پیشه کند و عفت خویش را نگه دارد و مرتکب حرام نشود.

گفتم: آیا هر انسانی چنین توانی دارد، که این کار را بکند؟!

گفت: ما مسیحیان می‌توانیم در پرتو تأثیر ایمان در دلهای‌مان چنین کاری را بکنیم.

من خنده تمسخرآمیزی کردم و گفتم: تو که یک مرد غربی هستی چنین می‌گویی؟! اگر مسلمانی یا یک مسیحی شرقی چنین بگوید، می‌فهمم که او می‌تواند نفس خویش را از حرام باز دارد! زیرا محیط او، وسایل اختلاط مرد و زن را برایش فراهم نمی‌کند، که در هر ساعتی که بخواهد و در هر مکانی که بخواهد بدان دست یابد، زیرا آداب و رسوم و اخلاقش هم‌چنان بر وی و بر عملکردش مستولی می‌باشند و دین هنوز در سرزمینش تأثیر خود را دارد، اما شما غربیان همه‌ی امکانات پیوند و ارتباط با زن و اختلاط و آمیزش با وی و تأثیر نهادن بر وی و گمراه کردنش را فراهم کرده‌اید، حتی به گونه‌یی هستید که نمی‌توانید یک ساعت از روز یا شب را، بدون زن به سر برید و با زنان اختلاط و آمیزش دارید از آن ساعت که از خانه بیرون می‌روید تا آن ساعت که به خانه بر می‌گردید و این شما هستید که جوامع‌تان مملو از کاباره‌ها و کازینوها و مکان‌های فساد و تبه کاری و رقاص خانه‌هاست و خیابان‌ها پر از فرزندان نامشروع است و ادعا می‌کنید که دین‌تان شما را از خیانت به همسر بیمارتان منع می‌کند!! چگونه چنین ادعایی دارید؛ درحالی که خیانت‌های همسران زیبای جوانتان اخبار صفحات روزنامه‌ها و مجلات و کتاب‌ها شده است و گوش‌ها را می‌خراشد و ادارات دادگستری را به خود

مشغول داشته است؟ او گفت: من تو را از نفس خویش خبر می‌دهم، من می‌توانم نفس خود را کنترل کنم و شکیبایی نمایم، گفتم: خیلی خوب، پس نسبت کسانی از مسیحیان غربی که می‌توانند نفس خویش را کنترل کنند، به نسبت کسانی که چنین نیستند، چه قدر است؟

گفت: انکار نمی‌کنم که آنان بسیار اندکند.

گفتم: آیا به نظر شما، قانون شریعت، برای تعداد اندک انگشت شماری وضع می‌شود؟ یا برای اکثریت قریب به اتفاق مردم وضع می‌گردد؟ و این چه فایده‌یی دارد، قانونی که جز تعداد محدودی نمی‌توانند آن را اجرا و تطبیق نمایند؟!

او ساکت شد و مجادله ما پایان گرفت، این مطلب را گفتم تا بیان کنم آن کسانی که می‌پندارند غریزه جنسی در زندگی انسان همه چیز نیست و در آن ارزش‌های گران‌بهاتری وجود دارد، مانند وفا و صبر ـ که هر انسان آزاده جوانمرد، حریص بر آن‌هاست ـ و این که توجیه چند همسری برای ارضای نیاز جنسی، فرود آوردن انسان به سطح و مستوای حیوان است، آری، این سخن و امثال آن بسیار زیبا و پسندیده است اگر از غیر صاحبان این تمدن گفته شود و این سخن از کسانی زیباست که بندگان زاهد و پارسایند و زبان و قلم و چشمان‌شان از هرچه خداوند حرام کرده است فرو بسته و عفت پیشه می‌کنند و دنبال زینت و زیور و اندام‌های فریبنده زن و هوی و هوس و شهوات نفسانی نیستند.

اما از این گونه مردان غربی زیبا نیست و برای آنان بهتر است که واقعیت زندگی انسانی را محترم دارند و مشکلات خود را با تصریحات حکیم مجرب و کار آزموده، چاره و معالجه نمایند نه با دروغ‌های سفسطه‌آمیز.

۳. عقیم بودن همسر:

گاهی یک مرد سالم که قادر است صاحب فرزند شود با زنی ازدواج می‌کند که عقیم است و تلاش‌های پزشکان متخصص از علاج عقیمی وی بی‌نتیجه می‌ماند و با این حال زن و شوهر هر دو یک دیگر را دوست دارند و علاقمندند که پیوند و رابطه زناشویی خود را حفظ نمایند و همسر بیش‌تر به حفظ آن تمایل دارد، لیکن شوهر به فرزند تمایل دارد و نمی‌تواند از آن محروم بماند و روز به روز که پا به سن می‌گذارد، علاقه به فرزند در وی شدّت می‌یابد و این شوهر قادر به نگهداری از دو همسر می‌باشد و گمان می‌کند که می‌تواند در حق آن دو عدالت و حق را مراعات کند و هنگامی که شوهر در طلب فرزند به حالتی می‌رسد که نصیحت کردن وی به رها کردن فرزند عبث می‌نماید و به قسمت نصیب خویش راضی نیست، قطعاً دو راه پیش روی وی هست با وصف این که هم همسرش را دوست دارد و هم علاقه‌ی شدیدی به فرزند دارد این دو راه این است: اول: طلاق دادن همسر عقیم و ازدواج با زن دیگر و دوم: نگهداشت همسر اول و ازدواج با همسر دوم.[1]

۱. مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة، ص ۱۹۲ - ۱۹۱.

پس اگر زن عقیم باشد، آیا مرد نیز همراه او خود را عقیم بگذارد؛ درحالی که نفس و روحش در آرزوی فرزند و انس و الفت با آنان می‌سوزد؟!!

آیا برای شوهر بهتر است که با این واقعیت دردناک بسازد و راضی شود و با این زن عقیم بماند بدون این که فرزندی برایش به دنیا بیاورد، یا با زن بیمارش بماند، بدون این که کسی را داشته باشد که امور خانه‌اش را اداره کند و او به تنهایی تمام سختی‌ها را تحمل کند؟!!

یا این که بهتر است از وی جدا شود؛ درحالی که او نمی‌خواهد از شوهر محبوبش جدا شود و علاقمند به معاشرت وی می‌باشد، لیکن شوهرش به وی توجه نکند و از او جدا شود و او را بیازارد؟!

یا این که شوهر هم میل و رغبت خود و هم میل و رغبت همسرش را مراعات کند و با زن دیگری ازدواج نماید و او را نیز نگه دارد، تا مصلحت هر دوی آنان تحقق یابد؟!

بی‌شک اگر زن دیگری را بگیرد و او را نیز حفظ کند، برای آن زن محترمانه‌تر و بهتر است و برای وی شایسته‌تر است و زن خردمند تعدد و چند همسری را بر طلاق ترجیح می‌دهد، چون طلاق ضایع شدن و تباهی و آوارگی‌ست.

۴. بیماری همسر:

اگر مردی با زنی ازدواج نماید و هر دو مدتی با هم خوشبخت باشند و ارتباط و پیوند آنان با عطوفت و مهر و محبت استحکام یافته باشد، سپس همسر سخت بیمار شود، بیماری علاج ناپذیری که مانع مباشرت و معاشرت جنسی شرعی به شیوه همیشگی گردد و شوهر هنوز در سنی باشد که غریزه جنسی به شدت او را به سوی زن و مسائل جنسی سوق بدهد و او با این حال نسبت به همسر بیمارش مهر و محبت و توجه داشته باشد و از وی جدا شود و همسر نیز همچنان با وصف بیماریش شوهرش را دوست داشته باشد و به شدّت محتاج به نزدیکی و رعایت وی باشد خواه از نظر مالی نیز به شوهرش محتاج باشد یا نباشد، لیکن غریزه به هر حال از بین نمی‌رود و غریزه منطق جسمانی خود را دارد، که عاطفه مانع ظهور منطق آن و الحاحش نمی‌گردد، در این جا این دو زوج بر سر سه راهی زیر هستند که در حقیقت شقّ چهارم ندارد:

اولاً: این که همسر بیمارش را طلاق دهد، علی‌رغم محبت و مهر و نیاز به رعایت و توجهی که بین آنان وجود دارد، تا بتواند با دیگری ازدواج نماید.

ثانیاً: این که همسر بیمارش را نگه دارد و او را مراعات نماید، سپس نیازهای جنسی خود را با غیر او به صورت نامشروع و از طریق زنا انجام دهد.

ثالثاً: این که با زن دیگری ازدواج شرعی نماید و همسر بیمارش را نگه دارد و حقوق شرعی وی را از قبیل محبت و مهر و نفقه و قَسْم و سایر حقوق، مراعات نماید، غیر از مباشرت جنسی که توان آن را ندارد یا خواهان آن نیست.

فکر نکنم کسی در این شک کند که حالت سوم محترمانه‌تر و نجیبانه‌تر و عادلانه‌تر است و بهتر سعادت همسر بیمار و شوهرش را تضمین می‌نماید.(۱)

۵. چند همسری برای حفظ عفت زنان بیوه و مطلّقه:

چند همسری برای مرد نجابت و فداکاری و تحمل زحمت و مشقت و مسؤولیت‌پذیری‌ست، گاهی ممکن است با دختری یتیم یا بیوه زنی، یا زنی که از قافله ازدواج و فرصت‌های آن جا مانده است و اگر به حال خود رها شود تا آخر عمر بدون شوهر می‌ماند که گاهی ممکن است به فکر پیوند نامشروع بیفتند، شوهر با قبول چند همسری از بار سنگین جامعه و اولیای زنان می‌کاهد، از این لحاظ که مسؤولیت عده دیگری را تحمل می‌نماید و در رفع زحمت و مشقت و رنج اولیای زنان مساعدت می‌کند و زنانش را حفظ می‌نماید و مصون می‌دارد و سبب به دنیا آمدن فرزندان برای آنان می‌گردد و بر آنان هزینه می‌کند و هزینه فرزندانش را می‌پردازد و بر تربیت آنان اشراف دارد.(۲)

---

۱. این جا ممکن است، بد خواهان طعنه زن، پرسش اعتراضی مطرح کنند که خودشان به اهمیت آن معتقدند و پرسش این است: آیا در مقابل، ما از همسر نمی‌خواهیم که هرگاه شوهرش بیمار شد یا از ناحیه جنسی ناتوان گردید، او صبر و شکیبایی و تحمل کند و سرکشی و شور غریزه و ارضای آن را سرکوب نماید، پس مساوات کجاست؟! پاسخ بدین پرسش بسیار آسان است: چه بسا شما هستید که از آن همسر چنین خواسته‌یی دارید! اما شریعت اسلامی از جمله احکام فقهی آن، این است که اگر همسر از این بابت زیان و ضرر سختی ببیند و متضرر گردد و از وی بیم آن رود، که اگر در بند عصمت و نکاح شوهر بیمار ناتوانش بماند احتمال فتنه برای خویش و آبرویش وجود داشته باشد، بی‌شک حق دارد از او خواهان جدایی باشد و به قول خدا عمل نماید: ﴿فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٖ﴾ (بقره: ۲۲۹) «... باید یا به طور شایسته همسر خود را نگه داری کند یا با نیکی او را رها سازد...» در این صورت اگر شوهر او را نگه دارد، امساک به معروف و نگه داشتن با نیکی نیست که خداوند بدان امر کرده است، زیرا همسر در این صورت متضرر می‌گردد و در سختی می‌افتد و بیم لغزش او در زنا می‌رود.
این جا مطلب مهمّی وجود دارد که به وضوح و آشکارا بدان اشاره می‌کنیم و مطلب این است که شریعت اسلامی بر مردی که همسرش بیمار شده است آن گونه که قبلاً بدان اشاره شد، واجب نکرده است که فوراً با زن دیگری ازدواج نماید، بلکه تنها این امر را برای او مباح کرده است، اگر خود اراده کند؛ هم‌چنین هنگام عجز و ناتوانی همسر از اعمال زناشویی، نیز بر وی واجب نکرده است که فوراً با زن دیگری ازدواج نماید، بلکه تنها این امر را برای او مباح کرده است، اگر خود اراده کند، نیز هنگام عجز و ناتوانی شوهر از اعمال زناشویی، بر زن واجب نکرده است که تقاضای طلاق کند بلکه این امر تنها برای او مباح است، لیکن اگر یکی از آنان اراده نماید نسبت به دیگری وفا دار بماند و شوهر نخواهد با زن دیگری ازدواج کند و همسر هم نخواست تقاضای طلاق نماید و هریک از آنان بخواهد صبر پیشه کند و هر یک حالت دیگری را بپذیرد، از نظر شریعت رفتار هر یک از آنان به حق نیکو و پسندیده است و هریک از آنان مستحق پاداش صابرین است، که در اسلام بالاترین پاداش می‌باشد: ﴿إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ﴾ (زمر: ۱۰). «... که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می‌دارند.» لیکن این به اعتماد کامل هریک به نفس خویش بستگی دارد که کارشان به اعمال نامشروع منتهی نگردد و ضرر روانی یا ضرر جسمانی شدید نبینند، زیرا اذیت و آزار روانی یا جسمی بدین شیوه از نظر شرع نهی شده است. نگاه: «مکانة المرأة فی القرآن و السنة الصحیحة» ص ۱۸۴ - ۱۸۳.
۲. «مجله البحوث الاسلامیة، شماره (۲۵).

بی‌شک اگر با نظر منصفانه و بی طرفانه نگاه کنیم، می‌بینیم که چند همسری بهترین راه عملی برای حلّ مشکلات بیوه زنان و زنان مطلّقه است، چه کسی حاضر است که در اول زندگی خود با یک زن مطلقه یا بیوه ازدواج نماید و دوشیزه بکر را رها کند، مگر به سبب علل خاصی؟! لذا به حقیقت چند همسری، راه نجاتی‌ست که اسلام برای حلّ مشکلات این گونه زنان مباح کرده است.[1]

«وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ» (اگر تعجب کنی سخن این مخالفان چند همسری، جای تعجب است) البته این حق طبیعی زن است که از یک مرد، تنها برای خود برخوردار باشد؛ همان‌گونه که حق طبیعی مرد نیز هست که تنها و ویژه از یک زن اختصاصی برخوردار گردد.

این اعتراض آنان در اصل درست است، اما آنان دروغ می‌گویند و هدف دیگری دارند و آن را تحت پوشش دفاع از زن مطرح می‌کنند و خدا می‌داند، که آنان با این سخنان‌شان زن را به نام دفاع از سعادت وی، وارد آبشخور بدبختی و شقاوت می‌کنند و گرنه چرا نسبت به زنان شوهر کرده محبت و عشق دارند و اما نسبت به پیردختران شوهر نکرده و زنان عزب دلشان سنگین‌تر از سنگ است؟!!

آیا در عرف آنان، تنها زن، بر زنانی اطلاق می‌گردد، که بخت یارشان بوده و ازدواج کرده‌اند؟! کدام یک از این دو، در شریعت انصاف، بیش‌تر سزاوار رحمت و شفقت است، زنی که نصف مردی دارد و در پناه او زندگی می‌کند و هووی دارد؟ یا زن دیگری که از درد عزب بودن و بی شوهری و تنگی معیشت رنج می‌برد، که ممکن است خدای نخواسته به درّه فساد و انحراف و بدبختی سقوط نماید؟!!

۶. چند همسری و محافظت فرزندان:

گاهی ممکن است که مرد به یک همسر بد اخلاق مبتلی گردد که زندگی را بر وی تیره سازد و مرد در این حالت بر سر دو راهی قرار دارد، یا آن زن را طلاق دهد و با وجود فرزندان، خانواده را از هم بپاشد، یا زن دیگری بگیرد و با او ازدواج کند، چه بسا رفتار وی با این کار اصلاح پذیرد و بسیاری از زنان از وجود (هوو) برای خود بیم دارند و رفتار خویش را تعدیل می‌نمایند و شیوه رفتار با شوهر خود را تغییر می‌دهند.

۷. کثرت مسافرت شوهر:

این که مرد به حکم کارش و به مقتضای شغل و حرفه‌اش، بسیار سفر کند و گاهی اقامتش در شهر دیگری، یک ماه بیش‌تر یا کم‌تر طول بکشد و او نمی‌تواند هرگاه به سفر رفت، همسر و فرزندانش را با خود ببرد و از طرف دیگر نمی‌تواند در این سفر طولانی در تمام ایّام آن به تنهایی زندگی کند و او این جا به عنوان یک مرد، خود را در میان دو راهی می‌بیند، یا باید در جستجوی زنی باشد، که از راه غیر

---

۱. «هذه هی زوجتی» ص ۱۳۴.

مشروع با وی انس و الفت بگیرد، که آن زن از حقوق همسر شرعی برخوردار نیست و فرزندانی که از این پیوندهای نامشروع پدید می‌آیند، نیز حقوق فرزندان مشروع را ندارند، امّا این که با زن دیگری ازدواج نماید و با وی از نظر دین و اخلاق و جامعه رابطه‌ی مشروع و برابر شرع داشته باشد هم حقوق همسری دارد و هم فرزندانی که از وی پدید می‌آیند، فرزندان شرعی و قانونی او هستند و جامعه بدان اعتراف می‌کند و در جامعه محترمانه و آبرومندانه پرورش می‌یابند مانند دیگر هم وطنان و من معتقدم که با یک منطق آرام و یک راه حلّ واقعی، چند همسری را بر حالت اولی ترجیح و تفضیل می‌دهند.[۱]

جواب سوم به شبهه چند همسری:

بی گمان برخی از متفکران غربی خودشان نظام چند همسری را ستوده و ثنا گفته‌اند، جهان گرد مشهور فرانسوی «جیرار دی ترفال» در قرن گذشته از شرق دیدن کرده است و در آن جا اقامت گزیده و درباره آن کتاب خود سفری به شرق را نوشته و الحاقی را درباره اخلاق مصریان جدید بدان اضافه کرده است و در آن درباره وضعیت اجتماعی زنان مسلمان و مقایسه آنان با زنان اروپایی تحقیق کرده است و می‌گوید: «مردم مدت طولانی از تاریخ معتقد بودند که اسلام زن را در مکانت و جایگاهی قرار داده است که خیلی از مقام مرد پایین‌تر است و بر حسب گفته آنان اسلام زن را به صورت کنیزی درآورده است که مرد با وی ازدواج می‌کند و این اندیشه‌یی‌ست که پس از بررسی دقیق اخلاق در شرق منتفی و بی‌معنی‌ست و به راستی سزاوار و شایسته‌تر است که گفته شود: به یقین محمدﷺ زن را در جایگاهی نشانده است که به مراتب از جایگاه زن پیش از او بالاتر و بلندتر بوده است.» سپس بر صحّت آن استدلال می‌کند، از راه بررسی و مقارنه و مقایسه‌یی که در آن، به مسأله چند همسری می‌رسد، آن جا که در آن گفته است: «و به حق خانم «لادی مورجان» ملاحظه کرده است که نظام چند همسری که کسی جز محمدﷺ آن را مقرر و تثبیت نکرده است، در شرق انتشار و گسترش کم‌تری دارد، از آن که امروز عملاً اروپا بدان عمل می‌کند و تحت نام‌های دیگری بدان می‌پردازد.» و برای تفصیل این سخن «دی ترفال» از چند همسری سخن می‌گوید، بر این مبنی که اگرچه شرّ است لیکن بی گمان وسیله‌یی‌ست برای اجتناب و پرهیز از شرّ بزرگ‌تری، هنگامی که زناکاری و روسپیگری - که صورت دیگری‌ست از صورت‌های بردگی - همانند بیماری «جذام» استخوان بندی جامعه اروپایی را فاسد می‌کند به سبب متلاشی کردن بنای کرامت بشری و به سبب طرد مخلوقات بدبخت از جامعه، که غالباً قربانی آزمندی پدران (کلیسا) و مأیوسی از سینه باز دین می‌گردند؛ همان‌طوری که ترتیب طبقه‌یی که عرف بر آن جاری‌ست، بدان حکم می‌کند. آیا می‌دانی غیر از این بدبختی‌ها، جامعه ما برای اطفال

۱. مجله البحوث الاسلامیة، شماره (۲۵)

سرراهی که یک دهم جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند، چه وضعیتی ایجاد کرده است؟!! بی‌گمان قانون مدنی، آنان را به جرم پدران‌شان کیفر می‌نماید، به سبب طرد و راندن آنان از آغوش گرم خانواده و محروم کردن‌شان از میراث «و این نتیجه منع چند همسری و رواج زناکاری‌ست و جرمی که پدران مرتکب می‌شوند.»

اما وضع فرزندان مردان مسلمان «از طریق چند همسری شرعی، درست برعکس وضع روسپیگری ناشی از منع چند همسری‌ست» زیرا به صورت شرعی و قانونی تحت مراقبت خانواده متولد می‌شوند و میراث نیز با عدالت در میان‌شان تقسیم می‌گردد.(۱)

از اوایل قرن بیستم مردم روشنفکر غربی از عواقب منع چند همسری آگاه شدند و بیدار گردیدند و متوجه شدند که موجب آوارگی زنان و گریختن آنان از خانواده و انتشار و شیوع و گسترش فحشا و کثرت اولاد نا مشروع و زنا می‌گردد و آشکارا اعلان نمودند که برای حلّ این مشکل هیچ چاره‌یی نیست جز اجازه دادن و مباح کردن چند همسری.

و روزنامه «لاگوس ویکلی رکورد» به نقل از روزنامه «لندن تروث» به قلم یکی از بانوان انگلیسی، مطلبی را به شرح زیر انتشار داد: «به یقین دختران جوان فراری و آواره ما فراوان شده‌اند و این بلا و مصیبت فراگیر شده است و پژوهشگران و پژوهندگان کمی از اسباب و عوامل آن آگاه‌اند و با توجه به این که من خود زنم، مرا می‌بینی، که بدین دختران جوان می‌نگرم؛ درحالی که از شدّت شفقت برحال آنان و از شدّت اندوه، جگرم پاره پاره می‌گردد و شِکوه و اندوه من چه فایده‌یی برای آنان دارد؛ اگرچه تمام مردم نیز در این حال با من شریک و سهیم باشند؟! تنها تلاش برای منع و جلوگیری از این حالت پلید و آلودگی اجتماعی برای آنان فایده دارد. خداوند به آن دانشمند فاضل و گرامی «توماس» خیر دهد، که درد را تشخیص داد و دید و برای آن نسخه کامل شفا بخش نوشت و آن، تجویز و مباح کردن چند همسری برای مرد بود که با بیش از یک همسر ازدواج نماید و بدین وسیله آن بلا و مصیبت نابود خواهد شد و دختران ما کدبانوی خانه‌ها می‌شوند به یقین بلای کلّی، در اجبار کردن و به اجبار واداشتن مرد اروپایی‌ست، بر این که به یک همسر شرعی و قانونی اکتفا نماید.»

«بی‌گمان این محدودیت تک همسری‌ست که دختران جوان ما را از خانواده فراری و آواره کرده و آنان را به میدان جستجوی کارهای مردانه و میدان کار مردان کشانده است و قطعاً این وضع بحرانی به اوج خود می‌رسد، اگر ازدواج مرد با بیش از یک زن مباح نگردد و نظام چند همسری قانونی نشود.»

«کدام وهم و خیال می‌تواند به آمار و تعداد مردان ازدواج کرده‌یی پی ببرد، که فرزندان نامشروعی دارند و سربار و ننگ و عار و اسباب زحمت جامعه گشته‌اند؟!! پس اگر چند همسری مباح می‌بود، این فرزندان نامشروع و مادران‌شان، بدین عذاب و خواری مبتلا نمی‌گردیدند و آبروی این مادران و آبروی

---

۱. مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة، ص ۱۹۶ - ۱۹۵.

فرزندان‌شان حفظ می‌شد و مخدوش نمی‌گشت، بی گمان مباح کردن چند همسری این امکان را به هر زنی می‌دهد که کدبانوی خانه بگردد و مادر فرزندان مشروع و قانونی شود.»

و «گروتیوس» دانشمند حقوق دان معروف و مشهور موضوع چند همسری را مورد بحث قرار داده است و شریعت «پدران عبرانی و پیامبران عهد قدیم» را صحیح و درست شمرده است.(۱)

و فیلسوف مشهور آلمانی «شوپن هاور» در رساله‌اش «سخنی از زنان» گفته است: «به یقین قوانین ازدواج در اروپا، مبنای فاسدی دارد، به سبب این که مرد و زن را با هم مساوی می‌داند و ما را بر داشتن یک همسر وادار کرده و وظایف و تکالیف ما را چند برابر نموده است...» تا آن جا که می‌گوید:

«در میان ملت‌هایی که نظام چند همسری را جایز می‌دانند، هیچ زنی امکان داشتن شوهری که به کارهای وی بپردازد و ضامن زندگی او باشد، از دست نمی‌دهد و او این امکان را دارد و زنان ازدواج کرده نزد ما - در اروپا - اندکند و زنان بی‌شوهر بی‌شمارند و آنان را بدون سرپرست و ضامن زندگی می‌یابی؛ و دوشیزگان بکری، از طبقات پایین جامعه سختی‌ها را تحمل می‌کنند و مشقت‌های کار را بر دوش دارند، چه بسا تن فروشی کرده و با بدبختی زندگی می‌کنند و جامه رسوایی و ننگ را پوشیده‌اند و تنها در شهر لندن، هشتاد هزار دختر هر جایی وجود دارد.(۲)

بر بساط کشتارگاه ازدواج، خون شرفشان ریخته است و قربانی نظام تک همسری شده‌اند و نتیجه خیره سری و یک دندگی بانوی اروپائی‌اند و ادّعاهای پوچی که برای خویشتن می‌خواهند، آیا وقت آن نرسیده است، که بعد از این، چند همسری را، حقیقتی برای تمام زنان به حساب آوریم؟»(۳)

و «گوستاو لوبون» در کتاب خویش تمدن غرب می‌گوید:

«به یقین اصل نظام چند همسری شرقی، نظامی‌ست بسیار نیکو که سطح اخلاقی ملت‌هایی که آن را مباح کرده‌اند، بالا می‌برد و ارتباط و به هم بستگی خانواده را افزایش می‌دهد و به زن احترام و سعادتی می‌بخشد که آن‌ها را در اروپا نمی‌بینی.»

و مرحوم استاد محمود عباس العقّاد در کتاب خود المرأة فی القرآن الکریم قسمتی از آرای فیلسوفان اروپایی را درباره چند همسری ذکر کرده است و به نقل از دکتر «لیبون» می‌گوید: «بی‌گمان قوانین اروپایی چند همسری را سرانجام جایز خواهد کرد» و از استاد «اهرنفیل» نقل می‌کند: «بی‌شک چند همسری، برای بقای نژاد آریایی ضرورت دارد.»

و خانم «أنی بیزانت» رهبر تصوف جهانی، در کتاب خود ادیان رایج و منتشر در هند گفته است: «هرگاه امور و اشیا را با ترازوی عدالت درست بسنجیم، برای ما آشکار می‌گردد که نظام چند همسری

---

۱. حقایق الاسلام و اباطیل خصومه، عقاد ص ۱۶۷.
۲. و این در زمان «شوپن هاور» بوده، که در سال ۱۸۶۰ وفات نموده است.
۳. «الاسلام روح المونیة» ص ۳۲۴.

اسلامی، زن را حفظ و حمایت و تغذیه می‌کند و لباس می‌پوشاند و از نظر ارزش و اعتبار، بر پدیده نظام زناکاری و روسپیگری غربی بسیار بسیار رجحان دارد، این پدیده پلیدی که به مرد اجازه می‌دهد که زن را تنها برای اشباع و ارضای موقتی شهوت‌هایش بگیرد و پس از این که از وی کام گرفت او را در خیابان رها نماید.»

دکتر «نظمی لوقا» در کتاب خود محمد رسالت و رسول چنین گفته است:

«بی‌شک نظام تک همسری دائمی یک نظام ایده آل و ممتاز است و نگاهی گذرا به واقعیت زندگی بشری در تاریخ جوامع گذشته و حال، ما را بر وجود چند همسری، در زندگی یک مرد، خواه آشکارا یا نهانی، خواه با رخصت و اجازه قانون یا دین، یا علی‌رغم قانون و عقیده دینی آگاه می‌سازد و هیچ مرد عاقل و خردمندی، چند همسری بدون رخصت را، بر چند همسری با رخصت و عذر موجه، ترجیح و تفضیل نمی‌دهد و آن‌گاه جز چند همسری، چاره دیگری نیست، زیرا آن تنها راه حلّ سالم برای حفظ اساس جامعه می‌باشد و قاعده کلّی‌ست: «أَلضَرُوراتُ تجیز المخظورات» یعنی ضرورت‌ها، حرام‌ها و ممنوع‌ها را روا می‌گرداند. چه می‌گویی درباره همسری که بیماری او را زمین گیر کرده است؟! و چه می‌گویی درباره همسری که عقیم است؟ چه می‌گویی درباره همسری که بی حال و بی رمق است؟ چه می‌گویی درباره همسری که اعصاب آشفته و بیمار دارد؟ برای این گونه زنان، آیا طلاق دادن‌شان رحیمانه و بهتر است، یا آنان را هم ردیف زن دیگری قرار دادن و هوویی او را پذیرفتن؟ بی‌شک جواب واضح است و آن اجازه و اذن استفاده از حقوق خویش است و به ازدواج شوهرش با زن دیگری موافقت کند و این رخصت و استفاده از آن برای وی الزامی نیست.»

نویسنده انگلیسی «برتراند راسل» می‌گوید: بی گمان نظام تک همسری و ازدواج با تنها یک همسر و تطبیق و اجرای قطعی آن، بر این فرضیه است که در جامعه تعداد اعضای مرد و زن در آن تقریباً مساوی و برابر باشد و مادام که این شرایط در جامعه وجود ندارد، بی‌گمان ادامه نظام تک همسری، ظلم و سنگ دلی‌ست نسبت بدان زنانی که شرایط و اوضاع و احوال، آنان را ناچار کرده است که به صورت دختران سالمند ازدواج نکرده باقی بمانند.

«ولینز» در یک سمیناری درباره اسلام گفته است:

«بی گمان نظام چند همسری کشورهای اسلامی را از وجود زنانی که جامعه آن‌ها را طرد کرده و در خیابان‌های لندن و پاریس و وین و کلکته پرسه می‌زنند و در رفت و آمد هستند، محفوظ و مصون کرده است، بی‌شک نظام چند همسری درست و محکم، هزار بار بهتر است از ارتباط زن با مردان بی‌شمار، وای! چه قدر فرق است، بین مرد رفیقه باز و شوهر.»

«هوارد رووت» در سال ۱۹۶۲ در دانشکده «لاهوت» دانشگاه کامبریج سمیناری برگزار کرد، تحت

عنوان «مشکلات اخلاقی جنس» که در آن آمده بود: مردم درباره مسائل جنسی بی پرده سخن می‌گویند و مجادله می‌کنند و با دیدگاه‌های متضاد با هم از آن صحبت می‌کنند و می‌بینیم که در امور جنسی، ریشه دار کردن مسائل اخلاقی خشک و قشری گری، دشمن فهم اخلاقی از آن است.

بی‌گمان حقیقت اندوهناک و غیر قابل انکاری‌ست، که کلیسا غالباً در فهم این مسأله شکست خورده است و به یقین برخورداری آن از احترام ظاهری که هدف کلیساست، بصیرت و هوشیاری اخلاقی آن را فریب داده است و احیاناً مشکلات جنسی را آن گونه معالجه نمی‌کند، که با قطعیت قواعد مکتوب غیر دینی صورت گیرد و برابر آن باشد. بی‌شک این عبارات، عباراتی خشک و صریح هستند، اگر عمیقاً درباره اسباب و عواملی بیندیشیم، که ما را بدین وضعیت کنونی رسانده است، علی‌رغم این که، فهم این اسباب و عوامل گاهی به حقیقت، بصیرت ما را عمیق‌تر می‌کند... به یقین مسیحیت از آغاز نشأت آن تا به حال بدین چنگ زده است، که تحقق ایده آلی مسائل جنسی ما، در پشت پرده نظام تک همسری نهفته است و در بسیاری از اوقات چنان فرض کرده است که مبدأ اصلی در مسیحیت این است، که هرنوع مباشرت جنسی بیرون از چهار چوب تک همسری و ازدواج با یک زن، خطا و گناه محسوب می‌گردد و هرنوع مباشرت جنسی در چهارچوب این ازدواج تک همسری صحیح به حساب می‌آید، ولی واقعیّت چنین نیست. پس هنگامی که از ایده آلی و نمونه برتر بودن ازدواج تنها با یک زن، سخن می‌گوییم وانمود می‌کنیم که این تنها وضعی‌ست، که در آن اشباع خواسته‌های جنسی به طریق کامل و صحیح صورت می‌گیرد، ما بی گمان تنها وصف مشکلات اخلاقی جنسی را آغاز کرده‌ایم... نه علاج آن را. و آن جا اعتبار دیگری هست که بایستی آن را نیز درنظر بگیریم و احتمال آن را بدهیم، علی‌رغم این که ما می‌توانیم تنها با تأمل و احتیاط بدان نزدیک گردیم، بی‌گمان انسان در جهانی که ما می‌شناسیم، آن جا که مسیحیت هنوز تأثیرات گذشته یونانی و یهودیت را دارد و در آن باقی مانده است، نمی‌تواند از ایده‌آل بودن ازدواج تنها با یک زن تجاهل نماید و آن را نادیده گیرد، لیکن من سبب و علتی نمی‌بینم که مسیحیان یا غیر مسیحیان را، بدین دعوت کنم که درباره نظام تک همسری مبالغه و افراط کنند و تأکید نمایند که تنها آن است نوع ایده آلی مطلق ابدی، مانند صفات الله که ایده آلی مطلق همیشگی‌ست و در واقعیت ما شواهدی را در عهد جدید می‌بینیم که ما را از این فرضیه برحذر می‌دارد.

و دشمنان حضرت مسیح علیه السلام آمدند تا او را در مورد این موضوع بیازمایند، پس او به آنان گفت: در ملکوت اعلی نه ازدواج می‌کنند و نه ازدواج را می‌پذیرند یعنی نه زن می‌گیرند و نه شوهر می‌کنند.

من معنی که در ضمن این سخن است نمی‌فهمم، لیکن حداقل این مفهوم را الهام می‌کند، که ازدواج در این دنیا برای افراد بشر است، برحسب نیازهای‌شان و مقدورات‌شان، در زمان‌های معین و مکان‌های معین. حضرت مسیح علیه السلام در جای دیگری فرموده است: «به یقین شریعت موسی علیه السلام در آن چه متعلق به

طلاق است، به سبب قساوت قلب و سنگ دلی مردان، بدانان بخشیده شده است.» و این جا من امیدوارم که سخن مرا بد بفهمند که به صورت ویژه می‌گویم: به یقین ایده آلی بودن ازدواج - تک همسری - به سبب قساوت قلب و سنگ دلی ما، به ما بخشیده شده است یعنی به سبب نیاز مندی ما به نظام و توجیه آن که هر دو را برای ما فراهم می‌سازد.(۱)

و با صرف نظر از این سخنان حضرت مسیح علیه السلام، می‌بینیم که قدّیس پولس، بنا به عوامل مختلف، ازدواج را مایه خیر می‌داند، زیرا ازدواج کردن به از سوختن در آتش هوس‌هاست و شایسته‌تر است، اما این قدیس پولس، بتولیت و عَزَب بودن را برتر و بهتر از ازدواج اعتبار کرده و واضح است و جای جدال و نزاع نیست - لابد به خاطر حضرت مسیح - این دو الهامی که در عهد جدید می‌یابیم، برای ما کافی هستند که اندکی درنگ نماییم پیش از این که اعلان کنیم که تک همسری و ازدواج تنها با یک زن، همان ایده آلی یگانه ممکن است و در آن راه حل مشکلات اخلاقی جنسی وجود دارد.

در آن‌جا در سال‌های اخیر پژوهش‌های اساسی درباره مسائل اجتماعی صورت گرفته، که واجب است دیانت مسیحیت آن‌ها را در نظر بگیرد، مثلاً برای جامعه‌یی که به نظام چند همسری عمل می‌کند، آیا محال است مردی که چند همسر دارد، مسیحی شود؟ مقصود این است، که آیا یک مرد مسیحی می‌تواند چند همسر داشته باشد؟

آیا دین مسیح مستلزم آن است که مردان، زنان متعدد تحت کفالت و نکاح خود را طلاق دهند؟! سپس عملاً بر آنان حکم به فقیری و تنگ دستی و نیازمندی کنند؟ و آیا نظام چند همسری، در تمام احوال، یک استخدام و استفاده جنسی بد معتبر می‌گردد؟!

وپاسخ بدین پرسش‌ها آسان نیست، جز این که اهمیت واقعی این سؤال‌ها، آن‌ها را نسبت به ما به صورت امور جوهری واصلی در می‌آورد، تا ما با فکری باز باقی بمانیم و در فکر و اندیشه را بر روی خود نبندیم و به یاد آوریم و بفهمیم که ازدواج مثل «سبت» است و «سبت» برای انسان آفریده شده است و انسان برای «سبت» آفریده نشده است، یعنی ازدواج برای انسان است - پس مصلحت انسان آن را تعیین می‌کند - و از طرف دیگر، در می‌یابیم که اهمیت دارد و ممکن است تغییراتی که در دیانت‌ها به وجود آمده است ملاحظه نماییم، آن جا که چند همسری در دیانت بزرگ اسلام یک امر عادی‌ست.

من معتقدم حق است بگوییم، تک همسری و قبول ازدواج تنها با یک زن، رو به افزایش می‌رود و برخی از متفکران اسلامی، آن را تشویق می‌کنند، با اشاره بدان چه در تعالیم و آموزه‌های محمد صلی الله علیه وسلم آمده است، پس درحالی که قرآن اجازه چند همسری می‌دهد؛ همان‌طوری که عهد قدیم نیز اجازه

---

۱. به گمانم می‌خواهد بگوید: در یهودیت ازدواج سر و سامان نداشت و در آن افراط می‌کردند و به زنان ظلم می‌شد و حقوق آنان داده نمی‌شد، لذا خداوند برای جلوگیری از این سنگ دلی آنان، طلاق را به شریعت موسی بخشید، تا بالاخره برای زنان فراوان با طلاق گشایشی حاصل شود و برای این که ما نیز سنگ دلانه به زنان ظلم نکنیم، نظام تک همسری را به ما عطا فرمود. مترجم.

می‌دهد، بی‌گمان پیامبر اسلام فرموده است که بر مرد واجب است که با بیش از آن چه می‌تواند میان آنان با مساوات و ارج و منزلت رفتار نماید، ازدواج نکند، یعنی شرط چند همسری بنا به فرموده او، آن است که بتواند با مساوات و احترام با آنان رفتار نماید.

و با توجه به این که تعداد اندکی از مردان می‌توانند، با بیش از یک همسر به احترام و مساوات در بین آنان رفتار کنند، پیامبرﷺ در حقیقت داشتن چند همسر برای هر مردی را تشویق و تشجیع نمی‌کند، بی گمان این همان راهی است که در آن بینش و بصیرت اخلاقی به وجود آمده است، برای یکی از ادیان از نسلی به دیگری... بی‌شک هرچیزی در میراث فرهنگی ما و آن چه تا حدّی مسیحیت مسؤولیت آن را تحمل می‌کند، بر ما دشوار می‌سازد که در مناقشات و مباحثات و مناظرات‌مان درباره این مشکلات، موضوعی و عینی و واقعی و راستگو باشیم!!

مسیحیان اغلب اوقات، معتقدند که هرگونه صحبت کردن در مورد امور جنسی و مسایل آن، موجب شک و تردید در تعالیم و آموزه‌های مسیحیت تقلیدی سنتی می‌گردد و حتماً نزدیک شدن بدان گناه خواهد بود و شخص گناهکار می‌شود؛ بنابراین به بحث و جستجو در آن، با این گونه عنایت و توجه و اهتمام نیازی نیست؛ آن گونه که در مسائل جدلی و مسائل عقیدتی نیاز فوری بدان‌هاست.

«گوستا لوبون» که مدت زمانی، در کشورهای شرقی و اسلامی زندگی کرده، گفته است:

«به یاد نمی‌آورم هیچ نظام اجتماعی باشد، که به اندازه اصل نظام چند همسری، اروپاییان بدان تاخته و مورد ملامت‌شان قرار گرفته باشد؛ همان‌طوری که هیچ نظامی را به خاطر نمی‌آوریم که اروپاییان، به اندازه همان نظام، در ادراک و فهم آن به خطا رفته باشند، پس اکثر مورخان اروپایی به اتفاق چنین می‌پندارند که اصل چند همسری و تعدد زوجات سنگ زیربنای اسلام است و سبب انتشار آن قرآن است و عامل و علّت انحطاط شرقیان می‌باشد و از این پندارهای غربیان به طور کلّی صداهای خشم برخاسته است، به عنوان ترحم و دل سوزی بدان زنان بی چاره و بدبختی که در حرم خانه‌ها انباشته‌اند و غلامان اخته و خواجگان خشن مراقب حال آنان می‌باشند که اگر اربابان‌شان از آنان نا خشنود باشند، کشته می‌شوند!!!

این توصیف مخالف با حق و حقیقت است، امیدوارم خواننده‌یی که این فصل را می‌خواند بعد از این که پندرهای غلط اروپایی خود را کنار گذاشت و دور انداخت، در ذهن او ثابت گردد و باور کند، که اصل نظام چند همسری شرقی، نظام پاک و صحیحی‌ست که سطح و مستوای اخلاقی را بالا می‌برد، در میان ملّت‌هایی که آن را قبول دارند و ارتباط و پیوند خانوادگی را می‌افزاید و به زن آن چنان احترام و سعادتی می‌بخشد که آن‌ها را در اروپا نمی‌بینی.»

به یقین نظام چند همسری، آن گونه که اسلام مقرر داشته است، بهترین نظام و کامل‌ترین نظام و وفادارترین نظام است نسبت به آداب و اخلاق ملتی که آن را می‌پذیرد و بدان چنگ می‌زند و

مستحکم‌ترین نظام برای خانواده و تقویت بنیاد آن می‌باشد و از این راه است که زن مسلمان خوشبخت‌تر و سعادتمندتر و موجه‌تر و شایسته‌تر به احترام مرد می‌باشد از خواهر غربیش.

و حقوق زناشویی که قرآن و مفسران آن، بدان تصریح کرده‌اند، بسیار برتر و بهتر از حقوق زناشویی اروپایی‌ست. ا. هـ

از مسیو «دوأمیسبس» نقل می‌کند که او بعد از این که برحسب دیدگاه اروپاییش از نظام چند همسری انتقاد و ملامت کرد، گفت: «بی گمان زن در شرق به طور کلی با نجابت و احترام و کرامت مورد تکریم و احترام قرار می‌گیرد، هیچ کسی در خیابان نمی‌تواند دست روی او بلند کند و هیچ سربازی جرأت نمی‌کند، با وقیح‌ترین زنان مردم، بدرفتاری نماید حتی هنگام آشوب و اغتشاش، در شرق شوهر، همسر خود را مورد عنایت و توجه قرار می‌دهد و احترام و اعتنا به مادر تا درجه پرستش می‌رسد و در شرق مردی را نمی‌یابی که از درآمد همسرش استفاده کند و این شوهر است که در شرق به همسرش مهریه می‌پردازد، بی‌گمان چند همسری مشروع و قانونی نزد شرقیان، بسیار نیکوتر است از چند همسری دروغین و ریایی نزد اروپاییان و از عواقب و تبعات آن، فرزندان نامشروع و اولاد زنا.» ا. هـ

«برنارد شو» می‌گوید: بی‌شک اگر اروپا نظام چند همسری را بپذیرد، از بسیاری از اسباب و عوامل انحلال و فروپاشی و سقوط اخلاقی و از هم گسیختگی خانوادگی ملت خود جلوگیری می‌کند. باز هم گفته است: بی‌گمان حکمت والایی‌ست که مردان بیش از زنان، در معرض خطر قرار می‌گیرند، پس اگر جهان به مصیبت و بلای خانمان سوز و آفتی بزرگ گرفتار آید و سه چهارم مردان را نابود کند، حتماً بایستی جهان به شریعت محمد ﷺ عمل کند و اجازه دهد که هر مردی تا چهار زن انتخاب کند و با آنان ازدواج نماید، تا بعد از زمان کوتاهی، این مصیبت را جبران نماید.

و «شوپن هاور» فیلسوف آلمانی مشهور می‌گوید: به یقین بار دیگر شرقیان درست رفتار نمودند، در این که اصل چند همسری را تثبیت و تقریر نمودند، چون این نظام اصلی‌ست که انسانیت آن را حتمی و توجیه می‌نماید، جای شگفتی‌ست که این اروپاییان که این اصل را انکار می‌کنند، خود عملاً از آن پیروی می‌نمایند و گمان نمی‌کنم که درمیان اروپاییان، کسی باشد که اصول تک همسری را درست و صحیح اجرا نماید.

و بعضی این پرسش را مطرح می‌کنند و می‌گویند: «کدام یک از این دو حالت زیر بیش‌تر بر خواری زن در نظر شوهرش و بر رسوایی و خواری خود مرد در دل و نظر خویش دلالت می‌کند، حالت اول، این که مرد با یک زن یا چند زن دیگر به صورت متعارف و معروف بین مردم، ازدواج کند و حالت دوم این که پنهان و نهانی به مروت و مردانگی خود و به همسرش خیانت نماید و با زنان رفیق باز شهوت ران، رابطه دوستی نامشروع برقرار نماید؟!!»

– نیازی به توضیح نیست، عاقلان دانند!

و «لویس Louis» گفته است: «به یقین چند همسری، دلیل بر خواری و بی احترامی و اهانت به زن نیست و انگیزه و علت اقدام بدان، فرو رفتن در منجلاب شهوت نیست و گاهی پیش می‌آید که همسر شوهرش را وادار می‌کند که با زن دیگری ازدواج نماید، زیرا تمایل دارد که قسمتی از بار سنگین وظایف منزل و خانه را بر دوش زن دیگری اندازد و گاهی انگیزه ازدواج دیگر، رغبت و میل طبیعی‌ست به ازدیاد نسل و کثرت فرزندان.»

و روزنامه الاخبار از یک زن آلمانی نقل کرده است که گفته: «به یقین حلّ مشکلات زن آلمانی در مباح کردن نظام چند همسری‌ست، من ترجیح می‌دهم که همراه با ده زن دیگر، همسر مردی باشم که در زندگی موفق است و آن را بهتر می‌دانم از آن که همسر یگانه مردی باشم که شکست خورده و خائن باشد، قطعاً این تنها خواسته‌ی من نیست، بلکه این خواسته‌ی تمام زنان آلمان است.»

و یک دختر جوان بریتانیایی در رادیوی بریتانیایی «برنامه آقای عزیزم» می‌گوید: «او خواستار قانونی‌ست که چند همسری را مباح نماید و گفت: بی گمان او زندگی با همسر دیگری (هوو) را ترجیح می‌دهد، بر زندگی وحشت آور یک پیردختر شوهر نکرده که به نظر می‌آید بر وی فرض شده و تحمیل گردیده است.»

و «فونس ایتین دیبه» گفته است: «به یقین جهانگردان و سیاحان غربی، به ویژه «جیرال دی نیرفال» و «لیدی موجان» ملاحظه کرده‌اند که انتشار و شیوع چند همسری نزد مسلمانان -که بدین اصل اعتراف می‌کنند- کم‌تر از انتشار و گسترش آن نزد مسیحیانی‌ست، که می‌پندارند، آنان ازدواج با بیش از یک زن را حرام می‌دانند و این امر نسبت به فطرت و طبیعت بشری چیز غریب و نا آشنایی نیست، پس مسیحیان این میوه حرام را قیام علیه عقیده و دین خود می‌یابند!!»

- یعنی میوه ممنوعه‌یی که مورد علاقه فطرت و طبیعت است -

و «فونس» از نظام چندهمسری دفاع می‌کند و در رساله‌اش «اشعه ویژه اسلام» می‌گوید: «اسلام علیه طبیعت و فطرت عصیان نمی‌کند و با آن مخالفت نمی‌نماید، طبیعتی که مغلوب نمی‌شود و باید با قوانین آن همگامی نمود و با زمان‌های آن ساخت، برخلاف کلیسا که با طبیعت مبارزه می‌کند و می‌خواهد آن را به غلط ببرد و در بسیاری از امور زندگی با آن برخورد می‌نماید، درست مانند این که بر فرزندان خود فرض می‌نماید که رهبانیت را پیشه کنند، پس آنان ازدواج نمی‌نمایند و غریب و عزب زندگی می‌کنند.

به علاوه اسلام نه تنها با طبیعت همگامی دارد و علیه آن عصیان و تمرد نمی‌کند، بلکه با قوانین طبیعت سازگار می‌شود و آن را به خاطر اصلاح جامعه مقبول و آسان می‌سازد.» و سرانجام «فونس» گفته است: «بی‌شک نظام چند همسری، قانون طبیعت است و مادام که جهان باقی باشد، آن نیز باقی خواهد ماند!! و نظریه تک همسری تنها به ظاهر مورد قبول مسیحیت است، زیرا مشکلات و

پلیدی‌های متعددی در خود دارد و پیامدهای خطرناکی را سبب می‌شود، که این پیامدها عبارتند از: روسپیگری و زناکاری و پیر دختران شوهر ناکرده و فرزندان نامشروع!!»

و «مک فارلین» از نویسندگان بزرگ اروپا می‌گوید: «هرگاه به نظام چند همسری در اسلام از جنبه‌های اجتماعی یا اخلاقی، یا مذهبی بنگریم به هیچ وجه و در هیچ حالتی با پیشرفته‌ترین شیوه از شیوه‌های تمدن و مدنیت مخالفت ندارد، بلکه یک علاج عملی‌ست برای مشکلات زنان بیچاره بی شوهر و برای جلوگیری از روسپیگری و اباحیگری زنان و رفیقه بازی و روابط نامشروع و افزایش شمار زنان بی‌شوهر و دختران شوهر ناکرده در اروپا و امریکا.»

و دکتر «گراهام» می‌گوید: «مسیحیت نتوانست مشکلات چند همسری را به صورت استفاده از روابط آزاد نامشروع در زمان گذشته حل نماید و اگر از حلّ این مشکل در عصر حاضر نیز ناتوان گردد، این مشکلات هم‌چنان باقی می‌مانند، اما اسلام در حقیقت به بعضی از علل اجتماعی توجه نموده و در پرتو آن‌ها به چند همسری به طور مشروع، به عنوان یک راه حلّ اجتماعی برای طبیعت بشری، در ضمن حدود و چهارچوبی محکم و ضوابط شرعی و قانونی اجازه داده است، لیکن کشورهای غربی، فقط در گفتار نه در عمل به شدّت از تک همسری دفاع می‌کنند، اما در عمل به چند همسری نامشروع در پلیدترین شکل آن می‌پردازند و بدان اقدام می‌نمایند.

بی‌گمان هیچ کسی از موضوع همسرهای غیر قانونی (متعه‌ها، رفیقه‌ها و روسپی‌ها) و نقش بزرگی که جوامع غربی بازی می‌کنند، بی‌اطلاع نیست.»

و در پایان «گراهام» گفته است: «قطعاً از این لحاظ و با این اعتبار، دین اسلام یک مذهب و دین شریفی‌ست که به مسلمان اجازه می‌دهد که به صورت علنی و قانونی و با حفظ حقوق زن با زن دوم یا... ازدواج نماید و معشوقه بازی سرّی و نهانی را بر او حرام می‌گرداند و به خاطر بقای جامعه‌ی انسانی، به صورت پاک از جنبه اخلاقی این کار را مجاز می‌داند.»

و خانم دکتر «انی بیزانت» می‌گوید: بی گمان فردیت ازدواج یعنی نظام تک همسری که در کشورهای غربی، از آن پیروی می‌شود، فقط یک نظام ادّعایی، یا یک روش ساختگی‌ست زیرا عملاً چند همسری وجود دراد، لیکن بدون مسؤولیت پذیرش تبعات و عواقب زشت و پلید آن، که عبارت است از گرفتن معشوقه‌ها و متعه‌هایی که فقط برای خاموش کردن آتش شهوت مردان مورد استفاده قرار می‌گیرند و بعد از این که مردان آن‌ها را رها کردند، یکی پس از دیگری در منجلاب رذیلت و سیاه بختی غرق می‌شوند و نام زنان خیابانی به خود می‌گیرند و بدان توصیف می‌گردند، زیرا عاشق و دوست‌شان که آن‌ها را فاسد و تباه کرده و از آنان کام گرفته، نسبت به آینده آنان مسؤولیتی به عهده نگرفته است و این گونه زنان در این حالت یکصد مرتبه نه یک مرتبه، منحط ترند، از زنی که به صورت مشروع همسر دوم و دارای «هوو» شده و حقوقش مصون و محفوظ است یا مادری که در خانه

مردی زندگی می‌کند که چند تا همسر دارد، هنگامی که هزاران زن ولگرد و گدا پیشه و سرگردان را در ساعات شب، در خیابان‌های شهرهای غربی مشاهده می‌نماییم، بی‌شک می‌فهمیم و درک می‌کنیم که آن چه رسانه‌ها و قلم‌های غربیان در ذم و نکوهش اسلام بر زبان وقلم می‌آورند، به خاطر این که اسلام چند همسری شرعی را مباح کرده، دروغ و بی‌معنی‌ست، بی گمان برای زن و احترام وی بسیار بهتر است که در پرتو نظام اسلامی مباح کننده چند همسری زندگی کند و فرزند مشروع خویش را، بر بازوی خود حمل کند و تحت توجه و محبت و سرپرستی شوهرش قرار گیرد، آیا این برای وی بهتر نیست از این که تن فروشی کند، سپس به تنهایی به خیابان‌ها پرت گردد و کودک نامشروع بی پدر را با خود حمل کند و هیچ انسانی از وی حمایت ننماید و کسی به او اهمیتی ندهد و هر شب قربانی آزمندی شهوانی رهگذری از رهگذران گردد؛ درحالی که محروم است از تمام آن چه «مادر بودن» از آن برخوردار است و حقوق مادری وی مراعات نمی‌گردد؟!! و این خانم بزرگوار باز هم در کتاب خود ادیان موجود در هندوستان نوشته است:

«من در کتاب مقدس عهد قدیم می‌خوانم که دوست خدا، که قلبش سرشار از عشق الله است، به چند همسری عمل می‌نماید و اضافه بر این، بی گمان عهد جدید نیز چند همسری را حرام نمی‌سازد مگر بر کسی که کشیش بزرگ و دستیار کشیش باشد؛ هم‌چنین چند همسری را در کتب دینی قدیم هند نیز می‌یابم و تنها بدین سبب اسلام را متهم می‌سازند و تهمت ناروا بدان می‌زنند، که برای انسان آسان است که در عقاید دیگران در جستجوی عیوب و کاستی‌ها باشد و آن‌ها را بر سر زبان‌ها بیندازد.»

و خانم «مونتگو مری وات» می‌گوید: «بی‌گمان اندیشه‌یی که در قرآن درباره ازدواج حکم فرماست، این است که اگر مسلمانان تعدد زوجات و چند همسری را عمل کنند قطعاً تمام دختران جوانی که در سنّ ازدواج هستند این امکان را دارند که به صورت نیکویی ازدواج نمایند.»

«چند همسری یک عادت غریب و نا آشنایی برای تفکر اهل مدینه بود و این تغییر در نظام ازدواج، مشکلاتی که از افزایش گرایش فردی پدید آمده بود، معالجه و حلّ نمود، زیرا قطعاً چند همسری به زنان بسیاری امکان و اجازه می‌دهد، که شرافتمندانه به ازدواج دست یابند؛ هم‌چنین برای مظلومیت و عدم ستم بر بیوه زنانی که تحت سرپرستی غیر خود هستند، حدّ و مرزی نهاده است، نیز از فریب و تشویق به ازدواج موقتی که جامعه‌ی عربی بی‌سواد بدان اجازه می‌داد، کاست و آن را تخفیف داد و بایستی اعتبار این اصلاحات را، با توجه به بعضی از عادات حکم فرما در آن زمان، که سبب پیشرفت مهمّی در تنظیم و سامان دهی جامعه شد از نظر دور نداشت.»

«به یقین محمد ﷺ در زمینه‌ی ازدواج و روابط و پیوندهای خانوادگی، سر و سامان و نظم عمیق و تغییرات اجتماعی وسیعی را به عمل آورد و پیش از او گرایش‌های فردی تازه‌یی پدید آمده بود، لیکن تأثیر ویرانگر آن بیش از آثار سازنده آن بود و کار محمد ﷺ در این باره بر مبنای به کار گرفتن این

گرایش‌های فردی برای ساختن بنای جدید و تازه‌یی بوده است، در حقیقت عادات جوامع قبیلگی و آداب و رسوم آن فرو ریخت و محمدﷺ از میان آن‌ها، آن چه شایسته نجات دادن بود، نجات داد و آن را به صورت گرایش‌های فردی جدیدی درآورد؛ هم‌چنین بدین شیوه او توانست یک نظام خانوادگی را پدید آورد که مورد رضایت و تشویق جامعه‌یی قرار گرفت، که از مرحله جمعی به مرحله فردی تغییر یافته بود.»

و خانم «لورا فیشیا فاغلیری» می‌گوید:

«... آن چه به ازدواج، پیوند و ربط دارد، سنّت و روش اسلامی به جز یک زندگی با امنیت و با ثبات ـ که انسان در آن نصف راه را می‌رود ـ خواستار چیز دیگری نیست، که انسان در این راه از طرفی به یاد الله است و از طرف دیگر حقوق جسم و خانواده و جامعه و نیازهای آن‌ها را محترم می‌شمارد.»

«... بی گمان تاکنون، ثابت نشده که نظام چند همسری، ضرورتاً یک شرّ اجتماعی‌ست و مانعی در سر راه پیشرفت و ترقی واقع شده باشد، لیکن ما ترجیح می‌دهیم که این مسأله را در این سطح مورد مناقشه قرار ندهیم و ما می‌توانیم، باز هم اصرار کنیم بر این که در بعضی از دگرگونی‌های اجتماعی، هنگامی که شرایط ویژه‌یی پدید می‌آید، مثلا تعداد زیادی از مردان در یک جنگ کشته شوند، آن وقت نظام چند همسری یک ضرورت اجتماعی می‌شود و به حقیقت شریعت اسلامی ـ که در این باره به نظر می‌رسد سرشار از گذشت و آسان‌گیری است ـ تغییری که در این نظام داده، این است که چند همسری را تحت شرایط و قیودی قرار داده و آن را منظم و محدود کرده است و این تعدد و چند همسری پیش از اسلام آزاد و بی‌قید بوده و به هیچ قید و بندی پایبند نبوده است؛ هم‌چنین اسلام بعضی از اشکال و صورت‌های ازدواج مشروط و موقّتی که در واقع شکل‌های دیگری از رفیقه بازی و معشوقه بازی نامشروع و معاشرت‌جنسی بدون ازدواج بود، نابود کرد و مهم‌تر از این، اسلام حقوقی به زن داد که هرگز قبل از آن معروف و متداول نبود و ما می‌توانیم به آسانی شواهد مؤید این ادّعا را جمع آوری و اقامه نماییم.»

و روزنامه «النجاح الجزایری» سخنان «کولونیل کادی» را در سال ۱۹۲۷ میلادی ترجمه کرده است که می‌گوید: بی گمان چند همسری که اسلام و شریعت، آن را مباح کرده و شرایط و محدودیتی برای آن تعیین نموده است، در عمل می‌بینیم که تمام جهان بدون قید و شرط آن را به کار می‌برند و می‌فروشان بسیاری در شهر «ترون» هستند که اگر ثروتمند باشند در هر شهری که کارهایشان ایجاب کند، خانه‌های مخفی برای تجارت زن دارند و به راستی از هم نژادانم تعجب می‌کنم که منکر نظام چند همسری مسلمانان هستند با وجود این که این چند همسری در میان مسلمانان به صورت علنی و شرعی و با تضمین حقوق همسران و فرزندانشان صورت می‌گیرد، نه در خانه‌های پنهانی و به صورت تن فروشی و غیر شرعی، درحالی که این هم نژادان من روا می‌بینند که هر شوهری بیش از یک معشوقه و

رفیقه نامشروع داشته باشد که معاشرت‌های جنسی نامشروع با آنان برقرار کند و از آنان فرزندان نامشروع و ولد الزنا متولد شود!! و این نشان می‌دهد که در انتقاد خود صادق نیستند؛ هم‌چنین دلالت بر این دارد که علاوه بر عدم صداقت در انتقاد، کینه اسلام و مسلمانان را نیز به دل دارند.

آری، واضح و آشکار است، آن فرانسوی ثروتمندی که می‌تواند روابط جنسی با چند زن داشته باشد، دو تا یا بیش‌تر، به صورت نهانی و نامشروع، این کار را انجام می‌دهد، به راستی این کار او بسیار شنیع و پست است؛ در حالی که آن مسلمان در این کار یعنی ازدواج با چند همسر وروابط جنسی با بیش از یک همسر، نیازی به پنهان کاری ندارد و هرگاه بخواهد با بیش از یک زن باشد، به صورت شرعی و قانونی اقدام می‌نماید و فرق‌شان آن است، که فرزندان مسلمانی که چند همسر دارد، همگی با هم مساوی هستند و دارای حق و حقوق می‌باشند و آشکارا با پدر خود زندگی می‌کنند، برخلاف فرزندان آن فرانسوی که نهانی به دنیا آمده‌اند و آنان حق و حقوقی ندارند.

در مجله «الفتح» قاهری در شماره صادره در تاریخ(۱۵) ماه محرم ۱۳۴۶ هـ برابر (۱۴) تموز ۱۹۲۷، در ص ۳ چنین آمده است:

بعضی از روزنامه‌های فرانسوی مشاهده کرده‌اند، که روزنامه «دیلی میل» مشهور انگلیسی اخیراً مقاله‌یی عجیب در تعریف و ستایش نظام چند همسری انتشار داده است، که اگر پیش از امروز انتشار یافته بود، علیه آن روزنامه، اعتراض کرده بودند و نویسنده آن مورد سخت‌ترین دشمنی و سخت‌ترین کیفر قرار می‌گرفت، زیرا در انگلستان انتقاد و برخورد با عادات و آداب و رسوم، خطرناک‌ترین کار است.

نویسنده مقاله ملاحظه کرده است که در انگلستان و کشور «غال» افزایش تعداد زنان بر تعداد مردان به حدود دو میلیون تخمین زده می‌شود و گفته است، بی گمان مباح کردن نظام چند همسری یگانه راه حلّ موفق برای این مسأله است و نویسنده مقاله گفته است: مسأله تک همسری چیزی نیست، جز یک مسأله اعتقادی و اتفاقی و در حقیقت نتیجه نسبت عددی میان مردان و زنان است، سپس ذکر کرده است که نظریه یک زن برای یک مرد، یک نظریه مناسب‌تر و موافق‌تر است لیکن تا زمانی که تعادل و تساوی عددی در جنس برقرار باشد، اما اگر تعداد جنسی بر جنس دیگر افزایش داشته باشد و تدابیر مناسبی پیش گرفته نشود، قطعاً جنگ سخت و ویرانگری بین این دو جنس به وجود می‌آید.

و فیلسوف انگلیسی «سپنسر» در کتاب خود اصول علم جامعه‌شناسی می‌گوید: «بی گمان نظام چند همسری برای ملّتی که مردانش در جنگ و حوادث نابود می‌شوند، یک ضرورت است، پس هرگاه برای ملّتی شرایطی پیش آید که جنگ و حوادث مردانش را نابود کرد و زنان متعددی بدون شوهر ماندند و برای هر مردی جز یک همسر نباشد قطعاً نقص در زاد و ولد به وجود می‌آید.»

پس هرگاه دو ملت با هم جنگیدند و یکی از آنان از تمام زنان خود برای زاد و ولد استفاده نکند زیرا نظام تک همسری‌ست و زنان بیش از مردان باشند، پس این ملت نمی‌تواند در برابر دشمنی مقاومت نماید که از تمام زنانش برای زاد و ولد استفاده می‌نماید به مقتضای این که نظام چند همسری دارد، پس نتیجه آن است که آن ملتی که نظام تک همسری دارد، در برابر آن ملتی که نظام چند همسری دارد، نابود می‌شود.

و دکتر «بون» می‌گوید: نظام چند همسری برای محافظت از جنس مؤنث ضروری‌ست و یک زن امریکایی به صراحت می‌گوید: چند همسری در پرتو روشنی روز در سایه رعایت الله و برابر قانون وی، خیلی بهتر است از چند همسری در تاریکی شب در سایه رعایت شیطان!!

مقصودش این است که چند همسری حتماً در تمام جوامع بشری وجود دارد، امّا مسلمانان به صورت آشکارا و برابر قانون الله بدان اقدام می‌کنند، ولی غیر مسلمانان به صورت پنهانی از طریق رفیقه بازی و معشوقه بازی در سایه فریب شیطان از آن استفاده می‌کنند.

آری، این است فریادهای گوش خراش خردمندان غربی، هنگامی که حقیقت و واقعیت حال را دیدند و نتایج ویرانگر و انحطاط اخلاقی و رفتاری و از هم گسیختگی فراگیر در زندگی خانوادگی جوامع خویش را ملاحظه نمودند و تمام این بدبختی‌ها به سبب قوانین بشری‌ست که مخالف فطرت انسان و طبیعت و سرشت وی می‌باشد، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (نحل: ۳۳)

«و ما بدانان ظلم نکردیم، لیکن آنان به سبب اعمال نادرست خود بر نفس خویش ستم کردند و کیفر آن را دیدند.»

پس آیا غافلان از روشنفکران امّت اسلامی تبعیت می‌کنند، که چشم بسته از تمدن غرب پیروی می‌نمایند، بدون این که میان خوبی‌ها و بدی‌های آن فرق بگذارند و بدون این که به میراث فرهنگ اسلامی و احکام و اصول الهی آن برگردند، که سرچشمه افتخار و عزّت و آبروی آنان تا روز قیامت است؟ و خداوند راست گفته است:

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى ٱلْأَبْصَٰرُ وَلَٰكِن تَعْمَى ٱلْقُلُوبُ ٱلَّتِى فِى ٱلصُّدُورِ﴾ (حج: ۴۶)[۱]

«این چشمان سر نیستند که کور می‌شوند، لیکن این دل‌هایی که در سینه‌ها قرار دارند، کور می‌گردند، - کوری چشم مهم نیست، کور دلی خطرناک است که نمی‌فهمند و درک ندارند -»

---

۱. بنگر بدان چه گذشت تعدد *الزوجات فی الاسلام* از دکتر عبد الله ناصح علوان، ص ۲۱ - ۱۷ و تعدد *نساء الانبیاء* از احمد عبدالوهاب ص ۱۶۲-۱۵۰ و *قالوا عن الاسلام*، ص ۴۳۸-۴۱۹ و *المرأة بین الفقه و القانون*، ص ۱۵۳-۱۵۲ و هذه هی زوجتی، ص ۱۳۹-۱۳۶.

جواب چهارم به شبهه چند همسری:

کسانی که به خاطر چند همسری از اسلام انتقاد می‌کنند، آنان خود به طریق نامشروع چند زن دارند و با رفیقه‌ها و معشوقه‌ها و منشی‌ها و رییس دفترها و امثال آن روابط نامشروع دارند، که خانواده‌ها را تهدید می‌نماید و پیوند و روابط خانوادگی را تباه می‌سازد، هم‌چنین سنگ‌دلی و پستی در این پیوندهای نامشروع و حرام خودنمایی می‌کند، زن بازیچه هوس مرد می‌شود، سپس بار سنگین این فریب خوردگی را به دوش می‌کشد، از قبیل بد نامی و پلیدی شرف و عدم پاکدامنی و طرد شدن و رسوایی و ننگ و عار و چه بسا از آن پیوند بی‌شرمانه مرد، زن حامله گردد؛ درحالی که عواقب زشت این پیوندها را مرد به دوش ندارد و مسؤولیتی نمی‌پذیرد، زن مهر و نفقه‌یی ندارد، حمایتی ندارد و فرزندان نامشروع به دست آوارگی و محرومیت و فقر و انحراف گرفتار می‌شوند، بدون شک این پیوندهای حرام برای زن و کودکان‌اش درد و آلام است، لذا اسلام کیفر این گناهان را، تازیانه و سنگسار کردن تا مرگ تعیین کرده است، تا زنان و مردان از این بلاهای خانمان سوز پرهیز نمایند، قوانین وضعی بشری از این مفاسد و بدبختی‌ها چشم پوشیده است، مثل این که کور است و این فسادهایی که هم‌چون خوره استخوان بندی جامعه را تباه می‌سازد، نمی‌بیند و خود را به کوری می‌زند، شاید می‌خواهد آن را تجربه کند و این فرزندانی که در خیابان‌ها یا به پرورشگاه‌ها انداخته می‌شوند و این بیماری‌های جنسی که جامعه و افراد را تهدید می‌نماید - خدا داناتر است - علت همه این‌ها، پیوندهای جنسی نامشروع است که به سبب دوری از اوامر اسلام و تمسک نکردن بدان‌ها صورت می‌گیرد.

و بدین وسیله می‌فهمیم که اهداف کسانی که از اسلام انتقاد می‌کنند، این است که اسلام به مردم حریت و آزادی شخصی نداده است که هر کاری دل‌شان خواست بکنند و به هرصورت که خواستند و درک می‌کنیم که مقصودشان از آزادی آن است که می‌خواهند زن را بازیچه هوس‌های خود سازند برای این که شهوات و تمایلات حیوانی جنسی خود را سیر کنند و به بوالهوسی بپردازند؛ درحالی که اسلام خواستار یک جامعه سالم است، که روابط و پیوندهای میان مرد و زن تنها از طریق ازدواج شرعی در جامعه صورت گیرد و این راه، سعادت و کرامت و عفت و آبروی زن را تضمین می‌کند و برای کودکان و فرزندان نیز مهر و محبت و تربیت و هزینه زندگی را فراهم می‌نماید و برای شوهر هم ارضای نیازهای غریزی و یک زندگی آرام و خوشی تکفّل می‌کند، که محبت و راحتی و اطمینان خاطر و اُنس و الفت بر آن سایه می‌اندازد.

استاد محمد رشید العویدی می‌گوید:

(۷۰٪) از مردان امریکایی به همسران خود خیانت می‌کنند. خانم نویسنده «کارول بوتوین» در کتابی تحت عنوان: مردانی که نمی‌توانند مخلص باشند می‌گوید: «بی‌گمان خیانت زناشویی و عدم وفاداری، اموری هستند که موجب بی چارگی و بد بختی می‌گردند، به گونه‌یی که در طی گذشت سال‌ها، آشکارا

افزایش روزمرّه دارد و من همواره در چهره زنانی که از این مشکلات رنج می‌برند، بدبختی و بی چارگی و شقاوت می‌دیدم. آری، بی‌شکّ بی چارگی و شقاوت، زندگی زنی که شوهرش به وی خیانت می‌کند، درهم می‌پیچد و زندگی وی را دچار غم و اندوه می‌کند و در بسیاری از موارد او را در یک جهنم روحی طاقت فرسا قرار می‌دهد.

قطعاً همسرانی که از خیانت شوهران‌شان رنج می‌برند، در اروپا و امریکا اندک نیستند تا گفته شود که خیانت اندک منتشر می‌گردد، نه، بلکه این گونه زنان بسیارند و بررسی‌ها تنها در ایالات متحده امریکا دلالت بر این دارند، که بیش از سی و پنج میلیون مردی که دارای همسر هستند، روابط جنسی نامشروع را خارج از آشیانه زناشویی خود برقرار می‌سازند، یعنی به نسبت (۷۰٪) از مردانی که دارای همسر قانونی هستند، بدین کارها مبادرت می‌نمایند!! و به عبارت دیگر (۷۰٪) از همسران امریکایی، اسیر زنجیر خیانت شوهران‌شان می‌باشند!! و کارشناسان غربی می‌پرسند: آیا کسی می‌داند زیان و خسارت همسری که شوهرش منزل را ترک می‌کند و به خانه یک زن بیگانه می‌رود چه قدر است؟!! اولین زیانی که می‌بیند تنفر از کسی‌ست که دوستش دارد و دوم خسارت این که احساس داشتن خانواده را از دست می‌دهد، زیرا خیانت شوهرش بنای خانواده را به کلّی تهدید می‌نماید، هم‌چنین اعتماد به نفس و امنیت مادی را نیز از دست می‌دهد، زیرا او در مدتی که ازدواج کرده است به امور همسری و مادری می‌پردازد و در بیرون از منزل کار نمی‌کند.

و زنانی که از خیانت شوهران‌شان رنج می‌برند، ناچار شده‌اند که انجمن زنان جدیدی در امریکا تشکیل دهند که آنان را دور هم جمع نماید که آن را «واتش» نامیده‌اند اختصار: «Women And Their Cheaine Husbands» است به معنی «زنان و شوهران خائن‌شان» که این زنان هر ماه دو جلسه تجمع دارند که آن جا مشکلات خویش را با شوهران خائن‌شان عرضه می‌کنند، که هر یکی تجربه خویش را برای دیگری حکایت می‌کند و با دیگران در خلال گفتگو، در جستجوی راه حلّ اساسی می‌باشند.

و این تجمعات زنانه در بیش‌تر ایالت‌های امریکایی تشکیل و منتشر گردیده است و برخی از زنان برای شرکت در جلسات آن، صد میل راه را طی می‌کنند تا به محل اجتماع برسند و هنگامی که همسر مرد امریکایی می‌فهمد که نسبت شوهران خائن به (۷۰٪) می‌رسد، دچار صدمه و ناراحتی بسیاری می‌گردد، هرگاه بداند که شوهر وی از این خائنان است و در این حالت هیچ حمایتی از همسر امریکایی نمی‌شود، چون اگر به خانواده خود خبر دهد، آنان غالباً نمی‌توانند کاری برایش بکنند، جز این که با کراهت و نفرت به دامادشان نگاه کنند و اگر به خانواده شوهرش خبر دهد، آنان نیز از شوهرش طرفداری می‌کنند و جانب او را می‌گیرند، اما اگر با زنان دوستش درمیان بگذارد، آنان هم از روی شفقت نصیحتش می‌کنند که تقاضای طلاق کند و فوراً طلاق بگیرد. لیکن آیا طلاق مشکلش را حل می‌کند؟ ا. هـ

دکتر مصطفی السباعی می‌گوید:[۱] بی گمان نظام چند همسری اسلامی، یک نظام اخلاقی و انسانی‌ست، اخلاقی‌ست، زیرا به هیچ مردی اجازه نمی‌دهد که با هیچ زنی پیوند برقرار نماید مگر این که با وی از راه شرع ازدواج کند، مشروط بر این که با شرایط آن، از چهار همسر تجاوز ننماید.

امّا انسانی‌ست، زیرا از مشکلات جامعه می‌کاهد، به سبب این که به زنی پناه می‌دهد که شوهر ندارد و او را جزو همسران مصون و پاکدامن قرار می‌دهد و به فرزندانی که به دنیا می‌آورد، آن طور که واجب و شایسته است، به حقوق و رعایت و تربیت آنان اقدام می‌نماید و در مقابل این ازدواج، همسرش به او مهریه و اثاث خانه و هزینه و نفقه می‌پردازد و به اعتبار این که همسر است، نیز حقوقی دارد.

این چند همسری کجا و چند همسری غربیان کجا؟!! که چند همسری آنان نه تنها نامشروع و غیر قانونی‌ست، بلکه این نظام غیرقانونی و غیر شرعی، تحت نظارت قانون صورت می‌گیرد و به نام همسران نیست، لیکن رفیقه‌ها و معشوقه‌های هرجایی‌ست و آن هم نه تنها منحصر به چهار تا نیست، بلکه تا بی شمار است و به صورت آشکار هم نیست که خانواده بدان خشنود گردد، بلکه سرّی و نهانی‌ست و کسی از آن خبر ندارد.

و این نظام پلید، هیچ مسؤولیت مالی و اخلاقی نسبت به زنانی که با آنان پیوند جنسی برقرار می‌کنند بردوش آن مرد تحمیل نمی‌کند، بلکه برای او کافی‌ست که شرافت‌شان را آلوده سازد، سپس آنان را رها کند و دچار رسوایی و ننگ و عار و فقر نماید و به تحمّل رنج و درد بارداری و بچه نارس آوردن و سقط جنین و زایمان نامشروع تن بدهد.

و این نظام پلید، مرد را به اعتراف بدان اولادی که نتیجه کار نامردانه اوست ملزم نمی‌سازد، بلکه آن فرزندان، نامشروع و حرامزاده به حساب می‌آیند و تا زمانی که زندگی می‌کنند، داغ رسوایی حرامزادگی و ننگ و عار را بر پیشانی خود حمل می‌نمایند.

به راستی این چند همسری آنان، خالی از هر تصرف اخلاقی یا بیداری وجدانی و احساس انسانی‌ست، بی‌گمان این چند همسری آنان بنا به خواسته شهوت و خود خواهی و فرار از تحمل هرگونه مسؤولیتی‌ست.

پس کدام یک از این دو نظام، نظام چند همسری اسلامی، یا نظام چند همسری بی شرمانه غربی، بیش‌تر مناسب و شایسته اخلاق انسانی و سرکوب شهوت سرکش و گرامی‌تر و محترمانه‌تر برای زن و مترقی‌تر و خدمت بیش‌تری به انسانیت است؟!!

در حقیقت سزاوار است، از این همه اعتراض و انتقاد غربیان که علیه اسلام و مسلمین نسبت به چند همسری برانگیخته‌اند، شگفت زده شوی و تعجب نمایی و از خود سؤال کنی، آیا اینان در وجدان

---

۱. «المرأة بین الفقه و القانون» ص ۶۶ - ۶۴ به اختصار.

خود - اگر داشته باشند - احساس نمی‌کنند که در برانگیختن این همه جنجال تبلیغاتی علیه اسلام و مسلمین برحق نیستند؟!

آیا شعور ندارند و احساس نمی‌کنند که از فروپاشی خانواده می‌نالند و از افزایش روز افزون سالانه فرزندان نامشروع و حرامزاده ناراحت و نگران‌اند و این خود اعتراف ضمنی آنان است به این که نمی‌توانند به یک زن اکتفا کنند و عملاً نظام تک همسری را قبول ندارند؟!!

آیا شعور ندارند و احساس نمی‌کنند، کسی که به ازدواج رسمی با چهار زن اکتفا می‌کند و حق تجاوز از آن را ندارد، به مراتب بهتر است از کسی که هرشب تجدید فراش می‌کند و زنی را بر می‌گزیند؟! وکسی که نسبت به زنانی که با آنان پیوند جنسی دارد، ملزم به قبول مسؤولیت اخلاقی و مالی درقبال آنان است، به مراتب نجیب‌تر و شریف‌تر است، ازکسی که درقبال آنان از قبول هرگونه مسؤولیتی شانه خالی می‌نماید؟!

آیا شعور ندارند و احساس نمی‌کنند که به دنیا آوردن نیم میلیون کودک به صورت شرعی و قانونی جوانمردانه‌تر و نیکوتر و عادلانه‌تر است، برای نظام اجتماعی، از به دنیا آوردن آنان به صورت نامشروع؟!

به عقیده من آن را احساس می‌کنند و می‌دانند، اگر از غرور و تکبر خود بگذرند و اگر تعصب بی‌جای خویس را فراموش کنند.

امّا غرورشان این است که معتقدند، هرکاری که می‌کنند و هر وضعی که دارند، نیکو و زیباست و هر کار و وضعی که غیر آنان دارند، به ویژه آنان که به استثمار کشانده‌اند، بد و زشت و قبیح است.

اما تعصّب‌شان این است که نسل بعد از نسل، هنوز بر ضد اسلام و پیامبرﷺ و قرآن دشمنی را به ارث می‌برند و خردمندانه نمی‌اندیشند و کورکورانه آن را ادامه می‌دهند، ا. هـ

جواب پنجم به شبهه چند همسری:

برای ما ممکن است که در جواب انتقادکنندگان بر تشریع اسلامی و مباح کردن چند همسری شرعی، با تازه‌ترین قوانین احوال شخصی مثال بیاوریم و استدلال کنیم از دولتی که از بزرگ‌ترین دولت‌های اروپای معاصر از نظر تمدن و پیشرفت مادّی و صنعتی و تکنولوژی‌ست، آن‌جاکه روزنامه «الاهرام» قاهری از خبرگزاری‌های جهانی روایت کرده است: پارلمان آلمان غربی در تاریخ ۸ ماه یونیو سال ۱۹۷۳ با اکثریت آرای (۲۵۴) علیه (۲۰۳) رأی مخالف، بر تصویب قانونی موافقت کرد، که حکومت به پارلمان داده بود، نسبت به اجرای تعدیلات مهمّی در قوانین مربوط به مسائل جنسی و جنس، مبنی بر، برداشتن منع و جلوگیری از تبادل همسران با هم‌دیگر و مباح کردن هم جنس بازی و انحراف جنسی بین مردان از سن (۱۸) سالگی به جای (۲۱) سالگی و اجازه دادن به فروش علنی مجلات و مطبوعات

سکسی و جنسی مفتضح برای هر هم وطن آلمانی که از سن (۱۸) سالگی تجاوز کرده باشد و اکثریت موافق با این لایحه و مؤید تعدیلات این قوانین استناد کرده بودند به این که قوانین قبلی موافق و سازگار با پیشرفت‌ها و دگرگونی‌های عصر نوین و سازگار با آن نیست، زیرا تاریخ آن‌ها به قرن نوزده می‌رسد!![1]

و در روزنامه «الشرق الاوسط» شماره ۶۵۱۳ به تاریخ ۱۴۱۷/۵/۱۵ هـ آمده است: «دیروز بریتانیا رسماً اعلان نمود، نسبت به اولین سابقه و پیشینه بین المللی، که اجازه تشکیل اتحادیه تبادل و معاوضه همسران می‌داد بر اساس معیارهای متداول و جاری بر «روابط اجتماعی» که برخوردار از حمایت قانون است، وفادار باشد و هنوز خبر تشکیل این اتحادیه درست منتشر نشده بود، که صندوق ثبت ارای تلفنی مخصوص تماس با علاقمندان مشارکت در آن اتحادیه، به سه (۳) هزار زوج رسید و برای این که تمایل شرکت کنندگان بدان برانگیخته شود و علاقمند به این حادثه شگفت‌انگیز شوند اتحادیه این شعار رسواگرانه را سرداد و گفت: «ای کسانی که حاضر به مبادله همسران خود هستید، متحد شوید!!» و آنان الگوی خود را در آغاز، مدّ موج کمونیستی، در اوایل قرن معاصر می‌دیدند و بدان اقتدا می‌کردند که شعارش این بود: «ای کارگران جهان متحد شوید» و مؤسسین این اتحادیه ـ که شهر «فیرارا» شمالی را مقرّ خود کرده بودند (شهری که محل ساختن ماشین سازی «فراری» بود) ـ امیدوار بودند که با جدیت تمام به صورت «پیشگامان شورشی» در سطح اروپا و چه بسا در بقیه نقاط جهان برای عاریه دادن همسران در میان خانواده‌ها باشند!! به نحوی که صیانت حقوق آنان را تضمین نماید، برحسب آن که، صاحب این اندیشه «پلید» و برنامه «افتضاح» «جیوفانی موزا» تأکید کرده است، شمار کسانی که علاقمند به مبادله همسران‌شان هستند، در ایتالیا کم‌تر از بیست هزار نفر نیست و بایستی از این گروه در اشکال مختلف سوء استفاده و بهره برداری و حمایت شود، زیرا وضع و کار آن، مانند وضع و کار هر فعالیت اجتماعی دیگری‌ست برحسب قول «جیوفانی موزا» و در رأی و نظر او، این اتحادیه، اتحادیه‌ی‌ست که نماینده حمایتی این گروه است، از راه مناقشه و تبادل آرا، پیرامون «کیفیت‌ها و چگونگی این مبادلات بدون رسوایی‌ها»!! و امید می‌رود و مورد انتظار است که این اتحادیه توسعه یابد، تا شامل «تمام مبادله کنندگان همسران در سطح میهن باشد، زیرا اتحادیه را ضامن کافی و به دور از مزاحمت‌ها برای خود می‌دانند.»

و مبادله کنندگان همسران در ایتالیا، از این شکایت دارند که گاهی بدون این که بفهمند همچون «شکاری» آسان در کمند تصویر دوربین‌ها و عکاسان دقیق و باریک بین می‌افتند که مورد اهانت و تشنیع و تقبیح قرار می‌گیرند و حتی به زور از آنان رشوه می‌گیرند، که فیلم‌های ضبط شده آنان را به محل کارشان که این اعمال را قبول ندارند، می‌فرستند و در این زمینه اتحادیه مبادله کنندگان همسران،

۱. «مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة» ص ۱۹۳.

تصمیم دارد که یک سلسله «توصیات ایمنی» برای تلافی این مزاحمت‌ها و هجوم‌ها برای آنان صادر نماید، مانند این که با ماشین‌های خود به وعده گاه نروند و ماشین‌هایی را اجاره کنند که نتوانند شماره آن‌ها را یادداشت کنند و آنان را دنبال نمایند و از رفتن به بعضی مجالس شبانه مخصوص این ملاقات‌ها پرهیز نمایند، زیرا دوربین مخفی نصب کرده‌اند و در روز بعد آن را در بازار آزاد به فروش می‌رسانند و بر اساس گزارش کارشناسان روانی ایتالیایی تعداد این طبقه و گروه مبادله کننده همسران و شوهران در اروپا رو به افزایش است، که نمی‌توان آن را دست کم گرفت و افزایش آن، پزشکان روانشناس را متعجب کرده است، که از گروه‌های سنّی ویژه‌یی از میان (۳۰) و (۴۰) ساله می‌باشند و از جمله کسانی هستند، که تحصیلات دانشگاهی دارند، که به زبان آن اتحادیه به نام «دوستداران تجاوزات جنسی تحریک کننده» نامیده می‌شوند و دکتر بلتاجی می‌گوید:[۱]

هنگامی که دولت‌های متمدن و پیشرفته ـ که این انتقاد کنندگان بدانان اقتدا می‌کنند ـ قانون تبادل و مبادله کردن شوهران، برای همسران خود را وضع می‌کنند - این وضع قبلاً و به صورت عملی وجود داشت، لیکن آن را به صورت قانونی درآوردند ـ بی‌گمان ما از این انتقادکنندگان بر چند همسری اسلام، نمی‌شنویم که بر این قانون وحشیانه و پیروان آن، اعتراضی کنند یا طعنه‌یی بزنند، لیکن مسلمانان، هنگامی که از شریعت الله، برای مباح کردن چند همسری، به صورت حکیمانه و عادلانه و دارای علل و اسبابی که قبلاً گفتیم، پیروی می‌کنند، فوراً این انتقاد کنندگان بر اسلام، اعتراض می‌کنند و می‌گویند، چند همسری برای یک مرد، یک کار شهوانی واپس گرایانه و عقب ماندگی‌ست، که قوانین تمدن شهر نشینی جدید از آن تجاوز نموده است، این قوانینی که هر روز اموری را مباح می‌کند، که هیچ حکمتی ندارند، جز پیروی از منحط‌ترین درجه پستی شهوانی که ممکن است فقط شهوات منحط حیوانی و چهارپایان بدان برسد، آیا مباح کردن تبادل همسران از جانب شوهران، سبب و عاملی دارد، جز ارضای شهوات حرام در استمتاع و لذت جویی از همسر غیر، خواه برادر یا دوست یا خویشاوند باشد و آیا آنان مباح می‌دانند که همسران نیز در پرتو مساواتی که ادعا می‌کنند بین جنس وجود دارد، شوهران خود را با مردان دیگر مبادله کنند، یا این که این حق را فقط محصور به شوهران می‌دانند، زیرا این کار به ضرورت به تبادل شوهران در میان همسران نیز منتهی می‌گردد؟!!

بی‌شکّ این قانون گذاری آلمانی، نابود کردن انسانیت همسران است و آلوده کردن و پلید نمودن قداست روابط و پیوندهای زناشویی‌ست و دلالت است به اینَ که زن جسم و جسدی‌ست، که مردان برای لذت جویی، او را درمیان خود معاوضه و مبادله می‌کنند و نشانه‌ی بی‌غیرتی فطری مردان است و آلوده کردن آبرو و آمیختگی نسب‌ها و دریدن بی شرمانه پرده محرمات الهی با عمل شنیع و زشت زناست، که جامعه با قانونی کردن آن، بر حلال بودن و مشروعیت آن موافقت کرده؛ در حالی که زنا در

---

۱. «مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة» ص ۱۹۳.

هیچ دینی هرگز مباح نبوده است؛ علاوه بر این، ما در مجال تعرض به گفتاری هستیم که مباح کردن چند همسری را نابود کردن کرامت زنان و اهانت و خواری بدانان می‌داند.

جواب ششم به شبهه چند همسری:

پاسخ من، چند سؤال زیر است، خطاب به کسانی که از آزادی زن دم می‌زنند و او را به گمان خود، در جایگاهی بلند می‌گذارند:

آیا پناه بردن شوهر، به رفیقه بازی و دوست‌گیری زن یا زنان دیگر، آشکارا یا نهانی خیانت به همسر و بی‌وفایی به وی نیست؟!

و آیا برای همیشه این خیانت بر همسر مخفی می‌ماند؟ و هنگامی که از آن مطلع می‌شود، چه احساس و عاطفه‌یی دارد؟!

و کدام یک از این دو حالت، همسر را می‌آزارد، شوهرش به صورت شرعی و قانونی با زن دیگری با حفظ تمام حقوق پیشین وی ازدواج نماید، یا پناه بردن شوهر به رفیقه و معشوقه نامشروع نهانی یا علنی با احتمال این که معشوقه تمام مال و تلاش وی را از او بگیرد و در آن غرق شود و به کلّی او را از همسرش جدا نماید؟!

و اگر قرص‌های ضد بارداری و امثال آن، مشکلات فرزندان حرامزاده و غیر شرعی را حلّ کند، برای آن فاسقه معشوقه کدام یک بهتر است، رفیقه بازی و شهوت رانی، یا ازدواج شرعی برابر قانون الهی و در حضور مردم؟! و مشارکت وی در حقوق شرعی زناشویی با زن و همسر اولی همان‌طوری که در شریعت الله آمده است و ارضای غریزه جنسی برابر شرع که حقوق خود و فرزندانش را حفظ نماید و مورد حمایت قرار بگیرند؟!

و آیا آن معشوقه با این زندگی خوشبخت است؟

شاید داستان «راه پشت و نهان: الطریقة الخلفی: Back Sttett» از خانم نویسنده آمریکایی «فانی هیرست» بهترین دلیل باشد بر این که زن رفیقه فاسقه و معشوقه، هرگز زندگی خوبی ندارد و از آن لذت نمی‌برد، داستان این است: «فرض کن یک زن زیبا ازدواج با یک مرد موفق در زندگی و عاشق را نمی‌پذیرد، تا در حاشیه زندگی مردی دارای همسر و فرزند، به صورت معشوقه وی زندگی نماید و همواره این مرد عاشق و همسر و اولاد دار، او را در خانه‌یی پنهانی، اسکان دهد و بعد از آن جوانی بدان معشوقه پشت می‌کند و پس از ضایع شدن در پیریش، رنج می‌برد و بدبخت می‌شود و در نهایت می‌میرد.» مردم در اروپا و آمریکا از داستان‌های رومانتیکی و قهرمان داستان تعجب می‌کنند و خوششان می‌آید و چه بسا در این کار معذور باشند، زیرا نزد آنان امکان تعدد زوجات و چند همسری شرعی وجود ندارد، لیکن در کشورهای اسلامی، که با راه رفع رنج و سختی و خواری این زن بی‌چاره و امثال او آشنا هستند، چه عذری دارند که بدین بی‌شرمی‌ها اقدام نمایند؟!!

جای شگفتی دارد، از آنان که به اشتباه و یا بیراهه رفتن، از کرامت و احترام زن و حقوق وی سخن می‌گویند و به عَمَد حق این زن و امثال وی را، در ازدواج شرعی نادیده می‌گیرند و از آن تجاهل می‌کنند، که فرزندان مشروع و قانونی در یک زندگی آرام و مطمئن به دنیا می‌آورد!!

آیا این زن بی چاره و امثال او جزو زنانی نیستند که باید به کرامت و مصلحت آنان نیز توجه شود؟![1] یا این که این نظر کردن با عطوفت، فقط شامل زن و همسر اولی‌ست؟!

جواب هفتم به شبهه چند همسری:

محبت و مودّت و رحمت و شفقتی که خداوند در میان شوهر و همسر قرار داده است، اگر شوهر عاقل باشد از میان نمی‌رود و هم‌چنان باقی‌ست، البته برخی می‌پندارند که چنین نیست، زیرا قلب مرد برای محبت بیش از یک همسر گنجایش دارد؛ همان‌طوری که قلب مادر، برای محبّت تمام فرزندانش گنجایش دارد، یا مانند قلب استاد که گنجایش محبّت تمام شاگردان باهوش را دارد. قطعاً تعدّد و چند همسری مانع محبت به همه آنان نیست و با آن منافات ندارد لیکن منافی با عشق و دلباختگی‌ست که یکی از بیماری‌های محبت است و چنین چیزی شایسته یک مرد عاقل نیست و دوام هم ندارد و زود از میان می‌رود، بلکه حبّی که مقصود از بودن آن، همان است که قول خداوند از آن تعبیر می‌نماید:

﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ (روم: ۲۱)

«و خداوند درمیان شما مودّت و رحمت آفریده است.»

یعنی محبت دل سوزی و مهربانی و عشق، محبت اخلاقی نه محبت ذاتی و تعدّد و چند همسری با این منافات ندارد، زیرا گاهی مودّت و رحمت و شفقت و دلسوزی و محبت اخلاقی از یک شخص برای تعداد بسیاری به وجود می‌آید و اگر زن این مسأله را در مورد مرد بداند و بداند که او سرپرست و نان آور و ضامن وی است و او را دوست می‌دارد و دلش به وی گرایش دارد؛ اگرچه از وجود شریکان‌اش خوشش نمی‌آید، یعنی اگرچه از هووها که با وی در این شوهر شریکند کراهت داشته باشد ولی هم‌چنان شوهرش را دوست می‌دارد و این کراهت از «هووها» ناشی از این است که انسان نفع خود را بر دیگران ترجیح می‌دهد و این شهوت و میل و گرایشی‌ست که نباید شوهر از او اطاعت کند، درباره «هووهایش» هرگاه ضرورت خلاف آن را اقتضا کند و اگر زن عاقل باشد و بداند که غیر او هم سرپرست زندگی او را دوست دارد و این که تعداد مردان نسبت به زنان کم‌تر است و این مستلزم آن است که یک مرد باید سرپرستی بیش از یک زن را به عهده بگیرد تا نظام به نفع همه زنان باشد نه تنها به نفع او، در آن صورت می‌فهمد که او اشتباه می‌کند، که این جا نفع خصوصی را بر نفع عمومی ترجیح می‌دهد، کاری که دین صحیح ما از آن پرهیز دارد.

---

۱. «مكانة المرأة فی القرآن الكريم و السنة الصحيحة» ص ۱۹۵ - ۱۹۳.

خلاصه کلام این است که شریعت اسلامی مسأله زن را به نیکوترین صورت حل کرده و مسائل زن را به گونه‌یی اصلاح نموده، که در هیچ شریعت و قانون دیگری نیامده است.

ولی امروز افکار آگاه و عاقل در اروپا می‌خواهد، بدان چه اسلام آورده است، نزدیک شود، بعد از آن که مدت‌های زیادی با آن دشمنی ورزید «الحدیث شُجُونٌ: داستان انواع مختلف دارد» ترجیح نفع عمومی بر نفع خصوصی، همان چیزی‌ست که مسیحیان با انکار ذات از آن تعبیر می‌کنند که در برابر دیگران باید خود را فراموش کرد و دیگران را بر خویشتن ترجیح داد، پس آیا دینی که زن را دعوت می‌کند، که راضی باشد، زن دیگری با وی، در وجود شوهرش، شریک او باشد، مانند همان دینی‌ست که زن را دعوت می‌کند که یک شخص را فقط به خود اختصاص دهد و راضی باشد که زنان بی‌شوهر شام و بام در خیابان‌ها هر روز تا نصف شب ولگردی کنند برای این که چیزی کسب نمایند؟؟!

آیا دینی که اهل آن، در صدر اول خود، حاضر بودند، به خاطر یک نفر دیگر، از روی شفقت، یکی از همسران خود را طلاق دهند، تا یکی دیگر از برادران مسلمانشان، با آنان ازدواج کند و به برادران خود طعامی را می‌دادند که خود بیش‌تر بدان نیاز داشتند، آیا این دین بدانان انکار ذات و انکار خویشتن را یاد نداده است، که در وقت ضرورت، دیگری را بر خویشتن ترجیح دهند؟ مگر نه این است که در کتاب دین‌شان آمده است:

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ (حشر: ۹)

«و آنان دارای چنین اخلاصی هستند که نیاز دیگران را بر نیاز خویش ترجیح می‌دهند؛ اگرچه خود نیاز شدید داشته باشند.»

– اشاره به داستان مهاجرین و انصار دارد –

آیا دینی که به زعم و گمان پیروانش، صاحبش خدای خویش را می‌خواند تا او را از کشتن و به دار زدن نجات دهد که بفرماید: «اگر ممکن است پس این پیاله بیانگر حال من باشد» و پیروانش می‌پندارند، وقتی که خداوند دعای او را پذیرفت، بی تاب گردید و نیرویش سست شد و فریاد کشید: «الهی الهی! لماذا ترکتنی؟!» یعنی خدایا، خدایا! چرا مرا به حال خود واگذاشتی؟! آیا این دین مانند دینی‌ست که صاحبش از اذیت و کشتن در راه نصرت الله و دینش، باکی نداشت و بیست و سه سال ظلم و آزار و سختی را تحمل کرد، به گونه‌یی که کسی مثل او نبود و این سخن خدای متعال را می‌خواند:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً﴾ (توبه: ۱۱۱)

«خداوند از مؤمنان، جان و مالشان را خریداری کرده، که در برابرش بهشت برای آنان باشد، این گونه که در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند، این وعده حقی‌ست...»

کدام یک از این دو دین به جهان ثابت می‌کند که در راه خدا و هدایت مردم و ارشادشان به حق، هرچه برایش پیش آید و در برابر تیر دشمن سینه سپر می‌کند؟ و پیامبرﷺ در میدان نبرد با بی‌پروایی می‌گوید: «منم پیامبرﷺ بدون دروغی و منم فرزند عبدالمطلب» وای خدای بزرگ!! این کجا و آن کجا! اگر آنان بر ما تجاوز نمی‌کردند، ما بی‌نیاز از تمام این جدل‌ها بودیم، آیا انجیل تحریف شده شان بر پیروان خویش زکات و روزه و حج را واجب کرده است، مثل قرآن کریم؟

آیا این سه فریضه بزرگ‌ترین معنی انکار ذات و خواهان نفع مردم و غلبه بر شهوات و تمایلات و زیر پا انداختن آن‌ها و تحمل سختی‌ها و مشقت‌ها برای حصول رضای خدا نیست؟ آیا بعد از این هم می‌گویند، که مسلمانان با معنی انکار ذات و فداکاری آشنا نیستند که خودشان شعار می‌دهند و بدان فریاد می‌زنند؛ درحالی که اصلاً بدان عمل نمی‌کنند و بیش از همه در شهوات و لذت‌ها غرق شده‌اند؟!!

جواب هشتم به شبهه چند همسری:

این پاسخ متوجه زنانی‌ست که بر چند همسری ایراد می‌گیرند: اگر شما چند همسری را نمی‌خواهید پس هیچ راهی ندارید جز این که در میان خود اتفاق کنید که هیچ یک از شما با هیچ مردی دارای همسر، روابط عاشقانه نامشروع برقرار نسازد یا حاضر به ازدواج با وی نباشد، بی‌گمان اگر شما زنان، چنین اتفاقی کنید و آن را به دقت اجرا نمایید، به‌گونه‌یی می‌شود که هیچ مردی راهی برای انجام چند همسری نخواهد یافت، اما وقتی که زن قبول می‌کند که با مرد دارای همسر ازدواج کند، آن زن مورد ملامت است نه آن مرد، یا حدّاقل ملامت بر هردو تاست نه تنها بر مرد.

و زنی که ازدواج می‌کند با مردی که همسری دارد یا به تعبیر دیگر با وجود هوو ازدواج می‌نماید، آیا حاضر است ازدواج کند با آن مرد، اگر غیر او را به جای وی بیابد؟ پس پاسخ روشن است که او به این دلیل با آن مرد صاحب همسر ازدواج کرده است، چون غیر از او کسی را نیافته، یا مرد عَزَبِ مثل او را نیافته است.

پس نتیجه‌یی که از آن گرفته می‌شود این است که فریاد و جنجال زنان علیه چند همسری، به زنان بیش‌تر آسیب و زیان می‌رساند تا به مردان و سبب می‌گردد که بسیاری از زنان فرصت ازدواج و سعادت در پناه شوهر را از دست بدهند.(۱)

جواب نهم به شبهه چند همسری:

به نظر شما بدیل و جانشین چند همسری چیست؟ این پرسش متوجه کسانی‌ست که چند همسری را منع می‌کنند، از آنان می‌خواهیم پاسخ بدهند که چه راهی را بهتر از آن سراغ دارند؟!!

---

۱. الاسلام و المرأة، احمد شلبی، ص ۴۰ - ۳۹.

جواب دهم به شبهه چند همسری:

یکی از روزنامه‌های محلی به نام «القبس» در شماره ۵۵۰۵ صادره در تاریخ ۱۴۰۸/۱/۱۷ برابر با ۱۹۸۷/۹/۱۰ میلادی این مطلب را انتشاد داده بود: «در آینده نزدیک، جوانان بریتانیایی با مشکل جدّی روبه‌رو می‌شوند که آنان را مجبور می‌سازد، که عزب و ازدواج ناکرده بمانند، به سبب کاهش شمار دختران جوان.»

و گزارشی که مرکز بررسی‌های خانوادگی انتشار داده، ذکر کرده بود، که درسال ۱۹۹۳ شمار مذکرها بر شمار مؤنث‌ها افزایش خواهد یافت و آن جا (۲۸۴) هزار پسر جوان بین ۱۵ سال تا ۲۹ سال بیش‌تر از شمار دختران جوان وجود خواهد داشت.

و «مالکوم ویکن» رییس مرکز بررسی‌های خانواده در عهد «ویکتوریا» گفته بود که یک سوم مجموع دختران جوان به سبب کاهش شمار مردان ازدواج نکرده‌اند، اما اکنون وضع برعکس شده است.

رییس تحریر نشریه «سیاست الأسرة» می‌گوید: ممکن است که زن در روابطش با مرد سلطه و نفوذ داشته باشد، زیرا زن از ارزش خود آگاه می‌شود. پایان خبر. می‌خواهم در مورد دلالت‌های آن خبر، اندکی تأمل کنیم، در زاویه‌یی که نیکو می‌دانید و این زاویه چند همسری‌ست.

این خبر به دو وضعیت اجتماعی اشاره می‌کند، که انگلستان شاهد آن بوده است: یکی در عهد «ویکتوریا» و دیگری در آینده نزدیک ـ اگر خدا بخواهد ـ در عهد ویکتوریا، شماری از زنان انگلستان به سبب افزایش شمار زنان بر شمار مردان ازدواج نکرده‌اند، آیا این وضعیت اجتماعی سبب مشکلات فراوانی نشده بود، که تفاصیل آن را در تاریخ عهد ویکتوری می‌یابیم؟ و در برابر یک سوم دختران جوان، در آن عهد، دو راه وجود داشت، یا این که ازدواج نکند و پیر دختر بماند، یا این که معشوقه یک مرد ازدواج کرده به صورت نامشروع گردد.

این دو راه هریکی از دیگری تلخ‌تر است؛ درحالی که چند همسری شرعی، یگانه راه برتر و بهتر برای یک سوم زنان انگلستان، در همان عهد و دوران بود.

پس بقای آن دختر جوان بدون ازدواج تا پیر دختر ازدواج ناکرده گردد، او را از فطرت ازلی خود محروم خواهد کرد که فطرتاً خواستار آن است، تا در خانه‌یی مستقر گردد و تحت رعایت و توجه شوهری باشد و کودکانی داشته باشد و اگر معشوقه نامشروع مردی صاحب همسر باشد با این که پیردختری شوهر ناکرده بماند و برای همیشه تنها باشد چندان تفاوتی ندارد، در هیچ کدام به فطرت خود پاسخ نداده است که داشتن شوهر و کودکانی‌ست؛ در حالی که اگر با یک مرد دارای همسر ازدواج نماید... این امکان را دارد که خانه و کودکانی داشته باشد، بدون این که احساس گناه کند و خود را مجرم بداند و شوهرش را نیز پنهان نمی‌نماید.

به متن خبر بر می‌گردیم تا وضعیت دوم را در نظر بگیریم که کارشناسان انتظار داشتند، که بعد از شش سال تقریباً جامعه‌ی بریتانیایی در سال (۱۹۹۳) به گونه‌یی درآید، که در آن بیش‌تر از یک چهارم میلیون پسران جوان یعنی «۲۸۴ هزار» نفر بدون ازدواج بمانند... زیرا این عدد پسران بیش‌تر از شمار دختران، در بریتانیاست.

و سؤالی که مطرح می‌کنیم این است: آیا ممکن است در آن صورت همسرانی باشند؟ اگرچه در جامعه‌ی بریتانیایی چند همسری مباح هم باشد؟ بی‌شک پاسخ بدان سؤال، نه است، زیرا دختران جوان در آن روز نمی‌خواهند ازدواج کنند با جوانی که همسر دارد؛ درحالی که عزب‌ها و مردان ازدواج ناکرده‌یی که خواهان او هستند بسیارند؛ بنابراین چند همسری در وضعیت اول راه حلّ مشکل اجتماعی‌ست، ولی در وضعیت دوم، چند همسری بسیار دشوار است که تحقق یابد.

و اگر وضعیت اجتماعی بین دو حالت قبلی باشد یعنی شمار زنان تقریباً نزدیک به شمار مردان باشد، بی‌گمان چند همسری چندان انتشار نخواهد یافت و تنها منحصر به حالت بیماری همسر یا عقیم بودن خواهد شد... زیرا فرصت چند همسری خیلی اندک است... پس اگر هر پسر جوانی ازدواج نماید، دختران جوان ازدواج نکرده خیلی کاهش می‌یابد؛ بنابراین خود به خود فرصت چند همسری کم می‌شود.[1]

شیخ شعراوی می‌گوید:[2] بی‌گمان قانون چند همسری، بدین معنی‌ست که ممکن نیست مگر زمانی که تعداد زنان فراوان باشد، پس طبیعی‌ست که تعدد باشد، یعنی وقتی تعداد زنان از مردان بیش‌ترند باید چند همسری باشد. فرض کن که عده‌یی وارد حجره‌یی می‌شوند که ده کرسی و صندلی هست و آنان نیز ده نفرند، پس هر کدام بر یک صندلی می‌نشینند و اگر ده نفر وارد شدند و دیدند که در حجره دوازده صندلی هست یکی ممکن است که بر یک کرسی بنشیند و بر کرسی اضافی دیگری تکیه دهد و نمی‌تواند دو کرسی داشته باشد، مگر این که یک کرسی اضافی باشد، پس تا اضافی وجود نداشته باشد تعدد امکان ندارد و این قضیه در سرشماری‌ها معلوم می‌شود.

بنابراین اسلام، که چند همسری را مباح می‌داند، به خاطر پاسخ گویی به واقعیتی‌ست که در زندگی مردم وجود دارد و اسلام نیز با راه حلّ واقعی این مشکل را رفع می‌کند. - مشکل واقعی را باید با راه حلّ واقعی چاره کرد. -

بی‌گمان کسانی که به طور مطلق چند همسری را رد می‌کنند، هنگامی که با یکی از مشکلات روبه‌رو می‌شوند یا یکی از اسباب و عواملی که ذکر کردیم برایشان پیش آید، به یقین دچار خطای بزرگی می‌شوند که با گذشتن از مروّت و مردانگی و شهامت و دلسوزی شروع می‌شود و غالباً - پناه بر خدا - به زناکاری و تبه کاری و معشوقه بازی و روابط نامشروع و صاحب فرزندان از غیر خود منتهی

---

۱. «رساله الی حواء» ص ۲۷۰ - ۳۶۸.
۲. شبهات و اباطیل، ص ۷۷.

می‌گردد و تمام این‌ها علاوه بر این که، مخالف فطرت انسانی‌ست، بی‌گمان با ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی تناقض دارد در هر جامعه و از هر دینی و هر نظامی باشد.(۱)

اصل در چند همسری مباح بودن آن است:

شیخ شعراوی رحمة الله می‌گوید:(۲)

و اکنون ببینیم آن آیه‌ی که برای مرد مباح می‌گرداند که با بیش از یک زن ازدواج نماید، چه می‌گوید؟ الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ (نساء: ۳)

«... و با زنان پاک مورد علاقه خود ازدواج کنید، دو یا سه، یا چهار همسر و اگر می‌ترسید عدالت را درباره همسران متعدد رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید...»

و این جا یک پرسش به ذهن می‌رسد... آیا اصل چند همسری حکم وجوب دارد، یا حکم مباح بودن، که تنها مباح است و اجازه‌یی‌ست که به شرط خود جایز است؟!

طبعاً اصل در تشریع و قانونگذاری اباحه و مباح بودن است، نه وجوب و حتمی بودن، یعنی اسلام بر مرد واجب نمی‌کند که با بیش از یک زن ازدواج نماید، لیکن برای مرد مباح کرده است، که هرگاه دید که زندگیش محتاج ازدواج با بیش از یک زن است، می‌تواند بدان اقدام نماید و مباح است و بسیار فرق است بین اباحه و وجوب.

اسلام چند همسری را واجب و فرض نمی‌سازد، یعنی اصلاً واجب نیست بر مرد که با بیش از یک زن ازدواج کند لیکن هنگام نیاز، این اجازه را به وی می‌دهد.

و اگر به منطق و عقل مراجعه کنیم، می‌بینیم که، تعدد چیزی بر چیزی دیگر ممکن نیست جز با زیاد آمدن یکی بر دیگری، پس هرگاه وارد اتاقی شدیم و ما پنج نفر بودیم و صندلی‌های داخل اتاق نیز پنج عدد بود، ما هریک بر یک صندلی می‌نشینیم و هرگاه در داخل اطاق ده صندلی باشد، هر یک از ما بر یک صندلی می‌نشیند و بر صندلی دیگر تکیه می‌دهد پا روی آن می‌گذارد تا راحت شود، یا روی آن دست می‌گذارد، پس تعدد هنگامی‌ست که زیادی در عدد باشد و مقصود از تعدد زوجات و چند همسری، آن است که در جامعه زنی بدون شوهر نماند، تا انحرافات پیش آید و حرام و ارتکاب آن، گسترش یابد و همسر دوم ممکن نیست که ازدواج با وجود «هووی» را بپذیرد، مگر به دلیل این که برای ازدواج فرصتی نیافته است، پس اگر در جامعه کسی باشد، بدان زن بگوید: این ازدواج را قبول نکن! ما به وی می‌گوییم: تو برای وی این فرصت را فراهم کن که همسر اول گردد، لیکن او به نسبت خود بهترین

---

۱. «المرأة المسلمة و فقه الدعوة الی الله» ص ۳۹۶.
۲. المرأة فی القرآن، ص ۳۶ - ۳۰.

فرصت ممکن را انتخاب نموده و قبول کرده است که همسر دوم باشد، او زنی‌ست که ترجیح داده، همسر دوم باشد، بهتر است از این که بدون شوهر بماند، پس چرا جامعه در آن دخالت می‌کند؟!!

نکته‌یی در مورد همسر اول، او ترجیح می‌دهد که با وجود همسر دوم با شوهرش به زندگی ادامه دهد و آن را بهتر می‌داند از این که، از او طلاق گیرد، پس آیا بهتر است که در خانه خود مصون و محترم بماند، یا این که شوهرش را از دست بدهد و بدون شوهر بماند؟ بی‌گمان در موارد بسیار چند همسری، حافظ منافع همسر اول می‌گردد و حافظ منافع همسر دوم نیز می‌شود، پس چرا هنگام عقد بر شوهرش شرط نکرده است که با زن دیگری ازدواج ننماید، او حق دارد که هنگام ازدواج هرشرطی را که بخواهد شرط نماید - البته شرطی که منجر به حرام نگردد - و با وجود این بسیار نادر است که از زنی بشنویم که چنین شرطی را مطرح نماید. اگر ما سرشماری‌ها را در نظر بگیریم و فرض کنیم که شمار زنان و شمار مردان مساوی هم‌دیگرند، بی‌گمان حوادث زندگی جان مردان را بیش از زنان می‌گیرد و پیکارها و جنگ‌ها را مردان تحمل می‌کنند و زندگی مرد و تلاش برای هزینه زندگی، مرد را بیش از زن در معرض خطر قرار می‌دهد.

اگر شمار مردان و زنان با هم مساوی باشد، سپس مردان در معرض خطر جنگ‌ها و پیری و ناتوانی و مرگ قرار گیرند، زنان باقی مانده چه کار می‌کنند؟ مگر این که بخواهیم که جامعه از هم بپاشد.

و اگر همه جنس‌ها را در نظر بگیریم که در آن‌ها تکاثر وجود دارد، در می‌یابیم که معمولاً نرها و مذکرها کم‌تر از ماده‌ها و مؤنث‌هاست و اگر بخواهیم صد عدد تخم مرغ را به جوجه تبدیل کنیم، تعداد خروس‌ها بیش‌تر از تعداد مرغ‌ها می‌گردد، چرا؟ زیرا جوجه‌های ماده هستند که تخم می‌گذارند و ما برای تولید جدید و برای خوراک بدان‌ها نیاز داریم و اگر صد عدد درخت خرما بکاریم، طبعاً شمار درختان خرمای نر کمتر از شمار درختان خرمای ماده هستند، چرا؟ زیرا این درخت خرمای ماده است که به ما میوه و گل و تخم برای تولید درختان جدید می‌دهد.

وظیفه مؤنث در انواع موجودات این است که تولید کند و مذکر وظیفه‌اش آن است که بارور می‌سازد و یک مذکر در هر نوعی ممکن است که عمل باروری را به نسبت تعداد متعددی از مؤنث‌ها انجام دهد. سؤال مهمّی پیش می‌آید برای کسانی که در چند همسری در اسلام شک دارند، آیا خداوند ما را ملزم کرده است که چند همسر داشته باشیم؟ و حتماً با بیش از یک همسر ازدواج کنیم؟ خداوند متعال ما را بدان ملزم نکرده، بلکه فقط تعدد را با شرایط آن، برایمان مباح کرده است و ما می‌توانیم به مباح عمل کنیم یا عمل نکنیم و اگر بدان عمل نکردیم، گناهی بر ما نیست.

اعتراضی که به مباح بودن چند همسری می‌شود علت و سبب اصلی آن مردان هستند، زیرا در مباح بودن آن، به رعایت عدالتی که خداوند برای آن شرط کرده است توجه نمی‌کنند، اگر مردان عدالت با تعدد را مراعات کنند و همسر اول در گذران زندگی خود و فرزندانش اذیت نشود مشکلی وجود ندارد و

مشکل در آن است که به عدالت عمل نمی‌کنند. کسانی که این اعتراض‌ها و فریادها را می‌شنوند، معتقدندکه مسأله چند همسری در جامعه اسلامی، یک مسأله وبایی واگیر است و (۸۰٪) یا (۹۰٪) از مردان مسلمان، با بیش از یک زن ازدواج می‌کنند، ولی هرگز چنین نیست بلکه برعکس است و بررسی‌ها و آمارها گویای این هستند، به یقین کسانی که با دو زن ازدواج کرده‌اند، بیش از ۳٪ نیست... آیا به راستی این مشکل به حساب می‌آیدکه از هر یک‌صد نفر سه نفر به اقتضای حال و شرایط خود با همسر دومی ازدواج کنند؟!

و این سه درصد آیا ممکن نیست که مشکلاتی داشته‌اند که به ازدواج دوم منجر گردیده است؟ مثلاً مردی‌ست که همسرش بیمار است، آیا بهتر است با زن دومی ازدواج نماید، یا این که با زن دیگری باشد و مرتکب زنا گردد؟!

و آن زن بیمار، آیا برای او بهتر است که شوهر به کلّی از او دست بردارد که گاهی ممکن است کسی را نداشته باشد که از او مراقبت کند، یا این که با همسر دوم باقی بماند و شوهرش از او مراقبت کند و او را سرپرستی نماید؟!

بررسی‌ها و آمارها نشان می‌دهند، کسانی که با سه زن ازدواج می‌کنند، از هر هزار نفر یک نفر است و کسانی که با چهار زن ازدواج می‌کنند از هر پنج هزار نفر یک نفر است، آیا به راستی این مشکل به حساب می‌آید، با این شمار بسیار اندک که ممکن است در عالم اسلامی پیش آید؟!!

و آیا این کار با این وصف، مستحق این همه جنجال و اعتراض است، که آن را به گونه‌یی منعکس نمایند که تصور شود هر مرد مسلمانی، چهار همسر دارد؟! بی‌گمان این تصویری غلط و کذب محض است که به عمد و افترا، تصویر جامعه اسلامی را این گونه برخلاف حقیقت جلوه می‌دهند و علیه آن جنجال به پا می‌کنند.

و بشریت با یک ازدواج ابدی و همیشگی یا یک ازدواج کاتولیکی ـ که در آن طلاقی وجود ندارد ـ وارد تجربه‌یی شده است که بشریت بدان گرفتار است و خود برای آن مقیاس‌ها و احکامی وضع نموده‌اند، آیا پیروز و موفق شده‌اند، یا این که کلیسای کاتولیکی که نسبت به مبادی و اصول خود، متعصّب است و بدان تفاخر می‌نماید ناچار گشته است، نه از روی ایمان و نه از روی دین، لیکن از روی واقعیت دنیوی و مشکلاتی که جامعه را سرشار از بی‌چارگی و عدم رسیدن به راه چاره کرده است؟

ناچار شده است که طلاق را مباح نماید، زیرا با تجربه واقعی تلخ زندگی پدید آمده در پرتو این نظام، دریافته است که جامعه ممکن نیست درست شود و جامعه سرشار از مشکلات شده و این که با استمرار این ابدیت تک همسری راه حلّی پیش روی ندارد و این نظام کلیسا اگر طلاق را نیز مباح گرداند، بی گمان آن را با اعتراف به اسلام مباح نمی‌کند و از تعالیم و احکام و مبادی آن پیروی

نمی‌نماید، بلکه واقعیت قانون تجربه و خطا، او را بدان وا می‌دارد. و بدین شیوه کلیسای کاتولیکی، برای مرد مباح کرد که همسرش را طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج نماید و اگر کلیسا از زن کسب رأی کند، قطعاً بسیاری از زنان ترجیح می‌دهند که با شوهر خود بمانند با وجود ازدواج با دیگری ولی از شوهر خود طلاق نگیرند... لیکن این جا، تعصب بر یک اصل و مبدأ باطل، کلیسا را بر آن داشته است که این فتوی را در میان زنان به عمل نیاورد. این مسأله یک مسأله ظاهری نیست لیکن قوانینی‌ست برای حفظ جامعه، قوانینی‌ست که خداوند متعال آن را وضع کرده است و تنها اوست آفریدگار دانا به حال خلق خویش، تا امور به حق و عدالت و برای حفظ کرامت زن و تضمین کفالت و کرامتش به انجام برسد و برای این که هر زنی مردی داشته باشد تا از وی حمایت و مراقبت نماید. بی‌شک چند همسری حلّ هر مشکلی‌ست و چنان که دیدیم تنها تعداد اندکی بدان اقدام می‌کنند و همسر دوم می‌گیرند و خداوند داناتر است به این که چه شرایطی آنان را بدان وادار کرده است و چه چیزی ممکن بود، روی دهد اگر این راه را اتخاذ نمی‌کردند.

استاد عقاد می‌گوید:[1]

ازدواج یک پیوند شرعی میان مرد و زن است و برای حفظ نوع و نظام اجتماعی و امثال آن سنّت می‌باشد نه واجب و شریعت اسلامی در نظام ازدواج، بدین منزلت، شریعت تامی‌ست، که به تمام حالات ازدواج احاطه دارد و این شریعت از جنبه‌یی مورد شدیدترین انتقاد از جانب مخالفین اسلام به طور کلّی، یا از طرف مخالفان اسلام به ویژه در نظام ازدواج واقع می‌شود و منظور ما جنبه‌یی‌است که به صراحت مباح بودن چند همسری را بیان می‌نماید.

اسلام نه نظام چند همسری را پدید آورده و نه آن را واجب کرده و حتی آن را نیکو هم به حساب نیاورده است، لیکن آن را در نظر به شرط عدالت و کفایت مباح کرده است و گمان نکن که شریعت و قانون اجتماعی، از هر نظر کامل و وافی است و به بیان مباح و حرام در همه مواردی پرداخته است، اگر بدین جنبه ازدواج نپرداخته و تعرضی بدان نکرده آن یکی از احتمالات اعتبار نکرده است که محتاج نصّ بر مباح بودن یا حرام بودن آن است. این جا بحث ما از تعدد زوجات، از این بابت نیست، که آیا واجب است، یا غیر واجب و آیا از جمله پیوندهای نمونه و الگویی‌ست، یا از جمله پیوندهایی‌ست که درجه اعلای مثل، در اخلاق می‌باشد. بی‌گمان قوانین و شرایع برای آن مثل اعلای می‌باشند که کمال بدان تحقق می‌یابد، تعرّض نمی‌کنند، بلکه برای احوال ضرورت فرض می‌شوند؛ همان‌طوری که احوال اختیاری نیز، فرض می‌شوند و از جنبه آن که بر مبنای رضایت یا بر مبنای کراهت قبول می‌شوند، محاسبه می‌گردند و بایستی در آن شریعت حکمی وجود داشته باشد که هنگام نیاز بدان، اقتضای آن را بکند و نصّ صریح بر مباح بودن چند همسری، بر این مبنی نیست که واجب است، یا نیکو و مطلوب،

---

۱. «المرأة فی القرآن» ص ۸۲ - ۷۱.

بلکه نصّ در آن، برای احتمال ضرورت آن در حالتی از حالات است و کافی‌ست که در میان هزار حالت در یک حالت، ضرورت آن را ایجاب نماید تا شریعت به ضرورت این حالت نیز حکم بکند و آن را در نصّ صریح نادیده نگیرد و ازآن غافل نماند. این خلاف واقع است که گفته شود، این حالت در هیچ زمانی بر مردم عارض نمی‌گردد، بی‌گمان اگر یک مورد از موارد فراوان، اجازه چند همسری را بدهد، آن وقت، بهترین راه حلّ است و حالات غیر آن را سنگ دلی و بی رحمی شدید می‌داند، یا آن را تعطیل کردن شریف‌ترین هدفی به حساب می‌آورد که ازدواج به خاطر آن مشروع و قانونی شده است.

گاهی پیش می‌آید که همسر به بیماری علاج ناپذیری مبتلا می‌گردد و او را از وظایف همسری عاجز و ناتوان می‌سازد و نمی‌تواند به وظایف زناشویی عمل کند و از عهده وظیفه مادری هم بر نمی‌آید، در این شرایط اگر چند همسری در همه شرایط ممنوع باشد، پس به ناجار شوهری که همسرش عقیم یا از اداره منزل عاجز است، یا باید آن همسر را طلاق دهد، یا باید بر ازدواجی باقی بماند که فاقد معنی آن است، چون بزرگ‌ترین هدف ازدواج، برای خانواده و برای بقای نوع و نسل، باطل می‌گردد و از این ازدواج برای آن مرد چیزی باقی نمی‌ماند، جز خدمت به خانه‌یی که نان آور آن و نان آور همسرش می‌باشد، بدون این که اجاقش روشن باشد و آرامشی که بدان اطمینان خاطر پیدا کند، وجود داشته باشد.

پس اجازه چند همسری برای این مشکل، یک راه حلّ مقبول و سالم‌تر و محترمانه‌تر است از این که این زن بیمار را از خانه بیرون کند، یا شوهر را به تحمل عقیمی و مشقت مجبور سازد و این‌که در این راه حل، عدم خشنودی زنی، که شوهرش با زنی دیگر ازدواج کند، از جمله موانع تشریع و قانون، در این گونه مشکلات نیست، با وجود ماندن تحت نکاح و عصمت وی، زیرا این ناخشنودی که به مرد می‌رسد، در مجبور کردن وی به قبول عقیم ماندن و تحمل تکالیف خدمات منزلی، چیزی نیست که قانون گذار از آن غفلت نماید و آن را چاره ننماید. بلکه این مشکل در نظر شریعت و تشریعی که ازدواج را تقدیس می‌کند و پایه‌های آن را حفظ می‌نماید بیش‌تر سزاوار توجه است، زیرا عدم توجه بدان به معنی اهمال و ترک حکمت و فلسفه ازدواج است و لغو مقصود شارع از تحکیم پیوند بین زوجین و تحریم زنا و فسوق و فجور است.

وگاهی ممکن است که مرد صاحب همسر، یک زن خویشاوندی داشته باشد که غیر از او کسی او را پناه نمی‌دهد و فرزندی هم دارد که شوهرش از آن فرزند مراقبت کند، به راستی این رذالت است، کسی بگوید، که آن مرد، نسبت بدان زن احسان و نیکی و صدقه نماید، بهتر است از آن که با او ازدواج کند و او را زیر عصمت نکاح خویش درآورد!! و رضای خاطر آن زن و بچه‌اش بهتر است در این حالت، به نسبت رضای خاطر همسرش که با این ازدواج موافق باشد، زیرا خود خواهی او را، از هر احساسی، جز احساس به خویشتن، کور کرده است، آن‌ها هر دو زن هستند و هر دو انسانند و شایسته و سزاوار

رحم و شفقت و حمایت در برابر سختی و تیرگی و بدبختی هستند و این هم نادر و بعید نیست که ملت‌ها دچار بحران و مشکلات گردند و در میان آن‌ها، تعداد زنان بر مردان افزایش یابد؛ همان‌طوری که به دنبال جنگ‌ها و شورش‌ها و انقلاب‌ها پیش می‌آید و گاهی هم پس از بیماری‌های مسری مانند طاعون و وبا، که در جامعه شایع می‌گردد، مردان بیش از زنان در معرض آن‌ها قرار می‌گیرند و گاهی هم پیش می‌آید، به صورت مستمر پدیده افزایش تعداد مؤنث‌ها بر مذکرها، در بسیاری موارد وجود دارد؛ هم‌چنین بعضی از زیست شناسان می‌گویند: هرگاه این اختلال در نسبت تساوی میان این دو جنس حاصل شد، برای حلّ این مشکل، راهی سالم‌تر و محترمانه‌تر از اجازه دادن به نظام چند همسری نیست، زیرا زنی که ازدواج نکند با وضعیتی تلخ و در معرض فتنه و آشوب زندگی می‌نماید، یا در کسب روزی رنج می‌کشد و کاری می‌کند، که برای همه زنان آسان نیست و در هر دو حالت، به عقیمی مبتلا می‌گردد و نسلی نخواهد داشت و اعتراضی که بر این راه حل می‌گیرند، اعتراضی نیست که پیروان آن، برمبنای یک اصل جدّی در چاره و علاج بیماری‌های جامعه، بدان مبادرت ورزیده و مصائب و آسیب‌های جامعه را اساسی در نظر گرفته باشند، آنان می‌پندارند که حرص بر یک مبدأ و اصلی خالی، کفیل و ضامن حفظ و صیانت جامعه و ضامن حلّ مشکل ازدواج در جامعه است؛ در حالی که با خیالات و فرضیه‌های بی‌اساس این مشکل حل نمی‌گردد و هرکسی می‌تواند در گفتار بدون عمل، در کرامت و بزرگداشت زن مبالغه نماید و زیاده روی کند، لیکن کرامت زن درحقیقت و واقعیت، نزد کسی که برای وی، راضی به عقیم بودن و ابتذال و تن فروشی و چشم پوشی از رفیقه‌ها و معشوقه‌های شوهر و روابط نهانی با زنان یا روابط جنسی با کنیزکان است ارزش ندارد و او راضی نیست که آن زن چند همسری را ترجیح دهد، بر تمام این بدی‌ها و مخطوراتی که بیان شد، ولی زن در انتخاب هر چیزی مختار و آزاد است، بی گمان او به زور وادار به ازدواج نمی‌شود، چون شارع اجازه چند همسری داده است، لیکن اگر شارع چند همسری و ازدواج را بر وی حرام گرداند و درهای پستی و تن فروشی را بر وی نبسته باشد، به زور به عقیم ماندن و گمراهی کشانده می‌شود. پس هرکس برای حقوق زن استدلال می‌کند، حدّاقل او را به حال خود بگذارد که حق انتخاب بین دو چیز را داشته باشد، میان روابط مشروع و حلال با وجود هووهایش و میان روابط و علایقی که در هر شریعت و هر دینی بر وی حرام است. واقعیت این است، آن قانونی که چند همسری را حرام می‌کند، آن اندازه که آزادی زن را محدود می‌کند، آزادی مرد را محدود نمی‌نماید، زیرا مردی که چند همسری را اختیار می‌کند، بدون رضایت زن بدان اقدام نمی‌نماید، پس این رضایت است که حجر و منع بر آن واقع می‌شود و کوتاهی را بر آن تحمیل می‌نماید، یا وصی و سرپرست را از جانب شارع بر وی می‌گذارد، پس در چیزی که بدان رضایت دارد، آزادی به وی بر نمی‌گردد.

و شریعت‌های اجتماعی پیش از اسلام، در مورد هر حکمی از احکام ازدواج سکوت کرده‌اند، غیر از حکمی که ازدواج با همسران را به طور مطلق و بدون عدد محدودی مباح کرده است و نسبت بین دو جنس هر عددی باشد، شوهر برای تأمین هزینه زندگی توانایی داشته باشد یا خیر، مهم نبوده و هیچ شریعت و قانونی از آن‌ها تفاوتی بین ازدواجی با ازدواجی دیگر نگذاشته و فرض نکرده است و بین حالت و وضعی ممکن و حالتی غیر ممکن نیز فرقی ننهاده است و یا بین حالتی که اکتفا و بسندگی به یک همسر واحد نیکو است و حالتی که در آن، مقصود از ازدواج بدین اکتفاء کردن به یک همسر باطل می‌گردد. و این همان نقصی است که اسلام آن را تدارک نموده است، هنگامی که اشاره کرده است به فرقهای بسیاری میان ظروف و شرایط ازدواج از وجهه اجتماعی آن و یا از وجهه خانگی آن، پس حالت نمونه و برتری، پیوند شرعی بین مرد و زن را معرفی کرده است، همانطوری که حالت اجباری که شوهر بدان نیاز و ضرورتی دارد و همسر ناچار به پذیرش آن است و جامعه و شارع عمومی نیز ناچار بدان است نیز معرفی کرده است؛ زیرا که آن حالت بهتر از تعطیل ازدواج و ازدواج نکردن است و مناسب‌تر و موافق‌تر از عزوبت و تن فروشی و انحطاط است

پس شرایع مدنی پیش از اسلام، چند همسری و متعه‌های نامحدود را بدون هیچ شرطی که شوهر بدان ملتزم باشد آزاد گذاشته است، غیر از شرط هزینه و مسکن زندگی.

اسلام آمد، چند همسری را نه به وجود آورد و نه آن را واجب کرد و نه آن را نیکو شمرد، لیکن آن را مباح کرد و اکتفا و بسندگی به یک همسر واحد را بر چند همسری ترجیح و تفصیل داد و چند همسری را نیز بر ترک ازدواج و عقیم ماندن و در معرض گمراهی قرار گرفتن هنگام کاهش نسبت عددی بین دو جنس برتری داد و افزون بر آن، آزادی زن را نیز حفظ می‌کند که ناقدان بر شریعت اسلامی، به آن اعتراض می‌کنند، زیرا مباح کردن چند همسری، زن را از آزادیش محروم نمی‌کند و او را نیز بر قبول کسی که بدان راضی نیست به عنوان شوهر، مجبور نمی‌سازد، لیکن تحریم چند همسری او را به عزب بودن مجبور می‌سازد و یا باید عزوبت و بی شوهری را انتخاب کند که در آن صورت، شوهری ندارد که نان آور وی باشد و گاهی ممکن است که از اداره خود نیز عاجز باشد.

قرآن کریم در حالت چند همسری، عدالت را بین آنان شرط کرده و این نباید تحت شرایط موجود هم از چهار تا افزون باشد:

﴿فَٱنكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِنَ ٱلنِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ (نساء: ۳)

«... و با زنان پاک مورد علاقه خود ازدواج کنید، دو یا سه، یا چهار همسر و اگر می‌ترسید عدالت را درباره همسران متعدد رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید...»

سپس به مردان تذکر داده که رعایت آن بسیار سخت است و باید پیش از اقدام تأمل کنند و خود را دچار گناه نسازند:

﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ ٱلنِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾ (نساء: ۱۲۹)

«و شما هرگز نمی‌توانید از نظر محبّت قلبی در میان زنان خود، عدالت برقرار کنید، هرچند کوشش نمایید...»

گمان مبر که محدود کردن شمار زنان، به چهار تا، سبب گردد کسی که در حدود چهارچوب نصّ شریعت اقدام می‌کند، سؤال نماید، زیرا این تعیین عدد مقتضی توقف در حدّ متعارف است، برای مثال هیچ سببی نیست که مقتضی آن باشد که شمار سربازان گردان در لشکر یکصد نفر باشد، نه نود و نه یا یکصد و یک نفر چون این عرف است نه نصّ پس جایز است برای این سبب که شمار آن از آن عدد بیش‌تر یا کم‌تر باشد بدون فرق در اجرا، یا هیچ سببی نیست که مقتضی آن باشد که نمره موفقیت در امتحان پنجاه باشد و باز هم مقتضی آن نیست که آن را شصت یا چهل قرار دهد، بلکه واجب است که در یک حد معلوم توقف نماید و مقتضی‌ست که آن حدّ عدد نزدیک به هدف مطلوب باشد، هنگام گمان افزایش عدد زنان نسبت به مردان و سودمند نیست که حدّ چند همسری تنها «دو» باشد، زیرا مردان در قدرت و توان تحمل بار سنگین ازدواج، مساوی نیستند، عدد همسران هرچند باشد، زیرا برخی هستند که از سرپرستی و اداره یک همسر واحد عاجزند و برخی دیگر هستند که از اداره چند تا نیز عاجز نیستند و اقسام مردان برحسب این قدرت و توان، برای والیان امور مشرف بر حفظ حدود، معلوم نیست، پس چاره‌ای نیست، کسانی راکه استطاعت تکالیف سه زن و چهار زن را دارند، باید در کنار کسانی نهاده شوند که از تکالیف یک زن یا دو زن عاجزند و این موازنه‌ی‌ست که حدّ معقول نزد آن توقف می‌کند، هرگاه واجب باشد که منتهی به حدّ معقول گردد.

برای شریعت کافی‌ست که حدود را تعیین کند و بهترین برنامه را میان اختیار و میان اضطرار و ناچاری ارائه دهد، اما تصرف در غیر آن را به مردم واگذار کرده است که بر حسب شرایط خود اقدام کنند، که یکی بر حسب شرایط خود یک زن می‌گیرد یا دو، یا سه، یا چهار، یا هیچ.

شرایط و وضع ازدواج مانند هرچیز مباح دیگری‌ست که انسان یا آن را در جای مناسب خود می‌گذارد یا در آن بد عمل می‌کند و بد می‌فهمد برحسب احوال ملت‌ها و جوامع، برحسب پیشرفت و عدم پیشرفت و برحسب دانش و علم و عدم علم و جهالت و برحسب صلاح و فساد و رفاه و آسایش و شدّت و سختی و برحسب وسایل معیشت به طور عمومی. چیزهای مباح اجتماعی و فردی بسیارند که شریعت بدان‌ها اجازه می‌دهد، لیکن شریعت مردم را وادار نمی‌کند که به زور، نیکو در آن تصرف کنند یا آن را بخورند، برخی از طعام‌ها مباح نیستند و بیش‌تر از زیانمندی طعام نیست برای کسانی که بی‌دلیل آن را مباح می‌کنند و با افزایش در آن، یا کاستی آن در مقدار و با اختلاط بین آن چه برای سلامت و تندرستی فایده دارد و بین آن‌چه برای بیماری فایده دارد و بین چیزی که در وقت و موعدی خوب و پاک است و در موعدی دیگر پاک و نیکو نیست و نباید از شارع انتظار داشته باشند، یک حکم

قطعی را در تمام این حالات واجب نماید، زیرا زیانمندی آن بر کسی که متولی آن است و در صدد آن است، بدون بصیرت و آگاهی، وخیم‌تر و خطرناک‌تر است از این که آن را به تجربه و اختیار موکول نمایند.(۱)

بی گمان کسی که از چند همسری ممنوع است هیچ تدبیر و چاره‌یی در تعدد همسری ندارد مگر با نقض بنای ازدواج و نابود کردن حرمت‌های آن، آشکارا یا نهانی. اما کسی که چند همسری برای وی مباح است، تجمع آن‌ها، دارای تدبیر است، در اصلاح عیوب آن کس، برحسب مسائل اخلاقی و معنوی و مادی آن‌ها و از اعتدال یا اختلال در ساختار بنای خانواده‌های آن و سرپرستی آن‌ها و سایر طبقات آن‌ها؛ تربیت نیکو ضامن پیوند شایسته میان شوهر و همسر است، پس خود شوهر علاقه و پیوندی که میان او و همسرش، بر مبنای محبت وعطوفت متبادل و محبت آشکار و همکاری پایدار، در اداره و تدبیر خانواده نباشد، نمی‌پسندد و برای او جوّ و فضای خانه‌یی فراهم نمی‌شود که با دو همسر از آن راضی و خشنود باشد و چیزی او را بدین جمع بین آنان خوانده است که ناشی از خود خواهی و تسلیم هوی و هوس و شهوات است.

گاهی مانعی برای چند همسری در دو حالت غنی و فقر پیش می‌آید پس غنی و ثروتمند می‌تواند بر خانه‌های فراوانی هزینه کند، لیکن یک ثروتمند مثل خود را نمی‌یابد که دخترش را به وی بدهد، تا بین او و هوویش را جمع کند و با هم نزاع نکنند و اگر یک خانه جداگانه و زندگی دیگری برای آن همسر دوم فراهم سازد، ممکن است برایش دشوار باشد که برچند همسر غنی و ثروتمند هزینه کند با توجه به هزینه سنگین آن‌ها و اسرافی که دارند و اگر زنان فقیری را بیابد شاید وضعیت آن‌گونه که می‌خواهد نباشد، زیرا این شرایطی‌ست از اضطرار، به نسبت همسرانی که آن را می‌پذیرند.

مرد فقیر گاهی به چند همسر و فرزندان نیاز دارد تا در کارها به وی کمک کنند به ویژه در کارهای کشاورزی، لیکن از فقیری می‌ترسد و شانه خالی می‌کند به خاطر نفقه و مسکن.

جامعه حق دارد که کفایت را در شوهر شرط نماید، برای تربیت فرزندانش و برای این کار قانونی را می‌طلبد که آزادی مردان و آزادی زنان را حفظ نماید و در رضایت به ازدواج هر یک تمایل و رغبت‌شان بر آن متفق گردد و اخلال به حقوق‌شان نرساند و برای جامعه دشوار نیست که چنین قانونی را اجازه بدهد و آن را شرط کند، زیرا شوهران که مقصر و عاجز باشند علیه جامعه جنایت می‌کنند و عواقب و تبعات کفالت و سرپرستی فرزندانی که پدران و مادران از آنان عاجز باشند، بر دوش جامعه تحمیل می‌نمایند و از جمله محاسن چند همسری هنگام ضرورت، این است که وسیله‌یی می‌شود برای

---

۱. یعنی شارع چند همسری را مباح کرده است و تعداد آن را از یک تا چهار قرار داده است و سودمندی و زیانمندی آن را به وضع و حال و تشخیص کسی موکول کرده است که قصد استفاده یا عدم استفاده از آن را دارد و شارع تعیین نمی‌کند که تو تنها یک همسر بگیر، تو دو تا و... یا تو اصلا زن نگیر، بلکه این کار به مردم واگذار شده است که در چهارچوب مباح و توانا و تشخیص خود عمل کنند، عبارات فوق در اصل متن گنگ بود و مقصود همین است. مترجم.

جامعه تا شرّ فقر و فاقه را از خود دور سازد، هنگامی که نسبت عددی بین دو جنس اختلال پذیرد و به هم بخورد، پس هرگاه این عارضه از عوارضی باشد که به خاطر مردی بگذرد در علم «لیبون» که مستلزم وضع قوانینی برای تدارک آن باشد، پس فرض کردن آن در یک شریعت باطل نیست، که بر آن حکم به عبث و پوچی کند در همه شرایط و احوال و جامعه حق دارد که در ارزیابی این شرایط و احوال بدان مراجعه نماید، پس بین عقاید دین و عوامل مصلحت بین نسلی با نسلی دیگر، برخوردی پیش نمی‌آید.

بی‌شکّ قضیه ازدواج، یکی از قضایای انسانی بزرگی‌ست، که اعتدال آن بین دین و دنیا، صورت می‌گیرد و کامل می‌شود و در چیزی که به فضایل جنسی تعلق دارد نمی‌تواند از انگیزه دینی بی نیاز باشد و در چیزی که به زندگی و معاملات و رفتار متقابل تعلق دارد، نمی‌توان از آن در شرایط جامعه بی نیاز گردید به حقیقت، قرآن و احکام آن ـ همان‌طوری که قبلاً گذشت ـ قانون و شریعتی پسندیده در سازگاری بین وظیفه جامعه و دین دارد.

چند همسری قید است برای مرد و آزادی‌ست برای زن

استاد محمد رشید العوید می‌گوید:[۱]

چند همسری قید است برای مرد!! و آزادی‌ست برای زن!!

بگذار حیرت و شگفتی، زبان شما را بند آورد! لیکن هیچ یک از این چیزها، این حقیقت را تغییر نمی‌دهد که چند همسری قید و بند است برای مرد و آزادی‌ست برای زن. آیا این سخن قلب حقیقت و عکس آن است؟ آیا تحمیل چیزی‌ست که قابل تحمل نیست؟! نه! بلکه این عین حقیقتی‌ست، که عقل بدان گواهی می‌دهد؛ همان‌طوری که واقعیت نیز گواه آن است.

بهتر است، از این حقیقت شروع کنیم که چند همسری آزادی‌ست برای زن و مباح کردن آن، به نفع اوست.

اگر در جامعه عدد زنان بیش از عدد مردان باشد، این بدین معنی‌ست که در این حالت، زنانی بدون شوهر و بدون ازدواج می‌مانند، زیرا در جامعه‌یی که چند همسری را تحریم می‌کند یک مرد حق ندارد با بیش از یک زن ازدواج نماید و آن زنانی که بدون ازدواج می‌مانند، دو راه پیش روی دارند، اول این که بدون مرد و شوهر بمانند و این یعنی آنان پیر دختر شوهرناکرده و گوشه گیر و تنها زندگی کنند و این بی‌شکّ برای زن قید و بند است زیرا پیردختری شوهر ناکرده، قید است و گوشه گیری قید است و تنهایی نیز قید است، اما دوم این که آنان روابط و پیوندهای نامشروع جنسی با مردی برقرار سازند، که همسر دارد و این نیز قید است، زیرا این علاقه و رابطه غیر شرعی غالباً شر است و فرزندانی که از این پیوند نامشروع متولد می‌شوند نیز برای آن زن قیدند همان‌طوری که ادامه و استمرار این رابطه در گرو مزاج

---

۱. من اجل تحریر حقیقی للمرأة، ص ۷۹ - ۶۷.

آن مرد و هوی و هوس اوست و آن جا عقدی نیست که او را در مقابل آن زن ملزم به چیزی نماید و این نیز سبب اسارت این زن برای آن مرد می‌شود و این اسارت نیز قیدست و احساس خوف و بیمی که از برقراری این رابطه غیر شرعی دارد، آن نیز برای آن زن قید است.

بهتر است، نامه یک دختر جوان آمریکایی را به نام «لیندا» بخوانیم، که آن را خطاب به شورای کلیساهای جهانی نوشته است و در آن از رنج‌های زنی سخن می‌گوید که مردی را نمی‌یابد تا با وی ازدواج نماید، به سبب این که شمار زنان در آمریکا بیش از مردان است و این افزایش تنها در آمریکا به هشت میلیون زن می‌رسد.

«لیندا» می‌گوید: «شما در مجله خود (الحقیقة الناصعه: حقیقت درخشان) که شورای کلیسا انتشار می‌دهد، نوشته‌اید که خداوند متعال زن را بدان سبب آفریده است تا با مرد در زندگی و عشق و محبت، شریک شود و برای این که مطیع مرد باشد و او را تشجیع نماید و بدون آن، زنان هدف از وجود خود را در زندگی از دست می‌دهند.

سپس ذکر کرده‌اید که اگر زن این وظایف را نسبت به مرد انجام ندهد، بی‌گمان دچار شکست و ناکامی می‌گردد و در حاشیه زندگی، به زندگی خویش ادامه می‌دهد!!» «لیندا» اضافه می‌کند و می‌گوید: «من به یقین، بدین مطلب اقرار می‌نمایم؛ زیرا من شخصاً در این مصائب زندگی می‌کنم.»

پس همان‌طوری که ملاحظه می‌کنید، بررسی‌ها و سرشماری‌ها نشان داده‌اند، میان شمار مردان و زنان، شکاف ترسناکی وجود دارد، آن جا در آمریکا، (۷/۸۰۰/۰۰۰) هفت میلیون و هشتصد هزار زن افزون بر شمار مردان وجود دارند و این حقیقت در مصادر و منابع بسیاری انتشار یافته است و در «شیکاگو» (۶۲) مرد در برابر یکصد زن (۱۰۰) هست و در شهر «کانزاس» (۵۸) مرد برای هر یکصد (۱۰۰) زن هست و در «لونگ ایلاند» در ایالت نیویورک، زنان دو برابر شمار مردانند.

«لیندا» خود را معرفی می‌کند و می‌گوید: «من زنی هستم که شوهر نکرده‌ام و در اوایل دهه سی سالگی می‌باشم، زیبا و جذاب و فارغ التحصیل دانشگاهم و مدتی‌ست که مردی را نیافته‌ام تا با وی ازدواج کنم و هنگامی که این آمارها را می‌خوانم، حدّاقل احساسی که به من دست می‌دهد، احساس ناکامی و شکست است» و اضافه می‌کند: «درکنار این سرشماری‌های موجود، انحرافات جنسی در میان مردان، بیش از آن است که در میان زنان وجود دارد؛ همان‌طوری که (۹۸٪) از آنان که به زندان می‌روند از مردان می‌باشند و این بر تاریکی و وخامت این مطلب می‌افزاید.»

«و اگر خداوند، زن را برای این آفریده است تا شریک زندگی مرد باشد، پس چرا بدین وضع شاذ و انحراف اجازه می‌دهد؟! آن جا حدّاقل هشت میلیون زن وجود دارند، که هرگز فرصت این را نمی‌یابند که مردی را برای خود پیدا کنند مگر این که آن مرد شوهر زن دیگری باشد.» و نامه خویش را خاتمه می‌دهد و می‌گوید: «امیدوارم که شما این نامه مرا، انتشار دهید و آن را به مناقشه بگذارید، زیرا این

خواسته تمام زنان است، حتی آنان که دارای شوهرند و همواره پیش می‌آید که تعداد زنان بیش از مردان است و مساوی نیستند، پس نتیجه‌اش این است که مردان به همسرانشان خیانت می‌کنند، حتی اگر روابط و پیوندهای زناشویی‌شان بر اساس معقولی هم استوار باشد.» «لیندا» شیکاگو، مدیر یک شرکت.

آیا «لیندا» یکی از هشت میلیون زن آمریکایی نیست، که حدّاقل از زندگی و روابط مشروع با مردی محروم شده و نتوانسته است خانواده‌یی تشکیل دهد، به سبب قوانینی که چند همسری را تحریم کرده است؟! آیا خوانندگان مرد و زن در نامه لیندای آمریکایی، ناکامی و شکست او را احساس نکرده‌اند؟ حتی خود به صراحت گفته است، حدّاقل وصف حال من «احباط» یعنی شکست و ناکامی‌ست!! آیا «احباط» خود یک قید روانی پدید آورنده افسردگی و آشفتگی و تنگنا نیست؟! آیا قیدی نیست بر فطرت زن، همان فطرتی که وجود شوهر و کودکان و خانواده آن را سیراب می‌سازد و عطش او را فرو می‌نشاند؟! چه چیزی میلیون‌ها زن را در جهان از این قید و بند می‌رهاند و آزاد می‌کند، غیر از راه حلّ اجازه چند همسری؟

اینک گزارش کوتاه زیر درباره تأثیر تنهایی بر زن غربی را بخوانید:

«به سبب حرکت و نهضت آزادی زن در اروپا و امریکا و انتشار اندیشه مساوات و فرصت‌های برابر بین مرد و زن، سپس بیرون رفتن زن از خانه برای کار، در سایه قوانین مدنی، به صورت یک امر عادی و معمولی درآمده است، که دختر جوان از خانه پدری کوچ کند و به شهر دیگری برود، تا به تنهایی زندگی کند و به کار و کسب بپردازد و هزینه معیشت خویش را تأمین نماید و به دور از سلطه دیگری زندگی کند. ظاهراً ممکن است که این شیوه زندگی شکلی از آزادی به حساب آید، لیکن واقعیت و نتایج بررسی‌های به عمل آمده پیرامون این موضوع، آشکارا نشان داده است که چنین زنی از این تنهایی کشنده رنج می‌برد و از این احساس تنهایی که کسی نیست با وی در احساسات و عواطفش مشارکت کند، سخت در عذاب است و مطب‌های پزشکان روانشناس و معالجات روانی و بیمارستان‌های مخصوص بیماری‌های اعصاب مملو و سرشار است از این‌گونه اشخاص، به ویژه زنان که از تنهایی شکایت دارند و زنی که کار می‌کند و مدیر یکی از شرکت‌هاست و حقوق و مزایای بالایی دارد و خانه و منزل شخصی دارد و صاحب ماشین لوکس و عالی‌ست، فریاد و ناله سر می‌دهد و می‌گوید: نزدیک است که خشم و ناراحتی گلویم را بفشارد و خفه‌ام کَند، بی‌گمان من در بسیاری از اوقات احساس می‌کنم، که خودکشی ممکن است تنها راه بیرون رفتن از قفس تنهایی کشنده باشد.»

نیاز فطری زن به وجود مرد

در گزارش دیگری آمده است: علی‌رغم تمام شعارها و جنجالی که پیرامون موضوع آزادی زن برانگیخته‌اند، بی‌شک (۹۵٪) از زنان عقیده دارند، که تنهایی آنان، در غیاب مرد بی ارزش است، این

چیزی‌ست که یک خانم استاد علم روانشناسی خانم دکتر «بینلوپ روسیانوف» بر آن تأکید دارد و می‌گوید: مقصود هر زنی، در هر عمری و در هر سطح از علم و فرهنگ، چنین احساسی می‌باشد و می‌گوید: بی‌گمان احساس زن به این که بدون مرد ارزشی ندارد مشکل بزرگی‌ست که تمام زنان در سنین مختلف و در سطوح گوناگون تعلیم و درآمد و دیانت و پرورش و وظیفه و شغل و جمال و زیبایی و شخصیت در آن با هم مشترک هستند، یعنی این احساس در هر زنی ریشه دار و قوی‌ست. او اشاره می‌کند به این که با زنان دارای شوهر ـ که زندگی خاصّ به خود نداشته‌اند و تمام رؤیاهایشان پیرامون مردانی دور می‌زند که با آنان زندگی می‌کنند ـ از خلال حال این‌گونه زنان، او کتاب مشهور خود را چرا احساس می‌کنم که من بدون مرد چیزی نیستم؟ نوشته است و خانم دکتر بینلوپ می‌گوید: زنانی که به تنهایی زندگی می‌کنند، به من گفته‌اند، هنگامی که مردی را به دست می‌آورند، بی‌شکّ از احساس خالی بودن و پوچی آزاد خواهند شد و رهایی می‌یابند. خانم دکتر «بینلوپ» زن پزشک روانشناس با تجربه‌ی‌ست که علم روانشناسی را تدریس می‌کند و در کنفرانس‌های پژوهشی روانشناسی و مباحث اجتماعی پیرامون روابط و پیوندهای انسانی شرکت می‌نماید او می‌گوید:

«این خطا و گناه نیست که زن علاقمند بدین باشد، که مردی را در کنار خود داشته باشد و در جستجوی او برآید، زیرا انسان به حکم طبیعت، در جستجوی مصاحبت با غیر خویش است.» در گزارشی که یک گروه علمی در یکی از دانشگاه‌های آمریکایی به عمل آورده است تأکید می‌کند، بر این که کسانی که در میان مجموعه‌ی زندگی می‌کنند، تندرست‌تر از کسانی هستند که در عزلت و گوشه گیری زندگی می‌نمایند و آن گروه علمی به ریاست پروفسور «جیمس هاوس» از مؤسسه «پیری ووباها» در دانشگاه «میشیگان» آمریکایی می‌گوید: کشف کرده است که زندگی افراد بشری به صورت گوشه گیری و عزلت در غرب، برای مدت طولانی‌تر از مدّت مألوف، یا این که تعداد کم‌تری از کودکان به دنیا آورند، آنان را در معرض مبتلا شدن به بیماری‌های کشنده و سخت‌تر از زیان‌های سیگار کشیدن و چاقی و فشار خون قرار می‌دهد و نتایج علمی آن گروه علمی ـ که مجله «ساینس» علمی انتشار داده است ـ این دیدگاه را تأکید می‌کند و می‌گوید: بی‌گمان ازدواج برای تندرستی زن و مرد مفید است و این که زنان از رفاقت افراد خانواده شان بیش‌تر از رفاقت رفیقه‌های زن و رفیقه‌های مرد لذت می‌برند و در پایان گزارش، آن گروه می‌گوید: بی‌گمان اندیشه پیوند میان روابط اجتماعی و تندرستی، اندیشه‌ی‌ست که از مدت‌ها پیش، مورد قبول پزشکان بوده است، لیکن نخستین دلیل واضح و آشکار بر آن، از بررسی‌هایی پدیدار گردید که بر روی مردمانی انجام شده بود که ترجیح می‌دادند بیش از دیگران، اقدام به خودکشی نمایند. نتیجه بررسی تمایلات زنان کانادایی ـ که یک مجله زنانه تحت نظر و اشراف «ماریان بریتان» زن معاون سردبیر مجله «شاتلین» انجام داده است ـ اشاره کرده است: آن چیزی که زن بیش از هر چیز دیگری، آرزوی رسیدن بدان را دارد، آن است که در یک خانواده خوشبخت و به هم پیوسته زندگی کند و ازدواج نماید و کودکانی را به دنیا آورد.

ده میلیون زن فرانسوی به تنهایی زندگی می‌کنند

علمای روانشناس تأکید می‌کنند، بر این که سعادت زن در این است که شوهر و منزل شوهری و کودکان داشته باشد و این که بدبختی وی در نبودن شوهر و خانواده و کودکان است و زندگی در تنهایی ترس آور و وحشت ناک است، که نمونه‌یی از آن را در نامه آن دختر جوان آمریکایی «لیندا» دیدیم که حدّاقل از احساسات هشت میلیون زن آمریکایی تعبیر و حکایت می‌کرد که بدون شوهر و داشتن مردی در کنار خود زندگی می‌کنند؛ بنابراین نه خانواده دارند و نه کودکان.

کشور آمریکا در این حال و وضع تنها نیست، بلکه در تمام کشورهای اروپایی غربی و شرقی وضع بدین منوال است، برای مثال در فرانسه ده میلیون و یکصد هزار زن، گرفتار تنهایی و رنج از آن هستند که از میان آنان، پنج میلیون و هشتصد هزار زن ازدواج نکرده‌اند و سه میلیون و دویست هزار زن بیوه‌اند و یک میلیون و یکصد هزار زن مطلقه‌اند!! این ده میلیون زن فرانسوی را، چه چیزی می‌تواند از تنهایی و وحشت نجات دهد و از رنج و آلام‌شان بیرون آورد، به جز مباح کردن قانون نظام چند همسری؟ چند همسری که شوهری را برایشان تضمین نماید که از آنان مراقبت و حمایت کند و از آن نظام از راه روابط و پیوند قانونی و شرعی حلال، بدون بیم و اضطراب و نگرانی از آن و بدون نهان کاری و مخفی کردن آن صاحب فرزند شوند!! آیا با این شرایط سزاوار نیست که بگوییم، بی گمان قانون چند همسری برای زن آزادی‌ست، آزادی از تنهایی و عزلت و وحشت؟! که این‌ها قیودی‌ست که به وضوح برایمان روشن شد، که چگونه زن را به زنجیر می‌کشد و فطرت وی را سرکوب می‌نماید، تا بدان جا که به فکر خودکشی می‌افتد؟!!

زن در غیبت شوهر در قید و بند است

علاوه بر قید تنهایی، قید نیاز و حاجت نیز وجود دارد، پس این میلیون‌ها زن که بدون مرد زندگی می‌کنند، بایستی کار هم بکنند تا نیازمندی‌های هزینه و خوراک و پوشاک و مسکن خود را تأمین نمایند و عمل و کار زن برای فراهم کردن لقمه زندگی و برای رفع نیازها، قیدهای بسیاری برای زن ایجاد می‌کنند و گزارش‌ها و بررسی‌ها و سرشماری‌هایی که از کار کردن زن سخن می‌گویند، به بسیاری از این قیود ـ که می‌کوشیم به سرعت از آن‌ها بگذریم ـ اشاره کرده‌اند:

۱. **عدم مساوات فرصت‌ها با مردان:** همه‌پرسی که دفتر سرشماری‌ها و آمارهای ایالات متحده بدان اشاره کرده است، می‌گوید: (۶۶٪) از زنان کارگر در واشنگتن بیش‌تر از مردان درحالت رقابت برای به دست آوردن وظایف رهبری و اداری کار می‌کنند و (۵۶٪) از آنان برای به دست آوردن رتبه و ترقی به مرتبه بالاتر خیلی بیش‌تر از مردان کار می‌کنند.

۲. **تقاضای دستمزد کم‌تر:** حدود (۵۸٪) از زنان کارگر می‌گویند، آنان مزد کم‌تری دریافت می‌کنند، با این که همان کارهایی را انجام می‌دهند که مردان انجام می‌دهند و (۶۴٪) از زنان می‌گویند، آنان بدون مساعدت مرد، قادر به تملیک خانه و منزل نیستند.

۳. **مزاحمت‌های مردان هنگام کار:** تعداد بسیاری از زنان کارگر، در معرض مزاحمت‌ها و بدرفتاری‌های همکاران مرد خود در محل کار قرار می‌گیرند، حتی طی همه پرسی که از (۶٪) از زنان در واشنگتن صورت گرفته، آنان ذکر کرده‌اند که به سبب مزاحمت‌های جنسی، کار خود را ترک کرده‌اند و این بدین معنی‌ست که شمار زنانی که مورد مزاحمت‌های جنسی واقع می‌شوند و آن را تحمل می‌کنند و بر آن صبر می‌نمایند و کار خود را رها نمی‌سازند، خیلی بیش‌ترند. این بعضی از قیودی‌ست که کار و عمل، زنان را بدان به قید می‌کشد و آزادی را مقید می‌نماید، البته قیود دیگری هستند، مانند دور شدن زن مادر از کودکانش در ساعات طولانی کار و اضطراب و دل نگرانی‌اش برای آنان و مشکلات ایاب و ذهاب و انتقال از خانه به محل کار و از محل کار به خانه و غیره.

زمانی زن از قیود کار آزاد می‌گردد، که شوهری داشته باشد و ملزم به فراهم کردن هزینه زندگی وی و پاسخ گویی نیازهای مادّی وی باشد و تنها چیزی که بسیاری از زنان بیوه و عزب و شوهر نکرده و مطلّقه‌ها را از قیود کار نجات می‌دهد، قانونی شدن چند همسری‌ست.

چند همسری مرد را مقید می‌سازد و او را آزاد نمی‌کند

این‌جا به بخش دوم این حقیقت می‌رسم، که قانونی شدن چند همسری برای مرد قید است و برای او آزادی نیست؛ همان‌طوری که برای زن آزادی‌ست، نه قید. لیکن چگونه چند همسری برای مرد قید می‌شود؟! چگونه مباح کردن ازدواج با بیش از یک زن، قید می‌شود، درحالی که به مرد اجازه می‌دهد، تا بین دو همسر، یا سه همسر، یا چهار همسر را جمع نماید؟!

با یاری از پروردگار پاسخ بدان سهل و قانع کننده است. دانشمندان روان‌شناس اجماع دارند بر این که میل و رغبت به چند همسری در نفس و روح مرد جای گرفته است؛ درحالی که این امر در نفس و روح زنان چنین نیست، یعنی مرد به طور کلی دوست دارد که بیش از یک زن داشته باشد؛ درحالی که زن معمولاً دوست ندارد، بیش از یک مرد داشته باشد.

و هرگاه عشق و میل به چند همسری، در نفس و روان مرد جای گیر و قوی باشد، این میل و رغبت مرد را یا بعضی از مردان را وادار می‌کند که بدین میل باطنی خود پاسخ دهند.

بهتر است پاسخ بدین میل درونی را در دو جامعه زیرمقایسه کنیم:

جامعه غیر مسلمان و جامعه مسلمان. در جامعه غیر مسلمان برای مثال جامعه غربی را مثال می‌زنیم، چند همسری در قانون آنان حرام است، لیکن چند معشوقگی، از نظر قوانین آنان ممنوع نیست.

یعنی تحقق چند همسری که میل بدان در نفس و روان مرد قوی‌ست، پاسخ بدان سهل و آسان و ممکن است، هیچ قیدی برای منع از آن نیست، پس تا زمانی که زن راضی باشد با مردی بدون عقد ازدواج زندگی کند، قانون آن مرد را بازخواست نمی‌کند و آن زن را نیز بازخواست نمی‌کند؛ بنابراین، چند معشوقگی برای مردان آسان‌تر از چند همسری‌ست و تحمل آن راحت‌تر است، تحمل بار مادّی آن از بابت ملزم بودن به نفقه زندگی از هر لحاظ و تحمل معنوی آن از بابت تحمل مسؤولیت‌ها خیلی آسان‌تر است.

درحالی که در جامعه اسلامی، اگر مرد، چند همسری را به سبک غربی ـ که آسان است ـ اراده کند که به صورت نامشروع دوست و رفیقه و فاسقه داشته باشد، بی‌گمان از نظر قانون اسلامی، او مقید است، زیرا با داشتن این تعدد، مستوجب کیفر است و مورد بازخواست قرار می‌گیرد و او از نظر شرع اسلامی زناکار به حساب می‌آید و حکم زناکار محصن، کسی که ازدواج کرده باشد تنها سنگ سار است.

پس اگر شوهر مسلمان، اراده تعدد و چند همسری کند، تنها از طریق ازدواج می‌تواند اقدام نماید، ازدواجی که برایش مسؤولیت‌های مادّی و معنوی ایجاد می‌کند و او را در عقد ازدواج ملزم به تعهدات عظیمی می‌نماید که خداوند آن را به «میثاق عظیم: پیمان بزرگ» توصیف فرموده است، تعهد در برابر زنی که با او ازدواج می‌کند، از قبیل نفقه زندگی و حمایت از هر لحاظ و رعایت اخلاقی و مادی او.

عدالت در ازدواج قیدی‌ست برای مرد

مهم‌ترین واجبی که ازدواج بر وی واجب و فرض می‌نماید، همان وظیفه اجرای عدالت در رفتار با زنش است، رعایت عدالت در میان همسران متعددش و عدالت در نفقه و در شب خوابیدن در منزل وی و این عدالت به راستی آسان نیست؛ هم‌چنین در اولین وهله مورد محاسبه الهی قرار می‌گیرد و آن قدر سخت و دشوار است که بر مرد یک قید حقیقی می‌شود، بر مردی که چند همسری را اختیار می‌نماید، که می‌فرماید:

﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ ٱلنِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُوا كُلَّ ٱلْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلْـمُعَلَّقَةِ وَإِن تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾ (نساء: ۱۲۹)

«شما هرگز نمی‌توانید از نظر محبت قلبی درمیان زنان خود، عدالت برقرار کنید، هرچند کوشش نمایید، ولی خود را به کلی متوجه یک طرف نسازید که دیگری را به صَورت زنی بلاتکلیف درآورید و اگر راه اصلاح و پرهیزگاری پیش گیرید، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

بنابراین، نتیجه می‌گیریم که چند همسری برای مرد قید است، او اگرچه یکی از همسرانش را دوست داشته باشد، ولی از نظر شرع نباید بیش از دیگران، شب را در منزل او بخوابد. این قید برای مرد کجاست، برای کسی که ـ در نظام تک همسری غربی ـ از کنار همسرش می‌گریزد و وظایف خویش را

درباره او رها می‌کند، تا با دوست نامشروعش، شب‌های متوالی را بگذراند و ثروت و حقوق ماهیانه‌اش را برای او هزینه نماید، بدون این که اهمیتی به حقوق همسر و فرزندانش بدهد؟!

کدام یک از این مردانی که در شرق و غرب، چند دوست و رفیقه و معشوقه فاسقه دارند، در معاشرت و نفقه، با آنان به عدالت رفتار می‌کنند؟!!!

مگرنه این است که با آزادی مطلّقه با مراعات عدالت رفتار نمی‌کنند و حق وی و التزام به ارزش وی را نیز مراعات نمی‌کنند؟!

مگرنه این است که آنان بدون ضابطه دنبال شهوت‌ها و هوی و هوس خود می‌باشند؟

مگرنه این است که چند همسری شرعی در اسلام برای مرد قید است و برای زن آزادی‌ست، مگرنه این است که رفیقه بازی و معشوقه بازی یعنی تعدد نامشروع در غیر اسلام آزادی‌ست برای مرد و قید است برای زن؟! واقعیت نیز این را تأیید و تأکید می‌کند و سرشماری‌ها و آمارهای دولتی نشانگر این هستند، که شوهران خائن در امریکا و اروپا، نسبت‌شان به (۷۰٪) می‌رسد؛ درحالی که نسبت شوهرانی که چند همسر شرعی دارند در جوامع اسلامی (۲٪) می‌باشد!! آیا دیدید که تفاوت بین این دو نسبت چند است؟! آیا دقت و تأمل کردید، که چگونه اسلام در چند همسری، از زن حمایت می‌کند و او را حفظ و صیانت می‌نماید؟! و چگونه قوانین غیر اسلامی با تحریم چند همسری و مباح کردن دوست و رفیقه و معشوقه گیری نامشروع، او را بدبخت می‌نماید؟!

چرا برای زن چند شوهری مباح نشده است؟

شاید بعضی بر چند همسری اعتراض کنند و بگویند: چرا برای زن چند شوهری و تعدد شوهر مباح نشده است، آیا زن مانند مرد، احتمال ندارد در معرض ضرورتی قرار گیرد به گونه‌یی که از نظر جنسی به یک مرد به عنوان شوهر واحد اکتفا ننماید؟!

دکتر مصطفی السباعی بدین پرسش پاسخ می‌دهد:[1] بی‌گمان از نظر طبیعت و خلقت و آفرینش، مساوات بین مرد و زن در تعدد چند همسری و چند شوهری محال و غیر ممکن است، زیرا زن برحسب طبیعتش، در هر سال فقط یک بار حامله و باردار می‌شود، اما مرد چنین نیست، زیرا ممکن است یک مرد در یک سال از زنان متعدد دارای فرزندان متعددی گردد، لیکن زن در یک سال ممکن نیست که جز یک بچه از یک مرد، به دنیا بیاورد. پس تعدد و چند شوهری به نسبت یک زن، نَسَبِ فرزندش را به شخص معینی ضایع می‌نماید، ولی به نسبت مرد در چند همسری و تعدد همسرانش چنین نیست.

هم‌چنین در تمام قوانین جهان، مرد رییس خانواده است، پس اگر چند شوهری را مباح کنیم، کدام‌یک رییس خانواده می‌گردد؟! آیا به تناوب و به نوبت بین آنان می‌شود، یا برای آن کس که از نظر

۱. المرأة بین الفقه و القانون، ص ۶۱.

سنّی از آن‌های دیگر بزرگ‌تر است؟! سپس آن زن از کدام یک اطاعت نماید، آیا از همه آنان اطاعت کند؟ و این غیر ممکن است زیرا رغبت‌های آنان و تمایلات‌شان متفاوت است، یا این که ویژه یکی از آنان است، بدون آن‌های دیگر و این چیزی‌ست که همه آنان را خشمگین می‌سازد!

این سؤال بیش از این که جدّی باشد، شوخی و مزاح به نظر می‌آید!!

دکتر محمد سعید رمضان البوطی نیز بدان پاسخ می‌دهد:[۱]

«در پاسخ می‌گوییم: آیا تمتع و لذت جنسی در نظام شریعت اسلامی، خادم مصلحت است یا مصلحت خادم تمتع و لذّت جنسی‌ست؟

در میان ما کسی نیست که نداند، خداوند متعال، تمتع و لذّت انسانی را، خادم مصلحت و در خدمت آن قرار داده است، نه عکس آن، پس لذّت زندگی زناشویی در خدمت بنای خانواده است و لذّت خوراک، خادم استمرار عافیت و تندرستی‌ست و لذّت خوابیدن، خادم ضرورت برگرداندن نشاط و تحرک به انسان است و اگر در این تصرفات انسان، لذتی نبود، همه آن‌ها به وظایف سنگین و طاقت فرسایی تبدیل می‌شدند و انسان از آن‌ها بیزار و ملول می‌گردید و از سنگینی بار آن‌ها، به تنگ می‌آمد و سرانجام از آن‌ها می‌گریخت و آن وقت، راه بین او و بین مصلحت‌هایش گسسته می‌گشت و خانواده محو و نابود می‌شد و صحت و عافیت از بین می‌رفت و اعصاب از خستگی آشفته می‌گشت و انسان از ضرورت‌های معیشت و اسباب آن، روی گردان می‌شد. این بدین معنی‌ست که در شریعت الله، تمتع و لذّت جویی همواره با مقتضیات مصلحت می‌چرخد و مصلحت با مقتضیات لذّت جویی نمی‌چرخد، از این جاست که ما می‌گوییم، بی‌گمان چند همسری که گاهی در شرایط ویژه‌یی مرد بدان نیازمند می‌گردد ـ که از آن یاد کردیم ـ چیزی از مصالح و منافع خانواده را مخدوش نمی‌سازد و هیچ آشفتگی و نابسامانی در ستون نَسَب ایجاد نمی‌کند اما چیزی که گاهی زن بدان احتیاج پیدا می‌کند، از چند شوهری، بی‌گمان اگر اجرا شود، خانواده را بر باد می‌دهد و نَسَب صحیح را پایمال می‌نماید و انواع بیماری‌های جنسی و عقده‌های روانی را برجای می‌گذارد، که جوانان را نابود می‌سازد و روابط بین آنان را فاسد و تباه می‌نماید چه تباه شدنی!!

تصور کن که تو در برابر گروهی از کودکان ایستاده‌یی، از بعضی از آنان درباره پدرشان می‌پرسی، هریک از آنان با اطمینان خاطر و با افتخار، پدرش را به تو معرفی می‌کند و در مقابل ازگروهی دیگر که رفقای آن دسته اول هستند همین پرسش را می‌کنی، در جواب با لکنت زبان و ناراحتی پاسخ می‌دهند؛ درحالی که گرد افسردگی بر چهره و روان‌شان نشسته است، زیرا آنان فقط نام مادران خود را می‌دانند که آنان را زاده‌اند، سپس تصور کن که این پدیده در جامعه شایع و منتشر گردد و تأثیر این افسردگی روانی در جامعه و در روابط مابین افراد جوان با هم‌دیگر را در نظر بیاور و بعد از آن فراموش

---

۱. المرأة بین طغیان النظام الغربی و لطایف التشریع الرّبانی، ص ۱۳۵ - ۱۳۳.

مکن، که این فساد اجتماعی خطرناک، تنها ثمره یک لذّت‌جویی اضافی‌ست، که زن بدان نیاز پیدا کرده است!! و از طریق تعدد شوهران بدان پرداخته است!! بی‌شک شریعت اسلامی ممکن نیست که این شیوه وارونه را بپذیرد و ممکن نیست برای منطقی که شریعت اسلام بر آن استوار است به چنین چیزی اقرار و اعتراف نماید و مصالح جامعه انسانی را قربانی لذّت‌جویی افرادش کند، بلکه با تمام عزّت و افتخار بایستی آن راه دیگر را در پیش گیرد، که لذت‌جویی را به خاطر رعایت مصالح انسانی، قربانی نماید.

بی‌گمان فلسفه شریعت اسلامی به حقّ می‌گوید، مراعات مصالح انسانی، شایسته آن است که لذّتی را برای انسان فراهم آورد که به نفع جمع باشد، حتی اگر در نگاه اول چنان به نظر آید که آن لذّت قربانی شده است، زیرا مراعات لذّت انسانی بدون اهمیت دادن به مصالح، ممکن است سرانجام خود آن لذّت را نیز نابود سازد و لذت و مصلحت انسان را، هر دو با هم تباه نماید و خراب کند.

با وجود این، شریعت، ضرورت همسر را در این حالت، به طریقه دیگری معالجه می‌کند، به گونه‌یی که به جامعه و مصالح آن ضرری نرساند، پس هرگاه همسر خویشتن را در برابر ضرورت پیوند با شوهری دیگر بیابد - این هم پیش نمی‌آید، مگر هنگامی که از حقّ طبیعی خویش در لذّت و تمتع جنسی محروم باشد - این حق را دارد که از شوهرش تقاضای طلاق و جدایی بنماید و به حق طبیعی خود ـ که شرع ازدواج را، راه رسیدن بدان قرار داده است ـ برسد تا بتواند با مردی دیگر ازدواج کند و از حکم قضاوت شرعی تأیید و یاری خواهد یافت و بدین وسیله شریعت، مراعات حق تمتع مشروع وی را کرده است، بدون این که یک مصلحت ضروری از مصالح جامعه را هدر داده باشد و تو می‌توانی این حکم را به طور گسترده در جای خود در مصادر و منابع فقه اسلامی و کتاب‌های اصلی آن بیابی.

شیخ شعراوی رحمة الله گفته است:(۱)

هنگامی که یک بار در «سان فرانسیسکو» مشغول سخنرانی بودم، یکی از زنان حاضر در آن مجلس، برخاست و گفت: آیا اسلام چند همسری را مباح می‌داند؟ گفتم: آری، برای یک مرد بیش از یک همسر را مباح می‌داند.

گفت: پس چرا چند شوهری را برای زن مباح نمی‌داند، آیا این عدالت است؟ همان‌طوری که برای مرد چند همسری را مباح کرده است، چند شوهری را برای زن مباح گرداند که چند شوهر را با هم داشته باشد.

گفتم: شما در کشورهای متعدد، اماکن خاصّی دارید و آن‌ها را برای این کار مهیا کرده‌اید تا جوانان عزب و ازدواج نکرده، برای تخلیه شهوت جنسی بدان جاها بروند و در آن جاها زنانی هستند، که برای این عمل جنسی مزد می‌گیرند، پس چرا اماکنی را مهیا نمی‌کنید که در آن جوانان پسر و مردان باشند، تا هر زنی برای ارضای شهوت جنسی خود بدان جاها برود؟!!

---

۱. المرأة فی القرآن، ص ۲۹ - ۲۸.

آن زن ساکت شد و پاسخ نداد!! من خود پاسخ دادم و گفتم: زیرا زن برابر طبیعتش از تعدد مردان در عمل جنسی کراهت دارد و برحسب طبیعت خود دوست دارد که همسر یک مرد واحد باشد و کرامت و عزّت خود را در آن می‌بیند و گاهی شوهرش می‌میرد و او نمی‌پذیرد که پس از وی شوهر دیگری اختیار کند و بار دیگر ازدواج نماید، زیرا نمی‌پذیرد که با دیگری معاشرت جنسی داشته باشد، لذا برای محافظت و نگهداشت کرامت و عزّت زن، زن با بیش از یک مرد هم زمان ازدواج نمی‌کند؛ هم‌چنین برای حفظ نَسَب‌ها، که نقش مهمّی در زندگی مردم دارد و این مرد است که نان آور پسرش هست تا به سنّ مردی و مردانگی می‌رسد و برای اداره نفس خویش توانا می‌گردد مرد حاضر است خود را از پول نقد محروم کند، تا آن را به پسرش بدهد و خود را از لقمه غذا محروم نماید، تا آن را در دهن پسرش بگذارد و خود را از لباس تازه محروم کند تا لباس تازه برای پسرش بخرد.

این مرد اگر یک لحظه شکّ کند در این که این کودک پسر وی نیست و از نطفه او نیست، چه بسا فوراً او را طرد کند، پس برای این که جامعه برپا گردد و استمرار داشته باشد، واجب است که مرد برای صحت و درستی نَسَبش اطمینان خاطر داشته باشد؛ بنابراین شما ای خانم! حقّی را مطالبه می‌کنی که زن آزاده و با شخصیت و با عزّت خواستار آن نیست و حقی را مطالبه می‌کنی که جامعه را از اساس تباه می‌سازد!!

تلاش‌ها برای منع چند همسری

جای تأسف است که بعضی از طرفداران و مبلغین غرب گرای در کشورهای عربی و اسلامی ما به سبب انحراف بعضی از مسلمانان، برخاسته‌اند و برای بستن درهای چند همسری تلاش می‌کنند و شام و بام از معایب چند همسری سخن می‌گویند و مدام آن را نشخوار می‌کنند؛ در حالی که مثل مردگان گورستان از گفتن بدی‌ها و نتایج فساد زناکاری، لال شده‌اند و حرفی نمی‌زنند که متأسفانه قوانین وضعی که امروز بر سرزمین مسلمانان حکم فرماست، آن را مباح کرده و بی شرمانه از آن سکوت می‌کنند!!

و رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی به ویژه فیلم‌ها و سریال‌ها، نقش خطرناکی در متنفر کردن مردم از چند همسری را بازی می‌کنند، مخصوصاً، در میان زنان، حتّی بعضی از زنان راضی هستند که شوهرشان در منجلاب زناکاری غرق شود ولی با وجود او، با زن دیگری ازدواج نکند و هووی برای او نیاورد!!

جای تأسف است که بعضی از مسؤولان و مقامات رسمی در کشورهای اسلامی که خود را به دروغ به اسلام نسبت می‌دهند؛ هم‌چنین بعضی از زنان که خود را به انجمن‌های زنانه نسبت می‌دهند، برای الغای نظام چند همسری، دعوت و تبلیغ می‌نمایند، یا برای مقید کردن آن به قید و بندهایی که چند همسری را محال و غیر ممکن می‌سازد دعوت می‌کنند، به یقین این گونه دعوت‌ها و تبلیغات بازتاب

بسیار بدی در میان مجامع اسلامی داشته است، ولی در میان محافل تبشیری مسیحی سازی و استعماری، پژواک و بازتاب خوبی برای آنان و به انحراف کشاندن مسلمانان داشته است و مورد تأیید مطلق آنان است، که این تلاش‌های منع چند همسری راگامی برای پیشرفت در راه آزادی زن توصیف می‌کنند. این است آن چیزی که مسؤولان در بعضی از دولت‌ها تبلیغ می‌کنند و می‌کوشند که بعضی از دولت‌های عربی نیز راه آنان را پیش‌گیرند و برخی از انجمن‌های زنانه نیز در کشورهای ما برای تحقق آن کوشش می‌نمایند و این چیزی نیست جز جلب نظر و راضی کردن غربیان، یا راضی کردن دولت‌هایی که ندای پیشرفت و ترقی دروغین را سر داده‌اند، تا خود را از فرهنگ اسلامی برهنه سازند و خود را از بند دین و اخلاق برهانند و این کار در عین حال، سقوط و فروریزی بنای شخصیت ذاتی و تحقیر ذات خویش است و خود را حقیر کردن نزد غربیان متعصب و مادّیون و شرقیان است، تا جلب توجه‌شان نمایند و مبشرین و بی دینان ملحدشان را به حساب زیان و ضرر کرامت ما و دین ما و اصول و مبادی شریعت ما، راضی و خرسند سازند. ای کاش این مفتریان دروغگوی متأثر از تبلیغات مسموم غربی و افکار الحادی منحرف، خردی پخته و تفکر صحیحی می‌داشتند تا در پرتو واقعیت و مصلحت و شرایط و ظروف اجتماعی، قضایا را بررسی و تجزیه و تحلیل کنند!!

ای کاش هنگامی که سخن می‌گویند خود را از هوی و هوس و عاطفه و تعصب برهنه سازند!! اگر چنین می‌کردند، حقایق را وارونه جلوه نمی‌دادند و در برابر نظام چند همسری این موضعگیری پیچیده را نمی‌گرفتند و تجاوز و تعدّی و دست درازی به شریعت الله و نظام اسلامی را اعلان نمی‌کردند. مگر نشنیده‌اند که بسیاری از متفکرین غربی و مصلحان اجتماعی در اروپا و در بسیاری از کشورهای جهان، ندای نظام چند همسری را به عنوان راه حلّ سودمند و موفق، برای حلّ مشکلات اخلاقی و حلّ بحران افزایش مستمر شمار زنان، سر داده‌اند؟!

مگر نمی‌دانند که الله تعالی هنگامی که نظام‌هایی را برای بندگان خود قانون می‌سازد و اصول و مبادی را برایشان قرار می‌دهد، تنها او به چیزهایی که اصلاح‌شان می‌کند، داناتر است و داناتر و آگاه‌تر است به چیزهایی که سعادت و ثبات حال و آرامش‌شان را تحقق می‌بخشد؟

آیا در روزنامه‌ها و مجلات، افزایش روز مرّه، فرزندان نامشروع و اولاد زنای ناشی از پیوندهای جنسی حرام میان مردان و زنان را نخوانده‌اند؟!

آیا درک نکرده و نفهمیده‌اند که نظام چند همسری، زنان بسیاری را از ذلت حاجت و از شرّ فقیری رها می‌کند و کرامت و آبرو و عفّت‌شان را حفظ می‌نماید؟! و بعد از این حقیقت به چه چیزی ایمان می‌آورند؟![1]

---

۱. تعدد الزوجات فی الاسلام، ص ۴۷ و بعد از آن.

اینک اثبات اشتباهات و دروغگویی‌هایی که در مورد چند همسری متأسفانه برخی از مسلمانان آن‌ها را باور کرده و بدان تمسک نموده‌اند.

شبهاتی که داعیان منع چند همسری بدان استناد می‌کنند:

متأسفانه بعضی از مسلمانان به شبهه‌هایی بر چند همسری در اسلام استدلال می‌کنند، البته دلیل می‌تراشند نه این که دلیل واقعی بیاورند و اینک شبهه‌هایشان و پاسخ دندان شکن بدان‌ها:

شبهه اول:

برخی از کسانی که به ظاهر خود را به اسلام نسبت می‌دهند، از این قول خدای متعال:

﴿فَٱنكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ (نساء: ۳)

«... و با زنان پاک مورد علاقه خود ازدواج کنید، دو یا سه، یا چهار همسر و اگر می‌ترسید عدالت را درباره همسران متعدد رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید...»

﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ ٱلنِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾ (نساء: ۱۲۹)

«و شما هرگز نمی‌توانید از نظر محبت قلبی در میان زنان خود، عدالت را برقرار کنید، هرچند کوشش نمایید...»

این‌گونه فهمیده‌اند که مقتضای جمع بین این دو آیه و عمل به هردوی آن‌ها این است که حکم چند همسری، در هر حالی ممنوع باشد، زیرا آیه اول برای مباح بودن چند همسری عدالت را شرط کرده؛ سپس آن آیه دیگر بیان داشته است که مراعات عدالت قابل استطاعت و توان نیست، حتی برای کسی که کوشش کند و حریص باشد بر تحقق آن در میان همسران؟!

پاسخ بدین شبهه از دو وجه زیر داده می‌شود:

▣

بی گمان عدالت مطلوب میان همسران، همان عدالت در نفقه و معامله و رفتار و معاشرت و سایر اعمال ظاهری‌ست، به گونه‌یی که یکی از آنان را بر دیگران، در چیز ظاهری ترجیح ندهد، اما عدالت و عدلی که آیه دوم درباره آن آمده است و این که پدید آمدن آن ممکن نیست، همان مشاعر و احساس قلبی‌ست.

▣

اگر الله تعالی چند همسری را حقیقتاً حرام کرده بود، در پرتو مجموع این دو آیه بدین شیوه‌یی که گفته می‌شود، چگونه پیامبر ﷺ بعد از نزول این دو آیه، اجازه چند همسری را به بعضی از یاران خود

می‌داد؟! و چگونه این معنی از یاران پیامبرﷺ مخفی می‌ماند، سپس از جمهور مسلمین نیز نهان می‌ماند و بعد از آنان، نسل اندر نسل، تا این که گوینده این سخن و این رأی آمد؟! مگرنه این است که معنی این رأی آن است که مسلمانان به مقتضای این گفتار، از زمان پیامبرﷺ تا به امروز در عصر حاضر در سایه حرمت و حرام بودن چند همسری در معیشت به سر برده‌اند و نسل اندر نسل آن را ادامه داده و بدان پرداخته‌اند؟!

ما گمان نمی‌کنیم مسلمانی که دین خود و پیامبرﷺ خود را به حق می‌شناسد، چنین چیزی بگوید!! و نکته قابل فهم در این امر این است که الله تعالی چند همسری و جمع بین چند همسر را مباح کرده است، هنگامی که امین از ارتکاب جور و ظلم در بین آنان باشد و هنگام بیم از ظلم یا یقین بدان، اکتفا به یک همسر را فرض نموده است.

سپس مقرر داشته است که از مسلمان دارای چند همسر نمی‌خواهد، که عدالت در میل قلبی را داشته باشد، زیرا امور مربوط به قلب فقط در دست خداست و غیر خدا کسی بر آن سلطه و قدرت ندارد، لیکن عدالت مادی ممکن را از مرد چند همسر خواسته و خاطر نشان کرده است که مسلمانان نبایستی دنبال تمایلات قلبی بروند و روان شوند به سوی چیزی که آنان را مقصر می‌سازد در چیزی که بر آنان فرض نموده است، از جمله عدالت ممکن و مقدور، یعنی تمایلات قلبی نباید مانع عدالت مادی ممکن گردد. خلاصه مطلب این است که چند همسری یک کار مشروع است، برای کسی که در میان دو همسرش یا چند همسر عدالت مادی ممکن را رعایت نماید و خداوند غیر از آن را تکلیف نمی‌کند و همان‌طوری که دیدیم آیه شرط دیگری را غیر از این عدالت مقدور و ممکن، شرط نکرده است.(۱)

دکتر قرضاوی می‌گوید:(۲) اما استدلال به قرآن کریم برمنع چند همسری، استدلالی‌ست مردود و غیر مقبول و تحریف کلام خدا از معنی و مفهوم واقعی آن است و متضمن اتهام به پیامبرﷺ و یارانش است به این که قرآن را نفهمیده‌اند، یا فهمیده‌اند و به عمد با آن مخالفت کرده‌اند و همان آیه‌یی که بدان استدلال کرده‌اند، خود پاسخ ردّ بدانان می‌دهد، اگر در آن تدبّر و دقت می‌کردند. خداوند متعال اجازه چند همسری را داده است به شرط اطمینان به مراعات عدالت، سپس در همان سوره بیان کرده است که عدالت مطلوب چیست، هنگامی که می‌گوید:

﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾

(نساء: ۱۲۹)

«شما هرگز نمی‌توانید از نظر محبت قلبی، درمیان زنان خود، عدالت را برقرار کنید، هرچند کوشش نمایید ولی تمایل خود را به کلی متوجه یک طرف نسازید که دیگری را به صورت زنی بلاتکلیف درآورید...»

۱. مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة، دکتر بلتاجی.
۲. مرکز المرأة فی الحیاة الاسلامیة.

پس این آیه بیان می‌کند که مراعات عدالت همه جانبه میان همسران متعدد از استطاعت انسان بیرون است و بنا به اقتضای طبیعت بشری قابل استطاعت نیست، زیرا مراعات عدالت کامل، مقتضی مساوات در بین آنان در هر چیزی‌ست، حتی در تمایلات قلبی و شهوت جنسی و این در دست انسان نیست، پس یکی را بیش از دیگری دوست می‌دارد و بیش‌تر به وی گرایش قلبی دارد و دل‌ها در دست الله تعالی هستند، که هرگونه بخواهد در آن‌ها تصرف می‌نماید و آن‌ها را می‌گرداند. پس کار دل است که مراعات عدالت در آن غیر ممکن است و خداوند از آن عفو می‌کند و می‌گذرد؛ زیرا الله تعالی انسان را مؤاخذه نمی‌کند، در چیزی که قدرت بر آن ندارد و در توان وی نیست؛ هم‌چنین این آیه کریمه گفته است:

﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾
(نساء: ۱۲۹)

مفهوم آیه این است که بعضی از میل و تمایل به شما بخشیده شده است، که همان میل عاطفی‌ست. شگفت‌تر آن است که در بعضی از کشورهای عربی اسلامی، نظام چند همسری را تحریم می‌کنند؛ درحالی که قوانین وضعی آنان، زنا را حرام نمی‌نماید، که خداوند درباره آن فرموده است:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلاً﴾ **(الاسراء: ۳۲)**

«**و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت و راه بدی‌ست.**»

قوانین وضعی بی‌شرمانه آنان، زنا را حرام نمی‌داند مگر در حالات معینی مانند اکراه و اجبار یا در حالت خیانت زناشویی، هرگاه شوهر تنازل نکند.[۱]

از شیخ و پیشوای بزرگ، شیخ عبدالحلیم محمود رحمه الله شنیدم، که مرد مسلمانی، در یک کشور عربی آفریقایی، از تعدد زوجات و چند همسری منع می‌نماید و خود او به طور سرّی و نهانی با زن دومی با وجود زن اولش ازدواج کرده است و به صورت عرفی و غیر رسمی با او عقد ازدواج شرعی جامع شرایط بسته، لیکن آن را ثبت نکرده است، زیرا قانون وضعی کشورش، ثبت رسمی آن را نمی‌پذیرد و بدان اعتراف نمی‌کند، بلکه آن را جرم قابل کیفر به حساب می‌آورد و اوگاه و بیگاه نزد آن زن رفت و آمد دارد و پلیس امنیتی مراقب حال وی بود و دانست که آن زن، همسر شرعی وی می‌باشد و او با این کارش مرتکب مخالفت با قانون شده بود، در یکی از شب‌ها در کمین وی بودند و او را نزد آن همسر سرّیش دستگیر کردند و او را به تهمت ازدواج دوم به مرکز تحقیق بردند!! و آن مرد هوشیار بود و به محققین گفت، چه کسی به شما گفته است که آن زن همسر من است؟! قطعاً او همسرم نیست، لیکن معشوقه من است و او را به دوستی با خود گرفته‌ام و گاه گاهی پیش وی رفت و آمد می‌نمایم و آن جا، محققان مدهوش ماندند و باکمال ادب به آن مرد گفتند: بسیار متأسفیم از این سوء تفاهمی که پیش آمده است،

---

۱. یعنی همسر مرتکب زنا شد و شوهر حاضر به گذشت باشد قانون بدان کاری ندارد و اگر شوهر تنازل نکند از نظر قانون جرم به حساب می‌آید. - مترجم.

ما گمان می‌کردیم که همسر دوم شماست و نمی‌دانستیم که رفیقه فاسقه شماست!!! و او را آزاد کردند، زیرا رفاقت با یک زن نامحرم به صورت نامشروع و با وی معاشقه و زنا کردن، در چهارچوب آزادی شخصی‌ست که قانون از آن حمایت می‌کند.!!![۱]

شبهه دوم:

به داستان امام ـ علی همان‌طوری که در صحیحین آمده است ـ[۲] استدلال می‌کنند، هنگامی که در زمان حیات فاطمه دختر پیامبرﷺ از دختر ابوجهل خواستگاری نمود و این که پیامبرﷺ هنگامی که از وی کسب اجازه شد در این باره گفت: «**فَلاٰ آذَنُ، ثُمَّ لاٰ آذَنُ، إلاّ أنْ يُرِيدَ اِبْنُ أبی طَالِبٍ أنْ يُطَلِّقَ اِبْنَتِی وَ يَنكِحَ اِبْنَتَهُمْ، فَإنَّمٰا هِیَ بِضْعَةٌ مِنِّی، يُرِيبُنِی مٰا أرابَهٰا وَ يُؤْذِينِی مٰا آذاها**»

(من اجازه نمی‌دهم، سپس اجازه نمی‌دهم، مگر این که پسر ابوطالب بخواهد دختر مرا طلاق دهد و با دختر آنان ازدواج نماید، فاطمه دختر من و پاره تن من است، هرچه او را به شک اندازد، مرا نیز به شک می‌اندازد و هرچه او را اذیت کند، مرا نیز اذیت می‌کند.) و بدان استدلال می‌کنند که پیامبرﷺ چند همسری را منع فرموده است!!

ردّ این شبهه:

صاحبان این شبهه، که بی‌شک اهل هوی و هوس‌اند و مقاصد منحرفانه‌یی دارند و از نیّت‌های پلیدی پیروی می‌کنند، این داستان را به گونه‌یی خلاصه نموده‌اند که به اصل معنی اخلال برساند و موافق هوی و اغراض فاسدشان باشد و آنان بقیه حدیث پیامبرﷺ را ذکر نکرده‌اند که فرمود: «**وَ اِنِّی لَسْتُ اُحَرِّمُ حَلاٰلاً وَ لاٰ اُحِلُّ حَرٰاماً، وَ لَكِنْ وَ اللهِ لاٰ تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ و بنت عَدُوِّ اللهِ مَكٰاناً وَاحِداً أبَداً**».[۳] (من حلالی را حرام نمی‌کنم و حرامی را حلال نمی‌کنم، با این دستور که می‌دهم، یعنی ربطی به حلال کردن حرام و حرام کردن حلال ندارد، لیکن به خدا سوگند! هرگز دختر رسول خدا با دختر دشمن خدا در یک مکان به عنوان دو هَوُو جمع نمی‌شوند.) پس در این داستان، پیامبرﷺ نظام چند همسری را منع نفرموده است، بلکه دوست نداشته و انکار کرده است که دختر رسول خدا با دختر دشمن خدا به عنوان دو هوو در عصمت یک مرد با هم جمع شوند و او رسول خداست و از طرف خدا پیام می‌رساند و کسی‌ست که سخن او بیان قطعی میان حلال و حرام است.[۴]

---

۱. متأسفانه قانون مدنی تونس از زمان حبیب بدرقیبه و در زمان زین العابدین بن علی چنین بوده است که به گمانم این داستان در آن جا روی داده باشد. خوشبختانه بساط این دو طاغوت با تلاش انقلاب آزادی بخش جوانان تونس برچیده شد و انشاالله مردم مسلمان تونس و امثال آنان به قوانین شریعت اسلام بر می‌گردند. مترجم

۲- بخاری (۳۷۱۴، ۳۷۶۷، ۵۲۳۰، ۵۲۷۸)، مسلم (۲۴۴۹) (۹۳، ۹۴) هر دو به روایت مسور بن محزمة.

۳. بخاری (۹۲۶، ۳۱۱۰، ۳۷۲۹)، مسلم ۲۴۴۹، (۹۶ - ۹۵).

۴. قابل توجه است آن زن که حضرت علی می‌خواست با وی ازدواج نماید، دختر ابوجهل بود. مترجم

شبهه سوم:
می‌گویند: به یقین ازدواج با دو زن و جمع بین آنان، دشمنی را میان آنان ایجاد می‌کند؛ هم‌چنین میان فرزندان‌شان.

پاسخ بدین شبهه از چند وجه:

◙

این سخن، سخنی‌ست پوچ و ساقط که پوچی آن برای هر عاقلی آشکار است، زیرا مخاصمت و ناآرامی و بگو مگو، میان افراد خانواده حتماً پیش می‌آید، برای مثال، میان مرد و مادرش و میان او و پدرش و میان او و فرزندانش و میان او و همسر یگانه‌اش، این یک امر عادی‌ست و چندان اهمیت ندارد.[1] آیا داشتن یک همسر، خالی از مشکلات و گرفتاری‌ست؟! و آیا فرزندان یک همسر و یک پدر، در بین آنان رقابت و مخاصمه و مشکلات وجود ندارد؟! و آیا هرکس که فرزندانی دارد، همگی به تمامی سعادتمندند؟! و آیا کسی که از داشتن اولاد محروم می‌باشد، سعادتمند است؟! زندگی دنیا همیشه سرشار از مشکلات و تلخی‌ها و اندوه و رنج است.[2]

بنابراین بغض و دشمنی، که گاهی در میان هَوُوها پیش می‌آید چیزی‌ست طبیعی، که ناشی از غیرت طبیعی هر زنی‌ست و چاره آن، بستگی به میزان دوراندیشی شوهر و قدرت وی بر اداره امور خانوادگیش و به عدالت رفتار کردن در میان همسرانش و توجه به احساس آن‌ها دارد، نه بر منع کردن چیزی که خداوند برای مرد مباح کرده است.

بسیار دیده‌ایم که برادران پدری و مادری با هم نزاع و اختلاف دارند و زندگیشان به صورت جهنمی طاقت فرسا در آمده است و برادران پدری را نیز دیده‌ایم که با صفا و محبت و خوشی زندگی کرده‌اند و هر یک دیگری را به شدّت دوست می‌دارد.

پس ضرورتی ندارد، که عداوت بین فرزندان شخصی، به سبب این باشد که بعضی از یک مادر و بعضی دیگر از مادر دیگری باشند، لیکن این مسائل به سبب این است که مردم نسبت به دین الله تعالی، نادان و جاهل هستند و حقوق دیگران را نمی‌شناسند و از آداب و اخلاق و تربیت والای اسلامی، در میان کوچک و بزرگ، برادر با برادرش و خواهر با خواهرش و... غافلند. اما کسی که می‌گوید هیچ داعی و عاملی برای مشکلات به سبب این چند همسری نیست، مثل کسی‌ست که بگوید: باید تعامل و رفتار متقابل بین افراد بشر لغو و باطل گردد برای دوری از مشکلاتی که بعضی از آنان پدید می‌آورند!! اگر بد رفتاری عده‌یی نادان، در امور چند همسری صورت گیرد، بدین معنی نیست که هر مردی با وجود

---

۱. اضواء البیان ۳۷۷/۳.

۲. مجلة البحوث الاسلامیة، شماره (۲۵)، دکتر بن عقیل الطریفی.

همسری که دارد، اگر با همسر دیگری ازدواج کند، در زندگی با مشکلات خطرناکی روبه‌رو می‌گردد و بر این ازدواج وی خطرهای بی شماری مترتب می‌شود، بلکه واقعیتی که ما در آن زندگی می‌کنیم، بر این دلالت دارد که آن مرد، اگر ملتزم و متعهد به دین الله و مستقیماً پای بند به شریعت او باشد و زنش نیز چنین باشد، بی‌گمان مشکلاتی که منتقدان مغرض ذکر می‌کنند، وجود نخواهد داشت و اگر به وجود هم بیاید، اندک و ضعیف است و به سرعت در پرتو تقوای الهی از بین می‌رود.(۱)

■

به یقین قضیه چند همسری، مانند دیگر قضایای زندگی، بر مبنای توازن و تعادل میان ابعاد مختلف و راه حلّ انتخاب کم‌ترین ضرر و نزدیک‌ترین راه به نفع و عدالت، استوار است و اگر همسر اول از ازدواج با همسر دوم زیان و ضرری می‌بیند، بی‌گمان همسر دوم نیز با محرومیت از شوهر، زیان و ضرر سخت‌تر و بزرگ‌تری می‌بیند، زیرا اگر بی شوهر بماند، زنانگی و حسّ مؤنث بودن وی می‌میرد یا منحرف می‌شود و سبب فساد میان مردان می‌گردد و همیشه ضرر و زیان بزرگ را با زیان و ضرر اندک، دفع می‌کنند، پس چند همسری که ما در صدد بحث از آن هستیم، علی‌رغم این که بار سنگین و تکالیف فراوانی برای شوهر دارد و علی‌رغم این که غیرت و حسادت زن نسبت به هووهایش را بر می‌انگیزاند، ولی شرّی را دفع می‌کند، با سبک‌ترین ضرر ممکن، پس بایستی زن به خاطر دختران جنس خویش، فداکاری و گذشت نماید و وظیفه مرد است، که آن مشقات را تحمل نماید تا در بنای جامعه خویش مشارکت داشته باشد.

■

بی‌گمان اگر به مصلحت زن اولی‌ست، که به تنهایی بر تخت زناشویی چهارزانو بنشیند و کسی منازع و رقیب او نباشد و بر این باور باشد که با مزاحمت زن دیگری یعنی هوو، متضرر خواهد شد، بی‌شکّ مصلحت شوهرش نیز اقتضا دارد، که با زن دیگری ازدواج نماید، تا نفس خویش را از ارتکاب حرام محفوظ دارد، یا آن زن دیگر، برای وی ذرّیتی به دنیا آورد که بدان چشم دوخته است، یا امثال آن، هم چنین به مصلحت همسر دوم است که او نیز نیمه شوهری را داشته باشد تا در سایه او زندگی کند و در پناه و کفالت و سرپرستی وی به معیشت خود ادامه دهد، به جای اینکه به صورت پیر دختری شوهر ناکرده، یا بیوه زن، یا به صورت مطلقه بدون شوهر، در طول حیات و زندگی خود محروم بماند.

به مصلحت جامعه است که مردانش مصون بمانند و زنانش را با یک ازدواج حلال مستور و محفوظ دارد، که در آن جامعه هر یک از مردان و زنان مسؤولیت‌های خود را بر عهده بگیرند و

---

۱. «هذه هی زوجتی» ص ۱۳۰.

مسؤولیت خود و همسر و ذرّیتی که خداوند نصیب‌شان می‌نماید، بپذیرند، این تعدد نامشروع غربی، که منکر چند همسری و تعدد زوجات مسلمانان می‌گردند و خودشان به تعدد معشوقگان فاسق می‌پردازند و چند معشوقگی و دوستان زن روسپی و خرابکار زناکار را مباح می‌دانند، به یقین این تعدد آنان غیر اخلاقی و غیر انسانی‌ست، که هریک از آنان از دیگری متمتع می‌گردد و لذت می‌برد، بدون مسؤولیت‌ها و عواقب آن و اگر از این پیوند پلید و ناپاک بچه‌یی به وجود آمد، آن بچه گیاهی شیطانی‌ست، که پدری ندارد، تا او را به خود نسبت دهد و ملحق نماید و خانواده‌یی نیست که به او مهر و محبت بورزد و نَسَبی ندارد که بدان افتخار نماید و بدان احساس عزّت کند. کدام یک از این ضررها، شایسته‌تر است که از آن اجتناب شود؟!!

به علاوه شریعت حقوق همسر اول را در مساوات با هوویش حفظ کرده است در نفقه و مسکن و لباس و هم‌خوابگی و... و این است، شرایط و عدالتی که در چند همسری شرط گردیده است.

این درست است که بعضی از شوهران، عدالتی را که خدا فرض کرده است، مراعات نمی‌کنند، لیکن سوءتطبیق و بد اجرا کردن، به معنی الغای مبدأ و اصل آن از اساس نیست و الا می‌بایستی تمام شریعت بلکه تمام قوانین جهان ملغی گردد، لیکن ضوابط لازم وضع می‌شود و برای آن ضوابطی وجود دارد.[۱]

شبهه چهارم:

می‌گویند: بایستی چند همسری حتماً سبب و عاملی داشته باشد، مانند معیوب بودن همسر اول یا کراهت از او یا عذرهای مقبول دیگری.

پاسخ بدین شبهه: این شبهه خود به خود مردود است، زیرا پیامبر ﷺ بعد از خدیجه رضي الله عنها با عایشه و سودة ازدواج نمود و عایشه را بسیار بسیار دوست می‌داشت و با وجود آن بعد از ازدواج با عایشه رضي الله عنها با هفت زن دیگر نیز ازدواج کرد، پس هیچ دلیلی وجود ندارد که به صراحت بگوید: چند همسری جایز نیست مگر سببی برای آن باشد.[۲]

شبهه پنجم:

می‌گویند: چند همسری حتماً به آوارگی و انحراف فرزندان منتهی می‌گردد.

پاسخ بدین شبهه: بی‌گمان از چهل و پنج سال پیش، هنگامی که حجم چند همسری و تأثیر آن در مصر، به صورت نسبی بیش از اکنون بود، استاد شیخ محمود شلتوت (رییس پیشین ازهر) به آمار سرشماری دفتر خدمات اجتماعی، استشهاد نمود، که نتیجه پژوهشی بود، درباره آوارگی و اسباب و عواملی که آن را پدید می‌آورد با نسبت درصدی هر سبب و عامل، که در آن آمده بود: چند همسری و

---

۱. «مرکز المرأة فی الحیاة الاسلامیة» ص ۱۳۶ - ۱۳۵.   ۲. «هذه هی زوجتی» ص ۱۳۱.

آوارگی فرزندان به سبب آن، بیش از (۳٪) نیست و این نسبت در این آمار با نسبت خشونت منزلی بر کودک و خشونت مخدوم بر خادم مساوی‌ست، بی‌شک این نسبت بسیار ناچیز است و صحیح نیست گفته شود، آوارگی فرزندان، با چند همسری ارتباط و پیوند دارد و آن که این پیوند و ارتباط بین آوارگی و بین چند همسری، اساس تفکر برای منع چند همسری قرار داده شود، زیرا چند همسری دارای فوائد اجتماعی و اخلاقی بسیاری‌ست که بیش از این نسبت ناچیز ارتباط بین آوارگی و چند همسری‌ست.[۱]

شبهه ششم:
گویند: چند همسری مباح است و برای ولی امر جایز است، به خاطر مصلحت، آن را مقید به قیود مصلحتی نماید.

پاسخ بدین شبهه: تعدد زوجات و چند همسری از اموری نیست که لفظ «مباح» به معنی دقیق علمی بر آن اطلاق شود، یعنی از اموری نیست که از آن سکوت شده و نصّی درباره حلال بودن یا حرام بودن آن نیامده باشد. مباح علمی آن است که پیامبرﷺ درباره آن گفته است: «**مَا اَحَلَّ اللهُ فَهُوَ حَلاَلٌ وَ مَا حَرَّمَ فَهُوَ حَرَامٌ و مَا سَكَتَ عَنْهُ فَهُوَ عَفوٌ**» (هرچیزی راکه خداوند حلال کرده باشد، حلال است و هرچیزی راکه تحریم کرده باشد، حرام است و از هر چیزی که سکوت کرده باشد آن چیز مباح و مورد عفو و گذشت است.) و قرآن به صراحت تصریح کرده است به حلال بودن چند همسری و حلال کردن آن به صیغه امری آمده، که اصل آن برای وجوب است:

﴿**فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِنَ ٱلنِّسَاءِ**﴾ (نساء: ۳) «**قبلاً گذشت**» معنی آن از وجوب به حلال کردن آن معطوف شده است، به سبب ﴿**مَا طَابَ لَكُم**﴾ سپس همه می‌دانند که تعدد زوجات به سبب این آیه، با تمام معنی کلمه «حلال» حلال است به نصّ صریح قرآن و با عمل متواتر و واضحی که در آن هیچ شکّی نیست و از زمان پیامبرﷺ و یارانش تا به امروز، بدان عمل شده است، لیکن این مخالفین قومی هستند، که پیشه شان افترا می‌باشد.[۲]

دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید:[۳] اما ادّعای آنان که می‌گویند: ولیّ امر حقّ دارد بعضی از مباحات را منع کند، ما بدانان می‌گوییم: بی گمان آن چه شرع به ولیّ امر اجازه داده است همان حق مقید کردن بعضی از مباحات برای یک مصلحت برتر و راجح در بعضی اوقات و در بعضی احوال، یا برای بعضی از مردم است، نه این که آن را به صورت مطلق و ابدی منع نماید، زیرا منع مطلق ابدی، شبیه‌تر است به تحریم کردن ابدی که تحریم کردن تنها حقّ الله است و آن تحریم کردن را در قرآن کریم بر اهل کتاب انکار کرده است، آنان که: ﴿**ٱتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِن دُونِ ٱللهِ**﴾ (توبه: ۳۱) «**آن‌ها دانشمندان و**

۱. نگاه: «مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة» از دکتر بلتاجی.
۲. «عمدة التفسیر» ۱۰۳/۳.
۳. «مرکز المرأة فی الحیاة الاسلامیة» ص ۱۳۸ – ۱۳۶.

راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند...» به یقین مقید کردن مباح در مواردی جایز است، مثل منع ذبح حیوان در بعضی از اوقات، برای تقلیل و کاهش مصرف و استهلاک، همان‌طوری که در عصر حضرت عمرﷺ روی داد و مثل منع کاشتن زراعت محصول معینی، بیش‌تر از مقدار معیّن و مورد نیاز، مانند پنبه در مصر، تا مردم در کاشت آن به ضرر کشت و زراعت حبوبات و محصولات غذایی زیاده روی نکنند زیرا قوت مردم براساس آن استوار است؛ هم‌چنین مثل منع افسران عالی رتبه سپاهی یا مردان سلک دیپلماسی از ازدواج با زنان بیگانه، مبادا اسرار دولت از طریق زنان بیگانه به دشمن سرایت نماید و مانند منع ازدواج با زنان اهل کتاب هرگاه بیم انحراف دختران مسلمان برود در جوامعی که اقلیت‌های اسلامی و مهاجران اسلامی تعدادشان محدود است.

امّا این که چیزی را منع کنیم که خداوند حلالش کرده و به صراحت در کتاب خود بدان اذن و اجازه داده است و سنّت نبوی و امّت به آن عمل کرده است مانند طلاق یا چند همسری و آن هم به صورت عمومی و مطلق أبدی، این غیر از مقید کردن مباحی‌ست که مثال‌هایی را برای آن ذکر کردیم.

شبهه هفتم:

می‌گویند: تنها یک مرد شهوانی به چند همسری اقدام می‌نماید.

پاسخ این شبهه: بی گمان این شبهه، آن قدر سخیف و بی ارزش است که نیازی به تفسیر و توضیح ندارد، زیرا پیامبرﷺ اسلام کامل‌ترین مردم از نظر اخلاقی‌ست و با وجود آن دارای نه همسر به صورت اختصاصی بوده است؛ هم‌چنین تعداد بسیاری از یاران پیامبرﷺ بیش از یک همسر داشته‌اند.[1]

شیخ احمد شاکرﷺ گفته است:[2]

در عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم، نسلی به وجود آمده، که دارای عقل فرنگی و عواطف نصرانیت است و فرنگی‌ها آن نسل را در سرزمین و دیار ما و دیار خودشان پرورش داده‌اند و با شیر عقاید خودشان تغذیه نموده‌اند. گاهی خالصند و بارها مخلوط و ناخالصند، تا بدان جا که تفکرشان را نیز آلوده کرده و بر آن لباس خود پوشیده‌اند و بر فطرت اسلامی آنان غلبه یافته‌اند و عادت و رفتارشان این شده است که منکر نظام چند همسری شوند و آن را یک عمل زشت و غیر مجاز، از نظر خود به حساب آورند، که بعضی بی شرمانه به صراحت اعلام می‌کنند و بَعضی دیگر، زیر لبی و مبهم آن را ابراز می‌نمایند و برخی از کسانی که خود را به اهل علم و اهل دین از میان «ازهریان» منتسب می‌دانند، با آنان مماشات و هم‌گامی می‌کنند، در صورتی که می‌بایست از آن دفاع می‌کردند و وظیفه‌شان دفاع بود نه هم‌گامی با دشمنان اسلام می‌بایستی حقایق شریعت اسلام را به جاهلان معرفی نمایند، پس بعضی از

---

۱. «جامع احکام النساء» ۵۳۹/۳.

۲. عمدة التفسیر ۱۰۲/۳.

علمای «ازهر» برای این‌گونه اشخاص دارای عقیده و تربیت فرنگی، راه را برای محدود کردن نظام چند همسری هموار کرده‌اند «ازهریان» نمی‌دانستند کسانی که برای راضی کردنشان می‌کوشند، به محدود کردن نظام چند همسری راضی نخواهند شد، بلکه می‌کوشند تمام اثرات نظام چند همسری را در کشورهای اسلامی محو و نابود سازند و این فرنگی مآبان از آن «ازهریان» راضی نمی‌شوند، مگر این که در تحریم و منع آن نظام، به کلی با آنان هم‌گامی نمایند و این که این فرنگی مآبان نمی‌خواهند به هیچ وجه از آن اثری باقی بماند، زیرا در نظر خواجگان و اربابانشان، زشت و منکر است، آنان در دیار خویش قانونی وضع کردند، که به طور کلّی چند همسری را منع می‌نماید، حتی حکومت با لفظ منکر از آن نام برده، نظام چند همسری - نزد آنان - حرام و ممنوع گردیده است و این مردان به اصطلاح رجال حکومت، ندانستند که با این لفظ گستاخانه و مجرمانه شان، مرتد گشته و از دین اسلام خارج شده‌اند، که تمام احکام «مرتد» بر آنان و بر کسانی که به اعمال آنان رضایت می‌دهند، جاری می‌شود، همان احکام مرتدّی که هر مسلمانی آن را می‌شناسد و شاید خودشان می‌دانند که داخل در کفر و ارتداد از دین شده‌اند و به عمد و از روی علم، بدان اقدام می‌ورزند، حتی یکی از مردانی که خود را به «ازهر» منتسب کرده است، یک بار گستاخی بی‌شرمانه‌یی کرد و به صراحت نوشت: به یقین اسلام چند همسری را تحریم می‌کند، وای!! چه گستاخی بی‌شرمانه‌یی بر خدا و افترا بر دین او، که فرض بر آن است که او از جمله حافظان دین خدا و از جمله یاوران پیروزی آن باشد!!!

و بعضی از مردان و زنانی که تنها خواندن و نوشتن می‌دانند، با کمال گستاخی و بی‌شرمی خویشتن را مجتهدانی می‌پندارند که احکام دین را استنباط می‌کنند و درباره حلال و حرام فتوی می‌دهند و به علمای اسلام، اگر بخواهند بدانان چیزی یاد دهند و آنان را در حدّ خود، نگه دارند، ناسزا می‌گویند و اکثر این گستاخان، از مردان و زنانی هستند، که نمی‌دانند چگونه وضو بگیرند و چگونه نماز بخوانند، بلکه طهارت شرعی را نیز نمی‌دانند، لیکن در مسأله چند همسری مجتهد شده‌اند!!!

حتی ما از میان آنان کسانی را دیده‌ایم که بسیار جاهل و نادان‌اند، با وصف این با معنی آیات قرآن استدلال می‌کنند زیرا لفظ قرآنی را نمی‌دانند!! و از این عمل مجرمانه آنان و از این گستاخی بی شرمانه و زشت آنان و از کفر آشکارشان، غیر مسلمانان سوءاستفاده کرده در مورد این امر آرای اجتهادی خود را می‌نویسند!! و آنان مانند پیشینیان خود، به زعم خود از قرآن استنباط می‌کنند؛ درحالی که بدان ایمان ندارند، تا بدین کارشان مسلمانان را بفریبند و در دین گمراه‌شان سازند، تا بدان حد که یکی از نویسندگان غیر مسلمان در یکی از روزنامه‌های روزانه که صاحبان آن‌ها مسلمانند، مقاله‌یی نوشت، تحت عنوان: «چند همسری ننگ است» و با این گستاخی بی شرمانه به شریعت اسلام، دشنام و ناسزا گفت و به جمیع مسلمانان از آغاز تا به امروز توهین کرد و کسی را نیافتیم که بدین امر اعتراضی بکند، ولی اگر برعکس می‌بود و مسلمانی به دین آنان گستاخی می‌کرد و یک نویسنده مسلمان به خود اجازه

می‌داد با شجاعت به شریعت این نویسنده توهین کند، تمام دنیا به او اعتراض می‌کرد لیکن مسلمانان مؤدب هستند!!

سپس شیخ احمد شاکرؒ می‌گوید: این قوم استدلال و تفحصی برای آن چه قرآن و سنّت بر آن دلالت می‌کنند، ندارند و اصلاً اهل این کار نیستند و نمی‌توانند باشند، بلکه از روی هوی و هوس از چیزی انتقاد می‌کنند سپس دنبال دلیل تراشی می‌گردند و گاهی دلیلی پیدا می‌کنند که جاهلانه و مغرضانه است.

آری اشتباهات و لغزش‌های قلم‌هایشان از خباثت درون و ضمیرشان خبر می‌دهد برای مثال، یک کارمند عالی رتبه شان، در یکی از وزارتخانه‌های ما، یاد داشتی نوشته بود و جنبه رسمی به آن داده و آن را از چند سال پیش انتشار داده و در آن خود را نه تنها در شریعت و قانونگذاری اسلامی، بلکه در تمام شرایع و قوانین مجتهد کرده و به خود جرأت داده بود که موازنه و مقایسه‌یی درباره نظام چند همسری، میان شریعت اسلامی و ادیان دیگر و میان ادیان بت‌پرستی و قوانین ملت‌های بت‌پرست انجام بدهد و یک قطره حیا در او نبود، که او را از این باز دارد که دین مسیحیت را که نظام چند همسری را تحریم کرده است، بر سایر ادیان تفضیل و ترجیح دهد؛ علاوه بر این قوانین دیگری که با آن همراهی کرده بودند، بلکه قول صریح وی از این تفضیل و ترجیح خبر می‌داد!!!

این مسلمان اسمی، فراموش کرده بود که با این چرندیاتش از دین اسلام خارج شده است، علی‌رغم این که نام او بر این دلالت می‌کند که یک مرد مسلمان متولد شده است ولی بدین اشاره دارد که او از جمله جاهلان به دین نصاراست، مع الوصف این تفضیل و ترجیح را به عمل آورده بود، بی گمان و به یقین سیّد مسیحؑ چند همسری که در تورات حلال است، تحریم نکرده است و نص تورات در این باره تصدیق کننده قرآن در این موضوع است، بلکه چند همسری را بعد از حضرت مسیحؑ بعضی از «بابوات» مسیحی و آن هم بعد از هشتصد سال پس از سید مسیحؑ حرام کرده‌اند و این «بابوات» به خویشتن حق حلال کردن و حرام کردن دادند، این صفت بدی که قرآن کریم آن را بر آنان عیب گرفته و نکوهش نموده است:

﴿ٱتَّخَذُوٓا۟ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَٰنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ (توبه: ۳۱)

«آن‌ها دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند...»

پس ای مسلمانان! شیطان شما را دنبال خود نکشاند و پیروان او و پیروان عابد او شما را نفریبند، که با این فحشا و فسادی که می‌خواهند در میان ما شایع کنند، شما را سبک و حقیر ننمایند و با این کفر آشکاری که می‌خواهند شما را در گرداب آن غرق کنند، رسوایتان نسازند، پس مسأله، مسأله مقیّد کردن مباح یا منع آن نیست، آن گونه که می خواهند شما چنین خیال کنید، بلکه مسأله‌یی‌ست عقیده‌ئی، آنان می‌خواهند بدانند که آیا شما بر اسلام خودتان و بر شریعتی که خدا برایتان نازل کرده و به شما

امر نموده است که از آن اطاعت کنید، پایبند هستید؟ یا از آن‌ها - پناه بر خدا - روی می‌گردانید، تا بر اثر آن در باتلاق کفر افتید و دست و پا زنید و در معرض خشم خدا و پیامبرﷺ وی قرار گیرید؟

آری، حقیقت امر این است، بی‌گمان این قومی که شما را به منع نظام چند همسری می‌خوانند، هیچ یک از آنان، از تعدد معشوقه‌ها و رفیقه‌های زناکار که به دوستی بگیرند و از آمیزش با آنان پرهیز و پروا ندارند!! و کار آنان مشهور و مِعروف است حتی بعضی از آنـان، از اشاعه فساد خویش در روزنامه‌ها و در کتاب‌ها، شرم و حیا ندارند، سپس بی‌شرمانه پرچم اجتهاد در شریعت و دین را بر می‌افرازند و اسلام و مسلمانان را مورد تحقیر و اهانت قرار می‌دهند.

هنگامی که خداوند متعال در قرآن کریم با نصّ صریح، چند همسری را حلال فرموده و آن را برای همیشه در شریعت خود و در هر عصر و زمانی حلال فرموده است و او می‌داند آن‌چه بوده و آن‌چه خواهد بود و از علم وی نهان نیست، آن حوادث و رویدادهایی که در این عصر روی می‌دهد، یا در عصرهای آینده واقع می‌شود و اگر این حکم از احکامی بود که با تغییر زمان تغییر می‌یابد - آن‌گونه که ملحدان ویرانگر می‌پندارند - در کتاب خود یا در سنّت نبوی با نصّ صریح آن را بیان می‌فرمود:

﴿قُلْ أَتُعَلِّمُونَ ٱللَّهَ بِدِينِكُمْ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (حجرات: ۱۶)

«بگو: آیا خدا را از ایمان خود با خبر می‌سازید؟! او تمام آن چه را در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند و خداوند بر همه چیز داناست.»

اسلام بری و به دور از رهبانیت است و به دور از مقام کشیشی و مقام روحانی کشیش مآبانه است، پس هیچ کس حق ندارد نسخ کند، حکمی راکه خداوند در کتاب خود و در سنت پیامبرش آن را محکم کرده است و هیچ کس حق ندارد چیزی راکه خداوند حلال کرده است، حرام نماید و چیزی راکه حرام کرده است، حلال نماید، هیچ کس نمی‌تواند خواه خلیفه یا پادشاه یا امیر، یا وزیر، بلکه جمهور ملت خواه به اجماع یا به اکثریت رأی، آن‌ها را تغییر دهد، بر تمام اینان واجب است که در برابر حکم الله تسلیم باشند و بشنوند و اطاعت کنند، بشنوید سخن الله را:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ ٱلْكَذِبَ هَٰذَا حَلَالٌ وَهَٰذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ * مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نحل: ۱۱۷ - ۱۱۶)

«به خاطر دروغی که بر زبانتان جاری می‌شود، نگویید: «این حلال است و آن حرام است» تا بر خدا افترا ببندید. به یقین کسانی که به خدا افترا می‌بندند رستگار نخواهند شد، بهره کمی‌ست که در این دنیا نصیب‌شان می‌شود و عذاب دردناکی در انتظار آنان است.»

﴿قُلْ أَرَأَيْتُم مَا أَنزَلَ ٱللَّهُ لَكُم مِن رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَحَلَالاً قُلْ ءَآللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى ٱللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾ (یونس: ۵۹)

«بگو: به من خبر بدهید چرا روزی‌هایی را که خداوند بر شما نازل کرده، بعضی از آن را حرام و بعضی را حلال قرار داده‌اید؟ بگو آیا خداوند به شما اجازه چنین کاری داده یا بر خدا افترا می‌بندید؟ (و از پیش خود حلال و حرام درست می‌کنید)»

هان! بدانید هرکس بخواهد و تلاش کند که نظام چند همسری را حرام نماید، یا منعش کند، یا آن را به قیودی مقیّد سازد که در کتاب خدا و در سنت پیامبرﷺ نیامده باشد، بی گمان او به قول خداوند افترا می‌بندد و دروغ می‌گوید.

هان! بدانید هر انسانی، ضامن نفس خویش است، پس هر انسانی بایستی بنگرد به نفس خویش که از کجا می‌آید و به کجا می‌رود و من در پرتو حمد و سپاس خدا، امر خدا را ابلاغ کردم.

شیخ محمد ابوزهره می‌گوید:[1]

در آیه کریمه قرآن کریم، نظام چند همسری به دو قید مقید شده است: ۱. عدم تجاوز از عدد چهار ۲. مراعات عدالت بین همسران

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ (نساء: ۳)

«اگر بیم داشتید که نمی‌توانید عدالت میان همسران متعدد را مراعات کنید، پس تنها یک همسر اختیار کنید.»

و گفتار مفسرین بر این متفق است که این آیه مباح بودن چند همسری را مقید به مراعات عدالت در میان آنان کرده است و ابوبکر رازی مشهور به جَصّاص در کتاب خود: احکام القرآن گفته، خداوند متعال دستور داده است به اقتصار بر یک همسر و اکتفا نمودن بدان، اگر بیم ارتکاب ظلم و جور و تجاوز از عدالت داشته باشد، پس این آیه دو تا زن را مباح می‌کند اگر دلش خواست و سه تا زن را مباح می‌کند اگر دلش خواست، اگر بیم داشت که در میان سه تا عدالت را مراعات نمی‌کند، بر دو تا اقتصار می‌نماید و اگر بیم داشت درمیان دو تا مراعات عدالت نکند، بر یکی اقتصار نماید و عدالت مطلوب و منظور در این آیه، عدالت برحسب ظاهر است که مراعات «قسم» بین زوجین و مساوات در انفاق برآنان و مراعات مساوات در رفتار ظاهری‌ست و عدالت در محبت باطنی و محبت قلبی مراد نیست، زیرا این در توان و استطاعت هیچ کس نیست و خداوند تکلیف نمی‌فرماید مگر به قدر وُسع و توان هرکس:

﴿لاَ يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا﴾ (بقره: ۲۸۶)

«خداوند هیچ کس را، جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی‌کند...»

و بدین ترتیب علما بین عدالت مطلوب در این آیه و عدالت نفی شده در آیه زیر توافق ایجاد کرده‌اند که به هردو عمل می‌شود:

---

۱. «الاحوال الشخصیة» ص ۹۶ - ۹۰.

﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ ٱلنِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ ٱلْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلْمُعَلَّقَةِ﴾

(نساء: ۱۲۹)

«شما هرگز نمی‌توانید از نظر محبت قلبی درمیان زنان خود، عدالت برقرار کنید، هرچند کوشش نمایید، ولی تمایل خود را به کلّی متوجه یک طرف نسازید، که دیگری را به صورت زنی بلاتکلیف درآورید...»

بی‌گمان عدالت نفی شده در این آیه، همان عدالت قلبی‌ست، لذا آن را نطلبیده و دلیل بر این که آن را نخواسته است همان ﴿وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ ٱلْمَيْلِ﴾ است و خداوند اجازه داده است که عدالت در تمایل قلبی نباشد، چون در اختیار بشر نیست، لیکن از شوهر خواسته است که در تعادل بکوشد و تفریط نکند و بدین شیوه هر دو آیه با هم توافق دارند، زیرا عدالت در آیه‌یی که خواسته است، غیر از عدالتی‌ست که در آیه دیگر نفی فرموده و بر نفی آن تأکید نموده است.

شرط دوم: از شروطی که خداوند مباح بودن چند همسری را بدان مقید فرموده است، قدرت بر انفاق و هزینه همسران متعدد است، همراه با قیام به واجبات و وظایفی که در خانواده‌اش بر دوش اوست، مانند نفقه کسی که نفقه‌اش بر وی واجب است از خویشاوند نسبی، این شرط از دنباله و ذیل آیه ﴿ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ یعنی این به ترک ظلم و ستم نزدیک‌تر است و به این که فقیر و نیازمند نشوید نزدیک‌تر است، فهمیده می‌شود و امام شافعی رحمه الله کلمه: ﴿أَلَّا تَعُولُوا﴾ را تفسیر کرده است تا عیالتان فراوان نشود، تا نیازمند نشوید.

و کسایی حکایت کرده است که عربها می‌گویند: «عَالَ يَعُولُ و أعالَ يُعيلُ» یعنی عیالش فراوان شد و قرائت طلحه برای این آیه، این معنی را تأیید می‌کند که «الاّ يُعيلُوا» خوانده است و اگر معنی آن چنین باشد، به راستی روشن می‌شود که مباح بودن چند همسری مقید است به این که در تعدد چند همسری گمان این نرود که عیال فراوان گردد، بدون این که اسباب رزق و روزی آن را داشته باشد که بتواند هزینه آنان را تأمین کند و به وظیفه خویش قیام نماید. علما و مفسرین اتفاق کرده‌اند بر این که این دو شرط باید وجود داشته باشند برای هرکسی که زنی دارد و می‌خواهد با دیگری ازدواج نماید، حتی فقها اتفاق کرده‌اند بر این که در هر ازدواجی که ازدواج کننده هنگام انشای صیغه عقد معتقد باشد ـ حتی اگر همسر اول نیز باشد ـ که با همسرش عدالت را مراعات نمی‌کند یا نمی‌تواند هزینه زندگی وی را بپردازد، آن ازدواج حرام خواهد بود؛ همان‌طوری که مقرر داشتیم و بیان کردیم، لیکن اختلاف در این است که اگر ازدواج صورت گرفت و این دو شرط تحقق نیافته بود، ازدواج صحیح است یا صحیح نیست؟ فقها اتفاق نظر دارند، بر این که این دو شرط، از شرایط صحّت عقد نیستند، لذا ازدواج صحیح است با وجود عدم این دو شرط، اما آن شخص گناهکار خواهد بود و خداوند او را بر ارتکاب ظلم و جور و عدم قیام به تکالیف ازدواج محاسبه می‌کند و بازخواست می‌نماید، ولی به فساد عقد نکاح در آن حالت حکم نکرده‌اند، با وجود گناهکار بودن شخص نکاح کننده و واقع شدن در آن به دلایل زیر:

۱. زیرا فساد عقد و صحت آن به امور واقعی مربوط‌اند نه به امور مورد انتظار و متوقع و اگر حکم به فساد عقدی کنیم، به خاطر بیم وقوع ظلم، یا به خاطر بیم از عائله‌مندی و فقیری، آن وقت حکم به فساد عقدی کرده‌ایم به خاطر یک امر احتمالی که انتظار آن می‌رود و چه بسا روی ندهد، نه به خاطر یک امر واقعی.

۲. زیرا بیم ظلم یک امر روانی و نفسی‌ست و صحت یا فساد احکام عقود، که مربوط به امور نفسی و نهانی باشد صحیح نیست و احکام قضا بر آن‌ها جاری نمی‌گردد و قدرت بر انفاق چیزی‌ست که به روزی و رزق ربط دارد و رزق و روزی نزد خداوند است که دانای به غیب می‌باشد، پس هیچ کس حق ندارد به آن دو کس که می‌خواهند، عقد ازدواج ببندند و هر یک از حال دیگری خبر دارد و قدرت وی را می‌داند و با هم بر ازدواج توافق کرده‌اند، بگوید، شما ازدواج نکنید، یا ازدواج بین شما دو تا صحیح نیست، چون شوهر در آینده نمی‌تواند نفقه را بپردازد، با وجود این که مال و ثروت، شام و بام می‌آید و می‌رود و تقدیر و تخمین زوجین و رضایت آنان را به صورت رضای صحیح مطرح نماید.

۳. مسلک و راه شریعت به نسبت تعدد و چند همسری در اسلام به نسبت قوانین و شرایع دیگر حدّ وسط است زیرا بعضی از آن‌ها چند همسری را بدون قید در عدد مباح کرده‌اند و بدون قید در ازدواج و برخی از آنان به طور مطلق چند همسری را منع کرده‌اند، ولی شریعت اسلامی، حدّ متوسط بین آن‌ها را گرفته است و راهی‌ست استوار و مستقیم؛ زیرا، الف. بی‌شک مسلک اسلام، سلوك در راه شریعتی‌ست که تمام نژادها و تمام نسلهای بشری را بدون تفاوت مورد خطاب قرار می‌دهد، این شریعت ملّت اروپا و ملّت مناطق گرمسیری و اشخاص معتدل المزاج و اشخاص معتدل در شهوات و اشخاص زیاده‌رو و افراطی در شهوات، همه و همه را مورد خطاب قرار می‌دهد و همگی را در نظر گرفته و لذا واجب است که در آن، آن قدر نرمی و گشایش باشد، که شخص معتدل و میانه رو را راضی نماید و افراطی‌ها را اصلاح و تهذیب و تعدیل کند، بدون این که قید را به گونه‌یی تنگ گرداند که مردم از آن روی گردان شوند، بی‌شک اکتفا به یک همسر، بهترین ازدواج در جامعه است و به دور از چهارچوب ظلم و جور، لیکن بدین یک همسر، راضی نمی‌شود الاّ برگزیده‌ترین مردان، پس آیا تمام افراد مردم بر این شیوه و طرز برگزیده هستند؟ بی‌گمان اگر ما دَرِ ازدواج با بیش از یک همسر را، بر صاحبان شهوت‌های تند و حادّ ببندیم، آنان خودشان دَرِ فساد را می‌گشایند و پرده‌های حرمت پاره می‌گردد و کودکان و فرزندانی به وجود می‌آیند، که پدرانی ندارند و اگر میان یک ازدواج معیوب و بین زنا ما را آزاد بگذارند، قطعاً اولی را اختیار می‌کنیم، اگر بر راه راست و در پرتو رهنمود عقل و ایمان گام برداریم.

ب. گاهی چند همسری یک راه حلّ اجتماعی‌ست به خاطر کاهشی که در شمار مردان امت پدید می‌آید، پس گاهی پیش می‌آید که در شمار مردان شایسته تولید نسل در میان بعضی از ملّت‌ها، به سبب جنگ یا حوادث طبیعی، کاهشی به وجود می‌آید و بعضی از کارشناسان آمار ذکر کرده‌اند، که بعد از

جنگ جهانی اول و دوم دریافتند که در بعضی از ملّت‌های اروپایی، تعداد مردان شایسته برای ازدواج، خیلی کاهش یافته است، تا آن حد که یک مرد توانا، در برابر سه زن شایسته برای ازدواج قرار داشت، پس در این حال، چند همسری مطلوب است تا زنان از آلودگی مصون مانند و نسل و زاد و ولد فراوان گردد و امت و ملّت رشد و نمو خود را باز یابد و مفقودین را جبران نماید و به حقیقت، نسبت زنانی که شایسته ازدواج بودند به نسبت مردانی که قادر به ازدواج بودند، در آلمان بعد از جنگ دوم جهانی، افزایش فاحشی یافتند، تا بدان حدّ که بعضی از مصلحان اجتماعی در آن جا ندای مباح شدن نظام چند همسری را سر دادند.

ج . این طور نیست که چند همسری همیشه، برای زن ناخوشایند باشد، به حقیقت گاهی زن در شرایطی‌ست که باید زن دیگری با وی باشد، به خاطر بیماری وی یا عقیم بودن‌اش، پس شوهر در این شرایط دو راه در پیش دارد، که یکی را برگزیند، یا جدایی از هم، یا ازدواج با زن دوم و دوّمی بی‌شکّ به مصلحت زن اولی‌ست؛ علاوه بر آن که در حدّ ذات خود عدالت است.

به یقین مسلمانان در زمان‌های قدیم بر نظام مباح بودن چند همسری رفتار نموده‌اند؛ همان‌طوری که ظاهر شریعت آن را مباح کرده است و در این کار اشکالی و پروایی نداشته‌اند و در میان آنان، ظلمی هم نبوده است. هنگامی که افکار اروپایی به مصر و شرق هجوم آورد و آن افکار، نظام چند همسری را در ازدواج نمی‌شناخت؛ اگرچه برای پیوندهای نامشروع جنسی بدون ازدواج دروازه اباحی‌گری را گشوده بود، ولی در میان شرقیان کسانی را یافت که اعتقاد داشتند، چند همسری ظلم به زن و پایمال کردن حقوق وی می‌باشد، سپس متوجه آن آیه قرآن کریم شدند که چند همسری را مباح می‌نماید و دریافتند که این آیه مفید جواز چند همسری‌ست به دو شرط ـ هم‌چنان که بیان شد ـ پس دعوت کردند به مقید کردن آن به گونه‌یی که شبیه منع از آن است و امام محمد عبده در دروس خود و در بعضی بیاناتش، دعوت به تفکر در آن کرد و در مجالس خود به تفصیل از آن سخن می‌گفت، تا این که سخنانش در بعضی از شاگردانش به ثمر نشست و میوه داد، پس حدود بیست سال بعد از وفاتش پیشنهاداتی پدید آمد که متضمن نظام چند همسری از نظر قضایی بود به شرط دو قید سابق که عبارت است از مراعات عدالت و قدرت بر انفاق و نفقه.

این پیشنهاد در کمیته‌یی بود که در اکتبر سال ۱۹۲۶ تشکیل گردید، زیرا پروژه‌یی که آن کمیته تقدیم نمود مشتمل بر آن بود؛ همان‌گونه که در مقدمه این کتاب بیان داشتیم لیکن بعد از بحث و فحص و پژوهش و بررسی و گفتگوها و جواب‌های مختلف میان رجال فقه و رجال مجلس شوری، بعضی از اولیای امور، عدول از آن را پسندیدند و تصویب‌نامه قانون شماره ۵۲ سال ۱۹۲۹ میلادی صادر شد که خالی از آن بود و در مقدمه کلام خود خلاصه آن را ذکر نمودیم.

و در سال ۱۹۴۳ میلادی وزارت شئون اجتماعی، قصد آن کرد که آن قانون را از نو زنده کند زیرا وزیر آن وزارت خانه گمان می‌کرد که آن قانون، زندگی را اصلاح می‌کند، لیکن به زودی از آن پشیمان شد و این کار برای او فضیلتی بود و بعد از او وزیر دیگری آمد و بدین مسأله بسیار اهمیت داد و همان قانون مدفون را باز بیرون آورد و آن را به مجلس نمایندگان تقدیم نمود تا مسیر خود را طی کند، لیکن او بعد از این که چند گامی برداشت، برنامه‌هایی که در مصر اجرا نشد در سوریه راه قانونی به خود گرفت، پس چند همسری مقید گردید و طلاق دشوار شد و تونس استقلال خود را با این بدعت‌ها آغاز کرد و چند همسری و طلاق مقید گردید. بی‌گمان این اندیشه‌یی که محمد عبده در درس‌هایش و بیانات و مجالسش به میان آورد، بعداً به صورت پروژه‌یی در آمد و قلم‌ها و وزارت‌ها بدان پرداختند و اساسش این بود که این دو قید مذکور در آیه قرآن، از تکلیفات دینی بیرون رفتند، تکلیفات دینی که پیوند میان بنده و پروردگارش بود و به تطبیق و اجرای قضایی منتقل شد، پس قاضی از ثبت رسمی ازدواج کسی که همسر دیگری داشت، جلوگیری می‌کرد، مگر این که وجود عدالت شوهر نزد او مؤکد می‌گردید و قدرت او بر نفقه همسر و فرزندانش و سایر کسانی که نفقه شان بر وی واجب است، مسلّم می‌گردید و این جا ما مقرر می‌داریم، که ظاهر آیه قرآن ولی امر را از این باز نمی‌دارد، که این دو قید را، به موضع اجرا و تطبیق بگذارد و در قرآن کریم چیزی نیست به صفت قطعی بر ولی امر حرام نماید که در مصر این مسلک را در پیش گیرد، لیکن اجماع مسلمین از زمان پیامبر ﷺ و عصر اصحاب پیامبر ﷺ تا عصر شیخ محمد عبده مانعی‌ست در پیش روی ولیّ امر که چنین کند و ما سراغ نداریم که پیامبر ﷺ از ازدواج کسی منع کرده باشد به خاطر عدم قدرت وی بر نفقه، یا به خاطر عدم اثبات عدالتش و کسی را از یاران پیامبر ﷺ سراغ نداریم، که هنگام چند همسری بدین شیوه تحقیق کرده باشند و ممکن نیست که عدالت مطلق و قدرت در عهد آنان را تخمین و فرض نماییم، زیرا در هر عصری، در میان مردم، نیکوکار و تبه کار و ناتوان و توانا وجود دارد و اگر از این مانع استوار بگذریم و بدان پروژه در حدّ ذات خود از حیث صلاحیت و شایستگی آن بدان بنگریم، آیا در آن صلاحیت را می‌یابیم و آیا راه آن هموار شده است؟ بی‌گمان آن راه هموار نیست، زیرا قاضی از کجا می‌داند که او عدالت را اجرا می‌کند یا ظلم می‌نماید و این حالتی‌ست که نزدیک‌ترین کس به آن شوهر، از آن اطلاع ندارد، چه رسد به قاضی که عمل و کار وی بر وی واجب می‌نماید که نباید با طرفین دعوی و داوری، پیوند و تماس شخصی داشته باشد، آیا برای این کار از گواهان می‌پرسد، که اکثرشان دروغگویند، یا بر اسناد رسمی متکی‌ست؟ سپس درباره قدرت بر نفقه، مناط و معیار او چیست؟ آیا شرایط همسر تازه، یا شرایط خود او مناط است، هرگاه شرایط او اعتبار گردد و راضی باشد که بعد از گشایش شرایط، در راه این ازدواج جدید، اندکی در تنگنا قرار گیرد؟ و روی هم رفته قدرت تکفل و ضمانت معیشت ضروری‌ست، آیا برای قاضی جایز است که او را از ازدواج دوم باز دارد به بهانه این که او بایستی در زندگی، رفاه و معیشت داشته باشد و او را از کار حلالی محروم نماید؟! سپس این کار دخالت در آزادی

عقد متقابل دو نفر است، که با مقررات قوانین جدید امروز، توافق ندارد. آیا چیزی هست که آن را مجاز نماید؟

دلایلی برای آن ذکر کرده‌اند که آوارگی و فرار بر اثر چند همسری همراه با فقر به وجود می‌آید. به یقین آمارها بیان کرده‌اند که چند همسری، سبب کثرت آوارگان فراری نیست و این مدّعیان به طور قطعی دروغ می‌گویند و هیچ شکّی در آن نیست و گواهی ارقام و اعداد صادقانه‌تر است.

به یقین بررسی‌های اجتماعی ثابت کرده‌اند که سبب آوارگی و فرار، همان عدم مراقبت اولیا بر نفس خود می‌باشد، لیکن عامل و انگیزه‌یی که از زمان‌های قدیم، بر سر زبان‌ها جاری‌ست، همان مساوات بین زن و مرد است و ما در ردّ آن گفته‌ایم: «بی‌گمان حقوق و واجبات و وظایف در مسائل اجتماعی، بر اساس تساوی مطلق نیست، مانند معادلات هندسی و جبر، بلکه اساس آن میزان و معیار اجتماعی‌ست، که حقوق و واجبات و وظایف را می‌بخشد و آن‌ها را بر مرد و زن تقسیم می‌کند، با معیارهایی که جامعه بدان نظم و سامان می‌یابد، یعنی این معیار اجتماعی‌ست که وظایف و حقوق را برای مرد و زن تعیین می‌کند، نه تساوی آنان.»

گاهی همین چند همسری یک وظیفه اجتماعی می‌گردد، هرگاه تعداد مردان جامعه به سبب جنگ و حوادث کاهش یابد و فرض کن که عامل تحقق یافته است پس آیا آن نتایج نیکوست؟ امور اجتماعی برمبنای عوامل و انگیزه‌های آن‌ها سنجیده نمی‌شوند، بلکه با نتایج آن‌ها سنجیده می‌شوند و گاهی پیش می‌آید که انگیزه و باعث نفع است و نتیجه ضرر است، در میان این دو تا موازنه به عمل می‌آید و بی‌گمان جلوگیری از چند همسری، با وجود این که مردم از ازدواج شانه خالی می‌کنند، برای زاد و ولد نسل و برای اخلاق درمیان ملت، ضرر و زیان دارد؛ در حالی که ما در زمانی هستیم که ملت‌ها افزون‌طلبی عددی خویش را بر غیر می‌طلبند، زیرا این کثرت تجهیزات و ذخایر آن‌هاست.

و اگر ما با این پروژه و برنامه عمل کنیم، که قیدهای چند همسری، در دست قاضی باشد و دو نفر که هم‌دیگر را دوست دارند و می‌خواهند با هم ازدواج کنند قاضی از آن جلوگیری نمود، آیا علاقه آن دو به هم قطع می‌شود؟ آن وقت فرمان شیطان به جای فرمان الله می‌نشیند، زیرا قاضی از آن برابر آن برنامه جلوگیری کرده بود، آن وقت فساد پیش می‌آید و کودکانی متولد می‌شوند که پدر ندارند و آن مرد هم به همسر اولی خود بر نمی‌گردد و آن زن هم به خانواده خویش برمی‌گردد و شوهرش را ترک می‌کند.

مرحوم شیخ شعراوی می‌گوید:(۱)

آنان که گفته بودند، خداوند متعال چند همسری را مباح نکرده است، استناد کرده بودند به این آیه کریمه:

﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي ٱلْيَتَامَىٰ فَٱنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِنَ ٱلنِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ (نساء: ۳)

---

۱. «المرأة فی القرآن» ص ۴۰ - ۳۶.

«و اگر ترسیدید که دربارهٔ یتیمان نتوانید دادگری کنید (و دچار گناه بزرگی شوید، از این هم بترسید که نتوانید میان زنان متعدد خود دادگری کنید و از این بابت هم دچار گناه بزرگ شوید ولی وقتی که به خود اطمینان داشتید که می‌توانید میان زنان دادگری کنید و شرایط و ظروف خاص تعدد ازدواج مهیا بود) با زنان دیگر که برای شما حلالند و دوست دارید با دو یا سه یا چهارتا ازدواج کنید) و اگر می‌ترسید عدالت را درباره همسران متعدد، رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید یا از زنانی که مالک آن‌هایید استفاده کنید...» و

آیه:

﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ ٱلنِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ ٱلْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلْمُعَلَّقَةِ وَإِن تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾ (نساء: ۱۲۹)

«شما هرگز نمی‌توانید از نظر محبت قلبی درمیان زنان خود، عدالت برقرار کنید، هرچند کوشش نمایید، ولی تمایل خود را به کلی متوجه یک طرف نسازید که دیگری را به صورت زنی بلاتکلیف درآورید و اگر راه صلاح و پرهیزگاری پیش گیرید خداوند آمرزنده و مهربان است.»

بعضی از مفسرین به ویژه بعضی از مفسرین شیعه گفته‌اند: بی‌گمان معنی این دو آیه این است که به چند همسری اقرار نمی‌کند... چرا؟ زیرا در چند همسری، عدالت را میان چند همسر شرط کرده است، ولی شما نمی‌توانید هرگز عدالت را میان زنان خود رعایت کنید، هرچند کوشش نمایید و این آیه نفی می‌کند که شوهر بتواند عدالت را در بین همسران متعدد رعایت کند؛ بنابراین چند همسری ممنوع است. ما بدین اشخاص می‌گوییم، شما معنی نصّ آیه را نفهمیده‌اید، زیرا آیه کریمه می‌گوید: ﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ ٱلنِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ ٱلْمَيْلِ﴾ (نساء: ۱۲۹)

در این آیه حکم به چند همسری باقی‌ست و باطل و ملغی نشده است، لیکن بعضی که آن را تفسیر کرده‌اند مقصود واقعی‌اش را نفهمیده‌اند، اگر مقصود از آن ابطال حکم تعدد بود، آیه بر سر ﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا﴾ توقف می‌کرد و آن مسأله به صورت یک حکم قطعی از جانب الله تعالی در می‌آمد، لیکن دنباله آن ﴿وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ ٱلْمَيْلِ﴾ ما را ملتفت می‌سازد که حکم چند همسری هم‌چنان باقی‌ست و اگر حکم تعدد ابطال شده بود، خداوند نمی‌فرمود: ﴿وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾ زیرا بر چه چیزی حرص می‌ورزیم؛ درحالی که رعایت عدالت محال است و چگونه بر تنفیذ حکمی حرص می‌ورزیم که خداوند ابطالش کرده است؟!! بنابراین مسأله حرص ورزیدن در عدالت، دلیل بر این است که آن حکم باقی‌ست و این که خداوند به ما توصیه می‌کند که در تنفیذ و اجرای آن و رعایت عدالت به قدر و برحسب امکان بشری بکوشیم و حرص بورزیم و این قسمت از آیه که می‌گوید: ﴿فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ ٱلْمَيْلِ﴾ ما را ملتفت می‌سازد که خداوند به ما توصیه می‌فرماید که ما در میان همسران متعدد، به یکی از آنان به تمامی میل نکنیم و دیگران را رها کنیم بلاتکلیف، مثل این که شوهری ندارند. پس چگونه میل و توجه به یکی می‌کنیم... و دیگران را بلاتکلیف می‌گذاریم، مگر این که برایمان مباح باشد که با بیش از یک زن ازدواج کنیم؟

بی‌شکّ هرکس فتوی داده باشد به این که معنی قول خدا ﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ ٱلنِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾ منع مباح بودن چند همسری در اسلام است، یا منع ازدواج با بیش از یک زن می‌باشد، ما به او می‌گوییم، این فهم تو از آیه اشتباه محض است و بر ما واجب است که در سایه قرآن کریم زندگی کنیم، در زیر پرچم کسی که قرآن بر وی نازل شده و خود بدان عمل نموده و آن را نیز ابلاغ و بیان کرده است و او پیامبرﷺ می‌باشد و درمیان ما کسی هرگز پیدا نمی‌شود و نشده است ـ هر اندازه قدر و منزلت وی بالا باشد ـ که بتواند ادّعا کند که او بیش‌تر و عمیق‌تر از رسول خداﷺ قرآن را می‌فهمد، زیرا قرآن بر وی نازل شده است و او بیش از هرکس قرآن را می‌فهمد و منهج فهم او برای قرآن، تحت رعایت آسمان، حراست گردیده است و خداوند متعال درباره رسول خود می‌فرماید:

﴿وَٱلنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ ٱلْقُوَىٰ﴾ (نجم: ۵-۱)

«سوگند به ستاره هنگامی که فرود می‌آید و افول می‌کند، که دوست شما رسول خدا گمراه نشده و منحرف نگردیده است و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، آن چه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او القا شده، نیست آن کس که قدرت عظیمی دارد (جبرییل) او را تعلیم داده است.»

به یقین رسول خداﷺ از روی هوای نفس خویش سخن نمی‌گوید، هرگاه سخن حقّ از جانب خدا به وی آمد، بلکه امانت در ابلاغ و امانت در تنفیذ دارد، برابر گفته الله تعالی:

﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (یونس: ۱۵)

«... برای من روا نیست که از پیش خود آن را تغییر دهم، فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود پیروی می‌کنم، من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از مجازات روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم!»

اگر معنی ﴿وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ ٱلنِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾ تحریم ازدواج با بیش از یک زن می‌بود، بی‌شک پیامبرﷺ اول کسی می‌بود که همسران متعدد خود را طلاق می‌داد و فقط یکی را باقی می‌گذاشت، لیکن چون معنی آیه بر تحریم ازدواج با بیش از یک زن دلالت نمی‌کند، بلکه بر حرص رعایت عدالت، دلالت می‌کند، به یقین پیامبرﷺ همسران متعدد خود را نگه داشت و همان‌طوری که پیش از این گفتم، هیچ کس نبوده و نخواهد بود که بهتر از پیامبرﷺ نصوص قرآن و معانی آیات آن را بفهمد و چنین ادّعای پوچی را از هیچ کس نمی‌پذیریم که او از پیامبرﷺ بهتر بفهمد و خداوند وقتی که ما را ملتفت و متوجه مسأله رعایت عدالت بین زنان کرده است، واجب است که بدانیم، خدای متعال عدالت مطلق را از ما نمی‌خواهد، بی‌گمان عدالت مطلق، تنها از آنِ خداوند سبحان است، لیکن خداوند عدالت به قدر امکان را از ما می‌خواهد. آن عدالت ممکن چیست؟ عدالت در زمانی‌ست که شوهر نزد هریک از زنانش انجام می‌دهد، عدالت در معیشت است، در یکی افراط و در یکی تفریط ننماید، لیکن عدالت در محبت، خداوند انسان را بدان مکلف نمی‌سازد، چرا؟ زیرا فوق توان انسان است

و این که شوهر چه میزان به زناش رغبت نماید بستگی به رفتار زن دارد، مهم آن است که نوبه شبانه هر زنی را رعایت کند و در صرف وقت و نفقه نسبت به هر یکی عدالت را رعایت کند. چند همسری، چیزی‌ست که خداوند ما را ملزم بدان نکرده، لیکن آن را برایمان مباح کرده است و فرق میان مباح بودن و الزام، بسیار است و چند همسری یک ضرورت اجتماعی‌ست تا انحلال و از هم پاشیدگی در جامعه منتشر نگردد و اگر هم صورت گرفت، عدالت در نفقه و معیشت و وقت، شرط است و تمام نظام‌هایی که با آزادی مرد مخالفت می‌کنند در این که با بیش از یک زن ازدواج کند، خواه همسر اولش را طلاق دهد یا او را نگه دارد، همگی شکست خورده‌اند و خداوند که چند همسری را مباح فرموده، بی‌گمان نظامی به ما بخشیده است که در آن هیچ ضرری نیست و علی‌رغم این مباح کردن، بی‌گمان شمار مردانی که همسر دوم می‌گیرند، بیش از سه درصد مردان نیست و از هر یکصد مرد، سه مرد بیش از یک زن می‌گیرند و شمار مردانی که با چهار زن ازدواج می‌کنند، بیش از یک در پنج هزار نیست، یعنی از هر پنج هزار مرد، یک مرد چهار زن دارد. این مشکل از حیث واقعیت نزدیک به نبودن است، لیکن کسانی که دشمنی با اسلام را در دل دارند و دل‌شان بیمار است، این قضیه را بزرگ می‌کنند تا به اسلام حمله کنند و از آن انتقاد نمایند و برخلاف حقیقت آن را جلوه دهند.

دکتر البلتاجی می‌گوید: چیزی که بیش‌تر جای تعجب و تأسف است، این است که بعضی از کشورهای اسلامی که برحسب قانون خود نظام چند همسری را تحریم کرده‌اند، اگر زن و مردی که با هم روابط نامشروع دارند و با هم زندگی می‌کنند و مرتکب زنا می‌شوند، دستگیرشان نمایند، آنان را تبرئه می‌سازند!! و اگر مرد بگوید که بر اساس سنت رسول خدا ﷺ آن زن، همسر دوم وی است او را کیفر می‌دهند و یک سال یا چند سال زندانی می‌نمایند!!!

و این جا باید خاطرنشان کرد، این قانون گذاری‌های متمدنانه از کجا آمده است؟!![۱]

به یقین آن را از رییس کشور فرانسوی (فرانسوا میتران) آورده‌اند، که برای تمام مردم روشن و آشکار شد که در سال‌های اخیر، او معشوقه‌یی داشت، در مکانی در قصر ریاست جمهوری، که در کنار همسر و فرزندانش با وی زندگی می‌کرد و او از این معشوقه دختری به دنیا آورد که بیست سال از عمرش می‌گذرد و با مادر نامشروعش نیز زندگی می‌کند و او نزد پدر نامشروعش بر دیگر فرزندانش، رجحان دارد، به‌گونه‌یی که در سفرهای خارجیش او را با خود می‌برد و همسر رسمیش در تعلیق بر این قضیه گفته است که او از آن خبر دارد و او را می‌شناسد و او را می‌پذیرد و آن وضع را قبول دارد، زیرا این وضع بر محبت شوهرش نسبت به وی تأثیری نگذاشته است - و این برای وی مهم است - لیکن او - همان‌طوری که به روزنامه گفته است - شوهرش یک مرد فرانسوی‌ست و مرد فرانسوی ممکن نیست که در طول عمر خود تنها با یک زن زندگی کند و این که او از معاشقه و معازله شوهرش و عشق او با

---

۱. متأسفانه در تونس چنین بود که امید است به اسلام برگردند. مترجم.

دختران جوان کم سنّ و سال، چشم پوشی می‌نماید و آن مسأله برای تمام مردم معلوم و آشکار است و در روزنامه‌های مشهور منتشر شده و در رادیو و تلویزیون و ماهواره‌ها و تمام وسایل ارتباطی جدید، پخش گردیده است و این از کشوری می‌آید که کشور نور و آزادی و مصدر قانون‌گذاری‌های نوین است؛ بنابراین، عنوان و سرلوحه تمدن و پیشرفت و مدنیت مترقی و روشن فکری‌ست!!!

هنوز فراموش نکرده‌ام و به یاد می‌آورم، آن فیلسوف عربی که این تعبیر قرآن را مسخره می‌کرد: «مثنی و ثُلاثَ و رُباع» (دوتا، سه تا، چهار) و نام‌های کعبه آزادی و نور و مدنیت را بر پاریس اطلاق می‌کرد و نمی‌دانم رأی و نظر او درباره دوهمسری رییس جمهور فرانسه، میان همسر رسمی و میان معشوقه‌اش و در سه همسری و چند همسری او با دختران کم سنّ و سال بنا به گفته همسرش، چیست و چه می‌گوید؟!! و به پندار او مدنیت و تمدن تحقق یافته است در «مثنی و ثلاث» فرانسه‌یی که همسر رسمی یا یک معشوقه، یا دو معشوقه دارد، اما ضد مدنیت و تمدن و عقب ماندگی نصیب عصر جاهلی و نصیب «مثنی و ثلاث» اسلامی‌ست، به زعم باطل این گونه پوچ گرایان. خداوند راست گفته است:

﴿وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحْدَهُ ٱشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ (زمر: ۴۵)

«هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می‌شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز و متنفر می‌گردد، امّا هنگامی که از معبودهایی غیر از او، یاد می‌شود، آنان خوشحال می‌شوند.»

و در آیه بعدی به شیوه زیر آمده است:

﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ عَالِمَ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَادَةِ أَنتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ (زمر: ۴۶)

«بگو: خداوندا ای آفریننده آسمان‌ها و زمین و آگاه از اسرار نهان و آشکار، تو در میان بندگانت، در آن چه درباره آن اختلاف داشته‌اند، داوری خواهی کرد.»

■ فصل دوم:
چند همسری پیامبر اسلام ﷺ

چند همسری پیامبر ﷺ: دشمنان اسلام، این که پیامبر ﷺ هم زمان نه تا همسر با هم داشته است، آن را رخنه‌یی و سوراخی یافته‌اند، که از آن جا وارد شوند و آن را وسیله اتهام قرار دهند و هنگامی که در جستجوی اسباب و عوامل آن بر می‌آیند، برای این جمع بین همسران متعدد وی عامل و باعثی نمی‌یابند، جز شهوت شدید جنسی، بدون این که به شرایط و اوضاعی که این ازدواج‌ها در آن روی داده احاطه‌یی داشته باشند و بدون این که در جستجوی اسباب حقیقی آن باشند که بدین جمع منتهی گردیده است. آنان تیرهای طعنه را نشانه می‌روند و این شبهات را بر می‌انگیزند، از خواستگاه تعصب و کور دلی و کینه و حقد نسبت به اسلام و پیامبر اسلام ﷺ و عداوت و کینه توزیشان درباره این دین، قدیم و ریشه دار است که آن را از زمان جنگ‌های صلیبی به ارث برده‌اند، نسل اندر نسل و در آنان ریشه دوانده تا این که با گذشت زمان، با گوشت و استخوان‌شان آمیخته گردیده و آن چنان ریشه دار شده که در ته قلبشان نشسته است و از لئیم و فرومایه جز خباثت و ملامت و لئامت چه انتظاری می‌رود و از حقود جز حقد و ظلم چه توقع توان داشت؟[۱]

■

جواب و ردّ بدین‌گونه اشخاص از چند جهت داده می‌شود:

چرا در مسأله چند همسری، پیامبر ﷺ به ویژه یاد شده است و به چند همسری که در تورات و در طی تاریخ پیامبران علیهم‌السلام بوده است، توجه نکرده‌اند؟ و هرکس در تورات کنکاش کند، این مطلب را به وضوح خواهد دانست.

---

۱. تعدد الزوجات فی الاسلام، ص ۵۱.

سرلشکر احمد عبدالوهاب می‌گوید:[1]

معلوم است که حضرت ابراهیم با ساره ازدواج کرده بود، که برحسب تورات خواهر او از پدرش بود. (تکوین ۲۰: ۱۲) سپس با هاجر مصری ازدواج کرد که نخستین پسرش اسماعیل از وی به دنیا آمد و بعد از چهارده سال، ساره پسر دوم را برای ابراهیم به دنیا آورد، پس حضرت ابراهیم دو زن را با هم داشت، ساره و هاجر، سپس طولی نکشید که حضرت ابراهیم برای خود معشوقگان و متعه‌ها گرفت و از آن‌ها نیز فرزندانی و نسل‌هایی به دنیا آورد، که نویسندگان اسراییلی از اخبار این معشوقگان سکوت کرده‌اند و با اشارات کوتاهی اکتفا و بسنده نموده‌اند و حریصند و کوشش می‌کنند که جدّ خود اسحاق را یگانه وارث حضرت ابراهیم قرار دهند و می‌گویند: امّا فرزندان معشوقگان و کنیزکان که ابراهیم داشت، حضرت ابراهیم بدانان چیزهایی بخشید و آنان را از اسحاق فرزندش دور کرد و بر سرزمین مشرق فرستاد، در حالی که خود هنوز زنده بود. «تکوین» (۲۵: ۶) و هرگاه تورات را بررسی کنیم و حوادث و رویدادها را برابر روایات آن‌ها درنظر بگیریم، در می‌یابیم که او بعد از مرگ ساره، برگشت و همسری را به نام قطوره گرفت، که فرزندانی برای او به دنیا آورد: زمران، یقشان، مدان، مدیان، یشباق، شوحا. یقشان، شبا و ددان را به دنیا آورد و فرزندان ددان، اشوریم و لطوشیم و لامیم بودند.

فرزندان مدیان، عیفه و غفر و حنوک و ابیداع و الدعة بودند، تمام اینان پسران قطوره بودند. (تکوین ۲۵: ۱ - ۴)

و مصادر تاریخی ذکر می‌کنند که ابراهیم با دو زن عرب ازدواج کرد، یکی قنطورا بنت یقطان است (منابع و مصادر اسراییلی آن را به نمام قطوره یاد کرده‌اند) که شش پسر برای حضرت ابراهیم به دنیا آورد و زن دوم از عرب به نام حجور بنت ارهیر بود، که آن هم پنج پسر برای او به دنیا آورد، کیسان، شورخ، امیم، لوطان و نافس.

اینک می‌خواهیم معشوقگان و متعه‌های حضرت ابراهیم را ـ که سابقاً ذکر شدند ـ آمار بگیریم پس می‌گوییم، فقره خاص بدانان از گروهی از زنان سخن می‌گوید، که شمارشان از سه و بیش‌تر شروع می‌شود و تا این‌جا یقین داریم که ابراهیم حدّاقل بین هفت همسر با هم جمع کرده است، ساره، هاجر، قطوره و حجور سه کنیز و معشوقه. اگر فرض کنیم که ازدواج ابراهیم با قطوره و حجور بعد از مرگ ساره‌یی بوده که سی و هفت سال بعد از تولد اسحاق زندگی کرده است (تکوین ۲۳: ۱، ۱۷: ۱۷) بازهم فرق نمی‌کند یعنی حداقل شش همسر برای حضرت ابراهیم باهم.

در یک بررسی آماری مثل این، می‌خواهد شمار سُریّه‌های حضرت ابراهیم را محدود نماید، بی‌گمان ما می‌توانیم از روش «استقراء» استفاده کنیم و این روشی‌ست که در انواع مختلف بررسی‌های آماری به کار می‌رود، به ویژه در آن چه متعلق به فعالیتهای جمعیتی و سکانی باشد، با مراعات عرف

---

۱. تعدد نساء الانبیاء، ص ۳۸ - ۱۰ به اختصار.

متداول و حکم فرما، در آن منطقه در زمان‌های قدیم. خانم «مونیکا بییتر» در کتاب خود وضع زنان در طی عصور درباره چند همسری در عصر قدیم می‌گوید: «بی‌گمان چند همسری در شکل مطلق آن، به تدریج انتشار یافته است، پس فرزندان یعقوب که دوازده نفر بودند، آنان از مادران مختلف بودند، همگی در حقوق با هم مساوی بوده‌اند و جدعون هفتاد پسر داشت و عبدون چهل فرزند داشت، رحبعام هیجده همسر و شصت دوست و رفیقه داشت، داوود نه همسر داشت، جدا از دوستان و متعه‌ها، این پریشان‌گویی نسبت به سلیمان به اوج خود می‌رسد که می‌گویند، هفتصد همسر و سیصد دوست و متعه داشت.»

از این بیانات معلوم می‌شود که همسرگیری و سُرّیه گیری تا ده نفر مقبول و متواضع، به حساب می‌آمده است و می‌توانیم بدان عمل کنیم در حالاتی که در آن‌ها «کتاب مقدس» درباره سریّه‌ها و متعه‌ها برایمان سخن می‌گوید، بدون این که تعداد آن‌ها را محدود نماید و صحت این فرضیه ثابت می‌شود هنگامی که می‌دانیم حضرت داوود، وقتی که می‌خواست از اورشلیم فرار کند در خلال شورشی که آن را پسرش به نام ابشالوم علیه او رهبری می‌کرد، که او، ده زن سُریّه و متعه را برای حفظ بیت به جای گذاشت (صموییل دوم ۱۵: ۱۶) و این ده زن جزیی از متعه‌ها و سریّه‌های داوود بودند و از آن چه گذشت، نتیجه می‌گیریم که ابراهیم‌علیه‌السلام حداقلّ در یک وقت واحد (۱۳) سیزده زن با هم داشته است، اما یعقوب‌علیه‌السلام کتاب‌هایش ذکر می‌کنند که او با دو دختر دایی خود، لیئة و راحیل ازدواج کرده؛ همان طوری که با جاریه‌های آنان، زلفة و بلهة نیز ازدواج نموده است، و پسران یعقوب دوازده نفر بودند، پسران لیئة، راوبین نخستین پسر یعقوب و شمعون و لاوی و یهودا و یساکر و زبولون و پسران راحیل، یوسف و بنیامین و پسران بلهة جاریه راحیل، دان و نفتالی، و پسران زلفة جاریه لیئة، جاد و اشیر. (تکوین ۳۵: ۲۳ - ۲۶)

همان‌طوری که لیئة دختری نیز به دنیا آورد و آن را «دینة» نام نهاد (تکوین ۳۰: ۲۰). پس یعقوب نیز بین چهار تا همسر جمع کرده است و از این چهار زن فرزندان اسراییل آمده‌اند که صاحبان تاریخ معروفند.

اما حضرت موسی‌علیه‌السلام توقع می‌رفت که اخبار خانوادگی او بیش از اخبار جدّش یعقوب وضوح و روشنی داشته باشد، لیکن واقعیت این است، که ابهامی که همه جَوانب سیره او را در بر می‌گیرد، بسیار متراکم است، تا بدان حد که علمای آشنا به «کتاب مقدّس» را بر آن داشته است، که به صراحت اعتراف نمایند که فهم بسیاری از نصوص کتاب مقدس درباره او ممکن نیست. بعد از این که حضرت موسی‌علیه‌السلام در صحرای سینا به پیامبری برگزیده شد «موسی همسر و پسرانش را برداشت و آنان را بر خر سوار کرد و به سرزمین مصر برگشت و موسی عصای الله را در دست گرفت... و در راه منزل چنین پیش آمد که ربّ با او ملاقات کرد و خواست او را بکشد و صفورة سنگ سختی و تیزی برداشت و پسرش را ختنه

کرد و بر پاهای او دست کشید، پس گفت: تو داماد خون من هستی، پس از او جدا شده آن وقت گفت داماد خون به خاطر ختنه هستی.» (خروج ۴: ۲۴ - ۲۶). در این باره در تعلیق بر این روایت مفسران می‌گویند: «بی گمان این روایت روایت گنگ و پیچیده‌یی‌ست به سبب مختصر بودن آن و نبودن هیچ سبک و سیاقی در آن کلام. موسی در آن نام برده نشده است و نمی‌دانیم که ضمیرها به چه کسی بر می‌گردند. شاید بتوان احتمال داد و گفت، که موسی ختنه نشده و حلقه او برداشته نشده و موجب غضب خدا بر وی شده است و این خشم فرو نشست هنگامی که صفوره پسرش را ختنه کرد و تظاهر نمود به ختنه کردن موسی و حلقه بریده ختنه شده پسرش را بر عورت موسی مالید» پس زن موسی، ربّ موسی را با این حیله‌اش فریب داد!! و اگر در این روایت پسری را برای موسی ذکر کرده است که «جرشوم» خوانده می‌شد، به یقین نام پسر دیگری نیز به نام «الیعازر» برایش ذکر شده است. (خروج ۱۸: ۴). و این وقتی ذکر شده که بیرون آمد، «موسی و پسرانش و زنش خشم گرفتند و به بیابان رفتند آن جا که نزد جبل الله فرود آمد، (بعد از خروج بنی‌اسراییل از مصر)» (خروج ۱۸: ۵) و در بیابان سینا - بعد از خروج از مصر - موسی با زن «کوشیة» ازدواج کرد و عمر او در آن هنگام حدود (۹۰) سال بود و به سبب آن نزدیک‌ترین کس به وی که دو نفر بودند از وی انتقاد کردند و آن دو عبارت بودند از هارون برادرش و مریم خواهرش و این جا الله دخالت کرد تا از موسی دفاع نماید و اگر به خاطر شفاعت موسی نبود، آنان را کیفر می‌داد و در این باره تورات می‌گوید: «مریم و هارون موسی را سرزنش کردند به سبب «کوشیه حبشی» که موسی به زنی گرفته بود، زیرا او یک زن حبشی گرفته بود. آن دو گفتند: آیا رب تنها با موسی سخن گفته است؟! مگر با ما نیز سخن نگفته است؟!

ربّ شنید، امّا آن مرد موسی بسیار بردبار بود، بیش‌تر از تمام مردم روی زمین. پس ربّ فوراً به موسی و هارون و مریم گفت: شما سه نفر به خیمه اجتماع بیرون روید، آن سه نفر بیرون رفتند، پس ربّ در یک ستونی از ابر فرود آمد و بر دَرِ خیمه ایستاد و هارون و مریم را خواند، پس هر دو بیرون رفتند، سپس گفت: سخن مرا بشنوید و اگر یکی از شما نبیّ باشد، پس با رؤیا برای او اعلان می‌کنم، در حلم با وی سخن می‌گویم، اما بنده من موسی، چنین نیست، بلکه او در تمام خانه من امین است. رو در رو و آشکارا با وی سخن می‌گویم، نه با لغز و معما و شبه الرب معاینه می‌شود. پس چرا نمی‌ترسید که با عبد من سخن بگویید. پس خشم رب بر آن دو داغ شد و رفت، پس هنگامی که آن ستون ابری از خیمه برخاست، ناگاه برص پیدا کرد هم‌چون برف و هارون به مریم نگریست و دید که برص گرفته است. پس هارون به موسی گفت: ای سید و سرورم! از تو می‌خواهم که این خطای احمقانه‌یی که درباره تو کردیم و مرتکب اشتباه شدیم، بر ما نگیرید. پس مانند مرده‌یی نباش که هنگام بیرون آمدن از رَحِم مادرش، نصف گوشتش خورده شده است، پس فریاد استغاثه به سوی ربّ برداشت و گفت: پروردگارا، مریم را شفا ده، پس ربّ به موسی گفت: اگر پدر مریم بر روی وی تف کند، آیا خجالت نمی‌کشد، هفت

روز بیرون از محله باشد و بعد از آن برگردد. پس مریم هفت روز در بیرون محله خود را حبس کرد.» (سفر عدد ۱۲: ۱ - ۱۵) این مختصری بود از وضعیت موسی که دو زن داشت یکی اهل مدین و یکی اهل حبشه. اما درباره اخبار زنان «جدعون» اسفار می‌گوید: جدعون هفتاد فرزند در صلب خود داشت، زیرا زنان بسیاری داشت و کنیز و متعه‌یی که در «شکیم» بود او نیز پسری برایش به دنیا آورد که «ابیمالک» نام نهاد (قضات ۸: ۳۰ - ۳۱).

در بررسی شمار زنان «جدعون» از طریق معلوم بودن فرزندانش می‌گوییم:

ابراهیم از زنانش ۱۳ فرزند داشت: هاجر ساره قطوره و حجور. پس حدّ متوسط تقریبی سه فرزند برای هر زنی است.

هم‌چنین حضرت یعقوب نیز دوازده پسر داشت از ۴ زن، باز متوسط ۳ فرزند برای یک زن است.

با توجه به این که «جدعون» هفتاد فرزند داشت، لذا تعداد زنان جدعون کم‌تر از بیست و چهار زن نبوده است و این حدس با نصّ تورات سازگار است که می‌گوید همسران فراوانی داشت.

اما زنان داوودﷺ عبارتند از میکال دختر شاول، بعد از این که داوود، جالوت (جلیات الفسطینی) را کشت ستاره بخت او بالا گرفت، شاول او را به ریاست مردان جنگی منصوب نمود و در نظر تمام ملت محبوب و نیکو شد و در نظر بندگان شاول نیز نیکو گردید، پس چون شاول دید که داوود جداً موفق است از وی ترسید و شاول از این می‌ترسید، مبادا داوود مملکت را از دست وی بیرون آورد، پس در کمین وی بود و سرانجام یک حیله و تدبیر اندیشید و آن این بود که دخترش را به ازدواج وی درآورد و مهریه‌اش این باشد که حداقل یکصد حلقه پوست غلاف آلت تناسلی مردانه را به وی تحویل دهد یعنی یکصد مرد فلسطینی را بکشد، پس داوود لازم بود که با فلسطینیان بجنگد و حدّاقل صد نفر را بکشد و پوست پوشش آلت تناسلی آنان را ببرد و به عنوان مهریه همسرش تحویل شاول بدهد.

آن وقت داوود در معرض خطر محقق قرار می‌گیرد، پس به یقین فلسطینیان او را خواهند کشت.

و بدین وسیله شاول به آسانی از داوود نجات پیدا می‌کند «و میکال دختر شاول داوود را دوست می‌داشت، پس به شاول خبر دادند و این کار در نظرش نیکو آمد و شاول گفت: او را به وی می‌دهم و شریک او می‌شود و دست فلسطینیان علیه او خواهد... پس شاول گفت: این‌گونه به داوود بگویند که شادی پادشاه به مهریه نیست، بلکه شادی او به یکصد حلقهِ بریده آلت تناسلی فلسطینیان است به خاطر انتقام از دشمنان ملک. پس داوود با مردان خویش برخاست و رفت و دویست مرد را از فلسطینیان بکشت و دویست حلقه بریده آلت تناسلی آنان را آورد و آن‌ها را کامل کردند برای خویشاوندی با ملک. پس شاول دخترش میکال را به عنوان همسر به داوود داد (صموییل الاول ۱۸: ۲۰ - ۲۷). و هنگامی که رابطه بین شاول و داوود به هم خورد، طولی نکشید که شاول ازدواج دخترش با داوود را فسخ کرد و او را به شخص دیگری داد، شاول میکال دخترش را - همسر داوود - به فلطئیل بن

لابش که از جلیم بود، داد (صموییل الاول ۲۵: ۴۴). و داوود بعد از کشتن شاول همسرش میکال را برای بار دوم پس گرفت. هنگامی که «ابنیر» رییس سپاه شاول علیه پسرش «ایشبوشت» که او را به جانشینی پدرش منصوب کرده بود، به سبب یکی از متعه‌های شاول قیام کرد ابنیر فوراً پیکی را نزد داوود ارسال داشت و گفته بود: این سرزمین از آنِ کیست؟! می‌گویم: عهدت را با من ببند و اینک دست من با تو برای برگرداندن جمیع اسراییلیان به تو.

پس داوود گفت: خوب، من با تو عهد می‌بندم، جز این که چیزی از تو می‌خواهم و آن این است که اگر میکال دختر شاول را برایم برنگردانی، چهره مرا نبینی و داوود پیکی را به ایشبوشت بن شاول فرستاد، همسرم میکال را به من پس ده که من او را خواستگاری کرده‌ام برای خود با تعداد یکصد حلقه آلت تناسلی فلسطینیان، پس «ایشبوشت» آن را گرفت و میکال را از مردش «بن لابش» گرفت و مردش با او می‌رفت و دنبال او می‌گریست... (صموییل الثانی ۳: ۱۲ - ۱۶) و «ابیجایل» همسر نابال کرملی، مدتی داوود راهزنی می‌کرد و بر مردان پیرامون خود مالیات و خراج می‌گذاشت و آنان را با دسته و باندش که یکصد مرد جنگجو بود، می‌ترساند. هنگامی که نابال کرملی پشم گوسفندانش را می‌چید، داوود کسی را نزد وی فرستاد و از او پرداخت خراج و مالیات می‌طلبید، لیکن او آن را نپذیرفت، پس داوود و باندش به طرف وی بیرون شدند، می‌خواست او را و تمام خانواده‌اش را بکشد و دخالت همسر نابال، ابیجایل، این کشت و کشتار را متوقف کرد و بعد از ده روز نابال مُرد و داوود به زودی او را به عنوان همسر خویش گرفت و در این باره اسفار می‌گوید: «مردی بود در معون و املاک آن جا، در کرمل و آن مرد بسیار بزرگ بود و نام آن مرد نابال بود و نام همسرش ابیجایل بود و آن زن زیبا روی و تیز هوش، داوود در بیابان شنید که نابال پشم گوسفندانش می‌چیند، پس داوود ده نفر از غلامان خود فرستاد و گفت: به نابال بگویید: هنگامی که چوپانان تو با ما بودند، اذیتشان نکردیم و چیزی از ایشان نابود و مفقود نگردید، تمام روزهایی که آنان در کرمل بودند، پس آن چه دست تو یافته است، بده به بندگانت و به پسرت داوود، پس نابال به بندگان داوود جواب داد و گفت: داوود کیست؟ آیا من نان و آب و ذبیحه خود را که کشته‌ام، به قومی بدهم که نمی‌دانم از کجا هستند؟!

داوود به مردان خود گفت: هر کس شمشیر خویش را بردارد و داوود نیز شمشیر خود را برداشت و پشت سر داوود حدود چهارصد مرد آمدند و دویست مرد نیز با کالاها ماندند.

و «ابیجایل» مبادرت ورزید و دویست گرده نان و دو مشک شراب و پنج قوچ و آن‌ها را بر خر سوار کرد و ناگاه دریافت که داوود و مردانش به سوی او سرازیر می‌گردند، برای استقبال وی، پس با آنان برخورد.

و داوود گفت: به باطل حفظ کردم هرچه این مرد در بیابان داشت و هیچ چیزی از مالش را از دست نداد، او به جای خیر، پاداش بد به من داد. خداوند این طور می‌کند با دشمنان داوود و این کار ادامه

می‌یابد اگر باقی بگذارم از تمام مالش تا سپیده صبح... و هنگامی که «ابیجایل» داوود را دید به سرعت شتافت و از خر خود پیاده شد و در پیشگاه داوود بر روی افتاد و بر زمین سجده برد و بر پاهای او افتاد و گفت: سرورم این گناه بر ذمه من باشد و اکنون این برکتی‌ست که کنیز و جاریه تو، آن را به پیشگاه سیدم آورده است که آن را به غلامانی بدهد که پشت سرِ سرورم راه می‌روند، پس داوود گفت: مبارک ربّ اِلهِ اسراییل که امروز تو را فرستاده زیرا تو مرا از خون ریزی و انتقام گرفتن بازداشتی و بعد از حدود ده روز، ربّ نابال را زد و مرد.

پس هنگامی که داوود شنید که نابال مُرد، داوود کسی فرستاد و با «ابیجایل» سخن گفت، تا او را به همسری بگیرد، پس ابیجایل برخاست و دنبال پیک داوود رفت و همسر داوود شد.» (صموییل الاول ۲۵: ۲ - ۴۲)

اخینوعم الیزر عیلیة، «سپس داوود «اخینوعم» را از یزرعیل گرفت پس اخینوعم و ابیجایل همسر نابال کرملی، هر دو همسران داوود شدند.» (صموییل الاول ۲۵: ۴۳) و این پیش از آن بود که داوود همسر سابقش میکال دختر شاول را بعد از کشتن پدرش، باز پس گیرد.

و در غارتی که عمالیق‌ها بر داوود آوردند دو همسر وی اخینوعم الیزر عیلیه و ابیجایل زن نابال کرملی، اسیر شدند، لیکن داوود آنان را زد و باز پس گرفت تمام آن چه عمالیق گرفته بودند و دو همسرش را نجات داد (صموییل الاول ۳۰: ۵، ۱۸). و میکال دختر شاول تا زمانی که مُرد فرزندی به دنیا نیاورد، (صموییل الثانی ۶: ۲۳). و بعد از این با داوود بیعت شد به عنوان پادشاه بر اسراییل پس از حبرون به اورشلیم منتقل گردید و پادشاهی استقرار و ثبات یافت و آن جا او با زنان صولات و جولانی داشت و هم‌چنان به لیست زنان فراوان خود می‌افزود تا آخر زندگیش.

«تمام اسباط اسراییل به حبرون نزد داوود آمدند و به عنوان پادشاه بر اسراییل او را مسح کردند و داوود هنگامی که به پادشاهی رسید، سی سال داشت و چهل سال پادشاهی کرد، در حبرون بر یهودا هفت سال و شش ماه پادشاهی کرد و به اورشلیم رفت و بر عظمت داوود افزوده می‌شد و ربّ اِلٰه سپاهیان با او بود.» (صموییل الثانی ۵: ۱ - ۱۰).

«بشَشبع» همسر اوریا الحثی، هنگام عصر، داوود از تخت پادشاهی برخاست و بر پشت بام قصر پادشاهی قدم می‌زد و بر پشت بامی زنی را دید استحمام می‌کرد. زنی بود بسیار زیبا منظر. پس داوود کسی را فرستاد و از حال آن زن پرسید، یکی گفت: مگر نه این است که این زن «بشَشبع» همسر اوریا الحثی یکی از لشکریان داوود است، پس داوود یکی را دنبال وی فرستاد و او را گرفت و بر داوود داخل شد و با او هم‌خوابه شد و او پاک از حیض، سپس به خانه‌اش برگشت و آن زن آبستن شد، پس فرستاد پیش داوود و به وی خبر داد و گفت: همانا من حامله‌ام. پس داوود کسی را فرستاد نزد یوآب، فرمانده سپاه، می‌گوید: اوریا را نزد من بفرست، پس اوریا نزد داوود آمد و داوود به اوریا گفت: برو و در خانه

خود فرود آی و پاهایت را بشوی، شاید با زنش هم‌خوابه گردد و بدین وسیله نشانه‌های جرم زنای داوود با همسرش ضایع گردد و آن حمل از خود اوریا اعتبار گردد، پس اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت و در خانه خود فرود نیامد، پس به داوود خبر دادند، داوود به اوریا گفت: مگر از سفر نیامده‌یی، چرا در خانه ات فرود نیامدی؟ اوریا به داوود گفت: با شهامت مردانه، بی‌گمان تابوت و اسراییل و یهودا در خیمه ساکنند و سرورم یوآب و بندگان سیدم در صحرا فرود آمده‌اند و من بیایم به خانه‌ام تا بخورم و بنوشم و با همسرم هم‌خوابگی کنم!! به زندگی تو و به زندگی نفست قسم این کار را نمی‌کنم و داوود او را پیش خود خواند، پس در پیش وی غذا خورد و شراب خورد و او را مست کرد و بعد از ظهر بیرون رفت و در خانه‌اش فرود نیامد.

این‌جا داوود چاره‌یی ندید جز این‌که برای وی توطئه‌یی بچیند با کشتن وی در جنگ و در صبح روز بعد داوود نوشته‌یی برای یوآب نوشت و به دست اوریا برای او فرستاد و در آن مکتوب نوشته بود:

اوریا را به یک جنگ سخت بفرست و از پشت سر وی برگردید، پس مورد اصابت واقع می‌شود و می‌میرد. هنگام محاصره آن شهر، یوآب، اوریا را فرستاد بدان جای که می‌دانست مردان شجاع در آن جا هستند و اوریا الحثی مُرد و یوآب کسی را فرستاد و خبر را به داوود داد و داوود به فرستاده او گفت: تو به یوآب بگو: در چشمان تو این کار زشت نیاید، زیرا شمشیر این و آن را می‌خورد. پس وقتی که همسر اوریا شنید که اوریای شوهرش مرده است به سوگ شوهرش نشست و هنگامی که سوگواری تمام شد، داوود به سوی او فرستاد و او را به حرمسرای خویش منضم کرد و همسر او شد و پسری را برای او به دنیا آورد، اما کاری که داوود کرد، پس در چشم ربّ زشت گردید. (صموییل الثانی ۱۱: ۱-۲۷). این همسر همان زنی بود که بعداً سلیمان حکیم را برای داوود به دنیا آورد!!!

بی‌شک این روایت با عظمت انبیای الهی منافات دارد، همان عظمتی که اسلام می‌کوشد آن را برای انبیا اثبات نماید و خداوند داوود را ستوده است:

﴿وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ ٱلْحِكْمَةَ وَفَصْلَ ٱلْخِطَابِ﴾ (ص: ۲۰)

«و حکومت او را استحکام بخشیدیم، هم دانش به او دادیم و هم داوری عادلانه.»

کنیزکان و متعه‌های داوود و همسرانش در اورشلیم، «داوود دانست که ربّ او را به عنوان پادشاه بر اسراییل ثابت کرده است و این که او پادشاهی او را به خاطر شعب اسراییل، بالا برده و رفعت بخشیده است.

و باز هم داوود، کنیزها و متعه‌ها و زنان را از اورشلیم گرفت بعد از این که از حبرون بدان‌جا آمد و باز هم پسران و دخترانی برایش به دنیا آمدند.» (صموییل الثانی ۵: ۱۲ - ۱۳) شاید بتوان شمار زنان داوود را در اورشلیم به شرح زیر سرشماری کرد:

داوود در حبرون بر سبط یهودا پادشاهی کرد، حدود هفت سال که شش همسر با وی بود، یعنی میانگین متوسط تقریباً هر سال یک زن جدید.

و هنگامی که داوود به اورشلیم منتقل شد، به عنوان پادشاه بر کل اسراییل، عمرش حدود سی و هفت سال بود و مملکت استقرار خود را آغاز کرد «و رب او را راحت کرد از هر لحاظ از جمیع دشمنانش» (صموییل الثانی: ۷: ۱). و انتظار می‌رود که تعداد همسران جدیدش هم‌چنان افزایش یافته باشد، یعنی هرسال یک زن. اگر عامل سنّ را در نظر بگیریم، بی‌گمان ما می‌توانیم مدت زندگیش را در اورشلیم که به سی و سه سال می‌رسید، به سه دوره تقسیم کنیم، هر دوره یازده سال می‌شود و میانگین مقبول برای هر یک از این دوره‌ها، افزایش یک همسر جدید برای هر سال دوره اول است و افزایش یک زن جدید برای هر دوسال از دوره دوم و افزایش یک زن جدید برای هر سه سال از دوره سوم و آخر. بدین ترتیب مجموع همسران جدید داوود که در اورشلیم گرفته است، حداقلّ بیست همسر می‌شود؛ هم‌چنین ممکن است که سرشماری کنیزها و متعه‌هایش که در اورشلیم داشته به شرح زیر باشد: در شورشی که «ابشالوم» از حبرون بر ضد پدرش داوود، رهبری کرد: «و شعب همواره با ابشالوم در افزایش بود، پس داوود به تمام بندگانی که در اورشلیم بودند، گفت: بیایید فرار کنیم، زیرا ما در جنگ با ابشالوم، نجات نخواهیم یافت، بشتابید برای رفتن، تا او مبادرت نکند و ما را دریابد و بلایی بر سر ما بیاورد و شهر اورشلیم را با شمشیر تیز از بین ببرد پس بندگان ملک به ملک گفتند: هرچه سید ما اختیار نماید، ما بندگان او هستیم.

پس ملک بیرون رفت و همه‌ی خانواده او پشت سرش بودند و ملک ده متعه و کنیز را برای حفظ خانه جای گذاشت.» (صموییل الثانی ۱۵: ۱۲ - ۱۶)

و اورشلیم پایتخت مملکت داوود، در آستانه نابودی بود بر اثر قوّات و نیروهای ابشالوم که بسیار زیاد بودند و درباره آنان گفته شده: «بی‌گمان دل‌های مردان اسراییل پشت سر ابشالوم بود» بنابراین بر داوود بود که برای حفظ بیت جز کم‌ترین شمار از زنانش را باقی نگذارد، بدین اعتبار که اسیر شدنشان به دست شورشیان حتمی بود و اگر فرض کنیم که این تعداد حافظ خانه از یک چهارم متعه‌ها و سرّیه‌های داوود تجاوز نمی‌کرد، این بدین معنی خواهد بود که مجموع سُرّیه‌ها و متعه‌های داوود از (۴۰) سرّیه و متعه کم‌تر نبوده است.

شایسته یادآوری‌ست که آن متعه‌های دهگانه‌یی که داوود برای حفظ خانه‌اش در اورشلیم به جای گذاشته بود، به اسارت ابشالوم و شورشیان همراه وی درآمدند؛ همان‌گونه که انتظار آن می‌رفت و آن جا حکیم اسراییل به ابشالوم اشاره کرد که با متعه‌های پدرش زنا کند تا او را به خشم آورد و هرگونه پیوند نیکوی با وی را بگسلاند. «و ابشالوم به «اخیتوفل» گفت: مشورت کنید، ما چه کار کنیم؟ پس اخیتوفل به ابشالوم گفت: داخل شو بر کنیزکان پدرت که برای حفظ بیت جا گذاشته است، پس تمام اسراییل می‌شنود که تو از طرف پدر مکروه هستی و با پدرت دشمنی داری، پس دست کمک تمام آنان که با تواند قوی خواهد شد. پس بر بام کاخ خیمه‌یی برای ابشالوم برپا کردند و او بر متعه‌ها و کنیزهای پدرش داخل شد در برابر تمام اسراییل.

و مشورت اخیتوفل که بدان اشاره کرد، در آن ایام مانند کسی بود که با کلام خدا مشورت کند و بدین گونه بود تمام مشورت‌های اخیتوفل برای داوود و برای ابشالوم به تمامی.» (صموییل الثانی ۱۶: ۲۰ - ۲۳)

و بعد از کشتن ابشالوم و پایان شورش او علیه پدرش «داوود به خانه خود در اورشلیم آمد و ملک آن زنان دهگانه‌یی که برای حفظ خانه به جای گذاشته بود، دستگیر کرد و آنان را حبس نمود و هزینه زندگیشان می‌داد، لیکن بر آنان داخل نمی‌شد بلکه مُردند؛ درحالی که محبوس بودند و در زندگی عزوبت و بی شوهری به سر بردند.» (صموییل الثانی ۲۰: ۳)

«ابیشیج الشونمیة»، پادشاه داوود پیر شد. در ایام پیشرفته بود و او را با لباس می‌پوشاندند و گرم نمی‌شد، پس غلامانش گفتند: باید در جستجوی یک دختر جوان دوشیزه باشیم، برای سیدمان پادشاه تا پادشاه را در آغوش گیرد و در آغوش او بخوابد و سید ما پادشاه گرم شود. سپس در جستجوی دختر زیبایی برآمدند در تمام مرزهای اسراییل پس «ابیشیج الشونمیه» را یافتند و او را به حضور ملک یعنی داوود آوردند و آن دختر بسیار زیبا بود، پس او پرستار و هم آغوش ملک شد و به ملک خدمت می‌کرد، لیکن ملک او را نشناخت (الملوک الاول ۱: ۱ - ۴). از آن چه گذشت، نتیجه می‌گیریم که داوود ۹ تا همسر داشته است که در آغوش او می‌خوابیدند و از اغلب آنان فرزند داشته و نام آنان در اسفار ذکر شده است، که عبارتند از: میکال دختر شاول ابیجایل همسر نابال کرملی اخینوعم الیزر عیلیة معکه دختر تلمای ملک جشور، جحیث، ابیطال، عجلة، بشثبع همسر اوریا الحثی ابیشیج الشونمیة و اگر اسفار درباره ابیشیج گفته است که داوود او را نشناخته است، یعنی به عنوان همسر با وی معاشرت نداشت، به خاطر این بوده است که داوود پیر شده و روزگاری درخشیده بود. (اخبار الایام الاول ۲۳: ۱)

اما آن زن در آغوش گیرنده و پرستار او بود و با هم‌دیگر معاشقه و هم آغوشی می‌نمودند.
- داوود همسران دیگری از اورشلیم داشته، که اسفار از ذکر و تعداد آنان سکوت کرده و شمار آنان حدود بیست همسر بوده است.

- و داوود زنان متعه و سُرّیه‌یی نیز داشت که تعداد آنان کم‌تر از (۴۰) زن نبوده است؛ بنابراین داوود (۲۹) همسر و (۴۰) زن متعه‌یی داشت، یعنی جمعاً ۶۹ زن.

این فرضیه و تقدیری معقول است که قول ربّ به ناثان نبی، که او را نزد داوود فرستاده بود، آن را تأیید و تقویت می‌کند، تا ناثان حجم جرم او را برایش مثل بزند، هنگامی که به وی گفت: «دو مرد بودند در یک شهر، یکی از آن دو غنی و دیگری فقیر بود و آن غنی گوسفندان و گاوان فراوانی داشت، امّا آن فقیر چیزی نداشت مگر یک میش کوچک» (صموییل الثانی ۱۲: ۱ - ۲)

بنابراین داوود زنان و همسران بسیاری داشته است و ذکر شمار ۶۹ زن برای داوود یک رقم فروتنانه به حساب می‌آید اگر با شرایط و احوال زمان او و خانواده‌اش مقارنه و مقایسه شود و فرزندش سلیمان علیه السلام همسران و متعه‌های او از صدها می‌گذشت؛ همان طوری که نوه‌اش، رحبعام، بن سلیمان ده‌ها همسر و متعه داشت و درباره این اخیر یعنی رحبعام، اسفار می‌گویند: «رحبعام معکة دختر ابشالوم را بیش از همه زنان و متعه هایش دوست می‌داشت، زیرا او هیجده همسر و شصت متعه داشت و برای او بیست و هشت پسر و شصت دختر به دنیا آوردند.» (اخبار الایام الثانی ۱۱: ۲۱)

درباره زنان سلیمان:

نویسندگان اسفار می‌گویند: «سلیمان همراه با دختر فرعون، از زنان غریبه بسیاری خوشش می‌آمد و دوست داشت که زنان غریبه بسیاری به اضافه دختر فرعون داشته باشد، که از این اقوام بودند، موآبیات، عمونیات، اودمیات، صدونیات حثیات و از ملت‌هایی که ربّ از آنان برای بنی‌اسراییل سخن گفته است:

شما بر آنان داخل مشوید و آنان بر شما داخل نشوند، زیرا آنان دل‌های شما را دنبال خدایانشان متمایل می‌گردانند و سلیمان با آنان با محبت چسبید و سلیمان هفتصد همسر آزاده و سیصد کنیز متعه‌یی داشت و زنانش دل او را به خود متمایل کردند.

در زمان پیری سلیمان، زنانش دل او را به سوی خدایان دیگری متمایل نمودند و دل او با ربّ خدایش، کامل نبود مانند قلب داوود پدرش. پس سلیمان به سوی عشتورث الاهه صدونیین و ملکوم رجس عمونیینی رفت و سلیمان در چشم ربّ، کار بدی کرد و به تمامی پیرو ربّ نبود مانند داوود پدرش. آن وقت سلیمان بنای مرتفعی بر کموش رجس موآبینی و مکوم رجس بنی عمون ساخت؛ و هم‌چنین سلیمان برای تمام زنان غریبه‌اش که برای خدایان خود آتش روشن می‌کردند و قربانی می‌نمودند، بنای مرتفع ساخت.

پس ربّ بر سلیمان خشم گرفت، زیرا قلب او از ربّ اِله اسراییل منحرف گردید آن ربّی که دو بار بر او ظاهر شد و به وی وصیت کرد که در این کار از خدایان دیگر پیروی ننماید و او وصیت ربّ را حفظ نکرد و بدان عمل ننمود.» (الملوک الاول ۱۱: ۱ - ۱۰)

نویسندگان اسفار سلیمان را در زمان پیریش کافر قلمداد کرده‌اند - پناه بر خدا - پس به نظر آنان اختیار یک هزار زن، عیب نبوده بلکه عیب و کمین گاه خطر در آن بوده که این زنان را از میان بت پرستان اختیار کرده است، بت پرستانی که خدای واحد برحق، ربّ اسراییل را نمی‌شناختند.

شایسته یادآوری‌ست که قرآن کریم حضرت سلیمان را از این تهمت ظالمانه خطرناکی که نویسندگان اسفار به وی چسبانده‌اند، تبرئه می‌نماید و این تهمت را از سخنان شیاطین قلمداد می‌نماید و گفته است:

﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا﴾

(بقره: ۱۰۲)

«و یهود از آن چه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی کردند و سلیمان کافر نشد و هرگز دست به سحر نیالود، ولی شیاطین کفر ورزیدند...»

درباره زنان هوشع، در کتاب‌هایشان مطالب زیر آمده است:

اول باری که رب با هوشع سخن گفت، ربّ به هوشع گفت: برو برای خود یک زن زنا و فرزندان زنا بگیر، زیرا زمین با ترک ربّ، مرتکب زنا شد. پس او رفت و جومر دختر دبلایم را گرفت، پس آبستن شد و پسری را به دنیا آورد و ربّ به وی گفت: او را به نام یزرعیل بخوان... سپس دوباره حامله شد و دختری را به دنیا آورد، پس به وی گفت: او را به نام لورحامة بخوان، زیرا من به بیت اسراییل رحم نمی‌کنم، بلکه آنان را بیرون می‌اندازم...

سپس لورحامة از شیر گرفته شد و آبستن شد و پسری به دنیا آورد، پس به وی گفت: او را به نام لوعمی بخوان، زیرا شما شعب من نیستید و من برای شما نخواهم بود (هوشع: ۱: ۲ – ۹) بعد از آن هوشع از طریق وحی الهی می‌گوید: «ربّ به من گفت: دوباره برو، دوست دار زنی را که محبوبه و رفیق و زانیه تو باشد، مانند محبت ربّ برای بنی‌اسراییل، درحالی که آنان ملتفت خدایان دیگری هستند و دوستدار دانه‌های مویزند.

پس آن را برای خود خریدم با پانزده شاقل نقره و با جومر و لثک شعیر و به وی گفتم: باید روزهای زیاد بنشینی و زنا نکنی و برای هیچ مردی نباشی و من نیز برای تو هستم.» (هوشع ۳: ۱ – ۳)

و به یقین هوشع پیمان را نقض کرد - آیا شایسته است که نویسندگان اسفار نقض پیمان کردند که این تهمت فواحش را به هوشع نسبت داده - و با تعالیم تورات مخالفت کردند که بر کاهن حرام می‌کنند، که با زن زناکار ازدواج نماید و نباید با بیوه زنان و مطلقه‌ها نیز ازدواج کند، پس به طریق اولی این کار بر هر نبیّی که ادّعا می‌کند پیام وحی را از خدا دریافت می‌کند، حرام است. شگفتا! برای کاهن حرام می‌دانند و آن را به انبیا نسبت می‌دهند!!!

به یقین ربّ به موسی گفت: با کاهنان بنی هارون سخن بگوی و بگو: با زن زنا پیشه یا آلوده ازدواج نکنند و با زنی که از شوهرش طلاق گرفته است نیز ازدواج نکنند و کاهن بزرگ باید زن دوشیزه بگیرد، اما نباید با بیوه زنان و مطلقه‌ها و آلوده‌ها و زنا پیشگان، ازدواج کنند و زن بگیرند.» (لاویین ۲۱: ۱ـ۱۴)

و به حقّ قرآن کریم به این مفتریان دروغگو می‌گوید:
﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ **(اعراف: ۲۸)**

«... خداوند هرگز به کار زشت فرمان نمی‌دهد، آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟»

این بود خبر هوشع نبی صاحب دو زن زنا پیشه!!! و این‌ها همه اراجیف نویسندگان اسفار است که بی شرمانه درباره انبیای خدا سخن گفته‌اند.

دکتر مصطفی السباعی رحمه الله می‌گوید:[1] «هنگامی که در «دبلن» ایرلند بودم در سال ۱۹۵۶، در آن جا از مؤسسه «الاباء الیسوعیین» بازدید کردم و من و مدیر آن مؤسسه گفتگوی طولانی با هم داشتیم و از جمله مطلبی که به وی گفتم این بود: چرا بر اسلام و پیامبر صلی الله علیه وآله اسلام حمله می‌کنید، به ویـژه در کتاب‌های مدرسه، به گونه‌یی که شایسته نیست، در چنین عصری گفته شود، در عصری که ملت‌ها هم‌دیگر را می‌شناسند و فرهنگ‌های مختلف با هم برخورد و ملاقات دارند؟!!

او جواب داد: ما غربیان نمی‌توانیم مردی را محترم بداریم که با ۹ زن ازدواج کرده است!! به وی گفتم: آیا شما برای حضرت داوود احترام قائل هستید و او را محترم می‌دارید و هـم‌چنین حـضرت سلیمان را؟ او گفت: آری! آنان نزد ما از پیامبران تورات هستند! گفتم: بی‌گمان داوود نـبی ۹۹ زن و همسر داشته است و با ازدواج او با همسر فرمانده‌اش اوریا، یکصد را کامل کرد و پیامبر خدا سلیمان همان‌طوری که در تورات آمده است هفتصد همسر آزاده و سیصد کـنیز مـتعه‌یی داشـته است، کـه زیباترین زنان زمان خود بوده‌اند، پس مستحق احترام شماست کسی که با یکهزار زن ازدواج کرده و کسی که با ۹ زن ازدواج کرده است شایسته احترام نیست؟!! که هشت زن از آنان بیوه بوده‌اند و بعضی از آنان علاوه بر آن پیرزن نیز بوده‌اند و نهمین آنان تنها دوشیزه‌یی بوده که در طول عمرش با او ازدواج کرده است.

او اندکی سکوت کرد، سپس گفت: من در تعبیر و بیان این مطلب اشتباه کردم، مقصودم این است که ما غربیان ازدواج با بیش از یک زن را جایز نمی‌دانیم و به نظر ما هرکس چند همسری را برگزیند، غریب الاطوار یا شهوت ران افراطی‌ست!!

گفتم: درباره داوود و سلیمان علیهما السلام و بقیه انبیای بنی اسراییل که هـمگی دارای هـمسران مـتعددی بوده‌اند از پدربزرگشان حضرت ابراهیم علیه السلام تا آخرینشان، چه می‌گویید، پس ساکت شد و هیچ جوابی نداشت...»

▣

ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله با بیش‌تر از یک زن در شهر مدینه و در کهولت سنّ وی بوده است و از نظر تاریخی معلوم است که پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از وفات خدیجه علیها السلام ازدواج نکرد مگر با سودة دختر زمعة تا این که به مدینه هجرت فرمود و چند همسری اختیار نکرد، مگر بعد از تشکیل دولت اسلامی و بعد از نیرو

---

۱. *المرأة بین الفقه و القانون* ص ۶۶.

گرفتن و استوار شدن آن و این چند همسری وی دارای اهداف اصلاحی و تشریعی خاصی بود که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

هم‌چنین از نظر تاریخی ثابت است که پیامبرﷺ با بانوی محترم خدیجهؓ ازدواج نمود؛ درحالی که او جوان بیست و پنج ساله‌یی بود و خدیجه بیوه زن چهل ساله‌یی بود و پانزده سال پیش از بعثت به پیامبری با وی زندگی کرد و سه سال پیش از هجرت، خدیجه وفات نمود و آن هنگام خدیجه شصت و پنج سال بود.

آیا معقول است که حکم کنیم به این که او مرد شهوترانی‌ست؛ درحالی که در بحبوحه جوانی و عنفوان مردانگی، نیروی جوانی خود را با ازدواج با زنی بگذراند که پانزده سال از وی بزرگ‌تر است؟!

پس چرا دشمنان اسلام تیرهای طعنه کینه‌توزانه خود را به سوی پیامبرﷺ اسلام نشانه می‌روند؛ درحالی که حقیقت را با روشن‌ترین معانی آن می‌دانند؟

آنان حقایق را تحریف و تغییر می‌دهند، تا کینه قدیمی و دشمنانگی فرومایه خود را نشان دهند!! پس اگر او بعد از گذشت عمر پنجاه سالگی چند همسری را اختیار فرموده و به سن کهولت رسیده است و به خاطر حکمت‌های اجتماعی و اغراض و اهداف تشریعی بدان مبادرت ورزیده، آیا باید ملامت شود؟! سپس با چه زنانی ازدواج فرموده است، مگر نه این است که بیوه زن بوده‌اند؟ مگر نه این است که پیرزنان فقیر و بی چیزی بوده‌اند؟

وقتی که قضیه چنین است، پس این همه دشمنی و اعتراض و انتقاد برای چیست؟ و این همه طعنه زدن و اتهامات پوچ از کجا سرچشمه می‌گیرد؟! آیا به حقیقت بر تعصب کورکورانه و کینه توزی نهان در قلبشان دلالت نمی‌کند؟! ای کاش! وقتی که اتهام می‌زنند با زبان حق و منطق باشد!! ای کاش! هنگامی که سخنان پوچ و بی اساس را عنوان می‌کنند، آن‌ها را با ترازو و میزان عقل سالم و شیوه علمی صحیح می‌سنجیدند و از عقل و علم پیروی می‌نمودند!! با وجود تمام این اراجیف و اباطیل بایستی از غیر مسلمانان، خردمندان با انصافی، به دور از تأثیرات تعصّب و هوی و هوس باشند که با زبان حق و منطق سخن بگویند و درباره چند همسری و زنان متعدد پیامبرﷺ پرده از روی حقیقت بردارند، از جمله آنان یکی «توماس کارلیل» است که در این مورد می‌گوید: «قطعاً محمد مرد شهوتران و پیرو شهوات نبوده، علی‌رغم این که از روی ظلم و به دور از حقیقت، بدان متهم گردیده است.

وای! چه قدر ظلم می‌کنیم و به اشتباه می‌رویم، اگر او را یک مرد شهوتران بدانیم و شهوت خواهی تصور کنیم که جز انجام آرزوهای شهوت‌پرستانه و لذّت جویی هیچ هدف و مقصدی نداشته است، وای! چه فاصله‌یی بین او و لذت جویی‌ها بوده است، هرچه باشد...»(۱)

---

۱. «تعدد الزوجات فی الاسلام» ص ۵۸ - ۵۶.

▣

اگر ما یک نگاه سطحی بیاندازیم برکسانی که پیامبرﷺ با آنان ازدواج کرده است در می‌یابیم که هریک از ازدواج‌های او ظروف و شرایط ویژه‌یی داشته، یا برای آن بوده است که بیوه زنی را پناه دهد یا برای این که دل کسی را خوش کند که خویشاوندانش کشته شده و قلبش شکسته است، یا برای دلجویی و جلب قلوب خانواده شان بوده است و با زینبؓ ازدواج نمود تا یک عادت ریشه دار جاهلی را که پسرخواندگی‌ست، باطل سازد و نابود کند و باید دانست زنانی که پیامبرﷺ با آنان ازدواج کرده است تمام آنان زنان بیوه‌یی بوده‌اند که قبلاً شوهر کرده‌اند، به جز عایشةؓ.

▣

کافی‌ست که بدانیم زنان نصف جامعه‌اند و قطعاً آنان نیاز به فرهنگ و آموزش دارند، درست مانند مردان بدون فرق و جدایی. این که یکی یا دو یا سه تا زن نمی‌توانند نقش ارشاد و راهنمایی مسائل دینی ویژه زنان و خانواده را ایفا کنند و دختران را در جامعه اسلامی جدید تعلیم دهند، پس این امر ایجاب می‌کند که بعضی از زنان به ارشاد و تعلیم به عنوان مرشدان و معلمان قیام نمایند، تا زنان نیز تمام چیزهایی که برای دین و دنیایشان سودمند است یادگیرند و بیاموزند، به ویژه در اموری که ویژه زنان است و شرم و حیا دارند از این که از پیامبرﷺ پرسش کنند، مانند احکام زناشویی و مسائل حیض و نفاس وقضایای جنابت و طهارت و... از جمله شواهد بر این مسأله چیزی‌ست که شیخین حدیثی از عایشةؓ روایت کرده‌اند که زنی از انصار درباره غسل حیض از پیامبرﷺ سؤال کرد، به وی دستور داد که غسل کند، سپس گفت: «خُذِی فِرصَة مِنْ مِسْكٍ، فَتَطَهَّرِی بها» یعنی یک تکه پنبه آغشته به مشک خوش‌بوی بردارید و با آن خویشتن را پاک سازید، آن زن گفت: چه طور بدان خویشتن را پاک سازم؟ گفت: خود را پاک سازید بدان!! باز هم گفت چه طوری؟ پیامبرﷺ گفت: سبحان الله!! خود را پاک کنید، عایشه گوید: آن زن را به سوی خود کشیدم و به وی گفتم: آن را بر جایگاه خون در شرمگاه بمالید.(۱)

پس پیامبرﷺ شرم داشت که به صراحت بگوید: پنبه خوش بوی شده با مشک را در همان مکان بگذار که خون حیض از آن خارج می‌گردد تا طهارت کامل صورت گیرد، پس عایشه او را به گوشه‌یی کشاند و مراد و مقصود را به وی فهمانید.

شواهد بر این قضایا بسیارند و کار تعلیم تنها مربوط به حیض و طهارت نیست آن گونه که بعضی می‌فهمند، بلکه شامل تمام چیزهایی می‌شود که سطح فرهنگ و دانش زن را از جنبه دینی بالا می‌برد و

---

۱. قبلاً تخریج شده است.

باید عبادات و معاملات و اخلاق را فراگیرند، پس زنان پیامبرﷺ بهترین مبلّغ از سوی پیامبر در روایت حدیث بعد از وفات او هستند.

این کیست که می‌گوید: یک همسر واحد می‌تواند، این بار سنگین و این وظیفه مهم را به تنهایی بر دوش کشد و تحمل نماید؟!! و کیست که منکر این حقیقت باشد بعد از این که حق ظاهر و آشکار شد و دلیل آن روشن گردید؟![1]

■

بعضی از منصفان غربی حقیقت چند همسری پیامبرﷺ را درک کرده‌اند و به اهداف والای آن پی برده‌اند، پس به طهارت و پاکی وی اعتراف کرده و از او دفاع نموده و اتهام‌هایی راکه در این باره به وی زده شده، ردّکرده‌اند و آن را ظلم و تجاوز بر حق دانسته و نظام چند همسری در اسلام را پسندیده‌اند.

سر میور (Sir William Muir) در کتاب خود حیات محمد گفته: «بی گمان تمام مراجعی که دردست داریم در وصف محمدﷺ متفق‌اند به این که در جوانی در رفتار خویش محترم و با حشمت بوده و در رعایت آداب در میان اهل روزگار خود، پاک و بی عیب و کم نظیر بوده است.»

خانم لورا فیشیا فاغلیری می‌گوید:[2] محمدﷺ در طول دوران جوانی که غریزه جنسی در بحبوحه نیرو و قوت خویش است، علی‌رغم این که در جامعه‌یی مانند جامعه عربی زیسته است آن جا که ازدواج به عنوان یک امر اجتماعی نبوده و چند همسری قاعده کلّی داشته و طلاق بسیار سهل و آسان بوده است جز با یک زن ازدواج نکرد و آن هم خدیجه بود که سنّ او از سنّ محمدﷺ بسیار بیش‌تر بوده و او در طول بیست و پنج سال زندگی زناشویی یگانه همسر مخلص و محبوب او بوده است و تا او بود با زن دومی ازدواج نکرد و با زنان دیگری نیز ازدواج نکرد، مگر بعد از وفات خدیجه و بعد از آن‌که به سنّ پنجاه سالگی خود رسید؛ علاوه بر این برای ازدواج هریک از همسرانش سبب و عامل اجتماعی یا سیاسی وجود داشت، زیرا با ازدواج با آن زنان قصد احترام نسبت به آن زنانِ متصف به تقوی داشت یا می‌خواست که پیوند زناشویی با بعضی از عشایر و قبایل دیگر برقرار سازد، به خاطر این که راهی جدید نسبت به گسترش و انتشار دین اسلام بگشاید، به استثنای عایشه، زنان دیگری که محمد با آنان ازدواج نموده است، نه دوشیزه و نه جوان و نه زیبا بوده‌اند، پس آیا آن شهوترانی‌ست؟! او مرد بوده و اِله نبوده است.

گاهی شاید رغبت و میل به فرزند پسر، همان چیزی باشد که او را به ازدواج‌های جدید کشانده باشد، زیرا پسرانی که خدیجه به دنیا آورد، پیش از خود خدیجه مُردند و بدون این که درآمد زیادی

---

۱. «تعدد الزوجات فی الاسلام» ص ۶۰ - ۵۸.

۲. «دفاع عن الاسلام» ص ۱۰۰ - ۹۹ به نقل از کتاب: «قالوا عن الاسلام» ص ۱۲۰.

داشته باشد، بار سنگین خانواده بزرگی را تحمل می‌کرد، لیکن او دائماً ملتزم به مساوات کامل درباره زنانش بود و هرگز در بین آنان فرق نمی‌گذاشت و عملکرد او اقتدا به پیامبران پیشین بود مانند موسی و غیر او، که به نظر نمی‌رسد کسی از مردم بر چند همسری آنان اعتراضی کرده باشد، آیا علت این که ما بر محمدﷺ اعتراض می‌کنیم بدین معنی نیست که نسبت به مسائل زندگی روزانه آن پیامبرانعليهم السلام جاهل و نادانیم، درحالی که هرچیزی از زندگی خانوادگی محمدﷺ شناخته شده است؟!

کلود کاهن می‌گوید:[۱] در نظر مورخ با انصاف، محمدﷺ از جمله شخصیت‌های نجیب و عالی مقامی‌ست که با شجاعت و اخلاص کوشید، که نهضتی عظیم در محیطی پدید آورد که در آن زندگی می‌کرد و تغییراتی در آن از نظر اخلاقی و فکری ایجاد کند؛ همان‌طوری که توانست در همان وقت به رسالت خویش کیفیتی بدهد، که برحسب طبیعت مردم و تقالید و آداب و رسوم آنان باشد همراه با فهم و نظم و سازمان دهی، به گونه‌یی که ضامن بقا و جاودانگی رسالت وی باشد که آن را به مردم مژده داده بود و بر ما واجب است که با بزرگداشت و احترام و تجلیل با وی ملاقات و برخورد داشته باشیم، زیرا به الهام و به قدرت هموار کردن مشکلات عمومی انسانی و غلبه بر مشکلات و سختی‌های شخصی ویژه خودش آراسته بود و چه بسا بعضی از جوانب زندگی او در ما، سردرگمی و آشفتگی برانگیزد و آن بر اثر منطق معاصر ماست و انتقاد و اعتراض ما بر شهوات دنیایی پیامبرﷺ تأکید می‌ورزد و اشاره می‌کند به همسران نه گانه پیامبرﷺ که بعد از خدیجه با آنان ازدواج کرده، لیکن ثابت شده است که قسمت اعظم این پیوندهای زناشویی، رنگ سیاسی و طبیعت سیاسی دارد و هدف از آن‌ها به دست آوردن حمایت بعضی از اشراف اقوام عرب بوده است.[۲]

ولاینر[۳] می‌گوید: پیامبرﷺ هنگامی که به سنّ بیست و پنج سالگی رسید، با زنی ازدواج کرد که چهل سال عمر داشت و این شبیه به یک زن پنجاه ساله اروپایی‌ست و این زن اولین کسی بود که به رسالت مقدس وی ایمان آورد و خدیجه بیست سال با وی ماند و هرگز پیامبرﷺ با زن دیگری با وجود وی ازدواج نکرد، تا این که او وفات کرد و هنگامی که پیامبرﷺ به پنجاه و پنج سالگی رسید، با یکی بعد از دیگری ازدواج می‌کند. لیکن منصفانه نیست که ما چیزی را که لایق و شایسته مرد بزرگی

---

۱. او در سال ۱۹۰۹ متولد شد و در رشته زبان‌های شرقی در دانشگاه سوربون فاغ التحصیل شد؛ هم‌چنین در مدرسه زبان‌های شرقی و مدرسه عالی معلمین و به عنوان محاضره کننده در مَدرسه زبان‌های شرقی در پاریس تعیین شد و به عنوان استاد تاریخ اسلام در دانشکده ادیان دانشگاه استراسبورگ در سال ۱۹۴۵ معین شد و در دانشگاه پاریس نیز. از جمله آثار او تعداد زیادی از بررسی‌ها و پژوهش‌ها در مجلات مشهور و بسیاری از نصوص تاریخی مهمی را تحقیق کرده است و مؤلفاتی درباره جنگ‌های صلیبی دارد.

۲. تاریخ العرب و اشعوب الاسلامیة ۱۸/۱ به نقل از کتاب: قالوا عن الاسلام ص ۱۲۶.

۳. یک پژوهشگر انگلیسی‌ست و بیش از یک دانشنامه دکتری در شریعت و فلسفه و لاهوت به دست آورده است و از استانبول و آستانه در سال ۱۹۵۴ دیدار کرده؛ همان‌طوری که در بعضی از کشورهای اسلامی سیاحت کرده و با علما و مسلمانان ملاقات داشته است.

چون او نیست به وی نسبت دهیم، او که این مدت از عمر خویش را با پاکی و پاک دامنی گذرانـد، بی‌شکّ برای ازدواج او در سنّ پیری اسباب و عوامل حقیقی وجود داشت، غیر از آن چه نویسندگان نصارا، به دروغ به او نسبت می‌دهند، شما گمان می‌کنید که این اسباب چه چیزی باشد؟!

بی‌شک این عوامل ناشی از شفقت و دلسوزی وی به حال زنان یارانی بوده است که در راه دین وی کشته شده بودند.(۱)

وِل دورانت می‌گوید: به یقین بعضی از ازدواج‌های او از کارهای نیک و رحمت نسبت به بیوه زنان فقیر و تنگ دستی بود که بیوه پیروان او یا دوستان او بودند و بعضی از آن‌ها ازدواج‌های سیاسی بود، مانند ازدواجش با حفصه دختر عمری که می‌خواست پیوندش با او محکم باشد و مانند ازدواجش با دختر ابوسفیان تا بدین وسیله دوستی دشمن دیرین خدا را به دست آورد و چه بسا امیدش آن بوده است تا بلکه پسری برایش به دنیا بیاورند.

به سبب جهالت و دشمنی، «فولتیر» نمایشنامه‌یی به عنوان «محمد» نوشت که بی شـرمانه در آن نسبت به وی ناسزاگویی زشتی نمود و آن را به «بابا بندکت» چهاردهم هدیه نمود که از سال ۱۷۴۰ تا سال ۱۷۵۷ سمت «بابویت» داشت و گفت:

«بگذار استغفار قداستت برای بنده فروتن و خاضعی باشد که بیش از مردم شیفته و شگـفت زده فضیلت اوست، اگر جرأت و گستاخی کرده است که به رئیس دیانت چیزی را تقدیم دارد که بر ضد مؤسس یک دیانت دروغین بربری نوشته است و تقدیم است به کسی که غیر از وکیل رب السلام است، در حقیقت می‌توانیم که نقد و انتقاد خود را متوجه قوت پیامبر دروغین و غلط‌های وی نمایم بگذار قداستت به من اجازه دهد، در این که کتاب و مؤلفش را در پیش پای تو بیندازم. زانو می‌زنم و پاهای قدیست را می‌بوسم» فولتیر: ۱۷ اغطس ۱۷۴۷.

سپس زمان چرخی خورد و دوران گردشی نمود و «فولتیر» کتاب‌هایی را تحقیق و مطالعه نمود - همان‌طوری که مسیح گفته بود - و فهمید و یادگرفت و موضع‌گیری خویش را نسبت به پیامبر ﷺ صد و هشتاد درجه تغییر داد و این تغییر موضع‌گیری خویش را در کتاب خود اسناد یقینی اسلام اعلان نمود و روی جلد آن کتاب را با آیه‌یی از قرآن کریم مطرز نمود:

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ (مرسلات: ۵۰)

«و اگر آن‌ها به این قرآن ایمان نمی‌آورند، پس به کدام سخن بعد از آن ایمان مـی‌آورند.» «فـولتیر» بـه خوانندگان مسیحی خود می‌گوید: «چگونه کتابی را تحقیر می‌کنید که بـه سـوی فـضیلت و تـزکیه و رحمت دعوت می‌کند؟! کتابی که رضوان برتر - رضوان خدای را - جزو پاداش کسانی قرار می‌دهد که کارهای شایسته می‌کنند و در آنان کمالات ذاتی فراهم می‌گردد؟!!

۱. «دین اسلام» ص ۱۳ - ۱۲ به نقل از کتاب: قالوا عن الاسلام ص ۱۳۴.

بی گمان آنان که به قرآن کریم اعتراض و انتقاد می‌کنند قطعاً آن را نخوانده‌اند!!

کتاب قاموس فلسفی «فولتیر» چاپ ۱۸۲۲، جزء (۶)، ص ۴، خطاب به متعصبان غربی ضد اسلام می‌گوید: «سخن خود را برای شما تکرار می‌کنم ای نادانان نفهم و کودن! ای کسانی که فریب نادانان نفهم را خورده‌اید! که به شما فهمانده بودند که عقیده محمدﷺ عقیده لذات و شهوات است و برپایه شهوات مادی استوار است؛ درحالی که این توصیف بیش از هر چیزی، از وصف او به دور است، به یقین در این زمینه فریب خورده‌اید؛ همان‌طوری که در زمینه‌های متعدد دیگری نیز فریب خورده‌اید... ای اسقف‌ها و رهبان‌ها و کشیشان:

اگر بر شما قانونی فرض شود که خوراک و طعام را بر شما حرام کند، از ساعت چهار صبح تا ده غروب در ماه یولیو یعنی در گرمای شدید تابستان هنگامی که ماه رمضان در آن فصل واقع شود و اگر قمار بازی را بر شما حرام کند و قمار بازی کردید مستحق لعنت خدا شوید و اگر شراب و تمام مسکرات را با تهدید به همان پاداش، بر شما حرام نماید و اگر حج بیت الله الحرام را در صحرای سوزان مکه فرض نماید و اگر اعطای (۲/۵٪) از دارایی شما را به فقیران فرض کند و اگر شما از تعداد هیجده همسر احیاناً لذت ببرید و برخوردار باشید و کسی بیاید چهارده تا از همسران شما را حذف کند، آیا برای شما ممکن است که خالصانه ادّعا کنید، که این شریعت، شریعت لذات و شهوت‌هاست؟!»[1]

هنری دی کاستری می‌گوید:

«بی گمان مردم درباره زیان‌های چند همسری نزد مسلمانان بسیار مبالغه کرده‌اند اگر نگوییم آن چه را در این مورد بدانان نسبت داده‌اند نادرست است و این چند همسری نیست، که در شرق این رذیلت‌های رسواگرانه را پدید آورده بلکه معقول آن است که بگوییم چند همسری از آن می‌کاهد؛ به علاوه من نمی‌دانم اگر این رذایل در غرب بیش‌تر باشد، چه می‌گویند، بلکه این درست نیست که به اسلام چسبانده شده است، به وسیله سیاحانی که کار نادرستی را در فردی می‌بینند و آن را بدون اثبات تعمیم می‌دهند و همه مردم مسلمان را بدان چوب می‌رانند و اگر - (به قول سعدی بزرگ: شنیدستی که گاوی در علف‌خوار × بیالاید همه گاوان ده را) - تعمیم‌های سطحی نبود، چیزی نمی‌یافتند که علیه آنان تألیف کنند و واقعیت آن است که رذیلت‌های رسواگرانه در هر امّتی موجود است و گاهی از این رذایل در پاریس و لندن و برلین بیش از تمام مشرق زمین روی می‌دهد، زیرا پیامبر اسلام هنگامی که آن‌ها را تحریم کرده آن‌ها را از گناهان سبک نشمرده است.»

«به راستی خطای رسواکننده و مبالغه و زیاده روی‌ست این که می‌گویند: عقد ازدواج نزد مسلمانان، معامله‌یی‌ست که زن در آن به فروش می‌رسد و به صورت مملوک و برده شوهرش در می‌آید بر عکس این عقد ازدواج، به زن حقوق معنوی و اخلاقی و حقوق مادّی می‌بخشد که شأن و منزلت زن را در

---

۱. مجلة «الهلال» شماره شعبان ۱۳۹۸ هـ - اغطس ۱۹۷۱ م، به نقل از کتاب تعدد نساء الانبیاء، ص ۵۲۴ - ۵۲۳.

موقعیت اجتماعی بالا می‌برد.» قرآن کریم نه تنها در نظام چند همسری عدد آن را محدود کرده، بلکه ازدواج برای زمان محدودی - صیغه - راکه نزد عرب‌ها معمول بوده، نیز حرام کرده است و این خود یک نوع شبه تحریم طلاق است برای زن، زیرا معاشرت با زن جز با شرایط مخصوصی جایز نیست. «بی‌گمان ما اگر به زمان پیامبر اسلامﷺ و مکان ظهور وی برگردیم هیچ عملی را مفیدتر نسبت به زنان نمی‌یابیم، از آن چه محمدﷺ برای آنان آورده است، پس به یقین زنان مدیون پیامبرﷺ خود برای کارهای بسیاری هستند و در قرآن کریم آیات بسیاری درباره حقوق آنان و آن چه نسبت بدانان بر مردان واجب است، آمده و خواننده در همه‌ی این آیات میزان اهتمام به جلوگیری از عوامل فساد ناشی از معاشقه بین مسلمین را می‌بیند، تا شوهران و پدران را در راحت و نعمت قرار دهد و به یقین برای مسلمانان اخلاق مخصوصی پدید آورده، برابر عمل بدان چه در قرآن‌کریم یا احادیث صحیح نبوی آمده است و در وجود مسلمانان صفات حشمت و حیا و وقار و متانت را به وجود آورده است.

این درست مغایر با آداب و رسوم ملت‌های متمدن امروزی‌ست و نابودکننده چیزهایی‌ست که ممکن است از تمایل شرقیان به شهوات حاصل شود، اگر این تعالیم و آموزه‌ها و فرض‌ها و تکالیف اسلامی نبود و فرق میان حجب و حیا و حشمت نزد مسلمانان، با آن چه نزد مسیحیان است مانند فرق بین زمین و آسمان است.»(۱)

لایتنر می‌گوید: «به یقین ازدواج نزد مسلمانان از تهمتی که نویسندگان نصرانی، به آنان می‌زنند بری‌ست و این که می‌گویند: برای ازدواج و طلاق حدّی قائل نیستند، این گفتار آنان نادرست است و طلاق نزد مسلمانان یک امر آسان نیست علاوه بر وجود حکمین و دو داور، بر مرد واجب است که مقدار مهریه‌یی که هنگام عقد نکاح معیّن شده است، به وی بپردازد و این مهریه معمولاً بیش‌تر از آن است که شوهر به آسانی بتواند آن را فراهم آورد، پس زن به سبب اسلام ایمن از طلاق است. بی‌گمان نصرانیان ازدواج را یک امر روحی می‌بینند و با وجود این می‌بینیم که عقد نکاح نزد مسلمانان بیش‌تر محترم است تا در کشورهای مسیحی و بر خلاف میل خود می‌گویم که من (۵۴) سال میان مسلمانان سکونت داشته‌ام از سال (۱۸۴۸ م) با وجود سهل انگاری در کار طلاق نزد آنان و دشواری آن نزد نصرانیان، امّا به یقین مسایل طلاق نزد نصرانیان خیلی بیش‌تر از طلاق نزد مسلمانان است و من می‌گویم: به حقیقت شفقت و دلسوزی و نیکی نزد مسلمانان نسبت به خانواده و غریبان و پیران و دانشمندان، به راستی نمونه‌یی‌ست، که نصرانیان باید بدانان اقتدا کنند و واجب است که از آنان پیروی نمایند.»

«اما تعدد زوجات و نظام چند همسری... بی‌گمان با قطع نظر از منافع حقیقی آن، زمانی که تعداد زنان بیش‌تر از مردان هستند، تعداد زنان را کاهش می‌دهد؛ هم‌چنین تعداد زنان روسپی و فاحشه و

---

۱. الاسلام خواطر و سوانح، ص ۵۹ - ۵۶.

زیان‌های آنان را کاهش چشمگیری می‌دهد و از زاد و ولد فرزندان نامشروع و ولد الزنا به شدّت جلوگیری می‌نماید. برای ما ممکن نیست که منکر آن باشیم که بیش‌تر مسلمانان دارای یک همسر هستند و سبب آن هم تعلیم و آموزه دین اسلام است، به یقین محمد صلی الله علیه و آله از میان امّتی برخاست که تولد دختر را شرّی بزرگ برای خود می‌شمردند؛ هم‌چنین بعضی به زنده به گور کردن دختر بچه‌یی که تازه به دنیا آمده بود، اقدام می‌کردند و در مورد ازدواج، حدّی نبوده که بدان بسنده کنند و زن را جزو کالای خانه به حساب می‌آوردند و او را بعد از مرگ شوهرش به ارث می‌بردند و پیامبر صلی الله علیه و آله برای این وضع حدّ و مرزی تعیین فرمود، پس مرد نمی‌توانست با بیش از چهار زن ازدواج کند و آن هم به شرط مراعات مساوات میان آنان در هر چیزی. پس اگر مرد تمام شرایط را نداشته باشد برای او مباح نیست که با بیش از یک زن، ازدواج نماید و هرکس در شریعت تدبر نماید می‌بیند که مردم را تشویق کرده است، که تنها با یک زن ازدواج کنند و به حقیقت مقام زن را ارج نهاده و جایگاه خاصی برای وی قایل شد، زیرا زن پیش از محمد صلی الله علیه و آله به عنوان کالا محسوب می‌گردید و هم‌چون کنیز و برده و مملوک با وی رفتار می‌شد، اکنون در پرتو شریعت محمد مالک شده و حکم او مؤید و حقوق وی محفوظ است.»

«اما درباره رهبانیت: اصلاً رهبانیت در اسلام وجود ندارد و تقریباً یک زن ازدواج ناکرده دیده نمی‌شود و در قصاص زنا، مرد و زن هر دو با هم مساوی هستند و شریعت اسلامی اجازه نمی‌دهد که نسبت به فرزندان کنیز و جاریه اهانت شود و آنان از پدران خود، مانند فرزندان زن آزاده ارث می‌گیرند و در اسلام جایی برای زنان فاحشه و فاجره وجود ندارد و قانونی نیست که انتشار زنان روسپی را مباح گرداند و شب نشینی‌های عمومی مسلمانان بسیار بهتر است، از آن چه در اروپا وجود دارد و گفتگوی شبانه جوانان مسلمان، در مدارس بهتر و پاک‌تر از گفتگوهای شبانه جوانان ماست و بهتر است که حق گفته شود، بی گمان بسیاری از سخنان جوانان انگلیسی را اگر کسی در کشورهای اسلامی بگوید قصاص و کیفر داده می‌شود و زن مسلمان حقوق شرعی و قانونی‌اش بهتر از حقوق زن انگلیسی‌ست.»(۱)

عبدالله کویلیام می‌گوید:

«بی‌گمان زعمای نصرانیت، دین مسیح علیه السلام را تحریف کرده‌اند و هرگونه که خواسته‌اند آن را مبدّل نموده و عقاید دیگری را از جانب خود پدید آورده و در مقابل شهوات بشری تظاهر به مقاومت کرده‌اند به سبب رهبانیت و ازدواج نکردن و آن‌ها را پرده و پوششی برای فسق و فجور خود قرار داده‌اند، تا این که مردم گمراه شده و برای خداوند قهار و یگانه شریک قرار داده و بسیاری از این قدیسین و رهبانیان را ارباب غیر از الله قرار داده‌اند و هنگامی که اسلام آمد، ریشه این خزعبلات و

---

۱. دین اسلام، ص ۱۵ - ۱۰ به نقل از کتاب: «قالوا عن الاسلام» ص ۴۲۹ - ۴۲۸.

یاوه‌گوییها را بَرکند و همه این اباطیل را نابود نمود و حجت‌های ثابتی برای زشت شمردن زن نگرفتن و ترک ازدواج بر پاکرد و ازدواج شرعی را دلیلی بر تقوای الهی و تقوای حقیقی قرار داد و این که ازدواج را از اولویت‌های قواعد دینی به شمار آورد، زیرا در آن قدرت خالق و وحدانیت و شکوه وی متجلی می‌باشد، پس اسلام همان دینی‌ست که بر ازدواج تشویق می‌نماید و رهبانیت را باطل می‌سازد.»

«اما درباره چند همسری، بی‌گمان حضرت موسی عليه السلام آن را تحریم نکرده و داوود عليه السلام خود بدان عمل نموده و آن را آورده و آن را گفته است و در «عهد جدید» یعنی در انجیل نیز تحریم نشده است، مگر در دوران نه چندان دور و به یقین محمد صلى الله عليه وسلم مبالغه و غلوّ در آن را در حدّی محدود متوقف کرد، به هر حال مسأله چند همسری، امر شاذّی‌ست که در کشورهای اسلامی متمدن بدان عمل می‌شود و این نظام با تمام سخنان پوچی که درباره آن گفته شده است، خالی از فایده نیست، قطعاً به زندگی زن و حفظ حیات او کمک کرده و در شریعت برای زن کمک خوبی آورده است و چند همسری در کشورهای اسلامی گناهش خیلی کم‌تر و زیان و ضررش سبک‌تر از خبائث و آلودگی‌هایی‌ست که ملت‌های مسیحی زیر پرده مدنیت مرتکب آن می‌شوند، ما باید اولاً چشمان خود را بر روی حقیقت باز کنیم سپس برای بیرون آوردن خاشاک از چشم دیگران اقدام کنیم.» «در قرآن آمده است:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا﴾ (نساء: ۳)

«هرگاه بیم داشتید که نمی‌توانید در بین همسران متعدد عدالت را مراعات کنید فقط با یک زن ازدواج کنید.»

و این درباره مسأله چند همسری‌ست که شما از آن بر مسلمانان از روی ظلم و تجاوز از حقّ انتقاد می‌کنید زیرا شکّی نیست که شما جاهل و نادانید نسبت به عدالت پیامبر صلى الله عليه وسلم در میان همسرانش - رضای خدا بر آنان باد - و محبت و توجه وی به همه آنان به طور مساوی و غافلید از آن که به مسلمانان انصاف در میان آنان را یاد داد؛ به علاوه قرآن کریم به چند همسری دستور نداده، بلکه در آیه‌ی فوق منع می‌کند و تهدید می‌کند کسی را که عدالت را مراعات نمی‌کند، لذا امروز تمام مسلمانان را می‌بینی که جز اندکی از آنان، جز با یک زن، ازدواج نمی‌کنند، از ترس این که مبادا گناهی را مرتکب شوند که قرآن از آن انذار نموده است و اگر مسلم بدانیم، که عدم چند همسری برای معاشرت دنیایی موافق‌تر و مناسب‌تر است، از تکرار آن، ما بدان عمل نمی‌کنیم بدان شکلی که امروز در اروپا متعارف است که ازدواج را منحصر به یک زن می‌دانند، به خاطر عمل به قانون، اما چند همسری غیر شرعی دیگری را در پشت دیوار می‌گیرند.»(۱)

سرلشکر احمد عبد الوهاب می‌گوید:(۲)

۱. «العقیدة الاسلامیة» ص ۱۹ به نقل از کتاب: «قالوا عن الاسلام» ص ۴۲۶.
۲. «تعدد نساء الانبیاء» ص ۵۲۵.

بی‌گمان خلاصه موضع‌گیری‌های جاهلان نسبت به حقیقت اسلام و پیامبر ﷺ آن است که دکتر میجیل ایرناندث در پژوهش خود گفته است، که آن را در کنفرانس گفتگوی اسلامی مسیحی ایراد کرد، که آن کنفرانس در قرطبه اسپانیا منعقد گردیده بود در سال (۱۹۷۷ م) تحت عنوان: «ریشه‌های اجتماعی و سیاسی برای صورت دروغین و نادرستی که مسیحیت درباره پیامبر اسلام محمد ﷺ پدید آورده بود» و از جمله اقوال اوست: «هیچ صاحب دعوتی نیست که در معرض اهانت و توهین ظالمانه در طول تاریخ قرار نگرفته باشد و محمد ﷺ بیش از دیگران مورد این تهاجم واقع شده است و بی‌گمان این افکار پوچ پیرامون اسلام و مسلمین و پیامبر آن محمد ﷺ استمرار یافته که شامل خرافات و یاوه گویی‌هایی‌ست، که کینه توزانه است.»

■

اگر وضعیت کسانی را که پیامبر ﷺ پاک و مطهر ما را توصیف و متهم کرده‌اند، به این که او دنباله رو شهوات بوده است، بررسی کنیم، می‌بینیم، که آنان مبتلا بدین رذیلت‌ها و دردهایی هستند که اشرف مخلوقات را بدان متهم می‌کنند و خودشان از صفات فرومایه خود در رنج می‌باشند و آن‌ها را به گرامی‌ترین آفریده روی زمین نسبت می‌دهند؛ همان‌طوری که شاعر گفته است: «رمتنی بدائها و انسلّت» یعنی درد خویش را به من نسبت داد و خود در رفت.

دکتر یونس عوض در کتاب خود: شورش و انقلاب اندیشه می‌گوید: «بوی گند چندش آور روسیاهی‌ها در «روما» مرکز «بابویت»، مشام‌ها را پر کرده است. اصل در عقیده «کاتولیکی» آن است که مردان دینی و روحانیون ازدواج نکنند و راهبان و کاردینال‌ها و پدرها برای الله سه نذر می‌کنند، روزی که وارد دروازه دیر و دَرِ دَیر می‌گردند:

نذر عفّت و پاکدامنی و نذر فقیر ماندن و نذر اطاعت از الله.

اینک ما «پدر اسکندر ششم» را می‌بینیم که در سال ۱۵۰۳ - ۱۴۳۱، در روز روشن و آشکارا سه فرزند نامشروع و حرامزاده دارد که عبارتند از: سزار بورجیا درق اوربینو (۱۵۰۷ - ۱۴۷۵) و لوکریس بورجیا (۱۵۱۹ - ۱۴۸۰) و دون کاندیا!!!

پس می‌بینیم که «پدرها» سند و قباله مغفرت و آمرزش الهی را می‌فروشند و مخالفان خود را با قرارهای محرومیت می‌ترسانند و تهدید می‌کنند و مردان دین و روحانیون از رییس کلیسا گرفته تا می‌رسد به کوچک‌ترین کاهن کلیسا، مال‌های فراوان می‌اندوزند و ملک و آب برای خود نگه می‌دارند.

به راستی کلیسا در عصر «سافونادولا» (۱۴۹۸ - ۱۴۵۲) بدنام شده است حتی مردم درباره کشیش جوک می‌گفتند و به مسخره می‌گرفتند و می‌گفتند: بی گمان خوش نامی او با انتساب به کلیسا منافات دارد و نام مردان دین، مرادف بود با طفیلی بودن و تنبلی و توده مردم صدای زنگ دیرها را تقلید می‌کردند و می‌گفتند: داندو! داندو! یعنی دور است! دور است! هات! هات!...

و جانشین «پدر اینوتشنتو» هشتم - که بر کرسی بابوی از سال ۱۴۹۲ - ۱۴۸۴ نشست - جوش چرکین فساد بود، هم‌چون ولایت جانشینش «زیرالنّساء بابا اسکندر» ششم و به حقیقت «اینوتشنوتوی هشتم» مشهور بود به این که یک مرد خوشنام بد عهد و پیمان است؛ هم‌چنین اولین پدری بود که آشکارا به فرزندان نامشروع خود اعتراف کرد و عادتش این بود که املاک خانواده‌اش را گسترش می‌داد، که تمام این رذایل و پستی‌ها، در کشورهای بابوی به صورت آداب و رسوم درآمده بود، حتی این که تغییر اسماء «پدرها» چیزی به حساب نمی‌آمد و تمام آنان در شهوت و سلطه و تملک املاک و روی آوردن به لذّات با هم مساوی بودند.» و «رولاندینتون» اشاره‌یی سریع از وضع آنان را به ما می‌دهد که به کجا رسیدند و از جمله چیزی که برای علاج آن، پیشنهاد کرده بود، می‌گوید: «ممکن است انسان درک کند، که «لوثر» تا چه اندازه شأن و منزلت ازدواج را بالا می‌برد و آن را بالاتر از «عزوبت و عدم ازدواج» قرار می‌دهد، عزوبتی که آن را عیبی دانسته که فرار از مسؤولیت اجتماعی‌ست و به حق دفاع او از ازدواج در آغاز هجومش بر ترک دنیای مردان روحانی و راهبان سخت بود و سبب‌اش این بود که کارهایی که انجام می‌دادند، بسیار زشت بود و پرداختن مردان روحانی به شهوترانی و رفیقه گیری، در هر مکانی مشاهده می‌شد، بدین اعتبار که آن شرع و قانون مقبولی‌ست، همان گونه که از انحرافات بسیار شاذّ جنسی چشم پوشی می‌کردند بدون کم‌ترین مبالاتی بدان.

به یقین این رذالت‌ها و پستی‌ها، کلیسا را در قرون وسطی نابود کرد و از بین برد...

و «لوثر» در پیکار علیه این فسادها، بی‌گمان تأکید ورزید بر این که اجازه دهد که «پولس» به عنوان علاج و چاره ازدواج کند پس می‌گفت: بی‌شک نبض جنس تا بدان حد قوی‌ست که جز تعداد اندکی قدرت عفّت و پاکدامنی ندارند. گاهی بعضی از مردم از شهوت جنسی دوری می‌کنند، امّا برای این که عضوی از کلیسا بشوند مقتضی این بود که از تسلط جنس آزاد شوند و کسی قدرت این را ندارد، مگر آنان که قوت و قدرت بدانان بخشیده شده است.

لذا گاهی مردی که ازدواج کرده است، بیش‌تر از راهب عفت و پاکدامنی دارد؛ همان‌طوری که عصمت فرض شده بر کسانی که نعمت عفّت بدانان بخشیده نشده است، به درستی این کار مانند حکم جهنم بر آنان است، یا این که به زودی عذاب مطهر بکشد، پس حق نیست که «پدر» بعد از امروز مذکری و مؤنثی را از ازدواج با هم منع کند، مگر زمانی که حق داشته باشد که او انسان را از خوردن و نوشیدن منع نماید، بلکه قطعاً ازدواج با دو زن نیز گاهی بدان اجازه داده می‌شود، به عنوان علاج و چاره مشکل ارتکاب گناه، یعنی به عنوان بدیل پیوند جنسی غیر مشروع.»

ما دیدیم که نتیجه تشریعات و قوانین سرکوب غریزه جنسی و تجاهل از آن، چه شد و چگونه واقعیت، از تمرد نیرومند علیه این قوانین پرده برداشت و انحرافات جنسی طبقات روحانی را فاش نمود، آنان که فرض بر این بود که نمونه‌های برجسته باشند و بدانان اقتدا شود و اسوه و الگوی اخلاقی

باشند و در مواجهه با واقعیت، اندیشه جدّی دعوت به ازدواج به جای این ادعاهای پوسیده‌یی که مورد تنفر بود شروع شد، بلکه بیش‌تر از آن، ازدواج مرد با دو زن را نیز به عنوان یک راه حلّ شرعی مباح دانستند، به عنوان جلوگیری از سقوط در گنداب زنا و این را آشکارا اعتراف به نظام چند همسری به عنوان سوپاپ اطمینان و امنیت اجتماعی دانستند که به وقت لزوم برای حفظ بنیه جامعه سالم مورد استفاده قرار گیرد، تا روابط و پیوندهای جنسی میان مرد و زن، به جای این که در پرده نهانی صورت گیرد، آشکارا و قانونی واقع شود، که همه مردم ببینند و بشنوند، به جای پیوندهای سرّی گناهکارانه‌یی که موجب اختلاط نَسَب‌ها با هم می‌شد، در نتیجه حقوق و کرامات انسانی ضایع می‌گردید.

در مدت یک سال - ما بین نیمه ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ - در ایالات متحده امریکا بعضی از فسادهای رهبران مذهبی تبشیری مسیحی فاش شد که مدّت طولانی پژواک آن، بر سر زبان‌های مردم بود و دهن به دهن می‌گشت و از عالم تبشیری مسیحی پرده برداشت، همان امپراتوری‌های بزرگی که عیاشان و دنیاپرستان حرفه‌یی و حیله گر و نیرنگ بازی دارد و باندهای مخصوص خود را دارند و مجله «الشاهر» در تحقیقات ماهانه‌یی که انجام داده بود درباره تجارت مبشران مسیحیت، کشف کرده بود که این دنیای تبشیری، دنیایی سرشار از حیله گری و نیرنگ و فساد و خیانت و دزدی و تهدید و دروغ و نفاق و مباشرت جنسی و خیانت‌های زناشویی و تجاوزات جنسی به زور و به عنف و خوش گذرانی و اسراف و اندوختن ثروت‌های هنگفت بوده است، دنیایی از رسوایی کسانی که در کشور خودشان مشهورتر از ستارگان سینما و تلویزیون و نمایشنامه و تئاتر بوده‌اند، مردان و زنانی که بر عقول ده‌ها میلیون نفر مسلط هستند و بر بازار مالی هنگفتی اشراف دارند، که حجم آن کم‌تر از دو میلیارد دلار سالانه نیست. بی‌گمان رسوایی‌های عالم تبشیری فراوان و دارای جنبه‌های مختلف و متداخل می‌باشند که تمام آن‌ها منتسب به عالم واحدند و هرگاه یک فضیحت و رسوایی آشکار شود سلسله‌ای از فضایح و رسوایی‌ها، به دنبال آن می‌آید، در زیر نمونه‌هایی از آن‌ها را ارائه می‌دهیم:

جیمی و تیمی بیکر:

تیمی بیکر عادت داشت که بر صفحه‌های تلویزیون در کنار همسرش جیمی ظاهر شود هنگامی که پند و اندرزهای خود را به میلیون‌ها نفر ارائه می‌داد و وقتی لباس بحری - مایو - می‌پوشید و به گفته خود آشکارا می‌گفت: بر ماست جذاب باشیم و گردهای خوشبو استعمال کنیم و لباس مایو و لباس شنا چیز بدی نیست!

از عادات همیشگی جیمی این بود که به میلیون‌ها انسان ساده می‌گفت: کمک‌های خیریه و تبرعات خود را برایمان بفرستید، خداوند شما را مساعدت می‌نماید!! و میلیون‌ها نفر به گفته او پاسخ مثبت می‌دادند و میلیون‌ها دلار به حساب او واریز می‌شد و در سال ۱۹۸۰ چنان پیش آمد که جیمی بیکر و

همسرش در معرض یک مشکل خانوادگی خطرناکی قرار گرفتند، که آن را در صفحه‌های تلویزیون نشان دادند و تیمی در آن عرضه نمود که شیطان او را به دام انداخت و او موادّ مخدر را مصرف نمود.
و شیطان بار دیگر در میان این زن و شوهر وارد شد، هنگامی که جیمی با دختر جوانی آشنا شد به نام «جسیکا هاهن» و شیفته وی شد و او را فریب داد و هنگامی که آن رسوایی بر ملا شد، توجیه وی بر آن ـ که از کارهای جنسی وی با زنانِ روسپی حرفه‌یی پرده می‌داشت ـ این بود: «جسیکا» از مواهب زنان حرفه‌یی برخوردار است!! سپس «جسیکا» گفت: او مرا وادار کرد که نبیذ مخلوط با مواد مخدّر بنوشم، سپس لباس از تنم درآورد و مرا مجبور کرد که با وی معاشقه و بازی کنم، پس نتوانستم در برابر وی مقاومت کنم، به یقین مدت یک ساعت کامل باهم معاشرت و مباشرت نمودیم و بعد از آن احساس کردم که مانند یک ساندویچ همبرگر دور ریخته شده‌ام که کسی بدان تمایلی ندارد!
و بعد از آن «جسیکا» تصمیم گرفت، که از «بیکر» به دادگستری شکایت ببرد، سپس «بیکر» به وی پیشنهاد نمود، که با وی معامله‌یی نماید که به موجب آن مبلغ بیست هزار دلار نقد به وی بپردازد، به اضافه بیست و پنج هزار دلار در بانک که به نام وی حسابی باز کند، با بهره ماهیانه‌اش، در مقابل تا بیست سال از این قضیه سکوت نماید لیکن بازتاب و پژواک رسوایی آن به گوش یک مبشر و مبلغ مسیحیت رقیب وی رسید، که «جیمی سواجارت» بود که «بیکر» او را از برنامه تلویزیونی خویش طرد کرده بود و برنامه‌یی را رهبری کرد که او را مجبور به استعفا از مؤسسه تبشیری مسیحیت نمود به زعم این که او می‌خواهد حسن شهرت و آوازه مبشران مسیحی را حفظ نماید!! پس بیکر در فوریه ۱۹۸۷ م. از مقام خویش استعفا نمود.
بعد از این که این گردباد اندکی خوابید، «بیکر» بر تلویزیون ظاهر شد تا اعلان نماید که سواجارت می‌خواهد بر ضد وی اقدام کند یا دست بگذارد بر مبلغ ۱۲۹ میلیون دلار درآمد سالیانه مؤسسه تبشیری مسیحیت و پاسخ ردّ سواجارت بسیار سخت بود مثل عادت او به اعتبار این که خود را به عنوان حامی تبشیری مسیحیت در آمریکا قرار داده بود، پس گفته خویش را تکرار کرد به این که وقت آن رسیده است، که خانه را باید از داخل پاک و پاکیزه نمود و این که ممکن نیست که این نمایش خنده دار رسواگرانه استمرار یابد و این که این سرطان واجب است که از جسد مسیح ریشه کن شود!!! و مبشران و مبلغان تقسیم شدند، بعضی با «بیکر» و بعضی دیگر با «سواجارت» بودند و «مارفن جورمان» مبشر و مبلغ مشهور نیویورک، فرصت را غنیمت دانست تا حساب‌های قدیمی خویش با «سواجارت» را تسویه نماید، پس به سختی و با خشونت به وی هجوم آورد و از وی مطالبه خساراتی نمود، که از ۹۰ میلیون دلار کم‌تر نبود که به سبب زیان‌های ناشی از حملات سواجارت، به وی ملحق گردیده و او را به خیانت‌های مکرر زناشویی متهم کرده است؛ درحالی که «جورمان» خودش در برابر میلیون‌ها مردم بر صفحه‌های تلویزیون اعتراف نموده، که جز یک بار مرتکب این خیانت نشده و بعد از آن توبه کرده است!!!

و بعد از سقوط «بیکر» رسانه‌ها شروع کردند به جستجو و تحقیق از گذشته وی و از شیوه زندگیش و کشف شد که او خانه‌ها و منازل بزرگ و با شکوهی در «کالی فرنیا» و «فلوریدا» دارد و این که دیوارهای بعضی از آن‌ها طلاکاری شده است و این که همسرش و او در یک زندگی اشرافی و اسرافی بدون حد و مرز به حساب خیرات و تبرعات پیروان و مردم ساده به سر می‌برند و این حساب‌های بانکی امپراتوری وی دقیق نیست و هنگامی که اداره مالیات از نهان کردن ۱۳ میلیون دلار از حساب‌های وی پرسش نمود، جواب او چنین بود:

بی گمان شیطان وارد کامپیوتر من شده و این رقم را نهان کرده است!!!

پس اداره مالیات تحقیقات خود را متوقف نمود، زیرا این اداره بر شیاطین قدرتی ندارد!!!

اکنون نوبت نقشه علیه «سواجارت» است:

این عنوانی‌ست که مجله تایم در مقاله هفتگی خویش برگزیده است در مقاله‌یی درباره، هنگامی که دین در معرض رسوایی‌ها و افتضاح اخلاقی «سواجارت» قرار می‌گیرد. به یقین رسوایی همراه با تأیید تصاویر فاش گردید، به سبب معاشرت جنسی «سواجارت» با یک روسپی حرفه‌یی، سپس طولی نکشید که این روسپی حرفه‌یی، به نام «دبرا میورفی» پرده برداشت از بعضی از آن چه نهان بود و از جمله چیزهایی که گفت این بود: بسیار پیش می‌آمد که او در پیش «سواجارت» لخت و عریان دراز می‌کشیده است و از او خواسته است که پیراهن بلند بدون لباس‌های زیر بپوشد، سپس برای گردش، در ماشین او اطراف شهر بیرون رفتند و به تأکید عکس‌ها و تصاویری که «جورمان» - همان مبشّری که طرد شده بود و با «سواجارت» دشمنی می‌کرد - به دست آورده بود، به وسیله‌ی خبرنگار سرّی و مخفی که برای این هدف اجیر کرده بود، تا اسلحه‌یی باشد در دستش برای معامله با «سواجارت»، هنگامی کار به شکست انجامید، دُمَلِ چرکین رسوایی و افتضاح ترکید و دیگر بعد از آن «سواجارتی» که مجله تایم او را «پادشاه ویدیویی تبشیری» خوانده بود، چاره‌یی نداشت جز این که بر صفحه تلویزیون بدین افتضاح و رسوایی خویش اعتراف نماید و از «ربّ» و همسرش و پسرش و دیگران طلب آمرزش و مغفرت نماید!!!

و مجله «و. اَس. نیوز آندورلد دیپورت» بر این افتضاح و رسوایی «سواجارت» تعلیقی نوشت، که در آن گفته بود: بی گمان «جیمی سواجارت» از جمله کسانی‌ست که شیطان قلقلک‌شان می‌دهد و مضطرب و متزلزل‌شان می‌دارد و بسیار پیش می‌آید که او می‌گوید: بی گمان این شیطان است که «روک - آند - رول» و سینما و آب جو را ابداع و ساخته است و این شیطان است که «جیم بیکر» را وا می‌دارد که همسرش را فریب دهد و شیطان است که «اورال دوبرتس» را واداشته است که در برجی عزلت گزیند، برای مدتی بیش‌تر از (۳۰) سال و «سواجارت» می‌کوشید که شیطان را طرد کند و دورش سازد و به دنیای دیگرش اندازد، لیکن هیچ کس توقع نداشت - بلکه آخرین کسی که توقع داشت، همان مبشر تلویزیونی سرسختِ بی ادبِ بد اخلاق «سواجارت» بود - که عکس العمل پرخاشگرانه نشان دهد.

برای تأیید این مطلب بهتر است که بگوییم: اگر پیکار و مبارزه «سواجارت» با شیطان بود - به تأکید معلوم شد که او آن زن روسپی را به انجام حرکات شهوت‌رانی برای خود وادار می‌کرد - آن پیکار به زودی خدمت تبشیری جهانی او را تعطیل خواهد کرد که دارای درآمد سالیانه ۱۴۰ میلیون دلار بود (خدمت تبشیری او از مدتی پیش متوقف شده است.)

لیکن شگفت‌آور است، که اعترافِ «سواجارت» بر صفحات تلویزیون همراه با اشک بر گونه‌هایش، از پیچ پیچ کردن و غرغر کردن و مِن مِن کردن وی بیش‌تر معتبر می‌شد، بر مقیاس عملکرد وی در تجاوز و غصب ملت امریکایی که آن‌ها را در طول سال فریب می‌داد مانند آن کارهای پلید و آلوده‌یی که برای همه برملا شده و عیان و آشکار بود.

به نظر می‌آید که مشکلات «سواجارت» مؤکد می‌سازد که علامت و نشانه عمومی مبشران مسیحیّت الکترونی امریکایی، این بود که نسبت به مسائل جنسی گرسنگی سیری ناپذیری دارند و نسبت به مال و پول نیز علایق دیوانه واری دارند... و اگر به سریال سال گذشته مراجعه کنیم در می‌یابیم، اعلان «اورال رویرتس» که گفته بود، اگر مردم سالیانه مبلغ هشت میلیون دلار به وی نپردازند، بی‌گمان خداوند او را خواهد کشت!! علاقه وافر آن‌ها را به ثروت و شهوت ثابت می‌کند.

سپس زنای «جیمی و تیمی بیکر» رسوایی‌های رشوه دادن برای سکوت از افتضاح و رسواییشان و کینه‌ها میان «بیکر» و «جیمی» به خاطر اداره مؤسسه «بیکر» وای چه بلایی بود!! و اکنون نوبت افتضاح و رسوایی «سواجارت» است که یکی از معتبرترین واعظان این کشور به حساب می‌آید - ایالات متحده امریکا - از نظر سطوت و قدرت و داوری اخلاقی میلیون‌ها ناظر و بیننده، که او هم‌چون دزد برای ملاقات با زن قحبه و روسپی می‌خزد و دزدانه راه می‌رود!! سپس آن‌جا «مارفن جورمان» آن مبشر مسیحی‌ست که از دو سال پیش از وظیفه روحانیت طرد شده است، هنگامی که «سواجارت» او را متهم به عمل زنا کرد، که این کارها بعضی از رسوایی‌های مبشرین مسیحی مانند رسوایی‌های «سواجارت» ملک ویدیویی تبشیری و الگوی اخلاق مسیحیت و بردارنده پرچم اخلاق آن می‌باشد.

وضعیت دارایی‌های امپراتوران مبشر مسیحیّت:

سواجارت: درآمد سالانه او به ۱۴۲ میلیون دلار می‌رسد و دارای یک مرکز جهانی‌ست در «باتون روگ» که خود شبیه شهر کوچکی می‌باشد شهرکی‌ست که امتداد آن فوق ۲۵۰ فدّان است[۱] و یکهزار کارمند دارد، دارای مدارس و هتل‌ها و استودیوها و کلیسایی که گنجایش (۷۵۰۰) نفر را دارد و خود «سواجارت» در ویلایی سکونت دارد که قیمت آن حدود ۲/۴ میلیون دلار تخمین زده می‌شود و مساحت بالای (۲۰) فدّان است و دارای سیستم الکترونیک پیشرفته است.

---

۱. واحد پیمایش سطح در مصر برابر ۴۲۰۰/۸۳۳ متر مربع.

جیمی و تیمی بیکر: درآمد سالانه آن دو به مبلغ (۱۲۹) میلیون دلار می‌رسد و ثروت‌های شخصی آن دو (۷۰۰) میلیون دلار است و دارای چند ویلا و خانه‌های بزرگی هستند، که برنامه‌های تلویزیونی آنان به (۱۳) میلیون خانواده عرضه می‌گردد.

جیری فالویل: مؤسس و رییس انجمن اخلاقی‌ست که چهار میلیون عضو دارد، درآمد سالیانه آن (۷۵) میلیون دلار است و شش میلیون دلار برای کمک به گرسنگان آفریقا جمع‌آوری نمود که (۵/۵) میلیون آن را برای شخص خود نگه داشت و باقی را بر فقیران آفریقا تقسیم نمود و او امپراتوری «بیکر» را به ارث برد.

اورال روبرتس: عائدات سالانه او (۵۸) میلیون دلار است، او مالک یک امپراتوری بزرگ و مجللی‌ست که در آن جا یک ایستگاه تلویزیونی و یک دانشگاه و یک بیمارستان و یک مرکز بزرگ، برای تجارت و سیاحت دارد.

بات رویرتسون: عائدات سالانه او (۱۳۰) میلیون دلار است، مالک یک سلسله ایستگاه‌های تلویزیونی‌ست که برنامه‌های آن به (۳۳) میلیون خانواده می‌رسد و نامزد ریاست جمهوری بود در انتخابات ۱۹۸۸ م.

مطالب فوق شرح حال کسانی‌ست که به پیامبرﷺ ما ـ حضرت محمدﷺ ـ تهمت لذت و شهوات می‌زنند!![1]

دکتر محمد علی البار می‌گوید:[2]

جای تعجب است که این غربیان که پوزه در گنداب زنا و لواط دارند و حتی با حیوانات و محارم نکاح می‌کنند، از پیامبرﷺ اسلام و پیامبر رحمت و پیامبر هدایت و انسانیت، سخن می‌گویند و او را متهم به شهوترانی و جنس بازی و بی‌بند و باری می‌کنند، زیرا با (۹) زن ازدواج کرده است، هان لعنت بر ظالمان فاسق فاجر! که یکی از آنان پدر خود را نمی‌شناسد، ولی بر خیرالانام و بهترین مخلوق آفریدگار دست درازی می‌کند!! ما این مطالب را برای هجوم بدانان نمی‌گوییم، به تأکید خبرگزاری‌ها انتشار داده‌اند؛ همان‌طوری که روزنامه «الشرق الاوسط» از آنان در شماره صادره ۱۹۸۰/۵/۲۹ نقل کرده است، که (۷۵٪) از شوهرانشان به همسرانشان خیانت می‌کنند و این که نسبت اندک‌تری از آن همسران نسبت به شوهرانشان، مرتکب همین خیانت‌ها می‌گردند... نه تنها این، بلکه پدیده پلید لواط نیز در میان آنان گسترش می‌یابد، سپس پدیده پلید دیگری نیز که نکاح با محارم است در میان آنان منتشر می‌شود، حتّی از هر ده خانواده، یک خانواده بدین پلیدی مبادرت می‌ورزد همان‌طوری که «هیرالدیبون» می‌گوید!!!

روزنامه «الاتحاد الاسبوعی» در (۱۲) ینایر ۱۹۸۴ م. خبر زیر را به نقل از خبرگزاری اخبار فرانسه منتشر کرده است: «آمریکایی‌ها با شادی زاید الوصف، بر صفحات تلویزیون در هفته گذشته

---

۱. «تعدد نساء الانبیاء» ص ۵۰۸ - ۵۰۳.
۲. «الامراض الخسية» ص ۷۸ - ۷۶.

یعنی در آغاز ینایر ۱۹۸۴ فیلمی را به تصویر کشیدند که رابطه نامشروع بین پدری با دخترش را نشان می‌داد و در مدت طول نمایش فیلم، ایستگاه A.B.C مکالمات تلفنی دخترانی را دریافت می‌کرد، که قربانیان تجاوزات جنسی پدران خود بوده‌اند تعداد دخترانی که با پدرانشان روابط جنسی داشته‌اند، ۱۲ تا ۱۵ میلیون دختر جوان تخمین زده می‌شود و این که نسبت دختران جوان درحال بلوغ که پیوندهای جنسی با پدرانشان دارند ما بین ۱۵٪ و ۳۴٪ در نوسان است!!!!

محاکم دادگستری آمریکایی سرشار از شکایاتی‌ست بر ضد پدرانی که به اطفال خویش تجاوز کرده‌اند از سنّ دو سالگی تا سنّ بلوغ و به تأکید ثابت شده است مردانی که بدین روابط انحرافی نامشروع اقدام می‌کنند، از مردم عادی هستند و گاه گاهی از میان مردان موفق و محبوب در جامعه‌اند و از مردم مست دائم الخمر و معتادان به مواد مخدر و مجرمان مشهور نیستند آن چه غریب و باور نکردنی است، این است که در میان آنان پزشک و مهندس و مردان صاحب مقام و پلیس نیز وجود دارند!!! بنابراین، آیا این‌گونه اشخاص استحقاق آن را دارند که در اتهاماتشان به خیر البشر ـ حضرت محمدﷺ ـ به این که او مرد شهوت پرستی بوده است، پاسخ ردّ داده شود، بدین سبب که با (۹) زن ازدواج کرده است؟! ما هیچ انگیزه و عاملی نمی‌بینیم که ده‌ها صفحه را سیاه کنیم و تلاش و کوشش خود را در رَدّ دندان شکن بدین گونه اوباش و اراذل ضایع کنیم تنها کافی‌ست که چیزی را نقل کنیم که رسانه‌های خودشان و دادگستری‌های‌شان در بریتانیا پیرامون رفتارهای زشت جنسی و پیوندهای رسواگرانه‌شان آورده‌اند و ذکر کرده‌اند، تنها آن‌ها برای ردّ آنان کافی‌ست...

×××

مقالاتی پیرامون حکمت چند همسری حضرت محمدﷺ

استاد محمد کامل البنا می‌گوید:(۱)

بی‌گمان کسی که زندگی محمدﷺ و تربیت وی را از روز ولادت تا روز بعثت پی‌گیری نماید و از روز بعثت تا روزی که از این دنیا رفت، بررسی کند، در وهله اول حکم می‌کند به این که این پیامبرﷺ مردی بوده است بی نظیر در میان مردان و تافته جدا بافته و بشری بوده است که خداوند او را بر شیوه دیگران نیافریده و قطعاً یک مرد شهوت خواه و شهوانی نبوده است که به خاطر رغبت و تمایل به لذّت جنسی ازدواج نماید، یا تنها برای لذّت و تمتع و طلب استمتاع، این کار را بکند، دلیل منطقی و مادی و عقلی بر این مطلب و این ادّعا به شرح زیر است:

محمدﷺ به صورت یتیم فقیری متولد شد، که جدّش عبدالمطلب او را سرپرستی کرد و بعد از او عمویش ابوطالب و از نوجوانی و جوانی چنان شناخته شده که مایل به لذّات نبوده است و از لهو و لعب خوشش نیامده و در مجالس می‌خوارگی هرگز ننشسته است و نمی‌نشست... و هرگاه کسی او را دعوت

---

۱. «مجلة لواء الاسلام» سال چهاردهم، شماره ششم، ص ۳۵۹.

می‌کرد به مکانی که در آن جا لهو و لعب و آوازخوانی بود، امتناع می‌ورزید از این که با وی مصاحبت نماید و اگر بدین کار ناچار می‌گردید، خود را از آن مشغول می‌کرد و به آسمان چشم می‌دوخت و درباره آفریدگار زمین و آسمان می‌اندیشید و او هنوز نمی‌توانست چیزی را به طور قطعی از این تفکر بفهمد جز به الهام و احساس خود. سپس محمدﷺ به حدّ مردانگی می‌رسد و به تجارت خدیجه بنت خویلد می‌پردازد و در سنّ بیست و پنج سالگی با وی ازدواج می‌نماید و او را به تمام معنی محبت، دوست می‌دارد و خدیجه هم‌چنان به صورت همسر وفادار او باقی می‌ماند و با او معاشرت کریمانه داشت تا این که مبعوث گردید و وظیفه بزرگ‌ترین رسالت و پیامبری روی زمین را به عهده می‌گیرد و این رسالت جدید، عقل و فکر و اندیشه او را به خود مشغول می‌دارد و در عبادت پروردگار خود شب را به روز می‌پیوندد و پیوسته به دعوت به یگانگی الله و جنگ با صاحبان شرک و بت پرستی و پیشوایان آن می‌پردازد و در سخت‌ترین شرایط زندگی، خدیجه از او جدا می‌شود و به لقای الله نایل می‌گردد؛ درحالی‌که دشمنان علیه او جمع شده‌اند و خداوند برای حکمتی که تنها او می‌داند، می‌خواهد، در همان سال مرگ خدیجه، یار و حامی او یعنی ابوطالب نیز بمیرد و آن سال به نام سال اندوه نامیده می‌شود، زیرا به تأکید محمدﷺ در آن سال یار بیرون از منزل و یار داخل منزل را از دست داد!! آیا کسی که از عقل قاصر هم برخوردار باشد، فکر می‌کند مردی که این زندگیش باشد و در این ظروف و شرایط باشد، یک مرد شهوانی و دنبال شهوت است یا اصلاً وقتی داشته تا به تفکر و اندیشه درباره زنان بپردازد؟! سپس محمد نبیﷺ دچار ظلم و عدوان می‌گردد و با جمیع سلاح‌های موجود و فرومایه‌ترین اسلوب و شیوه دشمن به جنگ او می‌رود، پس از مکه‌یی که در آن متولد شده و پرورش یافته و بزرگ شده است، مجبور به بیرون رفتن می‌شود، در تاریکی شب که کسی همراه وی نیست، الا دوست وفادارش ابوبکر صدیق و به سفری می‌پردازند، که اگر خداوند تاج پیروزی بر سر او نمی‌گذاشت، پایه شرک محکم می‌شد و بر روی کره زمین کسی باقی نمی‌ماند، که به وحدانیت الله ایمان بیاورد... و هنوز معلوم نبود که او در شهر مدینه استقرار می‌یابد، میان او و میان کفار قریش یعنی ستون‌های مکه و بزرگان آن، جنگ دائمی برخاست، از جنگی فارغ نمی‌شد، مگر این که می‌بایست خود را برای جنگ دیگری آماده نماید و از پیکاری نمی‌پرداخت که پیکار دیگر شروع می‌شد... و در این مدت است که ازدواج‌های پیامبرﷺ از طرف جاهلان متهم می‌شود بهَ این که شهوت‌طلبی و لذت خواهی جنسی‌ست...

پس بایستی با آرامی و بدون انحراف و کج اندیشی، درباره ظروف و شرایط و اوضاع و احوال هر ازدواجی از ازدواج‌های او بیندیشیم و تحقیق کنیم. او با عایشهؓ ازدواج نمود؛ درحالی که او دختر بچه‌یی بود که به ۹ سالگی نرسیده بود؛ درحالی که پیامبرﷺ از پنجاه و سه سالگی تجاوز کرده بود و هیچ خردی و هیچ خردمندی تصور نمی‌کند، که او در چنین سنّی و با چنین مسؤولیت بزرگ و عظیمی،

برای شهوت نفسی ازدواج نماید، یا دنبال طلب شهوتی و لذتی باشد و دلیل مادّی بر این مطلب همان دلیلی‌ست که دشمنان محمد ﷺ به قول خود می‌گیرند و می‌گویند و آن، این است که او عایشه رضی الله عنها را بیش از همه همسرانش دوست می‌داشت، عایشه‌یی که هنوز از نظر جسمانی پخته و کامل نشده بود و او چنان زنی نبود که در سنّ دختر بچه گیش تمایل شهوانی مردی را اشباع کند که شیفته زنان است، لیکن آن چیزی که عقل سالم روا می‌دارد و با منطق سازگار است، آن است که با او به خاطر تکریم و بزرگداشت پدرش ابوبکر ازدواج کرد، که یار و یاور دعوت دینی او و بخشنده مالش در راه موفقیت‌اش بود، سپس با ام سلمه ازدواج می‌کند که زنی بود در نکاح یک مرد صحابی جلیل القدر که در یکی از جنگ‌ها، بعد از این که به خوبی در جنگ مشرکان از امتحان بیرون آمده بود، به شهادت رسید و آن زن چیزی نداشت که از آن معاش خویش را بگذراند و کسی را نداشت که نان آور او باشد، پس محمد ﷺ او را به خانه و منزل خویش ملحق و منضم ساخت، تا به نفقه و هزینه او بپردازد و او را از گرفتاری نیازمندی حفظ نماید و او بانوی با فضیلتی بود که دارای سابقه و پیشینه اسلامی بود و تأثیر زیادی در دعوت به اسلام داشت که قابل انکار نبود و با حفصه ازدواج نمود و حفصه دختر عمری‌ست که خداوند با اسلام آوردن او، اسلام را عزّت بخشید و پشت شرک و مشرکین را شکست و پیامبر ﷺ با وی ازدواج نمود؛ درحالی که بیوه بود نه دوشیزه و به خاطر احترام و تکریم همان عمری بود که در خدمت اسلام بزرگ‌ترین امتحان را داد و موضع‌گیری‌های بسیار جالبی در کنار پیامبر ﷺ داشت.

هم‌چنین هر ازدواجی که پیامبر ﷺ بدان اقدام می‌نمود، به خاطر حکمتی بود، که از شهوت و لذت جویی عاری بود.

بی گمان محمد ﷺ رسالتی به عهده داشت که هدف از آن تغییر مسیر تاریخ بود و پدید آوردن انقلابی که شامل تمام جهان می‌گردید، آیا ممکن است، مردی که روزش تقسیم شود بین تبشیر و تبلیغ رسالتش و تعلیم پیروانش و تنظیم زندگی آنان و ترتیب کارهایشان و شبش تقسیم شود بین عبادت دائمی و مستمر پروردگارش و اعتکاف و دوری از مردم، برای مناجات با پروردگارش و نماز و تسبیح و ذکر و شب زنده‌داری در قسمت اعظم شب، این مرد فراغتی برای شهوت جنسی داشته باشد؟! یا وقتی دارد که به زنان مشغول و به لذت جنسی و تمتع از آنان سرگرم گردد؟!... من جواب را به هوش و خرد شما واگذار می‌کنم!!

استاد محمد فرید وجدی رحمه الله می‌گوید:(۱)

دشمنان اسلام چند همسری پیامبر ﷺ را فراوان ذکر می‌کنند و آن را دلیل بر شهوت رانی و شهوت خواهی پیامبر ﷺ به حساب می‌آورند و بسیاری از آنان تصریح می‌کنند کسی که این حال و

---

۱. «مجلة الازهر» مجلد دهم، ص ۳۰۵.

صفتش باشد، شایستگی آن را ندارد که پیامبرﷺ باشد. قطعاً اگر تأمل می‌کردند، می‌فهمیدند و می‌دیدند که اکثر ازدواج‌های ایشان برای اهداف اجتماعی بوده است، یا به خاطر پناه دادن صاحب رَحِمی، یا به خاطر پدید آوردن پیوند با خویشاوندی که او را فایده داشت درباره کاری که درصدد آن است، به سبب تحکیم ارتباط جامعه‌ی اسلامی نوپا با هم‌دیگر، یا به خاطر لغو و ابطال یک عادت جاهلی قدیمی از طریق عملی مؤثر...

به علاوه اگر ازدواج‌های پیامبرﷺ از تمام این اهداف بزرگ عاری باشد، بی‌گمان چند همسری در محیطی که پیوسته تعداد مؤنث‌ها بر مذکرها، افزایش چشمگیری دارد که به عدم ازدواج تعداد زیادی از زنان منجر می‌گردد این کار یک عمل زشت به حساب نمی‌آید و سرزمین‌های عربی همواره گرفتار و سرشار از غارات و جنگ‌ها و تاخت و تازها بوده است؛ تا جایی که تا آمدن اسلام همواره مردان آماده غارت و تاخت و تاز می‌شدند، تا برای جنگ جدیدی خود را مهیا سازند. بی‌شک این وضعیت که چند قرنی ادامه داشت، سبب می‌شد که تعداد زنان در آن جا بیش از تعداد مردان باشد و این نتیجه‌یی بود که از آن چاره‌یی نبود... مراجعه کن به کتاب علم الاجتماع علامه سپنسر، به علاوه، این مؤلف بر دین مسیحیت است و اعتماد بر تورات دارد و تورات گواهی می‌دهد به این‌که از پیامبران بزرگ کسانی بوده‌اند که چند همسر داشته‌اند؛ تا جایی که بعضی از آنان یکصد همسر داشته، پس چرا «مستر ویلز» آنان را بر سر زبان‌ها نینداخته و از آنان انتقاد نکرده است، آن‌گونه که خاتم پیامبرانﷺ را بر سر زبان انداخته و مورد انتقاد قرار داده است؟!

هدف از این انتقادها آشکار است، لیکن اعتماد، بر شهادت و گواهی حوادث و رویدادهاست، آیا رویدادها شهادت داده‌اند به این که محمدﷺ مشغول زنان و کارهای شهوت رانی بوده، آن‌گونه که از پادشاهان شهوت‌پرست در تاریخ نقل شده است؟ تاریخ از کسی پروایی ندارد و تاریخ اعتراف کرده است به این که محمدﷺ ساعات طولانی شب خود را به تهجد و نماز شب می‌گذراند و آن قدر در رکوع و سجود می‌ایستاد که برابر قرائت پنجاه آیه از قرآن و بیش‌تر از آن می‌شد و صبح زود از خواب بیدار می‌شد و با مردم نماز برپای کرده و به کارهای آنان رسیدگی نموده و منازعاتشان را در بیش‌تر اوقات روز رفع و رجوع می‌کرد و تمام آن‌ها از وی نقل گردیده است و آن چه از سیره شهوانی‌ها نقل شده، از وی هرگز روایت نگردیده و هرگز هیچ کس شب گذرانی در میگساری و ساز و آواز در میان گروهی از مردم را از وی ندیده و نقل نکرده است؟ این کجا و این چیزهایی که در خانه‌های حضرت می‌گذشت کجا!!! خانه‌های محمدﷺ که در حقیقت محراب‌های عبادت و خداپرستی بود، نه صحنه‌های شهوات و انحراف جنسی.

اگر می‌خواهید دلیل بر آن را، پس قول خدای را بخوانید:

﴿يَا نِسَاءَ ٱلنَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ ٱلنِّسَاءِ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً * وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ ٱلصَّلَاةَ وَآتِينَ ٱلزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً * وَٱذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ ٱللَّهِ وَٱلْحِكْمَةِ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفاً خَبِيراً *﴾ (احزاب: ۳۴ - ۳۲)

«ای همسران پیامبرﷺ شما هم‌چون یکی از زنان عادی نیستید اگر تقوا پیشه کنید، پس به گونه‌یی هوس‌انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویید و در خانه‌های خود بمانید و هم‌چون دوران جاهلیت نخستین درمیان مردم ظاهر نشوید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد، آن چه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یادآور شوید، خداوند به اسرار دقیق آگاه و داناست.»

آیا این است خانه‌های یک مرد شهوانی؟!!

دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید:(۱)

حکمت ازدواج پیامبرﷺ با این نُه زن در اصل، به تمامی معروف و معلوم است برای هرکس که آن را بررسی نماید، زیرا در ذات ازدواج با هریک از زنان پیامبرﷺ داستانی نهفته است که حکایت از سببی می‌کند که به خاطر آن پیامبرﷺ با او ازدواج کرده است و ازدواج با هر تعداد زن آن وقت جایز بود، که این‌جا گنجایش تفصیل ندارد، لیکن ما برای تفهیم بیش‌تر آن مطالبی را به شرح زیر می‌آوریم.

پس معلوم است که حضرت محمدﷺ دوران شباب و جوانی و بخشی از دوران کهولت خود را تا عمر پنجاه سالگی تنها با زنی گذرانید که پانزده سال عمرش از وی بیش‌تر بود و او بیوه‌یی بود که پیامبرﷺ با وی ازدواج کرد و فرزندانی از شوهر پیشین داشت و با وجود این با خوشبختی با هم زندگی کردند و حتی بعد از مرگ نیز این محبت خالص را برای او حفظ کرد و هم‌چنان با خیر و نیکی از او یاد می‌فرمود و هرچیزی پیامبرﷺ را به یاد او می‌انداخت با خوشحالی با آن روبه رو می‌گردید، تا این که یک بار زن جوان او عایشهؓ، به وی رشک ورزید درحالی که در قبر خویش آرمیده بود. اولین همسری که بعد از خدیجه با وی ازدواج کرد، سودة بنی زمعة بود که یک زن بزرگسال پا به سنّ گذاشته‌یی بود، که نه جوان بود و نه زیبا. سپس اراده فرمود که نزدیک‌ترین یار خود را، ابوبکر صدیق، با ازدواج با دختر وی بیش از پیش به خود نزدیک نماید، علی‌رغم سنّ کم وی، لیکن خویشاوندی از طریق ازدواج با سیّد و سرور قوم نزد عرب‌ها نوعی افتخار و عزت و کرامت به حساب می‌آمد، لذا عایشه را از پدرش خواستگاری نمود با وصف این که در آن وقت شایستگی صلاحیت ازدواج را نداشت و با وی زفاف ننمود و او را به خانه خود جز بعد از چند سالی نبرد.

---

۱. «فتاوی معاصرة» ۵۶۹-۵۶۷/۳.

سپس پیامبرﷺ با حفصه دختر عمر بن خطاب مرد شماره دوم بعد از ابوبکر از حیث نزدیکی به وی، ازدواج نمود و او بیوه‌یی بود که پیش از ازدواج با پیامبرﷺ او را بر هر یک از دو یار نزدیک پیامبر عرضه نمود و پیشنهاد ازدواج با وی را بدانان داد، ابوبکر و عثمان، پاسخ مثبت به وی ندادند و پیامبرﷺ به خاطر تکریم و اعزاز و بزرگداشت عمر و نزدیکی بیش‌تر به وی، با حفصه ازدواج کرد؛ همان‌طوری که با ابوبکر نیز چنین بود. بدین ترتیب چهار یار بزرگ بسیار نزدیک با پیامبرﷺ به خویشاوندی از طریق ازدواج با پیامبرﷺ افتخار یافتند، که مقصود ابوبکر و عمر و عثمان و علی بودند رضی الله عنهم که پیامبرﷺ با دختران بعضی از آنان ازدواج کرده و بعضی از آنان با دختران پیامبرﷺ ازدواج کرده بودند مانند عثمان و علی، سپس با ام سلمه بعد از این که شوهرش در جنگ اُحُد به شهادت رسید، ازدواج نمود و این بانوی محترم از جمله زنانی بود که در راه خدا مهاجرت کرده و در راه آن بلا و مصیبت را تحمل نموده و دارای موضع‌گیری کریمانه‌یی بود، پیامبرﷺ با این کارش خواست از وی دلجویی نماید و برای جبران خاطرش او را به زنان خویش منضم و ملحق نماید و به تأکید آن بانوی محترم هنگام خواستگاری پوزش آورد به این که پیر شده و پیرزنی بیوه است که می‌خواهد به فرزندانش اهتمام دهد و پیامبرﷺ به وی فرمود: من نیز پیر شده‌ام مانند تو، اما فرزندانت نیز فرزندان من به حساب می‌آیند و با سفیة بنت حُیَی ازدواج نمود که پدر او حُیَیْ بن أخطب رهبر یهودی معروفی بود که مردم را علیه پیامبرﷺ جمع و تشویق می‌کرد و در بیش از یک معرکه و پیکار بر ضد او موضع گرفته بود و پدرش مرده و اهل و خانواده‌اش هلاک شده بودند، پیامبرﷺ نخواست به احترام وی او را برای یکی از یارانش انتخاب نماید، بلکه برای بزرگداشت او را به عنوان همسر خویش برگزید، تا مصایب وی را جبران سازد و فاجعه را از یاد وی ببرد.

ام حبیبه: رملة بنت ابی سفیان بن حرب، رییس و رهبر قریش و فرمانده قریش در جنگ احد و جنگ احزاب و غیر آن، علیه پیامبرﷺ بود به تأکید مسلمان شده و با شوهرش به حبشه هجرت کرده بود، سپس بدبختی به وی روی آورد و شوهرش از دین اسلام برگشت و مرتد شد و او را به حال خود رها کرد، پس پیامبرﷺ اراده فرمود که از او دلجویی کند و مصیبت‌هایش را جبران نماید، چون در غربت شوهرش او را رها کرده و پدرش رییس و رهبر مشرکین بود و نمی‌توانست به خاطر دینش پیش وی برگردد، پس کسی را نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستاد و او را وکیل خود کرد که رمله را خواستگاری و برای وی عقد نماید، علی‌رغم فاصله زیادی که میان او و میان رمله بود، چهارهزار درهم را مهریه وی قرار داد و خبر به ابوسفیان رسید که محمدﷺ با دخترت ازدواج کرده است، پس او گفت: «او فحلی‌ست که نمی‌توان بینی او را پس زد» و این جمله را به عنوان افتخار به خویشاوندی با پیامبرﷺ گفت.

و علت ازدواج با زینب دختر جحش ـ که خداوند داستان وی را در قرآن کریم ذکر فرموده است ـ لغو و ابطال سنت تحریم ازدواج با همسر پسرخوانده پس از طلاق بود، که در میان عرب‌ها شایع بود و هنوز اقوام عرب به آن عمل می‌کردند، تا این که، این آیه نازل گردید:

﴿ٱدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ﴾ (احزاب: ۵)

«آن‌ها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه‌تر است...»

و خداوند اراده کرده بود، که این وظیفه را به عهده پیامبرش بگذارد، که با همسر پیشین پسرخوانده خود ازدواج نماید، با وجود این که، این کار برای او بسیار سخت و سنگین بود و بازتاب آن در جامعه برای او ناگوار بود، خداوند فرمود:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَكَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ مَفْعُولاً﴾ (احزاب: ۳۷)

«ای پیامبر ﷺ! به خاطر بیاور زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود، به سبب اسلام آوردنش و تو نیز به او نعمت داده بودی که آزادش کردی، او را پسر خوانده خویش خواندی و به او یعنی زید بن حارثه می‌گفتی: همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا بپرهیز و در دل خود چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند و از مردم می‌ترسیدی؛ درحالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد و از او جدا شد، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده‌هایشان، پس از طلاق نباشد و فرمان خدا انجام شدنی‌ست و سنّت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود.»

هم‌چنین ازدواج با بقیه زنانش نیز هریک داستانی دارد و ازدواج با آن‌ها به خاطر حکمتی بوده است. یکی دیگر از عوامل ازدواج‌های پیامبر ﷺ استحکام پیوند با قبایل عربی از طریق ازدواج و خویشاوندی با آنان بود. تمام همسران پیامبر ﷺ به استثنای عایشه ؓ همگی بیوه زن بوده‌اند و هیچ کدام به زیبایی فوق العاده مشهور نبوده‌اند و اگر پیامبر ﷺ می‌خواست با دوشیزگان زیبای عرب ازدواج نماید، آنان با کمال میل می‌پذیرفتند و بدین خویشاوندی مباهات می‌نمودند، لیکن او با هر ازدواجی مشکلی را حلّ می‌کرد، یا مجروحی و داغدیده‌یی را مداوا می‌فرمود.

استاد عقاید می‌گوید:

چند همسری پیامبر ﷺ ویژگی خاص او بوده است، پیش از این که تعداد چند همسری مؤمنان مقید به چهارتا گردد و این ویژگی برای او جایز و استثنایی بوده است.

هنگام تأسیس یک نظام اجتماعی جدید، پیش از انتقال از یک سیستم به سیستم دیگر، این گونه ویژگی‌های استثنایی، چیز نادر و کمیابی نیست، بلکه یک حکم استثنایی‌ست که نظام جدید و مصلحت، آن را ایجاب می‌نماید و ممکن نیست که آن را در تمام احکام تعمیم داد و شرایطاش این

است که برای اولین بار و آخرین بار، به صورت اختصاصی صورت می‌گیرد و برای هیچ کس دیگری تکرار نمی‌گردد، زیرا اگر تکرار گردد به صورت یک نظام دائمی درکنار نظام جدید در می‌آید و مؤکداً چیزی که ویژه پیامبرﷺ و محدود و اختصاص به اوست، غیر قابل تکرار می‌باشد و در وقت دعوت او، به مصلحت دعوت است و برای این دعوت جدید، غیر محمدﷺ پیامبر دیگری نمی‌آید تا این خصوصیت تکرار گردد و محمدﷺ از این خصوصیت بی نیاز نبود، زیرا دعوت او برای اولین بار در کشوری تأسیس می‌شد که سَبَب‌ها و پیوندهای خویشاوندی از طریق ازدواج و طرفداری خانواده‌ها از هم وجود داشت و گاهی حکمت اقتضاء می‌کرد، که باید این خصوصیت، شرح و تفصیل داده شود. اما حقیقت آشکاری که نیاز به توضیح ندارد، نزاهت و پاکی این خصوصیت از هر چیزی‌ست که موجب عیب مرد یا زن گردد و خالص بودن و پاکی و طهارت آن، از شائبه‌های هوای نفسانی و شهوانی‌ست و از جمله امور مباح و جایز بوده است و این خصوصیت برای این نبوده است که صاحبش در تمتّع و لذات نفسانی و نعمت‌های زندگی جنسی غرق شود، زیرا بی‌گمان خانواده‌یی که زنانش از اندک بودن هزینه زندگی و نداشتن زینت و زیور آلات تجمل عادی شکایت دارند، نمی‌توان درباره آن گفت: این خانواده متعلق به مردی‌ست که هواهای نفسانی و شهوانی، بر وی تمکن و تسلط دارند و بر رشد و خرد وی غلبه کرده‌اند. مردی که مالک جزیرة العرب است و برای اندوختن ثروت مادّی دست درازی نمی‌کند تا از خزانه ثروت ملّی، مشتی بر دارد که کفایت همسرانش بنماید و خوش گذرانی و رفاه و زینت و آرایش زندگی را برای آنان تدارک ببیند، هرگز چنین مردی مغلوب هوس و عاطفه نمی‌گردد و دنبال گمراهی لذات جنسی و وسوسه‌های شهوات نفسانی نمی‌رود، او قطعاً مردی نیست که برای طلب لذات آفریده شده باشد، چه کسی می‌تواند، امور و کارهای بزرگ و عظیمی را انجام دهد، که نبی اسلامﷺ انجام داد و نهضتی فوق العاده در مدت زمان معدود و محدودی بر پا کرد، اما زنانی که در خانه و خانواده پیامبرﷺ جمع شده‌اند، هرگز احساس کوچک‌ترین اهانتی بر خود نکرده‌اند، یا کسی از هم سنّ و سال آنان و از توده مردم، بدان احساس نداشته است، خواه از ثروتمندان یا از فقیران، بلکه وارد شدن هر زنی درشمار زنان پیامبرﷺ و مادران مؤمنین، احساس چنان عزت و شرفی می‌کرد که بالاتر از آن وجود نداشته است و هیچ زنی از محترم‌ترین و با نژادترین خانواده‌ها، درکرامت و عزت، به پای عزت وکرامت همسران پیامبرﷺ نمی‌رسیده است، عزت وکرامتی که بانوان بزرگ عرب و عجم، از قدیمی‌ترین عصور تا آخر زمان بدان افتخار می‌کردند.

قبلاً گفتیم که حضرت سلیمان حکیمؑ یک هزار همسر و متعه را با هم یک جا داشته است، از زنان آزاده و کنیز، همان‌طوری که درکتب عهد قدیم آمده است و شاید در حرم خانه او جمع شده‌اند، به عنوان اسیران و مملوکانی که بدان راضی بوده‌اند، در عوض خوش گذرانی و جاه و مقام، در قصری که بلندتر از هر قصر دیگری بوده است، اما چه چیزی زنان محمدﷺ را راضی کرده است به اقامت در

خانه‌یی که در آن جز زندگی سخت و بخور نمیری نبوده و در آن مالی و جاه و ابهت و قدرتی وجود نداشته است؟ پس تنها جاه و مقام روحی که به سبب هدایت و ارشاد رسالت پیامبرﷺ بدان ارتقا می‌یافته‌اند، موجب مباهات آنان بود.

هرگاه پاک و منزه و بی عیب گردید، آن خصوصیتی که تنها محمدﷺ بدان اختصاص داشت و به دور بود از هر اهانت و خواری که مرد یا زن را، زشت جلوه دهد، به تأکید حکمت آن ظاهر و آشکار گردید به بهترین صورت، که نیازی به بیان علت و تفسیر برای آن نیست، جز این که در راه دعوت به سوی الله باشد، نه در راه دعوت به محمدﷺ و آل محمدﷺ مگر این که تعلیم و آموزش بارز و برجسته‌یی باشد، به خاطر حکمت تشریع و قانون‌گذاری، درباره نظام چند همسری که عبارت است از تقویت و پایه گذاری نظام اجتماعی با خویشاوندی از طریق ازدواج و صیانت و حفظ زن از فتنه و اهانت و خواری و خویشاوندی از طریق ازدواج، ابوبکر و عمر و عثمان و علی را در سایه رسالت و وظیفه‌یی، جمع کرد و فراهم آورد، که وظیفه یگانه‌ی رسالت دین است.

به تأکید بانوانی از امهات المؤمنین بدین خانه پاک پناه می‌آوردند و جمع می‌شدند تا محفوظ باشند از ارتداد و رها شوند از دست یکی از کینه توزان خویشاوندشان، یا به خاطر احترام و پرهیز از منزلتی که پایین‌تر از منزلت وی باشد و به خاطر پرهیز از عرضه وی بر کسی که شبیه خانواده اوست از کسانی که به آنان رغبت و تمایل ندارند و در میان امهات المؤمنین، زنان میان سال و نازا و فقیر و تنگ دست بودند؛ علاوه بر بیوگی یا عرضه ناخوش آیند بر اشراف قوم خود، که خالی نبود از بد نامی بر وی، به خاطر گمان قبول آن، که موجب شرم از پیامبر و اطاعت امر وی گردد و ازدواج پیامبرﷺ با هریک از این بانوان، در نظر هر شخص منصف و عاقلی، معقول و خردپسند است، زیرا فهم معقول، غیر آن صورت را نمی‌پذیرد و آن سبب هم دلجویی و جبران خاطر آن بانو بوده و هم احسان و نیکی با آن زن مؤمن، تا ایمان او را به خواری و پستی نکشاند و برای آنان، این افتخار بس بود که نامشان در لیست زنان پیامبرﷺ ثبت گردد، وقتی که به خانه وی بروند و همسر وی باشند، تا هر تهمت و گمانی در اسباب و عوامل هر ازدواجی به سبب خصوصیت نبوی سهل و آسان گردد و هرگز پیش نیامده است که پیامبرﷺ یک زن از همسران خود را تنها به خاطر زیبایی و ملاحت، برگزیده باشد و هرگز با دوشیزه‌یی ازدواج نکرده است مگر همان دوشیزه بکری که تمام قومش می‌دانستند، آن را بدان علت انتخاب نموده است، که دختر یار غار و دوست صادق و راستین و باوفا و خلیفه بعدی اوست یعنی ابوبکر صدیقﷺ آری، محمدﷺ همان مرد پاک نهادی‌ست که دروغگویان مفتری، بی‌شرمانه به وی افترا می‌بندند، که او شهوت خواه و غرق در لذات جسمی‌ست؛ درحالی که نخستین همسرش نزدیک به پنجاه سال بود و او هنوز در عنفوان شباب و جوانی بود و از بیست و پنج سال تجاوز نمی‌کرد و او محمدﷺ را بدان علت به عنوان شوهر خویش برگزید، چون در میان قوم خویش به راستگویی و

امین در صفت و سیرتش شهرت داشت و کلمه امین لقبی بود، که مردمی که او را می‌شناختند و صدق و امانت را در وی دیده بودند، آن را به وی دادند و پیامبر ﷺ با چنین بانو تا روز وفاتش به بهترین سیرت طاهر و شهرت پاک زندگی نمود، بعد از مرگش نیز نسبت به وی وفادار ماند و درباره ازدواج بعد از او فکر نکرد، تا این که بانوی مسلمانی که دلش به حال عزلت وی سوخت و ازدواج را به وی پیشنهاد کرد و این بانوی گرامی عایشه محترمه را با اجازه خودش برایش خواستگاری نمود و این دختر جوان گرامی هیچ کلمه‌یی از شوهر خود نشنید که از آن خرسند نباشد، جز ثنای شوهرش بر همسر متوفایش و وفاداری به یاد او. - عایشه از وفاداری محمد ﷺ به خدیجه بعد از مرگش حسودی زنانه داشت - پیامبر ﷺ با هیچ یک از همسرانش به سبب زیبایی و طراوتش ازدواج و زناشویی نکرد، مگر به سبب صله رَحِم و نگرانی از خوار شدن آنان نزد مردم، که این یکی از بزرگ‌ترین انگیزه‌ها در نفس شریف وی بود بر اندیشه ازدواج با آنان و قسمت اعظم آنان بیوه زنان شوهر مرده‌یی بوده‌اند که شوهران و اولیای خود را از دست داده بودند و کسی نبوده است که همتای آنان باشد و از آنان خواستگاری نماید، اگر پیامبر ﷺ به فکر آنان نمی‌بود.

بانوی محترم سودة بنت زمعة، پسر عمویش که شوهرش بود، بعد از بازگشت از هجرت به حبشه وفات یافت و بعد از مرگ شوهرش هیچ پناهگاهی نداشت، مگر این که نزد خانواده‌اش برگردد، که ممکن بود او را به ارتداد از دین مجبور کنند یا با کسی ازدواج کند که همتای او نباشد و او بدان راضی نمی‌گشت و بانوی محترمه هند دختر امیة - ام سلمة - شوهرش عبد الله مخزومی پسر عمویش بود، که در جنگ احد مجروح شد و بر اثر آن درگذشت و هند پیر و مسنّ بود.

و بانوی گرامی رملة بنت ابوسفیان، پدرش را به خاطر ایمان آوردن ترک کرد و با شوهرش به حبشه هجرت نمود، پس در آن جا شوهرش از اسلام برگشت و مرتد شد و در غربت از او جدا شد، بدون نان آوری که او را سرپرستی نماید، پس پیامبر ﷺ کسی را نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستاد و از او خواست که رملة را به ازدواج پیامبر ﷺ درآورد و او را از غربت کشنده و از خانواده‌اش نیز نجات دهد، اگر علی‌رغم هجرتش در راه دین، به سوی خانواده‌اش برگردد و شاید ازدواج با وی، پیوند خویشاوندی زناشویی میان او و ابوسفیان را برقرار سازد، پس اندکی از جفای عداوت و دشمنی وی را بکاهد و او را از تاریکی شرک بیرون آورد و به سوی نور هدایت اسلام بکشاند.

و بانوی محترم جویریة بنت حارث رییس قومش بود و در جنگ «بنی المصطلق» همراه با دیگران به اسارت درآمد و جزو اسیران جنگی بود، پیامبر ﷺ او را گرامی داشت و نخواست که ذلت اسارت بکشد، پس با وی ازدواج فرمود و او را آزاد کرد و مسلمانان را تشویق فرمود که به احترام او، اسیران خود را از قوم جویریه آزاد سازند پس قوم وی همگی مسلمان شدند و اسلام را به نیکی پذیرفتند و پدرش جویریه را آزاد گذاشت در این که نزد پدرش برگردد یا پیش پیامبر بماند، او ماندن با پیامبر ﷺ را ترجیح داد و در حرم پیامبر ﷺ بماند.

و بانوی محترم حفصه بنت عمر بن خطاب، که شوهرش مرده بود و پدرش او را به ابوبکر پیشنهاد داد که ابوبکر سکوت را برگزید سپس او را بر عثمان عرضه داشت و او نیز سکوت کرد و عمر تأسف خود را از این مسأله نزد پیامبرﷺ برد و پیامبرﷺ نخواست که عمر به دوست راستینش ابوبکر رشک ورزد که خویشاوندی زناشویی با او داشت، پس او را نیز به خویشاوندی خویش برگزید، که ابوبکر پیش از او، بدان شرفیاب شده بود، پس عمر نیز شرف پدر زنی پیامبرﷺ را یافت.

و بانوی محترم صفیه اسراییلی دختر سید بنی قریظه که اسیر شده بود، پیامبرﷺ او را آزاد گذاشت میان این که او را به خانواده‌اش برگرداند یا او را آزاد کند و با وی ازدواج نماید، صفیه ماندن در خانه پیامبرﷺ را بر بازگشت پیش خویشاوندانش ترجیح داد و بانوی گرامی زینب دختر جحش که دختر عمه‌اش نیز بود، پیامبرﷺ او را به ازدواج بنده آزاد شده و پسر خوانده‌اش، زید بن حارثه درآورده بود و زینب که با توصیه سخت پیامبرﷺ و علی‌رغم میل باطنیش، بدان راضی شده بود، از زید طبعاً نفرت داشت و بر زید دشوار آمد که او را بر اطاعت از خود رام نماید، پس پیامبرﷺ به وی اجازه داد تا طلاقش دهد، پس خود با وی ازدواج نمود، چون او خود مسؤول ازدواج زینب با زید شده بود؛ درحالی که جمال و زیبایی او پیش از ازدواج با زید، بر پیامبرﷺ مخفی و نهان نبود، زیرا دختر عمه‌اش بود و از زمان کودکی او را می‌دید و هرگز به صورت ناگهانی با وی روبه‌رو نشده بود تا جمال او نظرش را به خود جلب نماید.(۱)

و بانوی محترم زینب بنت خزیمه، شوهرش عبد الله بن جحش در جنگ احد به شهادت رسیده بود و درمیان یاران پیامبرﷺ کم نبودند کسانی که از او خواستگاری کرده بودند، پیامبرﷺ خود کفایت وی را به عهده گرفت زیرا کسی از قومش کفیل وی نبود. این است حریم مشهور ساختگی دروغین مبشران فاسق و شبه مبشران کذاب مسیحی و این است عوامل نفسی که دشوار است باطل پیشه گان آن را با وجود بدیهی بودنش، بفهمند، پس چیزی از آن نفهمیدند، مگر بدان صورت که انگیزه‌های یک انسان، غرق در لذّات مادّی و شهوت‌های نفسانی باشد!!

همسران پیامبرﷺ به تأکید در خانه‌یی اقامت داشتند که در آن چیزی از رفاه مادی نمی‌یافتند که در خانه‌های بسیاری از مردان مسلمان یا مردان مشرک یافته می‌شد و آنان به شرف همسر بودن پیامبر با این وضع افتخار می‌کردند، که هرگز شرف ملکه‌ها و دختران پادشاهان، به‌گرد آن نمی‌رسید و یا وصف آن دشوار بود بر آنان سختی معیشت در خانه‌یی که در آن طعام و زینت بیش از کفاف نمی‌یافتند و می‌بایست به کم‌ترین‌ها قناعت کنند، پس آنان اتفاق کردند که در این باره با وی گفتگو نمایند، پس با هم جمع شدند و از پیامبرﷺ خواستار نفقه بیش‌تری گردیدند؛ درحالی که نزد او نفقه

۱. دشمنان می‌خواهند داستان دروغین داوود و همسر اوریا را که بافته نویسندگان دروغگوی تورات است، برای پیامبرﷺ نیز ببافند. (مترجم)

فراوان وجود داشت، اگر می‌خواست در نصیب و بهره خویش از غنایم و فیء، بیفزاید، هیچ کس بر وی اعتراض نمی‌کرد و کسی او را بر آن محاسبه نمی‌نمود جز آن که، آن مرد استوار بر جان و مال - سید و سرور جزیرة العرب - نخواست بر نصیب خویش و نصیب زنانش از خوراک و زینت و زیور آلات بیفزاید، پس یک ماه بدانان مهلت داد، که بعد از آن، یا از او جدا شوند و طلاق بگیرند و از حقوق زنان طلاق داده شده از کالای خانه و وضع نیکو برخوردار باشند، یا این که قبول کنند، آن چه پیامبرﷺ برای خود از این عیش و زندگی قناعت پیشگی قبول کرده است.

اگر این خبر از خانه پیامبرﷺ از حوادث سیره محمدی نهان می‌ماند بر ناآگاهان در تاریخ، آن وقت، باطل پیشه‌گان اندک پوزشی و عذری می‌داشتند در این افتراهای بی شرمانه شان بر پیامبرﷺ اسلام، از این دروغ‌ها و بهتان‌ها!! جز این که این خبر خانه پیامبرﷺ خبری‌ست که هرکس بر قرآن اطلاع داشته و بر اسباب نزول اندک وقوف و آگاهی داشته باشد، آن را به خوبی می‌داند و درمیان اسباب نزول در کتاب‌های تفسیر، چیزی از اسباب نزول این آیات شریف، در سوره احزاب مشهورتر نیست:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً * وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ وَٱلدَّارَ ٱلْآخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً﴾ **(احزاب: ۲۸ - ۲۹)**

«ای پیامبرﷺ به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید با هدیه‌یی شما را بهره‌مند ساخته و به نیکویی شما را رها سازم. و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده کرده است.»

مبشران حرفه‌یی شیفته تحقیق و جستجو از نهانی‌های سیره نبوی، سزاوار است که بر تفاصیل این حادثه و روی داد به تمامی مطلع باشند، زیرا در قرآن کریم آمده است به ویژه پیرامون مسأله‌یی که مبشران حرفه‌یی اعتراض‌ها و انتقادهای ناجوانمردانه‌یی برای پی جویی نهایی اخبار نهانی دارند و می‌خواهند از چیزهای نادر و دست نیافتنی جستجو کنند و آن مسأله ازدواج و چند همسری پیامبرﷺ است. به تأکید این مسأله و رویداد مهم، در سیره پیامبرﷺ بازتاب و پژواکی دارد که هیچ حادثه‌یی از حوادث سیره نبوی به پای آن نمی‌رسد، مسأله‌یی که مورد توجه عشیره و خانواده اسلامی بود، هنگامی که در محیط محدود خود بودند و به ایمان خود احاطه داشتند مانند احاطه خانواده به پدر آن.

چنان پیش آمد که عمر بن خطاب رضی الله عنه سخن می‌گفت و گفت: ما درمیان خود سخن می‌گفتیم که غسانیان دارند کفش می‌دوزند برای جنگ با ما، پس صاحب و یار من روز نوبه‌اش فرود آمد و هنگام عشا برگشت و به سختی دَرِ خانه‌ام را کوبید و گفت: آیا او آن جاست؟ من بسیار ترسیدم، پس به سوی

او بیرون رفتم، او گفت: حادثه بزرگی روی داده است! گفتم: چیست آن؟ آیا غسانیان حمله کرده‌اند؟ گفت: نه، بلکه بزرگ‌تر و مهم‌تر از آن روی داده، پیامبرﷺ همسران خود را طلاق داده است. هنگامی که کدبانوهای خانه پیامبرﷺ هم داستان شدند و شکایت کردند و از پیامبرﷺ در طلب نفقه بیش‌تر اصرار نمودند، پیامبرﷺ در خانه خود از این کار اندوهگنانه مانده بود و ابوبکر آمد و مردم را یافت که بر در نشسته‌اند و به کسی اجازه ورود داده نمی‌شود، پس ابوبکر اجازه ورود یافت و عمر نیز به وی ملحق شد و پیامبرﷺ را یافت که دژم نشسته و همسرانش پیرامون او حلقه زده‌اند، پس ابوبکر دوست داشت که با گفتن سخن با وی غم و اندوه وی را بزداید، پس گفت: ای رسول خدا! اگر ببینم همسرم دختر خارجه از من تقاضای نفقه بیش‌تر می‌کند، من بر می‌خیزم و گردنش را می‌پیچانم! چه می‌فرمایی؟ پیامبرﷺ خندید و گفت: «**هُنَّ حَوْلِی کَمَا تَرىٰ یَسْأَلْنَنِ النَّفَقَةَ**» (اینان را می‌بینی که پیرامونم نشسته‌اند، از من افزایش نفقه می‌خواهند!) پس ابوبکر برخاست و به سوی عایشه رفت و گردنش را می‌زد و عمر نیز به سوی حفصه رفت و گردنش را می‌زد و می‌گفتند: از پیامبرﷺ چیزی می‌خواهید که ندارد؟!! پس آنان گفتند: به خدا سوگند! هرگز چیزی از پیامبرﷺ نمی‌خواهیم که ندارد. پس پیامبرﷺ یک ماه همسران را ترک کرد و آزاد گذاشت و بدانان مهلت داد که بعد از تفکر و اندیشه در کار خود، آزاد و مختار باشند که از دو چیز یکی را برگزینند: بین این که با پیامبرﷺ بمانند بر آن چه برای او میسّر و ممکن می‌شود و بر آن چه برای آنان از رزق و روزی نیز میسر می‌شود و بین این که از پیامبرﷺ منصرف شوند و آنان را طلاق دهد و هرچه می‌خواهند به عنوان هدیه، به آنان بدهد، پس از عایشه که از همه جوان‌تر بود شروع کرد و فرمود: «**إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَیْکِ أَمْراً أُحِبُّ أَلاَّ تَتَعَجَّلِی فِیهِ حَتَّی تَسْتَشِیرِی أَبَوَیْکِ**» (من می‌خواهم چیزی را برتو عرضه کنم و پیشنهاد نمایم و دوست می‌دارم که در آن شتاب نکنی، تا این که با والدینت مشورت نمایی)

عایشه از وی پرسید: ای رسول خدا! این امر چیست؟ پیامبرﷺ آزادی انتخاب را بر او و باقی همسرانش عرضه نمود عایشه گفت: آیا درباره تو، من با قوم خود مشورت کنم؟! بلکه من از هم اکنون خدا و رسول خدا و سرای آخرت را بر می‌گزینم.(۱)

و تمام امهات المؤمنین همانند عایشه جواب دادند و این مشکل و بحران اندوه زای به سلامتی پایان یافت و صاحب خانه -که در آن روز مقتدرترین مرد در جهان بود - نخواست بحران خانه خویش را به جز یکی از این دو راه، حلّ کند: این که تصمیم بگیرد و قصد کند بر این که از همه آنان جدا شود یا آنان بدین زندگی با کفاف نزد وی قناعت کنند و راضی شوند.

---

۱. مسلم (۱۴۷۸).

آیا درباره چنین مردی گفته می‌شود: که او عادت گرفته به شهوات و اسیر لذّات است؟

آیا درباره شخصی چون او گفته می‌شود: که هدفش از رسالتش، آرزویی همانند آرزوی مبشران و داعیان مسیحی‌ست و غیر از هدایت مردم و اصلاح آنان آرزویی داشته است؟!...

این سختی و ناراحتی و ترس و بیم رسالت کجا؟ و آبکی بودن شباب و جوانی تا سنّی که هیچ لذتی در آن نیست کجا؟ برای کسی که صاحب توفیق و پیروزی‌ست، یا برای کسی که نـاامـیدی و شکست صاحب اوست؟!

آیا او را می‌بینی که به خاطر لذّات و شهوات امّت خویش زندگی‌اش را به خطر اندازد و هجرت از وطن خود و عزلت درمیان اهل خود را، دست کم و سبک گیرد تا به گونه‌یی زندگی کند که نزدیک‌ترین کس به وی و بالاترین کس از نظر شرف نسبت دادن خود به وی، بدان قناعت نکند؟!! (۱)

آیا کسی که سید و سرور جزیرة العرب و مقتدرترین مرد آن جاست و بیش از هر کس قدرت دارد که زیباترین زنان کنیز و آزاده را برگزیند، بدین گونه برای شهوات و لذّت جویی جنسی، با زنان ازدواج می‌کند؟!!

آیا با چنین زنانی ازدواج می‌کند، مرد شهوانی غرق در لذّات جنسی، تا زنانش به وی اقتدا کنند و از او پیروی نمایند در به خطر انداختن خوش گذرانی و زینت و اخلاص ضمیر برای ایمان به الله و طلب سرای آخرت؟!

او از تمام این‌ها، آرزویش چیست، اگر آرزویی در دل داشته باشد غیر از آرزوی رسالت‌اش؟! و به خاطر چه چیزی با نفس خویش بدین سختی جهاد و مبارزه می‌کند در خانه‌اش و در میان قومش، اگر او رسالت و وظیفه‌یی نداشته باشد که بدان ایمان دارد و این رسالت نزد وی محبوب‌تر از هر نعمت و آرزویی نباشد؟!...

بی گمان مبشرین حرفه‌یی مسیحیت، از مسأله ازدواج پیامبرﷺ در سیره نبوی، چیزی نیافته و کشف نکرده‌اند، که بدان ضربه‌یی بر محمدﷺ وارد سازند و پس از آن ضربه را، بر پیکر دعوتش بزنند، لیکن از سیره او حجتی را کشف کردند که هیچ حجتی مثل آن بر صداقت دعوت وی و بر ایمان او به رسالتش، دلالت نمی‌کرد؛ هم‌چنین بر اخلاص او نسبت به رسالتش، در نهان و سودای دل او گواهی می‌داد، درست مانند اخلاصش برای آن، در آشکارا. آن مبشران دروغگوی حرفه‌یی، بر جهل شنوندگان خود اکتفا نمی‌کردند، بلکه در سکوت از مسأله ازدواج او برای بر سر زبان انداختن و یاوه گویی درباره آن سوء استفاده می‌کردند!!

---

۱. مقصود این است که همسرانش نزدیک‌ترین کس به وی بودند و نسبت خود به وی را بزرگ‌ترین شرف و افتخار می‌دانستند و با وصف این قناعت به زندگی سختی که پیامبرﷺ برای خود اختیار کرده بود، برایشان دشوار بود. (مترجم)

سخن خلاصه درباره خصوصیت نبوی، آن است که این خصوصیت امتیازی از امتیازات قدرت و نیروی سیطره برای تسخیر و رام کردن زن در جلب رضایت متکبرانه و خودخواهی مرد و لذت‌طلبی جسمی وی نبوده است، لیکن آن هم آیت دیگری‌ست از معدن و کان احکام قرآنی که از عطوفت بر زن و حفظ و حمایت وی از جور و ستم پرده برمی‌دارد.

(- این خصوصیت پیامبرﷺ در قرآن به منظور عطوفت و مهر بر زن و حفظ و حمایت او در ظلم و ذلّت است -)

دکتر مصطفی السباعی می‌گوید:[۱]

بی‌گمان از جمله چیزهایی که استعمار به یاری مستشرقین متعصب کینه توز و مبشران دروغگوی مفتری، نسبت به افترا بستن و زشت جلوه دادن اسلام و پیامبرﷺ بزرگوار آن، انجام داده‌اند، این است که می‌پندارند و افترا می‌زنند و می‌گویند که زندگی پیامبرﷺ یک زندگی شهوت و لذت جنسی و زن بازی بوده است و با چند همسری او، بر آن استدلال کرده‌اند و با پندار دروغین خود گمان می‌کنند، که این چند همسری، دلیل بر میل شدید او، به زنان بوده است!! و پیش از این سخافت و حماقت، این پندار را با مقارنه و مقایسه، با آن چه حضرت سلیمانؑ داشت، از یک‌هزار همسر از زیباترین زنان عصر خویش در میان زنان آزاده و کنیز و جاریه، باید سنجید؛ درحالی که همسران پیامبرﷺ فقط ۹ نفر بیوه زن و شوهر کرده و بعضی دارای چند فرزند هم بوده‌اند، مانند ام سلمهؓ و با هیچ زن دوشیزه جوان بکری، ازدواج نکرده است جز با عایشهؓ و اگر او میل شدید جنسی به زنان داشت، آن گونه که دشمنان کینه توز اسلامی می‌پندارند، تمام همسران خود را از میان معشوقگان جوان دوشیزه و بکر بر می‌گزید و اگر اراده می‌کرد می‌توانست، زیرا یاران او و زنان مسلمان صحابی، در زندگی خود بزرگ‌ترین شرف را در آن می‌دیدند که جزو همسران پیامبرﷺ باشند و بایستی فراموش نکنیم که نخستین همسر او که پیش از بعثت درحالی که او بیست و پنج سال داشت با او ازدواج کرد، این سنّ او هنگام شدت نیرو وقوت شهوت مرد است، با وصف این، با خدیجه ازدواج نمود که چهل سال داشت و آن هم بنا به درخواست خود خدیجه بود، که پانزده سال از پیامبرﷺ بزرگ‌تر بود؛ درحالی که در شرف سن یائسگی بود و به سنّ کهولت رسیده و محمدﷺ در عنفوان نشاط و نیروی جوانی خود بود و او بعد از بعثت نیز به خدیجه اکتفاکرد و تنها او را داشت، حدود بیست و پنج سال تا این که وفات نمود؛ درحالی که محمدﷺ مشرف بر پنجاه سالگی بود و از آن وقت به بعد چند همسری او شروع گردید و انسان در سنّ پنجاه سالگی، کم‌ترین نیرو و قدرت رغبت به زنان و شهوات و لذات را به نسبت بیست و پنج سالگی دارد و بدین سبب می‌دانید، این که مبشرین و مستشرقین متعصّب، چند همسری پیامبرﷺ را دلیل بر شهوانیت و میل وی به لذات جنسی گرفته‌اند، چه قدر دروغ و افترا به وقایع تاریخی زده‌اند و بدین اضافه می‌شود، که پیامبرﷺ با همسرانش یک زندگی پارسایانه و ریاضت

۱. مجلة حضارة الاسلام - شماره اول و دوم، سال هشتم، ربیع الاول و الثانی ۱۳۸۷ هـ حزیزان و تموز ۱۹۶۷ م.

پیشه و خشونت مآبانه داشت و با وجود این که اموال هنگفت غنایم و هدایای یارانش بر وی سرازیر می‌شد، اگر اراده می‌کرد که همسرانش را راضی نماید و با آنان در ناز و نعمت زندگی کند می‌توانست که چنین زندگی را داشته باشد، لیکن همسرانش، از خشونت و سختی عیش و زندگی، آن‌قدر در رنج بودند که ناچار شدند که با هم جمع شوند و از پیامبرﷺ تقاضای رفاه زندگی نمایند، که بر پیامبرﷺ دشوار آمد و نزدیک به یک ماه آنان را ترک کرد تا جایی که اکثر اصحاب و یاران گمان کردند که همگی را طلاق داده است، سپس آیات زیر از طرف پروردگارش بر وی نازل گردید:

﴿يَا نِسَاءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا ٱلْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيراً * وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحاً نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقاً كَرِيماً * يَا نِسَاءَ ٱلنَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ ٱلنِّسَاءِ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً * وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ ٱلصَّلَاةَ وَآتِينَ ٱلزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً * وَٱذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ ٱللَّهِ وَٱلْحِكْمَةِ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفاً خَبِيراً * إِنَّ ٱلْمُسْلِمِينَ وَٱلْمُسْلِمَاتِ وَٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَاتِ وَٱلْقَانِتِينَ وَٱلْقَانِتَاتِ وَٱلصَّادِقِينَ وَٱلصَّادِقَاتِ وَٱلصَّابِرِينَ وَٱلصَّابِرَاتِ وَٱلْخَاشِعِينَ وَٱلْخَاشِعَاتِ وَٱلْمُتَصَدِّقِينَ وَٱلْمُتَصَدِّقَاتِ وَٱلصَّائِمِينَ وَٱلصَّائِمَاتِ وَٱلْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَٱلْحَافِظَاتِ وَٱلذَّاكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيراً وَٱلذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً﴾ (احزاب: ۳۵ - ۳۰)

«ای همسران پیامبرﷺ! هرکس از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود و این برای خدا آسان است و هرکس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، دوبرابر به او پاداش خواهیم داد و روزی پر ارزشی برای او آماده کرده‌ایم، ای همسران پیامبرﷺ! شما هم‌چون یکی از زنان عادی نیستید، اگر تقوی پیشه کنید، پس به گونه‌یی هوس‌انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویید و در خانه‌های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت نخستین درمیان مردم ظاهر نشوید و نماز را برپای دارید و زکات را بپردازید و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد، آن چه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یادآور شوید، خداوند به اسرار دقیق آگاه و داناست. به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو و مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند، خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش عظیمی فراهم کرده است.»

پس پیامبرﷺ از عایشه آغاز کرد و آن دو آیه را بر وی خواند و او را تشویق نمود که شتاب نورزد، تا این که با والدینش در این باره مشورت کند و از آنان طلب اجازه نماید. عایشه گفت: آیا درباره تو، من از والدینم کسب اجازه کنم!! بلکه من خدا و پیامبرش و سرای آخرت را بر می‌گزینم و هر زنی جداگانه بدون این که از رفقایش و هووهایش خبر داشته باشد، چنین اختیاری نمودند و پیامبرﷺ بدین کار مسرور گردید و زندگی همسرانش، هم‌چنان بر حال پارسایی و ریاضت و خشونت عیش باقی ماند.

تا جایی که بانوی محترم عایشهؓ می‌گوید: گاهی یک ماه یا دو ماه بر ما می‌گذشت؛ درحالی که در خانه ما آتشی روشن نمی‌شد، چیزی در خانه نبود، مگر نان و آب یا خرما و آب، سپس او می‌گوید: به تأکید پیامبرﷺ وفات یافت درحالی که در خانه ما چیزی نبود که موجود زنده‌یی آن را بخورد، مگر نصف قرصی از نان جوین که بر طاقچه خود نهاده بودم. آری، این‌گونه بود زندگی پیامبرﷺ پس چرا آن را بزرگ‌ترین پاسخ ردّ دندان شکن به دروغ‌های مستشرقان و مبشران متعصب و مفتری نمی‌بینید؟! آیا خوانده‌اید در تاریخ رهبری از رهبران جهان که کشور گسترده‌یی مانند جزیرة به تمامی تسلیم فرمان وی باشد و او هم‌چنان بر پارسایی و زهد و اعراض از دنیا باقی بماند؛ همان‌طوری که محمد رسول خداﷺ چنان بود؟!

به یقین پیامبرﷺ دعوت خود را آغاز کرد؛ در حالی که یگانه و تنها بود و چیزی از دنیا نداشت و نسبت بدان بی میل بود، سپس دعوت او پیروز و موفق گردید تا این که رهبر بلامنازع جزیرة العرب شد و با وجود آن، زندگی خود را تغییر نداد و معیشت او مبدل نگردید و از تنگی و سختی به آسانی و سهولت متحول نشد، پس چه کسی از بزرگان جهان و تاریخ، در گذشته و حال، بدین گونه زاهدانه زندگی کرده و استقامت داشته است، مانند استقامت پیامبرﷺ و بعد از پیروزی که خداوند نصیبش ساخت، نه خانه‌های خود و همسرانش را گسترش داد و نه لباس و نه طعام و نه شراب و نه هیچ چیز دیگری را توسعه داد!! بلکه همان‌طور ماند که قبلاً از او معروف و شناخته بود، آیا این‌ها از جمله دلایل صدق رسالتش نبود؟!! و به یقین او از رسالت، نه دنیا را می‌خواست و نه جاه و مقام و نه پادشاهی، بلکه به حقیقت خداوند او را برگزیده بود تا امت خود و تمام جهان را نجات دهد، از آن شرّ و فسادی که مردم را احاطه کرده بود.

آیا این مسائل ساکت کردن و مشتی به دهن این بی‌شرمان دروغگوی نیست که از تحریف و تزویر حقایق، خجالت و شرمنده نیستند، که پیامبرﷺ را در جایگاهی قرار می‌دهند، که رذیلانه می‌خواهند چنان باشد؛ درحالی که تمام وقایع زندگی او تکذیب و رسوایشان می‌سازد و سیلی محکمی بر چهره بی‌آبرویشان می‌نوازد و آنان را وا می‌دارد که از تکرار این تهمت‌ها و دروغ‌ها پرهیز کنند، اگر یک ذرّه حیا داشته یا انصاف به خرج دهند. به یقین امتیاز پیامبرﷺ از غیر خود درمیان انبیای

عظام و بزرگان تاریخ این است که زهد و پارسایی را به تکلف تحمل نکرد و بدان تظاهر ننمود، بلکه به صورت یک امر طبیعی بود. در سیره‌ی او آمده است که هرگاه به خانه‌اش بر می‌گشت، هرچه در آن می‌یافت می‌خورد اگر گوشت بود، گوشت می‌خورد و اگر روغن زیتون می‌یافت آن را می‌خورد و اگر سرکه می‌یافت آن را می‌خورد و اگر چیزی نمی‌یافت؛ هم‌چنان گرسنگی را تحمل می‌کرد و نمی‌گذاشت یارانش آن را بفهمند و گاهی گرسنگی‌اش دو روز یا سه روز طول می‌کشید، حتی گاهی از شدّت گرسنگی سنگ بر شکم و پهلوی خود می‌بست؛ درحالی که یارانش از آن بی خبر بودند و اگر خبر می‌یافتند، خانه او را مملو از طعام و شراب می‌کردند و برای او و در راه او از جان شیرین می‌گذشتند، به یقین هنگامی که از این دنیا رحلت فرمود، زره و جوشنش نزد بعضی از اهل ذمّه در گرو نفقه خانواده‌اش بود، آیا فکر می‌کنید که یاران او راضی می‌شدند که زره او در گرو قوت عائله‌اش باشد و می‌بینید که او این امر را از یاران خود کتمان ننموده است مگر برای این که او برای یارانش، رسول هادی و راهنما بود، نه رهبری متکبر آزمند طمع ورز در اموال پیروانش! حاشا و کلاً او به دور از این چیزها بود و او همان کسی بود که پروردگارش درباره وی فرمود:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾ (الانبياء: ۱۰۷)

«ما تو را به پیامبری نفرستاده‌ایم مگر رحمتی برای جهانیان.»

ای پسران جوان و ای دختران جوان! ای مردان و زنان! ای علما و ای دانشجویان! و ای رهبران و متنفذان جهان! و ای مردان و زنان مؤمن و مؤمنات! بگذارید که الگویی و عبرتی از زندگی پیامبرتان را داشته باشید - که ما تنها گوشه‌یی از آن را خاطرنشان کردیم - بگذارید دنیا آخرین چیزی باشد که در آن می‌اندیشید، مادام پرچم اصلاح را بر دوش دارید و هدایت حکم می‌کند، بگذار محبوب‌ترین چیز در دل همگی ما آن باشد که به پیامبر ﷺ عظیم الشأن خود در شیوه زندگی و معیشت او اقتدا نماییم و هدایت مردم به سوی راه خدا و ارشاد و راهنمایی در راه رسیدن به بهشت و رضای الله را، بزرگترین و مهمترین مقصود خود قرار دهیم و این به خدا قسم! بهتر است از دنیا و آن چه در آن است و آن است بی نیازیی که هیچ بی نیازی و ثروتی بالاتر از آن نیست و آن شرفی‌ست که بالاتر از آن شرفی نیست و عظمتی‌ست که تمام عظمت‌ها در برابر آن حقیر است، کدام عظیمی به پایه محمد ﷺ می‌رسد؟!

بلکه من می‌بینم که توصیف محمد ﷺ به عظمت کم‌ترَ از قدر و منزلت بالای اوست، چه وصفی بزرگ‌تر از رسالت است؟! پس عظمت در برابر آن، خاکی‌ست که از زمین غرور و تکبر بالا می‌رود و نبوّت و رسالت، کلام آسمانی‌ست که به زمین فرود می‌آید، سرشار از هدایت و نور، پروردگارا اقتدای به رسالت و راهیابی به هدایت آن را نصیبمان گردان تا در پرتو آن از خوشبختان جاویدان باشیم! و الحمد لله ربّ العالمین.

▣ فصل سوم:
پاسخ ردّ به شبهه ازدواج پیامبر ﷺ با زینب بنت جحش ؓ

به تأکید این حادثه و رویداد یعنی ازدواج پیامبر ﷺ با زینب بنت جحش ؓ از طرف مستشرقین و مبشرین مسیحیت ـ که بسیاری از کتاب‌های آنان سرشار از افترا و دروغ، علیه اسلام و پیامبر ﷺ بزرگوار است، مورد سوء استفاده و انتقادهای بی شرمانه شان واقع شده است و آن‌ها را با دروغ و گمراه سازی آراسته‌اند و گفته‌اند: محمد ﷺ زینب را دوست می‌داشت و عاشق وی بود و همان عشق وی سبب طلاق گرفتن زینب از زید بن حارثه گردید و از جمله کسانی که بدین حادثه شاخ و بال داده‌اند و آن را ترویج نموده‌اند، از مستشرقین «گوستاو لوبون» و «امیل درمنگام» و راهب «منتگو مری وات» بودند و گوستاو لوبون در کتاب خود حضارة العرب بعد از این که پیامبر ﷺ را با صفات حمیده می‌ستاید چنین می‌گوید: «تنها ضعف محمد ﷺ همان محبت وی نسبت به زنان بود و او همان کسی‌ست که تا پنجاه سالگی با همان همسر نخستین خود بسنده کرد و محمد ﷺ عشق خود به زنان را پنهان ننمود و به تأکید گفت: «**حُبِّبَ اِلَیَّ مِنْ دُنْیاکُمْ ثَلاثٌ: الطِّیبُ وَ النِّساءُ وَ جُعِلَتْ قُرَّةُ عَیْنِی فی الصّلاة**» (از دنیای شما سه چیز محبوب من شده است، بوی خوش و زنان و نور چشم و شادی دل من در نماز قرار داده شده است) ـ از دنیا سه چیز را دوست دارم، بویِ خوش و زن و نماز ـ و به سنّ و سال زنی که با آن ازدواج می‌کرد مبالات نمی‌نمود، پس با عایشه ازدواج کرد؛ درحالی که ده سال داشت و با میمونة ازدواج کرد درحالی که پنجاه و یک سال داشت و محمد ﷺ این حبّ و عشق را رها کرد، تا آن جا که به صورت اتّفاقی همسر پسر خوانده خویش زید بن حارثه را دید؛ درحالی که برهنه بود و عشق او در دل محمد ﷺ نشست، پس شوهرش، همسرش را طلاق داد تا محمد ﷺ با وی ازدواج نماید، پس مسلمانان از این واقعه غمگین شدند، سپس به وسیله جبریل به محمد ﷺ وحی گردید،

جبریل فرشته‌یی بود که روزانه با محمدﷺ پیوند برقرار می‌کرد و آیاتی برای وی می‌آورد که این کار وی را توجیه می‌کرد و انتقاد مسلمانان به آن به سکوت مبدّل گردید.»[۱]

و مستشرق درمنگام می‌گوید: محمدﷺ در دهه آخر عمرش، احساس میل شدید به زنان می‌کرد... و روزی محمدﷺ وارد خانه زید بن حارثه شد، بعد از فراغت از جنگ با بنی النضیر و در آن وقت زید از خانه غایب بود - و او دختر جوان قوم خود را دید - و زینب همسر زید آن وقت بی‌حجاب و عریان، تر و تازه و سرشار از جمال در نفس محمدﷺ تأثیر گذاشت و گفت: سبحان مقلب القلوب یعنی پاک و منزه است خداوند که دل‌ها را دگرگون می‌کند و جز این کلمه حرفی نزد و فوراً برگشت. پس زینب داستان را و آن چه دیده بود، برای زید بازگو نمود و زید بسیار دستپاچه شد و زید نسبت به محمدﷺ بسیار مخلص بود که منعم او بود و او را آزاده کرده و به پسرخواندگی خویش خوانده بود و از مزاج سوزان محمدﷺ آگاه بود و این وضع او را بسیار متحیر نمود و مونتگومری وات مستشرق نیز می‌گوید: محمدﷺ در حوالی سال چهارم هجری (۶۲۶م.) به خانه زید بن حارثه رفت تا با وی سخن بگوید و زید در خانه نبود، محمد چشمش بر زینب همسر زید افتاد که لخت و عریان بود، پس عاشق وی شد آن گونه که می‌گویند فوراً رفت و در دل خود می‌گفت: سبحان الله یا مقلب القلوب.

پاسخ بدین شبهه از چند وجه:

■

ما بدین مستشرقان دروغگو می‌گوییم، شما چه دلیلی بر صحّت این افترای بی‌شرمانه به پیامبرﷺ دارید؟!

ابن القیّم‌ رحمه الله می‌گوید:[۲] بعضی قدر و منزلت برحق پیامبرﷺ را ندانسته‌اند و می‌گویند که او به عشق زینب بنت جحش مبتلا شده است و این که او را دید و گفت: سُبحانَ مُقلّبِ الْقُلُوب و زینب دل از وی ربود و به زید می‌گفت: آن را بر خویشتن نگه دار!! تا این که خداوند بر وی این آیه را نازل فرمود:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ﴾ (احزاب: ۳۷)

«به خاطر بیاور زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی (به فرزند خوانده ات زید) می‌گفتی: «همسرت را برای خود نگه دار و از خدا بپرهیز. و در دل خود چیزی را پنهان می‌کردی که خداوند آن را آشکار می‌کند و از مردم می‌ترسیدی؛ درحالی که خداوند سزاوارتر است که

۱. می‌خواهند برای پیامبرﷺ نیز داستان یا دروغ تورات درباره حضرت داوود را بسازند. (مترجم)
۲. زاد المعاد ۲۴۴/۴.

از او بترسی. هنگامی که زید نیازش را از آن به سر آورد و از او جدا شد، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده هایشان - هنگامی که از آن‌ها بی نیاز شدند و آن‌ها را طلاق دادند - نباشد و فرمان خدا انجام شدنی‌ست و سنّت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود.»

گمان برده‌اند که این آیه درباره عشق است و برخی از آنان کتابی درباره این عشق نوشته و در آن از عشق انبیا سخن رانده و این واقعه را از این مقوله ذکر کرده‌اند و این گفتار از جهل آنان به قرآن و به پیامبر ﷺ ناشی شده است، لذا چیزی گفته‌اند که کلام خدا آن را بر نمی‌تابد و چیزی را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند که خداوند او را از آن تبرئه نموده است.

▣

امام ابوبکر بن العربی می‌گوید: اما گفته او که: پیامبر ﷺ زینب را دید و دل از او گرفت، سخنی‌ست پوچ و یاوه و باطل، زیرا زینب دختر عمّه او بود و همواره او را در هرجا می‌دید و آن وقت هنوز حجاب واجب نشده بود، پس چگونه او که با پیامبر ﷺ پرورش می‌یافت و پیامبر ﷺ با او پرورش می‌یافت و هر لحظه و هر ساعت او را می‌دید، زینب دل از او نمی‌گرفت، مگر وقتی که شوهر کرد و او نفس خویش را به پیامبر ﷺ بخشید و از غیر او ناخشنود بود، هرگز این به خاطر پیامبر ﷺ خطور نکرده است، پس چگونه عشقی که نبوده است، تجدید می‌یابد؟

وای! چه قدر دور است! برای این قلب مطهر از این پیوند فاسد و فاسقانه، درحالی که خداوند به وی می‌گوید:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾ (طه: ۱۳۱)

«و هرگز چشمان خود را به مواهب مادّی، که به گروه‌هایی از آنان داده‌ایم، مدوز، این‌ها گل‌های ناپایدار زندگی دنیاست، تا آنان را در آن بیازماییم...»

▣

بی گمان چنین افترایی از بی شرمی شما (غربیان)، مورد انتظار است و این بدین سبب است که شما بر انبیای خودتان، افتراهای باطل و بی‌شرمانه‌یی بسته‌اید، پس چگونه این تهمت‌ها و افتراها را بر انبیای غیر خودتان نمی‌بندید؟!

استاد محمد رشید رضا می‌گوید: اگر این داعیان مبشر، یک رگ حیا و شرم می‌داشتند، این شاخه بزرگ عیب و عار که در چشمان ایشان است، آنان را باز می‌داشت، از دیدن خس و خاشاک بسیار کوچکی که در چشمان دیگران باشد، یعنی داستان ساختگی خودشان نسبت به حضرت داوود ؈ که نماز و عبادت شان با مزامیر اوست و همسر «اوریا» که به روایت کتاب مقدسشان او را دید که

شستشوی می‌کرد و عاشق او شد و شگفت زده‌اش گردید، پس او را حاضر کرد و با وی هم‌خوابگی نمود و آبستن شد و دستور داد که شوهرش را به خط مقدم جبهه بفرستند تا در معرض کشتن قرار گیرد و کشته شد، تا خود بدان منفرد باشد، بدون «اوریا»، همان‌طوری که به تفصیل در فصل ۱۱ از سفر صموییل الثانی آمده است.

مسلمانان پیامبر خدا داوود را از این تهمت ناروا تبرئه می‌کنند، که کتب به اصطلاح مقدسه آنان، آن را روایت می‌کند، چه نزد یهود و چه نزد نصرانیان و داستان حضرت داوود در سوره سبأ در قرآن بر این دلالت ندارد که او مرتکب فحشا شده و به خاطر ارضای شهوت خود نقشه‌ی قتل را ترتیب داده باشد، حاشا و کلّا این از محضر او به دور است. ا. هـ

▣

بی‌شک کسانی که به پیامبرﷺ تهمت می‌زنند و او از آن بری و مبرّاست، خودشان، چیزهای زشت‌تر و مفتضح‌تر، از آن تهمت‌ها را مرتکب می‌گردند. گاه و بیگاه اخبار روزنامه‌ها از رسوایی مالی و اخلاقی مردان روحانی در بالاترین سطح هرم اداری کلیساها سخن می‌گویند؛ هم‌چنین درمیان کارمندان جزیی نیز چنین است و بعضی از این رسوایی‌ها شهرت جهانی یافته است و فراموش کردن آن‌ها آسان نیست، بعد از این که در سنگ نبشته تاریخ کنده کاری شده است و اینک بعضی از این رسوایی‌ها را به شرح زیر می‌آوریم (بعضی از آن‌ها تکراری ست):

۱. جیمی سواجرت:

مجله تایم آمریکایی در مقاله‌یی به تاریخ ۷ ماه مارس ۱۹۸۸ میلادی سقوط و رسوایی «جیمی سواجرت» را توصیف می‌کند و می‌گوید: به تأکید و بی‌شک بزرگ‌ترین موعظه دراماتیکی در تاریخ که از طریق ایستگاه‌های تلویزیونی پخش شد، این بود، که «جیمی سواجرت» پنجاه و دو ساله و ملک و سلطان مبشران تلویزیونی، آماده اعتراف به گناه زشتی‌ست، که مرتکب آن گردیده، بعد از آن که در حضور ۸۰۰۰ راهب مسیحی بدان اعتراف کرده است که یک‌هزار نفر از آنان، به علت نبودن صندلی برپای ایستاده‌اند؛ درحالی که میلیون‌ها نفر در دنیا آن را بر صفحات تلویزیون در امتداد کره زمین مشاهده کرده‌اند. یک زن ۴۷ ساله‌یی که نام خود را حاضر نیست فاش کند درباره‌ی این سقوط وی می‌گوید: «بعد از امروز، چگونه «جیمی سواجرت» می‌تواند در پشت تریبون بایستد، تا مردم را پند و اندرز بدهد، علیه ارتکاب عمل زشت زنا و کارهای رسواگرانه دیگر، در حالی که او خودش مدت‌هاست، که مرتکب این اعمال شنیع می‌شود؟!!

من معتقدم واجب است که او برای همیشه نهان شود و صحنه را ترک نماید.»

«جیمی سواجرت» از زندگی در ۳ قصر و کاخ گسترده و وسیع و هواپیمای جت و آزادی در استخدام و به کارگیری متملکات مرفه، از آنِ مؤسسه دینی که در آن کار می‌کند، برخوردار است و لذت می‌برد، به اضافه یک استراحت‌گاه ویژه در کالیفرنیا.

جیمی سواجرت، مانند نظیر و خویشاوند خود «جیری لی لویس» موسیقاری‌ست که در سخنوری بسیار موفق است و معروف است به قدرت بر خطابه ممتاز و عالی و موهبت و استعداد بر تأثیر بر مردم از طریق کلام و حرکات سرشار از تحریک و برانگیختگی و نشاط و سرزندگی، سواجرت در هر سخن رانی می‌تواند دیگران را به گریه اندازد و تحت تأثیر خود قرار دهد و او بسیار نیکو به انجیل اشاره و استشهاد می‌نماید و از پشت تریبون، بدین طرف و آن طرف، حرکت می‌کند و با آهنگ سریع پای بر زمین می‌کوبد و به سختی شنوندگان را منغص و متأثر می‌سازد و همه را به گریه عمیق وا می‌دارد.

سواجرت مانند یک هنرمند در کلیسا موفق است یا هنرپیشه‌ی مشهوری است که توانسته برای خود، یک امپراتوری پدید آورد که بینندگان خود را دارد و تعدادشان به صدها میلیون نفر در سطح جهان می‌رسد و درآمد سالیانه‌یی دارد که بیش از (۱۵۰) میلیون دلار می‌باشد، که در بیش از (۵۰) دولت به غیر از آمریکا برنامه‌های خود را پخش می‌نماید، صاحب نظران می‌گویند: بی‌گمان اعترافات سواجرت در برابر مردم بر صفحه تلویزیون، به عنوان شکنجه‌یی برای او، در برابر توده مردم به حساب می‌آید، که هرگز حافظه هیچ کسی پیش از آن چنین چیزی را به خاطر ندارد: «به یقین تو گناه بزرگی را در حقّ خودت مرتکب شده‌یی» این عبارتی بود که سواجرت آن را در یک پخش تلویزیونی مستقیم بر زبان آورد؛ درحالی که به همسرش، فرانسیس سواجرت خیره شد و به وی می‌نگریست، همسری که (۳۵) سال با وی زندگی کرده بود و پس از آن به عذر خواهی برای پسرش «دونی» و همسر وی «دوبی» پرداخت و می‌خواست آن را در پیشگاه «ربّ» خود نیز توجیه نماید؛ در حالی که به گرمی می‌گریست و اشک برگونه‌هایش جلو چشم میلیون‌ها بیننده جاری بود، اضافه کرد: «به یقین من در حق تو یا الهی مرتکب گناه و خطا شده‌ام و من از تو تقاضای خون گران بهایت را دارم، تا هر نقطه و لکّه‌یی از این گناه و خطایم را بشوید و پاکیزه نماید، تا این که در محیط رحمتت گداخته شود.»

این کلمات و اشک‌ها، احساسات شنوندگان را برانگیخت پس آنان نیز با وی به گریه پرداختند و دو بار سخنان وی را قطع نمودند و به عنوان پشتیبانی و گذشت و مساعدت از وی، همگی برپاخاستند و بعد از خاتمه این منظره غیر عادی، بسیاری از حاضرین به سختی و به گرمی، گریه را ادامه دادند و بعضی از آنان روی زمین دراز کشیدند یا روی صندلی خود به حالت سجده خمیده شدند.

و همسرش فرانسیس باگروهی از حاضران آمدند و واعظ را از روی زمین برداشتند و اندک مدتی او را در قصر بزرگ مخفی نمودند.

«مافیس بتسران» بازنشسته از شهر «سبرنج فیلد» که مدت ده سال طرفدار و بیننده برنامه‌های جیمی سواجرت بر صفحه تلویزیون بود، در تعلیق بر این رویداد می‌گوید: «برادر سواجرت» بشر است و انجیل می‌گوید: بی گمان کسانی که «ربّ» را دوست می‌دارند و در راه حق می‌کوشند، قطعاً گناهانشان آمرزیده می‌شود، هرگاه توبه کنند.»

غیر از محفل موعظه و اندرز مؤثر، نفاق و دورویی سواجرت، انسان را شگفت زده می‌سازد، به تأکید او همواره بر ضدّ امور زشت و فحشا بود و هنگامی که رفیق و همکارش، واعظ و اندرزگوی مشهور، «جیم بیکر» و همسرش «تامی» بدان رسوایی و افتضاح جنسی گرفتار شدند پاسخ ردّ جیمی سواجرت، آن بود، جیم بیکر چیزی نیست مگر سرطانی در جسم مسیح علیه السلام.

بعداً سواجرت نقشی مهم در سقوط «جیم بیکر» از بالای کرسی و عرش امپراتوریش «سَبِحّوا الرب: ربّ را تسبیح گویید» پیش از این رسوایی بزرگ جنسی داشت، همان رسوایی که سبب افتادن و سقوط جیمی سواجرت از بالای عرش خود گردید که بر قلّه آن تکیه زده بود، این واعظ قبلاً نیز در معرض رسوایی‌های متعددی قرار گرفته بود که به آسانی توانست از آن‌ها رها شود، برای مثال درسال ۱۹۸۳ میلادی، یکی از ایستگاه‌های تلویزیونی در «بتن روج» ذکر کرد که بعضی از اموالی که مردم به صورت کمک‌های خیریه برای مساعدت کودکان محتاج داده بودند، صرف ساختمان و اثاث کلیسا می‌شود و در کنار آن اتهاماتی بر ضدّ داماد جیمی سواجرت وجود داشت، که در پیوند با رشوه گیری‌های چاپ‌خانه «دلاس» بود که مسؤول چاپ مجله ماهیانه جیمی سواجرت به نام «الواعظ» بود و این مشکل را بر این اساس حل نمودند که یک امر داخلی ویژه کلیساست و مسؤولان این مؤسسه از این قضیه سکوت کرده و پرونده‌اش را بستند.

و عمه‌اش «ادناماکویت» از شهر «لاندفیل» بدین گونه رأی خود را بیان داشت و گفت: «بی‌گمان اخبار این رسوایی افتضاح‌آمیز جنسی جیمی سواجرت، مرا به سختی تکان داد و حقیقت را می‌گویم: آن چه شنیدم در روح من نفرت و چندش برانگیخت و فشار خونم را به سختی بالا برد، با وجود این، بی‌گمان «ربّ» می‌تواند به گونه‌یی امور خطاکارانه مثل این را از میان ببرد و امثال این مشکلات را به مجد تغییر دهد.» اما پدر او به تأکید گفت: بی‌گمان حادثه‌یی که برای جیمی روی داده است، ممکن است درسی به وی بدهد، که مردمان دیگر را به شدّت مورد انتقاد قرار ندهد، آن گونه که در سابق می‌کرد و من معتقدم که آن چه برای او روی داده است، او را بیش‌تر متواضع خواهدکرد و حادثه‌یی که آن را شنیدیم، برای ما به اثبات می‌رساند، که هیچ کس به درجه‌یی نمی‌رسد که ممکن نباشد بعد از آن سقوط کند و معتقدم که این چیزی ست که «ربّ» می‌خواهد آن را به ما نشان دهد و «هم وطن» او «جیمس دال» گفته است: «تا کی مردمان خوب به تقویت و پشتیبانی این مبشران دروغگو می‌پردازند، که تلویزیون را برای به دست آوردن میلیون‌ها دلار از طریق فروختن عیسی به فریب خوردگان به کار می‌برند وقتی که این مبشران خود به «ربّ» ایمان ندارند و جیمی سواجرت آخرین کسی‌ست که از بالای

عرش کلیسایش سقوط می‌کند و اکنون ما نمی‌توانیم سؤال خود را مخفی نماییم، که چه کسانی پس از او سقوط خواهند کرد؟! پس ای «اورال روبرتس» تو از من می‌شنوی، چه بسا تو پیوند و علاقه‌یی با مرد زناکار نداشته باشی، لیکن تو نیز آزمندی داری و تو نیز مسؤول آن هستی.»

هنگامی که این سطور را می‌نویسیم، ما را به یاد مناظره‌یی می‌اندازد که میان شیخ احمد دیدات با جیمی سواجرت در اواخر ۱۹۸۶ میلادی در شهر «بتن اوج» روی داده بود، هنگامی که جیمی سواجرت، روی به شیخ احمد دیدات کرد و به وی گفت: «در میان شما مسلمانان در اسلام مرد با چهار همسر ازدواج می‌نماید» شیخ احمد جمله‌ی او را تصحیح کرد و گفت: «مرد می‌تواند تا چهار زن را با شرایط معینی برگزیند و با آنان ازدواج نماید و شرط نیست که هر مرد با چهار زن ازدواج کند.» و جیمی به وی پاسخ ردّ داد؛ درحالی که به همسرش نگاه می‌کرد و دوربین تلویزیون روی او متمرکز شده بود، گفت:

«امّا من به چهار همسر نیاز ندارم و همین یک زن زیبا و جالب برایم کفایت می‌کند.»

و هنگامی که شیخ احمد از مناظره کننده‌اش جیمی، درباره دلیل قوت و تأثیر تعالیم جدید نصرانیت در مردم سؤال کرد، جیمی جواب داد که دلیل آن در این، مثال زنده‌یی نهان‌ست، که خود جیمی سواجرت بیانگر آن است.

و از جمله چیزهای شگفت‌انگیز مسخره آن‌ها، این است که جیمی سواجرت یک کنفرانس مطبوعاتی در «لوس آنجلس» بعد از هشت روز از برکناری همکارش جیم بیکر و جلو دید ۱۵۰۰۰ نفر در سالن ورزشی تشکیل داد، که در آن جا از ضدّ نفاق و دورویی و ضدّ «مدعی نبوت و پیشگویی» سخن گفت و از «ربّ» تقاضا کرد که او را نجات دهد از این کسانی که آنان را کودکانی نامید که به سالن‌های آرایش می‌روند تا به آرایش موی خود و ناخن‌هایشان بپردازند، سپس لقب واعظ بر خود اطلاق کنند و به فریب میلیون‌ها مردم قیام نمایند!!

و بعد از سقوط بزرگ جیمی سواجرت، تلویزیون دیداری با جیم بیکر در مقرّ خود در کالیفرنیا به عمل آورد، که شادی در چهره جیم نمایان بود و درباره عکس العملش در برابر حادثه و رویداد بزرگ جیمی سواجرت از او سؤال کرد، در جواب گفت: «به تأکید همسرم گریه کرد هنگامی که این خبر را شنید، امّا من، کلمات و سخنان عیسی﵇ را تکرار می‌کنم که فرمود: باید هرکس که گناه نکرده است، سنگ اول را به زنی بزند که زنا کرده است» -گویا کسی پیدا نشده است -

۲ . جیم و همسرش تامی بیکر:

جیم بیکر زندگی خود را به عنوان یک واعظ نصرانی آغاز کرد که برنامه خود را بر صفحه تلویزیون بیان می‌کرد، هنگامی که به مؤسسه «بات روبرتس» به نام «Seven Hundted Ciub» در سال ۱۹۶۵ م ملحق گردید.

او صاحب اندیشه دعوت اعضای آن مؤسسه بود برای جمع آوری کمک‌های خیریه برای پوشش هزینه‌های مختلف خیرخواهانه و در سال ۱۹۷۴ میلادی، امپراتوری دینی خود را شروع کرد «سبّحوا الرب: ربّ را تسبیح گویید» (Ptaise The Iotd :PTI) و بعد از آن همراه با همسر رقاصّه‌اش «تیم» پخش برنامه تلویزیونی خویش را شروع کرد که ۱۳/۵ میلیون خانواده آن را تماشا می‌کردند، به کمک ماهواره خاصی، از راه ۱۷۸ ایستگاه تلویزیونی و در نتیجه این فعالیت‌ها، درآمد سالیانه متوسط او به (۱۲۹) میلیون دلار می‌رسید. معروف است که بسیاری از امور شخصی و مالی جیم بیکر و همسرش «تیم فای» بسیار شبهه برانگیز بود لیکن هرگز به سقوط او یا حتی به غروب ستاره‌اش نیز منتهی نگردید، تا زمانی که پیوندهای عاشقانه‌اش با بانوی منشی و سکریترش «جاسکاهان» به میان آمد و هفت سال طول کشید، پس این حادثه علت اصلی از دست دادن مؤسسه دینی وی بود که درآمدهای مالی سرشاری داشت. علی‌رغم این افتضاح و رسوایی، جیم بیکر تقاضا نمود که به امپراتوری خویش برگردد، پس مبشر دیگری به نام «جیری فال ویل» خشمگین شد و اعلان نمود که جیم بیکر نزد وی در یک مکالمه ضبط شده به پیوندهای عاشقانه‌اش با «جاسکاهان» اعتراف نموده است و این که او قربانی بی‌گناهی‌ست که خبرگی جنسی نداشته و در چنگال یک زن ماهر در این کارها افتاده است و این که این کارش تنها برای برانگیختن غیرت و حسادت همسرش «تامی فای بیکر» بوده، که در آن وقت او با مرد دیگری روابط عاشقانه و نامشروعی داشته است و یکی از دستیاران جیم بیکر نیز با «جاسکاهان» روابط و علایق جنسی داشته است و در یکی از شب‌ها دستیار سومی جیم، بر «جاسکاهان» به قصد زنا با وی، بر او داخل شد و او را دید که دَمَر خوابیده و در وضعی‌ست که بدان کار اجازه نمی‌دهد و در کنار این رسوایی‌ها جیم بیکر انحرافات جنسی نیز داشت، پس یکی از مساعدان و دستیاران سابقش در یک گزارش ضبط شده قانونی، توصیف کرده است که جیم بیکر واعظ، در حالت لخت و عریان او را به کارهای جنسی لواط تشویق نموده است.

یکی از مسؤولان مؤسسه «سبّحوا الرّب» حقوق سالیانه جیم بیکر را حدود ۲ میلیون دلار تخمین زده، که میلیون‌های دیگری صرف منازل و ماشین‌های مرفّه بیکر شده است؛ هم‌چنین حدود ۲۶۵ هزار دلار رشوه و حق السکوت به خانم سکریترش جاسکاهان پرداخت گردیده است و بعد از این افتضاح و رسوایی، لطیفه‌ها و نکاتی فراوان بیرون آمده است از حروف «PTI» که مختصر: People That Love است یعنی مردمانی که جنس بازند، یا گاهی به قول مجله نیوز ویک به معنی: Pass The Ioot است یعنی غنایم را تقسیم کردند، به جای اسم قانونی «Ptaise The Iotl».

«جیری فال ویل» می‌گوید که جیم و همسرش، خسارت‌های زیادی به حساب مؤسسه در بانک سبب شدند، که وام‌های مؤسسه به (۷۰) میلیون دلار تخمین زده می‌شود و نزدیک به (۶۲) ایستگاه تلویزیونی از اصل ۱۸۳ ایستگاه، که برنامه‌های دینی پخش می‌کردند، آن‌ها اکنون از پخش و ارسال، به

سبب عدم پرداخت هزینه‌ها منع شده‌اند، در مواجهه با این بحران مالی، هزینه‌ها کاهش یافته و (۲۰۰) کارمند از کار برکنار شده‌اند و برنامه و پروژه گسترش و توسعه نیز متوقف و راکد شده است؛ هم‌چنین ساختمان و بنای کلیسای کریستال که ۱۰۰ میلیون دلار هزینه برداشته، نیز تعطیل شده است که گنجایش (۳۰) هزار صندلی را دارد و پروژه این کلیسا برای این طراحی شده بود که بزرگ‌ترین کلیسای جهان باشد.

جیم بیکر بعد از این رسوایی و افتضاح بی شرمانه، منصب و شهرت خویش را از دست داد و خود درباره این خسارت بزرگ گفت: «بی گمان اکنون من رؤیای بنای یک شهر جدید را چه بسا در کالیفرنیا می‌بینم، رؤیای آن را می‌بینم که روزی به تلویزیون برگردم.» و جیری فال ویل به وی پاسخ می‌دهد: «من امیدوارم که جیم بیکر برای خود کاری در تاکستان انگور ویژه «ربّ» بیابد، امّا این که از نو به عنوان یک واعظ دینی یا یک مصلح به کلیسا برگردد، هرگز، نه» و همسرش «تامی فای بیکر» در یک مصاحبه تلویزیونی گفته و شوهرش نیز با تکان دادن سرش با آن موافقت کرده است: «اگر گذشت و عفو نداشته باشیم و اگر به ما اجازه داده نشود کاری را که می‌خواهیم ادامه دهیم و اگر به ما کمک و مساعدت نشود، آن‌چه را از دست داده‌ایم، بدان برگردیم، بی گمان این انجیل در من تأثیری ندارد!!»

معروف است که تامی بیکر از مشکلات اعتیاد به مواد مخدّر رنج می‌برد و به تأکید یک بار در اثنای ادای کارش با شوهرش، جلو چشمان مردم به سبب این مشکل بر روی زمین افتاد.

۳. اورال روبرتس:

او یک مبشر نصرانی‌ست که داستان غریب‌تر و شگفت‌تر از خیال دارد، از جمله در یکی از سال‌ها، ناگهان یک تصریح ناگهانی و غریبی بیان کرد، پس از بحرانی که بر سر مؤسسه‌اش آمد و گفت که او تمایل دارد در برج خود عزلت گزیند تا در آن روزه و نمازش را ادامه دهد تا این که «ربّ» حکم می‌کند به کاری که شدنی‌ست.

اورال روبرتس زندگی خود را با فقیری شروع کرد و در «اوکلاهما» زندگی می‌کرد، او از یک خانواده پایین نیمه هندی از قبیله شریکی بود و او ادّعا می‌کرد که «ربّ» دست شفابخشی به وی بخشیده است که سال‌های طولانی می‌تواند بدان مردم را شفا دهد و اورال مِقام صدارت را اشغال کرد و ثروتمند شد و کار کلیسا را اداره می‌کرد و (۲۱۰) ایستگاه تلویزیونی را به کار گرفت برای پخش تلویزیونی که نزدیک به (۲) میلیون هم وطن بیننده داشت؛ همان طوری که توانست دانشگاهی را در شهر «تالسا» در ولایت اوکلاهما بنا نهد و آن را به نام دانشگاه اورال روبرتس نامگذاری کرد، بعد از آن گفت: «ربّ» به وی خبر داده است به ضرورت بنای شهر «مدینة الایمان» و مرکز پژوهش‌های پزشکی و بیمارستانی و درمانگاهی.

و این پروژه هم‌چنان درحال بنا و ساختمان بود، هنگامی که روبرتس درسال ۱۹۸۰ م. مطلبی ایراد کرد که مفاد آن، این بود که او عیسیﷺ را دیده است که راست ایستاده بود تا عنان آسمان به طول (۹۰۰) پا، درکنار آن مبنیٰ و از او می‌خواست که این پروژه را تکمیل نماید. مردم این سخن را شنیدند، که بعضی لطیفه‌ها و نکات از آن بیرون آمد، از جمله: «بی گمان نهادن یک علامت برحذر داشتن جدیدی در راه است که می‌گوید: بیدار باش، خطر است، بی گمان منطقه عبور عیسی‌ست که به (۹۰۰) پا می‌رسد.»

علی‌رغم درآمدهای وارداتی سالیانه جهانی آن، که به (۵۵) میلیون دلار تخمین زده می‌شد، مرکز اورال از آغاز از مشکلات مالی رنج می‌برد و روبرتس سبب آن را عدم اجرای اوامر ربّانی به تمامی می‌دانست، پس «ربّ» طلب کرده بود که آن بنا بایستی گنجایش ۷۷۷ هزار تخت را داشته باشد. لیکن حکومت فقط برای ۲۹۴ تخت، اجازه داده بود و از جنبه عملی اداره بیمارستان با مشکلات دیگری روبه‌رو شده بود، که با جلب تعداد کافی از بیماران ارتباط داشت، تا بتواند هزینه‌ها و سودهای لازمه را بپوشاند؛ درحالی که نتوانسته بود به صورت مستمر بیش از یکصد بیمار را جذب نماید و اورال با مشکل دیگری روبه‌رو شد و کسانی که برنامه‌های او را مشاهده می‌کردند، داشتند پیر می‌شدند و رو به پیری می‌نهادند، پس شمار بینندگان او به ۱/۱ میلیون خانوار در سال ۱۹۸۵ کاهش یافت و این در مقایسه با شمار ۲/۵ میلیون خانواده در سال ۱۹۷۷ میلادی بود و این پدیده‌یی بود که واردات و درآمد آن را به مقدار ۳۳ میلیون دلار کاهش می‌داد، آن جا که درآمدش در سال ۱۹۸۰ برای مثال ۸۸ میلیون دلار بود.

و در همان وقت هزینه‌ها مستمر بالا می‌رفت، پس برای حلّ این مشکل مالی هیچ راه چاره‌یی نیافت، جز این که به مردم اعلان کند که: «ربّ به وی امر کرده است که برای کلیسا و پروژه‌های آن، در ظرف سه ماه، هشت میلیون دلار جمع آوری نماید، درغیر این صورت «ربّ» روح او را برای سرای آخرت خواهد گرفت.»

پیش از پایان موعد معین، رسوایی و افتضاح بی شرمانه جیم و تام بیکر فاش شد و یکی از ثروتمندان از ولایت فلوریدا، از کسی شنیده بود که اورال ۱/۳ میلیون دلار می‌خواهد تا به هدف خویش تحقق بخشد، او پیشنهاد چکی با همان مبلغ به یک باره عطا کرد و مشهور است که سودهای معاملات این ثروتمند، از درآمد اداره مسابقات سگان و قمار و شرطبندی حاصل می‌شود و هنگامی که اورال این مبلغ را قبول کرد، معلوم شد که او در واقع تبرع و اهدایی خیریه حاصل از اعمال قمار را پذیرفته است و این کار مخالف با تعلیمات کلیساست. بعد از سقوط جیمی سواجرت، اورال بار دیگر به صحنه آمد و ظاهر شد و از مخلصان به کلیسا طلب مساعدت نمود، تا بتواند هشت میلیون دلار دیگر جمع آوری نماید، لیکن این بار هیچ داستان غریب و عجیبی نساخت و این تصریحات، جیمی

سواجرت را خشمگین نمود و در یک تصریح اعلام نمود، که انجیل عیسی سابقه نداشته است که تا بدین حدّ و به مثل این مستوی، انحدار و سقوط یافته باشد!!

۴ . جوزیف باس:

زمانی داستان جوزیف باس با کلیسا شروع شد که سنّ او (۱۶) سال بود و در آن وقت در یکی از روزها به یک ایستگاه رادیو در شهر «فورث سمیث» گوش می‌داد و ناگهان به مادرش گفت: تصمیم دارد به شهر «پورت لاند» کوچ نماید، تا در آن جا انجیل بخواند و بعد از گذشت چند دهه بر این حادثه، جوزیف باس صاحب یک محیط عمل ممتاز و یک ماشین مرفه ویخت ۳۸ قدمی گردد و از آن‌ها برخوردار شود و زمانی رسوایی و افتضاح جوزیف شروع شد که کارشناسان مساعدات خیریّه و بعضی از کارمندان حکومت فدرال و عده‌یی از بخش خصوصی، اتهاماتی را متوجه وی نمودند، که مفادشان این بود، که یک مؤسسه خیریه به جمع آوری میلیون‌ها دلار قیام می‌نماید، که هدف صرف آن، کمک به گرسنگان آفریقا و آسیاست، لیکن این مؤسسه این وجوهات را برای خود حفظ و نگهداری می‌کند و آن را به گرسنگان آفریقا و آسیا نمی‌رساند. این گزارش‌ها به گوش مردم رسید و تحقیقات جدید، رسوائیها و افتضاحات دیگری را نیز، آشکار ساخت و کارمندان سابق در این سازمان موارد مشابهی را نیز اعلان نمودند.

و این شاهدان ترجیح دادند که نام‌هایشان ذکر نشود و محفوظ بماند، از بیم سلطه ستمکارانه «باس» لیکن آن‌ها حقایق زیر را آشکار کردند:

۱ . اموال فراوانی که به هدف پوشش برنامه‌های فریاد رسی و کمک جمع آوری شده است، در واقع برای حقوق و رواتب و مصاریف سفرهای جوزیف باس صرف شده است؛ هم‌چنین بر بعضی از مبناها از جمله مبنای مرکز اصلی در ولایت کالیفورنیا، نیز صرف و هزینه گردیده، آن جا که این مصاریف به ۳/۴ میلیون دلار رسیده است.

۲ . بعضی از موارد ثبت شده‌یی که بر صفحه تلویزیون ظاهر شد، برای تشویق مردم بر تبرع و بخشش‌های خیریه، چیزی نبود، مگر نیرنگ و فریب‌های تصویری، در صورت‌های نمایشی غیر صحیح، برای مثال یکی از فیلم‌ها، تصویری که جوزیف باس را درحال توزیع مواد غذایی و دارویی از هواپیما به ماشین‌های باری مخصوص، نمایش می‌داد، که برای آماده شدن برای انتقال آن به قربانیان گرسنگی در آفریقا، در واقع تصاویر و صحنه هایی بود در سرزمین آمریکا نه آفریقا.

۳ . فقط (۲۰٪) تبرعات و کمک‌های خیریّه، صرف برنامه‌هایی می‌شود که به خاطر آن جمع آوری گردیده است، باقی مانده آن، اموالی‌ست که صرف نفقات و هزینه‌های ویژه و خصوصی او می‌شود.

۴ . آن مؤسسه از راه‌های متعددی برای غصب و ربودن اموال خیریه استفاده می‌کند ازجمله کاهش مبلغ مساعدات ویژه کودکان محتاج، بدون اطلاع تبرع کننده، برای مثال اگر برای هر خانواده ۲۰ دلار

در یک ماه برای تهیه‌ی غذای یک کودک محتاج یعنی ۲۴۰ دلار در سال اختصاص داده شود بی‌گمان آن سازمان فقط ۴۰ دلار در سال را تحویل می‌دهد و باقی مانده آن را برای خود نگه می‌دارد و بدین وسیله محصول پس انداز اجمالی، از این کارها ده‌ها میلیون دلار می‌شود.

۵. جیم ویتنگتون:

واعظ نصرانی جیم ویتنگتون نیز رسوایی و افتضاحی دارد که ظاهراً اندکی با فضیحت و رسوایی رفیقش جوزیف باس، تفاوت دارد. جیم یک ایستگاه تلویزیونی دارد که برنامه‌های ارسالی خود را از ولایت «فورت کارولانیا» برای مدت نیم ساعت در هفته پخش می‌کند، لیکن قسمت اعظم آمریکا را از طریق به کارگیری بیش از یکصد ایستگاه تلویزیونی می‌پوشاند و شمار بینندگان آن به بیش از پنج میلیون بیننده می‌رسد. جیم ویتنگتون از راه یک ایستگاه تلویزیونی گفت: «بی گمان هرگاه فردی متمایل باشد در این که من در نمازم برای او دعا کنم، چیزی بر وی نیست مگر این که هر دو کف دستان خود را بر ورقی رسم کند و هرچه می‌خواهد روی آن بنویسد و برای من ارسال دارد» بسیاری از بینندگان بدین ندای او پاسخ دادند، به ویژه بیماران یا کسانی که مشکلات مالی یا شخصی داشتند هنگامی که شخص محتاج می‌گردد، به هرچیزی تشبّث می‌نماید، مانند غریقی که به هر خس و خاشاک روی آب چنگ می‌زند و از این راه جیم توانست تبرعات و اموال خیریّه بسیاری را به دست آورد همراه با طلبات و تقاضاهایی که گاهی به (۱۵۰۰) دلار با هرطلبی می‌رسید و آن کسانی که هیچ گونه تبرع و هدیه‌یی خیریّه نمی‌فرستادند، یک خطاب تهدیدی بدانان می‌رسید به مفاد این که، آنان که محسن نیستند و احسانی نمی‌کنند حتماً در معرض مشکلاتی با «ربّ» قرار می‌گیرند و برکات «ربّ» از آنان دوری می‌گزینند!!

بعضی از مردم بر این شیوه تبلیغات او اعتراض نمودند و به دستگاه‌های تبلیغاتی و رسانه‌یی که با مقامات پیوند داشتند، ابلاغ نمودند، پس در آن‌ها هیچ انتهاک و هتک قانون، کشف نگردید و هیچ برخوردی با آن واعظ صورت نگرفت!!!

۶. دونالد باتکریک:

کاهن کاتولیکی، دونالد باتکریک از شهر اوکلاند در کالیفرنیا اعتراف کرد، با این که از اعتماد مردم برخوردار بود، تقریباً به سی کودک تجاوز جنسی نموده است.

۷. نیکولاس اجیسولار:

کاهن کاتولیکی نیکولاس اجیسولار، از لوس آنجلس به مکزیک گریخت و فرار کرد، بعد از آن که تهمت تجاوز به ۲۶ کودک متوجه وی گردید و روزنامه لوس آنجلس تایمز که آن خبر را اعلام کرده

بود، می‌گوید: بی گمان خانواده‌های این کودکان، امید و آرزوی خود را به مؤسسات دینی از دست داده‌اند و دیگر اعتمادی بدانان ندارند و آنان احساس درد و المی بزرگ می‌نمایند.

۸. جون سالارز:

یکی از مادران به پلیس شهر لوس آنجلس، خبر داد و کاهن جون سالارز را متهم کرد که به پسر ۱۳ ساله‌اش تجاوز کرده است.

۹. جون انجبرز:

در شهر لافاییت در ولایت لویزیانا، پنج زن، کاهن جون انجبرز را متهم کردند که هنگام کودکی بر آنان تجاوز جنسی نموده است و هنگامی که آن کاهن فهمید که او قطعاً در معرض محاکمه قرار خواهد گرفت به کشور خود هلند گریخت که از آن جا آمده بود.

۱۰. رسوایی‌های متفرقه:

می‌توان گفت: به طور کلی درخلال سه سال، شمار قضایای تجاوزات جنسی بر کودکان و آن چه به اطلاع کلیسا و مقامات امنیتی رسیده است ۱۳۵ قضیه بوده است که (۹۵) قضیه از آن‌ها به دادگاه و محکمه حواله شده و حداقل بر ۱۷ کاهن حکم زندان صادر گردیده؛ همان‌طوری که بر بعضی دیگر حکم محکومیت همراه با منع کار آن‌ها و به اصطلاح خلع از آن شغل صادر شده است. البته قضایای دیگری نیز وجود دارند که قربانیان از حقوق خود گذشته و صرف نظر کرده‌اند، بعد از این که حق السکوت مالی گرفته و بدانان رشوه داده‌اند!!![۱] آری، این قبیل افراد بر پیامبر ﷺ مطهر اسلام انتقاد می‌کردند!!!

۱. «آمریکا خویشتن را می‌سوزاند» تألیف دکتر مختار المسلاتی، ص ۱۶۵ - ۱۵۱.

باب هشتم

صدای زن

صدای زن: یکی از شبهاتی که پیرامون زن در اسلام برانگیخته‌اند، آن است که صدای زن نیز جزو عورت زن به حساب می‌آید که واجب است مرد از شنیدن آن منع شود و نباید مردان آن را بشنوند، در پاسخ بدین شبهه می‌گوییم: بی‌گمان صدای زن عورت نیست، به دلیل این که زنان در زمان پیامبر ﷺ و در زمان یاران او ﷺ با مردان سخن می‌گفتند و سلام می‌دادند و سؤال می‌کردند و استفهام و طلب فتوی در امور دینی می‌نمودند و با مردان مشورت می‌کردند و غیر این‌ها که از سیره زنان و سیره مردان، معروف و مشهور است و اگر صدای زن عورت می‌بود، برای یک مرد اجنبی حلال نبود که صدای زن را بشنود و اصحاب پیامبر ﷺ برای خود حلال نمی‌دانستند، که صدای زنان نامحرم و بیگانه را بشنوند و آنان پارساتر و با ورع‌تر از آن بودند، که کاری بکنند، که شرع بر آنان حرام کرده است یا پیامبر ﷺ آن را بر آنان انکار می‌کرد، از هیچ یک از یاران او و انکار پیامبر ﷺ از این کار نقل و روایت نشده است و این دلیل است بر این که صوت و صدای زن عورت نیست و این که برای مرد بیگانه حلال است که صدایش را بشنود و اگر صوت و صدای زن عورت می‌بود، به زن امر می‌شد که صدای خود را از مردان بیگانه بپوشاند و منع نماید؛ همان‌طوری که به وی دستور داده شده است که تن خویش را از بیگانگان بپوشاند و نهان دارد، پس چون به وی امری نشده است که چنین کند و از سخن گفتن با مردان بیگانه منع نگردیده است، دلیل بر این است که صدای وی عورت نیست.

دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید:[1]

قرآن اجازه داده است که از پشت پرده، از زنان پیامبر ﷺ سؤال شود، علی‌رغم سخت‌گیری شدید، درباره آنان، تا بدان جای، درباره همسران پیامبر ﷺ سخت‌گیری شده‌است که چیزهایی بر آنان حرام شده، که بر دیگران حرام نگردیده است؟!

---

۱. «فتاوی معاصرة» ۲۵۵/۲.

و با وصف آن خدا می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ (احزاب: ۵۳)

«هرگاه از همسران پیامبر ﷺ کالایی و چیزی خواستید، از پشت پرده آن را بخواهید.»

قطعاً سؤال مستلزم پاسخ است و این چیزی‌ست که همسران پیامبر ﷺ بدان عمل می‌کردند، زیرا هرکس از آنان طلب فتوی می‌کرد، برای وی فتوی می‌دادند و برای کسی که خواهان روایت حدیث بود، حدیث را روایت می‌نمودند. خیلی پیش می‌آمد که در حضور مردان، زن از پیامبر ﷺ مسائل خود را می‌پرسید و در آن حرجی و گناهی و مشکلی نمی‌دید و پیامبر ﷺ نیز او را از آن منع نمی‌فرمود. زنی در مسجد بر کلام عمر بن خطاب ردّی ایراد کرد؛ درحالی که عمر بر منبر خطابه ایراد می‌کرد و عمر رضی الله عنه سخن او را انکار نکرد، بلکه به راستی به سخن وی و خطای خود اعتراف فرمود و گفت: همه مردم از عمر فقیه‌ترند و در سوره قصص دختر شیخ بزرگوار شعیب را دیدیم که به موسی علیه السلام می‌گوید:

﴿إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا﴾ (قصص: ۲۵)

«... پدرم از تو دعوت می‌کند تا مزد آب دادن گوسفندان را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد...»

همان‌طوری که آن زن و خواهرش با موسی علیه السلام سخن گفتند، وقتی که از آنان پرسید:

﴿مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ ٱلرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴾ (قصص: ۲۳)

«... موسی علیه السلام گفت: مشکل شما در این کار چیست؟ گفتند ما گوسفندان خود را آب نمی‌دهیم تا چوپان‌ها همگی خارج شوند و پدر ما پیر مرد کهن سالی‌ست و قادر بر این کارها نیست.»

هم‌چنین قرآن برای ما نقل می‌کند، آن چه درمیان سلیمان علیه السلام و ملکه سبأ جریان یافت، نیز مانند آن میان وی و قومش از مردان روی داد و شرع پیامبران پیش از ما برای ما نیز معتبر است، مادام که نسخ آن در شرع ما نیامده باشد، مذهب مختار آن است. تمام چیزی که از زنان منع می‌شود صدای شکسته و نرم و نازنازی در سخن است که مراد از آن، برانگیختن حسّ شهوانی مرد و تشویق و تحریک وی باشد و آن چیزی‌ست که به خضوع در قول خدا از آن تعبیر شده است که می‌فرماید:

﴿يَا نِسَاءَ ٱلنَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ ٱلنِّسَاءِ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً﴾ (احزاب: ۳۲)

«ای همسران پیامبر ﷺ! شما هم‌چون یکی از زنان عادی نیستید، اگر تقوی پیشه کنید، پس به گونه‌یی هوس‌انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویید.»

پس آن چه نهی شده است، سخن هوس‌انگیز و نرم و لطیفی‌ست که بیماردلان از آن به طمع و هوس شهوت افتند و این به معنی منع سخن گفتن با همه مردان نیست، به دلیل قول خدای متعال که فرمود:

﴿وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً﴾ (احزاب: ۳۲) **«و سخن شایسته بگویید.»**

دکتر عبد الفتاح ادریس گفته است:(۱) شنیدن صدای زنان اگر نرم و هوس‌انگیز و بریده بریده نباشد برای مردان مباح است، هرگاه فتنه‌انگیز نباشد و ضرورتی یا نیازی، مقتضی آن باشد و نبایستی در آن خلافی باشد، یاران پیامبر ﷺ به خانه‌های همسران پیامبر ﷺ می‌رفتند و از چگونگی عبادت پیامبر ﷺ در خانه سؤال می‌کردند و از چیزهایی که به نظرشان می‌رسید، می‌پرسیدند، حتی بعد از نزول آیات حجاب نیز این کارها را می‌کردند و پیامبر ﷺ منکر این سؤال کردن‌ها نمی‌شد که صدای همسرانش را می‌شنیدند و اگر صدای زن عورت می‌بود، پیامبر ﷺ سخن گفتن همسرانش را با مردان بیگانه، انکار می‌فرمودند؛ همان‌طوری که آیاتی برای حجاب پوشیدن آنان نازل گردید، بلکه آیات حجاب به تأکید مباح کرده است، برای مردان بیگانه که از آنان در بعضی از مسائل مورد نیاز طلب فتوی کنند و این مقتضی آن است که سؤال کنندگان، صدای امّهات المؤمنین را در پاسخ به پرسش‌های خود بشنوند؛ همان‌طوری که بعضی از یاران پیامبر ﷺ احادیثی را از همسران پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند. در مسجد پیامبر ﷺ زنی از میان صفوف زنان برخاست و از پیامبر ﷺ پرسید که به چه سبب، بیش‌تر زنان هیمه دوزخند؟! و بار دیگر در آخر مسجد، از میان صفوف زنان، زنی برخاست و درباره دعوت عمر خلیفه دوم، به عدم مبالغه در افزایش مهریه، به مجادله و محاوره برخاست.(۲)

و پیامبر ﷺ سخن آن زن را که در حضور مردان سخن گفت و پرسش نمود انکار نکرد.

به تأکید جابر بن عبد الله راوی آن حدیث که در میان صفوف اول مسجد بود، صدای آن زن را شنیده است و بلال نیز آن وقت که همراه پیامبر ﷺ بود، صدای وی را شنید.

هم‌چنین خلیفه دوم نیز مجادله آن زن را با خود در حضور مردان بیگانه انکار ننمود؛ بنابراین اگر صدای زن عورت می‌بود، سخنان این دو زن مورد انکار واقع می‌شد، پس این دلیل است بر این که صدای زن عورت نیست و مردان بیگانه هنگام نیاز می‌توانند بدان گوش دهند، مانند زمان تعلیم، یا معامله، یا تشخیص بیماری، یا ادای شهادت، یا طلب فتوی یا فتوی دادن، یا چیزهای مشابه آن، به شرط ایمن بودن از فتنه انگیزی. ا. هـ

و دکتر البلتاجی گفته است:(۳)

اگر ما در چهارچوب اسلامی سخن می‌گوییم که پیامبر ﷺ آن را آورده است، باید برای ما ذکر کنید، نصّی از قرآن کریم، یا سنّت صحیح نبوی که بگوید: صدای زن عورت است و واجب می‌باشد که مردان از شنیدن آن منع شوند، آیا شما چنین نصّی دارید؟!

بی گمان آن چه در قرآن کریم در این باره وجود دارد، همان قول خداوند متعال است که به زنان پیامبر ﷺ می‌فرماید:

---

۱. «احکام العورة فی الفقه الاسلامی» ۲/۵۵۸.
۲. این خبر از راه‌هایی روایت شده است که هیچ کدام خالی از اشکال نیست.
۳. «مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة» ص ۴۱۳.

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفاً﴾ (احزاب: ۳۲)

«... **پس به گونه‌یی هوس‌انگیز سخن مگویید، که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویید**»

همان‌طوری که ابن کثیر و غیر او گفته‌اند: نباید خطاب به مردان بیگانه سخن نرم و لطیف و هوس‌انگیز بگویند، آن‌گونه که زن با شوهر خود سخن می‌گوید، پس آن چه ممنوع است صدای سخن به گونه‌یی‌ست که موجب طمع مرده بیمار دل در وی شود، اما سخن جدّی که در آن نرمی و لطافت و برانگیختن هوس نیست، در واقع صدای زن به عنوان یک انسان است، نه صدای مؤنثی هوس‌انگیز و در آن اشکالی وجود ندارد و به تأکید کُتُب سیره و سنّت و بیوگرافی اصحاب و زنان صحابی، هزاران محاوره شریف و پاک میان مردان و زنان را در هر مجالی، برای ما ضبط و ثبت کرده‌اند و هیچکس در آن وقت نگفته است: مجرد صدای زن عورت است، پس این تهمت دروغین از کجا آمده است؟!!!

باب نهم

نام زن

نام زن: بعضی از مردم پرهیز دارند، از این که نام زن خود را جلو بعضی دیگر ببرند و این در اسلام هیچ گناهی ندارد و احادیث زیر بر این دلالت دارد:

- دو مرد از انصاریان از کنار پیامبر ﷺ گذشتند و بر وی سلام دادند و زنی همراه پیامبر ﷺ بود، پیامبر ﷺ به آن دو مرد گفت: **«عَلیٰ رِسْلِکُما، اِنَّما هِیَ صَفِیَّةُ بنت حُیَیْ»**[1] (هان! از حدّ خود تجاوز نکنید، به درستی این زن که همراه من است صفیّه دختر حُیَی، همسرم می‌باشد.)

- هالة دختر خویلد، خواهر خدیجه از پیامبر ﷺ اجازه ورود خواست، پیامبر ﷺ به یاد طلب اذن او از خدیجه افتاد و نگران شد و فرمود: **«اللّٰهُمَّ هَالة بنت خویلد»**[2] (پروردگارا هاله دختر خویلد باشد!)

- از انس بن مالک روایت شده است که مادر بزرگش مَلَیکَة، پیامبر ﷺ را به طعامی دعوت کرد که خود پخته بود.[3]

- بلال گفت: ای رسول خدا! زنی از انصار و زینب است، پس پیامبر ﷺ گفت: ایّ الزیانب؟ کدام زینب؟ بلال گفت: زینب همسر عبد الله بن مسعود.[4]

- به روایت از امّ سلمه رضی الله عنها آمده است که زنی از قبیله اسلم به نام سبیعْ شوهرش وفات کرده و او حامله بود.[5]

- عمر بن خطاب نزد حفصه دخترش رفت و اسماء آن جا بود، پس عمر گفت: این زن کیست؟ حفصه گفت: اسماء بنت عُمَیس است.

---

۱. قبلاً تخریج شده است.
۲. قبلاً تخریج شده است.
۳. بخاری (۳۸۰، ۸۶۰، ۱۱۶۸) مسلم (۶۵۸).
۴. قبلاً تخریج شده است.
۵. بخاری (۵۳۱۸).

- ابوبکر بر زنی وارد شد از قبیله احمس به نام، زینب بنت المهاجر.(۱)
و این روایات در صحاح احادیث آمده است که قبلاً تخریج شده‌اند.
روایات دیگری نیز در کتب صحاح وجود دارند لیکن ما بدین مقدار اکتفا می‌کنیم، شیخ ما مصطفی العدوی گفته است:(۲) هیچ مانعی از دانستن نام زنان نیست و خداوند می‌فرماید:
﴿وَمَرْيَمَ ٱبْنَتَ عِمْرَانَ ٱلَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾ (التحریم: ۱۲)
«و مریم دختر عمران که پاکدامنی خویش را استوار ساخت.»
آری، بیش‌تر مردم نام همسران پیامبرﷺ امّهات المؤمنین را می‌شناختند، از جمله آنان: خدیجه، عایشه، سودة، زینب، حفصه، ام حبیبة رملة، امّ سلمه هند، میمونة، صفیه، زینب ملقب به امّ المساکین و جویریه، رضای خدا بر همه آنان باد! هم‌چنین دختران پیامبرﷺ زینب، رقیّه، امّ کلثوم و فاطمه، رضای خدا بر همه آنان باد! و از جمله کنیز پیامبرﷺ ماریه قبطی و همسران حضرت ابراهیم، سارة و هاجر. ا. هـ
و گاهی پسر به مادرش منسوب می‌گردد نه به پدرش و بدان معروف است به دلیل روایات زیر:
- پیامبرﷺ به فاطمه بنت قیس فرمود: برو نزد ابن ام مکتوم باش تا عده ات تمام می‌شود.(۳)
- به روایت از عایشه آمده است که پیامبرﷺ بر سهیل بن البیضاء نماز نخواند مگر در مسجد.(۴)
- به روایت از مالک ابن بحینة آمده است که پیامبرﷺ هرگاه نماز می‌خواند بین دو دست خود را به صورت باز نگه می‌داشت.(۵)
- ابن دقیق العید گفت: عبد الله بن مالک ابن بحینة و بحینة مادرش و پدرش مالک بن القشب، از حذیفة نقل کرده‌اند که گفت: شبیه‌ترین مردم به پیامبرﷺ از نظر آرامی و سکوت، هدایت ابن امّ عَبْد بود یعنی عبد الله بن مسعود.(۶)
- و ابن مسعود گفت: گمان کردید که آل ابن امّ عَبْد غفلت دارد.(۷)
- به روایت از عبد الرحمن بن عوف آمده است که گفت: من در صفّ روز بَدر، ناگهان برگشتم، دیدم از طرف راست و چپم دو نوجوان خردسال هستند، مثل این که من از نظر آنان ایمن نبودم، ناگهان یکی از آن دو، نهان از رفیقش به من گفت: ای عمو! ابوجهل را به من بنمای! گفتم: ای برادر زاده! می‌خواهی با وی چه کار کنی؟ گفت: با خدایم عهد بسته‌ام که اگر او را دیدم، بکشم او را، یا در پیکار با وی کشته شوم، پس آن دیگری نیز، نهان از رفیقش، مثل او به من گفت، عبد الرحمن گفت: وای چه قدر

---
۱. بخاری (۳۸۳۴).
۲. «جامع احکام النّساء» ۵/۵۳۵.
۳- قبلاً تخریج شده.
۴- قبلاً تخریج شده است.
۵. بخاری (۳۹۰، ۸۰۷، ۲۵۶۴)، مسلم (۴۹۵).
۶. بخاری (۶۰۹۷).
۷. بخاری (۳۱۴۱، ۳۹۶۴، ۳۹۸۸) و مسلم (۱۷۵۲).

خوشحال می‌بودم که به جای آنان من در میان دو مرد می‌بودم و ابوجهل را بدانان نشان دادم، پس هر دو به وی حمله کردند چون شاهین شکاری، تا این که به وی ضربه‌یی زدند و آن دو جوان پسران عفراء بودند.(۱)

در فتاوی المعاصرة از دکتر قرضاوی چنین آمده است:(۲)

آیا نسبت انسان به پدر، ظلم به مادر می‌باشد؟

س ـ خانم دکتر نوال السعداوی، در اعتراض و انتقاد از اسلام و شریعت اسلام و تمدن اسلام گفته است: نام زن در اسلام محترم نیست، بر خلاف غیر اسلام، پس ما را به نام پدرانمان می‌خوانند و به نام مادرانمان نمی‌خوانند و مثل این که نام زن را عورت اعتبار می‌کنیم، آیا در این اهانتی به زن نیست و تمییزی و امتیازی برای مرد نیست؟ توجیه و تعلیق شما بر این نکته چیست؟

ج ـ الحمد لله و الصّلاة و السلام علی رسول الله، نام زن محترم است درست مانند نام مرد، مرد را به نام خود می‌خوانند؛ همان‌طور که زن را به نام خود می‌خوانند، اما این که ما به نام پدرانمان خوانده می‌شویم نه به نام مادرانمان، این چیزی‌ست که اکثر مردم جهان بدان عادت کرده و اصطلاحی‌ست میان مردم و این تنها مسلمانان نیستند که چنین می‌باشند، همان‌طوری که، چیز تازه‌یی هم نیست لیکن این مسأله در طول تاریخ امر معروفی‌ست که انسان به پدرش یا خانواده پدرش یا قبیله پدرش نسبت داده می‌شود، لذا به تمام بشر می‌گویند: بنی آدم، پس این جامعه، جامعه‌ی پدری هستند، یعنی به پدر نسبت داده می‌شوند و گروه اندکی هستند که به مادر نسبت می‌دهند. به نظر می‌رسد که این امر منطقی باشد، زیرا مرد همان عنصر قوی‌ست که برای خانواده تلاش می‌کند و رنج می‌کشد و آن را از تجاوز دشمن و دیگران حمایت می‌نماید و در قرآن کریم آمده است که خداوند متعال آدم و همسرش را از شیطان برحذر داشت:

﴿فَقُلْنَا يَاآدَمُ إِنَّ هٰذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ﴾ (طه: ۱۱۷)

«پس گفتیم ای آدم! این ـ شیطان ـ دشمن تو و دشمن همسر توست، مبادا شما را از بهشت بیرون کند، که به زحمت و رنج خواهی افتاد.»

چرا به آدم گفت: فتشقی و نگفت فتشقیا، شما دو تا به زحمت و رنج گرفتار می‌شوید؟! زمخشری و مفسران دیگر گفته‌اند: زیرا رنج و زحمت و تلاش کسب روزی، در کره زمین اساساً به مرد بسته شده است. به نظر می‌آید که جنس مذکر در تمام حیوانات کلاً قوی‌تر از جنس مؤنث است؛ همان‌طوری که آن را در قوچ و میش و گاو و ماده گاو و خروس و مرغ و غیر آن‌ها می‌بینیم و این از فطرت الهی‌ست و از تحکم و خودسازی مرد نسبت به زن نیست و این موضوع چیزی از ارزش زن نمی‌کاهد، زیرا خداوند

---

۱. بخاری (۳۱۴۱، ۳۹۶۴، ۳۹۸۸) و مسلم (۱۷۵۲). ۲. فتاوی معاصرة ۲۵۴/۳.

وظیفه دیگری، غیر از رنج کار و حمایت به او سپرده است، که همان وظیفه وضع حمل و پرورش فرزندان است، وای! چه وظیفه‌ی دشواری‌ست!!

به علاوه بعضی از مردان بنا به سببی به نام مادرشان معروفند و این نیز از قدر و ارزش مرد نمی‌کاهد؛ همان‌طوری که در تاریخ خودمان می‌بینیم، برای مثال: محمد بن الحنفیة فرزند علی بن ابیطالب که مادرش از قبیله بنی حنیفه بود و اسماعیل بن عُلَیّه که از فقهای معتبر امت است و به مادرش نسبت داده شده است.

و مانند آل تیمیه که شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن تیمیه از این قبیله است و این سه بزرگوار از جمله علمای بزرگ امت می‌باشند، که پدر بزرگ و پسر و نوه همگی، منسوب به تیمیه مادرشان یا مادربزرگ‌شان گشته‌اند.[1]

اما این که اسم زن عورت اعتبار گردد، چه بسا مثل این را در بعضی از عوام یا بدوی‌ها و امثال آن بیابیم که جای تأسف است، می‌بینیم که بعضی از مردم به جای نام زن می‌گویند: جماعت، یا اولاد، یا عائلة، حتی بعضی از مردم خلیج را می‌یابیم، که وقتی نام زن را ذکر می‌کنند، می‌گویند، اعزک الله، همان‌طوری که هرگاه خر و امثال آن را ذکر می‌کنند، چنین می‌گویند!! و این هیچ ارتباطی به اسلام ندارد و آنان هم از روی دیانت، این کار را نمی‌کنند و از روی توجیه دینی هم نیست، بلکه این‌ها عادات و عرف جاهلیت است و هیچ سندی از شرع ندارد.

به تأکید دیده‌ایم که پیامبر ﷺ همسران خود را با ذکر نام یا کنیه نام می‌برد؛ عایشه، حفصه، زینب، ام سلمه، صفیه و غیر آنان و در حدیث صحیح و معروفی درباره اعتکاف او روایت شده است هنگامی که صفیة به دیدارش به دَرِ مسجد رفته بود و دو نفر از انصاریان او را دیدند و به سرعت رفتند، پیامبر ﷺ بدانان فرمود: «**عَلىٰ رِسْلِكُما، اِنَّها صَفِيَةُ بنت حُيَي**» یعنی شتاب مکنید و صبر نمایید، این زن که همراه من است صفیه بنت حیی همسرم می‌باشد و همواره آنان را با نام‌هایشان صدا می‌زد، عایشه، حفصه و...

همان‌طوری که عمه‌اش و دخترش را نیز به نام آنان صدا می‌زد؛ درحالی که بنی هاشم را از آتش دوزخ برحذر می‌داشت: «**يا بَنى هاشِم، أنْقِذُوا أنفُسَكُمْ مِنَ النّارِ، فَإنّى لا أغْنى عَنْكُمْ مِنَ اللهِ شيئاً، يا عَبّاسَ بن عَبدِ الْمُطَّلِبِ عَمَّ رَسُولِ الله، يا صَفِيَّةَ بِنْتِ عبد المطلب عَمَّةَ رسول الله، يا فاطِمَةَ بنتِ مُحَمّدٍ، اِعْمَلُوا فَإنّى لا أغْنى عَنْكم مِنَ الله شيئاً.**»

---

۱. ابن الجوزی: «مجموعة رسائل ابن الجوزی» ص ۱۹۸. و از جمله منسوبین به مادرانشان بلال بن حمامة که نام پدرش رباح است و ابن اُمّ مکتوم و نام پدرش عمرو است و بشیر بن الخصاصیّه و نام پدرش معبد و حارث بن البرصاء و نام پدرش مالک و خفان بن ندبة نام پدرش عمیر، سعد بن جتّة نام پدرش مجیر، شرحبیل بن حسنة نام پدرش عبد الله، عبد الله بن بحینة نام پدرش مالک، مالک بن غیلة نام پدرش ثابت، معاذ و معوذ پسران عفراء نام پدرشان حارث است، یعلی بن سیابة، نام پدرش مرّة، یعلی بن مَنِیّة نام پدرش اُمیّة و همگی آنان از یاران پیامبر ﷺ بوده‌اند.

(ای بنی هاشم! خویشتن را از آتش دوزخ نجات دهید، زیرا من در برابر خدا نمی‌توانم برای شما کاری کنم و شما را بی نیاز سازم، ای عباس پسر عبدالمطلب عموی رسول الله! ای صفیة دختر عبدالمطلب عمه پیامبر خدا! و ای فاطمه دختر محمد! برای خودتان کار نیک کنید، زیرا من نمی‌توانم برای شما کاری کنم و شما را از خدا بی نیاز سازم.)

و از مزیّت اسلام است که زن را در نسب شوهرش داخل نکرده است، بعد از این که ازدواج کرد، تا به نام شوهرش خوانده شود نه به نام پدرش، همان‌طوری که نزد غربیان چنین است و همان طوری که بعضی ازکشورهای اسلامی نیز به تقلید از غربیان چنین می‌کنند، بلکه زن بعد از ازدواج شرعاً نام خود را و خانوادگی پدرش را حفظ می‌کند؛ همان طوری که پیش از ازدواج بوده است، لذا درباره امهات المؤمنین، همسران پیامبرﷺ می‌گوییم: خدیجه بنت خویلد، سودة بنت زمعة، عائشة بنت ابی بکر، حفصة بنت عمر بن الخطاب، زینب بنت جحش، صفیة بنت حُیَی... که زوجات النبیﷺ می‌باشند، هم‌چنین است نام زنان صحابی مثل: نسیبة بنت کعب و اسماء بنت ابی بکر و ام حرام بنت ملحان و غیر آن‌ها و از یاران مانند: عایشه بنت طلحة و ام کلثوم بنت علی و سکینه بنت حسین و...

و بالله التوفیق

باب دهم

کید و مکر زنان

کید و مکر زن: بعضی ادّعا می‌کنند که اسلام می‌گوید: کید و نیرنگ شیطان ضعیف است و کید زنان را توصیف می‌کند به این که عظیم است، به دلیل این که خداوند درباره کید شیطان می‌فرماید که ضعیف است و درباره کید زنان می‌فرمایند عظیم است، واقع آن است که سیاق این دو آیه متفاوت است، زیرا آیه اول آن است که می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِيْ سَبِيلِ ٱللّهِ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَاتِلُونَ فِيْ سَبِيلِ ٱلطَّاغُوتِ فَـقَاتِلُوا أَوْلِـيَاءَ ٱلشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ ٱلشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً﴾ (نساء: ۷۶)

«کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند و آن‌ها که کافرند در راه طاغوت - بت و افراد طغیانگر - پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید و از آن‌ها نهراسید، زیرا نقشه شیطان همانند قدرتش ضعیف است.»

اما علّت این ضعف کید شیطان، بدین برمی‌گردد، که خداوند به نفع اولیای خود کید می‌کند، یعنی کارهایشان را تدبیر می‌کند و خیرشان را مهیا می‌نماید و دشمنان او و در مقدمه آنان شیطان کید و نیرنگ می‌کنند و خداوند کید و مکر و نیرنگ و عمل‌شان را باطل می‌سازد؛ همان‌طوری که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً * وَأَكِيدُ كَيْداً﴾ (طارق: ۱۵-۱۶)

«آن‌ها پیوسته نقشه یی می‌کشند، من هم در برابر آن‌ها تدبیر می‌کنم...»

و باز هم گفته است:

﴿كَذٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ﴾ (یوسف: ۷۶)

«همچنین برای یوسف تدبیر نمودیم.»

پس اگر کید و نقشه و تدبیر خداوند با نقشه شیطان مقارنه و مقایسه شود، آن نقشه شیطان رسوای مطرودی که قدرت و سلطه یی بر مؤمنان ندارد، ضعف نیرنگ و نقشه و خواریش ثابت می‌گردد. اما آیه دوم، سیاق و موضوع آن با آیه قبلی متفاوت است، زیرا آیه دوم موضع‌گیری فرار یوسف از فتنه و

آشوب زن عزیز مصر را به تصویر می‌کشد، که دنبال یوسف می‌رود تا برگردد و کاری را بکند که به وی دستور می‌دهد، پس ناگهان با شوهر آن زن جلو دروازه خانه روبه‌رو می‌گردند پس آن زن متوقف نمی‌شود و زبانش در این موضع و موقف سخت و دشوار بند نمی‌آید بلکه فوراً، حقیقت را وارونه می‌کند و لباس یک زن فاضل و پاک دامن را به خود می‌پوشد، وانمود می‌کند از کسی شکایت می‌کند، که می‌خواهد او را اغفال و گمراه کند، پس کید عظیم او این‌جا، این است که به سرعت - در یک لحظه - از آن موقف تغییر موضع می‌دهد، یعنی به خاطر حفظ عفت، مردی را از خود می‌راند و طرد می‌کند و تغییر عواطف و احساسات بعضی از زنان از یک امر نقیضی به امر نقیض دیگری در یک چشم به هم زدن، مردان را متحیر و متعجب می‌سازد، خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ * يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا وَٱسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ ٱلْخَاطِـِٔينَ﴾ (یوسف: ۲۹-۲۸)

«هنگامی که عزیز مصر دید پیراهن او از پشت پاره شده، گفت: این از مکر و حیله شما زنان است که مکر و حیله شما زنان عظیم است، یوسف از این جریان صرف نظر کن و تو نیز ای زن از گناهت استغفار کن زیرا تو از خطاکاران بودی.»

پس موقف آن با آیه قبلی متفاوت است و سیاق کلام تفاوت دارد و نوع کید هم متفاوت است، پس صحیح نیست مقارنه کید این جا با کید آن جا، زیرا مراد از کید زن جالب بودن و گیرایی سرعت انتقال وی در بین احساس‌های متفاوت است که گاهی مرد نمی‌تواند مثل او باشد. از این جاست که از عظمت کید او سخن رفته است، امّا آن جا، مراد کید شیطان برای اولیای خداست در برابر کید و تدبیر الله برای دفع آن و هیچ فعل و کار و نقشه مخلوقات نیست، مگر این که در برابر تدبیر خداوند ضعیف و حقیر است، زیرا تدبیر خداوند متین و استوار است؛ همان‌طوری که می‌فرماید:[1]

﴿وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾ (اعراف: ۱۸۳)

«من بدانان مهلت می‌دهم، بی گمان تدبیر من در برابر نقشه آنان استوار است.»

به مناسبت سخن از حضرت یوسف و زن عزیز مصر، حدیث صحیحی هست که در سند و متن آن هیچ شکّی وجود ندارد، لیکن بعضی از جاهلان آن را سند طعنه زدن بر زن قرار می‌دهند و بعضی از آنان که عقیده فاسدی دارند، آن را سندی برای طعنه بر همسران پیامبر ﷺ یا برخی از آنان قرار می‌دهند و آن حدیث به روایت بخاری‌ست:

«عن عائشة ؓ قالت: لمّا مَرِضَ رَسُولُ الله، مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فيه، فَحَضَرَتِ الصَّلاةُ فَأُذِّنَ، فقال: مُرُوا أبابَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. فَقِيلَ لَهُ إِنَّ أبابَكْرٍ رَجُلٌ أسِيفٌ، إذَا قَامَ فِي مَقَامِکَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّي بالنّاس. و أعاد قوله، فَاعادُوا لَهُ، فَاعادَ الثالثة، فَقَالَ: إِنَّكُنَّ صَواحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أبابَكْرٍ فَلْيُصَلِّ

---

۱. تازه این تعبیر: إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ نقل سخن عزیز مصر است. مترجم

بِالنّاسِ.» (به روایت از عایشه﴿ع﴾ آمده است، هنگامی که پیامبر﴿ص﴾ بر بستر بیماری مرگ خوابیده بود، وقت نماز فرا رسید و اذان گفته شد، پیامبر﴿ص﴾ فرمود: به ابوبکر دستور دهید که نماز جماعت را با مردم بخواند و امام جماعت شود، پس به پیامبر﴿ص﴾ گفته شد: ابوبکر متأسف و غمگین است، اگر در جایگاه تو بایستد، متأثر می‌شود و نمی‌تواند به امامت مردم بایستد و تا سه بار پیامبر﴿ص﴾ این سخن را تکرار کرد، پیامبر﴿ص﴾ فرمود: شما زنان به منزله زنان مکاری هستید که با یوسف کید نمودند، به ابوبکر بگویید برای مردم به امامت جماعت قیام نماید.)

پس ابوبکر از صف بیرون آمد و به امامت جماعت ایستاد، پس اندکی بعد پیامبر﴿ص﴾ در خود احساس سبکی نمود، پس به مسجد بیرون رفت. این حدیث پیامبر﴿ص﴾ را، در بیماری مرگ به تصویر می‌کشد؛ درحالی که به همسرانش دستور می‌دهد که به ابوبکر ابلاغ نمایند که به جای او به امامت نماز جماعت مردم بایستد، لیکن عایشه﴿ع﴾ نخواست که ابوبکر به جای پیامبر﴿ص﴾ بایستد تا مبادا مردم ابوبکر را شوم بدانند چون در جای پیامبر﴿ص﴾ ایستاده است و بعد از آن عایشه نیت قلبی خود را به صراحت بیان داشت، لیکن به ظاهر اظهار داشت که سبب آن اراده سلب امامت از ابوبکر بوده است که بسیار رقیق القلب و نازک دل و غمگین است و نمی‌تواند به جای پیامبر﴿ص﴾ در محراب پیامبر﴿ص﴾ بایستد، پیامبر﴿ص﴾ دستور خود را تکرار فرمود، پس آنان سخنان خود را تکرار نمودند - به نظر می‌آید که عایشه درمیان همسران پیامبر﴿ص﴾ مؤیدینی یافته باشد در آن چه می‌گوید - پس مرتبه سوم این حرف را تکرار کردند و بدانان فرمود: «إِنَّكُنَّ صَواحِبُ يُوسُف.» یعنی شما مانند همان زنان مکار با یوسف هستید که چیزی می‌گویید و مقصودتان چیز دیگری‌ست و پیامبر﴿ص﴾ بر فرمایش خویش اصرار نمود، پس ابوبکر از صف خارج شد و در محراب ایستاد و نماز جماعت با مردم خواند و این که پیامبر﴿ص﴾ آن زنان حاضر را به زنان مجلس زلیخا درباره یوسف تشبیه فرمود، بدین منظور بود که ظاهر اعلان شده شان با باطن دلشان تفاوت داشت، اما صورت ظاهری داستان یوسف آن بود که آن زنان به صورت ظاهری برای اجابت دعوت همسر عزیز مصر، حضور یافته بودند، تا از وی در خانه‌اش اکرام به عمل آورند اما نیت باطنی‌شان آن بود که به حسن یوسف بنگرند و این که او را در عشق به یوسف معذور دارند، پس در این تشبیه - برحسب اجمال - چیزی نبود، جز توصیف زن به این که گاهی در یک موضع‌گیری سببی را اعلان می‌کند، که غیر از سبب حقیقی آن است که در دل نهان می‌دارد و این صداقت و حقّ است و عایشه و یارانش عذرشان در این کار این بود که بیم داشتند که اگر پیامبر﴿ص﴾ بمیرد، مردم کار ابوبکر را شوم بدانند و پیامبر﴿ص﴾ حق داشت که زنان خود را زجر نماید و سرزنش کند و تأدیبشان نماید تا از او اطاعت کنند، در دستوری که بدانان داده بود و عایشه نیز حقّ داشت که نسبت به پدرش نگران باشد. لیکن آیا تنها زن چنین می‌کند؟

مردان نیز در موضع‌گیری‌های متعددی چیزی را به ظاهر عنوان می‌کنند، لیکن چیز دیگری در دل دارند، به خاطر چیزی که آن را اعتبار نموده‌اند. ولی چه بسا زن به خاطر شرم و حیا یا به سبب مکر و تدبیر، بیش‌تر بدین کار اقدام می‌نماید و تمام زنان متصف بدین صفت می‌باشند و در این وضع هیچ عیب و نقصی نیست بهتر است این آیات را با هم بخوانیم:

﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي ٱلْمَدِينَةِ ٱمْرَأَتُ ٱلْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبّاً إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّيناً وَقَالَتِ ٱخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هٰذَا بَشَراً إِنْ هٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ * قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ ٱلَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُوناً مِّنَ ٱلصَّاغِرِينَ﴾ (یوسف: ۳۲-۳۰)

«این جریان در شهر منعکس شد، گروهی از زنان شهر گفتند: همسر عزیز، غلامش را به سوی خود دعوت می‌کند و عشق این غلام در اعماق قلبش نفوذ کرده است، ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم. هنگامی که همسر عزیز نیرنگ آنان را شنید، به سراغشان فرستاد و برای آن‌ها پشتی گران‌بها و مجلس باشکوهی فراهم ساخت و به دست هرکدام کاردی برای بریدن میوه داد و به یوسف گفت: بر آنان وارد شو، هنگامی که چشمانشان به او افتاد او را بسیار باشکوه و زیبا یافتند و بی‌توجه دست‌های خود را بریدند و گفتند: منزه است خدا! این بشر نمی‌باشد، این جز یک فرشته بزرگوار نیست، همسر عزیز گفت: این همان کسی‌ست که به خاطر عشق او مرا سرزنش می‌کردید، آری، من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد و اگر آن چه را به او دستور می‌دهم انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد و به یقین خوار و حقیر خواهد شد.»

باب یازدهم

احادیث صحیحی که درباره زن آمده است و بعضی آن‌ها را نادرست استنباط کرده‌اند

حدیث اول:
به روایت از ابوسعید خُدری آمده است، که گفت: پیامبرﷺ برای نماز عید قربان یا عید ماه رمضان به مُصلی بیرون رفت و از کنار تعدادی از زنان گذشت و فرمود:

«یا مَعْشَر النِّساءِ: مَا رأیْتُ مِنْ نَاقِصاتِ عَقْلٍ وَ دِینٍ، أذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحازِمِ مِنْ اِحْداکُنَّ.» (ای گروه زنان! من هیچ ناقص عقل و دینی را ندیده‌ام، به اندازه یکی از شما بتواند خرد مرد دوراندیش را برباید.) آنان گفتند: ای رسول خدا! نقصان عقل و دین ما در چیست؟!

فرمود: «أَلَیْسَ شَهادَةُ الْمَرأةِر مِثْلَ نِصْفِ شَهادَةِ الرَّجُلِ؟» (مگرنه این است که شهادت زن مثل نصف شهادت مرد است؟) گفتند: چرا، چنین است، فرمود: «فَذالِکَ مِنْ نُقْصانِ عَقْلِها، أَلَیْسَ إذا حَاضَتْ، لَمْ تُصَلِّ وَ لَمْ تَصُمْ؟» (پس این از نقصان عقل زن است و مگر نه این است که هرگاه زن قاعده شد، نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد تا پاک می‌شود؟) گفتند: چرا، چنین است، فرمود: «فَذالک مِنْ نُقْصانِ دِینِها.» (و این هم از نقص دین زن است.) برخی از این حدیث استنباط کرده‌اند که اسلام زن را به ناقص العقل و الدّین توصیف می‌نماید.

پاسخ قسمت اول این حدیث به شرح زیر است:
مراد از ناقصات العقل در آن حدیث، نقص فطری عمومی‌ست، یعنی زنان دارای حدّ متوسط هوش و ذکاوت به دلایل زیر می‌باشند:

اوّلاً: بی گمان زن شریک مرد است در مسؤولیت‌های زیر:

الف: مسؤولیت انسانی: یعنی هر انسانی خواه مرد یا زن مسؤولیت عمل خویش را بر عهده می‌گیرد و محاسبه و بازخواست بر آن در آخرت صورت می‌گیرد و این در قرآن کریم مقرر گردیده است.

ب: مسؤولیت جنایی: یعنی هر انسانی چه زن چه مرد مسؤولیت کیفر اعمال جنایی خویش را در دنیا از رفتار منحرفانه‌اش به عهده دارد و این در قرآن کریم مقرر است.

ج: مسؤولیت مدنی: هر انسانی چه مرد، چه زن حقّ تصرف در اموال و عقد معاملات و عقود و ولایت بر ضعیف و عدم کفایت را دارد و این را عموم فقها بنا به دلیل‌هایی از کتاب خدا و سنّت نبوی شریف مقرر داشته‌اند.

د: مسؤولیت روایت سنّت بیان کننده قرآن کریم: بر عهده هر انسانی‌ست چه مرد، چه زن و این به اجماع علمای مسلمین است.(۱)

و از جمله این مسؤولیت‌هاست آن چه به زن اختصاص داده شده است مانند حضانت و سرپرستی کودکان و این را خدا جز به یک انسان کامل واگذار نمی‌کند و ما مردان ایمن نیستیم بر پسران و دخترانمان در پناه یک انسان عاجز مختل العقل والدین.

ثانیاً: پس عقل و دین زن می‌تواند کامل باشد، چون خداوند سرپرستی کودکان را به وی سپرده است.

ثالثاً: آن مناسبتی که این حدیث در خلال موعظه به زنان گفته شده، در روز عید بوده است، آیا از رسول بزرگوار اسلام که صاحب خُلق عظیم است، انتظار می‌رود که از شأن و وضع زنان چشم پوشی کند و شأن و مقام آنان را نادیده گیرد و کرامت‌شان را پایین آورد یا از شخصیت‌شان بکاهد، در این مناسبت شادی آور و عید؟!!

رابعاً: پیامبرﷺ بیان کرده است که مراد از نقصان عقل، آن است که شهادت و گواهی زن مثل نصف گواهی مرد است فقط، نه در چیز دیگر، بنابراین ما خود را ملزم می‌دانیم که درحدود تفسیر پیامبرﷺ برای تفسیر آن نقص تأمل کنیم و از آن تجاوز ننماییم، امّا اگر از این حدود تجاوز نماییم، حتماً نابخردانه گام بر می‌داریم و در پیچ و خم احتمالات گرفتار می‌شویم و چه بسا در اوهام فرو رویم و آن وقت، در محظور پیروی از متشابه خواهیم افتاد، که نشانه کج فهمی و انحراف خاطر است.

هنگام بیان شبهه، پیرامون مساوات مرد با زن، بیان کردیم که چرا خداوند گواهی زن را نصف گواهی مرد قرار داده است.

خامساً: بی‌گمان واضح‌ترین چیزی که سیاق حدیث بر آن دلالت دارد آن است که پیامبرﷺ این سخن خویش را متوجه زنان کرده است بر سبیل مباسطه و بیان اخلاص دوستی و صداقتی که همه ما در مناسبات آن را می‌شناسیم و بدان اقدام می‌کنیم، که بیش‌تر بر این دلالت می‌کند که منظور از نقص عقل آنان، توطئه و مقدمه‌یی باشد برای چیزی که مناقض آن است از قدرت آنان بر چیزی که بدانان بخشیده است، که عبارت است از ربودن خرد مردان صاحب عزم و تصمیم و صاحب سخن نافذ، همان‌طوری که بعضی از ما به رفیق خود می‌گوییم، تو کی هستی که تمام آن چه، دیگران از آن عاجزند، از تو سر

---

۱. «تحریر المرأة فی عصر الرسالة» ۱/ ۲۷۹.

می‌زند؛ بنابراین، این حدیث بدان اندازه بر قصد بیان نقص عقل زن تمرکز ندارد به آن اندازه که بر تعجب و شگفتی از قدرت تسلط آنان بر مردان تمرکز می‌نماید.(۱)

و دکتر مروان ابراهیم می‌گوید:(۲)

بی‌شک مغز زن درست مثل مغز مرد است بدون فرقی بین آن دو و مغز و دماغ، غیر از عقل است و

---

۱. دکتر محمد سعید رمضان البوطی درکتاب خویش: *المرأة بین طغیان النظام الغربی و لطایف التشریع الرّبانی* (ص ۱۷۷ - ۱۷۴) می‌گوید: زن دائماً در جستجوی شریکی‌ست برای خودش و در جستجوی حمایتی و مراقبی‌ست تا در پناه او ایمن باشد و این مقتضی آن است که از مرد ضعیف‌تر باشد و این خود همان شرطی‌ست که بایستی باشد تا او را چنان کند که بکوشد بر مرد قدرت یابد و این یک معادله صعب و دشواری نیست که به عنوان اسلحه زن فهمیده شود که قطعاً در ضعف وی نهان است و این که سلطه‌اش بر مرد در این پنهان است که در پناه وی قرار گیرد و او نیازمند آن است و نیازمندی زن به مرد، در این جلوه‌گر می‌شود، که مرد به لحاظ جسمی از وی قوی‌تر و از نظر فکری هم از او تواناتر باشد. و شاید مردان متهم باشند، وقتی که بدین موضوع می‌نازند. پس بشنو آن چیزی که یک خانم نویسنده آلمانی به نام «استر فیلاد» درکتاب عمیق و شوخ طبعانه‌اش «حق مرد در ازدواج با بیش از یک زن» می‌گوید: «اگر نیروی بدنی، سزاوار آن باشد که عامل فشار و تحکم در یک طبقه اجتماعی باشد، قطعاً این نیروی بدنی ممکن نیست که در تسلیم جنسی به جنسی دیگر موفق و پیروزگردد. بی گمان آن شخص که می‌تواند بر شخص دیگری ظلم کند، او همان شخص ضعیفی‌ست که محتاج به مساعدت است و او شخص نیرومندتر از نظر بدنی نیست، پس این عاشق نیست که صاحب سلطه است بلکه معشوق است.»

و او درکتابش تأکید می‌نماید، که زن به هیچ چیز تمایل ندارد، جز به مردی که از او تیزهوش‌تر باشد، که گاهی در کنار او هم‌چون دخترک کند ذهن ساده به نظر آید، زیرا این شرطی‌ست که بایستی باشد، تا در پناه او قرار گیرد و او در مرد در جستجوی مراقبت و حمایت از خود می‌باشد، پیش از این که در جستجوی لذّت جنسی از وی باشد.

این خانم آلمانی در مورد زنان می‌گوید: برای آنان امکان دارد که سلطه خود را بر مردان گسترش دهند، از راه تحکم در غرایز جنسی‌شان که مردان را تابع و پیرو آنان می‌سازد و چون زنان در اغلب اوقات از نظر جسمی و فکری از مردان ضعیف ترند، بی گمان آنان می‌توانند، علاوه بر امکان امتناع جنسی، نظر آنان را به خود جلب نمایند.

و می‌گوید: «نه تنها زن از مرد ضعیف‌تر است، بلکه، از مرد نیز کند ذهن‌تر است، بی‌گمان زن به نسبت این دومی تحریک کننده جذابی می‌شود.»

و ادامه می‌دهد و این حقیقت را بر زبان زنان تأکید می‌کند و می‌گوید: «و معروف است از قول زنان، بی گمان مردی که من می‌خواهم، همان مردی‌ست که بر حمایت از من توانا باشد و او هرگز این را نمی‌تواند، مگر این که از من بلند قدتر، قوی بنیه‌تر و هوشمندتر باشد و می‌گوید: بی گمان آن مردی که من می‌خواهم، همان مردی‌ست که می‌خواهم در سایه قامت بلند وی بیارامم و برای مشاهده صورت وی سر بلند کنم تا چشمانم صورتش را ببیند؛ بنابراین آن چه ثابت و مؤکد است، به شهادت خود زنان، آن است که زن از نظر جسمی از مرد ضعیف‌تر و از نظر هوش نیز از او کم‌تر است، از این موضوع هم ناراحت نمی‌شود بلکه آن را به عنوان مظهر ضعف زنانه خود می‌بیند که در واقع سرمایه اوست که آن را در تسلط و سیطره بر مرد به کار می‌برد، وقتی که او را وادار به مراقبت و اهتمام به حمایت از خود می‌سازد.» پس آیا پیامبر ﷺ کم‌تر یا بیش‌تر از این موارد در حقّ زن فرموده است؟ شگفت این است آن کسانی که از اسلام بیزارند و آشکارا به دروغ‌گویی علیه اسلام می‌پردازند، این حدیث را درمیان مردمان عادی زمزمه و نشخوار می‌کنند، به ویژه درمیان محافل زنان، آن را عنوان می‌کنند و در انتقاد از آن تلاش می‌نمایند و اگر بر آن‌چه روانشناسان می‌گویند اطلاع می‌یافتند و بر آن چه امثال این خانم آلمانی می‌گوید ـ که ما گوشه‌یی از متن آن را آوردیم ـ لگام بر دهن خود می‌زنند و از انتقاد خفقان می‌گیرند و با احترام بدان و قبول آن، بدان می‌نگرند و بدان گوش می‌دهند، اگر نگوییم با تسلیم و تقدیس آن را می‌پذیرند.» ا. هـ

۲. *دراسات فی الاسرة فی الاسلام*، ص ۱۲۳ - ۱۲۱.

عقل همان قوه و نیروی تفکر و اندیشه است و این نیرو عنصر مهمّی در زندگی هر انسانی‌ست و در مقابل نیروی عقل، نیروی عاطفه قرار دارد، و آن نیز یکی از نیروهای انسان است و یکی از عناصر مهمّ زندگی وی می‌باشد و هر انسانی این دو نیروی مهم و فعال را دارد. عقل و عاطفه و درحالات و اوقات بسیاری، عمل هریک از آنان در تعارض با هم قرار می‌گیرند و نقش هریک با عمل و نقش آن دیگری، تعارض پیدا می‌کند.

پس هرکس می‌خواهد که یک تصمیم عقلانی پیش‌گیرد، بایستی موقتاً عاطفه خود را ضعیف نماید و هرکس می‌خواهد یک تصمیم عاطفی اتخاذ نماید، بایستی سلطان و نیروی عقل موقتاً در وی غایب شود، یا حدّاقل آن را ضعیف نماید و هرگاه یکی از آن دو غلبه یابد، دیگری موقتاً زایل یا نزدیک بدان می‌گردد و غیبت موقتی یکی از آن دو به معنی نهان شدن کلّی آن نیست، پس هرگاه در انسان سلطان و نیروی عقل افزایش یابد، سلطان و نیروی عاطفه ضعیف خواهد شد، لیکن در این حالت گفته نمی‌شود، که انسان عاطفه ندارد و هرزمان که نیروی عاطفه افزایش یافت، نیروی عقل ضعیف خواهد شد و بازهم در آن حال گفته نمی‌شود که انسان عقل ندارد. پس این مانند دو عنصر محلولی از آب و نمک می‌باشند، هرگاه کمیت آب افزایش یابد تراکم و تمرکز خفیف و سبک می‌گردد، با علم به این که کمیت نمک کاهش نیافته است و هرگاه نمک افزایش یابد تراکم و تمرکز نیز افزایش می‌یابد، با علم به این که کمیت آب کاهش نیافته است و از این جاست که نقصان و کاهش عقلی که در حدیث آمده است، مراد از آن، کاهش و نقص نیروی اندیشه نزد زن نیست، بلکه مراد از آن افزایش نیروی عاطفه بر نیروی عقل است.

افزایش عاطفه عبث و بی فایده نیست و برای مؤنث بسیار مهمّ است، که از ویژگی جنس لطیف است و برای وی ضرورت دارد و به عنوان مادر در شکیبایی نسبت به کودکان خود و عنایت و توجه بدانان بدان نیازمند است و به عنوان خواهر و عمّه و خاله نیز بدان نیازمند است، لذا عاطفه از جمله نشانه‌های کمال زنانگی و مادینگی در زن است.

و استاد محمد رشید العوید می‌گوید: چیزی که «رادیاتور» نام دارد جزء مهمّی از اجزای ماشین است که موتور ماشین را خنک می‌کند و اگر آن نباشد موتور می‌سوزد و ماشین متوقف می‌گردد و رادیاتور ظرف معدنی‌ست که پر از آب می‌گردد و به لوله‌هایی متصل است که موتور را احاطه کرده‌اند و آن را خنک می‌نمایند و همراه با آب داخل این لوله‌ها، با این ظرف معدنی که موتور را خنک می‌کند، پنکه و بادبزنی هست که رو به رادیاتور دارد، که درجه حرارت موتور را در حدّ محدودی نگه می‌دارد که از آن افزایش نمی‌یابد.

من می‌خواهم موتور را به عقل و رادیاتور را به عاطفه تشبیه کنم و برای موتور هر اندازه خوب باشد و از هرنوعی باشد، ممکن نیست که از خنک کردن رادیاتور برای خود بی نیاز گردد.

به صراحت می‌گوییم: بی‌گمان عاطفه در بسیاری از اوقاف چیزهایی را به عقل تذکر می‌دهد که فراموش کرده است، یا عقل را باز می‌دارد از این که به سبب مشغولیت فکری چیزهایی را فراموش کند، که نباید فراموش شوند، پس هر گاه عاطفه ناقص باشد، بی‌گمان عقل چیزهای مهمّی را فراموش می‌کند که جز عاطفه قوی، هیچ چیزی آن‌ها را به آن تذکر نمی‌دهد.

این مقدمه کوتاهی‌ست برای گزارشی که در این مورد به شرح زیر می‌آید:

خبرگزاری سان فرانسیسکو رویتر می‌گوید:

دختر بچه ۱۳ ماهه‌یی مرده است، بعد از آن که پدرش او را در ماشین خود فراموش کرده بود، که هشت ساعت در درجه حرارت بالایی حدود ۵۵ تا ۶۵ درجه مانده بود و او به سرکار خود رفته و او را فراموش کرده بود. بوب نیکولاس سخن‌گوی پلیس گفته است که «دارین رودریجز» ۲۹ ساله دختر بچه‌اش بریانا را در صندلی عقب ماشین «فورد اکسبلورد» خود بسته بود و منزلش را در شهر تورلوک در فاصله ۱۶۰ کیلومتری جنوب شرقی سان فرانسیسکو ترک کرده و صبح روز چهارشنبه به محل کارش رفته بود و رودریجز قصد می‌کند که دخترش را در سر راه خود به مرکز مراقبت کودکان برساند و او یادش می‌رود که دختر بچه را، در محل نگهداری کودکان بگذارد و فراموش می‌کند و مستقیماً به محل کارش می‌رود و ماشین خود را پارک می‌کند و فراموش می‌کند که کودکش هنوز در صندلی پشت ماشین می‌باشد.

نیکولاس می‌افزاید که پدر آن دختر بچه درطول روز مشغول کار بوده است و کودکش را فراموش می‌کند و یادش نمی‌آید مگر در ساعت پنج بعد از ظهر، هنگامی که همسرش نیکول ۲۴ ساله با وی تماس می‌گیرد، از مرکز سرپرستی کودکان که رفته بود تا بعد از پایان کارش، دختربچه‌اش را با خود به خانه ببرد و نیکولاس گفت: بی گمان پدر وحشت زده به سوی ماشین دوید و دختر بچه را از ماشین بیرون آورد و فوراً پزشکان و پلیس را فراخواند، لیکن دختربچه بی‌چاره از شدت حرارت و گرما جان داده بود.

و اضافه می‌کند که پدر و مادر عادت داشتند که دخترشان را به مرکز سرپرستی کودکان برسانند مطابق مواعید کارشان.[1]

آیا با من موافقید که ممکن نیست برای مادر که دختر بچه‌اش را در ماشین فراموش کند همان‌طوری که پدرش او را فراموش کرده بود؟ بلکه ممکن نیست برای هر مادری چیزی را فراموش کند، که گاهی پدران آن را فراموش می‌کنند!!

آیا دیدید که چگونه نقص عقل در زن، تنها به خاطر مصالح عاطفه‌یی‌ست که مانع می‌شود از این که کودکانش را فراموش نماید؟! یا این که عاطفه، عقل را منع می‌کند از این که چیزی را فراموش نماید و آن عقل است!! به تأکید مشغول بودن پدر به اندیشه در کارش، بیش از مشغول بودن وی بود به کودکی که در

---

۱. خبرگزاری رویتر ۱۴۱۸/۲/۲۳ هـ ۱۹۹۷/۶/۲۸ میلادی.

ماشین رها کرده و فراموشش شده بود و اگر عاطفه‌اش قوی‌تر از عقلش بود، آن را فراموش نمی‌کرد و آن پدر در طول روز مشغول به کار بود و دختر بچه‌اش را به یاد نیاورد جز هنگامی که همسرش با وی تماس گرفت، که به مرکز سرپرستی و مراقبت کودکان برای گرفتن دختربچه‌اش در ساعت پنج بعد از ظهر رفته بود و او را در آن‌جا نیافت.

حال چگونه خواهد شد اگر میزان عاطفه در زن نقصان یابد تا با میزان آن در مرد مساوی شود و میزان عقل در زن افزایش یابد تا با میزان آن در مرد نیز مساوی گردد؟!! بی‌شک کودکان بیچاره، خیلی چیزها را از دست می‌دهند...

بنابراین، اگر افزایش عقل در مرد امتیازی‌ست، پس بی‌گمان افزایش عاطفه و احساس در زن نیز برای او امتیازی‌ست و این امتیاز عاطفه و اهمیت و ارزش آن از امتیاز عقل برای مرد کم‌تر نیست. زیرا آن نقص عقلی که پیامبر ﷺ در زن بدان اشاره فرموده است، نقصی نیست که از مقام زن بکاهد و الاّ زن مانند مرد مکلف به احکام دینی نمی‌شد، بلکه این نقصان عقل زن نسبت به عاطفه وی، به نفع و صلاح عاطفه‌یی‌ست که نزد زن افزایش دارد، تا به وی کمک و مساعدت نماید در انجام وظایفی که برای آن آفریده شده است و مرد برای آن وظیفه آفریده نشده است. لذا به اطمینان می‌گویم: گاهی زن در انجام دادن کارهای مردان موفق می‌شود و گاهی بر آنان نیز تفوق می‌یابد، لیکن آیا مرد در انجام دادن بسیاری از کارهای زن، به ویژه مراقبت کودکان و عنایت و توجه بدانان موفق می‌شود؟!!! این بود پاسخ به شق اول و قسمت اول از آن حدیث نبوی ﷺ.

شق دوم: مراد از نقصان دین زن به شرح زیر است:

هنگامی که درباره نقص دین در زنان سؤال شد، پیامبر ﷺ امر محدودی را ذکر فرمود و آن نقص نماز و روزه، در ایام حیض و نفاس بود، پس این نقص در یک زمینه، نقصی جزیی، محصور در عبادت است. بلکه در بعضی از شعایر دینی و بس، زیرا حایض و نفساء به تمام مناسک حج قیام می‌نماید، جز طواف بیت الله الحرام، همان طوری که ذکر الله را ترک نمی‌نماید و دین استوار، تابع ایمان است، سپس عبادات، سپس اخلاق و معاملات و در زمینه‌ی دیگر این نقص، یک نقص موقتی‌ست، یعنی چیزی نیست که در تمام زندگی دائمی باشد، بلکه در دوره‌های کوتاهی از زندگی حادث می‌گردد، سپس حیض نه ماه پیوسته با بارداری قطع می‌گردد و با رسیدن به سنّ یائسگی نیز قطع و نابود می‌شود.

هم‌چنین این نقص چیزی نیست که دردست زن و در اختیار وی باشد و زن مؤمن از پیش آمدن آن نیز گاهی احساس تأسف و اندوه می‌کند، به خاطر محروم بودن او از روزه و نماز، لیکن راضی‌ست و صبر می‌کند بر امری که خداوند بر وی نوشته است و خداوند به وی پاداش می‌دهد، بر این رضایت و آن صبری که پیشه می‌کند و به تأکید زن مؤمن برای جبران نمازهایی که از وی فوت شده است به دو نوع تعویض قیام می‌نماید، نخستین با تعویض فوری آن به عبادات دیگری مثل تلاوت قرآن و دعا خاشعانه

و ذکر خاشعانه، استغفار و حمد و تکبیر و تسبیح و این تعویض چیزی را به یاد ما می‌آورد که عایشه رضی الله عنها انجام داد، وقتی که حجاب بر امّهات المؤمنین واجب و فرض گردید و از جهاد منع شدند - که بزرگ‌ترین عمل و عبادت است - پس حرص وی بر حجّ، همان تعویض از جهاد بود، به روایت از عایشه آمده است که گفت: ای رسول خدا! آیا ما همراه شما جنگ و جهاد نمی‌کنیم؟! پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «لَكُنَّ أَحْسَنُ الْجِهادِ وَ أَجْمَلُهُ اَلْحَجُّ، حَجٌّ مبرورٌ». یعنی شما زنان نیکوترین جهاد را دارید و زیباترین آن، حجّ، حجّ مقبول. عایشه گفت: از این به بعد هرگز حجّ را ترک نمی‌کنم بعد از این که این را از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام.[1]

دومین تعویض کثرت نماز سنت بعد از طهر و پاکی از حیض می‌باشد و این نوع تعویض غیر فوری‌ست و حرص عایشه را به یاد ما می‌آورد بر تعویض عمره‌یی که از وی به سبب حیض فوت شده بود، عایشه رضی الله عنها گفت: در سفر حجّة الوداع، پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش من آمد و من می‌گریستم پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: ما يُبْكِيكِ. چه چیز تو را می‌گریاند؟! گفتم: از تو آن‌چه را به یارانت می‌گفتی درباره عمره و ثواب آن شنیدم و من از عمره منع شدم، فرمود: شما را چه شده است «وَ ما شَأنِک؟!» گفتم: نمی‌توانم نماز بخوانم - قاعده شده‌ام - فرمود: «لا يَضُرِّكِ أنْتِ مِنْ بَناتِ آدَمَ كُتِبَ عَلَيكِ ما كُتِبَ عَلَيْهِنَّ، فَكُونی فی حَجَّتِكِ عَلَى اللهُ أَنْ يَرْزُقَكِها» (تو را زیان ندارد، تو از دختران آدم هستی، بر تو همان چیزی نوشته شده، که بر آنان نوشته شده است، پس حجّت را ادامه بده امید است که خداوند عمره را نصیبت نماید.) عایشه گفت: هم‌چنان ماندم تا که از منی کوچ کردیم و در المحصّب فرود آمدیم، پیامبر صلی الله علیه وسلم عبد الرحمن برادرم را خواند و گفت: «أُخْرُجْ بِأُخْتِکَ الْحَرَمَ فَلْتَهِلَّ بِعَمْرَة» (برو خواهرت را به خارج از سرزمین حرم ببر تا احرام به عمره ببندد.) عبدالرحمن خواهرش را به تنعیم برد و امروز نیز حجاج برای تجدید احرام عمره به تنعیم می‌روند که مشهور به مسجد عایشه است.

البته نقص دین در زنان در چند مورد زیر موجود است:

الف. گاهی زنی که ایمانش ضعیف است، از نماز نخواندن خوشحال است و در نماز تنبل است مثل این که یک واجب سنگین را تخفیف داده و این کاری‌ست که او را از پاداش بزرگی محروم می‌نماید.

ب. بی‌گمان نقص ناشی از نخواندن نماز تنها به امر ثواب و پاداش مربوط نیست، بلکه نقص خشوع و اخلاص قلب مؤمن را نیز به دنبال دارد، زیرا از حضور و ایستادن در پیشگاه الله، روزی چند بار محروم می‌گردد، به ویژه هنگام غیبت تعویضی که بدان اشاره کردیم از نمازهای سنّت و غیره.

ج. نقص نیروی غالب بر منکر. زیرا نماز از فحشا و منکر نهی می‌کند، پس اگر ترک عبادتی با عبادت دیگری جبران و تعویض نگردد، آن نقص مؤکّد و استوار می‌شود؛ بنابراین مراد از نقص دین ممکن است که یکی از دو امر زیر باشد:

---

۱. بخاری (۱۸۳۱).

اول: نقص و کاستی دینداری انسان یعنی نقص تقوای الهی و اطاعت از وی.

دوم: نقص چیزی که خداوند بر انسان فرض کرده است یعنی نقص فرایض، نقص فعالیّت و نشاط عبادتی که بدان قیام می‌نماید نه از روی تقصیر و کوتاهی، بلکه از روی اراده، شانه از چیزی خالی می‌کند که از طرف معبود ملزم بدان شده است و حدیث در این جا استدلال می‌کند بر نقص چیزی که خدا آن را بر زن نوشته است و آن اجتناب او از نماز و روزه در ایام معدودی‌ست؛ به علاوه این نوع از نقص یعنی نقص چیزی که خداوند بر زن فرض کرده، گاهی موجب نقص در تقوای الهی می‌شود.

و این نقص چیزی‌ست که وقوع آن از بعضی از زنان، احتمال دارد، نه از همه آنان.(۱)

دکتر محمد سعید رمضان البوطی می‌گوید:(۲)

بی‌گمان نقص دین گاهی اطلاق می‌شود و مراد اندک بودن تکلیفات سلوکی و رفتاری به خاطر سببی‌ست و بی‌شک آن از مسؤولیت مکلّف نیست، سبب آن هرچه باشد و گاهی اطلاق می‌شود و مراد از آن، سستی و تهاون و تنبلی‌ست، یا کوتاهی و تقصیری که مکلف با مسؤولیت و اختیار خود بدان متلبس می‌شود. پس کودکی که در آستانه بلوغ است و هنوز به سنّ بلوغ نرسیده و توصیف می‌گردد به این که ناقص الدّین است، این بدین معنی نیست که او متحمل جرم یا کوتاهی و سستی در آن می‌گردد، بلکه چه بسا او به واجبات و فرایض و نوافل به سرعت قیام نماید و در ادای آن‌ها بیش‌تر از بسیاری از مردان بالغ، شور و شوق داشته باشد با وصف این او به ناقص الدین توصیف می‌گردد، نظر به این که هنوز به چیزی از مبادی و اصول و احکام مکلّف نشده است، پس او توصیف می‌شود به ناقص الدین به معنی اولی.

انسانی در انجام اوامر الله و احکام او سستی و تنبلی می‌کند و بی‌توجه و بی قید به حدود الهی‌ست و باز هم توصیف می‌شود به این که ناقص الدّین است، لیکن این جا یعنی تقصیر و کوتاهی در التزام به مبادی دین از روی عزم و اراده و اختیار، که از او سر می‌زند، پس جرم و کیفر تقصیر و کوتاهی خود و مسؤولیت مترتب بر نقصان دین خود را تحمل می‌کند و کیفر آن را می‌بیند و او به نقص دین به معنی دوم توصیف می‌گردد. پس وصفی که پیامبر ﷺ زن را بدان توصیف فرموده است، نقص دین به معنی اول است، یعنی پیامبر ﷺ مرادش این است که خداوند بعضی از وظایف دینی را از وی تخفیف داده و آن‌ها را از او ساقط کرده است، پس درحال حیض مکلف به نماز نیست و در نفاس نیز چنین است و بعد از آن مکلف به قضای آن نیز در این مدت نمی‌باشد. بدون این که چیزی از اجر و پاداش آن به سبب این عذر کاسته شود، زیرا این کار ناشی از تقصیر وی نیست، لیکن مربوط به تخفیف از جانب خداست.

و زن در این حالت، توصیف می‌شود به این که ناقص الدین است یعنی تکلیف دینی او ناقص است و

---

۱. «تحریر المرأة فی عصر الرسالة» ۲۸۶ ـ ۱/۲۸۵.

۲. «المرأة بین طغیان النظام الغربی و لطایف التشریع الرّبانی» ص ۱۷۹ - ۱۷۷.

پناه بر خدا! از این که بدین معنی باشد که او مقصّر در دین است. زیرا او اختیاری ندارد در کاری که از این عذرها بر وی فرض شده است.

از جمله واضح‌ترین دلایل بر آن چه ما می‌گوییم ـ که در بیش از یک مورد در کتاب خدا مقرر شده است ـ این است که اجر و پاداش مرد و زنی که ملتزم به دین الله باشند یک سان است، مرد بر زن برتری ندارد و برعکس، از جمله این آیات:

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّیْ لاَ أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْکُم مِن ذَکَرٍ أَوْ أُنْثَیٰ بَعْضُکُم مِن بَعْضٍ﴾ **(آل عمران: ۱۹۵).**

«پروردگارشان، درخواست آن‌ها را پذیرفت و فرمود: من عمل هیچ کسی از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد، شما از جنس یک‌دیگرید...».

﴿وَمَن یَعْمَلْ مِنَ اَلصَّالِحَاتِ مِن ذَکَرٍ أَوْ أُنْثَیٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِکَ یَدْخُلُونَ اَلْجَنَّةَ وَلاَ یُظْلَمُونَ نَقِیراً﴾ **(نساء: ۱۲۴).**

«و کسانی که کار شایسته‌یی انجام دهند، خواه مرد باشند یا زن درحالی که ایمان داشته باشند چنین کسانی داخل بهشت می‌شوند و کم‌ترین ستمی به آن‌ها نخواهد شد.»

اگر بگویی، پس کلام الله در این جا مشروط به عمل صالح است و زن درحال حیض و نفاس از مهم‌ترین اعمال شایسته منع شده، که نماز است، پس شرطی که اجر و پاداش هریک از مرد و زن بدان پیوند داده شده، تحقق نیافته است.

جواب آن است:

بی‌گمان پاسخ به اوامر خدا برای سعی و کوشش در جلب رضایت او، مصدر اجر و پاداش خیر می‌شود و این کار همان‌طوری که با انجام اعمال مثبت و ایجابی می‌شود، با التزامات سلبی و منفی نیز می‌شود، پس زنی که خداوند او را مکلف کرده است که در مدت حیض و نفاس نماز یا هر عبادت دیگری را انجام ندهد، مادام که به قصد پاسخ دادن به امر خدا آن را ترک می‌کند، بی‌شک در قیام بدین تکلیف اجر و ثواب دارد، (زیرا انجام تکلیف مناط ثواب است چه مثبت و چه منفی) بنابراین عدم انجام نماز و هر عبادت دیگری در این مدت، چون برابر تکلیف است، مانند انجام دادن آن در آن مدت از طرف دیگران، مزد و پاداش خیر دارد، زیرا هردو مصدر و سرچشمه ثواب و اجر هستند، مادام که هر دوی آنان، به اتخاذ یک موضع‌گیری می‌پردازند که بدان مکلف شده‌اند، برای تحقق امر خدا و سعی در جلب رضایت او.

ـ یکی مکلف به انجام اعمالی‌ست و دیگر مکلف به نکردن آن اعمال است ـ

زنانی هستند که مشتاق حضور در مسجد برای ادای سنّت تراویح در رمضان می‌باشند و در دل خود رنج می‌برند از این که منع شده‌اند از عملی که عطش و عشق شدیدی بدان دارند، لیکن این منع شدن از

چیزی که شوق شدید بدان دارند و آن را انجام نمی‌دهند، به خاطر اجتناب از خشم خدا و تسلیم در برابر امر او، طلب مزد و پاداش از اوست، زیرا آنان از این عذر که خدا به سبب آن، نماز را بر آنان منع کرده است، رنج می‌برند، بی‌شک این موضع‌گیری آنان، عبادت است، بلکه بندگی حقیقی برای خداست و آنان بر این موضع‌گیریشان اجر و پاداشی دارند که غیر از خدا کسی آن را نمی‌داند و الاّ معنی این گفته پیامبر ﷺ چه می‌شود؟! «**اِنّما الْأعْمالُ بالنّیّاتِ وَ اِنّما لِکُلّ أمْرِیءٍ مانوی**»[۱]

(بی گمان ارزش و ثواب اعمال به سبب نیّت است و بی‌گمان هرکسی ثواب و پاداش آن چیزی را می‌گیرد که قصد آن راکرده است) و باز هم او می‌فرماید: «**اِنَّ اللهَ لا یَنْظُرُ اِلیٰ صُوَرِکُمْ وَ أمْوالِکُمْ وَ لٰکِنْ یَنْظُرُ اِلیٰ قُلُوبِکُمْ وَ أعْمالِکُمْ**»[۲]

(بی‌گمان خداوند به شکل ظاهری و اموال شما نمی‌نگرد، لیکن به دل‌های شما و نیت قلبی و اعمال شما می‌نگرد (- خداوند به نیت خیر و اعمال خالصانه برای الله پاداش می‌دهد -)

دکتر مروان ابراهیم می‌گوید:[۳] درباره نقص دین در آن حدیث، به تأکید پیامبر ﷺ خواسته است، با ادب و احترام، بدان عوارض آفرینشی و طبیعی، که زن بدان مبتلا می‌شود و آن چه که زن در آن اختیاری و کاری ندارد، اشاره کند زیرا بر اثر خلق و آفرینش الله تعالی‌ست مانند، حیض و نفاس که سبب اسقاط نماز و سبب تأخیر روزه تا مدتی می‌شوند و این عوارض، نشانه نقص در زن نیستند، بلکه نشانه کمالند. پس زنی که حیض نمی‌شود حامله هم نمی‌گردد و حمل و بارداری از ضروریات استمرار زندگی بر روی کره زمین است.

ملاحظات دیگری وجود دارد که بایستی بدان‌ها توجه شود و آن عبارت است از اشاره پیامبر ﷺ به قوت و نیروی زن علی‌رغم آن چه در حدیث ذکر شده است و قول پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «**أذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحازِمِ من إحْداکُنَّ**» (کسی از شما قادرتر نیست بر این که عقل مرد دوراندیش را برباید.) دلالت واضح، بر قوت و نیروی زن دارد و صاحب اللّب همان صاحب عقل بزرگ است، پس کسی حق اعتراض ندارد بعد از این گفته پیامبر ﷺ.

حدیث دوم:

به روایت از ابوهریره آمده است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «**اِسْتَوْصُوا بالنِّساءِ، فَأنَّ الْمَرأةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعٍ و اِنَّ أعْوَجَ شَیْیءٍ فِی الضِّلَع أعْلاهُ، فَاِنْ ذَهَبْتَ تُقِیمُهُ کَسَرْتَهُ لَمْ یَزَلْ أعْوَجَ فَاسْتَوْصُوا بالنِّساءِ**».[۴]

---

۱. بخاری (۱، ۴۵، ۲۵۲۹، ۳۸۹۸، ۵۰۷۰، ۶۶۸۹، ۶۹۵۵۳) مسلم (۱۹۰۷).

۲. مسلم (۲۵۶۴) (۳۴).

۳. «دراسات فی الأسرة فی الاسلام» ص ۱۲۳ - ۱۲۱.

۴. بخاری (۴۱۸/۶ شماره ۳۳۳۱، ۱۶۱/۹ شماره ۵۱۸۶)، مسلم ۱۰۹۱/۲ شماره ۱۴۶۸، (۶۰).

(سفارش کنید که مواظب زنان باشند و به خوبی با آنان رفتار شود، زیرا زن از دنده چپ آفریده شده و طبعش مایل به کجی‌ست و بی گمان کج‌ترین قسم در دنده بالای آن و قسمت عالی آن است، اگر بخواهی که آن کجی طبیعی را راست کنی، آن را شکسته‌یی و اگر آن را بر حال طبیعی خود بگذاری، همواره کج و طبیعی می‌ماند. پس بگذارید برحال طبیعی بماند و با آن بسازید و سفارش کنید که با زنان به نیکی رفتار و سازش شود.)

این حدیث چند نکته مهم در بردارد:

الف. امر به سفارش عمومی نسبت به زنان شده است فَاسْتَوْصُوا بِالنِّساءِ یعنی بدانان و درباره آنان وصیت خیر کنید. باب استفعال به معنی افعال و استیصاء به معنی ایصاء است مانند استجابت به معنی ایجابه است و «ب» برای تعدیه است.

ب. علت این وصیت، چیزی‌ست که پیوند با آفرینش و خلقت زن دارد: «فَأَنَّ الْمَرأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَعٍ و اِنَّ أعْوَجَ ما فی الضِّلَعِ أعْلاهُ.» پس خلقت و طبیعت زن متمایز و جدا از خلقت و طبیعت مرد است، سپس بی گمان در زن بعضی کج‌طبعی وجود دارد و پیامبر ﷺ مجال و میدان این کجی و اندازه آن را بیان نکرده، بلکه به اثر آن کج خلقتی و طبیعی در بعضی از سلوک و رفتار زن اشاره فرموده است که مرد از آن به تنگ می‌آید و بعضی از رفتارهای طبیعی وی بر مرد سنگین است، پس آیا ممکن است با توجه و برمبنای واقعیت محسوس و مشهود، این کجی و عوجی را به سرعت انفعال و تأثیرپذیری و شدّت آن، تفسیر نماییم یا به حساسیت زیاد یا به تقلب مزاج و دگرگونی تفسیر و تعبیر شود؟

کلمه «عوج» در اصل مقابل «استقامة» است، اگر تعادل تأثیرپذیری و ضبط و نگهداری آن استقامت باشد، بی‌گمان سرعت تأثیرپذیری و عدم تعادل در آن و شدت آن «عوج» است و اگر ضبط و نگهدار عواطف و احساسات انسان «استقامت» باشد، پس بی گمان غلبه عاطفه بر انسان «عوج» است و زن به ویژه، گاهی مغلوب عاطفه است و عاطفه بر وی غلبه می‌کند، پس در اتخاذ تصمیم، حکمت را ازدست می‌دهد، یا قول و فعلی از وی سر می‌زند که نیکو و آراسته و زیبا نیست و گاهی از سرعت انفعال و تأثیرپذیری وی، تقلب مزاج و دگرگونی آن حاصل می‌شود و پیامبر ﷺ راست فرموده است:

«وَ لَنْ تَسْتَقیمَ لَکَ عَلیٰ طَرِیقَةٍ» (و مزاج زن هرگز برای تو مستقیم نخواهد شد.)

و این دگرگونی مزاج زن، خاطر مرد را مکدّر می‌سازد و خشم وی را بر می‌انگیزد و این تفسیر، گفته پیامبر ﷺ در موعظه‌اش به زنان را تأیید می‌کند که بدانان فرمود:

«... تَکْثُرْنَ اللَّعْنَ وَ تَکفُرْنَ الْعَشیرَ» (شما ای زنان! زیاد دیگران را نفرین و لعنت می‌کنید و نسبت به همسران و معاشران‌تان ناسپاسی و کفران نعمت می‌کنید.)

و این سلوک و رفتار و عادتی‌ست که هنگام خشم، زیاد از زنان سر می‌زند، یعنی نتیجه سرعت انفعال و تأثیرپذیری و شدّت آن است، اما اگر بعضی «عوج» را بدین تفسیر کنند، که زن دارای یک

طبیعت پیچیده و ناراست و مکر و نیرنگ و خدعه است، بی‌گمان ما معتقدیم که این قول، دور از حقیقت و غلوّ و زیاده روی و مخدوش کردن احساسات تمام زنان است که با نصوص فراوانی از زندگی و سیره زنان صحابی تعارض دارد که دلالت بر برائت آنان از مکر و خدعه و پیچیدگی‌ست و با واقعیت موجود و محسوس درمیان مادران و خواهران و همسران ما مخالفت دارد، آیا معقول است که ما سرپرستی و تربیت فرزندانمان را به انسانی بسپاریم، که صاحب طبیعت پیچیده و ناراست است؟!!!

ج. در این حدیث توجیه و راهنمایی مرد است به این که صبر و شکیبایی داشته باشد بر آن چه از زن سر می‌زند، از رفتار و سلوکی که برخاسته از این «عوج» و کج طبعی‌ست.

که می‌فرماید: «وَ اِنْ ذَهَبْتَ تُقيمُها كَسَرْتَها وَ كَسْرها طَلاقُها» (اگر بخواهی که آن را درست کنی، آن را می‌شکنی و شکستن وی طلاق دادنش است - و طلاق مبغوض نزد خداست -)

بر مرد واجب است که بداند زن در این رفتار ناخوشایند نسبت به شوهرش و در تنگنا قرار دادن وی تعمدی ندارد، بلکه نتیجه آن چیزی‌ست که خدا بر وی مقدر کرده است، از طبیعت ویژه‌یی که امتیاز و خاصیت آن، سرعت انفعال و تأثیرپذیری و شدّت آن است و از ویژگی‌های زن است که ممکن است اثر نیکویی داشته باشد، در قادر کردن وی بر انجام وظیفه اساسی وی از حمل و بارداری و شیردادن و نگهداری از کودکش، زیرا این کارها نیازمند عاطفه و احساس و حساسیت تند و ظریفی‌ست و باید مرد بداند که اگر بکوشد به سبب هر خطایی که از همسرش سر بزند موضع‌گیری نماید، در نتیجه انفعال و تأثیرپذیری فراوانی که دارد و او را مؤاخذه و معاتبه نماید، بی‌گمان این کار، هیچ نتیجه‌یی ندارد، جز افزایش دوری و نزاع درمیان آنان، سپس به فراق و طلاق منتهی می‌گردد و سرانجام مرد به یادش می‌آید که همسرش دارای فضائل و محاسنی بوده است که چه بسا این عیب را جبران می‌کرد و پیامبر ﷺ راست گفته است، در آن سخن حکیمانه‌اش که در آن علاج و چاره آن چیزی‌ست که از زن روی می‌دهد:

«لَا يَفْرَكْ مُؤْمِنٌ مُؤْمِنَةً، اِنْ كَرِهَ مِنْها خُلُقاً رَضِيَ مِنْها آخَرَ.»[1]

(مرد مؤمنی، زن مؤمنی را نشکند و او را نیازارد، اگر از خلقی از اخلاق وی بدش آید و ناراضی باشد، اخلاق دیگری دارد که از آن راضی گردد.)

د. به خاطر تأکید بر نرمی و ملایمت با زنان، پیامبر ﷺ حدیث خود را بدین جمله خاتمه می‌دهد: فَاسْتَوْصُوا بِالنِّساءِ. درست مانند آن که بدان آغاز کرده است.

و در شرح این سخن «طیّبی» گفته است: «سین در فاستوصوا» برای طلب و مبالغه است، یعنی طلب وصیت کنید از نفس خویش، در حقّ زنان، یا طلب وصیت کنید از غیر خود، درباره زنان و برخی

---

۱. قبلاً تخریج شده است.

گفته‌اند: یعنی وصیت مرا درباره آنان بپذیرید و بدان عمل کنید و با آنان نرمی و ملایمت نمایید و به نیکی معاشرت ورزید.

حافظ ابن حجر گفته است: این سخن اخیر از همه وجوه آن از نظر من بهتر است و این نظر او مخالفت با «طیّبی» نیست.[1]

دکتر مروان ابراهیم می‌گوید: بعضی از مردم بدین حدیث برکاستی منزلت و مقام زن در اسلام استدلال می‌کنند و مرا متأسف نمی‌نماید که بگویم، بی گمان این فهم آنان از معنی آن، دلیل بر جهل آشکار آنان به زبان عربی و به معنی و سیاق آن، یا دلیل بر سوء نیت آنان است. بی‌گمان این حقیقتی‌ست که قرآن کریم مقرر می‌دارد، که حوّاء از پهلوی آدم آفریده شده است و در این چیزی نیست که موجب عیب وی باشد، زیرا موضوع خلق و آفرینش به امر خدا و به دستور او و تدبیر اوست، کسی حق ندارد که بر خلق و آفرینش خدا اعتراض کند. الله تعالی هرچه بخواهد و به هر شیوه که بخواهد، می‌آفریند و اگر حوّاء از آدم آفریده شده باشد، پس در آن چیزی نیست که موجب عیب وی نیز باشد، زیرا آدم خودش از خاک زمین آفریده شده است: همان‌طوری که در خلق و آفرینش حوّاء از آدم، دلالت آشکاری‌ست، بر اندازه نزدیکی زن به مرد، پس زن در اصل جزیی از مرد است. حقیقت این است که تمام آن چه در این حدیث است، بر اهتمام به زن و حفظ احترام وی تأکید می‌کند و دلایل آن از خود حدیث پیدا و ظاهر است به شرح زیر:

۱. ملاحظه می‌کنیم که این حدیث آغاز و پایان یافته به توصیه به خوبی کردن به زنان و عبارت «اِسْتَوْصُوا بِالنِّساء خیرا» دو بار در اول و آخر حدیث تکرار شده است.

۲. این حدیث توجیه و راهنمایی برای مردان است نه برای زنان و خطاب به مردان است این جا مُوصای هست که مردانند و «مُوصَی بـه» هست کـه زنـانند و وصیت بـرای مـصلحت و مـنفعت «مُوصَی بِه» است.

۳. این حدیث دلالت آشکاری دارد بر نازک دلی و نازکی و نرمی و لطافت زنان و این که بر مرد واجب است که این مطلب را هنگام تعامل با آنان، در نظر گیرد و به حساب آورد، زیرا دقیق‌ترین و نازک‌ترین دنده، قسمت بالای آن است.

۴. بی‌گمان مراد از «عوج» مذکور در آن حدیث، جلب توجه مردان است به تعامل و رفتار به لطافت و ملایمت با زنان، هنگامی که می‌خواهند در رفتار همسرانشان تأثیر بگذارند و این است آن چه از مرد خواسته می‌شود؛ در غیر این صورت دنده نازک است و می‌شکند و شکستن زن با طلاق دادن وی صورت می‌گیرد. به علاوه حزم و دوراندیشی مطلوب است، برای این که از معصیت خدا اجتناب

---

۱. «تحریر المرأة فی عصر الرسالة» ۲۹۰ ـ ۱/۲۸۸.

کرد، زیرا خداوند، طلاق را دوست ندارد. پس حد وسطی وجود ندارد بلکه اطاعت کامل است و این امر طبعاً تنها بر زن واجب و فرض نیست، بلکه بر مرد نیز واجب و فرض است.

۵. بنابر آن چه گذشت، بی گمان کسی که حدیث را به خطا فهمیده است بر وی واجب است که جهل و نادانی خویش به زبان عربی و شیوه‌های آن را، چاره سازد. همان اسلوب و سبک و شیوه‌یی که احادیث نبوی، بر آن آمده است تا معانی آن‌ها را درست بفهمد. این شیوه دربردارنده کنایه و تشبیه است...

حدیث سوم:

از عبد الله بن عباس روایت است که گفت: روزی خورشید گرفته بود، پیامبرﷺ نماز خورشیدگرفتگی را برگزار کرد، بسیار طولانی آن را خواند و درحالی از مصلّی برگشت که خورشید گرفتگی برطرف شده بود و فرمود: «اِنَّ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ آیتانِ مِنْ آیاتِ اللهِ، لا یَخْسِفانِ لِمَوْتِ أحَدٍ وَ لا لِحَیاتِهِ، فَاِذا رَأَیْتُمْ ذَلِکَ، فَاذْکُرُوا الله، قالوا: یا رسول الله، رأیناک تَناوَلْتَ شیئاً فی مقامک، ثُمَّ رَأَیْناکَ کَعْکَعْتَ. قال: اِنّی رَأَیْتُ الْجَنَّةَ فَتَناوَلْتُ عُنْقُوداً وَلَوْ أصَبْتُهُ لَأَکَلْتُمْ مِنْهُ ما بَقِیَتِ الدُّنْیا. وَ رَأَیْتُ النّارَ، فَلَمْ أرَمَنْظَراًکَالْیَوْم قَطُّ أفْظَعَ، وَ رَأَیْتُ أکْثَرَ أهْلِها النِّساء. قالوا: بم یا رسول الله؟ قال «بِکُفْرِهِنَّ». قیلَ: یَکْفُرْنَ بِاللهِ؟! قال: یَکْفُرْنَ بِالْعَشیرَ وَ یَکْفُرْنَ الْاِحْسانَ، لَوْ أحْسَنْتَ اِلیٰ اِحْداهُنَّ الدَّهْرَ کُلَّهُ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْکَ شَیْئاً، قالَتْ: ما رَأَیْتُ مِنْکَ شَیْئاً خَیْراً قَطُّ.[۱]

(بی‌گمان خورشید و ماه دو آیت از آیات قدرت خداوندند، به خاطر مرگ و زندگی کسی گرفته نمی‌شوند، این کار به قدرت خداست به چیز دیگری ارتباط ندارد و بر قوانین خدای متعال طلوع و غروب می‌کنند یا گرفته می‌شوند، هرگاه خسوف و کسوف را دیدید، از خداوند یاد کنید و ذکر او بنمایید، گفتند ای رسول خدا! تو را دیدیم که در این مقامت چیزی را می‌گرفتی! مثل این که می‌خوردی! سپس تو را دیدیم که کعکع کردی و آن را بیرون انداختی!! گفت: به تأکید من بهشت را دیدم و خواستم خوشه‌یی از انگور بخورم و اگر آن را بر می‌داشتم و می‌خوردم، شما تا دنیا باقی‌ست از آن می‌خوردید و آتش دوزخ را دیدم و هرگز هیچ منظره‌یی زشتی مثل منظره امروز را ندیده‌ام و دیدم که اکثر اهل دوزخ زنان بودند، گفتند: به چه سبب ای رسول خدا؟! فرمود: به سبب «کفرشان» گفتند: کفرشان به خدا؟! گفت: نسبت به معاشرین خود و شوهرشان کفران و ناسپاسی می‌کنند و نسبت به احسان و خوبی درحق خود کفران و ناسپاسی می‌کنند، اگر در تمام ایام به یکی از آنان احسان و نیکی کنید، سپس چیزی خلاف میل خود را از شما دید، گوید: هرگز از تو خیری ندیده‌ام!!)

---

۱. بخاری ۱۰۴/۱ شماره ۴۳۱، (۶۲۹/۱ شماره ۴۳۱) ۲۷۱/۲ شماره ۲۷۱ شماره ۷۴۸، ۶۲۸ ـ ۶۲۷/۲ شماره ۱۰۵۲، ۳۴۳/۶ شماره ۳۲۰۲، (۲۰۹/۹ شماره ۵۱۹۷) مسلم ۶۲۷ ـ ۶۲۶/۲ شماره ۹۰۷ (۱۷)

این حدیث مقرر می‌دارد که زنان بیش‌ترین اهل دوزخند. نه به خاطر این که شرّ و بدی بر فطرت زنان غالب است بدون این که شر و بدی بر فطرت مردان غالب باشد، نه چنین نیست. اگر چنین بود می‌بایستی زنان نسبت به شرّ و بدی خطای خود غیر مسؤول باشند، لیکن این حدیث مقرر می‌دارد که زنان در برابر کارهای بد خود مسؤول‌اند و مورد عقاب و کیفر قرار می‌گیرند به سبب این که با اختیار خود عمل می‌کنند، ازقبیل ناسپاسی از شوهر و کفران احسان و نیکی نسبت بدانان و حافظ ابن الحجر راست گفته است، که می‌گوید: در حدیث جابر چیزی آمده است، که دلالت می‌کند بر این که، زنانی که در دوزخ دیده شده‌اند، زنانی هستند که دارای صفات ذمیمه و زشت و نکوهیده‌یی بوده‌اند که ذکر شده است بدین الفاظ: **وَ أَكْثَرُ مَنْ رَأَيْتُ فيها مِنَ النِّساء اللّاتي إِنِ أُؤْتُمِنَّ أَفْشَيْنَ و إِنْ سُئِلْنَ بَخِلْنَ وَ إِنْ سَأَلْنَ أَلْحَفْنَ وَ إِنْ أُعْطِينَ لَمْ يَشْكُرْنَ**. (و اکثر زنانی که در دوزخ دیدم زنانی بودند که اگر امین شمرده شوند، راز را افشا می‌کنند و اگر چیزی از آنان خواسته شود، بُخل می‌ورزند و اگر چیزی بخواهند الحاح و اصرار می‌ورزند و اگر چیزی بدانان داده شود، سپاس آن را نمی‌گزارند!!) این روایت قول دیگر پیامبرﷺ را به یاد ما می‌آورد که فرمود: «**اِطَّلَعْتُ في الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِها الفقراء**» (در بهشت نگریستم، بیش‌ترین اهل آن را فقیران دیدم.) پس چه چیزی تعداد ثروتمندان را اندک کرده است؟ بی‌گمان به سبب اعمال خودشان و کسب و اختیاراتشان می‌باشد، از قبیل گرفتن مال حرام، یا صرف مال در راه حرام یا بخل در بخشش مال و نگهداری آن از صرف در وجوهات خیریّه.

سپس این حدیث از آتش دوزخ ذکر کرده است تا زنان از داخل شدن در آن و اعمالی که موجب آن می‌شود، تقوا کنند و بترسند و آن هم به سبب اجتناب از ناسپاسی از شوهر و اجتناب از لعن و نفرین دیگران و این که بسیار به صدقه و احسان و استغفار روی آورند.

به روایت از ابوسعید خُدری آمده است که گفت: پیامبرﷺ در وقت نماز عید قربان یا عید فطر به مُصلّی رفت و از کنار جمعی از زنان گذشت و فرمود: «**يا مَعْشَرَ النِّساءِ! تَصَدَّقْنَ** و در روایت مسلم **وَ أَكْثِرْنَ الْإِسْتِغْفارَ، فَإِنّي أُرِيتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النّارِ. فَقُلْنَ وَ بِمَ يا رسول الله؟! قال: تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ وَ تَكْفُرْنَ الْعَشيرَ.**»[۱]

(ای جماعت زنان! صدقه و احسان بسیار دهید و بسیار طلب آمرزش کنید، زیرا شما را بیش‌ترین اهل دوزخ به من نشان دادند. گفتند چرا و به چه سببی ای رسول خدا؟!! فرمود شما دیگران را بسیار لعنت و نفرین می‌کنید و نسبت به شوهرانتان ناسپاس هستید.)

حافظ ابن حجر گوید:[۲] در این حدیث پیامبرﷺ در نصیحت کردن زنان شدّت به خرج داده است به خاطر نابود کردن و ازاله صفتی که برای آنان عیب به حساب می‌آید و در آن، دلالتی‌ست بر این

---

۱. قبلاً تخریج شده است.
۲- فتح الباری (۱/۴۲۲).

که صدقه و احسان دفع عذاب می‌کند و این صدقه و احسان گاهی کفّاره گناهانی می‌شود که درمیان مردم وجود دارد.(۱)

حدیث چهارم:

به روایت از ابوموسی آمده است که گفت: پیامبرﷺ فرمود: «**کَمُلَ(۲) مِنَ الرِّجالِ کَثیرٌ وَ لَمْ یَکْمُلْ مِنَ النِّساءِ اِلاّ آسِیَةَ اِمْرَأةَ فِرْعَوْنَ و مَرْیَمَ بنت عُمْرانَ.**»(۳)

(مردان فراوانی به کمال فضائل خود رسیده‌اند و از زنان کسی به کمال فضائل خود نرسیده‌است جز آسیه همسر فرعون زمان موسی و مریم دختر عمران.)

در این حدیث مقام و صفت زن پایین آورده نشده است، بلکه اشاره می‌کند به وفور استعداد فطری مرد و زن برای کمال یعنی کمال بر زن ممتنع نیست و تنها محدود به مرد نیست و هرگاه کمال ممکن باشد، پس بلوغ به درجه کمال نیز بیش‌تر ممکن است.

اگر کمال برحسب فطرت ممکن باشد، پس احتمال زیادت آن به وسیله تربیت و توجیه و تلاش و کوشش و اکتساب نیز ممکن است؛ همان‌طوری که برای مرد نیز چنین است؛ بنابراین بایستی زن به عنصر اکتساب، برای تحقق کمال توجیه کند و بایستی دَرِ مجالات تربیت و توجیه و جمیع مجالاتی که قدر و مرتبت زن را بالا می‌برد، گشوده شود، تا زن استعداد فطری خویش را صیقلی دهد و تزکیه نماید.

حدیث پنجم:

از ابوهریره روایت شده که پیامبرﷺ گفت: «**لَوْلا بَنُو اِسْرائیلَ لَمْ یَخنَزِ اللَّحْمُ وَ لَوْلا حَوّاءُ لمْ تَخُنْ أنْثیٰ زَوْجَها الدَّهْرَ.**»

(اگر بنی اسراییل نبود گوشت گندیده نمی‌شد و اگر حوّاء نبود هیچ مؤنثی به شوهرش خیانت نمی‌کرد در تمام روزگار.)

گاهی بعضی از این حدیث چنان می‌فهمند که اسلام زن را به خیانت متهم می‌کند و قطعاً این فهم

---

۱. تحریر المرأة فی عصر الرسالة ۲۷۴ ـ ۲۷۳/۱. (جالب است که در این حدیث پیامبرﷺ مشخص فرموده‌اند بیش‌تر بودن اهل دوزخ از زنان بدین سبب نیست که زن هستند، بلکه به خاطر اعمالی‌ست که زنان بیش‌تر مرتکب آن می‌شوند، همان‌طوری که بیش‌تر بودن ثروتمندان نیز در دوزخ بدین سبب نیست که ثروتمندند، بلکه به سبب اعمالی‌ست که انجام می‌دهند و به وظیفه ثروتمند بودن خود قیام نمی‌نمایند. بنابراین فرقی نمی‌کند چه مرد و چه زن مسؤول اعمال خویشند و به بهشت و دوزخ رفتن مربوط به اعمال آنان است نه جنسیت آنان) (مترجم)

۲. «کَمُلَ» به فتح «م» و ضم و کسر آن، سه لغت مشهوری‌ست که در آن به کار رفته است، اما به کسر «میم» ضعیف است و لفظ کمال اطلاق می‌شود بر تمام بودن چیزی و به انتها رسیدن آن چیز در موضوع و باب خویش و این جا مراد از آن به انتهای فضایل ممکن و فضیلت‌های نیکو و تقوی رسیدن است.

۳. بخاری ۵۱۴/۶ شماره ۳۴۱۱، ۵۴۳۱۶، شماره ۳۴۳۳، ۱۳۳/۷ شماره ۳۷۶۹ و مسلم ۱۸۸۷ ـ ۱۸۸۶/۴ شماره ۲۴۳۱ (۷۰).

صحیح نیست، بلکه مراد از آن، چیزی‌ست که حافظ در کتاب فتح الباری گفته است (۴۲۴/۶): لَمْ تَخُنْ انثی زَوْجها اشاره است به آن چه از حوّاءعليها السلام روی داد که خوردن از درخت ممنوعه را، درنظر آدم مزیّن ساخت تا این که از آن خورد و در این خطا افتاد، معنی خیانت حوّاء آن بود که فریب وسوسه شیطان را خورد در تزیین خوردن از درخت ممنوعه تا این که او نیز آن را درنظر آدم زیبا جلوه داد و نظر به این که حوّاء مادر دختران آدم است و در ولادت و گرایش و ژنتیک شبیه وی هستند، تقریباً هیچ زنی نیست که به نوعی از انواع، به شوهرش درعمل یا در قول خیانت نکند و قطعاً مراد از خیانت در این جا، ارتکاب فحشا نیست - حاشا و کلا - لیکن هنگامی که حوّاء میل به خوردن از میوه درخت ممنوعه کرده و آن را درنظر آدم زیبا جلوه داد، آن را خیانت به آدم به حساب آورده است.

اما زنانی که بعد از حوّاء آمده‌اند، خیانت هریک از آنان به حساب و مسؤولیت خودشان می‌باشد و قریب بدین حدیث است: «**جَحَدَ آدمُ فَجَحَدَت ذُرِّيَّتُهُ**» (آدم انکار کرد، پس ذُریّت و نسل وی نیز انکار کرد) و در این حدیث اشاره است به این که آرامش مردان در آن چه برایشان واقع می‌شود به سبب همسرانشان، به سبب چیزی‌ست که از مادربزرگ‌شان واقع شده است (همان‌طوری که آرامش آدم به حوّاء بود، آرامش شوهران هم به همسرانشان دختران حوّای بزرگ است) پس اگر اشتباهی از زنان بدون قصد و نیت آنان روی داد، یا به ندرت از آنان واقع شد، نباید در ملامت آنان افراط شود و بر آنان لازم است که در اشتباهات عنان خویش را رها نکنند، بلکه باید نفس خویش را نگه دارند و با هوای نفس خویش جهاد کنند. ا. هـ

شیخ احمد شاکر در تعلیق بر سخن حافظ گفته است: «بی گمان در آن عصر غیر از حضرت آدم مردان دیگری نبوده‌اند تا - نعوذ بالله - خیانت به ارتکاب فواحش بوده باشد.»

پس مقصود از خیانت، عدم قبول نصیحت و عدم پذیرش آن است، نه خیانت زناشویی - پناه برخدا -

حدیث ششم:

پیامبرصلى الله عليه وسلم فرمود: «**اَلشُّؤْمُ فِي الدّارِ وَالْمَرْأةِ وَ الْفَرَسِ.**» (بد اقبالی و بد یمنی در خانه و زن و اسب است.) برخی از این حدیث فهمیده‌اند که اسلام زن را به بد یمنی و بد اقبالی توصیف می‌نماید، به خاطر احادیث زیر:

۱. به روایت از عبد الله بن عمررضي الله عنهما پیامبرصلى الله عليه وسلم فرموده است: «**اَلشُّؤْمُ فِي الدّارِ وَالْمَرْأةِ وَ الْفَرَسِ**»

۲. به روایت از سهل بن سعد السّاعدی، پیامبرصلى الله عليه وسلم فرمود: «**اِنْ كانَ فی شَيْئٍ فَفِي الْمَرْأةِ وَ الْفَرَسِ وَ الْمَسْكَنِ**» یعنی اگر بد یمنی و شومی در چیزی باشد در این سه چیز است: زن و اسب و مسکن.

۳. به روایت از جابر، پیامبرصلى الله عليه وسلم گفته است: «**اِنْ كانَ فی شَيْئٍ ففی الرَّبْعِ و الخادم وَ الْفَرَسِ**» (اگر شوم در چیزی باشد، در منزل و خدمتگزار و اسب است)

پاسخ این شبهه‌ها به شرح زیر است:

بی‌گمان فال بد زدن و بد اقبالی و بد یمنی به چیزی نسبت دادن، از جمله عقاید اهل جاهلیت است که اسلام برای هدم و نابودی آن‌ها آمده و عقیده به قضا و قدر الهی و توکل بر خدا را به جای آن‌ها نهاده است، جز این که پیامبر ﷺ با وصف این که عقیده دارد، که در اسلام تشابه به چیزی و فال بد زدن به چیزی، وجود ندارد، به معنی این که این‌ها هیچ ضرر و زیانی و سود و نفعی ندارند، پیامبر ﷺ دوست داشت، که کلمات زیبای نیکو را بشنود و نام نیک و پاک مژده دهنده را بشنود، زیرا سرور و رضایت را در انسان بر می‌انگیزند و تنها مژده در شنودن آن و نه چیز دیگر. پس بد یمنی و فال بد زدن یک اثر روانی دارند در دلشادی و شادی نفس و اطمینان خاطر و آرامش دل که آن‌ها مورد انکار نیستند و احادیث زیر بر آن دلالت دارند:

- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «**لا عَدْویٰ وَ لا طِیَرَةَ**[1] **وَ یُعْجِبُنِی**

---

۱. اَلطِّیَرَةُ به کسر (طاء) و فتح (یاء) و گاهی یاء ساکن می‌شود به معنی تشاءم است، مصدر فعل تَطَیَّرَ است مانند تَخَیَّرَ خِیَرَة. بعضی از صاحبان لغت گفته‌اند: از مصادر چیزی بر این وزن نیامده است (فِعَلَة) غیر این دو مصدر (طِیَرَة و خِیَرَة) و گفته‌اند طِیَبَة و تِوَلَة نیز آمده‌اند و محل نظر است و اصل تَطَیُّر آن است که در جاهلیت به پرندگان اعتماد داشتند، پس هرگاه کسی می‌خواست برای کاری سفر کند و بیرون رود، اگر می‌دید که پرنده از طرف راست و یمین وی، پرواز می‌کند آن را مبارک می‌دانست و بدان تیمن می‌نمود و کار خود را ادامه می‌داد و اگر می‌دید که پرنده از طرف چپ وی پرواز می‌کرد، آن را شوم می‌دانست و بدان تشأم می‌کرد و بر می‌گشت و پشیمان می‌شد و چه بسا یکی از آنان پرندگان را به پرواز در می‌آورد تا پرواز کنند، بدان اعتماد می‌کردند و شرع اسلام از آن نهی کرد. و آن را «سانح» و «بارح» نیز می‌نامیدند، پس «سانح» چیزی بود که طرف راست خود را به سوی تو می‌داشت و از طرف چپت به طرف راستت می‌رفت و «بارح» برعکس آن بود و به «سانح» فال نیک و تیمن می‌زدند و به «بارح» تشأم و فال بد می‌زدند، زیرا ممکن نبود به سوی آن تیر انداخت، مگر این که به سوی آن منحرف شد و در «سنوح» و «بروح» پرندگان چیزی نیست که مقتضی آن باشد که بدان اعتقاد بورزیم، بلکه تنها تکلف به چیزی‌ست که هیچ اصل و دلیلی ندارد، زیرا پرندگان نه نطقی دارند و نه تمییزی، تا به کار آن‌ها استدلال بر مضمون چیزی شود که در آن می‌باشد و طلب علم از آن، جهالت و نادانی کسی‌ست که چنین می‌کند و به تأکید بعضی از عقلای جاهلی منکر «تَطَیُّر» بودند و ترک آن را مدح می‌نمودند، شاعری از آنان می‌گوید:

وَ لَقَدْ غَدَوْتُ وَ کُنْتُ لا اغدو عَلی واق و حاتم فَـاِذا الْـاَشائِمُ کَـالاَیامِنِ وَ الْـاَیامِنُ کَـالْاَشائِم

(به تأکید خواستم صبح کنم درحالی که بر واق و حاتم صبح نمی‌کردم و دریافتم تطیّر و تشائم چیزی نیست. زیرا شومی‌ها مانند تیمن‌ها و تیمنها مانند شومی‌هاست یعنی پرندگانی که از راست پرواز می‌کنند با پرندگانی که از چپ پرواز می‌کنند فرقی ندارند.)

و شاعر دیگری گوید:

اَلزَّجْـرُ و الطَّـیْرُ وَ الْکُـهّانُ کُـلُّهُمُ مُـضَلَّلُونَ و دون الغـیب اقـفال

(زجر طیور و تفأل و تشأم بدان‌ها و به کاهنان، همگی گمراه کننده‌اند و درهای غیب بر همه قفل است و کسی از آن خبر ندارد.)

و دیگری نیز گفته است:

ما عاجِلاتَ الطَّیْرِ تُدْنی مِنَ الْـفَتیٰ نَـجاحاً وَ لاعـن ریثهنّ قـصور

(شتاب پرندگان پرواز کننده، موفقیت را به جوان نزدیک نمی‌گرداند و از تأخیر آنان نیز قصور و تقصیری نیست. یعنی موفقیت و عدم موفقیت از آنان نیست.)

الْفَأْلُ. قیل و مَا الْفَأْلُ؟ قال: «كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ»[1] (واگیری و سرایت و فال زدن به چیزی، تأثیری ندارند و من خود از فال خوشم می‌آید، گفتند: فال چیست؟ گفت: کلمه نیک و خوش آهنگ و خوش معنی.)

به روایت از ابوهریره، پیامبرﷺ فرمود: «لا طِيَرَةَ و خَيْرُها الْفَألُ. قالوا: وَ مَا الْفَأْلُ یا رسول الله؟ قال: «اَلْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْتَمِعها أحَدُكُمْ.»[2]

(فال بد زدن چیزی نیست و بهترین این چیزها فال خوش آهنگی‌ست، گفتند: فال به چه معنی‌ست ای رسول خدا؟ فرمود: کلمه‌یی شایسته که یکی از شما می‌شنود و از آن خوشش می‌آید.)

- به روایت از جابر، پیامبرﷺ گفت: «لا عَدْویٰ و لا طِيَرَةَ وَ لا غُولَ.»[3]

(سرایت بیماری از یکی به دیگری و تطیّر و فال زنی و هیولا و آن موجود خیالی بیابانی وجود ندارند - یعنی هیچ کدام دارای تأثیر نیستند و در اسلام نباید به چنین چیزی اعتقاد داشت، کار همه در دست خداست -)

- به روایت از ابن عبّاسؓ گفت: پیامبرﷺ روزی نزد ما بیرون آمد و فرمود: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَمُ، فَجَعَلَ يَمُرُّ النَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلُ، وَ النَّبِيُّ معه الرَّجُلانِ، وَ النَّبِيُّ معه الرَّهْطُ، وَ النَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أحَدٌ وَ رَأيْتُ سَواداً كَثيراً سَدَّ الْأُفُقَ، فَرَجَوْتُ أنْ تَكُونَ أُمَّتى، فَقيلَ: هَذا مُوسىٰ وَ قَوْمُهُ، ثُمَّ قيلَ لى: أُنْظُرْ، فَرَأيْتَ سواداً كَثيراً سَدَّ الْأُفُقَ فَقيلَ: هٰؤُلاءِ أُمَّتُكَ. و مَعَ هٰؤُلاءِ سَبْعُونَ ألفاً يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بغَيْرِ حِسابٍ.» (امّت‌ها را بر من عرضه داشتند و پیامبری می‌گذشت و همراه او یک مرد بود و پیامبری می‌گذشت و همراه وی دو مرد بودند و پیامبری می‌گذشت و همراه وی رهطی و گروهی بود و پیامبری می‌گذشت و همراه وی کسی نبود و سیاهی بسیار فراوانی دیدم که افق را پوشانده بود، پس امیدوار بودم که امّت من باشد و گفته

و دیگری نیز گوید:

لَعَمْرُکَ ما تَدْرى الطَّوارِقُ بالْحَصىٰ   وَ لا زاجِراتُ الطَّيْرِ مَاالله صانِعٌ

(به جان تو سوگند! آنان که سنگ می‌زنند و فال با سنگ می‌گیرند و نه رجزکنندگان و به پرواز درآورندگان پرندگان، هیچ کدام نمی‌دانند آن چه را خداوند می‌کند.)

و دیگری نیز گفته است:

تَخَيَّرَ طِيَرَةً فيها زِيادٌ   لِتُخْبِرَهُ و ما فيها خَبيرُ
بَلىٰ شَيْءٌ يُوافِقُ بَعْضَ شَيْئٍ   أحاييناً و باطِلُهُ كَثيرٌ
تَعَلَّمْ أنَّهُ لا طَيْرَ إلاّ   عَلىٰ مُتَطَيِّرٍ وَ هُوَ الثُّبُورُ

(زیاد تَطَیُّر اختیار کرد تا به وی خبر دهد؛ درحالی که در طِیَرة آگاهی نیست آری، بعضی وقت‌ها چیزی با چیز دیگری به صورت اتفاقی موافقت می‌کند، امّا باطلش بیش‌تر است، بدان که شومی تنها بر کسی‌ست که تطیّر می‌کند با پرندگان و چیزی که نصیبش می‌شود، همان هلاکت است.)

و بسیاری از جاهلان تطیّر می‌کردند و به آن اعتماد داشتند و غالباً شیطان آن را در چشمانشان زیبا جلوه می‌داد و متأسفانه بقایای آن هنوز در میان مسلمانان مانده است.

۱. بخاری ۲۲۵/۱۰ شماره ۵۷۵۶، ۲۵۴/۱۰ شماره ۵۷۷۶ و مسلم ۱۷۴۶/۴ شماره ۲۲۲۴. (۱۱۲ - ۱۱۱)

۲. بخاری (۲۲۴ ـ ۲۲۳/۱۰) شماره ۵۷۵۴، ۵۷۵۵). و مسلم ۱۷۴۶ ـ ۱۷۴۵/۴ شماره ۲۲۲۳ (۱۱۰).

۳. مسلم ۱۷۴۵ ـ ۱۷۴۴/۴ شماره ۲۲۲۲ (۱۰۹ - ۱۰۷).

شد که این موسی و قوم وی می‌باشد، سپس به من گفته شد نگاه کن، پس سیاهی بسیاری دیدم که افق‌های آسمان را پوشانده بود، پس به من گفته شد: این را ببین، پس از آن سیاهی بسیاری را دیدم که افق‌های آسمان را پوشانده بود، گفته شد که اینان امّت تو اند و همراه اینان هفتاد هزار نفر وارد بهشت می‌شوند بدون حساب.) پس مردم پراکنده شدند و برای آنان توضیح داده نشد و اصحاب پیامبر ﷺ با هم پیرامون آن‌ها به گفتگو پرداختند و اصحاب گفتند: امّا ما در زمان شرک متولد شده‌ایم ولی به خدا و پیامبر ﷺ وی ایمان آورده‌ایم، لیکن اینان همان فرزندان مایند و این گفتگوی یاران به سمع پیامبر ﷺ رسید و گفت: **«هُمُ الَّذینَ لا یَتَطَیَّرونَ، وَ لا یَسْتَرْقونَ وَ لا یَکْتَوُونَ، وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ.»** (آنان کسانی هستند که به تطیّر و فال زدن و تشائم و دعا نویسی و افسون و عزائم و داغ کردن باور ندارند و توکلشان بر خداست، یعنی از اسباب استفاده می‌کنند و نتیجه را به خداوند موکول می‌نمایند.)

عُکّاشة بن مِحْصَن برخاست و گفت: ای رسول خدا! آیا من از اینان هستم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «نَعَم» و دیگری نیز برخاست و گفت: آیا من هم از آنان هستم؟ پیامبر ﷺ فرمود: **«سَبَقَکَ بِها عُکّاشَةُ»** یعنی عکاشه از تو پیشی گرفت.[1]

- به روایت از معاویة بن الحکم السُلِمَیّ گفت: گفتم ای رسول خدا! ما در جاهلیّت کارهایی را انجام می‌دادیم و می‌رفتیم پیش کاهنان! پیامبر ﷺ گفت: **«فَلا تَأتُوا الکُهّانَ.»** (نزد کاهنان برای غیب گویی مروید.) گفتم: تَطَیُّرْ می‌کردیم، فرمود: **«ذٰلکَ شَیْئٌ یَجِدُهُ اَحَدُکُمْ فی نَفْسِهِ فَلا یَصُدَّنَّکُمْ.»**[2] (این چیزی‌ست که یکی از شما آن را در دل خود می‌یابد، این‌ها چیزی نیست، پس شما را از کاری که می‌خواهید باز ندارد.) - نباید این چیزها در تصمیم شما تأثیر بگذراد - و ظاهر این روایت‌ها، بیانگر اشکال در آن‌هاست زیرا این‌ها احادیث صحیحی هستند و در صحّت آن‌ها شکّی نیست، بعضی از آن‌ها فال بد زدن و تشأم را به طور مطلق نفی می‌کنند و با کلمه «لا»ی نفی جنس، نفی شده‌اند و قسمتی از آن‌ها، فال زدن و بد یمنی را در این چیزهای سه گانه، زن و اسب و مسکن اثبات می‌کنند، پس چگونه این امور را بفهمیم؟! بدیهی است که تعارض میان دلایل شرعی صحیح، قطعاً تعارض برحسب ظاهر است، نه در حقیقت، زیرا شریعت به تمامی پیرامون اموری‌ست که درمیان آن‌ها اختلافی وجود ندارد و اضطراب و تناقضی نیست، پس چگونه معنی و مفاهیم به ظاهر متناقض مجموع آن احادیث سابق را بفهمیم؟! آن چه به نظر من می‌آید، این است که شوم بودن زن و حیوان و منزل برحسب ظاهر آن‌ها نیست که در جاهلیت بود، بلکه بدین معنی‌ست که این چیزها با انسان موافقت نمی‌کنند و گاهی موافق طبع انسان نیستند، پس شوم بودن منزل، تنگ بودن و بدی همسایگان و اذیت آن‌هاست.

و شومی زن، بد زبانی و بد اخلاقی اوست و شوم بودن خدمتگزار بد اخلاقی و بی‌تعهدی و بی‌مسؤولیتی وی است، نسبت به چیزی که به وی واگذار شده است.

---

۱. بخاری ۵۰۸/۶ شماره ۳۴۱۰، ۲۲۲/۱۰ شماره ۵۷۵۲، ۳۱۲/۱۱ شماره ۶۴۷۲، و مسلم ۲۰۰ - ۱۹۹/۱ شماره ۲۲۰۰.
۲. مسلم ۱۷۴۹ - ۱۷۴۸/۴ شماره ۵۳۷ (۱۲۱)

وجه و سبب محصور بودن شومی در این سه چیز:

این شوم بودن آن‌ها به نسبت عادت است نه به نسبت خلقت و آفرینش آن‌ها، زیرا آن‌ها به صورت شوم آفریده نشده‌اند، بلکه برای منفعت و سود بندگان خدا آفریده شده‌اند و شومی در کارهای آن‌ها و مصائب و حوادثی‌ست که سبب آن می‌شوند؛ همان‌طوری که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أَصَابَكُم مِن مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ﴾ (شوری: ۳۰)

«**هر مصیبتی که به شما رسد، به خاطر اعمالی‌ست که انجام داده‌اید و بسیاری را نیز عفو می‌کند.**»

پس اگر زن بد اخلاق و بد زبان باشد، چه انتظاری داری از معاشرت وی با شوهرش؟ بی‌شک شوهرش دایماً درحال نزاع و کشمکش با وی زندگی می‌کند و گاهی بر این مخالفت شرّ بزرگی مترتب می‌گردد، از قبیل ضایع شدن مال و اهمال کردن مرد در کارش و تلف نمودن چیزهایی از اسباب و وسایل منزل، به سبب وجود خشم و اختلاف میان آنان و مهم‌تر از همه ممکن است که به طلاق منتهی گردد...

محدث بزرگ بخاری رحمه الله بابی و فصلی بدین احادیث اختصاص داده است که می‌گوید:

بابَ ما يُتَقَىٰ مِنَ شُوءُمِ الْمَرأةِ و قول خداوند: **﴿إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوّاً لَّكُمْ﴾** (تغابن: ۱۴)

(باب و فصلی از چیزهایی که شومند، ازقبیل شوم بودن زن که باید از آن پرهیز نمود و این که خداوند می‌فرماید: «**بی‌گمان بعضی از همسران شما و بعضی از فرزندان شما، دشمنانی هستند برای شما**»)

و حافظ ابن حجر بر این فصل بندی تعلیق زده و گفته است: مثل این که او اشاره می‌کند به اختصاص شوم بودن به بعضی از زنان نه به همه آنان، که کلمه «مِن» معنی تبعیض می‌دهد و دلیل بر آن است. ا. هـ

شیخ ما مصطفی العدوی می‌گوید:[۱]

شاید چیزی که این حدیث را تفسیر می‌کند، همان حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم است که امام احمد آن را تخریج نموده است: ۱۱۶۸/۱ از روایت محمّدِ بن أبی حُمَید، از طریق اسماعیل بن محمّد بن سعد بن ابی وقّاص، از پدرش، از جدّش که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**مِنْ سَعادَةَ ابْنِ آدَمَ ثَلاثَةٌ، وَ مِنْ شِقاوَةِ ابْنِ آدَمَ ثَلاثَةٌ، مِنْ سَعادَةِ ابْنِ آدَمَ: اَلْمَرْأةُ الصّالِحَةُ، وَ الْمَسكَنُ الصّالِحُ وَ اَلْمَركبُ الصّالِحُ وَ مِنْ شَقاوَةِ آدَمَ اَلْمَرأَةُ السّوءِ وَ الْمَسْكَنُ السُّوءُ، وَ الْمَركَبُ السُّوءُ.**» (بعضی از سعادت پسر آدم، سه چیز است و بعضی از شقاوت و بدبختی او نیز سه چیز است، سه چیز از سعادت و خوشبختی فرزند آدم: زن و همسر شایسته، و مسکن و منزل شایسته و مرکب و ادات سواری شایسته است و از شقاوت و بدبختی فرزند آدم: زن بد اخلاق و بد زبان و منزل و مسکن بد و تنگ و مرکوب و وسیله سواری بد و چموش می‌باشد.)

و این حدیث از طریق روایت محمّد بن ابی حُمَید است و اهل علم بر ضعیف بودن احادیث وی اتفاق دارند، جز این که محمّد گاهی از طرف حاکم ج ۱۶۲/۲ مورد پیروی واقع شده است لیکن بدین

۱- «جامع احکام النساء» ۴۲۲/۳.

الفاظ: «ثَلاثٌ مِنْ السعادة، و ثلاث مِنَ الشِّقاوَةِ، فَمِنَ السَّعادَةِ اَلْمَرْأَةُ الصّالِحَةُ، تَراها تُعْجِبُکَ، وَ تَغِیبُ فَتَأْمَنُها عَلىٰ نَفْسِها و مالك، وَ الدّابَةُ تکونَ وَ طِیَّةٌ فَتَلْحَقُکَ بِأصْحابِکَ، وَ الدّارُ تَکُونُ واسِعَةً کثیرةَ اَلمرافِقِ، وَ مِنَ الشِّقاوَةِ: اَلْمَرْأَةُ تراها فَتَسُؤکَ وَ تَحْمِلُ لِسانُها عَلَیْکَ، و اِنْ غِبْتَ عَنْها لَمْ تَأمَنْها علی نَفْسِها وَ مالِکَ، وَ الدّابّةُ تکون قَطُوفاً فَاِنْ ضَرَبْتَها أتْعَبَتْکَ وَ اِنْ تَرَکْتَها لَمْ تَلْحَقْك بِأصْحابِکَ، وَ الدّارُ ضَیِّقَةٌ قَلیلَةُ المرافق.»

(سه چیز بعضی از سعادت انسان و سه چیز بعضی از شقاوت و بدبختی انسان هستند، پس بعضی از سعادت و خوشبختی انسان زن شایسته‌یی‌ست، که او را می‌بینی خوشحالت می‌کند و از وی غایب می‌شوی، برنفس خویش و مالت بر وی امین هستی و چهارپایی و وسیله سواریی که رام و هموار است و سوارش می‌شوی تو را به یارانت می‌رساند و منزل و خانه‌یی که وسیع است و وسایل رفاه و آسایش بسیار دارد و سه چیز از شقاوت و بدبختی انسان است، همسری که او را می‌بینی بدت می‌آید و زبانش به تو حمله می‌کند و سلیطه است و اگر از وی غیبت می‌کنی برنفس او و بر مالت از وی امین نیستی و مرکوب بدی که چموش است و گاز می‌گیرد، اگر آن را می‌زنی خسته ات می‌کند و اگر سوارش می‌شوی تو را به یارانت نمی‌رساند و منزل و خانه‌یی که تنگ است و وسایل رفاه اندک دارد.)

و حاکم به طریق خود آن را تخریج نموده است و آن را مرفوع دانسته و گفته است: این حدیث از حیث اسناد صحیح است و از خالد بن عبد الله واسطی به پیامبرﷺ می‌رسد و محمد بن بکیر آن را به تنهایی از خالد روایت کرده است، اگر آن را حفظ کند، به شرط بخاری صحیح است.

و ذهبی درباره محمد بن بکیر گفته است: ابوحاتم گفت: راست‌گوست، غلط و اشتباه هم دارد و یعقوب بن شیبة گفته است: ثقه و مورد اعتماد است.

گفتم: محمد بن ابی حُمَید نیز مورد پیروی واقع شده است که عبد الله بن سعید بن ابی هند، از ابن حبان ۳۰۲/۱ شماره ۱۲۳۲ تابع وی شده و این روایت را آورده است لیکن با لفظ: أربع من السعادة و چیزی را بدان افزوده و مانند آن را ذکر کرده است.

و حافظ ابن الحجر در فتح الباری اشاره کرده است که طبرانی نیز مانند آن را تخریج نموده با اختلاف اندکی از حدیث اسماءؓ، پس آن حدیث با مجموع این طرق به مرتبه حسن ارتقا می‌یابد و آن بهترین تفسیری‌ست که قول پیامبرﷺ از آن تعبیر می‌کند: اَلشُّوءَمُ فی ثلاثة: اَلْمَرْأَةُ و اَلْفَرَسُ وَ الدّارَ. و الله اعلم.

آن چه از بیوگرافی امام بخاری برای من مشخص می‌شود، آن است که او شومی را به زنی اختصاص داده است که گاهی فتنه می‌شود و برای شوهرش آشوب به بار می‌آورد، مانند این که شوهر شیفته و عاشق همسرش می‌باشد و در معصیت از وی اطاعت می‌نماید!!

و گاهی ممکن است که سبب دخول شوهرش به دوزخ گردد، لذا بخاری در تعقیب این احادیث، حدیث دیگری را آورده است: «ما تَرَکْتُ بَعْدی فِتْنَةً أضَرَّ عَلیٰ الرِّجالِ مِنَ النِّساءِ»

(من بعد از خود هیچ فتنه‌یی زیانمندتر بر مردان، از زنان به جای ننهاده‌ام یعنی زنان برای مردان زیانمندترین فتنه‌اند.) و حافظ در الفتح ۴۱/۹ گفت:

شیخ تقی الدّین سبکی گفته است: در این که بخاری این حدیث را بعد از دو حدیث ابن عمر و سهل بعد از ذکر آیه در ترجمه و بیوگرافی آورده است، اشاره است به تخصیص شومی به زنی که از وی فتنه و عداوت و دشمنی شوهرش حاصل می‌گردد، نه آن گونه که بعضی از مردم از تشاءم با قوزک پـای آن می‌فهمند، یا آن که تأثیری در قوزک پای خود دارد و این چیزی‌ست که کسی از علما آن را نمی‌گوید و هرکس آن را بگوید، سبب آن جهل و نادانی وی است و شارع کلمه کفر را اطلاق کرده است بر کسی که ستاره را سبب باران می‌داند، پس چگونه کسی شرّ را به زن نسبت می‌دهد؛ درحالی که در آن دخالتی ندارد.

- یعنی نسبت دادن شرّ به زن که در آن دخالت ندارد مانند نسبت دادن باران به ستاره است که در آن دخالت ندارد و هردو کفر به حساب می‌آیند -

هرچه باشد، شومی، که شر است، به زن اختصاص ندارد، به این دلیل که زن است، بلکه تنها بـه بعضی از زنان اختصاص دارد مانند همسر بد اخلاق و بد زبان، یا زنی که سبب فتنه و آشوب شوهرش می‌گردد و شوهرش در معصیت الهی، از وی اطاعت می‌نماید و سبب معصیت وی نیز می‌شود و بی‌شک این چیزی‌ست که در زندگی به عیان دیده می‌شود و تجربه شده است؛ بنابراین حدیث دلیل بر نقص و کاستی مطلق زن نیست آن گونه که بعضی به خطا آن را می‌فهمند، یعنی زن به مجرد این که زن است شرّ نیست بلکه بعضی از زنان به خاطر صفات بدی که دارند شرّند و مردانی که صفات شرّ داشته باشند نیز شرّند. و الله اعلم.

باب دوازدهم

احادیث ضعیفی که از شأن و منزلت زن می‌کاهند و از پیامبر ﷺ ثابت نشده‌اند!!

۱. حدیث: «وَ اِنَّما النِّساءُ لُعَبٌ، فَمَن اتَّخَذَ لُعبَةً فَلْيُحْسِنْها اَوْ لِيَسْتَحْسِنْها»

(بی‌گمان زنان اسباب بازی مردانند، پس هرکسی اسباب بازی گرفت باید نیکویش سازد یا از آن بخواهد که نیکو گردد.)

آلبانی رحمه الله در بیان احادیث ضعیف آن را ذکر کرده است: شماره (۴۶۲).

این روایت ضعیف است: حارث بن ابی اُسامة در «مسندش» آن را روایت کرده است ص ۱۱۶ - زوائد آن.

احمد بن یزید آن را از عیسی بن یونس و او از زهیر بن محمد و او از ابوبکر بن حزم، به صورت مرفوع آورده است.

گفتم: این اسناد ضعیف است و سه علت و عیب دارد: یکی آن‌که مرسل است، زیرا ابوبکر، که همان ابن محمد بن عمرو بن حزم انصاری‌ست او تابعی‌ست و در سال ۱۲۰ هـ وفات کرده و زهیر بن محمد خراسانی شامی، ضعیف است.

و احمد بن یزید را نشناخته‌ام و احتمال دارد که او همان ابن الورتنیس المصری باشد، که در «تهذیب الکمال» روایت از او از عیسی بن یونس، ذکر شده است، پس اگر او باشد او نیز دارای ضعف است. و الله اعلم.

و این حدیث را سیوطی در «الجامع الکبیر» و در «اللآلی المرضوعة» نیاورده است و ابن عراق نیز آن را در «تنزیه الشریعة» و «مناوی» در «الجامع الازهر» نیاورده‌اند!!

۲ . حدیث: «هَلَكَتِ الرِّجال حينَ أطاعَتِ النِّساءَ.» (مردان هنگامی که از زنـان اطـاعت کـردند، هلاک شدند.) امام احمد آن را تخریج نموده است در (۴۵/۵) و ابن عدی در «الکامل» (۴۳/۲) و حاکم در «المستدرک» ۴۳۰ ـ ۴۲۹/۴ شماره (۷۸۷۰) و طبرانی در «الاوسط» (۱۳۵/۱ شماره ۴۲۵) و البزار در شماره ۳۶۹۲ و ابونعیم در «اخبار اصفهان» (۳۴/۲) و آلبانی در «الضعیفة» (۶۲۵/۱) و آن را به ابن ماسی نسبت داده است در آخرین جزو الانصاری (۱/۱۱) همگی آنان از طریق بکّار بن عبد العزیز و او از پدرش و او از ابی بکرة، روایت کرده‌اند و حاکم در تعقیب آن گفته است:

این حدیثی‌ست که از حیث اسناد صحیح است، اما آن را تخریج نکرده‌اند و مناوی نیز در «الفیض القدیر» (۳۵۶/۶) آن را تعقیب نموده و گفته است: من می‌گویم: ذهبی بکار بن عبد العزیز بن ابی بکره را از جمله ضعیفان ذکر کرده است.

آلبانی نیز در «الضعیفة» (۶۲۶/۱) گفته است: حاکم آن را صحیح الاسناد دانسته و ذهبی بـا آن موافقت کرده است. گفتم: او فراموش کرده است آن چیزی را که در بیوگرافی بکار در «المیزان» ذکر نموده است که گفته: «ابن معین می‌گوید: او چیزی نیست.»

ابن عدی گفت: او از جمله ضعیفانی‌ست که حدیث آنان را می‌توان نوشت. و در «الضعفاء» گفته است: او ضعیف است و ابن عدی او را جایز دانسته است و شیخ مقبل در تعلیق بر «المستدرک» گفته است: بکار بن عبد العزیز ضعیف است: همان‌طوری که در «المیزان» آمده است.

۳. حدیث: «طاعَةَ المرأة ندامة.» (اطاعت از زن پشیمانی می‌آورد.)

عقیلی در «الضعفاء» (۷۴/۴) و ابن عدی در «الکامل» (۲۶۲/۳) آن را تخریج کرده‌اند.

و آلبانی در «الضعیفة» (۶۲۴/۱) آن را به قضاعی نسبت داده است (ق ۲/۱۲)

و باطرقانی در حدیث خود (۱/۱۶۸) و ابن عساکر (۲/۲۰۰/۱۵)هردو ازطریق محمد بن سلیمان بن ابی کریمة و از هشام بن عروه و او از پدرش و او از عایشه به صورت مرفوع روایت کرده‌اند و عقیلی گفته است: روایت‌های محمد بن سلیمان بن ابی کریمة از هشام بن عروه روایت‌های باطلی هستند که اصلی ندارند، از جمله آن‌ها این حدیث که ما روایت کرده‌ایم، سپس آن حدیث را ذکر کرده است. ابن عدی گفته است: جز کسی کـه ضـعیف است، آن را از هشـام روایت نکـرده است و خـالدبن الولیـد المخزومی آن را از هشام نقل کرده است. و او از ابن کریمه نیز ضعیفتر است و ذهبی در «المیزان» این حدیث را در بیوگرافی ابن ابی کریمه آورده است؛ هم‌چنین حافظ در «اللسان» (۱۸۶/۵)

عجلونی در «کشف الخفاء» ۴۸/۲ شماره ۱۶۴۸ گـفته است: طاعَة النِّساءِ نَدامَةٌ، در آن ضـعفی وجود دارد و درجای دیگری نیز گفته است: ۵۰۴/۲ قضاعی و عَسکری و دیلمی و غیر آنان آن را با سند ضعیف از عایشه به صورت مرفوع روایت کرده‌اند: طاعَةُ النِّساءِ نَدامَةٌ.

آلبانی در «الضعیفه» (۶۲۵/۱) گفته است: به تأکید سیوطی بنا به عادت خود ابن الجوزی را تعقیب نموده است و در «اللآلی» (۱۷۴/۲) ذکر کرده است که این حدیث از دو طریق دیگر از هشام نقل شده و شاهدی از حدیث ابی بکرة دارد، لیکن در یکی از این دو طریق خلف بن محمد بن اسماعیل وجود دارد که او ساقط الحدیث است: همان‌طوری که گذشت، از حاکم در حدیث (۴۲۲) و آن را از این طریق تخریج کرده است ابوبکر المقری الاصفهانی در «الفوائد» (۲/۱۹۲/۱۲) و ابو احمد البخاری در جزیی از حدیثش (۱/۲) و در طریق دیگری از آن، ایوب بختری‌ست، که نامش وهب بن وهب همان وضاع و جعل کننده حدیث است، که مشهور می‌باشد و ابن عدی نیز در «الکامل» (۴۶۲/۵) از طریق عثمان بن عبد الرّحمن طرایفی، از عنبسة بن عبد الرحمن، از محمد بن زادان، از ام سعد بنت زید بـن ثـابت، از پدرش آن را نقل کرده است، گفتم: این حدیث از دو وجه زیر ضعیف است:

وجه اول: عنبسه بن عبد الرّحمن ابو حاتم درباره او گفته: حدیث جعل می‌کرد و ابوبکر بن‌خیثمة از یحیی بن معین نقل کرده است: او چیزی نیست و دارمی از یحیی بن معین نقل کرده: او را نمی‌شناسم و ابن الجنید از او نقل کرده است: ضعیف الحدیث است و چیزی نیست و الدوری از او نقل کرده است که حدیث او چیزی نیست و بخاری گفته است: او متروک است.

و ابوداوود و نسایی و دارقطنی گفته‌اند: ضعیف است و نسایی درجای دیگری گفته است: متروک است و ترمذی گفته است: او را ضعیف می‌دانند و ابوالفتح الأزدی گفته است: او کذّاب است و ابن حبان گفته است: او صاحب چیزی‌ست موضوع و ساختگی‌ست و استدلال به وی حلال نیست و بنگر بـه «تهذیب الکمال» (۴۱۸/۲۲) و ابن عدی گفته است: او منکر الحدیث است.

وجه دوم: عثمان بن عبد الرحمن الطرایفی، ابن عدی گفته است: لا بأس به، جز این که از قوم‌مجهول نقل حدیث می‌کند و چیزهای عجیبی را می‌گوید و این عجایب را نیز از مجهولان نقل می‌کند.

و این حدیث را ابن الجوزی در «الموضوعات» (۲۷۲/۲) آورده و گفته است: صحیح نیست، عنبسة چیزی نیست و به عثمان احتجاج نمی‌شود.

و به «الضعیفة» رقم (۴۳۵) بنگر، هم‌چنین به «ضعیف الجامع» (۲۷۲۲)، (۳۲۸۸) و ابن عراق در «تنزیه الشریعة» ۲۱۰/۲ نیز آن را آورده است.

دکتر بلتاجی می‌گوید:[1] آیا اطلاق چنین قولی ـ که کاملاً از حقیقت دور است ـ جایز است؟ زیرا زن به نیکی یا صله رَحِم، یا به خیر یا به مشورت حکیمانه امر می‌کند و در این حدیث مثل این که او اشاره نمی‌کند و دستور نمی‌دهد جز به شرّ و بدی، پس در مورد اطاعت پیامبرﷺ از ام سلمه در حدیبیه، چه می‌گویید؟!

---

۱. «مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة» ص ۵۱۲.

و چه می‌گویید از پدر آن دو دختر جوان از مدین، که از صداقت و فراست و هوش دخترش درباره موسیﷺ اطاعت کرد که گفت:

﴿يَا أَبَتِ ٱسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ ٱسْتَأْجَرْتَ ٱلْقَوِيُّ ٱلْأَمِينُ﴾ (قصص: ۲۶)

«ای پدر عزیزم او را به مزدوری بگیر، بی گمان او بهترین مزدور قوی و امین است.»

و چه می‌گویید از زن فرعون مصر و غیر از آنان که بسیارند!!

۴. حدیث: «لَوْلا النِّساءَ لَعُبِدَ اللهُ حَقّاً حَقّاً.»

(اگر زنان نبودند خداوند به حق عبادت می‌شد به حق) ابن عدی در «الکامل» آن را تخریج نموده است (۴۹۵/۶) از طریق عبد الرحیم بن زید العمی، از پدرش، از سعید بن المسیّب، از عمر بن الخطاب، به صورت «مرفوع» ابن عدی گفته است: این حدیث یک حدیث منکر و نشناخته‌ی‌ست و آن را نمی‌شناسم جز از این طریق.

گفتم: این حدیث از چند وجه زیر ضعیف است:

وجه اول: اختلاف است در این که ابن المسیب آن را از عمرﷺ شنیده باشد یا خیر؟

وجه دوم: زید العمّی، ضعیف است.

وجه سوم: درباره عبد الرحیم بن زید، ابن عدی گفته است: «این حدیث منکر و ناشناخته است و من آن را نمی‌شناسم، جز از این وجه و عبد الرحیم بن زید العمّی، تمام راویان مورد اعتماد از احادیث او پیروی نمی‌کنند.» گفتم: بخاری گفته است: او را ترک کرده‌اند و او متروک است.

و ابو حاتم گفته است: «حدیث او متروک و او منکر الحدیث است، وجود پدرش در سلسله او، او را فاسد می‌کند و طامات و خرافات را از او نقل می‌کند.» و ابن معین گفته است: کذاب و خبیث دروغگوی پلیدی‌ست و ابن الجوزی این حدیث را در «الموضوعات» (۲۵۵/۲) از طریق ابن عدی آورده است، سپس گفته است: اصلی ندارد، عبد الرحیم و پدرش متروکند و محمد بن عمران منکر الحدیث است و ظاهراً شوکانی از ابن الجوزی در این باره پیروی کرده است، که در «الفوائد المجموعة» ص ۱۱۹ گفته است: ابن عدی آن را از عمر به صورت «مرفوع» روایت کرده است و در اسناد آن، دو متروک و یک منکر وجود دارد و آلبانی ابن الجوزی را تعقیب نموده و در «الضعیفة» ۱۴۰ ـ ۱۳۹/۱ گفته است: گفتم: ظاهراً ابن الجوزی گمان کرده است که ابن محمد بن عمران، همان اخنسی‌ست که بخاری درباره او در «تاریخ بزرگش، ۲۰۲/۱/۱» گفته است: «در بغداد درباره او سخن می‌گویند: که منکر الحدیث است در روایت از ابی بکر بن عیاش» و صاحب این حدیث همان اخنسی نیست که او می‌گوید، بلکه او همدانی‌ست؛ همان‌طوری که ابن عدی در روایتش گفته است که او مورد اعتماد و ثقة است و بیوگرافی خوبی در تاریخ بغداد ۱۳۴ ـ ۱۳۳/۳ دارد، پس علّت و عیب حدیث در جای دیگری می‌باشد، نه در او. اما او بر سیوطی مخفی مانده است، بی‌گمان او از ابن الجوزی پیروی کرده است در «اللآلی» (۱۵۹/۱)، گفتم: او شاهدی

دارد! و با وجود این، این پیروی‌ست که فایده‌یی در آن نیست، زیرا شاهدی که به وی اشاره کرده است، از او بهتر نیست! و آن، این است:

آن حدیث را ابونعیم در «اخبار اصفهان» (۳۰/۲) تخریجش کرده است.

و آلبانی در «الضّعیفة» (۱۴۰/۱) آن را به ابوالفضل عیسی بن موسی الهاشمی در «نسخة الزبیر بن عدی» (۲/۵۵/۱) و ثقفی در «الثقفیات» از طریق بشر بن الحسین، از الزبیر بن عدی، از انس به صورت «مرفوع» آورده است:

«لَوْلا النِّساءُ، دَخَلَ الرِّجالُ الْجَنَّةَ» (اگر زنان نبودند، مردان داخل بهشت می‌شدند)

و درباره این مرد، ابن عراق در «تنزیه الشریعة» ۲۰۴/۲ گفته است:

دروغ‌گو و جعل کننده حدیث است و حدیث او برای شاهد آوردن شایسته نیست.

و عجلونی در «کشف الخفاء» ۲۱۵/۲ شماره ۲۱۲۸ گفته است: ابن الدیلمی آن را روایت کرده، که متروک است.

پیامبر ﷺ به دخترش فاطمه ؑ گفت: **«أيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلْمَرْأة؟»** (چه چیزی برای زن بهتر است؟) قالت: این که او مردی را نبیند و مردی نیز او را نبیند، پس پیامبر ﷺ او را در آغوش گرفت و گفت: **«ذُرِّيَّةٌ بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ.»** (نسلی‌ست که از جنس یک دیگرند.)

غزالی آن را در «الاحیاء» آورده است و حافظ عراقی گفت: بزار و دارقطنی در «الأفراد» آن را از حدیث علی، با سند ضعیف روایت کرده‌اند.

۵. حدیث: **«شاوِرُوهُنَّ وَ خالِفُوهُنَّ.»** (با زنان مشورت کنید، سپس خلاف آن عمل کنید.)

آلبانی در «الضّعیفة» (۶۱۹/۱) گفته است: «این روایت به صورت مرفوع اصلی ندارد! همان‌طوری که سخاوی سپس مناوی (۲۶۳/۴) آن را افاده فرموده‌اند» و عجلونی در «کشف الخفاء» رقم (۱۵۲۹) به اختصار و با تصرف اندکی گفته است: شاوِرُوهُنَّ وَ خالِفُوهُنّ (با زنان مشورت کنید، سپس خلاف آن عمل کنید) در «المقاصد» گفته است: آن را به صورت مرفوع ندیده‌ام؛ هم‌چنین با سندی جدّاً ضعیف و با انقطاع و گسستگی سند، به صورت مرفوع از انس آمده است:

«لا يَفعَلَنَّ أحَدُكُمْ اَمْراً حَتّىٰ يَسْتَشيرَ، فَأنْ لَمْ يَجِدْ مَنْ يُشيرُهُ فَلْيَستَشِرْ اِمْرَأةً ثُمَّ لِيُخالِفْها، فَاِنَّ فی خِلافِها الْبَرَكَةَ»

(هیچ کس از شما بدون مشورت کاری نکند، پس اگر کسی را نیافت که با وی مشورت کند، یعنی اگر مردی را نیافت، پس با زنی مشورت کند، سپس برخلاف رأی وی عمل نماید، زیرا درخلاف رأی زن برکت است!!)

از چیزهایی که بر ناشناخته و منکر بودن آن حدیث دلالت می‌کند، آن است، که خود پیامبر ﷺ هنگام صلح حدیبیه با همسرش امّ سلمه مشورت کرد و به مشورت وی عمل نمود و به مشورت

خدیجه نیز عمل نمود هنگامی که برای اولین بار به وی وحی شد و خدیجه به اشارت فرمود، که پیش ورقة بن نوفل برود.

به تأکید، یک اثر ضعیف و موقوفی از عمر بن خطاب آمده است: **خَالِفُوا النِّساءَ فَإِنَّ فی خِلافِهِنَّ بَرَكَةً**. یعنی با زنان در رأی مخالفت نمایید، زیرا در مخالفت با رأی آنان برکت است. آلبانی در «الضّعیفة» (۶۱۹/۱) گفته است:

«آن را علی بن الجعد الجوهری در «حدیث خود» (۱/۱۷۷/۱۲) ازطریق ابی عقیل، از حفص بن عثمان بن عبید الله، از عبد الله بن عمر، روایت کرده است که گفت: قال عمر و آن حدیث را ذکر کرده است.

آلبانی گفته است: این سند ضعیف است و دو علت و نقص دارد:

علت اول: مجهول بودن ابن حفص، به تأکید ابن ابی حاتم (۱۸۴/۲/۱) به روایت تنها از ابوعقیل آورده است و در آن جرحی و تعدیلی نیاورده است و در «ثقات» ابن حِبّان (۱۹۶/۶) آمده است: «روایت حفص بن عثمان بن محمد بن عرادة، از عکرمة و ابو عقیل» و احتمال دارد که او همان باشد با ملاحظه اختلاف اسم جدّش و این تأکید می‌کند بر مجهول بودن او، همان‌طوری که احمد در قول زیر بدان اشاره می‌نماید.

علت دوم: ابوعقیل که نام او یحیی بن المتوکل العمری است، صاحب بهیة گفته است، او ضعیف است؛ همان‌طوری که در «التقریب» آمده است و احمد گفته: «آن را از قومی روایت کرده‌ام که آنان را نمی‌شناسم» سپس معنی حدیث هم مطلقاً درست نیست، چون ثابت شده است که پیامبرﷺ با همسرش ام سلمه مخالفت نکرده است، هنگامی که اشارت فرمود که پیامبرﷺ جلو دید یارانش شتران خویش را در صلح حدیبیه ذبح کند، تا این که یارانش از او پیروی کنند.

۶. حدیث: «**أَعْدَیٰ عَدُوِّکَ زَوْجَتُک**.» (دشمن‌ترین دشمنان شما همسرت است.)

آلبانی رحمه الله در «الضعیفة» شماره (۲۸۲۰) گفته است: این حدیث ضعیف است. دیلمی آن را در (۱۲۲/۱/۱) روایت کرده است، از ابوبکر السامری، از ابراهیم بن الجنید، از یحیی بن بکیر، از لیث، از خالد بن یزید، از سعید بن ابی هلال، از مالک الاشعری به صورت «مرفوع» گفتم: این اسناد به دلایل زیر ضعیف است:

۱. انقطاع و گسستگی میان سعید و ابومالک اشعری، زیرا در بیوگرافی سعید ذکر کرده‌اند که او از جابر بن عبد الله نشنیده است و جابر بعد از هفتاد هجری فوت کرده است و ابومالک اشعری سال هیجدهم هجری مرده است.

۲. پریشان گویی و اختلاط فهم و خرد سعید، احمد و دیگران او را بدان متهم کرده‌اند.

۳. ابراهیم بن جنید که رِقّی است، ناشناخته و مجهول است.

۴. ابوبکر السامری را نشناخته‌ام.

و مناوی این حدیث را تخریج نکرده و جای آن را سفید گذاشته است، مثل این که بر اسناد آن اطلاع نیافته است. دکتر بلتاجی در «مکانة المرأة فی القرآن الکریم و السنة الصحیحة» گفته است:

«ممکن نیست که این حدیث را به طور مطلق درنظر گرفت، زیرا مخالف بـا آیـات و احـادیث صحیح بسیاری‌ست، چگونه ممکن است که خدا بر بندگان خویش، منت بگذارد با ازدواج با زنان و آن را ازجمله آیات قدرت خود قرار دهد و در سبب آن، آرامش در کنار همسری را ذکر فرماید، که «اَعْدیٰ اَعْدائِهِ»اوست؟!! و وصیت مکرر پیامبر ﷺ نسبت به زنان و همسران و احسان در معاشرت با آنان چه معنی خواهد داشت؛ درحالی که «اَعْدیٰ الْأَعْداء» باشند؟!!»

۷. حدیث: «إِحْمِلُوا النِّساء عَلىٰ أَهْوائِهِنَّ»(۱)

ابن عدی در «الکامل» (۳۷۹/۷) آن را تخریج کرده است، ازطریق محمد بن الحارث از محمد بن عبد الرحمن بن البیلمانی، از پدرش، از ابن عمر به صورت «مرفوع» و این حدیث از دو وجه زیر ضعیف است:

اول: ابن البیلمانی از پدرش یک نسخه موضوع و ساختگی روایت کرده، همان‌طوری که ابن حبان گفته است.

دوم: محمد بن الحارث ضعیف است. ابن عدی گفته است: «محمد بن الحارث تمام چیزهایی که روایت می‌کند، غیر محفوظند» سپس در بیوگرافی شیخ خود، ابن البیلمانی گفته است: هرگاه محمد بن الحارث از بیلمانی روایت کند هردو ضعیف‌اند و ضعف حدیثشان واضح است.

و این حدیث را ذهبی در «المیزان» (۵۰۵/۳) در بیوگرافی محمد بن الحارث ضمن چیزی که بر وی انکار می‌شود، آورده است.

۸. حدیث: «ثلاثٌ لا یُرْکَنُ اِلَیْها: اَلدُّنْیا وَ السُّلْطانُ وَ الْمَرْأةُ.»

(میل به سه چیز روا نیست: دنیا و پادشاه زورمند و زن.)

عجلونی در «کشف الخفاء» (۳۸۶/۱) شماره ۱۰۳۳ گفته است: حدیث نیست، همان طوری که در «التمییز» و غیر آن آمده است و در «المصنوع» (۸۸/۱ شماره ۹۹) گفته است: حدیث نیست. درباره آن

---

۱. در معنی این حدیث اختلاف است: سه معنی به نظرم می‌آید:
۱. زنان را بر هواهایشان حمل کنید. ۲. زنان را علی‌رغم هواهایشان تحمل کنید. ۳. زنان را برخلاف امیالشان حمل کنید و وادارشان کنید که برخلاف میل خود عمل کنند. مناوی در فیض القدیر شماره ۲۷۶ گفته است: آنان را به رضایتشان، شوهر دهید. (مترجم)

بنگر به: «الاتقان» (۵۸۸)، «الاسرار المرفوعة» (۱۵۰)، «تحذیر المسلمین» (۹۵)، «التمییز» (۶۳)، «الجدّ الحثیث» (۱۰۲)، «الشذرة» (۳۱۶)، «اللؤلؤ المرصوع» (۱۵۷)، «المقاصد الحسنة» (۳۵۶)، «التحبة» (۹۴) و «مختصر المقاصد» (۳۳۲)

۹ . حدیث: «أُعْرُوا النِّساءَ يَلْزَمْنَ الحجال.» (زنان را برهنه نگه دارید تا در پرده و در حجله بمانند.)

ابن جمیع در «معجم الشیوخ» ص ۱۰۵، الطّبرانی (۴۳۸/۱۹ شماره ۱۰۶۳) و خطیب در «التاریخ» (۳۶۸/۹، ۳۱۹/۱۲) و آلبانی در «الضعیفة» (شماره ۲۸۲۷) بنظر ابو العباس الأصم در حدیثش (۱/۱۴۹/۳) و ابن منده در «المعرفة» (۱/۱۶۲/۲) و ابوسعید بن الاعرابی در «معجمه» (۱/۱۱۹) و به نقل از او، القضاعی در «مسنده» (ق ۲/۵۷) و «السلفی» در «الطیوریات» (۲/۲۱۷) و ابن عساکر (۲/۳۱۳/۸)، (۱/۲۳۱/۱۱) و الضیاء المقدسی در «المنتقی فی مسموعاته بمرو» (۱۱۳/۱)، تمام اینان از بکر بن سهل و او از ابو یحیی شعیب بن یحیی التجیبی و او از یحیی بن ایوب، او از عمرو بن الحارث و او از مجمع بن کعب و او از مسلمة بن مخلّد به صورت مرفوع تخریج نموده‌اند.

و این طریق از دو وجه زیر ضعیف است:

اول: مجمع بن کعب مجهول و ناشناخته است، ابن القطان در «احکام النظر» درباره او گفته است: «لا یعرف: شناخته نمی‌شود»

دوم: بکر بن سهل الدمیاطی، نسایی گفته است که او ضعیف است و مسلمة بن قاسم ذکر کرده است: «مردم درباره او سخن گفته‌اند و به خاطر این، درجه حدیث او را پایین آورده‌اند» همان‌طوری که حافظ در «المیزان» آن را ذکر کرده است ۵۲/۲ و شوکانی در «الفوائد المجموعة» ص ۱۳۵ گفته است: این حدیث اصلی ندارد.

۱۰ . حدیث: «اِتَّقُوا الدُّنيا، وَ اتَّقُوا النِّساءَ، فَإِنَّ ابْلِيسَ طَلاّعٌ وَ رَصّادٌ، صَيّادٌ، و ما هُوَ شَيْئٌ مِنْ فُخُوخِهِ بأَوْثَقَ لِصَيْدِهِ فِی الْأَتْقِياء، مِنْ فُخُوخِهِ فِی النِّساءِ.»

(در مورد دنیا تقوی پیشه کنید و درمورد زنان نیز تقوی پیشه کنید - هردو دام شیطانند برای فریب دادن - زیرا بی گمان شیطان بسیار سخت کوش است و بسیار درکمین است و فرصت طلب است و شکارچی بسیار ماهری‌ست و برای فریب انسان دام‌های فراوان دارد و هیچ کدام از دام‌هایش، برای شکار پرهیزکاران، از دام‌هایش به وسیله زنان و از راه آنان، استوارتر و محکم‌تر نیست.) (یعنی شیطان برای فریب مردان اگر از هر راهی مأیوس شد، از طریق وسوسه زنان اقدام می‌کند.)

آلبانی در «الضعیفة» رقم ۲۰۶۵ گفته است: موضوع و ساختگی‌ست و دیلمی (۴۶۱) آن را از سعید بن سنان و او از ابی الزّاهریه و او از کثیر بن مرّة و او از معاذ بن جبل به صورت «مرفوع» روایت کرده

است و حافظ در «مختصر للدیلمی» جای تخریج آن را سفید گذاشته است و در «التقریب» گفته است: سعید بن سنان متروک است و دارقطنی و غیر او، او را به وضع و جعل حدیث متهم کرده‌اند.

ذهبی در «الضّعفاء» گفته است: «او هالک و هلاک کننده و ملعون است» بنگر به: «ضعیف الجامع» (۱۱۶) و «کشف الخفاء» (۵۵، ۷۶).[۱]

۱۱. حدیث: «لَیْسَ لِلنِّساءِ نَصیبٌ فِی الْخُرُوجِ اِلاّ مُضْطَرّة - یعنی لَیْسَ لَها خادِمٌ - اِلاّ فِی الْعِیدَیْنِ الْأَضْحیٰ وَ الْفِطْرِ، وَ لَیْسَ لَهُنَّ نَصیبٌ مِنَ الطَّریقِ اِلاّ الْحَواشی.» (زنان بهره‌یی از بیرون رفتن از منزل ندارند، مگر این که ناچار باشند و خادمی نداشته باشند. مگر برای نماز عیدین قربان و فطر و راهی ندارند، مگر حواشی.) یعنی نباید از وسط مردم بروند، باید از حاشیه و راه‌های کناری بروند.

ابن عدی در «الکامل» (۵۳۳/۴) آن را ازطریق سوار بن مصعب و او از عطیّه و او از ابن عمر به صورت «مرفوع» روایت کرده است.

و سوار بن مصعب همه آن‌چه را روایت می‌کند، محفوظ نیست و او ضعیف است همان‌طوری که ذکر کرده‌اند.

۱۲. حدیث: «لَیْسَ لِلنِّساءِ سَلامٌ و لا عَلَیْهِنَ سَلامٌ.»

(زنان سلام ندارند، نباید سلام کنند بر مردان و نباید مردان بر آنان سلام کنند.)

ابو نعیم آن را در «الحلیة ۵۸/۵» تخریج نموده و گفته است از ابوطالب برایم گفتند، به نقل از عثمان نفیلی و او از هشام بن اسماعیل العطار و او از سهل بن هشام و او از ابراهیم بن أدهم و او از الزبیدی و او از عطاء خراسانی که این حدیث را مرفوع ذکر می‌کند و گفته است:

زبیدی آن را ذکر کرده و گفته است: بر زنان عهد کرده است، آن چه را بر مارها عهد است، که در خانه‌های خود بمانند!! «اَخَذَ عَلَی النِّساءِ ما أخَذَ عَلَی الْحَیّاتِ: أنْ یَنحَجِرْنَ فی بُیُوتِهِنَّ»

آلبانی در «الضعیفة» شماره (۱۴۳۰) گفتم: این اسناد ضعیف است. زیرا در بالای آن، انقطاع سند وجود دارد و در پایین آن نیز، به علاوه جهالت و ضعفی که در آن هست برای این که درباره عطاء خراسانی، حافظ در «التقریب» گفته است: صدوق است و بسیار اشتباه می‌کند و حدیث را مرسل می‌آورد و تدلیس می‌نماید و از طبقه پنجم است و در سیصد و سی پنج هجری مرده است او تابع کوچکی‌ست.

خلاصه این‌که ظاهر است از قول ابونعیم که می‌گوید: «از ابوطالب برایم گفته‌اند و ذکر نکرده است که چه کسی برایش گفته است و این ابوطالب فرزند سوادة است؛ همان‌طوری که در اسناد دیگری پیش

---

۱. بنظرم با قطع نظر از عیوب روایتی این حدیث، در آن زیان و ضرری به مقام زن نمی‌رسد، بدیهی‌ست که محبوب‌ترین چیز در نزد انسان بویژه مردان، دو چیز است: لذایذ و تجملات دنیا و عشق به زن، پس در این روایات به مردان هشدار داده شده که مواظب باشند. شیطان از این دو راه آنان را نفریبد و این اهمیت زن در نظم مردان را می‌رساند. مترجم

از این آمده است و من او را نشناخته‌ام و بقیه مردان سند معتمدند، غیر از سهل بن هاشم که او را نیز نشناخته‌ام، لیکن به نظر می‌رسد که خطای چاپی در آن باشد.»

درست آن است که سهل بن هاشم، همان واسطی بیروتی باشد، که در بیوگرافی او آمده کـه او از ابراهیم بن ادهم روایت کرده است و او معتمد است. و الله اعلم.

۱۳ . حدیث: «اَلْحَمْدُ لله، دَفْنُ الْبَناتِ مِنَ الْمَکْرُماتِ.»

(ستایش خدای راست دفن دختران از خصلت‌های شرافتمندانه.)

- شاید مراد حفظ آن‌ها از چشم دیگران یا شوهر دادن آن‌ها باشد!! -

یعقوب فَسَوی آن را تخریج کرده است در «المعرفة» (۱۵۹/۳) و طبرانی در «الکبیر» (۳۶۶/۱۱) شماره (۱۲۰۳۵) و در «الاوسط» (۳۷۲/۲ شماره ۲۲۶۳) و در «مسـند الشّـامیین» (۳۲۴/۳ شـماره ۲۴۰۸) و البزار (۷۹۰ - زوائد) و خطیب در تاریخ بغداد (۵۷/۵) و قضاعی در «مسند الشهاب» (۱۷۳ ـ ۱۷۲/۱ شماره ۲۵۰) و ابن عسـاکر (۳۷۲/۲ شماره ۲۲۶۳).

و آلبانی در «الضعیفة» (۱۸۵) آن را به ابوالقاسم مهرانی در «الفوائد المنتخبة» (۱/۲۶/۳) نسبت داده است و ابن عسـاکر در «تاریخ دمشق» (۲/۱۶۱، ۱/۵۰۳/۸) و (۱/۲۶۲/۱۱، ۲/۱۵۹/۱۵) و تمام آن‌ها آن را از طریق عراک بن خالد بن یزید، از عثمان بن عطاء، از پدرش، از عکرمة، از ابن عباس که گفته است: «هنگامی که پیامبرﷺ بر رقیّة دخترش، همسر عثمان بن عفان، تعزیه گرفت، آن حدیث را ذکر فرمود.» می‌گویم: این اسناد مسلسل با ضعیفان است، همان طوری که از کلام ابن الجوزی در زیر روشن می‌شود، پس عراک بن خالد و عثمان بن عطاء و پدرش، مورد اعتماد نیستند و سخنشان حجّت نیست و بدان احتجاج نمی‌گردد.

و از خالد نیز پیروی شده و محمد بن الرحمن بن طلحة القرشی او را پیروی کرده است، همان طوری که نزد ابن عدی در «الکمال» (۴۰۴/۷) وجود دارد.

و نمی‌توان بدین متابعت دل خوش کرد، زیرا درباره محمد بن عبد الرحمن، ابن عدی گـفته است: حدیث را سرقت می‌کند و ضعیف است و به نظر می‌رسد که این حدیث را از عراک دزدیده باشد، لذا ابن عدی گفته است: این حدیث عراک بن خالد مدنی‌ست و از عثمان بن عطاء است که عبد الله بن ذکوان از او روایت کرده و محمد بن عبد الرحمن آن را از وی دزدیده است.

و ابن الجوزی در «الموضوعات» (۲۳۶/۳) گفته است، صحیح نیست و عثمان ضعیف است و پدرش بد حافظه است و عراک هم قوی نیست و محمد بن عبد الرحمن ضعیف است و حدیث را می‌دزدد. گفت: از شیخ خود عبد الوهاب بن الانماطی حافظ شنیدم که به خدا قسم می‌خورد که پیامبرﷺ چیزی از این قبیل را هرگز نگفته است.

ابن عدی آن را تخریج نموده است، در «الکامل» و خطیب در «التاریخ» (۲۹۱/۷) از حمید بن حماد و او از مسعربن کدام و او از عبد الله بن دینار و او ازابن عمر به صورت «مرفوع به» آورده است گفتم: این اسناد ضعیف است به خاطر وجود حمید بن حماد که ابو داوود درباره او گفته است: ضعیف است و ابن عدی از افراد ثقه نقل می‌کند که او منکر روایت می‌کند و ابن الجوزی بدان سبب آن را معلول دانسته است، پس این حدیث را در «الموضوعات» (۲۳۵/۳) ذکر کرده است، از این وجه. سپس گفته: صحیح نیست و حمید از افراد موثوق به، احادیث منکر را روایت می‌کند.

و ذهبی در «تلخیص الموضوعات» (ص ۳۴۴) گفته است: سندش در تاریخ بغداد تاریک و مجهول است، او از مسلم و او از عبد الله بن دینار و او از ابن عمر.

۱۴. حدیث: «**لِلْمَرْأةِ سِتْرانِ: اَلْقَبْرُ و الزوج**» (زن دو پرده دارد یکی گور و یکی شوهر) – با این دو، عیبش پوشیده می‌شود – سؤال شد: کدام بهتر است؟ گفت: گور.

ابن عدی در «الکامل» (۴۳۲/۳) آن را تخریج کرده است و طبرانی در «الأوسط» (۱۵۱/۸ شماره ۸۲۴۰) و در «الصغیر» (۴۴۸) و ابن الجوزی در «الموضوعات» (۲۳۷/۳) و آلبانی در «الضّعیفة» (۱۳۹۶) و طبرانی در الکبیر (۲/۲۷۱/۳) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۱/۳۷۲/۱۴) همگی آن را نبست داده‌اند، از طریق خالد بن یزید و او از ابو روق الهمدانی و او از ضحّاک و او از ابن عباس به صورت مرفوع.

و ابن الجوزی گفته است: حدیثی‌ست موضوع و ساختگی بر پیامبرﷺ و خالد بن یزید به وضع حدیث متهم است و او همان خالد بن یزید بن اسد القسری‌ست، ابن عدی گفته است:

تمام احادیث او نه در متن و نه در سند قابل پیروی کسی از آن‌ها نیست و ذهبی در «تلخیص الموضوعات» ص (۳۴۵) گوید: این خبر باطل است.

آلبانی در «الضعیفة» گفته است: در آن علّت دیگری نیز است و آن انقطاع بین ضحاک‌بن‌مزاحم و بین ابن عباس است، زیرا ضحّاک با ابن عباس ملاقات نکرده، همان طوری که چند بار بدان اشاره شده است و به تأکید سیوطی ابن الجوزی را تعقیب نموده است به این که از حدیث علی‌ؓ شاهدی دارد و گمان نمی‌کنم که برای آن مفید قوتی باشد؛ همان‌طوری که بیان آن در حدیث بعدی می‌آید: «**لِلنِّساءِ عَشْرُ عَوْراتٍ، فَاِذا زُوِّجَتْ الْمَرْأةُ سَتَرَ الزَّوجُ عَوْرةً و اذا ماتت الْمَرْأةُ سَتَرَ الْقَبْرُ تِسْعَ عَوْراتٍ.**»

(زنان ده عورت دارند، که باید پوشیده شوند، پس هرگاه ازدواج کرد، شوهر یک عورت و عیب او را می‌پوشاند و هرگاه بمیرد، گور نُه عیب و عورات او را می‌پوشاند.)

این حدیث منکر است، دیلمی آن را تخریج نموده است، ازطریق ابراهیم بن احمد الحسنی.

او از حسین بن محمد الاشقر و او از پدرش محمد بن عبد الله و او از عبد الله بن محمد و او از پدرش و او از پدرش حسن بن حسن بن علی و او از حسن و او از علی به صورت مرفوع.

سیوطی در «اللآلی» (۴۳۸/۲) برای آن شاهدی و برای حدیث پیش از آن ذکر کرده است و او و ابن عراق، در «تنزیه الشریعة» (۲۷۳ ـ ۲۷۲/۲) سکوت کرده‌اند. می‌گویيم: اسناد آن، تاریک است، از طریق غیر محمد الاشقر، نمی‌شناسمشان و شیخ او عبد الله محمد، ظاهر آن است که عبد الله محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب ابو محمد العلوی باشد، حافظ گفته است: «مقبول» است، یعنی در متابعت و الاّ او، لیّن الحدیث است. افراد بالای سلسله آن، از اهل بیت، معروف به صداقتند و در «تهذیب» بیوگرافیشان آمده است، پس علت در مادون آنان است.

۱۵. حدیث: «مَنْ كانَتْ عِنْدَهُ إبْنَةٌ فقد قَدَحَ، وَ مَنْ كانَتْ عِنْدَهُ اِبْنَتانِ فَلا حَجَّ عَلَيْهِ، وَ مَنْ كانَتْ عِنْدَهُ ثَلاثٌ فَلا صَدَقَةَ عَلَيْهِ وَ لا قِرىٰ ضَيْفٍ وَمَنْ كانَتْ عِنْدَهُ أرْبَعٌ فَيا عِبادَ اللهِ: أعينُوه، أعـينُوه، أقْـرِضُوهُ أقْرِضُوهُ.» (هرکسی یک دختر داشته باشد پشتش شکسته است و هرکس دو دختر داشته باشد، بر وی حجّی نیست و هرکس سه دختر داشته باشد، بر وی صدقه و پذیرایی از میهمان نیست و هرکس چهار دختر داشته باشد، پس ای بندگان خدا او را کمک کنید، کمک کنید و به وی قرض دهید، قرض دهید - از او دستگیری نمایید.)

شوکانی در «الفوائد المجموعة» (ص ۱۳۲) گفته است: حاکم آن را از عبادة بن الصّامت، به صورت مرفوع روایت کرده و ابن الجوزی آن را از موضوعات به حساب آورده است و دکتر بلتاجی در «مکانة المرأة فی القرآن و السنة الصحیحه» گفته است: پس این دروغ آشکار از اسقاط حجّ و زکات کجا و این حدیث صحیح کجا؟: «مَنْ عالَ جارِيَتَيْنِ حَتّىٰ تَبْلُغا جاءَ يَوْمَ الْقِيامَةِ أنا و هو - و ضمّ أصابِعَهُ» (هرکس دو دختر را سرپرستی کند و نان آورشان باشد، تا این که بالغ می‌گردند، در روز قیامت او در کنار من خواهد بود - و انگشتان خود را به هم منضم نمود یعنی مانند این انگشتان در کنار هم هستیم.) «صحیح مسلم» کتاب البرّ، باب فضل الاحسان اِلیٰ البنات. از جمله این گونه احادیث است: «اَلنِّسـاءُ حِـبالَةُ الشَّيْطانِ.» (زنان برای فریب مردان دام شیطانند.) (شماره ۱۵۳۰ نزد عجلونی و ۵۱۳ نزد ابن طولون)

باز هم حدیث: «ضاعَ الْعِلْمُ بَيْنَ أفْخاذِ النِّساءِ». یعنی بعد از ازدواج با زنان علم ضایع می‌شود - طلبه هرگاه ازدواج کرد نمی‌تواند به آسانی کسب علم کند ـ (شماره ۱۶۳۶ نزد عجلونی، شماره ۵۵۷ نزد ابن طولون) و هر دو درباره این حدیث می‌گویند: بی‌گمان این حدیث نیست، بلکه از سخنان بشر حافی صوفی‌ست، لیکن در میان مردم شایع شده است که حدیث است!!

آن را مقارنه و مقایسه کنید، با حدیث صحیح: «اَلدُّنيا مَتاعٌ وَ خَيْرَ مَتاعِها الْمَرْأةُ الصّالِحَةُ.» و در روایت دیگری: «الدُّنيا كُلُّها مَتاعٌ و خير مَتاعِ الدُّنيا اَلْمَرْأةُ الصّالحة.» (تمام دنیا کالای لذّت انسان است

و بهترین کالای لذت بخش آن، زن درستکار و شایسته است.) به روایت مسلم، احمد، نسایی، ابن ماجه و غیر آنان نیز به روایت از ابن عمرو به صورت مرفوع و کلمه «الصالحة» به قول خود پیامبر ﷺ تفسیر شده است: «**أَلّتی إذا نَظَرَ أَلَیْها سَرَّتْهُ، وَ إذا أمَرَها اطاعَتْهُ وَ إذا غابَ عَنْها حَفِظَتْهُ فی نَفْسِها وَ مالِهِ.**» (زن شایسته آن است که هرگاه شوهر به وی نگریست، او را مسرور و شاد نماید و مایه دل خوشیش گردد و هرگاه شوهر به وی دستوری داد، از او اطاعت نماید و هرگاه شوهرش از او غایب باشد، او را حفظ کند در نفس خویش و در مال شوهرش یعنی پاکدامن و امین باشد) و این سخنان موروث مشهور سابق را با این قول خدای متعال مقارنه کن و در کنار آن بگذار:[1]

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (روم:۲۱)

«و از نشانه‌های او، این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا درکنار آنان آرامش یابید و در میانتان محبّت و رحمت قرار داد، به یقین در این نشانه‌هایی‌ست، برای قومی که تفکر می‌کنند.»

۱۶. حدیث: «اِتَّقُوا شِرارَ النِّساءِ وَكُونُوا مِنْ خِيارِهِنَّ عَلىٰ حَذَرٍ»

(از زنان بد بپرهیزید و از زنان خوب برحذر باشید.)

عجلونی در «کشف الخفاء» (۴۴/۱) گفته است این حدیث نیست از کلام بعضی از مردم است و این مطلب صحیح نیست، زیرا سرچشمه آن، بدگمانی به زن نیکو و انتظار فساد از وی است و انتظار بدی از وی در هر لحظه می‌باشد!! و این با دستور قرآنی مخالفت دارد:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ﴾ (حجرات: ۱۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چراکه بعضی از گمان‌ها گناه است...»

۱۷. حدیث: «ثلاثة إن اَكْرَمْتَهُمْ أهانُوکَ: اَوَّلُهُمْ اَلْمَرْأَةُ»

(سه دسته هستند اگر احترامشان گرفتی به تو اهانت می‌کنند، اول آنان زن است.)

عجلونی در «کشف الخفاء» (۳۸۸/۱ شماره ۱۰۳۸) گفته است: نجم گفته است: این از کلام شافعی‌ست و در حدیث مرفوع نیست و باز هم عجلونی ذکر کرده است (۲۴۴/۲) از گفته امام شافعی‌ست و دکتر بلتاجی گفته است: این سخن: ثلاثة إن اَكْرَمْتَهُمْ أهانُوکَ دربرابر احادیث صحیح دیگری که پیامبر ﷺ در آنها نسبت به زن توصیه فرموده است به اکرام و احترام چه ارزشی دارد و به تأکید دکتر بلتاجی شک کرده است، در صحّت نسبت این سخن به امام شافعی رحمه الله.

---

۱. «مكانة المرأة في القرآن الكريم و السنة الصحيحة» ص ۵۱۱.

۱۸. حدیث: **«لا تُعَلِّمُوهُنَّ الْكِتابَةَ وَ لا تُسْكِنُوهُنَّ الْغُرَفَ»**

(به زنان کتابت و نوشتن را میاموزید و آنان را در اتاق بالاخانه، سکونت ندهید.)

بیهقی آن را تخریج کرده است، در «شعب الایمان» (۴۷۷/۲ شماره ۲۴۵۴) و طبرانی در «الاوسط» (۳۴/۶ شماره ۵۷۱۳) هردو آن را از طریق محمد بن ابراهیم شامی نقل کرده‌اند و او از شعیب بن اسحاق و او از هشام بن عروة و او از پدرش و او از عایشه روایت کرده‌اند. بیهقی در «شعب الایمان» (۴۷۷/۲ شماره ۲۴۵۴) گفته است: این حدیث با این اسناد منکر و ناشناخته است و هیثمی در «مجمع الزوائد» (۹۳/۴) گفته است: طبرانی آن را در «الاوسط» روایت کرده است و در سلسله اسناد آن محمد بن ابراهیم شامی وجود دارد که دار قطنی گفته است: او کذاب و بسیار دروغ‌گوست.

شوکانی در «الفوائد المجموعة» (ص ۱۲۹) گفته است: خطیب آن را به صورت مرفوع روایت کرده است و در اسناد آن محمد بن ابراهیم الشامی وجود دارد که حدیث را جعل می‌کرد و شمس الحق آبادی گفته است: تمام احادیث مربوط به نهی از کتابت زنان از اباطیل و موضوعات می‌باشند... تا آن جا که گفته است:

و خلاصه سخن این است که بی‌شک تعلیم کتابت و نوشتن به زنان بالغ، به وسیله معلمان زن دیگر، یا به واسطه محارم بدانان جایز است، اما دختران نابالغ از هرکس که می‌خواهند. بیاموزند و کتابت و نوشتن سبب فتنه و آشوب و فریب خوردن نیست، زیرا اگر سبب فتنه و آشوب می‌بود، شارع مقدس آن را مباح نمی‌کرد:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً﴾ (مریم: ۶۴)

«... و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده و نیست»

و آن زنی که مبتلا به فتنه می‌شود، بی گمان به سبب غیر از کتابت و کتاب است (۱۳)

و شیخ عبد الله بن زید آل محمود گفته است: آن چه درباره نهی از کتابت و تعلیم آن به زنان ذکر می‌شود، بی‌گمان دروغی‌ست که به پیامبرﷺ نسبت داده‌اند و علما بطلان و نادرستی آن را اثبات کرده‌اند، پس احتجاج و استدلال بدان ساقط شده است و قول حقّ آن است که زن هم در آموزش و یادگیری نوشتن و خواندن و مطالعه کتاب‌های دینی و اخلاق و قوانین بهداشتی و تندرستی و تربیت خانواده و مبادی و اصول علم و فنون و هنرها و از عقاید صحیح و تفاسیر قرآن و سیره و تاریخ و کُتُب حدیث و فقه مانند مرد است و این بسیار نیکوست در حق زن که به وسیله آن از پستی جهالت بیرون آید و هیچ عاقلی در نیکویی و خوبی آن مجادله نمی‌کند، لیکن باید همراه با حجب و حیا و عفت و پاکدامنی و عدم آمیزش با مردان بیگانه باشد (۱۴) و نگاه کن به تعلیق آلبانی‌؈ بر حدیث (شماره ۱۷۸) از «سلسلة الاحادیث الصحیحة»

۱۹. حدیث: «فُضِّلْتُ عَلیٰ آدَمَ بِخَصْلَتَیْنِ: كانَتْ زَوْجَتُهُ عَوْناً لَهُ عَلَی الْمَعْصِیَةِ و أَزْواجی أعْوانٌ لی عَلَی الطّاعَةِ»

(من با دو خصلت و صفت بر آدم تفضیل داده شده‌ام: همسر او کمک و یاور او بود بر معصیت پروردگارش و همسران من یاوران من می‌باشند بر اطاعت از پروردگارم.)

غزالی آن را در الأحیاء (۱۱۴/۴) آورده است و حافظ عراقی درباره آن گفته است: خطیب آن را در «التاریخ» (۳۳۱/۳) روایت کرده است و در اسناد آن محمد بن ولید بن ابان القلانسی وجود دارد، ابن عدی گفته است او حدیث را وضع و جعل می‌کرد.

۲۰. حدیث: «أَخِّرُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ أَخَّرَهُنَّ الله» یعنی النِّساءَ.

(زنان را به تأخیر بیندازید، زیرا خداوند نیز آنان را در خلقت به تأخیر انداخت.)

آلبانی در «الضعیفة» (شماره ۹۱۸) گفته است: درمیان مرفوع احادیث اصلی ندارد.

۲۱. حدیث: «اِسْتَعینُوا عَلیٰ النِّساءِ بالْعُرْیِ، فَأنّ إحْداهُنَّ اِذا كَثُرَتْ ثِیابُها وَ أحْسَنَتْ زینَتُها أعْجَبَهَا الْخُرُوجُ»

(با برهنگی و عدم لباس زیبا، علیه زنان کمک گیرید و آنان را یاری کنید، زیرا هریک از آنان هرگاه لباس فراوان و زیبا و زینت و زیور نیکو داشته باشد، از بیرون رفتن از خانه خوشش می‌آید) (- از بازارگردی و خیابان رفتن خوشش می‌آید.)

ازطریق اسماعیل بن عباد و او از ابن أبی عروبة و او از قتادة و او از انس روایت شده است و این اسماعیل بن عباد هلاک است و از اهل دوزخ است، به «اسنی المطالب» (۱۷۹)

بیاض صحیفه ۶۰ و «التنزیه» (۲۱۲/۲) و «ذخیرة الحفاظ» (۴۹۶) و «ضعیف الجامع» (۸۱۹) و «الضّعیفة» (۲۰۲۲) و «الفوائد المجموعة» (۳۸۱) و «الکشف الالهی» (۴۴) و «کشف الحفظ» (۳۴۱) و «اللآلی» (۱۸۱/۲) و «المشتهر» (۱۳۷) و «المغیر» (۲۷) و «الموضوعات» (۲۸۲/۲) و «ترتیب الموضوعات» (۷۰۲) بنگرید که در تمام آنها ذکر شده است.

۲۲. حدیث: «أَشَدُّ الْحَرْبِ النِّساءُ وَ أَبْعَدُ اللِّقاءِ الموت، وَ أَشَدُّ مِنْهُما الْحاجَةُ اِلَی النّاس»

(سخت‌ترین جنگ زنانند و دورترین چیز از ملاقات آن با نفس، مرگ است و از هر دوی آنها شدیدتر و سخت‌تر، نیاز به مردم است) این عبارت به عنوان حدیث ثابت نشده است بنگر به: «ضعیف الجامع» (۸۶۴)

۲۳. حدیث ابن عباس رضی الله عنهما: «اَنَّ اِمْرَأَةً أَتَتِ النَّبِیَّ ﷺ فَجَلَسَتْ اِلَیْهِ، فَكَلَّمَتْهُ فی حاجَتِها، وَ قامَتْ، فَاَرادَ رَجُلٌ أنْ یَجْلِسَ مَكانَها فَنَهاهُ أنْ یَقْعُدَ فیهِ حتّی یَبْرُدَ مَكانُها»

دارقطنی آن را در «الافراد» روایت کرده است و در اسناد آن شعیب بن مبشر وجود دارد که درباره او ابن حبّان در «المجروحین» گفته است: او از اشخاص مورد اعتماد چیزهایی را روایت می‌کند که از حدیث «اثبات» نیست و استدلال و احتجاج به وی جایز نیست.

معنی حدیث: (زنی به حضور پیامبرﷺ آمد و در کنار وی نشست و درباره نیازی که داشت، با پیامبرﷺ سخن گفت و برخاست، مردی خواست، برجای وی بنشیند، پس پیامبرﷺ او را نهی کرد از نشستن برجای وی، تا این که مکان نشستن وی سرد و خنک شود.)

۲۴. حدیث: «اَلنِّساءُ يَنْصُرْنَ بَعْضُهُنَّ بَعضاً» (زنان هم‌دیگر را یاری می‌کنند)

از پیامبرﷺ ثابت نشده است و بنگر به: «الاسرار المرفوعة» (۵۸۸)، «التمییز» (۱۸۳)، «الجدّ الحثیث» (۴۸۳)، «الشذرة» (۱۰۷۲)، «کشف الخفاء» (۲۸۰۳)، «مختصر المقاصد» (۱۱۴۱)، «المصنوع» (۳۸۰)، «المقاصد الحسنة» (۱۲۴۶) و «النوافح» (۲۳۹۷)

۲۵. حدیث: «**عَشَرُ خِصالٍ تُورِثُ النِّسيانَ، أكْلُ الطِّينِ، وَ أكْلُ سُؤْرِ الْفَأْرِ، وَ أكْلُ التُفاحَةِ الحامِضَة، وَ الْجُلْجُلانِ، وَ الْحَجامَةُ عَلَى النَّقْرَةِ، وَ الْمَشْيُ بَيْنَ امْرَأَتَيْنِ، وَ النَّظَرُ اِلَى الْمَصْلُوبِ، وَ الْبَوْلُ فِي الْماءِ الرّاكِد، وَ الْقاءُ الْقَمِلَّ وَ الْقِراءَةُ فِى الْمَقْبَرَةِ**» (ده خصلت سبب نسیان می‌شوند و فراموشی می‌آورند، خوردن خاک و خوردن پس مانده موش و خوردن سیب ترش و خوردن دانه کنجد و حجامت بر قفا و پس گردن و رفتن میان دو زن و نگاه به شخص و جنازه مصلوب و به دار زده و ادرار کردن در آب ایستاده و غیر جاری و دورانداختن شپش و خواندن و قراءت قرآن در گورستان.) به عنوان حدیث ثابت نشده است، بنگر به: «تذکرة الموضوعات» (۱۶۷) و «التنزیه» (۳۶۱/۲) و «ذیل اللآلی» (۱۳۸)

۲۶. حدیث: «**أجيعُوا النِّساءَ جُوعاً غَيْرَ مُضِرٍّ وَ اَعرُوهُنَّ عرياً غَيْرَ مُبرِّحٍ، لِأنَّهُنَّ إذا سَمِنَّ وَ اكْتَسَيْنَ، فليس شيئٌ أحَبَّ اِلَيْهِنَّ مِنَ الْخُرُوجِ.**»

(زنان را گرسنه نگه دارید، بدون این که بدانان ضرری برسانید و آنان را از جامه فاخر برهنه نگه دارید، برهنگی که آنان را نیازارد، زیرا زنان هرگاه چاق باشند و لباس خوب بپوشند، چیزی نزد آنان محبوب‌تر و دوست داشتنی‌تر از بیرون رفتن نیست.)

ابن عدی در «الکامل» (۳۳۳/۴) آن را از محمد بن داوود بن دینار الفارسی نقل کرده است، و او از احمد بن یونس و او از سعدان بن عبدة الفلاحی و از عبید الله بن عبد الله العتکی و او از أنس مالک به صورت مرفوع روایت و تخریج نموده‌اند.

و ابن عدی بعد از این که این حدیث و غیر آن را نیز ذکر کرده است گفته: همه‌ی این احادیث منکر و ناشناخته‌اند و سعدان بن عبدة الفلاحی معروف نیست و احمد بن اسحاق بن یونس نیز مجهول است و شیخ ما محمدبن‌داوود بن دینار، دروغ می‌گفت. ا. هـ

و ذهبی در «المیزان» (۱۰/۳) بعد از این که این حدیث را با تعدادی از احادیث دیگر ذکر کرده است، می‌گوید: «شاید این احادیث از ساخته‌های محمدبن‌داوود باشند و معلوم نیست که شیخ او و شیخ شیخ او کیست؟» و برای آن به «لسان المیزان» نیز بنگرید.

۲۷. حدیث: «**قال للنساء: إِذا اجْمَعَتُنَّ حَجَلْتُنَّ و اذا شَبَعْتُنَّ وَ قَعْتُنَّ.**»

(به زنان گفت: هرگاه دور هم جمع شدید، لی لی بازی و جست و خیز و رقص می‌کنید و هرگاه سیر شدید، سقوط می‌کنید و به بد نامی و بی حرمتی می‌پردازید.)

به «ذیل اللآلی» بنگرید.

۲۸. از حضرت علی روایت کرده‌اند: «**اَلْمَرْأةُ شَرٌّ کُلُّها وَ شَرَّ مافیها أَنَّها لابُدَّ مِنْها.**» (زن به کلّی شرّ است و بدترین چیز آن است که وجودش برای مرد ضرورت دارد) - به قول بعضی بلاست و هیچ خانه‌یی بی بلا نباشد - و این سخن از حضرت علی به اثبات نرسیده است...

پایان

این آخرین قسمت جلد دوم کتاب شُبَهاتٌ حَوْلَ الْمَرْأةِ فِی الْإسْلامِ می‌باشد که مصطفی ابو الغیط عبد الحق آن را نوشته است و در تاریخ روز جمعه سوم ماه رمضان المبارک سال ۱۴۲۲ هجری برابر ۲۰۰۲/۱۱/۸ میلادی آن را به پایان برده است و خود می‌گوید: بارها در سال‌های مختلف آن را بازبینی کرده است.

من نیز خداوند را سپاسگزارم که مرا توفیق داد، ترجمه جلد اول عربی آن را در تاریخ بیست‌وششم اردیبهشت ۱۳۹۰هـ.ش. به پایان برسانم و ترجمه عربی جلد دوم را به فارسی در تاریخ پنجم خرداد ۱۳۹۰ هـ.ش در شهر سنندج به نام خداوند شروع نمایم و با توفیق روز افزون الهی در تاریخ اول مرداد ماه ۱۳۹۰ هـ.ش در شهر مهاباد صبح روز دوشنبه به پایان برسانم.

قابل ذکر است که دست‌اندرکاران زحمت‌کش نشر احسان ترجمهٔ هر دو جلد این کتاب را در یک مُجلّد آمادهٔ چاپ نموده‌اند.

امید دارم خداوند منّان خلوص نیتم را در ترجمه آن به فارسی به منظور استفاده خواهران و برادران هم وطنم برای رضای خویش بپذیرد و خیر و ثواب آن را به روح والدینم برساند و برثواب آنان بیفزاید و در کارهای خیر دیگری که ان شاء الله در پیش دارم توفیقم دهاد و از لغزش و کید شیطان و شیطان صفتان محفوظ و به دورم داراد، توفیق را تنها از او خواستارم.

«وَ آخِرُ دَعْوانا اَنِ الحمدُ لله رَبِّ الْعالِمینَ وَ الصَّلاةُ وَ السَّلام عَلیٰ خَیْرِ خَلْقِهِ محمدﷺ وَ آلِهِ وَ اَصْحابِهِ وَالَّذینَ اتَّبعُوهم بِأحْسانٍ اِلیٰ یَوْمِ الدّینِ أمین.»

دکتر محمود ابراهیمی
دانشیار بازنشسته دانشگاه کردستان

تمام تمرکز و قدرت دشمنان اسلام، در گمراه کردن مسلمانان از حقیقت دین اسلام و حقیقت پیام رسول خاتم است. در قرنهای اخیر، دشمنان اسلام به این نتیجه رسیده‌اند که گمراه کردن مسلمانان بوسیله انحرافهای فکری و شبهه افکنی در عقاید و باورها و رفتارهای آنان؛ بهترین راه تسلط بر آنان است. لذا با جدیت تمام به تحقیق در منابع اسلامی پرداختند و با ایجاد فرقه ها و گروههای انحرافی و با انتشار آرا و اندیشه‌های به ظاهر زیبا و منطقی، سعی در کمرنگ کردن باورهای ما مسلمانان داشتند. و البته بیشترین هجمه آنان در مسئله زن و جایگاه والای زن در خانواده و جامعه از نظر اسلام بوده است.

این کتاب پاسخ و رد شبهاتی است که در موضوع زن، از طرف مخالفین مطرح شده است و به تفصیل به شرح و بیان موضوع، از دیدگاه قرآن و سنت می‌پردازد.

9789643569914